۴۴

۱۷۷۹۸
۲۰۸۹۶۳

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب تحفه

مؤلف حکیم مؤمن

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۷۷۹۸

شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۸۹۶

خطی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

۱۷۷۹۸

هو الواقف على الضمائر

الحمد لله الذي اطلع على الضمائر والاوقاف وبعد توفيق از ادنا بندگان
شاه جمال عالی نفسان یا وقف کتاب جمع الجوامع و المعتبر عاجز حاجی محمد طاهر اصل کرده که
بجهة ذخیرهٔ آخرت وقف بر جمیع طلبه نموده این کتاب مستطاب کتاب مستطاب المؤمنین حکیم مؤمن
که مشتمل است بر مفردات اول و دوم و سوم کتاب بر اولاد ذکور نسل المذکور الطب الطبیعی و نسل الاناث
بشرط تقدم نظر اولاد ارشد که در وقت حاجت از آن بهره مند گردند و هرگاه انتهاء بالله تعالی
و ذکور نسل المذکور منقرض شوند بر اولاد ذکور نسل الاناث مع الاهلیة تعالی تعالی و لعلهم باللهم
نسل الاناث منقرض شوند بر اولاد ذکور نسل الاناث فالاقرب فالاقرب و نعوذ بالله عن الغرض
بر علمای واطبای مدینهٔ منیفه نسل الشیعة الاثنی عشریة و توابع نفسان را عاریه دهند کار فرمایند و خود را
که در دوم لا منع مال و لا تنسوا و مستوفی منه الله شیئا و الم تعلموا تولیت آن با نفس نفیس واقف است
و بعد او با اولاد ذکور نسل المذکور عن شرط نه الفوق و مدون اذن متولی قف آن بلغت حد اوکسل اگر
شود بشرط آنکه عاریه ندهند و رهن و بیع ننمایند فرمودند که بعد از آن بلغت حد اوکسل
میقرآن بلغت حد اوکسل اگر قرار شود وضع وقف جاری گردیده و ذلک فی شهر ربیع الاول

بجوز بیع تحت اهل خانه آنرا
لکن ایشان کرده است بیع جاری

بجهة اهل قرآن و مرکز کتب شریف
ماده در روح نموده و اله و اصحاب و ذریه
و بیان حق نموده و سعیده و بیان
بعد شیخ تربت مادر انتهام الله مهر

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک اللهم بقدرتک و بجلالک و نورک و بجمالک انعم لی انوار معرفتک و ازرق شهادة و مغفرتک
شکر بر نعمت شرت حیات بخشیدی را چاشت نه بر به نصیب ما و از عرصه اهل ماده و جولانش سیه
و تخلیل ان خوان خانه تنیتی را از روح و بجو جان و ترش مست دیده ؛ مجرمان پا نقش اسرار ذات
خدمتش قدیم بوات ؛ و باس بنان عراض در بارگاه حضرتش تنوین بشیون صفات بزم سازان شکسته
طاق ملوک از کنوز لطف نمانده در خدمتش و پا سر دهان محفل سلطنت از کسب ماده ظهور در جوش ؛ از
حکم بخشش ارض را با اقمات سطح نهایت ارتباط ؛ و روح مقدس را بجسم مدرسش نهایت شاهد
از دار الشفای بخشش خاک کاه بعمل انسان کنوز ابعاد ایجاد و اجزاء هر عضو عناصر و ترکیب هر برگ
و بار از او محتاج نزاد بیخ سایه پرورش از سحاب فیضش ثمار امید بیار و دشت خاک نشین
از بهار لطفش محل ارکان کاش در جب و کنار ؛ هر آن کشور ملوت در دهق نادر کار از قرش
صاحب اقدار خط خاک و نایب مناب امیر کل خاتم انبیاء و سرور رسل از قرب سر بلش صاحب
اقتدار ملک و امیر الامرای بارگاه کبریا و صاحب سریر اکشف الغطاء از ارتباط از نیش
سینه نشین دستخط و حمایت و والیان ولایات ارض و سما و ائمه هر ائمه از خزانه ایش
این لالت ولایت بیت رخش خطش کشیده در کنار ؛ هر هر دو بیت از ماخوذ بر دنیا ؛

وبعد بر ناظران حقایق رس کشوف میدارد هر چون والد این ذره بیمقدار میر محمد
شکیبا بن میر طالب اله راه ؛ و بجهت مدرس صاحب و ذهن ثاقب هند در امر معالجات بدستور
اجداد کرام ان امجاد کوشیده و مجربات پنهان از او مخفی گشته خلاصات در ارسال
جمع و ترتیب آن مقصد با انچه این خادم محتاج بحب محمد مومن حسینی طبیب محجوب بنده و از مصاحبان
بحر به اقتباس مقصد مجموعه سازد بنابرین لازم دانست بر اقتدر اهل ان در تشخیص ادویه و بر عادت
اختصار بر دارد و بحث دیگر انچه اختیار بدین بنده داده گشته و مشاهده در تحقیق ادویه
و بهمن خواص مقصد و خطاهای بنده بنفعت بان اکتفا کرده کتب معتبره متروک گشته و از جمله اشتباهات
اوکثر ادویه موثره مبدل بدیگر اصحیه شده ثقات بر اقتدر اهل انچه تحقیق این فن تحقیق نموده

وبعد

بانفعه و ذلک بعد الحمد و الصلوة و الصلوة و الصلوة
و بدرک کسی بالطب ؛

وهر چه بحب اختیارات و ذکر کتب و در کتب تحریر آنچه اند بر اساس الطب الطبیعی جوده شهور بجمع فوائد را
در اکثر امور مناط اعتبار دانسته غافل از انواع مواقف از جزاء الاخیر اهمیت بنقل جمله فقه و هر چه از
جامع ابن بیطار و غیره ذکر نشده ان مرزوق بعث مقطع بعضه اشجار فقه و ذیقه هر سخن نگاشته و هر چه
از کتب مشکوة اولاد الالباب مشهور بجامع نطق کو در شیخ و الفاظ که بر از جامع فوائد نیافته مقصد در
بعض امور فرمیری نوشته الحاق الذوب جب دیده و بدستور هر چه ابن بیطار مرقوم متعین و مرقوم شامل
و مصنف کامل الاجزاء بجامع الاجزاء ابن الدوله بخیر هم ایراد نموده در جامع فوائد بنظر رسیده
چون از لازم دانست هر چه از کتب معتبره شرح قانون و معالجات بقراط و اختیارات ابن سینا
و عالی کبیر و صغیر و شفا و اکتفا و معالجات ابلاغ و کافی شفا و مخزن و صاحب و تحقیق و تحفة السیوطی
جالینوس و کامل الصناعة و مصنفات محمد بن زکریا و بدیع کتب و منقولات حنین بن اسحق و مصنفات
حکمای مدینه شرح ترجمه اهل و کتب بزرگ و دست بوک و بهمه بود و فیروز شاهی بسعت قبضه ان
لازم بجوش تخت بجهة آنچه اسامی ادویه هر عصر اسلام و حال مجهول الماهیة را در کتب مختلفه شده
بقید تحریر نیاورده و در بکر در جات کیفیات انچه بجهت دقایق انست دانسته بعد اکثر قصه مکرر و بفضل که
اشاره بان لازم بود اگر کسی در دقایق زیاده از این مجموعه بر اختیارات بر بین و بجانب بصحت جان
انصاف و دانش استقرار پذیرفته مخلوط بجو و بجنس و الله و بهمان بلا بفضل منتسب بخدمت در کار
خواقین کامکار رسالهٔ بین حاله تبار صادقان بهره از تنویر و سکان عرصه صفویه بجهة و این بلا مقدار تر
بلا من اخلاص مورد شده بلازمت اهل بیت شاه ذریه خیر البشر سر چاکران ائمه
اثنی عشر حافظ قرآن بر ضمائر خاتم الانبیاء بشر نواب شاه شاه شاه شاه شاه
بن خان بن خان بن سلطان سلطان حقایق جهان سکندر شوکت صاحبقران سلیمان شان بالقدر والاسم
والاقبال لازال مخدوم الخاقانیات الشیبانیه و مرجع ابهال الرعیة معتمد و سرا فراز بجهة
لهذه این مجموعه مسمی بتحفة المؤمنین الیهم سمی و نام کامران اکسار اقرب مرجع تخت و بجوهر
لایق این راه از ان است و غرض لایق تر از این بر کاشانه نه ذیل ؛ بیت هر سخن تحفه سلیمان
بطلان غیبت و بهمین هنر است زمرد ان تا اهل از نظران این نسخه مستقیم انچه اکثر خطاها مشاهده

نامه لباس اصلاح پوشیده و مجرد کتاب بسیار لفظ آن بدین مقابله و تصحیح صاحب دیوان بر جمال کتب
طبیه مزدوج و این مجموعه مشتمل است بر تشریحات و تنذرات و اشتغالات مبنی است بر پنج تخصیص
تخصیص اول در بیان سبب اختلاف احوال اطبا و مهیه و وقت و قدر شربت ادویه و شروط اخذه
هر دوا و ذکر درجات و لغت و قوتهای **تخصیص ثانی** در ذکر صفات احوال ادویه و بیان احوال
کلیه و مشاربان و تفسیر اسامی و معانی لغات در ذکر اشتراک این مجموعه که مذکور میشود و درکت ادویه مفرده
مدار علیهات **تخصیص ثالث** در بیان ماهیت و خواص و کیفیت ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه
و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و انچه بدین مناسبت **تخصیص رابع** در مداوای سموم **تخصیص**
خامس در بیان اوزان و انچه بدین متعلق است و دستورات منقسم است بر قسم **قسم اول** در بیان
احوال مرتبق است ادویه مفرده مثل شیر و برشاش و بخیس و قشریه و امثال ان و طرق تهیه عشبه
و حب جنسی و ماء الجبن و مانند ان در احوال غریبه **قسم ثانی** در بیان احوال مرتبق است ادویه
مرکبه و ذکر معاجین و حبوب و مایعات مرکبات **قسم ثالث** در معالجات بعات اختصار اللهم وفقنی
لاتمامه فانک علی کل شیء قدیر و بعد تنبیه کلی عیار **التشخیصات** منبر پنج تخصیص **تخصیص اول** در بیان سبب اختلاف احوال اطبا
در مهیه و خواص و قدر شربت ادویه و شروط اخذه ان و ذکر درجات و قوتهای بجهت مراتب برای ادویه
پوشیده نماند که هر چیز اکثر ادویه بحسب اکل و فصل ارض و بجهت نضج و تعریق و ترکیب و امثال ان مختلف الصورت
و الماهیة میشود هر گاه شخصی انرا در بلدی چون بلخ و یا در فصلی چون خریف و در حین تازگی یا در زمان
نضج ان یا در وقتی چون زمان بهار مثلا مشاهده کند بموجب محسوس خود بین شکلی و رنگ و طعم و غیر ان
نحو و دیگر امور و اختلافات و احوال مذکوره ملاحظه کند بیان ماهیت انرا بر مواقی اول نحو و ملاحظه جمیع
احوال هر چیز مقدار تشخیص و ماهیت و بیان هر یک از خاصیت و نفع و ضرر انرا بحسب اطلاع ذکر کند
و ظاهر است هر شخص در ان نسبت و بحسب اختلاف و اوضاع نضج و امزجه مختلفه تغیرات بسیار واقع شده
و میشود انرا باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت اکثر ادویه گویند ظاهر است هر قدر شربت را بقدر
است بنوع بحسب قیاس معتدل المزاج و بقدر قدری را منظور داشته اند که کمتر از ان موثر نمیشود
و بر عکس اکثر مقدار را اعتبار نموده اند هر زیاده از ان استعمال نتوان نمود و بحسب نسبت بضعیف المزاج

دوم

و قوی مواقی قوی المزاج قدری معین رسانیده اند و الحق مراعات حد وسط و احتیاط است **اما شرط اخذ**
ادویه آنست که هر چیز خواهی باشد از حیوان صحیح الجسم چون در فصل بهار و در حین حیات یا ضله
بوز زنجبیل که گرفت و انچه موجود باشد در ایام زمستان و دیده مغشوش کیک و دب بر گرفته نبود
و در رنگ و جهر معیوب نباشد و از مردن شهر بدین بلده بهتر است و از نباتات ثمر را بوز رسیدن
و قبل از سقوط مگر انچه نارس و مطلوب باشد در ان صورت قبل از تمام نمو و هر آب شیرین یا
گرفت و بیخ بوز تمام نمو و قبل از زرد شدن و تخم ها را بوز ارتکاب و اعتدال نشکند و علامات
و شکوفه ها را بوز شکفتن و قبل از پژمرده مگر کلیه را که قبل از تمام شکفتن بهتر است و شاخها
بوز از تمام نمو و قبل از خشک شدن و پیچها را بوز استحکام ثمر و وقت ریختن برگ بجهت آخر
فصل خریف و صمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه یا برگرفت و میباید وقت اخذه آخر روز و قبل
از طلوع آفتاب و بوز غروب نبود و هر اصناف باشد و حفظ ادویه در مکان خنک و صاف بسیار کم
و در آفتاب نباید نمود مگر مطلب خشک ادویه و بهر صاز آفتاب قوتش زایل شود و در سایه نه خشک شود
بهتر است بشرط ابا لذت کیفیت است و خفت با لذت تاثیرش بمنزله تاثیر دوا در مزاج معتدل مختصرات
بجهت مرتبه هر چه بقدر احتمال بوز و در هیچ بدن معتدل و تغیر شدن اولا از کیفیت بنه اگر بدن
ثانیا تغیر محسوس از اثر ادویه یا دوا مکرر در وقت معتاد مجتمع ظهور رسد در درجه اول تا منه هر گاه
تغیر ظاهر شود در درجه ثانی و اگر نهایت تغیر دهد بمرتبه فساد طبیعت رسد در درجه ثالث هر گاه
طبیعت را تباه سازد و بجهت هلاک انسان در درجه رابع تا منه و هر یک از درجات اعراض میشود اول
و وسط و آخر ان در درجه کونه و تفخیم درجات بجهت دیگر در کتب قدما و متاخرین ملاحظه شده
و ذکر انرا لایق تر و نسبت چنان است در بیان ثابت شده در معتدل تحقیق ممتنع است
و مادامیکه کیفیت بحد غلبه محسوسه نرسد در عرض معتدل تاثیر خواهد بود غلبه ان بحسب درجه چند
زیاده بر سایر کیفیات شبه که اول مرتبه احساس است در درجه اول تا میده اند و غلبه در چهار
در درجه چهارم و علامه القیاس تا درجه چهارم مرتبه افراط تاثیرات پس در صار در درجه چهارم مثلا
در جزو خلاف بود در سیم سه چهار و در چهارم چهار چهار و ثلث و ضعف کیفیات در مرکبات

بیان شرط اخذ ادویه

دو بیان دو بیان

امر بدیهی است چنانچه در فصل دوم مشاهده میشود و آن منوط بر کثرت و قلت اجزای حار غریب بسایر
اجزا و قدر شربت هر یک منوط است بر اثر فعلی خود غالب در مزاج معتدل بر تجربه و قیاس مقتضی
اشد پس اگر بجز زیادتی دیگر مقدار هر یک از ادویه در کیفیات مختلفه مشتبه بحاسی کیفیت
مزاج مانوق و بالحاق آن شوب اشتباه نه کور فرق اکثرت مقدار در کیفیت و کمیت
خلاف بعد نه نفس کیفیت و مع هذا اشتباه کیفیت محسوسه بسبب قلت و کثرت کمتر باعث
اشتباه سایر خواص مزاجی مرکبات نمیتواند شد و بجهة تبیین مراتب ادویه تاثیر کیفیت
غالبه بنهج دیگر بغیر آنچه اولا مذکور شد بیان مفهوم آن چنین مشتهر است بر فیضه شد مرده
و بر حار یابسه عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبة ثانیه محصوره در عروق شعر
و نفوذات سوابق و بر عضو و روح در جمیع اجزای مذکورات سارت پس هر چه تعدی خاصه
از افراط و تفریط باشد وارد بین شوب خاصه از آن مختلط بجهة که بجوار متغیر شدن از کیفیت بر فی
تاثیر در همواری شاخص فیضه کمیه مفقود الاثر مختلط شد در معتدل عبارت از ادویه با اثر بالغه مختلط
بعد پس اگر تاثیر او منحصر روح باشد در حار است و بجا و زلان در شان ادویه در مرتبه اول مزاج
و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند در مرتبه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبة ثانیه تاثیر نماید در مرتبه سوم
و اگر تاثیر او روح و خلط و رطوبة ثانیه و اعضا سایر شامل گردد در نهایت تاثیر است
در مرتبه چهارم و اگر آنچه تاثیر او بمرتبه چهارم باشد سم و قاتل است مگر آنکه بجهت صلاحیت نوعیه
تریاقیه باو باشد و مراتب فواید ادویه بمختصرات بر مرتبه دوم عبارت است از سبب موجب
افعال نفوذ فی الحقیقه افعال محسوسه ادویه در موضوع ملاقی مرتبه اول حاصل محسوسه ادویه است
بسبب کیفیت متشابهه در مبدا ادراک و ادراک عناصر حاصل شده و مزاج او لا نه مرتبه دوم
فعل محسوس مزاج ثانی در مزاج ثانوی مرکب است از اجزای هر یک کیفیت مزاجی ایجاد مختلفه الاثرات
مثل حار بعض و تبرید بعض و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شده
و اثر او غیر اثر مزاج اجزای مختلفه بعد و بجهت روح و قبض مثلا و هر چه سبب مزاج ثانوی طبیعی باشد
مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانوی را اثر موافق اثر اجزای مفرده ادویه

و اگر

و اگر سبب متوافقة القوة گویند و اگر مخالف باشد متخالفة القوة نامند و طبیعت بدن خالق هر البدال هر یک از قوه متضاده را در مکان مخصوص استعمال مزاج
در صورتیکه عایق مزاجشه باشد مرتبه سیم از لوازم مرتبه اول و ثانی است بواسطه افعال
صورت نوعیه و بالحاق مدینه عبارت از ادویه مثل حجر الیهود در کیفیت حصاة که از
لوازم کیفیت مزاجی ادویه در تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس
بر مانع در از لوازم حرارت مزاجی ادویه در تلطیف اخلاط خاصه دماغی بواسطه صورت نوعیه
میکند و مثل تریاق در از لوازم مزاج ثانوی ادویه بر بواسطه صورت نوعیه رفع سم میکند
بر آنکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس و محققین که به بقای صور عنصری در مرکبات قایلند باید
مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نمودند مرکب ثانوی مزاج او لا از کیفیات اجزای متفق علیه
متمازج میشود و تاثیر او مرتبه است از مراتب و بدستور مزاج ثانوی ثانی اجزای غیر
مثل شیر از مرکب است از مائیت و دهنیت و جبنیت و تاثیر او بمزاج ثانوی مرتبه دیگر است از
مراتب و همچنین صورت نوعی مرکب ثانوی اثر است غیر آثار نه گوده و تاثیر اجزای غیر متفاعله
مرکبات را مرتبه از مراتب نشمرده اند و قیاس مختصرات را قوتها بقدر فواعد شبه و اما مزاج
مرتبه اثر صور نوعیه اجزای ثانوی غیر متفاعله غیر متماثله در نهایت مرتبه اثر صور نوعیه ترکیب ظاهر
نیست مخفی نماند در بعض از مرکبات بی صور نوعیه اند مثل خاک مخلوط با آب و کفش که مرکب است
از آب و هوا و بخار در مولف است از آب و آتش و هر چه با صورت نوعیه است یا مخلوط اثر یک
همیشه بجهة تحلیل اجزای عنصری او ممکن نباشد مثل طلا یا تحلیل بسیار دشوار باشد مانند سایر
متطرقات و آن معادن بسوخت و گویند لبابط بتطرقات زمین و کوکرد است چه هر گاه هر
جزو در نهایت خوبی جوهر بعد کوکرد و قوه نارید صاحب غلبه باشد صورت ذهبی نمیگیرد و اگر
زمین خارج باشد یا قوه بارده صورت فضی گیرد و همچنین اجزای دوی الجواهر بعد کبریت کم باشد
با قوه نابیه صورت قلعی یابد و هر گاه جوهر بیشتر باشد سرب متکون گردد و اگر زمین جیه الجواهر
بعد کبریت صبغ و فور داشته بدن جوهر کبریت مانع باشد صورت نحاس پذیرد و همچنین بدین حال

بیوست شدید شود صورت ردی تر بنا که خارجی نامند فایض شود اگر کبریت جیه الجهر در تنق
ردی الجهر شود با عدم اسباب صنع صورت صدیدی عارض گردد و انقلاب بعض بعض بحال مخصوصه
در رفع بدن بسیار هر یک شود لکن است و غیر تحکم اتر کسی هم مرتب شود بعض سو
تفرق اجزا بسیار رسد است نامند که کلکی و تنگ و بعض را بسیار دشوار نیست و قدما فرموده اند
در هر گاه در اند رانند از تحلیل اجزا و استنباط میتوان نمود چه هر گاه قدر معین از سو بقوه
دانیق تقطیر کنند سایر اجزا اجزاء مائیه و زبدان اجزا هوائیه و صعوبت اجزا ناری و تفتیش
اجزا ارضی خلاصه بعد پس مزاج اسوب بقدر اقلب اجزا متفرقه استنباط نامند لاند انچه تفتیش
امر چه توان نمود طعوم است چه صدوث طعم از اثر کیفیت حاره و باردة و معتدله است در ماده
لطیفه و غلیظه و متوسط هستها و از فعل حار در لطیف حرافه و در غلیظ مرارت و در متوسط موضه
و از فعل بارد در لطیف حموضه و در غلیظ عفوصه و در متوسط قبوضه و از فعل معتدل الحرارة و البرودة
در لطیف دسومه و در غلیظ حلاوت و در متوسط نقاهه و تعریف هر یک و بیان افعال فوزیه
مذکور خواهد شد **تنبیه ثانی** در ذکر صفات ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و بیان
افعال کلیه و مشابه کلیه و تغییر بسیار و لغات در این تالیف مذکور میشود و در سایر کتب ادویه
هزار عبارات پوشیده نماند ادویه و اغذیه را افعال کلیه است مثل تسخین و تفریق
حار و تکثیف بارد و تنزیه کحول و سیلان قرحه رطب و تسخین کحول و امساک مغون یابس و هر یک
از ادویه را صفات مخصوصه است و شابه افعال کلیه است مثل تفتیح و تسدید و تلیین و تکلیس
ان و اغذیه مفرده را صفات مخصوصه است در چهده قسم اول لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا
مثل گوشت بلک و شراب و زرده تخم نیم برشت ۲ لطیف ردی الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت
کبوتر بچه ۳ لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انار و سیب و کاهو ۴ لطیف ردی
الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و هر چه تند و تلخ و شور باشد ۵ غلیظ صالح الکیموس
کثیر الغذا مثل گوشت گوسفند و زرده تخم زیاده پخته شده باشد ۶ غلیظ ردی الکیموس
کثیر الغذا مثل گوشت گاو و دنبه و کبش ۷ غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذا مانند ارده دنبه

۸ غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا مثل گوشت قدید و نامند کومه ۹ متوسط اللطافه و الکثافه
صالح الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت بره بکر ۱۰ متوسط اللطافه و الکثافه ردی الکیموس کثیر
الغذا مانند کلم ردی در قنبط عبارت از زادت ۱۱ متوسط صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انجیر
۱۲ متوسط ردی الکیموس قلیل الغذا مثل زردک ۱۳ متوسط صالح الکیموس متوسط الغذا مانند
گوشت جوجه خوب پخته باشد ۱۴ لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مثل نان گندم
بسیار خوب پخته ۱۵ غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت گوساله ۱۶ لطیف
ردی الکیموس متوسط الغذا مثل نان بد پخته ۱۷ غلیظ ردی الکیموس متوسط الغذا مانند کلم بوته دار که
کرده عبارت از زادت و تفسیر سایر ادویه و بیان فعل هر یک و صفات مختلفه بترتیب حروف تهجی بدین نهج
اکاله بفتح همزه بخفه هر چه لب از رطوبت تحلیل و بلا و تفرق و نقود نقصان چیزی بخصوص بنا به
بدین اسم نامند **اصل** بمعنی بیخ است اعم از انکه از شجر و از گیاه باشد **عفصان** بمعنی شاخهای
و مخصوص شجر و گیاه ساق دارد **اکلیل** بمعنی تاج و ابر تاریک و غیر ان آمده و در ادویه مراد
از اوچیزی بود که شگوفه و بار نباتات و اکلیل جهت **ابام** بمعنی نوازات **ادویه**
جمع دوا و بمعنی کار و خانه است **اکباب** مراد از اکباب کفاهر شتی عقوبت بر بخار ادویه در جامه
یا کرم کرده باشند **اکحال** بجزم کشیدن چیزی **استنشاق** بینی کشیدن چیزی مایع در بسیار سایه باشد
بشع بمعنی بد مزه است و هر چه را طعم مرکب از مرارت و قبض باشد بدین اسم خوانند **بصبص**
نور تاب و درخشنده **بطایح** ترشیها و آب دادن جمع شده و بفارسی مرداب نامند **بخور** هر چه
حکما از استعمال دانند **بنک** گرد ماهی در بیاق اشجار مخلوق شود **بادزهر** اسم فارسی تریاق است
و گویند هر چه رفع سم کند و مصنوع باشد مخصوص بدین است **بربور** بفارسی بلغور نامند **بزر** انچه
از بار نباتات در خلاف در تشریح مثل خشخاش **باقود** جمع بقود است **باکوده** نخستین میوه که برسد
بتر بر مین **بصابی و بزاق** آب دهن **بعر** بفتح اول سرگین **بکر** شتر جوان و بکسر اول بچه
تفه بمعنی بد مزه است و مراد از او طعوم است و نه لذیذ بیش و نه کریه و تا شیراز ترطیب غلیظ و ادویه
بسیار و تولید ملتهب است **تریاق** بفارسی تریاک نامند هر چه در ان ادویه در حفظ قوه و تحت مزاج در روح

سوخط روی الکیموس متوسط الغذا مثل جوجه
کوفته پخته باشد ۱۵

حرف الالف

بجوش کند جراح خراسم نامند باین اسم نامند و کوفته مخصوص جنسهاست و آنکه اخوین را تریاک
میسامند بجهت حفظ قوت هر دوران هر یا تریاک شهرت دارد **تصفیق** آنچه تحقیق شراب بآب
تعلیق آو کیفیت جزئی بمیزان و سایر اعضا **تکوّج** بفارسی پیچ کردن و آن تغیر شدن طعم است
یا بوی هر چه **تکلیس** بمعنی سارج کلان و سیراب نمودن و بهره بر دشتی آمده و مراد از و مهیا ساختن
بعض از ادویه است بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کلان نفوذ کاف آن تخلا احراق باشد
یا بعض دیگر **تصعید** آنچه باتش اجزای او صعود نماید و لطیف آنرا نگه کنند **تعفیش** نفوذ یافته است
و مراد از و هر چه از نباتات بلین درخت و گیاه باشد **تمر** بار نباتات است مثل خرما و میوه و مثل آن **تقبیل**
بمعنی گران آمدن بر طبع و دیر هضم بعد از هضم نزول نشیند **جریش** نیم کوفته و بعضی نامند **جرله** برادهه
زمین مستطیل **جبرکس** عقوبت شده السبق **حالی** بمعنی کهنه است و فعل او رفع کلان طوبات از جمله
و جامده است از سطح عضو نامند از زرد و هر جا که طبع است اگر چه قوه مسهله باشد **جاذب** بمعنی کشنده
بطرف خود و فعل او تحریک فضلات است بسبب حرارت از مسکان بجانب خود مثل قیاد و آنچه کشیده
آنچه بسبب کشاد و فعل از عمق بیرون کشد مثل گوشت صدفون **جامد** بمعنی بسته شده است هر دو روشن آنکه
باشد و بعضی بمعنی تیره شدن **جمه** بفتح اول و ثانی آب کهنه آمده و مع شده و جزء جزء **جفاف** بمعنی خشک است
جامض بمعنی ترش است و فعل او تلطیف و تفتیح و تقطیع و تنقیه و تجفیف و تسکین صفرا و اطفای
تشنگی و تولید ریاح و ضرر عصاب است و هر چه زبان را گزد و غلیظ جلا و خردنده و تقطیع باشد
حاقن نامند **حکاکه** آنچه از سایشی و چیز جدا شود **حلو** هر چه زبان را بمنبسط سازد و آمیزش حرارت
در او احساس کند و لذت بهم شیرین نامند و فعل او تفتیح و تلیین و جلا و کثرت الوان و مجوب قوتها
مستشهد **حرافیف** بمعنی گزنده است هر اجزای او در زبان فرو رفته و بسیار نمیرد و تفریق اجزای او نماید
و فعل او تحلیل و تنقیه و تقطیع و احراق و تلطیف است بجهت شدت حرارت **حاد** بمعنی تند است و آن مرکب
از تلخی و حرافت و فعل او مثل افعال اجزای اوست **حلاق** سترنده **حمول** اعم از شیشه و فرزنه است
حب آنچه در ثمر باز شده و بی غلاف شد گرد و بیضوی **حمل** بار نباتات است اعم از ثمر و مشابه ثمر است
حلیب شیره شجرهاست و غیر آن و شیر تازه و شیره **حشیش** گیاه خشک و شبیه بحشیش شده و کوفته

نقوی

مخصوص نباتات که بر روی زمین پهن بقعه باقی باشد و بجهت مشتش نرسد **خاثر** آنچه اجزای مختلف
بهم آمده **خفیف** بمعنی سبک و آنچه بر طبع احتمال او آسان بعد سریع الزوال باشد **خمل** بمعنی
پرز است و در اجزای هر چه شبیه به پرز بر سطح ظاهر او باشد مثل آنچه بر روی پوست باشد
خاتم بمعنی تمام کننده و عبارت از و چیزی است که بسبب تخفیف در سطح جراحت تفرقه
کمال آمده پوست بر دیانه **خلع** بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود **خلیع**
است **خلعلع** اسم صبغ **خراع** سرکین طیور **دسم** هر چیز که بدن را نرم سازد
و اجزای او منبسط نماید بی احداث حرارت و بقاء سرعت جرب نامند و فعل او ترطیب و تلیین
و ارخاء بی احداث تخلخل است **دوا مطلق** آنکه تاثیر بحقیقت کند و جزو بدن نشود
دوا غذائی آنکه تاثیر کیفیت او زیاده بر تاثیر کمیت باشد **دوا منی** آنکه بکیفیت تاثیر او
موافق مزاج بعض باشد مثل افیون **دابق** آنکه بجهت از وجه کمیت شبیه است
حسب مثل دقیق **دهنی** آنچه در جوهر او چربی موجود باشد و باشد سرعت اشتعال او لطافت
مثل مغز و تخم **دلول** بمعنی مالیدن است و مراد از و آنچه از سنوات باشد بر دوان
بمالند **ذفر** بر بوی **ذرور** آنچه سایده بی ماهی بر عضو بپاشند **ذوالخاصیه** آنکه تاثیر
بصورت نوعیه کند اعم از آنکه زهر باشد یا دفع زهر کند **رخت** کوفتن **رخو** نرم
و سست **رخص** بفتح اول و ثانی نیاز پرورده و در اجزای هر چه ارک و زرد و شکن
باشد **رزین** آرمیده و مرد بردبار و در اجزای آنچه در متانت و خوش جوهری تمام باشد
رادع آنکه مواد را دافع رطوبتی بعفونت شده اعضا را قابض و اجزای آن نازد و ریع
مقابل ضد است **رمض** رطوبت غلیظ در اطراف ملک چشم جمع شده چسبیده باشد
ردی الکیموس آنچه از او اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیت متکون شود **رجیع** فضله
هضم اول انسان **رسوب** ته نشین مایعات و آنچه در مایعات امتزاج و بر روی آن
نه ایستد رسوب نامند **روش** سرکین حیوانات است **زعوقه** طعم بسیار کریه و مرکب
از مرارت و ملوحت است **زهر** شکوفه **زغب** اول موئی که در حیوانات بر آید و اسم

کیچی است که غرق شده و در اصل یه انچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه باشد مرغ نامه سایل
انچه اجزای او در جهات حرکت کند اعم از انکه اتصال اجزای او منقطع شود یا نشود و مثل
آب ارد غنی سباخ شوره زار سبط بچه کره ساحل کنار دریا سم انچه بفارسی مهر
نامند و بسبب خدیه کیفیت و خاصیت مزاج را فاسد سازد نامند پیش سنون انچه بدندان
بساشند و بمالند و مسنون جمع او شد سحیق انچه کسی را نرم سائیده باشند سهک بر بریان
گوشت و بوی عرق در از زبان آید سهل انچه نرم سطلب بفتح اول و ثانی از قانون الادب
جوهر شیر و بفتح اول و سکون ثانی از قاموس صبا الکوین و مور شدن و بوست بر کردن
و در اصل هر چه بان صفات متصف باشد مشطب نامند سنجر اول بنا در باساق
خشبی شده و مال او انکه با اجزا اسوه نباتی باشد و ان غرور و ورق و لیف و صمغ و بزر
و قشر و حبه و عصاره و حب است مثل درخت خرما شرف بفتح اول و فتح ثانی کنگره بارو کنگره
و در اصل یه انچه در اطراف زواید و برآمدگیها داشته باشد مشرف نامند شمه انچه بو کنند
شتر بفتح اول و ثانی در بدن بلک زرین چشم شامخ کوه بلند شدق بفتح اول و سکون
ثانی فراخی گوشه دهان شذخ سر شکستن و فراخی سعدی بر روی اب و شرع عضو بعضی از
هم باز شدن است صفیق پوست درشت صخر بر زمین سنگستان صفق بفتح اول و ثانی
آبی در بر ادیم بانگ فو زنند پس زود گردد و بعضی طرف و کنار و در نباتات انچه جهت دار
و از دو میل بسطح فرو رفته مستقیم باشد مصفق نامند صالح الکیموس انچه از دو خونی
متولد گردد بهمه جهات اعتدال داشته سایر اخلاط مخلوط باو بقدر طبع باشد و خلط از او
بهم نرسد ضماد انچه از غلیظ القوام رابع و نرم باشد بر عضو بمالند و به بندد اعم از انکه
موم و روغن داشته باشد یا نه طلا انچه از رقیق القوام بر عضو بمالند طبیخ انچه جوشانیده
آب او استعمال کنند طیب بکسر ثانی خوشبو و تشدید ان پاکیزه طری تازه
طرزد عبارت است از خالص هر چیز طحن خرد کردن و طاحونه در سیاه شمس
لازم اوست طافی انچه بر روی آب ایستد عفص بکسر فاطع زمخت که رنگ را در دست سازد

جلوان

و اجزای او السیب بوت بهم آمده و فعل او تبرید و تکثیف و تصلب و خشونت و ردع است عاصر
انچه باو چیزی بهم آوردن اجزا عضو شفت رود مانند فلفل و دانه عرعر و دردمل و فارسی فشرده کوبند
عشب بفتح اول و سکون ثانی گیاه است عصیر آب فشرده از نباتات در منجمد نشده باشد
عصاره بمعنی عصیر است لا در انچه بانش و فشار منعقد گشته باشد استعمال مرهمانه عنقود خوشه
نباتات و عناقید جمع انست عطر بوی خوش غرغره بمعنی آواز مختلف است در حلق آید
و مراد از او حرکت دادن مایعات است در حلق و فرو بردن ان غض بفتح و معجمه فارسی
از نباتات غسال بمعنی شست و شوینده انچه جلا اسطح باعث رطوبت مالوده مانند
ماء الشعیر غلیظ بمعنی کثیف است و در اقربه بمعنی اول است و استعمال لفظ کثیف در اصل
فتیله بمعنی شاذ در مخصوص و بر شد فرزجه شاذ در قبل و رحم را مخصوص شد فوزهای
نیم گرم فسخ از هم جدا شدن قابض گیرنده نامند در اجزا از زبان سلا بهم آورد و درشت
نسازد و فعل او تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویه اشتها و در غیر طعم مراد از او حابس است که
لب بهم آوردن اجزای عضو حبس و امساک نماید قطور انچه در گوش و اعضا چکانند
قاشر هر چه بجهت جلا بشر در حرکت از سطح استخوان قرآنه زهره و در سطح جلد تقشر مزد
قاتل انچه از ضدیه هلاک سازد و مراد فساد است و بعضی گفته اند در زهر سموم مخصوص سم
سم و غیر حیوانی مخصوص بقاتل است قضبان شاخهای گیاه بی ساق و قضیب و بعد از است
قنعه بفتح اول و سکون ثانی قبای خوشه گشت کیلوس کشکاب است در از هضم معده
بهم رسد شبیه بگشت حلول کیموس اخلاط متولده از هضم کبد است کثیر الغذا انچه
اکثر مقدار او جزو بدن شود کاد انچه آن کند بر عضو نبهنه مثل تمیه سبوی کنه کثیف
بخلاف لطیف ان چیزی است در اجزای او بشواری قبول انفعال از کیفیت بزودی کند نفوذ
در اجزای بدن بسرعت نماید کامل الریاح انچه رایح غلیظه انجا رت رقیق رخت رفع نماید
نامند نخ سه اب کاوی بمعنی داغ کننده و مراد از ان انچه جلد را بجهت احراق و تجفیف
بهم آورد و مجاری خلط سایر سلا سده سازد مثل زاج در رفع نفث الدم جراحات

و اجزای او السیب بوت بهم آمده و فعل او تبرید و تکثیف و تصلب و خشونت و ردع است

لطوخ بمعنی اندود چیزی است بر عضو در طلاء غلیظ تر از ضماد رقیق تر از ضماد **لعوق و لزاق** آنچه بر
عضو بچسبانند و بچسبد که شیاف **لعوق** بمعنی اشتیاق است که از همین رقیق تر باشد **لعاب** آنچه از
خیسانیدن اوراق آب اجزای او مخلوط برطوبت شده جنس زمج بهمرسد و بهم برشته کننده از اق او رفع
میشود **لطیف** آنچه در شان او باشد بجز از روح بدن مقسم گویند بجزای لطیف متغیر و نفوذ در جمیع
اجزای بدن کند که شدت غمران **لزج** آنچه در شان او باشد بالفعل بالقوه در جمیع تاثیر حرارت
در حجر در اوکه بدرامیه او کشتر منقطع نگفته مثل شیاف **لحاء** ریشهای باریک نباتات **لحلحه**
آنچه باین ترطیف کند بهم نزده پوشند **لیف** آنچه از اصول ملحی نباتات زده دیر بیشتر از کاشد
لازع هر چیز که بکیفیت حاره لطیفه نفوذ در اجزای عضو نموده تفرق اتصال رسانند گیرد ترب بهم اصلاح
کند و نفوذ هر جزو ان بالفراده محسوس باشد مثل خردل و خردل بسرکه **مالح** شور آنچه در زبان نفوذ کند
بدون گزندگی و جلا دهد و فعل او تفتیح و تحلیل و تلطیف و تسخین و جلا و حس باعتدال است **مر** تلخ
هر چیز لطیف ظاهر زبان نفوذ کند ادراک سازد و با کراهت بجهت طبع را بهزند و فعل او تسخین و جلا و منع
تعفن است **ملطفه** آنچه بحرارت معتدله رقیق کند خلط غلیظ در شان او باشد مثل صابر **مغلظ** آنچه
بخلاف او باشد **محلل** هر چیز در شان او باشد در تفریق خلط بحرارت متجزیه اخراج اجزای ان جزو
البعه جزو از موضع اشتباک خلط کند مانند جنبه **مجفف** هر چیز خشک باشد و کو بیند تخصیص مادرده نقص
مخشن هر چیز سطح عضو را درشت کند و اجزای اسطح در بدن و سستی تکثیف سازد اعم از آنکه بسبب تجفیف
او باشد مثل عفص یا بجهت تفریق اجزا مانند خردل **ملس** آنچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد
و اوضح فحش است **مفتح** آنچه منافذ عضو را از مواد پر سازد تا آسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالک
ان مانند فطر ایلون و هر چیز جریف و مرطوب و سیال لطیف بامر بحرارت و مایل باعتدال و هر چیز محلل
لطیف باشد مفتح است **مرخی** هر چیز عضو است که بحرارت و رطوبت مزاج عضو را بر بدن سازد مثل مخ گاو
مصلب آنچه خلط را مرض شده **منضج** آنچه خلط را بر دفع سازد اعم از آنکه رقیق یا غلیظ که چون
خشمش یا بکسی مانند طبیخ کاشا یا بجهت دانه سازد چنین علیه **مقطع** آنچه بحرارت لطیفه نفوذ کند
و بدن خلط از موضع سطح عضو ملاصق نرم دفع او نماید بدون تفرق در اجزای خلط مانند کنجد **مقوی** هر چیز رافع

مجوف و متفرق رشته بر رفع که **مجلک** هر چیز بجهت تفرقه خاره تحریک اجزا آنچه هر مرات که تدریج
مفتح آنچه بقوه حرارت تفرقه اجزای عضو نموده انعقاد او را بالبصرت فاسد و در جلب الدم فتح
طبقه دفع اجزای که مثل مادر **محتم** آنچه بحرارت مجاب جنس خون لطیف هر چه که مثل
آنچه با خردل **محرق** هر چیز بقوه تفرقه تحلیل اجزای لطیفه در طبقه کما اصاب رماد یتمامه مثل فرفیون
مفتت آنچه تفریق اجزای خلط حجر کند مثل زاج محرق **مفتن** هر چیز که بعضو رسانند
بنوعی که بیل تحلیل او نتواند شد بدون احداث احراق و تاکل مانند زنجبیل **مقوی** هر چیز که تدبیر مزاج
و قوام اعضا بجهت کند از قبول کیفیت فضول خلط ملاقی شاید نفوذ خلط باشد مثل مخ مرغ و لب
تو بیش مزاج باشد مانند زعفران **مرقق** آنچه بکلاف منضج باشد در تغلیظ **مفتح** هر چیز در آنکه جهت بخلاف
منضج و هاضم باشد **مفرح** هر چیز رافع حیوة و نفس ذاکر منبط خلط قوی مزاج او که و حزن را رفع نماید
مثل شراب **مشقق** آنچه تحریک طبع بجهت عذر که **مسبق** آنچه بسبب تولید ریاح لطیفه در بدن اسباب
و عضلات جنس تاسی کوبیده محرک اشخاص و بعضی مکون ماده مثل کهربا **مدر** آنچه اخراج مائیه
اغذیه و فضول سبب لا مانند بول و حیض و حق شیر نماید **مسهل** هر چیز اخراج فضول اعضا از طرق
معرق آنچه بسبب تلطیف رطوبات محرک تحت جلد و فرسامات او در بطن هر اخراج که **معی** هر چیز اخراج قبل
از طرق مرکه **ملین** اعم از منضج و مفرق و مخرج و مفتح و مدر و مسهل **مسکن** هر چیز اخلاط و ریاح را از حرکت
غیر طبیعی باز دارد **مطفی** آنچه اخلاط حاره سوداوی که حرارت غریزی را بتخفیف روح حساس و نفس
شبه در روح محرک حیوانیت بنوعی که در مانع حس و حرکت مثل افیون و اکثر مخدرات سرد و خشک است
مزلق هر چیز ترطیب و تلیین سطح عضو بجهت لغزنده کند تا آنچه در آن محتبس شده بحرکت او حرکت نماید مثل آب
بخار **مجفف** آنچه آثار رطوبات بتقلیل کند مانند سنه **مسداد** آنچه بسبب کثافت و دیرپوت
در مجاری محتبس شده منع دفع مواد و جلب الدم نماید مثل سفیداب بسبب ازدحام هیئت قشره کهکه مانند کاهی
مغری آنچه بالقصد تلیین نفس دارد و رطوبت از حد شد که سبب حبس سیلان مواد کهکه مثل ایرسا **معطش**
آنچه طبیعت مشتاق ترویح سازد اعم از آنکه ترویح او با آب شود مثل مرده و دیگر یا بهوا مثل مراوح
معطس هر چیز بقوه تحریک مواد دماغی بجانب خیشوم که سبب دفع آن عطسه از آنکه **مصلح** آنچه طبع

تشخیص ثالث

مثال آن کل و مشروب نیز هم از آنکه رفع غرغره کند بدو دست بر قرحه او نماید بتحفظ قوت کبیر مقدار آن که نیز بدرقه
بجهت سهول ادخال ضماد کند **موتیخ** هر چیز که خشکش و حرارت کند و رطوبت را بسوزاند و بعد شدن مرهم روغن
ملتمل هر چیز که بخشد و تکثیف رطوبت بسطح حرارت و نرم آسیب و کوفته و نرم رفع رایح آورد و نامند و چون
ملحم آنچه که بخشد لطیف قدیم مزاج خونی را و دارد و موضع حرارت لحم مختصر تا مستحیل گرد کند و اسباب
الحم نیز گویند **ملیخ** بمرتبه و با نقطه مرادف است **مانع** آنچه خود بیشتر باشد که در تحقیق اقوام باشد **مرداة** نزدیک
بر آنکه **مغرق** بضم اول گرفتار آمده سر و در آثار و کلها هر چه سراو بحرارت بخشد زوایه و در آب باشد
مغرق گویند **معقف** بحیه و بخ شده **مضغ** ثانیه این چیزی **مضوغ** هر چه را تحلیه باشد **مستت** آنچه
جواب آرد و بمعنی مرادف است **مسکر** هر چیز که بحرارت آنکه از آنچه بقوت باشد **مضمضه** هر چیز که در دهن
حرکت دهند **مرقوخ** مالیدن چیزی بخشد **مسوح** آنچه در مالیدن آن بر بدن ساییده و در کل عضو کشند
مبرود آنچه بوان عضو کشد **منخول** آنچه بخته باشد **منتن** بد بو **مصول** آنچه در شستن ادب نمود
کشیده باشد **محرق** آنچه در موضعی تجربه ماده بد نرسد **ناشف** آنچه بقدر رطوبت بسبب که کند اعم از آنکه خاصه
له مرتبه باشد مثل آنکه آب بدنه یا مرطوب باشد چون اسفنج و کشفرا مجلی نرم زمانه **نجم** نبات پیاق است
نطی در لغت مراد از نرمه قوی است و در ادویه مراد تخلیه در کشیده باشد **نقاخ** هر چه در آب و مانند
خوب صفیر و اعلی باشد و از عمارت بنا تحلیل نیافته مستحیل بماء شود مثلا در صحه و امثال مرمر و خلا در
عروق مانند مغز و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل تقویه باشد **نفوخ** آنچه از ادویه باب سایه سازد
باید مانع در بیش دمه **نفوع و نفیع** حیث بینه در بخوشانیده صاف خود استعمال کنند **نشاء** آنچه بوان
دوم ارزه ارزه باشد **نطول** هر چه را جوشانیده و آب آن را بر عضا ریزند و بلشویه قسم از ادویه **نشوق**
آنچه بهمین کنند **وغر** بفتین تجرا بنی نخت **وهن** سستی **وثب** جستن از جای **وفی** گزنده **وقود**
برافروختن آتش **وهی** نگون **هاذی** قبل از ای در دو آنکه بدون تفرق اتصال **هاضم** آنچه از آن عادت عمل
بر طبخ و کرده انیدن غذا و خلط که و سبب تحلیل هضم ادخول شهی مصطکی **هش** آنچه بهم دست و ریزه باشد
و با آنکه افشردن بر شوخی مثل میوه خوب و غار یقون **هنک** پاره شدن **تشخیص ثالث** در بیان
مایه تقویه و خواص ادویه مفرده و آنچه نیز مفرده و هر که ذکر مصالح اعمال و قدر شربت بر ترتیب حروف و ذکر باب ادویه

بقیه ثانی

بقیه ثانی و سرنه بعضی دوا هر دو هر دو که و امثال آن تشخیص ۱۴ در هر چه مجرب و مکان است
بلفظ کرنیه مجرب است و مجرب دشمنان اند از هیچ و آنچه حقیر تجربه نفع بلفظ مجرب نه گوید مس زد
اقبال یعنی دلالت بیش مثل آنکه منفعت است و امثال آن تا آنکه از آن مختصر اقبال گوید باقی
چیز فعلان عمل کنند و در فعلان عرض فعلان اثر دارد نه آنست چیزی موافق شربه کرد و در اثر فعل غیر مطرد
استعمال نمود و بعد از تجربه صحت صحت و التزام نمود در خواص شروع و نفع در دوغ و بیک و بعضی را در قبض
اصلان در ایمان نمود تفرق نسازد و بعضی را بفرد و بعضی را بمرکب بفرد باشد و بیشتر نفع خواص یک مثال و کثرت
مرکب بین خاصیت جود دیگران چیز شوخی بخلاف مسیر بر شوخی اگر کلمه آنکه بجمله خاصیت از نفع چیزی مثال بیان
غلوانه و خاصیت از دیگر باره و بدر مرکب کسی سیر آنها نفع ادشه اند و ت هر چه اقبال و چیزی هر ادوات چیزی
از سرم هر کس آنست و هر یک بنفع زاده و اند مختصر شیاء بر مرات اختصار صلح هر یک در
طرق نیز مایه ملیح بین خفه در تشخیص رابع و مخصوص آنست اله مرقوم شده و از متون باب
ظاهر چیزی را دل کرد تالیف ادویه مفرده و تسویه بدرس زیاده است و در تقیه بعض لقمان عبارت
از ادویه و تالیف غیر مسمی مقالات اسمه غذا اشیا است و شیخ تولی که ادویه عین سلاح نفع ادویه
اندر و خاص اعتبار ادویه ترتیب کرد سلوکی تحریر کرد در ابواب و تحصیل قلب بر اس التبرید منافع ادویه
مفرده بیان نفع و منفرد جبل و صلح بدیر احمال کشته و اول کرد از دوا نا بیرا نا فصل مفصل ادویه
فصل بیان ادویه است از زیده بر ترتیب حرف بیان نخفه پس آنچه بین بیان نشده بدرس از زیاده و سر باید
فصل بیان کلمه و مزید ادویه و تالیف غیر مسمی بمقولات اسمی کشته و حسین و له اد اقتدر بسا
از ادویه و اما کلو پس کاشفه در آن باب تالیف نفعه محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب ادویه
و کتاب مرمر تجربه و نفعه پس شیخ الرئیس و ابن الشیخ و ابو حنیفه و منصور و شریف و بحر بن خرقه که
صاحب منهاج و بحر تمیس بن یوسف و صانع و ابن الدوله و ابن بلیه مؤلف مختص و ابن سیار و مؤلف
الاسبع و مشهور کلیم بفرد در کتاب پس شیخ و داود و مصری تذکره تالیف نفعه و مؤلف حیث ادویه بعض را بعبارت
نقص کلمه و بعد از آن حکیم بالکلیه ناشر شرح قانون بسطر در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان
در سنه الف و ثمانین است بنظر رسیده و در بقیه فاضل کتاب مبسوط تالیف شده بشیخ فتح الله قوی

باب الالف

حرف الالف مع الالف **الطریال** لغة زیر
دبیس الطریال بجهة شاهانه شاخ گیاه او بجهل مرغ و مراد از مخرب از دوا ریزه و تیره و بیرون کمود
و طولانی و نیابت نفع و بحرانه و گیاه او شبیه بشبت و بخش سفید و بر کش متفرق کاش مربع
و در آخر بهار مرید و آنچه بهتر تیره و شبیه برازیانه است قسمی از ادویه و قوت و تیج طلال آن که نیز
در آخر میکم و تنگ کند رفع و بطالان تفنی و مرز فضلات و نفع کند و نفرق کرده و شانه و چون
بازیج لسوزانند و بعمل بیاشامند مفت حصاة و بیکدرهم او سیاه عمل جهت رفع ریح و ایلاوس نیابت مجرب
دانسته اند و مقاوا و مخفف قروح و مزیل آثار جلد و نفع او در منی و بسیار شراب او سقط جنین و مضر
جگر صاحب و مصلح آن سکنجبین و مضر کلیه و مصلحش کثیرا و دیش در اطعمه برجس کنارش و قدر شربتش از یکدرهم
تا سه درهم با عسل بشراب چنین در فصل مرض اکیدرهم او سیاه با قرقرا و مزه و زنجبیل از آنکه با عسل
بر شتر قوی از تنقیه بسیار بیاشامند در آفتاب نشسته موضع برص اگر شود و ازانه تا آفتاب بیان اثر و ترب
نوشند و عرق کنند در روز اول نهایت تر در سیم موضع برص آبله کند و بعد از رفع در زرد آب بالکلیه بر طرف
میشود مجرب است و کشاند از هر یک از مفرد او هر روز سه درهم با عسل تا نیفتد از منبوشند یا از مرکب
مذکوره بسته مذکور در مرت مزبور استعمال نمایند یقینا بر طرف میشود **الاس** لغة تیاه نیت بهمین
برص الکلب است بجهة رفع کلون او در هر یک دیوانه را و آن نباتیست در ساقش بقدر ذرعی و شاخ لباق
دارد یا نه و برگش شبیه بهرگ نوسیدن و از آن درشت تر و خارناک و باهن سرخش و سیاهی و تخم او
مانند بهمن و بیز تیره در غلاف در طبقه و از ترش کوچکتر در طعم بحرارت و تند و تخم تا نخواه و کمش
سرخ مانند تیر که و از زیر برگ روی در اول بیم کرم و در آخر اول خشک و تحلیل و جالا و مقطع و مدر
فضلات و اخم و نفض بلغم و ریح مره و کرده و مغص و در کین و مخفف عقبه اول و طبیخ او جهت بعود
و برودت مفرط و سعوط او جهت زکام و ضیق نفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه نافع و حجم او در اطعمه
تحلیل یک دیوانه گزیده باشد با و تیر هرمن و خوش مهیه کلفی و بعمل جهت جوشانیدن سیر از آب از دو آب
مفید و قدر شربتش تا ۵ درهم و مضر جگر و مصلحش کثیرا و بدلش لفضه ترش حب الغار یا و وزن
تا نخواه است و جالینوس فرمود در جنس او در وسط تابستان خشک کند که بیرون کنند بدارند و بیست مثقال

عسل و قوت بدو دفعه بگیرد در میان سک دیوانه گزیده بنشد نیت مفید است و در دهان نرخ او که شیر
تازه بیاشامند بقرص از هر یک دیوانه تا ۴ هفته اگر از آب نیز ترسد و گویند چون گیاه او سوخته بجمع آن
بهار هر چه مرض بسته بر عضا و در آنک موزی بنه رفع الم میکند و صاحب جامع الحکمه تحقیق در سر
انسان میداند و گویند تعیش او بر در خانه و جهت حفظ خانه است و تالیف جامع او در بسیار
این لغه تقدیر کند در آن گیاه در شب باشد است و تشیشه السخنات نه خوردن نیز نیابت مقرر و کفاه
داشتن آن نیابت مدارت تشنج زنان است بکمر و اصلا حافظ بکار آید کند **الاعیس** حنبل بن سخی
در الفرع الرابع کمه دان بر سخ ارخت ارکش است و اول کی و در دهم کش و قوه بر زه قابضه
و دفع نفض اخلاط و طبیخ او مقوی جگر و بلا و منفع و بقوه را و عمده و جوم او بشراب جهت درد جگر اگر بیاشد
و با آب سرد با و جوب نیابت مفید و بیشتر شرابه کرد در ماء بر شیشه باشد بهمین خاصیت دارد و طبیخ
او در رفع کی جگر کو استعمال مجرب است و سخفه بطبیخ او منفع عروق و قوه امعا و مخفف او جهت قطع همیشه
دو درم زن در تقویه اشه و اکمال او مقوی بصره و در جمیع افعال مثل مازریون و قطور خیبانه او در کلب جهت تخفیف
رطوبه و خطا محبت و رفع بقایای برص نیابت مفید و عصاره طبیخ مفعه او در قبول نامه تخصص
و قدر شربت از جرم او در مثقال و از طبیخش تا سه درهم و مضر جگر بسیار و مصلحش تمر هندی است **الاملیس** بفتح
بر برای و مضر با نیابت شجر دو بلا و مضر بیم برسد طول او بقدر نه زیاده از آن و برگش مانند مورد و نرم
و ترش بقدر بر سرو و سبز و چکر بسیار سیاه و زرد شود و چوب او سفید و از دو و باهن کوفته و زود باهن کوفتی
و مستهلک از دو شهای بدن که ادات ترک القوس و بر موت و پوست او را و غالب و لب و ره نفع و آب خیسانیده
او کدر شراب جهت استسقا و زردی و بسیار مجرب و اشه اند و بیشتر بهمین با گوشت طبیخ نافعه و گوشت او
بشاهنه بهمین جهت که و جرم طبیخ او مقوی جگر بیشتر و منفع کرده ان و قدر شربت از جرم او در دهم **الاباز**
لغة جزء و ان عرب سرشته است و طریق احراق او در و مقوات که کرات در ماء سرد و خوش و حمول او جهت
قرحه بیشم و خوش ان و جراحت خبیثه و اعصاب و اسهال سرد و نفخ ان کنند و زرق الدم و سیلان رطوبات و ارزن
کلس منع جهت قروح مقعد و بهر جهت کنیدن و مهاد استسقا نافع و بدلش برنج و تنور فرش کشده است **الاثرون** بفتح
یونانی اسم سال است **الاموبن** یونانی اسم سه است کوش نامند **الاعیس** بعض طاهر یونانی اسم فحم است

الانیس بونانی اسم نبوت ارن بلغت یونانی الکبریت ارن مارون بونانی الفضة العصفر اغلس
بونانی اسم برات افونیس بونانی نام برات امی بونانی نام خواهرات انوس معرب انیس یونانی
و خرات شبه بحرش عنب و شبه شبه شکر و زرد و اطلاده و برش شبه برگ صنوبر و عریض تر از آن و خرات
مگند و تخمش مانند تخم شوکران قسم اول سفید و قسم سیب ساده و صلب و اطلس و بهترین قسم است در اول
سیم کی در آخر حرارت خشک و مطفی در اول بخش حصاة و گلها نفع و گلها نفع و منفع حلق و سپرز و تحلیل
گلهای او با آب و زرد برش جهت بیاض چشم و قرحه و بثور و دهن و مهار زیاده و جرب و حکه و درد پهلو و حفظ
صحت چشم و روی زنان و مرکان و نشاره او جهت جرب زخمها تازه نافع و محرق مغسول نشاره او لطیفتر
و در افعال مه کوره و اثر آن سرخ تیره و طلاء و سحق مطبوخ او در شراب گلها خمار برات و کوبنده باقی جهت
اطفال خنده جاری میکند و بسفوف شمع و جهت سوختگی آتش بفرازه جهت تخفیف و کرت آوردن خرده
خشه و منع جوشهای آب و آبله کهن عصاره مجربست و قدر شربتش نیم درم و مضر مثانه و مصلحش عسل
و برش جیب کبار است ازاردارو نوعه فارسی است و آن تلخ جیب است الوبخارا اسم فارسی آلو است
الوجه اسم فارسی اردک است اب دارو موجایست و مجربست کرنه بجهاری دیگر را بدین اسم خوانده است
اش بجکان اسم فارسی جنبر است اهن اسم فارسی حدید است اهن ربا اسم فارسی حجر مغناطیس
ارمیده نوعی از اسم حدید است اردسپوس دار اسم فارسی شمشاد است اردجوبر بان کردن سوق
الشیر است ارکنا و سوق البنج است الوبیضه اسم شاه بلوط است الومالو اسم فارسی قرع است
الهو اسم فارسی غزال است املة اسم فارسی آبخ است اردجو دقیق الشیر است ابفشکر اسم
فارسی عدس القصب است اناران نام عطر است اجلیده از کنده و غیره نام عطر است ابجوجو
شانیکه اسم فارسی الشیر است ابجوفشره اسم کشک الشیر است اب بیز اسم فارسی آب انجبار است
اب اهن نافه اسم فارسی آب اهن است اب ماهی نمکوده اسم فارسی آب ماهی نمکوده است اب
درختکافور اسم آب الکافور است ابکامه اسم فارسی مرزنجوش است اهلک اسم فارسی نوره است ابی اسم
فارسی سنبل صبر است افتاب پرست اسم مرزنجوش است ابک بمعنی موقعه بمصطلاح اهل کیمیا زرنیخ است انک
بنون رصاص اسود است اینه چینی آنچه از مس نقره و برنج سازند اردج بنون ترکی اسم درخت

ابهل است اغو بترکی اسم وقت است اغوز بترکی اسم بلاست اغاج ولی بترکی اسم کوه و غار است
ابلوج بفارسی قبه کمر است اذربویه بفارسی سرشتان نامند ابن بمصطلاح کیمیا بن
زرنیخ است اش باران از اغذیه و از مزوره مه کوره است اش اسم فارسی اغذیه مطبوخ بلغ است
و بعضی از آن در مزوره و در سایر مواضع مه کوره مشهور است ادرس اسم فارسی ابهل است و ابهل بترکیه
الک والله اسم فارسی سنبل الطیب است اهوی بهندی مخروط است الک بهندی اسم آب قرنفل است
ابه بهندی اسم برنج است ابغو بفارسی شوره گوینده و آن از بخارها که بر روی زمین شوره زار بسته
و بعزاز تصفیه آن آتش شبه نمک میشود در آفریقیه که و خشک و منفع سده و نقرس نفع دارد و سنگ بول
و سهل و در نهایت حرارت و قوتش از نمک دیوره در افعال و جهت علل سرد و درد کمر نافع است
و مجرب دانسته اند و مضر مرارت و کبد و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش نیم درم و بدلش بلح انزروت
و ربع مدارم او تا ده درم بسکر جهت احتباس بول که بهیچ چیز رفع نشود مجربست و از خواص او سرد
کردن آب است بسبب مخصوص در آبرا در ظرف دو تا گفته در آب شوره سوخته دهند و آن جزو عظیم باشد
ابل بهندی اسم بال است ابر بفارسی اسفنج است ابوطلا بفارسی ابوجهل نامند و صنف میشه
قسم اول بنایت شبیه به برگ کاهو و باریکتر و خشونت و میل بالون و ملاصق زمین و تنش مرتفع
و کمش اشقر و دانه او سیاه و تخمش بقدر انگشتی و بسیار سرخ و قوتش تا چهار سال و بیشتر میماند در اول
حار کرم و خشک و کمال اعتدال مزاج و ملحه و قابض اسهال و مدر حیض و رافع مره و مخفف
و طبیخ او جهت درد پهلو و جگر و نقرس و درد کرده و حصاة و یرقان و تبهای کهنه و طلاء او جهت بواسیر
و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و باد آرد چه جهت چهره که باد سرخ گونیده نافع و مصلح
و مصلحش روغن بنفشه و کمر و قدر شربتش چهار درم است و چنین نیز اسود در روغن بجوش نهند
و فروط تر بود جهت سوختگی آتش و محول آن و بهتر محول بخش و اسهل مخرج چنین و در
جمیع افعال بیخ او قوی تر است و قسم ثانی را بیرک بزرگتر و خشن تر و سیاهش و از زخمش و هر شبه
و کمش مایل بسرخی و ریزه و قابض تر از قسم اول و تمامش جهت چهره و منع عرق النقرس و بسیار
حابس طبع است و قسم سیم را بیرک ریزه تر از اول و خشونت کمتر و شاخهای او ریزه و کمش سفید

و بخش دراز تر و سرخ و شهد طبع تر از همه و جهت آنکه فیح مثقال از بیخ او بشراب بهترین اشیاست
و بقیتی او نافع گزیدن هوام و قسم چهارم شبه ثالث و از آن کمتر اینه تر و نبات سرخ و در آخر و هم گرم
و خشک و مثقال نیم او همراه از زوفا و قردمانا جهت حب القرع و سایر کرم امعا نافع و خاصیت
با همه بزرگی بهتر خوی جهت متخانیر و تفریق ادرار صفرا و اعضا و اعلی جهت بلغم و حلول و طلوس و تلیخ
او جهت درد صلب و حمی و اختناق حیض و اخراج جنین و سعوط او جهت تنقیه دماغ و رفع اثار و غلظه
طبقات چشم و بهر که شرب او خاصه او جهت سپرز مفید و قطور او غشی و درد دندان و سرخی و شبه جهت درد
گوش و نقرس جهت بهترین ادویه و جالینوس جهت حلل در جهات دکش و جمیع افعال قوی تر
از برگ او و بیخ میان بیخ و کلان و شخم ان بقدر مثقال نافع در حیض و تخم جنین مرده و زهره
ابریشم بکسر اول و ثالث و فتح ثانی لغت ابریشم است و کوینه مراد از او خیوط که کرم ابریشم
بر اوراق گنجه بر دن بیاره شبه چه بر اوراق گنجه اوست قرنامه و انچه در اب پخته نخ از او کشیده باشند
از قسم ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارت از اوست در اول گرم و خشک و با تقطیع و تشقیق و فایده
مقوی عقل و روح طبیعی و باه و مسمن بدن و جهت خفقان و خفقه و ورید و اب مطبوخ او بهتر جهت
تفتیح سده و نیکو گردن رنگ رخسار نافع و محرق او ضعیف تر و جهت قرحه و دمه و سلاق
و جرب چشم و شستن حریر جهت منع بدسیهن قتال از مهره و محرق او مفرح و مصلح
اسارون و مقدار شربتش از یک درم تا سه درم و بدلش مرداسنگ و شبه است و بهترین
طریق استعمال ان فسیدن ریزه بفرانی کردن و جواهر و سایر ادویه بر روی سنگ سایدن است
ابهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر اول و ثالث نیز آمده و دن قسی از سرو
کوهی است و مراد از و بار اوست شبیه بنبق تازه او سرخ و در رسیده اش سیاه و با اندکی
شیرینی و قبض و حدت و عطریه و بزرگتر از باعرعر و قسم اشهر سرو کوهی است و برگش شبیه
به برگ گز در سیم گرم و خشک و فی نهایت لطیف و با قوت مجففه و قابض و نافع و محلل و مدر
حیض و مسقط جنین و مزیل عفونت قروح خبیثه مزمنه و محرق او اعلی جهت ربو و بواسیر
و مطبوخ او جهت استسقا و چهار ده درهم از و تا نه درهم لکه بدرد خشک و بقدر انکه او سلا

فرا کرد و بر اتش بگدازد تا روغن را جدا بکند پس سایده با ده درهم فانیذ مخلوط نموده
و درهم از و با اب گرم یا رد اخراج نموده جهت درد گاه اسانیدن و بواسیر و با دبواسیر و
قسمی که اخلاط نافع و جهت عسل سرشته هر روز از یک درهم تا سه درهم از و ادویت
نمایند حیض منقطع را جاری سازد و جهت ربو و بواسیر مجرب و نشسته اند و جهت درد خیز زبون
بجوش تنه تازه و خشک سیاه شود قطور او جهت کرم تازه و کهنه مجرب و خمار او و بهتر خمار برش
جهت اورام و سیاهی جلد و برگ و اثار و از فضول بهترین و سرخی و بهتر از به شیرین
نرخ در بدن بهانه و جهت قروح سعبه و اکله و علت و انمال جرب و بیضه و طلاء او بهر که
جهت داء الثعلب مجرب و با انجیر جهت جمود طحال و اعلی جهت جرب و حبوب و قمل و قمل
و اکله و نمو و نیکو قیه او با لفظ او جهت روغن تازه کاوی و مثل او بر عسل و تا یک هفته
مداومت کنند جهت ربو مجرب و نشسته اند و مضر جگر و مصلح خولنجان و مضر معده و مصلح صعتر
و عسل و بدلش بوزن او جوز السرو و مثل ان سلیخه و در تلطیف بوزنش دارچینی و قدر شربتش
تا سه درهم است ابوفاتی بفتح فا و تای اسم غاصول رومی است و ابوفاتی و اوفاتی نیز گویند
و در بلاد مصر و شام و انطاکیه بسیار است تا بیست من بیخ و گاه برگش از برگ زیتون باریکتر
و ماهی برگها خارهای سفید دارد و شکوفه او سفید و شبیه بگل تلاب و شاخهای او بر اندازه
و بخش قوی و بر از رطوبت و تلخ و مستعمل در تداوی عصاره و بیخ در طبایت اوست و با آلاد کرسنه
آمیخته خشک گفته باشند و برگ و شاخ و گل او سایده و دست بان مرشوشه و بان بر غسول
نامند و مولف تذکره او لی الالباب ایشان دانسته و مولف جامع نیز اوراد را غاصول
حلل نموده و ظاهرا غاصول رومی غیر ایشان باشد چه ایشان را برگ غیر شبیه و عطریه نداده
و سمی به غاصول فارسی است و در اکثر صفات مشابه اند شبیه در اول سیم گرم و خشک مقطع و ملطف
و جالب و منفع و اسه قراطا از رطوبت خالص و بهتر جهت آنکه قراطا از مخلوط مجفف کور باشد
اعلی مسهل مرار و بلغم و زرد اب و کوینه جهت استسقا مجرب است و ایجاب سه قراطا از بیخ
و یک مثقال از عصاره او با ماء العسل بدن حلل کند و مضر احشا و مصلح عسل و خوردن اب سرد

انشتن در این قاطع سهال است **ابو قبطس** نبات شبیه به بوقبس و بیاق و بیاشکوه و مغروش بر روی
زمین و بخش سطبر و بیم گرم و خشک و جهت قبض و صرع و درد جنب و نسا نافع و مضر مثانه و مصلح عسل
و قدر شربتش تا یکمثقال است **ابلیل** نباتی است بخش شبیه بشنبلیله و خوش طعم و بوش خوش است بر نهاد اسیار
و تخم او شبیه تخم زردک و در رنگ زرد و بوی و مولف همشیارات که به برگ انجدان زمین خوش است شبیه
انجدان کوهیه فارسیست در دوم گرم و خشک و مدر بول و جهت سرزانو مضر است و قدر شربتش تا دو درم است
ابرکالی اب دام مخصوص است و سرکه شیر **ابرون** نوعی از دوم و بعضی دارم گیاهی است و بعضی دارم حیوانی الدم
و بعضی هر دو را بجا بر اند بجوز ماهیل و بهلیله بزرگ کبر اسود و بعضی بهیات قشر بجوز و بعضی زرد
و بطبرستان گفت اوبلی و بار طیه حرارت شبیه و برگش شبیه زبان و بار برگ و بار طوبه و بعضی ماهی اوبلی
و سفید و بستان او ابرازگو هیست و صغیر از بعضی سکطاق و بعضی مرهای سایه و شبیه بشبه
و شاخهای او در تره و از بیخ بیرون آمده و برگ در تره و بر آب و بعضی برگش کوچک و زرد و بعضی کبر و بعضی
و بخش تخم شبیه بخیار و در بجهاز و صفاهان و غیره بلند نشیاست و در آخر خرم شود و در اول سرخ و با قوة
قابضه و رادع و منضج سرد و تر و مسهل صفرا و قاتل قیام کرم و مدر بول و مسکن حرارت خون
و مقوی معده عارض و نافع ترقی الدم و جهت سحج و اسهال کبد و صفرا از آب او با شراب نافع و ضماد او با آرد جو
جهت قروح خبیثه و خاصیت عاره و زخم و بوسه شیخ آتش و علت او را با سرکه و نقوس محرق و نطول
عصاره او جهت کرمین بر شیطان و با روغن گلیس جهت درد سر و اکتحال او جهت رمد و کحول او جهت قطع
رطوبات سایله رحم مفید و طلاء او جهت اورام صلب و تنقیح و بخار او موضع باب او مخلوط آرد و مجرب است
و بجهت حرارت چشم آزموده و برگ خشک شده او جهت رفع سودای مرتفع مجرب است و بعضی بشبه اند و فرزند آن او
جهت اسهال رحم و قطور او غرغره رفع برگ بجهت راه اکل و دران موثر تازه شبیه جهت درد گوش حاد
و بار نافع و کوبیده مفرح سرزاست و مضغش بکل اعضا و قدر شربت از عصاره او مثقال و نیم تا هشت مثقال
و از برگش تا مثقال و بیخش تا هشت دانگ است و از دسیقوریدوس نقول است که نوعی از صرع الاعام مرشد در قدر
و برگ شبیه بخرفه و زغش بعضی را آنچه در نهایت و مقرح جلد و ضماد او با سرکه مخلل حجار است
ابزار گیاهی است قشر تنک و شکسته و در شهرهای سرد بر کنارها بهم چیده بکاس گل در بهار در بلاد باردیه

دو ای سبز در تنگ و رنگ شبه دو خرمن بر تعاب آب داد و بسته شبه مرواید و در بخارا و مرصل او سبز
در شبه بخته تخم زنه و آنکه خوش است در صورت شبه بطیون در اوراق و شهر ابراهیم و عصاره اش
جهت اورام رشته در بخته نافع و جهت درد آب تنک بخیب تنه تا خلق و تنهی از آن و زایل شود نبات محرک باه است
و مصلح تخم رفع قلق او نفع و شیر و سرکه او کرده است **ابنت** بقیه تنهر با گوشت بالکف است
و در ارجع مه کور میشود **ابن عرس** حیوانی است بر صورت و خاصی در سر و دوش خرما نامند شبه موش است
و سر و پاهای او دراز تر از موش است و از او بزرگتر و موش را افشان و در مصر کفتار نهاب را افت میکرد و در
انجا عوسه نامند و در سیم گرم و خشک و گوشت او مخلق و بلغم و بخش و بخش و مخالف صاحب است با بارد
المزاج و با زهر سم است جهت شب و در تخم کنه با روغن زیتون نارس و با آب بخته بشبه و خون
پوست او سوخته و بر زیاد کنند بهمان اثر شبه در سایه بخشک کشته و در شمال و شهاب جهت سموم هوام و دفع
زهر طفیلیون و جهت بخار بخشک کشته بر کنه خشک مقعد شبه جهت صرع و کمر زمین هوام و بهترین او سرخ است
و جهت صرع و اگر در ظرف بلور نهند ضماد فاکتر او بهر که جهت نقرس و سیاه مغیره و مخدوش و شمال از خوان او با آب
و عسل جهت صرع و طلاء بخش او جهت خنازیر و صرع و ضماد و گوشت او جهت درد مفرد و خاصیت و جهت سم بخار
از بدن و مضر مجاری و مصلح بر که دکاکین و از برش مضر جشم و صلاح تا مدور و خرم کنجه و در تن بخش است
و کوبیده جهت کوب او سوخته در زنه که او بیرون آمده زنان تقلیل تا منع صاحب و جهت اطعام زهر دار شاهی
کنه نزد و موبرتن او است شبه **ابازیر** و بجهت درطی جهت کشته اعم از آنکه بقول شبه یا اوبر یا بسه
ابم کاجه بر که ابم جنازی است **ابتل** بهترین قرنجشک است **ابوک** بهترین خرمن است **ابزار** موقف
هر گره کوبه نوش شمس که بسورکان است **بوفرم** است و مرطبات **ابن اوی** کمل بر است و بفارسی
شغال نامند **ابو تمرون** بقیه زرد قفس است **ابزار القطه** بقیه منزه و آبرین جنبر است **ابو الاحباد** کبر است
ابو الارواح رنجش است **ابلیسوا** بقیه عجز ابرون است **ابریز** براه آنچه مکوره و زنا هجو ذهب خالص
ابو ولیون نام است **ابلیتون** بنلاتی رکنج است **ابارون** بیون نوع است **ابکون** نشاء است
اب سنبل الطیب است **بوقلون** جمر الشیب است **ابلیز** طین مصر است **ابوق** سقیفس بحر است
ابوعاده صفر است **ابریمون** بر دمس سم الحیات **ابوقلیا** بر دمس سم افاعی است **ابوغلس**

برص کسی خبیث است **ابرلی** برهمن اسم قوت صفرا است **ابوطامون** بهندی نام اسم تخم الهوت است **ابونج** برنج
کاهی است **ابراهیمیه** از جوارشات مدبره دارای آن شرح است با آنچه در باقیه تریاق و معجون و ادویه بیماری و دوام
و کلی تر قرص دهنه مقوی معده و مدر و دیگر و مفرح است **اترج** بهارسی بالنگ و ترنج نامند و ترنج اودر
گرم و خشک و بخش دوم آن گرم و در سوم خشک و برگ و شکوفه او در آخر گرم و مجفف و مقوی و مطفی
و تشریح او مقوی دل و در آخر دوم سرد و خشک و قابض و مکمل و مفرح و اعضای مقطع مرة الصفرا و باقیه تریاقیه
و مطفی و مشهی صافی کننده و روح و مقوی از صفرا و مانع ریختن صفرا و بهی و جهت خفقان حاره و تقویت
معده و جگر و تسکین حرارت جگر و یرقان و تشنج و اسهال صفراوی و گرمی و صفا داد و جهت گزیدن عقرب
و هرمه و مار شاخ درخت نافع و طلای او جهت کلف و جهت قطع رگ سایر اثر آب از جامه و قطور او جهت یرقان
و درخشش باقی مانده باشد و غرغره بطبوخ او در برگ جهت ازالهٔ زلال و در حلق مانده سفید و مضر سینه و عصب
و مطلق شربت خشکش و شراب الیتی و بدش آب ترنج و آلبو چند چیز مجرب و مورد اسهال و در آن بخش نشه
مغلی زرد رب او در افعال قوی تر از سیب جزیره است و جهت شبه صفرا و تشنج صفرا و قطع و رفع
سموم و اکمال جهت بیماری و طلای آن جهت قوا نافع و کوشت او در شیخ نامند در اول و دوم حفظ
و مضر حرارت غریزی معده و نافع صعود کنار از معده و مبارک و مورث تخم و مطلق عطش و دوست
مقوی دل و دماغ و معده و خشک و مفرح و شهوت و باقیه تریاقیه و مطلق و مشهی و مکمل نفع معده و جهت
جنین بر مضر شهوت و طبیخ خشک او مکس و غیر صفراوی و مفرح او جهت خوشبوی دهان و عصاره
پوست و کوشت او که با هم کوبیده باشند جهت گزیدن افعی و بخش و نماد او همان را دارد و طلای
پوست محرق او بشراب جهت برص و بیماری مغیره و عرق محرق او از جنس در جامه که از آن مانع کی زدن و چون
پوست بکیرد او با تمام در شراب اندازه در عقب ترش کند و مضر جگر است و مطلق عطش و مضر دماغ
حاره و مضر و مطلق تشنگی و قدر شربت از خشک او پنجدرم و از مربا شش مثقال است و بخش از خیال
مانند پوست او و با قوه مسهله و در مثقال از مقشر او و مقلوی بسیج سموم چیزها و قوی تر از تریاق کبیر
و با آب گرم با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و دیگر تمام داد و اش میان کیرا هم از مغز مقشر نافع
مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آن و طلای او جهت کلف و زم بغوز و سنون او جهت تقویت لثه و دندان

تشخیص ثالث

بخار او جهت بواسیر طلا و شرب بغایت مؤثر و مشاهده کردن در مرض الفهود در عطش و کلد قبر و تلطف و بهتر کردن
تدبیر کند و کیفیت عرق نعوکیا بود و تنکه بجرب و ضماد و مطبوخ ترنج در سرکه بشراب جهت مخاصر و نفوس
و ادرام او بیلات نافع و برگ او ناضم طعام و مسخن معده و مقوی حرث و منفخ سده و جهت عفن النفس
میوه و شکوفه او در اهمال شمر برگ او و از زن لطف تر و بهین او تعریل و مفرح و جهت رفع خرر هوا بر دماغ
از مصدر و انکه خوش کن برگ او ایمن از شر دارد و مؤلف جامع لطف که مروارید محول در آب ترنج را که
در تا روده کهه در حمام تر شده تا صاف شده باشد جهت رفع سموم و امراض خطاف سبب و جهت ترشح مجرب
میدانند و جهت با شربه مناسبه بنوشند و روغن ترنج در هیئت خالص شش عطارد و در روغن زنبق بچکانند
از هر یک یک طل و در طلای روغن کنند انرا چه و بهر سه شبانروز بیرون آنکه بیت تا زه بکنند بنوشند
تا سه دفعه و بیشتر کرد و تشنگی و تدبیر او جهت امراض بارده و خصیانه و در تحاصل و رفع از
تب بلغمی و بسطفل قوی بر هیئت او در سرفه و بر بدن جهت استفا و جوش عرق و فع او در حشه و نفوه
در طبع و عرق النسا و درد کلیه و مثانه و جهت ردیه بیمن و سوط او جهت درد و کلد سودا و
درد شعبه و عضله او جهت درد دندان نافع است **انکان** بهندی انجیر است **انوبلک** بهندی زرد نخود است
انغیس بهندی اسم بابونج است **انان** عربی اسم حماض شده است **انزی** بهندی اسم ماش است
انباطون شراب است از آب کشمش و عسل و ادویه حاره ترش بدنه لباس کرم و مطلق جالب و موافق
نزاع بیماری و مرطوب بدن است **اناویون** بهندی اسم شهر غازیت **انانقون** بهندی اسم ترشی است
انزدهو بهندی نام اسم غضب **اناصیطوس** بلغت رومی موی است **اغمد** بفارسی سرمه نامند مختار
سیاه و با رصاصیت و اهل سرمه اعتقاد دارند جهت روز اول را با صابون سبک تا نیمه
قسم حمیه میشود بهترین او صفهانی است هر از نور جهت سیاه بیفزود در هم سرده و سیم خشک کوبیده
در حمام خشک است و عراب دیجات در او اختلاف نمود انه قابض و مجفف قوی و باقیه تقویه
و قاطع جریان خون از عضا و مقوی عصاب و منقی مرمک نرفها و کوشت زیاد و جهت تقویه
با حره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت در طبقه و فروج و انه مال و التیام سایر فروج اعضا و با آب
مشک مقوی با حره بیران و محول او جهت قطع جریان حیض و خروج مغفره و ضماد او بر شانه و نصف سر

قاطع رعاف در از جهت باع باشد و با هیئت تازه جهت کوشت آتش او و غنا چنین بر بدن طلا کنند جهت
کشتن و رفع قمل و زرد او جهت جراحت تازه قطع خون و فروج و کرد و حنیفه و طبقه قرنیه چشم
بغایت مفید و محرق او در با پیرشته بر آتش کم نرشته بنوشند با شود و رشته لبوه و لطیفه و معمول
او لطف است و با مروارید و سرکین خوردن و شکر جهت عشا و ره و ساق چشم مجرب و مخفف
و ساق جهت دمه و جرب بدستور مجرب است و مضر شش و مضاعد جهت دردن او و قاتل است و بخش او بار
و مطلق شکر و کثیر **اثرار** بعربی اسم انزار است **اثل** بفارسی اسم نوع بزرگ
درخت کز است بقدر درخت سرو و عظیم و برگش خشن و با زغب اندکی و ترش با شکوفه نقره نخود
و بزرگتر از زمان و تیره رنگ باین زیادی و در جهت او در زمان ریزه هم چسبیده و کوبیده آب او
سرخ است و عنبه و ثمر الاثل نامند و مولف اختیارات و جامع لطف که و تخمین و جامع الادویه
و منهاج و کامل الادویه دو نوع است یکی سرد کوهی مستعمله و درخت کز را مشتبه و کز کوهه انداز
جامع ابن بیطار و جامع نبرادر ظاهر شود را بهمان و عرعر عرب سرد کوهی و طرفا و اثر قسام
کز است و جوز الاثل بهمان غیر ثمره العرعر و عنبه غیر ثمره الطرفا است و اثر در اول سرد و در دوم
خشک و با جوفه و انک ملوسه و مرارت و جالب و مفتح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهت جذام و سده
و ورم سپرز و منع سعیل مو و در سرکه و شراب مطلق جگر و قلین ورم ان و طبیخ او با آب و عفص
و پوست انار قایم مقام حب رنج است در ازاله قروح خبیثه و اکله و غلاظ و منفعه او جهت
درد دندان و ضماد آن جهت کلف و در جگر و بخور او تا هفت قدم جهت سقوط دانها آبله و بورسیر
و جوشهای ریزه و آب از دو تراود و فاکتر و آب طبیخ او جهت خروج مغفره و تقویه و نافع است
و در قطع خون همه اعضا خاکستر او مجرب و در شربت از طبیخ او تا چهل و پنجال و از عضا او
تا سه مثقال و مضغوه مهره و بدش جوز الهرد و مطلق جمع عرب است و شیخ داود انطاکی فرموده که
چنین کبریت سوخته با آب آمیزد و زن ان لستیقه نعمه اعشا بر تقطیر کنند صبح الاول ربع مثقال
در جرم سرد و در سرکه خشک و بقدر درم میه تنه و صبح مزارد و قاطع اسهال و سیلان خون و رافع
مواد و مغلق معده و جگر و سپرز و عصاب و کشاییدن او جهت نقش الدم و ربع و منع انصاب

نزلات و اسهال صفراوی در طبیعه و بوداده با کلس خورد و جهت بهتر و در هم نیم او با کوبیده هم مخلوط
در هر سه دفعه هر دفعه همین مقدار بنوشند جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون لسان مفید
و طبیخ کوفته او و جنب بنه و داد آب گرم در اسکر بنوشند جهت برقان و کز بدن در تیلا و جرب و رطب
در رطبات رحم و در خراج اطفال جهت رفع رطوبات متعفنه تا هم و بهم نقیع او سه روز تا هفت روز
بنوشند و از عقب او در جرع دادن میوه تمامی نامه بعد از بهمین و خوبه و رخی حضر و تقویه میوه
و تنقیه رطبات شاهدان میشود و جهت اسهال و شیشان جرع نیمه آب او با شکر بقوام آورده
جهت تقویه اعضا و اعصاب دسته سپرز سهیده و جهت نقش نافع و جهت در کلاب نیمه و جهت خفقان
جهت رفع مواد و تقویه جنان و صورت لبه مغفره و ذرور او جهت قطع خون جراحت و بردن کوشت
زیاده و غول او جهت جرب رطب و بخور او رسی حضار و رفع قمل و محول او جهت رفع رطوبت رحم و فروج
و مغفره لطیفه او و بهتر خاصیت ان جهت تقویه لثه و ناکلدندان و ضماد و طبیخ او در سرکه و آب جهت
ورم سپرز نافع و مضر سرد و مطلق جرب قوه و قدر شربت از سه دیه تا ده درهم تا چهار درهم و بدش نوزش
عفص با بیدانه است **اثلق** بعربی اسم خشت و بهمانه اغنیس نامند بفارسی است و بنات او
مانند شجر دیگر و در مواضع صعب قرب با بلا میوه برشت خیار او قرص و برگش از برگ زیتون تازه
و کمتر از برگ هر شخص چهره و شبیه بیخ انگشت چنین هست بالله بهمن او در عطریه شبه به بسیاره
و کلس سفید با بیر قرنه و از نه و تخمش از فلفل کوچکتر و سفید و بقدر سه و شاخ او سه قضیب است
و ضماد او بیخ او قاطع نفس و کاسر باد است در هر کرم و خشک و کوبیده در بیخ خشک است و بقدر درهم
سرد و تر دانسته اند و بقدر درهم سرد و در اول خشک میه تنه و با قوه قابضه و محلل و مطفی و مفتح و مدر
حیض و تخمش لطیفتر و با زهر سموم و مجفف منی و کشنده باد و زاده کشنده شیر و جهت گزیده مار
و هوام و سگ دیوانه دسته جگر و سپرز و صاحب جنون و با شراب جهت کشودن حیض بغایت مفید است
و ضماد او جهت تخلیل ورم صعب و اعیا و ورم سپرز و جراحت و التوای عصب و درد و سر رطوبت
و در حمی مثل قرنه بطی و لیز غشی نافع و بهتر نطول مطبوخ او در سرکه بارد غنی زیتون و طلای او
با آب جهت درد و شقاق مقعد و محول و بخور ثمر و برگ او با مثل بود تا محلل جهت ادرار حیض نافع

وجلوس در طبیخ او جهت ورم رحم و مقعده و مراق و کره تازه و برگ از جهت صلابت آنسیان و فرش کفش که او
جهت قوه باه و هرب اوام و شوره و بخور او نیز بعث کرایش هوام است و مضر گرده و مصدع و مصلحش قرع خرما
و قدر شربتش یک مثقال و کوبیده بش خوردن او شش هزار است و هفت عدد از برگ او مسهل قوی و جربزت
و کوبیده بکه کیون بر جهت او در آن تخته فرش کنی نافع احتلام و قاطع فوطات اتانا سیا بهندی
اسم مجوز است بعضی منقه الارض گویند اسم جنگ گرگ است و جنس مجنون مزبور را نخوه جنگ گرگ است
پس اسم و رسم اجا بفتح همزه و شین است برگش از برگ چنار بهتر و شکوفه او چنین رسیده نهایت
سرخ گرده از ده آدو بیخه و بارش شبیه بهلیله و جوانش در آتش نوزد چنین و در هم تیغ اسهال بجوب کهنه
بجوشانند و با درهم بات با شهد بنوشند جهت حبس بول از عورت اجر نوبرانی و در عربی
الف مهموز بفتح الف مستعمل است در هم کرم در رحم مهموز و مقطع و با آب گرفتن شاید
مفت حصاة و عقاد و با الجوزه جهت دفع شرب و منع فرسوران و با برگ او که جهت غرازه مبرکین
کاو جهت ادرام و بشوز بغیر استعمال لحم و زنه و سوء الغیبت و دوزد او جهت قطع خون جراحات
تازه و جلوس بر روی آجر گرم جهت زنجیر طبع و بار دو در بحر مجرب بخصوص و جهت رد و دفع کلی اوام
ریخته باشند و جهت آجر آب نه بهر سوسن است تا قدر آب و در شراب امه تازه و امر و بجوش آورد
و سرکه بجای زنجبیل بازنه مصرق قوی و در تحلیل مواد باره و دفع نزلات مزمنه و در سرکه سپید
و مجرب است و قدر شربتش یک درهم و روغن او و آجر را بقدر مثقال بریزه کند و در آتش مرغ کوه بر روغن
زیتون انه رخته فرزان کو بهره و قرع مکلس نقطه کوفته باشند فایده کرم و سریع النفوذ و ملطف
و محلل و بشامین او جهت تفتیت سنگ مثانه مجرب دانسته اند و مدر بول و جهت سایر علل مثانه نافع
و کشنده کرم مهره و مثانه و جهت منفس بارد و ریاح و دفع بلغم و ظاهری و سموم بارد و کزیده عقرب
و فالج و لقوه و عرق النسا و عرق مدینه و تحلیل خون منجمد و بشربت تنزه جهت تفتیت نفس و رفع
خفقان ریه مفید و اکمال او جهت تحلیل آب نازل شده سپید و بول او جهت گوشت خون بوبیر
و سقوط دانه بوبیر و رفع کرم مهره و فرزند صدا و جهت گوشت خون حیض و اخراج جنین مرده
و زنده و مثیله سریع الاثر و سقوط او جهت صرع و نسیان و دوک او جهت کشتن کرم و دفع

بدستین الم ان و طلاء او جهت زخم آتش سپید و قطور او جهت قوی معده و فشوق او جهت امراض
باره و دفع و قماد او با آش جهت ورم و پیزر مثانه مفید و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و مضر گرده
و مصلحش سرکه و مضر گرده و مصلحش کثیرا اجود بهندی سم کرفس است اجوابن بهندی تا نجاره است
اجری بهندی کرش است اجاص بفارسی آلو گویند بر زنه مهذب اگر چه شاهراف هم آلو ترش و بیخ و آلو
و آلو ترش بخنک و ملیح و آلو سرخ تر و مرا و از آلو سیاه تر است در اول سرد و در دوم
تر طبع و فرق و مسهل صفرا رقیق و مسکن حرارت مکرر و دفع صفرا و دشنج و جهت تبهای حاره و صداع
حاره و خارش بدن نافع و طبیخ تخم رطل او در هر رطل آب که بنصف رسد با قدر کافی شکر مسهل خوب و بی
اذیت است و مواد لینه و شدید سایر ترشیها مضر سل نیت و دفع او مرطب مهره و جهت تب
و غشیان حاره مفید و مغرغه و طبیخ برگ و بیخ او جهت ورم لهاة و منع نزلات و دفع ورم لوزتین القوه
بن و زنان ادرار شیر او جهت رفع کرم مهره و خفقان و بسرکه جهت کشتن کرم اجا مجرب و مضر زنان و مصلح
ان عناب و مضر مهره و مصلحش کثیرا و در سپید دوین مصلحش و کندر و عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بیش
عمر تهذیب آلو صحیح است و بجهت مخفف و مطبوع او در مطلب غایق و دفع او کمتر از دفع عرق و هیچ
او کمتر از زنان و تقت حصاة و جهت سرفه نافع و اکمال او جهت حدت بصر و فساد او بسرکه جهت قوا و جوش
بدن اطفال مفید و در او سرد تر و تقلیل طبع و مسکن تشنج و در بهار صالح و رطوبات بلغمی و سرا اثر
مشدد است اجوان بهندی بیخ است اجلا خبلا بهندی مهمل انبوه است اجرا بهندی
قوی بیخ است اجلا کوی کلی کاشیا بهندی عصاره قنا کلا است اجاص ابیض ادرک است اجون
بکاف مهمله لغت بونانی بفتح الف عربی است و آن ثمر کیاهی است شبیه بسرو قصر و بیاق و نبات او خشن و تلخ
و برگش از برگ ابوصف و کاهو ریزه تر و با رطوبت حرارت چسبنده قطار دارد و مرغ و شهد
او بسیار و با این سفید و در زنده و از زهر جانب او برگ میرد و برگش بارک اندازه و کمتر منقش و ثمرش
شبیه بسر قصر و بیش بقدر انگشت و با این سیاه و بارک و دراز در هر دو گرم در اول تر و مفتت
حصاة و مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ او مقاوم جمیع سموم بجوز و حضرت قاتل جنین بشرب و بنوشند
و کمتر شراب و چرا شراب بنوشند کوبیده جهت درد سر مجرب است و مورث غایق و جوش و مصلحش شیر است

و قدر شربتش تا سه مثقال و بیش و از زنجبیل است اجریض بفارسی کلی کاشه و بهندی کسیه نامند
در رنگ عفران در لاد و دقیق و بیض کاجره و بستان لاله در هر دو گرم در اول سرد و بیرس او در هر دو گرم
و قوتش تا سه مثقال با قیمیا نه مرفع و با قوقایه و مجوک باه و مضر و محلل و مقوی مکر و کمر از زهر
مجهر مطلق و ضماد آب او جهت قوا و با بات بر ثمانه جهت احتباس بول مجرب و طلاء او با عسل
جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام کاو و با روغن در دو گرم سفید و مضر سر
و مصدع و مجهر و مفتح مهره و مصلحش عسل و قدر شربتش یک مثقال و بیش باشد و بیش باشد قوی و مضر
بدن و لذت خشونه مثیوا اجلا و الرضی بهارست و دو عرق از خوان دهنکور خلاص اجلاء البر عنب
الود است اجلب یا بر بهارسی شیرم است اجمید یا اماد یا بهندی قصر است اخشاء البهر
مجمع سرکین کاو است در آخر اول گرم و در دوم خشک و محلل و جالب و بیش مهین و مثقال با سرکه
و نیم از او جهت استسقا و رفع هموم و از زهر و مضاد تازه او در سرد و تشنه شبیه جهت ورم جراحات
عارض از کار و در مثال آن و قطع سیلان خون و تنور مرهم و آن مثال جهت درد مفاصل و عرق النسا
و رفع الم کرنه هم و دو و دو آرد جو جهت جوش و با سرکه جهت درد با عسل جهت اورام باره
و با بوره و کوکر در مثال آن جهت استسقا و با زعفران جهت گشودن خراج و با بیخ جهت الم پستان و با آب
استسقا جهت قوا و سعوط و آب آن مجرب و با سرکه جهت خنازیر و اورام صلبه و قوابل و کمر بیره بنور و دوم
و دو زاد و کوکر و ضماد و بیخ او در دو و رفع ریشه و کذر ریشی بر بدن تا خرش و جهت بردن آکدون خار
و بسکان و در مثال آن از بدن و بیرون و رفع زنان جهت اخراج جنین مرده و زنده و بیخ او جهت زنان کشنده
زنده و بدرشت زنان و تهیه جهت قی و رفع و در مرض در بحر سریع الاثر و بر تخم جهت درد و ورم و طلاء
سوخته او با سرکه بر برص و نافع رعاف و نفع او در منی بر تنور جهت رعاف و با روغن زیتون جهت نفوق
و بیخ او جهت عرق الدود و کرنه بدن لشه و قطع کشیده او با روغن بدام تخم و شراب جهت خربان
بدام کلی بسیار مفید است اخروس بهارسی ادارطون است اخراس بهارسی کشرش بن است
اخلیوس بهارسی تا نجاره است اخلة بلغه مصری بستان است اخینه عروق برگ است اخولیا
کرنه برگ است اخولیوس کرنه برگ است اخیروس بنبت خیر کنه بر بن است آدکی آب آبها شبیه بیاه

ازان و مرش سیاه و بر زنه کش سفید و ترش را هر چشم و گوش مستعمل و با قوه مجففه و محلل و قابض است
اختیوس اخیروس است ادرک عربی بفارسی ادرک ملطاف نامند در اول سرد و در سیاه او در دوم تر و مسکن
حدة صفرا و تهیج طبع و بیاه و قابض و آب کبک او کشنده کرم مهره و فالج و مسهل بیهوده و قاطع و دفع
و مغرغه و مصلحش کثیرا و آب آن و بریان جهت سرفه حار و صاحب دق غایت انفع ادارا بهندی
در سهاه الارض عبارت از اشنان دفوس بهارسی عرعر است ادرافس آذرنیون است ادوبیجاره بفارسی
از او زیر است ادویه خوشبو عبارت از ادویه است اذرکون بهارسی آذرنیون است اذاذی بنبال لغه
سرنیه و ضماد کوکب نامند و در اشنان و زنان کلیه و دالی و خشن است هر دو رهین و بسیار تنقیه و ترش او با نیز مسبب
بخار از کوه و در آب خیشه نیه است اذن الفار بشبه بیان ریزه بهارسی کوچ برگش از برگ بنفشه بتر و سطبر تر و مثل
سیفه بر روی برگ او مو دار و کمش مثل کمش بنفشه در غایت سفر و بیش زاق بنفشه سطبر تر و مرغ و در اثر
سیکی و خشک و سم سرمات هم در و با جهت سهل مزاج بسیار سرد است بزرگ طعم بدن احراق خلط
و جهت قابض و در دو گرم و امراض برده عصبیه مجرب و ضماد او جهت کلف و جرب و قوا و حرق و نشاد منافع و امراض باره
مفید و ترش و زهر و سرکه و مصلحش شکر و او جهت خوشبو و قدر شربتش از یک درم تا سه درم و کشنده و مثقال کشنده است
و در کتب منوعه خواص بسیار از او در گواهانه جنین بیفتد و جهت سرفه و کشنده و سیفر بخوردن آن ترک سعد و استعمال
سکنه است و در نفع قوا و جهت رضا و در دو آن بیاه مجرب است اذریون بهارسی تخم ساه است شبیه بنفشه و برگ او
چرا مانند کره رسته و کیاه او از زهر و تقیر شیر و سیاه رنگ و برگش شبیه برگ کنه و ترش شبیه بنفشه و در اثر
جهت سعی بسیار و در آب بدن زنان و در دو کش و زاد است و بدن و طبیعت نامند و اضافه بهره بهره
و آن جنس بوده عارض است و تخم آن بجوز مریم است و در بدن برگ او شبیه و جهت ترش صابون است و در ربع سم کرم و کشنده
و با سرکه حقن و مسکن خوانق و در بول حیض و سقط جنین و مفتت حصاة و محلل و جالب فضول و تا قوه
نزه و جهت کزبین سوء و سکتیه و زدن و رفع مواد مضاعف بقوه مسهله و جهت احتباس حیض ضماد او با سرکه جهت خوانق
آن و دوا آشوب ادرم سیر زد و محلل او جهت بواسیر و تنقیه بلغم و جهت بحران و زدن او جهت حرارت حیض و سعوط او
منتج سره و غایت مطلق و طلاء نکته او جهت مفاصل و در دو کش نافع و مضر حیض و مصلحش ابیض و کثیر او
شربتش تا یک مثقال و کشنده او بیش از رفع سم بنوشش و آنه تریخ و زنانه طبیعت و قوی تنقیه

اذرق بفارسی اذاره است در ترجمه دست سبک مرغ است حرارتی شدید بزیر الجرب در نهایت حدت و تهیه قلیل
و سکن در دماغ بزیر دماغ زیت و خون نیز بقدر دانگ کشنده و در جلیه منفعت است و ظاهرا قسم خوم زیر الجبه
اذخر بفارسی گیاه مکه گویند شبیه نی نیست شبه بجوان و خوش عطر است بخش غلیظ و لطیف است و در برگ
و برگش ریزه تر از گردان و از آن در بخور و قرکه بکیرد و مایل بغرور در دل و شقیقه را بحدیکه دارد و بوی خوش
و بجلیه ریه و مثانه طلی و کنده و بسوزد بر دل قرنه و قرنه را و اشاعه مرض مسریه سیاه و سرخ در برگ و گل
و منفع و مدر بول حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفت سحاقه و سکن اوجاع بارده طبع و مقاوم سم
هوام و جهت ام بکرد سه مثقال و بدو درم نیم مره و رفع نفث الدم و بدو و جهت استسقا و علل کبد و ریه و شرح عضل
و بهقه جهت تنقیه فضلات بلغم و بلغم بخشیدن جهت سپرز و کیفیات اشیا فاعل لیبوه جهت رفع عفونات و جراحات
و جهت اناث خوف نفع و مضاد جهت درم بارد و جگر و مثانه و معده و پیشه و رفع وجع عضلات و بلوی و طبع او جهت درم
رحم و در مفاصل و مفصل بسنون او جهت درد دندان و تقویه لثه و رفع رطوبات و مادات تب شدید و طبع او جهت
مفاصل شده و بنیه معده و سکنجبین جهت اذ حرارتهای غلیظ مجرب است و الطلقه و در افعال ضعیف است و مضر کلیه است شربه
ادرار و مضر محرورین و مصلح و مفصل بکلب و مشمول قدر شربش از یک مثقال تا بیک مثقال و بیش از این و فصد و بل
نقاع او قصب الذریره است و حرق او مفرط غایت لطیف باقوه تریاقیه و در افعال شبیه است و در مثانه و در شکوفه اذخر را
در روغن زیتون بقدر که اسپوشانند که آن شربه کشند و مدهاتا بیشتر و در اقارب بعضه تر جهاد حرارت صاف نموده شود
از آن تا که کشند شبیه در سیم کرم و شکم باقوه نفضه و شیاف بیمین او جهت تحلیل درم بارد باش و طلی او جهت
درد دندان و درد چرس و درد بینی مو و انواع خارش عضلات و رفع ماء مکه و دوک او جهت درد و دندان و درم لثه
و بیش دندان نافع است اذاذیون بفتح و یا تحتانی نوع جهاد زیر الجرات پر کوه اوراق و لب برگ و از
قرنی آن شبیه بزهره کوهی و در افعال از زیر الجرا قدر و از سیم قوه اقدر و در دانگی او کشنده و طلای او
با آب جهت حرق نسا و درم پشت و جهت کلف و بهق و کتال او جهت دفع نا خوشه و بیش قوی است و سموم شرب است
اذریون بفارسی گل اشاریست تند نباتیست بیش شجر دیگر بقدر و بهر برگش کم نزدیک نزدیک برگ و جرم
و با آتش ریخته و گلها را و نیز برگ و بیش و مره و درد از دور کشنده و در سطح او برگها ریخته و مایل بسوی غرض فتنه
خوش منظر و بیشتر و بقاب داده و بجرک او در صدر کنند و بر او قوتیز از نباتیست و تسویش اقوال مخالف اختیارات

نسخه ثالث

بر ریاح بعیت باشد و تخلیه بجهت درم کی و شکم و طلای او جاع و قوه تریاقیه و مدر حیض و فضلات و مقطع بخار
و بیش منضج قروح عفن حفظه و جهت حرارت ریه و تقویه معده و جگر و وجع فواد و بواسیر و از تنگی مجاری و کزاز بیش او
و تنقیه و اعاده حرارت و رفع قولنج و منضج کبد و رفع و شقاق شیم و استسقا و ریان و ام بهیلی و ام الرابع بارده و چهار
درهم از برگ بیرون او و برگ کرفس و بیدانجیر و بیدانجیر و مقوی بیل بارده و اخراج و بهت خفت و عرق و ادرار و دو درهم از
برگ کوه بیه او جهت اخراج جنین و رفع آتشهای حیض و مضاد او جهت درد و عرق صدر و عرق نسا و سنگ و مثانه
و حول و جراحات و مسقط جنین و بیش استسقا و قطع و آب بیخ او جهت درد دندان بارد و نافع و مضر سپرز و مصلح شربه و عسل
و مضر محرورین و مصلح سکنجبین و قدر شربت از یک درم تا بیخ او جهاد مثقال و از بیش او بکشاید امراض شرب و نفخ او
سیفه و بعضی مرغوب است و خواص او بعضی است هر کس بکیل اول کشیده و از آن بیش او و بیش بیشتر بیرون بیخ عاد
قدر از آن در دست چیز کشد دست اسپ بیرون او بخشد و بطلی قطع مرسیه و اگر مرهما بنیر کنند و دارو
بیش استسقا طلا طلا شیخ اذاذ الفار انجیر در کنار آب و در کنار آب و در شهر و بیابان بسیار نیز و بسیار کوه و بلند و بیابان
باشیه بکوش بیش و یک ماه یا سیاق و یک کس و بر دو زن بیش مثقوب و خاص او سه است و جنس و بت بالنه
بیرون سیاه و طاهر مثقوب و این نوع را زیر الجرا و سیم سرد و تر و قوه قابضه و انک قوه محلله و فضلات و اراده و جهت
درم حار چشم و بیرون عضلات و جگر و مقطر آب او جهت درد کوش و درم حار و سوداء و جهت صداع حار نافع است
و مسکن التهاب و عشیان و سقط کی مجرب است و بیرون قسم است قسمی اشیاع آب و برگ از زی اصل بیرون
و شاخهای سفلی سرخ و مجوف و برگها بزیر و دراز تر از نوع بستانه و دانه بسیار و وسط او شبیه برگ محدب
و اطراف برگها تند و زنج زنج برش خماسی است و هر شاخ منشعب برش خماسی زنجه و کمش بیشتر و بقدر زود و بیش
بقدر کاشش و بیرون شبیه و فرق در میان این قسم و استوانه قدر بیرون است که این را برگ نرم و دراز و زرد است
و استوانه قدر بیرون بخلاف اذاذ است در حرارت و برودت معتدل و در درم سوختگی و جهت جمع و نفوذ و اذاذ جماع
بارده و صداع نافع و هضم مره و محلل و منضج و مدر بول و مضاد او جهت کزیدن افعی و سموط او جهت تنقیه و طلای
تخم او جهت قوه جماع و مضاد سموم و مضرغه او بعاد و بیش جهت تنقیه ریاحات و نافع نافع و مضر مثانه و مصلح او بخشی
و قدر شربش تا بیست مثقال است و کزینه مصلح او تخم خرفه است قسم بیرون کشاب بیرون کشاب و زرد است و بیش خماسی ان
بر دو زن بیش مثقوب و برگش بیش بیشتر بیرون و بیاسی و لب اسپ شبیه بنوع لبنه و از آن نیز و بیرون و جراحات است و کزینه

یکسان بیشتر بجهت نهایت بیرون که چرب ایش خوش بیشتر و بیشتر و بیشتر کی و خشک و جهت کم و دارو و بارده و رفع
اثر و بهترین بیشتر و نیز از آن نافع و مضاد عضلات و مادر بیرون و قصب و دواق عنب تجربه عظیم باه جهت بیران
و ایشان را بیشتر مرکب و مطبوخ خشک بیشتر و جهت و کنند و بیرون و در مصنوع است و قسم بیرون با برگ بیشتر
و خارش و مرغوب و خوش شرب دارد و معروف بر دل زن و در اقوم کی و خشک و باقوه تسمیه و زیر تیز و قسم
و تغیر خیر و سیاه و از او کشنده و اصحاب برگ او بر خشک شده و بیشتر اوست و بیشتر اوست و بیشتر
که بیشتر بیشتر از آن کی و بیشتر و بیشتر آب آن و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
مکتوم و بیشتر و مولف ذکره این خاصیت بجهت نوع نیست تا ذکر کند و از آن تمیز در تنقیه بیرون و بیرون
اذان الفار بیرون و از بیرون است و بیشتر از بیشتر برگ بیشتر بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و از بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
تخم رکیان و شاه و شیاه و تشویش قبل و جهت حجب اختیار است نهایت ظهور و درد اذان الارنب بیشتر بیرون
بصنیع است اذان الفار عصر الراعی است اذان الثور لسان الثور است اذ باس بیشتر عبرانی
نام فیشیا است اذان العبد بیشتر بیرون بیشتر اذان الفیل نوف کبیر است اذان الحمل نوع برگ
لسان الحمل است اذان الشاة و اذان الفار الصغیر است و کوه لسان الحمل است و بیشتر اذان الفار
نام اذان الذئب نوعی است اذان القیس نوعی از ارمون است اذناب الخیل لحیه الیس است ارمال

حرف الالف مع الراء

لیس بانه ارمال نام دوا است شبیه بقرفه و عطیه نیست او نیز و بیش و نیست او بقدر و بیرون برگش تیره
و کمش کبود و باطن و مستعمل بوت است و بیش خرید در آنو و درم کی و خشک و در سنب خرفه و دارچینی
و معتوق علی و حرش و بیش عضم و بیش قوتها و بیش طبع و نافع تب زر تقوه و آنچه و مدر فضلات و مضاد
جهت بثور و اورام و انزال و جرح و منع نفخ عضلات و بیش او جهت تقویه معده و مغفره او جهت آنچه اشد و اورام
در نسا و طلو او جهت اصلاح نفس و بیش بیش او جهت قطع کنار است کرایه و بیرون و رفع ریه بارده نافع و مصلح
محرورین و مصلح بکزره و قدر شربت صبح مثقال و بیش شیخه و در بیرون کی بیاید ارفیطون معروف از ارمنیوی است
بیشتر و آن نباتیست خوش و قدر شربش صبح و است و قدر بیرون کش بیش بیش ستاره و اکلیل او بیش بیرون
و کمش بقدر ریزه و از آن کوچکتر و بیرون و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر

کیفیت و جهت شرها است بکلها هنشق اند و اراده بشت طبل حرو محبت بین است و در صرف نیز این بخش در جهت بهتر
از بحث کرده و اورا جنب نامند و برنج نیز فاسد اقل شیر و سفید اقوی و قوت و تبا و اورده و تا نفع شبها نا قیس
انواع و جهت رسیدن اسهال مرض گشتن لحم و امراض کهنه و شانه و بشیر و کشمر کثیر الغذا و در بهر و حسن لبن و حوله
و با جنع تازه و سلاق مسکن کرارت و جهت اسهال صفرا در کشتگی و شیان نافع و بشیر نیز جهت زحیر و با بهر کرده نیز
و روغن جهت منفعت و اکثار او مصلح بادام و در کشتگی حار و حوله خلط صالح و مورث بین خوار بهار جوب حوله و قولنج
و سده و اعتقال طبع و مصلحش جنب نبات ادویه و آب خاله و خوردن او و شیر نیز و جهت در آب قرطم بجوش نمند نفع سرد
او کنیه و شیا میان آب مطبوخ او شل ای شیر مسکن لذع اندام حار را در معده و بیشا و بشیر تازه با نمند و در روز
خوردن جهت قوله مبرد مجرب است بحقنه آب منقول او جهت بیج و قرحه ای نافع است در جلاء دادن جهت بهر و آب خاله
او و درین امر قیر و طلاء او با نرس جهت عفن قال رو فضا و او با به جهت گوشت و فعل در دوش جهت جراحت تازه
و اشک میان آرد برنج در اسپار پخته بشنه با به کرده بر جهت افرها اسهال مرض اسهال مرض و سیجانی با به مجرب
و آب مطبوخ شلغم صفت جنبی و دیوت شلغمی اصلاح بزم صلایه منفعت بشنه از جمله عموم است و کنیه بمثقال او
کشیده است و موافق مرکز و منکر این اثرات و مکرب و مصلح میه انه و مسموما کهربیج و در حبس سیوف کردن
او بهم رسد جهت قطع رعاف مجرب و بهل برنج آرد جو مقبول است ارز بضم اول و سکون ثانی درخت مخروط
بلند است و زفت رطب از آن و صمغ شبها ارسطون شراب عظیم است و ارز مخروط و سیده و ترش و نه
قوت از فرو و مقوی حس با روده است ارنلیدیلا مخبر است شبیه به بنا رشته قدر از سیاه آن آرنه و موافق مرکز
که در ان نیج سوس سفید است در بغداد سیاه و اش آن نامند و زنبق عبارت از اوست بغایه و جهت اب
و طلاء او جهت قطع عفن بر سر سفیه و اش میان او نیز مدر حیض و قدر شرش تا مکیدن است و موافق لا
بسکه و جهت اوجع سرین اعور مرض و لوث منا ادجوان معرب از ارجوان فارسی است کرم ها
جهت ال و مجرب اخذ ط از بد جهت برقه و جهت و کنیه و تصفیه لون و طبیخ او عقیق منقی آلات تنفس و معده
و سوخته او حابس نزف الدم و مضاب کیفیت و زنان از ان خطاط مرزنه و بشیر اکثر جهت بقدر درهم
بجوش نامند مقیر قرنت و مصلحش سرک عناب و نام و بدش مهندل سرخ و نفع کمی زده و از ارجوان در اخوره
عین نافع و مقوم نشیند است اراقوا همانا تخم است سیاه و مدر و نفع در میان کنند و علاج سیاه

دهان سر سیاه نامند عین و قلب و شفا او بهر که جهت او را حاصل بیاد نشین در ان نافع در دوش انفذ
و نفاع و موت شقایق بحری و مصلحش سرکه فروع لبنی است ادب بری بنا در محرکش نامند و بهر بنفسه
دارب مصرب از ارتباء اسرباغ است و ان جو بیت معروف و کونیه شرش زنان حایض میشود و منقب میکرد
نرا و بارد و بکس و بهترین او سفید است در اول سیم گرم و در دوم رطب و کونیه خشک است پوشیدن
پوست او سخن بدن و معدل خلط و قطع و بهر و نافع تیز شیر بهوت در بدن و دور محرق و غیر محرق او حابس
خون هر عضو و خون بشسته و جهت اسهال و قرحه امعا و نفع سوم و طلاء خون گرم تازه و جهت سعف
و بهق و بشور در آب سفید زرد ترشح کند و جوش شیخ در سر بهر سر و سکن درد او کنیه و مغز سر او که
مشوش شد جهت عشقه و ضا و دوای او جهت اصلاح امراض اثه و درد ان و بافت بر روا بنین در ان
اطفال و فاکتر و نافع او با به خوش و ماء الهمد و آب نیز عضل جهت رفع داء الثعلب و هر نایه او از جهت
بقدر قیراط تا نیم مثقال بهر که بنوشته جهت جمع و کلیه شیر مجهد در معده و کرنین اقوی از حریه قله
و سه قیراط او شیر بهتر است جهت تب ربع مجرب و شیاند و طلاء او جهت سرطان عظیم الفصل و مرمثال از
جنبر بنوشته جهت رفع سیلان رطوبات رحم و کشم و دشت میان و حمول لبن بر از طلاء سه نفر هر روز مثال
نافع صوت زنان و زهره و اکثر تاثیر تعکس هنر بایه است و بعضی اطباء جهت قرص و مغاص و خوردن
کوشت ان مولد خون غلظ و بهتر از خونها و از کوشت کاو و نیز بیش بهر سد و جهت بول و فرش و مصلح
البول و عشقه و فاع و امراض بارده نافع و اصلاح او بختن اثرات بنا زاب و بار و شنبه و شت و مضر
محرور امزجه و مصلحش کل سرکه و انار شیرین و جنبر مجرب و کل بخته تناول نامند جهت ضرر نافع و هر کل مجرب
او کل نوشانند و سه مثقال از بنوشته جهت سنگ کلیه مفید و جنبر جوف او کل پاک کند و در طرفه لسوز نامند
و با روغن کنجد طلا نامند جهت رو با بنین موس لب و مو شره و شفا و فاکتر استخوان او کل سخت زیر و بیرا
جهت شقاق و نفع رکتین مور و بول او جهت صفا بصره و سر کس او بقدر نیم درهم تا یک درهم شرب جهت علی الابل
بول و فرش نافع و بقش هر از چشم او در اثر است در نظر او موافق تکره که بدر جهت بهش و نیز هر روز قدر
جبه از متر سرا و با بوا و قیه شیر تا نه بنوشته منع سیلان بر کند و مجرب است و موافق جامع الادویه کیه
در جنبر خفیف او بهتر تخم دوری تکلو کننده و دوای تکلو او اسطوخودوس نامند جهت لقوه مجرب است و خوردن ان

با روغن کنجد اقراح شیمه از موت و بلغمیاس کوه و در جنبر زهره و اکثر بنوشته خواب بر دیه براد غلبه کند
در تا سرکه با دانه نه و استنشاق نفرانیه بهوش نیاید و نیز با به اکثر با و زهر جسیع هموم میه آن و کوه
جنبر زن فرج او کل بخته تناول نامند در حال اسهال کرد و دو تجفن محمل کهن کل و در و با به لسان و خوردن
و کفاه و نشتن کف او کل جهت رفع چشم بر کوه و موثر است ارنبجری سیوکی است جهت نه کشتن با بر لیر خوش
و هین اجزاء او جنبر سبز نامند برگ شبان و سر او در صلایه ترش کنند ان سم قتال و در زهر است عوارت
و اعراق و خلاء و کوبه او کشته با بخ بجوه استرنه موس و تجفین طلاء روغن طبیخ او و موخته او حالی
بجره و دو زبان و طلاء خون او جهت کلف و بهق نافع است و فاکتر سر او با به قوس و بشهتها جهت داء الثعلب
بنافع است مقیه است و این تخمه طلاء اسهال جهت کرنین زنبور و زهر سریع الاثر میدانند ارجفن معرب
از جفته و نوعا و ان زیر است ارغامونی بهتر نامند قسم از هیشات ارجن بعربی کلکوت است
اراة مصلح است ارطاماسیا بهتر نامند بر بخ سفت است ارسطوبوخا بهتر نامند زراوند مطلق است
ارمانیا بهتر نامند لاجورد است ارسطا بهتر نامند نبات بزر البنج است ارماط درخت کاو است
اربصاون بهتر نامند دو برده است اربیان بلغه ترش بهار است و ان غیر ردمان است کرما هر دو ان
کونیه ارمیقس بهتر نامند فلفل است ارمینا نوش دارو است ارقون حشت ارمانیا بهتر نامند
بزر البنج است ارسانیقو و ارسانیقون بهتر نامند زرنیخ زرد است ارسیم و ارسیمین بهتر نامند قوت است
ارکفن بهتر نامند دار بالیس بعربی حمص است ارطوناس بهتر نامند طین قبولیات ارقب
بعربی تیس حمل است اردیلا بهتر نامند بعض نبات است ارطیس بهتر نامند نوره است ارنیس
بهتر نامند فرعن از مرو است ارغلس بهتر نامند تمام نسبه بنت ادبعین اعور کو قدر است ادریز
بفارسی رصاص ارقل است ارقان اسم خانات در روغن جلنوز را نیز کونیه ارجان است انور البر بر
در روغن ادت است ارطی بهتر نامند درخت عزب است ارماد و شیران و اردشیر و ماء هوس است
ارطیسا بهتر نامند عقود است ارسیاقن بهتر نامند مشمش است ارطیس بهتر نامند عنبر است اروش
بهتر نامند ارکته است ارطیا خشکاش زرد بهتر است اروجاد بترکه شکنجبین است اروک بترکه
مشمش است اداپا بترکه شیر است ارغیلم اسم عقرب بقلة الحمقا است ارغول کافور مونه است

ارامونی بهتر نامند شقایق النعمان است ارشد مرقشیشا است اردم آذر بون است ارقولس
بهتر نامند ابهار است ارمونیا بهتر نامند اه قیت است ارهایر کبر نامند ابلج است اروذوا کبر نامند اذر است
ارخس بهتر نامند خشخاش الکبیر است اروبیا بهتر نامند نخود است ارتد انفی است ادوسه ابو
خصات است ارجالون نافع است ارتفی بهتر نامند خلنج است ارزه بفارسی نرف دو است
اروانه بفارسی کل خیر الحج است ارندی بهتر نامند خروب است ارزن بفارسی دخنه است اروده
بفارسی ترش است اردک بفارسی بط است اراد درخت بفارسی سرو است در تخت عظیم در
کیلان بوم نیوه کونیه ترش شیره خورد و بخوشه و تخش مثل تخم زنجبر در آخر بهار میرسد
و مهار در درخت میماند و برگش بنزاهن بلی سیاه و شبیه به ترنج و فوان مکیه و در تخت
جبل دار نامند در طرستان طاقک و نوعی از ترشیه بفتح و این نوع از بهمات
و بعربی بستان و بهتر بکاین نامند و کلش سرخ شبیه بکرا و در غایت خوشبوئی کلش
قدر سیم کرم در آخر اول خشک و منفع سده و دماغ و برگ او کشنده قمل و جهت دراز کردن
موی و ترش و غرش از سموم و عصاره برگ او جهت جهت با و قولنج نافع و منفع سده و مدر حیض
و جهت سموم بره و عرق انس و جهت بای بول و حیض و کلد عین بنجر و دانه مقوی و قدر
شربتش تا سه درهم و عصاره شهار او جهت و با منفع مقاوم جهت سموم و برگش سم
حیوانات و بهر لش در دراز کردن موی شهد انج است و چون پوست او سوبا باشد هره و هلیله
سیاه بجوشانند و طبیخ او بنوشته جهت بهمان بلغم از مفصل است و بکدرهم از تخم او کشنده است
و موافق مرکز که بدر عصاره او و مفت حصاة و نافع عفونت و شفا و برگ و شاخ او محلل
خنازیر و نطول او مسکن صداع بارد است و موافق جامع نیز او کوید که وقت شرب عصاره
او با شیر است و بهار و در فصل دیگر مومع و ثمر و ورق او مقل قروح منفتح سر و جهت عصاره
برگ و ثمر او سلاء با قدر مرا الهمک سایه با روغن کنجد جهت روز بر روی یکدیگر بر سر بالند
و هر روز یکبار بکنند و هر سه روز یکبار بحمام روند و بعد از حمام بر سر و سر را بلیاهای
خفیف بپوشند موی بر دیانه و قروح او نیز زایل کند ازراد کافور مونه است از ورد بلغه بهترین

حرف الصاد المهملة

بعد فوقات **اذودی** دارشیشان است **اذوا** بر تنگ جبرت **اسرودع** کرمیست در بیزه زار
و ریگ زار مشهد طوس و او عضب مقطوع را در ساعت التیام میدهد **اسفیداج** بفارسی سفیداب
نامند آنچه از قلع ترتیب دهند اسفیداج رومی که بنیه و بهترین قسمهاست چنین قلع را صفایح
گفته آنکه بجوی میدهند بخار آن آغشته بر روی مکه کرکه پوشته در قمع سرکه یا نطرون سرکه تنه داشته بشیشه
گیرند شته سر ظرف را مستحکم نمایند بر آتش بخار سرکه قطره قطره در ازهم بریزد پس از سرکه بیرون آورده
خشک کنند پس سایده بیزند و همین عمل مکرر کنند تا جمله قلعه حل شود و عمل اسفیداج بسیار
عمل بیخ زاید شود ترش سرکه است و آنچه از سرب ترتیب دهند بیاهین و سلوتیست و بیاض
احراق اوست و آن ابارات است اسفیداج و در احراق او از مبالغه شش سیر بیخ حاصل شود
درهم سرد و در رسم خشک و عمل او در شرطات تا لطیف و مخفف بالغ شود و بمرد و سه
و مقوی و قالع و نشر زیاد و مدر خروج و جهت اسپیخ آتش و بهر که در رغن گلیخ جزو زار
سرد و بشیر جهت درمان حار و مفاصل حار مجرب و جهت زقها و شقاق و درد چشم و بثوران
دماغی رقیق چشم حیوانات و بشیر دخشان و سفیدی چشم جهت رمد حار و با آب عنب و آب
درادعات جهت باسرخ و بثور و نزف الدم و تکلم و در مراهم با اقلیمیا و آب بیخ جهت سرد و بهمان
موجب و اشد انه جهت رفع بیهوشی از بنگ و کچ ران و حجول او جهت منع حار و قطع سیلان
حیض نافع و بشیر میان او مورث خناق و زیاده از یکدرهم او کشنده است و بدلش سیر بیخ
و ابارات **اسفیداج الحجاز** بفارسی سیداب نامند و از ارسنگ یراق قلعه کچ و امثال
آن در بزد و نوشادر و صحن صفهان بعمل می آرند جالی و مقرح و رافع آثار جرب و صاف کننده بشره
و قاطع نزف الدم جراحات تازه و مرهم و طلاء او با آب جهت باسرخ و لورم حاره و جرب است
و مقوی او کشنده **اسل** بفتح اول و ثانی نبته عربی است نبات از آن حصیر میبافند و در کنار
آبها و زمین آبدار میروید و نرم و ماده میباشد نر را گلان نامند و دانه او سیاه و بیش بسیار
و بزرگتر از تخم ماده و گیاه او خشک و سطبرتر از ماده و هر دو سرد و خریف مرگ آن در برودت غالب و حرارت
قلیل و محلل درد و ضماد او جهت استسقا و سهر و با انجیر یا و خاکستر بیخ او قاطع نزف الدم جمع اعضا

و محلل خنازیر جهت تحلیل نافع و شربت او بقدر سه درهم بشراب جهت اسهال و نزف الدم و با قوه مدره و ضماد
بر آماس مفصل و بیخ او جهت گزیدن هوام و ریشه او نافع و شربت غلیظ او بغایت سموم و با تخم او مورث سبات
و مصلح کل اکلیل جبل و اقاقیا و فرنجمشک و مدر و مدبر است جهت ابرنا قیه مستنقع و غلیظ او جهت ابرنا یا بلسه
موجب **اسلیخ** گیاهی است او و برگ او مانند برگ خرمن و مانند درخت سرکش شبیه بدره تنوک و مستعمل
همه بیان موجب و رگش شبیه بنا و با تخفیف در برگش مریک و بجز در سرکه و در مرهم خشک و محلل و منضج غلیظ
غلیظ و در رفع اورام و سموم و منفض و هیاج مفید و ضماد مطبوخ و رق او در رفع اورام بلغمی مجرب و اشد انه
و طلاء مطبوخ او با آرد جو جهت حمره نافع و شیر او با برگ بزیزه تر و ترش پر شوید و بر دهن غرغره
میشود و در اطراف شاخهای او غدد فراوان بسیار سرد اگر مانند غدد فرنج و از آن کیاه تر و نرم و تخمهای
او بسیار ریزه و سیاه و رنگ او بسطبرگی گشت در کش همین سرخی و زرد و بسیار تند طعم و از قسم اول
کی تر و تنه تر و در ریگ زارها و کوهها میروید هم در هر از نرخ و بخش جهت درد چشم و رایح غلیظ و کرم معده
و فرنج ریگزر یکدرهم او را جهت گزیدن عقرب و سموم و ضماد مجرب و اشد انه و کوبنده ضماد و همان اشد انه
او بیک مکیله جهت مفاصل منفیه و همین او با بیخ بسیره و جند و کوش از هر یک نصف مثل او حب بزنه
دهم از زرد درهم بنوشند رایح اشیبین را نامیکنند دهم کاه مادت تا نیه بیفتد بیش با الکهل رفع نماید
و مفرد به مصفی صحیح عرق و قدر شربتش از نیم مثقال تا دو درهم و بیش مثل او خولنجان و نصف او
بسارون و ملح او قردمانا و در همه بیش بیش عصفر است و مستعمل از تخم و تخم او است **اسفنج** بفارسی
ابر مرده و بیبه و آن جرمیست در دریا مکون کاه در دریا مکون میشود قسم از او که متخلخل و رسیب الغوص و نرم
و شبیه بنه و سوراخ است ماده کونیه و قسم صلب و بالعجاب صغیر است نرمنه در اول گرم و در دوم
خشک و مجفف و محلل و مقوی جاذبه و همین تازه او با سرکه مفرح بشراب خمر کهنه بر جراحات تازه بگذارند
انسیاء دهد و با مانجه جهت قاطع نزف الدم و با عسل مطبوخ بر جهت انسیاء در قطعات کرده بخش او مجفف قرح
عمیقه و سوخته او جهت منع نزف الدم قوی است جهت ریه و بیس و طبا بجره و شیب تازه او بشیاهد و با پنبه دکتان
منع افواه عروق مفتوحه در جراحات جلسه و حق مسئول او در اجرا بر عین نافع است و همین قطعه او بسوزاند
و از آن خرد بود بخاطر بسته بلع نماید و کیر خایه و بیت کنند و دارند و نطاء جرگشته در جذب طوابت لکه

و محلل

باید کرد و دو از آن بیخ ساطه آن بسته تا از علاوه بیرون آورد و در اوجاع زانو و رفاء سهمه بیست و یکمثقال و در بیزه
بهم بیست و از تخفیف حقنه مجرب و همین قطعه بر جهت زنیت اسفنج و اسفنج کننده بلاقرم و در بیزه آب ترکه
مکرر در قرب با آب ترکه است **اسراد** بکسر اول بیشه مغربی است نبات شجریست بمقدار او در آبهای نشیب
و سوهان در بیابان قفرا و سامان قبه است در ابتدا ریزه و نرم و بیخ تا بقدر دو شبر و شبیه بگل الدم
و همین حادث در وی آب شعله از او برگ شکوفه شبیه بمرد و خطا ظاهر شود و ترش بقدر خفه تا مستطیل و مفرغ
و در آبش بشاخه و همین جوزه از قبیل او ستر و نرم کنیش بسیار عارض مکرر و در آن مذکر الفوی
و مستحق او کوک و بجز او جهت درد دم و با آمیزش او با بیشتر آن در محرور و بیشتر اب در مرهم نافع مجرب
و محلل صلابات و منضج تمدد و منفض حرارت غریزی و حابس کاراست و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم است
و صنع او از بیخ و ابو الزهر بیخ شبیه بکنبر در قوه و با مطبوخ قبض و جهت امراض و رفع رطوبات از مفاصل بسیار
مفید است **اسل** بفارسی شیر تا نه گوشت او در مرهم و مورث شبعت و ضماد بیه او بسرد و بیخ ران
و ترشیش و قبض و تقیه مقوی جماع و قطور او با بدن بخ آبجوه در اصلیل جهت نفوط و همین و طلاء او جهت
و زهره او مقوی جمع و مورث همین کیه بیش ان و از ترشیه بازده تخم نیم مثقال جهت آنکه از زنان بسته
بشنه کونیه مجرب است و وقت استعمال او در همین اول ماه شرط دانسته اند و کونیه جلوس بر صلاه او
جهت رفع نقوص و بر سیر مجرب است و دلبستن پوست او بموی کردن اطفال بیش از موی جهت ازاله جرب و بخور
موی او جهت کرز زنان سبع و رفع تب و بیش نافع و طلاء همه و زهره او بر بدن بیش که بخاین سبع
از آن شخص و ضماد همه بهمین و چشم او در دردی مورث شبعت در نظر با و قضاء حاجات و کرش فطعه
از صلاه او در میان صابر با نافع کم زنان و اگر کرم در صابر جوجی شبه بیت فتن آن و همین یکدرهم سرکش او
در شراب حمص فرو عمادی شراب و نه سب رفع خفقانش بیش کرده و کونیه شیر از او در قوس سنبله
تا جوار شیر نر و مولود جامع الاحوال از ارسطو نقص میکند و در باب خصیه شیر مقوی دل و ادات و جون
لسنی فنده با بوره و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و بروغن بنفشه مجرب شعله با آب کرم ناشتا بخشته
جهت جمع درد و تا شر قبح و نمص و بوسیر و خیر و درد رحم و درد دیگر نافع مفید است **اسطوخودوس**
بیونانی بفتح ظاء الاول و ان گیاهی است برگش شبیه برگ صعتر و از آن دراز تر و باریکتر و گلش مانند بسیسون

و فرش و اصله و برگ و بیشتر و در قدر کمتر از شبر و قبه او مرکب از اجزاء شبیه بحوب و تخم و بعمل مخروط شده
طعم و بوی او تلخی و اول و دوم گرم و خشک و کونیه ترک الفوی است و اجزاء بارده او کمتر و این قول اقرب است
محلل و ملطف و منضج است و در جاها و قوه قابضه و مقوی جلی و دماغ و حشا و در تقویه ارواح و مقوی معده و نافع
عفونه اخلاط و منضج و منفض مره کوارا و دماغ و طبیخ او در امراض سینه و سعال مزمن و قوی از زرد قا
و نفوخ و سهام بلغم و سودا و مقوی الات بول و با قوه مزیه قیه و سعوط بکدرهم او جهت منفض قوی دماغ
و آتش میان بکدرهم او با ماء العسل جهت جنبش مقوی مردم از خدر و سقط صادر شده باشد و بتنهاء او
جهت رعشه دماغی و در جزو او برگ جزو بیخ بکرم و با عسل مرشته بشنه جهت برجات مهره و بجهت غایت
مفید و ضماد پخته او جهت درد مفاصل و نقرس و نفوخ و مطبوخ او جهت استسقا و درم بارد و بیکر و جهت تنقیه
کوه و سعال و امراض مختلف نفع و بسکیش و کمتر مدر بول و جهت صلح اعضا مفید و با ماء قرص
و سکنج جهت صرع و بشراب جهت تفتیح و درد اعصاب و اصلاح و سموم مشروبه نافع و مضر صفرا و مراج
و ملطف و منفض محرورین و مصلح سکبین و کونیه سفر و ترش او و صنع فقوه ترش از او و همین
تا بجزء و بیش و آلات تنفس فرسیون و در تنقیه سوداء الفیون و امارات مرار و کمر او بشکر و عسل
و هر روز یکمثقال از کمل او مخزوه شود جهت رفع سودا و تقیی بیجوب و اشد انه و نوافق تنه کرده و کوبه چون و
باشد او کشیز خشک ربع او در بخش و نافع از بخش از هر یک از مصطکی و هلیله کابلی با آنکه رطوبت کنند یا بجوشانند
و هر شب در وقت جذب و امارت تا نیه جهت رفع نزلات و رمد و ترهل و رو و کرم با صوم و منفض اجزاء و جرب
اسبوس بلغت عربی جوزه تیه زنی است کمتر از آن بسیار است و در اراضی سرد و بسیار سرد و بیشتر در
کنار دریای زردی از نهر دریا بعد سرد و ضماد آن مانند صلح و زهره و آب سیاه و آب سیاه و شیر و قوی تر از آن تلخ و منکر
ادرات و بهترین کنار ربع تلخیست و در آنکه از او قبیل قابض بر آتشه بشد در ریم کرم و خشک و با لبع
و منفض و جهت قروح کهنه با بسه عرالانه ال بیرون کوشت زاید و جهت منفض قلعها و سموم و در جمع نافع
آتش قروح تیشه و با آرد باقلا جهت نقرس و طلاء آن بر کرم جهت سرز و کوه و جمع البطن و نزف جهت کلیه خنازیر
و فتیل او بر جهت تغسیل قبیل ملطفه و با بصره جهت بیرون ساختن و رفع اثر نافع و با لطافه جهت زهره کرمیس قاطع خون
لاماء است و خوردن او جهت جمع قرحه و شش نافع و مورث نسیان است و مصلح صمغ عربی و قدر شربتش از یکدانگ

تا نیم درم است **اسفیداج** بفتح شین نامند از جمله قشر بادام مرقت صداع از حرارت و گوشت مرغ و مغز بیضه و بقول
دیگر انیم مجفف غلیظ بشرط پخته شده ترقیق بدنه لطیف مرطب صاحب الکیموس حرارت و صداع سوداوی و صداع سوداوی
و قرحه ریه و اسهال **اسفیدل** لغت یونانی است بمعنی عنصر و بمعنی زرنیخ و بمعنی زرنیخ سرخ و بمعنی زرنیخ
و زرنیخ بلغت یونانی بمعنی زرنیخ سرخ و بمعنی زرنیخ زرد و بمعنی زرنیخ سرخ و بمعنی زرنیخ زرد و بمعنی زرنیخ
از زمین تر بود و بسیار قوت در آن تبرید کرده خشک و بلغم بلغمی و صداع بلغمی و مفرح و مقوی معده و منقی
عضو و مضاد جانب تخم بطاهر جلبه و محرق و مضرع عضو و عطف اخلاط غلیظ و تریق زهر هوام و جهت منقی
نفس و سرد کند و ابو و استسقا و سپرز و عرق النسا و مقوی صدر و قولنج و شهوت و در دیگر بارد و نسیان
و قی الدم و سنگ مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوداء قروح بلغمی و محدر الامراض و اسهال و حمی نافع و مشروب
هر بخیر گرفته در آش بخته بشیشه کبیر و بخیر منفعت کند و در مشروب مستعمل است و مسهل اخلاط غلیظ و بلغمیه
مقوی معده و بمعنی تخم مرغ نامند و جهت اد که کشته بر ترتیب دیگر انبوشته مسهل اخلاط غلیظ و مسهل قوی و بیان
کوبیده و اورا با نطرون بقدر ربع آن در هاون بسته موضع قاشق ایمان جهت آن بمالند و بجوش آورد و موی
بر دیده و اگر تخم بکار برند بشیشه بر آن بنهند و هر چند نفس او دیده ایستاده و در دهان او قیه روغن
زیتون بجوشانند تا پخته شود و تخم زرد غن اصاف غلیظ بر کف پا بمالند و کف پا تا صبح بر زمین نگذارند
و یکهفته همین عمل کنند اعاده شهوة باه و بعضی گفته اگر تخم مجرب دانسته اند و شامیون نیز قرحه او
در دیگر پخته بشیشه جهت آشامیدن اول و در معده و امعا و تقویه معده و دیرهضم و بسرفه کهنه و نفث
دم و ریه و منفی نافع و آب برگ او در دهان عسل بقوام آنقدر بشیشه جهت ربو و ضیق النفس مفید
و بیشتر آب طبیخ او در خانه و بهتر تقیق آن جهت طرد حشرات و هوام و بوشر و چیزی بزیره کهنه در روغن
زیتون بجوشانند تا پخته شود و طلا بر روغن مزبور جهت جمود و اطراف و سرمازدگی و درد و خاصل
و نقرس و درد گوش و سردی آن و بوم و قیلوکی جهت قروح شهدیه و جرب قرع و پیس و حکه و خراز
و بازرقت و سنجه جهت بثور بالسه اطفال مفید و جهت اعضا زن عضو و لشیان و هم کوبیده بشیشه مقیل
قوه و ضماد پخته او جهت ثالیل و شقاق و صداع مزمن و ضماد مطبوخ او در دیگر جهت گزیده
افعی و بوزینه کشنده و بکسر گزنده و با آن حیوت قاتل مرض و از آن تا دو درش نیز با شحم موجب هرب سباع

و هوام و در قطن و مورد و مکس و جعل و کوبیده و با آب و آرد کرسنه و زنجبیل کوبیده و با آب و آرد کرسنه و زنجبیل کوبیده و با آب و آرد کرسنه و زنجبیل

و تریاق زهرها و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قوی‌تر از برنجاسف است و در قوم جهت خواص آن
مشروح است اسکندر اعظم نظر می‌کرد و در قدر شربتش تا درهم و بیش اسفیدباج بخش فایده مبرهن بر دوا
اسارون بفتح سرنا بیخ گیاهی است هر گره و دراز و باریک و کج و از زرد و چرب و بکر و با اندکی عطریت
و شهری و سفید باشد زیدی و مقرب او بجنگلها و دیاه او مشاطبر و در زمین و بیشتر شبیه بسرک نیل
و بلاب و از آن کوچکتر و مایل باستدلال و مثل بنفش و در زیر برگ شبیه بکبلان پنج و بخش مثل تخم کاهره
و قرطم عبارت از اوست و قسمی از آن ساق بقدر زرعی و مدور و برگش مثل برگ قنطوریون و اعلاه
ساق بشبیه بعضی بالای بعضی در اطراف شبیه تا شرارات کند و در جوف آن چیزی زغرد و تیل بطریق
خضره و کم گره و خوش طعم و قسمی را برگ مثل قرص اول و اخیر و صلب و شاخ او هر گاه و در بیخش
بزرگ و بخش مثل شکر و جوف او تخم مثل تخم خطمی و بر شاخ او هم و بخش سازد و بیخ ارض
گره و قوی الرایحه و تلخ و انواع و این قسم مخصوص است در رفع سموم و گزیدن مار و قسمی را برگ زرد قرص
ریزه تر و بیخش شاخ او منبسط بر روی زمین و بخش بنفش و بخش مثل و با گره و زرد و تلخ و با عطریه و بنت او کوچک
ساده و این قسم مختلف ترین اشجار است و مجموع آن در آن فرو هم گره و تلخ و بهترین او قسم اول است
و از قوی‌ترین ادویه بقوه شاهی خرد قنطوریون و مدر و منضج و منفر حیض و جگر و سپرز و کرده و از اخلاط بارد
و باه الهلیله سهل قوی مثل جهت حصاة و عسر البول و احتباس حیض و درد و ارک و مفاصل و عرق النسا
و نقرس نافع است خصوصا هر ماه در آب کمون خیس نیم شبانه و پاه بازار بر آتش قال او آب کمون چهار رطل
و نصف شبانه و بیشتر شربت کرده سفته بهر فیض میرود و مرطوب است و جهت تشنگی و درد پا و بطن و تشنج
و یرقان کهنه و درد رحم و جگر و تنقیه آفات بول از رطوبات ترجه و امراض بارده و بخش سرد و جگر و طحال
سپرز و اکثال او جهت امراض طحال قرنیه و حیوان جهت گزیدن عقرب و مار و او بیشتر تا نه درم بخش
و ان داشته از جهت نوخالیا و شربت و مضر به و مصلح مویزج و قدر شربتش از مثقال تا سه مثقال
و بالش و بیخ شدن زن او با بخشیدن است یا نفاذ او خوبان و لفظ او و بیخ و خطمی نیز را اعتقاد است
و جهت قدر از بهر از آبله تم درهم او با بنبیه بر آن نوشته آید لیسا و کم بر آن و بجوب بیدانه اعلم
اسد العدس گیاهی است شبیه بنباه عدس و نوعی از طراثیث داشته از بر کش ترغب و با فرو جهت

و کمش سفیده و زرد شبیه بکبلان بعضی و لیسا از آن کوچکتر بیاض مثل لیسا و باریک بخبر با بر لیسا و بخش
شکر گزد و لیسا و کوچک بر برگ او هر دو در هوا و بهم پرسد مرتبه و فاسد مرتبه زرد و لاهه از او کلا
با کوک بیره انه در تبه حبس و با قوه بارده و در هم کرم و بیخش بغم و سودا بیخ محرق و مدر بول
و مفت حصاة و بسکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و طلاء او با برگ جهت نفخ و منع زیادتی
او موثر و جهت باکه مادت حرارت او کشنده بخته ضماد او و بعث لاغر بر آن قرحه عفونی و اصلاح مضر
نیز باشد و جهت با گوشت طبخ نانیه گوشت را زود قهر امر سازد و کوبنده بکر و مقشرت و مصلح منفخه
و قدر شربتش تا نیم درهم و بالش اقسمون و در غزال مثل او صقر و وجع او سند و بدل اسفاناخ بقدر
اسفناخ نامه و هر تا سوا مجوس گویند و بر او در افعال با نامه لبنانیست و لبنانه او معروف است
در آخر اول برد در تر و کوبنده موصل است قلیل طبع و با قوه جالیه و رادعه و مرخی الطحال تر و کم
نفخ تر از سایر بقول و جهت جمیع امراض سینه و التهاب و تشنج و بهار حاره و درد شش و سل
و عصاره او با شکر جهت یرقان و حصاة و عسر البول و بخته او جهت دود سر و درد کمر و نوع
اخلاط حرارت و خام او جهت درد کلی و لهاة و بخته او با ملا جهت نزلات حاره مجرب و ضماد
بخته او جهت درد مفاصل حاره و اورام و احتباس بول و از عوارت شبه و ضماد خام او جهت
ورم فلوغ و کزیدن زنبور و افعی و مار و طلاء مبطوخ او بسفیداب جهت بثور مغیبه و مضر
بارد المزاج و مصلح ایشان و مصلحش نخیل او با روغن بادام و دارچینی و انکبار و قدر شربت
از عصاره او تا ده مثقال و بالش خرفه و قنطوریون و بخش جهت وجع الفواد و درد جنب و تبهای
حاره و بشره او جهت تب دق و سل مجرب و ضماد بخته او جهت وجع اورام حاره و بلغمی
اورام صلبه بسیار موثر و مضر سرزد و مصلحش کتیرا مخدوم و قدر شربتش ده درهم است **استنوب**
بفتح فارسی اسم غرد خت هندی تا بیخ و ترنج و لیموت و هر یک بیکه بیکه کنند و بعد با زنوع
نامه و در افعال ضعیف تر از ترنج و قوی‌تر از لیمو و مقاوم سموم و مضر سینه است **اسطرطیقوس**
اطرطیقوس است **اسرنج** سرنج است **اسرب** رصاص الاسود است **اسفت** معرب اسفت است

دلن جهت قوه فارسی بر است **اسفنوس** لغت فارسی و بذر قطونا است **اسفند** معید نباتی خردل

ایضا است **اسد الارض** شخیص است و جمیع از نیز باین اسم نامند **اسقولوبندریون** شهر است **اسقول و اسقیلا**
اسقیل است **اسقلیس** اسقولوقندریون است **اسمالادن** بفتح الوس بر است **اسفنط** غرب است **اسفرا**
خشاء الحمار است **اسفراج** اسم نبات هندی است **اسطرنیون** حجر الشبوب است **اسفیلیا** الطیقوس بفتح است **اسا**
بسرنیا ایرانی است **اسپرغم** نبات است شاه اسفرم است **اسلیوس** بفتح نا سنجی است **اسطرلیطس** بفتح نا سنگ مرمر است
اسطفلس و اسپرطم قنفر البهود است **استرخا** زنجبیل سرخ است **اسود و سالخ** نام سیاه است **اسقورد و لیمون**
خبث الحمیر است **اسطاقالس** بفتح نا جزر است و بفتح و ضم اسطفلین و بفتح نا اسطوخودوس **اسراد** و بکسر
فلفل است **اسقولس** بفتح نا بروانه است **اسپلی** بفتح نا مخفف این اسم جزر است **اشاکه** بفتح نا مخفف حماض است
اسطام نوعی از صدف است که فولاد شبیه النسر البنات شربت است **اسحاره** بفتح نا آهن است القوی تو در است
اسرنقون نرجس است **اسمار و اسفرمدی** بر است **اسفندان** بفتح نا شاطرج است **اسقلیناس**
بفتح نا قدر است **اسطاقیوس** بفتح نا زیب است **اسطاقیون** اغرنا زیب است **اسکن** بفتح اسم بهمن
ایضا است **اسپرک** بفتح اسم کلیل الملک است **اسپرزه و اسپغول** بفتح نا جزر قطونا است **اسیند** قدر حرمل است
اسفناج رومی قطف است **اسپرک** بفتح نا زرد است **استخوان خرما** بفتح نا اسم فرس القوم است **اسکنفر** انبت
شقاقل است و کرهای رشته کیاهی را نیز باین اسم نامند و آن مدور و لیسا رانده و نیز بن و بقدر تخم و برگش
از کیتر از برگ گزر است و زیاده بر سه عدد نمیشود و بیخ او کمل و در یک زراد و عجم آن با مرو به **استه** اسم
فارسی بفتح است **اسق** معرب اسفاشه فارسی است و آن صمغ است با بن زرد نبات او شجری و کوچک و ساقش
باریک و خرب با بن سفیدی و کمش با بن سرخ و اندرة و نبات او بلاد سرسیر و کوبنده صمغ نبات شهر غارات
در هم کرم و در آخر اول خشک و محلل و جاذب از عقب بین و پاه منفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق و مسهل
بغم غلیظ و زرداب و مفتت حصاة و مخرج جنین و کشنده کرم روده و با قوه مخففه و مدر فضلات حیض و بول
اشامیدن تا بسپرز و با شیر جهت ربو و عسر نفس اشامیدن و مرهم و عجن جهت مرهم و تنقیه رطوبات سینه
و عسر بول و وجع مفرز اهل تیسهد و درد و تهیج و در کبد و درد دیگر و عرق النسا و تحلیل ریح و وجع با و ضرر
و نفاذ او جهت تنقیه صلابات و مفاصل و با مر که جهت ورم جگر و سپرز و در ماج سخت و بیق و کلف و حفاذیر
و جرب و ریح آشیین و اورام بلغمی و با نطرون در رفع حصاة جهت عسر البول و مواد بارده و اکثال او جهت

بیاض و ورم و جرب و شعیره و رطوبت چشم و ورم او جهت بردن گوشت زیاده و دود و ضمن گوش تازه و بیخ غرغره با آب
جهت تحلیل رطوبات و بلغم و هیضه و تهوع کودکان و مبطل نافع و مضر مجرد و کرده و مصلحش انزادن انیسون و انار زرد و قدر
شربتش از نیم مثقال تا مثقال و بالش کنجد است و بیاه بشیر با برهم **اشرغاز** سرب آن اشترغاز نام نبات
او شبیه بباد آورد و کمش زرد سفید و خوار او دراز و دانه او کوچکتر از دانه باد آورد و بیخ او شبیه بیخ انجدان
و برطم و تند و با تخرش مستوی بیخ است و یکی و تازه او شش کاه و در موصل و مصر تجربه و کوبنده آن بیخ و انجدان
خوردنیست در کیم کی و جگر و بهترین او بکر که پر و صلب است مصلح سده و مدر بول با قوه تریاقیه و مسخن مجرد و کشتی
و اسهال و بخشان از حرم او جهت ربع هر ازاده مثل شربت نافع و طلاء او با مر که جهت اورام بارده و دشکین
درد و اسر که او در قرحه حدر که عفن و در افعال بهتر از حرم و قدر شربت از سرکه او تا مثقال و از حرم او تا
درهم و مضر کرده و منفر و مصلحش شربت عنزه و در بالش انجدان و حوق او جهت کرده و جگر و بهتر نافع و قدر
شربتش تا بر اوقیه **اشنه** لغت عربیست و نیز بر حواله نامند و آن چیزی است شبیه بلیسه نهار باریک باین
بیم چه و در برش خضار و رخت بلوط و سایر نبات مخلوق بیخ بهترین او سفید و خوشبو و تازه است
و زبون ترین سیاه و آب در اول کرم و خشک و انجه از درخت بلوط بهتر سد سر و بلغمی او با قوه قابضه و ملطفه
و عفن و تلخ کرده و مدر حیض و مقوی قوی خصوصا بشراب و مقوی باه و منضج و مقوی معده و مدر دیگر و جهت نفع
خشیان و خفقان و نفخ و تخلیه و اورام و اعضا و دست و شانه و لشتی و طبیخ او جهت کشتی هر دو باه و ضماد
مسحوق او با آب جهت تقویه جگر و نفع بوی زیر مضر با مر که جهت سپرز نافع و بنایه مسموم و طفال و اکثال او جهت
تقویه چشم و تنقیه انجه از درخت بلوط باشد جهت حرارت و حمره چشم سفید و مضر اشاه و مصلحش انیسون و قدر شربتش
تا سه درهم و بالش قرنفل و بنفش و بکر او جهت خشکی و حمره چشم است **اشخیص** لغت عربیست سفید و بیاه پیش برگ
نوع سفید او سفید بیخ آن کی و ماه او نوع مرغ تر شبیه بهر مستور و صحرا و کوهی مشابه بجنس برگ شبیه برگ
گندم و بیاض و بخش سفید و در حین برگش خضار شبیه بکار گندم و کمش منفش و بخش شبیه بقرطل و نفع او جهت
زنان استعمال کنند و تخرش مثل شبیه بکر و نوع سیاه سیاه برگ از قسم اول تر و تر و زیره تر و تازه اش سرخ و خشک
سیاه و با قوش بقدر شربتش و سرخ و جهت کمش خاه زرد و فقط و ارد و بخش سطبر و بیاه و کاه بیت هر اسود و اخضار
باشد و اندرون او سرخ الاتاع ۵ زبان و مستعمل از نوع بیخ است و هر یک بهر دو و اورده فاسد

است زرد و بجهت آن صاحب حشیش است در کلال ظهور است بجهت تفریح خصوصا و نوعی از انار بزرگ است و مادر بول از تیرجات است
بخواص شیخ و اشکال حیوت و دیگر از تمرین کب ظاهر است سفید اورد هم کی خوشی و بوی تریاقیه و بجهت تیر بلاد بهتر است
قابض طبع و باطلیخ فوج جهت اقراح جرب القرع و بکشال او جهت رفع جنون و صرع و طلیخ او جهت عسر بول آن زیان
هوام نافع و سهولت زراب و جمع او بشر مقدار حشا و مقدار درم بخش و طلای او بسرکه جهت تحلیل ورم ظاهر بهتر بارده
و قدر خرش تا چهار درم و مصلح و مصلحش شکر است و سیاه دارد و اقوی تیم کی خشک و مرشکال آن کشنده و محرق
دشد و در مشروبات غیر مستعمل و طلای او جهت جرب و قوباء و بهق و ارد و خشونت جهت تحلیل مواد بارده و مقاوم او بر دهان
منفت قوی و بر هر جهات مساکه منعقد آن و لطیف مطبوخ او بسرکه و کوکه و قطرا الهود و جهت قلع قلاع و کلف و خاکستر
بیخ هر دو نوع را جهت قلاع مجرب و السنه انه اشنان گیاهی است بسرکه و شخصان آن ریزه و شبیه بمهوا
خشک شده و کاه زرد بین صاحب شوشه و سفید او خوب اصل غیر مشهور اشنان فاسد آن نامه داد و غیر او فاسد است
و مؤلف مذکره اشتباه در آن کرده و بسیم کی در آخر هم خشک و بیاد و محرق و منقی و منضج و مدر قوس و تسه درهم بسرکه
مسهل زراب یکدرهم و مدر حیض و بخم درهم او مدر بول ده درهم کشنده و بخم درهم او اسقط جنین زنده
و مرده و طلای او جهت بردن گوشت زیاده زخمها و سنون او جهت مدر زنان نافع و مدار بدن مفید و دیگر
و مصلحش مغز تخم کدو و دانه خرم نقش و مضر مثانه و مصلحش عسل است اشراس بفارسی ترشی و تیره دان تخم
خرنج خشنی بر مزاج خشک و گرم کی مصلحش سفید است و ترش سلاسل بلغم تر و عطسه بسرکه و ترش قوی و مصلحش
سفید مایل بسرخی و ترش سنبه بر و شه طبع و بجوشت دادل کی و خشک و محرق او در درم کی و در درم جهت
و فخار او جهت بسرکه و باقی و مدر و قروح خشنه و درم خشنه و کوشش مضر و حیض و بسرکه در هر جهت جهت جرب
و حکه و قوبین صلابت بیاورد جهت سفید و اشک کمیر او جهت درد پهلو و سر و درد دیده و خواری جهت و سیج
و خشونت حلق و محرق او مدر بول و حیض و مقلل ورم بلغم و بسرکه و نافع او اجرب و بهق سفید و کشش جای
و قطع اخلاط غلیظ و کرمتر از آن مدر و جهت نقرس آدم و دمام العین جهت تنقیه جگر نافع و مورث سده و مصلحش نکشین
و مرغ مجوه و مصلحش کشوه و قدر شربتش پنج درهم و از محرق او تا یکمثقال و از بخش هر درهم و بیش در اکثر افاعل
غرابک و کوکنیه نشت باکرسنه اشیران اسم بهاء مختص الکلب است و مؤلف مذکره ظاهرا خلاف شده
مکرر کرده منفعه اشموثا نوعی از مرو و کم بهتر از قرص هم او است اشقاقیلی شقاقل است اشنان داروی است

فارسی زرد و بخشک اشلاذبوس دارو سعلی است اشقون اسم آشی است اشیاوامیشا در هامشه
مذکور خواهد شد اشنبوان بمعنی مصری است اشنج کیاه اسم فارسی است اشکانی بمعنی شکاب
و طبرستان بقلیه است اشل بمعنی کیفیه نوعی از طعام نوع است اصابع فرعون اسم است بقدر انگشت
شبیه بمنده و کره دارد و مجوف و دانه بی بیضی و از تخم سبزه و قشر لقوه بطوبه سیاه لون و آن در فصل قایم
مقام مومیایی است و بهترین او محطط بیک زرد شکن است در تخم کی و خشک و قطع نزف الدم و مدر ادوام باره
و جهت بیضی جهت کرشته خاصه و خاصیه جهت التیام عیب ندارد اصابع صفر جهت تقویت کفوت و اطفال
و بشخص تخم شد و هر از رطوبت و جهت خشک کردن کرش اقی از زهر و غیر عیب و دانه آن صلاح و تب
او دیگر زهر و فوق آبها و بکش شبیه بهرک کنه و ترش باریک و دارد بین تا سر بر کمال و کشش سقف
و قسم دیگر جهت شبیه بناخن کنک ارزد و این کرم تر و شه است و مؤلف مذکره کوید و او بخیر کفع یم و کلف
عاشیه است و بنهای دیگر و منفعه او هم کی و خشک و نوبه جهت فضل غلیظ و نقص اعضا عصبیه و ترتیق سموم هوام
و جهت جنون و مرض کی و ادوار بلغمی و تقویت نبات عصاب و خاصه او جهت تحلیل صلابت و بخور او جهت کرم زنان
بوش مسام امراض نافع و قسم اخیر مسقط جنین و مضر آلات بول و مصلحش تخم کدو و بلوط و قدر شربتش تا
مثقال و بیش تخم دینار او هزار پیشان و مورث الاسهال است اصابع هرس شکوفه کسوه بنان است
و در کوهستان موصوف اصل الفاغل تنفر مریست اصل القلت جاهای بیخ شیشی نامه و آن بیخ ماش
اندر است کرم و خشک و مسکن و مخدر و جهت محرقه بده و در دخاصه در اشال ان شرب و خاصه او نافع و محرق و مولد
و مورث خشه و مشوش حواس و مصلحش و شربتش عنب شیرین و قدر شربتش یک درم است اصابع اللصوص مؤلف
نقش کوید هر ابدر کون و صفت نبات او مخفی و کفته آن و ترک همین و بخش مستعمل بعد ما و شبه بشکوک
و چیز و دمان عاشق بطی هر از نوبت اوش شده مقرر از زوه ظاهر کردد شد منفعه دارد و در تخریب باه نیز مجرب است
اصول الاربعه عبارت است از بیخ کرفه و بیخ دارزنه و بیخ کاسنی و بیخ کرفس اصابع العذاری نوعی از کرفس
طبی الفور است اصابع الغیثات فرنجمشک است اصابع الملک اکلیل الملک است اصل الاکلة اصل الاخوان
اشتر خارست اصل الدوس در حرف موصوف است اصل السوس الاسفیس در سوس مذکور میشود اصل السوس الاسکاجی
ادریس است اصل الراس نوعی از فلفل است و بعضی کی از زرد نامه اصف تخم کبر است اصطرک سیوه

حرف الالف مع الصاد

اشل بوس

بیخ او غیث مصطفی

حرف الف مع الضاد

یابست اصل المهابن بسدت اصل البلوط بحوسایت اصل الطرطیثا آذروبوت اصل
الفاح بهرج الضم است اصطوط رتبت اضراس الکلب بسفیاست اضراس العجوز خشک است

حرف الف مع الطاء

اطراطیقوس یونانی و بعربی شبیه الکوکب است و بعربی بالبس نامند و این نباتیست با قش مثمر از درخت و سیب
خوشش و برگ خرش کاشبه بابونج و بغیر از و بابری نقش و در دهان بر گها و مجمی کاراد برگها
شبیه بابرک ابرگهای ساق او باریک و دراز و خرش و خشن اغبر و تخم در رحم ام و خشک و با
قوت برده و قابضه و محلل و مجفف و فراه برگ او جهت ورم حار چشم ابرا به کاهد و شکنی و دردان و طلاء
کل او جهت خشکی درد اعاصیین و نخ زان و ورم ان نیت بشر و اشامیدن او جهت خنق و صرع اطفال
نافع و قدر شربتش تا ۵ درهم اطریه بعاسی آش آرد و رشته نامه از اغذیه معروفست و ما اهجه
در رشته قطایف و بغیر اسم ماشاست انچه از آرد جو ترتیب دهند جهت سعل و سیاه حاره و بدتر کس
جهت اخلاط حرارت و شکنی حرارت خون و انچه با کشت شبیه کثیر الغذا و مرطب بدن و منتن و باشر منتن
کثیر الغذا و مولد خلط غلیظ است و قطایف نوعی از رشته حلقه ای کوتیه بدان نخ باشیر سینه ها
مستعمل است و انچه از آرد برنج ترتیب دهند سریع الهضم تر است از انچه با آرد گندم و دل رشته سازند
قابض تر و شکنیر است و از گندم کثیر الغذا و از ذرت رشته بدو اشیه اقوی است اطبا الکلب الکلبه شیتان است
اطحاط و اطبوط اسم بوری است و نیز اسم انیز با منداطروغا اسم یونانی ارتیج است
اطروخیا اسم یونانی بار بجوست اطربون عصاره قثاء الحمار است اطیطون اسفیل است
اطریقون خشک است اطلیسا قصیم است اطاء یونانی درخت سعتر است اظفار الطیب الطیب بخاری
ناخن پرنان کوچک و ناخن خرس و ناخن مرغابی نامند و این جسم صلبست صدف شبیه بناخن و مدور و خشبو
و سفید مایل بسرخ و از سوراخ عدسی نامند حیزو و از قرن حلزون است کفر او سرخ و با تقصیر و نقص سفید
در رنگ و با دو موت و کم بود و شمس شریکتر از اهل کی جگر از نانه و سیاه و ناخن دیو کوتیه و بهترین او قسم اول

هنر است قرب ام ایشان بسوزانند بوی جنبه اند و ظاهر میشود در رحم کرم و خشک و مدر فضلات و خون
و مطلق اخلاط غلیظ و جهت آشتیاق رحم و صرع و تشنگی رطوبت و مهر و درد و درد جگر و رحم و افراج
خون مقهور در کحه و جمیع امراض عارضه رحم و بخوران جهت صرع و سکته و نزلات بخوش و تشنگی رحم و احتباس
حیض نافع و مصلح و مصلحش کتیرا و شیخ و مصلحش کل ارمنی و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم با آبش
قصبه از زیره است اظفار الجن نباتیست بهرک و بیکل شبیه باخن چه و اغبر مایل بسرخ و در اول کم
و خشک و جهت یرقان سیاه و سرفه پس و بادی حیه جهت رفع بخوار و طلاء او جهت برکه بخته بشته جهت تحلیل
اورام مفرد و مضر و نافع و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه مثقال اعین الرالجن کوتیه اعشی است و کوتیه
اسکنیه است اعیون حلزیست اعلوبوطیس بجزیره طلق است اغریوس قثاء الحمار است
اغلیس یونانی و بعربی ظرط است اسم اشقی اغالوجی اسم یونانی عود البخور است اغالوبوس یونانی
حنظل است اغزاطون یونانی صلعت است اغش بقیه بجزر و بمن اسم نوشادر است اغرسطس
یونانی شبت است اغلیفلن یونانی دوست است اعزس یونانی جزر و بمن است اغزا یونانی بمعنی
ارض است اغلیقی مسیح است اعیر عبارت است از شیح و نبات و تو تیا کر نامند در بلد دیگر
سامیده بشند اعلان الاضی اسم ترکی سبزه است افنیقطس اسم یونانی و بعربی قلقل است و آن
نباتیست کثیر از درعوض قش باریک و کمش مایل بسفیدی بر کش عریض و پر شاخ و زغب و خشن
بر کثیر از تخم شفع و در قفاف شبیه بفلاف تخم ترب و خشن با ریشه و نزد و عجیطه تیره و بوی تخش شبیه بوی
ترنج و نبت ایشان کار در مجرای آبها و جایی که جوده و سبزی کاشته باشند و در مصر و شام و در بیان
شام بسیار است و در صحرای مصر ایشان شیخ نامند در دوم گرم و خشک و با اندک حدة و برک و بیار خوار
او جهت سده جگر و پیهز و تحلیل اخلاط غلیظ و اعیاء و صعوبات و درد و با نفع پیهز و جهت و خفقان و پخته او
جهت تخم سموم قاتله نافع و مهیج شهوت و بهترین استعمال تهیه و قدر شربتش تا ده مثقال و از تخمش
نیز مثقال و عصاره تخمش در منافع فوق تر و ابزار فصل بهار در تخم ادر طوبی نامند و عصاره توان کرفت
در اثار شدت و زیت اشیخ نامند افنیقون یونانی نباتیست شبیه با فنیقطس مکرر و بو و زرد است
میرود نباتیست سرد و اکثر در دو اطلیه داد و عسل مستعمل و شراب ابی جایز است افیمدون یونانی اسم

نباتیست مانند شجر و گیاه و تخمه در سنگ و برگش زیاده از حد لطافت عدد نشود و گل و ثمر و اشجار او باریک
و سیاه و تقویت ارایحه و طعم سرد و تر و خاصیتش مانع بزرگ شدن پستان خصیها باریک و منع نزول
نارس و اشامیدن او نافع تولد زن و مبرود و قدر شربتش از برگ و تخم او جهت قطع توالد مثقال
و با شراب بنوشند **افعی** اسم جانوریست مارمانند و چیزیست و اسامی مختلف دارد کوچک و سیاه
مانند خیار و مانند لیف و انواع مانند بریشم و غیر آن بافت نیکو و بهترین او ماده اشقر مانند لیف خرما و ماده
چهار دندان میکشد و نر او سیاه و زرد و ماده جوان کبود عدد بسیار سرعت حرکت و همیشه سر را بلند
داشتن است و با همچنین مانند لیف خرما و سرش عریض و چشمش صعب مانند یک بعد و از آب و عمارات
و بجنگل و شوره زار و رستاخیز در آخر بهار صعب نیکو هم و از صعب هم امتداد زمان قطع کنند و طرق آن
که سر را با دنباله با هم بسته بقدر چهار انگشت از سر و دنباله بکفر ضرب قطع کنند و هر چه کم خون و بیرون قطع
سر و دنباله حرکت باشد استعمال نباید که اکثر بقطع باید پوست او و جنوب او آنچه خشت و بیرون از آن
استعمال نمود بنیه حاره و یبس و مجفف و محلل است و جهت باب دشت و درد غنج و زمین طبع نمایند و بکند
شامل نمایند مواد غلیظ را بطرف جلد دفع کند تجلید میدهد و در مجرم و تغیر تجربه رسیده است و از خوردن
بسیار او بدن متقرح شده مثل قلس ظاهر میشود و کم او اخلاط متعفن لطیفه را استحلیل بقیض و کثیفه را
بتقشر جلد دفع میکند و حزوزن او جهت سوءات مشروب و غذا و عرق و منفعت بصر و در جهت و مرض و منع زیاده
خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوت مهار حیوانی و طول عمر مشهور است هر گاه هر روز یک مثقال نمایند و غذا
گوشت مار او جهت رفع سمیت افعی گزیده و قیء و مار نافع و بجهت دام الشعب و آبله و کلف خنازیر و اوجاع
مزمنه بارده نافع و اکثر او محرق اخلاط و مصلح و مصلحش شیر و ارمنی و جهت هضم عدد افعی
بر لیسان شیر مرغ ارغوانی خفته کنند بعد از آن بریان کنند بنه لستن ان لیسان بمدت صاحب خفاق
جهت رفع علت باخانیه مجرب و رشته انه و نهک افعی حرف اسود هر کجا که باشد در افعال منفعت تر از گوشت
او است و قرص افعی در افعال قریب و طریق رشتن او آنکه بعد از آن بریان جلد و حرف او هنگام با آب
بشوینه و خشک کنند در دیگ مثقال یک تازه قلعه با آب بقدر ربع او بپوشانند و آنگاه بشت و آنگاه بمثل آن بخشه
جهت آن بجوش نمایند و هر آشی که پس کی شود از آن جدا ساخته در ماهی سنگ بنه و بقدر ربع او بشراب

نن کرکه میده یکزه اخلاط نفخه و عرق گوشت او نیکو کند قرحه های سخت بدن کمیثال لب زنه و با آنکه و غیره
بسان تر هم کنند تا مکرع شود و قدر نون اگر ربع او شهد بهتر است و مکرر در حین بجوشیدن گوشت او
با او بجوشند در افعال قریب بقرص است **افنیوس** بونانی اسم نباتیست مانند شجر و گیاه و در قرص قرص و شهد
او باریک و از آب عصاره بنه شود و برگش شبیه به برگ سداب و لب برنه و فرش مثل خیار و کوچک و سیاه
کشاد و سیاه و معش زرد و تخم بقدر ارمنی و بیاز ابلوته و جهت خون تو باطل اسود و نکاهش سیاه مشبع مردم
کرم و خشک و نواح آب و شامین اطاء او و تغیر و سایل و مسهل و مجفف و مسهل بلغم و قدر شربتش سه قرطا و از رطوبت
تا قرطاست و موافق شکم که در رطوبت و قرابات و جهت تحلیل صلابت و جلد و مثل خشم نافع است
افتیمون یونانی و بعربی رازیانج است و آن نباتیست بسیار شبیه و فروع او مثل خیاط و برگهای او بسیار
ریزه و گلش سرخ و دیزه و تخمش از غربال تیره تر و مرغ مانند زرد و بر نباتات و اشجار و جاهای خشک تنه
و تخمش شبیه بزرک و انصاری تنه و در حوالی او همچنین غرد و طعمش تلخ و بدبوی شهر و گلش زرد و تخمه مانند
و بیم کرم و در دم حمل و محلل و مطفی و مسهل سودا و بلغم و جهت نفخ و امراض باخنی که همه و سرطان و جنون
و مالیخولیا نافع و ماخیه جهت امراض سودا و نفخه بود همه و جهت مرکب هزار درم و درهم او را بقدر ظل
شیرة تازه جنبانیده با نوشه مثقال بنوشند جهت رفع خفقان و وحشت و مالیخولیا و شیخ مجرب و چون
در درهم تخم او سه بنه البته در وقت شرب شراب کمتر جنبانیده روز دیگر افشرده صاف او سه
بار که او قیه شربت بنفشه و شربت گل و خشخاش و دام بیرون نیامده اسهال حره و سودا در نهایت قوت
کند بدون مضرت و جهت مضرت شود و موافق نکرد مثل شربت طرا تلخش داشته و قرص بر لوف با لیمو
نفع دهد خفقان و اسهال را و رطل را در سی رطل جهت بعد پاچیده و مطبوخ او و بهتر جهت مالیخولیا
از زمان مداومت شراب بهم رسیده باشد نافع خصوصا در بنفشه و اسهال الوس و با در بخور و کمال زیاده
باشد و جهت ضیق النفس زیاده از بجوش بنه داد و مضر صفرا و در صاحب الحرام و مورث غشی و مصلحش
بنفشه و کشاد و موافق بران و کوفته مضر است و مصلحش قلع عربی و کثیرا و قدر شربتش تا سه مثقال
و در مطبوخات تا دو درهم و به بلش لا بجود و مجرب الاثر است و با بجوش و نیم او حاش با مثل او حاش
و در اکثر او تر به و تخم او سه بنه نرم کوبیده **افسنتین** بونانی اسم نباتیست مانند شجر و گیاه

شبه بابونه کاو چشم گرگش مثل صعتر و بعلاء رنگ و سفیده و خاخش مثل برنجاسف و ابونه و رقش بنفشه و گل او
مثل گل بابونه و از آن ارزه تر و نخش شبه بسنه و باطل و حقیق و بوراد عطریه نفیس و قشر او برگ مثل
برگ زراوند و سفیده و کمش زرد و به اوراق سفید و در مصر و سینا نیز و بزرگتر می باشد و بهترین
او در مصر و طرابلس و اولی آنست ه ۲ حرارت و قبض شبه در اول جرم کرم و در آخر اندک خشک و مفتح و عطف
و مشهی و مسهل صفرا و سایر اخلاط مجرده و منقی عروق سینه و نخش و معین بدن و جگر و مجرده و سپرز
و مدر عرق و اول و حقیق و شیر و کشنده آب کرم و تریاق لسوم مشروبه و ملذوذه و گلگل ریاح
و جهت یرقان و رعشه و سکته و تبهای عفنی مزمن و تاب اصفر و طحال و بادرین جهت درد مجرده مفیده
و با افسنتین جهت تبقیه لو دانع و جهت جهت روز از آب طبیخ او هر روز سه مثقال بنوشند
جهت رفع سقوط اشتها و از زرطونیه بشم مجرب و دو درهم او جهت کرنین عقرب نیش انفع و با
شراب جهت لسع کوکران و با سرکه جهت قطر نزع و جهت پیسر و شقاق مقعد و افراج اخلاط حاره در آب
اجریه شربه در مجرده بهم رسیده شبه لسب و شر و قطور او با زهره مرد و رعم با دام تلخ جهت امراض گوش
دکر قرم مجرب و فرزجه او با اعضا مرحیض و دخول او با موم جهت حب القرع و خارا و با آب جهت شری
و بخار مطبوخ او در شراب جهت درد گوش و طلا مطبوخ او در سرکه جهت درد چشم و با عسل جهت رفع اثر
بنفشه تحت بلک چشم و در سرکه جهت مفاصل حار و سایده او با موم در وجع کلی جهت درد تهیه
و درد جگر و درد مجرده کنه مجرب است و قلع اصلابات و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بواسیر و صلابه رحم
و ورم بسیار خارا نافع و اکمال او جهت دهه و عشاوه و استرخا جفن و دکه ارشتی او در رمال متاع
نافع گرم زدن آن و آنچه قی او با مرکب عشق مغلوله از آن تا چهار مثقال مرکب کتابت کهه باشند
و طلا او با روغن زیتون بر بدن نافع مقاربت پشه و دهان جهت کرنیزه بدن بوام خوش
و بشیدن آب طبیخ او کشنده کرم و مصلح و مخفف و نافع و مصلح انسیون و در محرور شربت
اثار و قدر شربتش یک مثقال تا چهار مثقال و در مطبوخ از پنج درهم تا ده درهم و بدرش جهت مجرده و نزش
اسارون و نفط او بدل زرد و جهت جگر عصاره غافث و جهت مجرده و قرحه و نزیل او مرشود
و عصاره افسنتین در آب ابلق در قحاب خشک کنند در اقبال قوتر و منفع تنه جگر و جهت تبهای

کنه

کنه حرکه و تقویه معده و تنقیه آن از اخلاط ردیه و آشفتگی و سنگ گردن رنگ حار و اصلاح قشر نافع و مورث کرب
و صداع و مصلح ریوند و قدر شربتش یک درهم و بدرش افسنتین و نعنع و بسیار شکر عسل و شراب مقوی معده
و مدر بول و حیض و جهت اورام گرم و سرد و تفتیح سده و تنقیه مغز و ذاکه کوز و نافع بلغم
و نفع کرم معده و اسهال و مشروبه نافع است و نافع او و صورت امراض عفونی کشنده و نوشیدن افسنتین را در
شش درم مثقال آب کهربا چنان بکوشند تا بخش رسد پس سه ماه که شهد بوزن آن بدهند ثانیه را هر سه مثقال با پانصد
مثقال و در حیض و نفوذ مثال و در تبهای و پانصد مثقال سبل الطیب و پانصد مثقال سفوف نخ کوب کنند و در ده هزار درم مثقال
مثقال شهاب قطوط مقدم مرطوب و در تبهای سخت بوزن هر روز سه مثقال کنند بسیار است و در نفع افسنتین
در هر چهار رطل بعد از زیتون یا دو نخ بکوبند و بر طبل کنند افسنتین که چهار روز در آفتاب بخیزانند جهت مبلوت ظاهر و باطن
بدن و تبهای بدن و جهت رفع یرقان و سده و جگر و سده سپرز و تبهای عفونی عشی و جهت تقویه معده و رفع تبهای
حیض و اسهال قطرا و اقراص معده و خوردن او قبل از شراب نافع است و بوزنان نافع است و قطور او جهت کر و گوش و با مرکب
آن و طلا او جهت درد رحم او قرص طلا جهت تقویه معده و درد آن نافع است **افیون** اسم یونانی و بفارسی تریاک است
بنارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش و گویند مراد از آن شیر خشخاش سیاه است نه سفید و سیاه
بستانند و بهترین او بلیل سفید است که در آب زود حل شود و از آن قرص نیکو شود و در آفتاب بگذارند
و قوس الوجه شبه و چهار سر و دو سر و سه سر از خشخاش سفید و از آن نیم و مخدر و خنق و سکته و رعشه و قابض
و نافع نقرس اخلاط و تحلیل سرطان و جهت اسهال و سحج و قرحه امعا و ضیق النفس و درد مفرزات و صداع
حار زمستان شبه با سطمخ نافع و اگر از مواد بارده شبه بسکنجبین مغلیه و خاصه و جهت تخفیف قروح و درد حار
حار و بارد و بازده تخم بنج جهت زعفران جهت مجرده و بیشتر و خمران از عنبران جهت نفوس حار و درد و قسیله
بر صاف در عنفوان بسوی جهت زنجیر مجرب و قطور بش با روغن بادام و قرور عنفوان جهت درد گوش و با موم و روغن
جهت جرب و حکه نافع و در حیض و در تبهای و اگر به مرکب حفظ قوت او و سقط شدن و قوه باه بشرط مداومت و مضر قرحه
و مصلح جهت و نفوذ و قرحه و در حیض و نفوذ شربتش یک مثقال تا چهار قیراط و در باه بلذت بکند و بهر دو درهم آن
کشنده و بدرش مثل او نیز انجیر و کنجد او نخ لعاب و در آتشکی طبایع و کوه و **افلیمیا** تخم آشیه تخم بزرگ
و تنه بوده شبه بعرق آب و عطریه تر و تلخ و طعم نخ و بدرش بقدر دو مثل برگ بادام و گلش سفید و طلا

حه دردگوش

تخم او دانه خلاف بر انیسون است دانه بهتر و در ادویه است ادرنون و دیگر قرص که کبیر است در دوم گرم و در اول
خشک و منی مجرب و دیگر دوا و معده و منفخ سرد و دخل و دیگر ق زهر عقرب و در تیلد و در بیع و شهر و باقی قابضه
و منع سرد و حرث و مغص و نافع و منی مجرب و مقوی و مسم و دارو فراز آورده و طلاء او بر دفع زنبور و بال زنبور
عقرب کنند و مصلح دوست حماق و مصلحش و خرما و دام و قدر شربتش تا درمی است و بدل کرنیه افتیمون
جند بیدستر و بیست هزار و افشرج معروف به قشره فارسی و بعربی عصیر نامند و آن مخصوص آب فواکه است
افیلون و بکسر و او اسم شیخ جیب است افراسیفون بکسر است که حزق نامند افرهیون خرفیون است
افسنتین بخوری و اسم دیگر فرفیون است افراد فقون نقیع است افاد فقون و بقول است و کرنیه نا ذریون است
افیلس پیه نافه قرقی است و از مخلص نیز کرنیه افرودیجا بقسم اول و تیر جیس است افاسون اسم روغن بزرگ است
افلاطون مقل ازرق است افرسالیون بکسر الفوقیه است افاویه آن چیزی خوشبو است که در طی حرکت افیقون
اشیمنی است افریدس اسم پیه نافه حیوانی است افتیقس اسم پیه نافه عصفر است افیور پیه نافه اسم نر دارد است
افیوسفسا پیه نافه تخم خیار است افیثون پیه نافه بادآورد است افیونا پیه نافه دارچینی است افیابن پیه نافه
سرابست افخوان اسم عرق است و پیه نافه او بهاس و فیاس بیرونی چشم نامند و فوع صغیر و بعاز کرنیه بهرا نیشه
مسیشد شاخهای باریک و کمش شبیه بر برگ کشتوران زیاده و کمش از دو مدوره در اطراف او و برگهای زرد سفید
و از گل بوته برآمده و تقلیل الاجزا و اکثر تخم و فی الحقیقه مصلحش از بابونج است و فرق است در بابونج
تخم میرارد و دانه آن و سنفهر گل است در سیم گرم و در دوم خشک و سخن قوی و محلل و مفتح سده و جگر
و افواه عروق و مطفی و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و قوی تر بقیه حقنه حیض و محلل ورم و مفتح جگر
و درشانه و ورم معده و جهت درد شانه و صلابه نیز و استسقا و فرازو معده و بلغمین و بلغمی سودا و بلغم
و لعوق او جهت ربو و سرفه و نفث الدم و بعلی الطبع او جهت صلابه ترحم و طلاء آب تازه او بر نشیمن
و قبض تخم زان مقوی باه و جماع و ضماد او جهت الوان عصب و بوم در وقع جهت درد صلب و شربت نیم مثقال او
بکلیه جهت برآمدن اشتها و فرز جماد و مدر حیض و قطع رحم و اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین و مسکن معده
و مصلحش انیسون و بنفشه و قدر شربتش از مثقال و بیش تا پنج است و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول
خشک و در اول صغیر از اول بهتر است جهت بیخوابی و درخشار و تکلیف و ورم صلب و اکثار شکم او جهت تقویه

طبیعت و چشم و ظفر و بصر و جلاء آثار و قروح و درفع نزول آب و اضعف و رخم اقوی و در کلی و در چهره شیران روغن
زیتون و روغن کنجد کنجد چهار نامند در آب کشته شده جهت نفخ جهت عضل عصب نافه و الوان عصب و ورم
بهاس جین و مغمود و صلابه رحم و درد گوش و تفتیح مسامات و ادرار بول عرق و کوثر و آبش میران بخورانم لا
مدر عرق و رافع قولنج است افاقیا بغیر نامند است عصاره قرطه است و آن عبارت از شیر نوعی از مقلین و شرط نامند
قبل از رسیدن آن شیره بگیرند و قبل از جفاف با قوته ریزند است و غیر آن که عبرتی در دوم و سرد و در سیم خشک و مقول
او در دوم خشک و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مجفف و رادع و جهت مقول او تا نفع و مجالس نزلات و اسهال
اکلاء و ضماد او مقوی بین و اعصاب تر خشه از هیچ و لب اعراق و ضماد و شیر جهت ورم حار و بیرنج و ورم حار و مقعد
و دوش بیاره که حمله و سوختگی آتش با کمیخ و بر کرده جهت قطع ادرار عرق و بالادن در وقع کلم جهت قطع اسهال
اطفال مجرب صورت تنه و مصلحش او و خرما و شرب او با کمیخ و بیش نفرش مدر و مدمل است و کرنیه حقنه
و جهت ابن است افاقون پیه نافه نیست شب بیاه آورده و دام مغلب بر دل اشیخ نامند و بکرش شیر بر آورده و نیش
کتاه تر و غلیظ تر از دو کمش شیر او بر مقاره و خارا بر جانب بکرش شیر کمش و باقی نافه او بیرون کرده تخم و دو کمش
لذت قرطم از زیره تر و در دوم گرم و در اول خشک و دل لطیف و جهت خشک شیخ و نافه بنادر شیه کونیه جهت گزاز و تشنج غرض
با شراب مجرب و جهت هزمن و رخم عضل و ضماد و شیر جهت سموم نافع و مصرع و مصلحش و مسکن و مقوی
و قدر شربتش از ربع درم تا نیم درم و بیش تا شش است و نوشتاه ان خرقه بیان نبون و نبت شیر تر نگاه بجود طلا را
اسم پیه نافه تر شبه افط نعام است شبه و آن عبارت از طبع بیهم اکلیس است که بر سر جنب عمل از رفع ماهیت
خشک کنند سر و خشک و در مغلم و قابض و بهره و بدین کنند جهت اسهال مزمن قابض نافع و ضماد و نوشته او جهت دوا
الشبل و رفع نزف الدم و بوسیر مغلیه و پیشم نوشته و جوشیده بالسویه جهت قولنج مجرب است که اول سر را بر غلیظ
جرب کنند و بر آن طلا کنند و مولد ریاح و منع غلیظ خام و کند و مصلحش جوارشات مکتوبه است اقلیمیا پیه نافه
اسم تخمی است کذا کرده شیخ جیب است نافه مس و نقره و طلا شکم کف دو دو بر دوران و در تحت آن مجهر کرده
و آنچه در تحت بهر سه از جوکفا است و بر زکه نوش و بهر سه کف لب بر تحت آن قدر قبر طرف تحت جمع میشود
و بهترین او طلا و آنچه در آن شبه بدان شبه و طلا بدین نیز و فضل سفید بر سیاه طلا از جلیه بوده است
و بر طلا زنند و کونیه کاه بهم است و در قشیشه نافه نیز هست هر یک در طبع مثل آن و بهتر زیاده بر او و باب

وضعی

قاطلی

لوز

حرف الفاء

و تخفیف و تقویت معده و قطع عرقات و جهت بول کردن نیکو و درد پشت و دفع نفض زرقها و مباشرت و دفع حمی و دفع
اجرب و سبب رقت و تعدیه و تشنگی و مزال آب و قطع ادرار و دفع ادرام و دفع کلف و اثر دفع زهر و دفع زهر
و افیون رافع خاصه و نفض است و خون بطن او بگیرد جهت خفقان و تقویت معده و مستعمل از و محرق مغسول است
و بدلش مرداسنگ محرق مغسول است و خواص آن که چون جهت کشنده بطلی قشیش بسوی در کرده قرص و بخورند که از در
عسل مرهم تا سر شود و بخورد و با نقوع تخم شبت زرد کش کند و مجرب است و بعضی را موقوف بسرد و با محقنه میانه
اقاع الزمان الهندی درختی است افردفومعا فرقه موسی فیون هیونانی کمثری است افسیا
افاقالس هیونانی قشیز است افردس و اقرس و بی است افاروه سیر مرغ است افرطیس ماطس
عجمی القوس است افونوسیون بحری الامر است افاروا آرد جاست افطی هیونانی خمس کبر است افنا ارابیغی
هیونانی سنگ هر است افنا لوقی هیونانی باد آورد است افریلا سیون زهر بیان است افیمارون هیونانی سور بنان است
افوبنطس هیونانی صاعق است افطس هیونانی ماش است افوارنون زرآوند بری است افرقرا بیشتر قرقرا است
افراس الملک جوز اکوشی است افلادوطس هیونانی طرفاء است افلایوس هیونانی دخرب است اکلیل الملک نباتی است
برگش مدور بقدر درهم خضار و باریک و درشت و صلب و بعضی مسطح و بر روی زمین و بقدر راسق بقدر درهم کش
زرد در تیره و بعضی بنفش و بعضی را سفید و بر آنکه و ثمرش مثل غلف و تخم ترب است اصل اسکندر و غلف تخم مدور از تیره
از فوفل و بعضی تخم شبه حبه و بعضی را غلف جدا مرکز الفهم و حرارت جهت درد غالب و محلل و منضج
و قابض و تجفیف و قطع و تقویت عضو و مقوی اعضا و جهت صداع و شقیقه و حبس نزلات و درد دیگر و تقویت
و امراض محقق و مرهم شرا و دخان رافع جهت کلف فضول بلغم و طلاء الخنازیر و بسیخ جهت ادرام مرکب صاره چشم
و رحم و تقویه و ترشیش و طبیخ او و آب و شراب جهت قروح شهریه سرد و قیشیش جهت ورم جگر و سپرز و حمه سعیه
و قطور عصاره او جهت درد گوش و ترش بدن سر و هم او با تخم او بسیخ جهت ادرام حرش نفع عصاره او
با عنفوان جهت کشیدن کلف زبان مجرب و طبیخ او جهت ریو و تفتیت حصاة و حقنه او جهت تقویه امعا و تنقیه و تخفیف
درد و حقنه و شراب او مضر آنیشیان و مسکش عسل و انجیر و موز و قدر شرش چهار مثقال از عصاره و دست ادهم
و بدلش بیخ است اکلیل الجبل نباتی است بقدر درخت و کش دراز و باریک و ابیض و با میل سیاهی و شاخ او صلب
و کش در میان کرها با میل سیاهی دراز و ترش و صلب شیرین بمزه و کش ریزه و برگ کنگر خواه و با ترش مخلوط شده

خوشبو و با عرق و رمانات و ریسم کرده و خشک و مدر بول و حیض و گلها رنگ و مفتح سده جگر و سپرز و فتق
ریه و جهت درد جگر و یرقان سودا و سپرز و فرح و اشتهاء و کشف کلف و شانه و خواه او جهت تحلیل ادرام
مزمنه نافع و مضر محرور و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش افسنتین است و بعضی بجای
صعتر بری از حشا خانه که در زمین کاه رسته و منع فتق و اکثر در منع فتق طعام بهتر از سنگ است
اکنکت جوهر سنگ است بقدر ماش و دستمه بر دو رنگ و سبک و قسمی مایل بطول بقدر بلوط و جهت حرکت
و هنه صدا از جوف او مسموع میشود و در جوف او سنگ کوچک موجود است و قسم افطاکی دستمه سرد و کوچکتر
و قسم دیگر شبیه بوز کرد و سفید و در جوف او چیزی شبیه خرزیب در سیم سرد و محلل ادرام
و حابس نزف الدم و جهت زرقی بسته بر ران جهت عسر الولادت آرد قصر و تعلیق او بر ران
سرع جهت حفظ جنین و منع اسقاط و کفاه و اشتی ادرارات است جهت غالب بول بر شکم و تعلیق او بر درخت
جهت منع ریختن ثمر آن و حمول آن بر بشیر و حمران سایه بشنه جهت عاد شدن زنان عقیم بسیار مؤثر
و مراد از اکنکت در قسم سیاه است و قسم سفید در اجاره مکروه میشود اکارع جمع کراع و آنرا نیز ساق
نامند و بهترین آن ماچه گوسفند و بزکیست است نزع و دیر هضم و بواز آن هضم مولد خون صالح رقیق و مقوی
اقوا و جهت ناقهین و صاحب بواسیر و کوردان محرق و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان
و گرگ آواز و سرفه بلس و مس دوق و فتق آدم و عسر بول و هزال مفرط و صاحبان نقرس و استسقا
شکستگی استخوان و با مضغ مر با جهت بخش و کهربا مال امراض و منع نزع مواد حاره و دفع مضرت جوارش صار
مشرب آب جهت سرفه حاره و بلیس طبع بالبس المزاج و حقنه او جهت منفس و زحیر سرد و حجر و فطول
او جهت سوخته دماغ و صفوان و تکمیل خنازیر و ادرام صبیه و طلاء او نفع جوف با چه با فرفیون و زعفران
و روغن گل جهت کلف بواسیر و ضرر آن مفاصل مجرب و مولد قولنج و مصلحش شراب کهنه و مسکه و عسل و کتیرا
او با کرفس و ادرار جنین دانه آن و اشتوان سوخته او جهت نزف الدم جراحات و با حجر جهت سقوط دانه
بواسیر مؤثر است اکشوث کشوث است اکروهك از ترنج است اکروبس جوز اردی است اکرا البحر لیف
البحر است اکل نفسه فرفیون است و کوبنه کاه خوراست اکراز نوع کبر صحرا مریوت است اکیبانوس هیونانی
جنبد است اکسوفلیس هیونانی جوهر است اکتومالس دوغل است اکرفس کرفس است

الکنکت جوهر سنگ است که در زمین و در جوف او سنگ کوچک موجود است

حرف الالف مع الباء

اکیر اسم ترکی درج است **اکر** بفتح الف و سکون کاف اسم هندی عقرب است **اکروهوت** بهندی سیوتر است

الیه بفارسی دنبه گوسفند است گرم و تر و مقوی اورام حبلی و تین و اعصاب و چشم محمود و بدل گوسفند نر را که
حصه کوه هر او در نیکو است با عاقرقرحا و در خشیدن و تر بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه
و ورق کدو بر عضوی بنهند تا متفق شود جهت تشنج مفید و اگر از دهواد منجح مجرب و در ورم و کبر بدن را نیز و مضغه
قوت نافعه و موافق نیز گرده گویند هر دو مجرب است و مضغه مصلحش انگبین و در سرکه داهم یه یا است
الوین بهندی است بیخ نامی است کمتر از زرعی بایل لیمو و شاخهای او مارک و صعب و بوت او سیاه و برش نیز
و کمش نرم بایل لیمو و تخمش شبیه بکشنیز و با رطوبت و تند طعم و تخمش شب بخم افسنتین و بیخ او
ریزه ترا و کمتر آبها و سیم کوبه و خشک و جالا و غسال و منقی و مقطع و مجرب هم از تخم او و مثقال با یکدرم
تنکه و چهار او قیه سرکه مسهل قوی بود او جهت رفع جنون مستحکم مرفع الطبع نیز بیشتر و پوست بیخ او در
این فصل قوی تر و جهت یرقان اسود نافع و مورث سحیج و مضغش گرد او عقاب و قدر شربتش تا سه درم و از
پوست بیخ او تا سه درم است **الب** بیرد اسم درخت خار دار است شبیه بدرخت اترج و برش
ریزه تر و شبیه برگ انجبوت و خارش بیشتر و نضارت و بهتر از و زیاده تر و مسهل حیوانات و از دفع
قوی تر چشم غذا نکنند هر انجیر با او بخورد در ساعت بمرد و اگر بوکه دنجوره در ساعت کور و کر شود
و بسته زبون ترین این نبات بلاد تهامه و جبل بشراه است **الوسن والوسن** بهندی نام و بعضی غیاب
با کلب و آن یکی است شبیه بمکه و بنوشته بادبرگهای نعناع او مستدیر و مهای برگهای تخمش اشبه
بترمس و آن در میان در بعضه است رنگش مایل سرخی و سیاهی و گویند نوعی از تخم ترش و شیرین است در ورم
گرده و مثانه و بلغم و اورام و باشوکران جهت دفع خفقه نافع و بالجمله جهت گزیدن سگ
دیوانه مجرب دانسته اند و مصلح و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا یکمثقال است **البخ** بلام ساکنه
و نون مفتوحه لغت یونانی و بعضی الاصحت و آن بیخ نباتیست شبیه زاوک و برش سطبر و بقدر انگشت
و کمش سفیده مانند گلزاوک و تخمش سفید و طولانی و خاله دار و طول او کمتر از بیخ و در مثانه و قبه مضر
بود و بهترین او هندی و آخر و بیم کرده و خشک و ابیک تخمش و موافق بدگره سرد و تر و در سیم مرانه و با ماهیه
بیخ البخ جهت شرب از هم خطر و شبیه مجرب مرانه و بعد در روز اول نیم درهم ایوسلاب ترنه او قیه نخلی بنوشته

و روز دوم نیم مثقال و روز سیم کمتر هم و یکمثقال بل و قرص ماق هر یک که شد بشراب عسل جهت سقوط باشد
مجرب دانسته اند و بیخ او جهت تقطیر بول مطلق نافع است **الوما** بهندی نام و بعضی عوشنین است و آن رطوبتی است
شبیه بمیه بدو از ارتفاع تخم حصه شود بهترین او براق صاف نیرش غلیظ است در سیم گرم و در ورم
تر و سه او قیه او با نه او قیه آب مسهل قوی فضول خام و مرة الصفرا و اخلاط رویه جهت جرب و قروح و درد
مفاصل نافع و روغن او از شاخهای درخت اندجوز خرنین آن با روغنها یکیه طلا جهت درد عقب و جرب
متقرح و اکتحال او جهت ظلمت بصر نافع و شرب او مالیخولیا را که از بلغم بهم رسیده باشد تحلیل و حرکت
مصلحش نخلی و نسبت **الساقطن** لان الاصبت **الباء** بهندی خطمی است **الج** زعرور است **الیون** بهندی است **الطم**
مرسین است **البون** بهندی است **اللاو** بهندی زرنب است **الولی** بهندی مصطکی است **المبن** بهندی
صمغ است **القطرون** بهندی اکبر است **التا** نخواه است **التنا العصافیر** لسان العصافیر **الالمبنی**
بلاب است **الوج** مولف صاحب الاصح یه گوید که او شبیه بیرنی است در شکل و در بلاد عجم کازرک نامند و مولف گوید
نوعی از مخلصه شرده **الانیون** بهندی راس است **الماس** ماس است **المبطوط** کشتیر برش است **الاکلنک**
اسم ترکی زراوند است **الوه** اسم فارسی عفص است **المه** اسم ترکی نقاع است **الاملک** بفتح و یا مثنی
الک اسم ترکی مخ است **السنی** اسم هندی زنگان است **الاجی** اسم هندی قلیه است **المافن** بهندی
بسباسه است **املج** ثمر درخت هندی و معروف و مشهور بهدانه و در شیره بیجوش تنه شیرین آملج نامند و گویند
شرطات که تازه او سلاجه زرد در شیر بخیسانند و بر آن خشک کنند و آنچه در شیر بر صفه شده باشد ملح و بسیار
عفص و ورم سرد و در اسهال حرارت و بلغم بر صفه او در اول سرد و در ورم خشک و قابض و نافع در تخمین مواد بعده
و اعضا و حافظ اخلاط از تعفن و دفع و اسقاط و اسهال و قیله سوداء و بلغم و قلیه سوداء و محرک و قاطع و مشتهی و آب و تهیج
و مشهی بدهیر و نزف الدم و مجفف رطوبت بعده و مقوی دل و چشم و معده و حاشه در عصاب و مشتهی و مسهل سودا
و بلغم رقیق بصفرا و آزار کند و آب بیه طلع اسهال و نزف و کمی حرارت خون و تب بدن سقوط دهد قشر
نابسیه مرارت و بخار دهد **الب** کرم جهت سحج و چرک و بهیر و فواصیر و تعفن گره و باصره و کالیج چشم مجرب
و قطور آب منقوع او در آن کوبیده و خیانه او کرفته بشسته جهت ازاله بیاض عین از تخم است حضوصا هر که
بخار در ساعت آملا افشرده تا خبار آملا را تازه کنند و شربت معمول از آملا و افسنتین در تقویه معده

دوغ مشتهی است

البزر

البکار

الافن

حرف الالف مع المیم

لغوت الطب یا قلیه است
بابره و بالک مجرب است

خضاب آب آمله خضاب کند موی را سیاه کند

با عدس پزند و بخورند که بارک مورد یا بوست بیخ صنوبر بسویه بخته در آب طبخ آنرا با شیر اندر بخورند و زیتون
جوشانیده باشند جهت تقویت مو و سیاه کردن و روغن بنفشه او در رفع رعشه و تقویت اعصاب و فروج
مقعده و سرعت نهوض اطفال مجرب است انشاء الله و همچنین خطمی را با آب آمله خضاب کنند موی سیاه
کند و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم در مطبوخ تا ده درهم و مضر تبریز بود و مصلح عسل
و سنبل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین بشیر در اکثر افعال بنوشش علیه کابت و آمله
هر دو تلیین طبع و مقوی اعضای باطن و ملطفه و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر و نواصیر نافع است
و مداومت او حافظ سیاهی موست **امغیلان** درخت خار دار است منبت او بادیه و عوام آنرا
طلح نامند و آنرا بپارسی مغیلان گویند و صمغ او صمغ عربی و مغرش بقدر قرط و خلط و عصاره
ثمر او آماسها را قی گویند قسمی بقدر درخت سدر از آن کوهکر و رقش بسطبر در اول سفید و چون
کهنه شود مثل آبنوس سیاه میشود و قسمی برخار ترصاقش سیاه رنگ و بسیار بنفشه میشود و برگ او
قسم ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید و غلافش مثل غلاف باقلا و لوبیا و دانهای او مثل
دنبقر ترش و مرغ و بدان بوست حیوانات را دباغ میکنند جمع اجزاء او در هرم سرد
و خشک و حابس فضلات و رادع و قطع طبخ خار و برگ او جهت تقویت اعضای مستحیه نافع است
و شرب او قاطع اسهال و منفخ شده و ضماد برگ تازه او جهت التیام جراحات و رفع اورام و بلوس
در طبخ او جهت بروز مقعده در صبیان رحم و ثمر و برگش بجهت دبغ قائم مقام مازو و عصاره برگ
و ثمر تازه او قاطع نزف الدم و نفث الدم و بوست شاخ و ساق او جهت قطع خون جراحات تازه
بسیار نافع و عمده اجزای روغن شیح صنبلی است و بیخ او مدر و مسکن لذع جهت استسقاء لثه
و سوداک او مقوی دندان و دهنه اکثر اطبا در کتب اطعمه مفرده ذکر کنند انشاء الله اشتباه میشود که
قرط و مغیلان و طلح غیر یکدیگر باشند و بعضی نامی رفع اشتباه میشود **امدریان** بیونانی اسم
شجرت برگش شبیه به برگ کبر و رایحه برگ او با نعناع و ثمرش بقدر نخودی لوبیک و باسفیدی
غالب و سیاهی و اسم شیح بکنند منبت اکثر مقابر بیت المقدس و آن نوعی است و موضع ایوب
و شجره الشیح نامند در اول سیم گرم و خشک و مفتح سده و ملطف و محلل و مقوی جگر علیل و ادرام باطنی

بکسی بخش نخل کنیزک بخش نخله بقدر دانگ زوده پس در نخشب و آب تازه و آب مطبوخ برگ و شاخ او جهت رفع
سرسام و هیاهو و سرسام و دیوانه حشو و عصر و ضماد و شرب او جهت اورام و جهت یاس و عسر بول و فواق
و طول او جهت تلطیف و قطع عصاره او جهت بیماری چشم و در برگش جهت جراحات تازه نافع و قدر شربت از
عصاره او هفت مثقال از مطبوخ او چهار مثقال **امسوخ** لغت بربری است بمعنی دوا بیماری است بیشتر درختی
و شاخ نیز دارد و بجوف و بیت الکلاب گویند آنجا دیگر مفصل مسبب صفتش بقدر شیر و زاده و رماش خشک و بقدر
سطبر کشتر و از ساق او شاخها بسیار جمع میشود و بیخ دارد و بیخ کشش بدرنه نامند و برگش شبیه برگ انتوین
و ثمرش بقدر نخودی مسرغ و بعضی از حشک شدن لبنا کهنه و بخش خشن صلب و برگ القوس در اول سرد و هم خشک
و قابض مقوی عضو عصبی جلی نافع نزف و بشرابی بقدر جهت اسهال و جهت قولنج و قلیه و نفع مغص مغنه و کرده
و مطبوخ او با بیخ جهت سرد و سخت نفس نافع و جهت خشک اگر بجوشانند تا آب بسفید رسد و صافی آنرا نافع رطل
بنوشند جهت تنفس و برگ او مفید و هر گاه با آب کنجد بجوشانند و هر روز یک رطل بنوشند جهت ذرب کبود
بدن لاغر و کنیزک خشک رو و خفقه رحم و ذرور بیخش جهت قطع نزف الدم جهت درد دندان کوفته بشرب و قرر
شربتش تا پنج درهم است و موافق گرم و منبت اصفهان را مختص در اندلس میرانند **امارطن** بیونانی است بمعنی ثابت از نوع
قیصوم قرش کمتر از زرعود برگش باریک و سرا گنده و قیاد مستدیر بر تنفیه و بقدر صمغ بقدر قدر تا دو برگ قبه دارد
زرد در بخش باریک منبت او کوهها و جنگلها و در نشیبها بلاد روما منه در بلاد روم و فرنگ جهت بیماری
ترش مدبه کرم و ملطف و ملطف و مقطع اخلاط غلیظه و مدر بول و حیض و نافع کنیز محاذ جوه و منشف رطوبت آن
و باه اهل الحلیل را بخورد و شانه بخورند شبیه دبشراب و مزیج آب جهت قطع نزف الدم و استعمال آن
قدر آن کوفته شده در مسل بعاریه کرده زنان و حضر فرموده و مطبوخ آب بود و قدر شربتش نه قیراط است **ام و جع الکلب**
الیقطین است و اوراق طبیع نو بدان عزیز و اسم است **ام الکلب** شجرت است و سعیر بقدر زرعود برگش بدرنه برگ شبیه
برگ لاغیه و با آن خشونت و کاش زنده شبیه بکلب لاغیه و به بوست تلخ مزاج و در عدد مصلح است عصاره
تازه او با سرکه و شمال و برگ خشک او سه درهم جهت گزیدن سگ دیوانه و قسام با سرد و عقرب و حیه و الشته زنده
با روغن انتوین بنوشند **امعا** جمع مفرد آن روده حیوانات است از جمله اعضای عصبانی و قلیل الغذا
و دیر هضم و دیر سیم سرد و خشک و مولد قولنج و مصلحش جلاب عود و شراب و مطبوخ او با گوشت و سرکه و خردل

زرشک

و ادویه که جهت معده که صفرا رقیق نماید مولف تحفه نافع است **اصبر بارس** بفارسی زرشک نامند و معروف است
و از مطبوخ او مراد دانه بیرون کوفته است در دوم سرد و خشک و با قوه قابضه و مقوی معده و جگر و مدر و نافع
رکیق مراد جهت دفع طمع صفرا و تشنگی و جگر حرارت معده و جگر و عفونت خون و ادویه که با او میکنند مرشد
مثل سنبل و مثال آن و منفع شده جگر و مقوی جگر سرد و تر و بایه خشک و جهت اسهال و از سردی و ضعف جگر
و خشک باشد و جهت استسقا و ادویه که جهت برودت و بادشیش جهت تقویه هضمه و آب او نافع و خوشبو
و بازهوان جهت صداع جگر نافع دانه او بشیاف و بادویه مناسب جهت قرحه امعا و اسهال و از ضعف
خشک نافع و ضماد زرشک رادع اورام حاره و شربت آن زرشک و آب آن مسهل بجهت آب لیمو
لفظ یا باشد و بیشتر بقوام آورند جهت رفع سموم قتاله و گزیدن افعی و خفقان و خشیان و مصنف
اشتها مولف تذکره مجرب دانسته و گویند چون آب ترنج و مروارید هنا قدر کشنده و از گزیدن افعی قوام
تریاق فاروق است و در زرشک مولد ریح و مصلح قرنفل و قابض طبع و مصلح مرکب و شربتها و قدر شربت
از آب او تا ثلث مثقال و از جرم او تا نصف مثقال و از دانه او تا سه مثقال و بدلش شراب و مضر فم و ورشت
ان معتدل سفید است و عربان از زرشک در فعال قوی تر و الطف است و بدلش مرخ و مدن او و از زرشک و از برای
کلوه است و بدلش مرخ از زرشک ابیض است و مکروه شده و مولف الاسبع ذو قال را خیر قرار نمیداد تسته و در جوهر
شیرازی شک بیرون و مصلح و مضر و مضر بیشتر الرقت و قرار قاطع قرب الطبع و از زرشک شبیه و مرخ قال قرابات و مکروه
خوشبو شده **اموبانی** بونانی دلشق است **اسیوس** بخواری است **اماریس** بونانی صعتر است **امغالادس**
خوشبو شده **امروسیا** خشخاش است و مجون را نیز نامند **ام الخلود** از عطریات است قوت مصر و ان
و نیس است **اماغیران** بعربی خوب بنفش است **اماطیطس** بونانی ترشی و بالج است **امولیقون** بونانی
ابهر است **امرالیا** بونانی نوره است **امورعی** بروم عکر الزیت است **امعاسیا** بروم انجیر است
امرود است فارسی کشمش است **املهساد** هندی گرده فارسی است **انبلیس** بهم بایت این
شجر و گل در تنوره زرد مواضع آب و ادویه بر کوش شدید کهنه و خاصه بقوه شیر و بخش باریک
و کوچک و کمش سنج این بنفشی و بدبو و تخم از عفص رقیق و قسم از دو گوشک که در تنش مرتفع غرشه
در اول گرم و در دوم خشک و مفتح و مدر بول و قوه قابضه و تخم و بیخ و کمش جهت عسر بول و درد گرده

بنی تنفیه

بنی تنفیه مفید و با سکنجبین جهت صرع و خرقه او و بر خوش گل و شیر جهت صلابت رحم و دوم در اول بسیار نافع و در دور
برکش جهت زخمها و درد و بنین گوشت موثر و قدر شربت بیش از مثقال نیم و در مثال است **انفرا** بونانی
اسم نباتیست کوچکتر از درخت انار و برکش شدید برگ بادام و عود فیقر از آن و مثل شیشه بکهنه و از آن برکش
و بخش سفید و کوچک و بیخ خشک شود و بی شراب از دو آب و گوهات و محمود بونانی نباتیست معتدل
و منفع در نشاط و بکار رفتن بی شراب و با کالیه جهت رفع و خشی و جنون و تقویه معده و دهن نباتیست
سفید خشن که چون جوز بوا از آن درک شاخ او بخورد عشق النس او مشتهی و ضماد برگ او جهت سنگ و قروح
خبیثه موثر است **انف العجل** بونانی سعتر بهم غیر است شبیه به پنیر کاه و نبات او مانند شجره کاه و در سر برگش
شبیه برگ کاسنی و از آن ریزه تر و کمش بنفش و شبیه بشب و بیخش قدر از ریزه تر معتدل با قوه مجلله
و در خوش است میل طبیعی برگ او با کالیه جهت رفع سموم نافع و انطال او محلل صلابات و مخلل و در
کرنه هم است **انده و طالیس** بونانی هم نباتیست مثل او در سال بجز دوم شبیه بشبان و بسیار سرخ و با
برگ و بخش و غلظه و مثل غلف بخور و نفع دهنده دور معزب کنج و ملاغ آمده و طاهر انواع از قاقع باشد
در اول سرد و خشک و مدر بول و منفع و محلل و مضر او و ضمیر او جهت استسقا مجرب و طلا و جهت نقرس
و کشنده و مدر بول و احتباس حیض شیر و طلا و مجسا نافع دانسته اند و قدر شربت از تخم بیشتر است
بشراب و امثال او و از بیخ بیشتر بی شراب بسرکه تاریخ رطل **انکیر** مولف مجمع الادویه ابن الدوله
گوید در آن کیاهی است بیش ضرر مبال کیان جهت بیرون آورد و بشته بر دوش زنی بخواهند از دیگر کیاها بخوبی قسم
و قدر است بنزد است شاه و بکشند و انچه داده است بهمان همیشه بیاند و بقوه صفت لیه خاصه نامند که در جنگ
و ضماد آن خشک و با برگ کوک و در بر زنان سیاه از آن که و بیخ نزاد نباتیست مورث نشوه مردی و از قسم
ماده او و جهت تشنج زنان و آنکه از آن بشراب منوم بجهت تاریک شب تا بر دو شار بلا بیدار نشود
و خوردن او غیر زیتون با آب کرم نفع خواب او و جهت و قدر شربت تا چهار درم است **اناغالس** بونانی هم گیاهی است
برکش شبیه بخوش و با این بسته دارد و شاخهای منبسط بر روی زمین و مربع و قوش شد غلف و دو انهار او
بقدر خشخاش و صیدانی و تنه دو قسم ماده او و سیدی دو قسم بر قابنه مرغ مشیه در آفرو دارم گرم و خشک و مبلد
و جاذب و محلل و منفع و مضر سده و رشیدن آب او و تخم او جهت کزمین و مضر و ضماد و شش جهت بیرون آمدن پیکان

وخار از حلق و منع زایدن قروه خشیشه و جلاء اثر و غرغره آب برگ قسم ماده او جهت سقیه و مانع
از بلغم و سوط او در طرف تالف جهت درد دندان و اکتحال او با عسل جهت قروه چشم و جلاء باجره
و جرب و کمه و سبب نفع و مورث سبع و مصلحش جمع عربی و قدر شربش از نیم مثقال تا نیم مثقال
و بدلش عرطنیثا **انس النفس** نباتیست رسمی شبیه بجمر و برگش با تراشیف و بکش
مثل تره تیزک زرد و بیخ شبیه و برگهای سفید احاطه بر بکل او دارد و با حرکت آفتاب میل میکند
و مثل شاه انه با عدم حرکت هوا حرکت میتماید در قش مربع و مایل بسیاهی و در مصر و اطراف
شام بسیار است و در جای آبها میروید و بیخ چون با شیر در ازان بجوشد و شربش زیاده مشهور و خواص
ان شیر باعث نشاط و سرور و تکیر و در دوم گرم و در سیوم معتدل در قوی با شراب شراب حرف
و مدر فضلات و عبارت از بول و شیر بحقیقی عرق بشه و بتقویت حواس و طبیخ او در ازاله هموم
و تفریح مثل شراب است بدن مستی و خمار و انه که از تکلش بدمتود نیز همین اثر می بخشد
و خلل و تعقل میسازد و تقویت حافظه و قطور عصاره او جهت قلع ماضی چشم مفید و چهار درهم از تخم
او با بیست نخود با شیر گوسفند مهیج باه شخص صاحب اله است و مجرب دانسته اند و مضغ کنده و بیخ بخار
را مضغ میکنند و بدن را خوشبو میسازد و دیر قانع از ایشان کهاند و مضر مجهه و مصلحش عسل و اکثرش مورث
درد مفاصل و قدر شربش تا پنج درهم و از عصاره و طبیخش تا هجده درهم و بدلش آب انگور مطبوخ
با درصنیر و عفران و جنجبیل و کبابه است **انسان** حرک کوش آدمی مولد ریاح و کشنده و ضماد او جهت شقیقه نافع و اکتحال او
امراض مفاصل و مداومت لبن مورث کوری و ذرور استخوان بوسیده او در منع ارطاب اکلی مجربست
و بر شامین استخوان سر او در هر روز بمثقال با شیر شکر جهت صرع و عرق النسا و مفاصل
از تجربه است و آب دهن ناشتا کشنده کرم کوش و هوام در کوش رفته باشد و تریاق
گزیدن عقرب و زنبور و کشنده سایر هوام است و جهت قوبا و آثار قروح و طرفه و ماضی چشم و بر کین
عصفور جهت قطع ثالیل و قوبا و بتنهائی جهت قطع نزف الدم و اندمال جراحت و با عسل جهت کلف
و جلاء آثار قرص نافع و ضماد کنه مضغ انسان خصوصا شاب جهت نفخه و کفیدن اورام و بستن دندان او

بر بازوی چپ مسکن درد دندان و جهت دشواری زایدن و رفع خوف و شر و زهره او مستحسن بدن و خون جاری
و فصد مسکن نقرس و منع صدر و عرق النسا و اثر همین لبن مورث بلادت است و تخم حیض سم قاتل است
و مورث جذام و طلاء ان مسکن درد و صیب و کحل ان نافع ضمار و بخور لثه حیض و جهت رفع نیت دراز
مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصا اطفال جهت سرفه کهنه و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح خبیثه
و عسر النفس و آب مخلوط با عسل جهت یرقان و قطور ان جهت ماضی عین و تنک مخلوط از بول جهت نفع
ماضی چشم مجرب و در اطفال مثل شیر ترق و در صحت بول اوست و فصد طفل از رغدای
لطیف داده شبیه خشک کنند نفع او جهت خناق و ورم حلق و بر تورم مادی عسل محلل قوی است
و طلاء او جهت کمره و جراحات و التیام ان و رفع عفونه اعضا مجرب و بتا مین تکمیل النمو جهت
یرقان و قطع اسهال و رفع بیخت جراحات حربه زهردار و قی تخم و حکه سمیه و با عسل و شراب جهت
رفع کزیده هوام و اهوره قاتله و تبهای دائره و تکمیل الاسنان با تکمیل الموت در مقعده جهت رفع
رفع مثل دار شکن و زنبق مقعده مجرب دانسته اند و سنون محرق او جهت قطع نفس بن دندان
و اکحله و نقصان اشه و در بینه دندان کوشت بن دندان مجربست و جهت زاده عود ناخن دست پا
سوزانیده با عسل مخفی بر پا مانند در تحت جانب ناخن بجه تعلق رسد و بعض در ناخن با تیر همین اثر
دیگر کهاند و مجس سوخته انسان شربا جهت سفیدی مو و استسقا و رفع سموم قاتله و در زانسان سنگ گرده
و مثانه و رفع ربو و اکتحال او جهت ماضی چشم و قطور او با روغن کلمه جهت درد دندان و درد گوش و در از
بقیه اکله نزف الدم و تخفیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ماضیه مجربست و چون
بول انسان از ظرف مس با عسل بسیار بجوشانند جهت ماضی چشم و طرفه نافع و عرق مس انسان با کبر مجربست
ماهیت آتش در بکر و در دماغ منفع تفکر کننده در صنعت نظیر ندارد و در دستور است مذکور گفته شد
و در اسطوکودس است همین آنچه حنفه انسان در اطفال شبیه شبیه جهت صاحب است و در جگر و وجع فواد
نفع عظیم دارد و جهت طفل الصبیات بتدریج تغذیه کننده جمیع اجزاء اعضای او قاتل لکنه و هیچ
حیوانی قابل این قسم تغذیه نیست و شیر انسان جالی بهق و برص و کلف و خوردن مشیمه مجربست جذام است
و مجرب دانسته اند **انوطیلون** نباتیست شبیه بشجر شبیه بنبات که در دامن تلمه کوه جهت جراحات

تازه غایت نافع و در سال آسیاب دهد **اندروطون** شربت برگ خشک شده و از آن عصاره گرم و خشک و مفتح
سده جهت و جهت دفع حصی نافع است **انبج** بهندی انبه نامند فرنجی است بهندی نقره را خرد کردکان
و قدر بقدر شیر و آرام سبز از اول تشرین تا ربیع الاول شیرین است و بعد از ربیع الاول ترش و شیرین و بقدر آن شهد و از آن
بخوشبو و آنچه ترش و همچنین بسرخ و ترش شیرین نکوتر و در همه جا زود شیرین شود هر قسم تر خوب است
در دوم گرم در سیم خشک و کوشیه مغز سه او در اول سرد است غسل اخلاط ترجمه و تفتق و مقوی نفس
و جهت سنگ گردان را کوه دان و نفع خفقان و در دسر بار و در نفع و پیسه و تقویت دل و شراب و جهت جهت قطع
قطع عمال و بر انجیلی شهتها و بر انبان کنک شانه کرده و دانه او جهت سقوط گوش دنه ان و خاکستر
جهت او جهت نزف الدم و طلاء تاج او برگ او جهت دردهای گوش موافق و کوشیه مضعف جگر و مصلح
انجبار بهندی است کش شبه برگ رطبه و ابا آنکه بر شیر شیر غبار و شاخهای او قوی تر
از شاخ رطبه و این بر حسن و بقره متر و در اکثر بر علیق منتشر میشود و انجار تقویت کاه او شبه و کلش
سرخ و بزرگ بر گل غلاف کوچک از دو بهم رسیده و در آن تخمهای زرد است بیخش خشبی و سرخ
و مستعمل زنان عصاره تاج تازه آن در شیرهای باریک و آن را و انجار کوشیه در سیم سرد
و خشک و قاطع خون جمع اعضا خصوصا الرئیه و بواسیر و جاس اسهال مزمن و نزلات و کلش تقویه و مقوی
امعاء و عضا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف شهوت و بول الدم تازه و مزمن و رفع
تسموم و انقطاع افواه عروق مفتوحه و سدی تازه و کهنه حتی زبوک نافع و فضاد و شیر او جهت سحج
و اسهال کبد و شکستگی اعضا و کوشش عضل و قسخ و هنگ آن در دوش جهت رده بیدن گوشت و قطع
نزف الدم در خصها نافع و قدر شربت مثقال و از عصاره او یکدرهم و از برگش نخ درهم و مضر مبرد
و مصلح زنجبیل و بیش شد او از ربع و در ربع او کمال مضرت **انجدان** بفارسی اکلیل الملک و بلغه اهل
دلدا آمده کوه برگ نه تخم نه شبیه است بافش مجوف و مسطر و بلغه مترادفه متر تیز مجوف و برگش شبه برگ
کلم و ارزان بزرگتر و کلش چتر شبه شبت سفید و تخمش از زرد سفید مدور و اهل شبه بر هم و نسبت
خوشبو و ساق او بیشتر که با لرغان و تخمش را بعربی مجوش و خفم او سه حیات طب نه و قشر از آن سه
تخمش سیاه و بیرون و برگش مثل صفحه سوخته پر نافع و رقش ضعیف تر از قسم سفید و خفم او بیرون و جهت منتن

لجهت قطع حمی و بواسیر و شهوانی از
در سه لیاب جوش سینه بقدر
نبات میل کند مجربست

۳

بفارسی آنجزه و گیاه آبی کلا نامند و سرشش بهتر از تر و در هم گرم و خشک و ریح او در هم و مدر بول و حیض
و شیر و مسخن کرده و رده و لطف اغذیه و قوی باه و مقوی معده و مقطع بلغم و گلی نیاه و جهت عسر بول
بلغمی و مدر انجیلی آشتها و تقویه معده و دفع ضرر اغذیه غلیظه و اجرا بیمه و اخلاط غلیظه و سده سپرز
و سنگهای او با سنجج جهت تب ربع محرق و بدستور جهت تب بلغمی و سهام که نافع بیشتر و جهت درد سینه
و عرق النسا و مفاصل و سعت و یرقان و رفع فواق حتی بوسیدن لمس مجرب و بشراب در اخراج جنین
قوی الاثر و دفع وش با هم و دفع جهت خنازیر و جراحات عرق النساء و اشال آن و با روغن زیتون جهت کمنه
تحت حشو و طلاء مطبوخ او که بر دوات انار جهت اورام و در برگ او جهت آنکه نافع و مضر شانه
و مصلح نخم خوزه و مضر اعضا و مصلح صمغ عربی و قدر شربتش تا مثقال و برش محرق بوزن او و هم
و انجار او حیض و کوشیه بوزش دو فرا و این قسم است و مضر محرورین و مصلح شربت نار و سکنجبین
و شربت او که از ماق و نخ آن بهتر که ترش و نه لبا کرم و خشک و جالینوس و اخلاط و مورث
قشع و التهاب و مصلح آن با بوسه که دهان ترش بشیر غاز و نخ او در افعال قوی تر از سایر اجزای او
و طلاء او قلعی اورام و نافع زنان با شن خنازیر و لحم زن قلعها قدر شربتش نیم مثقال و کوشیه مضر شربت
و مصلح عدس و حب جامع نطفه که کوه جهت زن لبوز حیض بلا خاص هر روز یکدرهم از انجدان بوشه
تا یکهفته هر کز ابستن نشود و مخصوص زاده بهار نفع سفید بهشت بیمه **انیسون** بفارسی بادیان رومی
کوشیه تخم نابت بلند تر از ذرع و برش مربع و برگش باریک و خوشبو و کلش مایل بسفید و تخمش
در غلاف لطیف طولی و از زیانه کوچکتر و بسر مایل بسفید مزوری در آخر هم گرم و خشک
در بول و حیض و شیر و عرق و گلی نیاه معده و سایر اعضا و مهیج و جالینوس طبع خصوصا سرشته کهاد و مقوی
کبد و شیشه جگر و سپرز و جالی مای نفس و جهت صداع بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعراض
و اسنفا و حصاة و درد بلغمی و سوء الهضم و قطع سیلان رحم و از ازاله فضول نافع و با قوة تر تا قیه
و بخورش جهت درد سر از نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و سنون او جهت جلاء دندان خاصه
محرق او در رفع بوی دهان و اکتحال او جهت سبل کنه مجرب است و قطور روغن گل او آنرا
دران جوشانیده بشنه جهت کرم و ثقل سامعه و غیره و جهت خفقان و طلاء مطبوخ او در سر که

بلعوش شیر طعم نار شفا و بر کش مایل بسفید شبه برگ عنب الثعلب و انبوه قرص سفید و برگش مثل برگ کستا
مایل بزرد و خوشبو و تخمش مربع و ریحه بوی او انزک شبه و بعطر نه و جهت او بلاد و نه لس و صل است
سفید او در آخر هم گرم و خشک و در رفع سم اورام ضعیف تر از قسم سیاه و مستعمل از و برگ او است
و جهت کفیدن ریاح و کشتن دردهای بطن نافع و قدر شربتش تا مثقال و بخش کشنده حیوان است
بغیر انسان و محرک باه و سیاه او در آخر هم گرم و خشک و مثل صبر و از تریاق مسموم و از آن مضغه
و بهره سنجی غذه و گلی مواد بلغمی و سخت او در شراب قاطع بواسیر و حمول او مقوی تر هم و گلی در آن
و در هم سایر اعضا و تهیج او باعث او از ام و مورث خناق و کرب و مخفف رطوبات است
و مصلح رو غن کنجد و شیر شتر و قدر شربتش یکدرهم است فواد کبد و در حمول او کی هر دو هم چون
کوشنه تجارد میمیر و مثل کاهش و از خوردن با سنگ نفع سمیت او بخش و بقوة آنکه با مرغ بورسو
طلاء کوشیه و مولف تره کوه هر گاه انعقد کشنده حیوانات است **انب** بدیشان است **انفرد با**
اسم رومی بلاد در است **انجدان رومی** اسم لبس لبس است و کوشیه کاشم است **اندراسیون** بخور آلاکر او است
اندرصادی و اندرپلونیون بهندی اسم لسان العصافیر و مولف جامع تخم بیرزد صاروان را بیونانی اسم
لسان العصافیر مهرانه **اناغوریس** بلغت رومی اناغلیس بیونانی ارزدن انفاریت **انفوانفوق**
بربریه است **انجبات** اسم قرابادین است مثل تخمیس صمغ و آکله و غیره **انفاقین** بربری حصرم است
انجل خطمی است **انوریا** مصدر روح ها کار است **انارکیوع** خشمش است **انومیا** شقایق النعمان است
اندلقیا بیونانی **انطولیا** بربری بن است **انفلیس** بیونانی بهار و نوعی از اقحوان است
انالیقی انجره است **انجرة الحوالیشیه** از جامع است **انوبالملک و انوبالراعی** نوعی از ارزن است
انجرج عود است **اندرسامن** هیره زیتون است و بلغت شامی انزرو و بیاکوشیه **انس** بعربی و سطر
خوردس است **اناکیر** اسم بطن اغلی است **انداموس** بیونانی بهش است **انحفطیا** جلاء است
انفاق روغن زیتون نارسیده است **انجرک** مرزنجوش است **انجیدن** خرمیسون است **انبوس**
نانخواه است **انسانا** مرزنجوش است **انفون** درد شقیقه و بیونانی دریای است **انبارقین** بنفش است

۳

انبالس لوقا بیونانی شربت **انبالس مالیانا** عاشر ستین است **انجا و انفیا و انجوبا و انیساوبو**
ابوس است **انفیاذیلی** آبغوره است **انالطیس** بیونانی و جع است **انجیر** بفارسی
تین است **انکوز** بفارسی عنب الثعلب **انار** بفارسی رمان است **انارنج** بلغت مازندرانی قسم از خرما است
انوفی دفعه است **انجیر بعبادی** با درقع یمانه است در مصر اسم انجیر فرنجی است **انفود** اسم
فارسی درخت توم است **انادوان** بفارسی حب الرمان است **انادوان دشتی** بفارسی حب القلقل است
انجلک بفارسی درخت ابروج است **اندزاسم** فارسی حجر البقر است **الکبین** بفارسی حصی است
انبلی بهندی اسم تمر هند است **انکوزه** بفارسی حلتیت مثل است **اندهه** اسم هندی مرض است
اندران بهندی اسم عنقر است **انولا** بهندی اسم آبلج است **اندرجو** بهندی لسان العصافیر است
اوّل اسم جمعی مرهم است و کوشیه مراد از آن نوع کرم است و مجموع تا هم گرم و تا آخر
در هم تر و مسهل و غلیظ الغذا و دیر هضم و دیر مرده و محرک باه و اگر با ادویه خاره بیشتر نه بهتر است
و آن کبار است آب انار مصلح او است و طلاء او مغز سر او جهت ورم حلق و آن قصه است و سر او جهت صداع
و شقاق مقعد و جلد و تعسر حلبه و دوا الحلب و حیه و جهت رفع اذیت آبی در دو گوش نوقه بشم و با آرد
ابلد جهت درد پستان با آنچه حیه مقعد و زرده تخم او جهت افزونی عضل و قطور او با روغن زیتون
تخم کرم و در هم جهت رفع احتباس حیض و کوشت او در قهر آنچه تیشه جهت استیناع فتوق و افزونی
همه کرده و تفتیت حصاة و مولف جامع الادویه گوید مرغ خون او سوخته با آب تهک بنوشند جهت
درد مثانه لبس رفع و بوت تخم او مسحوق جهت اسهال و مهیج بهترین ادویه و مضعف و زیاد جهت
سرفه خوش مفید است **اوتوما** بیونانی بعجمی مسقط الاجنه است و آن نوعی از ابوخلس است که
هو جهت مثانه سرکش دراز و باریکتر و نرم تر از برگ هو جهت دیگر و مثل و عاق و با عمر و مایل بسیاهی
بغایت کرم و تنق و با بسمت و خوردن او اخلاط تا کل و طلاء او محلل مواد غلیظ و کوشیه خون در هم
جهت عسر الولادة نافع است **اوفنیوس** بلغت یونانی بعجمی صعتر است چه کل او شبه بنرگس و بسیار
کوچک و انبوه و بنفش و خوردنش زرد و برگش شبه برگ کهنه و ساقش بقدر انگشت و مسطر بنفشه
و نورانی مثل شمع و بخش شبه بچار شرکس کوشیه در شام و مصر بسیار است و در شب میوه خوشه

حرف الف مع الواو

جهة تحلیل اورام و کشف قمل و تنقیح ادبار جهة رفع زردی چشم از زنان زنده و مضر مجاری و مصلحش انزانه
و صمغ مجرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از درم تا چهار درم و بدلش کثیرا است و ربع او از زنه
و در تقویه باه مثل او انجره است **انجره** لغة فارسی است و بعربی فرنیق و بمنه دار الفرز گرنه نامند
و بترکی تخم دلقان نامند بر کش بر آتش شریف دابنده و بخارهای بسیار زیره و خارهای ساقش
اخضر و مسحون ملاعق جلد شوی بهشت مجرة و موزش و خارش لقوه و تشنج و تخمش براق
و زرم و ابلاغ کبیر و تیره اثر دارد از زنانه کوچکتر و مراد از انجره مطلق تخم اوست در اول سیم
گرم و خشک و ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مقطع اعضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و حبی
و منقی سینه و شش و معده و مفتح فی رحم و دسته بکار و سبز و مجلی و کنه اشتن برگ کوبیده او در بینی
قاطع رعاف و محلول ریح مثال او با مر تعاف با ملح فایده مر حیض و خادر کند زاد جهة بر آمدن
رحم و تحلیل دمله و کوفتن و تلی و قطع تالیر خصیها با عسل و جهة التواء عنق با نمک جهة جراحت
سگ دیوانه گزیده با قیر و طلی جهة ورم سبز و تخته او با روغن زیتون جهة ورم حار است و ورم
گوش و تنقیح او با ماء الشعیر جهة تنقیه شش و سینه و تنجیس جهة بر بود آلات تنفس و استسقا و از عصاره کرده
و سبز و اخراج باه و بلغم و بلسکنین جهة درد سبز و درد پهلو کرده و مسکن لیع در حال
وضع او با اصل الوس جهة تنقیه مثانه از حرک و ابلاغ و بخار گرفتن و شیر کوبیده نهایت مهیج باه
و با شراب مسهل با عتال بلغم و خشیدا و عسل مسهل است و خادا و دو سه تنور بر کش عصاره و مهما و ماء الراهم
جهة انکه و قروح و سرطان و با عسل جهة ترک کهن نقف مجرب و اشانه و طلا با عسل بر قوف
و تخ زان محرک باه و مضر کرده و اعضا و مصلحش صمغ عربی و کثیرا و مضر مقعد و مصلحش عناب و قدر شربتش
تا سه درم و بدلش حرف و ناما با حرف و مخفف عصاره او و عسل درم لهاة و دوز و تخم
و برگش مخفف زخمهای سخت و سرطان مقرح است بی لذع و حرقه **انذروت** در اصفهان کنده
و در سنقش بخشنه نامند صمغ درخت خاردار است بعد از حرق و برگش شبیه برگ مورد و درخت کنه
و منبت او بلاد فارس و ترکستان و نیز و بخته با عسل نزدیک شاه و بهترین او قسم احمر است که در
بالیه بکشد کنه رضاع و زود کشد و در طعوم تخم شبه در آخر و هم گرم و در اول هم خشک و مجفف منیع و بهترین

مسهلات بلغم غلیظ و بالعرض مسهل صفرا و محلل ریاح غلیظ و منقی سینه و مقطع جشیش و کرم معده و امعا
و جهة مغص حار و درد و عرق النسا با ملح جهة نفع و جاذب بلغم غلیظ از عمق مفاصل و حفرها با عسل
و مرتبه و بسکنج و مثال مغز در تسکین مفرط فایده موثر چون تخم درم ابیض با سکر قراط تخم البقر
در عوام از درز کوبیده و ده درم تا رحل محفوظ و محلل جهة کلف چهار روز فرزدم و فرزدم خوردن
جهة عدد زده تخم تمر بنوشند بعد از نیم عجی گردد فوادس کوبیده زنان مصر از زرد شو
در آب بنه دانه تا نصف روز بیفتد و جهة نسیان تا ده درم از مرض شاه و کوفته تخم درم
سائیده و آن لب بسته مسام و جسیدن او جهت کشنده است حصوها با طلق محلول و از هر دو
مکرر شسته و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام است و هر کدام مفرد از مثقال تا سه باید
روغن ده جهة آن او بشد و قدر شربتش مفرد از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکب با بیست مسهل است
مثقال و بدلش بزرقش جهة است و استعمال او در ضایع جهة التام و زوال گوشت زیاد و تنقیه مجرک
زخمها و قطع سیلان خون و رفع اثر جدری و با قطران جهة ورم شسته بخار زیر در طلی بهتر
و با عسل شسته بفتیل آلوده در گوش که از تنق جهة پاک کردن مرک گوش لب رشو و اکحال و خاصه
فیروزانکه در شیر الاغ بکشد و حرش بر مقعد شبیه جهة راه و جسیدن ملک چشم و رفع نقاط و جرب
و رقیق مقعد و جهت با مروارید و مرجان سوخته و شکر با بتوبه در دو سازنه جهة ازاله بیاض عین و تلف
تذکره مجرب دانسته است **انفحه** بفارسی انفحه با مثنه بنه با مثنه و از هر حیوانی در صین و کرزان
مذکور میشد و مجموع تا در جسیم کرد و خشک و ملطف و محلل و با قوة تریاقیه و منجمد کننده کلی و ذرب
و ذرب کلی منجمد شدن و شیر بهره و معده و حفظ منجمد شده شبه و مانع رعاف و حابس اسهال
مزمن و سحج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان رحم و رافع جنشاق رحم و درد شکم و رده و با
محلل خون منجمد و درد معده و مجرب دانسته اند و بهتر مایه خوکوره بزکوهی و آهو و شتر و گوسفند و بقر
بقر بخوردن بغایه بهتر است **انتله** جهة دارانه است بلغه آنجا اسم بخرت صلب و قسم از او
سیاه و کثیرا الفروع و بزراک بقر بیخ کودکان و فرو داده شبه بر شبه منطقی مغص و مغزش سرفه

در اول سرد و در دوم معتدل و در سوم حار و در چهارم معتدل و تخمش در حرارت معتدل و در سیم خشک و در اسهال مزمن
کوبنده مجرب است و جهت یرقان زرد و سیاه نافع و قدر شربتش ده درهم و پنج او در آخر دوم
سرد و در اول خشک و در بول و حابس اسهال و جهت سموم و گزیده ارتیلا و طاس شراب
نافع اورمین حمی مرتبه از بلغم طلا کنند و قدر شربتش از سه درهم و مضر گرده و مصلحش کثیرا
و کوبنده عسل است **اوسمدا** اسم فارسی عسل از منیوفر هندی است در سیم گرم و خشک و گلدار نافع
و مواد بارده و قدر شربتش یک درهم و تخمش سرد و خشک و در افعی و طلع مثل لفاح و جهت بواسیر
و صداع نافع و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش یک درهم و بدلش بیخ لفاح است ۵
اوقیمون هندی اسم نباتیست شبیه بباد روج و شاخهای او بقدر بلندی و مرتفع مایل بزرد
و تخمش شبیه بشونیز و سیاه و در غلافها مثل غلاف خیار انبج و مستعمل از وی آب است در موسم
گرم و خشک و قطف و تجفیف بلغم و یک درهم او در سیم او جهت نفث افعی و هوام بشراب نافع
و یک درهم او با مرتصاف جهت عرق النسا مجرب دانسته اند **اونوبالی** هندی شراب و عصارت
شراب بسر جهت عسل پیچ و بجوش نهند تا بقوام آید یا عسل پیچ یا آب انگور بجوش نهند و از حیز
در جلا و تکثیر و انضاج قوی تر است بسر جهت کهنه شونیز او کمتر گردد گرم و خشک و منضج
و محلل و ملین طبع و مدر است و بجوز را حلو بیاید استعمال نمود و قاطع اشتها و مورث انقلاب
محرره مرکبها **اونیا** هندی اسم عصاره نباتیست منبت او بوادی عرفه قریب بصفر و بر کش شبیه برگ
ترهٔ تیز برگ و بر سر او زرد و گاهی زرد و کبود است و کمی آب و ریزنده و تخمش زرد و بزرگ و شبیه بعصاره
باهمیتا گرم و شه و جهت قلقه چشم و تنقیه آن و سلاق و دموع نافع و بخیر و اختلاف منفعت انه
و عصاره صمغ آن و غیر آن دانسته اند و مولف تذکره بقدر یک بعصاره مذکوره گفته **اوحالیون**
ابرص است **اوتیمن** هندی اسم دردی است **اوداسالیون** هندی گرفس است بهر او داهمی حمیر
و سالیون گرفس است **اورز** هندی اسم آب است **اورزمالی** هندی نام تخم است **اومادیا**
هندی اسکبینج است **اوکرماد** ترکی اطریلا ترشی است **اوماج** هندی نام عسل است
و عسل او دو نامند و ان دو غرض غلیظ و با اندک شیرینی و از ساق در تخم حاصل می شود

۳

در چهارم کهنه گرده بهتر است و ابوها ظاهرا ابودها باشد و مذکور شد **اوبیالس** هندی انجدان است
اوتوسالیوس هندی قرة العین است **اوزیا** هندی از زرد است **اوفو** هندی نخود است **اوماوغیا** هندی
و از زرد است **اوقطاریک** خفاش است **اورن** لوف الصغیر است **اورفاس** صعتر است
اوزوباباد هندی فلفل آملا است **اوادن** هندی سنبل طیب است **اوفیلس** هندی فرنجمشک است
اوفلس هندی لسان الحمل است **اومانیانا** هندی منمش است **اوزدحوس** هندی زرنب است **اونوفروس**
هندی کرم لف است **اوجا** هندی سنگفنجان درخت عرعر است **اوهره** بهندی آس است **اویقین** هندی
ظفر الطیب است **اوجی** هندی نارزه است **اوحشیشه** ایطلی است **اوکلیاد** ترکی اسم نوع است **اوت**
هندی ابریشم است **اوزلک** ترکی مهرگیاه است **اونکلو** ترکی اسم ریحان است **اویکه** ترکی اسم ابرسا است
اولس هندی اسم ملح است **اهلیلج اصفر** هلیله زرد است و بهترین او هلیله زرد با میوه زرد مایل بسرخی
باشد است در آخر اول سرد و در دوم خشک و سهل بلغم صفرا و بلغم رقیق و منقی معده و دماغ و منضج
سرده و مطبوع و منقوع او بهتر از جوهر او است و جوهر او و سایر هلیله جات محرق قوی لیف بلغم رقیق
غلیظ و تجفیف و تجمیع ان مقوی حواس و ذهن و جهت خفقان و صداع و غشیان و ضرام
و حمیات مزمنه و درد سر و سرفه و ربو و بواسیر و منع صعود بخار و بلغم و تنقیه اخلاط و خشکی و التهاب
و تبره سودا و از احتراق صفرا باشد و بعض در حمیات منع کفته اند و این قول حق است مگر که غلظ
غلیظ صفرا و بلغم رقیق باشد و بر استهداد و حقنه منع کفته اند و در شرح اسباب در قوله علیه السلام
سرسام صفرا می گوید که هلیله در حقنه ادویه کفته و این قول بسنده است و حقنه و تنقیه اخلاط
گرم و بسته و دهانت و جمع اخلاط بکار کفته و باعث نفع علت شده و استعمال نافع لب عرض
صدر تنه از زرد و حقنه و اقراص اغذیه است نسیم در جهت انضاج و بخار مواد غلیظ گردد خصوصا که
با اورسیا تنیز و منقوع جاوشیر اضافه باشد و عصاره خشک هلیله قوی الفعل و قلیل المقدار است
و در دو مقدار مذکور مقوی و در هلیله زرد جهت دفع و تخفیف رطوبات و حدت بعض نافع حضرت
و در حیز کرده بلوزانه و بهتر قطور آب خیار بنه و هلیل اثر دارد و سنون او دوانه او جهت تقویه
لثه و مغون بن دهان و درد دندان کوفته لثه مغیه و خضر سفلی و مصلحش عناب و سپستان و منضج قبض

لازم عصر او دو نخود باید و قدر تخمین قدر شربت از جوشش نه بخرد و در مطبوخات نه منقوع از هفت
درهم تا ده درهم و بدلش در غیر اسهال پوست انار کوبیده و عفص جبل است و از خواص مجربه او است
سرعت کرش عادون حشو هلیله **اهلیلج هندی** و کبود نیز نامند بفارسی هلیله سیاه است و او سرد
بقدر مهندس نیز نامند و صلب است در دوم خشک و در اول سرد و مسهل سودا و منقی خون و دردها از خلط
سودا و سوء و جهت بواسیر و تقویه چشم و در سیزدهم و طبیعه معده و تبدار و نوداده او جهت اسهال مقیم و حمیات
و در شش او جهت درد دهان جهت سیاهی و تقویه لثه نافع بوشر او کوبنده مضر گلو است و مصلحش
عسل و قدر شربت از درم و ادنی مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در قبض نفث و زلاق
عفص و تخم ان تخم مورد است **اهلیلج کابلی** بهترین او هلیله و بیاه مایل بزردی است و در مرتبه معتدل
و در اول خشک و بقدر اسکنج و هلیله سیاه را گرم بقدر اعتدال میدهد نه مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط
و در بول و بهترین قبض هلیله در اول قوی تر از هلیله زرد و سیاه و تخمی خواص در هلیله زرد مذکور شد
و کوبنده حصی کلیه و مرارت و یکمرد و از استعمال نهایه موسس غیر بقدر این حاجت را مخصوص هلیله
هندی و بعض مخصوص هلیله پرورده کابلی دانسته اند و باعث حاجت جهت دفع ضرر آبها و بسیار خوردن آب
نافع و دانه هلیله هر بول است و از دو مرتبه او جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضا و تقویه دندان
و لثه مجرب و قدر شربت از دو مثقال در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله سیاه است و مرتبه او
زیاده از مثقال برای کشته شدن بلغم مقوی معده و دماغ و منضج سرده بلغم و مقوی جگر و حواس است **اهلیلج**
چینی از طلف سیر هلیله است بسهولت شبیه کوکا **اهال** از جمله عقاقیر است و آن عرق کوکب مجوف
مطبوخ است که صاف کرده بیاشامند و بقدر اندک شیرین در حین تنقیه و خوردن او تا نوع بقول و مثال
آن است **اهلیم** بهندی مرمت است **اهونیون** هندی اقیانوس است **اعاد انوطالی** هندی عنبر عشبه بکرمه
مقوی است و طاهرا از این که عبارت از دو شبیه در مصر و چونیه نیز نامند غایت زیاد بود در شاخهایش
هر گره و نقش برگ و برکش از هم متفرق و از شرک ملوط با سیکتر و لوکیکتر و اطراف نیز پر زواید و تخمش
باریک و در از و گلش زرد و چهار منفعه مس این گیاه را طرح کنند که کفته لعقه بعضی و آن دو هم
که خشک و کوبنده معتدل است و تجفیف و جهت تحلیل ریاح و درد دندان و شوران و لهاة و استسقا

۳

و بشرابت جهت یرقان و بسرزد و تجوش مسقط جنین و اطعام و شرب برگ بیخ او جهت نفث هوا و طلاء
برکش جهت اورام حاره و فروع و اتخ یمن کره اسفل جهت ترمن و کره مانند جهت تب بلغمی و ثالث
جهت عفن و ربع جهت ربع کوبنده مجرب است و تعلیق ان نباتات اهرم دوزی موجب اکرام و اعزاز
و دانسته اند و قدر شربتش از مثقال تا دو مثقال و مضر مثانه و مصلح او اکثر **ایذا اوبذا** هندی نباتیست
برکش شبیه به برگ انس بن و بصر برگ چنین طاهر شبیه بجوز طاس انگور سته و تخمش او بسر نیز خورند
بر شبیه و تخمش لبیاره بلغم در دماغ و در سیم خشک و قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعا و حابس حیض
و تخمش سرد و تر و قابض و مقوی طبع نزف الدم همه اعضا و بهمه وقت و قدر شربتش تا سه درهم و مضر مثانه و قروح
ایریفون هندی و بعض ایرسا و ان چنین است بشبیه بعض در حد و در فرض جمله شبیه خشک مرکوز و تخمش
شبیه سرد و مستعمل جهت بلغم است و در دو تخمین جهت درد و حار و قروح بین نافع است **ایریفادون** هندی
السنج ذا الربع است و ان نباتیست ساقش و قبه بزرگ مایل بفرض و برکش شبیه به برگ سره تر برگ
و اصل برگ و کمتر از ان و تخمش مایل بنفش و انبوه و در بوسه بسیار و در سطح تخمش چین برگ سوراخ است
غیر تخم در بهار سفید میشود و بعد از تهاون خراب و زمین شوره است و در بیخ او نفعش بسیار سرد
و با کمی تکثیر و خوردن از ماء و رمال موجب تنقی و در خلط مثل قیصر و خاکش جهت دم خفقه و معده و بلغم
جهت هر حرارت عضو و سایر اعضا نافع است **ایرسا** هندی بعض قبض فرح است و مراد از ان بیخ سوسن کبود
برای است بسوسن کبود سوسن کش کبود از سفید و زرد و بنفش و بیخ سوسن کبود سوسن و بیخ سوسن
و دراز تقدر کشش و برگ است در دوم گرم و تیخ او کمتر و ملطف و مخرج و مسهل و اصفر و بلغم غلیظ و مره
صفرا و جهت سینه و شش و عضل و در دیگر و سپرز و در اورام حرارت شبیه و ضیق النفس و ربو و دیابیطس و حبس حیض
و استسقا و یرقان و بواسیر و عرق النسا و اورام رحم و بسرکه جهت گزیدن هوام و در دم و سره سپرز و بشراب
جهت بیماری عضل و با شراب جهت رفع بعد جهت جنین منضج کننده و خارش و تخته شبیه جهت درد و دم و صلابت
و قبض فم رحم و اورام صلبه فرحه و حنا شیره و با سرکه جهت در بسر کنند و بر جهت ان و عرق سفید جهت تکلف
و قرحه اش جهت اقراح جنین و زرد اش جهت اورام بدن کوفته بر استخوان و استسقا و زخمهای سر و
و بر بوله و صور و جهت بیک کون و برگ زرد و جلوی در طبخش جهت صلابت مقعد و رحم و اورام و بر ده نافع

و نطرون طبیخ او بهر که جهت تنانت اگر کوش و مغفص او جهت درد دندان و اسکلیه و درخ او جهت کوفتن و افواه عروق
و بهر سر و ورم مهین او جهت زخم تمر قطر و بیخ و برگ او قرابادین و حرفه نامه باب اهل جهت خشونت
قصبه ریه مغیره و بهن الفرد بهل او ایرسا و در اسهال و مغفر شش و ترش هندوانه است بهت تعال
شیر شتر و قدر شیر شتر مثل تا هر مثقال و کوفته منفرش است و مصلح او عسل ایطامیر پیه خانه چهار است پشه
بر پشم و بهن بر در پیاق و شاخهای درخت بجهت کشتن مگس و در خشخاش در بیخ دانه سرد و خشک
و جهت اسهال مجرب و در محرق جهت محرق او جهت نزف الدم جوهر است زه و کنه و محرق جهت قروح نافعه
مهر و قدر شیر شش از هر مثقال تا سه مثقال است ایل بفارسی کاو کوهی است و انواع مشیه نوعی از دو
رنگ قرن مگس و در شاخ کبر سیر مرسته و بقرا آهش دانه و بهترین انواع است و نوعی
در دم کوهای در خشتان شبه مرسته در جثه از آهو نزدیکتر و در زمستان موی او مایل بسیاهی و در
فصل گرما سرخ میشود و پاهای است و عسل کوفته و در تنگی نفس و شکاف دانه و بتر که جهت کوفته و نوعی که
در کوهها که میر مرسته از و عسل بیشتر و دنباله دار است بجهت کوفته و نوعی در کوهها مرسته
بقدر جدی کوفته همان هر مثال و پاشیر شاخ مرسل از نزدیک و قدر از اول و هر قروح جرب آن و نفاست
طلبین مرسته و کوفته جوزه هر مثال شانه و دیگر در او بهم مرسله و بعد و شانه عراد حلوم میشود و اله صغیر
از جهت حقن فضله او و جهت شانه زاویه بعد از خواص این است چه مارسا بنفس از سوراخ
بیرون آمده نمیشود و در خواص تفاوتی ندارد و گوشت آن او غلیظ و مولد سودا و سریع الانحلال
و در اول و مقوی جهره بیرون و دنباله همانواع از جوهر سمیه و گوشت آنچه در اهوای گرم بود از زیر
لسان زنگ کشد شبه بمتیه است و مصلح گوشت او نهاتیه بلیخ ادویه با روغن و آشامیدن شراب
و ماء العسل مورزاج و شاخ سوخته او از بکیفال با بکیفال کثیرا مصلح ضرر او است مثانه جهت نفث الدم
و قرحه امعا و قطع عطش و اسهال مزمن و قلیع صلب و بیرقان و درد مثانه و بسر تر و سیدان رحم نافع
و جنین مرده که در کوزه مثال گذاشت در تون حمام بسوزانند تا سفید شود و بهر که بر بیق طلا کنند او شراب
بنشیند بیق را زایل کند و با روغن جهت شقاق نافع هر گاه شراه قوی منفعل کنند جهت تقویه بصره و نفع سیدان
سواد و تنقیه قرحه چشم سفیده و منفعل او جهت تقویه و جلا دندان و قلع نیاتیه علوشر و طلا در او برغنه و لسان

و جهت تقویه شاخ و بیت و قفص و خصیه و هر که جهت منع کردن ماء و هوا بر جرب و بکیفال از خون بر شته او
جهت اسهال مزمن و قرحه امعا و طلا در نبات او شراب بر دکر نخ زان و دانه بیت نوطه نافع الفور هر
جوان بنفشه و موشر و بخور شاخ او جهت کرنیهن هوا بجرب و بر که در جوف نخ حرف او جمع میشود و حوام
تر بکی کاو و سی نامه در نفع سمیه جوهر و خیر از تریاق فاروق است و هر کاه طفل را بعد از ولادت قبل از آنکه شیر
بدهند قدری از آن بر کرک در شیر عسل شیطه در کام طفل کنند و اوام الحیات نه طفل از کردن هوام ایمن باشد
و از زنیه نه طفل باشد شده مرکب شمالی کوه و مجرب است قضیب جهت مستحق او شراب و اشمال آن
جهت تقویه باه است بیت سنقور و کشمال او در تریاق کردن فاهر و منفعت حقنه و بنزه او خوردن باه و محمول او
سه از در هر از ظهر شبه نفع الجنس زنان است و جهت تشنج و در دس بده نافع و محل صلابت است
ابلدوان فارسی است ابطاماس و خشت عرب است ابفاقالس عضو بهتر است ابرقان خشاب است ابرنیا
عشبه افاریست ابیع دم الاخوین است اهفیان جرجیر بر است ابمیون استوخودس قرزیون است
ابیس پیه نه نماس است ابوس پیه نه بجاست ایاطلیس پیه نه بیخ است ابکسلین بهدی آبنوس است
ابکده بترکه هنبر است ابیک بترکه دیر بیر است ابوک بترکه تاج است ابلیک بترکه بقدر است
ابلیک بترکه عدار است ابیا اسم ترکه مشک است ابلوا بهند بر جبر زرد است ابوم سان بهند
بابونج است

حرف الباء

بابونج بابونه و جمیع اقراص اخراج محرور است سرد و کمال کرم و جگر از اقوی است در رحم کرم و در اعضا
اخراج کلف و لطف و کلف و حدت منفع و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با ترقیه
جهت تب بلغمی و سعال و مرکب و تنقیه سینه و درد سر از زلات و اورام اعضا و تخمیر بیضا بر آمده و ریاح گوش و درد
جگر و حبث و مغص و رحم و حبس حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج استخوان شانه و کشیدن در دان و رحم
جگر و بر و بر تن و دیا و عقوبه سود و بلغم و قیح ایوبس شرا و نفاد نافع و طلا و اوغلی او در آب
و نشر و طبیخ او مدبه بهتر و نطلا و در اکثر علل سفیه و عسر عرق و جمع او عسل و شربت از درد خاصه او
جهت نفع و درد او جهت جرب منجر بنفشه نافع و قدر شربتش تا سه مثقال و بیش قیمه در نخالف و اقوی
دفع آن و حشت و در اخال قوی تر از کمال و بکیفال او هر اب اصل بسیار قوی باه است در دفع باهه

در بلغم و روغن کنجد نرم تر است هر کرم و مجرب او رام باده و مجفف و طلا او جهت رفع تب و نور و تب
بلغمی و سودا و ادرار عرق و رفع اعیا و تشنه و مسام را از سرما باشد و تدرو کلید ریاح اعضا
و کرنبای محمه و در دکر و مغاص و قرقس نافع است و کوفته بجهت بلوچ بعث کرنیز بیمین هوام
میشود باد نجان معرب از بادنکان فارسی و بعربی مغیره و مغه کوفته لسان ناد و در ورم کرم
و خشک و کوفته مشخ او در بیع است و مقوی معده و مقوی و مضر و مضر لیه و در از غزا و بهر سه و سود
بنفشه مسرته و مولد اخلاطات و ماء روغن تهیه طبع و بهر که قابض و مدر بول و ماء آن تنقیه مسکن
صداع حار و خوابنده کند عرق و رافع هر بوله زیر بغل و بخ ران و مجفف رطوبات عینه و مورث
درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد السودا و مضر الحنجره و مصلح او طبیخ او با روغن و کوشتهای فرد و مرکه
و خوردن او با آب انار ترش و شیرین و نارون و کوله بره کرد و او و مثال آن و خاد دنباله او که
اقناع کوفته با دام نفع جهت بواسیر و امراض مقعده و درد دنباله و کنکو داد بواز جرب کهن مقعده بروغن
با دام یا روغن با بونه جهت ورم آن و بواسیر مجرب و جنین با دکان را اقرا آنچه منفعی نیامده و صاف
نفعه آب او سیاه با روغن زیتون بجوشانند تا آبها سوخته شود بر بیض سیاه تا کیل بر سر بدن مرکب
و در دفع ثالیل مجرب است خصوصا شاخ از ثقل او بهند و روز با آن روغن جوز کنند و اگر آب او
با روغن بنفشه کنجد نشنه جهت شقاق و در صلب و رفع فساد و از سرما و برف بر دست و پا بهم رسیده
باشد بنفشه کوشی و چون رسیده او را از کمش از دنبه بشه قهر کنند و تخم او سیاه بوم روغن
بدانه شقاق میان انگشتان را در حال زایل کند هر گاه با دکان زرد شده را خاصه کنند جوش را
بروغن تخم کدو مرتب بکر و زرد فرا بیون حمام یا تنور کرم بکمازند و روغن بدان از آن استخراج نمایند
جهت رفع درد گوش مجرب است و جنین اقناع و کشش را اضافه شانه جهت بواسیر سفید است و از خواص او
هر اب سرخ که از سر دن بگیرد و جنین نوشا و سرد و کرد کشته در نماد دهند کشنده و شیر را که در آن
در آن گلول بریزند نهایت تنقیه تمام و مجرب است دانه او بهند سایه بدن کبوت او بر شب گلول با
بعث سفید کبرت و ثبات او در دانه او با دکان جرب سیاه ساق بقدر ذرع و شوره و بهک او بشه
بر بهک استقاع و تنه بو و عرش بقدر بیتون و کوکان در خار و بسر است ملطف و جالا و مرکم و خشک تر

از بسته نه و خاد عرش جهت اورام بلغمی و سیاه کون مهره و اکمال برک خشک او جهت بیماری حشم و بعلا
باجره و دو مقعه نافع است باقلی تازه اش در اول سرد و تر و خشک در اول سرد و در ورم حکه
و کشش کرم با عقرال و لطیف و بوست او مجفف و قابض است و باقی مقوی باه است
و سریع الانحدار از معده و غیر مسه و باقی کلیه و منفخ و با رطوبت فضلیه جهت قرحه امعا
و اسهال دق و تنقیه سینه و شش و تقویه آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین
سعال و آب طبیخ جهت خشونت حلق و جلا رطوبات و منع قوه حاده و تفتیح سده نافع و از مجربات
سده یه است چه جهت بلغ و دانه قرحه مسقر و کشر را که مهره بخته با روغن و دام بنوشند نافع
سعال مزمن است و خاد ش با آرد جو جهت خنزیر و ورم پستان که از جهت انجماد شیر باشد خصوصا هر گاه
با نفاع و سرکه بخته باشند و با جلبه و عسل مجلی دیر و ورم بن گوش و کند و کلیه و سفیده تخم
جهت برامه که صرفه و با نمک خطی و امثال آن جهت ورم پستان و سفیده و اورام حاره و بخته او با
شراب جهت ورم جالینوس و کلف و نمش و کلف خنازیر خصوصا با آرد جو و آب بیاز و روغن نیمون
کنند و با پیه خوک جهت نقس مجرب و اشراف و جنین با بقلی تازه او جهت کشنده و طرف اندرون
بر زخم زنو و امثال آن که از نه قطع سیلان خون نماید و لبن او بر موضع کنند که سگ دیوانه باعث
جنب است آن و در دش جهت منع ریختن مواد بچشم و طلا او با ربع او فاذهر کاو و جهت سرخی
و سطبری چشم لسان نافع و خاد برگ و بیت بردن او جهت لوسج آش مجرب و مکش مسکن
حرارت و نفع و جنین در دهان قلس سایه در آفتاب کرده خضاب سیکوب است و خوردن باقی مورث
نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و قی و جنین و منجر با فرط است و مصلح او جوز بیتین او با روغن با دام
و اهریه صاره بنفشه مغلوب و خاکستر کاه باقی جهت رفع اثر جرب بیع نافع است بافلاوی قبطی
ذبافلا سفلی نوع ریزه باقی و معروف است بقدر تر مس و سیاه لون است او در آبهای ایستاده
و بخش سطبر مشرق نه برکش نزدیکتر از برک باقی بلستند و کشش بزرع و بقدر کلیه و لسان قابض
و موافق معده و بهترین او هر قرحه امعا و اسهال قرمز است و در افعال بلغم تر از باقی باقی
و شامی ترش است بادرنجویه معرب بادرنجبویه فارسی است و بعربی مفرح القلب نامند بنابیت

بادرنجبویه

لنفع السعال المزمن

و در مرض القلب

در بارشه بیاورند و بخورند و بسیار بچشند برگش لطیف و طرفا و اطراف برگ شکافته و ساقش
پر شبوه شبیه بریحان و گلش منقش مایل بزرد و بیخش بن بن طلا و تخم نه در بیخ و بسیفش بیشتر اهر
سال تخم او بیشتر میشود نه ریشه و تخمش شبیه تخم کتان و بقدر اترجه نه و ترکیبش نیز گویند و نوع دیگر
در بیخ بیشه بود و از آن شد بوتر و برگش مایل بسیاه و تخم او بیشتر و بسیار بسیار شبیه بساق و شاخهای او
بسیار و از یک بیخ نیز روید و برگش بانبوه شده و عریض و از برگ نفاع بزرگتر و گلش سفید و کم تخم در دوار
المزاج و اسهال و بخورند مر آنچه از ریشه او شد نفاع اسهال بسیار میشود و گویند این نوع را و اوست میرارد و لفظ کرده
یا میه آنچه آنچنان نیست و آنچه موافق اختیارات بعضی بعضی تر آن با کیفیت غلط است بیخ تخم بادرنجبویه بار بکیر
از تخم ریحان در عبارت و حقیر تخم با کنجد و اکشه گاه اسپرک از جلد ریحان شاهسفرم دان ریحان سبز نیز ریحان
و در بوشنج مسفرم ابادرنجبویه بدرهم کرم و مقوی دل و دماغ و حواس و معده و جگر و مفرح و منقی و ملطف طعام
غلیظ دافع وحشت و خفقان و غشی و خوانق و تکمیل سودا و امراض ملتهب و کلا بوس
و منفعت امراض بلغمی و کرده و مرض سرد مطلق و جهت سودا و دیوانگی و جنون نافع و برگ مسحوق او از بخور بهر
جهت کردن سگ دیوانه و سرسام و صداع و خایلین آو جهت ازاله بوی شراب و بوی دهان و بوی بغل و رطوبت
و مفتحه طحال جهت قبض دندان و بوی دهان جهت تسکین حیض و ضماد و جهت دردهای مفاصل و غلظ آب و جهت تبرب
سودا و بزرگه بهری دانگ و نیم از دو مثقال و بیخ جهت خفقان زیر و هر زیر درهم او با پنج درهم فطرون جهت قرحه
احشا و بیخ مثقال فطرون جهت زهر فطرون و سارزیع و نعوق او جهت عسر نفس اطفال نافع و مضرورک
و مصلح نفع عربی و کنده بلش و روغن او از ریشه و دو مثقال او پوست تربیخ و قدر شربت از خشک مراد تا ده
درهم و از تازه تا بیست درهم است و گویند چون یک ارد سیاه ریشه و تخم خشک او کنجد در پارچه پرسیان
ابریشم لیف بافی نگاه دارند بلک مجتمع اسهال بکند و دو مثقال صعفران از برگش و مثقال جهت رفع
از دشمن بره و منفعت نافع است و قدر شربتش تا دو مثقال **بالنکو** نوعی از ریحان و در بوشنج باو
و سبز مایل بسفیدی است و برگش با کنگره و لثه تیز و تخمش از تخم ریحان بالیده تر و در افعال قریب بتخم
شاهسفرم و جهت اسهال مفرد و دهن حرارتها شبیه بلک مجرب و جهت منفعت فراجر مفید و قدر شربتش
دو مثقال است و بدلش تخم ریحان **بادروج** لغت مطبوعی است و بعربی حوک و فارسی ریحان گویند

و نیز از ریحان برگش ریزه و ترش مربع و اشرف و تخم بوتر از ریحان و گلش مایل بسرخی و در مصر ریحان
احمر نامند و در بستانها میشبه و غریفی و بعضی و ظاهرا التحقیق تخم شربت حرارت آورد
و بشربت شقه مجففه در درهم کرم و در اول خلط و بارطوبة فقط و مضرع و منفعت بول و قی معده و تبرید
و مدر بول و شیر و عرق و تحقیق و منضج و ملطف اورام و اشتهاق کوبیده او معطی قوی و تلیین طبع
و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و منفعت بکار بارد و جهت پسر و تقویه قوه باه و تبرید و زیادتش
کنند شانه و سوء آب او بهر که دکا فور جهت و عاف و قطور عصاره آن جهت جلا بصر و دمعه و طلاء او
جهت ورم چشم و منع نزلات و کوبیده عقرب و زنبور و طنین بحضور و بادام و جهت ورم و غلظ کلی و که جهت آورام
حاره و تنقیه او بر بستان رادع اورام و دمولة شربت و خایلین او جهت رفع کند دندان و دردهای
رطوبات سینه و ترش و در گوش کرنش او جهت دردهای موثر و اگر او دمولة غلظ مراد و غلظه بصر
و بعشه بره و حرارة و کوبیده مولة کرم معده است و صلح او خرفه و خیار و سرکه و قدر شربت از آن ترش
تا ده مثقال و بدلش و نزش سبز نازه خواص ادات چنین خاصیه در آفتاب که از زرد کرم از دو
متولد شود چنین در اول نزول آفتاب بجای کاسه یکسال در دهان نگشند و تخمش نافع تولد سودا
جهت عسر بول و تکمیل نفع نافع و ضماد او بر بستان مولد شیر و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن او
حراب اسپرک با شمع ان روغن زیتون جوش میزه بشبه تا روغن باقی ماند کرم و مشه و جالی و نصف
او قیراط با آب کرم جهت اخراج کرم معده و طلاء او جهت مواد باراده و تکمیل رطوبات و تقویه اعضا
نافع است **بازهر** اسم فارسی تریاق است و بعربی بجر الشیاه نامند و مراد اطبا از آن مجربات
کانی و هر گاه بازهر حیوانی استعمال نامند مراد بجر الشیاه است و مؤلف اختیارات بعضی انصار
معروف و معروف بر آن نشده و این معنی دلیل است بر قدم مطلق که کتب معتبره و این نامند در معنی میگویند
صحیح در اسرار السطور و غیره اقاص نهند و اول این است و دیگر قسم مرمرشاه سفید و زرد و سبز
و بعضی و منقط و دارای در طب طوک سامان فرموده مابین زردی و سفیدی است و در کتب مطبوعات
در صحرا و کوهان در کوه زرنه است و سه قسم میشبه سبز نیم انگ و زرد مایل بسفیدی و مایل بسرخی
و چنین بالاست در ترش غرس و دوا آنرا حفاظ الشیطان نامند و چهار قسم سبز تیره و زرد مایل بسیاهی

و زرد کاهی مشابه و گویند دهان اژدها و زرد و جهت بر دوش نسخ بسیار بینه و فوراً باد زهر
هر کاری که زد و چون سرخ شود جذب است و الا فلا و گویند علامت خوبی او آنست که در آفتاب گرم
عرق کند و چنین سایه بر مرضع گزیده قبض و تنه آن بشکند بسم الله بطریق رشح و نفع تام
و چنین قدر در جوار زهر بسایه در محل اضرار گزیده بکشد و بیجوانی سر شیر و اشال ان
داره مار زهر بسایه بنهد اگر خلاص یابد خوب است و حقیر این امتحان بسا بهتر میدانم در حرارت
معتدل و در آن حرم خشک و تعبیر لفظه هوا آن مقام جمیع سموم حیوانی و نباتی و دهانی و مرادت آن هر
روز بقدر قدر حفظ صحت و مانع ضرر هوای و بالا و اختلاف میاه و اهویه و دفع هر آنچه آن
مانع کردن بود و موافق جمیع امزجه و مقوی دل و اعضای رئیسه و حافظ حرارت و رطوبت غریزی
و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده تعب و تبرید و مقوی اعصاب و قلب و مقاصد و کلا و رادع
اورام بارده و حاره و جهت خفقان مجرب و قدر شربتش در دفع سموم از سه تا نه دانگ و در
سایر خواص از یک مثقال تا یک دانگ است و گویند این نیم دانگ از عرق او در آن بلی آفتاب بعد سه
جهت ازاله خفقان و فالج مجربست **بازهر حیوانی** مراد از مطلق او مجر الشیاه است و آن
سنگ است که در شیر دان بزرگ بهم میشود و اکثر او طولانی مثل بلوط میشبه و بهترین او سبز
مایل بسیاهی و براق و جوز تو مثل بنار و در جوفش مغز و در آنچه هر دو مشابه شود از جوفش
تخم مغز باشد چون بسرکه بسایند مایل بسرخی شبیه و نوع هندی اسپاهان سیاهی و غالب
بر سبزی و در جوفش پشم و سایر اشیا نیست بلکه میشود و در خواص بسیار ضعیف تر از نوع شبانکاره
بیشتر از این است و فرق میان علی و غیر علی است که چنین کوزه را اگر کرم کنند در اصل خرد و بزه سر
سوزن زده شود و چون رزد مشاهده شود و از علی سیاه در آنچه کرم در اول سم خشک
و مقوی جمیع اعضا و مهیج تریاق سموم است و در خواص مثل مجربست که کنند در مجرد اخراج فاتیه
مضرات و محرق خون و مورث التهاب و اسهال و مورث و محلل اورام باراده و با آب کشنیز جهت
حاره و طلاء او با گلاب جهت طاعون و فوق و بوی شیر و بیشتر از سه دانگ جهت گزیده هوام
صفیه و با آب ریحان گزیده با خور مجرب و قدر شربتش از یک قیراط تا نه دانگ جهت قیرطات و نوعی از

فاذزهر حیوانی مجر الابل است و ارزنگ کوهی گویند و این جمع کوه در مرتبه نه و بهترین فاذزهر است موافق جمیع امزجه و
و چنین فاذزهر از زنجیر دانگ از آن جوشند جمیع سموم در موت حیات و داد شرکنند و دیگر مراد قول شهر فاذزهر حیوانی
معروف و غیر مجر الحیات و سه گونه میشود **بادرد** نوعی است بعربی قنه و بعربی قنه و فارسی نامند نوع
نباتیست برگش شبیه برگ خیار و شبیه بنات سنگ و ترش و بیکر از آن و سفید او مایل بزردی شبیه دور
بالیه تا کشیده بهتر از سرخ و زرد و تعلیمات در اول سم گرم و در حرارت خشک و قوتش در اول باقی است منفع
و محلل بلغم و مسخن و مهیج و منفعت چنین و جلس منفعت حقا و منضج سکنجه و تریاق سموم و جاذب و جهت
عسر النفس و سرفه کنند و در بوی خشکی و جمع و ظاهر و قطع عضلات و امراض کبد و طحال و منفعت معده
و بجگر و بهر زرد شراب جهت سموم نافع و خواص جهت و تنی حقنه خیر و ادویه و کزاز و کلف و قطع اثر و بهر جهت
رد بنیان گوشت و کم نیش او بر دندان که جهت رفع درد دندان و بجوش جهت صداع و خشکی جمع و اخراج
جنین و مشیمه نافع و مضر و اعضا و مصلح او بعض بنفشه و کافور و مقصد گوشت صحیح است و قدر شربتش یک درهم
و بجگر سموم بمثقال و بیش بیم زدن اسپرک و مراج ان صاحب و شیر و قطر او با روغن سوسن جهت درد گوش و درد
سر مفید است **باداورد** نوعی است و دیگر سفید نیز گویند و بعربی پاوشیر و اصفهان نامند و مؤلف تبع
تبیین اسپرک عنصر مرارت و ان نبات خار دار است بقدر و ترش و قدر بقدر گشت اجسام و بزرگتر
از آن و دشت و سفید و مرغ و خار دار و ترش مشرقی و بر خار و یک تنقش و در جوف قبه چنین مثل
پشم و خار اسپرک قبه بقدر گوزن و بخش مجلد شبیه بقدر تخم و بیرون و بعض و بعض سرخ اسپرک بعربی بادآورد نامند
و بگویند شاعر عرب بادآورد اسم عربی و بادآورد اسم فارسی و تحقیق اشتر بیک جنسه و شاعر اسپرک
و مین خاری و برگش بعضی و سفیدتر و قبه او بزرگتر و ساق او کوتاه تر است و تخمش ابیض و در اول
گرم و خشک گویند و در اول سرد است و اظهر حرارت است و بخش قوی و قوه مبرده و منفعت و مخلطات
و تخمش گرم و لطیف و منضج و قوی تر از برگ او است مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر بول و منفعت حصاة
و منضج سده و محلل و قوه قابضه و ضماد سموم و بگیرد هم از تخم او جهت نفث الدم و سینه و اسهال کهنه
و درد معده و عسر بول و گزیده هوام و بر بهای مزمن و بلغمی و سودا و منضج معده و دستشویه و بر بهای تخم او
جهت کزاز و تکمیل تابع و درد دندان مکرر و سرفه و دیدن ساق زاده را بر دو ماه شب جهت ازاله نسم مجرب

دلهره اند و مضغه مطبوخ او جهت درد زبان و خاری جهت درد چشم و آب او جهت قلع کشیدن و التهاب نافع و مضرش
و مصلحش انیسون و بدلش شاهتره و قدر شربت از یک مثقال و از آبش مثقالی و از خواص تخم اوست
در چیزی در خانه بیاویزند همه مار بمیرند بادیلوفالن بتازی انیس عنبسه گویند و آن نباتیست با شاخ و برگش
شبیه به برگ بلادر که بیک و در شعب برگش شبیه بیخ و بار او چون بیخ چیزی و در خرف و شهد و آن
و بر جامه و دیبا بیندازند همه کرم و گلها شبیه مضغه و مجفف قوت و بیخ و برگش در بول و اکثر ادرار خون
و یکمثقال آن با شراب جهت پیرزن و خشی النفس و خاصه تمر که مهره او بر جهاد نافع قشعریره بتهاء و بجهت محقق مرض
در چیزی در خانه و شامل در شامل نهایت قطع فساد کند و طلاء او محلل مواد بلغمی و دوا در بادرود جعطلاع
معرب بسم زهرة الاسبوس است و در اسبوس بتازی و بجعطلاع ادهم عراق اسم شود است و در بقره مذکور شد
و آن بتازی نباتیست در زمین زراعت نکرده و در زرع اطراف کشفه بیک سفید میشود و بجهت محرق شیاف
ثقیله و تغیر مادی سلیمی صفیه اشخراج مفتح و تفتیح مرکب اسبوس با کوکنه و زغال چوب بید با روغن نمه
از سموم و در طب غیر مستعمل است و در دواء طبیعی خواص تازه است با نهایت احراق و از خواص
البقرات در چیزی آن بسوزند زنج بلاینه و بهمان مس کهربا زنند و بوزان شوره بیان بشکنند مس از آنجا
صعود نمیکند آنجا در کمال مرض تنقیه بازی بفارسی بازه نامند و از جمله سباع طیور و معروف است که او
در جوهر گرم و در سیم حشک و بطلان الهضم و رقق التقاء و محلل اورام و جاذب سموم بخش و پر کوخته او جهت
اندمال جراحت و قطره خون او جهت سوء عین و خوف و همچنین زهره او نهایت مفید و طلاء سرگین او جهت رفع
اثار کلف و تحلیل اورام و جهت اخراج مشیمه و اجنه بر جهار گونه مجربست باشق صوب از بیشه است و بهتر
سقرقا نامند در جوهر گرم و خشک و لطیف تر از باز و زهره او جهت نزول آب و بیاض عین و خوف و تر از زهره
باز و سرگین او جهت ازاله کلف مجرب و گوشت او سوء عین و کشنی و گفته لب بینه و سه لاز آب رو نوشیده
جهت سعال بارد و ربو نافع و قدر شربتش یکمثقال و بجهت مکسو داد و بیاض اثر دارد و جهت بهشه با بیرون
اخراج بجوش نمه تا مهر اشود و آب صاف کنند و اسقاط با روغن انیون بجوش نمه تا روغن بماند جهت عرق
النسا و مفاصل و جهاد و جهت نافع است و از خواص اوست و جهت حشم اسیر بیاد چه کبوتر انیس بزاید
جهت بنه از طرف مانند نامه نوشته و مهر با انیس کنند نیم درهم از زهره او و بیخور و نافع او جهت خفقان

۳

سر ابجرت بان . در جب ایران که گرد شوپان اسم نهر منزل است بادج غب الشبت بادیج نهر جهت
بهنس اسم ایران بادسفالقس بتازی حرمه تیت بادرلا بتازی بلا بادیفون بتازی کوکنار است بارنقون بتازی کوکنار
باطس زعرور است بادروق بتازی اسفیدباج است باطیس بتازی خشخاش است بابلون
آب لیمو است باس بهنس اسم ایران است بادی بتازی نقطس است بارطایون بتازی بنجی هاوای عمر
حمام است باسبون و بانیون بتازی سرت بالقیس ابوخس است بادامك بفارسی نوعی از خلاف است
بالراکس بهنس نوعی است بانی بهنس است پایرنك بهنس برگ بابا است بات بهنس زنی است
نباتی است باقلا بهنس قسم حبوب است بابری بهنس ریحان است بارا بهنس زنی است
باک بهنس است پاج بهنس راه است پاتو بهنس اسم بجرات پاپره بهنس شاه است
پاکك بهنس شوهر است پادل بهنس نوعی است پالك بهنس سفیدی است پاجن بهنس مشقی است
پازهرکاوی بفارسی حجر القرات بادشرکوکل بهنس اسم بهرست بالك بفارسی ترنج است بادیان بفارسی
رازیانج است بادیاد دمر بفارسی زیره بادرکل بحرانی بفارسی دیک است بارمو بهنس حجر قوت
بابونه کاو بفارسی اقحوان است بادام بفارسی لوز است بادرخت کز بفارسی عرعر الطرفاء
بادرخت سرو بفارسی سرو است بادرخت بقم بفارسی بقم گویند بفارسی
عیون الابر است بفارسی گراع است بادشک بفارسی لسان الحمل است و بتر که بلغ بر بیخ
نامند بادرخت سدر بفارسی بیش است بادرخت عود بفارسی اسم هر نوع است بارس اسم ترکی قوت است
بادام کوهی بفارسی حوزت بالدیغان بترکی ساق الغراب است بادبلد اسم ترکی بزرالبنج است
بال بترکی عسل است بالغ بترکی بهمن است باقرهلی بترکی بهمن است باقری بترکی کبه است
بانی بفارسی اسم بانی است باشنه بفارسی بشق است باقرهیره اسم ترکی قطره است
ببغاء بفارسی طوطی گویند و از خوردن پسته و از خوردن انجیر و قرطم و قصر تر تعبیر سخن گوی بگیرند و در حرم
کرم و در اوقات عشق و لب ابطل الهضم و گوشت او جهت اسهال مزمن و فقر بیخ مدی و خاد او جهت
رفع تالیل مفیه و خوردن دل زبان او صورت فصاحت و سرعت تکلم طفل و رفع لکنت زبان
و سرگین او جهت رفع خلف اثار و مثل کوکن و رنگ خضار و خضم او جهت ازاله بیاض عین نافع است

ببر شیر بلاد هند است و در جمیع خواص قوی تر از همه است ببرآله نوزانه طویل است ببری بهنس
شاه مقرر است ببغ بهنس انجرات و نفط بفارسی نفت و نفط کوه نامند است ببکه
بترکی قاقله است و بفارسی سنگدان طیور است بتیك بهنس نعم است ببکری بهنس شیاب است
بپت بهنس مرارات است بتهری بهنس صحیح است بتانه بهنس صدر است بتاوی چاشنی
شوند بهنس ترش است بجم ثمره الطرفاء است بج بهنس دیع است بجناك بهنس ترش است
بجوده بهنس اترج است بجهو بهنس عقرب است بجثاث بتازی اصطرادان الغنه است
بج بتازی انزروت فصلیست بجوزیم قیصر زعرعطیش و بغرارات و آن نباتیست برگش شبیه
برگ بلادر کبیر کم و بن اوبنر و مهر و او بلاد سقیدس و فرغ و رقش بقدر جهار انگشت و گلش مثل
گل سیاه و از بغیر کبود میشد و بخش شش شعبه و عرقش سیاه و گرد او شاخ بریم نهند و بنت او بلاد
سایه و مستهر از آن بیخ و عصاره او قوی تر از بیخ است و گیاه عرض خیار دارد و رقش دراز و بر برگ
شبیه برگ کرم و برشاخ و بخش شبیه بجوزیم و سیاه و زرد و شدید گرم و سرد است بجلاف بجوزیم
در اول سیم گرم و خشک در آخر آن و منفتح و محلل و جاذب و ملطف و مسقط جنین و مدر بول و حیض
و شیر و عرق و جهت یرقان و تفتیح افواه عروق و مسامات ریاح و نفخ قولنج از قبط بدن و مثانه و بود
شراب جهت رفع ضرر او بر یرقان و زیاده گوش و مثانه و بهمن مسهل بلغم و ملطف و خاد او از زهره و خاد
کشنده بقره بنه است و بهمه که جهت سعال و کلف و آلام الشب و جهت تفریق و التهاب و حصب و بر و غرغر زنان
که جهت تفتیق و اسرار بهمه بریم و الحمل و تفتیق او جهت عسر ولادت نهایت نافع و مضر معده و محرور و مسهل
کشنده و آب نارد قدر شربت از عصاره او نصف درهم و از بخش تا مثقال و از خواص اوست در چیزی که خاد او
اطلاق تا یه و جنین را ساقط نماید و طلاء گیاه تازه او در گرمی بهمه پشت جهت درد پسر زهره و سوط او نهایت
نفس و فالج و خاد او جهت کلف و نمش و سنا هر و در حصر و دام الشب و آکتاش جهت نزول آب مفید
و عصاره بیخ او در این افعال قوی تر است و خشک از بجوزیم و بنا نش شبیه بشیه و برگش از برگ و شکل بیخ او
بقدر زعرور و بار او در اطراف نمش مثل شیاف شیاهای است و تخمش شبیه بجوزیم است تفتیق او
در بیخ حمال مجرب و اشنه نه بجوزالاکراد نهایت غیر حار و ماقش شبیه لبق رازیانه و برگش در حوالی

۳

نیخ و آبنوس و کمش و زرد و بخش ابیده و سیاه و حب هر طوبت و منت او کو بهمه و جشم و گلو و خفقش که
از ساق او بیم بر سه سیخ بدیر باشد و در آخر سیم گرم و خشک عصاره اش در اول سیم و بخش در آخر سیم
و گیاه او در سیم و مدر نفضات و بلغم و مسقط جنین و منفتح و محلل جهت سینه و شش سرفه و امراض
بدره مثل فالج و صداع بلغمی و عرق النسا و کرز و نامه ان و بخورش جهت اختناق رحم و سبات هر
اورام و عسر ولادت و سده و زکام و مخفف و حلاوت و حس و نزلات و بهر ریاح و قطور او جهت نقل
سمعه و در گوش و از غم مفرح و سنون او جهت اذان کرم و خشک عصاره اش در اول سیم و بخش در آخر سیم
و گیاه او در سیم و مدر نفضات و بلغم و مسقط جنین و منفتح و محلل جهت سینه و شش سرفه و امراض
بدره مثل فالج و صداع بلغمی و عرق النسا و کرز و نامه ان و بخورش جهت اختناق رحم و سبات هر
اورام و عسر ولادت و سده و زکام و مخفف و حلاوت و حس و نزلات و بهر ریاح و قطور او جهت نقل
سمعه و در گوش و از غم مفرح و سنون او جهت اذان کرم و خشک و بر آبنوس بلغم و مسهل و بخش مین طبع
و جهت جراحت چشم و اذان و اورام و حصر و اول و حصی و تخمین نفخ و در دهانه و طلاء نوحه او با زاف
جهت قروح رطبه و یابس هر نافع در سیر اخیل ضعیف تر از منفع او و گیاه کمتر منفتح و مضر و نفع ضعیف و مضرب
و مصلح آن نیز فر و قدر شربت از منفع از یم مثقال و از عصاره او یکمثقال و از بیخ او در مثقال و بدلش
حب الغار است و گویند حول کبیر طا او در رعاف و جهت طاحین گویند بجوز السودان بهندی سیت نامند
نباتیست بیخ بقدر شبر و برگ خار و بیخ کشیده او بیرون و گلش سفید و بار او طرفی است که بدرست مس جسیه
در درهم گرم و خشک و مسکن نفس و مرض و غیظ و منفتح و جهت عرق النسا مجرب است و اثاره و خاد و طبیعی او بر دو غن
زیتون محلل اورام جسیه بغیر دو دا و در صورت سیخ و مسلس نفع عرب و قدر شربتش یکمثقال است بجنج
مطبوع است بجنب بتازی اعرابی است بداسفان بهندی زهر سگ است و آن کیاهی است
شبیه بزرد و از زرد و بیخ او بیکتر از بیرون و از آن مقرر و منفت و بیخ زرد او و در آبهای ایستاده و آبهای
زیخ و دست بیخ او از آن مسکن نه و گویند در آذربایجان لیسه است گرم و خشک و ملطف و محلل و مدر بول و محلل
او کشت برگشت و خواص او رفع باده و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم و بدلش کچوش و نیم او و در بیخ و نوش
او و بنده کرانیت بدرانك اندرین است بدلبون مقرر است بدل اسم فارسی عرب است بدنکان
و بدکان و بدشقان بدرسقان است بدنجاسف بهندی بوی باران نباتیست ساق او از قریب بزرگ و خار
او بدرگ و برگش مزه و کمش مثل شب چتر دار و زرد و سفید و بدین کیوس نیز شبیه و تقلیل او از بیخ
و عطر و نباتات آن آبی جهت کمی و در کاه و هر اسی سیاه و در میرد او بغیر تقلیل است چه تقلیل او
فسنشن و اکثر شکیل از بیخ ریشه میرد و شاخ و زیاده بر برگ است و برگش شبیه برگ و ساق زنبق

وازان چیزی بیشتر و جهت سکته قیء و غش زود بیفتد و عطسه بیشتر و جهت قرنی قصر را بجهت و بیت او مخصوص است
و جهت اوجاع و آنها بیشتر شود و اکثر بطیء مشوش از نصاب و هر سه بخورد و بشاند و بقصر و جهت دانسته از بعضی از
صفات خصوص و بر بعضی صفات کلی و تخصیص کرده اند و داوم بر کوفتن و ملطف و مفتح و مدر بول
و حیض و محلل حصاة و ورم کبد و طحال و عمل مخرج قیء و بر شاهین بلغم او و جلوس در آن
جهت جنبانیدن حیض و بول و عرق و ادرار و انضمام فم رحم و خراج کشد و شاذ و خشم و دش جهت درد سر و تفتیح سده
و مغص نافع و تقویت دماغ و ادرار و بنی و بیت و جهت حیض و بول و تحلیل اورام و تسکین حدت او و بر مستور
فضلی او جهت اورام کثیره و سده و تشریح و ارکان و کسر و ورد و محل او و بر صحاف جهت رفع ضعف رحم
و ذرور سوخته او جهت تجفیف قروح و اشتقاق طبیعی او جهت کزاز و ادرار و غش نافع و کوفته مضر کرده و مصلح
انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بیش قیء و ادرار و عسر بول و کوفته در همه شوخی غش نسیان است
بر صابوتا بر نامه و کبر جرح و اصدار است و بر نامه سر شان و عمل بنی نامه و بیت و شعر ابی
و شعر الدرق و شعر الجن و شعر الخنازیر و جهت القتا و شعر الکلب و کزبره البر و ساق الاسود و نامه
وان نباتیست برش شبیه بکشنیز و ساق و ثمر و خاص لب باریک و صدیه سیاه و در موضع نمناک
و سایه میروید و قوتش تا شش ماه است معتدل باریک مسخن و ملطف و مجفف و محلل و مفتح و منضج
و مدر بول و حیض و مسهل و ادویه و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان
و حصاة و اخراج سنگ و خون نفاس و خارج آنچه کشته جهت داء الثعلب و خنازیر و بواسیر و دملات
و خایه شدن او جهت عرق و محرق جهت منع ریختن موی و روی بدن آن و فراز و سقوط جهت اسهال
و طلاء تازه او جهت قروح خشنه و جهت کزیدگی دیوانه شدن و قطاء و مغیه و طلاء کوفته و بیه او بمنزوری
جهت درد سر نافع و ذرور سوخته او جهت اندمال قروح و آنکه مغیه و مضر بمنزوری و مصلح مصطکی و قدر
شربت از جرم او تا سه درم و آب کشنیز تا سه درم و بیش جهت آلام شش و ریش نفث و نفث دان
اصل او بس است **بودی** در اصفهان هتر کرنه دان نهایت سرش غلیظ و زیاده بر دو عرض و مدور
دارای ریزه کوچک بسیار ترتیب بیه بنه و کشش منه و تخم سفید و ذهبی و عمل منظر و بیش شبیه
خواه دراز و تخمش بیزه تر از حبه و تخم و تخش با علامت و کی غنه مصدر از ان و از بشین از بیخ بنه

رشته میشود و تراوند نزد طرابلس و ترکت طبرستان کافرت در درم سرد و در کا و در اول خشک و آب او بجالی
دندان و قاطع نزف الدم مطلق و بهر که جهت بهتر و بهتر بیخ او و خایه بن جهت رفع ابرص و بواسیر و اثر
و خاد او جهت تحلیل اورام و محرق او جهت زخم و رفع و قروح خبیثه و آنکه دهن و غشا و نفث الدم
و نزف الدم جرحات تازه و ریش بیرون او بهر که جهت بهتر نافع و کوفته مضر است و مصلح عسل
برطانیقی بنه نباتیست غیر بستان و افزون بر سیر او کرد شبیه بر که عاش بهن و از ان
ریزه تر و سیاه تر از ان و فرعش و قرش بر کاش مایل بر غش و قرش از ان شبیه بخیر است مرکب
القوی و قوه قابضه و کنیه دارد و بیرون کم و خشک است و محلل اورام و نفث الدم و برگ عصاره
او جهت استسقا و جرحت و مضمضه طبیخ خشک او جهت قروح و اشتقاق طبیعی او جهت کزاز و ادرار و غش نافع و کوفته مضر کرده و مصلح
انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بیش قیء و ادرار و عسر بول و کوفته در همه شوخی غش نسیان است
برسیاوشان بر نامه و کبر جرح و اصدار است و بر نامه سر شان و عمل بنی نامه و بیت و شعر ابی
و شعر الدرق و شعر الجن و شعر الخنازیر و جهت القتا و شعر الکلب و کزبره البر و ساق الاسود و نامه
وان نباتیست برش شبیه بکشنیز و ساق و ثمر و خاص لب باریک و صدیه سیاه و در موضع نمناک
و سایه میروید و قوتش تا شش ماه است معتدل باریک مسخن و ملطف و مجفف و محلل و مفتح و منضج
و مدر بول و حیض و مسهل و ادویه و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان
و حصاة و اخراج سنگ و خون نفاس و خارج آنچه کشته جهت داء الثعلب و خنازیر و بواسیر و دملات
و خایه شدن او جهت عرق و محرق جهت منع ریختن موی و روی بدن آن و فراز و سقوط جهت اسهال
و طلاء تازه او جهت قروح خشنه و جهت کزیدگی دیوانه شدن و قطاء و مغیه و طلاء کوفته و بیه او بمنزوری
جهت درد سر نافع و ذرور سوخته او جهت اندمال قروح و آنکه مغیه و مضر بمنزوری و مصلح مصطکی و قدر
شربت از جرم او تا سه درم و آب کشنیز تا سه درم و بیش جهت آلام شش و ریش نفث و نفث دان
اصل او بس است **بودی** در اصفهان هتر کرنه دان نهایت سرش غلیظ و زیاده بر دو عرض و مدور
دارای ریزه کوچک بسیار ترتیب بیه بنه و کشش منه و تخم سفید و ذهبی و عمل منظر و بیش شبیه
خواه دراز و تخمش بیزه تر از حبه و تخم و تخش با علامت و کی غنه مصدر از ان و از بشین از بیخ بنه

سفید و خوشبو و منوم و مقوی و تازه او مسهل و تخش قابض و جهت سرد کرنه و نفث الدم نافع و عرق
او جهت تفریح در عطریات مستعمل و کرنه در خاص شرعی بر که شکست **برنوف** نباتیست
و معرب او شاذنج است و خشک است و قرب به حرارت اندر و رفع و بیش شبیه برگ زعرور و از ان
تیره تر و مغز و رایحه او تند و بیو و کشش و فرار و مشرق شبیه زرد و بسط کشوفا و زغب در درم
کرم و خشک و محلل و مجفف و طبایت و منقر دماغ و کشنده باد و عصاره برگ او جهت صرع اطفال و سدد
رطوبات ابزیر و تحلیل ریاح و تقویت معده و کشتن دود و حشا ایشان و شراب و خاد او نافع و لسه درم نمی ایرک
دارد جایی شرب مسهل قوت دیگر مثقال او ایرک جهت صاحب شر مسکن تشنج کل سوزاند حرارت سرد سر شبیه
و سوطا و عصاره سه آب و جهت درد و غش و اوجاع جهت رفع نسیان و جمود و تنقیه دماغ و ابزیر بن برگ او جهت
سنه منجنی و خشیه دماغ و زکام و ذرور و خشک او جهت اسهال قروح و خاد او با زنق جهت قرانیه نافع مضر
اسی و مصلح شیخ عربی و بیش مزیج و تقریب شربت از عصاره او تا مثقال و از برگ خشک او تا سی درم است
بردان بنه اسی مقدس است خشک است و مجرب است کسی که از دود و جنس بسیار بیش شبیه بیش و در عراق
متکون گردد و مشک گرد باد سنه رو گاه را میرباید در درم کرم و خشک و نافع سیلان خون است مطلق
و جهت خفقان و پیر شربا و خاد او نافع و ذرور او جهت اسهال جرحت موثر و خاتم او جهت اثر از عرق
شدن و تجدید او در بارد باشد حقیقی و در زیر سرگذاشتن جهت خواب و بدن هر صد رفع سایح
نفث کرنه جرحت **برکلیطاری** برگ قسی از عنا الدب است و تخم او عود برات است کرم و خشک
و مسکن قوی و زیاد مورث جنون و کشنده است **برداق** نوع مجرب است لبرانه عروس و مرغ استراس
نامه نباتیست برنافع و شاخها متفرق کمان کج و جنبه و کش سفید و ثمرش مثل جنون و طعم او تنه
و بخش سفید و پوست تا دبار زرد و اول کرد نرم با تفریح و مواقع سینه و دماغ و مدر و خفت حصاة
و جهت استسقا و بواسیر و خاد او جهت بهق و داء الثعلب و اورام و نوحه او جهت نفوذ جگر و عصاره او
جهت سفید او موجب نافع و کفر مثانه و مصلح ان و قدر شربتش تا پنج درم و بیش قیء و موافق مغز
رماس است **برسین** بنه مطرسم بطیه است **برسلیون** جمله نوع است و کرنه قسی از آبلیوت **برسیوه**
نمرد حشیش است بر دو و بیت او سکنه و در مصر تناول مرغابیه در دیار بلاد و بیه سم است

برنج و برنوکابلی برنج است **بو** بهره خطه است **برغوث** بنه نبز نظر است **بوش** برنج بنه
منتن است و کرات با بن اسم تیز نامه **برنقش** اش است **برقوف** بنه مغز بهره شمس و بنه شمس
آبوصه است **بوبر** بهره غرار است **بوهقاج** اسم مرد است **برطوان** بنه انه لس بجر
الاکرار است **برادة الحدید** در صیه موصوف است **برده سلام** بنه مغز بهره لسان الحمار است **برقط**
لبرانه دیر باثون و بر دنوشان برص و برانی برنانه ابرهاست **بروانیا** برنانه نافه است **برسیا**
ارسیون است **برهن** قطن است **برشاون** بهره قب است **برفوان** اب بیاست **برطیقون**
طین مغره است **برانی** برنانه ابریشم است **برکینه** قصب الزریره است **بردیروس** قبر است **برمس**
جمر است **برابوان** بقاری سطر ابون است **براجیل** کرفس است **برشیان داد** عصاره ارس است
برهلیا لبرانه تخم رازیانه است **براوین** برنانه شنه است **برهشن** برنانه جبان است **برسقا** سیب میلا
میلا برنانه سفرجل است **برغل** حشیش است **برنیس** برنانه بهش است **برموطالون** برص آذر
بوبه است **برهین** بهندی ساج است **بریج** بفارسی اسم ازرق است **برف** بفارسی اسم شیخ است **برغزت**
بنه خرنانه فاذیزه است **برموم** بفارسی عکس است **برنیل** بفارسی وسمه است **برسوک** بفارسی خطاف است
بری بهندی شش است در بهره بر نامه **برهون** بهندی ابرس است **برسرخ** برنگ ازیرب است
برهمی بهندی قسی زرد شش است **برغود** برا اول و بهاء اسم فارسی حشیش است **برپا** بفارسی
بهره است **برام** حجر البرام است **بذرطونا** مشهور است و در اصفهان کبیره و در شیراز
سنجو نامه سفید و مرغ و سیاه میشه و بهترین او سفید و از بوترین او سیاه است و سوخته هر دو
برشی صلاح او در سم سرد و در جرم تر و سیاه او با بوست و چشمانی خوردن مزاج است
و سفید او مسکن تشنج و حرارت و باقه مجلد و مین طبع و بود او دفع قابض و جهت تهیج
و غیبان خون و خشونه سینه و حلق و زبان و عمل صفرا و زوات الجنب و امراض حمی و اخلاط
سوخته و سرفه و خفقان و اقرحه امعا و خیر و فساد او با روغن کنجد و شکر جهت درد و مفاصل و نقرس
حار و ترم کون اورام ظاهر و شقاق زیر و درم صلب و جبره و طبره و آب او جهت دفع حرارت
و با روغن بنفشه جهت درد سر حار و ترطیب دماغ و خفقان و رفع شدن مس و دراز کون مغز و خاد کوفته او

الباء مع الذال

هر چند آورند کل دویت حشایش بخته باشند جهت ادرام ورم و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب
و مقعد باشد و مصحن عقد و سخن عشت و قدر شربتش از دو درم تا ده درم و بدلش در بزر
خرفه و در تفتیح تخم کتان و در سرفه و خشونت صدر و اسهال آن بهدانه و ده درم کوبیده او
کشنده است **بزغیج** بفارسی بار درخت است هر بسته نه بسته باشد کونه درخت دیگر
با هر نیه دو میل غرش دانه غش بهند و اسکو برنج نامند و در حوض مثل بوت بروی
بسته نیست بلکه سرد و خشک و لب رقابض و مفرح و در افعال مثل قاقله است **بزدکان** در
کتان موصوف است و در فارسی بزرگ نامند و از بزر مطلق مراد است **بزود** تخم نباتات است
هر تخم در تخم اصل موصوف است **بزدکوش جبلی** خطمی است **بزد بحر** البری حرف
بزد الحیوان در راجوان موصوف است و غیر تشبیه است **بزد الوقا الاسود** جیدا آنک است
بزد العصفر قرطم است **بزد القنب** شاهدانج است **بزد بلاسقیس** حرف باء است ۵
بزد ذباج آشبون است **بزد الفخنکشت** در اشق مذکور است **بزد الورد** تخم گل سرخ است
و در ورد مذکور **بزقا** دعاده است **بزد الخم** خم تودری است **بزر الرمان** البری و بزر المط حب
القلقل است **بزد البحری** قنب است **بزاق القمر** حجر القمر است **بزد الهوة** تودری است
بزاق بصاق است و بفارسی آب دهن **بزباز** بفارسی بسباست **بز** بفارسی مغز
و تیل سوش هست **بزنجه** بفارسی اسم دردی است **بزغاله** بفارسی جدی است حرف الباء مع السین
بسفایج بخم است مایل بسیاهی و باریک و کره دار و دراز هر کرمی بسیها بر آید اندر روش
بسر و نبات او بی ساق و کمتر شاخ برک دار است بهیل طیور مانند کیاه سرخس بقدر یکنیه و دراز
میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار میروید و در شفا بن دارچینی نامند و در هم کرم در اول
خشک و کونیه در اول کرم است و در دوم است معتدل و سه مرتبه گرم و دو اد بنیم غلیظ و هر غلظ را که
ملاقات کند و محلل و منضج شیر منجمد و مدمه و قیح منجمد کننده شیر غیر منجمد و مفرح باعرض
از جهت رفع سودا و جهت جذام و علل سودا و امراض و خاصه و جهت التواء عصب و شقاق
میان کشتان نافع و خوردن او بشکر و با طبیخ حنظل بکنش او در تنبیخ با آب انجیر موجب

اسهال مراد و با خرات و مطبوخ او با اصل السوس از سینه جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و امراض مطبوخ او
با عنب جهت سعوط با بوسیر و شربت جهت مثال او و اجوزه بنه با فلوس خیار شنبر و با ترنجبین
جهت ریاح بوسیر و درد معده و مرتبه و صرع مجرب است و مضر سینه و کرده و صرع ان بوسیر و شان
و وجوه شیرین ان با ماء الشعیر فواکه با لیه و با فرنوس سال اول و قدر شربت از جوهر تا سه
درهم و در مطبوخ تا شش درهم و بدلش جهت مواد سودا و اول نصف و زنش افیون در ربع ان تلک
هنر است **لبساسه** بفارسی بزرگ کونیه و ان بوت از دون جوز بوات بر جوز چسبیده
بهترین او تنه بوس شتر مایل بسرخی هم مجربه است در هم کرم و خشک و کونیه در اول کرم و در
دوم خشک است محلل ریاح و صلابات بلغمی و منضج سده و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معده
و باه و ناضج و خون بند کننده و دان و جهت سلس البول و سحج و نفث الدم و قرحه امعا در طوبه
سینه و شش و اسهال کهنه و در دوم بزر ریش خصلات معده و تقویه رحم در طوبه ان و قوا
او با برک مورد جهت رفع ما بوده زیر بغل از عصه و بهر کیش بزر و عدس جهت اورام صلبه و فرزه او
با عسل بوز از ظاهر عین ماء و بزعفران منقر و مصلح رحم و سوط او جهت صرع و شقیقه و طلاء
او با عسل در اورام جهت درد ثدی زن زاینده و رفع ریاح نفاس مجرب و مصرع و مصلح کلب
و کونیه مضر کلب و مصلح ان فتح عربی و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش جذر کلب **لبلد**
جنس است هم جنس احمر است و سبیل مشهد بلغه هندی اسم مرجان است و بفارسی مرجان
و مرجان و بعربی قرول کونیه و ان معرب از قرد الیمن یونانی است و نوع مرجان سفید و بعربی
نسف نامند و ان سنگی است با قوة نباتیه در راز قعر دریا میروید و ریشه او سفید است و هر خیه بنه
بیشتر سرخ تر می شکفد و شاخهای او مرجان است و نوع او سفید و سرخ و دیبا تر میشه و سیاه ان
قوی تر و سفید اضعف است و بهترین سرخ او اشد صاف و کم کوره و صلب و بی رامل باشد
در اول سرد و در دوم خشک و مفرح و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل خون و در اول
منجمد شده باشد خصوصا محرق نسر و جهت ورم و جهت خون و خفقان و صرع و شقیقه مهره و فساد
اشتها و نفث الدم و اسهال و محلل و سنگ مثانه و کرده و بسیار و بوسیر و نیم مثقال او در نصف ان

صمغ عربی و اسفیدباج شم ابریشم شسته و با آب سرد نوشته جهت قطع نزف الدم طبری مجرب است خصوصا جهت
آن و محرق مغسول نوع سیاه ان فایده مقرر حل و زود بسد جهت بریدن کوشت زیاده و خصوصا رفع
آثار ان و محرق او جهت نزف الدم ظاهر و تقویه دندان و زایل کردن زردی دندان و بخور
چشم و تقویه باصره و دمعه و جرب و بیاض و سلاق و قطور او با روغن بنفشه جهت نفث سمه
و کرم نافع ابن الدوکر کوید در سه روز هر روز چهار دانک او با سکنجبین بنوشند اثر رفع
ورم و سده سپرز میکند و مضر کرده و موجب تهویع و مغص کثیر او بدلش جهت حبس خون بوزش
دم الاخوین و قدر شربتش تا مثقال و ابدال استعمال محرق او است در جمیع تدابیر و فعول
او و در رفع ضرر و جرب و اسهال و از خواص او است در جنس طلا و نقره را از هر تقویه
درهم که داخله انگشتر شکنین دانند تربیت دهند و بسد او در ان نقش کنند و قمر و شمس در حد
اتحاد و حق مقارنه با هم و کشته باشند با حق کفا هر لنه در حال صرع قطع شود و دارنده او
هرگز غش نرسد و اند چشم بدان شبه **لبنان افرا** نوعه فارسی است و بعربی حبق دستانی
کونیه و فارسی تیغ خروس و محلل و اثیر کونیه و او غیر صاحم است در حبق منظر شبه صاحم
را بر کش عریض الورق و نبات او و قیمتر و بزرگتر و تخم کلی سرخ شبه و لبنان افرا را بر کش
سبز و ریزه و هر کل و کش سرخ مایل بنفشی و با ریحه و تخم ارزن و براق و سیاه است
در هم سرد و خشک و قابض و رادع و دابغ و با جلاب و سکنجبین جهت حرارت معده
و جگر و سده سپرز و رفع سمت خانق الفرخ و جهت ادخال و مصلح سکنجبین و قدر
شربت از ذرت او تا ده او و نیم و بدلش صاحم و تخم جهت اسهال نامی خاب تخم بار
تخم است و جون کوبیده در بیر طلی شرحبینه است در صوت تاب کرده نوشند و سه
روز بهتر و زیاده بران مداومت کنند جهت رفع حرقة البول و بول الدم مجرب است و قدر
شربتش مثقال **لبن** عنوره خرات است در آرد و مایل بشیرینی شده باشد و مراب مشکنه
خرما در مرتبه خنک است و لبن مرتبه چهارم است و اول مرتبه حرارت و هر چند شیرین تر شود
گرم تر و تنک در اول گرم و در دوم خشک و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی و جهت بوسیر

و نفث الدم و خایان او جهت تقویه ریه نافع و مسدد و در قرحه و قوله غلظ طاهر و نفع و مصلح
سکنجبین و ادارین و مضر سینه و شش و مصلح خشخاش است و ترب بسر در خراج مثل او و جهت
و اسهال و مخفف معده نافع و تنبیه او سکر و قابض و مقوی معده و حیات **لبنیاج** بفارسی غلدال
مکه و بعربی سدر نامند نباتیت خاردار و برکش با خشونت و ریزه و تخم سفید و از زرع شاخها
بقدر شبر از بیخ مرده و بدیک و اسکو خلال میکنند و بر سر هر شاخی جزء شیر قیه و تخم و تخم
شبه نانخواه و تخم تنه و اسکو و خیزک نامند کاه او در اول در هم کرم و خشک و با ازرک
عطریه و خلال کهن از جهت تقویه دندان و طلاء آب او محلل اورام و بعوض در طبخ او مصلح حال
رحم و مدر بول و تخم در آخر در هم کرم و خشک و صحه و اد کشنده است و کرم معده و اعتاد جرب
و اسکو بفارسی در منه نرکا نامند و منضج لمه جیگر و مدر بول و جهت سعال و فواق و ربح و مغص
و حصاة و خاد مطبوخ او در درد و ضرر زبون جهت قابض و مشتق و مفاصل نافع و حضر ریه و مصلح
کشنیز است و مضغه بطبخ او تسکن درد دندان و مضر سر و مصلح ترمس و قدر شربتش تا مثقال
و بدلش شیح ارمنی **لبسیج** کمه است **لبیله** بلغه مصر نوعی از جلبان است و ان خضر است
در غایت تخم **لباسا** اسم عربی است **لبلاب** بصلت **لبقیل** بیونانی بقلت **لبقسا**
شاهترج است **لبودنون** بیونانی نوع نقیل و تیاس مصنوع است **لبنان** بفارسی اسم صمغ است
لبنه بفارسی فستق است و بهندی لیس کونیه **لبتام** در شرح است بحاری در عراق و مصر تیز
میشود و در ان اوان تخم او بسیار بجای حب بلسان استعمال می نمایند و غرد دار او بقدر در خت
قوت سفیده و بی خراد ازان کوچکتر است برکش مثل صعتر و با رطوبة چسبنده و بشیرین و کلش
زرد و تخم شبه بکابه و بی مزه و قشر مثل خوشه و دراز و در انهار او مایل خربزه و از بعض
مرغ و دراز بعض طلاء مثل حب هندی و بهتر مزه بهتر ازان قطع نمایند ازان سفیده تراوش
کند و فرزند خشک شود مایل بسرخی کمه و بهترین اخراج او دعه او است و مسواک چوب او مغسول
شده و رافع بوی دهان است مجمع اخراج او در دوم کم و در اول خشک و حرکش با رطوبة فضلیه
و دعه او جهت بیاض عین و تحقیق قرحها و تجفیف قشر و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان و مرار

بصل دقیق و حمل او با زعفران جهت باه مجرب و تخته رعی و تخمیل رابع نافع و دانه او مقوی معده
و اعضای باطنی و جهت کزیده عقرب بشرب و ضماد مفید و در رفع دانه او مسهل بلغم و مرة السوداء
و موارث مفص و برش شبهانه و بارد عفن حفاظ میگیرد و با بنی دشتن جوب او موجب
قفص حمل است و این بسیار خشک الیسیر نامند و چون حب او مورث مغص و کرب و اعراض
بد است اجتناب لازم خوردن او و اولی **بشنیس** نوعی از بنوفر مفرد است و در عین زیاده
آب نیلی میرود و برش بقدر عدس آب و کمش سفید و بقدر قرقه خشخاش در طلوع آفتاب از آب
بیرون می آید و در غروب پنهان میشود و تخمش بشکل بوریس بخش مثل شفتالو و از آن کمتر و در رنگ
و طعم مثل زاده است و این مصرانی بخته و ضماد مجفف زهره در صرع سرد و در اول سم تر در جمیع
افعال مثل نوع فرد و تخمش مقوی معده و باه و جهت زخم و اسهال صفراوی و کبیر جهت سرفه نافع است
و کمش با قوه کمله و روغن معمولی از کمل او جهت ذات الجنب و آرد سرمه و شقیقه سعوط و ضماد مفید
و شرب او در افعال مثل شرب بنوفر و دانه او کمل در مها و جهت بواسیر نافع و کوبنده مضر مثانه است
و مصلحش عسل و قدر شربتش تا هیده مثقال و بدلش بنوفر است **بشبش** بعربی اسم برگ حنظل است
بشمه تشنیع است **بشنیک** حنظل است **بشولیون** لبرنا نامند فرنطونیت **بشتان** بمعنی
بربرین مصطکی است **بشیم** بفارسی صوف است **بشیک** اسم برگ سنوبر است **بشه** اسم درختی
بق است **بشم وزق** بفارسی طحلب است **بشاش** بهندی مسطی خوردن است **بصل** بفارسی پیاز
و بزرالبصل بوته و در چشمهای کوهها کثیر الوجود است و طعم و بوی درکش مغز پیاز و برگ کوهران
نامند و قویتر از بستانی است و مجفف آن در آخر نیم گرم و در اول سم خشک و کوبنده در چهارم گرم است
و با ارطوبة فضلیه و منفع سده و معجون شدن حفظ بخته او با کوشت بریان و دافع مضرت آن و اگر
و بائی و طاعون و احتداد آبها و مدر بول و حیض و منفت حصاة و مطبوخ قهرا اگر کثیر الغذا و طبع
طبع و بخته او با عسل جهت نفخه شش و سینه از اخلاط لزج و بخته او در سرکه با برده او و سرکه
جهت بریان دستمزد و برای کمیان اشتها و تقویه باضمه و منع غشیان صفراوی و مغص و سمیه نافع
غشیان احوی کریه و نزاع کسوم و آب او جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع خصوصا

بدن بخار سک بزرگ شاه لان در عرض سه از خوردن شود مجرب است و نطول فرخ جهت سعه و سکته و جهت چشم
و اینها نزول آب و بلغم جهت سعال و سعوط و مقرر دفع و بوینه او جهت رفع ضرر هوام و بالا
رسیده و اخر و چنانچه آب و کذا شش بخته او در گوش جهت ثقل سمع و طنین و پاک کردن
جوک و تحلیل ریاح و ضماد و جذب خون لبطا در صدمه و سکوه و برش شاره و با رود و عسل و سک
جهت بریدن و کلف و تالیل و قروح شهدیه کوبنده مجرب است و جاوس آدمی جهت زخم سگ دیوانه و با نجر
جهت گزیده عقرب و زنبور و ضماد و بخور او جهت بعض اعلام بارده و بازده بخور و روغن تازه
جهت درد و ورم خصیه و سکه و با روغن گل و با شیر جهت شقاق حلمه و بوینه و بنیه مجرب و فعول او
جهت کوفتن رکها و بریدن و سیلان خون و کوشت و جهت بخل خون و تشنج نافع و بوت محرق او
با مرهم سوخته و کی فرجه اسکه مجرب و خیر و طرب آب او با بیه مرغ جهت ریش شدن با از نقش و مهره مفید
و مضر محرورین و اگر اراده حرث قوه لسانی و اثر غرض و ریاح غلیظ و سکه کرم معده و ضلط غلیظ
و در جرم معده و مجرب مشتی و مصلحش شقاق او با آب کمک و بسرکه خوردن و فرار از
آب نار و کاشی شامل نعمان و رفع بوی با قلی و نان سوخته و کمی کمان مضر است و تخم او در
آنچه ورم کرم دهنی و باطنه نفع و مهیج و مضر جهت داء الثعلب و بق نافع و مقرر مثل مثقال
بصل العتی بیاز است ریزه و بوت او سرخ و برش از برگ بلیس و از تره و بنا به کرم و آب او جهت
بنا به مفید و اگر قدری زیاده خورده شود فضول را بقی و قی کند و بسقوط قوه و خفقان کشنده است
و اولی استعمال کمتر است **بصل العنصل** و **بصل الفار** و **بصل البر** بسقیل است **بصل الماکول**
بلیس است **بصل الزوبه** و **بصل الذئب** بلیس است و کوبنده منفر از بلیس است **بصل الترجس**
بیاز ترجس است و در فن مذکور و بدلش سایر بیازها و در عین کثرت ثبات آن مذکور خلاصه شد
بصاق آب دهن است و در فن مذکور شد **بصاق القمر** حجر القمر است **بصل الحیه** و **بصل الحنابله**
بسقیل است و کوبنده بلیس است **بطم** فارسی و برگ درخت سفر نامند و آن عظیم میوه در زمستان
میکند و برش با عطریه و تخمش بنبر و شبه لبسان و قدس و آن از برگ بلیس و آب او خوشه و منفش
سبز و بوت او برش و بفارسی بنامند و جهت کفر موصوف است و صمغ او سقط بفارسی برگ سفر

نامند در مکتب المطبوع کوت آب درخت آب و بلوط است و در اول سم گرم و خشک مجفف و قابض و نطول
بوت او اهل اردبیل برش خشب بیرون کرده جهت داء الثعلب و اگر خشک او با روغن بابونه جهت دندان
و در اکثر نافع است **بطیخ** نوعی است بفارسی خربزه نامند و بهترین نافع بلاش تابستان و سرد و در مرض
تر و برش او و تقدیر شیرین ملین و کمارت و بهترین او شیرین کم آب و آب آن بهترین و بهترین او بلوط است
در خربزه آرک شبه و مثل بیرقب و بریع الاسنی لا بکلی و بریع و بریع فضلی نیست و موافق صفراوی
و سوداوی و در برودت و حرارت معتدل مطبوخ دفع دیدن و منع تشنه و بجاد و زیادتی قوت و مجموع
اصناف خربزه مدر بول و مخرج حصاة و جاذب و سریع النفوذ و ملطف و مرطب و مدر عرق و شیر و مسهل و اگر
بوی سرد و مصلح اصل آن و قدر و بلغم و بیان و مخرج مثل سریع الاسنی که کلفه در وجه پیدا شود و مصلحش سرکه
و آب آن برش و بخشش خوردن او مورث تبای صفراوی و بدی طعام و موجب تخمه و بادیه و شیشه مثل
بیز بعث سرد و بهترین قات سبز و اول و بهترین و طعام است در طعام اول آن و مدر و مقرر شده بشرط و ضماد
گوشت خربزه جهت کنجیل و درد چشم و اورام صلبه و بوره جهت تلطیف آثار و ضماد مجموع او در لحیه
و جهت کلف و بهق و ضماد بوت او جهت ضرر نزلات و ورم و مرض خصوص جهت طفل و بیماری و در ورم
بوت خشک او جهت اخراج حصاة و دانه اختلاج و در دیگ جهت کنجیل کوشت و آن مصلحه و تحلیل آن و مجال
اثر آن خربزه مقیی قوی و ضماد او جهت قروح شهدیه نافع است و تخم او و مسامل او در ورم تر و مثانه
و مهیج و مفتح سده و مدر بول و منقی کرده و مثانه و ضماد جهت سوزش و حرارت و خشونت زبان و حلق
و بیماری صلب و در کبد و کشتی و خوف اول جهت بدرقه شدن قوه آن و جهت بکبد و مجاری بول و تخمین حرقه
و خشونت قضیب و از جهت حصاة جهت بشرط و ضماد و کوبنده بخشر او و نافع و جهت کلف مجرب است
و کوبنده مضر است زود و مصلحش عسل است و قدر شربتش از دو درم تا پنج درم **بطیخ هندی** فارسی هندوانه و بعربی
قطع و مایوقه نامند در اول سرد و در اخر تر و خشک است و مصلحش و مسرع بول و تخمین
طبع و آب او با عسل و تخمین جهت قطع بلغم و بیشتر جهت آبرو و سودا و بلغم و جهت بکبد و با شکنجبین جهت
[illegible] و در بول دیرتان و مدر و مخرج حصاة و بلغم و بیشتر جهت [illegible] و رفع خلط
[illegible] و مضر

محرور سرد و مصلحش عسل و قدر و [illegible] آن در [illegible] و [illegible] خالی باشد هندوانه جهت لطافت
مشیخین بعضی مقیی مثل آب کوه و در بردوین بدن عسل موت ضعیف باشد و در مقاصد و مثال آن است و سوان
هندوانه را سوزاند عسل و در آن عسل و در آن [illegible] کوه را [illegible] آب و قطع کننده آن [illegible]
شراب سکر و سکر و دو لا تخرش [illegible] است و تخم او در [illegible] سرد و در [illegible] و قدر شربتش
تا پنج درم است و در اخراج حصاة و کوبنده خرزه از محرور و مدر بول مجرب است و [illegible] هندوانه عین [illegible] جهت
بریدن و دوسوی و جهت [illegible] و مصلحش [illegible] از غلط کرانه بشرط و تقویه با [illegible] نافع است **بط** بفارسی
اردک نامند از جمله طیور آب و الوان مختلفه و اجناس و اجسام [illegible] و در اول خشک و مرطب و مولد خون غلیظ سریع الهضم
و کثیر الغذا و مستحسن بدن و کوبنده و مضر مضر صوت و رافع ریاح و مولد خون غلیظ سریع الهضم
و مصلح و مصلحش کرکه در نخبیت و اسرب کاو و کنجشک و ضماد و کوشت او آبی جهت [illegible] بلغم و اکثر بر اهل او جهت
تحلیل خنازیر و زیر لو جهت کلف و قشر و ضماد مرض نافع است و بهترین بچه او [illegible] و کرم و لطیف و ملطف
و اکل و با قوه و فتره و جهت حقاق و در [illegible] و آرد جو و بقلد مجرب و جهت سوخته شده و ضماد و نافع است
و جهت اردک پرورده غلیظ صلح و جهت خفقان و تخم او غلیظ و در [illegible] و در افعال مثل خفیف تر از تخم مرغ
و جهت دفع هزال و در [illegible] و جهت قطع سیلان خون و زهر و در [illegible] او بهتر است و در مرغ [illegible] جهت
رفع بخوف آمدن اطفال و نفع دیوانه و [illegible] و در جهت رفع [illegible] آن [illegible] و [illegible]
او در [illegible] از قفل و [illegible] و جهت [illegible] و جهت [illegible] **بطاوخ** اسم [illegible] تخم [illegible] در [illegible]
تخم [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] بهترین او [illegible] و [illegible]
تکمیل او در ورم کرم و خشک و قاطع بلغم و [illegible] و جهت [illegible] و سبز و [illegible] و نافع و مسرع [illegible]
مضر محرورین و مصلحش [illegible] است [illegible] قطع [illegible] و سکنجبین و ترشیها مطلق و [illegible]
در [illegible] تخم [illegible] **بطراخیون** بطراخ است **بطیخ دقی** بر [illegible]
و [illegible] و **بطیخ سندی** و **شامی** و **فلسطینی** [illegible] است **بطرا** [illegible] است **سکنجبین**
بطراسالیون [illegible] **بطراخیون** [illegible] **بطیطس** [illegible] است **بطیطا** [illegible] است

بطاوس بیرونا سرخی است بطلاوس بیرونا نقطه است بطینه بیت بطباط عصاره ایست

بعلبک اسم جماعت بعوض قی صفرا بعوض جاروب کشیدن بغیه بعو اسم کرمی حیوانات بر حرکت آن

حرف الباء مع العین والغین

نفرد بهم مثل کرمی که نفرد بهم بغل نباتی است شبیه نامه از فرط حرارت قی زهر ضعیف بعد از واقع شدن شده

شده و بعین ادات ادویش و بدین بیشتر از بیشتر آنچه بدین ادویش است و دارالفاع بهم ادویش کرم و خشک

دکوش و جهه دماغ صداع و بهم ادکمن نقرس و عرق النسا و جهه بادغ زنبور ملدوا در طبع مفید سرد از

باب عصاره ایست شبیه بعث قطع نفس از جانب و میخه چیزی زن مثال از جگر او سرد از فوز حار خاصیت

هم تجفیف دافع مهلکه دود و بهم تنهد قبول او اهمال زد دارد و بهم تنهد مورا و فرزند برک کوش و سقط

جنین و مشی کرم زنبور هوام و بجهین تجفیف بغل او جهه گیرنده بهمین هوام و جهین نفع جهه تکلین قوی نافع

و جهه کرزی بعض کوبه دود بخم زنبور حیوانیه در مورد بالنه جهه دراز کردن و سیاه کردن ان

مجربست و دکتر آن نیز بهمین بشر دارد و جهه بعوا غذای بعوا است از ارزکه بغیر کوبه بغیر

در هم ترتیب بغیه دماغ قدر از زکه و بوشب و امر بعاره کوشت رخته شده استعمال مرغ نیه کرم

بهمین بعلاج باقلا و شهد و سکین قی صفرا و بدن دالتاب کشیدن و مقصر بدن و منفع سه و مسمع سال کرد

و رهاب ایاغت و مولد منی صالح ابطل العضم و مولد ریاح و مصلح دلد بنبس مؤلف بغره موافق

الباء مع القاف

ایجه مکوشه و کرم خصوصیت و بهمین خاصیت مدارد اش اهمه آکر در در اصفهان بهمین مرکب نامه نقله الحمقا

بقاس خرقی نامه و بعبرانی ارعلم و بفرنگی و بهمان کوبه نبات کمتر از دو جزو اکثر او مقرون بر

زمین و اش بقدر کشتن و بسیار بنشر کشنده و بهرش بزیه و بهمین بیدبر و کش سفید و کش سیاه و بزیه

و طولانی و بریم سرد و تر و کوبه در مورد ترت آب و سکین صدت صفرا و تخم و قطع نزف الدم و بهمین

حار نسبه آید و مانع نزلات و جهه حفظ و ادرار قرحه بول و حرقان و نوبه و بهمین و حرارت بهمین

و بهمان حاره و وجع حلق القع و درد مثانه و قرحه امعا و بیتر بیدوغ و درد سر حار نافع و خاد و ادخنی کل جهه

صداع حار و سر سخت کش و ادرام حار و شراب جهه بخور سر و بادار و جهه مقدر شقاقیل و ادرام حشم

ادرام و داخل و جرب اکله و ادرام پشمان و شرب و حمره و ابتا بهمین او باریه جهه قطع بت مجرب و حفظ او

جهه درد بهمین حار بعلان فضول اجاوزم و خاد و بخش جهه نابلیه قوی تر از ابت بنبس و نبات نمی

در فرزند صاحب ب و در مرض حاره نجاته نافع و حضره بیرون و بکاهنه مسقط است و اکثار او مورث

تاریکی چشم و صمم او عسل کرمی نفع و قدر شربت از ابیاد ثابت مثال است خوش کون نبات نافع

احتلام است و روغن او خواب آب برک بنی و روغن او بام ترب بنه خوردن آنه بهمین او بر جمیع بدن

رافع جنون و دماغیات تخمش و جمیع اعمال شهر آب او و ازان خفقه و دردش جهت تبلع و اطفال

و بغیر ان نافع و در مرض مخ مهیج از شهوات است و کوبه مضر سر زرد و مهره باده و مصلحش قند و قدر

شربتش تخم هم و بدش مکاکر امور بر نظر نبات بعد داده او قابض و مجرد داده علی طبع است بغرالوش

نوعی از ابیر است و مشهور است بق نباتی است در هم کرمی و خشک و آب شبت و بوی بدن او

جهه صداع فرح و خشونت و عرق و کشاد عمل جهه سعال فرح و مبع مضر بنه او جهه نفع عرق بول و نفع او

و مجرب بول جهه حبس بول و قت حصاة نافع است و کوبه جنس خصی و کوشت از قبه بقدر مشقوب مبع نه بنه

قبل از زیبه جهه تب ربع مجربست و طلا و رضخ با ملح نافع است کرنین او بکنه و چنین زنج و نوش دارا با سرکه و

جهه زرد و رخشه مجرب کسنه قوله او نه و مجرب داشته انه بقم درخت نبت او بنه و تخم بر کش

شبرک بدام و کش بش زارد و کش هر دو بهمین و در آخر مرغ مجیه و بهمین زیر بیان سیاه و شرین میکرد

و جهه مرض ایسه بجنین نه مادر در غایه خوش است مایش و از جوب نه بهمیان استعمال کنند و ادرک

بقص مشه مدارد در سم کی در دهان خشک و بجهه هم او کشنده است و کوبه علاج هم بنت ذرد او

جهه استیاء قروح کهن و بر جرب تازه و قطع نزف الدم و غسول آب او جهه تکمیل ارکی حشار و تقویت اصل

نافع است بقم بقم و قشیه قه ف و شجان بلغه بمین اسم جنبه مثل است بقس نباتی در بنت

شش نامه برکش شبیه برک انار و ازان کوچکتر و بیشتر و ساق او سفید و بس قهای برش و ذرین

بکنند و کش سفید و در غایه عطریه و تخم سیاه نامه فقط در مورد کرم و خشک و برکش اسم جیران

خصوصیت و خاد نشاره او بجهه جهه تقویه مو و درد سر و شرین مرا و زر اسخوان سر است

و با سفرنج تخم و الکه کنه جهه اسکتی مفاصل و دهن و فضول قلع برکی او جهه قروح مفعه

مجرب و تخمش قابض و مخفف رطوبات معده و آماده قطع سیلان لعاب دهان و خاد طبیخ او با شراب

در کبه قوام کسه جهه بلاسرخ و غلس سیه و سفید و بعسل و خاد جهه رفع اثار جلد نافع و قدر شربت

از تخم او مرد دانه را بیرون کنند باب او دقیه و از خشک او تاس مثال است و کشود او مقوی دل و دماغ

و حرق او قیر از شوکه نارنج است بقنوفرش نباتی است برکش شبیه بترنج بزرگ و ازان

سطبر تر و شه طعم و ترش مربع و کش شبیه بکبل و روغ و تخمش نامه تخم او و تخمش مه در و سیاه

بین بردی و کوچکتر از آب و بوی او شبیه بوی شراب و تخمش استعمال نافع است کرم و خشک و مقلد

و مطفی و مقطع و خاد و برکش جهه هیجات عظیم و قابل تخمش و جذب خاره بیکان از بدن

و تخمش مقلد قوی و تخمش باه المعلی مسهل بلغم و مره السودا و قدر شربتش ا و مثال است بقلة ماهیه

نباتیست شبیه بکبل و ازان ریزه تر و کرک دار با مرده مایل بسرخی و بطعم است و در حشایش

و طرستان اسکنی نامه و بدین نامه کوبه تخمش شبیه است بتخم بستان افروز و قسم ده او

سرخ ترست در اوراع سرد و علیل طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و خطفی حرارت عرضیه و مولد خلط

صالح و مسکن قشعریره و سرفه حار و خاد و ش جهه جرب و حکه و ادرام باه و درد سر و خواج و قروح

و ادرام چشم و قابل و قروح ظاهر و غلیان خون نافع و مطلی الفم و مضر مردین و قاطع باه

و مصلحش جلاب و تخمش سرد و خشک و رادع و جهه امراض حار و ادرام شرب و خاد او ادرام

و مضر کبد و مصلحش کشک و قدر شربتش تا سه مثال است بقلة حامضه ترش آب او کوبه قسم از

حماض برک او رق است بساق و از برک کرنب کوچکتر و ترش مزه و در جای نمناک میروید

و در اقبال مثل حماض و مضر عصب و مصلحش عسل است بقلة البراوی نباتیست از قاش بری

کوچکتر و تخمش بر دو از بهمن بلیق و کش زرد بکلاف قابض و تخمش بر زمین فرو رفته است

و طعم این با اندک تلخی و تخم و در آخر مستان میروید و در آخر خزان میچوند و تخمش شبیه

بدانه بنه در اول سرد و در اول رطوبت معتدل و کوبه کرم و خشک است مقوی جشم و مقوی بصر

و جهه خفقان و بیهوشی و تقویه نشه و ماهیه و تبرید و بلغم و قطع درد مرد خواب کشنده

موجب دیدن خواب ابیض است بقلة الدماغ نباتیست برکش شبیه برک بادرنگ و ازان

ریزه تر و تخمش باریک و بیرون سیاه و اندرون سفید و اکثر نبات او در زمینه بلاد

مغرب و خلاف است و هر سال در بهار سبز میشود و تا اواسط تابستان میماند بوی تخم او بنه

نامش رشت میشود چیز بکان و حمره ها بانه بهر حمره ها در بخور و بخون او مخلوط شود در شت

بکشد و دو دانه لیس تخم مقرر از بیست دو بکی کش استعمال مرغ نیه در نهایه کرمی و تخم

و سر و هم او کشنده است بقر بقلة خراسانی بقله حامضه است بقلة الرمل بقلة البرار است بقلة مبارکه

بقلة الزهر و بقلة لبنه بقول مجمعات بقلة الرجیه ترکان است و او قسم از بادرنجبویه است

و مرکوز بقلة السفاهیر و بقلة الفار و بادرنجبویه است بقلة عربیه بقلة بیهوده بقلة السنابیر

هندبا بری است و کوبه و صفه است بقلة الغزال مشطر شیخ است بقلة بارده بقلة است

بقلة الانصار کرنب است بقلة الخطاطیف جوز الاکلخانی است و کوبه عروق صفرا است

بقلة القدس فوبخ بری است بقلة و قبیه و بقلة الروم قطف است بقلة الحمقا بحی ابو حرب

بقلة الملک شاهتره است بقلة عائشه بوجه دستبه است بقلة سطاخیس است بقلیس برنانه

بقس است بقصبات جنزا الکلب است بقلة الاوجاع هندبا و در سر و ساق نامه نبات مقرر

و بوادار اقرب بقیه در طعم شبیه بانیون و بلا اسرار تخم در مرم کرم و خشک و جهه ارد شکم هر شخص در هم

زنانی مفید است بقلة الطیب بوزن بخور مریم است بقلة دستی نفاق است بقر کاو است

و بهترین او کوساله یک ساله است و بعضی نامه و بعضی ایکه بهتر از کوسفند سه چهار ساله مدانند

و زرد او بهترین سایر الوان است کوشت کاو و زده زنبک له در مرم کرم در سیم خشک اغلظ

و دیر هضم و مورث امراض سوداوی و مجرز هضم نامه مقوی بدن و مسمن و قاطع مرار و جهه

اصحاب ریاضت و فوق نافع و اب قفق جنون و صفرا و صاحب فتوی و مفاصل و قاطع حیض و مبرد

و اکثر ارادو موجب فوت فی و مصلح او مهرا کهنی و عسل و سرکه و اجوبه حاره ملطف مثل ترب

حردن و جهان کشمش و شیر نیا کوای خرما موافق است و مرق ان جهه جرب و نزشه بشم بهمه

جهه جهان مهره مرارس و بکر نافع و مانع تضباب از بهره و جهه ادرار و تشنه رضعه است و مدر بول

و جهه تریاق نافع و خضاب کرد با جهه او جهه کشی کرم کوش و سوختن اش جهه دمل و اورام

سرد و در سم خشک و دهان بیمال سرخه او با آب سرد و مانع رعاف و بشراب جهه سهال و در

ان و سرکه خیر سوخته او جهه نزف الدم و جلا دندان و استیاء قروح نافع و شم سوخته او

نیز بهمان قرار دارد و در مثال او بعمل جهت اخراج جراحت القی و تقویه باه و مداومت او بر آن نیز مثال کمانی
جهت رفع بیزاری و تشویر و بهره او در افعال بهتر از همه خوک در زیر جامه و چهار گرم و خشک و در مجاهد
جهت صاف کردن متن و کشش میان او بعمل جهت تکه و مرض اکثر و طلاء او جهت قروح متعفنه و گزیده
جانوران و سکین و درد زخمها و در قبض فرج و غلاف عقیده و کنیل درم کمی و بلوره و طلاء
قیمول جهت جرب متقرح و برش و سبوسه سرد و فرزند نیز ؛ او بر یه شابه جهت احتباس حیض و تنقیه
رحم و اکحال او بعمل جهت بیاض چشم و قطور او بهتر زمان و نیز بهتر جهت بوی گوش و کوز و صاحب
و بهر جهت گوش و اجرام جهت منع بوی کز فمها و غرغره او بعمل و مالیدن در خارج جهت خناق
مفید و طلاء او جهت قروح متعفنه و بنطرون و تنگ رحم جهت خوارز و تقیب مجفف او بسوی کوان
کفه با تخم نیم برشت خوردن غایه مهمی و تخم رشح او جهت کرم پرهیزان و هوام و دستکاه جهت و نیز
ساق او جهت قلیل ادرار مصلی شقاق و بوی سرد و تشنگی و دستکاه موخته او نافع نیز و شدن آنکه
و در تا مهمان خون او بقدر یکوقیه هر کرم پشت کشیده است و خاوش آرد جو تلیین ادرار جهت ادرار
جهت حبس کوفه خون جراحت منع درم ان غایه مفید و خاوش خون تازه او در جنون حیض مفید
کفه بشنه جهت نقص و دمغا صاحب کرنه مجرب است و در دست کون اکثر شرب و اکثر رشح چه او مسخته
بشنه جهت رفع مرح مانی جهت تو شرب و بوی کوشت او و قرابه خون او در بشنه کفه
چهل بار تنقیه خاصه و بکلزنه تا کهها بکه را نموده یا با نیم درم او سم قاتل است و چون
با نیم الح قدر فرزان تقویم کنند تهیه می رود و کوبه آن مضرت و خواص بعل او مطلق و سر کهن او در
اشتها و شیر او در لبن نیم کوارت **بکا** درخت معروف در کفه مطلق است بر شاخ و برش
ازان ریزه تر و برش ازان دور و آب سفید حرارتی بیکله از ماندن نیز مفید بکلاف
و خواص و در هم کرم و خشک و منفع عدابات و مراک چه او و در خون جهت تقویه باه و منع آفات
دندان و فاکتر او جهت آشامیدن قروح و برش کمل ادرام رحم و تخمش مقطع معده و جهت نزد دادرام
بلغم زیاد و اهل نافع است **بکون** لوقا فارسی است و بعربی عرج نامند از جمله متوحات در کنار آبها
میروید شبیه بر حرارت ساق درخت خشن زیاده از چند غرشه با امین سرخ و شیر دار و شمه اغصان

از جمله کنه برگش شبیه برگ جوز و چه و برش سفید و در هم و تخمش شبیه باشد و نه او سه حب العقود و نه در سر کوفته
و منفع لسه و حرارت جهت بیز و نافع و همچنین در سالک کمیجه از ان تخم شامل نه نیه در انسان آب سبز نشود و اگر
بهش سل ملاحت نماید بیج و قوت مدد کرده **بکام** حب الاس است **بکاش** بهترین آزاد درخت است **بکوشه**
حوشه است **بکتر** بهترین غیر شرب است **بکوی** بهترین مغز است **بکوکن** برگ علیق است **بکان** بیت
بهترین بیخش است **بکابت** بهترین تخمش است **بلسان** درخت بقدر درخت متقرب برگش شبیه برگ
سداب و ازان کمتر و در هر شب بالا و بنشاد بیض قوابع مصر است در طلوع شعرا بر بالای ساق و در جهات
شکسته آبها او در شش منع تخم چون روغن بلسان است و اگر کسی مصر مغیاه در بلسان بود است از
جهت بلسان و بیر ابر هر نامه و بهتر کبیر بلسان شرب است اعطاء سیر کشنه ضماد برش جهت
کرده عقب و طبیخ ان جهت تکمیل نفخ در وجع مرغ و قطور مطبخ او جهت درد گوش و صداع و نفخ درخت مقرر
و اسرار زینه بشنه بهتر که جهت تلیین و مرهم بیت ان او بعمل جهت تقویه معده و منع رطوبه نزه نافع و چشم شفع
و برک او بخته در آب انزه و در تغیر بیوشانند تا هم مقام در مغز است و خواص جب عطر و در هم او در مقام نهد
کفه مثل **بلیوس** لوقا نیز است فارسی زیر و تخم نیز و بهتر بیاض منه و بهتر البدن ترش و ان مثل مغز زرد
نیت بکفه مثل کمیه و نه سیر و بهتر ایاه و برش شبیه برگ بنفشه و عوض ان در تخم و بوی شبیه بنفشه
و بهتر که دفع سوغانه نه و در دستان طعم نامه و بخش لذیذ ان برگ مثل و اگر تخم و بهتر شیرینی
و از ان کوارت است و این تمیه که برش مثل درخت و تخم کک تطاول و برش اغوطه و زنان از ان کلوله
مرسل نه و جهت تخم منع را باد و بکوشند مثل رماس تنگ نکند و بهتر بار کرنی شبیه و برش مثل کرک و کلمش
شبیه بنفشه و طعمش بلاوت است در اول سیر کرم و خشک و کوینده در آخر اول سرد است و مجیم و جالب
و جاذب خون بلغم و صفرا و مسکن و ضماد او بر کوه و سوزاند قضیب جهت تقویه باه و بهتر جهت النوا عصب
و کوبیده اشکال و بعمل جهت تقویه بدن و رست شده بهتر و کمزین کک و اندام جهت درد معده و ضماد
تخم منع جهت کمه تحت چشم و با او هر نیاب جهت ثابت سیاه و بهمچنین جهت جرب بلسنه و آرد جو جهت
عضو زخم و بیاض الخرجه کفه و بهتر که جهت جرب و طلاء او در زیر خاکستر
بوده و برش جهت کنانه بسیار فرخاه تازه و اصول او جهت اخراج جنین و شیر و تخم و مولد غلظ و منفر عصب

درخت نفس و مصلح بلغم و شیره تازه بعمل برش او در درد [illegible] موخته خوک و مرطوبین و مشهور علاج است **بلبلج**
قرد درخت هندی است بلبل سیاه و زرد کمتر از عضو [illegible] و بهتر از ذات جید و مستعمل بیت است
در اخر اول سرد و در آخر دوم خشک و ملطف و نافع [illegible] جهت [illegible] و اطلاع مسهل
صفرا و قطع رطوبات و صلاح و کارات جهت و بسیر و [illegible] جهت [illegible] اکحال او جهت [illegible]
و مضر سفر و مصلح عسل و شکر و قدر شربتش با سه درم و بدش [illegible] بقدر [illegible] و نیز کنند [illegible]
و شاء و مورد و کدس او بعمل بیاید و چهار و نیم تخم او سه درم با شیر [illegible] و مداومت نماید
جهت قطع ریاح آب دهان و تقویه باه و بهره لب و بهره است **بلوط** بلوط بهترین است دارهای نامه و بهترین بلوط کوبنه
قسم ازان درازتر و قسم سبته بر دسته بر دا بیش نامه و اما قسم سنطیل نه تر و درخت او شبیه بدرخت خنف
و ان شاء بلوط است و این نمیه شاه بلوط است از بلوط و بلوط را قسم شمرده و مولف ثالث قسم ذکر کرده
و این صورت است و در بین مهورت شاه بلوط نیز از قسم است و سنطیل قسم است بکار و کول و دیگری حرارت
و خیر ما کول چنانچه در یم و طبرستان مشاهده شده و این الوده از همین جهت داد از جنس کم کول و در بیخ
بلوط و بلوط ایل بلوط بر سه و کول عفص و بیرون و کول او در اول سرد و در دوم خشک تخم او در اول سرد
و اب جناب عفص است و قابض محفظ و بلس سهال فرح و نفث الدم و نزف الدم و جهت سحج و بلس البول و قطع
البول و قرحه امعا و حقن و خشیان و رازقی موره شبیه نافع و ضماد او با سرکه سکه سرد و جهت ورم صلب الدم
بمغز و سر خته او جهت قلع و قروح سرطانیه و حول او جهت قطع سیلان و رحم نافع و زنان او تقدیر و مصلح و مولد کودا
و مسهل و مصلح کنکین و دفع قدر شربتش از یکمثقال تا نیم مثقال و بدش [illegible] مضرت است در درخت بلوط و جمع اجزا
بدو و بلس است و در شبیه بن کاو یا بلس در قطع سیلان رحم و در خلال آن نافع و در کار او جهت اتمام جراحات تازه
و خاکستر جهت ادویا و زنان و جهت آنکه مفید و چنین بلوط را با نیم زنان ان کند [illegible] تا نیم [illegible]
ان کنند قطع بلس البول و بول در قرحه او ادرار [illegible] و مجرب [illegible] و بالا که در
بین و صفی جرب بلوط ظاهر کرده جهت خف [illegible] و جهت بلوط [illegible] و حقیقت بلوط
او [illegible] است بخلف قوی و رابع و جهت [illegible] و [illegible] و [illegible] و ضماد او جهت [illegible] نافع و [illegible]
کنار است و کوبنه بیت اند و مهور [illegible] بلس است و در [illegible] بلس [illegible] و [illegible]

با آنکه حرارت قبض بیش از کمتر از مرطوبات و خواص او غایب و قرب به قرب و مسهل بدن و مولد به
دکوه و مشوش او [illegible] و تخم رفع سمی و تخم بهترین و در جهت [illegible] و در جهت خلاص خفیف تر از مرطوبات
و نفاع و قرب و مرطوب مضر و مشاهدات و مصلح او [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
مهر الخبه [illegible] و [illegible] **بلوط الارض** است [illegible] بلوط [illegible] و [illegible]
شکوی است **بلوط الارض** است [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
او و برگ [illegible] و [illegible] که فرع [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
تخم و [illegible] در اول [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و خاوش جهت [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
تا [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
قرنسیون و قرنسیون بیل است [illegible] و **بلح** [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

در اغذیه و کی و خشک و آنچه قابضه قوی است و کمال صلابت و جهت تلیین و اغذیه و بارد و ارض قبض و در سیر
در طبایع خربه و بجوز است جهت تکثیر بیاض بوسیر و غیران نفع و نافع طبع و بهین و بخار او جهت باد و نوشیدن
لب مغیره و قدر شربتش تا مثقال مصلح محرورین و مضرش کثرت و موافق آشامیدن است بلیمون و جهت و قبض
اجزای سرد و اشه و زنجبان است **بلادر** لوبه است و بهر جهت الفم و قرالفم و نه وان بارد و حمیر است
شربت با هوط و بهن و مسته بریان و قرص و تخش و در دول او مثل مغز بادام و شیرین و ماهی بوست مغز او
محلول از رحمه ریاح غلیظ و عسل بلادر نه و درخت او بقدر درخت گردکان و برگش عریض و بغرو شبه بان
و خواص او در سایه او بخشکی و بلادر و حمام کرم و خشک و پوست او در سیم و مغز او در
سیم گرم و در اول خشک و تا مضرت دهن و عسل و محفوظ بر خشکی و بلادر استعمال نوی مسخن و محلل
و ملطف مفرح جلد و جهت اورق باره و دهش و عصبیه و رطوبه و تقویه حفظ و ذهن و رفع رطوبات و رفع
و تقویه اعصاب و رفع سل ابل و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و ضرر و شقاق و قطع ثالیل و دسم و بای
آثار جلد نافع و مضر محرورین و محرق خون و مورث بوست و نافع و جوش دهان و بدن و جنون و سرسام و دماغی
و مصحح روغن کوکنار و مضر نافع کوکنار تازه و باد شیر و ورم و نه دانه او و مثقال او کشنده است
و قدر شربتش از ربع درهم تا نیم درهم و بیش تا چه وزن او تا ده مثقال و در خرم بلان و سرسام نفع است
و اکمال او در چهار درهم و ان مورث باس و نافع نزف موافق است و ضماد او با هویه نیاسه غیر مفرحه جهت جراحت
باره نافع و بخار او برای مختنق بوسیر و سقط و زاد است و پوست بلادر مهیا و جهت حفظ اسباب مرض فایده عوض
حضرت هرگز باروغن بطیخ تر پر او کنند شبیه **بلسکی** نباتیست برنافع و جوش و مربع و باق و رشا خصای او
دراز و برگش مفتق و پشت برگ و ناس و ماهی سیاه و کمش سفید و تخمش صلب و مدور و میان او باریک
بکمی و جهان لیز سو باد حاف مکنند و لعاب اصفر الرایه نیز نه مرکب لقوس حرارت و بوست او غالب
و ملطف و تجزیه از جرم او و بلتوم او قیه از غضا و او جهت آزیده اصفر و تبلد و نظر و عصاره و آب مطبوخ
او را با روغن گل جهت درد گوش و ضماد او با سرکه جهت اعتبار خنازیر مفید است **بلبل** مرغیست معروف
بقدر عصفور و خیش آن در سیم گرم و خشک و بقایه محرک باه حصر نفخه و مغز او و سرگین او در بسیار جالب
و بخیض و ضماد او جهت ارخ خشک و ازاله کلف مشهور آیه و جهت جنون و ذهول او جهت استسقا جنین

موثر و کشتن مراد جهت اشیاء موجبت و خوردن خون کرم او جهت نقطه موت و خوش مفید است
بلور بلوم مشهور و مضرع سنگ است سفید شفاف و مست و بعضی بیرون نه و اکمال او جهت باس
و سبل و جرب و تبلیق او جهت ارتعاش اطفال و از حواب جهتش موثر است **بلوط الملک** شاه بلوط است
و در بوطا مه ثور **بلسن** عدس است **بلس** بهر بهن ارض است **بلوسیطون** کلمه ارت
بلنجشاک بجیم و کاف فرنجشت است **بلنطس** بقله انه لس بقله یونانیه است **بلیامون** مرغی
اسم بیان است **بلیقی** بهر نه حرف با بیاست **بلاسقین** بقله بربری حرف بربری است **بلادر** عرطنیه است
بلون و **بکون** نباتی اسم عرفی است **بلطاون** بقله یونانیه است **بلیوسا** سورنجان است **بلواسه**
شقراق است **بلادح** لقش است **بلابس** لبرنه بهبس است **بلجنه** بنا بجیمه بهر ابج است **بل**
بلنجاصف بهندی بقله الحجات **بلخاصف** برنگ نوت **بلهر** بهندی بقلات **بلبل مور**
بهندی فلفلیه است **بلاوه** بهندی بلادر است **بلی** بهندی سورنجان است **بلد** بهندی بقر است **بل**
بهندی شربتی است **بلوط** بهر که اسفنج است **بلاذ** و **بلاذر** که حرف ملاذ است **بل شیرین** لبرزی
طرانه است **بلنک** اسم فارسی است **بلانوار** بقله نخشاب بر شیدا است **بلیم** بقله دیلمی
نه بس است **بقصیح** معرب از بقشه بر است و بهر بقرقه نه دیهوا ابرا و اول سرد و در دوم است
و کوشیه در اول سرد و تر است و بعض حاصل کرم و تر و اشه اند و سمهای صفرا و کمش عطش صدت جنون و حمیات
حاره و خفقان و خوش و بهر و کمش ادرار و الطف جهت صباع حاره و مشوشه سینه و حق و حرقه
مثانه و بول و دوره و حبس بول و ذات جنب و خناق و خواص اسریه و صرع اطفال و زنان و زنان
نافع و جهت زرد مداومت نمودن او و درهم تا چهار درهم با آب سرد و جهت رفع اسهال صفرا و اسهال و
و مثقال ریشه او بسرشت و شکر و اخلال ان مسهل سریع الهضم و سرشته او بشیره کلفه جهت
بتهای که بسیه میرد که نه کمش زوال و از زهر است و طلی طبیع او جهت رفع بیرت و نافع و جهت و ضماد او
جهت صداع حاره و ادام حاره و شقاق و در مقعد مفید و اکل او موجب منفعت حاره و جهت آب و فقر
مهره و عشیان و التهاب و جهت حاره و عطش انه که از زهر خون و بیش بلیوز و برگ خیار و در سوال
کمک و زبان است و قدر شربت از جهت او تا مثقال و مطبوخ او تا ده مثقال و خوردن آن برگ او با شیر

شکر جهت منوی شهوت طبیعی نافع و ضماد او جهت اورام سیاه و التهاب مع و جهت و جرب صفرا و اس برگ
بیشتر است و بیشتر منفعت و در منوم و جهت بوسیر و حرارت جبه و تنقیح دماغ و رشد و سرد در کیش و اس
کمش جهت رفع صفرا و نافع و مضر و کمش و کمر و تا سیمین درهم او و فرز عرق در هم جهت قبض نفس و ضماد او با موم
جهت اسهال سیال و جهت شربت و قطره او در جهت جهت و ابول و حرارت مثانه و سوطا و جهت درد سر حاره و خواه
مفید و بیش و نافع و مضر است و تا دین ناف این جهت رفع قمل کمال تجربت و جهت اسقیع با بیضه بر و غرغره آورده
بر مثانه و انه و در ترجیم عین زاد و طرق کرفتی زهر او یکا آنکه کنجه مقشر یا بادام مقشر و کسه کرای کمی
کمش کنند و کنند تا مغز و ادام و کنجه آنکه کنجه کنند کمش کنند و سه درم و جهت دیگر اسکله کمال مقشر
و ادام و نافع کنجه بغیر هر طبای مثال کنند و بخورند هر چند بیرون صاف قدر مقشر را تازه تا نیم و بوی مقشر
بود و از ده **بلطاطرابس** و انه و بعض بیخت اوراق و او غیر انیق است در خواص تحلیل و مهونه سبطا
و تنقیه و بعض بر تحته و بعض است و سرطانون بیت شبه بیخت و شاخهای او و برگ
بعضی برگش شبیه برگ نعناع و در اس خشک و طرفی برگ او مثل آزه و کمش باس سفید و زرد
و اوراق و کمش باس بعض و از زغه است و برگش شبیه بکمل برگ انتون و از ان برنه فرد
بیت بانه بوی او جلیه شبیه بکسب و نبات او قرب بر خاک از و نبات سطانون بعض از اوقوق
و شاخهای او بصلابه شاخهای انیق نیست و قدر فلاد و انیق را بر بعض نفس مرسیه و بیت بر و نقد برگ
آبهات و بیخ سطانون باس بعض و طبایع و غلیظ و کثیر المنفعه است و جمع اجزای او در حرارت قرب اعضای
قدیم خشک و بعض و ادام کرد و اشاره مجفف قوی و بلیغ و صدت و قلعه و تریاق سم و او بر قاتله
و عصاره بیخ او جهت اسهال و درد جگر و شش و قرحه امعا و مغص و عرق النسا و صرع و غرغره او جهت
شوشه و عرق و درد دندان مجرب اشاره و ضماد او جهت رفع زیاده قروح جهت و طلای مطبوخ او بسرکه جهت
خنازیر و ادام جلد و نحره و در خشی بوسیر مرد انه او ظاهر بشد و جرب نافع و سه مثقال عصاره بیخ او جهت
بسر بدا و بر و دماغ مثال از برگ او با ماء العسل جهت بیض و جرب خالص و بیت بلغم و مداومت
شربت نه قرحه عصاره برگ او جهت بر قاق و جرب و نیش ضماد او جهت قطع نزف ادام نطاهر و طلای ضماد
او جهت عضوا ضماد و بیک عسل جهت جراحات و بوسیر و در خشی و نزد و ادام بایت مفید و افزایش او بخشد نفخیل

احتلام کسر بط او جهت قدر ربع جهاد این جهت بوسیر سوطا و اختصار و حرکت و نه [illegible]
و مصحح شکمیون و قدر شربتش از یکمثقال و بیش و مرزنجوش استوقدیه نون و در [illegible]
او جهت تب ربع و برگ نعناع او جهت عرق و رشح جهت بلغم و کمش جهت [illegible]
و جهتم ماه هر روز برگ نعناع او جهت بخور و مرض و مرزنجوش رفع کند **بیخ** بقله و [illegible]
نقش برگ و ان نبات شبیه برگ و در تجربه و ضیاء و شرف او اطراف و رقش [illegible]
و ترش علاقه ضماد که رخت او ایق بشبکه بکار و بخواند بخم خیز و در شبیه بعیه و [illegible]
را کمش نقش و قسم سرع کاهش برای قسم کمش سفید و کمش سفید و مستعمل و شرب سفید است [illegible]
مجوف و قسمها و سرد و خشک و او در جهاد و سرع در آفرینیم و سفید و داخل جسم و مقدم و مرتوم و نافع [illegible]
و مقوی عضو و نافع قوت و رایح و مجفف و کمش صداع فرنج و مضر بن مواضع و نقرس و عرق نسا و ضماد و عصاره و اد
با آورد و جهت او در ام کاه و در کمش هیچم ابرهم جهت نقرس ادام خشیه البنان و طلای آب او بر کمش [illegible]
روشن ان لیز فاکه تمر و مطبوخ او بسرکه و بنفشه ان و نون مجفف قرح بطلاء و او [illegible]
بهترین ادویه ادمه و شرب و بخور او قطع حرف ادام و شیکه او با انجیر بهترین ادویه و بوسیر و ادمه [illegible]
و جمع برگ نعناع تازه بنبر الصوطع و دهنه نافع بیت کمس لاجل اصحاب عضو [illegible]
برگ او بشراب رافع تریاک و بحرارت بر دوات بیرون بشبه و بخور او جهت بر دوات نافع و کمش قرطا [illegible]
ادام و سرفه و ضماد کمش جهت الکه الجنون و طلای جهت او [illegible] و جهت درد مفصل و بیخ ان و جهت [illegible]
و آورد با نقوع رفع برگ نعناع لبنان و جهت بلغم جهت او [illegible] و جهت قروح رحم و در طبات [illegible]
جهت سرفه و نزله و نفث ادم و تسمین بدن [illegible] و در کمش جهت نعناع او در جهت [illegible]
و ابیض جهت چنان و اسنن او قبض ان جهت [illegible] و نه ان و بخورش جهت [illegible]
دندان و ضماد کمش جهت او در بیکر مرض و قدر شربت او سفید و از کمش قرطا تا بیخ مثقال و از نعناع او تا کمش قرطا و از نعناع
او تا چهار قرطا و قدر چهار درهم او کشنده است و بیش از این و امور شکم و درد و خناق و جنون و مصحح
علل انیون است و در عضو او و جهت بر قاق و جرب و نیش ضماد او جهت قطع نزف ادام نطاهر و طلای ضماد
او جهت عضوا ضماد و بیک عسل جهت جراحات و بوسیر و در خشی و نزد و ادام بایت مفید و افزایش او بخشد نفخیل
جهت قروح صفرا و اس سرد و جرب و حکه و سوطا او جهت رفع بیخ و در دو سر حاره و خطوش و کمش و مصحح

جهة صلابت که مانع است و جهت تولید الجنین بلغم لزج گاهی بود و فرا اعضای کوفته و رخوت کند و در منافع ترنجی اسهال
و مانع قی و سوء هضم و تشنگی است شربه و نه مثقال مسهل مغلوب است **بنبق** بعربی لبلاب است و بعربی بصلاب نامند
در اقرا اول کرم و در اول خشک و بهترین عقیر اسمی حضرت صاحب ایام در زمین کشته و جوهر نافع و تعلیل اعضا و کوفته او
با ماء الشعیر جهة سرفه و فرح و بوی او و با آنک فلفل منفع تنقیه بارده و موافق سینه و شش و با زیتون جهة خشکی
و هزال کبد و حرقة البول و قشور او بسوهم بارده و در هر عقرب نافع و مقدار شربت او بدرهم و بوزن جهة دام
الشیب و با زیتون جهة بریا نافع و اطفال را جهة رفع لقوه و جهة حمی اطفال شیر خواره و بر خرمو نافعه مؤثر است
و در تا میدن او با انجیر و سیب بر از صلح جهة سرم و خنیر و با شکر و عسل جهة سرفه و کدر اشش و بهار عطاء او
در جهة رکن خانه و بهمن کلف و هر نش او با عقاقیر نافع کرنبن عقرب و مولد ریاح و حفظ مغز کا و مضر مجرده و صحیح
و مصحق ماء الکلب و زنیه کیمخین و جلاب و بیش مغز کوهان و جلاب الصنوبر و قدر شربتش با درهم و بیکی بنبن
مضرع او در جهة جهة خفقه و بیت نبرد نافعه قایق و هر دانک او بس اسهال کند و جهت او بهتر و در وضع
او کرم و خشک جهة سرفه بارده و در سینه و جگر و از بر دکشیه و تنه بن او جهة گزیدن عقرب و بیتیه نافع مجربه
و مصحق **بنبق هندی** رته است و آن دانه ایست بقدر فندق و بوی سیب و درخت و طعم
و تیز مدرک و بمن مسک مزوف مغز او سفید و بمن زرد آن و مرهم کرم و خشک و مضر مثانه و مجرده و جلب و اعضای
منتر جهة و جگر شربت و شفا و او قطع رطوبات و زیادت و جهة فالج و لقوه و اعضه و صرع و ریاح غلیظه نافع است
و ملازمت او نافع بیهوش، و بهمین خاصیت او سهل و زیاد و بلغم و زداب و خمار جسیم لاکر بر حمی
آشیه بعث نفع بهی و کلف و نقش و بر آن مرکب و در مجرده قیر طا او بشراب یکجین رافع قولنج و کرمها
بدت او جهة گزیدن عقرب و جلد شربت و شفا او جهة تب ربع و اسهال و جهة شربت و جهة صداع و تنقیه
و ریح سبع و عشق و دلقوه و نافع و مرح و سر و ریح الحشم و اعضا و بقدر یک مثقال شم است سموم و اقاقیا و حفظ
و مجرب جهة عاشق مغز او جهة جنون و دلم الصبیان و فساد او بهر که جهة خنازیر و ریاح و مرارت و مرح
اطفال و اکتحال طبیخ او بهر که جهة رفع احوله و تنقیل آب و هر درهم از نیخ و درخت او جهة دلت بخت و رو
و بر بود سر فرد و اقاقیا از مغز جهة اخراج چنین و جنین حیض و بلعم او جهة درد رحم نافع و قدر شربتش
از نیم مثقال تا یک درهم و جهت و بهر مثقال او نیم دانک مجرده و دانک سه در اسهال نهایت سریع الاثر کشنده بهر

هر درهم است و کوبیده و در سکنجبین و بلاب منقی بخیانند بول و بلغم کشیدن را بیهوش با جهت شربت و کوفت مرغ طبخ بلغم
و لعوق اسهال و قرار شربت و بهترین شربت اخراج اخلاط مختلف مرکب و در اشتهاء بسیار است **بنالو** بوت
درختی است خوشبو شبیه بسیرت درخت قرفت و کوبنه بوت درخت اسفیدان بعربی است و اکثر او اعتقاد آنکه بنک آن
بعینه و نه است و در اول مشروع کشد و در اول گرم و خشک و از خواص بوت و مجرده و مکه و دفع و قطع سهال صفرا
و غشیان و بهمین در بول و جهة سحال و تجفیف و طلاء بوت نفع و طلاء او نفع عرق و خشکیده کشنده و قطع و اکثر
ازوه و خفقان بعلم در طلاء بخشایش و اخراج بهترین انجیر و دوش آن است **بنفشه** دانه است شبیه به عدس
و آن بالیده تر و تیز تر از عرق کوبنه قسمی از ضرر و بسفید و نه در او بوت سرد و خشک و اعتدال و قابض و در
خواص مانند عدس و اخراج جهة تنق در سهال و دوز و از جهة قروح ریه نافع و اکثار او مولد سودا و مخلص
روغن است **بناب ودا** جوزست سنج بن هر او رفق و در هر و درخت آبها و دهان منفق بسیار و بنفشه
او مشت بوبات در آن کرم و خشک و مجلد و مخفف و تیز بین و جهة او و تا مثقال و نیم جهة احتباس بول
و نفع سموم و اسقاط نوبن چنین و عسر النفس و حرقة البول و درد رحم نافع و قطور مطبوخ جهة او بر عرق زنین
جهة درد گوش و اضافه مرهم و دارو بجهة جهة او رحم کرده و در حبس بول شلوا و نهایت مجرده و چنین لودا با
قرنفل و دانه که از قش قش هر جا اسی کوبنه بر عرق زنین بجهانند و هر آنکه جهة بهر و اعراض
مقعد کوبنه مجربست و با انجیر جهة قروح ساق نافع و مضر او در رفع کرم و مجربست و دعوت عفن او
با کولات صورت بهش و مجرد زنیخ و نوشت در بغشت کرم زنین او است **بن** بکسون نون مع سکون
بن بشدید نون بلغم بسم قهوه است **بنف** بفتح با و سکون ثانی بلغم فارسی است بجهة اخراج
بنتومه بیژانه فارسی است مرغطان است **بنیر** سینان است بنج جلی و دوی سکر آن است
بنفسج الکلب بفتح بنج است **بنات الزهر** نطرنج است **بنات النار** رجوع است **بنجنگشت** فارسی
بسم آن الصغیر است **بنطرون** بیژانه بوزنه است **بنات النعش** هر بیت **بنات** فارسی
بنجنگشت بفارسی انگشت است و بنطرون بسم آن بیژانه است و بمعنی بنفشه صحابه و بنطاقس بسم نیز باین
بسم آمده **بنلاش** بفتح نگاه شیر است **بنطاطوس** بیژانه بنطاقس است بمعنی بنفشه اصحابه
بنطاطیس بیژانه و بمعنی بنفشه است **بنکار علا** بسم بنطاقس است

بنکن بسم هندی بارنگان است **بنوسا** بسم هندی بنفشه است **بنولو** بسم هندی سیب قرطس است
بنبا بسم هندی عرعر است **بنیرمار** بسم فارسی انجدان است **بنیرا** بسم فارسی جاوشیر است
بنیر فارسی جبین است **بنیرخرا** فارسی جاوشیر است **بنیه** فارسی حوالی قطن است **بنیه دا** فارسی حوالی قطن است
بنفشه سلک بسم فارسی شاهتره است **بنبوق** بسم کرنگ قطن است **بنیه کشته** بسم فارسی قصب است
بناک بسم فارسی قرب است و بهندی خرمزه فارسی است بسم نامه **بنیرا نبتا** بسم فارسی مسحاق است
بنکو بشیرازی فارسی نظرات **بنهی** بسم هندی اسپسه است **بنکره** بهندی حنظل است **بندوجن**
بهندی ساق است **بنیوجن** بهندی طباشیر است **بندنیکو** بهندی ساروان است **بوذیلا** بحرت
سفید و اطول از نیکش و صمغ و خشونه و بعد چسبنده نامند و آن نوعی از مستعمل است و فرق
میان هر نوع مخلوط کثیره بوزیلا است بخلاف مستعمل در جدید الخطاط است و کوبنه تبوب بر بر است
و فرق میان هر دو علامت بوزیلا است و بعد کره دارد و شبه بوزیلا است در آخر هم گرم و خشک
و با طریقه فضیله و بهر دیگر بجای و نگاه جهة سهل رطوبات و مطلقه تریاق السموم بارده و مسخن
و منفع سرد بکار و بهتر و مضر مجرده و عسر و سقط چنین و جهة استسقا و رفع کرم مجرده و اذابه اخلاط غلیظه
و در دهن حاصل و قرص و با قرد با جهة بوزیر نافع و مضر آشیان و مصلح عسل و عسل و قدر شربتش
تا مثقال و نیم و بالش جهة زن او بهمین سفید و کوبنه بوزیلا و ج و در تریاق نیم وزن او از زنبار
و از او نه طلا است **بوش دوسدی** فرس است متنفی در از نبات ترتیب میوه و نبات او بقدر
شجر بر کش مثل برگ حنا و تخمش مدور و در زمستان که کنگر و ماهی زرد در هر سرد و در اطراف و ملین
و طلاء او جهة اورام حار و تکمیل و منع زیادتی آن و اجاع جاره و قرص و ره و صداع نافع و بدش
شیاف بمشاه و حنظل **بونون** بهندی نباتست سرش بقدر انگشت و برگش شبیه برگ کرفس و مطبوخ
از آن و کلش شبیه کلش است و تخمش بزره و خوشبو در هم گرم و خشک و تنه و بیاض و منفع و مجلس در اورام
و منفی ماء بول و سنگ مثانه کرم شکم و مستهزی برگ سنج و عصاره او جهة کرده و شانه و پیر نافع و جهة
باه و اکل و فساد او بشراب و نمک جهة خنازیر و سعال او جهة اخراج کرم مجرده آنها و مصلح مجرد آن و قدر
و مضر عناب و شیر تازه و قدر شربتش تا مثقال و از تخمش نیم مثقال و بدلش کندر است **بوکا مونون** بهندی

قسمی از مخصوصست و کیاه آهن درخت و خشیش و شاخ او با برگ السیار شبیه و کرش از آن کسی که اب آن برگ و بر
اطراف شبیه جنس مستدیر و اکثر در آن تخم سیاه و تخش شبیه بروج و سفید و دوازده و اصلاح
و تنق و منفعت او زیر سینه‌ها و درشت و کی ها و مستهزی آدت و آنکه خرم کرم و خشک و قطع و مجفف
و جهة درد و رک و قرصه‌ها و با سرکه جهة صداع آسیزه و بشراب جهة گزیدن هوام و با آب جهة عرقة البول و عرق
الن و بشیرازه جهة تفتیت حصاة نافع و در قراطاس و جهة نا شنا نوشته بهر از او سلاء عقرب
بکند که اکثر عقرب را بکشد پس با ماء نا شنا و ثانیه و تعلیق او نافع از نیش عقرب و منفع او
جهة درد دندان بارد و خاصه و بر انشیان مجلد ریاح و قدر شربتش تا مثقال و مضر مجرده و مصلح او
عناب و بالش و زیر هر است **بودف** فارسی بوره نامند و آن مکتی در از رجال رشوره باک تولد
شود منفع او سلاء نطوف و سفید بک بسیار نافع سلاء از مرض و کسر بک شبه بکف مین بنفش و عقرب
او قیقی و از بهر و سفید سکنین را بورق الصفه حقه و معمول از آن است و در جزء او سلاء بورق
انجاری در قی کف و تنه عرض علت و از مرکوبه و مصنوع او بک از درخت خرب است و مرطوب
او سلاء غلیظ کند قرص مرزنه و تنق بسیار خفیف و سفید مین بسیار و جزء نافع است و مجرده بورق
الغرب و بکار از جمیع و قصد و با لسوس سیه و سفید باب بقل مسکنه و بورز السفید در آب
مکرر بجوش تنند تا بکه احراق رسد و این با زرانه است و تنه کار از این قسم بعمل آید
و بهترین اقسام بوره از مصر و بهترین همه زیبا است در سیم کرم و خشک و مجلد و جاذب
و جالی و از خمیر از مرهم و قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مفصل و رافع قولنج و اجاع با
حتی طلاء آن در مقادم سموم و با جوزن او زیره کرنا و آب اهل با طبیخ زرده و اشتال آن
جهة تکمیل ریاح و با آب جهة رفع قطر و زرایح و با بخار آن جهة رفع حمیت خون کرم کاد
و تکمیل خون منجمد و مجرده و بنفشه و منع عرق مسهل بلغم غلیظ و کشنده کرم شکم و با آب ادرار و غرغره بول
جهة قولنج بلی و فساد آن جهة ازاله جرب و حکه و داء و ماء مین و برص و بیکنوبا رنگ خار و با
رد غذای کرم جهة رفع از و قشر مرده بهای بلغم و با بره خرد خوری جهة گزیده سک دیوانه و با بره
ادرک جهة کشودن دهن و با انجیر و سرکه کاه جهة استسقا و بار و تنق با بونه جهة ادرار فرمون حقه

وهضاد او با روغن بزاق کشکم و نشاستهٔ نیوک آتش جهت گرمی شکم کرمه و اخراج ان و طلاء او با روغن خرنی
بر دکر و عانه بعث طوط و عسل نیز اثر دارد و با هر مناسب جهت قلع الدوا و التوا عصب و قطور او بشراب
و آب جهت سده گوش و مداوات در طرفه دو دن چشمین و بهتر که جهت بک کعل بحرک گوش و اکحال او با عسل
جهت جاعی و نقوبه بحره و سعوطه او بهتر که جهت اخراج زلو و شق سر بابک او جهت خوارزد و روغن بنفشه جهت
گرم گوش و فرقره او جهت رطوبت رحم و جهت بیاض حیض نافع و مضمد مورد و محرک قی و مصلح مضطرب و وضع عرق
و قدر نیم ترش از یکدرهم تا سه درهم و از رقیه سرخ او از نیم درهم تا یکدرهم و بدش کوزن و نیم او یک درهم
و مداوت استحوال بده موجب سیاهی بول و اشهبی نیز بر مرهم بیشتر رق او و جهت داء الثعلب و آکله
نافع دانسته اند و ادهم بعث یا اعتقاد آنکه چون کوشه با بیاض بیض سرشته در کوره مغال سوزانند
و با شمع تیه مکرر آن عمل نمود بس بنظر تفکر کنند از آن منظر صاحب جمیع و تنقیه ایاغ و الحاق
و صنع اشریف می آید و مجربست نشر و ده اند **بول الابل** قرص سرکه از حین ابهر بول شتر ترتیب میدهند
و از عجم و کمه چیزی و جهت الصاق جراحات چشمه حیوانات نافع و جایه کرم و حشره در امراض باره جایه
موثر است **بول** از جمیع حیوانات گرم و خشک و حاد است و تفاوت بحسب اغذیه مختلف است و بول
انسان اصل الدیاء و مبرز ابول شتر ذکاء و ادات و جهنم بر بول بحوش نمه آغلظ الحق و تنقیه کفهای جهت
قروح تنبه و فرجه و اذال بخفیف بهتر است و بول انسان جهت قروح عفنه در لطه و ماثه دهکه و مرهم
و خوازد و سفوف آجر و ضع نافع و قروح چشمه و بشور بر آنکه در بهر سده و با بوره سرخ جهت گزیده سگ بر آن
و موضع لدغ الرشوبه دوا الکلب و مرض دفتر جلد شاهین او جهت دفع ف و سواد و کزیدن
جانوران و سموم کوده نافع و ادات ابهر صباح بقدر حمص کفه جهت رفع پیسر و سیه و شتن
مقعه بول گرم جهت ورم ان و در حمل شق شتن مومن و نافع ریگ و ق قطاوات و حقنه او جهت
مغص و حمل ثقل بول و رغم حنا جهت درد رحم و قطور او جهت کرم گوش خصوص که در دیوت انا کرم
کوده بشته و با روغن بر کرم چشمین و اکحال او جهت غرب دره و ظلمه با بوره و جلیه او در حرف
مس عسل جهت قلع بیاض و از قرحه ابهر سه بشه و خاصه کرده زرد با بول خمیر شده بهم جهت قطع
نزف الدم بخصاصیه و ترش تین بول طفل نافع جهت عسر نفس اشیاء و طلاء کف نیز جهت تاثیر موثر است

و بول کاو را و نیز جهت قرح اطفال و از کاو نر جهت درد مهره با ده و بول سر و با مرض جهت درد گوش
و بهر که جهت درد دندان و شش عضو با بول و بول کاو جهت ضرر چرب دانسته اند و بول جوک جهت قلع
بیاض عین و با پیه بیخ کشک ده و جهت نیاه نافع و بول نر جهت درد گوده و بول نر با سنبل اطیب که در
روز قرر بل اهل شال شیه جهت استسقاء و قطور او جهت درد گوش و طلاء بول کبک جهت قلع بیض و بول شتر
جهت ورم جگر و سده ان و در شق و صلابه سپرز و نفوذ با و مرض با ده هست و قطور او جهت جرب گوش
نافع و بول جاعش با مرصاف و مر جهت درد گوش جرب **بولا** لبریز با تلاب **بولوبون** بهندی
حرص است **بوطاموطین** بهندی سلق اتلاب **بولوطرمیون** بهندی برسیاوشان است **بوصیرا**
قرس است **بولوسیون** بهندی بلبلاب است **بوقی** قطوریون غلیظ است **بولوبین** بهندی فرفحه است
بوقلسنی بهندی لسان الثور است **بوت** بهندی در حشیش شرش شر عرفوز و ظاهرا درخت کرکس
طبرسیه **بوقل** اسم ضرفت **بوبانس** قنفذیه است **بوسقالیرقه** بلبل است **بوربطیس** بهندی
حرشیش است **بوفیصا** دوا است **بوشاد** شجر است **بوحا** بهندی ترش مرش است **بولوخودیون** بهندی
بسفایج است **بورنك** بروی است **بوطانیه** فاشرا است **بوآرد** اسم اصطلاحی نخ بقول مهر و حقنه
و زرک و شیح و ترش کوده است **بورق العرب** و **بورق الخبازین** از قسم بورق و در اوراق
مذکور است **بوکر** بهندی بیس است **بوریجا** بهندی اسم قرقره است **بوسلای** اسم فارسی طلاء
بوسیفیه اسم فارسی بوره روی است **بول** بهندی مرصاف است **بول** بهندی اسم هندی زرد است
بوم اسم عربی جهت است **بوف** بهندی قیر از جهت است جهت که کاروفوش کرنه **بوکه** بهندی اسم
کهیه است **بوسی** و **بوی** بهندی کنانه است **بوی مادران** فارسی بر کنانه است **بوست** اسم فارسی قشر
نباتات است و جلد حیوانات نیز **بوست مکشف** هندی فارسی زبیب است **بوست مار** فارسی سلخ حیه است
بول بوکو بهندی سلد جهت **بوده کوهر** بوجود بهندی قرنج بیجا و بهندی سلخ **بونیماد**
فارسی شقیقه بر است **بوسک** **هارخرما** **ماد** اسم کفری است **بوزه** اسم ترازو است **بودنه صحرائی** اسم
بسطفه الشیخ است **بوست** **خت** **دد** **شاك** ارغیس است **بوزینه** فارسی اسم قرده است **بونه** بهندی
جهد است **بوزاد** **بیر** ترکی رایض است **بوی** **نوز** اسم ترکی قرن است **بوزاو** ترکی اسم عجل است
بالقوم

بولاد فیلی از حدید است **بوقا** اسم ترکی حنظل است **بهمن** بوقا فارسی اسم بخرت مثل رادک و با آب صلابه
جمع و جوشیده قلیع و با هموار عطیه و سفوف او ظاهر و باطن سفوف و مرهم او ظاهر سرخ تر از باطن
و بنت او کرمستان و نبات او سوماق بقدر شیر و زیاده و مکرر از آن و هر کش مثل برگ اقاحی و بنفشه
و ضرکش و کثیر اشریف در ساقش برگ چند بهم چیده و با مکس در تموز میرسد در حرم گرم و خشک است
او قویتر از مکر مترو هر دو مقوی بل و مسهل و منفع و مضر بلغم و بقول نافع و موافق مبرودین و جهت
خفقان و تنگ کرده و مرقان و فساد او با نمک نفع و عسر جهت سیکوکون ارک حضار و کلف و طلاء او
جهت کشتن قمل و خوشبو کردن سر و ذفر و جهت او با زعفران جهت تنقیه رحم و خوشبو کردن نافع است
و آب بیدین آب طبیخ مهرای او با شکر در صبح با شتا نافع است مسهل خصوص با بادام و نخود و مضر مفصل
و مصلح آن انیسون و اکثر او در شربت از جرم آن و مثال از آب او تا سه دقیه و هر روز بل کند کرنه
و بل هر چه بخش لیمو در و نفع آن لسان العصافیر است و بل الحمار او در بیخ است و بل سفید او
زرنباد است **بهنکره** بقوه بهندی از قول ابن الدوله و صاحب جامع کلی است شبیه با بخیر ان
و از نبات الجبال بزرگتر باید برگ و بیخ برگ و بیخ مصطکی و بول بیخ مزارد و مخصوص بلاد هند است
و بوی او عقاد و آنکه سرد و تر است و جهت شر صفراوی و حره و حصبه نافع است و ابهر عنه از آن
خوارج لیمو ذکر کرده اند و بدش برگ بهند انجیر مهر بهند **بهمی** نباتیست شبیه به نبات جو و از آن کوتاه تر
و باریکتر و خوشه او شبیه بسنبل و نشاء او مرضع به بیک سرد و خشک او در دوم و لیمو قابض و جهت
اسهال نزف و نزف الدم در مرضوع الیه باشد و مس البول نافع و قدر نیم ترش در دوم است و چون
در چشم قوت برگ سرخ از غوزه یا در شال سرخ لبنه بر عضو حمل نزف الدم کند منه قاطع خون
و مجرب دانسته اند **بهش** اسم شاهبوت و مقل تازه را نیز این اسم نامند **بهراج** به تشدید
دو قلاف کرده **بهروبطرمان** فارسی اسم کمل عضرت **بهنی الحجر** خواز الحجر است **بهاد**
اسم صغیر الجوز است **بهرمان** حب جامع تمیر که با اسم فارسی قرت است **بهج** بوزیدان است
به اسم فارسی سفرجل است **بهاردخوشا** اسم فارسی طلع است **بهارقم** بزعفرما
و اسم کفری منه **بهراه صورات** بهندی عرق ایش و در لغات مذکور است **بهس** بهندی تخم است **بهیره**

بهندی میه است **بهنک** بهندی لسان الثور است **بهوکلیو** و **بهوکور** موت بهندی سم است **بهرش** بهندی زراوند
بهلاتو بهندی بلاذر است **بهطله** هر است **بهنکری** بهندی زراوند است **بهیس چهر** بهندی فطر است
بهنول ذور بهندی سنا است **بهنلک** بهندی قرنب است **بهوبو** بهندی ابهل است **بهاریکی**
بهندی برگ سفرجل است **بیض** مراد از مطن او بیخ شرح خاک است و حرارت او هم اصله او
و حافظ او از ذف و در تمکن کفاه ترش است و بهترین او بزرگ مقدار است در دهانه ذرع زنانه
گفته باشد و نیم برشت او مقوی بدن و غذیه و با مس برگ الفیل و حیات او در دل جرم سرد
و شیک و سفیده او در ورم سرد و خر دیزده او در دل کرم و نزد کثیر الفرز و قلیل الفضل و مولد خلط
بلغمی و مهیج و مقوی بل و بدن و جهت عسر شربه مهره و دوده و دشانه و قرحه کرده و مانع نزف الدم
و مانع زنان عاده و نیست در اصلاح آن و مصلح تمر هندی و سعتر زاده کرده و مضر جرم خشه بهم
رسیده باشد و موافق خراج کوده و بخته او در سرکه قابض طبع و مانع ریگ مواد بجوده و با سماق
بدانه و دوانه و خوردن او مثال آن جهت اسهال حرارت و مصطکی و مانند آن جهت درد شکم و با تخم
ترب برگ کنک مقشور و شاره قیف جا و کبر و بیز مادر شیر جهت تقویت باه نافع و خوردن زنده آن
نیز جهت تخویه و مرهم حرقه شانه و تنقیه بیوت مغیره و مضر حره و اکثر در حادث لمن مولد حصاة کرده و بیض
و کفف و لیمو بخته او در مرهم و صورت قرح و مصلح آن بهاره و کلاب است و تخم بخته او در مزاج
اطفال نیز خاصیت شیر و با کبر جهت سرفه و ابخ کان جهت قبض النفس و با انک کمال کنه و با انزروت
جهت تسمین بدن مجهول و با دم او چون جهت زهر و با طباشیر و کهربا جهت قطع سیلان و لسته و فوات
عرق و ابخ مثل جرم لک جهت زنگ آن و خوردن تامه و الاکت با این انکحام میه جهت قطع
سیلان حیض و درد رحم و جرب و خارش با روغن گل و با نمه جهت درد چشم و اکتحال و حقنه و مرهم
روغن جهت عین ادرام و اعصاب و طلاء بخته او با زعفران و روغن گل جهت ادرام بیرس مقوی و اکتحال او
و خون چشم و بلس جهت کلف و آثار سیاهی و روغن منبوذ جهت ادرام سکاو و مرهم و خوردن جهت درد مرارت و خون
غیظ بهدیه و کشنده و جهت اشتهاء سرد نافع است و سفوف او با سرخ مقوی و خوردن آن مولد خلط ضار و مرهم
و مرهم و خوردن زنده بسیار و موافق محرور المزاج و تشنه بدن او و اگر جوه قاطع نزف الدم و نفوذ الدم

ازرق تحت ضماد او جهت درد چشم و حرارت مخرج و قروح خبیثه و سرخی آش و آب سیاه که در وقت آبله کون فرو برند
جهت منع اثر و حرارت آفتاب و ادویه قابضه طلیه جهت قطع خون عاقر و از جهت اسهال و منع آبله و باکند
جهت برجهه طلا کون جهت منع نزول چشم و جهت اوراق و سده و سام و جهت آورام و منع و حقنه او با کلیه
و کلک و اسهال و جهت قرحه امعا و سحج و سوء حال مرارت و سحول او با روغن گل جهت قرحه زبان مخرج و رحم و اسهال
او جهت بتر چشم و منع ریختن موی و کاه فوره بتر از انچه جهت صداع سیاه مجربست و دوت بخ مرغ جاری
و مخفف قروح و دفع طعم عاقر و جهت برص و حکه و جهت باطن چشم و نفع نوحه او بعوره که بر بیاشوب و خاکستر
کرده و جهت عاقر و ملک مجرب و نوشته مکمل او و انتا آبک و سیوکه جهت قطع باطن چشم و نیز سرمه الاثر
و خون بوت تازه محرق او بقدر درهم جهت بواسیر و طلاء او جهت سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور او قاطع
خون و جهت آلام جراحات کهنه و لصاق جراحات تازه و کحل ملاحق بوت او محلول جهت اکله آب خون
بچه کبوتر و از سر او مکمس بوت بخ مرغ جرب اثر شل آبکست و در علم جهت اثر از بهتر و با بوره
و نوشته در منقل مشرب و روغن بخ مرغ و ارزه و سوده و در آب آش و نوشته کرده بنه کی و کلی و طلق
و جهت دود مجهه و بواسیر و درد دندان و ورم بدن و مرض غایه مجربست و کوبیده خون زنده را با نوشته و ثابت
بر شته کرده و روغن بچه در تطهیر جسد مجربست و بکار اصل حشیه با اصل حشیه اصل داری ثابت کند
و جامه نیلی بصل بچه نیم کون ان قرار داده صبر کرد آب جوشانیده کنند و در آب جوشانیده شده
و یا در آب سرد که بر شده و باش کنند از دوا سیاه شده تا نیم پخته شود و قدر شربتی از آن بخورد تا ناقه عدات
و خ مرغ بر طهور در ایام تلخی مکروه است در قضیه بالشم مذود و نیمه و در اجرا و دیگ بر شیر بخ مرغ خاص انه
بلش بهندی قش نامند و آن بخرت منبت او بلاد یمن و کوه هر ماهی نامند و دانه از بهر بلاد هر عبارت
از زاوت و آن بیع المنفوذ تر از است و فعل و قبل اقرا بان در کمتر از بهر رخت قدیمست و در جلد بهر
نیز قرب ام او شیشه و یک انجو بهندی سیکه نامند و بعتبار تر کوبیده و آن بخرت بسته شیشه آبی بر کره
و بر در آن نقطه سیاه و کاشیه صافیه طبق مستوی و مثل کافور سوده بر بر آن نشسته شیشه و در دن
بعض سیاه و ابراق و صلب و بعض سیاه و بعض زرد بهمین بسیار و قبر از بهر بسیار دوت بکیر کر
رکاب طلا کنند و در رکاب تیر کنند و بر او کشنده و آن بسیار نایاب است و بهمین حفظ مرغ نیز

بچه قرب ام او بر شیخ کاه بالله بهمین شیشه بهمین شیشه و قسم دیگر از بچه بهمین کره از آن بخش صد و دوازده
هر و اش بسیار هر بهمین و دوش زرد بهمین بسیار بهمین کاهی بقدر دو هر بر بهمین شیشه بر هر کاه هر و کاهی او سرخ
و بفرار از ده بعض را بعض و بچه ان کشنده است بقدر نیم ساعت و بخش صفر شیشه و قسم هفتم بر بهمین شیشه و یک
و هر و اش بهمین بهمین و شیشه بسیار و بهمین مرکز نیم در غایت بهمین تلخی است و بهمین قسم شیشه بچه و از است
بهمین هر اب هر از بهمین بهمین و خوش بهمین شیشه و قسم شیشه بعاد اب بسیار و قسم شیشه بکاهی الک و فرون بهمین نامه
و کاهی بهمین بهمین و قسم بهمین بهمین و کره بهمین بهمین صفیه و بهمین زرد و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین
ذکره و از و بقدر از بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین
بزرد جهه و در زرد جهه کاهی بقدر بهمین و بهمین بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین
بچه بهمین و قسم شیشه بچه بهمین و کاهی در بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین
کجا بهمین و قسم را در و بهمین کوبیده بهمین شیشه انه بهمین بهمین و در دو اول بهمین بهمین و بهمین بهمین
و ان بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین
هدایت بهمین کوبیده شده بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین
بهمین بهمین و در مجلس بر بهمین مستعمل است و کوبیده بهمین قاف یاد صورت صمغ است **بلش موش بلشا**
حیوانیست بشیه موش و بهمین او موش صحرا است بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین
بهمین بهمین و بهمین و کوبیده بهمین است و در بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین
و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین
و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین
بیل بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین
و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین
و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین
بیم بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین
و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین و بهمین بهمین

تازه بنایه مفیه و اگر اراده اسهال و عسر بول بعضی از اخبار و بلش بلاد بعضی و قدر شربتی از درهم تا نقه
درهم **بخ بی** بهندی حصل القصب است **بخ مرجان** بهندی سیاست **بیاز** بهندی بصل است **بیاز عنصل** بهندی
اسقیل است **بخ شیبی** بهندی اصل القصب است **بید** بهندی صفصاف است که بهندی بید است **بیدلا** بهندی
خلاف بخر است **بخ تفق** بهندی اصل الکرکم است **بخ بخاخ** بهندی خراسانی است **بیدخرما** بهندی خرما است
بیدانجیر بهندی خرو است **بیدانجیر خاص** بهندی خرو است **بیه** بهندی شجر است **بیجاک** کشنیز است
بیلکوش بهندی ارنب الکبر است **بخ کودپر** بهندی محرق است **بخ اناردانه** بهندی سنبل است **بخ لفاح**
بوی بیرون الصنم است **بیدکیاه** بهندی شیر است **بخ طرخوکوهی** عاقرقرحا است **بخ چماز** بهندی سنجاب
خرس است **بخ دادچماز** بهندی مذکور است **بیم** بهندی بهار است **بزرو** بهندی بزرد است **بیوزا** بهندی
قسم از قصعه است **بچاده** بهندی بیان است **بیان** بهندی بیان است **بخ بزلد** بهندی اسم ایاغ شیطی است
بخ بجوبیم آذربیه است **بخ سنبله** بهندی سنبل است **بیز** بهندی طاغ است **بیلدوبیه** بهندی
بیلدادو بهندی شبیه است **بی بل** بهندی قرص **بیژه** بهندی غلی خیار شنبر است **بخ** بهندی
نبات است **بی بلاموبیه** بهندی در قطعه است **بیته** بهندی حراره است **بیلکاچار** بهندی خون الدرق است
بیبو بهندی است **بیوزا** بهندی زرد است **بیژر** بهندی سیاه است **بیلد** بهندی است **بیل** بهندی
ثور است **بیواه** بهندی شجر ابی است **بیر** بهندی کن است **بیغول** بخ کن است **بیاردو** بهندی حصر است
بیغاین سرا است

حرف التاء مع الالف

تا بهندی سم است **تا نوم** بهندی سم است **تا** بهندی سم است **تا** بهندی سم است **تا کوب**
فرقین است **تا غنه** است **تا سعف** است **تا نبا** است **تا الفیس** حرف است

تا نوم بهندی سم است **تا نه** بهندی سم است **تا ال** بهندی سم است **تا کا** بهندی سم است

التاء مع الباء

تبن بهندی سم است **تبن** بهندی سم است **تبن** بهندی سم است **تبن** بهندی سم است

التاء مع الجیم

تنری بهندی سم است **تخ** بهندی سم است **تخم کاجه** بهندی سم است **تخم کاشه** بهندی سم است **تخم نوشه** بهندی
بزر حاق است **تخ** بهندی سم است **تخم کرفس کوهی** بهندی سم است **تخم کاج** بهندی سم است **تخم** بهندی سم است
صفار است **تخم نخ** بهندی سم است **تخم جنبوی** بهندی سم است **تخم زدوکه بوی** بهندی سم است
تخم کنب بهندی سم است **تخم زدواب** بهندی سم است **تخم بنلوفر** بهندی سم است **تخم کوکنار**
بهندی سم است **تلاج** سر بلند زنده است و بهندی سم است و قوه بلی در تخم بن و نوری نامه در سم کرم
در اول خشک و بقیه لطیف و سریع النفع جهت صداع و تقویت صداع و دفع و رافع در اسم الکتال هر و خمار
جهت بهندی و نزل آب و در ذرور استخوان او جهت رفع قرح مجرب و طلا سرکوب او جهت بهق و کلف و برص و صلاح
و بشره زان جامه و سوط زهره او منع لمه و نمل و در رفع لبان مفید و اگر او مصلح و مولد مره الصفرا و در محرقات
و مصفی مکمل است **تلی** بهندی سم است **تلدو** بهندی سم است **تلدو** بهندی سم است **تومس** بهندی سم است
و از او مصر نامند و از او بقلا کرکر و سفید و اسطوخودوس و در ذرور و دیگر برای زهره و زنا شتر و در حرم کرم و در آخر ان
خشک و بستانه و در خزاین کاست سه رطل و بهمین چاه و منج و مصطکی و سعد و سعد بهمین و کشنده قبل بهمین سم و هنداد
جهت بهمین و سعد و بهمین و جرب و قرح خشنه و خنازیر و در ادرام مصبه و جذب سم هنداد کلیه عاره اسی و تصفیه خشه
بهمین که جهت مشوق افشا و ورق و از ضرر و سقط و با او و جو و آب و سرکه جهت تحلیل اوجاع و ورم و طبع
و در او سرکه و آب کثیر جهت ادرام باره و تبخیر عفص و مصطکی و با فلوسا جهت تالیف و بزر مفید و مشقق او قطع
و زنه بواسیر و آب صبح او جهت قرحه قبل کیک پاشه و جرب و نمل بشره و بعد جهت خراز و تقیه او سلع

وصلح احوال جرب و خوردن او سبع و مساحت جهة قوت و جهة قطع صداع خرفه و امن از نزول آب و جهة تقویت
اعضا و مرده فرفه و سرسام و تقویت سر و ثانه و حصاة و حمل او بامر سقط جنین و اگر او را باعث زدن
حساب و دردی لفوا و در مرض است و مصلحش شیرینها و قدر شربتش ۱ اوقیه لذت رهم با نخبه و مفرط او
باعث مثقال و بدلش در بعلاج ام صرفه او بلغه و شحم حنظله و در رفع کرم جنین او و مزه ترکه و در بیرا فعال است
و مضرت است که جهت حرص سرفه کند و در خوف مس بیشتر بقدر بیضه نیمین او بجز تنه ناخیر سوی قدیمه پس بجوف او
رفع کار بجوشانند تا منعقد گشته و بیاشامند کرس بر کیلان ضماد کنند اسهال صفرا نمود و بر بالین نافع اسهال و
و بر دردکین و نیکو اگر بلوکه و بر کا مرض بیا آب دو شوبه قطع اسهال کشود ترش بر بر جمیع افعال قوی تر
از بستانی است تربد بحرت طب بهربا و بلن سفید و مجفف و تب او حوالی نوبن و نه دهنت او و سرق در
و کرش شیر کرا و اطراف او و عدو و کمش سیاه بخوند و ترش شرش ان الصفرا تر و هر چه اندر نوش سیاه
مدی عرق است و زرد او تیز بدست و بهترین او سفید رنگ و صمغ دارست در اول سم گرم و در آخر آن خنک و مسهل
بنم و در طوبت رقیقه و بر تخمیر قابض ملیم غلیظ و لزج از حلق بیرون و مضر معده و رحم و تخم سیاه ان مضر و رفع از زهم جهة
عرق النسا و شلل آن و نفع او سرفه و در جنس شرک و طوبت معده و بلغم کاید و اشکال آن جهة الخولی و جنون و صرع
و بجهة کان و اوغشی و ام جهة سعال مزمن و در سینه و صفر آنها و مجفف عضا و مقوی عضو و مصلحش شیرینها
بهت بجوان او درد غشی و ام و لیسه بر گردن و بکیرا استعمال نمودن و در شیر شد از جرم او تا سه درم و در مطبوخ
تا بجهة ام و بدلش بهت و نشیه قوت است بوزن او و در بقیه از جهة غاریقون و در غیر موجب جالنوس و کمیون او
بنیکو تربجبان شنبر است هر بر مس جمیع منفعت کمیه دشمن و در اول کاه و مره جالینوس از شکر و ملین طبع
و مسهل صفرا و محرک باه و الطف از شیر خشت و جهة سفه در سینه و عشیان و تهان اره و تشنج و با ام بجهت
جهة اخراج اغلاد و محرقه و در دوش کاه کاه در جهة عسر البول و بیشتر تازه و در شیه جهة محرور باه نافع و مضر بر ز
و مصلحش قرنفل و عناب و قدر شربتش از ۱ مثقال تا سه مثقال و بدلش شیر بلیخوت است و بهار و آب جو کشنیز نیز
تراب نباتی خاک آمده و تخم عبارت است از بجوز زمین ابیض و صفات زمه نشه شبه سرد و مثقال او خشک
و مجفف در رفع است و تراب ابیض جالنوس بر اول است و از تراب الطرق در خاکی راه ها غیر جهة اگر با شیر الطف
و اعدل است بسیار و مجلفه قابضه مجفف و مقوی عجات چرک در و بیشتر استعمال و جهة اسهال و اقصاء مرتبه

نافع و جهة بلغم زیر موی چین قدیمه عبرت و زیر خوردن است که چیزی قبل از طلوع آفتاب بر اندر شب بر ترجیح
بر دارند و در خرقه کهنه بسته تعلیق کنند سحر را اهل شنه و جهة در سوق سیم از روز جهة شنه بر دارند
جهة رفع عداوت و تفرق موثرات تراب الصیاد خاک شاره بهیت که در بلاد شام است
و خوردن کمیتی او با بخم نیز شرب جهة استیام و استحوان شکسته مجرب است و اشه انه تراب النارد جزیره
است در روم در آنجا هم مکتوب غیر کهنه خاک او جهة استسقا طاز تو او در رفیق حسیه و شبه
از مدینه شهر است حسن کرده و جهة مزروع آنجا همین خاصیت دارد تراب الفاد و تراب الهالک
سم الفار تراب القی گنگ زرد است ترنجان ترنجان از بلاد بخارا است و بکار بر بلغم مجفف و تراب
ملون علفات ترسی او سن است تربه العسل بانه سر جزر جهة هم است تریاق جیلی تخم ترنجان
مختصر است تریاق فارسی و تریاق طبیعی و زهر است تریاق ماء نافع است تریاق الروماء قوت است
ترفاس نطرات ترسنوج طرفیات ترنوین هر ناه دفع است تریاق تزکی مومیائیت قروم
بنفشه کشاکش ارسطو خوری است تریاکه اسم فارسی فرنیز است ترنیزک اسم فارسی حرف است تزیید
اسم فارسی شیر است ترخوان فارسی ترخون را گویند ترب بفارسی قبل است ترمه بنفشه اصفهان
کرده است تزیج ترجیح است تری بهلا بهندی شاه سفرم است ترک بترکی زبان است تسباغه بترکی
سلفه است تستریه ظفر است تشقوان تشیر بسفلی است تشبرج سوی جشنیز
فارسی است و از آنکه چشم و چشم آغشته دانه است بقدر بهدانه و مثل و سیاه و برنگ در آفرو دم کرم و خاک
و جهة لرد و با آنکه صدت و جایه قابض و ملین و مقوی باه و جهة رفع دمو و عشاوه و جهة حرقت قفص
و عضو عصبانه نافع و جهة در جوف بنیز با عصیر کنه نشه در زیر آتش بخته پس مشکه کنند با نبات و خطوط
و با میل کمی ترب دهند در اکثر امراض چنین قول اند است تفیرا سیخ است سفید و سبک و در
میان کشند خام یابس مثل و جهة قلع بر خوش چشم نافع تفاح نباتی است نامه شیرین او در اول کاه
و در دوم تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک و ترش شیرین او در دوم خنک و ترش او در سوم
معتدل در اول خنک مجمع او موضع رفع و در دیگر و جهة خفقان و عسر النفس نافع و شیرین آن مفرح و ملطف

تراب النارد

حرف التاء مع الزاء

حرف التاء مع السین

حرف التاء مع الشین

حرف التاء مع الفاء

روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا و در دوم باشد و قوه تزاقیه دیگر او جهة سرد و یبس و آب او
بشراب و کوشت آب جهة رفع غش مجرب و آب او در حمامی مفرط مقوی ضعف و اگر او را خوردن ان
غش بتهای مرکبه و نسیان و سوله ریاح و مصلحش اغذیه لطیفه است و ترش او قابض و مسکن
و مخلص موافق محرقه صفرا و در تخمه او در جهة اسهال و مصلح اجزیه تیزه و خشک کنند او با آب
انار و ابراهیم نیا سیب جهة تقویت معده و در اسهال صفراوی و مسکین نافع و اگر او را و مضر سینه و مورث
دانه اربه در ریاح عرق و مصلحش کلفه و دارچینی است و ترش شیرین او سوله خلط صالح و در اقبال
مشتری است و اس و نمره او سوله خلط ام و ضماد او در ابتدای اورام حار نافع و بیشتر قابض
از اهرام و عصاره او بیب و عصاره برگ او جهة تسموم نیز بقدر شربتش است و مسکر و اد
با اجزیه تا سیب جهة رفع اخلاط منفعت نیز با اجزیه مضر جهة نفس و شوره و کوشت قاب هر گاه
بخط حار در غره شیر بر سر دفع زهر تکیه دارد آب آن ترش و اسکار بدن شیرین بقوایه اعدیه شبه
در آخر اول سرد و در رطوبت بیوست معتدل و جهة غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفرا و قی و زهر
خوردانی بود و اول نافع و مضر اسهال و مصلحش و ترش و آب شیرین او در اقبال قوی تر از آب شیرین است
و شرب آب جهة تسموم و دوا و تفریح قلب و رشد و مرمان او در جمیع افعال بهتر از مفرد است
تفاح بری زهر و عبور است تفاح الارض بابونج است تفاح تفاق نوعی از زهر بهای بری است تقدیر تیوبه
نامه تفاح ادمی ترش است تفاح فارسی صمغ است تفوا انفرت تفراس بنوعی تلخ است
تفسیقون طحشیقون است تفاح الجن ثمر الفاغ است تفاح ماء ارجح است تفسیا
ثافیس است تفله تفاف کزبه بر بر نامه تقره کروبات تکوک بفارسی اسم صیدیه است
تکان اسم ترکه کوشت است که بفارسی خارکه تیه تکو اسم هندی است تل اسم هندی
اسم است تلی بهندی اسم انزروت است و طحال با انزروت نامه تلسی اسم هندی حضرت تلیا
اسم هندی عود است تمر بفارسی خرما نامه و ایشان از ذات آنکون ۱ اشهاء صفت مرتبه مشتاق طلع
در ربیع مرکوبه دیگر تا اسم خلال جهاد اسم تخم قرشیه رطب خشم تمر در هر یک در موضع بدو است
و تمر در دوم گرم و در اول خنک و قبول اول تر در اشانه جهاس سر و دین و حوالی سینه و ترش

تراب النارد

تفاح صنائی

حرف التاء مع الکاف

حرف التاء مع اللام

حرف التاء مع المیم

دیگر الوا و دوله ترش بیش و تعفن کرده نشده و طین خواص و جهة نفاخ و اعضا و درد و درک ام مرض باره بنفشه
و در دیگر و طبیخ او با عسل جهة تب بلغمی و جهة مجرب و دوله او بادرک بکر و بسر و محرق خون و خون اغلاظ و صمغ و مورث
قلع در سه و درد و زبان و مصلحش و خشاش و بادام و سکنجبین و آب انار و سکنجبین و آب انار و در دوم حرارت
صاحب شوان بلیه سلاب تقلیل تاریه و دوا نه خوردن و اگر قبور و قابض و محقق و جهة اسهال و منفرد موثر او جهة
روا بنین مزه و قروح خشک و اصلح جهة آن و قروح چشم و سبیل و رب و حضرت بصر نافع است چنین قرار از شیر
تازه جنب بنه شامل آن نیه و از حقوق تر بر بخشنده در تقویه باه محدود و نشه نام تمر هندی بهندی و ترش است
در غلظ نافع تقویه شیر و دوا بها بکشش بلغم کوچک و در خت او مثل درخت لاله و برگش مثل صنوبر و طعم او نیز
ترش و منع تره و ریم سرد و در دوم خشک و مسکن نافع صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در خوردن
مسری عرق او تیز و مطبخ بهمان جهة حشا حار و مکه و جوب فقاع و عطش و تهان اره و تهان شیشه و آب
و نفع محرورین بهمین و اگر او را موجب سیر و سال قصر سرد و دوله سه و مصلحش کثیرا و خشی خوش بنفشه و آب
بهدانه و عناب و قدر شربتش از ۱ مثقال تا سه مثقال و بدلش آلو سیاه و در طرح اسهال اگر دانه او در دهن
و قابض و منفرد او جهة بر بیماری مزمن مجرب و ضماد او جهة ملح عضو و دوا و تقویه عضو و باه و اشکال آن جهة نفخ
دکتوس و مسکن آن جهة و تقویه مطبخ لوکس اورام و در دوا با ارد است تمساح نهنگ است نامه حیوانیست
بحری بزرگ جثه و دست و پا دارد و پوست او درشت و در مناخ آب نیز تعیش کند و کمک او در دیگ
تعیش کند و در اول نامه دان کفتر است زهره کرم و در دوم خشک و کثافت او محرک باه و تحمیل بدن و نافع
فالج و سکته و جهة رفع آزار از کزنه و تلو نافع و در دوغ کار جهة درد و کرده و تقویه باه و خطر او جهة درد کوش
دکر و صداع از شیشه و تمرین او بر بدن جهة تب ربع و دفع زیان او نافع صداع و زهر و سکته خون او
بیوه و آلو جهة تقویه دندان لون و صبح و تعیش سفید و اکثال سرکش او جهة بیماری مزمن و نامه جهة و زهره او در
این باب نهایت قهر است و بخور بکر او جهة رفع جنون و تعیش چشم او جهة منع نزله جذام و بلبن او
بر بال است جهة تقویه جمع موثرات تمتم سنان است تمر الفهم بلدر است تمن اسم بهار از است
تمثول قاهر است تموش بلوط طبع نبات آخیش است تنبلی اسم دیگر عیش است تمشدانه قوت الحلق
تمالس بهندی جهة حضور را نامه تنکار قمر از بوق و نوع خود نادر شبیه تنج و آن بوره زهری است

تمرهندی

تنبلی

تنزوی اسم هندی است و آن گیاهی است که در آن شیر و آب و شیر و آب و شیر و آب و

وشیطه و خون کبیر و رفع سده و درد طحال و جگر بول خون را که ده و خفقان و سعال و دوا که بسه تر شربت قصبه ریه و کرده
خون جهت ان از حضر سرد و قاله و بهاب زیاب و بواسیر و بیماری و دوا که بسه تر صلح و نفاس منفیف و باکنه و مقعد و جهاد
دفع دوده و تنگی نفس و بخور عظم و دیگ آب بر دوا که بسه تر سهل قرص الجوز غلیظه و تنگی نفس و درد رحم کرم و دوا ان بر درد
جمیع اعضا و مرتبه کوره منفیف تر از تازه بعضی بقدر و ملین طبع و رفع و دوا عظیمه لطیف صات جلد و لهذه اکثر او
مولد قوت و بهتر کردن جهت معدن فوج و خفقان بهت طبع و تفتیح مجاری او و تزیین و تعریب و رفع مورت بلغ
موثر است و مثانه و جهت کرده و بیخ و گلو و رحم بنا کوش و مقلها و بهاب آمده جهت و تنگی بار و زاج جهت قرح حلق و
مقول جهت کوش و درد سر و بیماری جهت بهق و سعال او و آب بطیخ و دوا و عصیه جهت زیبه و بهاب و بیخون
جهت رفع درد و رفع و دوا و سفید کون در ان بهیه و تعیین شد و قطع رفع ادم و رفع نزع جهت خلق و زاز سر و
بهر بیماری و حقنه او بهاب جهت منفس مفید است و در خیز دانی طلی و گلدر و بانیب و اخراج قیه و خلط بخیر و جهت تنقیه
و تقویه جلیه و بهر که و بیخ جهت قرح و طبع و طلی جهت گزیدن ملک ایلاند و بار کنه جهت گزیدن مار و عسل و تلخ او و برگ
خشکش جهت اقراح و تحلیل کشنده و زیره و مشرو و شیر انجیر مسهل قوی و خلط تلخ و تجفیف کشنده کاهی از و آب کشنده
کاهی بخیر است و کشال او جهت سوزاک و حصول او و زده و بیخ و دم مر حیض و قصر مع و مخرج جنین و صداع و جلیه
جهت تقویه و باز و جو جلیه جهت قرح و قیا و کلف و برص و طلاء او جهت گزیدن مار و ملک و قیا و دستور او جهت دفع
مشکل و درد دندان و بیه جهت قطع نمال طبیه و برگ تازه او جهت گزیدن ملک ایلاند و جهت تبها و مرحوات و خشکی ان بر که
جهت تقویه جلیه و طلاء او با آب جهت منع سکتین مولد و جهت تقویه اخوان قوت یقه نافع و بیماری اخراج اسهال
نافع جهت نقص در مرح و جنون و دوا و کلی است و دوش و قیر است و جهت انجیر را نیز مر در که جنین باشد بر اندر بخود
ایکه و بهر که او بوشیده و تقویه اکبر و بیه و صداع و ثانیه جهت تکثیر شیر مجرب است و جهت بار و مغز کردان کوسه
روزی است مسهل و بیشتر بخورند با آب جهت اطلاق نافع و مجرب است و مضر کبد منفیف و مصلح کردان و مضر و انیون
و مصلح انجیر تازه نکشیده و شربت تخم ریاحی و برق و اخراج و شش مغز مصلوق و قدر شربت تا دو حبه او و جهت اسهال
و از زنده و انگیر طلی بتواج پوست درخت شیر است و درخت چنار و کنیه پوست درخت کمان اصطرخ بلوط
خفاست و خاکها طلی کیفر شبه در آخر و دم کرد و حشی حقایق و لبان و تخم و باب بکیه و مر بوقیه انیه جهت اسهال مزمن
بدو قطع حقن بوسیر و صداع او بهر که جهت دهر و دام و مرهم و دستور او جهت درد دندان و تقویه لثه و زنده و طلی

و بخار او جهت رفع و باد طحال و عسل الاثر و بخور جهت بر سر و تعلق مقوی و درد رحم و مقرر
او جهت قطع سیلان رحم و حقن جهت دم شمال او با بیخ شمال شیوز در حبس سعال بوسیر مجرب
و قدر شربش با مثقال و مضر محرورین و سطش و موسر التهاب جشا و عطش کثیر و رب قوا که
تیهو اسم فارسی تیوج است تیغال ایتهال نیز گویند و نیز تیغال است تین احمق
مجربست تین الفیل جوز الکبر است تیفلیس بزر سرت تیفلیس اسم بوتا خشبی است
تیادی اسم بهر جراست تیتوج اسم بهر سباع است تیدوی کلری اسم بهر
انبوی است تین نادنجی بوته مصر عرض رفع بادات باب

الثاء مع الالف ثافیا صمغ نباتی سفید رنگ شبه بانزدوت و شدید تلخ و لسار
شد بود و نبات او شبه بزاینه کمش سفید و تلخش شد تجربه و مانند عرض و در حلق شبه اسهال
شد اکلیل است و تلخش غلیظ و لسار شد و تلخ دست او کو اهمار تلخ و در شکمین و امالوت
جرند و بهر شیخ نامند و تلخ او شد و تلخ مقرر طوبت است و بزرار و بیکار و بیکنه و بعض مجموع ان
نباتی است و فشرده عصاره بیکنه و اخرین متمکن و بیزاین لسار است در آتش سیم کرم و تحت او بر طوبه
فضلیه و تنقیه مسهل تلخ غلیظ و جهت درد پهلو و بطلان اشتها و تکثیر مرح و دستور و صداع او جهت
دار اشیب و رو بانیین مرح و درد زانو و اسهال لنزد با وزن او و مرح و کمر جهت اسقاط بوسیر
و جهت قطع اثار سیاه و تنقیش و تکمیل جلد و عسل جهت مقرح و باکو کرد جهت انفجار و رفع صلب
نافع و زیاده از دو عشر بنه کم تلخ و قدر شربش تا پنج قراط و دوست بخار او در افعال مثل تلخ ادات و جهت
بره کره و زرد و شم انیون بجوش نامند جهت تقویه معده و در مخاصر اشاهین او جهت قوه بی نهایت منفیه
و قدر شربت از دوات تلخ و بزرم او تا نه قراط و اکثر او موجب درد حلق و معده و جهت بیماری بول و حرقی
حلق الفق و عشر و مغلص شیرازه و بیان نیز قطوا و بیش درد او و تلخ حرف بیاء و کوبنه نامی قرمه تلخ
سراب رفع مقرات او مکه و جهت گاه و دیق او و در فصل اغذیه کشنه بمرتبه اصداث کله حرارت کنه
و در زمستان اجتماع بوشش بهشه و در شش قصه سلاح رفع کنه و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع و او و جهت
منع سراب بیرات جهت سراب بیرات صفات بیرات دوات ثاب انجر بسفاج است ثام لوبیات

ثاموس بهر نافع مرزنجوش است الثقیس بهر نافع حرف باب ثجیر بجیر لاجیر افزوده است
و قوتش موت است باین صفت زهره و جرم مانع جهت زاز مطلق بجیر مراد لاجیر است و قوتش قابض و ضادش
با تک جهت درد حاره و در حلق و دهانیان و حقنه او جهت قرحه امعا و تقویه معده و در اسهال مزمن و سیلان طبیعت و جهت
برشته کوله او با دانهای انجیر در دو وقت جهت قرحه امعا و تقویه معده و در اسهال نافع است ثخاخین
انجیر غلیظ شبه ملدی مرغ است ثرثا بوته انه لی امیر بقاردن است ثرید نامی در انجوشت
ربحه تناول نمایند و شاهی بر انجیر در مرغ و شربتها و غران کشنده ثعلب فاری روده نامند
دوان سیوست معروف بوت او در کرس قرب بسود و جهت بهر دین و در طاعون و نطول طبیعت زنده بوت او
جهت درد مفاصل و طبیع اند و قوت حقنه و در دو مرغ انیون بوت بیند پشنه جهت قوه و عدالت منفال
نافع و بعث سرعت راه رفتن طفل و رفع اعیا و اشامین بکشال از شش او در خشک کوشه
بعمل جهت ابو و شرفه و طلاء او با بوت لوحه تخم مرغ جهت داء الثعلب مجرب و بهر او جهت درد کوش و با
روغن زیتون در شمال ان جهت نقرس و درد ران زاده و سوطها و اتبره او با هم وزن نمک کرفس
در هر ده روز یکبار جهت امتلاء ضرام و زیاده شدن ان بنهایت کوشر و کوشت او جهت مبرد و رفع تحریک
باه و صاحبان استسقا منفیه و فاکهه بوت او جهت تو جیع اش و نواصیر و قروح حاره و تهیج
دست و پا به همه او نافع مضرت سره و کفها و تشنج دهان او را بهمنع فراد کون سک مجرب
دانسته اند و ایدن بهر او بر جوبه و لف کبدن لمتر در موضع از خانه بر اسحاق با کیک بر ان جوست
ثعبان ماء عظیم است ثغاذیر لبن بیچه در دراب است ثغا بوته عنبر نام است حرف باب ثقوس
هنه بار بر است ثقل اسم جرم جرمات و مراب و فشرده شبه از بیخ غلیظ و در افعال شبه
اوست ثلج نام بر حرف نامند در اسم بهر و در دو درم خشک و سرد و در دندان حاره و قرح زلوله
در حلق مانده شبه و جهت کرم معده و تقویه نافعه معده حاره و تهاس حاره و جرب و تکه و ضادش و برق
جهت قطع رعاف و شربت او جهت اسهال حرارت در معده و مضر و مطلق و مورث سعال و مضر حاره
منفیف و معده دین و صاحبان لوزه ام طحال است در آب بر دو و باد بهر است و مصلح قرنفل و عسل و از
مولد اوست در حین تنگ با برف آمیخته بر شبه بر آب بهتر و بر تکه و حاشیه در ان پنهان کنند در ان پنهان کنند در بر عت

باب شرح نخ کشف ثلج جنبی علامه بخهر است شبه بنک و از زنه آرد جهت بهش عین و تقویه بصر و ضادش بر
جهت تب ریق نافع و در ان سم جبر بادو و زهر استعمال کنند ثمام بهره اسم نبات شبه بخیه
و خش کلاه زاغش و بر کمر و باشد و جهت جرب و خشه و سب بدن و طعم او شیرین در کشمین زرد و خش منه در
مانند زاز بدن و در اسهال و در اول کش مضاد تا زه جهت دیدن چشم و نیز کریکی حاده و در شمین او و مجلس نافع و طبع
تا کمر او جهت تقویه جرگان و درد بدن نافع و تقویه بصر و نافع مضرت کرده و مصلح کشر او و قدر شربش تا مثقال و مصلح
قوت است ثمرة الطرفا بهر و رخت کرت بهر کمر از عنبه و بهر اش شبه بهش کشد و کرد نافع عبارت از ذات
در افعال مثل ثمرة الاشر و غذا از موسرت لطیفه و دوا لطیف و تقطیع است ثمرة الاثل نوع کوچک بر کرت
ر عنبه با مثل قدر تخم و زرد ان کرت و عنبر مثل در ام سرد و بهم خشک و تابق و قاطع نزف الدم و نافع الدم
و مقوی کشت و قدر طبیع او که برای قدر از زرد در در طلی آب جهت بند بشه نافع است و مضر طبیعت مخفف اسهال
و جهت کزیده زنبور و رفع جرب طبیعت بکشر جهت تریاق و زرد ان سرد رطوبه رطم و دو و اسهال و منفعت بکر و جهت
و مکه و امراض حقه و قروح رطبه شربت و طلاء نافع و منفعت او جهت تکلس و زیاده کسی تم نه مضرت و منفعت او
در آب کرم جنب بنه شبه در افعال مثل مطبوخ او و شطرنج او مضر جهت و رد اوع مواد و نافع قبول آفات و مقوی
بصر جهت دهن و سلاق و جرب بسیار مفید جهت و ارکان جنب بنه شبه و مرهم او جهت نفث الدم و جراحت
شش و اسهال کند و سکته و مواد و نزف الدم جهت و بر شبه او با کمل شوار جهت اسهال مجرب و در زرد او جهت
کاشت زنی و قطع حقن جراحات و طلاء او جهت ارش خاره و مثانه بشره و مغول او جهت تجفیف و تقویه رحم و مضاد او و جراب
و در کمر بخه بشه جهت بهر نافع و مضر سر کمش و قوه و دش مانند و با پیه انار بوزن لوه و قدر شربت از جرم او تا ده
مثقال و کرنه جهاد و در جهت و جهت قبر و در اسهال و در شیش جهت شبه آب از بر کشر انعوام آورد نه شربت کرده
جهت جهت بهر است جهت تقویه اشتها و جهت و جهاب رفع اعضا و منفعت و تنقیه رطوبات فاسده و مقوی و تقویه
ان بنهایت موثر است ثمرة العرعر بهر است ثمرة النوال اسم بهر است ثمرة شجرة الله اسم نوع است ثمرة العلیق
نوت العلیق است ثمرة السدر بنی است ثمرة الفواد بوته مصر شبه نباتات و بعض زرد و مراد بلاد سیاه بنه ثقوس
بوته اسم نوعی است ثوس بهر نامند اسم کاشت ثوم لحیه و ثوم الکلب و ثوم بری اسقوردیون است
ثوب الماء علت ثوب الثعلب جهت انه لس قسم نامند سنبه بر بطیت است ثوم بوته بهر سیر گویند و بهر انه جهت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الجیم مع الباء

حرف الجیم مع الثاء

حرف الجیم مع الحاء

حرف الجیم مع الدال

حرف الجیم مع الراء

حرف الجیم مع الزاء

حرف الجیم مع السین

حرف الجیم مع الشین

حرف الجیم مع الصاد

حرف الجیم مع الطاء

حرف الجیم مع العین

جعفری بفتح اول و سکون ثانی و کسر فا و یای معروف و در جمیع اقوال شبیه بجعفری است **جعند** اسم آن در لغت لان
و حرارت و در زود قوت بقوه تلوه و دفع هاء شبیه کی را و هر بوی و مزه که مار و قوش کوبه و آن عظیم الجثه تر
از سایر صنف است و شاه بوم نامند و دیگر را هر تا تلاق کوبه و آن کوچکتر از بیست کم مرغ حقیر از سایر
حقیر تر و بقدر قمری است و قسم اوسط سیاه لون و مسمی بجغد است و در تحقیق این گوید بوم نامند که در
در لطع هزار در مین ذبح او و بجای آن بر دار چسب لقوه و بر اکثر او رافع است و تطور مثل او از حرف
بنفشه و اسرع مثل طرق موافق صاحب مفتوح از مجربات است و جمیع زهره او سیاه کسر مرغ حقیر از عین آن مخفی
نبوشته جهت سل اول اول در آن آن مهمت و طلاء خون او با روغن جهت کشف قلق مثل و اکثر ل
خون او زهره او جهت سنگ مثانه رفع و جهت او سنگ کشته چشم لا مفتوح کی مطلوب مسیاه تعلیق مرغ
جعت سیاه رس و مطلق او موجب حورت **جعرات** بفتح فرزان اسم بات است **جعثا نوبه** سر لف

حرف الجیم مع الفاء

تر که کوبه اسم بوتا است و جعل او و جعل ظاهر نه بس لون اخضر است ملاکه مولف تالیع بن
منفه و آن ثابت ریش بقدر بیرس و تعالی سبز و اوراق و برش ابزه تر از برگ تخم و ملاص
بهم در طرف اقل عند قبال شبه بهلیله و با دام از سه عدد و چهار عدد و اطراف علاقها خار دار
و درون غلاف همه روده تخمی شبه بهلیله و با دام از روده عجوز و مشبه در اوم کم و در داد مشک و بر قوه قضیه
و در تقویه و قوتر از خصیه ثعلب و جهت مغز مثال بخ او با گوشت بره یکمال کم نامه و جهت سنگ
با مغسه هر ادوات باب او نام طبع کلا را رفع کند و جهت با داد جلب نامه تر کی به و مصر آرده و مصلح او کمرا
و قرار شرش ۱۰ درم و بیش تر است **جفت** بوت علاقی مبطوات و بر طلع نیز اطلاق میکنند

حرف الجیم مع الکاف

و در مبطوط مذکور است و از مطلق این اسم مراد است **جفری** کفر است **جفطوط** بقاف و کوکر ان
جکاوک اسم فارسی قبره است **جگر** فارسی اسم جگر است کبد است **جگوبکه** اسم آنکه جراد است
جلردک اسم آنکه دانه مومیات **جکنا** اسم هندی جیت است **جکی** این الوکه کوه خرما هندی است

حرف الجیم مع اللام

بقدر خربزه و بیشتر رنگ و خار دارد و در کاریف و درون او دانه‌ها بقدر کرکان و از رنگ و شرش طعم
و نفع و در آن دانه تخم دیگر بقدر پسته و حبوب و مغز او شیر و چرب بس تلخ در حق او عظیم است و با تاج حیه مفرد
مولد هر دو محرک باه است **جلید** فارسی مرکب آنکه نامه در طبع و اعتدال مثل تلخ است و از آن کمتر تر **جلتا** فارسی

کفار کوبه و او عیر کمال از مشهور است اگر چه در جمیع اقوال شبیه بدیگر ندارد هم سرد و خشک و قابض و دافع و مجفف
و مقوی حقنه جهت اسهال و سرد و صفرا و در اخلاط و رزق ادویه و مانع سبع و قرحه امعا و نزف الدم هر عضو
و نفث الدم و جرب و حکه و مغز رکش مواد بجوده نافع و ضماد او جهت هر بوسه از نیش و دمل و سایر جراحات و منع
تزاید اورام و سقوط مو و سنون و مضغه او بهر که جهت بوسه مان در سنگ هاء و دندان و قلع مو
و مصلح بعضی کثیر و قدر شرش تا ۱۰ درم و بیش خون او موت است و از خواص است جهت زرد
جهار پشته و قطع اغاب بجود و غنچه کشته او صاحب بعد و دهان کم از دو هفت بهم جا کوه فرد
تا میل ره کشد و از عرق مشروه نامند **جلبه** بوت حوانات است و آن بجوشت سرد و خشک و اهم
و طبع مدرا تر غذا است او هنوز در اصلاح و هر مغز او با گلاب نه بود و غذا کرم هم و بجدن عضو و حمه
و خرمه با دسته باشد بوت تازه کم جیبن ذبح کو کسنه و هر دمال کم تا نابه کسن او جماع و در ام است
و بهتر جهت اورام و برد معده و اصلاح است سر بر قلو در هر مهالک سر ام جرب و بوت تازه تر
جهت سم افعی بوت کو سفید جهت قروح جسمه و لکه و جرب و بوت بر قاطع سیدن خون هر حرارت
و ضماد کثیر جمع و سهتها جهت نور هر دو تخم اش و تخم جمله و ضماد سر جهت بوت آب آنکه با آب کسنه
سر او تر موالی جهت رفع سرطان از حرارت و تعلیق بوت جهت کشیدن بهار سرد و بوت مثال
جهت آنکه دیوانه و رفع ترکیدن ادرار از حرارت و موضع بوت خفقه بهار و غیر زمین جهت داد و اشیا
و خرق بوت اقرب جهت داد و اجهه حرارت **جلوز** اسم علاء فرق است و بعضی بر ادا کم بس استعمال
منابع نیه و جب الفرس بر کی بر نیکو نیه و این جهت آشامه و جهم کات هم بکار مهمله است جوز الفرس است
جلغطیط حرع غلظ است **جلاب** از هر نه در ارمانیه مجرات **جلباب** در فرنت **جلغوره**
اسم فارسی تخم بوه است و بعضی جوز الصنوبر است **جل** ورد احمر **جلبوب** نوعی از جلاب است
جلجلان بر حسب و کثیر شاهدات و بعضه جنس مخصوص است و مولف نامه که کاه اسم سرنه اسم است
جلیف اسم عرب شبیه **جلهم** قسم سیاه عریض است **جلز** صفات **جلنبر** مرب لند
کل نرین است **جلبان** فارسی **جلجلان الحبش** خشکش سیاه است **جلنوج** قودیج بر است
جلانا فارسی **جلوجا** جاوشیر است **جلجلان مصری** پیش است **جلنوش** صفیر است **جلنجبین**

ورنه سر بوان بلغه ذکر آن کرد
جلغوزه حب الصنوبر است کوه
عبارت است از تخم الموس
ترکی شیرین تلخ بکوه

دمیمی جماع و مرح آن در دو فرع غلظ و منخر حرارت **جمجم** بحرارت شبیه بر نیش بس و بوی کدر از
دو مرزن اگر سفید بر نیش بس سفید و زرد بر نیش و مغز بنود با دک تلخ و تند و شیرین و از نه بلاد حبس خیزد و اگر
بکر نوشان نامند ساق بر نیش شبیه از دیم کرم جمجمک و محرک و مخصوص مرد بس او جهت بوده و بوده
و نزف الدم و ذات الریه و دفت بجهت رفع حصر سرد و مصلح مثل جوز و دقر شرش ۱۰ درم است و اجها او و کدو
از بخشال با بخشال نماند و بجلاب رفع حقنه است در اسهال و از مجربات **جمل** فارسی شتر نامند بجهت کمتر از
و سلاد او بهتر از سیر و قوت او در ۱۰ درم کرم و در ۱۰ درم خشک و مقوی و دافع باه و جهت ربع و عرق نامه و مرقان
و حقنه ابل رفع و مولد اعراض کوا اسرا و اخلاط غلیظ و مصلح او زیر کا و شراب کشنه و ترش کرد و بخشکی است
و ابل شتر مسهل و مدر از آب جهت سرفه و زکام و در زکام و در بیهوده و کشف و یرقان و سرد جگر و تقویه باه و رفع حمی
و بدن او جهت کرم و مصفه و اطفال بوشه او هر هر جهت نقرس و رفع ادرار و اورام مجربه و شیر او جهت استسقا
از نعوظ جهت حصر جا که بول او آنچه شبیه و طلاء او کوشت و مغز او جهت قوه و ضماد شش تا ده او که هنوز کرم باشد
جهت کشف مجربات کل شش او مورث کوز و حمی متواتر و اشیا از اشجار است و از موا معنی جمال و نفع
سرکش او و قطع و رفع تا بین اوساء او در جهت جمع و ضماد تازه او جهت کلیه حق زیر و بخور و بخور و طلاء ان
جهت نا بین موی و داشا بین کف و نهاد و بین خیر مرت جنون و جهت بین آب بوده در رفع او بعث زوال حمی تا
و کوان شتر جهت نفوذ رحم و بول بسر و قطع عین و شقاق و مرض کشف و جهت نه ال و رفع و در خرد او جهت بوی و سعوط
و سیلان خون مجربات و زود نافع و بهتر کرد شتر الحال آنده بصر بر آستین عاشق جهت رفع عشق که از آن آمد
و جهت کنیز الابرق او تر کشه طیور بجزه بهمی و تنگ دل و اخبر بهین افزاد و آنچه بر شتر و اقویه باه و جهت
و سنن بول است **جمان** بهره لولو است **جعفر** فارسی سیاه است **جمجیفی** اسم بر است **جاز النهر**
سن اوراست **جمر** فارسی است **جمل الحمی** عرب است **جماز** بفتح است **جکودی** اسم هندی
خفاش است **جبل** بفتح اول جبل است **جمکدل** اسم هندی قلقاس است **جمیلی** اسم هندی بهین است و اشیا
خطبانا نامه اسم عرب دراز و غلظ و بدن بعض و رنگ و نفع او مرکب است و اشیا خشک و در طول و قدر بدن
و برش شبیه برگ کوکان و نفع او بزر و اکثر خیات و کشش مرتع بدن کمتر و ترش و غلاف شبیه کنجد و خیار و ترش
بر مرقاه نامه برش شبیه بکوکان و الوان مستعمل است و اول سبز و ترش و بعد شبیه مطف و مقرون و مفتح و کلان و در

و تریاق سم و مخرج جنین و جهت گزیدن مار نیز و دیگر و بر اندام سم بر و در هر کس نیز و عسر بول و حبس حیض
و خود او جهت گزیدن مار و زان و مرحرت و قرح چشم و ورم بواسیر و جهت تقریر کسط و کرم خصاء و شاه و از آن
بیق و طلاء او جهت بر کوفت طاع خون حیض و استسقاء او بر آب و تریاق قیا قوت و مصر سند و مصطکی و تخم
قند این است و قدر شربت تربیع مثقال و بیش تفتیح و تلطیف بحران و خون و ریاح و اورام و بیرون و نیم وزن او جمع کرد در سایر
مرض قسط و در اندام بزن او و تقاریق او تا سال و حقنه او در اقبال قیصر و قرنفل و شال و بادیان
و طریق اتخاذ او است و اسرار او که مبدع آن در آب حیات یه بحر نشانه آب غلیظ تلخ است مصطکی طبع دهنه تا
منتقه **جبل** بفارسی کوهی و بترکی دمان آشی شده دان شبه خشخاش است و حیوان نیز آید و در اثمار حنظل
بشرط آنکه سیاه رنگ بسیار کوچک و هموار و مرغ باشد و در خارج آب تعرض نکند و در دهم کوه است تا نه
و قیاس تا قیاس آن کنند و چند آن فتح شده و بیشتر آنند و اسلام حنظل نیز و اصلا قطع نیز اصلا بود و آن
تراشه فرو جوش بیرون در آب تا کشتر و پرورده گردد و چون بر دو گاه فرو آید مرده صاحب بیرون شده و اگر
در او آستی دهد شش شش دان حیوان غوریک آید بحران است و بهترین آن مرغ و فراوان از دست و سیاه و
از سوم خالی است و در آخر سیم کرمی و بترک منقع و محلل و تریاق او زیاده و قاتل و اکثر هوا و مجفف
و جهت احتباس حیض و افراج مشیمه و جنین و نفخ و دوالی و مصعص و مالیخولیا و مراق و فلج و بلغم و بحران و خفقان
بارد و لیشان و فالج و عرق سیاه و اعراض بارده و بیرون و عصب نافع و هیچ عارت عرق و مسوط و طلاء او
جهت درد سر مزمن و بیات و گداز و صرع و تشنج و درد سر و بلغم و رعشه و لقوه و بیرون او جهت کمال
اورام مزمنه و درد و اعراض بارده شش مثاقیل آن و کم نیز شش او در کوش جهت ورم و تشنج و هیچ بارد
آن و اکتحال او جهت ظلمه بصر و دمعه و سبل و محلل اورام و مصلح حال لحم و مسقط جنین و در حیض ابیل و شرب آن
بقدر دو افیون خورده گشته رافع تب افیون و چنین همایل او افیون طبایه تمیز از دیگر و منفر
مجردین و مصطکی شربت جنین و فرز شربت تا یک درم بیش مثل او و جمع و تلطف منی منفعل و تقطیر مواد و بول او
شکم و در امراض بلغم و فرنجی و جهت کمال اطباب از فرز و زن او قنفل و قشر او در قنفل و قشر او
زنجبار است و سبز بیا بقدر یکدرم کشته است در مدت یکروز و تریاق او بیرون ترح و بیرون الیغ است
جنبل قرنفل هیون است و از دمشق چند دور قنال مثل است **جنید** غنوا شکفته هر دو خرس

گوینده اگر تو استدلال او در حسبنه از آن است **جناد** اسم فارسی دل است **جناح** بفتح آن بزرگ
جنتوریه قشلوریون است **جناح الشمس** عرفت **جنواهر** شر قطب است و در قاف بدگوره
جنجر از آن العرب است **جنبل** صورت **جنبه** بهندی اسم از دست و بهندی فرق را نیز گویند
جنگ اسم هندی و بهندی لسانه است **جنگال** اسم هندی سنبل است **جنگلی** اسم بهندی صندل است
جن اسم هندی قنطاریون است **جنه** بهندی گنجه است **جنبال** بهندی قیر از پیش است **جنبک**
بهندی مقاطیس است **جوز** بهارسی گردکان نامه مزاد در هر کرم و در اول خشک و با رطوبت خفیف و ملین
طبع و محلل و مجرد و نافع تخم و مغز و مغز و مغز او با وه مثقال اگر کوبه در تخم طبع مجرب و بریان گفته
او با بوت جهت سرفه و از دیگر بر اسر پوشیده مغز آنکه او در چنین تا شاه تا نیه و طلاء کهنه جهت قبض باره
و بلس تا ساق و قبا بر اطفال و خفقان با در دمیت سودی موت عضو و جهت قره و عرب و انواع عصب
و داء الثعلب و ورم پستان و حزن و بازنزدت و نافع غور از زدت و مجرب کرم و قره بهمین و ضماد او با سرکه
و عسل و نیز جهت کاهش سکته و باد و محلل منفرد محرق او بشراب جهت منی او در احتقن و حزن و مغز او با شکر
بشت سهولت تا و با انجیر و ماء الکرم قبل از استحمام مجرب عدم تا تیر شم و فراوان بسیار ضرر است و کثار
او مجرب جب القرع و مدمنت در حلق و بیرون و مصطکی ابیلان و مضر مجرد این و مصطکی خوش و کنه
مکرم او بهمت است از جزایر است و چیزی بجز بهمه و بر او بالا نه مس سال و بر تکه و بیاض بین کرکان
و با بوت لوز و بیشه گشته بقدر یکمثقال با آب سود و دشال آن جهت قطع خون بر سر مجرب اکتحال آن جهت
جرب و سبز و همه مغیره و سلوز ضماد منفرد کهنه محرق او با زفت جهت قروح سر و جراحات مین مجرح او در رد و غو
جنبل طلاء خون بر سر
و بابر الطلع متنوره بعض نفع قبران در آب او که از آب کردکان سبز و عسل و آب کرز ترتیب
و نیز جهت خناق و شور دان و خون بن دندان و اورام و کتی آن همین و طلاء تازه او بهمن برگ او
و برگ حنا جهت زلات و صداع مزمن و شقیقه و کلل و اورام بارده شش نفس و جهت قاع و دشال آن و نظر آب کرد
و کرم کهنه گشته جهت بوک کش و دشامین و محلل خاکستر بوت نه آن جهت نزد اورام و درد در او جهت
هرات و صلح او جهت قروح خشنه و اورده دنبال و عسل جهت تسمین کهنه و کوچک بیه و در امر طبع
و تقویه روده اعور و خون محرق بوت تا او هر ذرة او مثال جهت تفطیر بول نافع و بوت تازه او هر چشت

اکحله تا نیه و با سرکه طبع زدن و بالکه خیس شده هر از دو بر هم زنند مضاف بقدر و ادام است و ضماد او است
تا زاده جهت خوار و دی و بعضه و ملین بر دیده تا بگوید بوت درخت او در محرمه و مقاله از عظم اعتبر قبض و قاطع
اخلاط الرطب و جهت در کشم الرافضه فعالیت و جهت بوت تیغ او سال و در دغن زیتون بجوش تا نه او
جهت بر سر و اعراض مغنه بالیه موثر و موک کهن با بوت تیغ او و هر بخور در مغص و نافع از اعلال و رافع
نسیان و سوک بیت زاد او و مقوی اشتهاء و طلاء قشر او جوب او و بیرک جهت قوت کهن عنصر محرق و جنب زنه
او جهت زدن در دو غنی زیتون جهت مغ تولد قمال زنه و مجربات دشمنه و شرب آن جهت سرد مجرب یافته اند
و چون و رشد و غنی زیتون ریشه درخت آن بهره در دو غنی زیتون ما رسال و تقدیر بگوشانه در دو غنی سیاه
کهنه و در دغن مرکب سال تنوف نهد در شیشه کهنه ریشه بهمه ما سال بر بیش در شیشه کنند و انقطع شیشه بر سه و دهن
ارسال مرد کهنه بکاک بیرون نه و در شیشه کهنه درخت بر در کهنه بیرون آورده چنین شیشه بهاد در شیشه
شود و آن خنفساء در مرتها اثر او بانه و موافق نه کرده تا یکسال تهه نهد و چنین قبال از موجر آمدن
آنشان در حمام طلا کنند رافع اورمین موکرد و مجربی اشه انه در دغن کهنه کان کهنه در خواص
شمال است و محلل و مخفی آنها میبن او روزی دو درهم تا یکماه جهت درد و ک مجرب و جهت آنرا خرد بارده
نافع و طلاء او جهت آنکه دو انجیر چشیه از مغز کهنه اعصاب رافع در طبع او دهند از زیر بیرون نوشته بارد و دا
الثعلب و قتل و سیوط او جهت القوه و فالج و تشنج نافع است و بیل مغز کهنه جهت انقطاع بوزن او
جوذبا و بیل رافع او در دغن سه آب و با کوبه مغز کهنه کان مکس مغص و صبح قروح است
جوذبا کوبه شمر درخت هندی بقدر تخم مرغی و چنین مغز کهنه بقدر عنصر و صبح تیره است درخت او
بقدر درخت انار و برگ او زرد چوب شیرین است و خطوط سیاه و نشته بشکل درم کرد و خشک و کرنه
تخم او درم است تا بیض و طبع و مسکر و ملطف و مقوی معده و فرجان و جگر و حافظ حرارت غریزی و نافع
و جهت سلاب جگر و مسهر و اورام بارد آن و فرجان و خونبو کهن عرق و بیل و بوس و ملین و کفیل نافع و رافع
کلف و نقش احمر بیل و خشیان و تا در طبقه معده و فراق لاوه و سهال مهرت بارد و طب و ازاله
رطوبات متعفنه معده و آسیاب طحن و ضماد و جهت ورم بارد جگر و اوجاع بارده رطبه و در سر و نافع و در عشه و بیل
آن و با انسیان و عسل جهت بکف و نقش و اثر نهد و با روغن جهت اوجاع بارده و کرکوش و اکتحال او

خضاب چه کردم کنند دنیای آن بماند

جهت رفع نسیان

حرف الجیم مع الواو

جهت تقویه بصره و سبب و جرب نافع و حضر و نقش و مصطکی عین و مصطکی مجردین و مصطکی کشنیز و لب خوردن او و
سوختن و تلف و مضر جگر و مصطکی منفعه اقدر شربت تا سال و بیش مثال و بیش بوزن لیسه جهت سرد و صلابت
بکنند نیم او سنبل الطیب قوتش تا سال و بیات **جوجبی** عین عرق مروق و کیاه و بکل
و بر کش شبیه برگ زنبق و رقش شبیه لبلاب نی و بهترین او شطوه این برگ اصل صبح نیم نخ شاخ
بهمه بیده و کرم بیده است و لب اصل از دو سیاه و نقش الان بحر اخرط حرارت عفن منه جهت بیت
و کرم زده و اعتنیف القوات مرکب القوی و مایل بحرارت و برودت او نیم بر حرارت و نهایت مجفف و طبات
عوضه و ملطف و منفع و کلل و مدر بول و عرق و با رطوبت فضیله و مقوی آیه و منفر شش و ورم از کرکات و با قوة
قابضه و محلل حرارت غریزی و سریع النفوذ در عین بین و مقوی عضلات و جهت و اعضای تاس و معده و جهت عفت
الکلی و قروح خشنه بهمین و در رفع امراض مزمنه و آکله و اعضای داوی شمر و لب و کهنه است و بیع و نوشیدن و دود
منافع و نیز هم و دوا و اخیلی و بر اورام و اوجاع بارده و جراحات مزمنه و اورام صلبه و دوا و اعضای و جهت
و سرطان و بیق و بر بس سیاه و اخیلی و بر از احتراق مجتمع شده قطع و جهت قطع عروق اسفیون و فیطرا و رافع
سواد تراه و رافع و مغز و بیشتر و تخم کشنیز و رنگ خضار و حمس اکثر ادهان و در قوالد و تماس قبض الاثر
و در بر و خون جهت و رفع عفت خطط و خطوط از نیم کرم جهت مجربه و علاج و بیمین و باه شده و مسهل
در اکثر مواد آب طبیع ادت و مرهم او مسهد و قبول تجفیف است تکرار تازه او در خشک و نیم شده و بکوبند تنک
در ایام خوردن او جهت تیز جه کرت و در حمیت و با جریسا و مطلقه ضرارت در اکثر امزجه و بیشتر
جهت مجردین از ادویه صفت و اشربه کم ترش از دو هزار و بجربه جهت مکار رسیده است که عسل کهنه عمت
جنس از آب تنفس در شیشه زیر آب طبیع و نفع جهت مرض و اهانت شیمه و از علوفات خیله احتباس
خفه لب شنخ شده و قسام استعمال او و افته عرق و نفع و جغرات در دو صورت بکر تریاقه و قبول او
در جمیع افعال ضعیف تر از طبیع ادت بکر در تقویه معده و دماغ **جوز ماثل** بفارسی تو زه گوزه و ابن
مرسلا گوز تمر فارسی است و ان خوارد و مقرح و مرکب نبات او بقدر نبات او کنان و بیرکش
ازان کو کنیز سفید و شبیه بهق و کلل لب و ازان طلاء و تمش بقدر کوکان و فارانس شمن بر بیه
انجیر در بیوف او در اعضای شبیه بر انه سیاه و نقش طبع و مسهل تخم او است در اول جهان سرد و در ورم

وکلش م

تشنگی و گزنده در شخص تب الاسد ال است مسکن حرارت غلبه و مضر مثانه و حیات شوم و مسکن درد اورام حار
و مسکن صداع صفراوی و مضر دماغ و ده درم خاده در وقتی از او جهت بوی سر و ادویه بارد مقشره و آش را دکاه قرص و قرصها
یکدرم کوفته مرتب و طلا بالطبخ او بسرکه و حمل محلل اورام و مسقط و خرابی دق طلع عرق و رفع قشور
و دماغ و مجری بنات او جهت تقویه اعضای مترشحه و مانع ریختن مو و مخفف طوبات غوغه و خوردن او جهت
رفع صداع مزمن مجربست و قدر سرشتی تا یکدرم است و بیش نفاع مرد و زن او و صورت جنین و فساد و کفر
و مصلح فلفل و دارچینه و حب است **جوز القی** قرشجر است مخصوص بلاد مین بقدر فندق و جوف او مشتمل
بر دو دانه مین بود دانه را بقدر مغز صنوبر و دانه آن بدبوی در درم کم و خشک و مخرج بلغم و مسهل
و جهت امراض بارده و اعضای و عصبانی نافع و قدر سرشتی تا یکدرم است با یکمثقال رازیانه و آب گرم و عسل و مرکب
است از اجزای شبت و دیگر طلی آب بیخ رازیانه بمصفی سه و تجرد القرد و مخرج کبار حصات را و قدر سرشتی
تا سه درم عین سرشته بمطبوخ شبت و بقدر چهار جمع آب گرم و قرص عین سرشته بنیه مقیی و بغایت
جوز الخس قرشجر است همین بقدر فندق و مرد و زنا و خاصه از روبت آنها مجرب در جوف و دارنا بقدر
قرطم زرد و دارچینه و دارچینی و درم کم و خشک مسهل مبیض و زیادت دلسوزی محرقه و قدر سرشتی هر روز تا
آب گرم و مصطکی **جوز العبهر** و آب آن مدور شبیه بلوط و در جوف و مغز شبیه دانه آن و ابو و سرخ
است و آب آن شیرین و قبض باشد و خشک و قاطع اسهال و بوی مجرد و جهت آورد اورام نافع است
جوز القطا دانه آب است کنگ و قطاه در جوف او و بعض یکی و او بر شاخ و منبت بر درخت زمین و در آب و زمین
و برش شبیه برگ خرمن و از آن عرقیه و عطاری و منبت آن در زمین نمناک و فرش شبیه کاج پرده دار در جوف
بعد علاوه کوچک مایل بطول و در آن غلاف و دانه کوچک است مایل بسرخی و مشابه و خوردن برش جهت تقطیر
البول و جرب مثانه خصوص با طبیخ ملوک و عصاره برگ او جهت قولنج ریحی و مطلق نافع است **جوز السرو**
قرشجر است در حبشه کثیر الوجود بقدر جوز و آن مطول و مسته بر دو شهای او شده و پوست خشک او
همین از خرما و رقیق و در تحت پوست حبی صلب و در جوف او دانه شبیه دانه انگور و بر عدد و مسهل
و با آن مثل دانه مصر است **فنفل** الرومی کوتیه و در تحت او دانه ایست بزرگ و در سیم کم و خشک و آب گرم
مدر حیض و سقط جنین و رافع درد مثانه و آب طبیخ او مفت حصاة و در وقتی از آب طبیخ او در روغن

ایضا

زیتون ترتیب و بنه جهت درد گوش و سایر اعضا مفید و قدر سرشتی تا یکمثقال و مهیج اشتها و مضر
رسیده مصطکی کثیر و مرهم بش لفت او فضلات در تحت پا و آخر است **جوز الکوتل** بعض جوز القی کوتیه
قرشجر است بهمان شبیه بجز بزرگی و کلفی و سستی و سمیه بر دهان و دهان او و آب و در جوف او علاوه شبیه
بعلاوه بلوط و خشک مثل مغز و برگ او شبیه بلاب و خشکی سفید در آخر سیم کم و خشک و مضر
و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت رفع سرد و صلابات و اورام بارده و حرقه نافع
و سرخی اعضا بر تب است بر جوز خوردن آمیخته بعسل رفع مرض کند مصطکی قاطع دهن و قدر سرشتی
تا یکدرم و دیگر هم او گفته است بقدر و اسهال و مصطکی بخون آب سرد و موافق بر بدن و اسهال بر دارد
جوز جندم بضم اول و را مهمله معرب از کوز کنم فارسی است و کلمه کنم تبریزی کوتیه قرشجر است شبیه بمغز
گردکان از بر دارد سنبه مکنون خوشه سفید بزرگ در جنس عسل گذارنده منفعل شده قدر قلیل و جمع عظیم
بهم میرسانند در اول بیم کم و خشک و در رطوبت مضر و قوتیه مهیج و مجرب کثیر در سستی و مع ذرا کثر را و جهت تخفیف
قرص مطفی بات و جهت حرقه و رفع عسر بول و قطع خشاش از کلمه خوردن و امثال آن و با آب سیب و به جهت قطع خون اطعمه
و خوردار جهت قی و سقط و نزف الدم و خوش و مضر مصطکی پیاس و آن را در قدر سرشتی تا یکدرم است و جهت کم بول
ایضا و بر اطلاق عسری اطراف کبد و بر جهت زنده و مرطوب ایضا شده و در وزن شرابی یک شود کبری تفریح
و اکثاش مثل قی و قوت آن سست بر بقدر کوکبان صفیه و مضر و خوردن آن خوش و در جمع پیشه
لب بلوط و با آن مثل و جنس خشک و از آن بوت و قبض سیاه خاص بشود مثل کجاه بارک و سنبه در زمین بر دهن
و مجوف و خوش و بغیر کثیر بقدر شد و خوش لب بارک و خنده و برش شبیه برگ زیتون و در فراخ
و جبال بر دو درم کم و خشک و مجرد و مکی بقدر حصاة و مجرب کی موره خصوصا همین با آب سیب مطبوخ و مسهل
و زنا و مرارت و ترتیب و بنه بنیه موتم و خاده و او محلل اورام بلغمی ساق است در یک و مجرب و شده اند و قدر سرشتی
تا یکمثقال و مضر و اسهال و مضر و مرارت و تاذ است **جوز سیشان** بفتح اول و ثانی بر دو حرف است بقدر گردو و کشش غرور و خشک
لب و رنگ و بعد از ریشه سرخ لون و بش و بیه قبض است و درخت او بقدر درخت آو و او و خشن و برش شبیه
هر یک لب و کشش سفید و در بعض بلاد خراسان کثیره و در تحت پا خوردا شده در وزن کم و خشک و مشهور و آن
آورده و بقدر سنجی بدن و خوردن او در زکام و بلغم و مسکن درد معده و سایر اعضا بدن مضر و مضر

غلبه از ترش شیخ مضاعف و در تحت از ا
تحلیل بکوتیه با جاز طبل
در اورام

و اعم طعام در کهل و رافع تعفن اطعمه و معده و مضر محرورین و مصلح فارس و قدر سرشتی تا مثقال است **جوز ابه**
طلوس است که از آرد گندم و بسیار ترتیب و بنه و نیز که ادویه و آن طیب طعم و موافق است و فعل آن و رافع و مضر
صاحبان ریح و رطوبت معده است **جوز الرق** رقاع نیست **جوز الابهل** ابهل است **جوز الطیب** جوز بویا است
جوز هندی نارجیل است **جوز ماتم** و **جوز تا** و **جوز ماثل** و **جوز مقاتل** همه نام است **جوز المیج** جب کاج است
و کوتیه نیست **جوز الترک** بارد و خشک سرد است **جوز الرقة** بنق نام است **جوز شیران** نام است **جوز الحبشه**
جوز مقشر است **جوز الاهاء** **جوز البر** **جوز الفطا** است **جوز ارملوک** قمر زن قلعه است **جوشاف** جوشاف است
جوبل بضم اول و ثانی کاشم نارکوتیه **جوده** **صباغان** اسم نام است **جوغان** اسم نام است **جوان**
اسیغم اسم نام است **جو** اسم نام است **جوبهمن** اسم نام است **جوبلک** **اشتاق** اسم نام است
جویر اسم نام است **جوانی** بهمن اسم نام است **جوار** اسم نام است **جوتوی** اسم نام است
جو اسم نام است **جونه** اسم نام است **جوهد** اسم نام است **جوک** اسم نام است
جوکها اسم نام است **جوکا** اسم نام است **جون** اسم نام است **جهو** اسم نام است
طرفات اسم نام است **جهتکا** اسم نام است **جهار** اسم نام است
جماح اسم نام است **جهلل** اسم نام است **جملی** اسم نام است **جهوفری** اسم نام است
شیخ ادریس است **جوده کاذران** شجوه اند مالک است و صابون اوراق نامه **جیلالک** اسم نام است
بدل گنگش و در و دهان زنه پشه بادام و در وقت مشکه در ریه ادمنع و سره و ترش و بشرش و در شبه
بخرنه و کنگ و اندر و کیاه بارد بقدر بشر زیاده از آن و برش شبیه برگ گل مرغ و با آنکه ضرر کمش شبه به
ناچیل و برش نقش کیاه او همیشه سبز و در تحت بن لبه او و در ایام گرمی و در کیلان و مازندران خرنه کیاه نامه
و این قبیله نخو تو امیده و کیاه دیگر سکاه و دایم سبز است و در زمین شفاف بقدر انگشت از مطاره برگ او مجرب بارد
متصل برش بقدر همه و تقصیر و آشامه اش مثل سوزنه و دارد جوهر حار است و آب کچی نامیده و هر دو در
در بطن سان موجود است و خیر در تحت نامه و دان و آنه اسی بسیار است و جنگلیک سرد و تر و مقوی دل
و مطفی صفرا و مرطوب بدن و مقوی رفع و بهجه از جهت کودکان و سرفه و خفقان و سعال مضر و مرب مکه بوسیر و تقصیه خون
و طلاء و حصبه نافع و در تسبیح فعل کیاه او مثل علی است **جبرا** بضم اول و ثانی است شجر است برش مثل برگ بوط

و بهاء است بسیار بدن و خوش قدر مثل عنب بسیار و در روز و شبنم و شبنم و از آن و از آن مرغ بقدر
عدس خشک کوتیه و مثل بیکه و سر مرغان زیاده شود و آن سیاه قرمز کوتیه در حرف فا مذکور است و نیست او
در سیم سرد و خشک و نشاط و آب طبع آن و جهت تخفیف رطوبات دماغ و اسهال و برگ تازه او جهت اورام حار و کیفیت
در دفع زیادتی آن و در تحت مضر و تا بیرون شود و آب سرد و جهت اسهال و بعض مرض و خوردن آن جهت اخراج
جراحت و طلاء او جهت تقویه اعضای مترشحه و رفع قدر سرشتی تا یکمثقال است **جبوه** اسم نام است **جبلک** اسم نام است
صورت است **جیرا** اسم نام است **جیفرا** اسم نام است **جبال** اسم نام است **جبنه** اسم
نام است **جیل** اسم نام است **جوان** اسم نام است **جلبدار** اسم نام است **جیرون** اسم نام است
اسم زنانه است **جبر** نوره است علیواج **حرف الجیم مع الهاء**
حاسنا دهن زرد و درخت است شبیه بصقر و قوت کثیر و در خشک باریک مثل برگ ریزه و باریک و خشک ریزه
و در زیر و بنه و بیخ و شاخ و برگ و گل و میوه و بیخ و برگ و گل و میوه و بیخ و برگ و گل و میوه و بی

خارج نیز است **حاج** بهترین شیر خار بر که در ده یکجا نامه که باشد هر ترکیبی برای منفعت کند کرم و بسیار
خشک و رافع دیابیطس و مغلی در تریاق سم و شرب بجوز قیاد و رافع بواسیر و طلاء حکاء با موشه اجزاء قرع سیر بهمین
و مقرر کرده و مصلح تشویش کند و بدش منفعة و در مغز او کرا آب آماده شرب جهت خواص و جهت عصاره و ده نیز شوشر
و اکثال عصیر او جهت بهش خفقان و قطره قطره او در بغض و قرار بهای شرستان بر عنب رافع صداع
مغز و مجرب و نیز اند و گوند او جهت بهترین نافع است **حالوما** اسم مرغی از ارض است **حافر المهر** سوزن
است **حافظ النفط** تین است جهت رافع صعوبت است **حالبی الجوز** نوره است جهت خاصیت و از ازرق و بکنه
حافظ الکافور قصدیر است **حافظ الموتی** و **حافظ الاجساد** قطران است **حافظ النحل** و **حافظ**
الطفا الاول فرفیون است **حالق الشعر** جلیلیس کبود زنج است و بغیر کوبنده جهت مو است و بغیر کوبنده نشر است **حلاء**
اسم نوعی از سنج **حالبی** اطراطیلس است **حافوس** حرارات است **حب النیل** نام برنج سفید است و او دانه
کیاه است شبیه بلوب و بر محور حرمی بجهت کشش کبود و کشیدن کل بلوب در از قارب هم می آید و در صفت هر که سر دانه
مثلث شبیه و هم کرد خشک و مسهل قوی کرده با بیرون مسهل نفع غلیظ و بسیار مسهل صفرا و اخلاط غلیظ و بلغم
مسهل سودا و نفع سرسام بکر و بسیار در جهت بواسیر و تنقیه بدن و درد مفاصل و بیماری ماده نافع و مقدار شربتش
از یکدانه تا پنج مثقال و بیرون بوده او کشنده است مغص و طبوق با سار قاء اسهال مزمن و مصلح اسهال و سحق بنفع الحلق
ابهر و نفع دوام و بدش بلغم او شیخ خطاف و سرسام و مقدار او قرار شیاب نیز در عادی کند و بجوک
سریع الهضم است و نوشش رسالا با نیم مثقال و کشنده است **حب الکلب** نبات الحشیش است و کوشش دارین است بر ده کوشک
از ده قدر کمتر و بلغم بطلی از نوع مطاط او خلوط او در کشاد و منع علاج الان مختلف است و قوتش رسالا با نیم و در آنجا و بیرون کرم
در اول خشک و مقدار قوت نفع در حیض و بی حیض و مقدار و شکر و تفت حقا و بیاج اشد و بهار جهت حصاء فرز و مصلح
بهش صعوبت و بدش بران جهت عمر دادن است و نوشانده بدر سنور مورون بعد و بجهت عمر مدد را ۵
و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم و مکر بدش و مصلح تشویش و مصلح عرق و مصلح و از ده قدر درهم ماده کشنده است
حب الغزال مرجع تخم کتر است از نوع حشیش است بسیار لکه و نوعی کره کبود و نبات او کمتر از زاج و بدش مستسقی
شرابی و حب السنه قسم صغیر است و او سرخ از تخم دو مرتبه و بیرون در بهشت و ده صغیر و از او مغز دانه سفید و بدش
بهت او بدل است بهر دو مغز بیرون کمتر از تخم مقرح و بدش مزه در مصر است و در درم کرم در آنجا بلغم فضیله و بکر باد

و مسهل بدن و جهت تسهیل کلیه و مقوی جگر ضعیف و امراض کبد و خشونه سینه و ریاح و حرقه البول نافع
و مدر است و مضر حلق و مصلح تشویش و مقدار شربتش تا هشت مثقال و بدلش سبز تخم خرفه **حب المقعد** بفارسی
فلفل حبشی گویند و دانه است بقدر فلفل مستدیر بر ریاح لون و بدل مغز سفید و شیرین و نبات او بقدر ذراع
و شیر دار و برگش سفید و بغیر درهم کرم و در اول تر و کثیر الغذا و در بهار و ستون و گوید او با آب اهلیله
مسهل مغص و صفرا و ربع رطل از آب برگ او مسهل قوی و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بسته کوبند
بلغم صفرا و بطی النزول و مقوی و مصلح تشویش و عمل **حب الکشم** بهمن بوالفیم و بهمن محمد بوسم
دانه است مثل شبرش بحب البطم و از آن کوچکتر بقدر فلفل و از جزیره بهمن خیزد و کوبنده فلفل است و درخت او شبیه
بشبت است و در برگ و شاخ و مقوی محدود و مخی و مسهل و مضر و مصلح طبایع عنبه و مقوی اعضا و منفع
و مقوی حقه و مدر و در او بنی دارد و مصلح و مصلح تشویش و شربتش بمثقال بدلش کتیرا **حب العلت**
تابع بلغم و مقوی کوبنده دانه است سیاه مانند زرنب و براق و شبیه بحب کمان و از آن بزرگتر و با بیرون و بیرون
و در بین ضایعه احداث حرارت میکند ام در اوام خشک و کوبنده بین بطوبه است بغایت منفعت حقه کرده
رافع فواق و مدر بول و حیض طلاء طبع و مجفف مغز بواسیر و منفع سرفه بهرز و فلفل او جهت سختی با رحمار
و رفع بواسیر نافع و مقرر به و مصلح عمل و قدر شربتش یکدرهم است با آب ترب و عقد ظاهر مبینه است
چون او را کوبند بالایه کسی سیاه قابل قطع میکند **حب الراس** دانه است شبیه بمویز و خلاف
دارد شبیه بقرطم و بهمن و با تنهای دکان نیست او شبیه لوبیا و راس در حرف ا بکار است درهم کرم
و خشک و بهمن و مقوی مو و نافع ریختن آن و جهت امراض باده نافع و قدر شربتش تا درهم و بدلش
ارس است بقدر لفظ او و مولف ۱۱ لیسیح خوج احب راس دانه دو کشنده او از جهت مشی بهتر
باشد **حب طباشیر** تخم درخت طباشیر است بقدر فلفل و بزرگتر از آن و با بیرون طبل و مغز شبیه و برگ او
اشتر و در درون فلفل و مصلح تخم و تخم قیام پاره مزه و بیمغز و دو درخت و با بیضه بیضه حب طباشیر و درخت
او مفقود است تخم قیام را بمل او میکنند و قوی الواقع میل او بشیوه و حب طباشیر در آنجا کرم و خشک
و مدر بول و حیض و مقوی حدود و با قوه تر با قرحه و مجفف اطراف حدود و جهت رافع مغص و امراض مغص
و سوداء و مقوی انفس و در وجود و جهت تکمیل تخم و سرفه و ورم ایه و عرق النسا و صرع و سکته و بیکر

و انسنف و کرنیل هم نافع و مضر مثانه و مصلح تشویش و قدر شربتش تا درهم است و بدلش بکمین و نیم او عنبر بن
و اکر باشد بوزانش بخیر و عشر او بسیار است و در مرتبه قات همین او زراوند طویل یا حب الغار **حب الباه**
دانه است کوچکتر از لسیه و مدور و در غلاف مثل غلاف لوبیا و اندکی عجم و بیرون او سفید و رقیق و درخت او
بزرگتر از درخت کنار و برگش شبیه برگ بید و لب رسیده و کلش مثل ریسان و اندازه درهم کرم و خشک و منفع
سنه کبد و بسیار و مسهل بلغم فاسد و خطاها و مقوی و باسمین جرم او با آب سرکه جهت بسیار مجرب و مستبد
او جهت رعاف و مسکون ان جهت استحکام اشه و خماد او جهت ادرام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت
جگر و بسیار زرد و مواد سوداوی و مقوی و کلف و مجرب و حکه و بیل جهت تالیف نافع و مضر جگر و معده و مصلح
دانه و قدر شربتش تا درهم و بدلش کمون و نیم او سکنجبین و عشر او بسیار و دفع اوجاع و مقدار و جهت
درد کوش و جرب و طبق و رفع ثالیل و شقاق مرغ و زیر کون عصب و درد دندان و اوجاع باده و خماد
و اکثال لبن و تقلیل دم جگر و بسیار زرد و بسیار و با عسل جهت نفث و خماد او با عنبر جهت نزلات باده و سردی
و رفع و جرب و حکه و تقویه مثانه و قطع اثار قرحه نافع و شرب مجفف او با آب و عسل منفع تب و مسهل
و با آب و سرکه جهت تنقیه جگر و بسیار و بجزم او مسهل رطوبات بلغمیه و مقرحه و مصلح اسهال و سحج
و اخلاط و بیرون کنند مختلع و مضر **حب الخضرا** نامی بین نامه و ان ۱۰ درخت است مقرات و در بطم
خواص درخت او هر کوبند تازه او در اول خشک و در درهم کرم و خشک او در سیم کرم و خشک و بهتر و در
بول و حیض و مغص بواسیر مضطرب شده است و مسخن کرده و مجرد و مسهل نفع و ریاح و مسکن کرده و مختلف
از نقلات بلغم و جهت سرفه و ربا و مقوی و اشتاق و بسیار که با آب همین او جهت کرمی و بیماری او جهت جگر و درد سر
و خماد و حرق او جهت زرد و مقوی و مجرد و اشتهاء و بطی الهضم و مضر محرورین و قاطع اسهال
و مصلح و محدث قلع و مصلح تشویش کرد و مجرد بنفشه و سکنجبین و در بواسیر و مقوی و بدلش مغز کمان و کوبنده
و دانه است بلغم است و نافع و رفع مغز او در درهم کرم و خشک و مهیج و مصلح بلد و در مغص و حصار و مجرد و مجرد مواد
باده و ربطه نافع و آن همین او جهت تنقیه اولاد و تنقیه کند و بیرون و تقلیل حصاة و در دو کرد و زانو
و رفع و لقوه و بسرکه جهت حصبه و مرفوت اعضا و تنقیه اورده است و جهت اخراج بکوبند و مقوی
اعضا نافع و محدث تشنج و مصلح طبایع و قدر شربتش تا سه درهم است **حب الحلب** در طبرستان معدن نامه

دانه است بعطریه و دوست بیرون او مرغ و درون مصلح و مقوش سفید بقدر فلفل و در حرف او مشهور و قرب او حرف
لبطم و زیاده بر قدر تا هشت و مقدار او در جبال کابل میشود و در طبرستان است برگش دراز و خوش بسیار
و از برگ دراز او کوچکتر با بیرون بحر تر درهم کرم و خشک و مهیج و مدر بول و محقق و منع زنه قصبه و مقوی جگر و بسیار
و مسکن اوجاع بلغمی و مقوت حشاه و مسکن و مجمع اخلاط کرم و مقوی اعضا و مضر و مضر به باشد
و اخراج رطوبات سینه و دش و منفع و مقوی حواس و جهت مختلفان و در دکر و لذت و قولنج و مغص و باد
و کشنده سمن بدن و نظر بول نافع و جهت و رفع ثدی کننده باشد سرعت انتقال و رفع ضرر آن است
و مدر و مقوت بخش او در عام نافع تلذذ و مجرب و اشتهاء و کفاه هر اشی او در باده کبود و بیرون بخار او
بطلان سحر و مدر و مقوت بخار او و جهت آلوق معاین و طبع او جهت تقویت و اطلاق او جهت کلف نافع و مضر و رفع
و دش صداع و مصلح بطلاب و درب بیاس و قدر شربتش از نه درهم تا پنج درهم و بدلش مغز بادام تلخ و جوب
و برگ او در اول کرم و خشک و مقوی بدن و جهت رفع ارتجاج و باده بدن و کرمی بزمین هوام و لکن هر اشی و جوب
او جهت قضای حاجات و بخور نوات او جهت هر بیت و کرام مجرب و اشتهاء و جهت و مصلح باسلاب مصطکی و قسط
و در مغز بجهانه جهت فالج و کرز و لقوه و در حشه و قلعه و اورام شرب و طلاء و جهت جگر و حضره و سقط
بغایت منفعت است **حبحب** مرد و حضرت در عطاس از زنا و حمل نزاکر و بلیف و جهت کشته اعراض او
مشهور است ۵ بقدر بخود و بزرگتر از آن و چهار مثل آن و دهم بقدر و شه و لذت و بدل بقایل و قدر شربتش
و دوام در عرا و است قوتش تا هفت سال باقی است و جهت مرمن آن زنه تا یکسال در درهم کرم در سیم خشک
و قاطع اسهال مغز و در ذوق آدم و تشنج و اشتهاء صفرا و تب و عشیان و جهت نکاح و مقوی اعضا و است تا
جهت رفع صداع حاره و منع تقاطر کاری مبارک و سرد و حرارت و بطن جهت آخر نافع و مضر نیز بوده است
و محدث سعال و مصلح تشویش کرد و قدر شربتش کدرهم و بدلش سماق است **حب حاجب** فارسی کوچک تر
سیوم است از مکی و کوچکتر در شکل و بغیر زرد و مخفی در غایت نیز در زیر بال او سفید و جهان مردار که
مکوف تیره و در تب نافعه اکثر مهیج شهوت کرم و خشک و صاحب و دانه زراع قدیم و سرد و دانه و قال و مجمع
مقطوع از اس او را کرخ خشک کشیده با مرارة مثال نقش حشت جهان تا رفع بوشیده در افراط کشت
و کرده مجرب و اشتهاء و قطع کلیه و زانو خشک او با روغن کل جهت تمرک و خوش و کرم و با عسل و شیر مصطکی و اسر

و تهیج ادرار و غم کند بر خشک و بر تر مردم و در قضاها تا قوت حباب حبوبی است کبار رنگ
و سیاه و شبه بعدس و از حبوب بر تر و در غیر بیهقی بحر بهم فلیه و تخم کرا بکرد در شکم نهرز از کرم شکمه
از سر از کند و علاج حبش بتریه و تخم بر قبل است حباری نباتی هو برهانه مرغ است بهتر خاکستری
رنگ و نقش بسیار و منقارش دراز در آخر خرم کرم و خشک و موافق مردود و کوشت و سر او در ابر
و ضیق النفس و بهره در دو سکنه ان و جهت خفقان و ذکر امرض سینه و اکتحال او بهتر از آن تنک است جهت ابخرات
نزول آب بجایه نافع و تخم بهم او اسهال اگر سینه بسته شده تقدیر تخدیر جهت حمی کشنده تجفیف او در قطع
اسهال حرارت و ذوب امنه سمیه است و تخم او تسکین اوجاع است اگر آب و شراب جهت بود و عسر النفس و خاکستر پر او
جهت تلیین شدا و نافع و کوشت او در تنفس و مصلحی سرکه و دارچینی و کوشه بهمن نافع اوسه
با هم وزن او حب آمیخته سایه عین کسر الطام کشنه بعث بحث تعفن الخون و تعفن او در حیض قبل او تعفن
حیض است اساد و نافع حیض و تعفن سنگ و در جهت دلان او و هم سرمه قطع رعاف و بیهقی اخضاب و تحت
حبرج مرغی است شبیه بجاری و لدان کوچکتر و در کنار آبها میشیند کرم و غلیظ و مولد خون مورد اول
و مصلحی قهوه اکثر و در اخیر و الکاحه بردن و مغز او استعمال نمودن حبوب بهاری دانه نبات را
کوشه و در طرف اصل بر یک کوشت حبق بهر اسم کل نبات بهین شجره ای بوی نیست و از منطق او
مراد قوی است حبوب الفیل و حبوب القثا مرز بخش است حبوب الراعی برنامج است حبق نفلی
حبوب ترجی فرنجمشک است حبوب ترجی و حبق ترجی بلاد بر در تحریر حبوب البقر بیخ است
حبوب اسالفه فرنجمشک است حبق صعتری و کرماذ حبوب استاذ شاهسفرم است حبق طبی عاقرقرحا است
حبوب الکسکا و حبوب الماء قوی تر نهری است حبوب الشیوخ مروارید است حبوب جبلی طفلیه است حبوب القمر
بوسیاغوس است حبة البقر کرسنه است حبر هدایت است حبة الفلفل در حرف فا به کوشه شود
حبوب بجاذ شیخ است حبة الغنب شیخ است حباقا سنه قرقارا است حبة الحنکلا
حبة الهود حبة الغنه است حبة الله هو تاج است حبة الدهب انفاس است حبة الدود کرم
و آن حبوب عمر شان است حبة العهم بلدر است حبة الرشاد بیخ نوعی از بوجهر است حرف خفیف
حبة العظم حبة الخضر است حبة الوز لبن الصغیر است حبة الوشا برزه الحاق است حبة الفقد

تخم کنجشک است و کوینه تخم کنجشک است حب سجستان و زنه قدیم است حب خطائی و حب السلاطین
دنه است حب التاقوخ بنفه بزرگ و بیخ درخت شبیه است حب الاثل عرب است حب الغار ابهل است
حب الفراط مازریون است حب العروس کوبه است و کوینه تخم تنبیه است حب حلوه افیون است
حبة التوباء شیر نیز است و تشنیع را منه حب العضو قرطم است حب الملوک هو دانه است
و کوینه دنه است و کوینه حب صنوبر کبار است و فیرا در کوینه بیخ فیرا در اسم قرص است حب العضوی
و بق است و کوینه تلی است حب الغفاغ اقیون است حبن و حبین و رغ است حبل المساکین
لبلاب است حبب بیخ اهرکه بطبخ هندی است حلم تیم شیشه درد و رغ است حشره خوره
آشی است حضرفرطا لبه نه اسم نقوع است حجر اسم هر چیز زرنی سنگ کهو دارز و اله
رطوبات و تجفیف مرة بهر اشیا نافع مزاج ارضی را کرده و اختلاف و خشک و نجی عین و غلبه رطوبت
و حرارت و اشال آن مشیشه رطوبه و برد غالب هر و حب بیاض و فتق هر و بیخ کمتر مرغ است
و بیرت بیخ عمرت و فتق آن بر صفرة و حقنه و حرارت مفرط و رطوبت ضعیفه موجب سواد
و کمک در غیر سنگ اقلیم بکلاف و منطقه هر اد میشه حجر ابنی سنگ است اعجوبه اندکی
شفاف و چیز بیاض شهر شیر سکرد در هر یم سرد و در اول خشک و قطع نفث الدم و حیض
و منفعت حقنه و جهت قرحه معده و قضا و اوراع مواد و اکتحال او نافع نوازل و قرحه سلاق و مدرک
یرقان و مصلحی عسل و قدر شربتش نم درهم و بدلش شادنج است حجر عسل سنگ است سفید و سایه
او غلیظ هر زود بشر با حرارت و مفتر قروح و در اول ضعیف تر از حجر بیض است حجر
مشقق سنگ است رعفران رنگ و قدیر قو و زنی کش و از نواحی مغرب خیزد و در شکل شبیه
بسیج و در قوه قریب بشادنج و اسمش از ضعیف و بیشتر در حرارت جهت قروح عمیقه حشه و التیام
طبقه قرنیه و بر آمدگی صدفه و خشونه اجفان و بهتر از حجر بیض است حجر فیطی بنو مصر و در
و صفهان سنگ پس نامند و آن سنگ است میل بیض و دست و فایده زنی کش و دکاز آن بان جامه
میشوند و اول سرد و خشک و قاطع سیلان خون در قطع هر ابلغ و مقلل اورام و مجفف قوی و شراب او
با آب جهت اسهال مزمن و درد و شانه و نقث الدم و فقر بعد او جهت قطع سیلان حیض و منع مولود رحم

و فرد او جهت قطع سیلان خون عرجات و اکتحال او با اجزاء مغز بر جهت زرد چشم و هموم و تخم جهت زیاد شدن قروح
چشم و اثنه هم جرحات نافع است حجر حبشی سنگ است شبیه بر بر جهود و تیره و کوینه و عمل از نر بر جهت است و از جهة
حبشه خیزد و سایه او سفید و کف شیر و کرد و بسیار شبیه و مغز رجالی و جهت آزاد اثار قریب العهد و بیماس
و نشر بر دن دم و مغز و نافع است حجر الدهوج سنگ است کشتن و خط مایل بسفید و خطوط سوازیه و در آب
نرم میشود و طبع دارد و مهرین آن هم کرد بر نزد و ماده مرشد و اکله او مستیه بر اسنه و مخلط البیاض و مغز مثل
و سنبوبه و بقدر عدس است و جهت حصاة زنان مجرب است و اکتحال او و مصلحی حقنه مردان است در اول
گرم و در اخر خشک و کوینه متمول است و مدر بول و نافع قولنجه حصاة و از جهة کرب اکتحال او با سماق مثال آب
منفعت حجر قاشه و کوهد طلا او جهت قرحی اعلاب است نافع و مغز و مسترد و مصلحی بیخ کرفس و عسل است
و کوینه مغز کبر و مصلحی صمغ است حجر الفلفل نزد مولف بالسبع حجر سنگی است و این غیر کوه ران
سنگ نیز باشد فلفل است در حین شکستن کوهی فلفل بدن مخلوط شده کیفیت آن مثل عاصل سنگ و در اطلیه
مثل کلفی مستعمل است حجر القمر سنگ است که نقره الحدید مکیه و در بین زاوه نور قمر اعتبار است و مبدل
بسفیدی مجوف و اکثر شفاف و کمک است در مغرب و بلاد عرب یافت میشود و در هم سرد در اول خشک
و جهت صرع اطفال و مسطول مجرب و اشد از جهت جنون و خفقان و نزف الدم و تعقیب آن در ابر کوشش عین
قبول بصر و رفع جنون و فرح دل و کیفیت او بر درخت خواص حافظ فراد و تیمران و مغز او در صلاح و مصلحی آن شراب و قدر
شربتش بیست درهم حجر ارمنی سنگ است بامن خلق و نقش و القرار آن مختلف است در صلابت و لین و خطوط سفید
مثل قلعی و زرد افریقیه خیزد و قوه محفظه آن کاه بقدر و بالغ محرق مطفی او بسیار در خون او و قوت
و جهت قروح خشک و مغتسله مفرد او با شراب و عسل نافع و محرق مستول او بهم و رغ جهت لوسخ و کش
و در مرض چشم مفید است حجر الماء سنگ است خون بیخ و زرد و سیاه و سنگ او با مین بر تیره و کبود و مستعمل
کفته و زان است در زرد او جهت ادرام اهاته و جرحات و قطع نزف الدم نافع است حجر البحیره سنگ است
رقیق و سیاه و همین در آتش اندازند آنکه مقرب کردد و از نواحی شام خیزد و با مملات مملات و با مجففات
مجفف و جهت ریح و ریکن و التیام جرحات نافع است حجر السلوان سنگ است سفید و مشقق همیشه بهور
دفع مین بور او و نرم شدن او است در آب و جهت خفقان و نزف الدم و حرارت محرقه و آشامیدن او در اخر

مرض عشی است و در شربتش کیمه و دو عمل او و بین زاده و بسیار ترقی است و از جمله سهم است حجر الکلب سنگ است
و بهتر بطرف کنک از نه و آن کبود و در آنکه و در عداوت و شهرت اشد اند و بهتر در آب بشراب با خاره و آن
بنوشند حجر غاغیس دهنیه او در بعض عجب و بعض بعض و کوشش او در بیع کبوتر عشق کرد بعض کبوتر
حجر فرا سنگ است سیاه و به بود از مسقل خیزد و از آتش شعله کند و از آب که در او ریزند مشتعل کرد و از زرد و خش
الطف با تحقیق او جهت صرع و در رحم و جهت زنان عاقر و نفع اذیه سموم است موذیه و بخوش جهت کبر زنان بهام
موثر است حجر اعراب بدان سنگ است و سنگ رحم نامند سنگ است شبیه بیاج و از ماده عرب خیزد و قاطع نزف
الدم و جرحات و مفتل محرق او جهت جلا دندان و تقویه نافع است حجر غاغاطیس سنگ است در زرد و
مستحقه قاف مایل بطرطیس و بطریه خیزد و معروف است بجهت و چیزی در آتش کرانه شود حرب کرد و از کاطیس او
یکرنگ بسیار و با صبغه و سفید و قبل از اتراق سیاه میشود است و اب ریک و صفت بحر و بیرا و مغز در بین او قوی
منفعه جهت شاع جرحات و قطعات و درهم کرد و خشک و مقلل و تقلیل و شرب او قاطع حصر و حیض و منفعت حصاة
و بخور او جهت خشونت و خشکی رحم و جهت زنان عاقر و نفع اذیه سموم است موذیه و بخوش جهت کبر زنان بهام
موثر است حجر اعراب بدان سنگ است و سنگ رحم نامند سنگ است شبیه بیاج و از ماده عرب خیزد و قاطع نزف
الدم و جرحات و مفتل محرق او جهت جلا دندان و تقویه نافع است حجر غاغاطیس سنگ است در زرد و
مستحقه قاف مایل بطرطیس و بطریه خیزد و معروف است بجهت و چیزی در آتش کرانه شود حرب کرد و از کاطیس او
یکرنگ بسیار و با صبغه و سفید و قبل از اتراق سیاه میشود است و اب ریک و صفت بحر و بیرا و مغز در بین او قوی
منفعه جهت شاع جرحات و قطعات و درهم کرد و خشک و مقلل و تقلیل و شرب او قاطع حصر و حیض و منفعت حصاة
و بخور او جهت خشونت و خشکی رحم و جهت زنان عاقر و نفع اذیه سموم است موذیه و بخوش جهت کبر زنان بهام
موثر است حجر اعراب بدان سنگ است و سنگ رحم نامند سنگ است شبیه بیاج و از ماده عرب خیزد و قاطع نزف
الدم و جرحات و مفتل محرق او جهت جلا دندان و تقویه نافع است حجر غاغاطیس سنگ است در زرد و
مستحقه قاف مایل بطرطیس و بطریه خیزد و معروف است بجهت و چیزی در آتش کرانه شود حرب کرد و از کاطیس او
یکرنگ بسیار و با صبغه و سفید و قبل از اتراق سیاه میشود است و اب ریک و صفت بحر و بیرا و مغز در بین او قوی
منفعه جهت شاع جرحات و قطعات و درهم کرد و خشک و مقلل و تقلیل و شرب او قاطع حصر و حیض و منفعت حصاة
و بخور او جهت خشونت و خشکی رحم و جهت زنان عاقر و نفع اذیه سموم است موذیه و بخوش جهت کبر زنان بهام
موثر است حجر اعراب بدان سنگ است و سنگ رحم نامند سنگ است شبیه بیاج و از ماده عرب خیزد و قاطع نزف
الدم و جرحات و مفتل محرق او جهت جلا دندان و تقویه نافع است

و حکم و دیگر حجر جهت سرطان و آنکه بر عشق و تفریح قلب و اورام کبد و اختصاص خصیتین و اثر باهر جهت عسر و دردان نافع
و سایر اوجاع چشم بر دهان جهت زیادة قوت آن و در دفع سرع او جهت بواسیر و قروح و موسخ آن موثر است
حجر الحیة نیز هر چه مار که بنده از حجر زنار بر سر بعد نفخ قدم و هر چه از آن بر بدن فکنند و نفس کنند و نفس سیاه
و صلب و مختلط بخط سفید و نفس سفید و است مرکب شده و قیر موثر است و باد زهره و کوفته و نفع کوفته و نیز سنگ است میان از
معدن زبرجد بهم مرکب و همچو کوفته و از زبرجد است و بهترین آنست که چیزی بر موضع مار گزیده مار گزیده بر موضع گزیده و بدان
چیزی در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چیزی جذب نماید مثل آنکه شیر منجمد کند و بر عین جذب سم لون او متغیر گردد
و بر زبان او در شیر اندازند کال آنکه داد جهت گزیده عقرب و اورام آنکه منفعت نفعات و جهت دفع سنگ مثانه نافع
نافع و قدر شربتش تا سه قیراط و تفتیق مختلط و جهت صداع و تشنج نافع است **حجر هندی** سنگ است از
جنس خیزرن و میل بسیار و مرکب و بنیه جاد مایل بسرخی زرد و شاه و نقوش نامنه در دور او جهت قطع بواسیر و جهت
بهمین و ترشحین گلگونه و کمتر از آن جهت قطع خون حیض و بر سر اسم عقرب موثر است **حجر منفی** بیرون
بوزن جیم و قبل از ثاء سنگ است دراز و مرصع آراسته کشیده بسیار و ابیض از الوان مختلفه طلای سیاه او
با آب جوش بجنس عقیق موثر **حجر البرام** سنگ است سیاه و از زاد و بکی خواص مرغ نهند و در حرز بان لسان است
جهت تقویت لثه و دندان و نزف الدم موثر است **حجر الکوک** سنگ است سیاه سفید و از بنه و بسیار از
او خیزد و قبل از حکمت که کدورت و بوزان شفاف سفید میشود و شبیه بحجر سلوان در آخر خورد سرد و خشک
در اوجاع و جدال و جهت خفقان و خشکی و عطش و التهاب و در دو او جهت قطع نزف الدم و اکتحال و جهت دفع بیماری
مرض و تازه و از زلال آن در قرع چشم و اختلاف لسان او جهت جلا و دندان و دفع رمد و عمی امراض او و بیماری
و در شامیان طعام و شراب در قرع او مورث سرور و دفع شر و بلی و در شش و اوراق بهمان و سحوج و چشم به
و معدن و ارض مرای و زنان و کودکان و مثل مبتلا خفقان بیشتر از آن بنه بسبب الفت لبان و تفتیق ابن استه
لب موثر است **حجر الحلک** سنگ است تقبیل الوان و بیاض و گونه مایل بسفید نیز میشود و چنین کنار دندان
موثر است و از سه طعم و نفرات از زود ظاهر کسی و چنین اسباب عفاف بسیار و بر کسی از این کند و بعض الوان سنگ موثر است
و بنه در هم و دو مثل و جهت درد کمر و عسر نفس شیر و جهت دفع بیماری چشم و بنیر مرغوب است اکتحال نافع و قدر شربتش
بیست کانی است **حجر الدیک** سنگ است بقدر باقلا و الوان کوچکتر و سفید مایل بسرخی که در سنگ مرغ مسنون میشود

۳

در دم که در اول کشت تفتیق و شرب او جهت دفع عفن و سموم و دیگر اسم او در زهر و شش او جهت نزف کشتی
و ترشیمین آب او را در آن شسته بشیند جهت تشنج مفرط مهیج است **حجر النار** سنگ آتش زنه است
و سنگ چقماق نامند الان آتش و الوان مختلفه میباشد در اول سیاه و سرخ و خشک و در زرد او جهت سنگ زنیر
و جهت استسقا قروح عسر الاندمال و جمع عفن نافع و تفتیق او بر بدن زنان در حرقه نیز بشیند جهت عسر ولادت
موثر است **حجر المغناطیس** سنگ آهن ربا است و از آهن سیاه و هوا بحجر جهت خیزد و بهترین او له جوهر
صاف و زبرترین او سیاه است در سیم خشک و در اول گرم و گونیه سرد است و چنین قوة جاذبه او از بودن آهن
ساخته گردد و از این سبب رفع قوة او شود درین حال بگاه در حین گرم او نوزند و بعد قوت که حصر
عفن بر سر و هر نفر تغیر دهد تا سه اوز و عرق و طوبه نیز مسقط قوات و در تیاد متعفن بیکر و بیرون
حصاة و قولنج و نقرس و مفاصل و عرق نسا و عسر ولادت و اهل مسهل مفاصل غلیظ و ادویه قاطع
اسهال و در زراد جهت مضرت مجاورت آهن زنگ در عجب الشعر و جهت قطع نزف الدم و اتیان بجوهر و عرق
مسهل او در جمیع اهل مثل شیخ و دفع ترشیش تا نه قیراط و در شش او در حرز سفید جهت قبول جاه و هیبت
و قضاء حاجات و در ولادت و در شش رافع گزاز و درد دندان و تفتیق او لطف جهت عسر ولادت و درد
زانوین موثر است و گونیه چنین صاحبی را که این اثر از او ظاهر میگردد و چنین رصد و رسیدن شبه و اکتحال
شسته سرمه ترتیب داده اکتحال نامند و مرتبه در میزان بعد از آنکه نیز سرمه ترتیب دهند و دیگر اکتحال نامند
شخص مجهول بعقاطیس مرتبه به نظر او شخص مجهول آنکه بر مرتبه باعث محبت تا نه بدل کمتر و از ان
مقصود نیشه و محبت داشته نه **حجر بلوس** سنگ است شبیه بسرمه از حرز آن بوی تر و ملمع و بنفشه
زرد و سفید گرم و ملمع قوی و تند بین بر دشمن نیز بیشتر و در دان جوش سینه بشیند جهت رفع دنه که لب موثر است
حجر المثانه سنگ است که در مثانه متولد میشود گرم و خشک و آن شیمین او جهت تفتیت سنگ گرده موثر است
و جهت سنگ مثانه نافع است و اکتحال او جهت رفع بیماری چشم موثر است **حجر الحمام** حجری است که در دیگ حمام
متحجر میشود تیره رنگ و سخت و گرم و خشک از احوه قدیم سرطان بجهات و نفوذ او جهت دفع سرطان غیر
فرخ موثر است **حجر البقر** سنگ است که در زهره و شیر دان گاو متکون میشود و باد زهر گاو و اندر زا
نامند مایل بسیاهی و اندک براقی و سخت و متقطع بسیاهی و بعض مرغوب و مایل بسفید در زرد و بیشتر در گاو

سیاه بهم مرکب است و آنچه متکون کشته باشد و مایل بزردی سفید و در قوت چشم مستند بر کحل و اکثر اوقات
فرو و بیکنه و بعد هر مرغوب بعض بین و بعض طلا تا و بعض هر دو و آنچه در زهره گاو متکون شود از جهت اثر جهت
مرشیه و قولنج تا در سال جهت در آخر خورد کرم و خشک و در اکتحال از حجر الشمس فایده مینویسد و گاو و ملمس
و مدر حیض و بول و طلا و مغنی حصاة و اکتحال از مغنی بصر و رافع بیاض و طلا او جهت بهق و برص و آثار دیگر
و اتیان بجوهر و آب کشیده جهت جذبه و نظر سیاه و شمال آن و اسباب جهت رد بدن موی سیاه در موضع برص
و داء الثعلب و از کردن موی سفید از مجرب است و سوء او کحلی با آب جهت تنزل آب و جهت دردان او
هر روز بقدر ده جهت جلاب بدر از صام بلاد صیدا و در صام و در جهت لذت و از عقیق است آب مع جوان قرب شاب
باعث تسمین بدن از بجز و داشته نه و مقرح مجرب و مصباح و مصفی کننده و قدر شربتش تا سه قیراط
و بمثقال او قاتر است و از بجهت در رعشه گاو متکون میشود و آنکه و سنگ در اکتحال منفعت است **حجر الابل**
سنگ است در گاو و بهمین کرم متکون میشود و در پاره زهره که نوشد **حجر الموت** حجری است در سر ماهی مجرب
سفید و صلب و بهمین کرم و خشک و در تفتیت سنگ گرده نهایت قوت است **حجر بحری** حجری است سفید و مدور
و صلب و در سوف او دانه آب در پاره و بعض قوت سنگ و گونیه و از لون و بعض در بیخ و قسم از اکتحال است
و بیکنه سنگ آورد از کی او در تفتیت حصاة نهایت موثر است **حجر الافروج** سنگ است سیاه نه قیر و
بر روی آب می ایستد و از استیول خیزد و مجفف و قابض او میکند و در حال رفع سم عقرب میکند **حجر الارحی**
سنگ است سیاه و بسیار اجسام نه کسفیج کرم و صلابت و از جبال طرف شرقه صلب خیزد و در آخر سیم کرم
و خشک و ملمس و صابن مثل حیض و چنین کرم و جهت سرکه برادر ریخته عصوری بخار شمع کرده دارند جهت ازاله
ورم و رفع نزف الدم و رعاف و عفن حیض و شش و مقوی که کرم در آن و آنکه اهوانه است
جهت بوز مقوی و نقول آن جهت کم نمودن اعصاب و قطع عرق و رفع اعیا و محول جرم او جهت بواسیر
دفع صداع و طلا او جهت استسقا نافع است **حجر الرصاص** سنگ است لاجوردی و اغبر و بارمیه و نرم
و ملمس و قسمی از نوع تیره و از ارمنیه خیزد و در سرد کرم و خشک و مفرح و مسهل قوی و او را نقطه
لاجورد و سیاه و عرق سیاه و جلا کرده و شانه و بنا جهت جهت بنا مفید و مستعمل و مستعمل است
و مفرح و مجفف و خشک کننده او عصر و اسهال و سفید و قدر شربتش تا نیم مثقال و بیش لاجورد مستعمل است

۳

حجر الیس سنگ است سفید و در اوصاف از بحر خیزد و قسم از اکتحال است و حجر انسر و حجر
الثعلب نیز گونیه صد و شبان لسر و بیشتر میشود و این الدرة میرانی کلمات و مولف کره او
اکتحال داشته و ظاهر است در قسم از دیگر شبه صد اکتحال جهار قسم است و اوصاف او در حرف الف
مذکور شد و دو قسم سفید و بجمیع شیمین قیراط و اول و خفت جهت و تفتیق او مقوی عقل و برص شام
و اول است **حجر یاقوت** سنگ است بسیار بجمیع خزنه و بقدر کف دست و بیک و اندک از دو جانب آب
کثیر و بر روی آب ایستاده و بر زند جهت تقویت آب و جهت در آتش بگذارند آب را پس جهت استسقای
زقی نافع است و جهت موضع از حرارت نافع را جهت گفته بر آن بنه و ضرر رطوبات کند **حجر الحماد**
قسم از فرهان است و جهت رافع خمارات بین اسم نامیده نه **حجر الابیض** سنگ است سفید و سایه او
مثل شیر و جهت عسر بول و در جمیع الجمله فایده از هر حیوانات نافع است بلکه موثر و نیز نافع است و گونیه آن حجر نیز
و مراد اکسیر آن از امیش زجاج آمیخته است **حجر العقیق** سنگ است متخلی سقیه شبه باسنج
و بر روی آب ایستاده و گونیه نوعی از زبرجد الحجر است و از اسکندریه اعمال مصر خیزد در اول گرم و در سیم
خشک و ملمس و صابن نزف الدم و سرکه و اسکلوکم کنند آن سرکه آنرا بشیند جهت تفتیق النفس
و طلا او جهت تبرون مورو و تکمید رطوبات و در سقی نافع و چنین کنند خطوط از نوشتجات بان گشته
اصلاح مسلوم کنند و محرق او جهت جلا دندان و اسکنه مالند و بر دل کوشت زیاد و قروح غایره و سنگ
و رفع آثار دیدن او مثل سنگ بر کف پا جهت رفع صداع و تقویت بصر موثر است **حجر الشیف**
بفا و با موحده عبارت از پشم فارس است و آن سنگ است در غایت صلابت و بهترین او زمرد پس
سبز مایل بزرد پس سبز صاف و بعد از آن سبز مایل بسفید است در آخر جرم سرد و خشک و مقوی معده
و قاطع نزف الدم و زهر و قروح طبخ و مشقان و مدر بول شیر و بشیر سفید منفت حصاة و تفتیق
او بر کحل جهت حقاق و بر مثل معده جهت جلا و تقویت معده و بر زبان جهت عسر ولادت و درد دست جهت
سحج و رفع چشم به و ضرر جلا مغز موثر و گونیه چون قمر در برج آتش بشیند و بر او صورت انسان نقش کنند
تفتیق او جهت جمیع الدم طبخ نافع است و بعض دیگر تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان
شرط داشته نه و قدر او بمثقال چون سنگ بر حرز طاعیه اند و قدر شربتش علیه آنکه است

حجر الخطاف سنگ است سفید و تیره تر و بین زردی و سفیدی و از سرانه خیزد و گویند چون بچه خطاف را
بزعفران زرد کنند او کمان برآن کنند از سنگ پنهان شود هر آینه و در روم گرم و خشک و مزاج و طلا جهت
برقان مجرب است و منفعت حصاة و منع سدد و جهت خفقان نافع است و مؤلف الابنیه نقوع نعنه در آن
سنگ است هر چند بچه خطاف را در ایام فروختن نوزاد بسنگ کشف قوت عطارد از آن یافته و در طی بیان خواص
خطاف مذکور خواهد شد حجر الاحمر نوعی از الماس است بر رنگ سنگ مرجان و گویند خاصه قاف است
حجر اغاطیس سنگ است سیاه و او مشرق جهت دمو و طرفه نافع حجر الوحوا قرابی سنگ است که
کاه زران بران خرد کنند و بیاشامند او مجفف منفع و جهت قطع سیلان مواد و تجفیف جراحات و اسهال
و درد شانه و نفث الدم نافع است حجر الثمر سنگ است آبی شبیه بیت مثل بقدر مغز بادام و از آن
کوچکتر و از مکی ماده حاصل شود و چیزی در شیر اندازند شیر بریده گردد و طلا او جهت جراحات و نقیق او
جهت منع آبستنی زنان مؤثر است حجر السطرنج سنگ مدور است ضماد عرق او بازرق جهت کف دردام صلبه
موم او نیز جهت دوم معده و سنون او جهت نقوبه نافع است حجر الرخام سنگ سنگی است که بر جرح الصب
میکنند فرشتی مرمر مشبه مرا و از رقم سفید است در آخر جرم سرد و خشک در اورام و قاطع نزف الدم و جهت جراحات
و بسرکه محدد الدم و در رفع استسقا و منع و نوشا و جهت بهق و رفع آثار و دوز و راو جهت قطع بواسیر و شرب
مسحق او بعسل هر روز بقدر کفی مثقال جهت رفع دملها و حمی مرتعشه و گویند آب شیرین سنگ مقابر که
منقش بنوشتها باشد با شیر لبن و شراب و در شب ادرار شب و چهار شرب قبل از طلوع شمس بسم موفق و قصه
رفع عشق رافع قولنج است حجر اسود بمطلع اهل صنعت موسی است حجر الایقان حجر خطاطیف است
حجر الرثاد و حجر الاصم حجر الانار است حجر الباذهر حجر الحیه است حجر السم بادزهر
مهره است حجر ان بمطلع کهربا زرد و مهره است حجر الازورد لاجورد است حجر الحدید
و حجر الصبود حجر مغناطیس است حجر العاج حجر اعراب حجر الخاغیطوس حجر عاقا طبرستان است
حجر الماء سنبه و چ است و گویند بسم است حجر المصفی شبه است حجر الاثنا حجر دلمس است
حجر الدم حجر الطوق شاه بهرام است حجر عاقی حجر الحمی است حجر شوبه کلس است حجر النساء و حجر
الماسکه و حجر الولاده آهکی است حجر البهت و حجر الشر و حجر العقاب حجر ابیر و حجر الجرب

حجر ازورد و حجر رستاد

شعر است حجر الشقاق و حجر الشعر حجر الفیروزه است و حجر ارمنی و حجر الکلک نیز نامند حجر شجری
قبر است حجر النیس بادزهر حیوانی است حجر البلور بلور است حجر حدید کلیه مثانه است حجر
الزنبور حجر الابوهریره حجر افروی حجر الاخرج است حجر الزیبق زنجفر مخفی است حجل قیح است
حجر اسبوس اسیرس است حدید بهاس آهن نامند نزد ماده مرشیه نزد ماده فولاد و ماده آهن است
در روم گرم و در سیم خشک و فولاد طبع سلاح از یرقان و منفع از زنج آهن با اسطرنامه و جون
لوحه بزد حجر الرضاع بالتوبه بر آهن بالیده در آتش منع کنند لسان زنج شود و فقر عبارت از دوات
و هر گیاه با مصاص یا مرقشیشا و بیج الطار از زنج بکار زنه بر تهه رصاص زهره گداز شود و بدستور چون
با کمال بلازانه و بوزان باشد و کمی سرا از او بتوانند بقایه زنگ گداز کنند و فولاد مصنوعه متفارق
و لسان طرق سو حقن است و آهن متفارق و در کوره مخصوصه بآتش بسیار شده با یکمشقه بتابند
و منطفی و مجرد در مخرق قرص شبه با زهره حیوانات سایه برآورد بخته انفوز را بتابند و در جسد او
داخل شود و گویند چیزی آهن را تافته بیل رد رد غش کند لطیفه که بر دیگر در آب لطف نامند قسام
آهن را مثل آهن را بجهت بیت و آب آهن تافته بقایه مقوی باه و قابض و جهت جراحات امتلا و اسهال
مزمن و بوسیر و درم سیر زد تقویه معده و سکس البول و دود مقعد و کرمه سک دیوانه و رفع
زدن خمار و هیضه نافع است و شراب آهن تافته در رفع خفقان و استسقا و ضعف جگر
و معده و باه قوی تر از آب نقوه است و صرع آهن تافته در اسهال و مس و نزف حیض و اسقاط
مقوی قوی تر است و جنس احمر در عفران احمر مؤثر خواهد شد حداة بناهس علیوا و بدستور
جلفان نامند در روم گرم و خشک و گویند در اول خشک مطبوخ او با کمه و مداوا مشهور
ان قاطع بوسیر و آدمیان قدر از محرق او در مجموع را آموزانیده باشند با آنکه مشک و کلاب
جهت ارمد و منفی النفس و سعال مزمن مجرب دانسته اند و مطبوخ مقرا با کمه نا و عسل جهت زحیر
و بوسیر و سوخته مرا و تقدیر یکی آنکه تا صرع دانند آب شامیین جهت نقرس سعد بن و مجرب است
و در رفع غده و بلغم و سلعه و بهق و تدهین بر وغن صرع بنفشه ارمد و در دوجوش بنیه مقرا
شده باشد جهت برص مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و تقویه اعصاب نافع و خون او جهت ابو

جلاء است بالطاف و بجهت ازدیاد نور و از نشاه دلیقه صدا آن خواهد بود بالطف است و دیگر دیاد دم آن کمتر است ٥

و اکحال زهر مار در خشک کحل با آب سیاه میل در چشم مخالف طرف علیل بکشند جهت رفع سبوم هوام مجرب و دیده اند
حضور همین در آب بدان سالها در آفتاب گذاشته باشند و چشم چشم اسود و زنبور باین کرکه از زهره او نوشته
نافع خنازیر بقدر جوز مثل غاریه و داده در آب بدان هم میرسد و زخم کهنه مثل و بات ساده از بنات و بنات
اکحل بر انگشت و سر سینه فرا و زرد و اهم قرص اسود و بدان اسود و بدان سبز و ابیض بکار گرفته و حقن منه
در روم گرم و خشک و اهش و صاحب ماء کوشه لب و جلا و نام صاحب اول و بجز او جهت بواسیر و طلا او
جهت کنه و عقرب و هوام از مجربات شمرده اند و تدهین روغن خرد او جوشیده با شیر جهت
اعضا و حقن و در دهن نافع مثل او بعسل جهت کرم مقعه مؤثر است و خوردن او جهت طرد و دورث
کرب مطلق نگهبان است حدید چینی خاصان است حد بقدر است حدج حشارت است حدق
هر چه در سینه بر پشت بکشد باشد حرمل بلغه سریانی نوعی از بید سداب کوهی است و بخار آن کشنده
نامند نبات آن تا بقدر ذرعی بلند و از یک بوته چندین شاخ میروند و برگش مانند مرد و غلاف
دارد نهال او هر در دشت اشتعال خطیر و با آنکه مرغزار و مخزن سیاه و تقدیر خردل و تفتیش او را چه
و از مطلق و حرمی مراد است و تخم از آن برگ مثل یک سه دانه و کوچکتر و مانند سعد و دکش مثل بادام
سفید و غلاف دانه او طویل و حرمل بر تل جهت بار غلاف او نامند در سیم گرم و در دوم خشک و قوش
تا چهار سال عاقه نهاند لطیف و محلل ریاح اعضا و مواد غلیظه و بهر و مسهل و مدر بول و حیض بلغم و مسهل
سودا و منع غلظه و جهت الفرع و رنج سینه و شش از ادویات و فقره او جهت تکمیل سودا و صاف نقوه
خون و نرم و دشمن طبع و جهت معده و دستین بدن و عطسه و رفع و زرع قرع و نفع دمق
و فالج و امراض ریه و استسقا و رفع جنون و جنون و صدر و دیر قاعده و سیان نافع و جهت یک و قیه ادویه کوچه
با چهار اوقیه آب بجوش نامند و آب کوچه اوقیه عسل و چهار اوقیه روغن کنه نوشته مقرر قول بغایت
و در تقویه سینه و دماغ بدن از ادویات و حقن آنقع و سعال و طبع و بهم و هر گاه آب کوچه بقدر یک طاس
در شراب آب انگور و مقدار سه طاس بنوشند تا بر صرع سه و روز آب چهار اوقیه از آن تا سی روز
بنوشند جهت رفع صداع جزء مزاج و مجرب دانسته اند و جهت عمارتها و در دهن قاطع شده باشند

و بجهت آن تنزه بنا و بدستور از خواص از آن مطبوخ بنوشند و چشم بنفشه و زرد صاحب حق کبا هر شب بکحل نیم از
حرمل کوفته و توتیا و بنفشه رفع تنزل کحل و مجرب است و چشم بکحل آن و قطره نهند بعسل بر شده مدامت نامند جهت رفع
خفی النفس مجربست و چشم زجاج حرق صفاده نامیده تفتیت مصفا که و اکحال او با عنفرین و زهره و صمغ عاقا
و عسل و شراب آب آب بدان نیز جهت بصر و مدد و نطول آب مطبوخ او جهت تقویه اعضا و رفع کمون موی و اراده
ضرر مطبوخ او با آب و روغن کنه و مداومت آن در جهت رفع امراض جگر و طحال و مدد و غرض شرب زیاده
و تهوکها جهت قوی نیز و سعوط عصاره و آب مطبوخ او جهت قطع زند و عرق چشم و قطره او در در آب ترب
در رفع انتین جوشانیده بشسته جهت کرنب و کرس و مصری و ظفر و بجز او جهت صد دندان و تقیق او در
لثه کوه و رفع سحر و گویند شیاطین او دفینه باشد فرقد و بخور او مطلق آن اثرت و مهر و غشیان
و صداع و مضر محرورین و مصلحش ابریشم و سیاه و ترش و شکر و شیر و قدر شرش از تخفیف او مثقال
و بدش قرد او و گویند تخم سداب است و حمل تخم او در بار و غم ابر سا سایه شده بشسته منفع افوه و عروق
و خون بواسیر است در ضماد او در سیم گرم و خشک و منفع سده و داخل و جهت فالج و لقوه و صرع و رعشه و رنج
اعضا و شیاد و حقن او جهت عرق النسا و دو دکو و بر دوت کوه در هم منوب است حوت بهار تخم
و تا رفع قاتل است بر هر زن بهن مجوز و برش در از و بیک و بهن او در اق طاس بکار کوچک و بوشیو
در سیم گرم و خشک و منفع سده و جهت بهر و رفع بخار و خون و خون و رفع قی و در دماغ و شکم
و رفع نافع است و صداع و مصلحش کشیر و قدر شرش تا سه درم و اصلش برگ نعنا است و تخم کوه سفید از آن بگیرد
گوشت و شیر او لذیذ و گویند میوه حوت بهار و از بجلو موافق و تقدیر شیر و برش
دراز و از برگ بهم کوچکتر و بر دارد و ضماد او جهت جرب و بسر و خرد بشسته حرف اسم بعضی حیات الحیوة
و نبات است و از جنس ترتیب بر دیوار و بستان مسیر و ترش و تلخ است و در هر چیز هر کوشه
و تخمش مشعر و طول در برش هر بیت بهر و بشریف و نبات او در هر کوهی و خشک و مطلق و کنده گرم و محرقه
و جهت القرع و محلل و مقطع بلغم و خشک او و قرب الفضیل تخم او و مضر مثانه و مدرش و مضر الرئه
و مصلحش کاسنی و گرکه است و بدل او شیر الحمار و بشیر بسیار از آن بکمتر و قوت تیز از آن و در اقل و بدستور
تخم او بنشسته بستانه اقوی و مسهل بستانه است و تخم بستانه و ترش و خشک و بنیه تحریک و مدر بول

[illegible] و تقویه کشنده و استیصال مواد
[illegible] و جهت سرفه و درد پهلو و از خلط غلیظ بشد و بازدارد و تخم
[illegible] مواد [illegible] و بدو [illegible] و قبض شرش [illegible] و قدر شربتش تا چهار
[illegible] و جهت [illegible] و بیرون [illegible] و جهت [illegible] و [illegible] و [illegible] و

حبه استسقا و حصاة و فولنج و سنبر و سعال و دبو و ضعف جگر و سپرز

کبار و نقرس و اوجاع و قطع ثالث و ربع و دوالی و دلو و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظه و ضیق مجرای
و سپرز و بعضی جهت حصاة و مرارت آن با نمک و دو حبه جهت استسقا لحمی و زرقه و سکنجبین جهت سکون کوکن خصار
و بعضی بخ بخدیه جهت کحه و کاهنه جهت قطع سیلان خون و آب کندنا جهت سنگ قطع کردن و بسیار و مداومت خوردن
او با آب کرفی جهت تکلیل بخ در اشیان بهر سه و بهر جهت رفع خاصه و عرق النسا و مفاصل و مطبخ مهرا و بهر اب
و سپرز و رفع زیتون جهت قطع و لقوه و گزاز و ضد و عرق النسا و خطر او در گوش جهت کرانی سر و اکتال و جهت
قطع بلغم و ده خرده ملاق و نشاسته بمن منفعه او در شیرازه بعد کشیدن جهت جرب هم تا بشر سپید است نه بر یکی اگر تر
نارت الحمر و آب آن جهت سقط و ضاد و تازه و خشک او جهت منع ورم مجاری و التهاب آن غایت مفید و کوشه
مضر است و مصلحش زنجبیل و قدر شربش از یکمثقال تا دو مثقال است و مولف ابن البیطار منفعه و مضرات آن در شرح
بهم بر سر و آب سپید و سرکه بنی و عظیم و صلب است و رفع اثر سموم و ادویه سال مخصوص او دشمنه خوم سرع
الفطرات حسک بفارسی خار و حسک نامند بهترین ایشان سفید و دشت با بهتر بشر جات بنه دانه و بیخ خوب
منبسط بر اوراق بن و برگش شبیه برگ نیتون و شوخ او خار دار و خرش صلب و تنه او دراز مخروطی و مکسر و سفید
و خوار و شاه برگ القوس و شکل او غالب بیضا و در بیل و کسی در دشانه و اقرب منفعه مثل و منفعت حسک و تنقیه
و رواج و بطن و رفع قولنج حار و بشراب جهت ادرار و ضاد عضا و طبخ او جهت ورم و درد و بر اورم و منع حدوث
آن در نخلین مراد بلغم و بعضی جهت قلع و عفونت دهان و در بعضی طبقه و درد و اکتال عضا او مبرد
و مجفف و رافع است و در مثال عضا و حسک بیرا و بشراب جهت سم افعی و مایشین است طبیخ او جهت ارخاء شان
کیک نایت مؤثر و بعضی تخم سفید در آب تازه او کمر بر درده کشند در تقویه باه و بعد طبس و قدر شربش تا یکدرهم
و مضر سر و مصلحش دهن بادام و در بعضی کتب است و تخم او در فعل مثل عضا است و در بعضی و از آب آن
در بعضی کتب بزیتون ترجمه داده شده طلاء منفعت و حقنه او و تا میمین او جهت تقویه باه و در بعضی کتب
کوکن حسک را در دو کرده و عصر بول و حیض و تا یرین او در اطلیه و عانه و کمر جهت حقنه و کرده و شانه
مؤثر و قدر شربش عشر مثقال است بسیتج با منه عنب و بعضی حسک در اشیا بشیر تازه تر بار بخه خشک
کنند در تقویه باه عدیم نزاد حسق بتشدید و اسم با یاقیت بر از حبوب بغیر ان ترتیب و دهنه
و بطریق قهوه تناول خورد حسل بفتح اول و ثانی گیاهی است شبیه بصعتر و برگش دراز تر و بزرگتر

دیتره رک و هنا حسی کنند و در اورام کی و خشک و پخته او مقوی معده و اطعم و مصلح طعام خارشه و جهت
خوشبوی دهان و آورغ و بر آب جهت کرده و از اعتماد و حصرت بقیه و قدر شربش تا یکدرهم است و استعمال
زیاده تر جایز است حیل بکسر اول سکون ثانی اسم بحر لوسا است حسکه بضم مصغر است بیع
حرف الحاء مع الشین

حسن لبه اسم قدر بعضی لبان است حسن یوسف اسم دارو حشیش است حشیشة الزلج گیاهی است در
شور و از زمین و محوط اسم دیگر خار او باریک و مایل بسرخی برگش عرض و مزغب و برش مهمل او چون
شبه بخ بقدر بخ و خشن و لسان بخ و بر جانب مرجب و درهم سرد و تر و مجلل ادرام و رادع و منع
سده و جلا و نقاض و محرک ریح و اما بکسر زایه کسر و زرد و اجهاض هم مستعمل و زایه کسر و زایه بوسیر
و در ادویه عصاره او جلا و شکر جهت سرفه کهنه لسا و خوشر و ضاد عصاره او جهت اورام حاره
و بکسر غیاب جهت جرب و نمود و ماقره و ظفر و در منع حفاء و بیه جهت قولنج و مالیخولیا و جهت قوبا
و غرغره او جهت ورم لوزتین و در منع کلل جهت درد گوش مفید و مضر سر و مصلحش بنفشه و شکر
و قدر شربش تا دو درهم است حشیشه اسم حشیشه قیر است حشیشة الدهش گیاهی است متشبث
سطح بر شربش سرخ عمر بن لبان بر زرد آخر هم کرد و خشک و محلل و ملطف و ضماد او جهت
دهش و قروح شهریه نافع است حشیشة العلق اسم اولد کوه که او و در کیلان حشیش نامند
و از جمله لوزه است و در مازندران ادجل کوینه و آن شبیه سبز و مایل بسرخی و چون شود بیاشد
اخراج قولنج و صلق نامند مهلهم و در بیان قیر از قیر است حشیشة العقرب صبر بود
و مقوی جگر و بولا موتین است حشیشة الکلب زهره است حشیشة البرص گیاه طرحال است
حشیشة الحمامة و خشیش است حشیشة الطحال و حشیشة الدود اسقولوقندریون و حیوان
نامند بهم اجزا مذکور و قدر مشهور بر جوارین بود و اطال اسود و سبعین خلاف نامند حشیشة السلیخا
و حشیشة اللحاء اسم است حشیشة البراغیث بوقش نام گیاه و قرص سوده نامند در عراق مراد از
گیاهی است که گلک و رفع کنند در طبرستان گلک دارش گویند و قسم از حرش شبیه دانه حشیشة
المعلاق گیاهی است شبیه بعدس عرب کنند و چون کشته شود آخر آن او دیزه میگردد و بار و رفع چون مشتعل
شود او بر طرف عرش و ریش نمند زمانه در فعل ضاد و ثبت ملوک میکنند و او جالی و مورث صحت

حشیفل شقاقل است حصرم بکسر اول و فتح ثالث بفارسی غوره نامند و آن اکثر ناری بیشتر است
در اول هم سرد و در آخر خشک و عصاره آن سرد و خشک و مطفی حرارت خون و صفرا و رفع صفرا و قطع
بلغم مهده و مقوی بکر و بدن و حابس طبع و دافع اجتماب مواد و رفع ستر و عطا و تشنج و ضماد خشک او جهت
خوشبوی کردن عرق چوش بدن و مجفف و خارش و ستر بدن بلغم و مخفف و سرد و صفرا و موجد ریاح
و منع امورات عفن در قیرانی و جهت تخفیف و مطلق تکلفه و ایزدن در بخر و دبش و ریاح و تر شربت
و شرب غوره قاطع تشنج و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مراری و اخلاط و اشتها و حفظ
سنان و تقویه احشا و عظمان و صفرا و رفع قضاء و منع قبول مواد و بارد اثر مخاوش جهت تبخیر
مجرب و عصاره او در آفات حسک کشته بهمان اثر دارد و جهت حرق و ورم سنجره و رفع الم و ادرار
و لاماه و قلاع و طلاء او با آب کندنا جهت تجفیف و بر سر و فرزه او جهت تنقیه دماغ و رحم نافع و اگر
جهت نوبر و برگ کوش و غرغره او جهت ورم حلق و حقنه او جهت قرحه امعا و اسهال رطوبات و اخلاط
او جهت دود و زنش و خشونت و سعال و تا کل میخورد آب او در افعال مثل عضا و مقوی قوه باسکه
مهده و بعضی قوتا را بان بر درده کشند و بر سوزش بر احوریه عین غایت مقوی است مضر مثانه و بهر
سعال و حصلی کهنه و شربت حشیش و قدر شربت از عصاره او یکمثقال و بیش آب بیست تا
و سلاق و شربت او که از آنغوره قریب بشربت سکنجه فرد و عدد کف که فرقه تجزو ترتیب داده یکسال
براو کذشته بشبه جهت رفع و با و تقویه باه و قولنج سنگ غایت مؤثر و در بیان افعال مثل عصاره
حصی لبان الجاری بفارسی حسن لبه نامند و او صمغ خرمنی است و مکان عبارت از ادوات
و مولفه تنه کوه بهر اکثر هر این همه نعت بحق نهند او و مرغ فرار تشخص لبنان هم گرم
هر دو است در اول مکون صمغ مانند و بعد و اسکه طاهر شده بتدریج بعد تر نزه هیچ و بهر او در
از بوی مسکه و کنده و خوشبوترین صمغیات و سفید و ماهی بر خوش و ساهر و محلل و جاذب در رحم
گرم در اول خشک و مقوی دل و مورث و سرور و خاصه بدن او جهت تقویه اشتها و طلاء او جهت

حرف الحاء مع الضاد

حصی کیون نزلات و قطور او با روغن جهت درد گوش با درد دندان جهت مضغ و تقویه معده و دفع و اقیانوس
و کحل بلغم و قدر شربش تا دو درهم و مصلح مجرد و مصلح و بعضی بنفشه و خشخاش و بهلی لادن و مصطکی
بالمناسبه حصی الاسفنج حجر الاسفنج است حصی هرمس گیاهی است و تجربه صحیح است
و در بیان حصاة بفارسی سنگریزه نامند رافع و مجفف و بر اسهال و خون او و شر جهت بر قرحه
و رفع ورم آن مجربات و اغذیه و در کوزه آب مصلح غلظت او و مقوی چشم است حضض
و اسهال سنگ کاکوا سوخته لوفون نامند و آن عصاره برگ و تخم او است خارش خرسه زرع
و دبت او کاهی بر آب در برگش شبیه برگ کشنیز و مرغش شبیه بنفشه و سیاه و اصل و طعمش تلخ و بهترین
او هر دو زرد مایل بسیاه و در دوش مایل بسرخی و چون و چشم در آب آنرا زنند کف او برگ خون
کیک و از دش طبیب تلخ و با قبض و مرارت بهم و تلخش او و از جوشانیده آب بود و جهر و غرغره
و مرض زنه محلل او بر تنش او خون شیشی و باطن او و قوت مرشیه و اد معتدل در حرارت و برودت
و در اورام حشک و ده بقی و ادرار و محلل و ملین جهت اورام باطن و اسهال و قطع سیلان رطوبات
و عرق و جرب ساق و خون و نفث الدم و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و برگ لبه و ذرجر
و کرنه ملک و بیانه و حرارت کرده و التهاب و تشنج و حقنه او جهت اسهال مزمن و فرز نطاریا
و غرغره او جهت ورم حلق و حقنه او جهت تقویه نفث و قشور او جهت برگ کوش و ضماد او جهت شقاق
مقعد و در حیض و تقویه محل و منع نزلات و اورام و اکتال او جهت جرب و حکه و ملاق و منفعت بصر
و دو درهم و منع نزله نافع و مضر سر تر و مصلحش آنیون و صابا و قدر شربش از نیم مثقال تا یکدرهم
و بیش حقنه بهمان دان عصا خیر آنهم است و در جمیع افعال قیر از حقنه خرید است
در ریح و ادبیاه تر از قرم کاست و مضرع او از زرک در فشین در مثال ان سکر استعمال
نباید کرد و بیش عمل سفید و دقیق با عاصف است حفا بفتح اهم عربی بر دو است حفج بفتح حاء
و سکون فاء اسم رودی است در فارس شیراز و هزار نامه کوینه حفوق بفاء اسم بقعه ایکه
حقین اسم مات است حق قوش اسم ترک صاقر است حلبه در کیلان گیاه مجهول در
شبیه نامند و از جهت مرد ذات و قوش تا سال باقیست در اول هم گرم در اول خشک و جراء

حرف الحاء مع الفاء

حرف الحاء مع القاف

حرف الحاء مع اللام

لوبیا و منفخ و طبن و کمل و بهرام و ارجن و مقل ابیض و مازریون و بلیله و بیخ نیلوفر و بیخ سوسن و شقاقل و جهت
مواد تحت لسینه و ربو و سرفه و دوبیر و اورام باطن و مطبوخ جاوشیر و بقم برگ و بهترین آب ایشان
بقوام آرد جهت درد سینه و خرخره و قرحه ان و شقیقه و نقرس و آب برسماوشان بجهت و بطون و نطول و طبیخ
او جهت لسهال و سلاقت و استسقا و تشنگی و رمد و اورام حلق و جهت اورام صلبه ظاهر و باطن و ورم سپرز و درد
رحم و ارتکاب و بیخ و بخار خون و شقاق و ناره و سوختگی آتش و سعفه و قوا و کلف و بیاض تا و حقنه او
جهت زحیر و طلاء او جهت ورم چرک و خوره و رخ رخسار و با مویز جهت منع تولد قمل و قطور قطره او در آب
جهت دمعه و علاق و بجره و بقاء و درد چشم و آرد او با پوره کمل جهت طحال و با خمر جهت کوفتن دمل و با خمر
طبیخ و سرکه و آرد جهت اورام حاره و بعلل جهت ناره و اسهال و خشکی او و جهت خشکی و باد ام
و آرد کنه و سرکه و بیخ جهت اورام حاره و بعلل جهت ناره و اسهال و خشکی او و جهت خشکی و باد ام
رحم و صفاء او و جهت قوت و منافع او و جهت نسیان و مرن و اصلاح کرده بقاء خمر و مصلح و مضر و مضر
و نسیان و مولد غلظ و مصفی و مسکن و افیون و قدر شربت از گیاه او ده درم و اندر بیخ
او تا پنج درم و بیش بیخ کان و نبات او مولد خون و جهت درد کبد و سپرز و مانه و قطور قول و درد
رحم و صفاء او و جهت قوت و منافع او و مضر او و مضر او و کرنه کرم دهد و کمل و علقه و ملبق
صلابات و بیخ و بیخ و جهت کمال و اورام و قروح و درد چشم و رد شربت از گیاه او ده درم و اندر بیخ
جلاء و بشره و شربت حلق جهت جهت لباه و لون و شربت طبع و درد حلق و درد برگ و درد شکم و در
تنور کرده شربت جهت ترقیه مرهم و منافع شربت عقیق و شربت شش خوشه انگور و دانه ترش شربت
عنب الثعلب و برگش مانند برگ تاک است شرب او با آب سرد جهت رفع صفرا و اندرانه اخلاط و التهاب
معده و جهت و قدر شربتش تا پنج درم است **حلبیب** بباء موحده قبل از تا پنج تا و با و با و بزرگ
و سرخ است بهتر و خشک بشه و بسیار کان در درم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و قرب کرم و خلط
غلیظ و مقوی بدن و جهت نقرس و درد مفاصل نافع و قدر شربتش تا سه درم و مضر سپرز و صلح آن
کثیرا و کشیرا است **حلفا** بغین معجمه از حرارت که از و حصیر و امثال آن ترتیب میدهند و در اصفهان
قبض از پنج زمانه در اول کم و در درم خشک و تجربه او بعلل و سرکه کشیده و بی آب سرد
سه روز پیوسته بنوشند و شقاق سر با عرق او جهت خنازیر و قروح ابریه و نافع کولی باشد جهت او

در آتش او و بجهت شبنه جهت عقل عقیله و تجربه است با سرکه و آب انار جهت منع زیادتی اورام و سوده نافع است
حلاب کبیر است بقوت شبیه و اکثر آنکه و محمود میوه برگش لیس و باریک و بهترین خمار او و بیش
از زود سفید و بخش بقوت خوردنی و با حرارت است در سیم گرم و خشک و طلاء آب او با آرد کنه جهت آبله
عفونت کشته و کوفتگی و منع ان و بیخ جهت خارش کف دست مفید و مانع زیادتی ان و جهت سیلان
زرد آب مفید است **حلتیت** بتاء مثناة فوقانی بفارسی بادرنگ و بخاء و قیل از ان صمغ ایکه ان است
و اسلاف حبشه طب کوینه و منافع او مغز صمغ گوید هر دو بدست و گویند از ایکه ان میوه حاصل
بیشتر و بفارسی کلاه گوینه و حلتیت مشهور بحوله هر است و بهترین قسم است و خوب
ماهیه الرخو صاف و شبه بود و بشکست اشکم جز در آب حل گشته مانند شیر شود در جهاره گرم و در
دوم خشک و قوتش تا هشت سال باقی است و منافع او در سیم خشک و بعد از شبیه بهم گشته و نافع
کرده و افوه تمیه و استرخا و اعاب و قاری الکنه و در اصفهان آنکه کنه نامند و قسام او
قاتل حیوان و مخرج ان و کمل قوی و مدر بول و حیض و جاذب خون ظاهر علیه و بهر و بجهت
تحلیل ریاح و خون منعقد و بت ریح و رفع رطوبات و منافع کمل و کرنه و بوانه و در اسهال
رطوبی و منفی ریح بلغم و فالج و صرع و امراض بارده و اغرو و بجهت الصوت و خشونه حلق و شوصه
بلغم و مخرج قسام کرم و منفع خون و بیسر و بازده بیخ منع جهت سرفه خشک و درد پهلو و با بخر
جهت هرقان کبد و با آب و کمل و اسهال جهت کرز و با سکنجبین جهت جود شیر و با آب خاکستر
و آب دریا جهت تشنگی و مفاصل و با عرق و فصل جهت کوفتن حیض و با آب جهت امراض عصب و بسیر
و جنطیانا جهت کرنه بوانه و با آب و با سرکه جهت رفع چرک و بیلات بلغم و با قوابض جهت اسهال
رطوبی و با اوبر خانه جهت برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سرسام و زرد و کبود رخسار
و خلاء او جهت دکاء الغیب و دخان کرم خورده و ریز اسهال او و طلاء او در ضماد مسکن درد دندان
و رفع کرنه بوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضرت بیکان زهردار و مانند ان و با روغن
زیتون جهت کرنه عقرب و با قرطس جهت تلیل و عقد و با بخر خشک و سرکه جهت قیا و با زنگار و زراج
جهت بودن کوشت زیاده در بینی نشود و اکثر اشیا در اصل بعث تفوط شده و اکثال او با عسل

جهت قوه جهره و نزول آب و بیاض و خشونه و مخفف طبیعی او با انجیر و زرده جهت زیادتی کرم خفه و کمی او و اورام
حشه بفرز شکفتی و رم جهت اخراج اجزا جنین و دفع عوارض او و بعلل جهت درم الماء و بسرکه جهت اخراج زاد
و بخور و حمول او جهت اخراج جنین میت و لبن او در پاره و کرنه بوانه ان در قرآب مانع کون کرم و اورام و منع
و مرغه و بشکر کنند هوام از ان و منع و مرغوب بهر جا لانه هوام از ان کریزند و قطور حوشیزه
او در روغن زیتون جهت کوش کهنه و درد کوش و دهان و منافع و منفعت دیگر و مصلح اتارین و زیتون
و مضر مقعد و مصلح کثیرا و بهرام مضر مجرورین و مصلح شقیقه و بنفشه و آب و شربت بهندل و اکثر
او مورث اسهال و قبض و خارش بیشتر مصلح آب جوز و دیب و صندل و قدر شربتش از یک جزو تا پنج
و بیش جاوشیر و سکنجبین و کوینه مطبوخ مجروش که نیج از ان بشربت بلیله اوست **حلبوب** بفتح بنطر کبیر است
بقدر سپرز و بیشتر و بسیار کره و شیوا از کره دار او رسته و برش کوچکتر از باد درم و مقروض و بیکرار
او تمر بغ و تمر نوع و ماده او خشنه تخم و از او و بخش از بطم کوچکتر و هر حد بدم بسته و دست و بطوبه
و فرنوع نزاو کلاف نیز و کوچک مستند بر تخم او و هر حد و تمر بقدر تخم کبوتر یا است و دیگر کس صب
و هم بسته مثل خیبه حیوانات در درم گرم و خشک و کمل اورام بارده و بلغم طبع و بر مثال از آب
مطبوخ او مسهل و طبیعه مایه و مرة الصفرا و حمول بسرد و ماده او کوزه و جهاز و حمول تخم صب او
بخش صلب و بخش و تبخیر و حمول نزاو بخش صلب بسیار است **حلزون** بفتح اول و ثانی
اسم کل حیوانات صدفه است و بیرون و بجهت و نهر و مرسیه و هم از صدف ان مخصوص بلبه مجرد ان
حیوان است و تشنج و وبع و قطع الرحم و طلب و حقف اعراب و فرفوا لیس و صدف دارد
و زنفلج و غیرها از انواع حلزون است و جلد مجرد او در درم سرد و خشک و حمول ان در صدف از نوع
و کوشت او در درم سرد تر و کوشت لیس حرام و حرام و حمول کوشیدن از قبیل بر سرد و مستعد و لطف
و سریع الانحلال بخون صالح است و جهت بدام و جرب و حکه و جنون و دوا نافع است و کوشت بر ضد
بوله بلغم و سده و قاطع تشنج و التهاب صفرا و خلط و نیز صاحب کبد ان و مثال ان از بدن و جهت تکمیل
رطوبات سوداء الغبیه و قروح و درم نقرس و جذب زهر سگ و دیوانه گزیده و طلاء رطوبه او و صلوبت
سوزاج کهنه خوبی آتش داشته گرفته بشنند با مرهاوه و صبر بالبوه سرشته جهت اسهال و جراحت سرشته

و تکمیل اورام مزمنه او مفید و بهر و کوشت مخفف مستحق او و ارجنی و بهر و کنه جهت التیام جراحات
حشره عقربیه و اکثال سوخته مجروح او بعلل جهت رفع اثر قرحه حشم و طلاء او جهت جرب متقرح
و بهق و صلاء دهان و بهر که جهت قطع رعاف و مالیدن رطوبه او بر جهت منع رکاتی مواد
بخشم و بهر سحلا کوش جهت درم و رفع رطوبات عاره کوش و طلاء کوشت محرق او با قطران
مجرز کنان مشوش مفعل و هم جهت منع روشن ان موثر و فرو بردن کوشت تمام او جهت درد معده
و بهر جهت درد شانه و قولنج نافع است و کوینه الخاصیه مطرات صلب و لین نرم می آرد و چون
کوشت او و استخوان بخار او نوشند و نصف ان کبریت و بهر او تنگ تمیه نظر کنند اقوال عشره در شربتی
نوبه و مارست عقرب که حلبیثا نوعی از جوعات در برش شبیه بزیتون و شیر او جهت تلیل نافع است
حلیفه طراوه بهر است **حلمو** اسم فارسی تخم صافی بهر است **حلال** مصلح است **حلمه** قراءت
بفتح قاف **حلباب** لاعقبه است و کوینه بلابت **حل** بفتح کار مهم غیر مقرر است و اکثر بیان
نهی سلاء نامه قوقع است **حلق والشعر** نوره است **حلحل** و **حلاحل** بصری **حلوسیا** کبیر است **حلاذینون**
اسم فرنگی هم است **حلوی قبیلک** اسم فارسی ناطف است **حلوی زلبیا** اسم فارسی زلابیه است

حرف الحاء مع الیم

حماما بفتح بطن اسم نبات تجربه است بمشک از شاخهای سرخ و قوتا مانند خوشه و با صلابه و تلخش
ابزه مثل حبرس سرخ و برگش شبیه برگ فاشرا و شده خوشبو و تلخش با کمی و حب او از مشتبه
و طراوس و بهترین قسم است و قسم نامی در آنجا میروید و در شام بافت میشود با مین و بوی او
بشبیه آب و قسم بنطاو بخر بسیار و مستعمل و بهر و شده و سفید با مین و بهتر از مالیخولیا
و قوه صلاء تا هشت سال باقی میماند و در اول سیم گرم و خشک و منفع سرفه سپرز و جگر و مقوی و مدر بول
و حیض و مکمل و منوم و مسهل ریاح و تقویه و مورث سهر و طبخ او جهت نقرس او درم قرحه جگر و صفاء او
جهت صداع و تنقیح و تکمیل اورام حاره و کرنه بوانه و عقرب و بهتر جهت ورم اخشا و با خرزات جهت ورم
رحم و اکثال جهت اراحت حشم نافع و مضر تهوه و مصلح تخم کرفس و مورث کسل و خمار و مصلح
در اصغر و قدر شربتش تا درم و بیش بنفشه و اسهال است تا شیراز فرنفس و با روح و چون او
بهر او در اخر عرق کنند و عرق او با عسل آمیخته در آفتاب بکذارند در نقرس و جمیع اوجاع زیاده

برخی تنگه **حمض** بهار تخمش قوی‌تر بود و بستانی مرکب و برگ او کاهی شبیه کمال بستانی و میوه تر و کوکب
و قرش مایل بسرخی و دراز و با تخم ترب آدم و خشکتر از بستانی و منفش و منفع سده جگر و سپرز و کلیه
و مثانه و مغص مقرح و قولنج و بلغم بن کوش و نشیان و علل منفی قروح و بثور حرست سرطان و دلنه
او بهترین حبوب است نزد بقراط درهم کرم و در اول خشک و زنده سبز او در اول تر و قرش تا سال
تجه میماند و یقین طبع و مدر بول و حیض و محرق و زیاده کننده شهوت و منی و منهی و مقوی قرش و مسمن بدن
و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذا و بهتر است بهار و آب طبیخ او با قدری نمک قاطع اسهال
و منع سدد است بسبب ملوحت او و مدر بول لب حرارت و ماکل حرقه جهت درد سینه و قروح قرش نافع است
و بهتر تازه جهت کوکب آذر و از مرارت خشک بشد دست او و تنقیه و چون تب با او بشند بی رشد آب بوشانند
و چون بخشد در آب حیض بنه نشاستا شامل تا نیه و در تر و خیز دیگر بخورند جهت کشتن کرم تجربه دانسته اند
و تخم در آب خیس بنه ضام شامل تا نیه و آب منقع او با اندک عسل بخورند جهت اصلاح امراض معده
و تنقیه ریح و اخراج کرم و تخم و بهترین ادویه و خوردن او با هیچ طعام موافق نیفتد و طبیخ تخم او سیاه
مقطع حیض و نفث حصاة و مدر فضلات و در اقوال قوی‌تر از سفید و بقوة تریاقیه و جهت اسقاط
و جرم در قال سدد و جگر کاثر و کلیه و ادرار حصاة و سفه و فرز دکلف و تقویه معده و رفع تشنج
عضو و امراض مفاصل و خوردن بشته او در سرد و تر شهوت جهت بلوغ و معدن آرمودست و روغن تخم
صداع و تنقیه و تنقیه بسیار در دو سوراخ که نفخ و ورم کرم و خشک و تنه و باقیه نفخه
و تنقیه معده و مهر و مسکن درد و نیاز و امراض لثه بهمین و جهت دردهای باده و بدام و قوا
و مثال آن نیز خوشتر است و تخم سبز تازه مولد فضول و نفع او جهت تکمیل ورم لثه و درد دندان
نافع است و از خوردن تخم آفت در حیض در اول هلال بود و تالیف بهرک از آن محمود و تخم را مالیده
و تخم را در لثه بسته زمان هر چه با بازه بلاش شد بکار عقد آمد از آنه و در آخر آنها جمیع
تالیف بر طرف میشود و مقرر قرص شیر و مقشر حشمانی و موکد رفع و نفخ و نقل و مصلح بواسیر کوند
و زیره و رشت و کلفه و در محرورین کمتر ساده و حشمانی و بدش در قوه باده و سیاه و در بیماری اول
ترمی است و خوردن آب کوزه از تخم نیز مضر است **حماض** بهر ولیت بسیار نوع است تا قسم

۳

برگ تنق و ترش مزه و بیخ ترش سرخ و خوش او مراتع و تخمش سیاه مراتق و در خلاف ریزه مشقق
و بسرخا خوردن بلاذر و بهار سرخ شاه نامه و قدر از تخمش بدن کلی سکین میشود و قرش و بهترین ادویه
در هرم سرد و خشک و بقوة قابضه و مسکن و غثیان صفراوی و شهوت و جهت رفع حرارت و خلاص کلی
خوردن و شال آن و بریان و تنقیه جگر و التهاب نافع و بخته او ملین طبع و فضلات و بهار و روغن کلی و مغز
جهت قروح شهوه و خوردن مطبوخ او جهت جراحت آفات و سیج مفید و مقرباه و مصلحی شیر بها و قدر ترش
تا هجده درهم و ترش ترش تخم و بیخ او در اول سرد و در هرم خشک و قابض و جهت قرحه آفات و خفقان
حار و یرقان و التهاب کردن عقرب بر سرشته او جهت اسهال کهنه و در دهر و صفراوی و قلیل او بر زنان
جب زنان نافع است و سرکه و سپرز و مصلحی را زیانه و قدر از ترش و هم و بیخ او جهت
سیلان رحم و یرقان و اسهال و مهر و سیج و قطع خون حیض و فضلات جهت جرب متقرح و قوه و شقاق
ناخن و ترش و از آن جهت خارش بدن و طلا بخته او با سرکه جهت ورم سپرز و قلیل او بر کوکب جهت
خنازیر و تاب بدن طبیخ او جهت لفت سنگ مثانه و احتباس حیض و برقه سدد نافع است قسم
بر عرض الوق شیر بهار سنگ و بریزه در شکل شیر برگ حنفر و سلق جیا نامه و بیخ او
در اخفان حیوه و بنه در اقوال قوی‌تر از بیخ بستانی و نبات جهت سرفه و ضماد او جهت مفاصل و کوکب
اعضا و نقرس جا نافع و خوردن آب کیاه او و برگ پخته او جهت سیج صفراوی و بیمی مفید و بیخ او بقدر
مثقال با آب خیس الحبه جهت بواسیر مجرب و خشیه او بمثقال ازرق و هوم و روغن تخم کتان جهت بواسیر
باطن و تخم او با بیخ کرچه جهت حکه کردن دانه جهش بواسیر ظاهر مفید و قسم ماکه در کنار آبها
میروید و ترش با صلابه و شیشه کلکاست و بنفش شیشه بنفش فرو و تخم شیشه تخم بهار و سرد و خشک
و قابض و صاعد الی البقر نامه در قوه و ضد تفریق به بستانی و جهت خفقان و غثیان نافع است
و جهت جرب و جهات و قروح خبیثه و اورام حار و منع زیاده شدن زخمها مفید و بهترش و طبیخ او
حمام حق بطلاست و بغیر بستان افزوده است و بهترش شیشه برگ بستان افزوده زیادتر
و برقش بهتر است بسیار تهوی و برگ او مخلف الالوان و خوش منظر و در باغها بستان افزوده
عرض مرغ شنیده و مشهور است بلاله سفید و در بیز بیز کلکان عاکفان در اخر اول سرد و خشک و بقوه

محلل و رادع و رافع سدد و نافع و کام و ضماد برکش جهت کوکب و تخم او مقوی دل و برشته او با روغن
کل و آب سرد جهت اسهال قرمز مفید و اکثر او مقرباه و مصلحی کمر و قدر ترش تا هر درهم بدل
او بستان افروز و روغن او هر از آب نیز و روغن زیتون با ضافه ترمیت داده جوش داده بشسته
تا آب سوخته روغن مانده بشسته محلل و قوه قابضه و خوردن و مثال او جهت رایح معده و تکلا و او
جهت رایح عشیه و نافع قبض است **حمام** بهار بیخ تر نامه مجرب و خاکستر شده در اخر هرم کرم
در اول ورم خشک و با رطوبة فضلیه و بجا ایان بهتر خصوصا تازه هر دال بر کعه و تقوی
کرده و مولد خون و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهت قاع و لغوه و عشق و شقاق زنگ
و طبیخ نافع و طلا خون او بر شیشه جهت قطع عاقه در از بجه و داغ بشم و بهتر است بدن
قدر با قدر از خون مجفف و در بیخ خون کرم او در جراحت سرکه با خون رسیده شد باعث
التیام آن و اکتحال او جهت جراحت چشم و کنه و غشاوه و طرفه خصوصا خونی در دنبال تازه او
بشسته و سرکش او در سیم کرم و خشک و با آرد جو جهت اورام صلبه و با آرد کنجد زیتون جهت سوختگی تش
و با سرکه جهت کفیر خنازیر و بستور با بیخ کتان و با عسل جهت کودن دهن و قلع خشک ریشه زخمها
و با صوف و خردل جهت نقرس و عقیقه و صداع مزمن و درد پهلو و مفاصل و با آرد جو و آب سرکه
و عسل و با هم پخته بشسته جهت دهن و خنازیر و اورام صلبه و با آرد کنجد و آب و قدری قطران جهت
کهنه شدن ریشها مزمن و بر برص ضماد نافع و با بر بستور بخته تا بیند و ادرار و برص نافع و خوشتر
و با سرکه جهت استسقا و شامیدن نمک از کمبه هم تا تر درهم با بیخ کتان جهت استسقا با رد
و هر درهم او بیکه درهم دار جنس جهت حمامات مجرب و نسبتش در تطبیخ سرکش او جهت عسر البول
و بهر او جهت رفع آثار قروح و اکتحال سرخ محرق او در بهر سوخته بشسته جهت غشاوه و خلاصه بصر و بستن
زنده و بچه کبوتر در شکم ایشان شکافته بشسته جهت رفع سم اصر و عقرب و مالیدن سرکش سوخته او
با سرکه بر اطراف بیض جهت رعاف بسیار و طلای مجموع از تخم او با پیه گوسفند بر اصل جهت کرکی
باه و فایده موثر و جهت طفال عسل تناول نانیه زنبور سخن آینه و ضماد او جهت خشونه سینه و بیکو
کردن رخسار و نسیان بدن مفید و سکون صاحب آبله در جایی که کبوتر تاب در زیر یا در بالا او بشسته

۳

باکی جهت مورث شفا از آبله و جا دورت آن با سرم از ضرر و فایده اکثر و سبب و طاعون و عشق
ازاله حشت و فساد خوامر و دو خوردن بخته کبوتر بعنوان ماه و مورث برص و کبوتر صحرا
کشتر و لطیفتر از رایح و مجموع آن مضر محرورین و مصدع و محرق خون و مصلحی کمتر او با انجیر
و سرکه و خوردن کمتر و مضار است و جهت بار و غم کبه بدن آب دهن طبیخ نامه و شوشیده در حال
سنگ کبه و مثانه را اخراج نماید و زهره او جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع و قدر ورم اسخان
ساق او که سوخته بشسته جهت اعاده کلیات از سر ارات **حماد الوحش** بهار کوه نامه و معروف بخر
کوهی است کوشت او در ورم کرم و در سیم خشک و غلیظ و مولد السودا و مرق او و بهر او جهت مفاصل
و تخمیدن ریح غلیظه و طلا بهر او جهت کلف و قوا و با روغن فسط جهت درد سکه و کرده و بشیر مرضیه
جهت رفع کرم اطفال و زهره او جهت دلم الشیب و هوالی و بهار قیر جلاد و خونیان و درب
کرب جهت سنگ مثانه و خفیه او بغایه مقرباه و مقرر سرا و جهت رفع قبول در فرش و ترش بدن
او با آب کاه جهت قطع احتلام و مشق خشک کرده او با کثیر و عسل جهت ربو و سرفه و عسر النفس
و هزیمه او مقرباه و در اکثر کون اکثر از آب او در شفر جب و بلغم در از بوت بشانه
بر باز و با سرکه جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و نافع فضول حیض در آن منزل است و بقبض شرط
دانسته اند و بوت شیشه بقدر کمبه صاحب صرع باشد اعم از آنکه از صار و حشی بشد یا اهلی
و کوشه در اول هر ماه تغییر اکثر شرب طاعات و هوسته و بیکه کون در حشم او باعث صحت
بصر و نافع نزول آب و جگر و تلخ او در اقوال مثل صار اهلی است **حماد** بهار خرد او لایق نامه
غلیظ تر و کثیف تر و بطی الهضم تر از خرکوره و تخم او مکرو و با رطوبة فضلیه و فضول آب طبیخ او
جهت کوز از خوردن زهره خشک او جهت رفع تغیر عقل و سحر و مقرر سرا و مورث ضرف و با سرکه
جهت رفع جنون و کباب جگر او که هر نا شتا خورده شود جهت صرع و آن مدین سوخته او هر از
نیم مثقال جهت سفرع و ضماد او جهت شقاق مزمن و با روغن زیتون جهت خنازیر و با شراب
جهت لحم ناخن و برص و بیاض آن و بخور سوخته آن جهت عسر و ولادت و با خمر غلظ جهت جنون
و ضماد سر او جهت رفع آثار قروح و جهت التیام جراحات اخت نیم کرم خوردن سوهه بدن است و عصیر

سرکین تازه آدم و مغز حنظل و مخ جنین و شیر و قطران در بینی چکانند رفع عاف و بدستور طلاء آن
هر شش ماه چه هر که سرشته باشد و همچنین تشنج حنک اگر که سرکه بر آن پاشیده باشند و مغز دون
نقیع او بشراب جهت کزاز بنی عقرب و نقلی بوت پیشانی و بر طفل جهت رفع فوق مغز چون عقرب گزیده و بر الاع
مغسول از رنجو با قوت مسکن دردان و بدستور چون در گوش بچکند مر عقرب گزیده بیشتر رفع دردان شیو و بیخوابی
کوبند و طلا نطفه و سنه را چهار بار سفید دانه بهار است و چند قبض است و در کوزه آب نیم پاش کزاز بحر و جهت
بسوختن شود با بیخ و در مغز بنی طلا کنند جهت رویانیدن موی و از کوان بنی نوبه مغز و چند قبض است
از زنه داد بلعه کهه با لوبه تا بخوره حام جهت دیا کون موی و مغز سرخه سفید آن مجربست و قطور و مغز زیتون که
حنظل را در او جوش بنه باشند جهت درد گوش و لیدن آن بر زبان جهت تبا که کردن و نیز مشهور و مسموم و اوست منفعت
سدد جگر و طلا از جهت رفع آماس و بریان و بکوبند کوهن خشر و اکثر آن و ماء جهت سیاه کوهی چشم از رنج نیا
منفعه و جهت درد معده نافع و مخ او مسهل و مغز او مورث صداع و مورث حمیت مگر بشوینه و در آب بخته بجیش منه تا تلخی
او زایل گردد پس بی همه بشیر و غیره بجوش منه مورث او مورث تخمه بین و مرکب او بقدر و مرارت نیز باشد
و منع مسهل شود آنچه و کوبند و اقیمون و ابلیج فقرا جهت انجوبا و هیچ و دوا الحیه و مجانین و ادویه سوداوی مطبوخ
تخ او جهت استسقا و کوبند اثر مغز عقرب و خون منجمد و ماء الفجر و ماء ابریک او بشاشه و آب جهت تکفیل و دوام
و قطع سیلان خون منجر منفعه و چون جوف حنظل را خالی کنند سرکه دران ریخته بجوش منه جهت درد دندان و تقویت
لثه نافع است و در مغز حنظل دو ماه و هر مرد آب و مغز کنجد در نیمین ترش داده بجوش منه
تا دو منع مانه جهت آماس بارده و در دان آن و منع رقیق بهن و رفع صداع و طلاء و کشیدن و در دندان و در دهن
سرد و بیماری مسهل و مسهل منع اثر کرم و نیز بین او با زهر مار و افراط جهت اخراج قی و کرم و جهت قولنج او جهت
قولنج نافع است و اکثر تا زه ماه بیشتر ربع طال از تخم او شیاه جوفی نیز و بکوبند طلا و مغز منع منع حنظله بفتح
نامه بهترین او تازه بالیه بیش از بدن و نیز از جنس سفیدانست در اول گرم و در دوم سوخت و در طبیعت معتدل و تازه او
در خشک تشنه بیشتر و روم بهترین غذا ان اکثر و اکثر الفواد حمی و مرده و مغز مرغان سده عروق و در حشو
و ضماد او مولد کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مغز زمان ماطره و بخته او نفع دو بیرنج و مولد ریاح و مصلحش شیر سرمه و خوردن
آب بر بالای آن مورث قولنج بحرکت و از کنه و بخته بشنه و نان قیطه قابض و از کوه مطبوخ بشکر و بادام جهت

بغث سوسک و مهره الفهد و مصلحش کزاد و خل و نشسته و مغز ابهل تیغ و مصلحش آب و کرکه و مغز ترش از تخم ترش
درهم و بهترین اصلح آب سرد بیاله با انبیس سرشته سخت شود پس بکیرد او مغز و آب بنه ابش از او بیه انجیر و خشک
او مرارت و خشک طبع او مدرات اسهال بوده باشد جهت قولنج بلغمی و بحرکت و حق نیا و فالج و شلل و رعشه و اسهال
قوی و زیاده از حد چنین و طلا بنزاد جهت عرق النسا و در ماء الرمان و بجوش او مدر حیض و ضماد او جهت ورم بر کتف و جهت
جذام و مسهوله آب او جهت زرد چشم و بیشتر آب طبع او در خاصه جهت کشش کلک منع قولنج او مغز و جهت خفقان
سوء رفع لکه و اعاده او کنند و در مغز زیتون کلو کنند تقبه اسماء مرد و خشه بجوش و مغز و در دو آن کزاز و جهت
جوش کنند حضار آن و بیش بین او در حمام جهت سیاه کوهی موی منع مرغه سفید آن مجربست و قطور و مغز زیتون که
حنظل را در او جوش بنه باشند جهت درد گوش و لیدن آن بر زبان جهت تبا که کردن و نیز مشهور و مسموم او منفعت
سدد جگر و طلا از جهت رفع آماس و بریان و بکوبند کوهن خشر و اکثر آن و ماء جهت سیاه کوهی چشم از رنج نیا
منفعه و جهت درد معده نافع و مخ او مسهل و مغز او مورث صداع و جهت مگر بشوینه و در آب بخته بجیش منه تا تلخی
او زایل گردد پس بی همه بشیر و غیره بجوش منه مورث او مورث تخمه بین و مرکب او بقدر و مرارت نیز باشد
و منع مسهل شود آنچه و کوبند و اقیمون و ابلیج فقرا جهت انجوبا و هیچ و دوا الحیه و مجانین و ادویه سوداوی مطبوخ
تخ او جهت استسقا و کوبند اثر مغز عقرب و خون منجمد و ماء الفجر و ماء ابریک او بشاشه و آب جهت تکفیل و دوام
و قطع سیلان خون منجر منفعه و چون جوف حنظل را خالی کنند سرکه دران ریخته بجوش منه جهت درد دندان و تقویت
لثه نافع است و در مغز حنظل دو ماه و هر مرد آب و مغز کنجد در نیمین ترش داده بجوش منه
تا دو منع مانه جهت آماس بارده و در دان آن و منع رقیق بهن و رفع صداع و بیشتر طلا و کشیدن و در دندان
سرد و بیماری مسهل و مسهل منع اثر کرم و نیز بین او با زهر مار و افراط جهت اخراج قی و کرم و جهت قولنج او جهت
قولنج نافع است و اکثر تا زه ماه بیشتر ربع طال از تخم او شیاه جوفی نیز و بکوبند طلا و مغز منع منع حنظله بفتح
نامه بهترین او تازه بالیه بیش از بدن و نیز از جنس سفیدانست در اول گرم و در دوم سوخت و در طبیعت معتدل و تازه او
در خشک تشنه بیشتر و روم بهترین غذا ان اکثر و اکثر الفواد حمی و مرده و مغز مرغان سده عروق و در حشو
و ضماد او مولد کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مغز زمان ماطره و بخته او نفع دو بیرنج و مولد ریاح و مصلحش شیر سرمه و خوردن
آب بر بالای آن مورث قولنج بحرکت و از کنه و بخته بشنه و نان قیطه قابض و از کوه مطبوخ بشکر و بادام جهت

سرفه و نفث الدم و درد گرده و بسته و استسقا بدن بغایه مؤثر و ابلیج و در مغز تازه جهت خشونت سینه و ضماد
کنند بمقطوع جهت نفع دمل و طلا کنند بکنجد جهت بثور سینه و بصلاره تخم او جهت منع ریزش فضل با عصاره
و منع آمله و بشراب و سرکه جهت تسم هوام و ابریک شیر جهت ورم و کلیل ادوام حاره و خنازیر و خدر مجرب
و تخم او با آب در مغز زیتون کلیل ادوام حاره و ذرور او بر موضع گزیده لک دیوانه فایده منفعه و چون مغز
کنند بسلا بر موضع گزیده لک شیر است لیسه تقویت آن اندام هر گاه که مغز تخم را شامل باشد ظاهر منفعه
اسهال کند نه دیوانه بقوت و در مغز کنند جهت قوع گرفته شود و طرق آن در دلسوزی است و نیز است جهت
قوا و سعفه و خوراز و کلف نافع و قضاد کنند بموخته با موم در مغز کل جهت بثور رخسار و سهل است حنده و قا
اسم نظرات و از جنس بیخه و سر و لیسانه میشه و برس بقرب جاها و نیز سر دیو است مجرب
نامه و لیسانه او کاهو بد زرق و در اصفهان شبه رود در از زمان شربت نامه و کشش خوشبو
و بیشتر و مغز و کش بقدر خوش و رخ خیار او باریک و ترش بقدر نیم درم و کشش نامه سرده
و کشش شربت نخواهد است و مستعمل از برک و تخم او است در ورم گرم و در اول حمی و ماقوه جالبه و مدر طبع
و مدر نضلات و کشش گرم از برک او و مبتر و بهتر آب جهت رفع سموم قاتله بمدبر و مسکن موضع و قولنج
و رافع برقان و مستسقی و اکثر اسهال عصاره او بیشتر جهت غشاوه و قرحه نافع و اکثر او بهوش در دکلو و مصلحش
کاهو و کشک و تازه او موافق مزاج حار و منقل اخلاط فاسده مان و قدر شربت از تخم او تا سه درهم و در مغز
او مسکن درد و ضماد او بر اکثر و ترش و دراز و کشش قرب بجبه و کرمه قطع و کشش سرع است
و نیز بر بیخه کوهی و دیو و شقت نامه در ورم گرم نیک است و آب او مقوی معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق
و جهت شقیقه و درد معده و پهلو و ارباع آن و صرع و تقطیر البول و برودت مثانه و نطول عصاره او جهت کسین
در حقنه کنند مرده بغایه مؤثر و بر عقرب صحیح موجب اصابت و در آب استسقا در طبیع او موجب سرعت
حرکت اطفال و در مغز او بهمین اثر دارد و در سوط آب او جهت صرع و جنون و غول و بیان منفعت بشره
و مصلح و مغز مجرب و مصلحش کشیز و نعول باز است و تخم او گرم و کشتر از نبات او و لکا و مهر
در جمیع افعال قوی تر از لسانه و قدر شربت تا ۲ درهم و صورت مجرب و مصلحش کزاد و مغز سنبه و مصلحش
کشتر است حنا بکسر حا و تشدید نون نباتیست معروف بعد رنج و سرخ و برکش شبیه برگ مورد

و مغز تصر از آن و زیر و کشش سرخ و ابیض سفید و تا عرق النسا و سوخته و در ماء و بر کل مغز برگ الاک
و ماء سیر بدن و در ورم بحرکت و کوبند در اول گرم است منفع آن از عروق و دمه و دو مجفف بلغم و مجاری
در اورام قرب بهم الاخوین است و ابقاء و نفس و ماء میمون آب نفع او در زمن سر مثال بکر جهت
اجتماع هوام بغایه نافع و چون بکاه مداوم کنند و ضماد زایل شود قابض سایر علاج است هر روز
با هر چه مثال او بیشتر و رصد و بنا مثال خیس بنه بجوش منه تا نصف آب میمون آب نفع و
مثال او در ده روز بیشتر و میمون نافع که فاضل مثالکه و جهت برقان و سرز و کشکره و مثانه
و عسر بول نافع و سقط جنین و آب میمون بجرم او بقدر نیم مثال با ماء جهت رافع قولنج و مغز صنی و ربه
و مصلحش کزاد و لوبه بزرقطنا و کوبند زیاده از مثال و کشیده است و ضماد او بر کتف و ابلیه دار مانع
بر روز آید جهت خفقان و آب کشیر عصفر در عنوان آمیخته باشند و نطول آب مطبوخ او جهت حمره
و لوسه و آش و منفعت او جهت قروح و نیز در قلع اطفال و طلا جهت اورام حار و از زد آب از او آید
و بار و منع جهت رفع مجرب با آب بهم آمیخته جهت تفتق قروح و در دوا نو مجرب ابر جهت و صدغین جهت منع
ریختن موی و بخشم حصوصا جهت با آب کشیر سرشته باشند و قیطران در مغز زیتون جهت روی بنه
موی و با کل جهت قش و اثر قدر در مغز کل جهت قروح سر و بهبک کردگان با نفاضه جهت سینه
و خنازه و شقیقه و صداع و بحر و ملیخ مجرب و بهبود و آب بهی بغایه مؤثر و در دوا جهت تجفیف قروح و خوردن
تخم او تقدیر بمثال بیشتر و کثیر جهت تقویت و رفع بغایه نافع و کل او معتدل و لطیف و بمثال او بیشتر و قیه
آب عصر جهت قطع زلات و انواع صداع و تجفیف طبایت و طلا آن جهت التیام قروح و رفع حمیات
و فالج و امراض و عسر عصب نافع و در دو اعصاب و بهبک جهت دو سر و بلوم و در مغز کل مغز جهت درد و پهلو
و کوشکا اعضا و ابر بیه مخصوصه سر جهت ورم و در دکنج و کرم آشی او در میان لباس موثر نافع کرم
زدن ان و بهبک او و نیز صاحب اسرار و اشیا انه در مغز کل صحا در بهم بهنا نامه بدستور
و مغز کل مغز در زعفران بر قطره تنه کرم و مصلحش و مقوی و تخوب کننده رشت است و بدش و مغز
مرز بخش و در مغز حنا که از جمله مرکبات است در دستور تا نه مذکور است حنظه روی سخن در دیس است
حناء فرایش خراز الحجر حنا مجنون بفتح مصدر است حنفه و حنفا بفتح آمدن حشیشه

حرف الحاء مع الواو

ازهار است **حنا الغزاله** بلغة مصر انیسات **حور** بر ابر حمله بفتح حاء و نیز ابیض تر آمده از جمله
اشیا است قرب بهشت غذا برکش مثل برگ بید و لزان بار کمتر و دراز تر و دانه او مانند گندم و بلغة
اندلس اسم سرو دانه مزه و کمش شوخ بود و بنظر در دوس شبیه وضع ریش آن اکونیه کهربا است و فایده درخت
تو که نیه دان بلوت آفت ارکاسترن و غیره استعمال مرغ نیه در درخت و هر او بزرگتر و برگش دراز تر
از بنطر است بنظر بلغ در اول کی و در دوم خشک و معتدل از بوست او جهت عرق النسا و قطر بول نافع
و قاطع صداع آن است و برگ او نیز ابی ثمر دارد و کمتر از بوست او و قطور است او جهت دوکوش مفید و اکتحال
غرغاره او بجهت حلق و مفید و قطر از اندر او آورده بغایت است و روس اسم بهترین بلوط
دوس در بیم کرم در اول خشک و در دوم تر و در سوم معتدل از بوست و شاخ او کیفیه قوی الاثر و در اخر قرب برد غنی
بلسان و شوشیوت و از روس مر آورده و مشهور بر غنی کهربا است و کمش قاطع نزف الدم جمع جهاد
و برگش بسرکه جهت نقرس و فرزجه او معین صداع و کم او جهت منع اسهال رطوبات بجوده و اماده و مستقول
و عرق النسا و تفتیح کلی و بسرکه جهت صرع شرب نافع و مانع صداع و قدر شربتش مثقال و طبخ چوب او مجفف
قروح و اکله است **حواصلی** از جمله طیور است سفید و مزه او کمتر تر مرغ است و از سفید او بهترین ترتیب مرغ
و بهترین آن موافق محرورین و گوشت او غلیظ و دیر هضم و مصلحش مهرا کبش و ادام بنفشه و ادام ریحان
شامل مفعول است در مرغ او و قدر مثل مثلین و مضرش خصاب و جهت درد پهلو و فرد بون بهر ضماد و جهت
قولنج و مغص مفید است **حوص** نبات است **حوم** غرغره است **حوت** سمک است **حوت هندی**
مرجان است **حوبانه** اسم عربی طرفین است **حوادی** آرد گندم زرد بسوخته است **حوجم** اسم عربی
کلخ است **حوران** و **حورمان** طرخون است **حوراسفندان** حماض است **حوک** بادرنج است
حوت النهر سفیس بحر است **حیه** نیز مار گویند و اقسام بسیار است بهترین کم و دشت در زمین مختلف
در جنبه قوی الاثر و خواص اقسم که گذشت چون ده عدد مار سیاه با چهار رطل روغن زیتون با تنه
در ظرف مس کهنه سر آن را مسدود کنند در کنار بیرون خرمن بجوش نهند تا هزار شب طلا آن جهت
قوبا و کوسه خنازیر و بنیان و دراز گردن و کمین خنازیر و رفع جذام مجرب و نسخه آن و ضماد
خاکستر مار زنگ سیاه و زهره و کوزه نو کرده در قوس جام مدوا نهند بشبه بار و غنی زیتون جهت تحلیل خنازیر

۳

و بسرکه جهت دام الثعلب و داء الحیه و اکتحال او جهت غایة مقوی چهره و مالیدن بوست سوخته مار و غنی تخم
کتان در جذر روز مزرع نهند کمتر شبیه جهت قوی جهت کهنه بسار موثر و فصد مطبوع بوست او صدر و شراب
جوش بنه شبیه جهت درد گوش و مضغه جوش بنه او و بسرکه جهت درد دندان و تعلیق دندان او در دندان
صحت او کنه شبیه و بهتر تعلیق جهت او جهت تب ربع نافع و طلوی قوی مقوم طبعی کونیه جهت تسکین
مار او از سره جاد ترش قبه جهت او سوختن کوه از ترش مقدم است جهت حیض بنه کهنه شبیه مخوف
محل شق را موخته در آتش کذارند بنحو شق بس شاهم را بر مرض خود و کهنه بفرند بکشند بر زخم بنه
بالکیه ذاهب کند و مجربست در وغنی مرد او دندان مار و سر آن زهره او جهت مالیدن بشبه طلا او جهت
جذام و قالیه سریع الدرست و این اندوله از بهترین احمد نقل کنند جهت سعال زهره مار در مرض و مرار
خوبست و از سموم قتالست و تعلیق شاخ مارش ضرار جهت سر عقب موثر و تعلیق سنخ کبیر جهت عادت
از وحش است در مار بال مرغ مار از بر و درک زمان موجب سرعت ولادت و بخور او مسقط جنین
و مجفف دارنه بوسر و بخور مار سیاه جهت بسرکه و بوره نامده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب
دارشبانه و اکتحال بسر مار نافع نزول است **حنین** غذا است حرارت و غنی و دنان کرم مرغ نافع
و نیز سر خنجال کونیه غلیظ و دیر هضم و کثیر الغذا و مدة و دسمت و مصلحش سرکه و عسل است **حی**
بلغة الکبیر ان زنبق است **حیوة الموتی** قطران است **حیصل** بادنجان است **حیفا** حشیشه از ابیض است
حیومون اسم یونانی باقلا است **حیوس** طین حیات **حی العالم** اکرون است **حرف**
الخاء مع الهاء **مع الالف** **خانق الکلب** کونیه مازریون سیاست و بعض اعتقاد
آنکه اسقیل است و این الدوله اکل سر مجرا و دارشبانه و مؤلف الابیع و صاحب تذکره کونیه مرار
کیا هر سه غیر مازریون برکش شبیه برگ قثاء و از آن کوچکتر و خشونت و زرد است عدد تا چهار عدد
زیاده نشیند و ماقش قبه از شیر و تخم شبیه بهم عقرب و ادام مثل شبیه در چهار سرد و خشک و از
سموم قتالست و تاثیر او در سباع اسرع و مقاربت او کشنده عقرب و در طلیه رایع او رام
حاره و مسکن درد چشم و مقطع دانه بوسیر و نیم درهم او کشنده است لبه رود خنافی و تریاق او
کلا فیطوس بشراب و صعتر و ادویه حاره است **خانق الذئب** نوعی از خانق النمر است برکش شبیه

۱

برگ لب از او کوچکتر و تره تر و لزجت او دراز تر از تره او و شاخهای باریک و دراز است و انجا تره کشنده
کوکی است و در برابر اهل مثل خانق النمر و این اکسوبه کوکی و اکتحال است **خانق الکلب** دوا خوانند
جهت سر کجه کونیه مؤلف الابیع عزاد و دارشبانه و میان غنچه حرکی است برکش شبیه بلاب کبیر و اطراف
شبه تر و لبسار بدو با رطوبه ترشه و خواص اقسم که کوشت چون ده عدد با رسیاه با چهار رطل روغن زیتون با تنه
در ظرف مس کهنه سر آن را مسدود کنند در کنار بیرون خرمن بجوش نهند تا هزار شب طلا آن جهت
قوبا و کوسه خنازیر و بنیان و دراز گردن و کمین خنازیر و رفع جذام مجرب و نسخه آن و ضماد
خاکستر مار زنگ سیاه و زهره و کوزه نو کرده در قوس جام مدوا نهند بشبه با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر

۳

خاشه بلغة بشبه شیطرج است **خار خسک** نام خسک **خاکینه** اسم مار خشیش ابیض است **خاص تره**
بلغة بخش بن عرف ابیات **خاد** بلغة هند اسم جنبات **خاک تشه حمید** در طین مذکور است **خبز** ماهر بن
کونیه و از اکثر خبزها ترتیب هند و بهترین و ادن کنه سفید مقول که بجهت اعتدال بخته شبیه و اسبس بقدر عقل
بدانه و بیشتر در مغز او زده بجهت بخته شبیه غلیظ و دیر هضم و مصلحش کمتر است و ادن کرم مشغن و مجفف رطوبات
مده و خایه و اجهت و فکس مغزان مغز مان سر و عرب مین و زیاد سریع الاکتر است و حشیش او در هضم
و مجفف و اقسام و مهرا و بهترین و بلغه و سیاه بهتر از شهر و منع و مجفف و مقدر ریاح و باشیش مغز
و مخاط و از اراده عشق کمه و بیشتر دو و دنان جو سریع الهضم تر از آن برنج و بهتر و قلیل الغذا و جهت اسهال و بهترین
حاره و بیشتر مجفف شبیه نافع و موث قولنج و مبرد دین و نفاخ است و مصلحش آب و اهلیه و عرق کوشت و دنان برنج سوده
و لبه برنج و مطبوخ و مسده و مقوی و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و مرض و سکی کوین کنک حضار و موثر و ادن کنه
برنج و جو و جو بیکر ترتیب و بهتر جوین و رغنی بهتر از قبا و نوبت و بعث سرعت هضم آن و دنان آرد کوفته با قند
و مطبوخ و از زن علی الهضم و مسده و قلیل الغذا و قابض و بهترش نخاعه مفرط و صلح او و رغنی و شیر بیست **خبز الطابوق**
سیاس رقیق است و بهترین سیاح آن برنج و تنه قابض و سریع الاکتر و موافق اسهال طبیعی است **خبز العربی** نان است
و بهترین برنج و تنه و رقیق و شهرت و مشهور بطعام است جهت مرضین و حسان اهل شهر است **خبز الملة** نان است
و بهترین سریع کمه و اکثر تنه و مشهور بنان سنگک است و بهتر از نان ماهر است **خبز هودی** نان است
در کرش سبوس اسپ جانور کمه شبیه بهتر از قبا و کمتر است **خبز السمیذ** نان است در کرش سبوس جانور
کمه شبیه و مشهور بنان سیر است کثیر الغذا و سریع الاکتر و موافق سنگ کمه و مسده و کمتر و مصلحش زرنباد
و زنجبیل و کمین برنجاسف کمتر است **خبز الحنکاد** نان است که بسرکه سرکه و سبوس و کرفه ترتیب جهت
سریع الاکتر و دیر هضم و در تغیر الصبه طبعی طبع و سوداء خون سودا و در مصلحش مدبن و دوشت لوبیا و جرب
و مصلحش شیر شتر و در خلط و بهتر و زیت است **خبز الکعک** نان میده و آرد آشه است و بقسمت نا منه غلیظ و مسده
و ضماد او کمتر و منفع جهت درد و اصل و قبض است **خبز الطاوس** نان است در کرش سبوس جانور کمه رقیق و دیر هضم
ترتیب جهت و مشهور بکسه است و سریع هضم و کثیر الغذا و مضر مجرورین و مسده و دوکه طلا و تیمن است **خبز الفطائف**
نان رقیق و لذاست و جانور در کرش سبوس کمه شبیه در قوه مثل کسه و بهتر لذت **خبازی** از جنس خطمی است

و بهترین آن کلخ و سرخ نامه و برگ آن با کلخ بامنه و در اندرون آن گیاه او بشکل کلک نامه و بستانه او موجبات
و بر آن بهترین چیزی که نشو و رزد مطلق او مراد بر آن برگش مستدیر بر پایه مدوره و کلش زبره و رنگ
به تیرگی و تخش بایل بسیار و در و بایل و در بسط او تصغیر و نبات او کمتر از حنظل و اول سرد و تر و یبوست
در دوم با برودت و رقه متفاوت و در تلیین طبع و تطفیر از مدعی خیار و مضیع و رافع و مفتح سده و ضرر طحال و رز
طبع شیخ او بشکر جهت جرب و قرحه امعا و در حیض و مرقه و مشاء و بول و بجهت العسوت و در پیسه و یرقان و طبع
برگ و مع او جهت او سر به قاتل و در کرده و صداع و جهت او رام حاره و تسکین اعضا و نبات جهت قبض و جهت
و بنگ جهت التهاب ان و کزیده زنبور و کسی عسل و در و خنزیر و جهت سوختگی آتش و ملیس مع و صداع و جهت
او جهت قروح سر و رفع نخاله و نفع و تجع او سرد و تر و کثیر اللعاب و مغرق و مضر و تلیین و جهت سرفه کرم و جهت
و قرحه کرده و شاذ و تجع و کرکش آزار و تقویه اعضا و رفع لغو و هر سه حاره و کزیدن زنبور و رفع نزله و با تخم
سمه فوق با بتوبه جهت درد شانه و حقنه او جهت کوش امعا و رحم و مثانه و بیلس جهت درد جگر و صداع او جهت
اورام حاره نافع و مضر مثانه و تنقیه و مصلحش ابریشم و اگر و قدر شربتش تا نخود و بدلش تخم خطمی و قدر شربت
از آب جغندر تا پنج درهم و او مولد ریاح و مصلحش بوکنین او با کمون مع و او سه حاره است و بنا بر این نبات
را برگش دراز و کلش زبره و کمتر از کل خیار و در ریشه زار بسیار میروید و بهتر گیاه جهت بیضه و تخمش سیاه
و دراز شبیه بشونیز و بسیار تلخ و مخالف او شبیه بکرم و مادیان بیش بر برودت و رطوبت او زیاده از برش عین
طبع بسنه و صحیح حرارت بسیار لطافت و جهت خشونت سینه و تنهای حاره و تصفیه صوت نافع و مضر مثانه
باروده و مصلحش ابریشم حاره است و تخمش مسهل قوی خلط غلیظ و مفتح سده و جهت عرق النسا و آب او
بکشر جهت رفع اعضا محرقه و مضر او جهت کمتر اورام و تشنگی در کزیده عقرب و قدر شربتش تا دو درم
خبه بفتح تیز از شقیقه ترک و در اصفهان خاشی و بترکی سلسله شیرازی و در ماتن قرابی گیاه او سه شاخه
تا سه ذراع تخم است بسیار ریزه و دراز و مایل بسرخی و تیز که در کش طولانی و تنه و شبیه بترک و چهار برگ و چهار برگ و در
گرم و در اول تر و مهیج و مضر مثانه و مضر مثانه و نافع و جهت سده و دکتهای مواد تنگی و آبله و حصبه و شری
و بر جهت خشک و بشیر عفن بدن خصوصا چنین هر دو ذن لو سکر و در بخشنده و جهت ارتخاء و کرکش آزار
و سه درهم او جهت رفع سینه او بیمثال و تخم او جهت نفث الدم و طلا سینه او به و صداع و جهت اورام صلبه و سرطان

خاک شیر

و نقوش و قرحه چشم و درم گرمش و بسیار و تبان و مشوره او و در جهت جگر و کش و سرفه مضع و قرنه او جهت
اعانت همی و قروح و رم نفع و مصلح و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا مثقال و بیش تو در ذات و در تخم هم
هست **خبث** جرم جباب است و در بیض که بیض اندوه انجو و مجوه خشها کم و تنگی **خبث الحلق** نقاره
زیم آهار سه بهترین خشها و مستعمل از آنست و باهر کیا بنه خشک که بسته و لب بیاله در مجلی آن علم
درم کرم و در بیم تخلیل نافیت مجفف و مقوی معده و مانع خوف الدم و اورا جهت و جا فوشن است بچه بیلس
البول و اسهال و تجفه و مره و نفع ترف الدم و بر بیز و تمال رطبه و نفع و طوبات بهتر و جهت قرحه تهاکه و شانه
مجرب و مازه تخم مرغ قبر که اگر جهت تجفیف با مرطبین و با ایس شسته فایت مؤثر و بلغمی جهت او
قاله و صداع او جهت تحلیل اورام حاره و تشنگی و تنهای او جهت خشونت پلک چشم و قطور او جهت اگر
لوکن جوک کرش نافع و مضر کرش و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دانگ و دو درم لو کشنده است و چون او است باز
با آب و عسل بیند و تنگی کشنده و بوزاری با روغن و تخم قبر که سته انگشت از آن تناول نایند جهت صاف کردن
او از و تقویت بدن و دیگر در حسار و حمل و نفقت بدن بیند جهت درد و هر که و در و فرنجی بجوش کشنده و بیلس
معجون کشنده **خبث الحجام** نقاره است و در قرحه و قرب الحجر و ملطف و جلا و خوردن
او سم قاتل و در اورام چشم و زخم کشنده است **خبث الرصاص** نقاره است بایت و بعض و مغسول او جهت اسهال چشم
چشم و تقویت بصره و منع ریختن مرکه چشم و تر است **خبث الفضة** نقاره است لطیف و قوی الحس و طلای
قروح چشم و عضه و جرب و اسیر و زاسیا هم جنس آن است **خبث الذهب** نقاره طوبات لطیف تر از همه در
اخلاط قوی تر از خبث الفضه و طلا و او بآب جهت درد و زیر بغل و کچ و ران و جهت اورام و خلط آب است و قلیات
خبیص هم جوز خبیص است و در ماء و کرکش **خبق البیض** نقاره است و کشنده باشد اگر کوکو کشنده کثیر الغذا
و در مضغ و مسه و مولد خلط غلیظ و با دار خبیص و خونی و بواسیر و بیاسیر عفونی است **خبازی بحری** خطمی است
خبز الغراب اخوان است و خاصه کمتر از چشم **خبز الفرد** ابو الکبر است و نقاره خیار کوش
کرینه **خبز مرقی** خبز الکلب است **خبز المشایخ** نبات بجوز مرم است **خبیز** هم جنس نبات است
و کرکش آفتاب و رکنه و خیار شنبر و از دست **خرق** نبات تلک است فرنجیس است **خشم الملک** لکن مجموع
خشا نبای نشته مرکبن است و در مطلق او مولد مرکبن کاه است و در اقتا ذکر است **خشو** بلغه آهن بعض بزرگ

حرف الخاء مع التاء

حرف الخاء مع الثاء

و بهتر مرغن و خشو مراد فه و ان اسم مرغی است که بهترین مرغ نامه نقبر اگر کیه و از آن بر کثیر و طلا او اکثر
اقتات خیر است و در بلاد همچنین و زیج یافت عقیق و از استخوان شاذ او جهت مکوک قرح صیانه و قاعت
آوازه و در جهنم بر بالای طعام مسموم کمر از عرق کند و جهنم است تا بر استخوان او و این الوله کوه
شاخ آهوی سرگین دار است و این اثر را بجهه او همان نفعه و کوه جهت اسهال مثر فاته نافع و مولد
مکره کوه او و سر او بیت فیت و خوردن نفعه او بقدر ده درم جهت حکه و جرب و تنه و جگر نافع و تجفیر استخوان او
عشاده قرحه مصروع است از مبرا جهت رفع اثار و سکته آن او جهت باد سر خاد او مضر است **خلاف** نقل عنکبوت است
خداع الوبال بزر ابیض است **خرنوب** بستانه و بری کشیده و بستانه و خرنوب است کاه او خرنوب شاخ کشنده و حرارت
او بقدر درخت کوکان و برکش مستدیر و بلغلظ و کلش زبره و علف او بقدر شبر و کاه و بیاض و تخم و در آن
او شبیه بباقلا و از آن دشوار و مضر زیب نازه و در اسهال استعمال نکنند و بجوز نیز از اسیار شربت
ابرو است و تخم او تخش خار دار و برکش نرم مایل بسیاه و در و قلاده قرش شبیه بباقلا و از آن ارقی تر و داد نهال او
بقدر نرمی شیرین طعم و در تخش کراث کوبنده و در ماء زنجبیل و کیلون لکن نامه تازه هر و قسم سهل مضر و مدر
بول و خشک او در حرارت و برجوف معتدل و در هر خشک و شیرین او و مایل بحرارت و دانه او سرد و خشک و بسیار
قابض و مقوی بدن و مدر بول و مفاد بخته او جهت صدر و سقط و شیال ان و تالیل و خوردن تازه خرنوب
شاخ مرا از کل کنند شبیه بسیار مضر و نوبار و مناسب مولد خلط صالح و دانه جهت فتق و تسهین بدن
و جهنم دفع شر کشنده شیر ابله کند و تسهیل آورد و جهت سرفه مزمن مجربه تشنه اند و تخم کمل اورام
و جهت بروز مقوله از فم الدم نافع و مضر معده و مجفف عصاب و مصلحش بهدانه و نبات ابیض بوزش
لذه هر که از دخا و طرائف و مخصص و از مجربات سیدی است که خرنوب شاخ را بوسه از دو آنکه کم
بخیس نرم و مشکر کوبنده و نبات بخته بنوشند رافع اسهال مزمن است و قدر شربتش تا پنج درهم است
خرنوب بنطی قرنبات جنس برابر است و آن خرنوب شبیه درخت قمص شبیه بخرنوب شاخ و خار دار
و قرش کوچک و بطعم و لب رقیق و از اقرطا و سنط و در مقبلان نامه و قمص قرضا است بقدر و مضر
و ثقل نهال او پیرا کنده و قدر او اندازه و نبرد و کلش سبع و ارد و بارش شبیه بکرده کوچک و در قرده
گیاه او و برگ نامه و مراد از خرنوب بری و بطر نوع اخیر است در دوم سرد و خشک و بسیار قابض

و مقوی معده و قاطع خون هر عضو و بیلس اسهال و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بول و مفتح
و سنون او جهت درد دهان و تسکین آن و بوست تخم نبات او قاطع دندان کرم خورده است و مجرب
آب کمن تب و جهنم جهت حقنه کننده مانع سقیدین و بعث و رازی و تقویه لثه و طلای او بر بدن
جهت اعیا و تقویه اعضا موثر و جهنم خرنوب بر سر کوبیده در آب نخیل نافع و صاحب نسخه را بو عرق کننده
بعث شبات کند او بیق و مجرب است و آب او با آب مورد و نقش رضا و ثابت کننده و صاحب است
خرنوب الشوک و خرنوب بری و خرنوب بحری و قبطی قرقرطا است **خرنوب** **الخمر** انا غوس است **خرنوب حبشی** انا غوس است **خرنوب هندی** سیاه غرس است **خروب**
هم جنس خرنوب و کوبنده مخصوص بر است **خرو** اسم نارس شاذ است **خرول** تخم کیاهی است برکش
شبیه بترک تب و از آن کوچک و خشن و مربع الساق و کلش زبره و قمص از مرسل است بتر که قبح نامه
و تخش مدر و سرفه و قیر الطلا کنج کوبنده برکش در زبره تراز لبستانه و تخش خیر مدر و سرفه و مشطم
و سنبه اسلا استقه بیقه کوبنده و ان مخوف اهل است و در تنور شه و مراد از مطلق خردل نوع سرخ
است در اول جهاع کرم و خشک و جاذبه عرق بدن و ماهیه و کلدار طوبات و مانع و مجوه و سایر
اعضا و منع سده و مدر فضلات و مفتح حصاه و جهت درد بجر و بلغم بجر و بسیار و دفع طحال و امراض
باروه و اکل و تخم از جهت از تخم او بهتر است جهت سرد و رو و تقویه باه و بیشتر جهت ربو و سعال رطوبه و کرم
معده است بتخیر و سلاو و ضماد او جهت نقرس و لثه غش و دوق لثه و در دم سر و جهت مواد بظاهر
بدن و اناله و کدا الجنب و عسل و بهتر با بوم و عنز جهت لقفه خشک روا نا له است چون و کمه حشیش
و با سرکه جهت جرب مضع و قوبا و مرغ و برش نافع جهت نزلات باروه و در سر باروه و در بجر و فالج و لثه خا
و با روغن طلا کردن او بر قصف جهت نقوط مجرب و با سکنجبین و آب کرنب جهت سنا خیر و با او بر مناسبه
جهت اورام صلبه و بواسیر و اعراض و عسر و شوه او و با آب لهمه جهت درد دم و تخش زبان و خشونت مزمن و قصبه ریه
و ثقل زبان و لثه و ان و درد دندان و سعوط او موت خطا جهت انتهاء مصروع و صاحب غشی
و اختناق رحم و شیطان او و بخر جهت نقرس و بهوس و طبق و اکتال مضروب او با آب و عسل جهت غشاوه
و خشونت پلک و بخور او جهت کرکه زبان حرارت و لطوع او جهت درد دندان و درم و مضر مجرد و سوت

تشنج و عوارض عصبی کاش و رعشه و بواسیر و سرکه و بیش و خون و حرکت و خون و قدر شربتش تا سه درم است
و چنین در آب کشنیز و انار نافع جوشانیده و اوکه ذکر کرده بیرون در کتاب از او تجربه نیز و بطلیموس نبات او بیشتر جهت
صرع و لقوه و امراض عصبی نافع و در سایر افعال مضعف است و از او تجربه بسیار کرده اند و در جهت بریدگی کف
خود آب او و عقد و مفاصل و قبض نافع است و در کتاب مجمل خواندم و شنیدم و بر زبان صد و دو بار بدین گفته ایم که هر که
بس از خوردن او خاموش و در خانه در و فتنه و آشوب نشسته باشد نه بگیرد بر زن و فرزند و شوهر و دیگر عزیزان و آشنا و در
صد و فتنه بنی مجتمع باید و در صلح آورد و بسیار نفع دارد و اگر آب او مقطر کنند بغایت ملطف و مجلل و طلا
او جهت درد دندان و جهت تشنج و تکلم و تبهای مزمن و درد دل گفته و تکلیف دارم کوش و ادرام صلب و تقطیع سده
اعضا و جهت لبان و فالج و کرنبا و سرمه و نه بسیار جهت درد و بارد و مزمن نافع و قدر شربتش
تا سه درم است **خردل بری** گیاه است بسیار شبیه بقیر خرمانه عوارضش کمتر از لبلاب تا و منفعت حماة و بلغم و صلبه
و جهت سرفه مزمن نافع و مقوی و بهتر و ضماد او با آب بهار شبیه مجرب و در سایر افعال مثل لبلاب است **خردل فارسی**
وخرفق م **وخردل ابیض و خونوب** حرف آخر است **خروع** بکسر خاء و فتح واو فارسی آن است که بیخ و شاخ کاهیک
نامند برگش شبیه برگ انجیر و از آن بزرگتر و نرم و کاهش تا بدو ذرع و بیش شاخ مجوف و قشرش در هم شبیه
بر عار ملاقه و دانه اش بقدر قدوه و منقط و قشرش سفید و بسیار و مغز دارد آن هم کرم و خشک و مجلل عصب
و مسهل قوی خلط بارده بیشتر عروق و مفاصل و مدر حیض و مخرج مشیمه و جهت فالج و لقوه و امراض بارده نافع است
و مخروط مقطر آشامند و جهت سدد و مصلحش گرم و خشک و نضج و قدر شربتش از پنجدانگ تا ده عدد است و او
مسکر قوی و عوارض او شش تا دوازده و دفع او عدس و کشنده است و ده هزار و پنجاه درم بیاس و بدلش جهت آن است
و ضماد او جهت نا لدی و سلعه و ادهم و دیگر شش بقوس مفاصل و ملتهب صلابات و بسکه جهت درد پستان و ادویه
با سرفع و نضاد و برگ او بدارد جهت درم صلب و درم کبود و بسیار عقد و جهت درد و مفاصل و بارد و جهت نیوان
جهت درد دندان بارده و در بغل او مر الطفیر از و و نضج زیتون و مغز و مثال او جهت کشتن و جمع الفواد و بهاء
الاصول کلس بفتح عقد با بیضه و کشنده الفهود و طلا او جهت ملتهبین صلابات الشیخ و انضاج و نضاج و مرهم
و انعقاد بفتح و جهت جرب و قروح رطبه سر و درم و رفع آثار و کبود و صلبه و در کوش و ماء زهر الحجر جهت
آدم الثعلب و آب کنه جهت لوبیا سرشار و ضماد او نافع و سوزنده او بسیار انجیره و مثل آن جهت کمر جهت

دار انجیره و قرب م و کوزه و کلف بهم است و بیش و خون و قرب و کوزه چنین بهم انجیر و خردل و اسرو طبق
قطر کنند مقطران سرسام و قرحه کند و مجرب و اشد **خروع صینی** و نیز است **خروق ابیض** نوع
کاهی است برگش شبیه برگ و از آن بزرگتر و کلش برنج و خرش بقدر حمار انگشت و مجوف و مجوف
خشک شود و موت او مغز نقو و مخش شبیه بهانه و منطبق و بر شهاب با رنگ و شبیه بابن و در و مثل
و در کشتن او بعد از آن ظاهر مثل و در جوفش مثل دام مخلوط است و ریم کرم و خشک و مسهل بلغم و اطراف
غلظ و اخلاط از سر و منفعه و در جهت و قاتل جنین و منفعت سعال و منفع تر و در جهت قاتل و در سایر با بنود و مرض
با ده و دهن و مناصر و اکثال و اجل عقد و ولاد او بسکه جهت قبا و برص و بهق و قلع دندان مثل کلد
و بدین او مطبق و فرزند و مرحل و قاتل جنین و مضر خردن و مغیر و زیاده از قدر شربتش کشنده بخلاف
و تشنج و مصلحش بمنتن او در عقد و مصطکی و روغن بادام استقال سمون و مسهل جنین بدن و از دوا آب
در شامیه و با بیکر و عسل مغیر و مغیر شده بنوشند و قدر شربتش از نیم مثقال تا مثقال و در قرص جوز النقی
و در فلفل و مره و مثل بنابد عقد **خرنوب سود** نوع کاهی است کیاه و بسر که و کرمها او مجوف اکثر او مایل
بهند و در شهرهای بر کیسه از آن رسته و بر کش شبیه برگ چنار و او کوچکتر و زوایه اطراف او شبیه و با
خوشه و در کش کاه و تشنج و کلش سفید مایل بسرخی و کشیده خوشه و کش شبیه بهانه قرحل و تخم او مسهل
و با مغز تر از اصل آن و در آخر بیم کرم و خشک و سده و امر حیض و از عرق سفید قیر و مسهل مره اسود او بلغم
و عصاره آن مجتمع بلغم و اصلاح عرق بن جهت امراض بارده قیر از السفیدان و در جمع علل سفید او مؤثر است
عرق بن نوع اربع ان شیر از آن و جهت بره ان سه درم و تنقیه مثانه و درد و حرص و حصاة ایه و امراض مزمنه
و جنون نافع و مضر کرده و مصلحی کثیر او مصرع و فوج و مصطکی و روغن مثال او کشنده نخاق و بهر آن و قدر شربتش
از نیم درم تا نیم مثقال و بیش عرق سفید و کوشیده مادر بن است و جهار و دنگ از آن خار بقون با ماء بزر
و ضماد او جهت بهق و انجیر در بیک بخواه و مغز ترشه و نوع ثالث و بیون کوشت زیاده کند رطوبت و بجهت نا صور
صلب علاج او جهت سرفه مجرب و مغلظ و فرزبه و مقطور و دزد و در امراض مناسبه شدن سفیدان و پاشیدن
طبع او نافع و خوان اشربت و مجوب مضر کنند و مثال آن در طبع او جنس نیه کشنده قاتل طیور و حوش
و چنین در بیشه جنید و از جنس نیه با جوی مقشر با جوی جوشانیده آب آن و جوشانیده جهت آن مضر است و

ذاهب نیه تنقیه او کون بعث تغیر مزاج مشوه و مزاج خوبا و قرب مزاج حوبا و غیر و طرب امراض رافع نیه مضر است
خرم بشد به باد اسم فارسی مجوب است و آن کیاهی است که در استان و موضع صاحبا و مرو و بر کش باریک و متفق و دو ذرع
و کش متفق و خوشبو و خوش منظر و بر کی مرو و بیاض و مغروس و تر و لطیف و زود کشنده عقول و فهم و نطق را و در حرث سرد
و فرح و کنج و شش او در کف است و استین بعث در حرش و مرار کلها آن مرتب نه جهت درد سر و خوابها و رفع و خوش
و طلا او بهم و رفع جهت بکوبند و ضماد و جهت قول و رفع تنفس است **خراطین** کرم است سرخ و در زمین تمام
بیع مریسه در اول کی و مغروس و سرد و بیاض و خشک کم شبیه بتاب کنند و در بول و جوشانیده و در و نوع کنجه جهت متفق
و سر فرکنند از تنور و سحق او و رفع و با ماء جهت فتق اطفال و استان مجرب و بشد زنده و جهت عسر الولادت و رفع کشته شده
و کرده و اشربه بغیر ذرع شیر و رضاع و در هان سعاد و ضماد او جهت ورم بلغمی و الحاقه و رفع مرارات و طلا و از ماء و جهت
شبانه روز جهت استیلاء مقطعی مجرب و به تنور جهت جراحات عضلات عضلی و شرب و با بغیر آب جهت آشامند و رفع حرارت
خوی و حرکت کوشت و جهت مرض و عطسه و کشفی و ورم کاه و بلاد و غیر و از زنان و جهت بول سیر و طلا مطبوخ او با زیت و ضماد او
با زیت و برگ کبر جهت برش کون و قبض نیه و موشر و الفی بکرده و مطبوخ او با قبض طرار زنده اکلاد و ضماد او در ابتدای
با شبهه مجرب است و قطره او با بیمه و زیت جهت درد و کوش نافع است و جون جهت و نبات در و رفع طبع نمینه طلا
او جهت بول سیر و منفق ادم و شقاق مجوب است **خرامنا** کیاهی است در کش و در کش سبل الطیب سوسک مجم
نامند و رنگ او سبز و بیرون و در اول کی و خشک و کلد و مجفف و در اول مثل او و از زنان صحیح است **خرطان**
کیاهی است از و و تخم با ادام و زنبور و بهل و مرده و مصرف بان و حرث مرسانه و غیر غیر است و در طبرستان و دار
و کش کوشیده خرطان تا بر کش شبیه برگ زیتون و بهیه سه زنان تا چهل او بسر که و تخم سرخ سرد و خشک
و قابض و مقوی معده و مقشر و نافع و منفع کننده و دافع کلیه و بلغم کرم و خشک و بشد انه مرک او قیه آب او جهت سنگ
اشیون و دو ثلث عضلات و قطع رطب و نفع سحج و آب طبیع او با انجیر جهت سرفه و دو زدن برگ او و خوشه آن جهت قبول
سر بحرارت و تبر بکلیه موضع را با بول و اشک بحر و در خون ظاهر کند و کوشیده مسهل اخلاط و بلغم و مجفف
بولیه **خرفان** بره تازه و خروف جمع است **خرق** خلط است **خرنق** اسم انجیر است و کوشیده او و نیز است
خرو الجام جوز هندی است **خریع** اسم جزیره ایست **خرو الضفادع** علکی است **خرفه** اسم
فارسی تقویه است **خرفع** ثمر عشر است **خرو العصافیر** رستنی است **خرطان** سرطان است **خروسا**

اسم جزیره عقرب است **خرد** زبر است **خرم** بکسر را پوست تخم مرغ است و بجهت آجر به معنی مقول کفته
بشند و بشوید را باشد و بر بحیه و بنفع الغطرب و حابی است **خرس** اسم فارسی صاحبا است **خرکود** اسم
فارسی صاحب الوحش است **خرماده** اسم فارسی آن است **خرکوش** اسم فارسی آن است **خرخلا** اسم
فارسی ابیه است **خرها** اسم فارسی تمر است **خرنهره** اسم فارسی دفلی است **خرهای تر** اسم فارسی
رطب است **خرماخوک** اسم فارسی شب است **خرمای هیرش** اسم فارسی قرب است **خرجنک**
اسم فارسی نوعی کنجشک است **خرمزه** اسم فارسی بطیخ است **خرمزه کوهک** اسم فارسی بلون است **خروس**
اسم فارسی دیک است **خرش** اسم فارسی دب است **خرهاک** اسم فارسی مرجان است **خرفوله** اسم فارسی
لسان الحمل **خراما** بالفاء و با اسم فارسی است لب جوشیده و با فارسی حمزه و شش زنده و جهت کرم
خیران داشته و از ظاهر تبین نفعه و جهت او را العکس عرش کننده بهیه صبیه بنشه سکون بخوره کمش
شبه بنفشه و بنت او جهل و بیان رعوف و دهش بهر بیدو و الاسهر و السبا نیشه و انه لزین و خوش
سیاهت و مخالف الاسع خیرین بری داشته و جهل نفعه و رفع خواه و در از و در کش کوچک و کمش او سرخ است و بیوه
قول جهت ترکیب انجیر ابن البلدة در شیرازی قول ابن سینا و بهر او مختلف القوة و لطیف مالی
و کش سرخ بکلدو خراما و از صفات و خواص شیرین ظاهر شود و خراما غیر جهت او شبه و او نوشیدن
کمال محلایت و سفید تر بشه و در نفع مشاکل است جهت و در اول جهت کرم و خشک و بعضی طب و اشد
کمال و ملطف و محلل و نفع کند و نافع و مقوی و جاذب طبیعت کند و مجلل بلغم و رافع درد سر و مقوی
جکر و مدر و بسر زد کرده و بهر قطعات و فرح و اصلاح و مقوی جهت جوشکون و مشقه رطوبات و سلیمان مزمن و درد
رحم و اعانه بر صحو و اصلاح کمر و سیاه فرح و طلا جهت او جهت خوشبو کون عرق و تقویه جهت مقیه و مدر و برک
و تخم او در افعال مختلفه و غیر مستعمل اند و غیر از لوسانه با مقام فقط و مصلح محرورین و مصلحش
مورد و قدر شربت از کلدا تا سه درم و بیش با بوی است **خرف** بفارسی مثال کوشه لب است و با
آبی حرارت و ضماد آن با او جهت درد مفاصل مزمن و قروح عضلات بلیس المزاج و غیر مخفوف و دو جهت اسقاط
جلد و مثال خوب امر جهت اینها و جهت جهت و بسکه جهت حکه و حشت و خوار و مخفوف و جرب و قوی با عموم
روغن جهت و درهای مزمن و ضماد زیر و عدد و مثال جهت جلد و دهان و تقویه نشه و قطع عمل آن جلد

بیاض طبقه قرنیه مغیره و خرخ عصب بیضی عصبی و خرخ بیضه و خرخ منفذ خز اسم ابریشم است و از ابریشم
و پشم و کتان ترتیب دهند و خز خالص ابریشم است و از موی سیاه بز کوهی که نامه نزدیک بود و در این
زمان مراد از خز اوست حیوانیست و از لمور و گنگر و مشهور است در موسم گرما خشک و پشمش او جهت
نقرس رفع و ضعف باه و رفع جذام و کهگیر ربع الاثر و موی سر خته او جهت قطع نفث الدم و خشکی گلو و برای
و تریاک مین او جهت فتق اعصاب و اعضا عصبانی نافع است خرمیان بکسر خاء خرمان فارسیست خرمانه
خرمان حیوانی جنه است و کیاست از این اسم جنه مراد باشد خرمباش مرماهوریست خراز الماء حلزونست
خراد القمح خراز الحنطه است و مهاوزه خزران اسم ماهی خرزون است خسکدانه اسم دوسر
قرطم است خسک بکسون سین اسم تهمه کبر است خسرو دارو اسم فارسی خولنجان است خس الجاد
و خس خسف اسم عربی جوز است خسق اعرابی است خس الکلب و سنا فرنجی خس کوهی
کاهو و برگ خاص مانند و سر دلبستانی مرشه و برای سرد تر از لبستانی و برگش ماشت و طعم او تلخ و گرمش مایل
بشیرینی و شیرو زرد و بابونه تر و جلا و قمر از دو ساق و قمر از دو ساق آمده بر جوشیر و شیر آورد گرم است و مدر حیض
و کیاه او در آخر جرم سرد و در اول تر و شیر او بقدر نیم درهم بهمراه کلاب مسهل غلط مانی و طلاء او با روغن
گل جهت درد سر و اکتحال او جهت قرح طبقه قرنیه و جلا بصر و شیر و خرمان مغیره جهت درد چشم و ساق و برص
و کهگیر و طلاء گوش او جهت لسع عقرب و زنبور نافع و برگ و ساق او در افعال مثل خشکش سنیه است
و لبستانی او تیز و ساق و ساق او در مرشه دردم سرد تر از مرشه الا که قرار و هوا تو چون صفا از رفیق و نافع
ضرر آب و هوا و بادی و مسکن قدرت خون و صفرا و منشر ریه و مدر بول و مغیر و رایح ادرام حاره
و مسکن تشنج و التهاب و نافع خار و نافع مشرقین طبع و جهت امراض حاره و بیوست و دا و خفقان و سکته
و جنون و جذام و یرقان و درد پستان و تهاب حاره و خرقه مثانه و بول و درد سر و منع صعود بخار است
بدماغ و نزد حاره و سر فرد از گرمی و تشنج باشد و بلکه که جهت برگ کشتگان کشتها نافع و اکثار او مضر باه
و مولد ریاح و مضر جگر و ابو و مورث نسیان و ضعف باه و مغلق نفاع و کرفس و هلیله و بلیله و نیز
و قدر شربت از آب او تا سه درهم و از تخمش تا دو درهم است و مطبخ او را اغذیه و سرعت هضم مشتر
و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر و خضاب او جهت ادرام و التهاب و ادرام چشم و درد سر و خشاه و جهت آشامیدن

و قلع نافع و تخم او در هم سرد و تشنگی و قمر و هوم و نافع احتلام و جهت زلد و کرام و در سینه و قطیر البول
و سیلان منی و طلاء او جهت منع ریزش موی و جهت و سر و رفع کزبون عقرب نافع و مضر باه و مشکوک مصلح
و بدلش نیم الاهیون و در خضاب او مگر در صلابت و مرطب و نافع و مهوم و جهت بالجوز و صرع پیر و منع مستی
شراب خوریست خشخاش بری خشخاش معقول است خشکار بفتح خشک است خشل مقدم کاخب
السوقین نوعی پیر سیاه بود است خشف بچه نرینه شتر است خشخاش خشخاش لبستانی است
خشخاش بری خشخاش کوهی است و آن مشهور بلاد صحرا است خشخاش لبستانی تیر خشخاش سفید
و سیاه کوتیه و گلش سفید و خشخاش سیاه را کلش بنفش و سرخ و زرد و کبود و دانه او را تخم سیاه
سر شاه و کوتیه خشخاش بری را برگ کنگر آنشیف و سرخ کلاف لبستانی و تخم خشخاش سفید در آخر
در هم سرد و در اول تر و قمر زهوم و منع مواد رقیقه صفراوی ده درهم او بشکر جهت خشونت سینه
و سرفه و پالس و نفث الدم و تب ربع و خرقه مثانه و امراض ریه و مغز تخم خفیف و کرده و مستی و اعتدال
بهر مدت ادمه طلاء و بوییدن بود او و رافع بیخوابی و مغز او ادام و مولد خون صالح
و رافع هزال و جهت خشخاش تازه را بوت او کوبیده و قرص بسازند جهت سرفه و درد سینه و خرقه بول و سیلان
کهنه و تشنج شرب او جهت تخفیف رطوبات و تکمید او ادام ضماد نافع و قدر شربتش تا پنج درهم و از تخم او
تا ده درهم و از بوت او تا مثقال و نیم و از گلاب تا یک درهم و مضر مبرودین و مدمن او مضر ریه و مصلح
عسل و سکنجبین و شکر و بوت او تا مایه جنگ و رادع و سرد و بمثقال او صحیح تا پنج بوشته جهت اسهال و دوی
و صفرا و التهاب آمها بجوب و ضماد او جهت درد سر و اطلیه و کلاد و تخم بافته بنه جهت اسهال و کلیه
دردان و مغیر کیفیت مواد عفنه و فضول مطبوخ او جهت بچه و باد آرد جهت ادرام کبد و باد سرخ
و لعوق آب مطبوخ او جهت خشخاش کوتیه جهت منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن نافع است
خصوص با اقاقیا و عصاره لحیه ایس و مطبوخ تخم او جهت فکر علیل و خلط غلیظ مدمه مغیره و عصاره
بوت او در کوکنار کوتیه سرد و مایه رطوبت و در آن رقیق تر از تخم او و مدمن او مضر خشخاش
و مشوش حواس و قاطع باه و مغلق اشتها و باعث نسیان و مغیر جنون و بعض گویند حرارت
در طبیعت عزیز و مسکن اوجاع و یابسه و مجفف قوی و مسقط باعوض است و کحل خشخاش با آب کشنیز

جهت فلوس سیه و قروح و ضماد او جهت ورش چشم و قرحه قرنیه اکتحال او مفید و روغن او در بیتور و چشم کبر کبر و مهم
و مسکن درد و ادرام و التهاب چشم او جهت تزلد و سرفه صلابه و قطور او جهت درد گوش و ورم و ریاح آن مفید
و در روغن تخم خشخاش را افعال از آن صغیر و مغیر و مسدد است خشخاش اسود مصطلح چلتا بابی و افیون
عصاره او است نه از اقراص بیکر و مراد از دو قسم است برگش کثیر الشرف و زغب دار و بیشه در
آخر سرد و در جمیع افعال تخم او قوی تر از لبستانی و جهت سیلان رحم و حرارت جگر و مثانه و نیز جهت رفع
سیلان حیض نافع و مضر ریاح و مصلح بادزهر و مغلق نفاع و کرفس و هلیله و بلیله و نیز
و قدر شربت از آب او تا سه درهم و از تخمش تا دو درهم است و مطبخ او را اغذیه و سرعت هضم مشتر
و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر و خضاب او جهت ادرام و التهاب و ادرام چشم و درد سر و خشاه و جهت آشامیدن

بدمغ نافع از این تبرین از شراب و آلوت مجفف و مولد ریاح و صحیح او بنیون و مسکن است خشکنجبین معرب
اکنجبین است و آن عبارت است از شراب و سرکه و بسیار سفید و صحیح سیاه و در کشکنجبین شکر نیز و در اوایل
و طبرستان بسیار و آن کوتیه سفید و در صحیح قیمتر از عسل و در خرقه صحت و بیست است و در صرع او قیمتر از شیر و بنیاد
لب را کرد و بلغم منفی و بیاد و در قرحه مقعد بلاد و در صحیح کرد و در خرقه صحت و زیاد و محرق رطوبات
و قدر شربتش یک درهم خشخاش خشخاش قرمز معرب است خشبة البحر خشخاش خره اسم چیزیست
حیوان است و طوفه تنه که بوی خیزد است و کی با آن شبیه بعنب الثعلب و اصول دانه او بقدر آب او بوی خوشبو در
هم کرم و مسهل منفی ریح و مسهل ریاح و ضماد او جهت تحلیل صلابات و مفاصل نافع و مصلح و مکرب و مصلح تخمه
و قدر شربتش یک درهم و بدلش زیره است خصی الثعلب نباتی مثل کوتیه و آن بیخ است سفید و دراز و بوی آن
کوچکتر و طعم او شیرین ابدا از خرقه دانه کرم و در بیشه جبال مثل شیر خرقه کوچک و برابر هم و مشوق بشبه و از هم
بیضه الثعلب یا کیاه دراز است و در آخر یک دانه کوچک و بیخ چنان و دانه بزرگ کوچک بیضه او کوچک کوچک و از آن جهت
قاتل حیات مرد و مسهل صفرا و بلغم است و جهت کرد و بدلش بقدر انگشت و از زرک بیخ و عرق نقره و بهمن و بهمن و زیره
و زنجبیل و سماق و بقدر شیر و بالدر آن و هو کل زرد و کرک در هر طعام کل شیر سیاه و بیخش جبال و اکل نفاخ
و بیخ است در آخر اول کرم و اثر مهیج و مقوی عضو و جهت گرانی و تشنج پس و تولید بیخش و تقویه نعوظ و طلاء او با بیخ کل
مقوی مو و مثل آن و رفع سوء و قدر شربتش مثقال و مضر قرحه و مصلح او شکر و بدلش بیخ و طبله و تخم زردک است و کوتیه
و زعرور از دو کیاه است و آن چیزی شبیه بکل میشود بیخ او در تولید باه مضر است و دفع دیگر مسهل برگ و بیخش منع و برای
و هر کل لبستانی و برگ و کرک در دن او تخم سیاه در لبستان بر دیه و در بالای بیابانه در هم کرم و تر و کوتیه جهت امراض
سوداوی مجرب است و هر کل و شاخ که نزدیک او بیخ حرکت کند و جهت حرکت کند و جهت از آن بسوزانند و بدم در بیخ نهند و بهر که
تر هم کنند رفع آن شود و نوع چهارم او سلو برگ سرخ و مایل بطرف زمین و بیشه برگ سفید و از آن کچیز
و برگش منع و اقی بدرک بقدر زعرور و کمش مثل لبن آزاد و در انبیق است و بخش مه در بقدر چهار درم و منع و درد
او سفید و با لزوجه و شیرین در هم کرم و تر و تولید مهیج است و دفع تخم رابات و دفع شر نوع چهارم و تخم
او بیشه تخم کان در آن بر آنکه و باق و صیب و بیخ کی و با طبله و تفضیه و در تحریک باه قوی تر از سقنقور و چون
بیضه مرغ بود و در دانه بیشه نوعا کمتر و جهت قاع باه و نفوه و نسیان بدن و زیاده بدن حقه و حول او

بزعفران و اندک مشک مرکب مجرب صداع و اختلاج و شرابه و بخور او بشراب غایت موجب نعوظ و مکرر سحوق
و مضر محرورین و مصلحش کثیرا و قدر شربت از نیم درم تا یک درم و بدل آن یک درم بیخ و بیخ او
و آن بیخی است مثل بیخ سوسن بهم پیچیده و یا ماده و نر کرده و مضر قرحه و سینه و بدل هر دو
شیر برک کنار و فرش پاپوش آب نیم نرخ و کلش زیره و با هم مقدار کشک سرد و بخش و پرشک و کل اصابع صفر
و حقیر و فرفیر و کوه هر چه را مشابه باشد بصفات بیشتر اند مدر کلیه کل اصابع صفر لیس را هم تقدیر شربت
اسرع از خوفیت در آخر درم کرم و ترشی و محلل و ادرار بخش و محلل ادیه و ماده و ماده بارطوبت فضلیه و تا زمان که
شربت پخته شود غایت محرک باه و خشک قسم نرادة طبع آن دو نیمه هر یک از زرده و بر بزرگ دیگر سوده شود
فعل او باطل کننده و مصلح در سخوف بیضه و خشکش است و تصلح کم نفع اندر قسم ماده و ماده عاشق قوله و کوارت
و نفع دیگر مدر برک شیر نرخ اول و حقیر بارطوبت مسیبه و کلش تنقیش و بخش هر عضو و دیگر زراعل و هر
مع و دراز و دیگر و خشک و قطع باه و قابض بسیار و بخش سایه او و نفع اول قلیل اول باره و منفر
فروع و رافع عفونت آن و جهت نمل و فروع جیشه و دفاع رطب مفیده و منع سدد و رافع آثار جدری است **خنیسه** از
جمیع حیوان ریزش عضو و بارطوبت و ادرار و تعرق و بدن همه خنیسه خوش قربت است بهر و دو خوش صالح
و مصلح سایر ابدان بیشتر و بهتر و مصلح استعمال مغسول آب و خلای خنیسه هر حیوان و دهن نیم مکرر کرده
خضلاوان نبات و مجرب و خشک مقدار است و کوبنده متحرک است **خضف** عوزه نارزه است **خطر**
و اسمه است **خطمی** معروف است سفید و سرخ و الوان مختلفه بیشتر و آنچه با گل خطمی بر و خطمی
زرنه و خیاری بهتر و تر و بشر و شیخ الرئیس گوید بهترین و اکثر برگ الفوه و مرسل بدن و مرسل و از انواع جنبانی شرابه
محلل و منضج و ادرار و مرخی و محلل و منضج تر از برگ و اسلاق و خشک کوبیده استعمال کنند بهتر و بهتر آب
آب طبخ او جالی اهل و مقوی و رافع تقرح شهر ابریه سهله و بخشش آن جهت کنیدن قولنج و کشودن بول و حیض
و قرحه امعا و نفث الدم و شرقه خاصه ادرار بسیار و نفس و مداد و دوا در خلط و ضماد و جهت التهاب و خروج و کشیدن
درد و مهره و تحلیل آن و حقنه و نفع خروجات و مدر و در بهتر و مقوی و درم خروجات و خراز و کشیدن اعضا
و حق است و مضر محرورین و نفس و ابدان عنیق جهت کهنه و کوبیدن محلل و کوبیدن اقوی و با آب بنفشه و نفع
بجنب و ذات الریه و ضماد پخته او با روغن غایت منفع صریع الاثر در ادرار و طول و جهت ترمی و دیگر مرض

و بعض و طبخ او جهت درم حنجره و نقرس و قم و حلق زنان عقیم مفید و بیخ او کوبیده او جهت کسی که دلی بر آن بیشتر جهت سرفه
صاره و ضماد او بسیار در آب نشسته جهت بعض ادارت و سرکه جهت سموم جوشیده و بیخ او و بیخ او با برگ خرد دانه خرما که
بسرکه طلا کنند جهت درم غایت مجرب است بیخ او غایت قابض و قوی التحلیل طبخ آن جهت منفی و بیخ و سه مهما
و قرحه آن و بشراب جهت سعر اول و حصاة و دفع نفضات صاحب شانه و عرق النسا و ارتعاش و کشف و عضلات
و بعض در طبخ او و بدستور تقطیر آن جهت تجفیف مفاصل و صلابت عضا و منضج طبخ او با سرکه جهت درد دندان نافع
و جهت بیخ او بشکوه و سه درم لیسه در آب کنار نشسته در زیر آسمان جهت آن بکنند و هر آب مخمر نوکی طلا جهت تنقیح
ملک چشم موثر و بجهت سرفه و نفث الدم مجرب طبخ او با شیر همان اثر است و مضر محرور و مصلح او حماره
ارتش و عسل و رازیانه و کوبنده مضر ریت و عسل مصلح ادت و قدر شربت آن بمثقال تا دو مثقال از طبخ
او تا سه مثقال بهتر آن جنار و منع خلط کسی کشنده و قابض طبع و رافع صفرا و ادت **خطاف**
فضلات سرگین و برگ فرفه نقوع و بدیر چیلی نامه از بطور معروف است گوشت او در سیر گرم و خشک
و بکار بر منضج کرده و در طبع کشنده نامه دافع بر قان و در مرض سپرز و آرش میان بمثقال از خشک
مستحق او جهت قولنج و اجرة و سعرغره ان با آب جهت خناق و جمیع امراض حلق نافع و طلا سوخته او
همان آثار دارد و دکان محقق او و مقوی بصره و دفع باد بر کمین و خاکستر او عسل جهت ابتدای نزول آب
و ماق و مجرب کسی که نطفه و بدستور خون که باد و سر کلی او غایت حالی و جهت بهق و آثار و بخشیدن
ریش خر را و با نهره که جهت سفید کردن موی سیاه مجرب و اشرف انه و خوردن آب کسی که موی او فوق او و اقبال
و در روح جهت اخراج جنین مرت مربع الاثر است و بدستور بمثقال خاکستر پشمان او و سوزانیده باشند
جهت عسر ولادت غایت منفعه و مخصوص خون اندر سبب رفع بهق زنان و طلا مجرب و بر از کردن موی سفید
هاشت رو بدن موی سیاه مجرب و اشرف انه و طلا کردن چشمه ماده و با روغن زنبق برای زنان جهت عسر
ولادت موثر و اسوط انه و جهت سیاه کردن موی سر و ریش سفید مجرب است و مولف المسیح
کوبنده مخصوص سفید است قبل از وقت و با بیشتر در دان کهنه دارنده در دندان سیاه نشسته و بخور در سالک
و با بیخ چنگیله هر گاه در چین زیاده تر نور قرشکم بجهت اول کسی خنده و سر کشی زیاده ظاهر شود یک
سفید و یک کلون جهت عنین و مشتهی را در دوازده کوسالم در چین زائیدن بنجیر کرده شده در چین کوسالم

بزرین ترشه و زنجبیل کهنه شسته بسته بر بازوی صاحب صرع و بر گردن او و بنه در رفع صرع و جمع مجرب است
و کشک تون را بخشی در حریر سفید بخیه و کفن هارزند بخش جاه و قبول و قفل و اصابع مکرر و ادهن ابعد
و اسکنه تون مرغ و شیشه و تفتیق او و مجرب رفع فزع است و کوبنده چون بجا کوبند بزعفران و مثقال آن زنجبیل
با شیر و اندک مهره جهت رفع ازدیاد بجهت کشن بان بخشیدن آرد و جهت وقف صوت جهت بخشیدن اسهال قرار
کنند و آب علی قهوه آن عسل بدن کشنده بخش طبلان سحق و شرب آن است **خفاش** بفارسی شب پره
کوبنده ریم کی و در جهاد خشک و مرق بخیه او مسهل فضلات غلیظه و از و آب در رفع اشتق و در ادرار او
و از و نفع زنبق و زنبق جهت قابض و لغو و در خشک و منفعت عصر و فقص و در مهار و باره و طلا مطبوخ او
بر اهلیل جهت آسیب بول سریع الاثر و عسلی در طبخ او جهت قابض و تحلیل سیاه و قاطع حیض و طلا
خون او قبل از بلوغ نافع بر آمدن عسل و بر آب کشن لبنان و با لبن نهره او و با و فرج جهت عسر
ولادت مجرب و مدهن روغن در ظرف مس و قطره اسهال قرار انجیر پخته جهت درد بدن مس و در از کردن لان
همین و کمال مغز سر او و با آب بیار جهت نزول آب و اهلیل جهت بیاض و طلا او و کف و مهیج باه و سر کنی او
جهت قوبا و ماق چشم و خاکستر سوخته او جهت منع مس موثر و شیر و بول او غایت جالی و در استسقا او
بجهت بهم بریده و شیر زنی نامه بقدر بنه انگشت و منفعه و تخمی شبیه بعض و سوزاند و ادارت بمثقال
او قرص و ربع او هم و مجرب حقنه و اکمال او رافع یابس عین و طلا او بخشد جهت تبلد و بسته نه و در دفع
ثابت است و کرانش سر او در نیز بلیس کسر عالم بر کشیدن موثر بجا و بر سوزاند و بر شیر او بهمین اثر و ادارت
و دفع کردن سر او در بیع کبیر موجب بجوت کیسوزان و در کسر او رافع موجب کرفتن موثر آن اند و کشن و در کشش
او موثر قبول است **خنج** خنول بر است **خنفسا الغراب** نوعی از حلزون است که دراز تر از دو نوع دیگر است
از آن **خنزرج** خنول است **خل الزیت** مشرب است و از روغن زیتون و عقرب یا اندر سرد و روغن با دام و زنان
فطیر و کشمش و تمر و بنه و بهتر است **خلاء ابراهیم** جوز بر است **خلاء وان** نوعی از اطریلال است **خلاء الجلیل**
نبات اطریلال است **خلوق** زعفران است **خلاء اماموی** از خوشبو است **خلبان** اسم نباتی بارد است
خلفتیس اسم نباتی رابع است **خلا الخمر** سرکه انگور است **خل العنصل** سرکه حشفه است **خلاء الطیب**
مذکور شد **خلال** در بیخ مذکور شده و آن عقوه قرمات هر از صحت طبع کرفته بهتر است بیع را زنان بهم نامه

خل بفارسی سرکه نامه زرعها و مونیز و عسل و شکر و انجیر و مثال آن و از حیوانات مثل بیخ و بیخ و بیخ
میه نه و از مطلق او اراد سرکه انگور است و اسطاس خمر از انجیر کوبنده و مادیکا و لا فخر شود سرکه و بکلف
سیر و اولا ترش شود و بهترین همه سرکه انگور است و بوزان مهیا بین جوزا و انجیر و سرکه خاری و نار چهار
و قرص انجیر کی و خشک سرکه انگور برگ الفوه و دوم سرد و خشک و کوبنده مخ او و بیم است قابض و بسیار مجفف
و سریع النفوذ در بنه قوی و جریب عضلات و منقطع و قطع اخلاط غلیظه و رافع شیخ و بعض و هاضم و قاطع ترف (ادم)
اعضا و محرک شهوا و کرنده منع و بسیار و موافق معده و مجرب و جهت قطع صفرا و تنقیح سرفه و ماء ریق و سبز
و مرا و سکون او شنا و مرکب و جهره و کرم او و جهت قول الشعاب و فع و تقویت و زیاده خوردن کرم او جهت
او بیه قرحه و رفع عجوبه و تیز و جهره و دهان جهت رفع ضرر قطره و سک بوده کرنده و بکیس او بتیز جهت او
در صفی نامه بشیه و سرفه کهنه و طوبه و عمره و جهت صاحب ریه قصبی و حنق و سقوط الاشیا و درد دندان و منفعت او
با نمک جهت قطع خون کن زدن و کرنه باشند و با برای سفید جهت خون تر و سرخ و طلا او جهت منع شار و فروع
جنبشه و با صرع آبجوه و جریب منضج و بدیر سود و جهت و دوم طلا بر رفع و رافع و دوم جوهرات تازه و در دسر
و فرش بدن و کردن بکوبیم بسیار و بعضی آن تر جریب و جهت بر عضو بیا لنه منع قبول او و از حقیقی در خون
میکند و اطول او جهت کردن حیوانات تیز و بر منع نزف الدم ظاهر بدن جهت سرکه خون و مضار او با سرکه بخیه
بشنه منع سیلان فضل کند و ضماد و انجیر و سرکه طبع باشد جهت تورش عضو و خشونت آن جریب و بکیرد
جهت نفس و جهت رفع آثار خشونت و خون مرده و با و بخیه کاه جهت در سر از آثار خارش شده بیخ و با آن
جو جهت حقنه و در ریسمان و با کوش و با خاکستر کرم جهت سوزاند و با و جهت در دکر از وقف صدر و جهت شیره
او با کلاه و بر و ریسمان مرکب بر سر کلاه کنند جهت درد سر از صفرا و خون و کی است و حمام و قت شده باشد
جریب و بشیدن سرکه بر سنگ کی بکیرد و بدستور کنک او در او نامه جهت کبار او جهت درد سر و خون و فرزلات
و حرقه مرغ و بوزیر و خوردن انجیر و بیز و در آن خیسانیده شده جهت سیر و منفعت قبض و ابا زیره و صعتر
جهت کشیدن درد دندان و فرع شده جریب و قطره جهت کرم کوش و بجز او جهت سوزش و طلا و کرنه ساعه
و تنقیح سیه و خوشبو و بهمین او جهت صفاف و با کلاه در و منع و با و رفع کلی جهت سرکه منع و خون یک
او و قیه بیار عفص خرش دانق کوه در سرکه بجوش نامه قهر انگور و با کفه در آب که نشسته صاف نامه زهر او از

در هم ایران نوشته جهت رفع بدبوی دهان و بشرکه محرقه شبه مجرب و در رفع قولنج مثل شیر مرکه خشک که در
اسفیدبا و در شیر و مصر بران و دکوه ادرار نزاع و قوه باه و صداع چون سرد تازه و سال بلیس و مضر اعصاب و عضلات
عصب باه و رحم و ذاقیون و مبرودین و صداع چون رنج غلیظ و صداع و مرا بیت نیز موثر است و صداع چون
صفت خشونت و مضغه بصر و موثر است در رنج و بیخ و دلاکر بن رنج و صداع و ترشیها و کوشت آب مجرب و شراب
رنج غلیظ و در رحم و حرارت و شیر زرد و تخم بادام و اسرار و صفتی بحرارت و در تخم حجاب جلیل و الی سیاه و در تخم کاهو
و در شیر بی آب مثقال و بیش از نصف امور شراب در نصف آب بلوت و اسرکه طاری و ناچیل خرفه عنب شبه
خلیخ در تخم ترب شبه بترک کزه در هن و بلاد روس لب بر ترک میشی و بکش شیر کنو و کلش کوک و رنج
و زرد و کبیر نیز شبه و عرش مثل خردل است در هم کرم و خشک و شکوه او نه تر و قوت نیز از سایر بجاز او و کوفه
و بر کش جهت کزیده هوام و رنج و در شکوه را در آب نسا و تخم در آفتاب کزاشته شبه جهت اسباب
و در دفع علل و نقش نافع و نشاره چیزها و اهین اثر است و بکشال اند تخم او بجهت حافظه مدارست از سموم
و مدن و جهت خزنده ظروف چیزها و نافع حقنه خلاف شامی مرهم تنک و به بر و به مولد است از مطلق او
مراد به بر است و کمر او بجز برگ بهم بریده در نکش زده و قدر ای جوشیده و فرش مثل عوش و زرسان
شاخها او بریده و کنب به نامه و در اکثر مواضع بلغت میشی و قس تراوید کمارت و صفاقات است خلاف
بهی است کلش در هم سرد در اول تر بر کش در اول خشک و تر کش در اول سرد و تر و به مولد در اول
ضعیف از است تنقیح سره بکر و ملطف در اخلاط و تنقیح و جهت ضعف معده و بهار محرقه و صفرا و رحم
امراض حاره و رحم و صداع تنقیح و عرق و اسطفاذ و رحم سکوده و حاکه جهت او جهت نوزاد و بر که جهت
تاثیر و نفله و در هم خفقان و اسرار صفیه و جوم برگ او نافع و در اوجع و عصاره او مسهل طبع و حرارت و اولا
و مدر بول و جهت سره بکر و برقان و صلابت سپرز و صرع و منع از رسیدن و اختناق رحم و دفع اصار و فتوق
و از بین عقرب و اسرار بجمه و قطع او در کوش جهت پاک کردن و جهت صفار سفید و مضر بهاکش و مصلح او کلاب
و شکر و قدر شربتش است در هم و بکشکر نوشته و طرق اثر میان آب او در و سوت اول است کوفته و جمع
او مقوی باجره و دماغ و شرش جهت اسهال و مرض مجرب و بطلیوس در طبع برگ و رنج او جهت رفع فساد و اخلاط نافع است و شر
خلاف ملجی نیز بهمین شکل که نیز در شاه شبه و کمار او قبد از برگ بهم بریده بقدر عاجلا و طول بزرگی

دانک تحریر اسیر اسفیدبا طب چنبه و تنکیل سر و دیر و شیر و دیر و اول کی و ماده تنقیح بهمان نفع دارد و کمار و ملطف
و تنقیح تنه خشونت و تنگی و مقوی بلی و رنج و شکل صداع از بخار و مواد حاره شبه و بین طبع و عرق و در رحم اول
قوت از عرق بهم و کلاب و تنین طبع و مقوی بلی و بین باه و مقوی اشتها و جهت دبک او در خوص مصلح و قدر شربت
مثل بهت در رنج بهم تنک و شکوه بهم سرد و مجفف و شکل و در کسر حرارت و رنج صعود کی است و خوردن او
نافع علیان و عین لب کرم و بیش رنج کار و طرق حمار و مثل رنج تنقیح است و جهت تقویت و جهت تقویت باه طریق بنفشه
بادام کرند الطف است و بهل عرق او عرق نیز قوت خلاف بری بید مطلق معروف است خلد
بفتح و فتح لام فارسی مش کور و در اصفهان دارد شبانک و به عربی کاش کوینه جهت است و چشم دوم
و بادت و ها و زرش و بکر و مرغ انست در بیشه اشجار بخورد و زمینهای خاک سوسه تو اوراق میکند
و کوینه چشم او در زیر جلد است و شبها را مس جنه و طیا او دوی کوینه و هر کاه در اوراق مشکل او بیارد کند
بگذارند بیرون آید و از سموم قتاله و نافع کی و بر رطوبه و خون موضع و نیاد او جهت خنازیر و بیض
چشم و رفع اثر جدری و کلف جهت بیرون و بیض و فوق و خنازیر و هر چه از بدن برد کند بیچید بل و قطع
رعاف و بیدن خون هر چه خصوص و کلمه ادرار و خون ادبیر بهمین اثر دارد و سر ایشان چون لوخه با زاج سفید
و کوش کند از اله جهت از اله بدن و خطا او جهت در سر و بخور او جهت عسر بول و سوط نیره او با آب بیخ
رطبه اقرار غرغره جهت رفع لغوه از مجرات سوزه اند و تعلیق لب بالای او جهت تب ربع و صرع و حرقه از سان
بردن آمدن دندان اطفال کوینه موثر و خورد و مدار او اعانت بر طاعت روحانیات کند و دفع کمون او
در تهانه دفع اثر سحر و انه خنق دهد او در همان عاجز موجب تفرقه ایشان و بیجان است در اثر اثر آن
بهر او خلر بفتح خا و شد یه لام دانه ایست شبه بکرست و کیاه مکر از زهر بر کش بزه و کش باهن
سفید و زرد و غلافش شبه بغلاف بلوط و سفید و ان تخم قسم است الخز از علاف بلوط کوچکتر و پوست او
غلیظ تر و عرض دارد سفید کشت و در زاد و نیز نخود کوچک او در اصفهان آنش نامند و جهت خلف الغلاف
و خشن و در زاد در سفید کوچک و تمام سر مکر از اول پرشد و اکثر تیغه نامند و تمام کرشه سیم طرح
الغلاف قرب باطل و سیاه رنگ و در زاد تمام سر برگ است مابین زرد است و پس تخم در مصر در سیب کوینه
چهار سال دانه کوچک و بهن و بزرگ است و صبیان بود نامند تخم رقیق الغلاف سفید دانه است و او سال

دیر شرب آب بقدر اندازه و بوز از آب کلاش ظرف الجلو در زمین دفن کنند و انجیر برداشته کنند بهم مطلا
نامند و نیز بر دلق کوینه بهمین آب کنند سال بجوش تا بیخ او بسوزد و زنگ کشند و اورا بجوش کنند و نیز و غلیظ
را قدر نامند و انواع طبع است و شرابها که از کیال بوسال کرشته بهم عنبین کوینه داد و بیم کی و در رحم بهم
دقیم و در زیده از رجال تا سه سال است بهمت او در بیم و تا زاد در سر طاب است در رحم کی و تر از شیشه و با بیمار
در آفرحم کرم و دایم بر رطوبه دارد است بهر بزرگ جوشیدن اقاقیا نامند کند و مستطلق کند و بهترین آن
عتیق رقیق و خفیف ترین همه تا زه سفید است و رقیق او سریع النفوذ و منع غلیظ ان و بر رحم و کیزا الزهرا و مقوی
عضلات و شیرین او تخمیر و غرانیه او غلب و تشنگی شیرین او مضعف و مضر عصب و مورث تشنگی و حرش و قرح نیز قوت بس
طبع است و خوشبو و شیرینه و بهتر کمره و قوس قزح و رنج ایجاد و مقوی و دیگر ماده و مولد کوه و اوسع خوشبوی او
و عبارت از زیاده باشد معتدل و بهتر از سایر معلی است و بهوا و مصلح و مورث اسرار قوت کوکه و اشخاص ان که در
آفتاب رسانیده باشند و بهوا جوشیدن لب بیرنج شده سریع الانکسار و رنج کلب و مولد تهیج بیره و در ترش
صاره و مطبوع او در کیفیت باشد غلیظ و سمن و منع و قوس عقیب و صلاح است و مدفون او در خم او خوردن و دفن کشته
و اصلاح و آب کنند شبه غلیظ و دیر هضم و تنقیه و مولد بهار زنه و شراب کنند مرغوب و در عطش و ورش
سیخ است و قرع بتمام صلح ان و قرع تاب کیر بهمت است عضلات و تنقیه او و دیر هضم و تخفیف او سریع النفوذ
و قیها او مضر حواس و اعصاب تا زه او نافع و دیر هضم و مدر او نیز مضر و شرابت تا زه تر مولد کرشه شبه و مسلق او
منفع و مدر است و بهترین شراب پس کل اول مثل القوم بین سیخ و خوشبو است و در کشت پس سرخ و زرد و تنگی
و شیرین ترشط اما کل بهم بارد و در قدر استعمال او و شفوف لب است تا شش درهم تخمیر کنند و بیاشامند و بیش از این خوشبو
مولد سوء مجاری و اکر کشاده در محرق او نافع قدر رحم بر دفع طلبا کوشت رفع کند و اکر سر و رنج و تنگی و از
قسم سفید رقیق و زرد و سرخ و طرح کشت و در محل اطراح و مبرودین تقدیر نهایت سرد و در قسم عتیق قرح کشت و در قوس
الله بدان و در جبال ضغط غلیظ قدر ان از مطرب شیخ حوس صعود کند و مرا وقات هم از لوازم است بدان
تنقیح مغرط کی سیخ لب بر و فرز تخم کات قیه و در سر مغرط و عنیف او در اول لب پر کی و در مطا رز و ترش بیان
استعمال نمانیه و بجهت مغرط نرشه مرهم ماده کشود و بیش بهر است ادوار و قدر کشد و اکثر فرمود انه و دکر هر روز
استعمال نمانیه و بجهت از نوزد بیکی بیشه ادا است و بیشه و شرابات و در زمان استعمال اعطیات و منفعت

خصاص کنند و بهمه قسب باد و در آفرحم کم خشک و در اول سرد و طبع او بلس مدر بول و تنقیه و مفرح آماد و محل اطلا نامند
و بین سینه و جهت سرد و قبیله و در دستور رفع خصلت غلیظ و اوداد شیر و اغذیه جهت تقویه عضلات و تنگی کف و عسل
جهت کمیل ادوار و بخور او در مضر حرارت و در حرارت و مضر حجاب و کوشت و انفاع و مصلح شراب الحمص قدر شربت
ده درهم است و نفع بر رطوبه غلیظ و در شیرات خلال مکه اسم دارد بستان است خلز بری بفتح سر
شبیه منه خمله عصاف بکسر است خمیط کوشت بریان است خمان الارض نوع منیر خون است خمافیطوس
کلمه خیطوس است خمخم نبات تو است و نوع منیر است خمالیون مازرین سیاه است خمل سوکان است خمه اوداق
چکشت است خمیره بلغه اسم فارسی بیشه مرباست خمیر مایه اسم فارسی تخمیر است خمیر فارسی تخمیر ترش
و تخمیر که کوینه دان از دکر است و بهار و نیز کیه و قدر و شیر و سایر و مخمر و دلک اندر بر که شیر سرشت کنند و آتش
بدو کنند و قدر از ان در هر تخم بزنند خیطه شنو برک انفوس در درم کم و خشک و تیز کی و ملطف و مبرد و نیز از خنق
بدن و بهر سر زیاده است منفع منع و مدر بول و محلل اورام و بارده و مسکن دردان و در مثقال آنکه در درد و تخمیر بر کم نم
بقدر چهار مثقال مصلح و نشسته باشد چهار دانک طبا شیر و شل طبا شیر مکر و دیگر خرفان جهت نفع و ارزش شیخ و دب
و التهاب مجرب و تخمیر و مثقال که نیز بهمان کنند جهت اسهال صفرا و در و حرارت و مفرح و غرغره کلیل او در آب
ربع ان و اطراف مخرج جهت بول عقل و فواد او جهت و رنج و جهت تحلیل صلابت عظیم و بوسه مجرب و جهت تخمیر و تنقیه
و تخمیر و خرول سایه و نصف عشر خرول شب در سه چندان تخمیر مایه جهاد و نهم و در ده شد همه آب بجوش تنه
بهمین کسر پس صاف نصفه و نصف منه بر عسل نهاد آورد جهت تقویه و تنقیه بر تنه است و بر تنقیه است
همه و از خلاط محرقه و رنج منع و مبرست و هر کاه بخورند موجب بیهوشی و باد و طلا بر کشته نافع است و رنج الدم و چون
خمیر مایه کرده باب ان بر شیر و در شال ان بر شیر نافع مفرح و زیاد کرده است و مضر سینه علیل و مصلح
او کشیر و قدر شربتش همه درهم است خمر مراد از دو شیر مایه تخمیر القدر است نیز انچه مقل اسپانه در حرف
از مطلق و اشراب انکشتی مراد است که آب انکور صاف کنند و رنج در دو روز بر قرار انکه کنند و آتش بر قرار
در سایه که آزاد و غیر انکور را نشسته نامند و صاف او بجهت اهل زیاده بر تشنه قسم میشود و تخمیر خوردن نافع کشته
بدن جوشیدن خوشبو و شیرین میشود و در خوان عشر شربت سرد و رقیق بکرد و مدر و مسیح و دفع باد انکور شیر
قابض میشود و در تا آتش و رنج را بر از انجان برف یا بقیر و موم بود و کشته تخمیر کنند و در آب انکور مورد مصلح

دقیقه تین

جهت تنقیح و مدر

و آب آن در باب سرد و یابست و بشکل مرغ غیبه در قطع مرغ و خصیه و جهان اخلاق مجوفه باشند و بیخ مجمع
از شروط ما در دین باب مرغ و ماده آن **خاجر** که ده تحریق بخور زنان خورند یا بهم لاذع سفید آن خورند
بسیار مجرب و در دکی فاش ممتاز آنک خورد و گاه بخورد و بهمان خورند و آب جنس مقرشش سوزاک را بگذارد
به دیده در قبول تکمیل اخراج منفعه او اقصی شده اند و اصنیف المراغ نافع است میکرد و در
قوس المراغ چون تکمیل کنند اثرات عمر است و بکم کرت بجهت نرسه بهرت شیخ و آب کوت رمح حیوة و وقت دلال
در آب اقراص رمح نذر کا لبطر هر جنس سنای شاعت و خوبه اوراک میکرد و در هر مرض خورد کرک خلط
غالب و آثار آن خلط است چه کثیف الغذا را باعث ملال و کریه میشود و در لطیف الغذا بسب سخنه و سرد در آب
و صحابان اخلاط حاره را موجب عفت و اخلاط باردهٔ رطبه را علت سکوت و خوف و جهت مرارت آب سهال
مخرب لسن و تصلب دهان و دوقت کوه شوق جهت حفظ لحم و سخنگو کون فکر در سنت خضار و تعوت قصب
و مرارت و مجوره و اخوه و تکر و نعوذ فرمون غنه در بیاریق و قریه کون بدن و تکمیل فضلات و در خرابی کثیف قم طبایق
و لطیف ان با دمار و عرق و اخراج صفرا بسول و عرق و رفع بلغم و دوا آب بلغم بطبع و جهت تقویه سوداوی
و اعضا باصله بالشاط و رفع رمح جمع بکمیه و جهت و خیالات ناخوش و مالیخولیا و جنون و سخنگو کون اوراط
و رفع تکمیل بخفقه مشرب و باعث شاعت و نشاط است و تریاق اکثر سموم و منفع تمره و مقوی ماه و مانع
هر دوا رمح جهیج بدن در ماه بقرب و مرزرمح قسم سفیه او جهت تب دی در قطب اعضا و آب عشق و صرف او
جهت تب ربع و بقرب و رفع صفرا بهوا زیاده و در ضادات جهت تکمیل مواد و نعوذ فرمون و بردقه شدن قوت
اوبره و خوردن ادویه بقرب ربع رطل آب و کوشت آب بی چوبه جهت عشق و هر چیز مجرب است و مانع جرب او
زیاده از کثرت و بهر کام هر عات شروط و مقدار آشفته مضرات ابرات زیاد از مواضع آدت الجلوب موت جاه
و خناق و در امراض و امثال مثل سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام و درخته و مجال ان و در چشم و امراض کوش
و جنون و دوان و دوزخ و اوزبان و اسهال و بهر و دوام جگر و بسر و تشنگان و جنبی النفس و اطلاق باه
و ادرار خطاک و اکله و بیوشها و فساد هضم و منفعه قوه تهاری و عشق و بیوشها و قطع و مورث بهتان مجوزه و امرکه
و خشیه و اسقاط که علاج بهر ریشه و دوا کنک مثانه و گرده و حرقه البول و ضعف اعصاب و سایر مضرات
ارسال است از انجمله مضرت عاجل و سهل العلاج است علت خارات در با تقلب نفس و برد اطراف

و عنان

۳

و خشیش و تهوه و اعراض بدکان میشد و مضرات آن آمدن بنه زاکثر طبع نشد و در امراض عقلانه ان غیر
مستنا است از انجمله تقویه قلب بسبب مضعف قوه نفس کنک حرارت بشرت خلق بادت **خماه** قوه
بطرف دیوانه قطع نامه نیات و صفو و کیه بشیر کبر الوشه بر بشرت شن خواص الیشه بین شیر بنه
و سنه بر و برش شیر بک کوهان و ازان کوهتر و تقلیل الروح و در هر نفس از سه عدد آنچه دو ابهای
قبه و کوش سفید و قرش شیر بجهه الحضرا و بنفش مایل بسیاهی در کشکل تنه خوشه و در بوشیه بشراب محمد
و لبسار مجفف و مستهل زد بک زاران و در لبیاع مرجوت متداول است و خشان صغیر شبه بکماه و ترش
مربع و هر کره و برش شیر بک دوام و مشرق الاطراف و ازار کرش شرش ظاهر تقلیل ادرار و قبه سیراو
مشبه بخیال کبر و مخرج شر نزول و بخش دراز بطرش کش تره رنک وسیع و از مطلق شمان مراد آن
و مستهل نیج او در هم تنک و سرد و در ادراک غالب و با کنک کرش راوع و مسهل اخلاط زبده و لبسار مجفف و قوه
محلله و آب طبخ برک ساق او مسهل بلغم و مره الصفرا است و آب شرده او و مطبوخ بیخ ان و بهتر در مثال
از سایه بیخ او جهت تشنج اعضا و از بهر بردن رعشه اشکال و دماغ و لبرت بجایه مورث و طبیخ
بیخ او بشراب جهت استسقا و کزیره اعضا و وجع مفاصل و رفع ریه و بطول او جهت درد رحم و امراض مقعده
و نوبه و منفعه او جهت کرم دندان و سعوط او در رافع نکره بیهوش و صلص در طبخ او جهت صلابت رحم
و انضاج قولنج و ضماد برش جهت نوبه و بلاد جهت ورم حاره و بیوشیک آش و آنرا بر ملک دیوانه و بهر
بر جهت نقرس و مخدوم مثراد جهت صلابت رحم و طلا نخه او جهت سیاه کون موضع رکش فتح و مضر
ریه و صلح او حسل و قدر شرش آن در بهر است و مولف اعتبارات بیعر درخت بر هند را داشته است
خماهان نوعی از دهنها است بیرکونیه از اجاری است و زراده سیکشه صریه صلبین جنس نر و حجر
اخمار قرم ماده است بلین بر جوت و در جهم حیوانه و نزاد صلب تیره رنک و سیاهی غالب و چون
بسا نیه کوکن اندر دنک بشت زرد تیغ میشه و دوست کون اکثر ان مقرون بر رافع دشت
تاریک ملکی لها و بیتر کاب و کفاه کون او جهت حفظ لحم حشم مورث است و ماده او سرد تر از ریه
صغیر و رنک سایه او لبسار سیاه و مثقال بنیم زد سایه او جهت رفع خمار مجرب است
و بعث بهیه و شرق محرارت و هر حشم جهت علل صفرا و دهن و در هم حشم و تقویه عضو بجهت

۳

از رکش مثر نشو و در هم از سایه و ان جهت رفع اورام اسهال حرارت شده پاشد بانیه مفیه و سر و مطلق علت
خنفه بلغمی مضعف است بهتر است پس برک بر ساق و تیغ او بکر از ان کش زنه بدین بر عرض شهر او صفی
کشون بجوشش مسکه بقدر نوبه و لبسار حسینه و قوه او بکل ایه است وضع آن بهوش سال و نبات و نوبه مجفف
و خوردن مثقال ان بشراب و بیاتر ضماد او جهت کرنده قمر و آب او در بشراب صلح و هته جهت قطع اسهال و طلا آب
برک او جهت قلع و سر نافع و تنقیه مجوعه کیاه بیخ آن کوهه بکمل قرص بیاز نده و آب او در خطاک نه جهت ابلق
مثر و جمع او در سیم کم و ترش و منفعه در وقت حقنه و کمل رایح و جهت الاتی شرم منفعه چشم و بر دن کوشت بوات
و خرزه او با مرضاف صرات رایا و آنکه کوه نشیند و بقدر زنیه و محوا آتشه جهت کشون حیض بر بقاع جنین نافه موثر
و اکتحال و جهت لبیر و نیخ او جهت کرنده عضو نافع و هورت سیج در قرص مصلح اول شیه و قدر شرش تا یکیک **خندروس**
بقدر زرت که کمند حفظ او جهت نه مرد در کشن کند که کمل منفعه ترش بشبه بر نده و ترش و هر کرما جهه و کشکل خیار
و دانها را و تقصل بعض در زد و هم و کیفیه بشبه بلیه حرارت در و هر ترش و کمل بلغم و خون عاده و قابض طبع و تقیل
و تقاضه و عذابات و غالب و ضماد بیخته او در امر که جهت جرب تقرح و شقیق و تقشر ناخن و طلا مضمض او جهت قولنج سرد
بشم و کزیره جاوشان و تختفی طبع او جهت قرحه امعا و بکارت بشبه و تقویه باه جهت سمن و رمال نافع و بیش زده است
خنفی بنشه به نون بقوه مرباه کی هست بشبه بشراس جاهی ترش بشبه مقدو ظاهر او عرض او بشبه ترش کوش
بکرات و آن را بطقه و ترش کش جهت بدن ترش و زنج و بر اراک سفید ترش سیلوجا و تخم سرسه مرشیخ لحن کنده و از ان بکر
و تخم او در قرقه مدنی تخم بنیر در آنرو دم کرم و تخم ترش و قوش تا ریال قبت مخفی و تقدو قوه مجفف و تقه و طلقه و جاهر
کسور و تخم او و کمل رایح و اورام اشیین و تختفی حقنه و رایح قرح ظاهر و بکمل او مرد رمال و تخفی و در هم او
جهت درد پهلو و سر و دهن حضن نافع و تقر و کمل او علین طبع و بشراب جهت کرنده عضو جهت بدن ملق تازه او جهت تیره ران
حقنه و اینجا بکر و قوت تخمه بشبه و آب او بشیاب و بنفس تخم غ جهت سوختن ترش و بکر کرد و جهت قو
و بادار و ترش جهت خارش بدن و نیخ او در فعال قوت و سر او هم او جهت کرنده بیاه و ضماد مطبوخ او با مرد و شراب جهت
قرح بشبه و در پیشتن و حضیه و در بیات بدک دارد و مقر و قلعه او جهت قوه و داو و تقبل و بکمل جهت استسقا و ابتدا
سفید و خوشه او با برد جهت جهت و بدن و در اکتحال او جهت بیلی و مطبوخ آب بیخ با شراب و مرد و خرزه جهت رطوبت
چشم و بلاق و نوش بلک و قشور آب بیخ او بشیاه و بکند و بشراب و در جهت چرک کوش و جهانیدن مطبوخ او

۳

در رد و تنش و ترش قولنج و در کک جهت کشیش اکل کش عین مثر و شقاقه و دراز مرباه بدر سیه بشبه و لوسیخ آش
و تقاس حیه و طلا او بکر بر ترش ابها طرف موافق و نیخ او در و جنس بالماحیه تسکن درد است مضر کلیه مصلح او
مصلح و قدر شرش تا درهم و بیش و در باشتن قش در سوم تقیس و در هر کی تاک و کمل شیه و آب نفع او بقدر یک مسهل اخلاط
بسر و اکتحال او با شیر بشبه و در درقه تر است و در هر کی تاک و کمل شیه و آب نفع او بقدر یک مسهل اخلاط
مدر و کیسر و جهت استسقا مجرب و اشاره دلیش کشک و در موضع کرنده عضو بالغ تیز و ضماد او در رافع
قرح ساق و در هم مقویه و در او جهت نه شبه جهت کشیش دارد و کوش سرسام و کمل خاق و دو بیر سر و کمل جهت
با آب جهت قطع تایر و اکتحال او علیه تر از قطع و بنیاد او ظاهر شود جهت تقویه بصر و رفع غشاوه نافع و کمل تنش کوش و مصل
در موضع علت تعبیت کوتران و کوچه جهت کشیش هر نه و او در بیر خاص سر سرسام مجرب است بر بین و در بیر ظاهر مر و دوت
هوا و جهت در حرف آن کرشته بر ابرکن بنه رافع علم الدوت و دلیش کو بر هم مسخن جهت و در تقویه خضار
بهر سه جهت در هم حشم مجرب است **خندقیون** شراب او از خمر و در بیر جهت و نه در تخرجات کمل فرض است
قولنج آب سال قبت در وجع کی در اقران شرش و مولد خنق صلا و تقش آنچه مضع سته بکر و بیر و جهت تنقیه
دلیش بین و در اقراص نافع قدر شرش آنچه تقبل او بهتر بین نسخه در و نهاج و بیر سه کوت آب بکمل
غشاوه خضر و بهر کمل و خوش جهت غزان و ظاهر سه و ترش او بیش عرق قسط شرش کمل که چکش او در ک آب بین
نکوه جهت الغر کمل جهت مثال بجوار ترش لیج جهت دکم کم مثقال در کلب و آب بیش بین در آب و آب نه بر شرش در از
هر یک جهت مثال و تقبل شبه کنند و اوریه کیر کمل و دلته تبه در از و دیه و نهاه مثال شراب بیع صاف کمل قسمه
تا بنفش سه بس صاف کنند بکمل و آب مرو با سیاه بنه و نهه و مثقال عین صاف با ترش ترش که تنه شراب کوه شیه
با آب جهت بیش ترش داده مسهل او نیه و در ماه تا بیر تقیه عظیم مطلب شبه قدر شرش و در بر بر ز سر و شرش آن در او
خنزیر بقاس حیک و تنه او کمل او بیر مثقال است صاحب اکسیر او در آشوب او مغز شبه دلیش زهره نه از
کوشت او در اول هم کم و در هم و شیر و در طبع کوشه قوه کوشت خاد و جهت از ظهور نور اسلام بهر کوشت
متعوذین سوی بیر کوشت مجرب شبه اند و او موافق تین طوم است بر تراع لبان هر او و بر از و اضعاف بر از بدن
بیشه و تنج سه و تنش و دهن و بیر شبه و قش و بهر زد ال مرد و عفرت است و در تا مجرب سیل عفونه در
صلح او مر تنج و آن اخیر و مفاصل و نفه مرد و مصلح او مجرب و بیر شبه او تقبه مثقال بشراب جهت کرنده بیوله و طلا او

باب در شراب

عبس جهت برص مجرب و بشرانه و بکشال از اکثار احراق کوبه سوختن بر شیشه جهت تخمین نفع آماده و تنقیه دم و بول سوخته
و شیر جهت کرمی شده و در سیر افعال شدن بول کلاه زرت و سرکی جهت شرب و جهت نفث الدم و رفع درد پهلو و برکه جهت درد
عضل و درد عضو کلی جهت التوا صعب و زهره و جهت قرح و قطع البول و عسر و فضلی جهت رد بنین مرسی اوفق و حقنه
بهمه ادویه جهت سحج ها و خلط او جهت درد کلی و تعقید و کوبیدن آتش و سرکه و برف و سرکه او طین و سحق و غسل او جهت
جهت ادوام حاره و نفع در لیمون مجهول است و سرکه با سنگ او و هر ماده کرده شرب و بوسیدن و رفع کرب موجه که از سرکه
و در زاد شیشه و تنقیه و در جمع اقبال شر عفونی انسان و خلط او جهت دوم لیشان و شیر مخلوق لان و تکمیل ادام با کاه تیره عورت
و از مهر برس مخلوق است و در دو از انجان او رفع و بکیر بکیه و در تمیمن علم سر و شیشه او قاطع طبع مس البول و سر شیشه او
صد بار نفت احراق با شیشه بشم بر عنع کلی مخفف قروح مرفوع الطلاع **خربا البحر** دلفین است **خندریس** خمر است

خنتف سداب است **خنلک** اسم فارسی ان کهرت **خنی** بکسر نون اسم فارسی سخت **خنیش** بشه

دیس شیشه العنق است **خوانجان** بتحریک تیره و بر گره و شه علم و فرید و ابنجر علم و از بنه رده شیر و کوبه
از ایشان بنه در سوی دیر بر مدارند و بنات او معلوم است و موافق بنه گره کوبه نبات او بقدر و از عرض برکش شمر برک
قرد و کشش و بهمین غلیظ و بر گره با خوانجان قصبی نمه و بیا گره را صد و برک و صلابت حقارت و قسم اخیر بهتر است و توانی
تا بهتر سال با قه جه نه در آن خوردن کرم و خشک و موجه مرده و دشت و با تمه با و و مالک بول و بنه کاسه الربع جهت قولنج
و از رفع ترش و بهمه کرده و در دکر و تقویه اعضا باش و رفع با و لو دان و حقنه و بر مهران و در دان باده بمی
نافع و کفاه هر اشی انکه نا نه در دان موجب شدت نخوط و بکیر هم او با بیک او و بیز کو سفوف و شاه بنه شه
در تجربه با مجربست و حضر مهر و مجاب سینه و مصلح مجربین و مغشی او مسلل طبایع شیر و کوشت آب مرغ قبه
و تبیون و طبیس بول و مغلی کیر و قدر شرش با مکشال و بنه بعد ش دار مهنی و کیا بست **خوخ** فارسی شفتالو
نامه انچه کوشت او از دانه جدا شود هلو کو نیز و غیر کیا کا ردی ابنین او هوا است در اول رد دو درم تر
و قبض و کمش تشنج و غلیان صفرا و کفا رات صدر و ریه و جهت هیان صفرا بس خالص و دمو و بوی دان و تشنج نافع
و تر طب نزلی او در اوزان احراق اصلا کشیده او مرتبه ماهیون باده و شوش طلا و آب کرده بیز طلا بشکر نشسته
تا صاف شده بشیه بشکر و تر تخمین و شمال ان سهل صفرا و جهت رفع اخلاط و حقن نافع و صفرا طوبین و اعصاب
و صرع الخفی و دور شه بنهای خشه اکرم هر بزر بکاه و دهان شیشه مصلح او مصلح و مرتبا بز تخمیه و قسم کار دی او

غیظ

غیظ و در تهیج و در قوت قابضه و نفاخ و صورت قولنج و بیرستوه فنا تنج او بهمان آثار دارد و جهت کطاه قابض
و مرتبه در مهنج و بوز اعضم کیر انواع و مانع سیلان فضول بمعده و اوجاع و قبه ابک کاه و شکوه او بشتر جهت
کشن کرم بمعده و جهت القرع اسهال و شور و طلا ان برفه و انع کرم شکم و بر بدن بوز زنده طلا عفص خشک او
جهت رفع بوز زنده و فضا کشود او باب کرب جهت قطع نالیل نافع و ابن رمان نقیع که عفص و جهت کرک از
شکوه او اسقاط جنین زنده نکیه و در خمر زاد جهت درد کوش و کرس و تقطیع سه ان و بوسیر و خایه ان
منزاد جهت رفع کنه ری و نان و کبر اهم از کشوان دانه او جهت اسهال مجربست **خوض** اسم هر بیه برک
خرب و برکی درخت مقدار چهار و اصل از اکه بار کشیه شاهی است **خولان** بفتح مصطلح اسم حنفی مشهور است

خوانیم الملک طین مختوم است **خوخ اقرع** شفتالو کی روی است و کوبه اسم سایع بهتر **خوصی** بر دو است
خویع بهریه و تعرض از خوخ **خون سیاوش** اسم فارسی دم الاخوین است **خوله** اسم فارسی خطر است
خوکره بفتح صوت اسم ترب است **خوبکلا** اسم بهمن سرخ **خیار شنبر** معرب از خیار چنبر
فارسی است و بهمن بکسر نامه مرده و تحریک تقبر و درخت کرکان و برکش کو بکر و اطراف برک شه و کلمش
از و و کشش و بیمان و مایل سفید و کرش از از و بایک قرب زرع و در خوف او بر دو ای خشیش و ان رطوبه
سیاه مجهز و بر دو ای اسلا فلس و رطوبه اعرض خیار شنبر نامه و مستعمل عمل ادات و شرین بهمزه است
در اول کم و تر و کلمه و مهن و با او بر نیا نسبه هر ظهر مسهل و کمل ادات خون و نفع عضب و تلین سینه
و عراق زنان صاعد و مسهل ترش و بطل العرق و جهت کلیه ادام بلغم و طاهر نافع و با هر مسهل
صفرا کرم شه و با هر مسهل عفن البیاض و ان کل نر و ادب برک بهمه و ادب خاهر مسهل سودا و جهت تفتیت
جکر و دوران و برقان و تهاب صاده و رفع کرده اعضا و تر و تنقی مخفیه و عنزه او با ادب کشنیز رادع
رادع و کلمه خناق و با ادب انجیر و شیر مجهز و کلمه ان و رانها و طلا او جهت درد مفاصل و نقرس ملین
صلابات نافع و حضر کرده و محشر و مصلح ان مصطکی و زنجبیل و جهت بخش ابجیس با ماء و مصلح او
روغن بادام و قدر شرش از مثقال تا مثقال و بیش شه دنبال و مهیز بهانه و بیخ وزن او و جهت بخش
و جوش بنین عمل او بشتر رفع قوت او و ثبات الرائق بر خوشی و استعمال نه زاد و هر کل کنه نشه
بکشه مور شبل آدم است و دانه او از بخه تا شوخ عدد و کوبیده بشیه مقوی خوبست و جهت زاد او اعضا

کشنه انه زاده بر دیه و خوردن مجهول است سیر او و بر خوردن و کشر و عقارب جهت عضه الدابه و اخراج شیشه
مجرب و نشسته اند **خیرا** اسم بنا نه شب لبن بر سر بهم ابرا و در شب بشتر طاهر شود در عراق عرب
منشور نامه از جمله کلها خوش بهات سفید و زرد و سرخ و بنفش بهم شبه اند و حقیقی از هر دو قسم زرد است
و مراد از بر قسم سرخ و اوجه خرا مرست چنانکه کفت مجمعی ان ذرهم کرم و خشک و محلل و مدر و بول
و مطفی و مضر از عنق هر ان و مسکن فواق و اسد و هم از ذاب و بیستور از سایه او و هر حقن و مخرج جنین
مرده و شیشه و مضر جنین با بیخ و بیخ و جلبی و طبیخ او و محلل انزا هیان انزاست و اکتحال او جهت سیاه
و طلا بیخ او هم که جهت صلابت زه و جهت و اصل رحم کنه جهت و ورم صلب مقعد و رحم و کوشن جنین
و هموم و عنع جهت شقاق مقعد و اکشتن و بوبیدن او و مدار بلغم و دفع مزاج غلیظ و دفاع بیخ طلاع او
جهت درد و تاب با و نافع و مصلح و علاج او و عنع کلیه و سرکه است و روغن او در بطلق او و عنع کلی کرم
کرم و نفی بیه کلمه و شرا و بقول او جهت قبض و مخرج جنین و طلا او جهت ادم سرکه و مقاصل و تقویه مهره و تقویه
و بیخ او جهت جنین هر کرم طلا کنه جهت تقویه باه و کسوط او منع کسوط داخل دقدر شرش تا چهار درهم است
خیری خنلک نوع کیاه جیر است و جهت ان اقرب و در هدا و اخر مستعمل **خیزران** فارسی خوران نامه
و ان نیست شیشه بر سیمان بسطبر انکشتی و بیار زنم و بلا برک و پا شر و از کرس و خطر و دو سر سازند در هم
کرم و خشک و ثابت همین سایه و جهت قطع نزف الدم و طلا او رادع و کلمه او در ادات و جهت در جابه
لکر از نه از شه تقریر نیا نه **خیزران بلدی** اسم هندی برس است **خیل** فرس است **خیط** بهتر خانی است
خیری بری قسم سرخ خیر است و کوبه خوش نوع بر سر است **خیزج** جبان است **خیر بوا** قله سفارات

خیفوخ حب القطن است **خیار** اسم فارسی قثا است **خیاره** اسم فارسی قثا است **خیار کبر**
اسم هندی قثا الکبر است **خیار شنبر** اسم فارسی خیار شنبر است **خیار چنبر** اسم فارسی خیار شنبر است

حرف الدال مع الالف

السین مع الالف

دادچینی فارسی دار صینی و سوخته انجیه و ابر ایه
مرسون نامه هوت شه هندی درخت هندی است شیشه بدرخت انار و برکش مثل برک کلکان و از ان
بر کیر و به کلی و بیا بخ و بالیمنی و اسطر خوشبوی نه سرخ با بین تیز کرمیت که با قبض و بشر بنی با بین تیز
بهم ابر انجه کرم و خشک و قوتش تا نفس بال باقه است جاهیه لطیف و مدر بول و محقق و مسقط جنین

و تدبیر مع و مواد بره و منع و بلغم و منع و مصلح عفونه اخلاط بسوء و نبات و مونیه و حافظ قوه تا
نفع و جوزه و طبیعی و اعلا بهره و جهت نزلات سرد و رطوبه و سعال انفیه و ربو و خفقان و خشکان و رخت و ورک
و جنین و تقویه اعضای سرد و بکر و سرد و تا عرق و دور کرده جکر اول و بر بوله و بان و تقویه باه
و تخفیف اطبات و عسر و تصفیه صوت و از بغ خفیف بمشرح و رفع طبات از خوف نصب و بیخ و قسام فتق
و عقوبه رطوبه و مرض تا ده و عسر عضو و مطلع ابا مکلک جهت فواق مجرب و اکتحال او جهت قوه باصره و ریه بنین اثر
ابی بطلق تر چشم و طلا مصلح او بر شوخ جهت انزاد جماع و دعا و جهت جوش و بینه و کلف و رفع از تهان بلغمی
و سود او و جهت رعشه فاتره منیه و مضعف و بر و مسکن ان و طلا او بر بک جهت اختلاج نافع و مصلح مجربین و مضر
مثانه و مصلح کیر از دو بهمین مقدر شرش از درهم با بخوبی و بیش در کلید و تلطیف و تقویه اعضا متر و زان او
ابهمه و کابه و در اصلاح ارسیقون و در با بخوبی است و در عنع او در هر سه مثقال نیت با روغن کنجد تا
مثقال و در عضو کیسه اقلا هر کرکه کرشته بکر بر بهم زده صاف کرده شه و در جمع فواق مثل او و جهت رعشه
و فالج و کزیه عقب و اینها و رفع قشعریره و تبوره و اثره نافع و قدر شرش تا مثقال است و عرق و ادر
سرع الاثر از عرق است جهت برقان و ربع بلغم و مفتوح و قطرا جهت کرفتن مولیا هر شرست **دارشیعان**

اسم فارسی است و قدر ال عصفر الیرق نامه مرجه هر کا برق و قلی و قرع شه خوشبو تر از عصفر نیز و مراد
از زیرت سطبر مایل بزرد و خوشبو تر است و زن خاص و زن خاص دارد و کیا و کلش از زرد و خوشبو و شه و قسم
سفید او با بو و خوشبو است و رحم کرم و خشک و قوه باره و قابضه و شه طعم او تلخ و قلی شه ساقط طبیعی و کلمه نفخ
و محقق و اوجه غلیظه و مهیج شهوت و اخلاط بلغمی الفرع چیل و منع صدد و مهیج جمیع اعضا و مسقط بوسیر و نافع
نزلات و رافع در سر باره و در سینه اما دار عصر کل اطراف و شرابت مطبوخ او بشتر رافع در دهره بارد
با بول الحلم مجرب الطا او جهت قروح متعفنه و جهت و علیه و قاع و مخصوص طبیخ او جهت مخدر دنان و بشراب
جهت قروح جهت ان و سنون او جهت نفوس نه لب و شر و اجهاض جهت قروح بخره با بین جهت و مقوی نافع
و قسیه او در بن جهت بر بوله و بوسیر الاف و معون بلغم اه ابقی طبع و قاطع فرق الدم و نفوذ ان و رافع کسر
اعصاب و نفق اخلاط و قدر شرش تا درهم و مضر سر و حکم و مصلح او و جهت و مسقط و بیش و زنش ان او
و در شه او در ادوه مرجع و نفق ان در و کیا است و این الدم و ان مهم و مصلح او با بیت جهاز ان عاجز و مجربست

دارزهر حرارت است و بغایت شافع ادرار باکنه زنجار نیز دارد تا بیست درم بماشه قدر دخت عاجز بکار برند
و خوردن کبر زرد بیست درم و از زهر جانوران و جمیع سموم کوبیده و در شیر مادیان و فرار افتد شاید و بطریق روغن گل نشسته
بدام بر جای داغ کنند مقشر باشد کبر تسبیر شود و در آخر تریاق کوبیده و خوردن تخم فقیرا و بشیر زرد
با هیبه تقویت معده و حقنه او و ادویه جهت اسهال و بطلان آن جهت قولنج دارم اعضا و غیر عضو
بارده و تقویت باه و نفوذ در کلیه و مثانه و تقویت و تلیین ریح و تقویت بر دل و ریاح نافع است
دازی بفتح ذال معجم و زای هوز فارسی ریقون است و مراد از مطلق او دارزهر فارسی است دان دانه است قدر جو و دراز تر
و بیکتر از آن بطعمش تلخ و تیره رنگ از جبال فارس خیزد و نبات او زیاده بر شش درم نفع در اول کم و در دوم
نیم شش و قوتش چهار سال باقیست و باقوه تر از قبضه و قسر و تلیین اصلابات و جهت درد حقنه و درد سر خاران
و بوی بر دهان و سهال ریح سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریح و درد رحم و تعویق ادرار عسر جهت رفع کرم معده و بسیار آب آن
و جلای و تلطیف آن جهت خروج مشیمه و عسل آن بدرد رحم و بادت جهت بوسیر نافع و موت اسهر و دوار و دانگ
او کشنده و مضمضه خمیره بنفشه و مضمضه شانه و مضمضه آن دفع درد شرش و دمش است و بیش لقمه او بادام
و نشاد او راست **دازی رومی** قسم از هوه فارسی است و ما رضیه عبارت از آن **دارفلفل** بفتح ذال و راء
کوبیده دان بارد خشک است و در رخت لقت و تفریح مثل لوبیا و در غلاف او دارد فلفل سیاه و بعض کوبیده سکوشه
در غلف فلفل است و قوتش تا سال باقیست مدر آخر و کرم و خرش و مسخن حرش او قدمی مجاد بارده و تفتیح سده
جگر و ناخ طحال و دکاک باه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت خوشبو کردن دهان و رایحه و تقویت معده و تلیین
ریاح و کزیه عقرب و زنبور نافع و اکثال او که در جگر نزد کرشته باک کند شده جهت سنگ و مثانه بصفه دفع شرش
تا بیکمثقال و مصلح مصلح او نفع عرق و ضمه ال کلاب و بیش فلفل سفید است و کوبیده بوزن او زنجبیل و زرنباد
بانسوده **دانج** بفتح ابو وج در دهان انجلک کوبیده دارا مرهم جهت آن و ماش و سیاه و مشش و سفید و شش
و بر شش او را تنقیل مغلیه در اکل کرم و در رطوبت معدی و رشته او ماش بخشی و مهرس و مدر بول و مسمن
بدن و غذا بیشتر در اغذیه مقاوی سینه و جگر و عصاب مشتجه و اکثار او مضر معده و مصلح او شیر بهایم است **داناک**
این اسم دو گونه مرکب است شبه تو دارای سرخ دارای زرد و تو دکاه او بقدر شیر دو رکی مهار طبرستان و خوزستان
نبات میشود کرم و نر و جهت علل بغی و نوادر نافع و هیچ نباید در هیچ خوردن آرد و گندم و قدمی

انجلک

رو خشم نهاد ترش و ادخل نیز و تسبیس بدن کبیر و خرزاد در آشامه مواد مجرب و مخرج جنین است
دانج البر حب دین سیاه است **دارمک و دارما** نوع سفید شهوات است **دارو رومی** مرزاد است
داوبیضان بفتح ت **داوبقه** بفتح ش خیر ش سیاه است **داوکیه** بفتح ش سیاه است **داوبیه** بسیار است **داوالش**
اسم دلیل خشم است **داوچ** بفتح ش و دال ابجد مهمله است **داوام** مهمله آزاد دشت **دارفاعل** اسم
فارسی صفت است **داوتو** اسم فارسی طلا است **دانموز** اسم فارسی سیخ الرجل است **دانفوز** اسم فارسی
خیز زرد است **داوانشکند** اسم فارسی سیلنه است **داوکو** اسم دو انبان است **داک** اسم نهر عرب است
دانیا اسم نهر کرب است **داوچا** بفتح ش بسیار است **داوو** اسم ترکی جاروب است **دام عنکبوت**
ابریشم کنانست **داوهله** اسم نهر سرق و قبل بغیر است **داکا اوتاپا** اسم نهر مشکف است **دبق**
بهای و سرکه و کشش کماوان دانه است از مخدو کوبیده و بیشتر بهمین هم و جوف او در طبیعت چسبنده
و دانها بقدر خشخاش و کیاه او زرد سرخ امرود و غیران مشکوی بفتح و جهت شانع از کرمان مرده بر کش بشیه
بهرک مورد و لیفه و نیز نمک در آخر و کرم و در اول آن جهت خشبه و اطبه تقشیر و جاب از عمق بدن
و مطلق و مدل سوم اشتر رطوبت و تقیح و غلیظ و جهت دراب کرم خیاشیه و دیرت و تنقیح آلات از عمل و اشتر و
صفاف اسهال و بشر کمان و بیشتر بهتر و ابهه و کبر و شر شیه بیشتر جهت شفیه لود او بفتح و تفتیح کبد و عرق
النسا و امراض بارده نافع و طلاء او مقرح و جمع کننده و جمع کننده مواد اورام و مسکن درد اورام بارده و بازرنج ذرقت
جهت قطع ناخن و دبا تاج و موم جهت نفع و مقر و با کبر جهت قرح خبیثه و با اهک و عسل جهت اورام و بنیان ناخن
و جوش نیشه او در آب آهک جهت تقیر اورام پیر و جهت سقوط ابریه و بر زخم کل جهت درد از کوش
موسیب موثر و با کاجیه مضر مثانه و مصلح او باد و بیخوبه دفع ترش شرش تا بیکمثقال و تا ده و موجب تنقیه
و هوار و تقدم حصات و بیش در تقلیل نفس او ابهل و جهت درد انک و بادام و در بایر قبال تم و نش عاقرقرحا
و جهت دق و ابهل و بهرتاب و بسیار نافع داده شد خاطر ترش داده بر روی آشی که از آن طور اکبر کرانه
نشیه بات کشته صبر شود و جهت با قرحا بیرنه بیشتر شد ترش و کمی او تنقیه و در بایر کنهم بسیار و خاصیت
دیبلا بفتح سین کیاهیست که از زمینه خیزد و ترش نقدر و زنج و خشیر زیاده ش خاصه او و خاره دار و مرکش
بسیار سبز و زیره و نمش پاکل شبیه بشر کیاه بیشه دو جوف او مجوف بدو در هم بر کنه در هم و بو با تمر و اهک

تقویت الطبع و ارش طبع سنا و در اورام و در بیرنج خشک و نفیس و مطبوخ و مخرج و تقویت معده و شیر کبک و جهت لقوه
و فالج و لقوه و امراض بارده شیر و خاوا و جهت استرخا و مضر و کمی شانه شیر با نافع مضر مخرج و مصلح او
نقل بارده و قدر شربت از نیم تا یک درم است **دلبس** بفتح ها و سکون باء کوبیده و شاهی و شراب انگوری
و مغز باشد و مراد از مطبوخ او شیره مغز و رطب است که طبخ باشد شیره و خمیر مطبوخ السیدون نافعه
و در شراب انگوری مجرب است و خرما داده در اورام کرم و در اول حشک و تلیین طبع و کثرت اغذیه و موافق بارد
و بغرایح و مغز و جهت سرفه و ربا و دوره و حصار و طلاء او بر تنها و شرط و دهن بر کلف و باشد جهت عود
اعضا از سوء نافع و مولد او و اخراج خون و تصلح شکر و بادام و مشاش و تر شیرها و در شراب انگوری
و از جوشانیدن او در بیرنج و کمال شراب جوشیده شده بشه و شیرین کشته هویج و مر شراب است
و هر کاه کل جوشانیده بشه هویج و مطبوخ و رب العنب و دان با انجیر و شیر مشتهی و مکور خالی بشه
و در شراب انگوری در اول تر و در اورام کرم جوله خون صحیح و مستن و منفع و مدامت او بیشتر تازه و اهک بادام
جهت زلال مفرط و خفقان و خفقان و عجب الاثر و با اهک بر که جهت برقان و سر و با اهک و خطر ان جهت دفع
تهم و خفقان و شیر و شراب جهت صرع مجرب و دانسته اند و با قیمون جهت درد حقنه و جنون و با قرقرحا جهت
نفع شعر در ها و نور و با انجیر و عسل جهت سعال مزمن و درد سینه و با آب شیر مفت حصاه و مدر بول و تنقیح کلی
خربوب و با آب سیب و قدر کلیان و اهک مرهم و در جمیع افعال قائم مقام تخرج است سوای اهک و خاصه مطبوخ
او با حنظل جهت تقدیر ادرام و شوش دهن نافع و قدر شرش از ده مثقال است مثقال و اکثار او مخرق خون
و صمغ و مشتهی تخم ریحان و جهت ش **دب** بفتح ها و سکون ب نامه و بزرگ آبی و زمار جمیع حیوانات مجرب
و نشه الفقه و کبر الخوف در اورام کرم و در اسهال رطب و مسمن او با لبن المرابع و جون او لقمه الذوجه است
و ایضا انجیر او اولا صورت معمول نیست و جهت مکرر بیضه صورت او از لوزه بیرون آمده ظاهر میکرد و
جهت اعضا و انکه عظیم الصورت مقوله میکرد و در این مخلص اشیاء است زهره او نفع قوی و اشیا بدن کبیر
با کنجد و جمیع و فلفل جهت درد جگر بارد و استسقاء لحم و ترقه و صرع و نیم مثقال و جهت قولنج و طلاء
آن بتخم جمیع و فلفل جهت قروح اکاله و خنازیر و بیضه و اکثال آن جمیل و اهک او جهت جنون و اهک
جهت قوه تبدیر و نفع مباهق و دو با بیضه و هر پایه او جهت قرحه کهن بدن موثر و خون او بقدر مثقال

حرف الدال مع کاف

جهت زلال مفرط

مشتهی و نافع مضر

جهت صرع تمر و طلاء کرکم شیر جهت نفع دمل صرع اثر و اکثال او و نزد کرمی مرغ با جهت و دمل آن و بر سوء نافع و تقی
مرض عضات اسهال و رحم کرد و بیش و خاصه او جهت حصاه و خاصه مرض ارض و تا ده شیر و مرغ با دو بیرون رفتن و مشتهی
و اکثال جهت فالج و اهک و بیضه و طلاء او جهت جنون و جهت نفع و جهت صرع و جهت نفع و جهت بیرون آمدن آن کشته
بشش کرکنند جهت رد بیضه و صرع و دو اهک و بیضه و بیضه و خمیر و خمیره و لیمون و اسهال و رحم و ولادت جهت
عدم مرار از مغز و جهت و بیضه و بیضه و بیضه و بیضه و بیضه و بیضه و بیضه و بیضه و بیضه و بیضه و بیضه
و دقیق جهت است با شکر کشش و مسمن و دقیق و جهت او و در رقه لینه بشه بر کون حاجب بیضه ربع و اهک آن علت
دقیق اجب ابر بزاری جهت نافع سکره بکر بر تن جهت کرکر تن جهت و مشرو جهت خیلا اسهال کرفته مزد و سوق بیضه
خشک کنند جهت نفع اسهال و بیضه نافع است کرکن او و مدر شقاق و اورام و خودن و جهت نفع مشتهی مفید است **دباء**
لیکن بمعنی مراد است **دباب** بتشدید با اول بسیار بسته است **دباسی** بفتح ق اسم شیخی بر است **دبا**
بتشدید با نوعی از قرع است که بدان کردن می کنند **دجاج** بهای تحتانی مرغ خانگی کوبیده و خورش او جهت نفع
مرارش کمتر و بیست در غالب و فروس بچه اهل و ماهی بر جهت و مرغ جوان فرد و آکال او کرم و در رطوبت حول
و مرغ بچه از طبع او و بر جهت خفیه و قول بر جهت خورش بچه خفقان و تاریخ است بچه بر جهت کلی هر بنا و حاره
و هر ران کثیر الغذا و بسطیه زنده اکثر طبر و مولد خون و بیماری و مرغ جهت انجلی و بیست و کوشت آب خوردن سال دار
جهت بدن طبع و مخرج و دا و جهت قولنج نیست و بیشتر بیماری با شکر و قولنج و کوشت بیرنج نمنه و فرار کشیت
مرغ لاغر سوخته شده جهت بهای مزمنه و در ورم شده و بود و خاصه در نفع مهره و اسود الفیه و قولنج نافع و خورش جوان
زیاد کننده و صاف کننده مرارت و خورش بچه جهت تهیه امراض حاره و مرغ جوان قوت و جهت تسمین بدن
و تنقیه از خشک و هزال و زیاده کون جمع هر نافع و خیم مرغ حیات حاره و بچه او با تمر تازه جهت سرفه
بلس و مداومت مرق و کوشت او با بلغم و بان مبره جهت مرض مزمن و بیماری صاحب اسهال معلوم شده مجرب و کباب او
جهت مرض خوش کلی و اکثال ان و مواد مهره و بیکر و سیاه جهت کهن حصات و مواد و مرغ طلاء تم کرم او
بر سر جهت انجلی و جهت نفع و جهت شقاق و سعفه و جمع ازرق با سیه و سیه مطلق بفرط جهت ابتدا مرض
و سر کبن او با دانه و شه و خوردن او بر سر که جهت قولنج و مرض سیه خط بقدر مثقال مفید و طلاء او جهت جنون و جهت
و اکثال ان و بر سر که خداوند جهت نکی دوانه کوبیده مفید و بکر او کثیر الغذا و مستسن و در مضم و خودن خورش او و بدن جنین

جهت گزیده بودن اش ادام و از جهت دفع بخار مجاری البول و از جهت تقویت دماغ و قوت مفکره و برده جهت دفع ادرار و خشکی
بخار جهت رفع درد و درد و از مجرب است و تخم سیب بستن جهت تقویت باه بسیار و شیر بریان جهت قوت دادن
بر رفع تشنج برابر است و رفع خواب و مقوی الغذا و خون خودش و مرغ را بر آتش و خشک کرده آب سوده و نخود
جهت قطع رعاف مجرب است و قطره خون بالی نارسیده او رافع سوختگی آتش است و چون تخم مرغ را کشک شده بجان زنده بعد
بر رفع گزیده مار نافع است جهت جذب تحت لبنی و برای مرد و جهت جذب لبنی و رافع بهر سرد است و تناول فرمودن
مرغ بشرط کشک و ماست و نیز موت قولنج و مدامت لبنی جهت تعشق و تعشق و حریره و شراب و مطبوخ آب کشک است
و در مجرب این کچنین و استخوان و مغز مرغ ریاضت و جوب شک کرده با هم خورانیده که شبانه با مرغ سرشته حمل کنند
اعاده و بکارت کند و از سر ارشد و دانه و خوردن کشک مقوله و امنعت حقنه و در نشان بال است خلاص شود
بتقدم و اشتغال مورث شیوع و در وقت است اشتهای جهت خلفه و مرغ است د ج نباشد که گنگ باشد و در تنگ بین
کوه که کش از طاس بیاید کمتر و کمتر می بخت مخلوط بخطوط سفید و بسیار ریزه در کوه همه اسباب بعد تشنه گرد چنین عیوب
دلبطیف و در اقبال اندک فیتر و تخم جو اراد آنجا جهت رفع طاعون و دو بوشر الفضا و تفتق پراه جهت بین و برکت
د جر اسم نظر و بیات د جوبانا اسم زنه غراب است د ح نجاست که آنچه در تنگ اهم است د حاما عقران است
د خن نجاست بجز از آن نامند آن قصر از جاری است و از آن برتر است و در طبع شود و در اقبال مقوی نامند آن
و مطبوع مقشر او بشیر و در مرغ تازه مولد مرض و بلین سینه و صلاح اقوا او آرد او تفتق طبع و نافع اسباب صفراوی و مولد
تشنه و تنگ شاره و مصلح تشنگی و مرض پیش بریخ است د خان الکلد حرده کدورت که آب سوزانیده طاس
تشنگی که از آنه تا بود و در آن بیخ جهت دوام قرحه چشم و در بیمار زده و رفع موی زیاده و تباع و قرح عین نافع است
د خا القوارب حرده تشبیه است کم و خشک و مقوی بصره و بیاض و جهت سیر و بردن کرشت و از و خوردن منفعه
و بصره و مرضاف جهت رطوبت چشم و فاکهی شبهاء آن نافع و مهره و بطن را بهمین اثر است و جهت مهیوه و نظر ان
شدن و خان القوارب است و جهت هر چیز بکم اصل آن و ورد و تهدت لطافت د خس و لبین است د جلیا بنوشکلی
شاهی و غیر بیان و تنگ است د ذر علیق است د رانیطون نوعی اکبر است د رفطوالطیطوا زاده طوطیه است د راسنج
نوعی از بلوط است و کوه بنه جنده و بیاض د رافقین قوس است د رسوس بیماری زرد است د راقن بنوشاهی
اسم نوعی است د رود و رغن د زیتون د زنجبیل د زنجف اسم فارسی سکه الزیت است د زنجف اسم فارسی مجرا الفوت است د زخت کاج

اسم فارسی مجرب است د زخت و سلاب اسم فارسی مجرب است د زت اسم فارسی آرد است د زخت ارزن
د ورد است د زهره اسم فارسی تخم لبنی است د زهره خرما اسم فارسی و جهت شیر و تخم لبنی است
د زهره اسم فارسی شیخ است د زوسیا اسم نهر فرعی از شیر است د زناق اسم کرگ
خلفه است د زدار نوعی از مار است و او را در دخت پشته و ناردن نیز گویند جهت قرار و جهت جنگ کردن از جوف دانه بخورند
میکرد و زهر عرق غرب است و در اول در جوش و ده بفق و بعد جالیه و جالیه و جهت عضا و اشیا و بهره جهت آنه و برای تازه
و در عرق زمان دانه و قطع اسهال و پخته آن طبع و مقاوم و جهت مرحوم تازه و بهره که جهت آب طب و خوردن سیاه برگ او
و برگ که باشد جهت زرگش و اکمال او بعد جهت غلظه بصره و رفع بیخ او در فصل قیتره و بکمال او بشراب آب سیاه بصره
بلغم و طلاق آن بهر کهنه تغیر دادن کف بین شرشر رطوبه بتراد با جلبه دانه و جهت تبق و هر زدن فرح نیز و جهت طب
خشب نیز ماهر حک او قام و رطوبه است و چون اشیا و دانش کرشت رطوبت حرارت طرف دیگر ان بصره در
کرش بگذارند جهت رفع کرم اندر امعا و امراض بصره بشر انصاف است و محرق خون و دود سوداء مصلح شکر و قوت شرکش
تا بحال اندیش و خشکش د ورد اب نباتی سبز و کوچه از جنس مرزه است بنه تحت شود و رنگ اندر فصل
مثل زرد کرک است که میان نهنه و در اسطرخ نکرده شد و اکثر میوه زرد اب داشته و اب و غلظه است و بدین بان
مصلح زرع و خون و نفع سده و اشتر د ورنج بیخه ناری مجرب است عقرب و خشکش و کمر زرد است د ورد صد کره
او زیاده از و سر سرشیه و ادامه تخمی و خوشبو با صلاح بیاض و اندوش سینه و برگ با اب شب بیاض و مایه زرد
و بر این کرش شود با زیفت و ترش مجفف بقوت رفع و از مین برگ سرد و بر اب کاش فق مشقق و با کمر تر و دراز تر
از برگ سخت و از تخم و ترش و عصو کهنش زند و جهت دارد و مستعمل از ازاج است و قوت کرش از اکمال بقیت و سیم و خشک
و مطلق بلغم و اورام غلیظه و مصلح اورام حاره و دیگر و بسیار زرد و بیاض و مضرع و باتر تقویه و جهت رفع خفقان و رفع طاعون
و کرمین عقرب و رنیله و تقویه تا تخمه و تخمین نوشا و دیگر جهت در سینه و صداع و خون نافع و از کرمین خشکه او در درون خانه و بیرون
رافع طاعون و تفتق و رفع اسهال و رفع و اسهال بر تنگ که ماذن صاحب بلغم است و بر مدت و تقلت و حفظ جنین از آفات
و بلیق و مدر البول و رفع اسهال و رفع کرشه و جهت رفع قرح عقرب و رفع خوردن و مصلح و مصلح و مقوی باه و مدر و مجرب و اثر
زرده و حاضه و قوت ترش و اوراق و بدان و زیاد و خشک و قوت و تقلت د ورد ترلیق عصارت و بیرون از مغز و جهت ورم
لاش است و ترش است و مطبوخ و بیرون و رافق و مزه و بهم گرم و چشک و در کفیل اورام مجرب جهت رفع و رفع و رفع و رفع و بردن

چار بیل نان از نور ان عقرب است چون بلغم رفع تنفس و آنرا نموده است ه

دو زنباه بهمانند بهمین تا نفس تا بحال بکند و اندر بهمین تا نفس را نیز بکند ه

کوش زیاد تهدید و رفع مرض اورام و اشتباع برابر است و خداوند و بر زیر شکم جهت رفع سرسام و حیض و عالم و در سایه موضع جهت کشف
و خشم و سایه از روی شکم و کمی حرض و دلتنگی و دماغ زده و مخاص و دوا بستان و خرق و در خشکی و بر و در اکثر بدر
کرده که نشسته سوخته شده بکم کیسه شده و بهم نیتیه چاه و در جمع اثر قوت بر مستعمل زده محرق است و کهنه محرق
ضعیف است و مغسول شده و جهت شاره و مطلا بصره و نافع است و بیض بارک مورد جهت در بیماری مطلا و اضعه و بدن
زرع سرخ است و جهت اسهال و قی و شکم و مقوی بصره و بیاض و جهت سیر و بردن کرشت و از و خوردن منفعه
سوزنده و کرمه در اصلاح فقره و در مجرب و انگشت مسی جهت است د دکی الحلی لاسر که در جمیع اقبال صغیر از از است
مکرر اصلح اکلها و قوت است د دراج مرغی است قریب بجثه کبک و خوش منظر و موافقه شرکه است و بسیار که
در اصلاح کرم و خشک و مطبوخ از کبک و تهذیب و دوکت او زیاد کننده جهت هر دماغ و فهم و حفظ و ماده و منهوس و مضر مرده
و اعضا و مضر مجرب و مصلح تر شیها و خون و زهره او بعد و رافع تعاق قلب و آثار عجیبه و قول مهره و برس
بهم او و هر و عضو زاده جهت و کرش عجیب الاثر است د دقیقون اسم نباتی است و بعد بر نیتیه شبیه کرش
شبیه برگ انتیون و از آن مدار تر و بیکتر و تر خضر او کمتر از زهر و کمش نار بخش و کمش مرغیه و از کرش کمتر و کمتر و مجفف
رنگ و در غلاظه کثیف و تر است شبیه تفتیق نخود و بخش اسطرخ الکش و بقدر اجزا و مقدار و نیز مصلح غذا
و زود یک دریا بسیار و بسیار و بسیار و جهت تجفیف و ورم و بیماری است قلت در هوا نوشه و کمتر از آن و تاثیر و
و قوت شرش تا کمیه است و مصلح قوت کون بهر که و بیشتر تازه است و در زیر سایه او قطع طعام و اشتها و زهره بجوارت
و تنظیل اورام و جهت اورام و جهت شبیه مسقطه و آنه بجوارت بر قلع و زهره و قطره او و نافع کرش و محول او و هر خشی
و جهت در دماغ صاحب و اشکال آن نیز بر شراب آب و در تنقیه مدن و تنقیه کون تنقیه و الفاظ آن از اشیا مجرب مشهور
اجزا صلح عقه است و این بیطه رطوبه و اشتهاء سرد و قیر از انضاج بیان نموده اند د و بطاس نباتی بعضی و لیه الجلود است
بیان کیا است و هر از درخت بلوط اهم بیرسه و برادر مرجع و نوعی از نیشکر و بخش شبک و اهم جسیه و نیز عرق شیرین
و جفته و علف و اراق و بیاض و سرخ و بیرد و کمک تر و بیشتر و بر کرش مثل برگ کرکی و با صلاحیت و شهر و تنقیه است و سیم کرم
و خشک و کمیه بیاض کشنده است مجلل الجناب و در تنقیه و تنقیه قابض و مخفف و رضاد او جهت گزیده و صداع و خشک
نافع تقدیر و مرسل بنا بر کمک و بدن سایه او بر بیرون و دلو و کمک کون و بیز تازه لغوان و بهتر دن مهر عجیب از و تر
دانسته اند د و دیامس مرب سلد و مرض اسر و فی عرق آنه در و مغلق است کیا و بقدر شبر از زیاده از آن و از آن تا

شخص از رسته و بر کش شبیه برگ کنار و بنبه بیاض است و بعد برگ بشاخ از شاخ و کمش زرد و مستیر
و بهمین و اکثر کنه و بو بخش شبیه بفضل کوچ از جهت گرم و خشک و بهمین صفت و تیم و هم آنها و سکر قدیم و زیاده
از آن کشنده و بخش و کمش و کمه و اورا و شیخ زرد و رافع بر مرض و رنج و دکوبه بیون در و رافع تلخ داده بیون او آرد
کنند و خانه خصه عجیب تیم آنه و بهر و طعام نافع و شوش و هم و شاول نابینه در شبیه جان مجرب است و مضر است و مصلح
و مصلح کشنده و کرشت و مرافق که در دیاس تقصیر بخور دیگر نیز خورد است و نه بخون است د دستبوعه اسم فارسی
در اب است د دشلیق حشیش است د دعبا اسم زیاده آفات د دعیاغیون افیون است د دنا ملک الیهود است
د دفلی نوعی از هر مانند و بیشتر و دلیر باید زرد و بدن و بعد و جهت و ان بیاست بقدر و جهت و زیاد از ان
و کرش از برگ و عریض و باشد تشریف و دراز و لطف و به بود و تخم و کمش خوش منظر و لب سرخ و مفرح زرد و کسب
میشود و در خشت و بیرنگ و هر شش مصر بر ان مجتمع شده و ترش طعام قرب بشیر و بیرز جسمی نیز و تخم
دراز و بیرنگ و شور و سرخ او بهمین شبیه و دو و ماه اهل اهل و باقی در باهر کمال بیکه و بیرن اعظیم است و در
آخر نسیم کرم و خشک و بقیه کمال و مجفف و بیکار و برگ نفع الحمی جمع جهت و بقیه کتب و نیله از نیم و بیرنگ شده
ان در استعمال و تحقیق مجرب است و اثر تمیین طبع او بشراب بقدر نیم و قدر دافع مسموم و مطلا تجربه او در غیر ان
سبب شبیه جهت در هوا صیف و در زنا و دکر و عرق النسا و منفعه و عرق کلف و بسیم آثار حکه و مصلح تنقیه و کرش
بر و خر جهت ابرص جسیع جوان و اهل و افیون جهت بلاد و صلح قرح آن مجرب است و در زیر برگ خشک او جهت بلاد
و عمل برگ او جهت در هم و آب برگ کمال و جهت بلاد و صلح و مرض و جهت آب طبع و کشنده برگ و مالی و از نیم
و بقیه نیز و زرد غرض کمال و برگ او در اول کوچ انجه بکشد و بیاض و بیرنگ و بیرنگ و بقدر نفع و بقدر نفع آن آب بیشتر شبیه
و آب او سرخ شبیه جهت قرطه و مقوی کبد است و جهت آب حکه و رفع ابرص آب مجربات و بیکار و هر کشنده بخشی است
و مضرش و مصلح عسل و بدش در تعدیل و بدش جلبه و بیرن از و برگ بخور است و از خوردن او جهت بیرنگ
سر تقطیر کنند قطع حکه کرده که و بعث عرض او و جهت هر کار و اضطراب تنقیه زنجفر کنند صاحب ساده و بیرون کرده
با و زن او خشک و مورد تازه بکر و در اول بقدر عشر و نفع علم الیه و عشر و نیاز و عشر از قوت مص کرده شبیه
ب بیه و تقطیر بر مجرد و شبیه کنند و کمر تقطیر و بر نهایت تنقیه کنند عقرابی باب نهایت تنقیه معقود و مجاهد
و بحق ان جهت تشبیح کهنه و مؤلف کتاب بدان در تنقیه و اقامت مجرب شده د دقاق الکلد نیز نامی که در است

حرف الدال مع الشین

حرف الدال مع العین

حرف الدال مع القاف

حرف الدال مع اللام

هر از متعفن کرده دفرقیا بجهت ریا بطبع است دفسا بفتح ریا بطبع است دفطامایون قوت بر بهار است دفیق الفلو زهر بکش علوفه نامند آن طبع ربوبیت دلب نباتی است گرنده آن درختی است معروف سرد و تر در دقیق بیت
افرش لسا سرد و خشک و بهار است قبض و بیجا و بهار بکار نداد جهت درم زاد و نوبه تجربه اود شراب جهت سوم چشم و مع بریش بخار طبه
درم و مع بخش نفع و مفید او کو دار سکه بجهت شبیه جهت دو ادرار و ادرار جهت سوم خاد و فرق او نوبه پا و جهت جهت
درم طبه مستعمل نهاد و با آب جهت تقویت صبه مفید و مرش بیم جهت لوسکا آتش و نفع کلی و حرارت آتش کرده بشنه
جهت قطع رعاف و تر بخورد و بشیدن آب بر طبع آن کرده بهمت و عذاب در بریش بشنه نیز مفید بهمت
دلبصر قصد است و مصلحش شیرازه دلدل نوع بر قطعه است قطعه جانب نیز منه و بیرکه کرد بلد و در رانه زمان شمال
تش و در دیم شمال کرده نامند آن حیوانیست قریب کیک و در اشت او کجی سر عرض اکر ابیق از سایه سر سفید بقدر
بشیر و زیاده شیشه از قطع بکیر و مطلق او با تمر و از و زور کوشد او جهت جراحات فایده مفید و در سر جراحات مشرق است
و سکته و فلج باشد دلدیه غیر کلمه محرر است مثل کرکس خیلستانه و آتش شیرین و عقوبه و دزد و بیل و غیر و تمر و تمر
اور سنتهای کنیک نامند و بر سکه آیت بر و نه و بجهت این کلمه نامند کلمات او و بر شار تر از کلمه نیاند و کمش با بود مشکل
بر چهار روش و بجهت غمزاد و غرب و محرر بر دانه مطلا اند سفید است و در حد سرد و خشک و تلق و در ایام و جهت اسهال
صفرا و بیل و تقویت معده و بجهت دمل و نفع و تقطیر و غرغره بطبع او و سمین ان جهت تقویت نشه و حقاق مفید و بیش تر
کمیر خ لستانه و قدر شربتش با بیه و بهم و بجهت او بورت سهل و مطلق تکلف است دلیوش اسم عربی تاج کوس سرخ
محرر است شیرین و بهار مطلق باشد و پیه پرده ها بیار است و بلاش بهر کرد زمین و بخور از خشک شیش لسا
صلب شیخو بکلش شیشه لیس کو در وضع مایین بیشتر و کرش ضد بر کو و تاش قریب بدر عرض و ترش سته بر است
و بیت او از اش مفید و مزاج است در آخر موم کرم شیخو بهار طبیعه فضله و جاذب و جالب و تمش و کوکنه
بزرگ فوقانی محرکی باه و زیرین قاطع باه زنان و ترش میان بالا نا جهت قبول اطفال نافع و جهت سلوخ از اسلوار
بر طلا آرد شیشه جنین بنده هر دو از زمیم طلا بکر طلا از آن بوشیشه جهت محرکی کمون بوبیر و نفع مزاج ان
مجرب است اند و بهر تقویت آن میان کمیر مزاج از تیج نامه اهل جهت بوم همین اثر در درد و خاد او بکه زر در جهت
جهت بکان و زد از عضد و کشیلم و اهل جهت تکلیف عزیز نافع و مطلا او جهت عرض بخت حفظ کرد و فرزند او
جهت کردن حیض موثر و مضر عرق و مصلحش ارشیر کاتی و قدر شربتش تا درم است دلق اسم حیوانیست شبیه بسمور

۳

در جنس فلاسفه و بهر دلق نامند کوشت او بهر دلق بر اطفال شیر سوزاند دلفین اسم زنانه زهر از کمک است
و بهار بهر بیش از و بدبو کرکی بهر نامند ارشیر بیشتر و بیل سرد و تر در قرب الاعتدال است در اطفال غلظ و مغول
اعضا و بیماری و مغول و مالیخولیا و بیش کرده جهت در و خاصه در جهت خفقان کرده شیشه جهت کرزه بیه و آب کش
و نان او بر طفال جهت نفع قطع مهر است دله بجهت مسکه اسم زنان است دلیس نوعی صدف است در مصر
ام الفصل نامند و آن دبی بر است دلاع اسم عربی بطبع خنک است دلدع جوشه ابن الفقس نوعی از طبع است
و بهر نیاز سفید و لیون نامند دله اسم آهن لوی است دم اسم عربی خون است و خاصیت خون هر حیوانی و مطلق و کر
ان بهر کوشت و کمس ادام و بیاه بیش بهر شیشه اده قطع اسهال و رافع هر است دم الاخوین بار خون شیر
نامند آن شیر نفع لعل بیش نقش و ترش نامند و بیاه کوه کوه بیشتر کیا کی مرغ است و از سقطرا و نوعی خشه
و کیا جاده موزن نیت اسم سرد و تر بجهت بیاه و قرص و قرص طبق از جمع اعضا و منت لحم و رانی اسهال فضول جهت حرارت سکر
و حرث و التهاب مزاج است و تبخیر از اشال آن جایه نوشه و جهت زهر و اسهال و حرارت و اسهال و حمی و حمای محرقه و تقویه معده و اشه
و با زرد تخم جهت قرح و اکال و جهت تقویه باه مبرده و قرصه نافع و مضر کرده و مصلحش کشر و از قدر شربتش از نیم درم
تا یکمثقال و بهر مش هیچ و مضار خش است و جهت بور و اشیشه با بورک کشته صاف قدر و قرص تر از عنبی میشود
و در این ادهمین نیاز دماغ مقرر مهر سوزان است سرد و تر در بر مضم و مقوی و نافع و مولد منی و مولد اه
جهت رفع تشنج و ربع و سرسام و رعشه نافع و مضر مهره و مصلحش قطع و سرکه و اکثر مهره ها و مهره جاره است دمعة الشجر کوشه
صمغ لعاب درخت است دمادم نوعی از بهار است دمادم اسم عربی بهار است و بهار بهر مش صمغ مشتق و بهر
او لفظ اسامی بهار مومن نامند کرم چیزی و مضر و قاطع و رطوبه قاطع سیاه ارک و در جهت قدر و شربتش در زمان طفل از دیک
دمیا بیوه نامند نوعی از ماهی است سیاه و سفید و نیز بهر شیشه دمیله بیشه مصر نوع زبون فستیق است
دم البقر و دم الثعبان دم الاخوین است دمعة العشاق حب الزنبیر است دمیجه اسم تاهی صمغ خوش است
دموه اسم کرکه صدیه است دموسکان اسم ترکی حشیش است دند نباتی سیاه کنجر خشک نامند و مشهور بجهت
السلاطین است و کیاه او قدر و زمین و کش شیر بیک و کوهان و لدان رقیق تر و کلش بیخ کش و ده نامند و در علاقه
رقیق ابن بیش و قوش تا سال ابقت قسم بهر از ارزی دانه باشد بیشه لیه و قسم شجر شیشه اند بهر انچه هر مقطع
و سیاه و کیک و طبل العمر است و صورت مخفی قسم بهر شیشه اخوار و عیر میزین و مقطع لب بهر شیشه و بهر نوع

حرف الدال مع اللام

حرف الدال مع الیم

حرف الدال مع النون

حرف الدال مع الواو

حسن بیشتر بهر دو اسم و بهر از ابهر شیشه در اول اهل کرد نیه شد و بهر و در جوف مغز او جوب است آن در تیت شیر
پیش است و بیشتر بهر است و بهر آنکه و بهر صد پیوت مثل مانند بیشه بیشتر از سموم قتالیه است و قب آن اسهال قطع
و سوداء جانب طبایع از خاصه اسهال مزی و صورت قرصه و تقشیر جلد و جنبه بر ریسه مرغ را از بدن کرد ان و جهت بیض باب و ضماد
با مست جهت تفتق ابرص جوانات و ابرص بر نامه جهت جمیع ادام بر دو داد بیاض مفید و قدر شربتش در قرص الاجان کمود و در غیر
ان نفعه در است با مست بیشتر و مضر عرق بدن و کبد هم لرکشت با بهار مفرط و قطع آنها و نفع و مصلحش فراز جا کمون
پرده در ان او کبر و اشاره کمل نفع و بیشتر آب کمود کرش است بهمین فصل تر بهر و عضاره و قاف شود بلکه کاه و زمان
و بیار عضد و زمان و خوان اسفاج است بوزان عضو در آب سرد و شیر در آب صفه و شیر اسفاج صفرت کمتر و در اهل
لیه اکرم و بدلها و بهر اس و تخفیف الدم اسهال او جایز است دندان ارا قوت دفنه شیر است دلق
بیستان است دلفن اقرب است بنه اسم قاهری ایه است دنان فیل اسم قاهری مرغ است دنیلاه اسم زنگی
کشیخ است دوایا اقر با پیشه نباتیست در کنفخ و در بیش بشیر بر و بر قرش شیر بیق و اسهال و طوش
زهر بهر بیرون و ایمن از اسهال و خیر نامند از اسهال و بهر او چهار برک مرغ کشش بیک بیش و بهار اسهال کیاه خشک مرغ
پاکیزه و کمش و اخراج و بیشتر و نفع و بجهت او زنا و کلات است در اول نامند کرم و خشک و ادخش شیر و مضر بیه و در
بیل و تمین طبع و کلمه و جهت رفع آزرع و اوراج شکم و خوشبو کردن دهان نافع دوسه نباتیست مثل کرم و مشابه او
کنه زنا و زمان و از تر و در اشتر و دانه او بیزه و بیار بک و خوشه او متفرق و بیوت او سیاه و بعض زمان مرغ
و در هر جوهر او مختلف است بشکل شبیه و دانه در میان بر دانه علاف و خوش طعم کرم و زنا و اکر کشش و منفع و کلمه
و مسهل قرص مع مرهم و ضماد او جهت ادام صبه و دآه الثعلب و آزرد کنه جهت جرب عنجر نافع و مضر اشتهای و عطش
کیر او و قدر شربتش تا درم است دوقو پیاه اسم شخ زنانه است بیشه بنا کنانه و در ان ایزد و اشتهای شیر
و کیاه او ابیه بر بیش و کش مثل برک بدانه و در ان بیزه تر و مراد شیر کشیر و کش نیز و شیر و خرش او و کوکنه
و بخش بسیار کش با بیکر زنان و موجب شیر و طعم و بهار نیز و در جوهر کوکنه و در مجمع اقوال و تیز از
بیست سوا الحجر بیاه و در حجر خواص نیست او کوکنه و مراد از حجر تخم لات و در سم کرم و در حرم حشت
و در جوال حیض و منع و مضر بیه و باه و اخراج و کمل قرص و با قوه تراقیه و جهت سرفه کند و فصول سینه و کشت شیر

۳

در جنس فاصد و جهت القرع و کمیت نفع و مضر و شیشه رحم و اشه کلان کرده بهار و نفع عضو و لدت و بیچ اطفال
و جهت سرفه و طبع مجرب است اشه نامند و خاد او کمل در طبق و قدر شربتش تا درم و کوکنه مضر باه مجرب
و مصلحش کشر و مضر شاه مصلحش مصطکی و بیش حرارت ادخش زدک و کوکنه بهوش تخم کرفس دوقس
بیش بوی نامند مرغ قسم نبات بیچ شیشه بکر فس و خوشبو دنه و کش شیشه بانجران و پا بود و دیکر است
و دیکر است برک مثل کشیر و کش سفید و بجهت او شهر بزرد و کش شیشه بر بیه و باشد و تخش در طعم
شیشه بزرک و بر کش بیار نبات و بر بیچ کرم و خشت و تخم هر قسم در اقوال و خواص مثل مجرب قرود لدان آمد مضر
و تخم قسم اخیر را باه همین کش کوکنه چون سایه و بر جانب قلب بیشتر رفع کیک نامه و بیاه لیمون
و قرص و مهر قرد را بیچ میاه و دلقوله بهر اس و مرض از زهر اسهال زدک بر تخم و در این تحقیق اقرب است
و جهت قیام و اسهال و هر و خوشت دو البقل نباتی کرم بیزه نامند آن جوانیست شبیه بهزار پا و از
کوکنه و بیشتر بیزه در سرد زنا و در بر کمال بیزه بیچ بر سرد و خشک و تازه او با طرطیه و مالیدن او با زنا
جهت کزیده مار و زنان رفع آبستن او جهت رفع کرم و مرهم بیاض است دو البزل کرم سرد زرد رنگ در مرهم
سکون بیشتر از اطلاع و مطلق او در زیت جهت قرطه در مقعد که کیاه است و رفع دآه الثعلب مجرب و مالیدن
او نفع او جهت بهر و امراض مقعد مفید دوادم با الف و یا الف خیر است مثل صمغ و مرغ علین لیمون
در جنس در جنس کنه مکون بیشتر و در اقوال قدیم مقدم مومیاست دو دخب الصنوبر کرم در درخت
کلیم قرب الطبع بزرایج و بیشتر او اسم قاتل است و ضماد او کوهه او در کشودن درجها و ازاله کلف
از رخ کمون اعضا مجرب الفعل است دو الخل کرم از سرکه و شراب بهر سرکه ضماد او رافع و کمل
و مضر عضلات و مسوط او جهت رفع کرم و در دفع بهر سرکه قوت الاه است دو الحریر کرم
ابریشم است در اول اصل بحر است بیزه و مدور و کبود رنگ در ابرلته لیه در بر بغل کفاه شیشه بلوز است
روز در او ابریشم بر اسکون مثل شیشه بلوز بهر و بهتر بیچ قرب بیچار بزرک شه سفید در کوکنه
این لام مش زد زر و اصلا بک قوت بخیزد با راول یکدر با بیچ اصل روز با بریشم سرد و دلوز بیله بر حجم
تنیدن رکش سرخ با نباتا و انه خرما باش و بوزه چند از در بیله سوا اموراق کهه بردن سرا سفید
لون و بیر دار بیشه دنر و داده و با بیچ خفت نه در حفظ عسل چهار از تخم بجهت بیر و بجهت و رفع

مغربی و مردزن صایغ قابله بتو در اول گرم و در دوم سرد و در سیم از خشک سایه او بمرق آرد که و در
چند روز بدانستر بیاشامند و در تابستان بدن و دیگر هر ضماد فایده مضفه و تلطیف مزاج با و نیز بیت مشتی مزاج و نیکو تر بوشه
از جهت اکام رطوبت و از جهت رفع اثر و خفقان و مطبوع آن در روغن کنجد جهت آلام و حقاق و شرب او جهت
خفقان نافع و تقیی خشک او بدارد بر رفع جهت رفع بیت شرات دواء شاهدرست مغربی و بلوچستان است
بغوه مصری اسم بلاذر است دوارس اسم فارسی دیس است دودوس کوشکران است دودالجراد نبات
در دان است دودجلیس لبوت است دودفیش و دودقوافریا حوزه باخر است دوس ماهی مرد است
دوم بغوه مغربی خرست دوالحظافی غالیه رومیان است دوالحیه جنطیانات دول
طاسیر است بالغه بهندی سم ماهی است دوبادوج کاکنج است دودالفرد و دودالقبا قرمز است
دواء النمر نبع مزدوک است دوبره نوعی از لوبیا است دوقوفینا پیوانه خطاست دوقص
بصری است دویوا نقره است دوقطاس سنگطراشیع است دوالد اسم فارسی شهد است دوشاب
فرها دبس است دوشابه اسم فارسی سنجوت است دوغ اسم فارسی مخیض است دوده اسم فارسی دخان
دوکله اسم آنکه از ارزت است دولی اسم آنکه بیدیست دوشاه اسم آنکه از ارزت است دوشان قودی اسم
آنکه خنقست است دوغه بهندی مرغ بخش است دود بهندی لبن است دوونکن بهندی بیان
است دهن اللبان کندر کهن اورمیان مکوکرشه بهندی لوقوان الجکه خاله از خوشه است
دهن الشبه بیت بیره عادی بیرشه و زرق عدل شود و آب سلا بقوام بر کند و در تابش نشند بیرشه سلا
مجهور سازد و چون بر لباس بیشم بکار از شتن بیت اثر آن نماند و در جسیدن زبان را آنکه بکمزد و قبض
بیشی و هر چه دارد این آثار بنخم مقوی است و خوب بیاشامند چهل سال بیت و آنچه از شاخ درخت بیان
و روغن زیتون کهن آن دهن قوت القوة بدست و آنچه با بقول مقارن است از جهت عدم درخت بلیان در دهن
آمش لبه از شاخ درخت کشاد و میرباید و لب سیه در روغن تخم ترطیه بیرکرشه در دهن مثل آن از روغنهای کهنه
مجوش شده و تا رابع بانه و نفع درخت کاج را چنین در او غشها حکم کنند اکثر آنه را سود دارد و لب سیاه شبه
با دو شبه و از کرم کرم و خشک و مدر بول و حیض و مخرج جنین و شیمه در آن سموم هوام و خاش الغر
و سایر سموم و تلین صلابت و تحلل مواد بارده و منفی صلب در رحم و قوة باصره و تشهیل او جهت اخراج

زنو

زنو و سرفه و رشته و امراض و دیگر بیماریها و حمر البول و ترمیج حصاة و قرحه شش و نفس النفس و ابو و نفس الکلب
و درد و کبود و حمرة البول و بلس البول و امراض مقعد و اعضا و اوجهت استرخا و قطع الرحم از تهاب و تقیر بیرشه و نفع
و درد و اثر طرید و بیرجات و بیک کون و چرک آن و سیل آن جهت باشد حلق و درد رحم و فطور او جهت درد گوش
و اکتحال او جهت ابتدا نزول آب نافع و قوت شش تا نیم مثقال و تراش کوزن نیم اوزن لو و روغن
زیتون کهنه است یا روغن زارنه و بر حسب بیان او او جوشانیده باشند و روغن آب بهتر زند سایر ادهان است
در بدل آن و چنین روغن زیتون را مقاوم بار بیشتر آن آب صافی بجوشانند و روغن بانه در جمیع مواد و خوشی
بدل اوست و اکثر مجربین بهتر از او دانسته اند دهن بصطلاح کبیر بان زیتی است و بعرف طبا چربی است
در از اشیا بطرق تصفیه حاصل شده و روغن بیجات و آنچه از کلها و رشوفه ها و غیر آن گیرند هر یک و رمان
خفه کرده شده و بیشتر و آنچه از زرع مختلف تقطیر کنند و قیر از سایر قسمها و بطرق هر یک در دهنها اول مذکور
دهن السوسن الاسمانجونی و دهن ابریسات و دهن کوشک دهن الزفت و در حرف تا مسطور است
دهن الزهر روغن تخم کتان است و در آن دهن کرد دهن المبارک و دهن المنفعه روغن ابرجات است دهن کوشک
دهن الاترج روغن ترنج است و دهن کوشک دهن الحل بجای صعد و دهن سمسم است دهن الحلی بجای مجمه
از مرکبات اوریب اوادن در بهتر ثمانی مسطور دهن الحبل بجیم روغن کلیج است دهن العجل
او ماله است دهن الخلوق روغن زعفران است دهن الحجر نفطات است دهن البطم روغن درخت
بطم است دهن حب البطم روغن پسته الفستق است دهام رصاص اسود است دهنه اسم بیشه است
دهت اسم فارسی است دهن الصنوبر روغن است که از روغن تخم کتان و روغن زیتون و سندروس سازند
و در سندروس هم کور است دهنج بهارسی و بهندی فرهنگ آن نسخ است که در معادن مس و نقره و غیر آن از کاوات
معادن میگیرد و مثل زبر بر در معادن طلا بهم میرسد و جهت کاس از کاوات مغربی است البهترین او سبز
بیره است که در دهن مشرق هوا صافی باشد و در بیرنگ آن بیره و فرنگ عبارت از ارمنیت و بلوز و طاوس بلدی بیرنگ
و شفاف و بلوران زرد و بهترین او طاوس بلدی است و آنچه بیاشامند او زرد پشه طلائی نامند و اهم
کلکه او سفید و نقره و مرغ آن مس و بیره و بلس و آنرا آتش کنند و چون آن جهت کرم و خشک و قبض سرد و خشک
در شه اند و بلی و ملطف و مجفف و بهار و ادویه سموم قاتله و قاتل غیر سموم بجهت است کون آنکه و علاج و بیرنگ

دواء الثعث

حرف الدال مع الهاء

داکحال او جهت تقویت بصره و قطع سیلان مجرب و رافع جهت بی ایل حرارت آکحالا و از خوص عزیزست و طلاء او
با سرکه جهت قوا و سقط و دارو و بهق و برص و سقوط کلف و آب سراب جهت رفع صرع پاک عبر و دیگر تنور
نفع او بیشتر است فو همان اثر دارد دهانوز اسم نیل هندی است دهی بهندی است دهون
بهندی خان است دهاماسا بهندی شکی عربی است دهنه فرهنگ فارسی دنیج ذهبی است دیوداد اسم فارسی است
دیمر بیشه شجر الجن و ابعد غیر است و مغیر بهندی منه و بعت او بلد و بهند است و آن درختی است کوچک
و دیمر بسیار بهم و رفع از شیشه شاخ زیاد و دو آنچه شبه بخلی و بیره او تنه و محرق و مقطع در جهت کرم
در بیم خشک و از سموم قتاله و ضعف او مشکور اهل مغاصه و کوه بنده کاهش او و بیشتر اطاعت جهت مثل
و شماد او و بیاض و مقرح جلد و جهت ادرام بارد و نفع و سایر آبله و آبله در بیم کرم و خشک و شرب بیاشامند جهت سرفه
و نفع او و نفع و در ورق بارده و مکرر سکته و صرع و ریزانیدن کشک شانه اکرده و رفع بهلال مغبی و لشتن در
طبع او جهت قروح مقوی نافع و غرغره و مطلق قطع عرق و در تخم بادام و قدر شربتش تا یکدرم است دیفرو جس
بیونانی مجبر مرفه عنف الاعراق و آنقسم کرشه یکی مهندی و آن خشک است و از جاه قرص بدن آنچه دارد
خشک کرم سوزانند و شمس خشی است و بورز که نشی در بوته مانند و در طبع و حقیق مانند می است و قسم دیگر
قرشیث اسود خوشه است و قسم اول مثلث مستعمل و کرم خشک و بسیار مجفف و جهت بیرجات جنبش و قلع و بوکش
و دان و التام زخم و اهاله منقطع و حبس خون ان و قروح عانه و مقعد و بدن کوشت زیاد و نرم کون و کم
کون مهر و بیاض و رفع جهت تحلیل و بیله و خشک کون قروح و نفع او در طبق جهت اشتهای شقاق و آب مبدل او
کشنده است دیلساقوس بیونانی دایم العطش و آن قسمی از خار است قرش و زاره و خار دار و کرش
محیط ساق و شبیه بیرک کاهو و بهر بنبر ساق و هم عدد برک دار خار دار و مرغ و مردن کرش
برامه که مثل حباب و خار دار و مطرف برک مقصد ساق مجوق و عقیق و آب باران جمع شود و بر سر شیشه
از ساق رسته جنس شبه بسر خار است و خار دار و بزرگ بخش سفید شود و چون بشکافند در جوف او دو
ریزه سفید شفاف میباشد و قرش مدانه بانه است در جوهر گرم و خشک و مجفف و باقوة تریاقیه
و جذاب و آمیزش نفع و کحول او در آب که از موالیه جهت بیرز و کفیدن خلط غلیظ و تفتیح و رفع از و بخشد
او مقوی قضیب ایه و بکار عدد بول و مخرج کرم بطن و محلل حنا زیر و ضماد او جهت تاثیل و شرع شهد

سرد و ضماد بخته او جهت تحلیل کشن عضو و اورام بر پیش کرده و طلای مطبوخ او با شراب جهت سقوط و دیر جهت و نفخه
سرد و بیش شربت بر از کهنه بر مرض کرده و قمر در میزان بیرنگ رفع بیت نافع و چون دیا بر بسته در شیر صحت و آن از
قدر در شیر دیگر اما نه هست بخشد و بیاض بیرکه و چون کرم و ما چون شمر اهیو و بلدت سیوز ذلیه بیرکون و بازو بنده
جهت رفع تب بیع مشهور و اسه آه و غرغره و مطلق صمغ قدر شربتش تا یک درم است دیالیرم بالک اسم فارسی است در بیرنگ
محمد بیرکه آن نوع از تبار و آنکه زرنیخ است که مجلی سلاسانیه و در بیرنگ مختلف و تقویه کننده و از جمله سموم
قتله و شبه است و جهت بیرون کوشت سقوط رفع و مقطع چشم و قرح عاجیه و آکله و تجفیف رطوبات و قطع سیلان خون
جهت و عسر جهت قطع ادرار و جهت بیرون آمدن و بیرکه شربت دیاماری اسم فارسی شربت توت است دلیم صاحم است
دیاسقولیطوس جزر آش کوچک است دیافوذا اسم فارسی شربت حشیش است دینار اسم فارسی کشوت است
دینادویه اسم فارسی قیر از نوع نباتی است دیلک اسم عربی خطمی است و در بیع مکرر شربت دیاقوطیس اسم
یونانی بهمان الوف است دیفرو جانس بفرو جس است دیوسیر بلیون است دیوبخیر بتی است دیواسپت
سنه قوة ری است دیوخار اسم فارسی عاج است دیوجه اسم فارسی عرق است

حرف الذال مع الالف

ذافنی اسم یونانی خدرست ذاماسکینا اسم یونانی اصل است ذافنی
الاسکندرانی بهترین بر اسم قرب بهترین شد بیرجه شبه بیرک بهود و آن از بیرکتر و سفید و طول خمار او بقدر شبر
و از ساق باریک قرش رسته بیرنگ نمی شود و در و تخش خوشبو و شبیه بجوکه و شد طعم و در و کرم و خشک و مدر
و مخرج جنین و جهت تنقیه و حبس بول و حیض نافع و قدر شربتش از نیخ درم و مثال است ذافنو دیاس یونانی
و بیرنگ شبه انفر و قسمی از ذوبین عریض الورق است و بیرنگ بانه و در ساق باریک و منه قرش بقدر انگشت خمار او بسیار
بیرک و از انفخاذ بیرجه و بهت شد قرش و نافع و کرش سفید و قرش او از بیرکه بیرکه و دانه او کمتر از حب انفر
و در آن تیز کرم و خشک و مسهل قوی صمغ و اخلاط غلیظ و مقرح و حیض و کلف و صمغ و جالی جلد و نافع اثر و مستعمل
او شربه جهت قدر شربتش از برک تا نیم درم و از قرنه تا یک درم و مقطع و محرق غلظ و مسلق نسخه اکثر و بیش حرارت
و ذوبین است ذنبل بهت کشت بهندی است و کوینه استخوان الهت یونانیه بیاض و بقبض اجزا و ادمین بزرگ
و مصبر و دوم سرد و خشک و جلا و ظاهر بیض و شرب کوکب او مسقط بهیر و جهت الفم قرحه قصبه ریه و نفث
الدم و دیت رمح و ضماد او جهت ادرار و سرطان و حقنه بیرام اسقاط بهیر و طلا او جهت او بسفید و تخم مرغ جهت شقاق کعب

حرف الذال مع الالف

حرف الذال مع الباء

حرف الذال مع الراء

ذرادیح

حرف الذال مع الفاء

حرف الذال مع القاف

حرف الذال مع النون

حرف الذال مع الواو

حرف الذال مع الهاء

حرف الذال مع الیاء

حرف الراء مع الالف

حرف الراء مع الالف

راسن نیز بمعنی سبز کردن بمعنی باقوت و برنج
و رقش شود و در بیک و اخرض و صدار و قصر الشیه برگ هر دو ارشت الجوه و از سق ان ریشه و بر رود جهت
دکش بکر بود و دانه اش نافع قولنج و باد اش بعض مغلوش باشد و خوار شود و کوبنه بخش از و در بطیه ان کشت متفطر
و بوت اسیا و رقش و سطیر ان ال اشیر از اسفار سعد مع غلات اصغر کوبنه حار و بنج لوس و اهرست و اول
سیم اهرش و باطوبه قضیب و بالا و مغز میوه و مدار و شاذ و مصرع و مشع سرد و بکر و بهتر و رقش و قرش و ال باد است
و باقوه تریقه و جهت قطع اخلاط غلیظ سینه و کشش و تطهیر بول طریه و ماخولیا مرغوب و در زیق صدر و بکر و بخور بوی میوه
و انجه در مع اشطاع و تکمیل تنقیح و طبخ او جهت آسیای بول و حیض و تو حش مرض بوارش ارک مجرب و طبع او
بشراب جهت زهر مار و سریع برده و نطول و جهت شقیقه و درد سر و مغص شده و بکر و بهتر و رقش و قرش و ال باد است
و طلاء او جهت بهران و طلبن و بخور او جهت کشودن حیض و نماز کش جهت شکاف عضلات نافع و مضر مجاورین و مصلح و اکرش سفر شوان
و قاطع باه و مصلح سرکه و دیبا و بیاض و خمره و بخشه و قدر شربتش دو درم و بدلش بهمان ادارس و قسط شیرین است
و شرابه و مرزان شربت نه معروف است بهترین سرخ و بعضی و بعضی و صبح افعال کوبنه بهترین و بهترین اش کشت الجوه
از آب سرد بل آنکه بکیت بر زرد را سر و دکر کوبنه بوزن و طلاء و شمس الخوت بیت از جنس بنده هر از زهر و مثال
شامل ام جهت تقویه معده و قبض و هضم و برای تخویش شهوه بهت و زرد انه رایش و عدد و مع و مع نه جهت دفع عرق آزال
مجرب است و اشاد و بخور او جهت قوت زنان و انه خوش کی او و طلاء او جهت تکمیل و حشاء و بیل جهت دفع اثار مجرب است
و بیخ بیخش و حبه و خمس از ایش و مر کش شیه و بوس است و زرد رشک کنجک مقدار و کیاه او بر برک و شاخ او مصلح بار و بر نمی
و بیت ان کر دریا و زین شاک است خوردن ان در کرنه بهوا هر ار بیاب تکمین میوه **راوند** خاصه بر بوه نامه
دان بیخ بیاض است و ابیض او بهتر است و بیخ مایل بزرد و ثقیل الوجه باشد بوزان قسم رشک زعفران کم بو
و بهوا زان خوشبو و زبر تر و ادر بهتر است سیاه براق صلب است و بوه صواب بخش کشیف است بیخ بیاض انچه خرب
بظاهر زهن است باریک الیاه و غیر متشابه بر بوه است و بهتر بقدر بوه است و بهتر بوه نه ظاهر شود کرا الوان
و در اول هم کرم و خشک و مسهل ملین اخلاط غلیظ و قبض و بوی قابضه و مقوی معده و مجاری و جهت سوء هاضمه
و محقن و مدر و مطلق و مجاله و مدر بول و حیض و منع و مقطع و منع سرد و بکر و بهتر و بعض بهتر بشت و تقیی
و جهت تنقیه آها و تنقیه ان و انواع استسقاء و مغص و مرد و بوه احشا و ریان سدر و قطع اسهال کرده

مار ابیاب و بهل سرخ و قوابض جهت اسهال و در بیاب بیته رافع تهاب ۵ و حرارت عرب و جهت درد کوه و شانه
و رحم و شقف و مرقه امی و دو بهر و ابهر و بهتر و رفع و باجاع بشیر و مطبوع و بهتر و بسفی جهت قرح و شق و طبی
و باب بهتر بشیر و جهت کشتن شه و ابا بسان و جهت قطع نزف الدم و باید کیاه و دفع قولنج و جهت تنقیه دماغ و اخلاط
صداع بارده و مصلح ارسنیقون و قاء و جهت درد کوز و جنون و نوبت و جهت زخم عضلی و جهت و متن ان و با
طبع ان و نظر بعین جهت عرق نسا و جهت تقویه و مضغ مضاعف و دو آن و بهتر شد و صدل جهت درد سر و زمین
عضلات بالغ و مضر ان و با این جهت قوی و ازرق و ترش و دفع و تمکن و تمکن و وقی و در و بهتر و شق و آب او فرد کردن
جهت نوش ادم و سه و در ان سیاه و بر و بهر و طلاء او جهت حرارت و مضطر و دماغ و مرکه جهت کف و قوه و اثر ضربه و با
له و جهت ادم و قرح و با قوابض جهت نکاح و اشتن طبع و طلاء او بین الکتفین جهت دفع خفقان و نافع و مضر سفس
و مصلح صمغ و کوبنه مضر مزاج اطفال و ضعیفات و قدر شربتش دو درم و بدلش ارمنی و مغز و بکر و بهتر و دفع
او مصلح و مضر ان بهتر است و عطا او و اب و بیاه ناجوش بنه غلیظ که بشیه و قدر شربتش دو درم و بدلش کمال قیر زراوند و آب
و بیاه و در و مضرات تکه کوت بهتر از عصاره او است **رازیانج** بهارسی رزیان و کبنه بسته داد در اول تیم
کرم و در آخر اول خشک و بخش کرم تر از برک او و بخش قیر از سایر اجزا و بیخ او مولد اشیر و مدر بول و حیض
و منع تبه و بکر و بهتر و کرده و دانه و بنیه و مغز میوه و مدر و مدر و بیخ و اخلاط غلیظه و مرق سم جهت و باه و مخصص قوی
و دفع تقیه و جهت خشکان و ترش و کمی از بان مجرب و بهتر است شان و اکر جهت سرفه و ربو و عرض و با الجهه
مضاعفه و سینه و جهت ریح غلیظه و قولنج و درد پهلو و تمکین و دفع ارطیات و اسهال و فرع و عشیان و دفع بلغم
عرض و مدر شدن و قت امریه و اطفال ان اطراف بدن و بیک و بخش جهت بهتر که نافع و مضر مکروس
و مصلح صندل و کبنه و جهت عصاره او با بنه و بهتر و طبع و اشیه کوه تیم و بیاه و بنه اکمال ال و مانع نزول آب
و رافع ضعف بصره و نشر و جهت نزول آب و اول نزول آب مجرب تا نوف و کوبنه لسان هر از زیکه بهتر بخش و از نوبه
با بهشتی ان لشکر شامل نهیه و ان سال اصل و مضر عارض شقیقه و در و سر و حشاء و مانع نشر قروح و طلاء او
جهت کزیدن سک دیوانه نافع و صنع او در اطفال و مثل بخش بخش کرمی است و در ازنه بهتر است و بهتر و مضرت
از تخم او بمثال و از بیخ او در مطبوخات و مثال و بدل بخش بخش کرمی است و در ازنه بهتر است و بهتر و مضرت
و شبیه بر پاس و بخش و بنه و دلیر خوشبو و آن تیم کرم و در درخ خشک و جهت تنقیه و تنقیه و رحم و مرکب قرح و مع

قروح پشت

و سهل و رفع حبسا نافع است **راتیانج** صمغ مغز بهترین خرنفه شد است بر صمغ و بخور کنند و با قوابض طبع
و نفه مقوی شود و تا ندر اسهال و مغز بیاض نه و سیال غیر بخار او رقت است در آخر تیم کرم و خشک و قسم اش
دیه و کمتر از قسم اول آخر تیم و تم مثال او بازده و بخ مع بر تیم بخت باشد و بهتر و آب طبع بدین
کنه جهت سرفه و ربو و بهر است رطبه ترش و مضغ او جهت سرفه رطوبات و بهتر فضول و دماغ و مفاصل و جهت اسهال
جراحات و آزار اکله و جهت و خشونات جلد و با کوکنار جهت قی و کمار و اکر بهر و بخ لان بسیه جهت رفع تالیل
و بوا سیر مجرب جهت شقاق کعب و بخش و بخش و کشیدن ان نه بتا کو بوز اول کمه قوه و زرد و بوی و صمغ و بهتر
و در سیم سیاه بر جهت سرفه و ربو و قرحه ترش و بعض الفضل است و بعض کفته اند جنس بهتر بخوب با زنج و بهتر بر شه
بجوکر کنند از ترش قیر بهتر و موافقه کره کیه جهت رایج با بعض او بیخ اصل و بعض و نفع و فن او خفق با روغن
با و بعض طبع و اند طلاء و نافع بهتر در تخت و آب بوی سر لا رقط کنه با الم شه به و تمام کان بسیه ترش مغز و بهتر
و بخوردن بیشتر تازه بهتر و مضی و کوبنه طلاء رایج سفر و اداء بدان نه بیشتر و در و مجوز و بخور او در ابر
آنچه و در آب ترش کوه بشه جهت کمام با و در دت ریح سریع الاثر است و قسم مطبوع او در اصل نشو و از
مجوز است **رامک** از ادویه مرکبه است و ان قرص است که در تیم از عطار یکی مرس خشه و در این زمان از
با زود و بی شاب خرما ترتیب میدهند و بهترین او ابیض و بهتر و تیم مجرب بوت انار بر سایه در
آب و ابیض و زیر بخش شنه و بر خرزنه تا شیر خمیر شود و ریع مجرب بنزاج و بیش ان صمغ کمل بکوب تیم
و شاب خرما با عسل خاصه قرص است بزه و اکر بوزن بوت انار ریع کمار ماس اضافه نمایند بهتر است
در ورم سرد و حشا و قابض و مجفف و مطفف و مقوی معده و اشتها و مسکن حرارت و نافع ریختن مواد و اعضا
و جهت اسهال کهنه و مرض و فرق ادم و ذرب سرد و در کنه و تنفس و بخفه و قرح شرب و ضماد و نافع است
و طلاء او مقوی عضلات جهت و رافع درد ها و نقرس و ادم و مقوی و بر زوان و عاس حرق و رافع عفونه و بخار و تنه
و جهت سود و قول و دفع قرض و مغون او مقوی ترش و قاطع سیل و قدر شربتش تا مثقال و بدلش سک و مضر شانه
و مصلحش عسل است **رازق** در قدیم بهترین آزاد و بهترین مام نامیده اند و بر زنبق بشه و مثا خرین
کشاه بهترین سفید مطلقه است **رانج** نام جنس است **راتیاج و راتیج** راتیاج است **راعد** نوعی
از سمک است و بعضه بهتر اسم جنس است **راک** بعضه بهتر اسم ارد است **راون** بهتر اسم ارد است

راقا بهتر نامه زان صورت **رازیانج و رازی** اسم بیوت است **راقد** صبت است **راح** خمر است **راحة الاسد**
نوعی از حجر علیه شیاست **راطبی** بهتر نامه است مجمع کلمه است **راس الشیخ** بخوانند راس قرون است **راس الهدهد**
بوته اسکندر قیر از خمر است **رال** اسم نهر قیصر است **راج هلس** اسم نهر است شیاه است **راج کبری** اسم
نهر عرض از خمر است **راج کبرا** اسم نهر در وادی الغزال است **راسو** اسم نهر بین عرس است **رانجت**
ورو شخو رنجخ است **رب** عبارت از آب میوه با نبات است مطبوخ تقویه اعضا و کشنده است و بهترین خمر و بهترین
ان خمر زبب است **ربل** نوع جیح قسمیش است و کوبنه نور از برکات است و قبض و مدر و مهیج و بهتر رفع خمار و
مجوز و نشه اند **ربع العنب** مطبوخ است و مدر و مدر و ثابت ترش نه **ربا الفرد** صمغ کنکه است **ربیس** صمغ است
ربیان ارجمن است **ربق** عنب الثعلب **ربیثا** نوعی از ابهر کیک است **رتلا** نام اسم خورک
نامه و ان بجز است شیر کنجشک و دت و اول کیاه الاقرب و بهتر رشد و زنه بهتر و کوزین و خورد
عدس از او و قال و دفع کرده بهتر و مرض کرنده ترش جهت درد و رفع سم کرنده و الحلو و بعض سنی زنه و ال شیر بر از زبان
صاحب جهت ابرس جهت رفع تب مجرب و نشه است و در و خشکی و ضماد و طلاء است و کوبنه صمغ او اجنبی و ظرف صلاء فطر
که رفع اوبا و شو **رتم** بوته عرب است سفید و ریاح است شیاه و ابا و اسوسا خاص زنه بهتر و در عرض و با و کمی صب
و مانند زیبن بر بهتر و مقوی است و بخش نهد و ترش شیر بیا و در زاد و شه بر اس سم سفید و اسیاه و فرد کمل و شق
مانند قسم بیا و در سرخ خوار الکنه است و بیخ کمی و خشک و بهتر و بعض و بهتر و قابضه و شه و در اهم از ترش بعض قوی
و تنقیه و جهت درد و سر و خون و جهت عرق النسا نافع و مضاف جهت خشی و کزنه و سک دیوانه و آب بهتر و جهت کزنه
سک دیوانه و اخراج جنین است نافع و قاء جنین نه و در تورم و سهو قرب و کمی و خون و هوف و مرد و مانند و جهت کزنه
من قسم بر کشته ابرا و ال و مدر و قل کنند و مضر محمود و مصلح کنجد و فرد و ترش و مثقال است **رتمه** اسم
بنظر بنق نه است **رتو مرا** اسم نهر حق الدار است **رتک** سنکفرد است شیخ است **رتوت** اسم جنازیر
کبار است **رجل الطیر و رجل الزرور و رجل** کیاه الطیر عبارت است **رجل الحمامة** از بول است **رجل الدجاج**
الحمرون است **رجل الزاغ** عرق عبارت است **رجل الجراد** زنب است **رجل الفرقج** قاقم است **رجل** بفتحه
الحجت است **رجل الزاغ** رجل الغراب است **رجع** فقط معروف است **رجل الغراب** کوبنه کیاه نبات الطرطوران
و اکر تقطیع نمایند و در خیر ارات و در سوابق هست الفضل است بهتر است کنجد بهتر و ترش و مکس است بهتر و مایل است بهتر و مشقق

حرف الراء مع الجیم

العقق و رجل العقاب

و رجل العلوس

حرف الراء مع الحاء

حرف الراء مع الخاء

شبه برگ بسته در وسط او نقش بود و نقش نامه چون عربی شبیه اشتق و بهمن و آنکه قیض و بهترین نامه طعم
زنگ و نقش لب ریشه زرین و سه خط هر نقش از و سایه و او نقش سر کبن و دهان هر که غار ایشان و بهترین
کلفی نامه در اول در اوراق چشمی و منقح سه وقت حقه و سکن ربع دکتر و جهت قوی و مقوی در دکر و قوت نیافته
مؤثر و بیخ مطبوخ او در نفع اسهال مزمن و بلغم و سلاء عظیم او در قبض بطون با تعقید شبیه جهت درد مفاصل بود و با نیم
و زنش لقمع جهت نفاس عظیم بخورد و بیستور زعفران در او جهت نیه بر شبیه همان اثر دارد و مقرر محرور مسلطن کاسنی
و اشمال آن و قدر شربتش تا دو مثقال است **رحیق** عنب است **رخم** کیا تجلی اسم عربی مرغ مردار سوخته است
و دان قیمی از کرس و ترک جهت و سفیده ماهی بر کیا و بخلاصه و چشمش لب رزد و دمکش او جبال جهت بیان و نیاید و تیف
سر شبه در دو کم و در اول تنگ و تنگ او بهترین او هوا است و کفته از مرکب است بعضی اسباب بطریق خاص اسباب
جذام و در او این زنگ بخورد و بکنزد و از تاثیر او بر دیگر با بیش نامه بهمه طرق است در قوت زنگ بخورد بنفشه اسباب
خاص شاه زنگ نامه نقش سرخ است اصل جنس بخورد و بر زنان حرق جهت بیشان همه و بوزن بر کشته مکرر اصلاح کند و در دو است
تخم او در قطع نزف الدم و بعث اسباب جهت و بهتر جهت قوه و فرزند نفع و سرکنی او بهتر جهت رفع بس بهمه بر و عوال و محو
او سوء در سوء قطاط جنین و او در حیض جهت اشد اند و طلاء او جهت کزه عقوب و مار و زنبور و قطر او با روغن زیتون جهت
کرانی سعوط و رفع کرن بخورد و کشت قرباد و تمرین او جهت کشن کرم از زنان لیسه شبه مؤثر دانسته اند قطر
و سعوط او نهر و او و رفع بنفشه و کرش ملاف خلاف جهت در شقیقه در طرف موافق با روغن زیتون جهت رمد و کرن
و الکمال او و آب سرد جهت رفع هاش و بخور بر او جهت کزه بیماری در نفاع و چیزی که بر شود و اسانیه خام او و از زنان
سر نفوه در و نفوه تمام است با بر که بنوشته اسکند در مزه جهت رفع جنون مجرب و لشه او و شاهین و بوسا نه در کنند
او در خشک کوک زیده شبه با شراب جهت رفع سمی عموم و مورد اهم مقرر است او در خشه جهت در اسر نافع و از سطوخودس اصل آن
و چیزی او خشه را خشه کو با جهاد قسط را رفع بنون بخورانند و تمر اشوته هر آن جهت رفع جذام مجرب است **رجیس** قوه است
و بهاس کوز کوینه آن غیر مصلح و از ماء بیشتر و طبع غلظ کهنه و تنگ نه ماهی شبه در اول کی و در خشکی و کرشا الفواد آن
و شیرین و سه و قطی العفو و تقیب است و مصلح شیرین است و بعد از کشتن زنان آن جا اکثر کهنه و از جوش لب رسته و سیاه
کهنه و بهتر که قرقوت نامه نه مکرر و نهم شبه **رخ** اسم نامی خوشبو است **رخام الطین** طین قبر و بیت **رخینه**
راتیانج است **رخام** مجوز الفاء است **رساطوس** شراب است از قرقوت و عصر و او بهتر است و بهتر که مقرر و قوت شراب

حرف الراء مع السين

حرف الراء مع الشين

حرف الراء مع الصاد

حرف الراء مع الطاء

از سطوخودس و در او مرغ بر دو نفع است **رساغون** اسم نهر است حصن است **رس** اسم نهر است شهرت **رسبت**
اسم نهر است بر سه طاء است **رباع** نخ است شبه بخور بنفشه و در هم و در قریه الفقه لبنان و جهت جهاد با جمره
و دمه نفع است **رستة فطالیف** اسم نهر است طبریه است **رشاد** راتیانج است **رشنبه** خوردنی است **رصاص**
شهر مقصد و سرب است و از مطلق او در اهمیت و اصل جنس نامه و نامه از زنگ و نیه و نخون اولاد از زنگ قاب
و بهترین قبیل و رس نخ هر دو زیر بهترین نفرت است و اسم سرد و مجفف جهت رطب با آزر جهت و قابض و شیرین
او کشنده است و طلاء زنده او با آب کشنیز و آب کرنب و آب انجره و کی او هم و عنب الثعلب و اشمال آن و در عین
کسیع جهت سرطان منقح و در مهموم و جرب و بهوس و جهت ام و لبن آن قیض و با سرخ و او در هم و تاریخ و مقوی
مواد عفنه و بشرا سیه و در عیب او در ام کریه نفع و لبن منقح او بر کرمی مسکن شهوت صبیان و قهقه عیب و التوای آن
و رائحه جیفه آهنی بعث و خاری آن و طوق کون او بر و تشت به و دار جهت قطع قرار زنگین است و چیزی بر رخ
جهت بسوکه از زنگ بهر زنان نه آنکه سلا کرد بر آنچه در ام آنکه هر زنگی بگیرد و کوینه رخ با زنبه بنفشه
او کشنده و بهترین تنقیه معجون از تنقیه حق تنبه بر کیه تشیع هر دو بدن آن بسیر و مناسب او شبه عنبی با بل کهنه
و مجرب است **رصاص اسود** نامی سرب است تنه و بهوس آنکه و در کشتن او رصاص اصل بنفشه و از زهر و شفا او ابار
و صبح بیض ماهی مشقه و در هم سرد و نزه و قوه قبضه و رادع و از تنقیه در زنین غشای منقح و بر آنکه کهنه و سایه
او و بر رخ کلی و عقد است نبات در خوش شیر صاص است و لبن او در کر تقریر است مثل و نیم جهت جمع
آشامیدن و لبن منقح او بر خود و شاه زیر التوای مفاصل رابع و کهل آن و صاران بر رخ کلی آب آنکه و آب کشیر
جهت سرطان منقح و داروهای با و فروم مفاصل نفع مجرب است بر کوفت با آنه تا سیاه و سیاه بر کوفت با آنه
با آب و عنبران برزه و جرب و بر خوش چشم طلاء کرد و زال بکن کند و مجرب است و بیچه با جهت و از زیاده کش کشنده
داده نامه خواهد بر است جهت و لق و هم او جهت معجون کهنه و کوفته کرنب و خشکی و اصل و اشرف شبه و در میان
و چشمان و فی کشنده و نفع مفاصل ابع آنکه و کنه و بهوس کهنه او و کنجر کشیر نیز بر سیاه او و بطرف جهت قطع است
آنه هم و التهم قروح کشنده و در هم و کنه نیه انفع از آب و مخفف منفع است و شیرین لب کشنده است
سر شده شبه و قوه کون کلوله او با جهت رفع در و هم و نفس و از عمه مجرب است **طب** خرما تازه است طب
او بجز مشتی میوه تازه است بجنگ لشم و مدار مرت آن با بادام نیه مستقی و خوک کهنه است و بهترین

حرف الراء مع العين

حرف الراء مع الغين

حرف الراء مع الفاء

درمه کرشد **رطبه** نامی سرب است بخش زاده است و ترکه یکنه نه و نخش او را هم بر قسط کنید و آنچه
اول کی و تر و لین و بهتر و نفع و نفاع بجهت او و در او زرد جهت کشنه جهت رعشه مفید و نه او است سوزش او و
شکر متن میل و مولد جنون صاع و نفاع کرده و جلس جهت او در ام بر ده و بهتر که مقلی او را بهاء و نخج او
قوت زنبور او جهت و قابض و مولد متن و شیر و کسن و در حیض حقنه و جذام و فواز آن شامل نیه و جهت
خوشه شبه و رفع و قوش و بخال با تخ میانه و در شرب آن در هم آنه تخم هم و غنج بخار او در و غنج بخار او
از آب او در و غنج زیتون تر بهتر و جهت لقوه و عشه شرب و نفاع است و سوء شاه قابض و کش صفیر
از نخ او است **رعی الزراد** قوة الصنع است **رعاریلا** اسم نهر است در عراق **رعی الحمام** کاهی است
طولش زیده بر شبر و کش نه انه دار با مل سفید و زاق ریشه و رقش مخفی بیکا و چشم تقریر شبری
و سرخ مایل بزرد و نخش شبه بر کنه و کبوتر مجاسیان کیاه است و اولف کره کوه صد کش مایل لب ساهی تخ
او سوء صاحبان استعمال مناسبه و در قیصر عبارت از ادات و عجله تر و در هم لب است و ساق الحمام نامه
در هم کرم و خشک و مخفف قوی و کلی و مدر جهت نافضه و بهاتین او و مرخی و نفاع و برک او جهت اهتمام جراحات
تازه و قروح چشم و ریاضه و بر و خشم کلی دیده از جهت شب و رده ای رحم و بهتر که جهت باز رخ و بهتر جهت اهتمام
قروح عتیقه نفع و مضر کرده و مصلح کشیر و قدر شربتش تا دو هم و بدلش قوة الصبح است **رعی الابل** کاهی است
بقدر نبات زرد و کش شبه برک درخت سفرجل و از آن بزرگتر و در ساقه سرو رقش بر شبه و چشمش شبه بخیر
است و نخش سفید و ریزه و نخش مثل تخم شبت در وسط او کشف و زرد و او کنه شیرین و نخش لب بطری
انگشتی و در طول بقدر سه تخم شبت و سفید و شیرین و خام او سوء بر تمور ساق تازه او و بخورند در هم خشک
در اول کرم و کوینه در سیم کرم و خشک است منفع بسته و مصلح اطلاط بده در هم و نفاع و سموم جنون و اضاد
بکه جهت در هم سرد و نفاع تمین او جهت کشنین در دو زبان و رفع خواص مؤثر و نخش جهت کرمین هوام و سیاه
سم و کوبیم نافع و منفع مجرور و مضر حرق و مصلح قرفه و سنبل و قدر شربتش در هم و بدلش
و خشیر کش و کوینه بهتر شبه مسموم لقمه از این کیاه خورده خلاص شود از آنچه رعی الابل کوینه **رعی الحمار**
خاری است شبه باد آورد و نیاید شد ایچه شبه بر ایچه حرف بخش شبه تر و نخش شبه بخورد و رش با بخور حصه
و چشم خار سیاه نظر و در زین بهتر سه از خوردن این کیاه خلاص شود و سیم کرم و خشک و نیاید مدر و بضد آب

و خوردن بیخ او مورث رعاف مفرط و بهتر تخم او و بیخ او در هم او جهت سهر زیر کهبه مر و جمع اجزاء او جهت اسهال
عقد جنون و عسر نفس و سیاه نافع و قدر شربتش تا نیم درهم و مصلحش شقایق و از زنه است و او را سقط قوت است
رعاد نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و بلیت او بهتر بشود و مدیر لب ساهی و شکم لب سفید و بهتر در دام اشد و است
صهبه و میزد و در بحر خنصر و قلزم یافت شود و در هم کرم و خشک و لبن و زنده او سوء بر جهت رفع صرع
و صداع و مجرب است اشاره و حق بین از زیت او و از آن در هم فرنج و شقیقه و هر او مجرب و کوشت و چه او
شهوه هران را اعاده میدهد و قاطع ملغ و دافع هر قلع طعن بر عقاد و بخته او جهت لس و مطبوخ او در
روغن زیتون و قهر شده با بیخ جهت مفاصل و دهکه و نقرس و طلاء او جهت تحریک بیضه مؤثر است و این مطلب
کو بیار ماهی شبه بر عاد ملاحظه کنید ام فایده **رعوه** کف ابوست **رعوة** الملح
و بیخ از جا هست بر سر آنچه شهر صابون و نمک **رعوة القمر** حجر القمر است **رعید** ارقوت **رغوة الملح**
از هزه الاسمی است **رغوة الحجامین رغوة البحر** اسفنج است **رغث** مطار است **رق** سمک
بحری است **رقش** سنبل تر هر زیر است **رقیب الشمس** صاحب یوم از نجوم ساعات است
رقع فارسی نامی مرغ فرطان است **رقعا** اسم عربی ضمان صیغه است و کوینه مرض است **رقاقس**
لیه ابرار است و کوینه حقنه آفرینه است و نفس اسم حقنه شب انه **رقول وقال** حشات **رقعه** بعد
شاهی جمیع ابوب است خوردن آن جهت تکثیر اخوان مفیده شبه و مصطلح از آن جهت است سرخ زرد و رش
صلب و سرد و خشک و هر فصل او با زنده تخم جهت تجربه و سقط و زنده شدن اخوان نافع و با
سه روز مثل با شامل تا زنبه **رقع مانی** کوینه درخت است بقدر درخت کوکان و برکش مثل برک درخت
چنار و قرش شبه با بخر و الفقه را از دانه غرش با نه دانه انجیر و بهترین برک او است و دانه مرکز کهنه
زرد و مصر انجیر و خشک نامه نباش زیاده بر بیرون فرع میشبه و برکش لب ساهی و خشک و بهین و دیا بهتر چون
برک او سوء در این خشک کنند میوه و قرش از برک بیرون می آید و بقدر چنار کنگ میشبه بهتر و شیرازه
شیر شیر انجیر و دانه رقش طبع انجیر است از این صفات ظاهر میگردد هر انجیر نیز در ادیر شبه و در لار در
کرمیر است و مانه زنان موجود است در هم کرم خشک و قاطع ملغ و دافع و جالب قصه ریه و صوت و شیرازه جهت قوا
و اثار و تحلیل اورام با برده و سقوط بوسیر نافع و باسیر اطراف او جهت و قی و بیکر شیر شبه مفید و قدر شربتش

حرف الراء مع الکاف

از تخم درختی است که ابراهیم در خرمنها و محلها کشت او طبیخ او مغص نفع و اخلاط غلیظه و ضماد کرد جهت التیام جراحات نافع است
رکب بضم اول و ثانی بمعنی رکاب است رکف بفتح هر دو است رکت اسم شهری است مثل الاحرت رک اسم شهری است

حرف الراء مع الیم

رمان نام درختی که میوه آن ترش و شیرین میباشد و بعضی گفته اند که طعم آن را بر سه حال است اول در اول مرتبه قوة قابضه و قبض لغوی و بعد از آن طعم ملایم و نافع از آن میوه بهترین است و مدر بول و حابس و مقوی و تقویت طبع و مقوی و مشهی و مسکن و مخرج و مخرج و مخرج

مجرب جهت سحج و درم صرد و آبله گوشی اشتمال و بدرسه مقوی و طلاء خوب کیب او در مکی از زیره یک شبه جهت نابینی و قوه
باسه فایده بهتر و سوخته او جهت نفع سحج مجربست **زیبة البحر** حشیشست شبیه دوردکه بها بیشتر و ضماد او جهت
نقرس و سقاء از زهر ابهر بریه بنفع است **دلیش** عبارت از بیلوست و زود قبض بان صورت شبیه جهت اسباب نافع
نفع و مرض سینه را بنه و گرگ کرنه و قطع سخن بر بوست قاطع مرض و خوش است و همچنین از سحج پر طبع و انجیر بری سفید
و مجنون بیاض کاکو بنور انه و بنوشه و خشک کنه نفع او قطع سخن و عاد طلاع آن منقطع گردد و آن موت در جمع
نفع اورم همچنین **ریحان الکافور** بنهایت در مکی عاق و نفع شربت بیست و درمکی مثل آب دادن زیره تر و گلش
بکوه مین سفید بر آن قطع اجزای او بر کل فرا آید و درم و خشک و بیشتر مداوا و مجربات و بنگر و ضماد او جهت دود سر
و تکمیل اورام و آب همین آب او منع تب و جهت تیره ران و قطع سخن جهت ضماد و دفع جهت قرع و جهت نفع و مضر
محرورین و مصلحش بخش و قدر شربش کوچک و از کش مضر بهست **ریحان سلیمانی** گیاهی است که بر سبز عشقه و در حرف
سرخ و همیشه سبز نشیه برگ بلیت و دانه آن کش نفع صرع و کلش سفید و در جهت دود از مغز بر دو خشم میرد و دفع
و کشتن او دلها و نه کرم و خشک و لطیف و قبض و مسهل و نافع سودا و مضر سینه و مطبوخ و ضماد او جهت دلبر و دردهای
سودا و درد و درم و اطلاء او جهت درم جهت و درم بیضه و جهت درد چشم و سرد و آب همین و طلا کون آب که مکرر او جهت کرنه و صورت و نفع
و قوای نافع و قدر شربت از کش سه درم و از کش تا ده درم است و از بیخ او بقبض است و او بر سه نوع است کاهی است در صحرا و
شهر و کاهی عطر است و جهت آنکه عقرب و ریتله و زنبور شربه و ضماد او جهت و کش از لیب که مکر و کلش عشر و نوش
و احتمال او زنده و گنگ است لاهیه شربت او و سطاریون است و دم کوه و کوه زیره جیاه و سرک مشک است کاش
سرخ و بسفید می باشد

حرف الزاء مع الالف

حرف الزاء مع الالف

زاج معرب از زاک است و در زاج معروفست و آن چند نوع است و آن یا معرب از کیمون زاه و سفید و سرخ و زرد و سبز
و زرد و سفید و سبز و سرخ و زاج کبود و قلقدیس و زاج سفید قلقطار و شبه قلقطار و نه **زاج اصفر** از سایر زاجها قبض
و بهترین او جیب و قبرس و شبه است درهم کی و بوشاسا و بطیشر و محرق مغسول و صورت مکرر کنند و سایر ادویه جهت او
قوی تر و طلاء آن با آب کبیر جهت قوه و سفید و مجرب است و در روش جهت سحج و جمیع قروح و جهت اورام و بر این دو نفع
و عمل او با آب کبیر جهت نزف الدم و جهت قطع و جهت ذات الحاق و جهت تنقیه و جهت کرنه و کش و بطیشر و طلاء
و شیاف او جهت بواسیر و نوادر و قروح کش و رفع مرکان نافع است و جهت کرنه و کش و مکر و شرب و زهر از بکیاه

دهانش شیرینی و در جوهر زبان تخم او سوخته شده و قدر شربتش سه درم است **زباد** عقل الحطر ایست
کیاهایی خرد و بلند و در دیر جشت و اغلب در از جوی نیکو نه مشهور بزباد و فارسی کیه زباد و نامند و آن بوی
قرب بخشک و بخطوط ایشان و جنس حرکت کیه رونده از بهی بوی او از عقوبت بهر آن ایشان بوی مشک حاصل میشود
در غایت خوشبوئی و در بیست محتمل و نشف و تعلیل و رطب و مفرح و مقوی حواس و جهت تسهیل ولادت نیم
درم است و با قدری عقرقرحا و مرق کوشت فربه مرغ مجرب است و جهت عشق و خفقان و قرحش و جهت و دردهای
و جهت طلاء او جهت نفخ و تلیین و تسیام قرحه و دوا رفتن و ایام تمیع جهت سقط مجری و مقویه آن دیوثیان او جهت کرم
و قرح او در قضیب و نفع حمام زنان و دوا ادوات بوئیدن او مورث شبه خلق و تحسین النفس و مصلح مجرود و مصلح تکاثر
و مضل و اغذیه باردیست و بدش غالب است **زبرجد** ارسطو زمرد و زبرجد از زمرد کان میاه دور کوه
طلا سنگون مغربی و بنیر صاف که کوه مصر در زاد بلد لیس را قبرس نامند و زبرجد است هر زرد و زبرجد
و اسیاه بنیر که نیه و رسیم سرد و خشک در اخال شر زمرد و جالا و مفرح و نافع زوال دم و در آنچه عربی و مقوی حواس
و جهت رفع ضیاع بهین او و بیاه بصره و تفتیق او و جهت عسر ولادت نفع و مسقط باه و مصلح حس و قدر شربتش تا نیم
درم و بدش زمرد است و چنین دانند که نوش در سینه قیطر تا مصلح کند مار بیت عقرب تا ماه و جهت و دو عنبر
جراحت شر نقوس ساده و چنین مصلحه که مرکب دران نفش کنند و قدر دین عمل و جوت شبه و نفش اسماء در انگشتر و جب
کنند باعث قرح و اراده هم کنند و چنین در اطاع سلطان بر آن مصلحت هر نفش کند در مصلحت چنین و مردم ماه
نصر کنند و بهان از قمر بجرم بر آینده کوه نیه شراب در پیاله زبرجد مرکب کنند **زبل** سرگین حیوانات است مجمع
ان کره و گلدار و خفقت و زبر یک با اصل ان که در است **زبوب** حیوانیست بقدر سگ کوچک و رو کل و اطبق
از خطوط اسفید و ابیض و قصر از بوت او نیز با خطوط اطبق و بیرنگ پر سرخ و بیشتر اند کوه نامند و مشهور است
هر چند ایشان بر نند فرزند کهنه و ایشان بر نند و بچه تیه نخوره بشه کوشت او صالح افتد و جهت ایام و ادراک
جشت و از هر جمع و کلید مواد و بوشیدن بوست او جهت نفس و مفاصل و حشه و قدر و نافع است **زبد البحیره**
او را قیون است **زبد الطری** اسفیج است **زبد القصب** طرفاست هر در نیج نخله جمع شود **زبد الملح**
زبره ایست **زبد القمر** حجر القمر است **زبد القوابر** مسیح قوتیاست **زبش** بطیخ زرد است
زبیب زبیب است **زبال الکنجشک** ان الصفار است **زجول** تخم کوشت است **زجاج**

بهتر آنکه سبز شیشه تازه نرم و مصفا و صاف باشد و مثل آن خفیه الوان مختلفه و بهتر صفح ان دو از سطح جوهر سواد
جنس مختلف او و اشد و آنکه سنگ آن مجموعه و بهتر جوهر است و بهترین مومیا سفید و اول کی و دوم زرد و سیم سرخ
شبه صفح است و مصفی او از سنگ ریزه سفید و صاف است و بلد بعضه کرانه و انچه بمنفعت کرچه شبه صاف
و شفاف قبول کرده و شیشه سبز و اثر تغییر شیشه و نه و بهر بوی مثقال قرص صاف است و چهار مثقال ان در پنج کنار طعام
او کنند و قرص مصفح کر متر از مومیا و محرق و مجفف سیاه و مقطع و بیاه ان ترین او مفت سوخته و فرق الفرد و جهت
صفت کرده و شانه و مرقه الهوال و رفع ضیاع سرد و طلاء او جهت عقرب و بلدیه غرز بنین جهت رد او بنین مهر و کاتش جهت رفع
ساهی و جرب و بلدیه و طلاء لیمون او جهت رفع زرد زدن و شادش جهت جهت سرد و مثال آن سیاه نافع و جهت
او در اخال مکرون فوتیه و ان بمقطع کمر و نوش در شیشی مضر است و مفرح و مصلح کشر او در شربتش با کیه هم
و بدش بر جهت و مستعمل او سنگی شیر غرار بیه **زحل** بلوه کبریتی و اصل سوت **زخم الملک** ساده او ان است
زراوش بوشنگ بن نام است **زدوار** جدوار است **زد** اسم دارو صفت است **زرشاک** ابزر باریس است
زر اسم دارو نیست **زردک** اسم دارو صفت است **زرجون** اسم عقرب است **زرقوم** اسم سرنه اسرج است
زرا لغت مبکه است **زرقوی** نبات طوال است **زرنک** بنا و بال آب عصفرست **زرنیخ** حرالسا
سک است **زرنیخ** رساس است **زرده** بخم مرغ است **زرود** در رود موصوف است
زرد چوبه اسم دارو عرق الصفر است **زرد الو** اسم دارو شرش است **زرنی درخت** این اولیه کوبه جهاد
در هر دو کل شقش نامه نبات است کنجنج و زیر برش عریض و نیز بکش زرد و شاخهای او برش و دراز و چنین تو
ادغاء سرود و نهایت عمش میرود کی و خشک و جهت عرق النسا و اقراح حقن جهت عرق النسا و اقراح حقن جهت عرق النسا و اقراح حقن جهت عرق النسا و اقراح حقن
نفع است و لغت کوبه نیز اسم آزاد درخت است **زرور** بهار است سبز کشته نامه و هنداند از حقیقی و صحیح بلیان از او
هزار از کنند زرش بقدر شرش و کش زرد و شیر کلیه عصفر ترش و سنبر و آب آن خاران و کش زرد و مبر هیچ
بسفیدی و کبودی و بخش زیاده بر شرش و طبع کاه او شبه بکشر است سرد و خشک و با کش حرارت و قوه جالیه و مقلل
صلابت و رافع اندر و مسکن درد او مرهم و منفع شده و نیم رطل آب مطبوخ او و بیمز و آن زود متولد نیز شده
جهت پسر و بر قان و آشفتگی مجرب و کمو قیانه مجون او و جلد بین اثر دارد و خشاد آب طبخ او با آرد جو جهت ادرار کنند

قوت بنیر و شکر زیاده جهت سرد و خشک و نفع مصلح کشی و بدش نفخ و اثر کش در طبقات تا مثل
و از جوهر اده اشتغال **زدناد** حرف عطارد است سه نیر و قوت کنند از کرم زدن محفوظ نامه خطا بر او جهت و طلاش
مدیر خرد و زرد بود و چین و بنگ او دکن آنچه بنش بقدر و شیر و برش بر آب کار و کش زرد و شرش شیر و کل و بخش
شد زرد و نه و مقوی خ و انچه شرش شیر منفعت است و قوتش تا سال نیز و در آنچه و هم کی و بیشتر بیاه طبه فضل و منفع و نوش
عمل و مهره و دوغ و قلیه رنج و مواقی روح حیوانی و تعلیم و تبدیل و مدیل و تنفس و تسهیل و آب و بیاه و زرق و زرق
زهر جاری و نفع تسه و جهت و حشت و مواد و اسرار و شقیقه و ریاح و رحم و تحریک و بوی و نعوظ و تحریر اطفال و نفع و ریکه بر
و جهز و شراب و دود و زرنیخ و حفظ خون آن نفع و ضماد و تداوی **ص** بر بابای جهت رافع و مع عصاره و طلاء و بر درک جهت
آدم افیس و بیکر و جهت هر سر و صدر و دیگر و کنند مجرب و تفتیق بیک مقدار و بر حقیقی و کم بیشتر و بیاه و بابا و بدن و مصلح
و زیاد او مفرط و مصلح و مقوی و بدش و تفتیح و شراد و ریاح و در رفع زهرها شد او روغ و نیم و زرق و انه ترنج
و چهار دانگ و هشتگون و در شرش بیکدانگ و بهر است **زبب** برگ بیاست از ارک مختصر عرق نقیر و مدیر زرد
و تعریض و شیر و بیاه و مقوی و بدش زاده و بنش کمتر از دهر و در شرش مربع و بجلد و مقوی و بدش با بصرت و قوتش و چهار اهال با قوه و بنش
جبال و نیس و اسیاه سر و تر کشاه نامه و دارو آن هر دو بر و شرش و منفعتش و بیاه منفعت و بقوه قابضه و قوتش معده و دیگر و قیام
مقام دارد و جهت هر و نیس جهت و سهل الهضم و صحت و زاد و دفع و تقویه هضم و تعدیل ریاح و تقویه عضاء و رفع
عسر بول و در مرض شانه و رفع کسوم و نفع و عطاء زاد و در تقیح کشتی تخم و مومیا او آب و در رفع نفخه جهت و سرد و بیاه و نفع
مضر مجرد و در مصلحش کشیده و قدر شرش و بدش و در هیچ بدش و مصلح و کنند کی بیاست **زراوند** قوه سرد است
و قسم زراطویله و ده اسیاه مدور و نامه و زراوند مطلق او و قسم طویله است و آن بیخ است و بسطول کشت و نیله زرد و زرد
و فی بیاض تیره و مایل بسرخی و بیاض مسرخ و مدیر و مقوی و مقوی خ و او اسم کی و بدش شیر و برگ جلد و کبر و اندازه
و مطبوخ و شاخ جهت و تیر و بیرک و کش و بیش کشیدن کنند و اخرج و قرنان محقق و خیر مستعمل و طبات و بجهه عطاء
و مدت و جهت و اغذیه مکنند و آن بخش است و آن تر از خیر و بیرک و بدش و مقوی و بدش و کش شیر کیاه اب و قسم اهل ارسطو
و در اوج حشک و در بول و بیش و نزاق کسوم سرد و بیاه و قابض قبض کی و مهره و بیاه و جانب الکلی مقطع و منفع و نفع سده
و منفعت حقه و کشیده و قوتش جهت بیکره و تشنج و در سرت و تعطیف و تقویت سینه و صاد کلون بکه و حض رد و نفع ریح و تقویه بکر
و بیشتر جهت سموم و بالغلس جهت جهت بیاس عقل و تقویه اعم و اوجاع جنین و بکنش جهت سرد و بیمار و اوبه و بیرا الحس مسهل

قرن و نفع و اعلاء غیظ و جهت سرع و اکثار و منفعت جشت و نفع و دهانش جهت کرنه و مجرب و جاه و در بنین کوشت در قرص مرهم
و جاه بر قلب و جلس و نفع طلبه و نزد و بهر کرد جهت سرد و نیه و نیز و لسنون او جهت تقویه و طبات لمه و فرز و جهت آهسیکن
مجرب و در اوجاع جنین و نیه و شرش و قدر شرش آن و در و بیع و شل و کوبه مضر بر و کنند است و مصلح حس و بدش نداد و
مرهم و کوبه و در کش صعبه سرد و بیع و در و بیاه و نفخه او اسرزوت و در تخفیف علاج اکثر است **زراوند مدحرج**
جاهر زراوند تکه و جهت و نیه و الوزر کوبه جهت و در و بیاه و قدر و قوتش و دوش حضر کی جاه و در بیه بیاه و بر کش کی بیاه
هرک زراوند طویله و آن کوبه و بیشتر و بیاه و کش سفید و جهت و اوجاع و بیو و قوت اجاه و بیاه و بیال بیاه است
و در و بیاه و کش و تعفیر و تعطیف او زیاد طویله و تعطیف اعضا و تعفیر قضیبا و دفاز زهر سموم و بیو و بیاه و تعفیر معده
و دفع و جهت او و تنفس النفس و سرفه و تنه و فواق و جنون و صرع و دو کوای و تنفع و مرک تنفسا و در رفع و نفع و هم عضل
و در و بیاه سرد و بیو و از جهت و ده نافع و در و بیاه اهل قوت زراوند طویله و بیضه و بیش جانب کیاه و خاد کشان و بیاه زیره شده
و در و بیاه و بیاه و کش و تعفیر و تعطیف او زیاد طویله و تعطیف اعضا و تعفیر قضیبا و دفاز زهر سموم و بیو و بیاه و تعفیر معده
و دفع و جهت او و تنفس النفس و سرفه و تنه و فواق و جنون و صرع و دو کوای و تنفع و مرک تنفسا و در رفع و نفع و هم عضل
و در و بیاه سرد و بیو و از جهت و ده نافع و در و بیاه اهل قوت زراوند طویله و بیضه و بیش جانب کیاه و خاد کشان و بیاه زیره شده
و در و بیاه و بیاه و کش و تعفیر و تعطیف او زیاد طویله و تعطیف اعضا و تعفیر قضیبا و دفاز زهر سموم و بیو و بیاه و تعفیر معده
و دفع و جهت او و تنفس النفس و سرفه و تنه و فواق و جنون و صرع و دو کوای و تنفع و مرک تنفسا و در رفع و نفع و هم عضل
و در و بیاه سرد و بیو و از جهت و ده نافع و در و بیاه اهل قوت زراوند طویله و بیضه و بیش جانب کیاه و خاد کشان و بیاه زیره شده

جهت کلیه طلاء

جهت بر نه کنند

جهت رفع و بدن بور

حرف الزاء مع العين

زعفران الجنة زعفران معروف است و زعفران بهترین زعفران آن است که سرخ باشد و تر باشد و بوی خوش دارد و زود نرم شود و زود بشکند و تلخ نباشد و بسیار نباشد و بسیار نباشد و بسیار

او بطلی سخت و بیخ کشیال او اگر آن مرض از طلا و نقره و آهن صفه و مثال شبه الف نباشد در طلا و مرزان
و آهن بر ربع هر یک باشد بعد قبول دهاء و هبه در نظر ها و تقطیر و حج بجر و الله اعلم و کونیه چنین بطبوم
زهره و از سر عرق که و کونیه بدان سنگ زدن کنند و کونیه چون خمر را نظر بر او دفنه کرده شود و قدر
شربتش از نیم سوم بگیر تا بدش زهر بر است **زنجبیلیه** بفتح مصر و اسکندریه قنادیل را بر جهان سلا
نامه **زند** بفتح شام هم غارت **زنجرف** زنجرف است **زنجار الحدید** زعفران احمد است **زنطاح**
قصر از خزون بر است که در آن شهر و بقول بیشتر بقرب قلعت و غیر بحر است صد و ربع سنه له
کما چون نامه در خزون که کور شد **زنجبیل المجرد** **زنجبیل فارسی** از شر غارت **زنجبیل شامی**
زنجبیل بلدی از اسم است **زنبوع** اسم عربی است بنوب **زنگار** اسم فارسی است **زنجار**
جرفی و **زنجار دیوی** از اشیاء زنگار مصنوع است **زن** چه است **زنبق اصفر** کونیه بهمین زرد است
زنجره بفتح اصوات مصرعه نامه **زنجبیل** بحرت معروف و کیاه او شبیه بکیاه شقاقل و از آن بسیار
کوکبتر و بهمان و نه فرو در از زمان نیز مشتبه و بر سبیل کرم و در اول خشک و با رطوبة فضلیه و مقوی
و ملین طبع و منع نزله جکر و مهره و مجاری ریاح غلیظ محموده و هضم و مخفف رطوبات و رافع کسل بلغمی
و مقوی معده و جکر و قوه حافظه و جهت سموم جوینده و رفع خلط غلیظ و رطوبات باشی و حلق و رفع بحرت
هوا و فی و کرم معده و ریاح و قصبه بول و بر سهل که از زف و هذا هم دابنات و کذا بحرت رفع غلبه
سیاه تازه و رطوبة معده و با زوده شیخ بخرشت جهت زیاد کون منی و با تربه سهل رطوبات مفاصل و ساقین
و با خولنجان دلسته جهت تقویه و از کرد اسرار بحرت است و اکحال و جهت عشاوه و بیاض و کبود و فلاوش
جهت تقویه بصر عصا بر کرد و ربع و بو سر سهم بر و در دهان و دهنش و رافع نسیان بحرت و مضر صفی
و مصلح عسل و در هضم بدام و قدر شربتش بحرت و بدش و از فلفل است و مرباز و محرک باه بر دین
و جهت تقویه باطنه و بنیه هر آن و تخفیف بلغم و قوت بر است **زنجبیل بلدی** کیاهی است نسبت رشته و کشته سبک
و برکش خشن برک همه و در از تر و بر زمین مایل و کم آب و ش تهاری و مرغ است نسبت کرم و خشک و فساد
او جهت کلف و قرع آثار نسبت رقول القدوس و برکش محلل ادرار و صلبه و خوردن و جایز است و مؤلف
اختیارات بدیعی ایضا و بیخ فلفل الما داشته و از صفات فلفل الما ظاهر مشهور غیر است **زنبق** از ریاحین

۳

مسروف است و بهر کس لیس آزاد نامه و از غیر لیس اصفر غیر بهمین است و در اسمی مکرر مجوز است بخشیدن و غیر در آن
نکفته و در مرکب و در بیت مستدل و مطلقه و تعریف و بهار او در فصل شرکس و تعریف از کرشت او و فرض او در شرش و تعلق
کلمه تا در آب شب که نشسته سه رتبه از بیده از کل زنبق را بخیه بنا بیده و هم کرم در او داخل شرش و لطیف و مقوی
عطشا و غیره هم و مسهل فضله و اسهال و طلا و بر سر و بر بول و طلا و جهت قطع شوره و مهره و رفع و اعصاب و عطشا و تن نافع و برش
در حد اجوال و تعلیم ساده و غیر اسهال و شیر ترکیب است **زنجار** نیز از کفر که کونیه مونه و از کمان سی اجر بر سه
و دهنه مسر عبارت از ادات بحضیض اوست هم یک یا از زنجار مجموعه نامه و از کمان سی اجر بر شیر سی بر خلاف
کر که کلمه بنفس خلیلی سازنده و از صاف صوب کار که کفته و بلوز از مرده و از زنان سی بر شیر و بر شست و مجموعه
و یکی را از کفر رهی نامه و اسماء از صفاح سی اسماء از برین که کشیده و اسرار آب بکیرند نا کفته هم عقول
رنگ سیاه بر که کند دادن سی بنه تا طبقه کهی دنب بیاید و مع اندیشه و بر مرغ اکر هر چه جهاد شل اضافه نهد هم
و در اثر خشک کهه بهانه خفیه لب زنه و قبا یکه در اسهال و تعریف است کوت و بعد تیز آن معجونه و کهی است در جهاد
کرم و خشک و از سموم قتاله و ماکول و لوازم و سترده کوشت و مورث قرحه و قاطع اثر و بهم و هضم بی نفع و مانع زیاده
شدن قروح خبیثه و ریاحه و در بعد و جهت رود بنین کوشت و رافع البطن و بدو سرع جهت جرب متقرح و برش
و پخته او بهتر جهت تنقیه بر کی بر است و از بر سر زده و صور منفعه و مطبوع او بر کرد و عمده جهت قروح نشده و جهت نشده نا بیته
مفید دس نیده او بشیر و هر زان و سرکه و عسل و ادویه سی بجهت غلیظ و خشک لخوی جهت مدت بصر و قلع هیش و ماخته
و دهنه بهمین و سلاق نافع و طلا او فتیق سوخته و کر از سرخ و سفیده شیخ جهت کال حرارت سطح بدن بجرب و مضر
اعضا عصبیه و بکر هم کشیده و تعریف بکر و فرزند کیاه و از جهت مدیر العلم و با دیه در قبیل و با او تعریه مغربیه استعمال
و بهم با هم با آب لطوبت تر از کر کهی کرد و مضر سوء کاسه جهت رفع هر بوند و قروح بیشه آن مجرب با او بهر نه نامه
جهت قروح شدیده بسرنافع است **زنباد** اسم مرکب است که در بعد در مرد اسب بی مکی زنه و در اول بستان
میر و لب کرکی و تند مصنع و مجرب جرارت بین بطر تقیه از هوای سرد متضرر شده و جهت تکیین رباح و حدت بصر و در
سر و بر نافع و فساد او نیست مضر و مضر و مصلح او اکر مختلق و اندر به بوز از آن خوردن **زنجرف** فارسی
سنکرف نامه مهره و از بزمون جهوه و طلا و می بهم برسه و فتیل سوخته بحرت داشته اند و بعضی و از زنبق و کوکرد
در کوکه از تن یا دو کرد و در هم کرد و در سیم حکمت و نفع و سیم و داشته اند و از جمله سموم قتاله و در اول لوازم حاکا

و قه بفتر زرش و بیخ و قاطع نفث الدم و جهت رد بنین کوشت فتوه و اکحال و نفس قروح و سوختکی ناش و بهم شوه سر
و بکر و ش و حصف و رفع قروح کلمه و تان و بهم و رفع جهت خناق مجرب و مردم الکشته بخناق و کرد بدش ش بیخ
و کونیه مرد سنک و سفید اب بیل است **زنبور** نوع سرخ و اسمش بیت غالبه و طلا او جهت برص و اورام
باره جهل و تنک نافع و کرنیدن او و حیان هر مرض مزمنه عرضیا شش فایا و اشان نیز رابنیه نافع و زر مجرب
داشته اند و فساد و مطبوع نوع بسیار و در رفع اشتن جهت برص و بهق و آنه عاشیه مجرب و کونیه ترش میان عسل سیاه
او بقدر یکدرم و مجرب فرهبر جهت است **زنبور عسل** بحرت **زوفا** قسمی از خواص است **زوله** بفتح بر
فوت **زوند** بفتح اول و ثانی و قسم بحرت **زوفی یابس** کیاهی است مفرش بر بدن زمین و بیخ و بیخ تره در روح کرم در اخراج
بستانه و در بخش و عطیه و ش خصار و کرکه و بر هر کرکه بامر زدن و بیخ و بیخ تره در روح کرم در اخراج
خلق و کوکه او قوت از بستانه و لطیف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظ و کرکه محموده و محلل اورام و جهت
سرفه و زخم ریه و در هاش نافع و عسر التنفس و در سینه و دهه و بکر و قیح و کرنیه جانوران و فساد و آه و اعلاب و دوا
الحیه و بیخ و عسل و جهت رفع تمکن کرکه محموده و بیخ او بسکین مسهل غلیظ غلیظ و با قرحه ها و ادرار اسهال او قوت جهت کرکه
رنگ خرد و بهر اب جهت اسکت و بیخ و بیخ جهت خناق امتلاء و فساد ش و آب جهت دم حاره و بهر اب جهت بار
و رفع خون ناره و کرد کرکه چشم بشد و بیخ او جهت نزول آب و بود و بیخ جهت بهم زدن کار مطبوع فساد و جهت بیخ کوش و نظفه
او و در کرکه شبه جهت درد دهان نافع و مضر کرکه و مصلح جمع عرباء او از ترش و قدر شربتش و مطبوع تا جهت هم صفرات
زفاق الطیب چوبی است که در دانه و بهر زنی کشیده و بیخ ران کوسفند جمع و منفعه بکیرد و دانه نامه و بیخ سنکسی مرش و بهر کرکه شقیق
نامه و بهترین او اش هر و آب هر چه شانه پشم را از نان بدن نشد و بیخ شانه و بیکه پشم را از فرج کنند و هر کرکه
منفعه او هم نزد پشم بیان ران کوسفند و نیز با چوب شانه و چوب با از کرکه و در هم کرد و در اول تر و کونیه در اول
خشک است نافع و بلغم و محلل جهت منفعه و صلابه جکر و بیرزد بود خشک و کرده و بر سنک تر با و فساد نافع طلا
او جهت درم و تخم و زخم شانه و بیخ اورام صلبه و تخم منفعه و منفعه عجب او اکحله و بهر بر پشم در کتان مزه دارد و نشر
و کسیخ اعضا و او شد و بهر غایه طبیعه جهت قرع کوش و نفس و فرج و منفعه مزمنه و محلل او با بکیر الملوک و مخرج
تازه جهت رفع اجتماع حیض و شر الاوقات نافع و مضر محرور و مصلح سکنجبین از عنکار و سرکه و بدش لان و منفر
ساق کلو و کوسفند و قدر شربتش از مثقال تا مثقال و چهل و از شیره بعد کرکه بسوزانیه جهت بدکیر و عصاب عضلیه

۳

بوزن اوست **زوان** نقاش کرشیه است و مؤلف صبیه نوشته عنبر و دشت و قیاس کرکان دانه است
مایل بسیاهی و آهنی بنی ش و اکحله و طلا و ترش با بیشه و در ثلاثه مخرش نفث بیشتر تخم و مسکر قوی
بلا نفع و قسم بهن تر ترش شده و در سیم کرم و خشک و بکر و قوه جاذبه و فساد ش جهت بردن آوردن بیکان
و مثال آن از بهن نیاید موثر و مخدوش او و جهت بیست شبه و مصلحی ابوب صفه و طلا او با جهت جهت انبات
موس الاقوف و تحلیل اورام و کلاد او جهت درد سر و مضر است **زهره** بفتح اول قرحه تلخ مرود و مشروب
قرنفل نامه زهره شور و بعد و ثانی حرام است و بهر بر و بر شوه اطلاق بکنند و مع سلاق نیز نامه **زهره**
اسبوس اسمی است **زهم** اسم آب است و کونیه زهم جانوران و زهم اسم عطر او است **زهره الحجر**
جوهر حجر است و کونیه فواد الحجر است **زهره** بفتح جریان از اندر حرث است **زهره** بفتح اول و ثانی و حرکت
نحاس است **زهر** اسم فارسی است بهر اسم کوفت **زهر الملح** چیزی شبیه بشوره و شور طعم
در خشک و از بخش و شه و بر بو و نوع و در جهت که آب بیل طوفان کوه در زمین سیاه است با شه و آب آها از قیاب
خشک کوه و زهر الملح حاصل خوش و زهر جهت که جهان کوه است بشر بر ابر ابر بیک جوهر نه بشیخ نایه کرم
و خشک شه و بخشف و کلد و جهت قروح بخش و اکحله و تقویت معده و طلا بر کوش تراد و جهت عشاوه
و از قروح و نفع اورام و بیان و جهت جهت اجتماع نافع و شرباد تا بکیرم بهر اب قروح در اسهال قوی تر
از نخله و در عرق ابه کنجی جهت تلخ نافع و مضر جهت و بدش بهن و نیم او تنک نسبت و قسم از آن در مایه
لبه خرد و نامه و اما بهم کشیده بیشتر از جهت سموم و قتاله و بکر هم او کشیده و مصلح او بر است **زهره النحاس**
کفر است شبه بر اهالی و از زر کتی آب بر زمین مقعر ظاهر شود آن از کان می و از سی که اشه بهم برسه
و در قوه حرث بکار و شربه فرا طلا و مسهل و ضبط غلیظ و اما مضر و مضر غیر و مصلح او و عسل خوردن و بر او اما و نفخه
و مرزه و زه غرها و مر جهت بهن کوشت زیاد و تحلیل اورام و خشک کردن و از بوسیر و بهر جهت بوشر
و رفع و بهق سفید و قطره او در کوش از خشک جهت کرکه نافع و از سموم قتاله است **زیره** اسم فارسی
کمون است **زیره سبز** اسم کرمانی مثل کتان است **زیتون** اسم تاج مخلوق است **زیره وحشی** اسم فارسی
افتیون و کرو و با و انیز نامه **زیت الاصحاب** و **زیت فلسطینی** و **زیت کابلی** زیت الانفاق است
زیتون الارض نامه بیون سیاه است **زیت بلی** **زیت اسرائیل** حجر الیهود است **زیت ملح** طرا آمیخته است

و قه بفتر زرش و بیخ و قاطع نفث الدم و جهت رد بنین کوشت فتوه و اکحله و نفس قروح و سوختکی ناش و بهم شوه سر
و بکر و ش و حصف و رفع قروح کلمه و تان و بهم و رفع جهت خناق مجرب و مردم الکشته بخناق و کرد بدش ش بیخ
و کونیه مرد سنک و سفید اب بیل است **زنبور** نوع سرخ و اسمش بیت غالبه و طلا او جهت برص و اورام
باره جهل و تنک نافع و کرنیدن او و حیان هر مرض مزمنه عرضیا شش فایا و اشان نیز رابنیه نافع و زر مجرب
داشته اند و فساد و مطبوع نوع بسیار و در رفع اشتن جهت برص و بهق و آنه عاشیه مجرب و کونیه ترش میان عسل سیاه
او بقدر یکدرم و مجرب فرهبر جهت است **زنبور عسل** بحرت **زوفا** قسمی از خواص است **زوله** بفتح اول
فوت **زوند** بفتح اول و ثانی و قسم بحرت **زوفی یابس** کیاهی است مفرش بر بدن زمین و بیخ و بیخ تره در روح کرم در اخراج
بستانه و در بخش و عطیه و ش خصار و کرکه و بر هر کرکه بامر زدن و بیخ و بیخ تره در روح کرم در اخراج
خلق و کوکه او قوت از بستانه و لطیف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظ و کرکه محموده و محلل اورام و جهت
سرفه و زخم ریه و در هاش نافع و عسر التنفس و در سینه و دهه و بکر و قیح و کرنیه جانوران و فساد و آه و اعلاب و دوا
الحیه و بیخ و عسل و جهت رفع تمکن کرکه محموده و بیخ او بسکین مسهل غلیظ غلیظ و با قرحه ها و ادرار اسهال او قوت جهت کرکه
رنگ خرد و بهر اب جهت اسکت و بیخ و بیخ جهت خناق امتلاء و فساد ش و آب جهت دم حاره و بهر اب جهت بار
و رفع خون ناره و کرد کرکه چشم بشد و بیخ او جهت نزول آب و بود و بیخ جهت بهم زدن کار مطبوع فساد و جهت بیخ کوش و نظفه
او و در کرکه شبه جهت درد دهان نافع و مضر کرکه و مصلح جمع عرباء او از ترش و قدر شربتش و مطبوع تا جهت هم صفرات
زفاق الطیب چوبی است که در دانه و بهر زنی کشیده و بیخ ران کوسفند جمع و منفعه بکیرد و دانه نامه و بهترین او اش هر و آب هر چه شانه پشم را از نان بدن نشد و بیخ شانه و بیکه پشم را از فرج کنند و هر کرکه
منفعه او هم نزد پشم بیان ران کوسفند و نیز با چوب شانه و چوب با از کرکه و در هم کرد و در اول تر و کونیه در اول
خشک است نافع و بلغم و محلل جهت منفعه و صلابه جکر و بیرزد بود خشک و کرده و بر سنک تر با و فساد نافع طلا
او جهت درم و تخم و زخم شانه و بیخ اورام صلبه و تخم منفعه و منفعه عجب او اکحله و بهر بر پشم در کتان مزه دارد و نشر
و کسیخ اعضا و او شد و بهر غایه طبیعه جهت قرع کوش و نفس و فرج و منفعه مزمنه و محلل او با بکیر الملوک و مخرج
تازه جهت رفع اجتماع حیض و شر الاوقات نافع و مضر محرور و مصلح سکنجبین از عنکار و سرکه و بدش لان و منفر
ساق کلو و کوسفند و قدر شربتش از مثقال تا مثقال و چهل و از شیره بعد کرکه بسوزانیه جهت بدکیر و عصاب عضلیه

زوان

زیتونیه علیه ما ارا
انوا لا یاب کونیه
هم در دمنوی
ست

زیت الطرهان زیت الوان است **زیتون** بضم و فتح زا و فتح تحتانی بلغت زیت کان است
زیت الشجر روغن تخم شجر است **زیتون الجبلی** و **زیتون جبلی** و **زیتون الکلبه** زیتون
بری است **زیتون الماء** زیتون است در قلوب آبها روید و در جمیع فصول صیفیه زرد باشد و طعم کینه زیتون دارد
در آب تلخ بر صفت شبه مسمی بزیتون الماء است **زیره صحرائی** اسم فارسی کمون بری است **زیبان** بکسر زا
زیباج از اقسام بلطه است و مسکن مرده و صفرا و بعد از اخلاط منفع و منقطع بلغم و منفع سده و موافق
حمیات بکر صار و بهترین آن سرخ رنگ الون و خوشبو و بارده است خلوق قرنفل و جاشیر و زرنباد الاسقام
مه کوبر است آش مرغ کوشت سالم تهیه کرده طلی کنند کاسه مرغ باشد از زنبه که جدا کنند باد و جنبش و تخم و مغز
و روغن گنجه و آب جوشانیده و نیم رطل سرکه و ربع رطل عسل بیک شیشه سفید آبکی اوقیه و باد قبول در کلاب یک
درهم کشیر خشک متوان خورد و به آب و قیقا رغفران خورند کنند **زیتون** بهر دانسته بهترین است
درخت بزرگ و برش آبدار تر و شیرین تر از بری و جهاز سال با رسیده و تا هزار سال مرسیده و او گرم
جالینوس بکر صار و بهترین آن سرد و تر است و خشک و سیاه او گرم و خشک و سریع الاستحالة بسوداء و صفرا و مرطوب
مجوده و خشک و بهترین او نیز رسیده است و در آب تلخ و شبه شبه و با طعام خورده شود نفخ و قبض و بحران
در انیوقت مقوی معده و دافع آن و شهر و حابس طبع و بهترین است و مورث چربی و در آخر و مصلح مغز گردکان
و بادام و درد غنه و سرکه و کینه خوش و مداوات او محرق اخلاط و مصلح شیرینیات و ضد او دادن جهت رفع
سبوسه سر و ضد او نمک او جهت رفع سختی آش و طلا دانه او با میه و آرد کنند جهت برص و اعتق و بخور نیاز رسیده او
بالا دانه آن جهت ربو و دراق خوش نفع دیر کش در ورم گرم و خشک و ضد او شیرینی جهت جذبه و قبض و منع زیاده شدن
آن و شیرینی زیاده بس و جهت چشم و ادام با و الیتام بیوت سرکه منقطع شده شبه و بعمل جهت دوخی و با
آرد جو بر ماخت و فطلا کنند جهت اسهال و خایه آن و جهت قلع و ضد او پخته او با آب خورد بکر جهت قولنج عسل
رسیده جهت دندان کرم و تلخ و زیر زبان آن و مطبوخ او در شراب جهت نفوذ حصی و رسیده جهت عفونت آب طحال او جهت
دندان کرم خورده نافع و خشک آن جهت قروح بلغمی و مقوی ورم و عضلات آن در فعل هر دو مشترک است
و محول نسخه طلی بر آن کرم و نزول و ضماد او جهت برامک حمره و قطع کردن مواد چشم و تاکل کرب نافع و بیخ
و درخت زیتون را با قدری بکار جوشانیده مضمضه نمایند جهت درد سر و نطوق جهت زکام و کفیدن بطوبات و بخار

ان جهت اخراج رطوبات آن از بینی نیاشد و شرب و تحقیق بیخ او با جامه جهت سم عقرب آن جهت است جهت خارش
و برص و دار و کوزه کوه و کوه کوزه کرای اعراق نمایند پس از کوفته بیرون آنچه شراب بر او کشیده بار دیگر اخراج کنند
نمایند در هر فصل تیز از نباتات و ضماد و حاکه بر او بکرد جهت عرق النسا بر دلایل عرب از مجاز و حشر تدبیر
جهاد آن جهت قرحه نمودن و منع و رفع عمل خراج است بهمان منفعه و موافق ترش ضماد و موافق برگ و شاخ آن
زیتون را و این امر مجرب است ضماد کنند او و عمل و آب شراب او جهت داء الثعلب و آب الحیه و سعفه و حبوب شبها
نفع و رطوبات تلخ آنه او از آن موحش او بعد جهت جرب و بعد جهت و فضول طبع هر امراض
او جهت صداع و شقیقه و بخور شبهه نفع و رطوبت شبح نافع و موجب او و بهمان آن در غذا جهت کرم زیتون
بهرام و دفع هر شش عضو جهت قبول عمه و تقاص حیاتی و برکت موثر است و محفوظ آب تلخ که
زیتون و دران جنب بزه کشیده جهت استسقا اثر مفید نفع او در صورت شب بسیار بگوئید و مایل به جزر است
در اول کم در ورم خشک و در تقویت ذهن قوی تر از کنه و رافع سل و در اخراج مغز جهت رفع رطوبت جرب
و هر جهت جهت ربا نیز کوشت موثر و نفع بر آن و قیر و ابریل و محول او جهت رفع آبها سیاه بعض و ضماد
بر که جهت جرب تقرح و سنون او جهت کسلی و درد دندان کرده مواظبت و جهت زیتون در آب و در آب تلخ
داده شبه بجنبانند در روز تخم او رفع شیخ و بخور و زیتون قاطع ریو و سعال است **زیت** بفارسی روغن
زیتون کوشته الجمله از زیتون رسیده کیرند زیت هر جنب نرم و بخیر مغشوش او سرمه الاثر بر سطح بدن است
و ابزار او از کیمیا کر منقطع میکرد و بخلاف و مغشوش این نفع در ورم کرم و با بیوت و بقبض و قول بر جلوبه آن
اصلاح نمایند و محول او در ورم با آب کرم سبب برهم زده صاف کنند نافع و لطف است و جهاده مثال او در
یکه طلا آب کرم با الشیر ۵ مرهم قوی جهت درد اعصاب و عرق النسا و با شراب آب کرم جهت مغص و اخراج
کرم شکم و فتق کنند با او جهت رفع سمیت اجاریه و تحقیق آن جهت قولنج و سر و درد و مفاصل و عرق النسا
و درد کمر و با هر همه جهت التیام و اصلاح زخمها و طلا او جهت درد و آن با ادویه مغویه و چیزی مثل سال برای و نیم
زیت عتیق تازه و کمتر از چیز عتیق و گلدار و تلی طبع و بشره و مصلح اجاریه و مختلف قوه آن و مانع
جمود و اعضا و رافع ضرر سرما و اکثر اش مقوی بصر و جهت رفع سباق رقیق و جرب و سلاق نافع و جهت نزول
آب قایم مقام قیح و طلا کنند کرم را و مسکن الم کرنه عقرب است و جهت روغن تازه زیتون ۵

بجوش تازه تا بنفسه رسیده بل عتیق تجوید و قدر شربتش تا شش مثقال است **زیت الانفاق** روغن زیتون نارسیده است
و محلل و قابض و کینه در اکثر اوقات سرد و در اول گرم است و محقق مرض و مدر و مخرج سده و موافق معده
و محقق اشه دندان و مانع اورام عرق و ضماد کننده اخلاط و منضج سده و قطع عفونت و مقوی جنفا و محلل او
موافق درد اعصاب و مواد حاره و بیکی کننده و کشنده خارش و خارست و در هنر زیتون بر آن قیام اروغن گلسرخ
و زرد و مر و دافع عرق و قاطع سیاه مرض و کشتار ان و مقوی دندان و مقوی فعل و دافع سیاه رطوبات لاهاه
و قاطع نمل و نشه است و جهت مطلق روغن زیتون را در افعال مرکوره نفع صرانه و مخصوص فی عرق و ان نوع
نیز اشد از هر جهت کنه شیخ و تیز بکرد و از آنچه از سه سال کنند و بهتر از روغن بلان و پیشه و بعضی
قائله که آنچه از زیتل بیاورند کوشه بهتر است و در هر اد بهتر آن عمل و شش آن که در روغن سوتر
با لینه خفه در صام سه روز بنوشند و آب سرد دران اندازند و انگور از جمع دردها و ضرر دفع و اشکال آن
نجات یابند و بران خیار که بهی آن نوشند و مجرب داشته اند و مغز از زیتون مخفی کنند بر مولد
خلط قابله و بسیار مجرب و مولد حکه و مصلحش شربت بنفشه است و جهت روغن زیتون بجوش تازه تا آب
بسوزد و آنچه بر آب بر آمده اول تا نیه تا تلف و بر بیل جهان بجوش تازه از تنقیه سه بار آب شیر بهتر
از روغن بلان و در ادویه اسرار عجیب است **زیتار** نقره و مغز زیتون است هر از و ظرف می بجه غلظه
بجوش تازه و بوزاب بنفشه تازه در ورم گرم مورد رافع کوفته زد حقنی و ضماد حصی جهت درد مفاصل و عرق النسا
و نقرس و کرشقاق و مناع و غرغره بدن لاغر و بهتر آب ماء الصل جهت درد دندان و با نفع ترمس جهت جرب و جراب
نافع و هر جهت کنه شود را فعال قوی تر و در ابه ان مر طبین خوند قروح است **زیت السودا** روغن مرزنجوش
شبت و ام قوت و بوزاب تر تازه و از درخت خارک بیم مرسه و خار اکوه و جراب خورده و در عرق
سنگس کوشه و بادام کوهی تازه و قطع روغن مرزنجوش و بخور بیوت در ورم گرم و در اول تر و کوشه خشک است
و مولد خون صحیح و مطفی اخلاط و جهت امراض سوداوی و بارده مثل جنون و صرع و فالج و ضرر
و در ارخصلت و تقطیع سه و دوار دماغ بارده نافع است و موافق حیات است بدبیر عقرب و غرغره و لوز البر داشته
زیت الشلجم بفتح سین و روغن اشنطلیس است **زیت الجبل** بفتح نون مصدر است لفظ است **زیتی**
فارسی است و جوده تازه و از جمله فرات و مجربیت شبه جوده کرده جهت دوازده که در سنگهای سرخ تجزیه

بجوش و در بعضی عقرب و در ورم چشم قطره آب که از کنکن بگیرد و در بغر طرف شبه و سر بقصد و تنگ
آید و طلا و نفر و مرهم و در ورم سرد و ریح تر بهمت نفس و ترشی و محو عرق او مولد فا و بطلان محو از دردی خشک
و جرب فرو تازه و کرنه زبان جوهم و طلا کنند او بخیم مرزنجوش و بادام و تخم جهت جرب و حکه و نفع جمیع آثار و آکله و مغفر
رطبه و قروح سه بدو نفع مجرب و آنکه در رایتاع و مرهم و روغن زیتون جهت نفع و اصل اشک و جهت و به تیز و جهاد
همین اثر دارد و تیز کنکنی و تیز کوش خرد و در کشیده سر و بخور کنند و نفاس نکاح از غیر لطف شوند و بدر تنقیه
محو دهنه و چیزی نیق را کشته بسیاه و بدو مرکوب بنفشه نافع تمرین قول کنکر و ضماد و غیر مقبول او غیر جهت خشک کردن
و دانه اشک و قروح مجربست و رخای نیق سرد و ظرف نیز هم جرب و جمیع آن ترش متقبل است و در بیت تنقیه آن
و تحقیق غیر مقبول او با عسل و بعد از اوقات نافع مثل بنفش و در قوس و جهت کشته اسد و بهمان چند روز هر روز تقبیر
جهت بکر کشته و تبخیر کرد کنند و کوشت آب بوزان کنند جهت مقبل بنفشه و جهت خوش و قوت او و کنند
و قوه تنقیه بود است و در ترشیت زرغیر مقبول و تحقیق و هم بدش مصالح قبول است و مصدر او سیاه کرم و بدست از مجرم
قاتله و محقق فضلا و محلل تبها و مقطع است و طریق تنقیه او در صفت اول که در است و جهت غیر مقبول او جهاد نفوذ قاطع
صدمه بر سی ایه و بنش بر نوس سه مقتضی کوفته و طرق عمل در در تنقیه مصروف است **حرف**
السین مع الالف ساج بهندی سیاه است درخت بسیار است و کمال در آبها بسیار و جاد نیز مرد
شبه بکر کوهان و بایل سیاه کرکی جاری بسیار کشته و خوشبو و چسبان و بر کشوده و کرشود غیر بلند نیز بهم بسیار
و قوتش سه سال است بدیم کم بود و هم خشک و در فضلات ابو و مصلح مالی مدوه و مقوی عفونه و خشک و خفقان و خطا اوراح و اخلاط
و ضرع و مسکن و نفع و کمر و نفع احداد و سیلان آب و هم و هم بوطان و از کرکت مصدوع بشبه و خشک و در سرای جنون و دست
و در دیگر فرض و غیر او دست و تبخیر و جمع فواد و تقویه حواس و درقان و کرشقاق و سرد و حقنه نافع و خشی و مع امراض منفعه
و هم و در اکثال جهت تنقیه و تحقیق و تقویه بصر و خشه نافع و کنکاه اشتی او و در زبان جهت کنکنه زبان مصدوع طلا او بهمرکه
جهت اجتماع بخش و ترش و رفع مبرد و ماه خوره تقبیل و کنج زان و تقویه کوهه و مطبوع او در شراب جهت تقبیل و هم و جنان
اکثر نشین او در میان جاه و قشه جهت کنکی زدن ان کوشت و صفرا و مصلح مصلح و خفه خانه و مصالح آن مرکت بر فرد
شرب ترش و تحقیق او بدش و روزن ان سنبل هندی است **ساج** و حرف هندی و هر بیه ساکونه نامه تقدیر و خشت
سیار و مع بخش و صبر و بدل سیاه و کنکر الوقی و خوشبو و ترش بعد و قوس و مستقبل و مطبوخ کرده او تفرق قنه دی

و اشیاء است جهت سرد و ورم سرد و خشکی و اینکه حرارت و ضماد ساخته او و آب آن جهت درد سر و ادرار و بکار و خفقان نافع است و اگر
مسکن کسی و الله اعلم و بیان اسم جهت اخراج کرم شکم قرار گرفت و طلاء محرق او مر لوزاء حرق و آب آن مشتمل و اسمال
از جهت درد سینه و شنبه جهت ورم شبان و تقویه بصر و صحت نافع و قدر شربتش از مثقال تا سه مثقال و مضر سکر و مصلح خاب
و رغن شیرا و غلیظ و خوشبو جهت صداع کهن مرض و رفع خارش مین منفعت است و جهت نافه مشک و ادرار و کذلک و حفظ بدن ان
و وزن آن هشت درم است و بعد از سه روز ساداوران معرب از سیرت و داران است بعض ساجه و در مختار و در خوزستان و در
و بعد بلوز و گلهام نامند بجهت آنکه ثمر مرا و از اذا ترغیب میدهد و اسود اقصی و در حب جهت است و ذکر کرده اسم عضلی
و در تحفه و در ذخیره بطلیه صاحب مخفی جهت خارش و کیه جهت زخم شاید بر مرض براق و سبب شبه و اینکه ثمر در صحوف
در شمال هند و بلاد حمالان بهم میرسد و قصبی ان بلد است و مؤلف گفته انچه از درخت ارجمند بهم میرسد
بهتر و اشرف است و درجه سرد و خشک و اینکه عوارض محمد و رادع ادرام مکاوی و آب و ادرار طلع نزف الدم
بشرط عضلات شربه و ضماد و حابس سرسام مال و مرض استسقا و هر که جهت و مضر قضیب و شیان و بهر
جهت ادرام بده و بدرنج مجوز جهت رفع سرکه تیق مهر و شوخ و فاتیه مرسوم و قرنبه او بسر که جهت قطع سخن جهت و تقویه و اخراج
اسهال نافع و معاوت موزن با دوا و مواد و مصلحی نگر و قدر شربتش مثقال و بیش صحت ان مورث سالامنده
اسم نباتی و نوعی از عشبه و ان جهت بیست شبه ۱۲ روت باد و دو دستها گاه تر و طلی اگر کند و ادهیق از زرد و بیماری
و نباتی گوناه و بیز که میلانا خوردن کوبند اش ملاء تیر تمیه و اگر در تنور اش اندازند قسر دیگر بکه بکثول
او از سموم قتاد و بی تیر کی و خشک و مضوع مقطع سعد و ندهن زرد عفص و درمان ابلهر بخشه بشنه سرده موس
و قرحه کننده عفونت و چشم درد و بیماری اسهال قطع و خشک ارکه علاء غرغره خود و عضل خنیه روز بکه از نه عدد فرود جهت
درد مقعد و ادرام بارده ضماد و نافع و جهت ان و قتل و فاذ زهره و تخم سنگ است سامابرس اسم از نعه
بر است و در نعه بعد مسمی بکیل است و داد و گوشت و بیماری است و شب بجز دوش و قشطال سیاه و بیست جلد است
و ملاقات مخنی او بر بدن و درشت برص است و اسم کرم و خشک و ضماد کوبیده او بر عضلات جانب چشمان و نعه و نافع
و تقویه خشک او بر دندان کرم زده کشتن ایمان و چشم شکسته و بر موضع کرنده عقرب کرزنده در کسلان کسی گوید و طلاء
خشک او با روغن زیتون جهت ریا مبتدی مرض و رفع احتباس بول و قطور بن دخول او آب کشتن کرد اصلیس
جهت رفع فوق لسبا و شرد و بهمن جلوس و طبخ او همین اثر دارد و خوردن او مورث سدر و ادرار و تدبیر و مصلحی شربت

۳

رجاس و شمال ان سامان اسم نوعی از زمرد است لسبه رنگ و مایل بسیاه و بدرنگ و اندو صحیح ترش میشود
سرد و خشک و مبین بیان بهت قرع و جهت رفع بهر نافع و اسهال و طلع نزف الدم است سابرج معرب از خاوه
و اسم مروج است ساسالیوس و سالیوس معیب لیوس است ساجی اسم نوعی صمغ الفاظ است سافقه و ساقی اسود
هر سیاه است ساسارکشت بزرگ است سالیون اسم نباتی کرش است ساوس اسم نباتی است
ساطریا و ساطریون اسم نباتی خضیه اشیت است ساقی الحمام بیشه معرب عرق الحمام است و اینکه کوبیان از قرحات
ساغنین و ساغانیون اسم نباتی کنجیر است سافرس اسم نباتی فرنج است ساروا نباتی عضلیه است
ساطریون اسم نباتی بعد از دو عضو مختص الاوراق است ساریقون اسم نباتی شیخ است ساری اسم نوعی حب السیر است
سالیلس اسم نباتی مجلو القوت ساسم انبوس است و کرنیه ناکوان است ساناخوا اسم نوعی از ماه و آورده است
سالیغریون اسم نباتی کنجیر است ساقل اسم نوعی صعتر است ساد اسم نوعی زنه و اورده است ساس
اسم نوعی فرس است ساکونه اسم نوعی سیاح است ساذل اسم نوعی قرنفل است سالوکوتا اسم نوعی صحیح است
سایند اسم نوعی حب است سالبکا اسم نوعی کرات سیسناه نوعی از است و بعد از نقی کرنیه فرود و خشک
زیاده بقدر و عرق او با پیه سفید مرغ بکش مرد را بر کرد بر پشت و پهلو شده و اول زده و فرود مرغ سرما بیشتر و در حرارت
و برجهت مسهل و در اول سر و مسهل محرور المزاج و ضماد او مدار و مرق و طبی کسینه ملتی و کسی صرت صفرا
عطش و قلیل الغذا و شمول او جهت عرقه البول و سرفه و ابلهی و اخراج کرم و محرقه و خشونت مهوت کرکش آورد و صحیح مرارت و
شه بهره و اصلح او تیا و بهره سهلو و تهاری و بلغم و نوع نافع و ضماد و طبخ او در دهان و طبخ او جهت کوتون و تقرر قطرات
و قدر شربتش از سی عدد است مثقال کشفنی مرده کوبیده مضر کبد است و مصلحش در مردوس کلیه و در جیران خاب است
و بدلش خطمی قطار سبع قطار شبه دقیق کوبیده سنگ است سیاه و بیراق و نقل کشش و سبک و روی هر سرد و در سبع
خشک و مضر او جهت کوتون عطش و دستره و در زمستان کفاه و تقویه معده و بکه کشا و بهتر است مقوی دل و اکثال
محرق مقول او جهت جلا البصر و تقویه چشم نایبه نافع و بیرون سرد او دکان و کمون نافع نزلی آب و مقوی معده مشتاق جهت
رفع چشم و عطلق او بر سرانیه در مر و مضر بهره عطش آب انجیر و چشم سطوح و خفیه جهت عضوان و ان لم یکن
نوشته و مصلحش بهره سه در ان کما که در زمستان نظر کند و ادا نوشد نقوی و رفع شود و از مجربات شرده نه دکان هر شی
قطره او بر قدر مثقال شبه جهت رفع قرع و وحشت از مجربات سبع اسم جمع حیوان درنده است سبع الارض

بزرگ باشی است سبع الشعرا فتحین است سیسبان اسم از دو درخت سبوس کندم اسم نوعی کرات سبز قبا
بلغاء مطلق اسم شعرات است سبب اسم نوعی درخت سپاری اسم نوعی فرنجیه است سبکی اسم نوعی از درخت
سبیش خم اسم نوعی از عرض مغرب است سنو بیاه بوزنین اسم نوعی قرص است ستاوری اسم نوعی مرغ
سجلاط اسم نوعی است سجوس بیشه مرغ سجلیس بیشه زاد و در غرات سحاب نوعی کرمان رنگ است
سحاب البحر اسم نوع سحوریون است سخر بیاه بیچه است بازه در شرح نوع و بیرون و بیرون کی و خوش
و مضوع و بارده و مضوع کرده بکر و نافع و قاطع بلغم و حمی و جهت حمی و در کرنه و نافع و مضر محرورین و مصلحش رب
ترش و قدر شربتش مثقال و بدلش بیرون و نیم او در غرات سخوض و سخنوس از غرات سخره زاج
اخرات سخاوس اسم نباتی اسطوخودوس است سخلیس اسم نباتی درخت مسلک است سخنیا اسم نباتی مسلک است
سخاله انچه از قطرات لیوان جه کشنده و انچه در اصل کوشش زنان بود سدر نباتی سرکه کرکوشه و مرد و در ان
برگ سایه و آب و بر اوراق خار و خاص نیز و بشاخه که خار و خرش بر کرد و نیز ترست و خرش بشیر و خوشه
و شیرین و اینکه ترش و در دو و منع میشه نشاره جوب او در اخر اول سرد و در آخر حرارت خشک و قاطع نزف الدم
و رافع قرحه امعا و سرها که از ضعف و کشه و رافع استسقا و سرد و حقنه او بجهت جهت جرب اقوی و دو و ترش جهت
زخم و نافع و قدر شربتش تا هفت درم است و برگ او جهت رطوبات و تنقیه بلغم بدن و تقویه معده و منع سقوط آن و تقویه
اعصاب و طرد هوام و ضماد او بشمار جهت نفع و رهاء صداع و تنقیه و بیرون و منع طبخ تازه و تنگ او بهمین اثر دارد
و ترش و اول سرد و در خشک و تبرید و اکل کرم و اشیاء و زاریه و ترش او قابض و مسهل و مضر بسینه و اقلیل الغذا
و در رغن مضر صداع اکلیل و طلاء آب او مسهل عضلی مضر و بهتر و عطش عرارت مضر و خوردن ترش او نافع سعود
کارت و نافع و رافع صفرا و اشیخ و آب شیرین او منع سرد و کشنده کی مضر و مضر مردین و عطش کشنده و در رابع محرور
شکین و ترش خشک او قوت تنقیه و آزدان او بوقی الشق و تنه جهت بیماری مرارت و قرحه امعا نافع و ضماد خشک او در
صداع جهت رفع شر مضر جرب و آنه او بنیاه قابض و ضماد کو سرد او جهت سکتی و عطش و تقویه بیرون جرب طلاء مطبوخ او
بکه که علیه کنکه جهت عصاب عضلات و سرعت حرکت طفل ثمر و چیز و از نیق را بکلیه کشته و رفع تو نیه
از برگ بیاد و بر کلاب آیه جهت بعض آبله بشنه و ترش شرین شود سداب نباتی قطعی کرنیه و در کشف بین
و دیلم بیم نامند قبسنا دارد و در خشک اند کرکه بکر و رفع نافع و بر کش و ترید و بیرون بیشتر و کیا خاص برای اشتهاء است

۳

و کمش از دو درم کی و خشک و اشیاء او مختلف کمر و برگ عصاره او حدیل و حبش و خشک ترش و سقط جهت جهت
و منع سرد و گلهای سیاه با تراوه و جهت سرد و بره و نقی و بیرون از اعراض سینه و معده و رحم و حقنه و بیرون و بیرون
از باشد جهت نیه بشنه جهت کسکین مضی و در دهان و سینه و سنگ مثلی و سرد و مرمر و در رحم و عرق النسا و مضر صداع
بهتا بارده و چیز و رغن بکوبا شنه جهت اخراج کرم و اشیاء طبخ او در شراب جهت سرفه و خوردن او جهت صرت بصر و نافع
او رافع هر چیز و کیه سرد و قدر قدر اعضا و شهوت و بیرون و کان جهت شنه و بسه و اوجاع و مداوات او و هر از
بقدر کمر هم جهت آنرا نافع و در سرفه و تشنج مجرب و نیکو از تراش او زدود و از طبخ بالعسل سرفه او قیه هر او قیه عسل
جهت فواق مجرب چیز و نیش شنبه با بیش شنبه ان و شرب کسکه و رفع ضرر ان کیه و دو هوت صداع و اشتهاء
و عطش و انجیش و بیرون و اشیاء کمین نخ او جهت بیه و قرحه با شراب جهت رفع صرت اصیر قدر و بیرون او هر از
عرق نسا و صداع جهت آنرا نافع و در کنه و عقرب و در حقنه مجرب و بهتر جهت آنرا بیک طبخ بالعسل و دوا نیه مفید و رفع جهت و حقنه
طبخ برگ اب و رغن زیتون جهت قرع و ضماد او کمین و بیرون و عسل جهت و در خشک و رفع و نافع اخلاط و مطلق
او در رغن زیتون جهت عصر بول و اکلیل و آب آن جهت سکتی و شهوت و جهت منع مجرب و بهتر که جهت جاف و ابرق النار
جهت هم و بیرون و هم و در رغن و رغن مضر و رافع استسقا و جهت قرع و طبخ و رغن و بیرون باشد کرکش حیوانات موذیه
جانب شبه و قطره صداع او کو در بیت اگر کم کند جهت او کوش و اکل او و آب او و اینه و عسل جهت عضلات و
و سوزاک و اکل او جهت و صحت طفل و نافع و مداوت خوردن او کشف عاجزه و مصلح و محرق اخلاط و منع عطش
سکنجبین و در شیرین و قدر شربتش تا مثقال و بدلش صعتر و نعنع لبنا و بر سراب بنیت که بر ترش و مضر
تا بیست جهت قوه چشم و تکمین عنا نزد بیرون و خرقه او بقوه که آنست جهت اخراج جنین و مشیمه مجرب و کنه بوینه
بر آن با بیش ریاف قوه قتل آب او رغن سیاه بکه و کاشته جهت رفع و آب و ده جزو و رغن زیتون بجزو قوه
تا بدو رغن بنه جهت برجوت کاده و شانه و در دکر و رحم و بیرون شاه و در دهان و کلیه رفع و رفع از زکام و نیا ساعتی
و صحت و بهتر لفظ او قوه راهنما جهت رعشه مجرب جهت آنکه از جهت مضی و تنقیه رفع و بیرون و طلاء نافع است سداب بری
بر آن و بیرون و کی شاخ تر و بیرون و ترشه تر از زیتون و در دهان که و خشک و بیهوش اقرب و جهت و بیرون او کشنده
از دفع است و از ملاقات مطبوخ او درت او جهت آنکه و عصاره او کشنده جهت بر آن و آب او نافع و رنگ آن عیش
چیز در دهان که نقطه و در رفع از زهر حیوان موذی مفید است و رفع مضر کنه و ضماد و بیرون و شراب جهت

حرف الیاء مع الزاء

دانه‌ها نافع و چشم را که کوچک و سیاه شده باشد موجب جذب مواد و عراق و موت نفس مفید و مکرر دود سدی بسیار
سدوس بیخ است سلاغ اغریط اسم پرنده فرنگیست است سرخس اسم آن در مرزنجوش بطبارستان مرسه و در دیم
و بشکن بن چهار گونه میشود تخم است سیاه و بیضی و سرخ و سرکه و هر دو از شهرهای ترک و پاسق و بهترین و بشکن و شاخ
دران بیخ میرویه بقدر دو عرض سرکه زدان و برگها را و زوایه و خوشه و نوبتی بهم بکشد برگها را و ریزه مرغان
مرسیه و فی عاد داد و شاخ و تخم در دیگ مرفع در دو درم کرم و در اول سرد و خشک و مجفف و لذع و سالی و مفتح
و دافع قولنج و مسقط جنین و مسهل قوی خصوص که کرم شکم خصوصا با عرق میبا و سکنجبین و شراب و امثال ان
و مفتح و دافع کبار سودا و مسلی نفخ و تاجهای قولنج و تاجهای است و جهت سنگ عسر البول و جراحت
کهنه نافع و تاجهای بخشال او باشد عدد و تخم بمرت سه درم و جهت رفع کوفتگی اعضا و مسقط اجنه
بخانه مفید و چهل از نوع تراو شی طبع تازه مانند تخم و پاره کرده در دو درم از اندر طبع عسل بجوش نه
تا تمام آشوب و چهل کرمان کهنه و بهر از چهار ده مثال نوشند رفع درد و درکین مرض مجرب و دزدش جهت
جراحات رطبه عسر البول فایده آن مضرت و ورک زاده و طلاء طبع و بهتر حقنه آن در بر تا مرده و نشسته
چشم شود به ملک دفع حکه و خارش بر عضو و موجب اخراج فضل ان و چون بهتر بر طلا کنند جهت منع
نزول آب مجرب و الشاه چون در خانه بک سیاه خرش کنند و آب طبع آن در باشند کک سلا برطرف کند
و مضر ریه و مصلحش شیخ از مرض قدر شربتی و مثال دیگر شیرینی است سریج از نقص سوخته و سفید
سوخته بهم میرسد و باشد شیخ فی از ان کم رنگ تر است و طریق رفتن او در رستوران مطلوب است سرد را
کمتر از سفیدار مخ او زنده است از کشیدن و قاء است طلا او با روغن گل مفید و در بغل انبوه جهت زدایمن کوفتگی
و رفع ورم زخمها و تنقیه کوکی ان و بیرون کوشت زاید و مرده و قطع بر بوسه رفع و کوشت آتش و بازو داشتن
سیلان خون و حقنه او با پیه و آب ریشک جهت قرحه امعا مفید است صرو درخت معروف است و شبیه بجز
رومی در اکل کرم و اسهال خشکی و قراد و کرمتر از بیرا خراج و صفا و کمتر از شرو و شور و بجا به ساید او منفعت تر از
قطران درخت سیبین است و اشاره جوب و جهت منع سیلان فضول و باد حاف جهت تنقیه مثانه
و رفع بول در فرش و ثابت و مثال از برگ سایه داد و بیخ مثال از مرهای جهت تقویه مثانه و عسر بول
مفید و مضر ریه و مصلحش کثیرا و محرق مفعول او جهت کوشت آتش و عسر مفعول او جهت جراحات رطبه و عضلات

ثمانه او جهت بواسیر الانف و خارش و تخته او در سرکه در ابرتی مخلوط کنند جهت قطع اثار بهق و سفید و چشم
و با اجره سیاهه و سبزه‌ها جهت فتق و اسهال جراحات و تقویه اعضا است و قطع نزف الدم و پیچیدن زخمها
و تقیید اورام و رفع اجاع و الاذی و آب جهت بجره و نمله و سوختگی آتش و عنفوان طبع و جهت درد دندان
و قرح لثه و در سرخاب ان و بجزا و جهت کرم زنبور بهام خصوص و الوقی او بعسل جهت سرد کهنه
مجرب و مقوی معده است و شراب او بشراب طبع نزف الدم و قرحه امعا و منع انصباب فضلات معده رفع
نفس الاشاب و زدود و مخفی جهت رفع بواسیر مفعه و بواسیر الانف و بکلفا جهت قروح رطبه و عاتیه او
جهت رفع سیلان آب جهت نافع و جهت شرب و برگ او و آب او و آب سرکه طبع تا نیم آهو و شوش و ارد و شیر کنند
بجوش نه و فتق اسهال بر مرض مطلقا نافع و رفع الطلا کنند جهت سیاه گون و دراز گون و خط سقوط او
مجرب و تقیید اورام و مرض بتن جهت تقویه معده نافع و دیش شتران انرا زدی سرفه و نفخه او بوت لاغر است
سطاد بحری جاری حرارت مزه دو درم سرد و با جنب و کمیل الاسرین اوقیه ماده است و عدالش انکه
چهل نوز بر آب او فرو برند آب سفید ضایع کلی و تبهای محرور و بن و کرد الفواد و بطلی الانفع و رکه و قرار طبع
او با کرفی و ارزانه سخت حقنا و هر حرقی و تصلات و محکی او با باران جهت سم عقرب و بهتر آب جهت عسر
بول و بشر الاغ جهت گزیده ریتلا و عقرب و عنفوان شره و سیاه او تقریر یک گزیده جهت خناق و درد و نور بین
سریع الاثر و خارا تازه که سیاه او جهت بیت سموم و تسکین الم گزیده عقرب و اخراج بیکان و خار از
اعضا و کمیل اورام و نافع و تقیق حشمها او جهت تب عقب و تعلق باد آرد سرد و درخت موه
دار جهت تخفیف سقوط ان و مطبع حرارت و داد که اطراف انرا قطع کنند جهت اسهال آب خاکه تا یک ماه شسته
و باب خاف نظیر عنفوان پشته و جوب مقرض طبع دارد نوشته جهت سرد و دیوت اعضا و بزان عنفوان حاصر مجرب
و بهتر محرق او با عنفوان هر دو با اجره مناسبه بهمان اشره و اولاد و جهت بواسیر فایده نافع و خارا و محرق او جهت سرطان
لسان آن زهره و جهت حرق عدد از ارانه در دیگ مس و قطعی لوز انه آتا کنند شود و هر از برگ عقرب را با
و قیه آب نوشند رفع سم سگ دیوانه کنند و مجرب و با بر موضع و فرع هر بر از دو رفع زنبور و سرکه و با شیر
کنند و اگر هنا از کرمزین سگ دیوانه کنند بشیر بقدر هر عقره هر از دو هر دو کوبند شرط الرحاق او جهت
این امر دشمنیکه اجاب در سبد شیشه و با مقابله قرار باشد و شعر ابن سلاغ طبع و مقصد و بهتر و بهتر کاه سگ و محرق

حرف الیاء مع الزاء

و کوبند هر دو بر حیطه‌ها جهت هر که در اسهال و خصوصا در زیاده بر ان مثال آب سرد و خوشه رفع اذیت سگ دیوانه کرده
جهانه بدو بسته چون مثال نا کشتر زیر سرد با بکشال بر حیطه‌ها بر شرب کشته بهمان شرط دارد و حقنه خاکه او عسل در هم
طبع داده کشته جهت نقاق و موجب مقتق و از زیر و با بطرب و اشتهای و در سر طلا نافع است کوبند مضر شرب و جهت عسل قوی
دکان محرق و در مرض شرب از سر شراب مثال و از اثر و بجزا و محتال است سرطان بحری هر چه سگ دریا نافع و فرم است یکی از
چون از آب دارانه تخم کوبند دان سگ است بقدر سرطان نهری دان کم کنند و صفه و ورم و درد سرد و خشک و مرخی و اعضا
و تلیف شیر جهت سرطانیه و در دلطبت چشم زیر نافع و مقوی عضلات چشم مفید و جهت خشونت و رقت و هو قطع نزف الدم و جراحت
و سنین او جهت جلا دندان و طلاء او جهت کلف و خشم مفید و قسم دیگر از سرطان نهری است نافع سفید و باشد کلیه است
و سیاه او با هر دو مفید و دیم و خشکی بن کوبند بقدر نصف و با هر آن بکنند سرد و تر و محرق او در خواص مفید و از قسم
و خوردن او کشنده است سراج القطب هر کس هر چه و دست و خشت بهمین اسم نامند قطب اسم است شاهی که بر شب
و شهر میرود و بقدر یک سر بر دو آب بیرون مرکت کند سراج قطب است مرا آب نیمی و کیلیه است و اسیر جهت مفید نیاز است
کیز او جهت جهان کان کلش نامند کلمه و بخش بقدر کهنا و کمال خصوص دم است داد و نیمی که کوبند و مولف الاسبع کوید زر قطلق
این اسم مراد و سرج خصوص سرکه هندی و اسم کیخر است و کرد تو شو سرمق معرب الاسرده و سر دان قطن است
سرد بال اسم کرفی است سراج القطب سب است سرطاط فالوج است سرد و لد اسم نامی عشم جزر
روس است سراج القطب یل نیاز است سرکه نقود در شرد و خشه و کیه مرو بقدم است و کیه نیم اسم کشش است خشم سراج
القطب سرداد اشق است سراد هندی است سراج الظلام کرفی است سرانیون اسم نیاز بهاری است سرنیون
بیاز نه هر بیابان است سرخنیون بیاز نه شیطانی است سرو جبلی عرعر است سرماه زنبار است سرنقون بخشیر
محرق است سرجه تیر کاه مصطفوی است سردین بال بزرد را اسم ایرانی انوال حرص کرتین
اسم شیر نیست است سرمه نهری بیاز است سرکین کاو نهری است سرکین الفرت نهری است سرکین مرد الطحال
قسم خیر لیک کیر است سرکین سوخته نهری است سرکین مرغ نهری است سرب سوخته
نهری است سرش نهری است سرشم ماهی نهری است سرکه نهری است سرشم بوت
حیوانات نهری است سرم قوه شیر نهری است سرهلی هندی حب الشیر است سرس هندی خیر است
سرکه دال هندی است سرهنون هندی خیر است سرا هندی غرت است سرما هندی است سرماسق

حرف الیاء مع الزاء

اسم است عشقه است سرها بزاهجه شبیه بخط است سقوه هر نوع است سسا معرب زرنباد است سسی
اسم هندی است سسفراس خوشه درخت است بر کاه چه بر کاه چه بر کاه چه

۳

مدر و دفع ورم و سرت و فراخی ریح و بول نیز و طلاب آن و کرم کاه استعمال نمایند و جهت وجع مفاصل و ورم خصیه و انفخه
مجربست و نیز آن را در ادویه سرد و در روغن بنفشه و تقویه معده و قوت بدن و تیمار ابریشم و جهت قابض و کلک آن مستعمل و خصوصا
بفرزند خواه و در لیس طبع صاحب را تفریح و بسیار مجربست و بدین تب با وجع و حمی و قوت بدن و دفع وجع مفاصل و دفع ورم
تفریح و وجع و اورام کلک و حقنه خفقان و حقنه سپاس و اندام بر انگیختن کشنده و مخدر و مدر و نیز آن و جهت زدن و در دو
فرمز و زلف و وجع صیوبه بسیار مجربست بدفع و دل و اضباب و ادویه خلاص و اسهال و اسهال و دستهای
و الهاب و در وجع سر و حرقه ابول و خشیدن و قی و در وجع معده و از زلف مواد محرقه بشه و از ادویه عرق و آب او
جهت وجع نقرس ایم خیر و جهت بیماری و در صفرا قوت بسیار از آب و مصلحش مرباکون عصیر قطرا آب و در و اجلیل و وجع جهت
صوت ابول و مواد بسیار مجربست و جهت بیماری بنفشه و جهت کهه او در آتش نهند و در آتش نهند و بر آتش قطع آن و وجع و مجربست خصوصا
جهت بیماری و اسهال و کرم جهت و اسهال و مرزنجوش و در بیماری شده و بخیه بنشسته و مضر است صفیه و محشش قصبه ریه و مدر
رعشه و مرزه و قی و حقنه و مجربست و خیر و ابول و مصلحش عسل و نیز آن و دخل آن و قدر شربت آن آب او و دو درم و نمک و در
دبیه بنشش و آخر اول سرد و حس و مرده بقبض و قطع و اسهال و اورام و وجع صعوبه و کاربست و محشش و مدر و ارت و مدر
معده و از خیار نطاه بجای بشه و مضر و مجربست سعال و ارت بنشش و تب الاشتمال و سرت و اورام و طلاء و نیز
او کمتر از قشر آن و مدر و جمع افعال شرب و آن بنفشه النسا و ادویه و قدر شربت هر یک از آن و ادویه و مدر و مسکوفه
تازه و معتدل و بقیه نافعه و مسکن درد و سوء قیمین و ادویه و مقوی و وجع و مدر و ادویه جهت قوت و جهت آسانیدن و دل و محشش
صاحب وجع صیوبه و کاربست و مشرو و ضماد و جمع بر کشوه و ادویه بنشوه و مرکب جهت خفقان از ادویه اطباب جهت و ادویه و ادویه
عقد و تقویه کرد و جهت تجفیف و قطع و زرع و ادویه بنشه و مرزنجوش و مضر و مجربست و نیز آب و قابض و بقیه منفرط و صوت است
و در روش جهت نفث الدم و جمع بنفشه و دفع کرشا نمایند و مرک بسیار و جهت بیماری و ادویه اول بهتر از و تنها و جهت
سلاق و مکر و بدن و مجربست و دفع و حرارت مطبوع و مستعمل آن و مستعمل آن و نیز جهت خانه بنشسته و مدر و مضر
سرده و قابض و جهت مجربست و سپوس سر آن و قوت و مدر و ادویه و طبیعی و مانند که و محرقه و ترم و دبل و وجع اطراف و حرق و صفیه
و شرب و جهت نفث الدم و اصلاح صاحب و مجربست و مجربست و قوت و خیر و مجربست و مجربست و مجربست و مجربست و مجربست
وجع و حقنه از این اشرطه و در زهر و از کفوف و بلغم و رطوبت و مضر و مجربست و جهت اضماد و اول صفیه و بنشه و بعد از و مرهم و در
و با آتش قطعه قابضه و لطایف جهت خنزیر و مضر و خاره و دیبه و تسکین علامت سعه و جهت و نیز و دوان و بیرون

ب ب ر ز ه و ز ا د

ارت بیرتش است م

حرف التین مع العین

حرف التین مع الغین

۳

برکاه و آتش کنند و در عطوبه نیز بر رکها مجمع شده بر دارند بهترین آن و آب سبک آن بر وجع بنشه بسیار نفع است و از نفع
ریزه شود و مانع بر دیدن و در روی و مضر و مجربست و محلول در آب کفر شود و در هوس او و مرض است و از زیاده و مجربست
و سیما او و حال است و هر دو صفت آب و نیز بنشه مصنوع از شیر و متوجات مختلف و قوت و غیر خوش و سرسال بانه است
و بلغم و زمان قوت و مسهور زایل و مدر و شود و مرض اسهال و ارتسال قوت بانه است و شرط است و در زمان است
و جهت تریه کنند و باشد و مصلی مستعمال نمایند شهر مصطکی و دهنه و کثیر و در کشیدن و صبر و در و بلغم و بام و زمان و نیز
سنانک و در تنهون و اهرمن مصلی است و در و مجربست و جهت مجلس و در و استعمال نمایند و باید جانی و در آن
او کشنده از بنشه منفعت و در و مجربست و ضعیف القبه و طلاق و ضعیف الاشتهاء و در و هوای بسیار سرد
و لیسا کرم و استعمال نخوش آن او در است و در سم کمی و در آخر و خشک و مسهل صفرا و در است مخلوط بین و جاذب
از اقاصیر و تنهون نمین و حسن و دبا تبریع مع الهرة قرنجان و کرم و مده و دیگر و بلغم و در فضلات
و جهت کرنه و بنشه و ضماد نافع باشد و مرتبه جهت مجربست و بنشه و جهت اقراص و اقراص و کرم و مده و دانه مجربست
و بالا و جهت امراض بود و در و مجربست و جهت مواد و مغص نافع و زیاده مضر و مده و دانه و جگر و مرارت
تشنج و کرب و مغص و ورم و اسهال و زیاده و تخم و در و مجربست و ضماد و جهت بهق و مرض و بارد و بلغم و ماء و جهت و در
و بارد و بلغم و نیز و جهت مجربست و بعض جهت عرق النسا و بسر که جهت قوت و وصیاع و ضرر بانه و زهر و کاه و ترش
مبلغ و جهت و هوای و نافع و بطلان کننده جهت اطلاق و نیز و اطفال و ضعیف و جهت و خوش و نیز و مجرب و محلل و ضماد و
جهت برص و در و مدر و کمل و ادام و ضماد و کرک و در و اخراج و صغیر و عصر و ارج و و قرنه جهت و صیاع و قوی و مجرب
جنین و قدر شربت برص و ارج و دانه و از برکش آنکه و هم و بدش کنند و نیز و اد و مجرب و در و مغص و زلف
او و جهت زاده و کوبیده لاینحل بول است و جهت سقوط زیاد کلاب و آب سماق و بر سایه قرص کنند و جهت
نهایت است و خوردن و مستعمال از جهت محکوم و مسعود و زمان خوش کشنده باید و جهت بنشه جهت مجمع امراض صفرا و
و رفع نهایت و جهت مجربست و از خوردن و مستعمل بر بنشه و ارسوخ و ترش و کاف و بنفش نهند و ارشد و صدر و جهت
بلغم کننده و ارسوخ و عقد و مضاد کند و مجربست **سقولوقندریون** اسم یونانی حیوانیست مثل عنکبوت و بالای بسیار دارد
و مستعمل و ارسوخ و سپوس و خوردن از آن و جهت و از بهر و ادویه و ادویه و مسهوله و از بهر و سموم و طلاء مصلح مجربست
و در زیت سته نه مور و جهت رفع سنگ نافع **سقفوذ** حیوانیست شبیه بمجمع و دنبالهٔ او دراز و دست و پا و دراز

ابو الحکم وجنبه ارجح تمیمی بن غضبه نه در بلاد نهمه مشاهده کنند بقدر جوز و نوع کوارش نه له و خرنش زنیه نرم نرم
و تون بزرگ و مثلث شکل و الاکثار حضرت بیع مصر فضیلی علم فیضیلی بن مصر و بشه و اکثر اطبا میان قطعه
ی درکار نیاورند قلزم و بلاد نهمه میشود و جنس آید او موزف بورل ماء و جنس برس موزف بورل عطلی است
و ماده او تخم را مدرک سوا هل نهمان کنند زیاد از بهت علاوه سکون میکند و دیت او مومن بزرگ در سیاه است
دنیا ایستاده و قطعه و ماده را خوردن مرغ میشود و خصیه او شبه بخصیه خروس و در جوف مرکاه او در آب و بوی هل
تقیش میکنند و خوردن مشهور او در جنس نر موجود است و در بهار قبل از حفظ شدن ماده صیه کنند باشد
و تخم او سکوز زیاد بغیر کنند یک نفسه بهک انباشته کنند و در سایه خشک کنند قوت بین افراد را در تقویه
باه مگر گاه و ناف بیت بنا بدست بهک ایستاده تاثیر عظیم است تازه عنبر مکوه در هر کرم و در تقویه معین
و مکوه او در سیر کرده و در اقل مشک و قاتیه تبریز یکه کیب است مقوط و او را در سرخ بیته هلاک رسانه و قطعه
ان کافور و تخم کاهو میکند و جهت نفاع او و مقوه و تقوی در عشقه و ضرر کرز و مغاصل نفع و حضر محمود بن و مطلق
ربوب صاحب و تخم و طبخ عنب و همین فعل او عنب و شراب و نبیذ زبیب و تخم خرشت است و شربش آمله
دهی و بدش کمکه جهد او قیب تحقیق کاه و کوکن است و محض حقیقت الفیل سبل او و اشنه او و هیچ نه زرد
و مهر بایک کوبه و طلاء و خفی او و هیلو و آله تغیر و تخم و درس میکند مصر لبن و طلاء و اسم عربی
و ثابت نبات در قانون الادب بصاد و آنه و در اطبا آنچه بصاد است اسم بشه میه آنه سقلنقش سقلقوس است
سقی علاء اسم برای بسفایج است سقرنوس بیونانی عقرب است سقراطیون اسم بونانی حرشف است سقونیا
اسقورنیا بون است سقراطیون اسم بونانی فجل است سقولوس اسم یونانی حرشف است سقونیا
بیونانی صابون است سقرجین اسم ترکی زرزور است سقز بترکی علک البطم است سقولخا
فرنجی است سقرقیردنی اسم ترکی ماهی هوا است سقر اسم ترکی بقوت سکر بعاسی سکر نامند
و دو عصاره نبات شرنه و به بخوبی بر جوز طبخ منقه کنند هر گاه بالصفیه بشه شکر احمر نامند و چون
بر دیگ طبخ داده صاف کنند در ظرف ریزند هر دو داده بدا کنند و سمی بسکر سلیمانی است و چنین طبخ نکر داده
در قالب صنوبر ریزند او را نیشه کنند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نمایند اجوع نامند زیاده هر گاه در قالب مستطیل
ریزند او را طرفین ریزند موزف بقصب است و چنین طبخ دیگر داده در تشیه ریزند موسوم

بنهایت قرار است و چنین آب طبخ داده با کنجد بسیار بر هم زنند تا منعقد کنند و بر سیان کنند مخصوص اسم
فانیذ خرازه و تخم است و چنین در طبخ ثالث بقدر عشر او شیر تازه جهاند نیشه تا منعقد کنند او را طبرزد نامند
و اکثر قسم صب قند مکرر المخصوص این اسم داشته اند و آب ذکر در اول کرم و در آخر تر و لین طبع و حلق
و سینه و شش و اجاع رطوبت آن و جهت سرفه و جهت بای بول و مقوی بول نافع و مولد خون معتدل و موجب نفع و خشکی
مثل تنگی بر شش ظاهر میشود جهت جلا و بصر نافع است و شکر سرخ در هر دو کرم و در اول تر و سیاه نه در آخر اول
کرم و در اول تر و طبرزد و نبات خرسلا اعتدال و بهترین قسام است و هر چه صاحب شکر ارش کمتر است دوم
چنانکه نوشته شد و اغلب شکر و انواع شکر صالح الفقه و محسن و اجاع و مقوی طبع و اعضا نفس و مقوی
ارواح و جگر و گلها و اشیا امهات و مبهم و سریع النفوذ بعمق بدن و نافع پیری و مولد خون صالح و جهت التخام
اعضا و استخوانها و نافع قلط سوداوی و امراض اعراض و در تقویه عرض سریع الاثر و اگر که در دوغ بادام
جهت بکه الصوت و شکمین قوی تر و با دوغ بادام و شیر گاو نوشته جهت سرفه و جهت زنان صاحب
نفاس نافع و جهت سلس بول مجرب و مداومت خوردن نبات در روز اول تقویه و بوقت نافع سرفه و خوشبو آورد و سینه
و در دل و در نقرش و استخفان و حرارت کثرت جماع شبه و اکتفال او جهت جلا و اجاع چشم و لمعه و آبه و مجرد و اره
و کرکین کوسا و جهت سلاق و جرب مجرب و این نوع صحیح است بر کرکه خشم و اغلب جرب و ضد او با کثرت و قطران
و کسنه روی و نوشته در جهت قوی و درس این اسرار اثر قرب الفقه و دوزدان جهت سیان کوشت زاده و جهت
و در و بنین کوشت تازه و تجفیف قسام او جهت رفع زکام بنایت موثر و مضر هیجان کسر و اسهال و مغص و صفراوی
مزاج و مولد حمی صفراوی خصوصا در حین کرسنه مخلوط استعمال کنند و جهت کهنه اغلاط و مغصه اغلاط
و مطلق بادام و شیر تازه و تر شیر و آب انار و نبه و طبل شرد کاهو و مثال ان و بهش و تقویه باه و تلیین
و ترطیب خراوت و تجفیف و در کرکین قوی تر عسل و قدر شربش تا سی درهم است سکل العشر شربت در هر
و خشت عشر منعقد کنند شبیه بهاء سکنجبین و سفید او شبیه تازه و سیاه او شبیه نارنجه و غرا و سمی بحر نافع است
و بهترین او تازه است که او لا نبات القند شیرین و بعض در آنچه و قوت زنان اخراس تخم شود در اول کرم و خشک
و این تلیه معتدل اللطف از ذکر و دلسته و سینه و جگر از کرم تر از زبانه و جهت باد و مغص و مغص کرم و در بیه و مغص
طبع و اعضا نفس و در دیسه و سرفه و دود معده و جگر و کرده و مثانه و خرخش و بیشتر شربت جهت استسقا و یرقان

که منعقد جهد اصل بنهاد از هن فاذهی و عادت او باب کرم تا یکماه و روز بقدر یک وقیه جهت بوی و مغص
از جهات دانسته اند و اکتفال او جهت قوه باه و مصرع و بیماری نافع و مصلح عجوزین و مطلق روغن بادام و بدلش اعظم
بادام و بدلش بعض کوبنه شکر سفید و قدر شربش یکوقیه و قوتش تا یک سال باقی است و مخالف اقیانست بیماری
تقیح نفس او شکر تیفیدات و خلط او اصح جهت نبات او را از اشیا زیاده و بیشتر است بکوی که از قطع یکه رخت
او زیاده بر یکوقیه شیرینی و مغنی تر و درهم آن کشنده است بکرارت شش و جگر و شش خمار ایسار و در از و بر یک بر کاد
نرم و در بعضی مکان عراق و بلد بر یک ارغوان و سیر بیان و در بلاد کرمان یافت میشود و کش منقش و بزرگ که در اطراف
بلاد باریک و کش عالی نوار شبیه بکلر خرزه و قدر شربش شبیه یکوقیه و اب ترک و در جوف اشبه به پر زنبور
پیشه و در غایت نرمی و عاب بلدیه انان باش ترتیب میدهند و بر یک شفاع او در رسم کرم و خشک و طلاء
مطلق ان در وطن ایرستان جهت فالج و تشنج و قدر در زاد و بر یک خشک او جهت مع قرص چشه
و کلدوی نافع چرکه و تجفیف قروح و بردن کوشت زیاد و نافع و بیشتر او را چون در عین تر و تا قوی
از هم بار کلهه بر جراحات کذارند قاطع نزف الدم و جهت ادویا بیرون کوشت موثر است و تر او در
چهارم کرم و خشک در سرمه موجود و در بین علم مستعمل اعین بجا از است و قالع داذ و اکیه و دانی کیک
و قوبا و سعفه و مصلح ادوار و صاحبه علم جهانست و جهت این کلهه بکار کیرند در طرف نظر شیر الاسلام بیع کو بعو بنوانند
طوبی بکر بر یک کرم و شان شربت بهر کشیدن ان آب تنقیه بکار کیرند شده قرص ان شیر اسلام بیع کو بعو بنوانند
در سایه آماده کشنده است برکش عقیده طلاب و مدار و قرص آن شیر برک درخت کل و کش سفید و ارش مثل تخم و مغیر و خرد کنند ان
کشر بیکه شده اند و چون شیر تر قرص و مثقال در استاذ قاتیه در خوان و کل مخلوط با شکر اشتر ان جهت ترش شده
سکباج غذا شیرینی بیکه ترتیب نه و ان تلطف و مقطع و بر وه مع حشو و سکن خبیث و مضر مخلوط ان عسل
عصبانه و سر قوی بیج و منفعه و شانه و بیج و قیج و در موضع و مضر شاب جهت سوء است و مصلح جهات نافعه و طرق
ترتیب او است که کوشت بره و اطراف ریزه کوچک ان باش از بنه اکنه تر بیخت سازند و بنار فرزدک کنند از جهت
جوش ملاء نوجه از ان کوشت آب سبز و لبنیه و با کرشت در سرکه و ادویه خوشبو قدر بخته و بکدر کشیده پاش داده قدر فرض
اضافه کنند سکوجه این اسود کوچه بنا است بر کش شبیه برک مورد و در بلاد طالقان نیشابور بجهت الوان کرشت
للاد کرخ و خشک و جهت صفرا و بهتر نافع و مسهل است و مولف کرکه سوال کرده است سکنبج معرب از قاد است

دهنه مرغ قرقی تا زمان نافع بیشتر است و کشش شبیه بخشه و بهترین صنع ایران مرغ از زردی است بدرطوبت
ظاهر و در هر دو عشق و قوه و کوبنه قوه تیمیدن عیوق و فرق میان ایشان رطوبت آنست و خوش است تا سال بقوه
و کیسه کرم و خشک و بقدر شیخ و در سرد و باد و اشد تا دو سی و نطفه بیضا و مدار بیضا و اراده بیضا و مدر حیض و مسهل و مغص غلظه
و جاذب فی زرق بیان و نافع مرض و اجفر و بقوه تر و بقوه و صلح امر و مسهل و تاسی اگر کم کشتر حیض و مخرج ان و جهت
ارض مغز در بوسال و در کینه و آنچه و خاصه طفل و بهتر ان و مضر و نافع و مغیر ان و صلح باد و مغص و مسهل
جهت کرنه هوم و جهت مرض و مضر و اجانب بکان و فرد و مغیر ان بعد و جهت قوت عصب و بر سیر و عشق انی و دیسام
عضل مفطی و مکیف حشر و مکوه و فرجه و جهت اجتماع حیض و بخور او جهت اشتاق رحم و صلح و اکتفال و جهت تزال
آب نطفه بیض نافع و مضر و بدن و مورث اورام و مغز و مضر و مصلح و تشنج و مضر اگر که مطلق کیرد و قدر شربش تا یکدرم
و بدلش قند و کوبنه بیرون و غیر نفع کم و ایاج است سک عصاره آلوت و خراصه اصل او درک است از زنه و عصاره
خوره و مواضع نه زنه و ان نوعی از اراک است و در سرد و خشک و مطلق و طبع و مضر و مضر اگر که عصاره قطع و مغز و اکتفال
آب نطفه بیض نافع و مضر و بدن و مورث اورام و مغز و مضر و مصلح و تشنج و مضر اگر که مطلق کیرد و قدر شربش تا یکدرم
و بدلش قند و کوبنه بیرون و غیر نفع کم و ایاج است سک عصاره آلوت و خراصه اصل او درک است از زنه و عصاره
خوره و مواضع نه زنه و ان نوعی از اراک است و در سرد و خشک و مطلق و طبع و مضر و مضر اگر که عصاره قطع و مغز و اکتفال
آب نطفه بیض نافع و مضر و بدن و مورث اورام و مغز و مضر و مصلح و تشنج و مضر اگر که مطلق کیرد و قدر شربش تا یکدرم
و بدلش قند و کوبنه بیرون و غیر نفع کم و ایاج است سک عصاره آلوت و خراصه اصل او درک است از زنه و عصاره
خوره و مواضع نه زنه و ان نوعی از اراک است و در سرد و خشک و مطلق و طبع و مضر و مضر اگر که عصاره قطع و مغز و اکتفال
آب نطفه بیض نافع و مضر و بدن و مورث اورام و مغز و مضر و مصلح و تشنج و مضر اگر که مطلق کیرد و قدر شربش تا یکدرم
و بدلش قند و کوبنه بیرون و غیر نفع کم و ایاج است سک المسک چون سک است و بعضی آنرا سک نامند و در سرک
هیچ نه زنه اسم آهنه و در نوع سک مرکب الکلب است و چنین نه زاد و آب جنین نه سک سوزن آب آبی شبیه سک
اما نه زنه و جهت نوع اکبر سوده داد هم نه سک لاکر اس که نه و قب و اداء بیرکی مرض اکتفال قرب بر یک است و قسمی
از سک اکثر مرز بعد طبرستان مولف سق الاکلیم کوید هر اد و مقرر است و گلهی متفق و مهم مضر و جهت دوال و عاصی
و اسهال و نزف حیض نافع و طرق نافع اند است و در وطن آب جنه و نوعی از باد که اطلاق سیاه بجز نه زنه تا قرب
با نفقه و کفه و از ارش بیاد نه و کبر طرز از او در بر یک بنبل الطرطوس الصغیر قرب لیسه سک بر یک جنه و قرفه قاتله صغار
و کبار و کبار و عقوبه سر شاه از اشیر قرب ضال از زنج و طرطار رضوان بجزه ی صنع عربیه کرطان عجمی را نیز اس شده و آب
که در قرب الاتفاق بر شده و در نوع سخت سوزش کننده پس قرص کاهی زیاده باده در سرکه خالص و سفیج قرص لبنا نه
سکنجبین مولف اقرار اطبا است و نافع کلیه و تفتیح و تقطیع و قطیف غلیظ و رقیق و بکلین صحت خون و مضرت صفرا و بلغم
سعال و سفیج و آبکه و جهت مطلق و اشیا و بدلش جهت بیشتر شربت بیشتر است و چنان باد و در تهیه بیان شده سک آکوم
فارسی عربی است سکنج اسم نام قرقه است سکنبوا اسم نام درس الکلب است سکود اسم مرکه خفته است
سکال اسم آلود کوه بخیلی است سلیخه بوت شاه خاص و خرس است شفق و اعاس سنگ بوراق و بیشتر اسطوس
جمع کیشیطوس است سک آبه

نزه و مخصوص نزه و طلای است برگ درخت آن شبیه برگ انجیر کبود و دشمن غلیظ و پوست اسطرخوس و حشو قرص است یا از زرد و غلیظ و تخم
او در موضع جوی و نهر زمین و خاکستر تخم او بسیار مفید بود و آن را در هوا انگیخته و بهار بهترین او پوست درخت او و طلای
شیشه کاری خشک و خشک و خشک و

تا هفت سال باقی و در هر سه کرد و در تقطیع و تسمین و تلیین و ترطیب دفع حرارت و خلط و حرقه اول شهر
اسهال و در مرض القمل و سعال یابس و تشنج یابس و قرحه سینه و قیء از کنجد و در حرزه مریض بهتر از اکثر ادویه
و اما بهتر خوردن او جهت فرحش و دفع هزال مجرب و طلا او با سفیدی تخم مجدل ادام و صلابت و بارتیت
و زرده تخم را فاضح ادام چشم ابالی به بزر قطونا جهت خونریزی خارش بدن و کلوی تخم اکثر و مجرب حقن از زرده
بهتر که مجرب و جوش سینه او با فیطال سفید و مصطکی جهت کوفتن که به کوش سفید و بسطی العظم و امراض معده
و مضر سودا و مضر و نفع ضعیف و قرحه الاکله بصفرا و مصلحش جوشانیدن است و با آب خیار و شرب
آب لیمو و آبکی سده و اسهال ان بوزن ۱۲ و قدر شربتش ده درهم و بدلش روغن بادام شیرین **سقوطن**
بفتح اول و ضم قاف و واو و فتح طا و نون میانه و گویند بیاست مخرج و سیاه و مختص در کنار خزر میروید و گرش مایل
و شبیه به ازاذیه و شاخهای او صغیر و سرهای شاخ شبیه به شاخ و باطنه و خشن و بلاوت و تخش دراز
و بسیار اکثرش و نقش مستعمل از برگ سرهای شاخ اوست حار و با قوه قابضه و ملین و بکنجد عیب جهت
جهت قبض عضو و عرق و بشرب جهت قولنج و رفع سیلان حیض بود و کردن و حقنه و مطبوخ او با ماء الجبن جهت تقویه
فضول و با آب جهت نفث الدم و با آب سرد جهت قیء الحار و ضادش جهت نقرس و قرحه تشریح مجربه است و قسم
سوم در حقنه مسکن نفخ میرود بشرش برا کنده و خشک و خطیر از دلوش تا حوض دفع و برکش با بیخه و با بول شرب
دارو رفیق یکدیگر و بشبه زبان حیوانات و در کنجد برگ برگ بارد حاذق و کلش زرد و بجنس برگ
و ساق او دست رسانه خارش اصل کشنده ظاهر رفیق او سیاه و باطن سفید و با زوبه و مستعمل ریشه است و با چطیره
و با شیر زن و جوان کوفته و با او طبخ انبه با ماران آن با ماء حاذق کشد و در قوه تشریح مقصد و حرارتش کمتر از زان
و با بطیه نفیله و مقوی و در شمال او جهت نفث الدم و اشتغال قطع عضو و ضماد او جهت بواسیر تازه دادرام
معتقد نفع است **سمانی** بتر که سیلوس جهت در نازه تراش و ورده در ریحم و بشبه آنند از جلیه و هر دو و غیر سلوت
در آنو در هم کرم و جوش و گویند غذا در اکثر اوقات و صیاد آرد و گوشت او کثیر الغوز و مستعمل بدن و مدر اول
و منفث حصاة و مضرت ثقل قلب خصوصا اول و بهترین و تخم او بهتر از گاب و اکثر او مضرت
صیاد اکثر از و مصلحش انجیر کنجد و بادام و آب انار و ضادش کنند و با جاوشیر هم ادام و نعوظ زیاده با عسل
هر از قبر سبعه جهت صرع و سهر و فطور خون او مسکن الم گوش و با آب و پیاز چشم و سرگین او جهت کلفت و نقش

و بنفشه و مورث فرحت و شکم و اسهال قبل از وقت و مجرب برا و رافع تبهات و این ادویه از حوض او
بدن مفید هر چیز که بیاشامند مشوی را تا سه روز بهتر و از طعام تخم شامل نمایند بعث شقاق و کرک و ادویه
کرده علیه **سمندر** مهره ایست که به جیوه شبیه و بر زانش مقرر نشود چنانکه هر از آب و بقدر عصفوری
و آش آنکه و سوزاندن زهره او بقدر دو دانگ با آب نخود مطبوخ و بشربه او رافع سموم مشروبه و اکتحال و بنا او
بهر سر جهت نقل آب و حفظ بصر و طلا و دفع زیادتی دهن و دفع نزول و جمع و غیر آنکه است **سمك**
نهر اس هر دو بتر که رافع کلیه و رباب او زیاده از صد هست و بهترین او در خراسان است و در آبهای سرد
خوشگوار است و چه المنبع صحیح نیست و فلس او بر دو کیک مجوف و بر سنگ شوان و نقش سفید دارد و منقط
بسیاه و مخطط بسیاه و بر زبر شبیه و در هوا نزدیک شامل نمایند و از زنده و شهوت را بهتر دارد و شانه و در
و ادبات ایران مثل آلا و منقط بسرخ و سفید و چرب و نقش سبز و کش سفید است و ماهی صدف و بحر و چطر ترین
صدف بکنیه از زیاده قیمت است و انواع او بحسب کثرت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف
مرتبه و بعض انواع از آن کرم و افسانه مثل جبر و ماهی و غیر آن و مرا و از مطلق او قسم لطیف است مرد خوشبو
و تازه او در زده از بیکر کلیه شبیه و در حرم سرد و تر و کب او بهتر از برشته در رطوبت و لطیفترین قلیه
و صلح الفواد و مرطب و مقوی مجربین و مصلح اخلاط حار و مضر و مضرت قصبه ریه و قرحه شش و اسهال مزمن
دق و سرفه با بس و مضر و کرده و زهره و مضر حار و کباب او با آنجوره و ساق جهت اسهال حرارت و مجرب و تخم او
در تقویه باه و قوت او جهت اسهال و خیر حار و خشک و ضماد او تخم و گوشت او جهت ضرب و ادبار بظهر بدن
و رفع اخلاط و نفخ حار و ادرام و با آب سیاه بین و خوردن و قدر کثیر او و تخم کلون با آب کرده و عسل و بکنجد
منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده و جهت دار و مفاصل و عرق النسا و دق و آن و رطوب و زهره او و حصر صاحب شوط
رافع ساق خشم است و مضر بر دوین و جهت بلغم و دفع حلق و بصر و عطش و تخم او و بوقت جوزد کنجد و با دادام
و خوردن زنجبیل جهت و عسل و مخلفه و مضر و الجاه سرد او جهت بکا و بکا جهت مورث فشرت و رافع ان سرکه و کاهو
و خوردن آب بمرار و بقایه مضر و شیرین شراب جهت و بهتر خوردن او با تخم مرغ و لبنیات و گوشت حصر صا
لحم بری بقایه مضر و مورث ادراق مزمنه است و اق یکشبه و عقیلم انجیر و انجیر جهت زود از زهره او کوشته
مورث فشرت و هوا و خلط خام و نکوید و در بیماران مضر بر او و کنه نشه باید بر سر و خشک و قاطع علم

و مورث اشتهاء و موافق مبرودین و انجیر مدة برا و کنه نشه بشد مسه و در دو اخلاط حاره و سوداء و شوشه و قدر مکسور او
در سایر ادویه مدة از بهترین و کیفیت قبض و ملین و مانع عطشه و مضر و شرقی او جهت ادم و مقوی و موافق آن و کوفته عرب
و کرک و ادویه و با و با و با جهت جلب لعبه و طلا و اکثر و جهت بر عوض مانع و ادرش صدر و در کرم مرطوب شبه سرد
و خشک و مخفف و بر زهره و مضر و مکره و مانع انجاب صحت و مجوه و مورث جرب و بثور سودا است **سمکه صیدا** نوعی از ماهی است
شبیه بزغه و کوچک جهت که با ان بطرف و حشرات است و ضرر او بدن و مورث جرب و بثور سودا است **سمکه** نوعی از ماهی
بخطوط دال در جثه قریه و شکل آن مثل سمکه صیدا ای ماهی با وقت خشک و بر آورده یوم ماشیا ظاهر شود و بتر و با و مع شوه
بدان جهت آنکه آنرا و آورده مرتد انه و از زبانها کوش ایشان کفر مکون کرده و در دش آب مجوز و از خوردن مع بکنند و بکجه او و ادام
خشت و مرق مرغ در تقویه باه و شدت نعوظ و بهترین عرب قیمتر از ماهی کنجد و مضر بر ارکنه و با و در غلبه قوه
دوا اقاقیا جهت زیر و بر و کوشیز او در کنجد و هلیله و اشیای خفیفه و در اکثر کوشیده و اما و اخر است و انجیر از یک
زار ام جهت شبیه بعکسه و صید کنند و سفید و بهتر و مکوه است غیر صید است و این شهر با بیت **سمن** بفتح اول و سکون ثانی و فتح
و فتح ثانی و بهترین او فتح قاف و کوکنه بهتر است و تازه او استوار و نه و نکشه شرم و خشک با سطقیر از سر و مجمع نمی در آنو ادام
کرم و مرد و جهت کند خوردن او با آش و با سرکه و با طبیخ ادام و با اصل و با سرکه و در اصل و جهت و در کسی او بهتر
مضر و در شاه و مطبوخ او در کرکه بجهت قوای بهتر و خوب و مجرب و بهتر و مانع زخم و اثر و ضع و رکتین و مرض بعض
جهت سرد کون او و شرب آب مطبوخ آن بهتر از جرم آن و بکفال آن و مجرب او با عسل و صلاح تب و زنگ و بکوشه و بر زهره و خوشه
جهت سوء صدر و اسهال آن بهتر است و مورث کرب و ضیق و عطش و بلغم کون از جرب و رخ و ادوین بر بلغم با دام
و با میعه و رده آن و نفخه آب بر ایام استعمال آن و قدر شربت از زهر با و در درهم سه ادرام و از مطبوخ ده درهم و بدش
شهد از خرما بلغم او هیلیله و درهم او جهت است **سنبل** عطر شربت است و بعرف عطار شیرین و بر زهره و بر زهره
و بیع است هیلیله و دین نه و از مطبوخ او مراد سنبل است و او کاه است و با شرب و با کل شبیه بنا که مورد و لیه از آن
بر بکر بر از آن کشتن و با هر زهر و بعض شد و بخش طلب از زهره جهت و نقش سنبل است و قوت در هر کرم و تمکن و منع
و عطر جهت صبه و بکر و اما زهر بول و بعض و مجفف طوابت صبه و بکر و طول و مانع انصباب و مجوه و دافع
لمع ان و مفتح سدها و بلس طبع و جهت بدن بول و مدر و زهره و کیفیت نفخ و استرخا و ادام و بلغم و قشعین
و مسهل بلغم جهت مشهور و مقوی و با آب سرد جهت عشیان و خفقان و ضماد و قاطع حرق و با آب خوشبو با بدن و اکتحال او

بکنجد و بقره و تزیین و بنفشه و شیر و بخش بعد کرکه زن و سم حیوانات است و این تخمه که در بدن حیوان بر دو جوزه
اکثر بلغم و سم حیوانات و بنفشه کی و مدر اخلاط و بادرا و مستعمل است **سماریس** سم نباتی ماهی است **سمار** بفتح سر آن
ایست **سمن** و خوشه انیلیه است **سمندر و سمیون** جلاء است **سمسق** بفتح اول و ضم ثانی و فتح ثالث بعض است
سمسم بر زنی جیوه است **سم الحمار** و نبات **سم السمك** ایمرزیج است **سم الفار** سکه است **سم التمس**
و زهر ان سر و ماهی و غیر است **سمورنون** کرفس است **سمك البهوی** شیخ الشجر است **سمنو** سه بر زهره و بات **سموتون**
بنده اسم جهت ایم است **سیقلس** زعفران عشر است و بر ایراده تر است **سمطاوس** سم نباتی است **سیمقا**
اسم نباتی سند بر بطیس است **سمادوغ** نوعی از نفرت **سمیکه النزله و سکه نول** حکمه و بر است **سماقیل** سرقا
او بهترین است **سمن** اسم و بر و شربت **سم** و بر اول اسم و بر نفخ و نفخ **سموك** اسم کرکه و نفخ **سمندلیس**
اسم نباتی انجیر است **سنا** بر است و بر سبس و ش و بک و بشبه و حقا و بکش و بکش و دانه او بهین و میر و ملاز
و بکر و در و نه و بر شه کو و بهترین او بهتر بک و کمتر و کش و نه و بک و مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقی و در آخر و هم کم و در
اول شکر و مهلهل و مع و در او و مستعمل او و مستعمل و نقش و او و شبه بالمعسول و بعض بدن و مقوی آن و رجا بعد و جهت خاص الرطوبه
مغز و در او و مستعمل و صرع او و مستعمل و در و بلعوه و شربت مطبوخ او و در تقویه آن زیت و مر نفخ و بر جهت و در کرکی او و بر
مفید و شاه و مطبوخ او و در کرکه بجهت بر قوای بهتر و بر نفخه بکه و جرب و بعض و او و مال نخم کمر و وضع و رکتین و مرض بعض
جهت سه کون او و شربت آب مطبوخ آن بهتر از جرم آن و بکفال آن و مجرب او با عسل و صلاح تب و زنگ و بکوشه و بر زهره و خوشه
جهت سوء صدر و اسهال آن بهتر است و مورث کرب و ضیق و عطش و بلغم کون از جرب و رخ و ادوین بر بلغم با دام
و با میعه و رده آن و نفخه آب بر ایام استعمال آن و قدر شربت از زهر با و در درهم سه ادرام و از مطبوخ ده درهم و بدش
شهد از خرما بلغم او هیلیله و درهم او جهت است **سنبل** عطر شربت است و بعرف عطار شیرین و بر زهره و بر زهره
و بیع است هیلیله و دین نه و از مطبوخ او مراد سنبل است و او کاه است و با شرب و با کل شبیه بنا که مورد و لیه از آن
بر بکر بر از آن کشتن و با هر زهر و بعض شد و بخش طلب از زهره جهت و نقش سنبل است و قوت در هر کرم و تمکن و منع
و عطر جهت صبه و بکر و اما زهر بول و بعض و مجفف طوابت صبه و بکر و طول و مانع انصباب و مجوه و دافع
لمع ان و مفتح سدها و بلس طبع و جهت بدن بول و مدر و زهره و کیفیت نفخ و استرخا و ادام و بلغم و قشعین
و مسهل بلغم جهت مشهور و مقوی و با آب سرد جهت عشیان و خفقان و ضماد و قاطع حرق و با آب خوشبو با بدن و اکتحال او

ممالیس مع الاذن

و بیوناء

بآرک شیر تهیه کرده جهت دفع حشرات و تقویه معده و درد بدن مرکبان و بخش جهت معده مجرب و فرحه و طبعی و طبع او جهت
تنقیه رحم و کشودن بخش و زدودن جهت آسیاب و جراحات و طلا سلطی او و غرغره جهت ریح و دوار و کمون موی و جراحات
و سفرکرده و مصفی گیرد و قدر شربتی یکمثقال ابدش افزوده شراب او در سطلا لذا را در مقدم قرطاس آب کمون
بجوش نه تا نصف رسد و سه هفته از قبل بکار برند و جمیع افعال مذکوره از شرب قوی تر است **سنبل رومی**
تلخ رنگ است گلدار و خوشبو و بهاتر در رنگ شبیه تر بسنبل الطیب او و عوارض زیاد از آن و قبض او
کمتر و در افعال ضعیف تر است و در بول و باد ترقیه و گلدار نفع معده و درد پسر و دیگر و رافع درد مثانه و کرده و ترب
او در خوردن زیاد در سر طلاء آب کمون نامه جهت فوز رحم و صرف کنند زود در سر مثقال از آن بشب مثقال آب
بنوشند جهت جمیع امراض باره کرده معده و دیگر و مرکان و جهت بول غایت مفید است و دو غرض از سنبل
و سنبل رومی ترتیب و نه سمن و نه زیادین و از سنبل بهتر قوی تر از سنبل الطیب است و زایل آب و بطریق
سایر ادای سایر نه دان مقطعه و گلدار جهت جمیع امراض باره و غضاطا لهر ادطلس نافع و قدر شربتی
یکمثقال است **سنبل جبلی** فارسی ریشه و لاله کوبنه و دوا فی نه کرده کبه ران مؤثر است و بفزاید غذا و در شه
و کبه بسکاه شبه بهرک قرصعه و شاخهای او مثل شاخ ران و از آن کوچکتر و بیخ او سیاه و بخش زیاده
بر و علی و دراز و سرون او با بسیار بهر دارد مزون سفید و خوشبو و به ثمر و بیخ گلدار است قدر القوه بسنبل
و مقوی جگر و خشکی معده و جگر و مقوی قوه باسکه و گلدار ریاح و نفخ و رافع استسقا زقه بلغم و تر آب او در
منفع مثل شراب سنبل است و قدر شربتی یکمثقال **سنبل فارسی** نام مرکب است و قسم از زهر است
در بارکی مرویه در غایت خوشبو و دو سر و ساق او مثل قرب بهرک و بنار مرکب و کلش منقش و بعض سفید تر است
و بکشش یمین در هر ساق جهت بن علو بر الدن گیرد در افعال قرب بهرک و بنار و ضعیف تر از بنار
مرکب است **سنبل اقلیطی** سنبل دو سر است **سنبل الاسد** نطاه که کبه ران سنبل است **سنبل بری** نام
قود است روان است **سنبل اذنه و سنبل سوری** سنبل جبلی است **سنبل الطیب و سنبل العصافیر** سنبل رومی است
سنبل اکلب غیر دردار است و کوبنه شکوفه لسان الحمل است **سنک سبوبه** اسم فارسی است و صورت
بجسم بجار کاف است و او دانه است دراز تر از دانه انگور و بغایت صلب شبیه بسنگ و کوبنه از فارسی خورد
و دو نه گره عنبر و از سر تیز و در شق ساق قام و بقدر است اعلی قضیب مخصوصه نه در سیم گرم و خشک

وطلا او بکر که جهت برص و آثار مفید و مخصوص او و جایز است **سنبل رومی** است در دریا و در خورد
و کوبنه قطع درخت است و در هر زمین آن را که بر در بط بجز جهت حقنه است کرم آب او و شرعی غلیظ در ریاح
آب دریا بجوشانه و بجهت برادر آب آمده سود و مخفقه میکرد و مخصوص نه است و او شبه کبر و از آن
است تر و مرغ تر و با آنک تحریک کند با و ترکیب قسم بر شبه زرد باطل است و آن و دیگا با بر بجمود
و است و دیگر بسیار تنک و صلب و قسم اول بهتر است و جنب او مثل کبر و با بنه کاه است و قوتش تا
پنج سال باقی و از او بر جلد الفقر و در ورم کرم و در اول سیم خشک و مجفف رطوبات و امعا و سایر عضلات
و قاطع بلغم معده و امعا و مدر بول و حیض و نزف ادم و جمیع عضلات و نفث الدم و قاتل کرم معده و امعا
و اسهال و مومن جهت است خاصه عجیب و بهر و عضلات و ابو و ضیق النفس بلغمی و تب نامه و اسهال مزمن
و بنه زرد و اجزاء و اسخنی جهت ریح و تر بنه مجرب و نافع عرق و حافظ قوت روزگران و مقطع عضلات
و بجهت او بیشتر جهت قطع دکام و بوبر و نیوس او جهت درد و حرکت و نزف و قرح و نفث و قطور او جهت دکوش
و کرخی مرحه و اکتال او جهت باهی و قرحه و طلا آثار و سلاق مجرب او در او جهت آسیاب جراحات و جرب و نیز
اگر با او رخم با دام بجر قوام جهت شقاق از عضلی مجرب و بشه آنه و بیشتر و بکیت و قطران جهت قوت مجرب
و مقرکرده و مصفی جمع عرق و قدر شربتی یکمثقال و بوبر و نیوس مثل و نفث و اطلاء و ریح است و در و بخور او
صورت و بهر العرات جهت قوت و رفع اثر و التهاب جراحات و اورام مقعه و نواصر عاذیره و برب کنند به
عدیت و طرق اشد رسند و سایره با زیت یا رخم بخ کان باش نرم در عرق جهت جهت مقوم
او کرنه و بیه را الحاد او کاه ترشه در سقط جنین بلکه قاتل صاعد است **سنبل رطبی** اسم فارسی و معنی
شبه الحمه بهر است و بسر و نیز بعضی کوبنه و ان کاهی است رسم خمر را برک شبه برک بسوط و خشن بر خواص
مربع و قدر شبر و در اطراف او جهت مرض کوبر و در ان تخم سیاه و بیت او سکلاه جهت و خمر اثاث خواص قدر
صاع و برکش شبه برک سرخی و کبر القاء و از جوانب شبع رودیه و در آن شهاب شبع شبه مار دراز
باریک و در اطراف آن اشیا مستدیر و در آن تخم شبه تخم بیقفر و زمان مدور تر و صلب و قسمی سو
بنت قریب اک انگور و کبر کش بنه و شبه برک کشنیز و ثمر خمر قدر شبر و بهر صغیر و اسرس مرغی
و کش اسرع در ریزه و تخش باریک و تیره رنگ با بر لیه غرض و هم سرد و در سیم خشک و قسم خیر قوی تر

از قسم او در هر ان قاطع نزف الدم و قبض جهت اسهال و فروج و رفع اذاء و خنازیر شده با اثر و حقنه و شرب او جهت قرحه
مثانه و در سعال نافع است **سنباذج** فارسی سنگ سنبه ده کوبنه مستعمل حکما است و قوت عرق الماس و تفتیت الحصا و بر رفع
و کیاب تجمیع مجرب تجلی است و بهترین او زرد است و قدر شربت او در مرد و زن یک مثقال و در قطع نزف الدم و التهاب قرح
کوبنه نیامه قرن الاثر و خواص مجلد ادرار و مسکن التهاب و بسیار نافع جهت بوسیر و رکنون با بعد ذهاب
و دیگ با چای مدون و بخور و آب سایه و صابون با بن جلد و نه لب برابر او و در مغرغه و مشقق و خرزان و جوز و او
جایز است **سنجاب** سمور است از موش کوچکتر و بزرگتر و در بلاد ما کاه و در موی سیاه و در سنجاب او سفید و بنا خاکستری رنگ
و در کنار آن کشون نامه و در بنا و نیز بنیه و در مختار جایز دارد و اول کرم و در ورم مزاج کوشت او و خشک حرارت
و جهت دردی و سرفه و در قرحه ریه نافع و در و او قبیح و مصفی و مفرح و بادام و بوبر و نیوس است او مجمل مزاج و رافع درد جهت و جهت
جهت آب جراحات و قطع خون بجهت ادرار و ادمام مفید است **سنور** نام مرکب به بیر کی بیشتر منا باه و بیشتر
و اپا و مردم کرم و در طوبه او غالب و بیشتر بلوت او مسکن بول و کوشت او موافق جهت قوی و قبض و طلا و محرق او جهت
حرکت تخم با مرکه جهت تشقق آستان و سر و کین او نه بکار و طلا او و بادام کلمنی در روز خیر رافع است
و مجمل او بخور او مستحقه تخم و مصلوق کوشت زده او رافع قولنج و دیه مستحق او و جذب کبد و دار جهت جهت و کان کشیخ
و جهت نفض او و خوردن کوشت او و جهت جهت زنان و مدت و جهت بر اب جهت جهت تنقیه
بول و درد کلیه و سوطه و زهره لهه کرده سیاه با رخم زنبق جهت لغوه و اسباب کون موی سفید و بوبر و ادرار سطوبه و خشک و
جهت جذام و نیز بقیه اقسام و بر کش و دو و بخش او و بزرگتر و در جمیع افعال قوی تر از ماهی و در ورم کرم و خشک و بخور مقرر است
جهت سعوط لطفه مجرب در شبه انه و بطلان و تخم او و جهت دردکر و تعرض است طبیخ کشت است **سنبوسه** نیز و دوا
نامند از اخیر مورد و مقوی اعصاب و جمیع شبها و حقن مدن و مدر ادرار و ریاح و کثیر القراء و مصفی سنگ و کلیه است
و طرق تر از او است و از کوبنه کشاد با رخم عنبر کلیه بهن کنند و کوشت شبه کلیه کشاد با زوار و هر ریه کاک دران جهت
در درد شرح کنند و در تنور طبخ و جهت **سند یاج** بنوشند در حرکت بلوط و شو مصر سلسله است **سناء الفلسی**
و **سناء بلدی** جلینوس است **سنابیر** بنوشند مصر آنکه است **سنبوت** بهند کرکون **سنفره** سفرات **سخنیوس**
مسلک است **سنط** فرات است **سنبیر** شونیز است **سند یاء الاذن** فرهیون است **سندوس** سرخ است
سن اسم ایتج موت **سنام الجمل** کران شتر است **سینا** بنوشند مصر کیان الجرات **سنونو** بنوشند مصر

حقنه است **سنکباد** بنوشند قیمتی است **سنف** بنوشند ایاز است **سلق** اسم هندی بخشیت **سنتی**
بهند ارزن است **سنیه** بهند ارزن است **سندهی و سندهاء** اسم هندی عورت **سنکر** اسم هندی قرفه است
سبهاء بهند ارش است **سنبهل کیچر** بهند بیخ سبد است **سناک** بهند شاخ سوسن است **سنجکهار** بهند
نیخ است **سنبلکها** بهند سر اسم است **سنداسی** بهند ترنجبین است **سن سل** بهند ارشیشه است **سنک کاد**
اسم هندی حجر است **سند** شراب است از درخت زد جهت بهم رسیده و در جهت کبر است **سنک مغنی** اسم هندی مطلق
شیشه کران نشیت **سنک کچ** اسم هندی جهت است **سنک چاقل** اسم هندی دیگ جهت است **سنک لیشم**
اسم هندی حجر است **سنک لیشم** اسم هندی شب است **سنک زخم** اسم هندی جهت است **سنباد** اسم هندی
سنبل است **سنکل** بنوشند در طبیعت **سنجد** اسم هندی خرمه است **سنجدی** کجی بنوشند با درخت است
سکدان نام اسم هندی قضیب است **سنک لشت** اسم هندی سلیخه است **سن اکلب** سمن است **سوربجان**
بخش است شبه بسر جمله و بدن سبز تازه و بهت اوله بدین خرمن از روی سفید و بیرون طول و بر رواله بنوش شراب جهت و قرحه
بطن سینه و باطن نیز از جهات و بر کش قرحه برک کوشت اهل قرحه و نفث بقدر شبر و کش از او و نه هندی سفید
شبه برنج کوچک و بر او اسهال سرخ و تب او و هر ایرکه در حرارت و بهمک و قوتش تا پنج سال باقی و در مسهل قوی
بلغم و قاطع آن خصوص از خلط و منع سدد و جاذب اخلاط از فرد از عرق بدن و رافع ترکان و بهتر و بهتر جهت حقنه
مجرب و اشاره و بر بخشیدن و نفع بغایت بهتر و جهت خاص لسع و عضه و اضداد و بغلفرن و تخم مرغ در کشتن صدر کشتن
و کفیدن او را مجرب و مجمل او و رخم کرده و کفته جهت بوسیر مجرب و در دوا و مخفف نفخه و مجمل تخم در بیع او نیز تازه
و فایده بسیار و بغایت مجمل است و دیگر آن که بهتر مجربه است و جهت مفتی و مصفی کبر و مصفی کرد و در خوردن قوت است
از خوردن او کبر و بیع و او را بر بیم و رخم و بدش مستقیم است و از نخستین و فصل مفتی قبض او بنه و بوسیدن کدار و منع
سده و ظاهر و مجمل ریاح و در سر و بدن است **سوس** در اصطلاح مرد در مرکان شیرین چلیک و نیده و در اکثر طبلد موجود
و صورت است و نافع و خیر مستوی بغایت شیرین و بهتر خراز مستعمل است و قوتش تا یکسال باقی است و بهتر بیع آن که جهت کشته
بهم الفتح کنند و در اکثر شهرها و در بلاد و در بلاد جهت اسهال و در بلاد جهت اسهال و در بلاد جهت اسهال و در بلاد جهت اسهال
کرم و در بلاد جهت اسهال و در بلاد جهت اسهال و در بلاد جهت اسهال و در بلاد جهت اسهال و در بلاد جهت اسهال
و مجمل ریاح و جهت اسهال و در بلاد جهت اسهال و در بلاد جهت اسهال و در بلاد جهت اسهال و در بلاد جهت اسهال

حرف السین مع الواو

وعیبها و بهند گویند و بهر سرد و برای سرد رنج و زخم کهن باطلیخ و مجمع طبات و اگر سرین زاد تا بیامده قرص فرنجمشک و سهل
و اورا رنج سرد و بهر گاه مدرت سودن او بقدر یکدرم بیشتر اگر شربت و نفطه و اورا نیز از اول آن اعتدال مرطان نامیده
در قوم اهل عنطاس گشته تجربه جالینوس و رنج شقیقه و صداع و مزمن تنها کند مجموع و اگر اهل ادبی باشی و خادب آن اعتدال رنج
بود و میان آستان با وزن بنود و عجب بدین کسی که بوجب لکن و شرح تر از سایر و جز آن است بدقیقه تا نفقه و عمل است
و بسیار روز رجا تا زد و دشمنه و این الوده تر باد و تنقی است و مدبر این کجه کوید نخم لوس تر از سایر ادویه است و بیشتر
این سرا بهمن نیز حقیقه آن و دفع مضاعین کوید و کوید قصبه و بصره و مرجان است و از لوس ادکن و کرد تخم بهم شربت و کوید
اصل الوس مفرکوید بهر سرد است و منع اهل کثیر و جذب تا تخم کمنع و شرب تنقی تا بهم و بدش نفطه و تر بدو دفع اورا و شربت
و ترب لوس و آب مطبوخ نخ مختصر اکه بکر اتفاقه و جوشانیده باشند در صبح اقبال بهتر و رنج اهل هر سرد است و دفع اهل حرارت
سولان بفتح و تا و بجیم سرخ لون و بشکل کی در زردم بیخ غلیه بیرون در دهان کی نه بشکل و عرق بعد بهم بهار و مرطوب
او مورث تنفس و طلاء او بر رنج کلف اهل و بوده و رنج رنج و اقبال و جهت بهانی تنقیه سوسن مرد از لوس
سرمایه است بهر لوس بنا و بهر لوس لوان سفید و کبود بشکل و بوی و بدو و بدبو و طلاء او بر خوشبو و بهین نقشه
و لعنه حوام اهل نخ تنقیه نه و کلی بن سفید بجلیه تر و زن و غیر بن آزاد است بهر ان اهم از بن تنقیه جاهلیت
از عدم فرق قبل است و ایرسا نخ تنقیه از لوس کبود بر بن جیب است کشش اهل کرکه از لوس کبود بشانه و بخش کبود و اهل
و دارد و بر کره در حرف الف مکوش و قوه قبل بن مرکب از عرارت کلاله و ارمنیه لطیفه و قوه مجففه و قابضه است و در تنقیه
در صبح اقبال شرب اهل هر لم و اندال تنقیه و رنج مرکب ان و بهر و دود بکر و اهل بن بسرد و دفع زهر صفیه از بنا بر نفوذ
او بهر که و آزاد جهت در اهل شریش در کیاه کدر بیع و تخم و کرک شوی نان و در تقریح خرزن و عصاره او در
تجفیف آن سرکه و عسل و رطوبت بن کبر اتفاقه و جهت بنه باشند بیاه مجففه معلوم و جهت هر است الطرف خصل نخ و دو نخ و شش
ایرسا است در صبح اقبال و مخلوط لس جهت قرنج و طبوس صفرا در جهت اهل هر و دود و عجب شرب و اضماد و اهل و خابیر
نخ او جهت رنج اهل و اضماد بکر او و سوختن تخم او جهت کرنین اهل هر نخ و قدر شربت از بن او تا درهم شال از مطبوخ
و در دفع او تا بیوقیه است و قصر از لوس اهل و در تحت در دهان هر دو بکش زند و دو کب و بخش و بسطیر اکشش و مجفوشه و
تخرج قیر از لوس سفید و کبود و تخمیر از ایرسا کوش کمتر از بعد و اضماد و مطبوخ نخ او شراب کلاله و ابراهیم مبنی
و جهت درد دهان نخ است و قدر از کبود و ایرسا قسم عین اهل است سوتیق اسم عاد آرد صبح کوالت است بطلوب طبا

مراد از ان بود و اهل است و شاه اشنا نیز بود بجا دون جهت کمر رب کی و بکر رب کی و تنقیه و لکن و آزاد کننده
و بر بوی جو و کی جهت کشتن اتهاب و تشنج و بنا صرع و اهل اطفال و نفع و سوق جو در تبریز و تخفیف و کشتن و مرارت
و سوق کند و بر تبریز و ترطب اقوت و مضر مثانه و مبرد بن و مولد نفخ و مصلح نه بنه سلسل و از انه نه و مثال سنه و بن
کوکان و سوق کشیده ابتلا بن جهت صفرا در و صداع و مرارت و بنا و حرق و مرطوبه کوه کشاه مفید و بشت و ره
و دفع کرم جهت جمع عظیم و تقاضا لب بر طلاق و ده و اهل اطفال و تقویت بن ثابت بنه تر و سوق سوا انجیر
خشک کوه و بوده بحق کند جهت اهل و حرارت و عفن خلط و سوق کار و از رب نشی و بر کش جالس طبع و مبرد
و مسکن حرارت سولیقیه مولفه شرکه کوه است صدر بی کرا و سیه و بجهت بجر ما نه تا لب طلاق شو و بشره و مویز
جلیس کشیر اوکه آب و اردان از نه و در صبر نفخ نفس طبیعت اضافه و بهر و در تا بخورد و نفخ کوه کار بر بهای تنه
و استعمال تا نیز از جو و کنه و نفخ تنقیه تر مرض بنه و بهترین اوزیر نخ و عسل و بهم کی و خشک اقاطع مثل فنا
از نیز و خش و منع کرده بکر و بسر و زه و تنهی جهت زیان و آشوب و کشت و عسر بول نافع و مصلح و مجرد و مسهل از نوع
عرق و انعاد عادر و جو کس حرارت و تنقیه و مونس معده و دار کنه بوله تو نخ و مصلح سکنجبین است سوفال
ابر بیخ کوه و اهل کشوده و پوست رطب شبه بوست و خشک لس اهل هر است کم و خشک با بهت علاوه و جهت درد
مفاصل بار و نافع است سواد السنه و الطفاک بر کشت سوسی زاج سرخ است سوسج مورد کی شوره
ناهر و ان بار و است سور سوبه نخ الرس کی بیخ ایرس کی است سوسن بارد و تر کشت سودانیا خرشت که
بنا هر دار کوه و بر بصره و نه کوش او بهر مضر و نافع است سواد الحکام سیاه و ران است سواد القضاء خشوت
سواسن جو و نه است سوفولیون ابر و ن است سوخس جنار بر است سوسن جبلی شاه ایران و ابر است
و بهر بر قیر نافه است سوسن احمر و بهر است سوسن برنی شاه ایران و سوسن رزد و بهر است سوسن آزاد
اسم فارسی نیش است سوطلیس اسم نکیا سی است سونافوه و سوماحنیس اسم یونانی اسفنج است
سوقی اسم یونانی بن است سوسنبر سنبر است سوردطوس حضر الثور است سورسالان است
سورد یقون اسم یونانی قمر از نوبات است سورنجان هندی است سوسمار اسم فارسی زنبت است سوز
بر که لبن است سوفان ترکی لعدت است سونه بهندی زنب است سوناموتی بهندی بادی است سوند
بهندی انفرات است سوی بهندی شب است سور بهندی خنزیر است سوجلی بهندی دفلی است سهاکه

سرسبز است

حرف الین مع الباء

بهندی شجر است سهکلی بهندی بیخ اهرت است سهرین دارچینی است سفجه بهندی نفس است سیسالبو
نافه ای کشم و خش نه بنات جهت قسم است کیاه که بشبه بر از بنه و از آن قوت و قبه او شبه بقیه است و ترش از قوت آن
هم کله بر شبه و از تر و نه طلع و تخش زیاد بر شبه از بنه طلع و بنج این قسم در افعال قیر از سایر ادویه است و کیاه و بک
شبه بلیک و از آن دارد تر و کم بجهت و قبه او شد قیر است و تخش بیاد بشبه کند و در کنز آن دشد تر و خوشبو تر
از قسم اول در افعال تخم او قیر از سایر اجزا و بیخ او بارک شبه بیک انیون و در دست تر و صاف تر از قسم اول
و قبه او سکر و ترش طبیعی اسکن مقدار او فربه و خوشبو و قوی از قسم اول قیر و تر از نافه صفیر و کی از بات شبه بکنجد
و ترش بغیر از آن و سنبه دارد و تر کنه و طبیعه بیش و باطبه دشوار و بن عظیم کشنده از آن تخم و دارد تر و از نافه
و ایرسا لیز و در طبع شریف تخم ظاهر کند کلاس قسم شهر معمول است و مستعمل از آب لبی مقرار است و مجمع قبای در صبح
کرم و خشک و کلاس و طفه و مسکن درد ماش بول و مدر بول و حیض و منع سدد و مضر معده و جهت صرع و عسر نفس و تقطیر بول
و افراج جنین و در رحم و تقویه نافه و نفع بیخ و تقویه باه و از بابه بیخ و تخش او بنفش و شراب جهت رفع هوای در دهان
نه تر از او تخم او بیخ نافه و از دو جهت او کرده و لعون تخم قسم هر جا بنه جهت رفع فضل نیه و ترش سرد کنه و اهل کرده
و اشنه نافع و مضر محرورین و مصلح ترش او کاش را مضر کرده و مصلح آن زرشک و قرشر ترش بیکشل ابر ترش آن قوت است سیسارو
ابن ماسویه این الهلاله کوینه جوب اسبوس است و ابن ماسر تخم کوینه و سینی ابن ابی و بعلی دیگر از جهت کشاده و نفع
سوس سالوس و نیز و اشنه کفته اند که کشاد بر جهت تیز است و طوف مضر کرده و راه تنقیه ابن که قبض است طبع نخ او جهت تیز
و از او زر محلول بول نیست و مجری کوینه نقاش است و بنا در و نطلا که مجهول الموتیه بر نه سیسنبر اسم فارسی نعنع است
و بهر بر شتاب بر شبه بر سیر و باب ترش شبه بک سرب قوت تیز از بیت و بشتاب شبه بنفشه و از آن کوینه و خوشبو
و تخش بیشه تر از تخم ریحان در آن و نه بر کم در اول آن خیس و منع و منع و منع و منع حشه و رنج و دل و مدر بول و حیض
و تخم کم شبه و حیض و حده شبه و بهتر و بقه تر از بقه و رنج عفونات و مصلح رنج و جهت در بهر حضرت بهر که در دفع
کلس و امراض عفونی و کینه و محرره و دم بکر و بهتر و بعض جهت کینه عفونت با تنکس جهت کینه و انبوه مجرب طبع او جهت رفع
تهوع حق بیه و در رحم و فواق و تشنج شانه و بهر که جهت الم نفع و ضرر به و مصلح آن کشنیز و قدر شربت
از تخم او و تخش او و ترش از بخش است و در شناسا و کرات اهل و بنا و تخم کینه بجهت نه بکلس اسهال و در تخم بهر
در آن طبیعه بکار از جهت سره و تخم و تخم این نافه شهر در کلس و او و تقویه اعضا و خوشبو کردن مهر سر و تقویه آن بهر

سیسبان بیاس سی صد قبر از الف اسم شجر است نبات و بر تر مشت و بقدر بوی نه جهت و نخ بجب اکل و بهتر
سیب بیخ بیری صد و بر زمین اول اکثر است این عریض الورق و برگ و بر در بیخ بجهه کش زند و بسیار
خوش نظر و در خوشه ترش و از آنها بقدر سیب باین زرد و سیاه و در بهار مهر جهت خوش منظر طرف مکنه و بعضی
دانه از سیاه و بعضی الفقه و بعضی از آن شه اند در صبح مداد و بامن سیر و در بهر خش و بعض معده و مالیس اسهال مرض
و نفع الم و در رنج و بشر و تنقیه بهوم و آشوب آب و نافع تو کدک و اکثر آن در کنک سخت فر
روز جهاد است و قبل از طلع شباب بالا مرتبه سوت جاه و قبل نظر او مصلح محرور و مصلح کشنیز و مضر ترش تا و
و بیش از آورد است سیلبیا نوعی از ابهیت و بهر بدل الجوز و نافع بار مرکب نه و محرره در تخم قدم
بسیار و شبه بر طرف و طلاء ترش صفه و داخل تخم در جوف در طرف سیاه که مضر بهاد کند است و آن کرد
در آخر و در کم و خشک و بر مضر و طلاء او بر طبیعت و جهت داء الثعلب و خاکستر اشخوان او جهاد آثار و جهت امراض
بلک چشم و اکثر مکلس جهت بیاض چشم کل جوین و مسهل او جهت جلاء و زن لب و کشر و در روش مجفف و مخرج
سیلان بهر بلاهم عصاره او خوبست بر جوین طبع در شباب غلیظ سازنده و قبل آجم از آن است و در جمع
افعال شیر بلس و الطفل و محرق مخون و مرض الاسهال بصفرا و مضر محرورین و مسهل و مدر بول کلاس و طب
و مضر و نبت و مصلح مویز ترش است سیلم ابن عمیه کوید شبه بر تخمیدن و تخم و قبض و در
افعال مضر از آن سیقه بهمه مصر و مضر ترب صحرا است سیاب خلال است سیال بهین است
سیف الغراب بوت است سیکران بیخ است سیکران الحجو خصوص است و کوینه با بهترین است سیلیبرن
حرف الامات سینوان فرشتین است سیبا غره است سیر فره ابهین است و بعضی فرس اسم
قوم است سیقوموزن و حجر است سیاسوس نافع است سیفس یا ماس نافع بنفس خیار بستان است
سیقس اغریوس بنفس خیار بر است سیقاطیون نافع انبوس است سیم اسم فارسی فضه است
سیمرغ اسم فارسی سقورنیون است سیهالم اسم فارسی اقوان سیاه اشم اسم فارسی شوکران است و بعضی
سیاه بیخ آمزه سیماب اسم فارسی زیبق است سین اسم فارسی عرق در ذراع است سیجان اسم
ترکی خاره است سیب اسم فارسی تفاح است سیند اسم فارسی بیخ کنه است سیوت اسم
بهندی قرشیشه است سیالی اسم بهندی قاقل است سیسام اسم هندی ابر است سیلج بهندی

حرف الین مع الباء

شرنت سیاه دارو اسم فارسی سیاه دارو است سیهم اسم هندی کمر است حرف الشین مع الالف شاهترج معرب آن شاهترج و هو نوع من الشجر یا را بکسر یا را بکسر و کاف و شین و کسر شین و کاف و شین و کاف و شین و کاف و

بعض و با او هر سه جهت نشاط بخش و تهیج و با بهار جهت رفع هوی و بوی از بهر نشر و طی و تنگی و ضیق جهت ذهن و فرح و تهیج
و تشحیذ و آب آن جهت تنگی و جرب و بهمین جهت رفع آلاء و بهار جهت وحشی و آب آب جهت رفع قرحه و اکثار او و مرور او بر سر
کهل ابیض او کهل کبود یا رافع نابی و جرب و سایق و محقق جهت حمره و علم و مرتبه عین و ادرار و بهر طبع مبتلی
و دفع لمس و درد و رفع قرحه و شکر و بر خطوط و جهت رطوبت کرده و بهر و مضمون او و قوت جهت دود و ذهاب و حرکت آن و تقویه نشاط
و تنگی و رفع جهت قلب و غرغره لفور و از جهت درد و بر شد و اباحه و نافع و کلکه بیش او و در زهر و بر جرب و رفع اسهال و رفع
رفع و حمران او و بر شد سعال و بر سر و بر کشنده و محقق و رفع تازه و بر ماء و شد و تقویه شرب و تحریر و بیش و نشاد
از خواص ادات جهت کرده و بر سر و بر جهت و بر شد و بر شد آنچه که زمان قطع تقویه بصورت بیخ ظاهر کند و بر کرد از در طرف
قبه آنکه و آنچه بکار آنکه هر کرد بیخ بیاید آنکه حرمه **شب** بفتح اول و سکون ثانی مرغی است هم نوعی حکیمی شب
شب العصافیر نام است **شب الاسافکه** و **شب العصفور** بفتح اول **شبوط** مصغر است **شبوط** نوعی از ماهی است **شوقه**
نوع کبر خرمن الدرق و **شبب** ۲ هر است **سبطبا** عصر الرجل است **شبیس** نام هر خاص است **شبدر**
هم ذکر حمره و قوت است **شبه** هم ذکر سبح است **شب الکبیر** هم ذکر بیخ است **شش** مغ
هم ذکر نعم است **شش** هم ذکر ابرار است **شترنجه** هم ذکر حرور است **شت** بتا مثلثه نیست باسق
و کلک و مختصر و رادراق مرکب کوزه بود و بطریقه تب و کرکیال بچه و درد و تنش کوچه‌ها بسکلها حاصل و دوره فرض بخشد است
مکنده و رسم کرد و حشی و آب او بهر مغ و مقوی مرده و قطع اختلاف هم عیف و جهت کرمهای سرع اشد و درد و امراض چشم
قاع مقام بمیشا و خضرا شاه و مصطفی جانب و بر ترتیب کیرای بیش سوق است **شجره ایلیا** قمری و عطب است و بر ری
و نهار و تحریش کرد آبهای بیار و بیاه و تنش تخم دیگر و مربع و بنبر و بغیر و بغیر و بر عزیز و کنیش بقدر کفوس و طراف و شش از ره
و در هر حمره و تنش هم است سیر مرده و بر خاره و میان نهر کهن تنش و در زره و تقبل الرکه و تنش و بقوه بخار و دوا از اینه و ادرار
سنبه چنین برآب زنه شکل بیان کف کیکه و بیان باب بیر مرتبه و او و غیره حمره و هر جان است و در اول بیم کره و در بیت
ترسا اعتدال و حفظ آن و هر ترفه و مهر بری فرق کرد او بهتر از او بهر و در رفع کیا و اعراض کرد اسد و در رفع حرارت
بهمین حرمت نصر بیخ خود نهاد و از علامت او بهر و قبر نشان نشه، بهر رفع مغوی و مقطع مغ و بیار و ضرورت بهر او
جهت خنازیر و لطف برگ جس و نهس رفع صرع و بیشی بنه، و قطعات و مغرشانه و مصطفی کهنی و مرتبه کشاد ابی و بیان
بنفش مجرا مرتبه **شجره الراهب** بین الدوام از آن بین الکر تنش کیکه و بخور است بخور نبات اهوا نه در بلاد مشرق

حرزی از آن کشیده و تنش شبه بر شبه نه در و تنش از آن بکیره و اطلاع بسیب اطلاع او در زمان او در اشتهار بیان شبه مقیم قوی
از آن بهار سلطان مردان نه و از خطاط تعریف مصدر و فرش بر تنش از هیچ صورت **شجره مریم** نبت بخور مریم است بخور مریم
کرد بر شش شد کرد او هم و بر تنش کیکه بجهت بجهت بر آب کنند و در زره و بیره شود بیره و بیره کرد بل اول هوا و مریم کرد و در
بهرت مشتمل از مغ و در آن مغ بکر کرده و بیره و بیره نفع او و تنه عمر بدست انواع جنین بهمه مرض و طلاء او جهت بیره و بیره و بیره
و دانه ذل بکهه بهمن کرد تنش یا مرتبه حضرت مصطفی کرد و تنش تنش با هم است **شجره الطلق** شجره مریم است **شجره الیام**
صاحب مرتبت **شجره الفطراء** شرین است **شجره الدم** و بیض است و بعض بیشتر تیر طلاق کرده **شجره الکافور**
شاه الرحمن در کرمان است **شجره البهق** قنه بهرت **شجره البق** و **شجره النسور** در بلاد است **شجره**
سیلا و **شجره ذوالقرنین** و **شجره الفتح** هم است **شجره الجن** دو در است **شجره القدس** نوع بیک قدت **شجره**
حرة آزاد و درخت است **شجره الله** و **شجره اکله** عنوه بر بهرت **شجره الحیات** در سر سرات **شجره الحاکم**
امنیه است **شجره الحیة** سنبله است **شجره بارده** بهرت **شجره رستم** زراوند است **شجره موسی**
عصی القدس و حج کرا مرتبه **شجره طیبة** درخت بهرت **شجره المسیح** اندران است **شجره العصفور** از است
شجره ابراهیم تخت است بعض اعتدال و تنش و بیخ دانه **شجره القدس** درخت بهشت **شجره بهشت** نوع
اکبر است **شجره الخطاء** عروق الصبر است **شجره الطحال** حریره الجبر است و کرنه فاسر تنش است **شجره الصفاء**
گلنج است **شجره الکف** هو بیخ الصبر است **شجره الذب** و درخت زنبور است **شجره التیس** طرفون است **شجره الرباعیات**
طلاق است **شجره** زعفران رابیع است بر سر تنش تخم بیشه و او را قصوی تنش **شجره** هر آن بهشت و دین راقو بهر
و بهر حارث مرتبه و بیره و او را بر سر طرف جنبه مفتوح کرد و شیخ است اهل قدما و دانه و تنش بیشه است **شجره بهشت** مرده و عمره و بلاج
و بهمین اکثر بیشه است و اهل قدما و تنش بهر بهر عیسی بود و دانه و او را تنش آب و کرد است و شیخ زندگی و شیخ زندگی و تنش
کرم و تنش و الطفیر است و بهر آن بهر و دانه و تنش آن کرد تنش و بیخ و او را خطاط او و او بهر بهر است بهر تنش شجره و نفع و تنش
او را و در قرص اسی بهر کرد و داشته ذلیل بهر کرده بر دانه و بهر تنش بهر و تنش بهر و دانه الشب و بهر مرغ بیا و در جهت شوشه و نفع
رحم و تنش بهر بیخ بیخ نوحه قرمز شاه و کمال او بهر و بهر و او را و تنش آب و آب بیخ **شجره** و بهر کرکس و طلوع حرشه
جهت حمره و تنش و قرمز و نفع و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
بقدس سعود و از آن شفق و بیاض و بر کرنه و بر شب جنبه و تنش داده و در قرار ضعف کرد و تنش بیاری از او بهر بهر کرد و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر

کهنگ و خورد و تنش و تنش و بهر و مصطفی و تنش و کنکین و آب و بهر و آب آن و در بهر و در تنش و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
افعال و تنش و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
قرمز طارع کرنه و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
و تنش و او و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
شجم الارض قطن است اگر نه خوانی است و بهر و بهر
جهت جمع و دانه **شحی** کشح است **شحم النخله** جمار النخل است **شحمه** اسم بعیر بعیه است **شحم الاترج**
ادهک **شحم الحنظل** حنظل است **شحم خاوی** قه و در است **شحجر** بنا و بهر و بهر است **شخاد** بیض بنو و بهر و بهر و بهر و بهر
شحت قوبال از است **شدخ** نخ انجیر است **شرابرق** کلو است که بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
جوز و تنش است صاف و نیز کرد آنچه و دو فی قدان است **شربین** از صناف سرکه است هر کس اطراف حرقه و تنش بیار سرکه
و از آن کوچکتر و بهتر از قطران اند و صاف و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
اصناف سود و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
شراد زنج مصدر است **شراد چیوی** حقیر است در انجیر و بیوی بلاد مغرب آب انگور و آب دریا بعض آن آورده
بخورد شش کشیده **شراب** اسم اطلاق قرص است **شراب شخشاخ** اسم فارسی و قوت است **شراب غرما** اسم فارسی
نبیذ الترت **شراب دوشاب** اسم فارسی نبیذ الرطب است **شراب عسل** اسم فارسی نبیذ العسل است **شراب مویزی**
فارسی نبیذ الزبیب **شرابک** فارسی حنطه است **شبشداع** فارسی فاسر بیض است **شتره** قوه است
مشقاقل مشقاقل است **شترشاب** اسم بیخ است در دیر الغزه و دو و مصر و قبر شجر سطیر قرار کرد بهر و بهر
و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
اسم بنات کرد و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
جهت و دو و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر

و تنش و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
شعیر بهار بیش کرده بهر بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
روغن و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
صاحب و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر

شبه مهره بال است با رنگ سیاه و چون مصطکی است و در کوهی میروید و برگ دارد و بر زمین پهن میشود و برگ
دماغ و تخم و چیزی نبود زنده موی کرمی و شرک و بخار اسود جهت تسریع محیض و شرب و نشانه و کوبیده و نخیف
او و انع آمیختن راه زدن است **شراب الجن** شراب الغول است **شراب الارض و شراب الفاذیر** شراب ابی است
شاذیر حاء بی صغیر است **سعود السعالی** رعفران است **شیهرودی** حنه ابیض است **شغاف**

حرف الشین مع الفاء

بفتح معجمه و غین معجمه بی است و آن این آدمی است **شفنین مرغ** مرغی است از فاخته بزرگتر و سفید و طوق
گردن او سیاه و نه تمام و هر یک الا هفت منه در رحم گرم و خشک و نافع تیه منتن بدن و جمیع او مسخر بخون
میشود مقوی قوه باه که دهن او موافق ناقهان و مقوی بدن و زیاده کننده قوه حافظه و محرک بود و ادراک را و مضر مجاری
و مصلح سکر و نشسته و مقوی فعل شیاده است در جمیع اعضا که نوشت و اجتمع تخم عنبه او سه بر نصف
طلا کنند مباشرت کند دیگر آن مقارب است تلخ لکن و عاطس کند تخم او بیاض و اندک بوده جهت
درد جگر و سحوالی مبرد جهت اورام گرم و هر یک بهم اسک جهت درد رحم و نفخ و مقوی معده نافع و انسه
شفنین بحری حیوان دریاست شبیه بخفاش در رنگ و بال و رنگش و نباله او شبیه بنباله موش و در
زیر و نباله او شیر شیر خار از آن بخش ام عظیم صادق شود و چیزی مثل او و در زیر حاصر جواب کند زنده
مورث بخاری مفرط و دوی لکن او در رضا نه موجب تفرقه اهل کاشانه و بهشتن محقق او بر مرکب عشق
تفرقه و نفقه شان مکرد و بر تخته او سه حبت الشره همیره انه و کوبیده در دهان مال تحضر بنش او سه
فرو برند نوش و در عظیم جهت بال مثوه و اد یک رفع او تنها نیه ساکن گردد **شفلح** بارکه
کبر است **شفتالو** فارسی جوع است **شفترک** اسم شیر از شیر است **شفیفل** شفا فارسی است **شفودس**
قاه بحری است **شقایق** مورد است کوبیده جون نعمان بن منذر در خوش اولاد زرع مفهم مبر شقایق
انعمان گشته و آن بری و لیستد بیشه شبیه بنات تنهاش بری لیستاه از آن کوه جگر و غذا دانه اش مشهر
خشکش کوچک و مجرد قوی و بیک او نافع تیه قوی مسکر ادویه هم کرم و خشک و جاذب و ملطف و مفتح و بیاض اثار
و مخفف و شرب کمال حرکت مقوی او بقدر دو درهم با منفع جهت کتمی دو دهن و جهت حرارت قوه بدن بسیار
تسریع الاثر و قطور او قاطع نیاق است در عشت و شرب مفتح برک دماغ او در ماه چو بخته باشند
هر ریشه و خشی و طلا عضا او مقشر حرک رقهها و نافع نقشر جلد و محلل اورام چشم و سقوط او مقشر الوبات

رعشه و قطور او بیاض چشم و ضماد کمال او با بوت کوکان نیز جهت کوکان مضر و در فرع قوه و ماه او است
شرب تخم او هر روز یک درهم با آب سرد نافع برص و بیک و دیگر اجزا و قوه او شراب عود بسیار و مصلح او
تازه است و مضر طرفه از آن شقایق بر کوه خرش مانی فی انواع بر سخت نفع جهت لقوه هر روز در سرکه آب
دفع کننده دهر مهره سرکین قنبره نه حقاب حاب ثابت شود و کوبیده مجربست **شقاقل** بحرت هر گره
دبا لرزه و آمیک شیر شیر بسطرس اکثر مودر از دماغ کاه او بر گره و در هر گرمی که راست و فرش
بقدر سکون و سیاه و محلول از رطوبت بیرنا و کمش بزرگتر از بنفشه و منبسط او زیر اشجار رمتر آنکه و مکان نفاک
و مستعمل نیز او و قوتش با چهار سال باقی و در اول کم و در رحم تردد مبهم مفتح و قاطع منع و مقوی کمر
و منحل کرده و مجرده و دیگر و مصلح و مضر استسقا و مصلحش حلبه و مرباس او سه مثل غایه و مقوی ارواح
و قوت رفع تشرش بخار هم ابرش در تقویه جهت الصبور بود نه زمان است **شقراق** مرغی است
بقدر ساخته سبز و بر بود و از سر سینه قاتله نه در سخن این کر او کوبیده در رحم کمه و محلل قمر و مرغ
غیظ و مواد و غیر و در مرهم و مصلح و مفتح کمین او کرکس او جهت کلف نافع است **شقردیون** اسقودیون است
شقر شقیق اسم شقایق است **شکر بقال** اسم قاهر بقال و آن علاوه حیوانیست شبیه بکس مع در فار
آن زرق مثل کم بر ترشم از آب خوش مرتبه و در آن میرود و مدیر تیه بر و شیرین و سفید و در حرارت معتدل
و رطوبه و ارغاب دبا لرزه و مدین و مسکن حدت اخلاط و نوش مرض جهت حموضه نیز و نه و مصلح کهن
آن و مضر مجرد و مانع و اکل او مشتری و مصلح شکر و ترنجبین و دو ترشیش با چهار هم دبش ثابت است و مضر
آن اسهال است و اسهال کشر امور داشته و فیه فایده لها الاخیر **شکاعی** از صاف باد آورد و دست و از آن قاصر
و مختلف تر و مضر مر و اکل داشته نه واجع اول است هم باد آورد فارسی کوشک مفاد و کوشکه عربیست
و در بعض بلاد بجز طرف معروف است بیخ را کمال سفید و دیگر سرخ کمال منفی است و در جهت مفتح کشاعی و در جمیع
احوال مثل سفید و قوی تر از آن و مستعمل از آن بیخ و ثمر او قوی تر بیخ ادست و قاطع نزف الدم و باقوه تر باقیه و مقی
قرح و ملطف منع و مفتح او جهت بهار اطفال و بهار مکیه نافع تیه نافع و مضر ریه و مصلحش طبخ عرطه و قدر
شربت بیست درهم و مدیرش باد آورد و اسهال و در کاکنج کوشت **شلک** نام مرکب موش کوشه
هم از موش در موجب درد موش و رایحه موش از آن و مداوه کشیده بشعر دون موشهای دیگر است و آن

جبر است مرغ سفید و فعل آن و اوراق ذرا بر هم قطره دار هم جهت اسهال و در کمال مقدار بیل تا نیخ میه نه و انجیر و شبیه از آن
و قوتش مقدار یک سال نه بکرد و در کش انجیر و اوش بیک تخم و جهت اورام گرم و خشک و محلل و انسیاه و مشتهی و مضر و مخرج
با اوراق و شبیه مر جهت بیماری مقوی و ملطف اورام و جهت حکه و جرب و بکلی جهت اورام بیده و جهت نافع و اکل او
در کوز و ملطف تر در طبایع تم و از آن بدن کند و بهمین هم اورا در کوز کشنه و از تیق او ترش و پست حیوانات مر اسود نه
بقدر ربع او و مر خرنیز باشد **سکوه** سرب جنگ است **شکوتا** کشت است **شکوبنیر** اسم فارسی نیز است
در سحوالی جهان است **شکوسنک** اسم فارسی بیخ الجوع است **شکوفه** اسم فارسی فقاح است **شکنبه** اسم فارسی

حرف الشین مع اللام

کرش **شلجم** معرب الشلغم فارسی است و بعد بلوغ منه بر بی استاد بیشه و بهر بی ترش است بیخ او ترش باشد تا
دراز و کرش مرض نکشت و بدین و خش بدو شد بیخ اشاره بر غم اکول و مخش بیاد و تموش بنود و مضرت او مرض است
و یک ماه بخش اشتهای نیک تولید آب بخش بقدر خیار و لب سرخ و دکول است و کرش شبیه بیک لیستاه و از آن
بکر شود هی کرش ترش تقویه و مخش مثل شبیه ماه بیس است و تخم قسم اول مقشر کرده و قسم شانه در هوای حرارت در اول
تر و کثیر الخون و مریح بود و در بول و تعرق بیرون مضر و نافع سعال و حمی طبع و شبیه و نفاخ و در حفظ و مصلحان نیز
و شبیه شبیه و در اشتهای دیگر و اسهال و شبیه شبیه جهت سرد و حار بول و جهت و عسر بول و جهت ملطف و اورام و مضر و مصلحان نیز
ملطف و طبایع شبیه و مضر حرکت و شهوت و نفاخ است و ضماد و لطول ملطف و مریح اورام و جهت شقاق و تقوی و حکه و عقوبت
و تخم او در اول بیکر و در اول تر و تبهار تر از تخم آن و شهوت بیرون مقدر و در سعال قبل قبر و تولید ریاح و مضر و مجرد
و مصلح و سکین و تیز شیرها و کلفه و تیز شیرین و تیز و در تخم او جهت ریاح و در رفع جهاد و تقویه آلات تناسل شیر
و ضماد و نافع **شلل** بار در حرکت و سعوطه تیز کرده و زیر کرده از فرفره و در طعم شده و ابا کش شق و نفض از مرض
و بی قشر و بسیم کرم و در اول تنک و محلل قوه و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و رافع اورام و جهت صعب بیعت و نافع و جهت
اشیا و قوی نافع و مضر زانیه و مصلحش عسل است و شربت شش تا نه درهم **شلجم احمر** شبیه است **شلغ** تخم و بیخ است
شلیل بفتح و نون میوه است لذیذ بقدر کوکنار و زیر کرد زان و در طعم شش شکوفه و در آخر بهار مهیه الصفیر از شقایق
و در اقوال و خواص بهتر از آن و بهتر است **شمع** بیاض موم و نه زرد و مرغ ادویه بیخ را و بیخ و در آب سود کش
داد کش و در مجرب سینه بیکند در اول جوم کرم و در اطوبه موقت و قوتش تا سال باقی است و نافع و مفتح و ملین احمر
مرهمها و موافق از فقها و مولود و بعد کند از بیرون که خود بر نه باد و در و مخفف اصل تخم شبیه جهت قرح بیخ و جهت سیع

بجر جهت رسیده سرد در رفع انجام بشیر بیاد و دکوه انها و تنفیر آواز سهم و مطلوا و جهت حکه و جرب خشونت و تنفیر اورام سیع
لکن و بجرت آن و در قوی از آن کمتر است و صلابت رفع اذیت تنفع جهت زهر و زهر و زهر جهت رفع عفونت مهیا و بیاد
و مبق آن و جهت جهت رفع سر بوله و مبرز اذیت جهت و اورام حکه و اورام و جهت قطع و جهت سیع و نافع و رفع
استسقا و مدد و مصلحش نیز و قوت و تخم رفع تم و جهت دبش آن کند و نافع است کوکنار بیمن کش شبیه بوز نیز و بطلا و بالا
و در آب دریا و ماء مرا آبه کرد از آب شرب را بخود بجرب سینه و موضع مرض و در مرغات جهت و در بخود و در آن و در زنده
بشبه جهت و مصلحش شیر و اشه از و نه و مصلحش قرد و بسینه و تنفیر و عطاء و از کوکنار بر شیر کشال و مرکب
بسیه قرار و موم بیک دیگر و رفع و مضره و مضرش و از بغیر بر تخم و اسهال و در رفع و دهان و دهان لیه شود **شمس**
بشه آبزن و آب است **شمار** رازیانه است بیوتیه و مضر **شقار** اسم فارسی و تخم است **شمامه** و در آب است **شیمل**
فاقه صفت است **شیمه** شامه و تخم آب است نیز بطلب **شلیت** اسم فارسی حلیه است **شمول** خوشبو است **شمخاطر**
اسم هندی است **شلل** از طب مرکب است در مصر اسهال و اسهال نه سیمیون و مفتح و کوبیده بنفش و نافع و اصول و بیاض
او سینه و بیاض است و در بیخ و در حرکت و مقوی اول و مدد و ضلعات و مفتح مصفه و رافع امثال الدیه سینه و بیاض و مفتح و جهت
سرفه و مفتح و مصلحش نیز و آن بیمن جهت قرح بجرب است و نه و طلا و جهت قرح و آثار و محلل و جهت و بیاض و تقویه و مجرد
و مخفف مصلح و مجرد و مصلحش نیز و مضر کبد و قوت ترش جهت و رفع اطلاب و دستور عمل است و حسن لیان
نیکرم کوه و خرفه و بهمان خرفه کرطا با و دهن نیز کهلی تنگ و کنجی و بهنه اش محلل و بهنه اش و اصول بنفشه و لا کنه
و در آن مرد و شود اگر جهت زیادتی علت خرفه بود العود مسهل الا اینه جابر است **شبج** اسم عرب جلاذن و آن خرفه
و کاغذ و بهمو بکند در مصر نیز شبیه **شنبلید** اسم فارسی و خوردنی است **شنار** فرمین است **شنذله** بفتح
بنفش و در اسب **شنبر** نیز است **شنشا** اسم پرنده است **شکال اصناف** اسم فارسی است **شنجار** بجیم و فا و دو نیز
ارض است **شنبلیله** بفتح اسم عرب است **شنجرف** زنجفر است **شنک** بفتح اصطلاح است **شوندر** اسم عرب
قشر از تخم برس کمال است و در بیخ و بخش هر دو قوت و قبر از قوی است و در رقاق و اسهال و اصول این قوی مراد است
در اقوال و خواص و در اقوال قبر از تخم بیاد است **شوکران** اسم یونانی نیز است و بهتر و قوتش بر کوه مشرق از بیاد
و در کنز و کش شبیه کمال شبیه بکل شبیه است و بعد و شهوات باشد و جهت و در خوش و نافع و مضر و مفتح و ملین و مضر
مجوف و مشتهی تخم قشر از قوت بلاد نیز و اسهال و در رفع خوش و خوردن و مکر و مهره و مهره و ناقص و محلل و اصلاح

جهة بر سرع و غلو و اوجاع بکار و ضد و تخم او بکش نافع است و اورام و اشهای و نافع بر ترک شدن پستان زنان و قطع شیر
و نفع الم و بلاف بهول است و قدر شربتش نیم دانگ و چون با آب بیاشامند و آب بر آن بیاشامند و کوبیده و بعد از آن بر آن بیاشامند علی موجود
بر آن اند و صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آب بسوزد و موجود آن شک کنند آنرا و هر چه بیاشامند مسکر فرمود و آنکه آن شیر بجوشانند
و چون آنرا بیاشامند موجود نامه و قدر شربتش نیم دانگ بجوشد و زیاده و قوم فرمود شونیز بهترین سیاه دانه مرتب نافع شیر
هر آنرا بر دندان و دارو تر و تیز و کشش بارد و بلغم لیس خفیف و تخم او بر کمتر از فلفل و تراش و کشش بیشتر و خوش بوی و قرص شونیز
و قوتش تا هفت سال باقیست در اول سم گرم و خشک و محلل و مدر و مدر اجل اول شیر و مقطع اطلاء و جالی و مخصوص و منع مستسقا
در تریاق عموم زیاده بحسن بخار و بخشک کردن هوام است و جهت قولنج و ریح و درد پشت و سر و دوالیه و حمی و خشونت و آسیا
دیرمان کسیرد و مدر ادرار و بسان مصباح و بر تخم بنون جهت سرفه کنون کرده تقویه شیره و بهر که جهت آنرا قیء کرده
و در دهان آنرا که اندر باشد بی جهت کند بیک دو بیند و بخشد و بخشیدن جهت تب مغص و آب و حمی جهت نفس و ابتدای سک
کند و مشانه را و خشک و جهت بواسیر مخصوص که بابت سود و بر شیشه بهم مرضاء و اجهت تا یکدرم و نیم قشر عبد و در وقتی سرد و در
بارد و سه تخم شوم بیاول طفل جهت تحلیل اورام جلد و بهر که جهت بهق و برص و صفرا و قی بجرب و آب خطمی و بر اطراف
ناف طلا کنند جهت لقوه و قولنج و اسهال و مادر و خون و بهمن و خون خشک و بخشیدن خشک جهت رنج یا نیه شربت و بعضی
در شیر جهت دو درم و در مین لقاس و بار و خشک کنند جهت بوی و ضد و اسهال و بوی و در شیر جهت و نه ان جهت سرکه کنند
و دو بیند ان و با کلاب جهت قولنج و ریاح و اسهال و بجرب و نشسته و بول جهت قرح شهیه سرد و خرج لات و سوط و بوی ان
جهت درد و قرح و کوشش سه و خشونی و دخان و دهنوه و بیاشامند و کاه و اد بر سر جهت زکام و بر جهت کمین و بر جهت
و قطره بوده و با و بخشیدن بنون بعد آب کاه و قطره جهت رنج ریاح و بر جهت و مخصوص و مسطوح و بهر که جهت درد و
بارد و با رنج جهت الخضر جهت دود کوش و سه و رباع ان نافع و شرب و بخشیدن و کنه جهت باد و بیاه و بیسین
از بجرب و نشسته و طلا و رنج او و بر بقی و مخصوص که جهت بشه بر عضاء تن نافع و که جهت خوف و بیم و اورام و بیسین
و سنن رنج و اعصاب و خوردن ان نیز جهت باد و اسوه که و بر بیم الدم است و اگر شیر بشیر موت شفای مجذوبان
و سرد و مصلوش سرکه و مضر و مصلح او و شیره و قدر شربتش و اورام و زرد و غلیظ و تیکه و بیشتر بخون لغضاء و روغن
بنت است **شواص** بکسر بیکن است و آنرا در بخشیدن کنند و اندر کیان بیان نفوذ در بلاد دیگر ان اسم
کیهر بیاه اسم و آن نیز بیت کنند کنند بخشیدن و مخصوص و اوراق بیزه سرکه و از سر بر بغل بیه و بیشتر و بهر کل

و سنن تخم بیشتر و بقدر مساوی و تیش کنند و خود و کوبه و بهار عظیم و اندازه و اندازه و خوردن و بر شکر خالص آب و بر سم کرم
و خشک و مضر و بیشتر و مغلول و اورام و قروح و بیشتر قبول و بیشتر بسبب الطبیعت **شوبلا** اسم جدید بکاف **شوبقرا**
اسم قوم و ضرات **شوحط** اسم عربی و بیشتر بیک و ناخن و اصل و شیره و برگ و بیه و از چوب و کاه و بیشتر مسوس
جمع ابواب و قوه و نیست جهت مهال و بیشتر جهت و بیاه و مخ است **شوع** درخت بن است **شوکا الرایه** شوکه
قرصه است **شوکه بهوتر** شوکه زرد تیز و تیز **شوکه مقتنه** و خوش طبق است و کوچه و قشر است **شوم** و درخت
شوکه الدل بیشتر و بیاه و خاص است **شوک الدهر** کرک است **شوکی العلک** بیشتر و بیشتر **شوکه عربیه** شوکه عربیه
شوکه بیضاء و آنرا در است **شوره** خوشه خار بیشتر است و خوشه و بیشتر **شوکه قبطیه** قرطاس است **شوکه شهیها**
و شوکه مهیا و شوکه شاهی کیاه مرغوب است **شوکه الجمال** خار غارت جوشه مصر و عرض الارض
شود انیق کوه و آب است **شوکا** بوی تخم بن اسم و هر دو در آن بیشتر **شوندایج** بوی تخم السنه است
شهدایج تخم قبرست **شهد** عسل که از موم و قوش بیه شهد بیشتر **شهوه** اطلاق بیشتر است **شور** اسم
کرده و هر شد و بیشتر است **شیطرج** اسم عربی تخم بیاست سرخ و سیاه و بیرک و بیشتر بیشتر بیشتر و اورا دیگر
سودی بیاه خوش شده و بر زود و مخصوص تخم او بیک مهره و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
بنیه زیاده تر است تخم او است و بیشتر فراهما و قوش تخم اصل و بیشتر و اگر تخم و بیشتر و چاق و قوی و بیشتر و بیشتر
اند و استقلال او بیشتر و کرکی تخم است و بیاه و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و دو و خاص و بیشتر تخم و ضد و اجزاء بر بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
زنان و دو و کش کند و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
بیشتر و بیشتر است **شیخ** بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
قیر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
تخم بیشتر است و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر

بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر

و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر

ارتعاب رفع درد زانو و عرق النسا

رفع بیش بشد بر روی آتش گذاشته بتدریج اول از آب آن بخورد دهند تا جمیع آبها تسویه شود و ثفل بر کنند بر آتش
و از ثفل کنند و بقی آن را بشد و رفع رفع و بهمین تدبیر رفع رفع و بهمین تدبیر اول آب آن بر کنند و بهترین اجزاء آن بر آتش
و منقطع و منعقد و اکثال و منتج و مقوی اورام و بواسیر و محلل اورام حبس زنند و مرده و مدر حیض و درین امور بجربت و مقدار
بجمله آن مساحت در زانو عرق النسا و مفاصل و مفاصل و مفاصل و مفاصل و مفاصل و مفاصل و مفاصل و مفاصل و مفاصل
سر انفی و فرج شهوه و بهر جهت نفرا زاد و بجهت تازه و بهر کیفی جهت کردن و دیر شدن مهر زان جهت رفع و بهر
و قشر کشک و بی جا جهت کلف و جربی رفع اثر نقش و ثنی او مسهل و رفع قی و مخرج کبد و مقوی و در بیل شرب
مثقال او جهت رایج کشد و بجربت آب و جهات صاحبه نیابت شیر بخطمای تازه ریشه و زرباد کبیر
و تنگ تنگ و زراوند کبیر و زراوند کبیر و جهت ابراهیم و فاد و رفع و محرق و رفع و محرق و رفع و محرق و رفع و محرق
کوچک و جهت رفع یا و اکمال و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار
و برق و اکثار و برق و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار
در انفال شیران صابوره الفاق و دیگر الاشیا بجهت آب و اکثار صاره و صاوران نوع الصغیرات

صاصه جزر است صبر بکسر با عقیقا بنیت بر کل بکسر و بکسر و بکسر و بکسر و بکسر و بکسر و بکسر و بکسر و بکسر
انجیر و بهمین کنند و چشمی بقدر شنع و از تیغ زیاده و اکثار مرده و ملوک از رطوبت و رطوبت و رطوبت و رطوبت و رطوبت
از وسط بر کیک ساقه مرده جربت بهمین و بهمین از رطوبت بیشتر اکثر کردن و ادویه و ذکر به الورجه و قشر مثل جزر و
در آن تیغ بخورد انجیر و زهر و سقوط و بادیه و آن زنده بادیه مثل مرض نقرس و برق و خوشبو و بهترین صابر
و قسم عربی بادیه زنان و در حشیشه که از اندون و کرمیت و قسم سنی و صبر فارسی و صبر بر بیت و بر بیت و بر بیت و بر بیت
و زیر بهترین قسم است و بهترین آنکه کوه و نهر و کنار و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
از هوش مثال بلند و چهار سال که نشت شیر و آنچه بدون سیاه و سیاه و چشمه که بشم استعمال آن جایز نیست و بهترین صابر
صبر مایع نوشابه و در هوا است و بهر دو لب که در مایع بوران و مخرج و بهترین و مخفف آن است حصوص حاجان مخفف جگر
و دفع و تنزیه بهار رفاق و بهترین مثل مقیمه استعمال نشده و بهر دو و بهر دو که بهر دو بهر دو بهر دو بهر دو بهر دو بهر دو
از بهر شیشه مخفی الدرب در آنچه مقیما و فع نشده بشد و فع سودا و بلغم غلیظ و دارو صفرا و مدمنع و سودا و بلغم
و محلل ریاح جشت و مجفف بلغم حصوصا و در بهمین مخفی و جهت خاص مفید و بهر رقیق جهت ابو

دیگر

و شیشه سینه و بهمین و مصطکی جهت امراض معده و آب و جهت نفث الدم سینه و بالا و ریه و سینه جهت ریان و جمیع
امراض و دوا و امراض قسم کی و در امراض سرد کرده و رفع و شیخ و مرغان و مغلوبه و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
بکار و مقوی و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار
لعقه و مصلح او و مقدار ازرق و مصطکی و بجربت بیل زرد دیگر و مغفران و شیشه و قشر و قشر و قشر و قشر و قشر و قشر
اورام و جربت جهت آن جهت آن مخفی و در اسهال تم و زان او سرمه اورام قبل تعقیب و طلا او و فطر جهت تیز
ازرق و جهت تجربه و سقط و اورام و رفع آثار و زلات و صداع و عقد و کره و اکثار و رفع و خشت و آب کبیر
و سرکه جهت و بیش و رفع و بیشتر مخلوط کند جهت جربت تیز و مدد و شراب جهت تسویه و دوا و اثر جهت و رفع قی
و روبه بین مرا از کی رنجه بشد جربت و عقول او بسرکه جهت سفید و خوار و دوا و اکثار و اکثار و اکثار و اکثار
بصر و جهت اسلاق و جربت و مکه و مطبوخ آن و آب کنند و مسح کند جهت سقوط دانه بواسیر و امراض معقیه
بهمین و دوا و مخفف رنگ و دانه و بهمین آن و جهت رفع نفث و فرج و اعضای عصبانی و بیشتر رفع و اجهاد
بواسیر و بلسوبه رافع و جربت و اکثار و جربت صبارا عرض است صباء اسم جربت صبی عصاره
سنا کاب آن از آن قرص سانه و بجهت رفع اورام بغایه مفید است صحناة نباتی است با اجزا تازه و مقول
لاریه موضع است بامین مجربه و طرق جهت رفع و اسهال و رفع و اسهال آب کهنه و در حجر کهنه و سرد و کهنه
تنفع تحلیل برهم انه و اسهال قسطه استعمال کنند و در اورام گرم و خشک مخفف رطوبات معده و رافع بلغم
دان و از رطوبت معده است و جهت قی و درد و دک و امراض و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین
و محلل ضیاء و اورام و امراض و محرق عین و جربت تیز و نفع اعضاء و مصفی بالجمله زنجبیل است
و استعمال سرکه و تر بشیشه و در بقل از جربت تیز مفید صلف با عدد و ان مرادف و کونیه جوان او قصوی
بجزدن و بهت صلاء مخفف بصف است و مهزون که تو بیش و مراد از مطلق او صرف مرداریه است
در اورام سرد و خشک و بهمین او مخفف مخفی و اجالی و مسه و جالس اسهال و نزف الدم و نفث الدم
و جهت تقویه رفع و خشونت کند و اکثار و اعضاء دندان و نفع و اجهت رعاف و بخار او جهت بواسیر و طلاء
او بسفیده بیخ جهت سوختگی آتش و با و در سایه جهت کلف بهمین در وقت نشره و اکثال او جهت قرحه جشم
و سلاق و عمر زیاد رافع و ضماد موضع خفق الموارب و بهر که جهت تالیف دانه از بواسیر مجرب دانسته اند

دیگر رفع رفع و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین
و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین
و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین
و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین
و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین
و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین
و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین
و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین
و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین
و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین
و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین و بهمین

و قدر شرشر بکیرند و بهمین رفع رفع کاو و بهمین جهت که مرداریه ادبسته نشده باشد
جهت نیوز زنیه طلاء آن رافع خفاء است و جایی نیکو و بهمین صرف کند مرض بیشه بسرکه بر کوش
طلا کنند رفع صداع و بهمین تیز کنند صفاء الفهر و فرو تیز کنند و بهمین صرف کنند بسیاری در غایه
صلابه بجوش مخرج شیمه و رافع جسمانی رخم و اکثال او و جهت در غایه جلاء صفاء البواسیر معروف
بجفاء الفرات بخور و دفاع محرق و بیشتر جهت بواسیر و فالیز در حصر رافع است صلصلة و دفع
الفرق است صفاء الحدید عنوان الحدید است صمغ الجلی اسم نباتی است
شبیه بلاب بسر و از این کو بکر و شاخ او غلیظ و کره و از و برجی در حجم سرکه و کلش بقیه و خوشبو
و بهمین مثل بلاب سیاه و از و و دانه کی مرا و بهمین جبال و مواضع دارد آن خوردن گرم و خشک و حرارت
او غالب بر برودت و بخش هر بول و بطن و طبع و مخرج مشیمه و نفع و شرب ۱۲ هر از و مثقال بهر از و اسال
ان جهت عقر نفس و تقویه رحم و رفع بسیار و حجم مخفیه دلوی کال آن مقوی رحم و مورث نشاط و محرک و مضر
کرده و مصلح جفاء است شرشر و اسهال صمغ است صمغ ریش بیخ نبات شبیه بلوط و بیخ و رو کوک در جاهای شبیه صمغ
بسیار سکنه در اصفهان زنجه و در سکی بن جهت کشاده در حجم گرم و خشک و شرب جهت گلو و از حشه عقد
تا ده عدد با هم عدد او فقیه رافع قی و صوت و ریح غلیظ و بجربت و شوک و جهت و دو مثانه و قطور جوشانیده
او و زیت جهت کرشه و سعوط و جهت و رعشه عقد آن و در میان نه و اکثال آن کرشه و دهن انیوه و الجم
کرشه و زیر مرباتیم که از آنها و دانه و رافع جوار او کشف صرفان شاه سیب و ضمران سیخ است صرخه
نوف الجبه است صرلیب نوعی از نوف است صرمط اسم است صرد سوداینان است صرب جوع است
صرابه خفقه است و بهمین زهر است و بهت صربا دریه است صرد کوکرب است صس بعد
و بسین اسم کیاهی است جهت کلیک آوردن و بهمین نامه آویختن نامه و بر دستها و مشیه و دستها
و با جاری مزه نامه و بهر کس بعض هر دو و قمر زیره طولانی و قسام او شه و خوشبو کلال کو و آب
در آخر و گرم و خشک کهن و گرم و خشک و در اقبال قوی تیز از بسیار و مجفف و مقطع و با تر ماده قی
و محلل بلغم و ریاح و تنقیه و مخفف غذیه غلیظه و تنقیه معده و دیگر در بیرون از رطوبات و نافع صعود کبار است نافع
قبض مثال کلال و بهر که و دیگر مسهل سودا و بلغم و خوردن ادویه مسهله با آب سفید مطلق نافع مفتی و مخرج

قسا کرم و رافع بجهت و خفقه غذا و ترش شدن ان و جهت عقر بیشتر و جمع الفواد و قولنج نفث و بحر و بهمین
و بهت جهت قی و سودا و مستولی از مجربات و طبع او بهمین جهت کرنه و هوام و دبا اخیر جهت ابو و دیده دبا
آب کرفس جهت صرع و دعه بول و بهمین اعضاء بهمین و از آن آب جوش نیه بشد و بریع جهت
با کاجه جهت قی کون خوش مجرب و بر و بهمین جهت آنی و حقنی و سرکه و در و جیب نیه بشد از آن
سنگین سازنه یا به شهاب بنوشند جهت سپرز مجرب و با نیه تا و جهت تسکین بدن و اکثال آب او جهت
هیاض و تطور او جهت کرنه بنوشند و طلاء او هیاض جهت تقلیل اورام صلبه و عرق النسا و مثال آن و جهت
و نیره جهت هم آنکه ناف اطفال و رفع ریاح از اندون کیان و ضماد مطبوخ او در اورام جهت جرب و سرکه
و بر قان و مغضضا و با نیره و سرکه جهت دو دانه و اکثار و عفوف و بیشتر آن سرکه جهت قطع کنی رو و تقویه چشم
در کجه از جهت کرنیه و هوا و شرب رخم او در جمیع افعال قوی و نفع و نفع سرد و رافع برقان و مجرب باه و خایه
او جهت دو دانه و تحریک آنها و رعشه و ضماد او جهت رعشه و فالج و لرزه و در خاصه بیرون رو و عرق
و مضر ایه و مصلح عدد آن و مصلح سرکه و فقر و تحریک تاریخ مثال است و مبرز او بکار جهت و بهتر کلفه بسیار
جهت نفع صور کاه است بیاض و نزول آب و تقویه و هر زیکو کون و حار و مکروه هوام و دبا و امراض قرن الاثر
صعتر الحاد اسم مفرد نباتات صعفر نخ است صعتر شامی بوده بر است صعفین نفین مجمه
سنگین است صفرا لخون اسم فرخ و مرغ است صفر بخش آب و بهر و مسجد نامه و ابهم بنا در اهل کسیه
کوشت آدم و محرق او و آب اهل جهت کرنه شانه و عسر بول و اسهال رفع است صفر می زد و مهر نباتات
و هی است کونیه صفر الادی اسم ترکی ثمون است صفصاف علاف و بر است صفنه عرعر است صفر
بوقاف بهمن است و عصفاء رطب بات ابهم بهمن اسم نامه صفلین بستیج است صیل اسم تخم زراعات
و در دل و مهر باشد و کونیه شیشه آن آزاد کننده است صلم غنه است حار و تیز و کرنه شیر بغوا
ترتیب میدهند و در افعال شیر تیز است صلول خرنیب نظر است صلصل عقیق است صلصفا اسم
کرنه ادبیات صمغ رطوبت جهت نباتات است و از آن تراوش کند و خشک نمو و نفع هر نباتات و ان
هر نوع است و مراد از سقطی و نفع عربیت و از درخت مغیلان و بهمین نمو و بهترین او رزو و بهمین سفید
و سفید صاف براق است و کرم مسهل و در جمیع خشک و بهمین و بهمین جمیع جمیع را کرم دشته قابض

ومضرب وعضو مسدده و دهنها و رافع رکنین موا و اسب و رفع مدت اسهال و جهت بادها و درد و قولنج سرد و درد گوش
تر شمال سیاه سیاه بجرب و بشت کهاده و بر دغل کلیه قاطع خون جمع جهاب کوارش مع و جهر و مدامت اسهال و بجهت
بکوبند بر رخم کاه و در بکشه قاطع سیلان خون است و طلا از بیضه مخ جهت نوشتن اش قطرها و کلاب جهت رمد و قیء و بجهت
جلبه مفید و عضو مفید مفید و مصفی شرب **صمغ البلا** نباته بلاط اکثر اوقات و غرابی است مرا بسیار جا بود و کرمه بن و مخ آن
کشنده فرش خانه را بدین مسکن مگر و دود و بدو خانه مالیده و بلاط عنب کشنده فرش سر افیون غایت است و در دوران
جهت تسیب و حرارت آزه قوی اثر و جهت الصفی موزن و چشم مهیج است و بخور آن مهنا و دشت آزه در صحرا از سنگ فرش
نامه و جهت جنب نوع کرمی مفید مهیا و در قطع بیقان و در شرب جهت زردی و اجنبی ملک از زردی مخ مغز بادام
بیک جزو بس زراج از دو بک بفضه جزو و آب طبع برشته و تقاطه کلیه طبع قوران لازم است **صمغ اللاذن** است
و ایل بیشتر اصاف در مدت صحت جسم تقلیل کرده که از خاص جنبه مطلقه و مخق قوت و مدت ریاح و در ریح و اخلاط
قابض مفید است و کر بیار از کیفیت و قدر شرش نجمی **صمغ الرد** در ریح قولنج قابض اسهال است **صمغ**
کوفرجیه کهاشیرت **صمغ کادی** نفع جاهل است **صمغ خودوی** کهاوت **صمغ الطرثوث** **صمغ اشنهاد** شی است
صمغ البلسان و زهر بلان **صمغ الحرمل** سیاه است و آن کرمه بزه **صمغ البطم** ملک الحلم است **صمغ بغداد** کیرت
صمغ سلاریتی و نشیات **صمغ الکمام** صمغ لبان است **صمغ نوبه** نیز در جهت کلیه و خانه و اثر تیز کرده در دیگ
شرم مغز و قطرات از زنبور از قطرات شوهین است و دهاد و در جهت کلیه بسیار و کبک بسیار و کبک و سیاه صمغ و شوب نه مغز شرش
شرش کی و سفید و دهان بکشد و مغز قراده و بخور سفید و بدو برده و ریق سرخ و فضم قرش جهت زردی است و در منی بیرون و
در اسهال نفع است و قشر کشنده و در اصفهان کرکه بنده و در کهان بافته بیضه و لب و بیرس و مغز قراده و بجهت طلاق آنها
طلوق و مغز قرش بقدر بکیلو و مغز دهان را شیر قشر قرش و بدلیه و تر و شیرین است در عراق طبقوه و مغز مرو بدیه
حرارت بجهت کرده و طلا بهرا آنیه بجهت و حدت شرش بنیه است و درخت بقدر درخت نعناع و در کرمی هیچه شیر و انیره
و مغز قرش بقدر شش و بیک تیطی در طعم شیرین و مغز و زد و رازیانه و بجهت سرخ و اصل مغز مادام است بنفشه حب
صحیح بر جهاب پرده سیاه و بدلیه مرده و آب است جهت جوارح و درخت منبور در سیم کرم و خشک و بیخ اذا بیض و قبض
و دیر مثال او جهت اسهال سیاه و در دو جهت موسی آنی و آب کرم و رفع الم قرب کشطه و بر کرمه و بجهت و کرمه
و جهت دیگر و جهت شرش و قطع اعاف و خون جراحات نه بدا و مغز مود جهت قرش و خلع صبه جاز بر سر جهت قرش

بنشه و شرب بکیال او و ابهل جهت درد و عطس مرغ بکر سیه بر طبخ او جهت جاه و کج و رفع اسهال بن جهت شرق
و راست قاء و بیهی و ان جهت ارض لحم و خوره و مقطع طبخ او بر که جهت دو و نهاب و بجهت اخراج شیره او و ارسال
و صحت و او جهت بکیال مرض و دابر و مو و مقطع نوبه بصر و معلق بجرب نافع و جهت و ادرار که بدلیه مفید مفید و بنشه استوانی
خوبه نوشه کشره و ابهاج جهت صبر بن جهت اشک و اشی ان و آشوب خطا و استوانی مرض و تنگ عبارات ان بنشه جهت فرنه
در کشاق کند و ان مدارند و حب العنب بر کبد و در صحرا و در اول مرد قرش و بکیال و بنه است بجهت مرض طبع و مغز جهت
و اخلاط و نفع سده و جهت قاء و مغز و مغز و کرکر زد و جهت الامراض بکر و بر بان و سنگ و دو گرده و خانه و خاصه و اد و تعلق
او جهت و ادرار و بقدر مثقال جهت نوع و جهت سرد کند و امراض سیه نافع و بجهت شیار مدبول و نافع نوش کرده و شیر
و با نفع غرد نکس مغز مقدور و جهت و بشک کنون جهت و نفع و اخلاط غلیظ ریه است کرده و مغز و شرب دکر کرده و آب
اکثر از مازنه ۱ نفع و مدد و نافع ترلات سرد و نافع اسهال و طلا و سنگ است و قدر شربت از حب اوده و درهم
و از عصاره ۱ درهم و از طبخ او کرکه اوقیه و مغز کردن و مصفی کنان و بدلش و بقدر با مشقه قدر حب الحب و بعض
و جهت حب العنب است و حب مغز بر مصلحه نیز و جهت امراض سینه کرده و خانه و تیز کرده و با بر اقبال شیرات
و کرکه بر و درخت صنوبر بر سیه در بیت مشرق زاج است **صفعل** درخت او خشن درخت کوهان و قرش بنشه
بجوشه جهت الخضر و قوت و جهت اسهال و نافع است و آن بیشه بر و نفع بیک بنشه و زاد و ادرار سیم و در و جهت و نفع او
بجهت ان و مغز مهیا و علی مغز و ادرار و دو بنی بر ابر و در و جهت مختلف سر و جهات شیر و در آب و نیز کرده و مغز و ادرات
برای نافع و طلا و جهت و در و سر و صداع و مغز و جهت و مغز و قرش و ادرار و اعلی مغز صحیح با بارد عنب الثعلب
و ذی الاصل ان و نفع او از زوجت سنوه و تخم جهت تراکم چشم و ابهاج نفع و بالخاصیه طلا و درخت خاص برش
و حرارت در اخراج ان شرکه و در قطاس کی بطبیعت و بقایه مغز او و قاطع آن و مغز صوت و مصفی عضو و نبات
و شرب مثل اهل شیا و النصف ان کما و مدل سرخ آن مغز او قوت و صداع و مغز مثل سرخ بارد و نیز جهت اجنبا
و بکلیه جهت قلب مفید و در بیماری تمام کالس تقی کی مغز مفید است **صتن الوبر** فرمت که از بیر آزاد و اصل او معلوم است
و کوبند بول سیر بنت مسمی بر بیر مقدر کرده ابسم کی و چنگی قاطع اسهال و نیش النفس او مرض بارده جهت اندال جهت
جمیع سیر بر قطع سیلان خون و تکبیر ادرام و بدل او جهت قطع حمی شر و طول کی او و بر بدن مقوی جلد مصلح و رفع حرارت
صناد معرب از جنب زنار است **صنوبر الدین** کهاوان است **صنوبر جبلی** کهاوان است **صنوبر جبلی** دیوطاوس

صنط قرط است **صندل** کهاوان است **صنوبر** نیز در سرخ است و آن قرص اصلوان است **صنوبر** نیز در سرخ است و زیبه باد
کرده از سیخ و از اسفیدان آش و رنج و آن و بر بکی و خشک و سرخ و جهت شرش و جهت و مدامت و آن و ابهاج کی و آن کشنده رافع
صداع و جهت اخلاط و قاطع سیلان خون و بجرب و اکثر اوراق مرد و زلات رقیه و در سینه بجرب و بارد و نیز بکی و صلاح
اورام و ترق و نفع کی لاوند بر بدن جاه لس شیر و تخفیف بن و مرض غایش و فرش و جهت جرب نفس نافع
و محق سنول و نیز سنول او و مرض خوی شرش است **صولجان** است شیر بشیر از صرف و زنگ و در جهت عنب کرده
و صلاح و اسهال و قطع خون و اسهال سرخ اد اثر و اشه اد **صولجان** است مغز با شیر نیز **صوامن** است
صولجان است نفع است **صوفی الارض** فرمیهن است **صوار** احمر دون است **صهبا** خمر است **صیفو** نیز نافع است
صیاه قدر است

حرف الضاد مع الالف

ضان نیز سرکی نشسته و مدمن شرش و مغز و جرب و اطلاق کو نفرات و بهترین لاکیک و در سالم قرب است و جهت و ادرار و
غلظ و کشف مولد غلظ نامه و کوشت کوان و موی آن بهتر از زیر جهت است و در رحم کی و در و سمی و مصفی جهان و کثیر
و فوه و مولد خون بیتی و رفع الاخلاط و بهار و کجا و مغز کوا و مغز جهان کرده کند و مغز سرا و مورث بلاوت و لسان و جهان
کوشت آب کوه را کی اهبکه جهت ادرار جهت نیاسه و نفع آنجهت آن است و نافع مغز و رفع عشر و رافع خفقان و اکثر
بدن و طبع کهن جهت و در جوارح کی سرشته پشه و کرکه کی بشیه جهت سرفه و در کیسه و نیز نفع الفتق و مرقه البول و بار
مغز و زهره او جهت ادرار و جهت قبض و جهت تواز و اکثی او جهت بهش و خلاص او جهت مکه و جرب و طلا سرکن او جهت
کمیل اورام و آب آن و بیتا و بیتا و زهره او بکه شرش و او جهت و نفع الصرع و زیر و فرنه و زهره بکه جهت موقه آش و رفع
و قهر بجرب و شرب آن کوان سرشته او قطع اسهال جهان و جهت و ادرات او و کرمی و رافع و قرحه نافع و نفع شده
عضو مضروب است و در ایام طاعون و اسهال کوشت کوشه بجهت کرات و قوه و نون جهت و در که و لیکه مطلق و رافع
نفع است **ضال** اسم سر بیخ است **ضبع عرجا** نیز سرکی نشسته و مغز او و صفا او و جرب جهت کاهر است جهت ادرات
و دل و بیخ الفقه و کرد بیان با بیاف کشته کوشت او و در آن و مرکم و در اول ان خشک و جهت زنده او و اشد و درت و در بیشه
و در آب کی و در و خاصه و شت قبر آنچه و ان شیر جهت خاص و نفع خاص ان نافع سوزت و محول جلبه آبکاه او و در خشه
بشنه رافع بر و شیر و در روی جهت او و مورث شانه و رافع قبض است و شرب ضبع او رافع جنون و آب کردن و در بیت او
نافع جهت از ان بشک شرش و بیاند کرده با بشه و جهت از ان کیس نفقه سر بیک و بدن بهاد کشنه و جهت ضبع فرد و جهت

و رفع فرد و نیز است و اطلاق شیر و زنان او و نافع فرد بر کشک است بر بنده و ان و زهر و اما کم شیل او رفع قرص سر و فرد در
خواف کس کشت و بهر و مصرف و بکشه و بکشه و نفع جهت و نیز قرار آب بجهت و بشه و نیز کس کوید بنده هر ان سه اهل
اخلاط است و مضرات و مصلح و مصلح و عین طلا او و نیز کشتن جهت و نافع و رشیل آن و عین نیه جهت است و در و هر و او و بیشه جهت
کفتی و در و مقدار او قطع نزد ادرام و جهت کشه و او و جهت کشیل و آب که جهت و در و بکر و نافع است **ضب** نیز سرکی نشسته و مغز
او و جهت کشه و بکر و آب که بدن صاحب و در و بنه او و سر کاه و درست بشه و درخت سود و رسیم کی و خشک و کوشت
او و تیر و بر کین او و بکر جهت و جهت و خشک و مغز و خشک و خواه و بنه بر کی و خواه و مغز و نیز است و طلا و جهت و جهت
او و درست بخش عضو است بکر و بر از قطع قاع کرده و مغز مجرب و بر عضو قبل او و بدن **ضبر** شاه و کرد آب و مغز و نیز
ضجاج بفتح اول نفع و در جهت بلغم زرد و در سخت او و بر بدن باق و در رحم کی و خشک و در شتی جاه و کاه
جهت از صاحب و اخلاط و جهت بدن کوشت نیز و بر جهات بدن و بیشه بدن و جهت ادرام و در و سر و جهت نافع است **ضرو**
اسم و خشک و در جهت بشه جهت و مرد و خوش شرش مطلع و در نیاز جهت تر از آن و نفع و جهت آن است و در و جهت و در شرش
و بر و ملاک و و خشک و در مطلع و در بشر و نیز آن و جهت قوت و آن و جهت و مغز و رفع و رفع و نیاز و جهت
و جهت و نفع و بدن و جهت و جهت و جهات بدن و جهت و بیشه و مغز بر الطحال است و بر کش خوب و طبع او
بقوه و سرفه و رافع و در کیفیات و مختلف و تقویه و تقویه شه و شرب حصه او و شرب قبض و مقصود و نفع و در آن بر کی و سرد
جوش و نیه و بشه جهت و در کی و بر و خشک و خشک و جهت قطع خون و جهت و قرح و قرح و قبض و نفع است **ضریع** بر کی نیاز است
و در و مجوف و بدن و در و قدر و ایام مهیا و بر و بر بدن آب و در و بر کرم و خشک و الطحال و مجوس طبع او و جهت
خاص و طلا و اسهال و جهت و جرب و حکه و مجرب و بشه از و در و بنه و بجهت و اسهال و جهت کرام و جرب و شه از و جهت و جهات و جهات
سیع او و است **ضبع** لبن حیوان است و دو و اطلاق کشت و بر و ضم و در و بدن و نفس و جهت و رفع خار و مجوف که
اندر ماکه و ان موجود کشه نافع است **ضرب** لبکن و اسم و اول است و رفع و ان عمل کند **ضرع الکلب** و در
رقم است **ضرس الجوز** سخت و کوشه خار سوزان است **ضرام** درخت بطم است **ضرام** اسطوخودوس است **ضعبوص**
قاه و کنک و خرزه او است و نافع و نیز و نیز است و بطلین الجوز و در بن خاص طاهر است سبز و بر کش قاطع است
و آنچه در آن است سیفه و شیرین و کوکی است و کول بجهت و بطلع و نیز کشت و بجهت و بجهت شیر صنع و نیز
ضفدع نیز سرکی و در جهت قرحه و جهت نه بدن و مغز و جهت شه و در مطلق او و در سر و سوم و خانه

وجعی ان در سر و در ناف و خشک و شرب با و مورث استسقا کشنده است بلاد مشرق و قبله و هم شاهد و هم و فساد
کشنده او جانب قبر سنگ بان و مثل آن و سموم کرد نکان و قطع کیاه خون و نبات و نبات نقره کشنده او قبت ترجمه
داء الثعلب قبع و طلاء سیاه نافع نور زهر آن آش و قاع انه ۲ الحرف ۲ عجوز او قطع انفع رضاع عجوز و فرق و طلاء
او قطع ۲ و اکثر طلاء او مع نافع بر آمدن مورد استنانه رسانا زاد و چیز طرف چیزها و اسهال از خشکه بیه کشنده
بر سر ها بر آنچه از نخل او سوخ جمع کنند جهت بوسیر ها مجرب است و شمس نرم ضعیف در آشامیدن بنبه و لیاه و کنگ و در
در اغذیه نرس است بیشتر از سوخ بشیر ان دانه بنبه بود زهر آنکه آش جهت نزول آب مجرب است **حفقان** ثمر سوداء
صفایر الجن سر بیه بشان است **صمیران** اسم هر بیه بشر هم است **صنوبر** بیه بشر است **حرف الصاد مع الجیم**

حرف الصاد مع الواو

الطامع الالف طاری در حرب بذر بی جنبه ابا سرانجه کشنده آب لیاه ران تراوش کشنده
و از آن قدر که بر سر نهند مشهور شرب بطاء است و در اقوال بی نهایت است شرب مویز بر دنه جهت بیماری و مشق
طالسیفر در قبیله او اختلاف کیاه انه بصر سیاه یک درخت نیز نون سر بی آنه و حال کنند در انه نون نیست
و بعضی از درخت توت و بدرت و قت آن لصد خود لیسه دلشاه از حیز قرنه و درمان او و تواج حقنه از در
اقوال و غیر نیست در حرف ها کنند **طاوس** مرغ معروف جهت ساق سرسال کاهش شیخ کرت او در آخر
حرم کن و خشک و نیه غلیظ و صب و در هم و دو لطف غلیظ کوفی و مرغ آن در بهار بخته شده بیشه جهت درد
و قبع او طلاء سه او سر کر و مغسه جرب با و طلاء خون او با آن در دست آنک جهت قروح خشکه و طلاء زهره او با سر کر جهت
گزیده هوا و سر کین او جهت آبله و آشوب نه او بدر و در دانک بیکین و آب کر بر انفع آنها و سوختن حصه او
جهت کلف و غیر آن کنند بی مورد و کاهنه او و تیاه جهت منفعه او بجهت سموم است و نوبه جهت نظام سموم نیز زاد
و دوا نه غیر کنند و حکما آنه تحقیق حصه از مرغ مورد نفع ملاء در کوزه کنند نسبت آنه مرغان آن قرب بخشان آن نیز
شیر بطلاء هم بر بد و در رفع کون بی بی و از مرغان مجرب است و شمس او و خوردن عرنیه جهت آن کسان و میرنه
طالیقون نام آن است و نوبه صفرا و در بیشتر فارس عربیت از آن است و در بحر آن مردان می بیند کنند از
هم بر سه و خوردن است انه بر بیشتر بیماران و در رفع تحقیق شود و آن مست زرد فارس شیر بیخ مصطکی
و از تقش آش و کوفی مسطر و سوا تنبیه بلغم بر هم می و مصطکی و اسمش بزرد و هر کر کرده در بیان کار
ایزنه و در بیان کسان بسر جوینه بشنه و همان خدر می حاصل اند و کشنده اکثر کسان حلیزه و در آخر بر کی خشک

و بیت از مقرر از آن بی نه جهت مومن کنند و هم ماه و از قدا بر هم بی خلاف شود و هم کر کوه و آب
از ترنج جهت بخار کنند شیشه مخفی از آن تا در قدا زاد کی مجرب است نقوه در آن نظر کنند رفع عین نحوی
طالوس صفرا خون است **طالون** اسم روی آن بود است **طاماثا** اسم بیاه قطر بون کرت **طاوطیه**

حرف الطاء مع الباء

همه دانه است **طاهره** اشتی است **طاریقه** در است **طامیون** اسم بوته مرزنجوش است **طباشیر**
از جوف نکنه بلاد هند هم بر سه و کوینه چون از است با دا آتش در قدر از آنها از اثر طباشیر بنه از است
و از خاکستر آن جدا کنند و بهترین او سفید سنبه است و اما کی شیرین و کرنه در آن بشه و استخوان موجه
جهت مومن و مرسانه ۱ آنک نوس و مبه است و در آب حل نشود در هم سود و هم خشک و مقوی دل
حار را با زهره و دیگر حار و قطع صفرا و اسهال و سهال و مجرب مجفف طبات محره و جهت خفقان و غیر آن نوبه
اضطرار صفرا و از حرارت باشد و ضماد انفع و جهت بوسیر و تهاب مقعد و قلع و بر کنند جهت جمع
و تحش انفع آب و اقتباب بیشه و سعوط او بار و رفع خشونت جهت تقویه ابره مجرب است ۱ دهان
او صفرا و مصطکی مصطکی کوینه صفرا بر است و مصطکی خاب عنبر و شیر بی آن در هم و بیرون آن و مجمع
صفرا بوده و نصف اسباق است دکل مجمع و حصل سفید بهترین به ادهان **طباهیج** کوشت آب که
در او عنبر نرم کنند آکوینه را و او بک است متوجه و مجفف طبیعت آن و دوای با جهت قوت الموه
و مقوی حصا و صفرا مجفف است **طباق** نبات در دانه لی بجان غاف استعمال مکنند نیچه او
جهت قاتل بر کی شیر تیزی در دار ترازدن و زنجیر و از جهت بکه و تخم و شیر و بیرون کرده و اسهال
طباق خیار نامه و قسم صغیر او جهت شیر ابکی نفع بکش و کشی با بر زود و بنه بر و ابنه شیر
در آنها و هم کم و خشک و اقرانش و کرم زهره هم و کلیک و کرا و قیر از خمیر و کلاه و منج و مقوی کار و مدر
جنس و مخرج شیم و جهت و ترقی سموم و جهت درد جکر و بیم و برک کلان سهل اخلاط و جهت شخص
دیر تان سه در صفرا بنفش و طبیع او جهت رد رحم و ضماد شکم جهت درد سر و بار بغیر زیتون جهت کرز از
و از تبها و جرب مکنه نافع و مجمع مجرد و مصطکی کنه و شیر تیز و در هم است **طبقا** شیشه است
طبزد اسم فارسی جمیع حیاب صیاب مثل قند و نبات و نمک است **طبخشت** اسم ضع و ایشان
طباد اسم انجیر سرخ بزرک است **طبیخ** انچه جوشانیده باشند و بشیه با مورده بطبیخ است

کنند مرد و سر آن با برک و سرخ و در بیم کرم و خشک و در حیض و صداع و مخرج خار و سکان و منفعت
حصاة و مجمع ال و بهتر آب مخرج جنین است شیر و حول **طرثیث** بغیر رب بالارض و رب بیع و ان
نبات خیش شبه بعطر و در بین فرد رفته و مرغ و مقوی است و کاه او خشک بر کجه و مثبت در تحقق
زار و زیر و در تخم مرد و قسم سرخ او بشین و اکول است و سفید آن تخم است و هم و خشک و لسان
قابض و رفع طلع اسهال و بیماری خون و عرق و مقوی مجرد و جهت ریا و رفع مواد حاره نافع و مضر زیر
و مصطکی کنند و شیر تیز آب در هم و بدلش اذن او عفص و بوزن او جمع عرب **طرفلون**
اسم لیانا و بغیر فی ثلاث اوراق است و کشت است در حقه قوا و نبات حقه الفقه و بیوه مرا کاوز
جوانه است و او نبات قرب بزر عرق و شاخ او باریک و سیاه شبه با قرص و برگش مثل برک حقه قوا
و در هر شبه اسه عدد و کاش بنفش در بحر او شبه بعطر و بخش دراز و صلب و نمکش مایل بی
و با بغیر و سنبل از و تخم و برک است در سرم کرم و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و جکر
و منفع از کیخین جهت سموم هوام و پیر زد و آب کرم و جهت عسر بول و صرع و تهاب استسقا و درد
راس و رفع او از ادویه کرد و با تر و اقرب است و قدر شربش در هم و مضر آکره و مصطکی کرات کوینه
سر عدد برک در عدد تخم او جهت سنه و جهار عدد از برک جهت سم با ماهیه موثر و نظول
طبیع او رافع الم کرده هوام و مقوی جلبه و مصطکی لی بی نزد نظاف **طرقیلیون** نبات بعد
شبرن کش شبه برک شیر و از آن غلیظ و نمکش در طرف سفید و بنفش و از بنفش و در ترش سرخ
تیره بر شبه و خشی خوشبو و سفید و بطبع زنجبیل در اول سیم کرم و در آخر آن خشک و قاطع اخلاط
باره و مقوی معده و جکر و مدر بول و مسهل اخلاط ابرد و جهت خفقان و رفع سموم نافع
و قدر شربش تا در هم و مضر صفرا و مصطکی کرد **طرموق** خفقانش است **طرطیر** در دار مجرب است
طرنج اسم شاه هر فارسی است **طرثوث** طرثیث است **طرفیان** طرفیلیون است
و کوینه فرنجی بر است **طرفلون** و **طرستوج** و **طرفیلون** سیلیوس است **طرانغیس**
سلت است **طرمنون** حجر الشیب است **طرودوس** برطانیقس است **طرمنوماس** پرسیاوشان
طرافودنیا فرنج جیاب است **طرغلودیس** صفرا خون است **طرهبیله** طرفیلس است

بل فرنج

حرف الطاء مع الفاء

طبلاق اسم کرتی سوت **طثروج** بنا و مثلثه اسم نهال کیک است **طحلب** بر آن است نی نی نامه و صحرا
جدر نیج کوینه دلان جبرت سبز بر بر دل آب ابتدا ده دکنار جوبها مکنون و تبوه و اخیر مسند و عرق بشر
حرف الطاء مع الحاء

مسمر بخیر از اعلا است و حلب نیفر و غل اقلام است حرامند کشتها بهم و هر حرام شد بشر طرد لفظ
در هم سرد و تر و ضماد و با شهد و با آرد جو جهت بر رخ داد و ام کا و لقوس و جهت و فق الطال نافع و شرب
حشیش او و با سهال مراس و جهت در رعشه زیتون بجوش نه در تلین عصب فوق الاثرات و هر بر اورا سکر کاری
حرف الطاء مع الخاء

در بیکون تخم بسیه و تا بعض و طلا و با سهال خون عصارات و جهت طلب سرد مع کمد در عنت اسکر جوهر او
قی کنند و اضراع زاد و مجرب است **طحلب الفخر** غرار العجوز است **طحال** فارسی بر کوینه غلیظ و کوشت و جوله
سوداء و در زهر خون او و خشک کوشت قطع نزف الدم و هر بیماری تازه است **طحما** نوکران است **طحشوق**

حرف الطاء مع الراء

بنی اعجم جراس عرب است که در بلاد و رخ بکان ها با و آب داده و رخ او کشنده است از جمله جوهات بر کش شبه
برک کبر و بر شبه و بنا بر شده و ضماد ش جهت قوا نافع است **طرفا** نام بر درخت کرنه کوینه نزدیک او اشد است
و شرش عنبه و مکور شد و بر اول هم و دو جکر او مقوی و بر این اسم و شکوفه اش سفید و با مر لیغر و ترش
مثل ذکر مانع نمذر اول سه و در هم خشک و قابض و مجفف و رافع و مقلل و طبیع او ادا بر که جهت
جذام مجرب و ثابت و بهتر جهت سیر زیر بان و رفع لسه در در هم صلب بکر مجرب است و با هر روز من بخفال
بنوشند و بجوش رفع و بر کی او جهت زکام و خشک کردن آبله در خوب و اخراج از و موثر و فاکه او جهت آبله
و خروج حصوه و قروح و طبه و سوختگی آتش و آبله و تخم بخور برک او جهت ساقط کردن و از بوی سر و آلیس مجرب است
و در سایر خواص مثل آتش و ترش در بعضی صفات مانند خربه و اسکرار موجب ظن است **طرخون** فارسی
ترخون نامند از بزهای مرغوب است و بیخ برا و ده و قرقات در سیم کرم و خشک و مجفف و مقوی و محدر
و مخرج دانه و شهوت و خوشبو کننده دان و مقلل و مسکن و افعال از بر و منفع سده و مصلح هوا و بنا و وطا عون
و خاصیت دان او جهت قلاع نافع و اکثر او عرق خون و قطع باه و مصلح ان بقول باره و مخرج بخش سینه و مقوی
عصب و بطن الاعضا و مصلح ان کرفی است و مقوی فعل او در از بنه است **طراغیق** اسم بوتا و بخش شبه بهر شرش
و ان در قسم شبه یک را بر کش و مخرج برک و مانند استو و قدر بون است و با آبش زخم و نفع او نافع
عرق و در خزینه افزیطس است و یک کوهکر در اصل در بهم مرسه یاق بر شاخ ها و او نهاد بقرار

کنند مرد و سر آن با برک و سرخ و در بیم کرم و خشک و در حیض و صداع و مخرج خار و سکان و منفعت
حصاة و مجمع ال و بهتر آب مخرج جنین است شیر و حول **طرثیث** بغیر رب بالارض و رب بیع و ان
نبات خیش شبه بعطر و در بین فرد رفته و مرغ و مقوی است و کاه او خشک بر کجه و مثبت در تحقق
زار و زیر و در تخم مرد و قسم سرخ او بشین و اکول است و سفید آن تخم است و هم و خشک و لسان
قابض و رفع طلع اسهال و بیماری خون و عرق و مقوی مجرد و جهت ریا و رفع مواد حاره نافع و مضر زیر
و مصطکی کنند و شیر تیز آب در هم و بدلش اذن او عفص و بوزن او جمع عرب **طرفلون**
اسم لیانا و بغیر فی ثلاث اوراق است و کشت است در حقه قوا و نبات حقه الفقه و بیوه مرا کاوز
جوانه است و او نبات قرب بزر عرق و شاخ او باریک و سیاه شبه با قرص و برگش مثل برک حقه قوا
و در هر شبه اسه عدد و کاش بنفش در بحر او شبه بعطر و بخش دراز و صلب و نمکش مایل بی
و با بغیر و سنبل از و تخم و برک است در سیم کرم و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و جکر
و منفع از کیخین جهت سموم هوام و پیر زد و آب کرم و جهت عسر بول و صرع و تهاب استسقا و درد
راس و رفع او از ادویه کرد و با تر و اقرب است و قدر شربش در هم و مضر آکره و مصطکی کرات کوینه
سر عدد برک در عدد تخم او جهت سنه و جهار عدد از برک جهت سم با ماهیه موثر و نظول
طبیع او رافع الم کرده هوام و مقوی جلبه و مصطکی لی بی نزد نظاف **طرقیلیون** نبات بعد
شبرن کش شبه برک شیر و از آن غلیظ و نمکش در طرف سفید و بنفش و از بنفش و در ترش سرخ
تیره بر شبه و خشی خوشبو و سفید و بطبع زنجبیل در اول سیم کرم و در آخر آن خشک و قاطع اخلاط
باره و مقوی معده و جکر و مدر بول و مسهل اخلاط ابرد و جهت خفقان و رفع سموم نافع
و قدر شربش تا در هم و مضر صفرا و مصطکی کرد **طرموق** خفقانش است **طرطیر** در دار مجرب است
طرنج اسم شاه هر فارسی است **طرثوث** طرثیث است **طرفیان** طرفیلیون است
و کوینه فرنجی بر است **طرفلون** و **طرستوج** و **طرفیلیون** سیلیوس است **طرانغیس**
سلت است **طرمنون** حجر الشیب است **طرودوس** برطانیقس است **طرمنوماس** پرسیاوشان
طرافودنیا فرنج جیاب است **طرغلودیس** صفرا خون است **طرهبیله** طرفیلس است

طرایقون شقیقین برست طرخشقوف وطرشقوف نیز هندی است وطرفوتون زعفرست طرجها طیقون
اسم کیاست طرسیلس اسم بوذه بطیخ است طرامانیا اسم بوذه کثیر است طرانجنیس اسم بوذه سندروس است طرشولی
اسم انفرس سنه هاوات طرام اسم کرک عربی است طرشوه وطشوه طرازنست طفل اسم انفرس قمی است
طفله شیرخ است طفیشقون کشنیز است وکرنیز هم کوکان است طفلی درخت مصر است طفیل مدرس
مقشرست و در کوچک بشنه و از اغذیه دیه و مقوی معده بکار و تعمل آنفرد جهت بهار مرکب بخور و در اورد قطع نمون جیش
وعلی الیل کیتین مدت خون و صفرا قطع و صفرا مرض کرد و از دوا عصاره دق طلیه و مصلحش شربت است طلق معروف است
وان سفید قرمز مانند زرد طلق و جانه ظاهر باشد و بهترین او سفید و صفیح آن آب رانق قصاب شود و قرنی و صفیه
رنگ شبه در هم بود و در آخر چرکی و مستعمل از دکان و عمل است طلق جوهر است بعمل در دا بصورت مکتوم و چشم شبیه
غرنده و در اعراق کوه ها و نادر در کمل بیش ممکن دشوار است شرب او جهت سهولی دهن و کمل دن ذوق ادم جهاد و نهاد طلا و در بر
سنگ کوه مانند جوهر سر و خار و آب سنگ جهت قطع الاسنه و دم و جهت سهولت طلا و جهت قرع رطل قصب و حقنه
عصفیه و مکه و جهت بیاض قرع و نیز جهت جلبه دوا و ایجاد و جهت بوذه سفید و صفر سر و کرده و مصفی کرد و آنچه آنکش و شرب
نیم مثقال و شکر و فلت او جهت قطع سکتی و جهت حب و شنه عبار ریه و رفع سکه از شکن کمر و خرد جهت جمع خرد
در آب حل کنند و طلا کنند و ماند آن بهتر از دق نوره است و جهت بطنون جاهد و نیز شرب صدق طلا و سهول و ما رفق زهر مار
و آب عقرب قشقر و تلخ و چیزی بیاز و حلل و معده و سکه و سفید تخم بر عضا طلا کنند و نافع مورد زبون آتش است
و دا و جهت عقر طفی را مطر قلیس جهت انتهو بکار بان کرد و جهت طلی طلع سنگ و درخت است و بوازی سنگ کش
خوره از خلاف او صاحب شوند آزد و دفع تخمه زنده بودن بیشتر ان بر شر تخمه در مرتع و در اول مرد و در هم شرح
و قبض طبع و کمل جهت خون و جهت مده و خشک او جهت زیر و دفع اسهال و جهت شیخ و جهت صار و نفوذ ادم و نزف ادم
نافع و دیر هضم و دانی او اول قی بعد بول و در سیبل طلی و در دفع کیمی و خام کرد و قطع جهت بر ما بر ریها و از دو او بوذه
لطیفه و جالیه تحریک باه است طلح اسم عربی و درخت موز است و ابن و بیا خیلی از باهن نام جوانه طلا نوعی غلیظ است
طلاء بوذه بهر شرب و بعض مطبوخ او و بعض مطبوخ او و بعض ذرب بیان اسم مخصوص است طلاطلی طین قبر و است طلیسا
نوعی از مغز دن است که در شام مکنوز و کهنه تین جوزه و خوانی صفر دن کرد است طلمه اسم نان کلیچه است طلمطم
طلمطم اشرع است طنباط بنود و دو ترجمان است طولیدن و غل الشعر است طوطی بنهات طوطیس نوعی از طرف

صدر فقاع از درخت طولوا غریون بوذه نوعی سنبله طولوا بوذه مثل کاسه است و از نوک اشنه بوذه و شکر و بعد در
روبیلان مثل انار است طوطو جنه قمر است طوطیا الغرض است طوطو قطن است طوطو قریون نوعی از کرد و بیان
طوباغا قطور بون کرست طولیلون وطومقرون قطور بون نیست طهف درخت است بوذه طرس سنگ زرد
ترش سه نوع طیلا بوذه سنبله است که بر خوره و بهن کرد نه خوره و بهن کرد نه خوره است زیره برش عصا بوذه و در برش خوره
ابنوه کوک طیلا بوذه است آنه و طرفه از آن ظاهر شود و کمل بیش و بیش مزاج بوذه برای کمل است و در اول کمل و در دوم خشک
و محرق بهن و بیشتر و طلا اسهال جهت بق و بر کمل جهت بوذه است و مصلح طلا کمون آرد و بیست فرزار شش آن
طیرانه نوعی از قطر و از آن کرد نه زرد و از سفید زرد و خوش و خوش است مرغ است در زیر درخت بوذه و در تنهای مرده و در کمل سیم
قطرات حرم شیرین آن طیهوج نیز بیهوج است از آن که کوه و در سخت نشان و در آنجا نهال نشان و جهت قوت و تعفن
الاشیا بوذه نافع است طین بهترین آن که خاک نفیس از درخت و شوره و کوه کوه و طین نخود از جهت آنکه از دست بوذه و از آب
خاک نکند که بوذه و بهترین آن که خاک نفیس از درخت و شوره و کوه کوه و طین نخود از جهت آنکه از دست بوذه و از آب
خاک نکند که بوذه و بهترین آن که خاک نفیس از درخت و شوره و کوه کوه و طین نخود از جهت آنکه از دست بوذه و از آب
سرد طین جهت اصلاح و طین شیرین و طین سرد تر و طین خشک و طین نخود از جهت آنکه از دست بوذه و از آب
از قبیل بیان و حکی لون و اسم و اعلا و خوش عفونت و نافع است و صورت مقوی و عفونت و از آب و حرکات صاف شده
بشه و جهت خوش و کمل و از جهت خوش و شوره بخشد بکار و زیاده از شیر خوار صلاح این کنند و جهت بار آب تنگ و نیز و خوش
عوض کنند شیر شود و جرات و دفع کند و خوش و خوش و خوش و خوش و خوش و خوش و خوش و خوش و خوش و خوش
او هر که جهت کرده هر چه بیرون و نیز آتش لیسا و جهت بوذه مخصوص است و جهت بوذه و جهت ابتدا و در دفع خوشه بوذن و حکه
و هر که جهت کرده نیز و خاک نیز و بیک هر که جهت کی سر اطفال مجرب و جهت کی سر اطفال مجرب و جهت کی سر اطفال مجرب و جهت
کاکل کنند و در آب و کلاب ایشان شسته و جهت طول جمع نافع و در دفع عسر و انجاب و ضد او هر که جهت کرده هر چه
او را هم بکار و جهت او بوذه کلاب و عرق کی و بیش و خوش ان شسته جهت حقان و خوشه و بیش و خوشه و بیش و خوشه و بیش و خوشه
مختوم از جزیره طین بجهت مغرب بیشتر و در قدیم از تنگ خاک ابی الفقر جهت جهت ابن سر نفیه و قبر بر شهر و جهت
مرسته و صورت ابیض و ان نقش کرده و زیاده کمل بیش از جهت کرده و بیش و خوش و بیش و خوش و بیش و خوش
بر زر سرشته و بعضی جهت ارگله و در بیجره و کمو و جهت بیش و بر ان سایه خاک و استعمال نشسته و بهتر ان او در خاک
سرخ است و در بیش شبه و کیا بجهت زل کرده هر زبان جهت بیشتر ان او در حالت قطع خون و نافع تا ده کرد و هم

سرد و خشک ترتیق جمع جهت و جهت و دفع نافع و دفع سفر و دفع سفر و دفع سفر و دفع سفر و دفع سفر و دفع سفر
ظفر و زیاده طین و بر شرب اب کی و بوست مقشر سبز و طلا او جهت تنقیه الهاء و جهت تنقیه الهاء و جهت تنقیه الهاء
و قرح جهت شسته و نافع نیک جهت زیاده و شیخ جهت و خوره و بیشتر و مقشر عصی و صفر سرد و مقشر عصی و صفر سرد و مقشر عصی و صفر سرد
تنگ بخیال و بیش و جهت کمال و جهت کمال و جهت کمال است و در امور مذکوره و جهت ان طین ثلموس بلاد و بیاه و کوک لاد و نیز
نیز کوه و نیز قبر ان سفید و ناصاف و بعضی کاشته بجهت آتش و ابنوک و اتش و قبس سفید و قبس و بیک و زبان سلب و جهت
و در رقم و جهت نوعی عاق و بلاد و جهت و صفا لبلاد و جهت طبع و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
قاطع جهت و بیام و عرق و شرب جهت سموم کی و او و جهت مناسبه جهت نفث ادم و جهت نفث ادم و جهت نفث ادم و جهت نفث ادم
بر شک و شرب ان باک و اگر کسی جهت قرحه و جهت مرض جهت و جهت کمال جهت او و آب و جهت کمال جهت او و آب و جهت کمال جهت او و آب
طین الصطکی خاک است فکه کرد کرد و صفا و بقه ان و در آب نفیه جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
مرض و در دو هم کی و بیش و جا منع و جهت و جهت بطن هم و جهت و جهت کشنده و جهت است طین دقوقی از نواحی بقه و قاف
بلاد صب آنه کوه نخت و اب و اس و ما بلات سرد و خشک و نافع اسهال و طلا او جهت بیان و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
حاره و نیز است طین قیولیا قسر ان سفید و قسم مدین بیشتر و جهت و از بوذه و در کشتی و در آسید بر حل جهت
و از بلاد و از مس و از قسم و قسم سیاه و از سرخ و نون است سرد و خشک و بوذه قلقه و در افعال جهت و از ترش و مس است
و بیش طین عصر است طین الکرم خاک است و در بلاد سوره و آنه سیاه و کریه آن و کیه و بر و در محلات جهت و در ابتدا و
کاکی انور ان بالله و کی سوزان آنات کنند میاه و جهت طین الکرم مرده از بیاه بون و جهت کمه کب نافع و ای لا
مستعمل است طین بلود خاک است بلود و خشک و جهت نافع و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
اسهال و در ادرام نافع است طین ارمنی کاک است و بلاد و ایران و آنه مرغ تره بکار ان و نیز قرار و کی جهت و در دو کی
و در آن خوش و در نفع و باد و طاعون و در و ادرام قطع سیلان خون و نافع و اسهال و شکم و جهت و جهت و جهت و جهت
و سل و نیز سفید و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و او و آب کشد و در خیر خوردن و کشد و زیاده کی است و بعضی عادت بکار دن کمل و شسته بجهت بکه مرغ است از آن تجویز و نیز و
فرار خوردن جهت اسهال و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
بیشه و منع ترات سفید است حضور و کمل خوب باشد و کلاب و جهت و او و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت

بیشه و دفع و بر شسته کمو و اسب و بر ابر آب ستش بیشه و بیشه و بیشه و بیشه و بیشه و بیشه و بیشه و بیشه
طین اندلسی سه باکی است در دو ذات است استعمال او و بهتر است طین رومی سرخ تیره تیره و سفید و بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی سرخ و بعضی سفید
و بکنی طین قبرس سفید است و در افعال آن کمل و مرغ است طین اصفر از زمین و در آب و جهت و جهت و جهت و جهت
زرد و بیرت تیره و بدان مانند است بنفش سرد و خشک و در دفع ادم و نفث ادم و در حال و در و در و در و در و در و در و در
کرد خاک است طین قبرسی سرخ و در خشنه و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
طین صوفی جید خاک است سفید و خوش و نیز و از بلاد و شهر و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و از بجات است و بیشتر و طلا و در جمع کنند و شب و بهمین اشرد و در سر و اهل شر طین قبرس است طین دانی
قبر از بلاد سبا بر کی است و خوش سفید و بعضی و بشکر قرمز و خوش و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
سفید و از و نشستن و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
عشر و خشک است و جهت بکار تجربه نفسه طین فارسی کمل است و بر ترش است و کمل ترش کنند و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
و در نافع بر کی در افعال قرب کمل است و بعضی طین مجرب و قسمی او بیه تنه طین الاکلی و طین اصفهانی و طین نیشابوری
طین مرغ بانه است طین الکاهن و طین الراهب و طین محرر طین قم است طین الفضه طین حمرست طین
احمر طین مغرم است طین حنا و طین حنوشی طین الملک است طین الحر شد طین آنه است و نیز و بیشتر
دانشه و در او و از و نشان طین است طین الحکمه از کرد است و جهت و در و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
خوردن و نشستن از ضرر ترش ترتیب اند و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
طیا نوشاد است طیاد بقه کمیه و بیشتر است طیبی بقاف داد است طیفوش سبز است و بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر

حرف الظاء مع الالف

حرف الظاء مع الالف طبی غزال است ظفره نیز است موش
بر زمین کرکی و در شیشه بن ظفر ارش سبز و بال سبز تره و سبز که از سبز بر که میرد و تره و سبز و سبز و سبز و سبز و سبز
و بیشتر تقریر نه کشش و سیاه و بنفش و سفید و در بلاد است و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه
نافع کرد است و در ان و نافع و جهت و کلاب است ظفر النشر طلا است ظفر العقاب لبنا شجره آنه و کلاب است
ظفر العقاب ترکی ظفر القطا است طب جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
کی و آنچه و کلاب است بلاد و سفید و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در

حرف الظاء مع اللام

آدم خطا جزئی نیست و بسیار ای ذوالرای کسا اجتهاد بیرون بود ظفر مشهور و مصطفی صلعم فرمود ظفر شمشیر مکتال ظفر ایران قوت
ظفرة الجوز خسک است **ظلیم** نوع مرغ است **ظلف** اسم جوان است و خواص هر دو جهان ان نیز مرکب است
از خمسه مجمل ان مسند و ان مضمون و ادبهای جمله کردن اول و دوم جمله تقوی و مفاصلات نافع **ظلمخ** نیز مرکب است
سنور و حشرت اما در کسی که دشمن مند کرده کشت **ظلیان** یا بمین بر است و بیش عبارت کند اوست بشوا قرص جنب
عشیه اند زند دشم تنم بد اوست مشهور بشیه است موکد مجمع و ان نیاست شب بیست قدر اوم عجم و کمال اول جنب و دوم
برش خضر اوضاس شبه کبا بلیغ و کلش از بمین لسان و کمال جنب نه تاب کرد کجر و تکش است و دیگر بشیه و قوت
نیج او است سال بد است و در جمله ان چشمی بیا بر اجرا او در سیم دلدو متقف او بیدن کمال جنب جمله با شفقت و اوم
جهت صلاح بیفتد و در جمله علت و بود کمال مرتبی بد ای خوف قطع طبع شنج و غاد جنب و بیه و اوکه بر عالی اول جنب و دوم
تا منفعت بسه و کمود و اشال او بشیه جنب فتق اش صنوع کند نافع و اسرار خاص فرزند جهود بر اش خاص بالفعل
متداول است از اینجا است تا کوکب شبه و قول او هر جنس کر منفعا و طبع بیک شاع او نقد بسه و بیم بیان بیش و بیش
اوفاق مسدود تن سر او دیگر بیت مصطفی طبع او بیک جنب اود و نیاز نفع اجتمال ترجیح او شده بقش کریم خص او قوت
حرق بیشه و مسهل نفع دود او بیاب شمار نفع قرص مقدار شرش تا نیم درم است و مصطفی بوضع و بدان و طلاء او حرق و قطع
جبله و دستین اسر بیرون جهت عرق نسا بیفا حصر و نیاز او سال ان عنبه و در عنصر دوران نیج مکوز جهت شده بشیه جهت
نافع و متنان نیز نیست نافع است **حرف العین مع الالف عاقرقرحا**

حرف العین مع الالف

عاقرقرحا نوعی با و نصیر قیه دوان مثل نه شق از عقبه و القرح است ان نیاست و حرف کرا او جود و در کمال و نافع
و بر کی کمال شبه بنه بر اش بنه بیش مفروش بر زبان و شق قرحه بیش و بسطر اش تمش و نه و دق و کوبند نافع و نوع
جبه است و مجموع شد نوع خاص جبه مجموع الفرح است و ان دوش بیا است و نوش بیا بیست بیش و دو نه دو
مثل کمال بنه و دعا قوت بیا و قوت بیست سال بد است و در آنچه کم و شک نوع محبوب و قیمت و بیرون و مسهل بیرون
و در نفعت او بود و جهد در بیش مرد و لکن زبان او مود و بیا و عشق و کرار و خاصه او اهل ان و در سنت و در دو زبان شود
و نافع و طلاء او بوی بر کام و دهان نفع و زبان تیش دارد خاص او ترات و بیچ بود نیک کی جهت کم ازند
بیرزاده خاص او بیرون جهت شخص و نه بیا بیا و مصطفی بیرون و کیز او فرار شیش تا کمال بیا بیش و او نفعت است در عقل او
کشودن عده و نیاز ترات مفید و مضرت و مصطفی بیرون و کیز او فرار شیش تا کمال بیا بیش و او نفعت است در عقل او

در جمله کاو ترت دو بیکو فرحت او اکو بیه و دیگر طلاء کو بیچ نه بود و تیه کسه او بیه و فرقه ترت بیچ نه
تا آب لیمو و صاف نانیه محمد و عرق در اقرح تبه ان زه ضاد او جمع صلح اقرح بیه و تقویه باشد و ضاد او
نافع است و سوط او جمع صح و در دیگر نسخه نیز **عاقول** صلح است و کوکنه بیوت است **عاج** دندان فیل است و در
ابیا بیه کسر نیز هم است بدرست **عاقورا** او را رقیون است **عاقرحما** و بوش است **عاقد اللهب**
غالیون است **عالوبیس** عالیس است و در قانون و در حرف عین مکرر شد **عبشران** شاه بیچ نیست شجره مریم است
عبهر نرجس است **عبس** اسم جبه و غفران است و درک او اقسام بیش و در دیگر او در سه اول قوی **عبرس** اسم بیه
بود او است **عبعب و عبیعب** جمع ابیج است **عبقر** اسم جبه و کوش بیه است **عقود** اسم نفاد کمر از بیکا است
عزقیان جبه است **عتم** زنیون جبه است **عشق** بیه شقه اسم جبه و بیت بیت جبه و قش بیش بیه بیک کر بطلی
و ابیو و اکر نیم کی و جبه و قوس و عرق عظم حسک کمها و جمع بکر اضاد کشنه و اس شش نیز و بیه **عرب**

حرف العین مع الباء

حرف العین مع التاء

حرف العین مع الثاء

حرف العین مع الجیم

اسم جبه و دست است **عجم** دانه کنهود و خرد و شیل است **عجل** کوشه است و دو لوح کوچک
سطر و مزین است **عجب** کیاه آنیس است و کوکنه جب السنبل است **عجمه** اسم جبه و قش از بیکه کیه بیه کوکنه
و در حفیض البیض کوشش **عدس** عدس بیا بیس و مجموع کنه بیس ابیه بیه بیرون تخم است و البیا بیس و دو در
و قوش بیه سال قیمت و اعرابت بیس بیه بیل او در درم شش و بیه و درم و درم سه درم و حسب و بیشه اند و بیچ جبله و بیه او
مقابض و آب طلع او در مسه بیه و مزه او ابیه و بیش بیه او بیرون از نفع مجموع مطلع بیه او بیه که مقوی معده
و بیه نفع است و تغیر که بیچه نفع و آب بیچ او جبه سرد و دو بیه و مجفف او جبه قلاء و حاق و مقوی بیرون بیه
مقرر او مصلح قبه و مجوه و ضد او جبه جبه فروع غایه و بیه و بیشه بیه شیر جبه نیلو و جبه و شقق و بیه بیک کب جبه و ام
لبنان و بیشه او بیه و مطبخ او و در سرکه جبه بیکه بیه از بیه او ام جبه و بیا بیش کمال جبه ام و مقوی و در بیه عاده
هیچ و بیچ مزه بیه مقطر بیشه و اف زند بیه بیه و بیه الحلیل الملک و آب بیه جبه ترات بیه و خشه او جبه سفید
قوس دندان و در سرکه اعلم جبه مقوی و اکثر او مطلع بیه و مولد بیه طلاء و جنان و بیچه بیا و حرق جبه و بیشه بیا
موکله است و قوی بیچ و مضرت بیه و مضرت بیه بیل و آب بیس بیه و مطلق و بیشه کیه و نیش او بیک جبه
و استعمال کرت قرحه و سرکه است **عدس الماء** بیچ نوعی از بیس بیه است و کوکنه بیه است **عدس الماء**
نوعی طلب است و خود الفقه و کوکنه **عدوا** کوش است **عدا** جبله است **عدبه** بال بیچه و نوع از

حرف العین مع الدال

حرف العین مع الذال

حرف العین مع الراء

دوا کرت است **عرق النسا** نیز بیه بیه کوکنه و ان بیچ نه بیه است بیک کرش بیه بیک کشتر و مدیک و بیچ نیش تقدیر زعم
و در بیک بیه بیه و بیه بیک کمال و مدیک بیه بیرون و آب بیک کرش بیه بیرون بیه بیش شش شش قسم مجموع او و بیه ان است بیه
کی و خشک و بیه و بیچ بیه بیک و جبه بیه بیه نافع و ضاد او جبه بیه و بیه بیه نافع و در دو او جبه بیه کمال و نوع او بیه
و سنون او جبه در دو ان الحال او جبه تقویه بیه و بیه بیه حقی و در بیه جبه تحلیل او در ام و قرح نفع و نافع و نیه مضرت بیل
مصطفی بیه و بیچ خشک و بیه او ام و بیش مرد ان است و کوکنه قوه الصبح است **عرن** اسم جبه و او بیه بیه و در دو کاش
و در انیه است بیشتر مشیخ و در بیه و قبل الاسنان است و مصطفی و کوکنه بیه بیه او بیه بیه و بیه بیه
رطوبه و آب بیه جبه سیم و بیچ او بیه اسنان و مصطفی و کوکنه بیه بیه بیه بیه و بیه بیه که جبه
شان عضد و در ام و بیه و بیه بیه بیه و جبه جبه بیه و ضاد او جبه قطع عرق و نقوه بیه ان نافع و در قرح خشه
بیه مصطفی کثیر و قدر بیه بیه بیه است و کوکنه بیه بیه بیه بیه و بیه بیه بیه قول و عظمی و نظر **عرق**

حرف العین مع الواو

الحیه بیه بیه بیه بیه

حرف العين مع الباء

عسبج اسم مصروع عاشق است بتصحیف بهم بخورد از انیزه **عسالیج** نام خاری است شاخ او مانند شاخ است و برگ او مانند برگ بید **عسل النبی** مریماست **عسل الاعصب** آب تخم خرفه است **عسل الملاک** گل بنفشه است **عسل**

خشک خشک انجیر است **عشبه** مخفف عشبة الماء است مراد از آن بلکه بعضی ابرات است در فرطاس کاغذ و مغز او تو تیا و بعضی
بهار سیر و ابات ضعیف الاثر است و تجربه بر طریق خوردن عشبه در صورت مذکوره است **عشر** اسم عشر ابات هر مواد
زهر غرب جهت عفونت ریه انه اصلح دارد و بجهت حمله مرض مذکور و هذیان مرض ابلیس ابرات بسیار و تجربه زیاده و بر این جهت مرض مجرب در
دارو غرب خراز ابرات نافع است و مغز او و مغز و مغز او و کلاب جهت عفونت و درد و تغییر ابرات نافع است **عشبه**
التباع گیاهی است نافع **عشر** در شکر الشوکه گرمت **عشرق** بلغه جهت حرکت و عرق الوزن است و تغیر کرده
دارین غیر آنکه بر کسی است بر کش شبه برگ مرغ و جهت بر و هذیان اهل مکتبه و در خوردن غیر آن و **عشقه** نباتی است
شبیه بر کسی است و بعضی از آن کوچکتر و در نشکل بن او مانند و بعضی ابرات بر آن مانند **عصا الراعی**
کبر و صغیر بیاض و کبر و صغیر هر است و بعضی از آن مانند عشر و قشر سبز و بر آن مانند عشر و بعضی سفید و گیاه
بر برگ او مانند شبیه بخم و شکم قسم است و در زیر برگ انبوه و در اصل او صغیر و تیز در سیم سرد و در اول خشک اند
در اول و در اول و سرد و مسکن عرارت طبع و طاهر و قابض قاطع نفث الدم و آب او قاطع عفونت جهت قرحه
و نفث الدم شبیه و اسهال مرارت صفرا و مرتبه ارزش و مضاد آن جهت ارزش و اورام حاره و منع انصباب او
و جراحات تازه نافع و سهول آن قاطع عفونت مضر ریه و مصلحش انجیر و قند و شربتش آب آن و هفت مثقال است
عصفور بهار گنجشک و بهتر که سر بهار اند بر روا باید پیشه و در هم گرم و خشک و بر آن از ابا پیس زد و گرم
باه و منی بدن و موافق مطبوعین کردیاق در ایشان تولد کند و گوشت آب آن طبع جمع و جوم اذا قابض و جهت
ضعف باه و خصوص تخم و مغز سر او که در وقت هیجان کبر بغایت مفید و تخم او در تسمین بدن بسیار مفید و مغز سر او
با زرده تخم مرغ پاه و شرب و حمول و با شراب باه و شربت مضر زنان حامله و خون و بر مرارت و حاله مناسب
و زهر او جهت کلف و نابلس مفید و مضر مرارت و مصلحش آب نار و مثال آن و استخوان سایه او و خون مفید

بجهت سهل اسم نوع دل بزه دان مضر ابرات و جهت تهوع و تخم کوچک بر آن کوه و مغز کوش مرد زنده و حال او و اذا کل کنه و مرارت
جهت مجیء اسهال از ابرات و مضر سرا اسر و دانه و در شبه نه و جهت صرع و اذا نه تا از تش عمل حرکت شود تهوع و تخم کوچک در و تخم کوچک
بهمان لاغر جهت آنکه ابرات و نافع و مضاد مجیب است **عصیر الرمان** رمان است **عصاده** سوزن بیکی است **عصاده** آب فشرده
نبات است هم از آنکه خوش کننده و هر دو طبع همان مرکوب است **عصب و عصاب** شطرنج است **عصفر**
اصل بیخ **عصفر** با و آدمیان **عصیفره** تیر بی غلبه مضر شهوت و نافع است **عصیمی** بیخ است و کوچه
قسر است **عصب** نوازش است **عصاد و خشخاش اسود** افیون است **عصاد الرطب** آب است **عصاد ماشا**
شبیه بدست **عصفور الشوک** نعرت **عصفور الساح** صعتر خون است **عصفره** تیر زرد است **عصفور الحجة**
خطاف است **عصیره مرس** حرب است **عصلان** خوشی است که بر خوب سفید **عصاه** بصا و تیم حجر بن شد بر گرگ و
عضایا اسم با بدن کرده **عضایه** نبات **عضم** خطمی است **عشا** ترب فرس است **عطب** نوع
عطفا بهار مجیء است **عطاره** اسم غلی سنبل است **عطمون** اسم عربی عاشر آن حرش است **عطرمنسم** حب الفرنسم
عطاد بیخ اکسیر بیان و در فرق ثبات و بعضی ترتیب را بین اسم خلیفه **عظم** نام بر استخوان و بهتر که سوخته نه که خاکستر
استخوان سمی است و نفع اصل او مکروه است کهاری استخوان انسان سود و جانی بهتر حفظ ام است در هر دو سرد در اول
سیم خشک در آخر و نافع زخم خشک و شرب او جهت حصی و جهت حصر باه و جهت عرق النسا و مضر سرد اسهال
و قطع نزف الدم و نفع جهت صرع و طرطی شاربان نه مجرب است و در دوا و جهت امور و اگر مجرب است حضور
با آتش بر زند و تنها حمل کند بر خواهد و بیکنین جهت دوام سر و بعضی نیز خوش و در زهر جهت قرع جهت عفونت
و بهر که جهت سوختگی است **عظاء** اشهر جهت آن آبله و غیر آن نافع و قدر آن مشکل است **عظاء** حال که نیز و زمان آب بسیار لسان
باه استخوان بل است هم در زیر سر نام و جهت صرع و اسهال است و در دیگر بر مانند و جهت دوش کمر و در زیر کوهان
نافع است و دوش کون کاسه سر او در بیع کبوتر بسیار گرمت ایشان و جهت زهر و نیز برگ کرسه و دهان جهت
اندام زند و اباد و مانند باعث خصوصت آنکه و جهت و جهت آنکه سک سوزی آن استخوان آدمی کشته در بطون شده
تهدید نه اشیاء مشابه و مضاد آنکه سک است با جیر موسی سلاش نوزه مهره و در زهر و جهت مجیء است **عظم**
البق عرق است **عظایه** اسم عظم بلیس است **عظلم** کیاه بلیس است **عظلم** نوع نام **عظا** نوعی
از صوف است **عضیض** نوعی از بلوط است **عفار** اسم عربی قطاب است **عضض** نباتی است و نوعه در خراد

حرف العين مع الضاد

حرف العين مع الطاء

حرف العين مع الظاء

حرف العين مع الفاء

شد و خشک بلوط است و در قبض بلوط و کبیل بلوط بادیه و کبیل او و بهترین او بیرون و قوتش مثل آن است و در هم
سرد و در سیم خشک و قابض و بابس جهت اسهال عرق و طبع و جهت ابرات طبیعت و خوف او بعد و تخم جهت قرحه امعا
و اسهال کاسه و مغز او بخشد او جهت صرع ابرات و خوردن و نافع بود و عرق و بهر که جهت قوی و بلاغ ریه و حیض و ابرات نافع
اطفال نافع و سوخته او قاطع سیلان الدم عضا و تخفیف و قوع و نافع تولد الکلم و لعنی و تخفیف طبع او جهت تلقیح
و تقویه لثه و دندان و کرم و اکثر الدم جهت و مضر و مصلح جهت ابرات بهتر سیاه کردن مو و سکنجبین آن سکه ساده و شربت نافع او
قاطع نافع و مضر سینه و حلق و مصلحش گرد و شربتش مثقال و ابرش بوست انار است **عقیق** بهترین او سرخ و زرد و سبز است
و هم سرد و خشک و سوخته او تطهیر و مغز دل و منع تشنه و سینه و جگر و تقویت حفظ و نافع خفقان و ترب و در زرد و قاطع
نزف الدم و منع عفونت و سوخته او مضر و ابرات مستر ان و دندان محرک و مقوی و بهره و کشتن او جهت هیجه و تخم
و استیجاب و جهت قصر کرده و مصلحش قطعه شربتش تخم و در هم **عقرب** بالطاء گیرنده است کم کوچک و بعد
اسم قدیم و هر دو ان شبیه و جوارح و الوان مختلف و انجه در عین کرک بنا بند و دارد و شبیه نه مضر و تخم و نیاک
کشته جوارح و از زیاده که کوچک است و از نیز من قب یا و بیش و بر دارد است و بهترین او در عالوا آرد شاه ابرات و تجربه زیاده
و جهت آن ابرات بنیه و اکل آب بیشه بر دهن و جهت زهر و مصلحش و نیاک عقرب بر دندان مگس و مقوی و آب سیم
سرد و خشک و نشک قدر اسه بر موضع گزیده عقرب بر منه جذب بیت کنند آب میرن بر نشت کهه او جهت قرحه سینه و سر و نافع
اسم عقرب که زیاده و بهتر او اجره نه بر جهت نافع کنکه و مضر و عصر اهل بهره بر کی ال بالطاء و ابرش و بر صاحب جهت
سینه و نافع سرخ بر و ابرش و مجرب است اند و بهر کس موش بقر نصف و جهت تقویه بصر و طلاء او جهت قطع کلف و زهر و بهر
دفع و بهق و بر ش و کلف و قوع خشک قوال ابرات و در خشک او و در زنده او و در ابرات بیشتر و در خشک و در خشک نیز
و بدن او هم عرق و مثال است از هر دو جهت و دماغ ثابت کند از جهت عرق نسا و فالج و بر سر عرارت و طلاء بر سر که او
بر نافع نیز و بر کبر و حیض کند جهت او و بر زن و مولود آن آخر بهم بر زن کند و عقرب بقر و کور و زان زنه و هر بنیه بسیار
جنین و نافع سعوط و کرمین عقرب جهت عقرب رافع فالج و در عرارت کشیده و ذهن ابرات کمین و مضر او و مصلحش
کمال و مضر و تخم و گرفتن شربتش تا نیم درم **عقرب بحری** ابرش صدف خار دار است و ابرش و بلک و خار کرشیه بر آن کشته
و نیش آن جوان است و گرزه و باد جهت نوش شطیع بیکر و در آنکه آن کوشه و جهت تولد آب خشک و سیاهی و قوت خشک و طلاء
او جهت آب و جهت سفید است **عقاب** بالطاء گیرنده است و در اشه اسم طیر مرغ و مرغ است و نیز اسم او بر کرد و زن

نامه در هم گرم و خشک و خشم او و در هم و در هم و جهت تولد آب و سوق و فقر و بصر و زهر او و بیخ کلف
و جوش و سر و گلی و خشک زیر است **عقعق** از طیور مرغ و ذو و از کلاغ ابیض که جگر و مطبوع تر و بیرک
صعفصان و در اصفهان غلاء جاره نامه کرم و خشک در دل کلفه و در جوش قرب بعراب الفقع است
و اکثر الزهر او صورت مجرد در نظر خلقی است **عقار کوهان** عاء و قرحه است و کوبنده و ابرات **عقار**
خوم است **عقار اعضا** اسم سرنیه آذر بوت **عقار العیر** اسم سرنیه اسرش است **عقار اسوسا**
اسم سرنیه ابرسات **عقاقیر** اسم جنس ادویه است و عقار اسم عطی حرا **عقبان** اسم عربی ذهب
خالص است **عقیلا** اسم عربی عوره است **عقربان** بتو اسم کرفو و قرون است **عقیدا العنب**
بفتح **عقله** بفتح مصر جهت زهر است **علوب** نوعی از کشک بر است کرش اسفید و بخش سبز و بخش
و مستطیل و بهین بر شد کنند لذیذ مشتهی و با قهر مخوف مکتبه و بقیه جهت ابرات و سایر خواص و در عرقه کار
علبه لعبه در زبان است **علکه** عقعق است **علکوش** اسم صنف جنس شیرت و گوینده روس است **علکر**
نقش و زرد و حمرا است و نقش طبل مخصوص نقش و زرد و خوانات آن در اکثر امور و تیر از او و نقش خلق او و غلظه
و کثیف تر از آن است **علکر** نوع جنس عرق است و در شبیه انور عمل و مثل و نقش قبض و سبع
الکوار است و بر فارسی بر موم کوبند و آن موم سیاه است و خوراک شبیه زمان مسه و خوشکند در آخر موم
گرم و خشک و لطف و جانب قوی بکان و مقاز آن و در اکثر امور و تیر از او نقش خلق او و غلظه
قوی نافع و در استخوان آنچنان کشد و ضرر عظم و دفع خوف و ابرات و بیاض است و انه اموم بیاض
نامه و انه و قدر شربتش مثقال است که ده مثقال ثابت و اصل ابرات شربت کهه شبه بنوشته
علیوت نباتی است خار دار و در برگ کشک شبیه بکلس سرخ و عرش مرکش و طعم مشتر تو سه و در
دجم قرش و تر برگ بکور میکان نامه مرکب القوی و مرد و خشک در او غالب بکه در هر جرم و منع نافع
او سوسو مجرب غیبه انه همه اضرا او رافع و صالح نفث الدم و سلاء رحم و مخفف سم و مقوی حشا
و عصب ناسخ تبرک و ذاق تازه او با آنکه علی جهت جمع امراض حاره و بارده جهت جنبه و قوه
دو هم و دوم و نافع و کشیده و تیز و استیام و هر زهر و صالح اسهال و فضلات و خون است
و جهت بواسیر و بیخ مفید و اضیرین برک او جهت قروح و قلاع و هر بوی دهان و دشمن او بالکلاب

جهت علوم عوام و دانا نمش مفید اقسام و دانا و خوش چاشنی شیرین

در صبی حیض مانع حمل و ضماد برگ او مانع زیاد شدن آبله و نفطه و رافع رعشه است و مرا آنکه صرفه و بوی
و مقوی قوه و رافع اضطراب جواد بن و نژاد قابضه از سایر اجزا و مقوی امعا و تیغ او نیز آنچه که
کرده و طبع برگ او فرش سیاه کننده موی و مضر گرده و مصلح شکر و قدر شربت تا ده عدد و بیست و سه
و قسم کوهر او لسان کم خاردا و تمام او سفیده و مرش بدن بیدو و در افعال آنچه غیر جهت و مکوفه او
محلل است **علیق الکلب** بهترین اسپارز کرز از علیق بیشه و رخت آبی کش عریض از برگ و رد است
و تن خیار او خیار او صلب بکش سفیده و خرش مضر زیتون و شیر و قوز زیرا که نوع مثمن و در حرف او
چون منه پیش و خوردن جوف او مهلک لاد و تهیا و جرحات مجرب و اشیا نه مستعمل مر او است
در حرف او پاک کند کشنده طبع ان بشراب نافیه قابض طبع و حابس بول و کمال سرد و مسکن و قابض
و مجفف و مسهل اول و مقوی و مدر و مضعف معده و ذرب و نفث الدم و نفع است **علق** نیاز زاده و دیوه
و بهتر که ملوک آنچه کرم سیاه است تقدیر اکثر زیاران اکثر و بخطوط سر و در آب ها و زمین های متعفن بهم رسد
و در ابر و خطا صفیفه و صغیره و حاد مجمع بیشه مثل یک چشم و بن و زبان بدل حیات است در حرم
سرد و دیو جهت او حاج اثار و نفث حقنه و قطور او بار غیر نفث جهت خرقه ابول و حرقه مانه مجرب
یا قدر انه و محقق او بعض محلل حقنه و طلا نخته او در زیت جهت قولنج کهن قیف نافیه موثر و ضماد او سوخته
او بر کرد و آب بیخ جهت نفع ورم ان مورد کرده بیشه مجرب است **علیق القس** **علیق الکلب** **علک**
اسم جنس کرد نابیس منفع بشد و ازهم نیز و مضر سقر و مصلح **علک الانبا** **علک البطم** نیاز سقر و در اصفهان
و اسحق بن عمران گوید علک و نفت بطم است و در منافع مثل سقر **علک البطم** نیاز سقر و در اصفهان
قدر ان نامه و آن جمع و نفت بطم است در آخر حرم و حرش و کلد و مطفی و مدر بول و مقوی و خمه
و ابلق حکما یونان و روم در جمع افعال بهتر از مصطکی است و شرب او بعض جهت تنگی ها بلغم و سینه و
و ضماد بخیر نفت جهت تکسیر اعضا بهتر از مومیایی و رافع جبایات و هیجان بخوقیا و بیماری و فقیه تیر کرده
بر در و در مفاصل بکرانه و مجمع انرا در و سر شب و قت خواب بنوشته جهت خفقان و مرد قولنج و سهر
و جهت خاد کننده جهت خرش و درد اعضا و شقاق و منع خوبها با قرار بخوف مجرب است و فقیه علک البطم
جهت تنقیه قولنجها و کوشت اوردن و جهت خاد پاکان و رطوبت غیره از زبان و بازیت جهت تحلیل

اورام و شقاق عضل و قوی کردن عضل نخ و مفاصل او جهت جنب منع داخل و تکمیل رطوبت مجرده و تنقیه تیق
از اخلاط ارضه مفید و مضر محرورین و مصلح سکنجبین و کوزه مضر عنب مقدار شربتش مثقال است **علقه**
طفسیون است و کوزه بجهت است **علف هندی** اسم بهترین ان مالقوردن است **علوا و علقی** صبر
و نبات اوست **علس** سبت است **علوف** بیوه **علقم** اسم نبات تلخ است و کوزه او از دقاء اشکارات
مصطکی است **علف** رطبه خشک است **علقم** اسم نبات تلخ است و کوزه او از دقاء اشکارات
و کوزه حنظل است **علم** بمعنی اکرمان زرنیخ است **علوش** جنار است **علس** نبات مبرد است **علت**
خشه ربع است **علجار** قراح است **عمرد** کرفس است **علج** نوعی از خربزه است و بانج خوزه
عمار سنگ اسی است **عنبر** رطوبتی است از ماهی موجانی و قعر بحر مثبوت و از جزیره ای در ایران
و بحر جنوب چین در وقت جزر و مد دریا و در فصل بحر بکند و در صاف او در دو آب از بحری مجمع و بنا
بتدبیر میشود و از سوسمار نامه و اکثر محروما کاکی و مدت بحر تقدیر و تصرات می نشنه و نصف بحر و بیا
منبت مشرق و عنبر تخته نامه و بهترین او اشهب مایل بسفیدی است و بادت و خوشبو باشد و خوراک
مایل بزرد و زرد و خوراک مایل بسرخ و نوشتن او سیاه صاف بحر و مقدم ماهی آنرا و در دو جهت
اخراج و کوه شبه یا کنه از جهت افراط خاطر و ماهی را کشته بشه و از اکثر او بیرون آمده نشته و مضرع او
و از زلال و کج و موم و بعضی بیا و از ان مخلوط نشته از غیر مضرع مقدم و مصلح او و خالص او
در خانه مقطع بکوبد و بعد از دو کی در دو آب خنک و حافظ ارواح و قوت آنها و نافع مفرح و مجرب
اشتها و باه و قطع و اعاده کننده قوتها که از شرب حرارت از بیماری که شده باشد و باه و هر کوم و مقوی
فهم و حواس و ترک و بطیع رافع امراض بارده و دماغ و نافع جهت رافع امراض دماغ و جهت جنون
و زلات و شقیقه و امراض دیده و کوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان و خشک و خرش و مصلح ان و مضعف ان معده و جگر و شقیق
بیرقان و درد معده و سپرز و کرده و ریاح و قولنج و باه و عشه و ضماد عرق النسا و تقویه حواس
و افاق حرارت غریزی و نفع و مداوا و باه العجوز جهت اعاده باه و بیمین و طلا او باغایه در دستها
و مقوی عضلات و تجربه او بهر عاملی بنشسته شاه بیمین طرفی بجرا و مضع بوال و مشک و هرب سوام و بوی او

مطبوخ نبات و مثل اذاب و باشد مثل آب عنب مطبوخ او بقیه متبرک **عنب الثعلب مجنس** نبات است بیشتر کرش
کنگر و بیاض رده و مضر منفع اذیت چیزی بریده و بعد و در خرش در طراف خاصه شبه بهتر بیش و در کشتر از ان و عرض
و بنی خرش مثل رود خشت پنیر و بعد از کشف مثل کوزه اسباب و خرش شبه کنجشک و دان ده پراکنده دانه مورد سیاه
و دست شبه بهاز بق و خرش سفید مطبر و مین تهر و بعد از خرش کوها در چهار سرد خشک و مثقال او
بنوشه سکر و بعد از ان جهت رطال کشنده است و در حرارت حاد و حاد استعمال او بیشتر نیز داشته اند **عنب الدب**
برگ مرد دانا مرکز کنیه و خرش است زرد و جهت زرد بقدر خرش شبه آن سیب و مین زمین چهار تر و بیاض و خرش
برگ از زرد و مین بهتر و خرش مجرد کنار و خرش و در و خرش کنج نبع و جهت ان جهار بجوده دانه کنجشک و طعم او
قیدی شیرین و تخم او از بعد و بقی کمتر زرد و مین بهتر و جنس حرارت و در آخر اول و خشک و رافع نفث الدم
و بخش و مدر بول و مجفف و جاذب و محلل اورام است بطلا و آب او بهترین و بعد و مرهم جراب بکیرد و نشه تا جوی اعضا
بر شبه و دو و اسهال و کرد است و شبه برگ مثل و از ان کوچکتر و بغیر تیز تر و آب او بهتر است و در اجزا و زرع بیشتر
در بلاد کرمان و بخوز کثیر از اجوا و جرب کنند و مسکر است کنند نبع او **عنب الحیة** شامی و شیرازی و کرمانی است
عنکبوت بهترین کلان و نرم و بر کرد او نه قدیم و کشیده و مرغ و مرد او از مطلق و بیکی و تب سرد و خاد زهر و بیشتر و بیاد
اف و اهل و مجفف است و خرش و تیز و خرش و مرغ بیرد و دهنه و محقق و مکنیه است رافع ورم و جراحت و مطبوخ او در زیت
محلل اورام و در بطن رافع درد و کرش و حار و قلیل و کمیه او بر بزد و بخوان رافع تب ربع و دائم و مکنیت قطع خون الدم
جراحات در دفع و نفع ورم جراحات غیر عمیقه است و چنین که کرد کند و اشتهاء و دمل ضعیف کننده زرد خوان بکیرد و مجرب است
و سوخته او جهت بعد او جهره و تقویه چشم و منع قول سواد و حول ان نوشاد و جهت بوسیر و بعد است **عناب** بهترین او
ارسیه مایله بسیاه است و خشک و بهتر از تازه و معتدل در حرارت و رجوت و بدی رطوبت و قوتش رسال بلغم است
و مین است و سرسال خاد قیدی و منع غلیظ و رافع خوشه سینه و مثل و داد و خاد کننده خون و دله خون صاحب کلیه
التهاب و خشک و در خون و جهت سرفه و ربو و در کرده و مثانه و سینه و امراض مجرور و زرع بکر و کنجن جهت شراب سوی است
و اکثر او نفع و بیرنج مصلح کشک و دوغ و مقلی مثل و مصلح عسل و اجزا و بیه و در مرد و بین کلیه و کشک و کرش و مثل و بیقه
بجهت مرض غیر طبع خوردن نخود و شرب آب طبخ برگ او در زیتم طلق و قدر کشک و در خرش کنجر رافع خارش بدن و مجرب
و در و در شکم او رافع اکله و قوه خشنه مجرب جهت خیر جوز و ملاکون عسل زرد و نهنه و بیت سنی و نعت او شبه او

با سفید است جهت قرع خشک همین شرب شود اورا نافع است و مطلوب است جهت سرد و مطلوب است جهت اعضا و بدن و شرب
کون انجوان است و شرب غلب بنده و دانه او رافع قرحه انجوان و نفع او بسکه جهت قولنج و ادرار و مناسب است با جهت ادوی
چشم مفید و قدر شربش تا پنج مثقال و بیش ترین عنقود اسم جنس عنب و شراب و غیره چون اسم مخصوص نیست
شاخ بقدر سر شیر و برگش مثل برگ انجیر و دو گوشه و خشک او مفرح و طولانی است و در اکثر شهر قسباب سرد و خشک و مقوی
اعضا و نافع ریاح بود و خضاد و خضاد اورا نافع ادرار صداع و التهاب و سکن عطش و حرارت و قدر شربش تا
سه درهم عنم بفتح و سکون نون دارو شیرین مزه و زرد خضاب و حنا میدهد و خیلی میشود است برگش سبز
طلاوت و بیخ او بکار برند برای بواسیر و خون بند و خون منفجر و درهم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و مسدود است
و نزف الدم و حیض است شربت و خضاد او محلل و خایسون برگ او مقوی بدن و اشد و خضاد و دوزد او جهت جراحات تازه
نافع است غنی بفتح اول بزرگ و است و در مقوله مذکور عناق بفتح اول است و در صبر مذکور غنوب سمان است
غنب الجن نام شراب عنجد بجیم آن درخت است و جمع دانه انار شامی عنصل اسم شربت غنزران
آذربوت عنقبلة اسم بنا شیخ است عندم بفتح است آنچه مردم ادویه عنفة اسم عرق هر زهر جوش است
غنزرت و اغزرت است عوسج قرب درخت انار بر خار و برگش مثل و دارد و ادرار و طوبه جهت
و ترش بقدر انگور و میوه بطیلی و سرخ و در درخت برگ بر مانند نیز سرد و تخم از جمیع رابرگ مثل بیخ خار او بیشتر
و شاخ دراز تر است و ترش مثل بیخ و مخلف بیخ او در اول موسم سرد و در آخر و در جهت گرمی و بیخ او جهت جهان هر از بقدر
بکوفته و بکیر طلاک بیخ و شاخ و برگ و صاف او انبوشته چهار بیخ بطلی عصر کنند و جهت خضاب و دانه او
و دانه او سرخ و خشک است و در روز قبل از آن استعمال کرده برگش که نقطه مثالی و نیز و از درس بیخ مکرر و انبوشته
و جهت کاه بر سوختن بطلی کنند و میوه روز دیگر شراب و در روز است بیخ بار و مزه و موافق تر بود بیخ مکرر و بیخ جهت قروح
رطبه و جرب و کفر و نفع از ریشه جرب جنس و دانه است و خضاب تازه او جهت جرب و خشکی و خضاب و برگ تازه او جهت
خوره و جرب و جهت جرب و خشکی و خضاب خشک کرده او و طلاک و برگ قرار است جهت جمیع درد و اخراج خشونت و سفیدی
بشیر و خشکی و سهمیر و قطور آب برگ تازه او جهت رفع جرب و اشد انه و جهت رفع و کشنده و بیخ
ریزه کوه بود و نیز جهت قروح و امراض مفعول و نافع قروح خشکه و رد و بیرون موی سر بعد از شرب و خشک و بیخ
افعال مثل برگ او و قطع نزف الدم و بواسیر و مضر بزرگ و صورت قبح و مصلح کشیر و مالیخولیه تنقیه شاخ او بر سفید

خانه و در روز مبطلی سحر و بخور و اشکن مورد شراب است عود اسم جنس چوب و شاخ اشجار است و مطلق عطر مراد
چوب و شجر است که از آن عطر برسن و نیز خورد و کوبند فرنجی قطع و درخت مخصوص و نه از زمین و فی کشنده تا بصفات
مذکور مختلف شود و برگ زرد و در خشک نه پیشه است برگ و تغیر شبیه و اگر بسیار مولد قرون اشد از عود خوش
در اجتماع بدن مانند و اشاع عود هر برگ بسم بلبان مولد است شد مانند و نیز مقوی و بهترین او سیاه
و صلب و براق و خوشبو و تلخ است کود و تر آب شیشه دان خرد است و خوار و بیشتر کی کمتر از آن و مانند در سوخ
و بهترین غالب بر بیخ جاو انجلول سفید و هر چه بر بیرون آب بسته نه است و آن چه هم که و بدرستی خشک و قطع قرص
بلغم و در تقویه مدد و بسیار مفرح و لطیف و منفع است و محلل ریاح و مقوی و نافع و مدد و بکر و حواس و اعصاب و دماغ
و حابس طبع و رافع رطوبه معده و عفونت آن و ادرار بول و ادرار حیض و رطوبه و مخفف شاه بسیار و نافع و وفا تحت
حوم و جهان و جهت ابو و خفقان و سرفه و ضیق النفس و در سقا و خشن و خشیان و بسیار و تقویه باه و مطبوع از
بهترین برگ باه و زهر هم و بخور آن محلل و مقوی و مفرح دل و دماغ و نیز خورد او در جهاد و نه بدن چون و مضر و مصلح
و مصلح آن کهن و دکا و در و مضر سفرجل و مفعه و مصلح آن فلفل و مقدار شربش تا مثقال و مطبوخ بر شربت تا مثقال و مطبوخ
عنب الدم است و بر برگ مرداد آنچه عنبر مذاد آن کهن است بطبرستان و از درخت زیر دابق و دانه
و خوشبو است و در اصل عنبر از عود هندی و مبل و بنفش عود الحیة درخت است که او خوشبو و فرد کن مفعه و قبلاق
کسر مکوف شود و آن نباتات و اراز بر بلاد هندوان سبز و بسیار و بیخش بهمن اکرس و بصلابه و خوشبو
مانند قرفه و تلخ و شه و ریم کرم و خشک و ترق مجمع کرم و دکی و بهر آن و نافع کردن جمع هوام و جمع بادها و زهر
اسود و هر چه حس و کرک زرد و لطافت کند و مقرح و مقوی حس و محلل ریاح غلیظه و نه بدن او در رابت رفع عرق النسا
و درد و ادرار و درد در همان ساعت و ترش بنیم مثقال عود العطار نیز بفتح کرش است و نفع بعض جز است
بقدر کفش سیاه و بطبه و طرف دیگر باریک مانند مخروط و تیز و انک و در ترش سفید و ترش خضار کیاه و باریک و انبوه
شبیه بکیاه بر نباتات و برگش شبیه برگ زیتون و بیخ او کوچک و شبیه بیاه و شه بوی عطر آمده و بعطار آن
در هر جهت حرارت استعمال مرتانیه تازه و در آخر موسم هم و خشک و خشک او در آخر موسم بالین و مطلق قرص و مطالب
و محلل و مضاد و رافع عرق کلفی در بدن و دهن مرده تحت صدمات عود البسر نقل بعض چوب انبا عوض است
بسبب صحت او در سیره ولادت و بفرج تحت قضا جهت کسی که سیر خورد آن بعض چوب خطی و چوب جلد و بعض از اراک سیاه

چنار نقی بعض سفید است عیدان البطاطا اوان الفرح عین الحیوان بفتح کبریت زنبق است
عین الهر شیخ مشهور است و در طب بعض از آن و کر نخواند حرف الغین
مع الالف غافت بتا و شانه و کرنا و اشوفه و لباس است کبود و باین بحر
و طلا و تلخ و بعضی مدد و کشی دراز و عریض فراخ دار و از وسط برگ شاخ خار مخ خشونه دار مرده
و قوتش آسه سال بنه است در موسم گرم و در اول خشک و لطیف و بدل و مقوی تنه صدر و مقوی معده و جگر
و مدر حیض و بول و زیر عرق و مسهل اخلاط لوشه و صفا و رافع سهام و مرکب و تنه پیشه زرد و جگر و زرد
او مجفف و اسیاب دنیه و نه خواه و محلل او مسر قوی حیض و کوبنه مضر است و مصلح آن انیون و بدلش مثل
اسارون و لفظ او افسنتین و قدر شربش تا درهم و در مطبوخ هفت درهم آغار در حیض است که
تا هر ارسال مرتبه و تلخ و نیز بنیان فایده محترم بعد برگش خوشبو شبیه برگ زیتون و قبض آن شبیه
برگ بید و فرش بقدر فستق دوست او رقیق و بیاه و تنه تخم آن مسمع مایل زرد و خوشبو و تلخ و دوا آخر
موسم گرم و خشک دوا مساوی کمتر از آن بر اجزا و طبع برگ او موافق رجود مثانه و خاصه آن جهت کرده
زنجیر و بیان بهتر و آن دوی جهت کرزانیون هوام و برگ تیمول آن مقدر و افراش آن بعض هر
هوام و مس است و جهت الفار قدیمی و مدر و تریاق جمیع سموم و کشنده جنین و مقوی فم و رافع ریو
و ضیق النفس و سرفه کهنه و ریاح غلیظه و مضی و قولنج و امراض بکر و کوبنده مثانه و مصحه و بسیار
و کوبنده و صرع و درد کمر و مفاصل و احتباس حیض و باعث جهت قرحه احقاد و زهر و قطور او و ادرار و مضر کلی
و سرکه جهت آن زیاد مدد و مسهل و مطبوخ و قضا و او جهت لعق و کثیر الدم و بارده مغیه و قدر شربش
تا مثقال و بدلش شاه دانه است جهت مجلی جهت حیطه تا یا بوالی تلخ و در حیض مدد و مصلح آن انیون و مضر کشنه
و مصلح آن کزاد و قدر زهر جهت الفار مسقط جنین و سعوط او جهت لغوه و بیهقی و لکنج او جهت امراض
معده و رحم نافع است و بوی تلخ و درخت او جهت زنه قرحه جهت اخراج حقنا و امراض بارده بکر و جهت دوی
جهت او بنفش قضا و جهت و قولنج عاقر و زنده و جابه و شتی و بدن آب او در هوام مطلق سحر و کوبنده جمع قبل از
طلوع آب او در جهاد شبیه بجز کنند کرم مفقود الروح بشه از جراح میر کهنه و مجرب داشته اند و او در مغز
غلام و دانه او جهت آنچه بر دو رس آب بسته بر دارند و از عطا برگ تازه و دانه او با روغن زیتون

و شانه تو و نیز سفید است عیدان البطاطا اوان الفرح عین الحیوان بفتح کبریت زنبق است
عین الهر شیخ مشهور است و در طب بعض از آن و کر نخواند حرف الغین
مع الالف غافت بتا و شانه و کرنا و اشوفه و لباس است کبود و باین بحر
و طلا و تلخ و بعضی مدد و کشی دراز و عریض فراخ دار و از وسط برگ شاخ خار مخ خشونه دار مرده
و قوتش آسه سال بنه است در موسم گرم و در اول خشک و لطیف و بدل و مقوی تنه صدر و مقوی معده و جگر
و مدر حیض و بول و زیر عرق و مسهل اخلاط لوشه و صفا و رافع سهام و مرکب و تنه پیشه زرد و جگر و زرد
او مجفف و اسیاب دنیه و نه خواه و محلل او مسر قوی حیض و کوبنده مضر است و مصلح آن انیون و بدلش مثل
اسارون و لفظ او افسنتین و قدر شربش تا درهم و در مطبوخ هفت درهم آغار در حیض است که
تا هر ارسال مرتبه و تلخ و نیز بنیان فایده محترم بعد برگش خوشبو شبیه برگ زیتون و قبض آن شبیه
برگ بید و فرش بقدر فستق دوست او رقیق و بیاه و تنه تخم آن مسمع مایل زرد و خوشبو و تلخ و دوا آخر
موسم گرم و خشک دوا مساوی کمتر از آن بر اجزا و طبع برگ او موافق رجود مثانه و خاصه آن جهت کرده
زنجیر و بیان بهتر و آن دوی جهت کرزانیون هوام و برگ تیمول آن مقدر و افراش آن بعض هر
هوام و مس است و جهت الفار قدیمی و مدر و تریاق جمیع سموم و کشنده جنین و مقوی فم و رافع ریو
و ضیق النفس و سرفه کهنه و ریاح غلیظه و مضی و قولنج و امراض بکر و کوبنده مثانه و مصحه و بسیار
و کوبنده و صرع و درد کمر و مفاصل و احتباس حیض و باعث جهت قرحه احقاد و زهر و قطور او و ادرار و مضر کلی
و سرکه جهت آن زیاد مدد و مسهل و مطبوخ و قضا و او جهت لعق و کثیر الدم و بارده مغیه و قدر شربش
تا مثقال و بدلش شاه دانه است جهت مجلی جهت حیطه تا یا بوالی تلخ و در حیض مدد و مصلح آن انیون و مضر کشنه
و مصلح آن کزاد و قدر زهر جهت الفار مسقط جنین و سعوط او جهت لغوه و بیهقی و لکنج او جهت امراض
معده و رحم نافع است و بوی تلخ و درخت او جهت زنه قرحه جهت اخراج حقنا و امراض بارده بکر و جهت دوی
جهت او بنفش قضا و جهت و قولنج عاقر و زنده و جابه و شتی و بدن آب او در هوام مطلق سحر و کوبنده جمع قبل از
طلوع آب او در جهاد شبیه بجز کنند کرم مفقود الروح بشه از جراح میر کهنه و مجرب داشته اند و او در مغز
غلام و دانه او جهت آنچه بر دو رس آب بسته بر دارند و از عطا برگ تازه و دانه او با روغن زیتون

ترتیب و بر منتهی دهر بکمال و کمال و در انواع جای و در عیب و قشوره بهتر اوده و در کوشش و فرازت و جرب و حکه
و قوت بخشی و دالی شقیق و قوع ابر و در اختلاج اعضا و سوط او جهت سنگ و بر تب لشکره کرده و بر حرارت و خشونت و غلبه
از غبار بر شکم بر پوشانند و مادر کوچه تنه خاص و ملیه تر و برکش عرق الفیر و خشونت آن بشر و در مغرب ان دبش میکنند
محول عرق او و در حیض او و در شرب یک او شراب کمی متعفن است **غالیون** دره نون در حرف عین مذکور است و بعضی
یونانی بمعنی عاقد اللبن است چه ان نبات تکمیل شیر باشد و در لبن شیر برکش بدارد و کمی بادیزه و ریزه و نیکو
و منفی آبها را بر نشاده میرود در اول کمی و در دوم خشک حاصل نفخ الدم و هذا کل الجهة لوجع الاس و قطع خون
جراحات و ورم و قطع نمل جهة اجتماع نافع است و بیخ او در آخر اول کمی و در دوم تر و با نیاته بحکی بیاید **غاذ** اسم
فارسی نوعی از مرغابی است بزرگتر از اردک در افعال شبیه بطه و از ان کمتر و غلیظ تر و در طعم او حلاوت و منفعت و جهة
ریاح و بیخی سنگی و ذکر منتشف و منفعت حاصل شود و هذا و انفع **غالیس** بیونانی بمعنی منفی و اسرار الحکمه است و در ره نون
در حرف عین و ذکر یافته و غالوس بهلوی بیاز آمده بطریان نامند و لیس نامند و لیس نامند و فرا بها لسا مرسوم
و بقدر نبات انجره و برکش ملاحت به بوئه و کمی سفید و چشم نامند کمال شیت و فرش بقدر عنب الثعلب و فواز
رسیدن بیاض و در آب مشتی و در دار الطرز بر کرکها بان از کمی حس نامند و بیخ او بخوبی در سم کرم و برکش
و حاصل شتاب بر دو ارم صبور و بر طان و فروع خشنه و در ورم خرمی انسان حضرت اعتبر برکش و نافع او را بهر
او زهر و بیاض کننده و حدوث ان ملاق او بیان بر ترجمه سرفه کننده و بهر و عمق النفس و ربو و در رسیده بیخ برش
و جزو دیگر بیاض و قام مقام او نه اشرم اند و منفع سه روز و خوف حمقا و مدر بول و حیض و حاصل ریاح و بهر جرب
و حکه بالای جهة جهة حاصل صفرا و مبتلیه و شرکش تا بیخ بهم و آب او بازت جهة آنکه بوی کرک مدون مؤثر
و قطع بخار و بقدر ده درم سهم قوی بلغم و بلوا از قوی سریع الصحت است **غاریقون** حشیش است سرخ بیخ
دارد جزایر دریا ارام آرنه و در جوف و در حمام ال بخر و بخیزد اشال ان لب تیغ مشتق مثنوی نامند و ذکر
از درخت بهوط بهم چه و ابیرین او سفید کمیت فرد است و با تر کما لیس از بهم ایزد و بطلقات و از ترک
سقوار شبه و این قسم سه انشر نامند قسم نراد با بطلقات و در صفات بکلمه فا انشرت و مقول او بجز بر تیت
و قسم سیاه او از بوم و نادر مرغ حرب بسیوم و شرط است که بدون کوفتن بر دارد و بر ان بمالند تا بطلقات
بکند و اجزا بیمالد او و شیشه بنا جش حمیده است بمالند چه هر گاه کوفته کوفته اجزا از ذیه تسلم از بر وزن مشکنه زاد

دوقش با چه اسال با آب و کرب الغور و اورم کرم خشک با صلاحه و شرب و مخرب و مصلح بنو و بسوا و صفرا
محلول با بورک و محلل نفخ و مصلح او بطیخ و منفع سه بکر و کرده و بدو بهر آنیزه اهم و مضرت او نه مضرت عصب
و جاز و ازالة الحیض و مضرت بل و مصلح او بهر و بهر و در اول در انفع بهر عضوی و بلیه بیاض و مشتق نفخ
و انفع شقیقه و در سر زخم و در بیرون و در بیرون و در بیرون و در خشی نفس و در خون ان و در آب قطع نزله
سه و بای و ناصیه حیض و در بوی بهر جهة ابرای بکر و حمد و بهتر شبه ترش شدن طعام و مرده و نزلات بوا و ناز
جهة تنگ کرده و شاند و دهنا مکرکه کرده و بشراب جهة سوی و بیاکیزی جهة بهر زدن و بیرون کسر و در بیرون کسر و در بیرون
استسقا و بعضی جهة قوی و از نوای و ع و بهر جهة عرق النسا و مضاد بیماری و بهر و دراز و در امراض عصاره و دهنها
رحم و قرحه ان و بهر جهة قهر و قی و قی جهة تهیج و جهة و قی و بیخ و عرقه او و منفع جهة درم و بدن و بعضی نفع
و در شیر او و بعضی نفع کرمی و دب یا بیرون او و مهلک و مورث کرب و مصلح او و بهر و محول جهة و در قرحه خوش
تا بیخال و در شر و ضعف و اسهال و نقیض مثل او بهر و اربع و بعضی و بعضی بهر سرخ و بهر و بهر است **غالیه**
از مرکبات قدیمه و مخترع ان بنی تمیس است و اصل او مشک و عنبر و زعفران و حسن بود و عطر خوش شبیه است و حب
اجمال عطری و رنگ او اسم و مالدن و زیال ان خوشبو و نافع و در صورت بیخوش و مرکب آب جهة اسهال بلغم
و تقویه دل و تقویت معده و رفع امراض و قی و دفع و دفع و تقویه قوت و اوراع و حفظ و خوش **غاذایاقی** اسم
گیاه اطریال است و در ارمنان و کوه استان و بر شان نامند **غاسولوردی** بوه قاس است **غاسول** اشنان است
غاله اسم بیابانی بن است **غایش** نفع عنب و شبه به اسم عرب است **غالالوطی** اسم نباتی ترش است
غاغالی اسم نباتی بحر کا عنبلوس است **غاغه** فرق است **غاباالملک** شاه بیخ است **غبیرا** فارسی سنجد و بری
اکبه نامند بهترین او رنگ مقدار شیرین است در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقلل الغذا و موافق فرم الطحال
و مقوی صحت و قوه مالکه و مانع قضب صفرا بوده و محمود نیز است بیاض و جهة و در اسهال صفرا و سیج و بیاض و طبایات
و سرد و رد صداع نافع و مضرت تا قولنج و مصلح شکر و قند و شربت تا ماه و در شکوفه او سفید و بعضی زرد و سیاه و بهر
با حضرت و زنان و در خشی و منفع سرد و محلل و مقوی دل و نافع از بهاری و بهر و جهة اسهال خوش و شیر مشتق
و بریان و در امراض بیخ مانند بود و قدر ریه و در امراض بیخ شدن ها و گرانی نافع و مقدار او و قشر بیخ جهة خون حاصل شود
و در از کوفتن مجرب و قدر شربش بیخال است و عرق گل سفید و گل سرخ و بیخ کمره و در صحیح اقوال نامند بوم ان و در ان منفعت

غبار التوتیا بیونانی کرک آب نامند سوط او و طبع او و فوش و نافع کیفیت موه و بخشم و مقوی چشم است **غبارتیه**
غب است **غبرا** در خشک و ریزه است **غداق** نوعی از کلمات بقدر از انجیر و بهار فرش و مقدار
و در اول سرخ تیت بخلاف انجیر و بر شاه و بیخ تا بیخال اسرخ است کی و خشک و کوفته و سحق و قوله و طلا فاسد و مطلق
او بشب جهة ریاح نافع و در دانه نافع و بدن بهره او بیاض و نه و در نافع اثار و مقوی عین است **غراب** اسم
کلاغ است و باغی او بیک کلاغ نافع و سایر بزرگ او و موجود بهر غراب کوه است بزرگ قوز فوق کوفته و بیاض و کوچک او
و در دوش نامند و اسم بزرگ شبیه عراب الزرع و در سر کلاغ سیاه نامند و انچه از غراب الزرع کوچکتر و مقدار ها بال
سنج است نهر سر زغن و زاغچه کوچه و غیر غراف است و در خوش نامند غراب الزرع و از صفات است کلاغ سفید
صاحب سفید و در سر کرم و خشک و مخلص او کوفته و قطره بجهت قرانه و تقیق چشم او و در قیچ است و جهة
خوردن گوشت او و اثر نافع بیاض روی انها و در سر کرم و خشک و در خواص مثل غراف و عدوی و در طبع او جهة
ریاح سرخ و حقنه و جهة ارطاط کم شهوت با ارادة نه شهوت با شهر که در آب تیغ چهل روز در سرکه آب
و فن کننده تا عرق خضاب بجهت روی اشته انه و کوفته و تیغ تیز کرک کننده و در قیچ کرک و نفع و در بینی موی مجرب
و کلاغ سیاه و در چشم و در اول کمی و خشک و مولد خلط صفرا و محرک و مضر خرد و در صحیح کمی که است و زهره او قاتل
کلاغ جهة سیاق جهت و خنده و زبان جهة بهی و مجمع او نافع است **غرب** فارسی سیاه بهر کرک و بیخ
و ان عبارت است از جزئی حسیده و حصل جهاب بان کننده و انواع بهر سیاه و در ادوار و طلق او و مر فرش کرک و بیاض
کاد سازنده غرارات و بیخ فرش کی و خشک است و شکوه مراتب **غرب الجلود** سر شربت و از دوست حیوانات
بیکتر از جوانب بین عمل آنند قهر اشود و بکار آنند تا صاف کنند و عمل اعده و نامانند تا بیکو جرمان آب بر نشود کاغذ
در شاب جهة نوشتن بر هر نسخه زیر که بیخ و رسد و بهترین او محل از دوست کاد است و در کرم و خشک و شراب او جهة قرحه
ریه و فوق آدم و هذا و انواع درم نافع و دوسخ آتش و جهة ارتیاح مرحوم است و اکثم آنکه کرک و نفع بر بیخ و بیخ
و جهة و جرب مقرح او و فرش صفیق و موضع نمو خیل او و قام مقام و تمانات **غرب السلک** طایر بیخ است و در کرک
ماهی و در از و خشتر از الجراز نامند و بیشان ان بهتر و بیضه سیاه و در مرض سفید و شبیه کرم و بیخ اکثر از غرب الجلود و در
جمیع افعال مانند ان و مدارست ان رقدر ان بکیفیال و بیخال جهة سر بجرب است و ضماد جهة شقاق و حصار
و بر مرض سفید و کرک از آب تیغ و بیخ و بیخال ان مرتب و جهة و نفع قرحه و مبدل و ترشیم و بهر و صحت و نفع و بیخ غرب
الفضل

الفضل و در زمان است کنیه است **غرب** در حرص است خطیر و در اسرار و کرک و در کشاد و در مرم او و جا نامند و کیا ان اسم سنج
از اطلی یونانی شبه و در مرم و خشک و قابض و مخفف مبتلی و در بیرک نافع و بیخ و بیخال و بیخ و بیخال و بیخ و بیخال
نافع صحرا کرنه بجهت راسیه است و خوردن کرک زاده جهة موجب است نه در آب فرو رود و جهت رفع سیاه بیرک بیضا طبر
و سیه بیکر و خوشه ان جهة خرابی او و در دو خشک و جهة کمر و بر هر است نامند مثنوی بیخ سحق و در بیضا بر کرک
و در خشک کمی و در است از بیخ و جهة و کوفتن نیز شبه و انطلی بیخ او جهة خوش و نفع کلاغ و خوش سر و کوفته و دوست و در سیاه
جهة الام و خواه و جهة و بهر که جهة ایمن و اندکی کمر جهة بیخ شدن کمی بر هر است نفع و در او تیز بیاد جهة جلا البصر
و بیاض و رفع و اثر بجوهر و حرق مقول ایام و قوتها و کوفته و مطلق نفع عرد و در بیخ نمودن ادا و قات
غرفد نوع شبیه بکرک عوج است **غرز** بلغت شامی نوعی کرک عصفر الاهر است **غرسا** و حیض است **غریب**
نوعی از کرک سیاه است **غرابه** اسم بیمس است **غرم** اسم فارسی ترش است **غرانج** اسم فارسی ترش است **غزال**
بنی آدم و بیر که بهر او نامند و بیخ او سیاه و مطلق و از شاه و تر سال اسم مختلف و تمش کی که فطر کی جهة و در آخر موجود
کی و خشک او زیاده بهر او جهة عزاز طبن است و مولی مرطوبین و بر طوبین و بیخ الاهم و مجفف و قطع الغذا و جهة خفقان
و بیرو ان و قابا و در اوراق و در عیدنا نافع و الطاء آنکه او جهة و در آن کون و نشان سر او بیرون است و اجزا کر بیخ جهاد
و مطلق ان جهة بهر نافع و کوفت او مصلح و کب ان مصدق قوا و مصلح و شربه و حکیمین است و چون خشک و استعمال
و کک بشبه و خشک و کننده خزیران و طبع جهل است و در کمین او لب جوابه و طلا مطلق او در سرکه جهة آدم و بلغم و نیز موجب
تا هی بیخ که مشک او بهم بهر رسانا و در است استعمال بیضه و نافع و تحریر کمی و در ادات در بیماه او بیهوه و ان
کرم و خشک از زیاده بهر صنوف او موجب **غسل** مختصر است **غسول** شنان است و ذخیره از بیخ نامند
غسلج آزوبت **غسا** بیخ است **غضا** بیخ است کنون او و بیاد زبان و تیغ طبع خون شده و در فهوک
تازه و نافع تیه مجفف است و غضا مطلق کی است غضا و بیخ است **غلقی** علقه است **غلجن** جزء است بقدر آب و ترش شر
شرکه و شش و بر کش شبه بنا بیخ و در جوف و بهر جزء نامند و بخشی مثل دانه احمد و بیخال و بر ترش و بر از و بیخ و بیخال
قوس ملک و طلا و در رفع ذات است **غلجین** اسم بوته فوق است **غلجین اغرنا** اسم نباتی سکسکه اشتر است
در خوش جهت شبه و نیز بلغم کی و بیخ بلغم کی است **غلوس** سیاه و طبع است **غلوقی** بیخال است **غلوقیا**
بیخال است **غلیوج** نام رساله است **غلول** قدر است **غامه** اسم نفع است **غندب** اسم عربی

حرف الفاء مع الواو

حرف الفاء مع الیاء

غنبت است **غنم** ضان است **غوشنه** بشرط اهل اندر و هر فطرت کلک تنه تراز آن خطر و موقوف مجرا الرمح در
اخم و مضره و مصطکی و مر و بن کشمش کشوث **غوده** اسم است **غوذ جرنا** بلغ و اسم است **غوفار** اسم صفت
شجر است **غیاه** رنج است **غیفلطس** سنبل الطیب

حرف الفاء مع الالف

فاوانیا بیخ نبات کرز از دو اسم کشوث و قسم نزاد شبه بنبات زراک و تخش کوکو و بعضی
بشرن و بعضی کرکی کشوث و بعضی کشنه بر خط اصل در جوف اشجار بیخ او اسم عجمی صیب منه قسم دارد و اوسط بیخ
هشت عضو و شبه بر بوط و جوف او بر خط اصل و قابض شدید کش بیرون کاش تفتیش مایل سیاه و فنده و شرش شبه
بنوف بدام و دوا الاجاج و منه دانه از دانه است رنج و سر سلد اجاجیا مایل بخشیر و قبض و تلیین از مطلق فاوانیا
مراد قسم نزاد است و قوتش بمثال باد آخر و هم کرم و خشک و تقریب کاهنده آن چه آن شاب در میزان بعد از اسهال
بفرات آشنی تقطع کند اثر بانی بقیه او موثر است و آن مختصر است در افعال قرحه بخشیدن و اصلیت شبه و در خواص تیز
از مفرد و شبه آن و در لیل بیخ غلیظ و مدیحش مطلق متقدم و مجفف و بدنه قابضه و خشونت کبر و گرده و چه بیخ جاذب بیخ مختص
تنقیه ادم و مطبخ او در شراب طلی اسهال و شراب او بشرب سکن درد معده و بجزاد چه اکثر امراض و عضو و خاصه او چه
صح و مضره بسقط و رفع اثار شیره و تقویت نافع و مضره معده و مصلحش کثیرا و شرش بمثال و بدش و صح از دست
و در سایر امراض زنانه و مرض و تخم او مخرج اجنه از بدن طبیعی و نزف الدم و چه قابض و مضره و مصلحش و چون در کل
و تا نفع عطاء و شراب قابض و چه نزف الدم رحم و در دو روز بوش معده و سنگ مثانه اطفال و اسهال و چه نفع
او چه صح و چون و تقیق او رفع قرح اطفال و سعوط او ضرر قرار و چه صح عضو و شوق عصب او بجهت و مرض و خاصه او چه
بشبه و حیض مر انجمه و طبیعی مر کرد قطع کند بشبه چه عیب و ادت و رفع بحر و چه و نظر او عجب دانست آن دو کوبنه
در خانه کرا و بشبه چون و جالوان کرنه دو فیض شبه و چه فرقه قطر تشبیه بنه هود است بیش در زیر سر خم که از زه
موجب الفتق و چون اثبات بیخ **فاط** مجهول الموت است بدار کوه هوا است در از مرکستان آمده چه نفع کرد است تحصیل
سکران و نفع است **فادخ** بنه اجمه عجمی تمس است منبق نهر است و نوشت بشارت آب سیاه بیرون مجاهد است کهکوه
رسخ است زرد مایل بسفید و قصر عین و بر کنار کرد است و چهی زرد و سرخ بنده و چه رب بنه بر بیش بسته کوه در
قرش فرش خیه **فادذهر** معرب زرنباد در نهر است و آن عبارت است چه چون حفظ از ضرر زهر که و مراد از
مطلق او بود هر چه عرب و موافق است بشارت مختصر در مجرا الحیه و اشد و خلاف مجهول است **فاذزه** نباتی تمره

دیگر بدن بسکه تنه از دان بسکه آن دیگر و بقدر تخم رقت بقشر کشف و چه جوف او دارد کوچک مدور و بیاض و براق و بطیر
دانه بنه چه و کوچک آن آنه در اول بهم کرم در آخر دان خشک و بوته مجموع البیاره قابض و تخم صح و اکثر و تخم و تخم سود و تخم
اعضا بالجوز و دوا از جهت اسهال و نزف و چون و ریح غلیظ و در ریش و رده و ماء و در شتاء نافع و قلیل و بدن از جهت تقویه
دفع و اسهال مضرت و مصلح مجردین و مصلحش تا خود و نبوذ و در مضرت بلاغ و کلیه و تشریش و صداع است **فاره** نباتی است
و بشرکه بیان نامه در اسم کرم و خشک و چون اوسط و اعضا و اجزا و مجرد نبیذ و اعضا و شق کوادد و شک و ضار
در نافع است مضرت و مصلحش زیره و مصلحش او نافع عسر بول و تخم او نافع قطع قرحه و تخم او جهت قطع کیری و میر مجرب و سرکین او و سرا
از مرضه بشبه بسرکه جهت رد بدن و مرض و اکل و شرب سرکین او و سهال اخلاط غلیظ و دیگه تخریج سنگ کلیه و مثانه
و شیاف ان فوت بدن طبع و اسهال و قوت بخش تخم و زهر است و بجزاد و بشکر کمین موشان و بول او و نافع سیاهی
کتب و چون نافع و چه بل که بشک هلاک نرم دانه کشیده و مکرر تجربه ریشه و لمه او و دلالت و اراد اهمزه بجهت زهر
بجنگ و ریش و آبها خوابکاه ترتب بنه بنه و موسی عبور شاه که داد و در ایام اطرب بر ریش **فاذالبیش** نبش
موشان بسته کوز بیرم **فاشرا** نوشیر بیک بسیار سر بزرگ و در بیش در بیش بان و طبر سنان الاهلک و منه نباتش
شبه بیک کنگر و خار الرار بیش عبارت بدین بیرو هر مجاور تو بیش چه و بیش بقدر کوهی و برق و خوشه دارد
و در زمستان ترش باشد و در آخر زهر اکل و بیک بیش کمتر از قرار بهست دیگر و طفل و اکثر و برق عموم مواد
و قه تمر جنین و تخم ان و مه خضرت بیش و مفت سخا و جهت و ام زهر خصوص بهر و مجرب و انه و جهت صح
و النسیان و سه رفاع و بعلل جهت شرب و آن و تنع عضو و چه و سهل و رفع عمود و رحم و اوجاع و هم مسهل و هم
و قه تمر بیش بمثال و آب او در دریا بر درخت آب و اکثر نافع کمه بنه سهل و تخم قیس و قه تمر بیش بمثال
و از برک و ترش و اوجاع و منفعه تخم او جهت تبرید و جهت کرم و کلف و ناسور و بیش و بیش و جنین و اثار سیاهی
و کوبیدن و زهر و سکتهای مضرت نافع و مر و عشق مر و چون تخم او سهل و جنین بنه جهت جمع حرارت باره و بدن سر
و مصفی و رفع موی و قوتها و تسهیل صلابت و بکار بنه جهت ازاله آثار جاه و جنین و طبع و جهت برک کون رحم
و اقرح جنین موثر و کوبنه آن تنه شرد و ترش مضر است و مرت اشلاط و زهر و مصلحان و فرزند کون مخصوص
ربوب و قرار در افعال قرب بیخ او و شاه و ترش بسته و مهر و چون و سه تا هاری و ماء و تخته بنه نافع و جمع فواد
و در و معده و سهل و مر شیر است و بدل تخم او فراد جنین ان در بیخ و نقصان لیب است **فاشرسین** نباتش

در بجهت ان تخم و در خوی شبه است بلیاب و در برک مخالف شرا و اعضا ترش شبه بنه و سبق او دیاه و ترش نامه
عاشرا و دیاه است و طاهر بیخ او سیاه و طبیعی سرخ و در اول خفیف از فاشرا و مضاد برکش جهت رفع خون و الوان مختص
نافع است **فالجفس** لغه یونانی و بعضی مراد از نبات از برک بیخ نباتات او و شاخ مرده و در مضرت مشرق
و در بعض مجتمع برکش برک و کلش بیضه شبه بوس و از ان کوکه و تخش بیاض و مستطیل بیضه و سر از ان با برکه ترش
تو برک و برک و در اوراد و فوراد بیخ سفید مخود و کرم و ترش برک و کلش بیخ او جهت آنرده زنان و اعضا و مضرت رفع نقش
سبع الاثر **فاسید** در سکر مکوره شه و در قانیه بخش رضه از اصناف کهم اند و کوبنه مسهول از ترش و از و جو
خراند است و بیاد آرد و جو سخر و او و سوب بسیار است از در جهان صاف و جهت بنه و کوبنه مرب بیخ تقیم بشبه
و جزء صاحب مصلحه است عبارت از عان است در ادرات مقتول و بارطیه و قلین طبع و جهت بنه و اسر فرنه است **فاسرا**
بلغه مصر قصر از برای است که از او کاه مرض نامه **فاخته** مرغی است معاشر و طوق دار و خوب بیکه تر در آخر و هم
کرم و خشک و در اوراد و جهت قابض و در عشه و امراض عصبیه و اوجاع غلیظه و تفتیح سدد و نافع و موجب جذب و کل آن و در مضرت
و مصلحش شکر و ارد و عنا و اسر که است قطع خون کرم او چه بیاض چشم موثر از بیاض و جهت تکلیف و تفتیح
او دام و مخیه است **فاسی** مجرب است رنج و مجربه و تخم و اعضا و مضرت او و شرش و ترش و بنه برک نکوه و در میان کنه
و جو مرده و بنه نافع از و جهان نامه در ادل کرم و تر و لطف و قابض و تفتیح سده و جهت درد و خاصه
و عسر النفس و بسیار نافع و فرجه او بعلل نافع حمار و شرب جوی نامه او در و مضرت نوش کنده و کرم مهره
و قه رشرش جوی و در هم است **فاذنه** فاخره است **فاذوس** اسم عربی برکی است **فاذلوخیا** لوخیا
و بعضی حشیشه اله جنس است **فاغیه** بعضی مجمع کشوده حشات و مه کوبنه شه و این اسم شامی جمیع کشوده است
و بعضی مصلح تخم او بسنه است **فالنجلیون** و **فالانجقون** فاخجلیق است **فارسیا** اسم یونانی
جوز است **فاقاضس** **سفیوس** اسم یونانی حی قوس کبیر است **فاناضس جردیلون** خوز قرار کوبنه است
فالاهس خیار است **فارسامی** انار و بطون است **فاعیس** مرزنجوش است **فارس الماء**
سطرا الطیقی است **فایش الیونانی** بقلة است **فایش نبطی** جاسر است **فادیفا** بقه یونانی
سلیمه است **فانش** اسم یونانی بلیخ است **فافرس** اسم بر دست **فاصطره** اسم یونانی
جنطرت و بنا و مغموط نیز آمده است **فاحشه** جنه بنه است **فاناس ابرافلیون** نبات جاوشیر است

فاغوش شیطرج نهر است **فالوقوس** لقس است **فاهاس** نهر خیط است **فنائل الرهبان**
نباتی است بقدر انرغس و تره برک باید سفید و کش نامه برک صف و کوکه کمتر از ان و تخش زرد و مجتمع و تخش
نامه تخم تره برک و بعضی خوشبو و تخش کنار دریا در بوغاها و بکنار باغات در آخر هم کرم و خشک و بوته
ستون ماه و نافع زکام و عسر النفس و مرض و بر بوه ریاح غلیظه و ضماد او و محلل صلابات و نافع مغص حار
و نقرس و عرق النسا و درم اشیان و تنع عصب و قرحه باب و نافع لذر بخشیدن و کاهم و مسخن
مهره و کرده و شانه و مدر بول و محرک ماه و محلل مواد باره است **فتیله** فارسی است و نامه
جهت تلیین طبع و بضرر مواد از الطحین مستقی است در بعض قوه مسهل و نرشته بشبه بول حقنه
و قیاس ان در دهنوات موکول است **فتنیت** نان خشک است که لب زرنه مره شبه و مستعمل از
نان کنم است قبل الغذا و مخفف طبیعت معده و مولد ریاح و دو دا و در مضرت و مضرت ضعیف و کنه او
بسیار آب شر و موش قرح و معده و مصلحش شکر است **فتاطه** سیب است **فجل** نباتی است نامه
و بری و بستانی و شامی مرکب است که تخم شفیع را در بوته برک کوه عوض نامه بکس بری از بیشتر
از بستانی و بهر دانی و بزرگ او است و تو تش تخم تر فتنه تر فتنه بعض خردل بری عبارت از آب
و بستانی را قسم سیم تر از سیاه تر از سفید و متقلبه و تخم ق و ان قوی تر از بیرا اجزا
و فرزان بوت و برک تره او و فرزان برک برک کوه است او و هم است هم کوه تا بیم کرم و در هم
خشک و مدر بول و فرزان طعام نافع و مجرح ریاح و محرک اردی و دا اکه عنین و بخور کننده و خشک رحم او
خوردن او باعث رو بهبود موی ریخته باشد و آب او منع سد و جهت تقویت عضو جماع و مطبوخ او
جهت تره مزه و مطلق حفظ غلیظ و جهت بنای حفظ و ریح حرز فطر مفید و اکثار او مولد قمر و کوبنه
بفرزند خوردن او جهت عقرب بگزد و در داد خوردن نیشه و برک او کشنده عقرب و طلاء او بر بدن
نافع مقاربت بهوام و آب شاهدار اسم بدن برک کرده بشبه بقدر یکوقیه جهت افراج نسک مانه
مجرب است انه عضو با بیکنان و آب برک و شرح او بقدر ربع رطل بشکر جهت اطراف زرد آب مستقی
نافع است و چون در جوف ترتب او و خلط کل تخته کرم کنه قطرا او جهت درد کوش سریع الاثر و چون
ترتب سو را حمه کنه جهاد را بخم شفیع را در ان جاری داده تقیها را با پاره ترتب سود و نفعه

نجیر کنند و در زیر آتش نهند و بعسل مشاول نمایند و اگر خواهند که تا مدت مجربست و با برگ لوزه مرهم مسوک کنند و از آتش دور دارند
ترب مورث تفتق عظام و مضر مرضی و مصلح دندان و مصلح عسل و زنبور بعد از سرکه شیره شیره و دهان و جهت قرح خشک کنند
تحت شیخ و بشیخ جهت درد دندان و مرا بالش جوشیده زنبور را مفید و در صحت او در کرده قطع از ناخن عظیمه و جهت مقرر داده
نبت و نکم ترب مدبر فضلات و محرک باه و مضر جهت درد گلو باید و در سرکه و با آب جهت گزیده مار شاخ دار و در
بیار مجهول قبر از جهان و نیم مثال الدواء طعام اعظم ان و سکنجبین غایت منفعت جگر و طحال و جهت جگر و با سرکه جهت علم
خاصه را و جهت خاصه دیگر و مرسکه جهت بهق شیاه مجرب و قدر سرکه تنش از تخم تا کدر بیرون و از آب ابن حرص از آب
او بست درم است در زبان لسان کرکی و مورث التهاب مخدوش و استعمال نیست و مضر اشراف و قوتش مرکب از تشنج و ترب
بستانه است در تراز تشنج و مضر از ترب و مدر بول و حلل رطوبات و آلاک را و مضر و مصلح مثانه است و در علی ترب
از تخم ترب برگ لان و در ابتدا تخم بستن حرقت بول مرتخ و قاع مقام رد حرقت بیفتن کند و در بیخ بیان آن و نفیس
و اکثر از زرع بهار تخم و گلدان و شرب و طلاء ان نافع زهر گزیده عقرب و مار نافع شش بعد از زرع شش بعد از زرع
بهر و بهر و بهر نافع و مقوی و باید و برص و خشونت بشره و جلوان و دندان و دندان و کوش و برص و کاش بهر است نافع است
و مخلف مدره که و در تخم ترب را خاصیه و بعد از ناخن مضغ کنند و اگر مرا از آب شکوه و جهان در طرا ضعف غایت
تا بگیرند با مورد جهت جهت در ناخن و اگر عمل کنند و حصل مسایل بهم از اقوال عرب اند و در تخم ترب **فجل** با عشقی قبل
ترب است **فرنیون** اسم عشرت کثیر رنگ بدن زرد و کند و بعد از عرق و مضغ طعم و دوران شد و بیان باشد
بکار هر باشد و در و شیوه و شیوه خاک و فرش از آن کرش سیاه و فارس شد ترش و شیرا و بستر از بار و دوان خیزد و بیشتر
بشراد و بوان بشاد ترش ترش و در حرجه با برانه تا تنگ قرشو و دهن از کنگ نفی در زان بنات کنند کوه مسند
و در طرفه قبه که کیکزار و بنوان عرب بادیرانه و بیکو شیرا از و در بخور از کنیس بهم بخور و جهت کلک استعمال مرا منه و مخلص
او و مزروعات و بیخ و در آب نیز و طعام طبیعی لطیف غیر مخلوق و بسوز تمیل او تحلل و شد طبع و بیان بسیار و دوان بسیار و دوان
تا چهار سال باقی است چنین باشد خاص شرب عظیم نمایند بیخ و نقل از قوت غرافیه و خلاف عبارات کوه مخاران نافع و قوت از زبان است
و صلح خلاد و در چهار کم و حرکت و تلطیف و تمایه مخرق و مسهل ذلک آب و بیخ و جهت اشتهاء و سرد و عقل است و مخاصل
و در فع ضرر بهم و در درک کمر و از تنقیح شیشه بنا و نافع و شرب او مسقط جنین و افزون و جذب و بر آمدن فم و در فم
سقوط طفل و اقبال او چهل جهت نزول آب جنین و صحت مطلق و در درم مرتبه بیاند و مسهوط او و عاب جهت جهت

سبب و دو و عجم چشم و تنقیه و ناخن و در اسهال و شکلان و عطش و طلاء او و اخراج کرک و بیاند و فرنجا و برزخ فرنگ و بیاند
کرده و نفع همان و نافع است ان و بر زخم جهت ان و نفوذ و عضو و در اثر فرنجا و عصاب و خاصه و بر حزون و داخون جهت
کشیدن قبل مزبور و مجلی او و تقریر جهت و در سر جسد و اداء و تحقیق مجرب و کرا صاحب تو و نیز تا بیاند و نفع قبل زخم
و نافع است و بجهت او بهک بیاند کشته فرزان جهت ناخن و صلاء و تفتیق فرج و تقویت رحم و نفع و بیاند و بیان سپید
و صبح او و مقول و بیاند و بیاند و نیم مثال الدواء طعام اعظم ان و سکنجبین غایت منفعت جگر و طحال و جهت که خاصه
غاصه را و جهت خاصه دیگر و مرسکه جهت بهق شیاه مجرب و قدر سرکه تنش از تخم تا کدر بیرون و از آب ابن حرص از آب
او بست درم است در زبان لسان کرکی و مورث التهاب مخدوش و استعمال نیست و مضر اشراف و قوتش مرکب از تشنج و ترب
بستانه است در تراز تشنج و مضر از ترب و مدر بول و حلل رطوبات و آلاک را و مضر و مصلح مثانه است و در علی ترب
از تخم ترب برگ لان و در ابتدا تخم بستن حرقت بول مرتخ و قاع مقام رد حرقت بیفتن کند و در بیخ بیان آن و نفیس
و اکثر از زرع بهار تخم و گلدان و شرب و طلاء ان نافع زهر گزیده عقرب و مار نافع شش بعد از زرع شش بعد از زرع
بهر و بهر و بهر نافع و مقوی و باید و برص و خشونت بشره و جلوان و دندان و دندان و کوش و برص و کاش بهر است نافع است
و مخلف مدره که و در تخم ترب را خاصیه و بعد از ناخن مضغ کنند و اگر مرا از آب ابن حرص از آب او بست درم است در زبان لسان کرکی و مورث التهاب مخدوش و استعمال نیست و مضر اشراف و قوتش مرکب از تشنج و ترب
بستانه است در تراز تشنج و مضر از ترب و مدر بول و حلل رطوبات و آلاک را و مضر و مصلح مثانه است و در علی ترب
از تخم ترب برگ لان و در ابتدا تخم بستن حرقت بول مرتخ و قاع مقام رد حرقت بیفتن کند و در بیخ بیان آن و نفیس
و اکثر از زرع بهار تخم و گلدان و شرب و طلاء ان نافع زهر گزیده عقرب و مار نافع شش بعد از زرع شش بعد از زرع
بهر و بهر و بهر نافع و مقوی و باید و برص و خشونت بشره و جلوان و دندان و دندان و کوش و برص و کاش بهر است نافع است
و مخلف مدره که و در تخم ترب را خاصیه و بعد از ناخن مضغ کنند و اگر مرا از آب ابن حرص از آب

حرف الفاء مع الجیم

حرف الفاء مع الراء

از حرف رجه

بخل بانه و از فرنیون بران لحاف که فرس بیشتر نه تا کرم خاک بطرف شود در فع امراض نفس مجرب و نسیان
و جنین در آب انگور فرنیون ریخته شده بگذارند و فرزان صاف کنند شراب کوه در فع ادوام طبر و امراض کنند
و دفع فضلات و مواد بده و بیاند نافع است **فرنجشک** معرب از زرنجشک فارسی است و قرنفل بستانه نیز
نامند و ان بیرون بستانه میشود بر اسلی بنت سکندر و ارش مدور و بیشتر و در برگش شبیه بسبز و شبیه
بو و بعطیه و بستانه را اسلی مربع و برگش نامند رنگ کوه و بیشتر و در بیشه قعر نفس و بخش نامند تخم
رنگ و ازان در از تر و بنبش بستانه و خواهند و در آفرم کرم و خشک و برگ مرغوب تر است مفتح سده
و اغلق و مصفا و مشهور بکار و بیش دهد و مرده سرد و اغم غذا ان علط و رایح و در اقبال بهتر از مرز بخش و بیشتر
و جهت ادوار و خشکان بنو و ادوار و تکلیف ریاح و تکلیف ریاح و تکلیف منی و در دیر بدو دیر انجیل آن بهتر و در فع سرد و نافع
و محلله قرحه السوداء و مضع محرورین و مقوی تنفسه و سکنجبین و قدر شرش تر از هم و بیش و بسیار تخم او
بسیار خشک و مخلق نیز و محلله ارنک و ناخم و نفوط کرده و شرش تا چهار درم است و چهل درم کرده شراب
و آب انگور و شیر بسد و اغلق کنند نافع و نافع است **فراخ** بنا از جوهر و جهت فرید مرز و ابرین آن جوهر مرغ است
دلکتر و خوابی هر که در ربیع و مدام و کور و مدام است کب بکیر بخلاف با او بر صاحب او و بر جوله بیند و در تنه و دیگر
او و سواد مقوی باه و کونیه مردی بجه انکاه تنقیه است **فرس** نوار است و بهتر که آن تنه و تو
او و آخر و هم کرم و خشک و مورث شهوت و فتوت قلب و جهت مرد و بوخته و اقاطع اسهال رطوبات و آب
او و قوت غلظ فاسد و مخلص فرز اکنیتن و در شیمیل و مرغ و آب نار است و در تقویت باه بیشتر مثال عنوان و بیشتر
ه بد او بقدر نیم مثال نافع اسهال فرنج و قرحه است و خون تازه کرم او از رسوم و طلاء آن تغییر و بیشه
و فتح و دفرو جلد و خشاو و بوس رافع جوب شهوات و کونیه جون و در ان آسیار او اسباب کرسنه تازه
حرکت مانه که شیاه و اکر با سر حیوان جهار ارباع بهم است بنه کنک شود و اکر بر در خانه موس و او بخشه
بکک و نیل ان خانه نشود **فرزدرماهان** رازیانه که قطب است **فرهاد** اسم عربی قوت سرشه است
فرنین معرب بقله الحمقاء است و انه نقول نقل نفر بن اسم و دوم است **فرفخ** بقله الحمقاء **فرفیر**
بکسر اسم عربی بنفشه است **فرفاد** در حرکت بقر چنار بر کش شیر بک بدرام و مکلی نامند مکلیع و بیاند
خوش نظر و در افعال صغیر از کلاب است **فرشه** اسم عربی بالشیر است و بازنده بجهت منع بجهت فرنه

تا غلیظ شود و شبیه به آخوز شود و در افعال مثل باب است **فرکیه** آتش جهنم است **فرز** بفتح اول و ضم
را اسم عربی مرتبه است بار زم است ماتنه مورد و قاع و عنزه **فرسطاریو** رعی الحمام است **فرفیه**
فرنیس اسم مصری ایمان است **فزار** بفتح اول زنبق است **فزاء** بتقدیم را اصار الوحش است
فرسلوه طلق است **فرفت** شاخ است **فردیسیون** نامی از ارنب است **فرسیون** عربی نوعی از
باد آورد است **فردصیان** بصدت **فرانیون** اسم یونانی زبد الجرات **فرسیا** اسم رومی بسیار است
فرطس اسم یونانی مارشاخ در است **فرسید** بتمر کرم بجم الزیت و جمع الف **فراشنک**
اسم نهر حطف است **فرنجب** اسم فارسی سمن است **فربک وفره** اسم ترکی قراق است **فرنه** اسم
فارسی مهر است **فستق** معرب از لیسه فارسی درخت او شبیه بدرخت کستر و خیر مقشر لیسه را
مدت سه و قرق باشد و مغز او سلاه تا سه ماه و آب کمر حافظ فساد و ادب مغز او در هم کرم و خشک
و تقویت بطن و اهل ترب و تبرید و تقویت قضیب و ترقیق کرده بجام و دوم باده و تنقیه سده جگر و تقویت
صلاح و جهت فرجهان و تقویت مجرد و رفع مجرد بجهت کسانی که بر لب باشد و بیشتر حقوق جهت باشد
رقیق ملاصق مغز خورده نکو و جهت دود جگر و رقیق و خشکان و تقویت مغز و تقویت عارض و حافظه
و دفع بر رفع خفقان و بر دوده جگر و لاغر کند و بریان و بیشتر نافع و مصلح محرورین و مورث خوشی
و مصلح شرکه و ترشیها و میوه باده و بوست سبز رقیق ملاصق مغز مقل در حرارت و خشک
و بوست سبز بهان او سرد و خشک و تقویت مغز مجرد و اسهال قابض و رافع اسهال و تنقیه و جهت
تقویت دهان و مغز نیکو کان و دان و رفع قلاع و بوست سفیده صب او در طبع مخلوط داده شبیه جلوس
در آب او جهت ضرور مجرد مجربست و فطول طبع بوست درخت درخت او جهت درد مجرد و جرب
و حکه و جهت زلات و رفع خاری و ادامت شتی مجرد بان جهت ریختن مجرد نافع و در تقویت مغز
غایه و دفع نیکو کشته و اطعمه و باغ تنقیه مضر مجرد و سقوط ان بهتر جهت تقویت و تقویت حافظه و تنقیه و رفع
مجرب و بغیر جهت ازاله و سواس و حواس و ادوار و رفع سموم و شرب او جهت و خواص خرت لیسه و مغز تنه بند
در بر خیج مرکوره شه **فسافس** فارسی اسم نامه جیوانست کنکل عرس و لب بهره و در اخراج قرب
بنه رایح در ریحه او جهت خشکی رحم و در دان و شرب او بهر که و شراب و عنزه او جهت اخراج

زاری حقیقی و کم تشنگی میدهد و در سوم نوع قبض حیه است که اهل الصناعه شرط و عیون میگویند آن جهت گزیده مار
شاخ دارد و همچنین در قبضه بلند گذاشت مع نانیه جهت تب ربع میدهد و قبضه نانیه فلیون اسم نباتی برخطوط
فنوه الکلاب اسم مصری فارسی است و تفسیر شایع فستق الهاوتیه حب الآس است فنوه
الفیع اسم است فنیا اسم عبرانی فاقوت فنوابراشین اسم عبرانی صابون صفرت فشع
بفتح فا و شین و بعین مهمله بمعنی تجمع بعضی از خشت در بیگانه و بعضی میگویند که اسلامیه شانه و فاشرا و امثال آن
از راه تجمع فشاع نامه و فشع از جنس فاشرات و بنا کش بر بعض اشقی و فاضحا راه با بیکر و ضاراه
مکر و فشی خوشه دار و برکش با شوشه و دانه اش مجوز رسیده ان سرخ میشود و طعم ان کرنده زبان است
و بخش صبیه و سطبر و منبتش اجام و بیشتر در موضع درشت میروید و تخم از ان بی خار و از اداد
بکشد فلا اصغر و از ان کو مکرد لبار سیاه و مدور او حفظ سفیدی و ظاهر او سیاه جنس عبارت
از و بشه قسم اول در سیم کرم و خشی و شرب برگ و فشی رافع ضرر اوست تبخیر و مضغ و مکاهی شاع
و حافظ قوه عزیز است و تخم برگ بیشه با عسل لعوق کند طفل شیر خوار را بهتر بریح از او بینه در اوست
حیات سموم خوردن و نباتی دراز از شکنه و قدر شرش بمثل است و حفاد قسم نانی رافع اورام و سکن
در مفاصل و خون ان و صرف دهن خوار را سر ان و دوله حفظ فالیه است قصفصه معرب از
اسقف است در رطبه بهشور شد فصیل بجیم است فضال بکسر فا و تخم الزبیب است
فضه نام نقره و سیم و سرب کوش نامه و سکون کوشه اند و کوکرد در بیش پاک و نشانه مرکوکرد و بفتح
عشر بتی بشه بدلیل اکسیر چون نقره اند کوکرد و مختلف کرد و دو بجوز ان بکرت در تکلیس او فحم ده مثل بتی
مفقه مرساند و در اول سرد و خشک و کونیه مقدار است در تفریح و تقویه قلب یاقوت و جهت خفقان
و بدو بوی دهان و رفع رطوبات از رفه و عفونه بلغم و انجیل و جنون و دو کوکرد در بوی سرد در استسقا
و سر زرد سک کرده و مثانه نافع و ضماد او مدار اورام و بازنی مقتول رافع قولنج سیر و در اکحال چشم پاش
و نقویه اجود و مفید و مضر آهی و مصلحش کشرا و قدر شرش تا نیم درم است و کوکرد ضماد بعث سیاهی او
دیگ تنگ رافع تب و کونیه کوکرد خفقان صرع او و فیه زوقه بهر موجب بیات ارواح ناریه و مضر مثانه
مثل کل عفونات و خوردن شهد و خور در ظرف نقره باعث تقریح است فطر نباتیست سفید بشکل نطف

تخم مرغ که کوش باشد و بیرک کمل و قش کرکاه و جوفا و محلوز صفی و کلی اسد بهر برگ بلک و بعد برک
تابع منه و فطر و کلام است جنس کمل و بغیر کمل آنند و قوله فطر مخصوص نوع قتال او و کشاه و مخصوص کمل است و هر چه
بالا رفته و پا و انچه بدو سفیده باشد بر تخم بشه و دو کب الا از ان خوب بود و کمل است و بعضا او و دفت بیت و هر چه از
نوع سفید و سرخ و در تحت درخت زیتون و انجیر و کرکان و بیشه لاله و بنفشه از سرکین و پشیمه و نه آنها
بر آید کشنده است و کونیه سفید کمل او ترتیق حق مرغ است و کمل او در حرم کرد و تمر داد کمل است زاد و چه بهتر
و تقویه باجره و خشک نافع و مضر زلال آب خصوصا تمر مرسا بن رهقه کشنده و در بیشه خشک او رافع سعال و در رب
و زاق الاسا و ضماد او بهر شرب حقنی و قیلا برآمد که فیجر بود او است خصوص او قی طلبد و در موضع دود و خلط غلیظ
و چه قول عفونه که بجوار خاصه خوشه و سود و در تخم و در دهره دفع تخم و در دهره دفع دیگر و بهترین صمغ او آنکه سرخ و خالی و کمتر
او است با کمی ثبت و بود ندارد و بجوز تر بین دیگر مقطر و خشن و بخشن رسد و جوش ثبت و خوردن آب و جوز زبان بنفشه
مضر او بهتر و تخم او با کمل خوردن او را جهت اوست که هر چیز بلا کرا بخیز و خلط کمل خوشه شیر و نمز از سوده
تر شیشه بشیر زنان صلح کنند و هر دو در تخم آب سرکه و ده بوت او کشنده است و جوف خشک کمود او مورث
بهمین تر بین تخیر با کمل کنجی بهمین مرغ خانگی فطر اسالیون نباتی و بشکل قرص هر برگ و او در کرفی
مختر و کرفی و فرد نه تر بنه و تخم او شیشه نا کواه و خوشبو تر از ان و تند است اهبر تر با قرار تخم ان در سیم
کرم و زنگی و قوله از بعد اول و بقیه و اوار حقیقی قرار اثر و تخم جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم بارده و سمی
و چاره نفخ و جهت تنفس و در بلعوه و در رفع اهل قبر تبخیر از سایر قرب با کرفی و بعضی تخم کرفی نظیر ایاس لوا استعمال
مر نانیه و ان مدر و بهین حدارس و تقدیر قبض بیرون کیرد و اندرون سفیده بهین در ان شد طبع و برگ نباتا و جوف و اهل
صحت و جهت کمل مشر تر شد در انکشاب و ابهم نمز دارد الفیس مخصوص فطر اسالیون و اثر انه و مجلوس شد
ان بیرنه و داد و سرخ در اعرق در و تخم و تبخیر و خرز قیاد و عقد جنان و در سایر اهل مثد سایر قرب با کرفی است و کرد
بیشو فطس و فطوس حب الآس است فظیس نان با تخم باید است در بیرون قبل نهاد فطوریدس
بیانه و بیاض است فقع بتر کرد و بنفشه و ابهر سرکه با مند و اخر قبا خطر است و مدر و قبر تقویه و کوکرد
ان در ایزمن نور بر آب جوید و سکون بیشتر بین و لذت و مدر بهتر از فطر ماکول و غلیظ و صلح ان بیتور
و رد فطر مکور شد فقاع نوعی از شیشه و سکر نیست و از اراحه تیه شبیه و از بهر حیوانات میوه تر بیشه میه نه دار

بر بست حل باد کرد اهنه کشف ال از برک از دو و فقاع بسبل و قرنفل صداب و کرفس و نعناع و مصطکا و قدر و برک
تر تخ با بر کرد و سر و تر بن بهره فقاع است که از شیره جو تر تب هند و آن مدر بول و مرطب بدن و تبه سرفه و
اورام جاره ریه نافع و مضر کرده و جاب بلغ و اعراض و مصلحش ادویه حاره است و بخوزان و مصطکی و سنبل و قدر
ترتیب هند کیر الفداء و مضوی معده است و نفخ و کرترین آب ام اوسل و قرنا و سوزنیات فقاح
اسم بعض ثمرات فقاح سوریخا اسم نباتی هر سی است فقلابوس اسم نباتی عربیه کلیه است فقلابوس
بخور مریاست فقلامنیوه نام سنبل است فقلیس شاتیج است فقاح الملح زرنیخ است
و نزد بعض اقرات و ماسر جوبه آنکه بر روی تنک معده شیشه بشوره مسکون میکرد و اطلاق جزای تنک و قبض
او کنترت فقلیس عفص است فقاه حب القلقد است فقعه کل آرد است فقولیوه
خاست فقارس اسم نباتی است فقاح الکرم شکوفه انگور است در اول سرد و خشک با عطر مرطوب و مقوی
دل معده و سکن ذواتی و عرق و در اطفال قوی تر از اطفیر است فلز بکسر فا نام و کسر فا و لف بمعنی
سفید روی است و مفتح نیز و دو سفید فاکام بمعنی ریم آمین و ریم معادن که از ان خاست و هر که هر کی کرد از ان
و در اصطلاح بسیار معدنیست که برنگ کاکل مخصوص باشد و در وزن معادن است لعلم از انکه منطرق بالفعل
با لقوه شد و هر اجمال مخصوصه هر کز و بجنس بر کلیه اقسام مشترکه بعضی منطرقه معادن سبزه و نه از اواخر
هشت نه نشه و از اهل عین حاصل شد نه طلا و نقره و قصدیر و آهن قدر و قیاس هر یک از رصص مخصوص انه و مرض دارد
از یک نشه نه و در وزن مخصوصه که نشه نهاسای و کتاب بیان نقره است و مثل انکه و نشی جنس مذبه هر بیه و در ون و معدن
بدن کذا مثل بکرد و بجهت تقویه و نه از ان بیاض بر و مثل است نشه و مرض تا طاقیون کرنه و ان در نهایت زردیست
و از ترابی سیاه بنفش اصفر بود و صفو آمده مرسی و دایم زرد است هر دو قسم و در ذوق بیشتر از زرد و مطرقه بالقوه سبک است
هر اجمال مخصوصه کش کر لکه از زه کرد لین فرات نه و نشه و مهاب مطرقات و هوک از یک معدن و نه خرد و مرض و در ون
بهشت چون زرد نیز و قبل او بجوب است شبیه بخیار و صفت کش نی و اندر و دو درم کاسی صفرا واقع شده و نه فات تحقیق
این هر بیت اصل بکلمه صفت کنند بعلا بکش و خوانی هر بیت کنند فلجه اقوه است فلفل هر نباتا از نفس
نامه و خشک است شیشه و نه و ان نامه خوشه او برگش بقی اطراف و اعلی شاخ مرغ و طرف کیر بر است و فلفل سفید و سیاه
هر یک بر ان دلت بند شیشه و کونیه اربعه او بجهت ترشه خوشه پیشه و تقویه کاهی سیاه و بیشتر و خاصه اهر است نه دارد

و سفیده اما قلع بشر است دنیا مهین دارد و شیشه در آن هر جنس کی و خشک سفید اول ان و بعضی کمی دشته اند و انهم جانب
و محلل ریاح و ترتیق بهوی بارده و قطع بلغم رافع سرفه و در ربو و ضیق النفس و ربع و جنون و صرع خفقه و نفخ سده
و بشیر و کشر محرک و بهر ترتیق کرنه و خون مرده و دین و خلط غلیظه و رافع اکزه و ترش و تقویه جکر و معده و تحریک ان
او و سرعه و تقویه جهت تقویه اهل نافع و بدو زهر خلط و صرب و بعضا و بعضا بیت و حوال ارجح جنین و خوزنجان و نافع اسهال
و خلط او بارد و بارد کلی خفقان و تیر و رافع و ترش و مرض و ضعف و نظر و دن نافع تیه و تخم و مرض کشنده و ضماد و روبه
جهت بات مرار الشیب و محلل جنین تخم و بکر و جنین و زیاده و در ان خفه جهت نفع و ضد و دام و رافع و بارده و رفع شر و بهال
بارده و مفید و اکثال جهت نظر بصر و ساهی و خشم و طاعون و ضماد و در کلاب جنین و ضد فالوت بارده و در دو و بجر و بیشتر
مخصوصان که بوت خشکی و مرض و نه بشه بجر است و مکون او جهت ذبه اکر خوشه و بعضا و قرنه و خاریزن او و بیوع
رافع رطوبات حمو و نافع و مجفف مرض و صمغ و خشی و مطلق و مکر و بکا و بصر و خشی کرنه و مطلق و خوره و شیشه و بهر
جلس و الم و در بر رافع بل و شیشه و مطلق و ضماد است و در مردون عسل و قدر و ترش و مکفال و بیرش و تحریک
فلفلونیه اسم نباتی درخت فلفل و کونیه و کونیه و حرارت و یبوست است و این بجنس بشد و جنس فلفل و شیشه
و در صبح هر زرد و بهترین او سفید و تیه است و در خوردن و قدر شرب و صمغ و نه فلفل و در اوراق سبز و در برک قوی تر از او
و سوط او جهت تکه و مرض نافع و بیش از فلفل است فلفل الماء نباتیست که آب او جهت باران و برکش شیشه
برک بهم و ساق برکه و شاخ او بقدر ذرعی و نه او و بیزه و مجتمع بشیشه و صلح او شد و بشه بطلع فلفل و بلی
عطریه و خوش فلفل و الجمله استعمال کنند در کم کی و جنس و مخفی تخمه و دیگر ها نافع و ضماد برک و ساق و اورام
مبنی و صبیه و رافع اثر تبخ او در اثر و کلف و نمش و زهر قدر او زهر و قدر شرب نمش او و در ابهت فلفل السودا
و نه است شیشه بکر و خلف او و نامه خلاف و نه و ابدا بخش و در اکثر جوهر کی و خشک و محلل ریاح غلیظ و بلغمی
و نفخ سده و بشیر و محرک و جهت تبخ اعلا و بی نافع جهت و در دو ذهاب و در کرک ان بنا به تلوشر و مضر حلق و مصلحش
غلب و قدر شرب تا و در ابهت فل غرس است همین بقدر است و بوت و شیشه بوت فرق و نمش بلا
بزرد و سفید و بدبخت و از فلفل و شد کمکه و هر ان از جهت نیلوفر و بهمین بهم میشه و دانه اش جانه
نیلوفر شد و جنس نیلوفر و نهر و جنس نیلوفر و نهر است در حرکی و در اوان خشک و تقد بعضی سیم کرم و خشک
و محلل و نفخ سده و مضر مثانه و جهت مفصلان و تشنج و در دسر و زهر و در دیگر و حفظ نباتی مرض و سنس عصب

دور مهره و استسقی و باد و بواسیر نافع و ضماد او مانع قولنج و خون بسته و کشنده ارانجه مین قدر سرشش
آب درهم است **فلایه** حب الرمان است **فلطلونه** فوذنج بری است **فلاذ** آذر بات **فلجون**
سرخس است **فلجیقن** سورنجان است و نفع بفرجه انه **فلفل شامی** بخ تمامه است **فلفل الصقالبه** شاهسپرم
اشق و حرف با ثبات **فلفل القرود** بخ دیمه است **فلفل الحلوه** هو دنه است **فلیفلا** فلیفلا هر دو است
و دیگر بخ تمامه است و بلغم مفرط بنبر الانجره است **فلنجشک** فرجشک است **فلفلدار** اسم تارک
دار فلفل است **فلون** مؤثر در برک نباتات است **فلام** اسم عربی قاقم است **فنک** اسم تارک
فرنگ است دان بوی تر است سفید و مرغ و الیق حیوان او از تنبا بزرگتر و از بلاد روس و ترک آید
و کمتر از سنجاب و قاقم و سمور و تر از سمور و لباس او موافق جمیع از مزاجات خصوصا جهت اطفال و نفع بفرض
جلد مرغ است و مجرب او جهت کوکی انین هوا هم موثر است و قول اول اصح است خبر و روت مرخص است
سفید و سرخ تر از فنا و قوی تر و نامه و لباس او موجب تبریه است بخلاف فنک **فنجون** اسم یونانی بیخ است
برگش شبیه برگ بلاب کمراه و ترش طعم عدس ترش و طرف عدس ترش و طرف عدس ترش سفید و طرف سبز و با زوایا
لسار و در بها راز میان برگها ساق مرتفع بقدر شبر و کاش زیاد و زیاده بر ده روز نمی ماند و ایضا الصبح
غصه انه و سر کاسه و بیخش باریک و در مواضع نمناک بهم رسیده مثل طحلب و نفع او بقبض از سیم
کرده و تمام او مستعمل و اینکه از بیخ برگ او کوفته و کفته هر از زخم سر و خرمه و بلوط و عرق النسا
و قرحه سینه و مقعد و سیاه و مجرب و مشتاق او به سوختن بهن پر دارد و ضماد او کمال کشنده و مهلک و اورام
و اسباع دهنه و قرحات و محول او بعسل مجرح چنین زنده و مرده و خشک او بر رشد و خبر مستعمل
فنجنکشت اثمن است **فناد** عنب الثعلب است **فنجربون** فنجبون است **فنجبوش** بیون فوزنج
اسم اصطلاحی معجون جشت الحمیدیت و عوام بازهر کاسه بابن اسم میه نامند **فنجبوش** بیاری کوزنج
جمیع نوع مرغ ابو خلف محمد بن عبد الله الفنجبویه **فنجبویه** تمر اکبه هندان مجمع است **فندق و هندی**
رتبه است **فندق** اسم فارسی بندق است **فوه** شنیده داد و سیاه نامند نبات شبیه کمرض برگ
برگش و سافق زنبه بر دو سر امس و مجوف و امایی بنفش و بر کره و کلش شبیه بر کش و از آن بزرگتر و تیغ
او بنفش است آنچه و بخش سطبر و شعر و در شمال آن بشوبان کی مانند بیخ او خرد و اشیاء حرق میرد و در بول

شب بوی سبز و مرا از مطلق او بخش است که او بیخ بیخ کسبنه نامند در آخر جوم کرم و خشک و مشهور سود و محلل
ریح و مدر بول و حیض و قوه مرتبه قبه و جهت درد پهلو و سر و عرق النسا و عرق و مغص و عصب بارده
سینه و ضماد او جهت داء الثعلب مفید و مضر کرده و مصلح او را زنانه و عسل و مدش کابه و قدر شرب از درم
تا یکمثقال و در طبرستان بیخ مثال است **فوه** نباتی است که نیز بیخ سرخ و مستعمل قرنفل و فوقه اصح
نامند بهن و لبنان است و مراد مدر و قوار ریاح میشود و درم کرم و خشک و مجرب او مدر بول و حیض
و شیر و عرق و مغص مدر و مسقط جنین و مطبخ او بعسل جهت عرق النسا و درد و درک و مسکن عطسا و مرقان
و نفاخ و با یکمثقال جهت مدر و مصر و سر و ریاح و مضر مثانه و مدر بول آدم و مصلح کثیر و مضر سر و مصلح
ان سرنجان و قدر شربش یکمثقال و در مطبوعات از مصلح است و اینه شاب را هر روز بکمال مدر و برک
و نفاخ و مراد بجهت ریاح سم هوام است و هر چه دانه بیشتر اثر هزار و نقش دراز اثر سیر مانند
سایر اخراج و محول او مدر حیض و مخرج جنین و شیر و ضماد او جهت نفاخ و سیر اخراج باده عنبا و ابلق
و قوبا و سفه و خراز و آثار جلد از جهت سقط نافع و بیش کابه و نفع بقبض لفظ اسفنج و مثل او مبوز
سیا فوفل معرب از کوهی مدر و ادخر در حیض نیز اکثر از حجر بوا و مدر و بعقوبه و انزک
تخم اسرغ و سیاه پیش و درخت ادشه هر درخت ارسیل است در حرم سرد و خشک و مقوی دل و اعضا
و رایح و نافع صعود کنا است مدر نافع و لباس رقه نافع و مرغ او مسهل مصر و عطر مفرط و رایح در دل عطار
و قطع عرق و جهت اکثار عسب و سنی عطسه و قلاع و اخراج ساکن و ذرات و قطع سیلان
خون نافع و مخرش سینه و مطلق کثیر و اکثال او جهت ظرف و بیشتر اهل حبش و دهو و الهار و ادمه
و جهت مقدار شربش یکمثقال و بیش مثل او صندل مرغ و لفظ او آب کشیر است **فوذنج** معرب
از مودنه فارسی است و بعربی حبق و بستانه و جبل و اهل مشهد و مهاد از مطلق او بر است
و مشکل شیخ قسم است و مضعف از هر دو برگش دراز و در قرص بزرگ است چنین و لب او غلیظ و نامه
بهوز و سال نفاع باشد و خوذنج بر سه جا متفرق و دشت بود و عطریه و برگش ریزه و بایس بیشتر
و مخش شبیه بچه ایکان است در اول کرم و خشک و بقیه مطلق و مدر عرق و حیض و مسهل سودا
و قاتل جنین و تریاق گزیده جانوران و محلل ریح و جهت استسقا دیران و اخراج مشیمه و فوق و غشیان

و تیغه فضول مهره و رشته دراز و نوزش و ضماد او جهت برص لکون عضو و رفع بهزاد و آثار شیاهر سبه
و بول او جهت عشر و قرحه او جهت اخراج جنین و اطلی او جهت هلو و رایح رحم و صلابت آن و خشک
سوخته او جهت تقویه اشه سفید و مضر امعا و مصلح کثیر او قدر شربش با ورام و مرش مغز و لفظ او
فوذنج نهری است و قصر از فوذنج بر سه برگ دراز تر و نرم و دارای سیاهی و کمش خوشبو و اشه اما بیش بزرگ
و بیش اهل صغیر از قسم فوذنج است **فودنج نهری** قصر از برگ مانند رکان کوچه و شاخها
پراکنده و کلش نقش اوراق آنها میروید و قصر از آن اشبه به نفاع و برگش دراز تر و رایحه فوق قوت
و آخر جوم کرم و خشک و مدر بول و عسل مدر عرق و طبخ او جهت داء الفهد و قصر اکثاب و قبض
و کوداوی و ضماد و بهتر آب جهت یوم و قی عضد و مغص و حصه و نقل او جهت رفع زاد و برقان
و عسل و سنگ جهت رفع کرم مهره و جهت الفهد و حمل برگ او جهت آشامیدن حق نافع و قاتل جنین
و بخور و فرش کان او جهت کرم و جهت کرم و سنین هوام و ضماد بخته او در شراب جهت ازاله اثر سرما عسل و عرق
النسا و مطلق آب او جهت کشف کرم کوش مفید و جون خشک او بر موضع گزیده هوام نهند موجب قرحه
ان عضو و بهتر تبریه است و درهم عضوی که مکون شود و زرد او رافع است و مضر باه و کرده و مصلح او
کثیر و شربش یکدرهم و بیش نفاع و نفع بقبض قروحات **فودنج جبلی** مشکل است اشیع است **فوج**
مایه آنکه است و بقدر تر سبکتر و بزرگتر مایه میشود از آلاد جود کنه و بیاب کی بخیر کفته شبیه با تاک
ترتیب مهره و در برگ انجیر بجده در سایه بکمال آنه تا مستعفی شود و خشک کرده ضماد او بسرکه
و روغن گل جهت جرب و فاشرا و فتح و تنقیه و مطلق و قوت است و بقبض او اسیر خوشبو اضافه عضو
بسرکه خاص سانه و آنچه در آفتاب بکمال آنه و دود و تبخیر است مکوت است **فول** باقلا است **فوم**
شامی سیر و کنه و وجود و مکوت است **فوه بری** بیخ است **فوه القبع** فوه است **فوشنه** خوشنه است
فولیون اسم یونانی جبر است **فودیون** اسم یونانی عاقرقرحا است **فوقه** عشبه است **فوهل**
قنا بر است **فودس** اسم یونانی بنق است **فوحولیا** اسم یونانی صلاحون است **فلین** اسم یونانی
برگ نباتات است **فوغلوس** بیرنانی حظل است **فوغلوس** بیرنانی لسان الثور است **فهد** اسم
عربی یوز است **فیروزج** معرب از پیروزه فارسی است و بهترین او نیشابوری کبود صاف است

و کرش در اصل صاف نباشد و در خرمن کمه و بخار مومن شهر زاد کرمان بهتر و بعد بلخ سفید بیش سبز باشد
و بعضی او را عرق چیزی بود و بعضی کشف نه مرکب و اول اسم و در اینجا خشک و مقوی دل و مجدد و بالا زهر و مرض سوء مزاج
و قرحه و سایر مرض جلب جهت خفقان و بعسل جهت صرع و مهزوز و کرک و ده و شد و اکثال او جهت دمه و خفقان
و تقویه دل بهتر و فتی طبقه قرحه و سایر طبقات نافع و مضر کرده و مصلح کثیر او قدر شربش نیم درم جهت سوء مزاج
درم است و در سرمای اکثر باشد و بیاض جهت کرنه عجب بجب و شه و زخم خوابی اوراق که در زمان و در آب عرق
فشرده و مدت ماه و سه روز و دشت قوی او مدر بول و دفع خوف و جنون و جهت بیماری که از مصب کنه بکلی او در
کفیس مدر و دشت قوی با بره **فیس** بیم ترب معروف او جهت مرده و نه بهتر شود و در هف کل بیار
میزاند و دست بهوای کمال است و بهترین اجزا او و مدن او است که جمع نامه سرد و بیاض و سهل و نرم اجزا
و بلین بعضی سخوان شکسته و در اب شبیه بذبح و معین بر اخراج ان و خوردن اطعامات بکمکه بشرب و قرنه او
بوزن الدرهم جهت مدت قرحه مجرب و نیم درم شرب او با آب و دو نافع از باه و ضماد و دوان کوفته او در قرحه و نیم درهم
و سر بر و در آب و عسل بر شیر مفید و موقع حافظ و رایح و رایحه در بهو و خاصه حرارت و ضماد سایه و او بشرب بر اده
صبه و جهت بر سر شیر مفید و مطلق و مدر کردن انسان و موش در دیر و بر سر پیاده و نافع خوره و بطلان و خوردن
بول او در زن عاقر خنده و بول فیس و شیر و بر دس جهت حاصل شدن مجرب است و در خوردن زهره لا نمی سنگ
است و بخم او در تریاق جهت سموم و مار جهت کوکه تحقیق است و رافع است ریح و باغه است و قرحه سرکش او
نافع مدار و بخوران رافع تبهای مزمنه و دکر تبهای هوام و طلا او رافع لکف و اثر و قلق و خوشه او جهت سعفه
رطبه و شیاه و نکه مفید و قرحه او در ساعت مدار قرا اثر و دشت و بخور مجرب و با آب اشر رافع ذرب و اسهال
مزمن است **فیجن** اسم یونانی مدر است **فیلزهرج** بنبر اسم الفیل و ان قرص زنوف الکبیر است و حفظ
اشیا عرق او دوه قاتل فیل است **فیلوش** قرنه زنوف الکبیر است و او ثلوث الجبه نامند **فیلد و فیلک و فیج**
بحر الفیل است **فیطس** بیخ اکس است **فیقن** اسم یونانی قرطم است **فیقرا** لوفه یونانی بجنس نبع است و مراد
از او بر سر قوطر است **فیقن اغریوه** قرطم بر است **فیقس** اسم یونانی عنصل است **فنیقس** حوه زاد است
فیطل شاه تیج است **فیقق** اسم اندلس انتهی الوداد است **فیفا** اسم جزیره الخمر است و بلوه بیشتر نامند
فیقرطیون اسم یونانی عنصر است **فیرس** اسم یونانی سوسن است **فیلسیون** اسم رومی اصلح هر است

باب القاف — حرف القاف مع الالف

قاقر قاقر بر وزن مقنه کبار است و صحرا و شیشه کبار است و خلاف بقیر جنوب او مشک و اسباب است و دانه او مانند نیمه بر و صحرا را و خلاف سفید و دانه او زرد و هر چه بطبیعه و صحرا و تخم مانند قیر و کبر و حرارت و خشونت و شیشه و شیشه و فرش و سر شیشه محترق و از هر چیز و کبار سیاه و کبر و صحرا را تخم گیرند و قوت آن تا دو سال باقی باشد و کبار را خوشبو تر و قطع کند و سایر افعال قیر تر و رحم را و خشک و تخم و گلدار و تخم و مضغ و مقوی بول و محرک و منع و مسهل و قوت قاقلیه مقطف و پیاز و خوشبو کننده عرق و ریگ دان و جهت ریاح محرکه و جشاء و زبان و در بیکرو سر و ان خشونت بلغم و جهت صرع و تنگ نفس و درد کرده و تقطیع و مصطکی جهت صداع و جنون مفید و کبر مضر ریه است و مضر تنگ نفس و تشریح تنقیه اسهال و مرض بول و زن ان قاقله مضر است بورش کیاه و قسم مضاد و در آخر اصل کرم و حشک و در قوت مرتبه کبار و سرد و خشک و محقق علاوه سینه در سایر افعال مانند کبار و دوه فاقله اد کبر و مضر اعضا و مصطکی کبر و قدر و تر مثل ... و هر دو مرض نفس و کبار و نفس جهت مبتلا قاقلیا غیر لوبیا و بیخ کف العقاب است برگ نبات او مانند مورد و زیتون و فرش سوراخ دار و در شراب کوچک و تخمش مانند تخم و بقدر شدن کسنه و کبر و انفس و مرض است هر کاه بسم شخص و داده داده شود و تقیی آرد مانع حشو و تنگ قاقم اسم بطری است و جهت بلغم و جهت کرده و مانند کرده و تقطیع و مصطکی و کبر و مضر ریه است و مصطکی تنگ تنفس و مرض خود و فرقیون و مانند آن و خفه تمام کبار و سرکه و تقطیع و مصطکی و کبر و مضر ریه و

و برنه و تخمش دراز و باریک شبیه بمریوا و از آن درازتر و ابق و مثله بود و نوعی بزرگ است مستعمل کم است
در سیم گرم و خشک و در تریاق سموم بارده جیوند و قرقرا قیصر کار میرود و مقرر نیست و رافع قولنج و ریاح غلیظ و بسده جگر
و سپرز و فواق و سرفه کهنه و ابدو ریح و عرق النسا و نفخ و کرده و لوکی عضل و آماست بیخ غار منفت بیرحفظ
و طلا او بهر که رافع جرب و حکه و بواسیر است و بخور او قدمی چنین و مضر سپرز و مصلحی افتیمون و انیسون و خردل
شربتش تمشال ابلش او قوت است قرنفل بهارسی میخک و میخک و منه دان سوخته در خشت و تهمات
اسما اصر شبیه بکنه و محشوی بر از حبی که از رصاص ایاه جمع میکنند و قسم نر او کشمش و دانه زیتون است
و قسم ماده او کشمش یمانی است و اشنا و شبه بود بعظم فوس و تلخ و در سیم گرم و خشک و منضج و ملطف و مقوی
اعضا معده و جگر و عضلات طحال و دفع باه و ناخنه و مفرح و رافع غم و غشیان و مسهل سقا و عسل سودا و
بلغم و تقطیر البول و حصی البول و ریاح غلیظ و امراض برده و رحم و فتراق الاعضا و رطوبات و زلات مواثیه
و بهر بولها و دفع و جمع امراض بارده و دماغ و خشکه و وسواس و خفقان و تبرید و اوشیر تازه لبرطا
و اوست نیز محرک باه و مدارست بکه رحیم فرد و بهر وقت چهار زنان هشت چهار انیسون و اکثر ال فرح شبیه
و دوه جیره و غشاوه و طلا او بر اصلیل بلغم و جمع و مفرح و رافع و بر یانوع جهت سکته و رعشه و غرق و زلات
بارده جرب و سعوط نفع او و بر این اثر دارد و عرق قرفضا و مجرد او و با مجرد کمی سرخ و مثل او کاو
زبان و نصف جزو تنبول و مجرب سایه و تسقیه کلاب نفع تقطیر کنند در جمیع فعال تا یم مقام
فخر و تریاق سموم و مفرح و حیوانی و مجرب و جهت تقویت اصلاح طوبع سرسقا و امراض برده پیچیدن است
و شراب او کاو از بیشتر و جزو آب آلا زین و بجزو عسل قطعه خورد در شیشه کنند تا بکفه در سر کنین
اب دفن تا سیه بهار بیرون از بخر و تیز و چون بهن شراب بیشتر بقولیم آورند جهت امراض برده صعب
بی نظیر است و کوبنه قرفضا مفرد و ادویت و مصلحی نفع و قدر شربتش تا یمثقال اهل شراب دار صنف
و نقف او دیه است قرنفل البستانی فرنجمشک است قرنه جنس بیت هر درخت بجرب است و مراد
اطبا بیت درخت خاص است قمر الزمان خوشبو و سطر و بیاه منه رخشه قنفذ در روی شبیه بان دارد
قرفه الفر نفل بان بیت منه و قسم بین بر خرمن در مطبر کنند از قرفه الفلفل و شیرین تر از آن در روی
شبیه بان دارد و قرفه الدار چینی کوبنه نفع بقر بیت درخت دارچینی است و بقر عران و دانسته نه

و قسم مخطط بخطوط و قسم سفید از و خوشتر است و بهترین قسم قرفه القرنفلی است و بلس کم در افعال نصف
از دارچینی است و بهر امراض و تریاق و اشیا و قرفه الفلفل در افعال و منافع مشابه قرفه و از آن ضعیف تر است
در آخر حرم گرم و خشک و مقوی عضلات طحال و در تقویت معده و جگر سرد و قوی تر از دارچینی است و بهترین ها و نوع
دام مرض عضلی و در مصالح نافع و ضماد او بهر که جهت جرب و قوبا و شربتش تا دو درهم و بهترین سلیخه است
قرفلیه بمعنی مغز پیاز کیاهست شبیه برگ بلوط اسرکی نیز و از آن کوچکتر و ترش بقدر دو عدس و شبیه
و خوشبو و کمی تلخ مایل بسفیدی و در بیاض شبیه بفرنجمشک و تخم مانند خرفه سیاه و در بیاض شبیه بدار چینی
و در مواضع نمناک سایه ها و اکثر و در ربیع میروید و در سیم گرم و خشک و محلل و منضج و رافع صرع
و بوبین او جهت آنکه و آب طبخ او جهت عسر النفس و سرد و طلا و عسر البول و حابس در طبخ او جهت اسهال
حیض و ضماد برگ او جهت صرع و دوم ریحی و رطوبات چشم و اثر آن عرب و دوم هیبان و وجع اسنان و شیر
و خوردن تخم او جهت احتباس حیض و اقراح جنین و شراب جهت گزیده هوام و ضماد مطبوخ او در آب جهت
کوبیدن عضلات و درد خنزیر و دوا جوشانیده نشسته جهت لرز و کزاز نافع و مضر محرورین و مصلحی منفعت
و قدر شربتش یکدرهم قرفاط بمعنی ترک است در خشت بقدر فلفل و در ترش شبیه بترش و در افعال
قریب بان و ظاهرا نوعی از بابونه باشد و بقولی از شبانه غیر او و بقولی از تکال داشته و در قول اسم ظاهر قرنیات
قراصیا اسم اردی است و بعربی الکرک و ظاهر آلو نامند و کبار قسم شیرین است و آن بود در موسم سرد
و در اول خشک و اقل فشک و صدر مغز و صفرا و مقوی معده و رافع غشیان و التهاب دهانه او و
چیزی تیره گرفته بعشران و از آن بیاشد و بقولی از شبانه غیر شانه و مقوی البول سپید بر خشک او قطعه و مغز
دانه او سیاه بنیه کهنه منهم و سپید شیرین از بیاک ساخته در اصلیل بکنند آرند رافع حرارت محاربه بول است
و منقی بول امره و محرقا بول و کلدانی در اول سرد و تر و ملین طبع و سریع الانحدار بخلط غالب و محرک
باه محرورین و مجوز طلا مورث سحج و مضعف معده و جهت خوشبو خلق و شی مقویست و مصلحی بوزاد است
و نفع هر دو کرم و تشنج و بلا و مضر و قطع سرفه مجرب و مقوی باه و مفتت حصاة و محرک اشتها
و رافع خوشبو خلق و مبتلا و دهنده نزلها و طبخ و ضماد او جهت سنگ و حصار و مؤخر و اکثال آن مضر بصر
و رافع جرب چشم و قدر شربتش یکمثقال است قرة العین حجر حجر الماء و کرکش آلمانی نیز نامند حجر او

و طبع در کرکه شبیه بحجر و در باریک ساق شبیه بکرفس است و در آبها میروید و در آخر موسم گرم و خشک و محلل
و مدر بول و حیض و مفتت حصاة کرده و مخنق خراج و ماهی و منع تبه و رافع درد پهلو و یرقان و سپرز و قولنج
امعا و منفعل عالی نفوذ الدم حیض و سرخ کننده حشار و تطول طبع او مسکن لرز و شعوره و مضر نفس
و مصلحی عقاب است فرع فاریر کرد و تر که قیاق نامند و مرقم است یکی را آکدون سبز و دیگری را دوی
و مجوف آن در موسم سرد و تر و ملین و منضج و مدر بول و عرق و مسکن سخت و قیدالفه و آب مطبوخ او
انجم بخیر کرده بکشد و اثر آن قوی و تنور کرده باشد بلین و آنکه نظر دون مسهل بجهت آن سودا و ماهی
بیاشامند و تر تخمی و مجوز نیفته جهت تبهای صفراوی و دموی و باتم هر دو شیر جهت اخراج صفرا و سرخ و خراب
و دوسوس و جنون و درد و سر حار از کنارات خاصه باشد و تنقیه مواد کرده و اما مغیه و قدر شربتش
تا چهار درم یکمثقال و محمودان کرده بمزوریت جهت تبهای حار و سرد و اخلاط گرم و تر ملین بدن و دفع مواد
و عرق فرنجی بجهت اکدر طبع و شیر باشد و بمزوا جهت رفع غش و تبهای غش حاره و تحت اخلاط سهل
و مرده را و جهت مواد سودا و اثر تقویه دماغ و تولید غلظ صالح و شوره و مستیر حرارت را و تحت و مجوز
و تر شربتش قطعه نافع و مسکن حرارت خون و مضر است و تبهای که مولد تخم و ضعف معده و مستقط اشتها
و مضر مواد بلغمی و سودا و احراق بلغم باشد و باعث قولنج و بر تبهای مزمن الاستحاله بخلط موجی در معده
و با اغذیه مغلب بطبع مالیخولیا و هم کاه در معده غالبه تخم مانند حنا و خوله قطع تمرت و مصلحی ارزه
و اهریه حارات و در مزاج صفراوی غرغره و سرکه و مثال آن و ضماد او جهت اورام حاره
و التهاب معده و اعضا و جهت و در سر حار و رفع بخار و وجع و قطور آب او با رفع کلف
جهت درد گوش و درد حار و سعوط او شیر دهان جهت سرسام و سرسام و دهان و دخان و غرغره
آب او جهت خلق مغیه و سایه خشک او جهت دریشه و التهاب صفرا و درد کلیه و اکثال آب بصل او
و آب قرطمه او جهت ارام و زردی بدن و در چشم بنه نافع و مؤثر است و دوست خرش و حرقه او و قطع
نزف الدم جراحات و رفع آکله و زخمها و جرب و بیاض تازه جهت تو سخت و تشنج و بهر که جهت ابتدی در حرص
و مضرون ان جهت بواسیر و نزف الدم و حشا نافع است و خشم کوه بخشد اکه به محلول شده بوزن چهار درم
او بیاشامند بسیار بسیار سخت و مضر تخم کرده و درم سرد در اول تر و جهت حرقه البول و اکثر

کرده و قرحه مثانه و خوشبو نیست و نقه الدم و تبهای حار و تشنج و سرفه و قرحه امعا و مغز و بیخ تخم او جهت
رفع تخم و بیهوشی و رفع و تشنج صفراوی و سل و تبهای حاره سیه بین و قدر شربتش از مغز تخم و در مغز او
آهنی دارد و بهترش مغز تخم بهدانه است و در مغز کدو و بر جوف کدو و کوبیده و آب او و سبوس او با بعد او در مغز تخم
بجهت تنزه آرد مغز بیاشامند سرد و تر و رطب بدن و بهترین مجرب و قی و اسهال و حرارت و سوت دفع و تشنج
پس در بیرون حار و رسم کهن علاج تبها و حیضیت و تخم کدو را با بنه بسته کردن بر شکم و بهر کدو کنند تا قهر اسهال
و حرارت ایشان بهم کنند و ترطیب و تسرد و سر و تر از زرد خشک که با بنه کدو ترطیب دهند فرصعنه که بار خشک دارد
و قدر شربتش و بهترین قسم بیان عروق لاذیان بر کاه تا بیرون میرود کنجشک ساق کره دارد و خار و وجود کره ها
و کمش سفید و تخمش بسطر و تلخش تا بیرون دانه کنند شبیه بقسم طعم زوال و فاهر بیوه نامند در افعال مانند حس است
و قسم صحرا بسیار برگ با خوشبو و خاره و دلیسه و ساقش بقدر زنگ و از نصف عمله او تا خار مرده و آن قوی تر
از اول است و قسم سیم ابرک مایل بسبزه و تخمش دراز و در سطبر تر مخلط و سفید و قسم چهارم ابرک برگ
عریض منه تیره و ساقش باشد بقدر زنگ و کلوله خار با مایل کبود و ظاهر تخمش سیاه و بلس سفید و شبیه
بر بهن سفید و قسم پنجم او جاز قسم و قرصه نباتات برگش کبار و خار و ساقش و در تخمش و قدر او شبیه
بکنجد است و قسم ششم زرد و تخمش شبیه است برگش صدره دار و قدر تخم زرد و در دست الفوق جهت درد کمر و مواد بارد
مجربه است و قسم هفتم از انواع حضار ابرک عریض و بسیار سفید و تخمش است با اندکی سبز در تقویه عضو الدر
و قسم هشتم از ساق بقدر شبر و نقد حیرت و مایل بسفید و خار و زیاده از تخمش عدد دیشه و قوه ها او
مسته تر و در طرافه خار شبه و برگ خشن عطر و تخمش دراز و بطبع تر و بسیار تلخ سایه و در زمین
بزرگ اندر مطلق و تخمش مراد بهن است و اسحق و صحه میگوید نامند و در باز زمین رود سک و در سنگها
شاک کوبنه و کی خشک و تخمش شاع باشد در آنوقت گرم و خشک و تریاق سموم و علل علامات و مجرب
معده و مدر حیض و شیر و عرق بول و رفع الم و مفتت حصاة و از اکثر بقول ماکول بهتر است و آب او رافع
مغص و احتباس حیض و درد جگر مستهلک و آب مطبوخ او بمسکن سکن آورام و مرجات طبع و مدر
او نافع اخلاط فاسده بدن و قلیل نفع و شرب آب او در حیران سراب تخم یافته شبه بقدر
سر مثقال جهت درد تیمکا مجرب یافته انه و رفع او یکمثقال و بیشتر او تخم زمین یا مرباب او و جهت نفاثه

مقوی جگر و معده و اعضای رئیسه و جوارح قوی و مطبوخ او مدر بول و حیض و مقوی باه و مفرح و مقوی دل و مقوی
بیخیال است **قرمز** نوعی از حبوب است و آن حبوب سرخ رنگ و بقدر نخود و سرخ سیر و بو و در کنار آن آثار
مشکل موجود چون بجوشانند طرف رسد بحکم تکلیف از حمول بکنند و در کتب او و مخصوص ابریشم و پشم و جامه و دیگر
حریر است و بعضی رنگ می سازند و بهترین قرمز است و در بلاد از شهر موضع که مخصوص آن است و در بر ما نافع
بیخوابی و برص سرد و خشک و برای هیضه و قطع حیض و قطع جرب و اشتهاء و شرب او بسرکه تا بیخ و نافع قطع
و ضماد او با عسل جهت آسیای عظیم و بسرکه جهت سنگ مثانه و جهت حصب قمر الاحمر و ذرور او مخفف باصر و مقوی او
با ابریشم برغ نافع بهاء و نطول آب مطبوخ او نافع باصر سیمان قرحه و محلل حصاة و جهت درد زانو و مجاری بول
و قرحه شرج و جهت درد رحم است **قرمان** جزیره است مانند قاره و در دو جنب آن کنار بحر است و در وسط خرما و درخت خرما و
سفرجل و ازو و کوه قهوی درخت سفارت و در جرم کرم و بخشش و مدر شیر و ماس اسهال و نفث الدم و ضماد او
سرکه جهت ترم گلوی صبیان و جهت تقویه نشه و سفوف گلوی و قرحه مغیه است **قرط** بضم اول و فتح ثانی
و تا مهمله اسم حصر فصفصه است **قرط** بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث البقر است و در مصر کراث الماشه است
قرظ و قطب اسم و ضم اول و ثانی ثمر درخت نوعی از مغیلان است **قرامیا** اسم بیانی زاد است **قرطم**
لبنان الاخوین و نهر بیش آنکه خشک و خشکیدن نامه در کلیان بخش کی چهره کرینه دان بخش احمر بیش است سفید و طول
در جرم کی و در آخر اول خشک و بیشتر باد مهمل اغلاط توجه و بلغم نافع و اقراص سرفه و دبو و مفتح سده و بخش کننده
شیر در معده و کدر زانه و بیخ ران و جهت بانوی و دوبای مجرب و ضماد و بیخ کوهان ریخ رخسار و کشاف حمی
و زرق نافع و جهت بخار بهم است و در خم طرطس سرزاده صل کیمیا و ایشان نوشته را نافع و در نفاث و امراض باده
و مخصوص به دفع سینه و صوت و سر مشکل از شیره ابو الفتحیون جهت امراض کودان و بخار شیر جهت تبهای مختلف
و بخار و نظر دن ابدام و در سوزن و ضمد و مفتح جهت خفقه و مانع و بدن و جمع اخلاط فاسده و مفاصد و قرحی
و کارات و مدر و مرفوده باش تنقیح و تلیین و مسهل بلغم رقیق و لوخته و حقنه بشیره او جهت قولنج و امراض
و باش مغیه و جهت مینه او قوه مسهله مفرط است و مضر معده و مصلح آن دفع شرب شرش لرزه دهن
تا هست و بهم است در وضع بخ نافع قرحه و دفع بخ کان و در خم بخ ابخره و جهت ابو و کنید ادوام و اخراج
کرم معده نافع مضر معده و مدر و مسهل بن ان مدرش بعض موافق و قرطم برگ شبه به لبنات است

در تقدار او بهم برگ سفید در آخر ساق برگ کمی و شرش طرح و تحلل و زدن است در هم مخلص و در آن مثل بر
بیخیال از برگ فراه و بیخ و برهی نافع جهت کرنی عقرب و نافع و کوزه مار و سگ عقرب گزیده او زود دوست کفاه
او دیاک ام مکه و جهت مخفف ادراک مکه **قرون البیل** و آن سر است و در خلاف سیاه و در آن کفاه و ابیض
از بیک حکما نه ظاهر قسم از بیخ است سیاه و بارک و تر شبه و از سوء بکنند و در آن تر در رشته بعض از
سنبل بیرون رفت تیغ و تیغ از آن سفید تر شبه و هر چه باشد و بیخ و شرش و ضماد او بسرکه رافع نقوه کند و در حرض
صرع او سلاد آن جوش زنه کشته رافع جمیع درد آن باده و حلاوه است مفطات و ربع درهم او کشنده با عسل طلا
عقرب و بول الدم است **قرقومعا** اسم بانی نقل زیر خفرزان است و در جرم کرم و خشک و تنقیه و مخفی و مدر
بول و محلل حصاة و مقوی اعصاب و اکثال و اوجاع و مقوی رحم و باصره است **قرطوطوا** نبات برش مثل
برگ کنه و مخش شبه بجاوری فتابه شد و کوبنه چون زود و زن چهار درم قرار از آن ناشتا بخورند و بخواهند
مباشرت واقع شود به لیه صاحب کلیه **قرطاس** بفارسی کاغذ نامند و مراد طبل از آن کاغذ مصر است
و از ساق بردن و لب سنبین ترش زنه سرد و خشک و جهت قرحه اردو بوش مجوه و آن و طبیخ
سرطان جهت قطع خونی از آن آید مفید و خیسانیده و در آب سرکه قاطع نفث الدم و اسهال
و سوء مزاج و جهت اسهال و باد عظیم و تقویه نشه و مسعوط و خوردن از مغزه و کفی در باصره و نفع او جهت
رعاف و حقنه او جهت قرحه امعا و بخور او جهت زکام و اکثال و جهت جاعی و دوده و خرچ خشک نافع و شرش
بمثل و بدن بعض سوخته و کاغذ کود و سوخته او در اکثر مقام قایم مقام است **قرطان** مرغی است
است و مکور مثنوی و ابو حنیفه و منوار است در خشک دانشه است شبه بر درخت چنار و در اصل عان یافت
بیخو برگ و ساق او خوشبو و سرخ و تر بعد و بر مثل جهت اسهال مفید و آنند **قرهبون و قرهنیا**
اسم لاتانی کی است **قریص** عقد ایست هر از لحوم بطیخ ترش مبه بنه مثل ماهی و بغداد و جهت و باصره
بسرکه و ترشیه و میوه تازه و خشک و انجیر خوشبو ترتیب دهند مثل صورت تخم و صفرا و قاطع
بلغم و مضر بود در و علاج اعشار تنقی است **قراد** بفتح اول بخار کنه نامند حیوانی است مثل کی
در بهار هم متولد و در طبع و افعال مثل فرخ است **قرد** بکسر اول و فتح ثانی بخار مرغ و حیوان
نامند در جمع خوش و خشک و طلا خون او مانع روئیدن موی و مجرد اسم مخزون حرارت

مخفی درست قدما مردم است از آن نزد من مخفی و از آن هر کو نوست **قرنیا** بفتح اول و ضم ثانی بیخ است
و کوبنه تنقی است و تنقیه بغیر **قرفل شاه** قرنفل است **قرطیه** خرزه شیر است **قرمعا** سفید است **قرقف**
خرطه است **قرن الخرنیب** نوع کرگدن است **قرقیبو** بهنه سرخی است **قراموس** بروس سر است **قرفارت**
قرقارس بهنه اسم سرخی است **قراطن** ابهل سرخی است **قرخ الجیب** قرد الفقر است **قرهبون** و قرهبون
قرماموس و **قرمانوا** قرد مانند است **قرد** قرد است **قریص** بتشدید را آب بزرالبخور است **قرضی** سک است
قرقان و **قرقارد** و **قرمیلا** است **قراض** بوی کی است **قرمالبحر** حرین است و کوبنه کهربا است **قرد ل**
وقرد البیون بهنه ابیض است **قرماس** بهنه صوف است **قرطم هندی** بس البسیت **قرقل البشا** قرنفل است
قرحان نوعی از قنفذ است **قرمانیا** رحمان است **قرقوا** بهنه رعفران است **قرامیتی** حرف الطاء است
قرقرو سوسمار است **قربوله** نوعی از ادبیت **قرقشم** اسم حرشه رصاص آبوده است **قروط** اسم سرکه قطعات
قرافرط برگ مصطکی است **قرقاول** برگ مرغ تدریج است **قرانوش** برگ عقرب است **قراطاوخ** برگ شجر دیت
قرلانقوج برگ خطاف است **قرلخاخ** برگ دو دار است **قرجود الاخضر** برگ بنفشه **قرقو** بکسر اول
اسم سرکه صعود است **قرباغه** برگ صنوبر است **قرساق** برگ خرنی است **قراح** بفتح اول و ثانی
مغربا نبات خوشبو و شبیه برابانه و از آن کوه کمتر و شیوا و شیر و بنگ و مخش شبه آن و در اسم کرم و خوشبو
و مدر بول و حیض و بیخش در دهان زده و محلل ریاح و درخ و حصوه و بیخشه آن و چهنی آب طبخ او دوا نافع
رطل کمتر نبوشند در تحلیل ریاح و دوا آشامند و جهت درد زانو **قرواح** بکسر اول اسم عرق بیخ نمار است **قراذ** نوع
قرزو رصاص است **قرا** اسم کرم ابریشم است **قرلاق** اسم کرم قنبره است **قرلا** بکسر اول و ثانی
برگ کدو است **قسط** بفتح اول شبه بیخ نافع از نوع مرغ خرد نافع مدر بول و مرگ عرایض و اسم است
یکی کبرین و یکی اسفید و بعضی قسط بحری و بعضی نامند و قسط بلدی هر دو یک طبع و یکی بود و تلخ و دارد و قسط
هندی کی نیز و قسط بلدی قرص کلیس و در زمان شبه بجوشی و خوشبو و تلخ است و از مطلق آن مراد قسط است
و بهترین آن سفید تازه کی تلخ و خوشبو است و مسهل کند بلغم و قولنج و جهت اسهال یابست و فرقه و بدن و در آب
و قسط مرغ مرغ عرج عطریه راهن است و مصلح آن سکنجبین و مصلح آن دیم کی و جنگ و عدول حیض و جاذب
علط از بینی بدن و رفیق عموم حیوان و مضر سده و جگر و قطع اغلاط و نفرد و تنهی و کشنده قبض کرم معده و جهت درد رحم

در سینه و کشاد عضو تقویه میوه و جگر و در داری مرده و عضو عضلات و خوشبو و بیخ و خرنگ کهربا و کنجد
جهت ترب و بیخ جهت بول و بخش نفس مرده کوبنه بریان و محلل ریاح و تنسیق و تنقیح و گزاز درخت و مضر نافع و بخور او
قوت حیض و درخ بلغم و مضر او مسکن عرق النسا و در داری و باد و بیرت جهت رفع از دفع او بیرنه و در دو گوش
و سر و باد جهت درد سر مرغ و در زدار جهت ترب و بطه مفید و فرقه و مدر حیض و طلا او بسرکه و قطره او عسل
جهت و ابیض و نیش نافع و مضر و سرد و مخلل زبون و در شرش بخور بهر و بدن لطف خان اده قرد و در و غیر قطع
سازج و قطع زاهد و جهت مثل و بیخ کرب کهنه کنند زاد در شرش بنشینند و جهت پیشانی است بجهت نشه تر و مخش
بوده کی و خشک و محلل قرص و رفع برصوت مهره و دیگر قرد و تیغ و مدر و اسهال و مقوی و در شرش نافع و جهت
در بیخ غیر نافع او در و استرخاء کوبنه **قوس** بهنه لبه کی است **قسطوا** اسم بانی است که بعضی تنقیه
نقش و رفع و زیبه و در شرش و کش و دارد و بیشتر کی برگ بطه و زاق سیر و خوشبو و کهار اسفل کنند و در و جهت زه و کاش
زده و در برش بشیر و مخش و اراده و سرق مجتمع و مثل هدیه کی جهت ترب جوانی و مسهل زنان برگ و بیخ و بیخ کی و خشک و ترش
او قبرنی و مرم و بول و زنان رافع عفونت و از و جهت تنگ و اشه و در بول و مسهل و نافع و جهت درد سر و تنقیه کبر و مثل و بجا
و قرحه یابسه و جهت زکام و کوبنه و در بیان ابلغ مخلوط و از و جهت مغز و جهت مغز و جهت **قسب** اسم جانوری است
مرغ بلال بزرگ و خشک و کش و مخش و قوت قلع و سهال و طلا و بلغم و تولی کنند و در بیخ و مقدار انجوز و مصلح کوبنه
بوده است **قس** بلغت قبرس کی است بسیار و بیخش و برگ و شرش برگ و بیخ او و مدر حیض و قرحه و بیخ
جنین و سوط طلا و جهت عفونه خرخرو و اسیخ او و بسرکه جهت گزیده و ترتیب نافع است **قسطلیدن** کی است
اسم حشی قطعات **قسطشاهی** اسم است **قسطالمر** و **قسطهندی** و **قسطنجی** قطع است **قسطبحری** و
قسط محلود و **قسطالبر** است **قسیوس** جنس بن یاقی کوبه لحیه ابریشم است **قارس** بکسر است **قسطر**
رصاص اصفر است **قسطوریون** و **قسطوریو** جنسه بیشتر **قسطوس** زنجار است **قسا** سفید است **قسطل**
شوه و طلا است **قراق** اسم کرم ابریشم است **قسارا** اسم بخم زاف است **قسور** اسم جنس است کاه از آن
و بزرگ است و بعضی را بخش و بیخ و اغذیه نیز زهر و باطل نمیشه **قشمش** معرب کشمش فارسی است در زبان
خوش لیس کشمش و بیخ **قشار** اسم حطب مرغوب جهت الحلیات و تقوا اهل نوبت و آنکه رصاص و مایه کبر است
شبه به دوست و دارد از کند و طبیعه و اشه نامه **قشر السیف** است مرغ است **قشره** بطلع مصریان

حرف القاف مع الصاد

بوست درخت انار ترش است **قصب** فارسی نی و بتازی قنا و قنا باشد اسم آن کبر بیش از نیم غرض مجوف و بیاض
مجوف و قصب الذریره نیز همین است که در شیراز آنرا سرکه گویند و آن اجزای نباتات و قنا که از آن بیاید و بکار می برند از
شیرازیست همچو در زمین سرد آن را بر روش بیدمشک تخم قرطم و سوسن و سوسن آدکی و بخش فوتیر و بادنگ جوزه
و خطمی و زاج کوکب سپید و صمغ کتیرا و بخور آن و صاف از زبان و بهر که کس دارد و بر گرد و گرد زاده جهت آن و اینکه با دو برنج و کتیرا
سایده آن بجهت جهت سرفه و سوسن و بقر و کتیرا و صمغ و بخش و صمغ آن کتیرا و قصب است و صاف و بجهت جهت
و حکه و زخم و بر گرد و طلای بر سنگ آن و جهت بلغم و بیکی خون قرحه مغیره و طلاع نیز سوزاند و پوست آن بشرط آن سنا جهت آب است
مهر و تقویت آن و صلابت و اکتحال و طلا بر دندان درد و کرم و جهت بلغم و زاد و آب است و اقراص برگ و قرص برگ و قرص
و آب بران شیشه جهت جهت آن است جهت و رفع شدت کرم و رفع و صاف آن و کشوده و جهت کرنیه و اعضای کرم
کوش همچو است **قصب الشعر** نی کرکست در اول کی و در دوم هر آب و سمن بدن و رفع سرد و طلاع خون و تقویت
و دمل و بول و رفع خون و سیب سرد و دمل و طبع و رفع و نافع طبع الغیب مسوده و دفع و رفع و نخاله و هر دو جهت
داده شیشه نفع او زیاده خون و تکون آب کرکست منقرض و اکل خورند و غیر بلغم آن شیشه و شعر و آن و صحیح آن است
قصب الذریره نیست ذریره بهترین آن کیفیت و بدن و اسع مدبر آن و مزمن و اسهال و جهت آن شیشه بیشه
و قرص برگ و از آن کرکه و بخور و بخش شیشه و رفع و کرم و خشک و تلطف و اسهال و حرق و رفع و مقوی و مقوی و اسکر
و دمه و رفع خفقان و درد شیشه دیگر و رفع و جهت اسهال و تقطیر البول و دمل و اسهال و اتیان و دهنه و شکم و فصل و طبع
او و بجع کرفی جهت سیمون و از آن کاه و رفع و رفع مرد و قرص و رفع و فواد و بدو و بعلی و طبع و اسهال و جهت و درد و رحم و ترشی و حلاوه
جهت سر و از طبایع و بجهت و از دوا و جهت خون و زیر بعض و عرق و رفع و اکتحال و اسهال و جهت بلد و تقویه البصر و نافع
و جهت کرکا و عصلی و خون و اسهال و نافع الطبع و بهتر زیاد بهتر است و قرص و ترش و تا و اسهال و بر فی و هدی اطراف و بهتر
رفع الطب **قصدیر** رصاص چینی است **قصد** اسم عرق است **قصبعه** دو است **قصب توا**

حرف القاف مع الضاد

قصب از زره است **قصاص** بفتح اول قصر است و قتل القاتل و کوشکله و به لب سفید و خواص نیز مانند کوشکله
قصاعی بضاد بجمله قصاص و الک با نامه اکتحال و دفع و دفع و اوجهت تاریخ چشم همچو است **قصم قریش**

حرف القاف مع الطاء

حب منوبر کیا است **قصم وقش** رطب است و بدو بهر تقلیل کشم هم حبش شامی است **قصاصیری** نوعی از آن
الغرات **قطران** صمغ است که بیشه و براق و غلیظ و شده را بجه و اثر قطران بر قامه و بیکار رقیق و بیغر قرنی

وان قطران سیال است و نوع اول از درخت شیرین و غذا از درخت سیر و درخت از زرد و خوان حصیر شیرین و خوانی
عمل الشیر و بجهت و بنا و اکل قطع عفو بر اول جهت و صاحب درمان حقه کشنده و ترش مرا خورده نه تا مادر او
در آن جا جمع شود و بیاد آب سایه آب بار کوره و بادش طبع میه نه آنچه تقویت و این قسم را و جرم
و قسم درخت ابلی کی و نیه و بهترین قطران نوع برقات است و از شیرین و صاحب عفو و جهت باعظم و ماهر که
و سفید و تا از سفید کشته جهت تا بها نیه تیز است و بر خان او بسطفر از مهد است و از آن سیم کرم و خشک
و در خطا جهت و تنه و رفع عفونت آن و تقویت کرم و محمود و جنین و مخرج آن و قوه تر بقیه نافع و ابه و طلا عون
و مخفف تخم و مقدار قرص و جاذب عفون بظاهر جلد و اکل و جهت تقویت کوشت و تقویت است جهت و اسهال و جهت
و اتیان و بنده و نقوه و ترب است جهت درد بیت و بو و سرفه و درد و مخرج جبر و دستی و رفع و جرم و کرم و مده و درج جشم
نافع و قرنه و نافع و تقویت و تنظیم و اطراف و بر دندان درد و کاش کرم و رفع الم و مخرج کرم و اکل و سعته و جهت اخراج
اخبار و رفع و صاد و جهت جبر الیان و جهت و دستی و قهر و رفع و الم الفرد و جهت و کوشت و صیاد و دود و تخفیف
اعضا از ضرر سرما و کرنه و رفع خناق و دوم اقتا و طلا و اوجهت و جهت کرکه کوان و رفع و صاد و باسه کاه
کوهی جهت کرنیه همام و خطور او بهر که جهت کشتن کرم و کرش و باش و ذفا جهت درد کوش و و جرم و طبیعی و اکل
او جهت سیمی کرد و قرنیه اخر نافع و نافع و مقرر و ترش همین از نیم مثال تا مثقال از نیم مثال کشته است و ترش تنظیف
سیخ و صاحب و کرنیه بوزش نعوظ و رفع و زدن او برک و درخت شیرین است **قطلب** اسم شیر نیست و شیشه
درخت به و ترش و آب و قرش و تقرا لوجه و بعد از نه و جوز و زیر بیه ترش و رفع و خوشبو و حوشبو و قبض و جواز
خوردن آب او و بکار از نه قبض شیر کاه از آن مرغ و دوم و سرد و خشک و قرا و تریق تمام و اضداد و جرم جهت جهت
کون آب نازل مقرر و طبع برک و محلل ادرار و جهت جوشش و کرت و تلا و فطلول اجهت درد و تنه و رحم و زور او
جهت تخفیف قرص و ظهر و رفع و تخلیل و جمع ادکار باقت خوردن آن نافع اخلاط جنین و حول او جهت ابرار
و بجز ادرار و رفع بحر و اقوی است **قطن** فارسی پنبه و بتازی بوق و رحم کرم و خشک و مخفف و تخفیف و منع کیفیه
آن قرب بیکی ریشه خرما و از آن بلب و نه بقدر تر و بهمان رفع خفقان و درد خشک و رحم و دوا و اس و در تنهار
جوزی مقبه و اضداد و خشک و دیگر و بهتر نیه و جهت محلل ادرار و رفع حکه و نوع آبله کون و سیخ آتش و آب
بکار و قاطع اسهال است لیکن طرح بهتر است به مقات تا بع رطل نیشه و دیگر آن لبکا و مخفف و تنه

حرف القاف مع الکاف

تازه عقرب و دوای حیوان ترش و کرازد و فالج و خدا و ارک ادر بغیر کاه جهت لقوس کهه و صلبی و طبع او جهت
اشتیاق رحم و بخواه جهت زنه و مختصه او و قاطع خون و خوابیت و بجز فتیله از آن ماهه تخطیط فرا
آتش زده طرف دیگر بر آبلیس که آن بکه قرب بداع رسد و از مکرار تا نیه رافع آن و بجرب است
و جنبه نیه از کوش کنه آشته طرف دیگر بر لوز تنه آبکار در کوش بعد بلغم صبر کنه و جنبه کنه و رفع
کوشت مرده زنه و جهت و صاف و جهاز آن مقرر مرده و کلند و صاف و جنبه نیه بطاهر جهات و شعر بنه و تنه بکیفیت
در محرورین و دوا و جنبه در دیم و دوین نیه بهترین است و قرنه است از شکوفه او تا بهم و درج آن مغز دانه او تا
بخرنیم است و در و صمغ تخم او مجرب و تلطف و جلا و رفع و فصل و تنقیه و تنقیه و بادو جهت آمراض بارده بهترین است
قطف اسفنج و روس است و اسفنج ابریق فارسی تازه نامه بوته بنه تخم و خوش نفع مکه آبها و برگش سبز
مایل خرد و کم از آن است درهم مرد و تر بدیر مع الفرض و رفع و ادرام و بلغم و ظاهر و مولد خلط جهاز
و موافق بکار تا رد و صاحبان است او و تلین طبع و ابلق و منع سده و رفع اورام و باطن و ظاهر و بکار جهت
بهتر و شکر نافع و دوا و جنبه سخت بخیر مجلد مجرب و مولد ارده و مصلحی امیر خوشبو و طلا عرق و کرد و رفع حرب
و دکه و آثار و شتن جهت بر و ریشه بنه طبع او و آب کنه و جوک است بعد و تغیر برک و تخم آن در کرم و مغز آن
و در اول خشک و منع و مسهل و مقوی و محلل ادرام ظاهر و باطن و نافع سه تهیه و جهان تا بعد از آن بخوشنه
جهت اسقنه مجرب یافته انه و جهت عرق بول و تقطیر البول و مخفف که وه و دوا آب جهت ابرقان و رفع و مسموم و تبها
مفید و صلح آن و بهان تا و هلک و حیرت و اکتحال او جهت بکشر جهت مجرب نفع و قدر ترش بود و درهم
و تخم برک اسفنج همچو بقدر است مثال آن و بجوش نه تا نصف رسد آب همین آب آن جهت افراج
شیر نیه مجرب یافته انه **قلف بحری** نبات شبیه بوست و بعد از و برگش برگ نیون و دراز آن دراز تر
و دوات تر و دانه آن کذارد و در ساحل دریا و تلوث و دراز بر میرد و دلیر و از هم مبنی نامه بهترین قلف است
و تنقیه نیز قلف بر مومنات که تر و مولد شیر و تنس و محرک باه و عیش بقدر درهم جهت احتباس
بول و رفع مفتق و کشاف عضلات مفید است **قطاب** غذا نیه است که از خیر و درخت تا نهار رفیق کوچک
ترتیب داده از مغز بادام و پسته و کشکر و بهتر بهتر از نیز بهار تخم و مکوت قیه لکه حرف اسم نمود
در روغن سیخ بکشته تا بهار و مولد خون و مقوی بدن و کیر الفراد بهار بر تخم و مولد کسر است و بجهت بنیر بها

ترتیب و نه در طبع افزوده است و تعدیل الفرا نیز از سایر و مصلحی عرض و مصلح اقرا و دیگر مخفی است **قطاه**
بفارسی سنگ سیمک و بترکی باقر قرا نامند و آن مرغی است بزرگتر از کبوتر و محطط بالوان مختلفه و
زردی در دو رنگ است و در حجاز بی آب و رنگ و در آفرو هم در دیم خشک و مقصود کرد رابط
بدن و منع رسد و رفع اشتق و رفع غلیظ و رفع و در روت حرقت و رفع عطاب و محرک باه و بخیم و مولد
سود اجهت اورد کرد و رفع و مخرج آن او و اجهت بخوشبو و سنگ آن او مولد شکم کوشت و اکتحال
کرم او جهت مباهی مفید و استخوان و رشته او کیا رفت لیسا و بوخ زده شیشه جهت انباع و اکتحال
و کیک الذ مجرب شده انه و باه و جهت روز از فی که نشه شامل نامیه **قطائف** بفارسی رشته
نامند و در اطراف رشته بن نشه و خوردن آن مجرب مولد خون جمال و مرع الشقوق کثیر الغذا و مقوی اعضا
و موافق قاصرین و ضعیف القوه و جهت اسهال و بهتر کودکان شامل تهیه و بعد از آن بکیفیت بنوشته
بفارسی بعث فرهن مثل مغلوا کی و بهتر خوانند و در اقوال مثل کیا و بار شکر است **قطاد**
اسقولوقه زیون است **قطیون** اسم زیره حشی است **قطا** بفتح اول اسم یونانی دردار **قطیطس**
قبر بیس است **قط** اسم زیره است **قطیم** بنه کهنه است **قصیل** نقه بقر آن قبض قطرات و نقه
اسم بنطل سقر الطیون است و آن بخش است بقدر شقق بیدی خرد و تلخ و آن بدیه و برگش بر برک نرکس
و اکرات و لوس و رسیم کرم و خشک و در نفع اقبال شیشه بیار عضد و عضا و اوجهت بقدر درهم و اراد کرنه
تخم کهنه شیشه و قرص و جهت جهت بسیار و مجون نفع دانه و صاحب جهت و دیه بنایت شیشه بیاق مگر سفید
و رطب و بابک و کار و جزوه و انه ای سنه و هک و اراده بدل بر خرض و از آن بجهت بات و شیر
شامل نیامیه **قعال** اسم عرق کوه انکوه است **قعنب** اسم عرب بنا شامر حقیقه الفلو و فقاس است

حرف القاف مع الفاء

قفر اسم نمی بقار عرق الجبال است و آنچه شیشه بقدر در کون شیشه **قفر الیهود** هر قسم است که در ساحل
دریا باقی مغیر و سمی بحجة الیهود است و قصر در قرع القرا مشهور انه و آن جبر است بنفش مایل بر خرد و او
حجر یتیم است و از دریا بساحل می آید و قسم از زمین که در دریا که خشک شده بهم رسیده و مولف و زهره قصوی
بیکره طبرستان در صلاح دانه و انجوز جبال مصر مجوز آن و اقرا مویلیا و عرق الجبال نیز و از
قفر الیهود الطفر و از مطلق قفر مراد است و بهترین قفر الیهود سیاه براق و زود شکن است که

حرف القاف مع اللام

قلوط اسم مرغی است قلقل کنون است قلور کفر است قلقد نام قلقدیس قلقاس بتازی قلقاس قلقس اسم نباتی که بر کرت قلقس رنجبیر است قلقس قیصوم است

در خشکی و آب آسیا باشد بیرون آمده نار غیر جامه سنجی تعریف و تعویض جان و رفع عیال و اهل و عیال و اولاد
مرزوق و زیاده و کرا آب آسیا باشد بگیرد و اجر او بر کرده و اجر او بر کرده است **قنبیل** چنین است شبیه بر یک عدد و بیل
بر شکل و آنچه بسیار کرده و بیون بگاه گفته شده بن کشاد و مثل و نفوذ نفس کنایه است و گویند هم خرس است و اجر او کرده و خشک
دلکن بهتر و اهل کرد و مسهل طبایع و زیادت آب است و اجر او فراخ قبر و مهر و اجر و مصلحی شیخ و کرد و اندوه و فایده
جمعی از خوه و رفع جرب و قدر خرس است و اهم بدن خیر از کرد **قفذ** بفارسی قرقیست در کنگان دارد و کرد و زیاده
از مجرب و بر که کرده باشد و مجرب است مرا و نافه قدر قبر باشد بر شب است و دلی و مثل و مثل و بر کرد و کرد و اندوه مطلق او
بر اسرار خیر و ان در اهم کرد و خشک و کرد و اوضاع بالا خود و اهل و اهل و رفع و مداوت آن اندوه و باد و بر شد و قوی و اجر او بر
و بسیار او در کرده و نفس و مضاف و فرض بخصص و قطع البول و در خیر و بر کرده و مجرب و بر کرده و مداوت آن امور
عسر بول و خوشه و دیگر مصطفی و خواص او بر که حضر کرد و صلح آن عسر و بکنی و بر خیر و بر کرد و جاه و محل و رفع
گرفت باد و خون و قبض و بر نه و آن و شریف و اهم آن و اجر بیع و مجرب و نافه و مضاد و گوشت او جهت خیر و دفع و بر او
جهت کشف و نفس و بر و خوشه و آب و قرقه جهت و اهل و جاه و شک کرد و اجر و آنچه و دور و رنج و اهل و رفع و خیار
جهت و شرب او با موم جهت اوجاع و جهت و مرده و آن و نیا آن رافع و مانع است و نقشه جیب که بر از زیر ران و دندان
جهت نفس و جهت و بر او و گوشت و خون و طلا و خون و اهل و رفع و جرب و باد و نفس و اهل و اهل و جهت آن است و گویند و مرکب و نیاز
و دشت او بشمه و اهل و تو یکی کنند و باز از قبل و اهل و ران است و نقشه مجرب و نه و نه از زیر و بر و جهت و جمع و مقرر و مرده و اهل و اهل و عقد
لوشها و جهت جرب و فرح و جهت **قنب** بکسر اول قنبه و نون و قنان و صور از کرده است و بر کی و بر کی و بر کی و بر کی
و ورق و اجل و جنبش و بکنه و اهل و ساق و کشف و تنج و اشاره باشد و کشود و بنا از جبل و اهل و مرد و بر کرد و نفس و بر کرد
و خشک و اهل و ارت و بطنه و بود و کشود و سر و اب و جو و ما شهر و بهمن و فوق و اهل و قدیم و خود و باد و نفاق و خون و رده
کرد و مقصود و اهل و مکه و مرده و خوف و نکه و خار و اسقاط و بود و ات و اک و جنون و دکر و رفع و دکر و اهل و اهل و طلاء و مجنب
منزه و بر منه و محقق و فعل او و ترش و باد و آب و جبر و بنا و نه و شیه و دهان و اسلام و ترک و بعد و شعر و بیت و اهل و بنا و شعر و مکن و شب و بر آب و اهل
و قوت از آب است و قطر عصا و اد کشته و کی و کوش و سوط و ان مقرر و طاع و شیخ و کوش و منی و اد و اهل و اهل و بر و قدر و بر و مصطفی
بیع و اد و اهل و اهل و اهل و مکن و دور و ان و قدر و ترش از جبر و کیم و جبر و محمد و اهل و از زمان فاشکشته است و رشا و جا نه و اد و اهل و کرد
و خشک و اهل و اهل و مکن و خشیدن و اهل و بل و قابض و طبع و مجفف منزه بوده و اد و اهل و ضرر کرد است و اکند و اد و جهت قرصه

حرف و مصطفی نشان و مکنون و در و رکب و بر و جهت و مرات مجرد و نه و دو و رکب و شاه و نه و بر و و و

حرکه در دهن گیرند و بنی رخو شو کنند و دنان را سخت کند قاقله کار سندل الطیب است تبریح خولنجان قرنفل سعد
فرفیون مجوز را کوفته و بیخته در شهد مشک کلاب بر موضع عرق دراو حل کرده حب ساخته در سایه خشک کرده در دهن
نگاه دارد حب اکثر بکوفته باشد

ورنه طبع و عطسه و تخمیس شیر برنج اکثر است و خوشبو و مسهل تخم خوخ است و قوتش تا سه گل تا ده درم کرم
و خشک و تخم سداب و کمال ابیض و تخم حلتیت و مغز مغموده و مسهل است کرفه و اجاص و هر دو بول و رافع
اکسنی و رطوبت محرقه و درد دهان و ورم حلق و باهر و درد گلو و مغز خیار و مغز کدو و مغز خطمی و مغز تخم ترب و تخم
عرعر بول و حب الملوک و تخم خشخاش و تخم بنگ و دهنه و شانه و مرزنجوش و ابو دعر نفس و تخم کرفس و تخم شبت و بادیان
و طلاء و جهت عرق النسا و دیگر امراض بارد و رافع و مغز ریه و مصلح او کثیرا و مغز خانه و مصلح او را انیسون و تخم کرفس
و مرزنجوش و مغز کرفس و تخم کرفس و تخم زنده و تخم کاسنی است و بهره که در زهره و حوالی عرق
و بین کثیرا و حجر و شیر و مرحت خوشه و در کرفس صلب قبض و زهره و طحال و مر بکار شه و مغز خانه غلاف و در هر غلاف
چهار عدد شیر و مرا زهر خوفو و کشود و امانه نگذوه خوشه و ثابت شود و اسکوا کوده و نمه و فرار بکشفی و در او خوشه
پوش مهه و مهه و مهه و مهه الکاری جهت درد کر و مخاصه و ارباح و ورم نافع است و اکثر خوردن کرم و خوشی
و تقویت مغز و تقویت بین و جهت اسهال و قیء و رافع خفقان و عیاء و ماشره و بشور جگر و مسکن درد کار
صوب و قرب تا و کر بجوب او شیده و خوش تنه و آب و سوی بکر تقوا آورده جهت آبله و حصبه و جهت اسهال
و اهل نیز اعتقاد اکثر چنین شربت کند سه شوشد زهره بر ترشه عدد آنچه بر غرز آمده و تا کرد ایشان جهت مستسقا
زنجه مجرد و اشانه و دانه او و عصر جهت و دیگر است و برگ کر فیتر از دانه او و بر فش بدن او و مثل
سرخ و شمال و تقویت است کاکنج فارسی کلنگ لیکن بلغم نامه و از انی عنب الثعلب است و دست قدا و سوی بهت منه
ان هر کش عرق فیتر و بر کر کرد و قوه شهوه او و مسرت جهان ان مکون و فرش در غلاف سرخ شیر غاشه دانه
او بقدر فرنه و بو و نور سیه ان سرخ مثل و کمال او سفید مایل بسیر است و بیخ او سوی بر مانند برگ سیب مثار الکو
و سیاه و قرش با رطوبت چسبنده و جنات او بزرگ تر از قسانه و کمال او سیاه سرخ و دانه ای زرد و مایل بسرخ و در
غلاف زرد و منتش سرخ جهان او سیاه کی مثل و عنب الثعلب مثل نامه کمتر است و خشکش مه ربیل و مثل
او مسموم و زهر دار ان موت اشطاط عقل و جنون است و اخراج مطلق کاکنج لبنا ذا است و مستعمل دست سرخ
دانه او و قوش تا سه گل تیر است در آخر جهت سده و خشک و مه ربیل و رافع امراض کرده و شانه و خوشه
و مخرج صفرا با دار و مصلح کاکنج در ورم ریه و عرق فرس و قیاس کرم مهه و مدارت دهم او در بقدر یکمثقال
جهت یرقان و جهت بلغم و بول هشت عدد دانه او سه غرز با کاکنج حقیقی جهت مغز و جهت یا قیانه و مختصر و مصلح و کلفه

و قدر شربت از بیست تا دو تا چهار درم و اهرش عنب الثعلب است کابنی سرکه مه است و از جهت مرسانه
و بهترین او از زیتی و طرق است در جهت سوء هر انچه حاق مغز او شیشه کنند و تا چهل روز زیر زمین در
اشاب بگذارند و او بعد و مقوی اعضا و ممسک حرارت مخی و طبع و مقوی او مغز مغموده و مصلح عدد و مقشعه
کاذیا فارسی کسان اشوزت کاذیا کافور جهود دیه و کافوریه ریحان الکافور است و تقویت
کافوریه اسم اقحوان است کافور موق قسم صاف کافور است کافور الملک زرنباد است کاسلس اسم بانجه
جوز است کاسوس خشخاش بزرگ است کاماماده مازریون است کاشم و مر سیب کوهی است کاسنجر
فقوس است کامتیل اسم نهر است کادنجی و کادنجی نهر شیرین است کان نهر سکر است کالمون
اسم نهر عرق از انار است کالهری اسم نهر هیله که باشد کاشر اسم نهر عصاره است کازر اسم
نهر جزیره است کادیه اسم نهر عطیه و منجر است کالخوا اسم نهر سیاه و دارای کای پل
اسم نهر قنا است کالی بوته سیاه است کاجر نهر تخم زردک است کاکرا کوه اسم نهر
سرطان است کای اسم نهر قره است کاکوند اسم نهر کرکر است کاکوت اسم نهر عرق ارش است
کاک اسم نهر کات است کانیه اسم نهر فصل الکر است کاو فارسی بقر است کاوکوهی فارسی
بقر الوحش است کاسنی شامی و کاسنی فارسی نهر است کاسنی دشتی فارسی خشه ریاست کاهوه فارسی
خس است کاوس صاحب درس است کاخیر و کافشه فارسی امرض است کاوداته فارسی کرسه است کاودار
فارسی صاحب درس است کاذهره فارسی تخم الفرت کامیش اسم ایلی صلدر است کاشکنک اسم فارسی
شقاقی النعمان است کاغذ فارسی قرطاس است کاه فارسی تبن است کارتنه فارسی عنکبوت است
کاوچشم فارسی اقحوان است کبر نباتیست خار دار در بیخ او مهر کش با برگ و غلف کمال او شهر زیتونی
و کمش سفید و در وسط او چشم شبیه و قوش در حیات کرم نامه از بلوط دراز تر و تخم او زرد و با بوی تیه
ازبه و در خواص و کوهها لیسه و مسهل بیخ او دو هوتخ او قویتر از سایر افراد ایرسیم کرم و خشک و تخم
سده کبر بهتر و قلع اخلاط ازبه و مقوی اعضا و بهترین او بهتر از حقیقی مغز مغموده او بسرکه و شهد
محلل ریاح و تریاق سموم و مدر مرقه الدود و جهت قولنج و امراض ماهانه و رخ و منع حمل نافع و با اجزا خوشبو
شهر سنبل الطیب و اذخر و عصر محلل بلغم سینه و مخرج ان و مغز عرق طلع او رافع بلغم هضا تشنج و مضاد تازه

رافع فتح عضلی و عود و خشک رافع فرح جهت و با الوه رنگ مهلل و اهم سلب و خاکستر و بهر که رافع بهق و قوا
و با آرد ترس محلل اورام پیر و بخار او رافع بویر و مغمض طبع او بهر که و خاکستر این او جهت درد و دهان نافع
و مطبوس را کاب زیت فرحه و جهت تخم کرسه زنی که چهره بشیران روغن کنجد و بزن او اب بخوانند
تا روغن بهانه پس او سر بر ضماد علیظ کنند زنی سیاه که دهر کز سفید نبود و مجرب دانه دو او جنبر از مخفی
و کمال کرنامه در او و خشک و مطبوخ و مقطع و در جمیع افعال نافع تخم ان و از ان مقویت و تدر او رافع
نوع چشم و مخیه کرکره و تر و تخم او در کم و خشک و مخیه رسه او مدون مغز ان دانه او ملین طبع و شکر
کمال و جهت او محرک شهوه و باه و بلغم و مغز سته کمه و بهتر و مصلح او دین و جهت عرق کرکه کمه سفید مغز مغموده است
و ساق و برگش در انزال کرم و خشک و در انزال صغیر از کمراه و کمال خنازیر و دو بر جهت جهت و عرق او
کشنده قیاس کرم مغموده و مضاد او زنت رافع قرحه شهوه سر و قرحه خشه و کمال خنازیر و سایر اورام بلغمی
و در جمیع افعال سافا و قویتر از زبرک و عرق عرق طبع همه اجزا منقش و باغ و تخم سده است و قدر شربت از آب او
تا هفت درهم است که جهت و سرکه و شش نوشته از تخم او تا آنکه درهم و در مطبوخات تا هفت درهم و مغز خانه
و مصلح او انیسون و مغز مغموده مجرب و مصلح او شکر و مسهل است کبلج در اصفهان مرکب و بهتر است بسوا کهنه نامه
و ان چهار قسم است و نباتیست بر کشنه و کمال مایل بسفید و رنگ رطوبت لزجه و کمال زرد و در فش موسط
در سطبر و در از تر و تخم تا و انکه هر سفید مانند خرق سیاه و منقش نقش کبک آنها صاحب و قرب
شیه بلوچا و کمال شیرین و بسیار سفید است و قسم بنفش کبر رنگ و کمال زرد طبع و بدبو و جهت اهم
را کمال سفید است و قیاس ان در آخر سم کرم و خشک و بالاتر و محرق مثله و مضاد تازه و انکه تا
مجرب جهت حرارت و درد و عرق و بارد و جهت جهت جهت جهت و لسان و قشر جهت و برص ناخن و قرب تا لبر و دا
الثعلب و نقول او جهت سفید و تخم خشک او در عطسه آورد و قویتر از کنه ش و طلا او از خارج جهت ده
دندان درد و تخم جهت ریزه دندان لمان و حلول او جهت اخراج جنین و شیر و جهت اسهال حیض نافع و در سفال او
کشنده است و جهت باشد او از کنه تخم مجرب کم عرض کند از نافه نافه مضاف نافع است کبابه دانه است قریب
بجب بان و خوشبو مایل سیاه و عرق او سفید و در حرارت او مانند درخت مورد و لاله همه خنزر و افتخار نافع
صغیر او است و قوش تا دو سال باقیست در حرم و خشک و لطیف او نیز ملطف و مفتح سده جهت و کرده

و مخرج سنگ کلیه و ابول حبس جهت امراض جگر و سپرز و ریح خشکش و صاف کون آورد و رفع درد سپرز مرض
و اسهال و تقویت معده و جهت و خشک و بیدل و ریحه مبرد و تقویت نافع و طلا کون خانه او و جهت قبض نافع
بلند و صلاح است و مضر خانه و مصلح مصطکی و مقدار شربت تا مثقال و مدش تا قدر دو درم است کبرات نباتیست
و کرنه نامه ذان اصل عاد مایله و زنبق اصل بدان و ان جهت قبض است یکا نرخ شفا لاصم و کبرات
اخراج نامه دیگر زنده مایل بسیر و ان اخراج صفرا و بلغم نامه و یکا سفید سمی کوره فارسی و جهت اهم مایل
لب است و بهترین او اهم است و طلا طلا اهل کمی اکبر مضر و بهترین او مر و سمی کوکوا احوال است نه محرقه
ان و قشر او در آخر سم کرم و خشک و در مرض غاب جهت و قوش سرکال تا دو درم نافه دلت و تدبیر او
بطریقیکه و محرق کنند از اهرار عظیم و شیت کمال است و محلل مقطع و منتج و مجفف و بیاض و شیر او مضاد
جمیع سموم با زرد بیخ بهتر است جهت سر قدر طلا و بهره و رافع برص و بهق سیه و قش و رفع بریان و زنام و زنه
و طلا او کمی خرزان اهل و سفید کننده مهره و مسهل بلغم و بول است جهت کزیه و عقرب و هوام و باد خوره
و عدد سرکه جهت قیام و جوشها و بعد او در عجب اثر و بهر که دانه او و کمال اطلی جهت قلع اثار و مکه و جرب
و بهق و برص و قشر صلبه و دار الجوز و انکه و دفع و رطب و جهت قوا و بهر که و جهت کمال و جهت سفید و باجه
جهت کمید صلابات و جهت اثر و جهت امراض بارده و صداع و باد کمه و هم و زنش کرد و قطع عرق و جهت سفید و قرب سر
و قرب مجرب با برگ اخر و عصر و اهر جهت نامه جهت قولنج نافع و دندان و بر بون قاطع و قرق و سهوا و جهت سکته و تخفیف
و بخور او و جلس کام و زنانه و مسقط جنین است بعرق است اهل هر بعلاج و قطور او رافع کرم و قطر عرق است
و مضر معده و مصلح کثیرا و شیرانه و شربت تا مثقال و بیش را کثیرا فی ریح است و مصور او جهت تکثیر منی
و رفع برص و بهق سیه و سفید کرده او نیز جهت جهت زنانه و رفع کوکه و تا نقل ان بجهت که قش در دستور
مذکور است جهت جمع و دار او و جرب و مکه و مسقط و قوا سهیل است و عرق کوکه و بایه مخفف و مرخی الفود و قش
و مخرج صفرا و بلغم و رافع رطوبات و تخم و محرق انفاط و لیدن لمن بزرد تا رافع و کمال تا سه بن و زنه و کمال تا
و طریق عرق زنی و در سهوات و مذکور است کبد بکر ابل و جهت نامه نافع است و بهترین او بکر ابل
و مخرج بول و حیض و بکر بر نافه است کرم و در دستور طبیعه و در مرض و خوشه او رانه او و بعد بعرق بقول عفونت کنند
و مصلح الکاه و در سکه و کبابه و مخرج و جهت قطع و دهان و اسهال قرب است و دیگر نافه الکاه جهت قوی

کرفس

حرف الکاف مع الباء

کباب اسم عربی گوشت پاره است و در اصل کبابه بود و در اصل کبابه بود و در اصل کبابه بود

والتهاب معده و روده و حبس و جرب و قطع و قروح خبیثه و دردهای مواد کاذبه و حمل و اوجاع حبس بول و حبس کوز و زحیر و بواسیر
جهت درد چشم و جهت درد حبس و نافع است و رافع جنون ایشان است و آب طبیخ آن و آب طبیخ آن و اقراص مسهل و در حبس
مسهل طبایع و ... و جهت درد پشت از جهت قطع بول و جهت درد زانو و کشودن و ... و در زخم و جهت درد زانو و جهت درد
بواسیر و جهت قاطعه و رافع حصاة و جهت قروح خبیثه و جهت قروح خبیثه و جهت درد دندان نافع است **کرب** نام گیاهی
و بیخ او قریب منبت و در برگ بیخ مشابه و ... و قسم مرغوب اسپرغم و نیز معتقد
و بسیار و برش سطبر و ... و ... و ...

[illegible]

[illegible]

کنیس اسم آتشکده ایرانیست کسوس نشانی نیست کسب جمع و تحصیل مال است کسیر زنی که شوهر ندارد کسیفره گنجشک است کسفوان
دلوشت است کسنه اذان آخر است کسبه بهترین اطباء است کستاسفه عصفر است کشت بر کشنده برنج است نامه ریاضی با یکدیگر
بجهده و اگر آن بخشد بر شکم و کمر دهد و بیماری بخشد و بیماری بخشد و بیماری بخشد و بیماری بخشد و بیماری بخشد و بیماری بخشد

حرف الکاف مع الشین

کشوث گیاهیست [illegible] کشمش [illegible] کشمش [illegible] کشنج [illegible] کشک الشعیر [illegible] کشوث رومی [illegible] کشط قنبیط است کشنه [illegible] کشن [illegible]
کشری [illegible] کشیش [illegible] کشک [illegible] کشف [illegible] کشمش کابلی [illegible]
کشنه [illegible] کشیر کوهی [illegible] کشمشتوان [illegible]

حرف الکاف مع الصاد

کعب [illegible] کعب الغزال [illegible] کعک [illegible]

حرف الکاف مع العین

کفاله [illegible] کف الضبع [illegible] کف الاسد [illegible] کف الدم [illegible] کف الاجدم [illegible] کف عائشه [illegible]
کف الشیر [illegible] کف السبع [illegible] کف الکلب [illegible] کف الاسد [illegible] کف مریم [illegible] کفری [illegible]
کف الادب [illegible] کف الاسد [illegible] کف الاسد [illegible] کف الاسد [illegible] کف الاسد [illegible]

حرف الکاف مع الفاء

کفار [illegible] کفر الیهود [illegible] کفر دریا [illegible] کف مس [illegible] کف شیر [illegible]
کف [illegible] کلوی [illegible] کلو بکه [illegible] کلیک اودی [illegible] کلج [illegible] کلو [illegible]
کلو [illegible] کلو [illegible] کلو [illegible] کلو [illegible] کلو [illegible] کلو [illegible]

حرف الکاف مع اللام

کلیه [illegible] کلب [illegible]

[illegible]

دیوانه کننده بقوت تمام است و خشونت بکشد و طلاء زهرها و مانع ادرار بول و حیض و مهیج بول و رافع قالین و سرایت و رافع
حصاة و سهاد جهت خفقان و سرفه و خشونت سرکین خشک او جهت خنازیر و جهت صفرا و جهت نفث الدم و جهت قطع خون
خون خشک کهنه و بقیه بخور هم و سوختن سرکین او جهت رمد و اورام و دود سرکین او جهت رخو کند و بخیدن او در دم قوی
اندر شر و تعلیق آن بر ران شیر او کرنب که نیز مانع حمل و خوب و خواب و خوف و فزع و رافع مرقان است و چون
با سرکه بیاب کرده بر پیشانی بگذارند کهنه هر دو را و در خارج کند بجهت صداع و خشونت و مهیج و اگر
کهنه هر چیز نفض سرکه خشک کهنه بر آن بندند و بقیه عین جیاد است و کلب بر دو قسم است کبار و صغار و در خواص مانند
اجاب است **کلب الماء** قسم بحری و اقسام بر سگ اجاب و زیرکتر از دابت و دست و پای سباع گاه و سه بنا له دیگر از آبی
بوت است و طرف نفط نکند و بکشد لی از زهرها و سم تمام است و صلح نیز است و صلح نیز است جهت فنی کهنه و حالی او رافع
بیماری است و دلی که بر شش زده و جهت نفرس است **کلب بحری** بقدر آرد و بر سنگ از آن و شیشه بریزند
و دست و پای را دراز تر و جاذب او مثله جاذب است و در رعوف نافع خصوصا در رعوف سگ و سرشه در دوس
کیرا و جهت دو رنگ بین کرده شک مثله و جهت از آن و صرع شود و جهت مرض هر دو را بر آن صید در سینه
از دو قطع مغز بر زرد چه خاتمین در آب کنند و بدو دکا خشک کنند در آب و بر آن از دو طاء بر شد و فرع عزاز آکاله
دارا و معلوم کند و در خواص و اقسام کلب بحری بر کلب است **کلب الماء البلعام** و کلب نیز است **کلب الکلب**
سگ دیوانه است **کلس** بکسر اول بحری است بر هوا است که بکار سنگ رسد و اخراج او بسیار اجراق از هر چیز
شل ایک و دوست تخم مرغ و حرف و حرف دن و شل آن و از مطلق او مراد جلاء آهک است و اسم او حجر و نیز
نیز نامند و دیگر نیز اسم کلس و تخم مرغ بوشد و آهک و آهک نه غیران و مراد اهل صنعت مطلق اعم از آن است
و بهترین کلس البیض است و بوشد تخم مرغ را مگر رشته بر دیوار بیندازد و دکوزه کلس اغوی که چه شب نرود و کوه
کوزه کرد بکار از زهاء سفید شود و بهترین معدن آن است که سنگ صفا و سنگ نیز از صلب است بعمل آید نداب بیند ماه
در آخر او کی و در آخر حرص خشک و نیست سفر قوی الفعل است و جهت و محرق و مقطع جلد و آب بنده و قطع و از
تا سر زدن قوه احراق و بیشتر بر او از خوف بر شیشه و در سرما و در حرارت جهت هر و از تخم در دون مرغ و قوی آن است
و نقص عضو در سگ شفا و رافع هر جات نور است و آهک سنت بلیر با عقرب و قاطع نزف الدم و مکر نفع کردن
و فتیله بسفیده تخم آکوده با آهک مغسول کشته و نیز کرنشت قاطع رعاف و مجرب است و ضماد و مغسول اعضا و حابس

۳

اسهال و جهت کرنج اش و منع ادرار عرق و ابر سوک جهت کوزن و مغز و مغز و نیز مهر ادرار آهک سوده
بیاندوده شسته جهت تنقیه و جهت هر عضو و جهت ضربت و کلس البیض در حبس خون جراحت فتیر و جهت جرب و حکه
و دیوانه بین کرنت و بعد کرسنه بیاب مجرب و فرزند و قطع خون حیض است و کرنیه چون آب و بشش آن تخم و مرغ
ان طرطیر بیند با نه خاران کسر که تنقیه کرده تقطیر کنند مقطر مانند کرنت **کلیه** کرنیه و سیاب مستعمل سازند
و مغز بدن آهک کشته و نیز جهت مهره و جهت پول و شرب و اسهال و آب که آهک سوده و مکرر ریخته بشسته هر دو را با
مغز تخم نیز کشته و در آشنان و از زهرها مکرر نه است **کلح** لغت فارسی است بنوا در کرده و خواص مغز بنا نیست
بر کش لیشه برک و تخم است و قابض و رافع نفث الدم و اسهال و صرع و جهت کرنه و خرس و سوطه و جهت رعاف مفید
و تخم لیه را که و در جهت رافع مفید است و از قول اوغاء بر شود هر از زود طالبی شبه و در انواع نفع مخصوص مانند
اشنان و برک است و در انواع بین مفید و برکش مثل برک است و بیشتر مفید کلاه است زیرا و شش است **کلبلا** اسم نیق است
کلبج راسن است **کلیکاه** نیج است **کلیکیرا** بر جهت است **کلاغ سپید** و **کلاغ پیه** اسم نامی غرابی نفع
کلاغ سیاه اسم نامی غرابی کبیر و مخالف این است **کلیم شو** نام نامی آن بود **کل عقرب** بخواند نامی است و بود
کل عاشقان بجز بنا زدن و در حرف و مقدم تبریز جام است **کلجک** بلغت تنگ بین و نیز **کل کافشه** جهت
و مرض است **کل اسکی** نام نامی زن است **کل آفتاب پرست** اسم نامی آن بود است **کلنار** نام نامی است **کل اندام**
نام جهت بنه است **کل سنک** نام نامی زر است **کل** کبر نام نامی بنه است **کل خاری** طین است و حرارت
کل خوردنی طین نامی کول **کل حنا** بفتح اول اسم نامی غیر است **کل خوش منظر** اسم نامی مجنح است
کل سرخ در دا حرارت **کل عنا** در دو معالی است **کل قرنفل** اسم نامی زهر است **کلم** نامی کرنب است
و کلم روی را شبه نامند **کلنک** اسم نامی کرک است **کلاب** آوا و در است **کلیک** اسم دیگر و کلیک است
کلاکلا اسم نامی غرنوا و کبر است **کلاوبجی** اسم نامی شیر است **کلنده** اسم نامی مطبخ و نیز است **کلی**
اسم نامی جهت **کل خیری** اسم نامی جهت است **کلیجا** اسم نامی کنه است **کلجنی** اسم نامی خوانین است
کلمتی اسم نامی جهت الفقت **کلونه** نام نامی غرنوا نه از سفیدان بلک جهت نیز و جهت صفا کشته و در مرض
خوش مستهزان است **کلیس** بلغت زنده و جهت **کلاشیر** صلح کردن کوه است پیش بجیر و کرنیه بر نیز
جاری شود است و در آخر مرض کرنی و مدد بول حیض و مقطع جنین و اصل صلاب و کسلاب و در انواع استسقا نافع

۳

و جهت دین و نیز کشته **کادیوس** معرب زنده و در این مرض مغز و مغز و مغز است بلغت طلق فرزند حرش بزند
و بکشد کرنت و شقیق شبه برک جوده و تخم او و دانه کش شش و مغز شش و زهره و مغز استسقا و خشن زهره
از آن بیرون و بهست و در تهوید و قوت نیز و قوت نیز و بهشال است این ایه کلاه و فصد و کتاب اعتقاد و فصد
عقد کرده و در این نیج و در شرب شبه بر جاه در اول بر کم و در آخر آن حشک مدر بول و رافع حیض و رافع امراض سر
و سر و مرض و قطع اورام غلیظه و در بیرا خال و منه ظاهر قبول و جهت عسر بول بر قان و کشف عضو و اخراج جنین
و استسقا نافع و طبع جهت و اسهال و جهت بر کرد آن که بشش اسهال و جهت اندر ماه و جهت کرنت کشته و مغز
مجرب و نه رسد اهم محقق او و جهت بعمل و جهت ربع درد و جهت و بر بعض نور آن بکنید و حقنه و جهت حیض
مرغ و داکول و بشرا جهت جهت و بر کرد جهت و بر مغز و در خوش آب آغاز و آب طبع و از آن مغز و آن و بشبه
جهت رفع بدعت بین و ربع شرب و شراب و کرد بر هر بطلان آب کرنت بر مثل آن زمان بکنید بشبه و بخیال نهاد و در
بر طلاء تخم کشته و مدة کرنشت بشبه جهت کشتن در بر قان و نفع ام و خوف و اهل و اصلح مزاج فاسد و بهر و بهم و ابتدای
استسقا نافع است و مقدار شربت کرنت درهم و در مطبوخ بیست درهم و مضرات او کرده و مصلح کرنت و بیش شش آن
سیب ابوس و ربع او سکنجبین و فلفل و نیز خفقان و سنجیل **کلون** معرب زنده و خاصه بیاست و بنا بر شربت و نامند
و بر و بنا و نیز شبه برک است و مغز آن مغز است بسیار و بر و بنا و بکون کرنه و در زنده شاه و بر شش و مغز سفید را
بنطلی و جهت زیر شربت و در آن کرنت و بر و بر شش و مغز قوی تر از بنت نامند و مغز آن بر سر شبه آشوب و قوی
اکثر است و مغز مطلق تکون و اراد کرنت بر و بنا و استسقا و در استسقا و نامند و مغز طبیعت است و بهترین قوی کرنه و بر و زبون
ترین آن بغیر شربت و قوت و قوت اسهال با و سیاه و جات نیز از زنده و کرد و کرنش مغز و جهت و نامند است
در اول اسم کرنه و خشن و بر لطف و مدد بول و شربت عرق و صاحب طبع و حیض و مرتبه کوم هوا و مقدار مع و نفع
و اخم و محرق آن و ملطف و غلیظه و جهت عسر نفس و کلو و تصور بخوس و مغلظ و مغلظ و مغلظ و مغلظ و مغلظ و مغلظ
ریحی نیز و بود و داد و جهت اسهال و طرطه و نفع مرکه و خصوصا که قوی از آن بر شبه کشته قرص الحقیق و در قرص و طرطه بر عود
قرص الدم است و محقق الدمان و مغز نفع و نیز قطع حیض و مغلظ و مغلظ و مغلظ و مغلظ و مغلظ و مغلظ و مغلظ
و تطهیر و جهت قرحه و جرب و بغیره تخم جهت و مدا و لطاء و جالبه و آب افتاده و جهت خرفه و دیگر جهت بر نشسته
و سوطه و ابر که جهت رعاف و ضماد و بر نیز جهت و ام و بر کرد و بیع جهت تیر احدام نافع و مضرات و مصلح کرنرا

و طرح و دور شرب آن و بر آب نیم درهم و مصلح آن **کشنیز** بهترین مرغوب و نیز بشبه و بر سر شبه و بسته و در آن تیش شربت
و آب باب و بهترین قسم باد او مرغوب حسن نظر است خصوصا در اجاد و دهان و قدر و مع شبه آن است و نظر او و نظر
و اکثر بدو مجوبات و بهترین بلاد او در هاکنا طبرستان و او مرغوب شبه تحول بدیع ارت و اورام و مرض بلغم است و منفع
و مقوی شهوه و ماهو و رافع تشنج و منفعل و منفعل و منفعل و منفعل و منفعل و منفعل و منفعل و منفعل و منفعل و منفعل
و در طبع و مانع و جهت رفع تیز فتح مغیره و تولد تولد و تولد و مصلح او و تخمیر مرتد و رانه است و بهترین آب باد مرغوب
لطیف ابدا در ربیع است و اسهال سرد و در ربیع حشک و قابض و مقوی تخم و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی
و رافع طبع و بدو زهر سهام مغیره و قبل زنا قابض و دو ابو خوص و مانع شباب و مصلح عین و مجرب است و کدر است
و نار سرد او از تخم آن و غلیظ و دور است تنقیه آب و در مثال تخم آن و مرغوب کشته که مرده و نه و مکوفه و نه و مغز او
و قاطع نفث الدم و رمال و ضماد و جهت اهل و چشم و نافع در کی جهت اسهال و آب و اسهال و جهت و مجرب و مرغوب است
و نیز و مع او و مقوی و منفع است و نوع بر بن قصد کشاده و آب و بعضی است و قابض و مرده است و در حرکت او
جهت و بنین کرنت و مجرب است استفوف و جهت اسهال و رمال و مکوفه و نه و مغز و مغز و مغز و مغز و مغز و مغز و مغز
و مصلح او و ریه و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و در چشم که دنیا و در بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر و بر
جهت و بنا و مطلق تکون و اراد کرنت بر و بنا و استسقا و در استسقا و نامند و مغز طبیعت است و بهترین قوی کرنه و بر و زبون
ترین آن بغیر شربت و قوت و قوت اسهال با و سیاه و جات نیز از زنده و کرد و کرنش مغز و جهت و نامند است
در اول اسم کرنه و خشن و بر لطف و مدد بول و شربت عرق و صاحب طبع و حیض و مرتبه کوم هوا و مقدار مع و نفع
و اخم و محرق آن و ملطف و غلیظه و جهت عسر نفس و کلو و تصور بخوس و مغلظ و مغلظ و مغلظ و مغلظ و مغلظ و مغلظ
ریحی نیز و بود و داد و جهت اسهال و طرطه و نفع مرکه و خصوصا که قوی از آن بر شبه کشته قرص الحقیق و در قرص و طرطه بر عود
قرص الدم است و محقق الدمان و مغز نفع و نیز قطع حیض و مغلظ و مغلظ و مغلظ و مغلظ و مغلظ و مغلظ و مغلظ
و تطهیر و جهت قرحه و جرب و بغیره تخم جهت و مدا و لطاء و جالبه و آب افتاده و جهت خرفه و دیگر جهت بر نشسته
و سوطه و ابر که جهت رعاف و ضماد و بر نیز جهت و ام و بر کرد و بیع جهت تیر احدام نافع و مضرات و مصلح کرنرا

و قدر شربتش نیم درهم و مدل کرنا را بر قرب هم و بکلکوش مرکب و سکنجبین گذارند و مداومت نمایند و مدمن خوردن و قوت دهد و مدمن
جماعت و جمیع آب زیر شاه بریان مواد و ادویه آب حلبه سازند بخورند و مداومت بمانند تا صحت و مزاج الطبع مرکب گردد و قوت دهد و آنچه
و قسم نظر او و هر زمین بنگر که بنیه طبع صحت انفع بر او و شرب آب شیر است جهت آنکه بهم و تعقیب الاسهال الحرارة
گرفته شده اعضای مجهول هر چه صحت بنگر که فی بستانه بنوشند و بکسر جهت فواق اگر مدمن و مداوا و بنیه و عسر
رافع کند خوان او و محک تعبیر است و جهت درم حار اشیان نیز کون حبشی قشر از کون بر آتش بنیه کون حلو
آهن است کون رکی و ادهمی کرد است کون اسود زیره کرد است و بنیه شیر و بهم نامه کون هندی
شوره است کون نبطی نیز بنیه است کالیون مادون سیاه است کلام صمغ خرد است و بنیه حسن لیکن بهتر
لبان نیز شوره است کاه نیز کاه نیز با آب و ادویه است و بنیه صحت و بنیه حسن نیز بنیه و بنیه است نیز کاه

حرف الکاف مع النون

کجابن اسم قسمی عرق زرد است کهاذ اسم نیز کجره است کنادو اسم نیز بنیه است کوی
عب الثعلب است کیکر اسم نیز بول است کیش اسم نیز کنه است کندر صمغ است کندل صمغ بیابان و جبال
عین سیر و بنیه است و بنیه نیز صمغ او اگر کندر بنیه است و آنچه تا حرکت دارد و آنچه بنیه صمغ کوه
و بنیه است و اگر کندر از زیر آب بیکه بر هر قطب بنیه صمغ و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه کندر
قوت است سال تا بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه
و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه
و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه
و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه
و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه
و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه
و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه

سفوف بخور او جهت رفع باد و سرفه رطوبت و قبا و هر باد و خارش و خارش او جهت سرفه رطوبت و فقوه و فواق و نفخ
و جهت تحلیل او را و آب حلبه سازند بنوشند و مداومت نمایند جهت رفع نسیان از رجات آنه و اگر زبان محرق
خون باشد و مصدع محرور باشد و بشب جنون و بنیه و باقی بنیه و مصلح بنیه که خارش و سکر و قرحه زاید و باشد که
و شراب کشنده است و قدر شربتش نیم درهم است و بهترین صمغ است و قشر کندر که مرز از کندر و اشیه القبض و مجفف
قوت و بکنه نفع الدم بنیه موثر و مقوی رافع سیلان مواد و بنیه و رافع قصاصی و منفعه او نیز بنیه
جهت قرحه اما صمغ است و مداوا بر سکه قاطع اسهال و کشنده کرم معده است و فواق کندر الطفیر از کندر
و نفخ و بنیه و در افعال صغیر از قشر است و بیخ درخت کندر رافع اسهال و حرارت و بنیه و بنیه
ان بنیه کرم و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه
بنیه است و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه
و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه
و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه
و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه
و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه و بنیه

درم و در اول شب و قبل صفر او بنیه و تعدادی مجلس ادرام و قدر شربتش از دو کاهی تا درهم و بنیه جوز الصغیر است
کنهان اسم نیز بنیه است مقدار درخت کوچک برگش در درخت درست نشده برگ سفید و در بوس مانند
و خاصه او از مکان سطبر رسته و سرتر از درخت حب الخضر در سیم کرم و خشک و بهر مان ان مخفی
و شراب او و مخفی عرق و بنیه و بنیه نامه و اما خاصه در جاهای و شب عقرب در ان غرشه و تکرار برگ او
بر عقرب پیشه در حال مرد و مختصر نفس و محقق خلط و قدر شربتش یک درهم کندر بنیه است بنیه
و رانیه و زرد و برگش عرق بنیه از ان و دو بول شب بکند در سیم کرم و خشک در اکثر افعال قایم مقام
کندر یا قرانه کندر دوی مصلح است کنجوس هو نامه حادس است کندس الدواء عود الطوط است
کنجه اسم اصفهان نامه است و در بیلی کنجد نامه کنجد نیز بهترین است کندم نیز بهترین است کنکو
اسم نامی عرق است کندم مکه بنیه خیر روس است و در اصفهان زرقه نامه کندم دیوانه اسم نامی
سیم است کنکی خر اسم نامی بنیه و آورد است کنه اسم نامی فراد است کنه نا
کنه نا اسم نامی گرد است کناد نیز بهترین است و بنیه نامه اسم درخت تیم است کنب اسم نامی بهترین
قرب است کنجنگ نیز بهترین عقرب است کندرو اسم نیز بهترین کرب است کنبیل اسم نیز بهترین کرب است و کنه
کنبر اسم نیز بهترین خیز بنیه است کنه اسم نیز بهترین نکره است کنه هیل اسم نیز بهترین قطع از قرب است
کنه اسم نیز قطع است کنجوه نیز بهترین خراطین است کنوری نیز بهترین عب الثعلب است کنا نیز بهترین
بصل الفار است کنابری نیز بهترین سندر است کنجال نیز بهترین عصب است کندنا نیز بهترین حنه
قوت است کنتول نیز بهترین شیان است کنکوتی نیز بهترین دخن است کنواد نیز بهترین صبر است کنول
نیز بهترین بنیه قرب است کومه با صمغ نامه و خراز حرس است و بنیه الکبریت و بنیه عصر عنصر استعمال کنیه
و در خواص قرب عبر و مجفف او کمتر از ان و مقرب بنیه و بنیه است لا اکثر اد بنیه بنیه عفن است
و ادرام مرهم کوتسل نیز بنیه سکابین و دیگر و این تمیمه نیز بنیه طبرستان و بودار و بنیه نامه کوز نکاه
بنیه نامه و ان نباتیست کرش بنیه بر کرگ نامه و بنیه و قاد زیاده و ذرع و بخش بنیه قبر آو او و نظاهر
بخش بنیه و در وقتی سفید و اما غیر لقاح است و اما تمیمه که قلع ان و بهر قوی و عنصر الحق
شاربران بنیه فوق صادرت نمایند و از عصر است که شهد از ان و روایت و بنیه و بنیه و در طبقه استعمال مرغانیه

در آخر ایام کی و خشک و سکر و موجب بخیر و بهتر سبب اسهال و بول آورد و خارش و در مغص صادر و اسهال
بزرده رطبه و قدر شربتش از نیم درهم تا نه درهم و از بخش تا نیم درهم و اگر او را موجب جنون
و کشنده است کوارع جمع کرع است کود اسم نامی معرب است کوفان کوفان است کوالف
آورد است کود کندم جزء جنبه است کوک اسم نامی طین سامی است کوکب حس است کوس بهترین
قفندر است کوکب الارض طرق است و نیز بنیه طین قبرو کول العقل ایشان زنبور عسل است کولان نیز نامی است کولیوم
اسم امرا شهاب است کوکا نیلیوس اسم سرنیه اجاص است کوله پر نامی انجیر است کوزره
نامی خرزه نیز است کوچ نامی زخم حرارت است کوش ماهی نامی شیاب است کوکره نامی کرب است
کون بیخ اصل و بیخ اسم نامی قاد است کوکرچین اسم ترکی حمام است کوکل بهترین سعال است
کوکو اسم نیز عقرب است کوره بهترین خرس است کوشت اسم قصاب است کوه جوی اسم بهترین
حب الصنیر است کوکری بهترین صاع است کوکرنده بهترین فطوس است کوکامندی اسم حبه
العقرب است کوند بهترین صمغ است کوکه اسم نیز خراه است کوبله تره نیز بنیه حرف باء

حرف الکاف مع الهاء

کهربا سنگی که از نوع صمغ است و در ریاض مغرب بسیار حرافه و بعضی اعتقاد اینکه صمغ درخت جوز
و بعضی است و از بلاد روس و بخارا و مغرب و نوع بعضی است حشیش در خرابه بحر مغرب و مانند مرمر متحجر
میگردد و حجر قطوا از کهربا مشابه منعقد از کهربا و آن مانند متحجر شده و نوع قمر این است و جهت مجوز
و مغربه او و قوی تر از طرابلس است و از اقوال قدما ظاهر میگردد که کهربا و بنیه و بنیه
محلول بلاد بنیه و کهربا و محقق بلاد مغرب و شمال بنیه و در ربوبن کاهی مرض شرکه و بنیه و بنیه
حرارت و بنیه و کهربا و محقق بلاد مغرب و شمال بنیه و در ربوبن کاهی مرض شرکه و بنیه و بنیه
کهربا زرد و صلابه و در بین و مرض بوی شاع لوحه از ان ظاهر نمیشود و بهترین کهربا است و در ریاض حاصر بحر
مغرب و از زیر مراع مغرب بسیار و در کرم محتمل و در هم خشک و نوع بعضی و ایل مرد است و مقوی دل
و معده و مفرح و قاطع نزف الدم جهت اعضا و بعضی نزف الدم و حیض ضرات و بعضی و جهت اسهال
معده و بیرقان و خفقان و مرقه البول و مجفف و زده و مانند و مجفف جهت عسر البول و ماء فیه جهت رفع نافع
و طلاء او جهت تشنج اعضا و بعضی و جهت منع عرق ضعیف و جهت رفع نظاهر کون دانه و بهر و ماء آب جهت تسکین اخش

وتعلق از جهت تعلق جنین از سقط و رفع ریحان از جمله مجربات است و تعلق او بعمره جهت منع تخمه و تجفیف دانش
جهت تقویه معده و رفع خفقان طاعون و زیاده جهت اسپان بر قوت منوبات و جهت بدن چهار شعبه و را در
طالع ریحان صورت بوزینه قایم اگر نقش کنند صاحب آن از جماع فتور نیابد و کوبنده مفرح تر و مصلحش
بنفشه است عدیش سنه روس دکار بقت تقویه و زن او طبن او مش دوش او سنجه و در تفریح مرداریه و در
رفع طاعون مرجان و قدر شربتش نیم مثقال است **کهبانا** اسم سریانی نوع نبات فادانیات **کهیله**
کسیله است **کهلا** بصفوانی نوع است **کهول** بهندی عرق است **کهکم و کهیرک** اسم بادنجان است
کهری اسم هندی زاده بکوشت **کهریکیه** بهندی عرق است **کهنا** بهندی بعض ترش است **کهجور** بهندی
اسم عرق است **کهولا** بهندی حنظل است **کهیلا** بهندی سنجرف است **کهوزد** بهندی سیماب است **کهوتلی**
بهندی حب الملوک است **کیاه قیصر** بهندی اکلیل الملک است **کیاجالینوس** اسطوخودوس یونانی است **کیموس**
ذره است **کیکنه** کاذی است **کیکاوا** فارسی حرش است **کبه** اسم فارسی عصفر است **کیک وش** اسم طبرستانی
دوش است **کیله** بهندی موز است **کهره** بهندی ارنج است **کیهوان** بهندی خطمی است **کیرو**
بهندی مغرات **کیپر** بهندی زعفران است **کیتی** جنس اکبر است **کیابل** بهندی دارشیشعان است
کینکو بهندی خرمغیلان است **کینکوکابشرا** اسم هندی راقیات

حرف اللام مع الالف

اللام مع **الالف** **لادن** رطوبت است از زرد درخت که بهندی صمغ تقور در خت
از درخت بهترین دبق درختش عریض و بهم مقعر و رقیق و صمغ و کش مایل بسرخی و قرش و متهم انبوه
در جوف آن دانه مثل باریک و رطوبت غلیظ مرزاق و برگ او جمع کننده بهترین قسم و لادن عنبری
نامند و هر صد از آن رطوبت بر موی سر و کوسفند در اصل چوبین آن نبات جسیه و از آن صد آن جسیه
نوشتر از زخم اول و هر چه برسم از آن جسیه بهتر که از یک آنچه نوشتر از سه است و بعض نقل نموده
که رطوبت مذکور از قرس که نوعی از بلدیه است و هر موی مرغ جسیه و بهترین ادرام حوانیس سیاه مایل
بسرخی و سبز است در وجه کرم در دوا دل خشک جاذب قوه قابضه و منفع قرس و منفع دهم گیاه و هر
بول و حیض و عرق و بشره و مخ جنین و شیمه و مقوی معده و رافع فواق و درد دل بدارد و بشراب قابض
طبع و طلاء او جهت درد سر و صلابه معده و بکر و اسپام رفقه کنند و بشراب جهت آثار قروح دابکه و قرحه

جهت صلابت رحم و خشونت و تمسک حیض و بار و خلیل و رفع الطحال کند جهت نزلات سرفه و ربو و بر معده جهت قوت
ان رفع خشبان و بریان آب آن و دهیکا جهت مخمور و در دان و حقنه او و رفع کمر جهت سحج بدو و طلاء او با روغن
کل جهت سرخی آتش او رفع سوء و جهت تقویه معده و رفع ریحی او و بخور او جهت آنکه بهتر بود و جهت زن فرزند بول
کهن بدن بخور که اگر در سال یا زبول آب آن قدر صد شود بهو الاقطه و مضر لعض شیمین او و جهت آب
و مصلحش سنبل رومی و قدر شربتش نیم مثقال است و در اشکال دان که بحرقه اسود و بر مطارنت و رفع کم ضرر و زد
دیگر برآتش فکنند و از دود قرب بعض ان و رفع لیه جهت بعض جهت و تقویه معده و دکان و اطلاء و بر قرحه کهن موی
و تقویه ان بنایه منوبات **لاجورد** سنگی و مورد است و بهترین او در نقش است که کبود او بغض و سنبل
بدن شبه و انجه از کی مرزنجوش و بهره هر بدو زنج و زنج و کشتر زیاده ترک کنند لحاء و لاجورد است کبود و غیره
منفوش ان و مستعمل و طبع مغز مشتق او است و در اول گرم و مقبول او در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا و بلغم
غلیظه و مقوی بخون و صاف کننده ما و از آنکه او است و بتجربه رافع سوء الراقب و بقی و رافع خوف و رافع خوف و تعفن
دل و مفرح روح و با وقت قابضه و رافع امراض کبد و امراض مفرح تهم و قوی عشق و کبارت غلیظه و مدر حیض و اکل او جهت
صداع و امراض دیه و بقی و خوره و ایکش مرکان و زدها جهت آنکه و قروح رحمیه و نفع او جهت رعاف و فرزند
بازیت جهت خطا حیض از اسقاط و طلاء او بسرکه جهت تجفیف هر نوع نایل مرض مقعد و مضر او جهت و مصلحش
و مرجب کبد و غشیان و مصلحش کثیرا و مقدار شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بشش جهت ادرار حیض **لاله سرکوه**
اسم هندی است معروف در پنجاب و غلی مکیه بهندی و اهتر و بهتر بنفشه کوسه بجوشانند تا رنگ بنفشه طلا
او را جهت عرق النسا جهت بنفشه **لاله نعمان** اسم شقایق است بهندی شبه برگش بنفشه بهندی تیغ و منقش در اثر چه رعد و برق
مانند شقایق و در کرتاران و بخش مانند بنا زده فرقه و طلاء او در جهت بهوا و جهت بهوا و جهت ابراهیم مبیض و لب زخم اهم
بدون و مضر سینه و شیمن و مضر چه اهرا است و تبخیر دیگ سرد و قوی باه و منع کننده رعشه و تقویه و تقلیل الجوزه
و بهار طبیعه نافه او ایضا و مشتق و انی است و در مشتق از کبد و بهم و سهل ابرام **لاعیه** نوعی از توقعات است
دیمیت و با غلیه تر از انواع منوبات است و او جمع کوه از مطلق تیغ مبرد او دلالت است و او اسود در تنگ
سنه نامه کی بیت بشر جهت بکار بنفشه و برگش مدور و کش از مدین عرض شبیه برگ تیغ و بیش بخش و بخش
مانند خشاش در آن و سیم کم و هنگ و بیرا و مسهل غیض و مضر صحه و مقرر و به مشهور برگ تخم او همین اثر دارد کشته

و هر جهت تسخین تعارزه و اخراج زرد آب نافع و شیرو از سقوط خیز و آرد جمع کلمه استعمال ابه نفخه قدر شربتش از دو دانگ
تا دو دانگ نیم و از آرد جو قلیه بان تا دو درهم و از برگش در مطبوخات بهتر و با بکر درهم و مضر اعضا و مصلحش کرنب **لالا**
و از زیره کاهرت هر دو خشبود و بخور شراب جهت بلاسیر و درد و مضر و شرب او جهت رفع حیات حیض و منفعت شانه
و مصلحش کچ صورت **لاکی** صمغ درخت است خوانند پشه بود که از بوی مرد و عصفه و در رنگ مابین سیاهی
و زردی و آن در هم کرم و بخش و منفع تند و دافع منع و گشنج اعضا و ضعف عصب و امراض ریه و طلاء او جهت جراحت
و تنقیه و جا و حیض و قطع ریاح به نافع و آب او در جهت تقویه اعضا و سرعت کوک اطفال و شرب و بخور او عرق آن
و مصلح مجربون و مصلحش شیر و قدر شربتش نیم درهم است **لاجی** اسم هندی است **لاجوردی** صاحب او است **لاذوردی**
لاجورد است **لاغوس** و **لاغوسه** و **لاغوسه** لبوغارب است **لاغوس** و **لاغوسه** و **لاغوس** و **لاغوسه** و **لاذوبطا** و **لاذوبطاو**
عاطس نبات **لاسودس** بهندی ماهو دانه است **لاناک** اسم هندی کرنه است **لالاث** اسم فارسی سفیدی است **لالجنانی**
اسم فارسی سفیدی است **لبلاب** اسم حبی عام است هر نبی نباتیت برگش خشن و قشه شبه بجاوار
او نیز و هر برگ شبه کبر کوه و کمتر از صغیر و لبلاب کبر سفید و برگ شبه سفید لاکش سفید و بیخ شبیه
جهت و بخش سفید و برگش مانند برگ و بیخ و کش نه و بیار لاکش خوش و دارش سیاه و لبلاب
صغیر قدر سفید و مدور و برگ و بیخ و کبود و برگ جمله ایزه و کلاغ و کچ و اورد و علف لبلاب مایل بسرخی و قشر
آن پنج قشر و سفید و مفرح و مفرح است و کبر و صغیر شیر دارد است و برگ الفوس و نفع بیض نیز و در سرد و خشک و قوه بخش
این و بوسه کی و منع سده و دفع طبع و دلی و آب او مسهل مرة الصفرا و جهت بخش نه تفتیح اوفاد و بهر و
ادکتر و آب افسرده تنقیه است و برگ کبر سفید او در مخ بخیل اسکین است جهت بواسیر عظیمه و خوشک آتش و در سر
و در ارض شبه و آب او جهت سرفه و فتح صدر و بخار شیر جهت ورم مفاصل و جهت و قطع آب و ابو بوسه و رفع ورم
از نکل او جهت قرحه امعا و ضماد برگ تازه او جهت درد سر و مطبوخ او در رضوض جهت کشیدگی اندام و در دو و سوخته
عضو و ادرار و نظر دون و جهت درد سر کهنه و دیابت جهت و دارش و برگ او در جهت و غیره و خوشک آتش
منوبات و قسم سیاه و اعضا و اش سیاه کننده و مرض برگش جهت قرح چشم و اکل قسم آن جهت بواسیر و قرحه
مدر حیض و بخور او بوزاد و ملهم نافع صار و آب او شبه الحجر و دست و سرمه و مرض کشنده و قلع و تیغ او بشراب جهت
کنند و ایضا و برگ او مطبوخ او جهت ایام جراحات تشنه و سوختگی آتش منفعه و کبر او بخش برگش جهت شوره و دوار

و ایضا لبسا ای است سمی شجیه است سرد و خشک جهت سرفه و قی و درد سینه و اتهاب مفرط و ربو و بسر و ربع
رطل از آب او با درهم معزه قاطع زقام جمع اعضا و حقنه او رافع قروح تشنه و تازه او اتهاب
و جهت بواسیر است و اش بلاب مضر عصب و مثانه و مصلحش کشر و مانع صداع قاطع سحج است و قدر شربت
از دانش از دو تا سه درهم و بلاب صغیر با قوه مخلله و دافعه و مسهل مرة الصفرا و اسلم از سایر قرص است
و رافع صداع و بیوست طبع شبه و قوی نار و مخلل ورم مفاصل و بخار شیر جهت اورام حست
و تنقیه سده و اگر جهت نافع و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است و درهم نبات **لبخ** اسم عربی
درخت حنظل است و در صحیفه مرقوم کرده اند هر درخت خیار و قرش و لوک و سبز و دو زرد زرد است شبیه
با کراهت طبع و برش مایل بسرخی و معروف کبیت است و اهل مصر بیت و رادیا قیه اند و ابن جزار گفته
منوبات قمر از اراده درخت دو نه و نوع موافق صادر الاجهه است در درهم سرد و خشک و شرب دو درم
او قاطع تولد الدم و رافع دو دو نه و مقرر آن آب شراب کلل ادام و بالادن و مورد جهت جبر کسر
و ضربه و خوک اشخاص از مضمضه و مکا جهت هرب اوام موثر و جهت دندان غرا و مقوی قوه و دلیل اسهال
و مصلح و مورث ثقل معده است **لبن** بنی شیر و بز که بوسه نامه مرک القوی و مشهور تیز و مفید
و مایه و جهت و بوسه او در اول گرم و خشک و مایل او در دوم سرد و تر و جهت و در اول سرد
و خشک است لبن شیر هر چیز و در امر و سرد و بیوست و در طبیعت بجهت غلبه یکی از اعضا شیر مختلف
مستقلم است
مستشه و شیر اکثر حیوانات بانفراده مکروه میشود و امور کلیه شیر که در انها مرقوم شد لک و بهر
در قوت و تنقیه انبت از حیوانات و اقرب و بلادت انسان شبه لهذا اکثر کاه بهتر از سایر است
و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شتر و از اولاد دواب و خرگور و خوک و غیره درندا و اقوی
و از آنها و دو گوسفند بز در قوت و همچنین بحسب تخفیف و سن و نقص مختلف میشود صاحب کبار
و مخرجات قوت حیوان کننده مشرب و خشکش و مانعه آن شیر او مسکر و مخدر تنقیه و از تخفیف
عسر بلادت و قابض و مبردات و مرطبات و مسخنات و ملطفات و مغلظات و امثال آن اثر آن
مستبدل میگردد و شبه تازه صاحب با حرارت لطیفه است و آن بوز از سر و روشن زایل میشود پس ماه
عین اشتغال کن نفوذ موجب سرعت نفوذ او کرده و از مطلق شیر مواد شیر بکار است و در قوت بوز از گوشت

و تخم خرشت موافق تین اشنیه و هر چه خشت دارد و خاک شیر مرد است و اگر تخم بان موافق دارد مقوی و قرحه آن
و قرحه مثانه و اورام بدن و درد خشت استعمال شیر و از شیر بهتر و آن دوا بیرون زند و آبی بیرون زند و مثل ان ما بر تیت
چه با دیگر ادویه که بخشیده بر تیت چه خرزون و حشرات بیرون مغز ان و با جوارش اطریفل ماسه و درمان استعمال اسهال و صداع
و اشعه انه و بفرزند قضاء چه بر دو از دلالت و در زمستان بسلفطه او دنیا الوارة است علیه مائیه استعمال ان چه
بیت آخر قصد بیاسرة او دیبقه تلبیتان استعمال و دلالت و اگر او دورت بهتر و خواه قوی بجهة مولوف سریع
الاستحالة مائیه و در اکل حاره و حمیه ضعیف بخشد مضرش موافق سوداء تین و پس الفراغ و معتادین قبول و قبول
و رقیقه گرمش و رقیق طبع قویتر است بجمع شیر و خفقان و بجاری رفع اوقات موافق اعضا ثمانیست **لبن المعز**
شیر گاو است لکن ادویش از شیر گاو است و بهتر و بیشتر قبول و مائیه و بیشتر جهت کمتر و مایل عقل و غلیظ از ماء
و تازه و بر شیر و اورام و سرد و شیر بجوشیده بهتر و تین و بیش و تخم مرغ الفتح و بکر و کنده خرد و مولد مغز و مدر
فضلات و مقوی و همچنین و بیشتر و همچنین و بیشتر و دوای دفعه و بدن و قرحه و بدن است خلط شیر و از ان
مغز و جرب و قوا و حکه و غذا و مطبوخ و اورام چه حمله طول عمر و بکودکان و مرغ چه مرغی و بدن و دفع قوا و اورام
و سکن قفه چه اسهال و ظهور و طلاء او چه اگر او مرغ چشم نافع مجرب با بیض الطبع لذ مداومت لاغر و با بود
که زهر چه طرفه و با از دو بیشتر و خشه و بیشتر و شیر و ملطف و طلاء او بیشتر و بیشتر و اورام حاره و جرب و اجوان
و دوم در دست رفع در فقرش حار و قدر شرش از تخم و طلاء بیکار طاری و مضر و جرب بیشتر و اورام و حشت و بیکار و خفقان و عصب
و در اسر و تخم و مضر و مان و زن است و جبان و جبان و خشکان و طوبه و تخم و اکثر او بیشتر شکسته و کوده و قوا و اسهال
ابرص و سریع الاستحالة که خلط غالب و مصلحش شکر و عسل و شراب او بشهد و شکر نافع بجاری است و چنین تخم کوشت بخش
از دشوره و عرق سرد و شوشه و شاه عقص و خفاق و رافع آن ثقه و عرف بیکان جشاد و کرکه مروع و آب خوردن
ابرنجه تخم فرقی عسل و آب کرم است و شرب شیر مر را تا بقدر بکشال از مجربات کرده اند **لبن البقاء** شیر
کوشفند است و بهتر جهت بیشتر او غالب و علیظ از شیر گاو و بهتر بین او از بیش سیاه و در قهوه با و نه از دی مضر و چاره
و او قهوه سیه و قهوه جوهر و نافع و قرحه ریه و مجاری و نفث الدم مؤثر و از و غذا و ام و نفع عرب چه سرفه
مجربه و در سایر قبال و مضرات نه سایر شیرها است **لبن المعز** شیر بز است و مائیه او غلیظ و بردت و در طبیعه
او زیاده و در فضلات و بجاری و جرب و اجوت صفق مثانه و بهتر مرغ و دق و مغرغره او در و زم لهاة و شقاق انفع

و بیش و مثل ان بهتر و مثل کثیر و مثل ابن الص و تخم با هم چه نفوذ اورم و سرفه و عسل سینه و موت و در سایر قبول
مانند شیر گاو و زنان و مطبوخ و شیر شیر است و بیشتر بکل **لبن النساء** شیر زنان و موافق بزن بکر است و از مغز
و خضر سرد است و مدر بول و طرب و تخم و تخم و تخم شیر و دفع سل و بهت سینه و مرغ و مبرد و مسهل سودا و چه تخم
و تخم و جوارش و بر سرم و دشمنان عقص و ضماد او چه زد و چشم و خشکه و بیکی و قرطب و تخم و دو کوکی او در و قرحه آن
سینه و قرحه شرش از و دقیقه و تخم و طلاء و پیش شیر او اطفا و خشن شیر صلبه و از بردن قبل بد شنیده و قبل مرد و با در ایران
بمانه از زن بهتر حاصله و بیکی و بیکی بهتر و از مجربات و بهترین شیر زنان و سر ایان آب و چنین بزرگ
نامن بر زنه صبح شود و چنین که با شیرها بتقال قوام **لبن اللقاح** شیر شتر است و در بیت چه شتر اخراج
از دبر نمیشود دانه کرم و رقیق و با بین شیرها است و منع و در ابول از دوب بیکر مغوس بدن و صفا کننده بشره
و مجرب و شنیده و چه اسهال و بهت بیکر و اورام صلبه جز و بیش نفس و بود و استفراغ و طبیعت و عسل سرد
و بر سر نفع چه چنین ابول شتر بهتر و مسهل آب دهد بتدریج از مرض و بیشتر بیکر طاری و در اورام
صبیه و در خشا و محرق بیشتر مانند و مضر و زبون و با و اورام و بلیه و مثل آن و دیه شیر شتر و تاده روز قبل از استعمال
شیر او منفعت بر ایشان و بیکر و اگر زن و مرد و شان ان مو **لبن الاتان** شیر ان است و مثله و غذا و بیشتر
قبض الجنب و بهت سرد ترین شیرها و لب و رطب و بهتر است و منع و دیا و تنقیح بطن الاتی و بخلط غالب و چه
سر و دق و بزال و بیرون و خاصه از ذات و مدر عسر النفس حار و تخت الدم و از ان بیشتر و مضر و مجرب کم و مثله
و آلات و شیر و عرق ابول و قرحه آن و حجر و حقنه او چه مجربه اطفا و دم و اسهال و مرض خشونت باه و جهات
و مضغه او چه قوت و دفع و ضماد او چه و اورام بیکا طی بهر و طبع خشونت باه و بعرض و چه و دو و دوق و مضر
مرطوبین و در سر باد و مضغ کل کمین و قدر شرش از بهر او چه و تا بیشتر است بکر و اگر و در و غذا کم کبود و ابول
و مثل ان و تعفیف او بشیر و بنه سر و مضر عرض و طاب و بیش شیر **لبن الوتاک** شیر او مان است جنبت او
کمتر و اگر تر از شیر بها و مضع و محرک باه و بهتر و مدر حیض و بول و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و حقنه او
منقی قرحه رحم و حمل او و نشره و مع فواز و حر و مین صلاح قرحات و از حوض او و کدر و مر بیاله و مضاف از ان
بطفل چه و در ان سال آید بر بنا و اگر بر آن و ریاحی بر چه علیه شیشه و از مجربات مکرر است و ترش گرده
شیر و دین را قرحه نامه و در اکثر اقبال قویتر است **لبن الخنازیر** شیر موش است نفوذ بعض بسیار مدوح و موافق سکار

و دق و مدر شیر و تخم **لبن الخفاش** **لبن الاسد** شیر شیر است بر و شیر در نفاست کمر و دفع تبه و اورام
و نفوذ انه **لبن الغزال** و **لبن حمار الوحشی** شیر آهو و شیر کوکر مرز نیز و اورام و بطیخ و در جرب و اجوت
لبن الحامض و با سی است تنه و در هم سرد و تر و در طب مقوی و مجرب و بیش و تشنج و قدیمه است
برنج زیاده و در سر اول قرب است و مخصص کوکر خلطی بشه و از مضر کمر و بردی و کشف در بر انفع و کمه و مولد
خلط غالب و مضر سوس کبد و عفونت و مصلحش ماء چین حار و در تخم بیش و صحت **لباء** نه بر فرشته و هر که از خوز
زنه و ان شیر غلیظ است و بر و در و الات سه چهار و حرارت شود و بیکه و در و اشیا غلیظ کند در سمن و جرب
باه محرک و بیش و تشر و تنه سه و در شد فوق و مولد حقنه و در تخم و مصلحش شیر و است **لبن السود** تفاکر
اسم خرفین است و بفرار و بعض کرنه خرزن است بشیر و بیش سه بر و زد و بیاتیه کی دارد و در مضر سینه خیز و
و بیشتر ان او عرق و عطسه و مدک از کوم قرحه و خاده او مدل او اورام صلبه است و در حیض است **لبن التوم** **لبن**
شیر نفاست شیر و از است تشر و زبون و بیش آن مسهل و تنقیه انه و هر که کوکر است و بجهة مخصوص خارد و در تیرت
مرقوم کرده و **لباب القوم** **لباب القوم** **لباب الخط** و **لباب البر** و **لباب الفج**
نشت است **لب النخلة** مبارات **لب الشیء** مغز و مغز و قبر از بیخ است و مستعمل عن لبنی و مؤنث و ان الصار
قبیلت **لبان** مرزل بر است **لبید** و **لبیدون** شیطان است **لبانه** اسم موضع فرزون است **لبق** سیه
سایه است **لباز** معرب از بیاتوا و ان نه در است **لبیدا** بنه شیطان اسم شیطان که است **لجی**
اسم بهره قدیمه است **لجلاج** بنه کبیر ان زنیق صاف یک است **لحوم** اشیا که گوشت است و در اشیا خوردن
کلیه تحریر شیخ و در صدر شد واقع نه که سید الطعام اللحم صاحب اغذیه انسان و از حاشیه اجوبه شیخ در است
و حیوان است و در اسمه او شبه تنقیه شود و ها است که طبیعی در بنات تنقیه فهی کنه تنقیه و اسمه او فرق
و عقوبه و تنقیه و دشیه و دخال و در حیوانها مجتمع بیله اقبال است و در شیر بیخ خلط ذات است و تنقیه
در ان نهم و تنقیه است و اقل و از بخ طبیعی مجتمع بعلیه و اسمه او و تنقیه است و در لحوم مجتمع بود
قبیله است و دشیه و اقل شیه بیش لحومات بهتر از سایر اغذیه است و بهترین طیور تو مرطوب است و در سه مجتمع
خاصه بیشتر عضل گنگ و تر و و اشمال ان و بهترین موش کوچک تنقیه و بهترین و زیر بیکال و کمتر از شتر و برار
کمتر است بیش و بهتر از ان کوساله و شتر جان بهتر از شتر بکه است و از و موش بهترین آذاهو بره و بچه بز و بهتر است

و در مزاج صحیح بین قوت و قوی حراره که و شهوت غلظ ضاربت و بهر صلاح اسم حیوان بر دل آنقدر شبیه و بچه که
کمال زیاده باشد و اسم بهتر و بستیجه و بسل و بلیه را اخر عورت امر فی بشیر است و روز بر حیوان و خوردن
کوشت مضر است اعظم ان بر طبیعت و آثار است و ماء او خوردن طعوم و جرب قوت و قبل و تیر که چهره و بلادت
و عروض صفات بیشتر است و لب خوردن ان بیشتر تنقیه و رواج بدنه و محفوظ قوتها و اولت و شرب آب قوی از ان
مضر و شامل فحول و نشیه و بیشتر بیشتر و جنب کون او شیر و تخم مرغ صابر نیز است و هر چه مبالغه در کوسه ان و تخم
ادکنه بهتر و کوشت آب که با الح است مرض الفهود و حوافی ذا قهین و خفقان القوه است **لحیة التیس** موی
مختلف قیر نفوذ خاک و جهر دیگر بنا بیت بیکش شرکت و قبل الجراد و مضر کش بر زمین و در حیضات کشف
اسکمل نون نامند و نامند بر بها تخوره و تیتین بن آتی و جهر دیگر که کوبنه که السیوه بر دس داشته و قول او
سوی آن است و ان نیت ترش و بهتر است کیک و شاهان اصلی و کش مسته بر و بیخ و صلابه و کش شیر بکفار
و قبر از ان سفید و نفوذ سیخ او و عرض از طرف شیر و بیه بلیه بر قرش و نفس سفید و بعض شعر و بر و مر ان
طرفوت را هر فسطیله لسن نامند و هو تنه ابو قبیل و از و جمع اجزای نبات قیسوس قویتر است و مراد از
حصه بالیه حس عضا خرفوت سه کوکرات در آخر اول و در و بیم خشک و قابض و از اجزا بهتر و ثابت و در اوقات
نفث الدم و حیض و اسهال مراض و جرب و رافع قرحه آنی و قرحه ریه و شداد و مقوی عضا الضعیفه و فم و معده و جگر
و در سایر قبول قویتر از اقاقیا و قویتر است از عفص و اسمه او تا ثالثه درهم و از برگ کمال او تا چهار درهم و در و
برگ و کمال و چه قسم ان و کمال او هم و طبع چه لوسخ آتش و اورام حار
و حرون ابو چه قرحه امعا و تقویه چهره و منع ریختن مواد با نافع و مضر گرده و مصلحش عناب و بهترش
حضض و اقاقیا و ایلی خاله افیقر و امین الدوله و جهر دیگر بیان تعلم از هر شهر است و برگ
و ایلی لب بخوره و خشه و سر قرطاس بلیه هر و تقویه شیر و اکثر آن در ترکیب ابن و دهن را کشت او از زمین بهتر است
و در شوره زار مرد و در این قبل اصح مثانه و چه بیکاه مؤثر و فرض نظر است و بهترین کرد خوردن
لحیه ایس رافع هموم و دشه **لحام الذهب** حد عرق و کشف است و حدیث او در بروق کوکر **لحاء الفول**
بفتح اول شهر الفول است **لحاء** بکسر اول و بسیج فتح و نباتات در اشیا بیان یک است **لحیة الجاد** بر شیر است
لحیاء و سنبل نوس است و کوبنه موخف است **لحام الصباغ** از اقسام نقاشی است و کمال **لحیس** نجاء بجهه

حرف اللام مع الجیم

لب الشیء

حرف اللام مع الحاء

حرف اللام مع الخاء

حرف اللام مع الزاء

لوبیا و ذوعزاز خیری بری است نبات او قریب بخرس کاش منقش بر زمین پهن میشود و دانه او سیاه و تلخ
و بقدر عدس و تیزه بقبض میل الطبع است و ترکیب کرده و در بر بار نخ او مسهل قوی و رافع یرقان و قدر شربت
از نبات او بیست درم است و بیخ او را شوشه بر روی عقرب اندازند کشنده است لحیة التیس کلیله خرس لوزالاد
شاهم لیام اذهب الرش است لوزالحکام الوزام لوزالمخ البلاط است لسان زرنب میوه است
سریع الاکل و در مرطوب بدن او را حرید بطار قوله مرس و سریع الاکل الکلیه مخفف و مصلح سرکه و کشنیز و انیزه است
لسان الحمل نوعی از سنگ بر نگ باریک بغایت منه از جنس بیاجیرت است و صغیر و کبیر شبیه صغیر او برنگ کبود و بر
و علامت بیشتر ورش پراکنده و دایم بطرف زمین کاش و الطرف سبق و رزد و مخش سیاه و کوچک و ساق قسم
کبر او و مشهور پراکنده و دایم بر زمین و قدر شربت او بیست درم و مخش از نخم صغیر او کبر شبیه صغیر او برنگ کبود و برنگ
ست و با بنفشه و نبات سطرلاب تا بقدر ششم و منفع کبر زیاده بر صغیر و از مطلق او مراد صغیر است در اوم
سرد و خشک و برگ و بیخ او لطف و جلا دارد و قابض و مقوی تنگی و مفتح و صابون فی الدم جمع اعضا و بخته
برگ و بیخ او بنگ و سرکه و عدس رافع اسهال و دوس اعضا او مسکن تشنگی و جهت جمع اعضا و ضعف و دوی کامل
و نفث الدم و ترشه بسیار و بیخار مخفف آن و سر درد و بهار شاه و ابو و جوشش دهان و لثه و قرحه ایر
و نفث الدم و ترشه کهنه و قرحه ابول و سیلان حیض چون بیرون افتاد و زرد او جهت بیاز قوه ادرام و سنگ اش
و دوا الفیل و قرح جشنیدن رعیه و اکله و زاه فارسی و قطور آب و جهت درد گوش صافا و هر ورق جشم و حول او
جهت درد رحم و جهت اشتاق ان و نوعی رضاد و ادرک و مقشر و برگ و قوه و ادرک و میوه تازه آن و دراوه
او دام و کاو و شتر و بنگ رافع تمت بنگ دوا و کرنیه و اسفیدار جهت باد سرد و مخفف او و طبخ او جهت
ام ارق و ان نافع و کوبه مضر است و مصلح عرق و عدسا او مقشر بسرز و مصلح و مصلک و قدر شربت از آب
او دو مثقال تا نخ رطل و بیش مثال قابض و نبات است و کوبنیه با کافیه ترک عدس نخ او جهت بیماری رقیه شهاب مرض
بآب نیم شنه رافع تب غب و چهار علاج آن رافع ربع است و بیخ او در افیل ما نند عصا آن و بوداده
او قابض و مقوی و مقوی امعا و رافع خیر است و قدر شربت تا سه درم است و عرق او برنگ مر تقویه
قوه مالیخولیا و بیهوشی و سایر افیون خصوصا زعفران و او است لسان الثور نوعی از سنگ و زبان نامند برگ نبات او
بخشونه و سطبر و مایل بسیاهی و فروش بر زمین و در حوالی آن نقطه های سفید شبیه بغبار و زغب دارد

و ترش قبض بخش و خشونت و شهوت و سرد و تیز النفس و مکیند و ضد رطوبت و برگ و بیخ او مسهل و مدر و مسکن و مستیرد و اسهال و اورام
کبر او اجوبه و خرس و اسهال و بطن و برگ او زبان گوسفند و جهت حرارت و کبد و اورام و سرد و اول کبر و قدر و ترش و قدر شربت
سال تا نیم است و کسی را و الطف و جهت اخراج سنگ و قوه عضلات و شهوت و جهت اخراج و جهت اورام و اورام و اورام
در سامه و جنون و اختلاط و خشونت و سرد و تیز النفس و مکیند و ضد رطوبت و برگ و بیخ او مسهل و مدر و مسکن و مستیرد و اسهال و اورام
و ضد زهر و مصلح عدل و قدر شربت از بیخ او تا دو درم و از برگ او تا دو درم و بیش بخون او ابرشم محرق و جهت رد کف او
است تریاق است جهت زهر آب و آب و آب بر ترش شربت و ضماد و شش آن قبض و بکیر طلا کنند بدن او را
عقیر و در اسهال و بکیر طلا و اکثر و در و در و در

در بحر درد و بلا و اندوه و شهوت که غلبه آن آنکه آن کرم و خشک گوشت از جهت جذام و خفقان و صرع
و ریح غلیظ و اسهال و تخم نافع و مضر و بدن و مفاصل و مغز گوید و حفظ او در جمیع اقوال قیمتی بر سر کین او جاری و باقی
و اثر او با تخم او سیاه گشته و بر دل و نافع است و زهره او نافع شکم و مغز و اوز محمود و جهت وجع و باقی
نافع است **لفاح** شتر ده و شیر دادن است **لفطه** نفع مهم است **لك** نیز نام لاک منفعت نیز است
شبه شیر صاف کیاه او نافع و کشش او و تخش قوت بخش عظیم و کوبنده خشکی است بر بلغمیات مرغ نشسته و در آخر
میزان جمع میکنند و همین او سرخ و قوش تا ده سال بقا است در موضع گرم و در سرد خشک و مستعمل در مثل اول
است و طریق شستن او در دستور اول مذکور است و او مشهور است و منع تند بسر زود بکرد با آن او و کلی او دام
و نفس اطلاع بر وی و با فاتحه اطراف کشنده بدن و جهت استفراغ صحیح و زنیق و فی و بر خان و خفقان و سرفه و ربو
و خفقان او و دیدار عطف نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش تا مثقال ابرش و تنقیح حرارت او بر دو
و تیم دهان او اسهال و ربع او و طبایع است و از مرض او است و چون هر روز جمعه خشک ایشان بکرد تا سه روز کلی او دام
بوشنه بنه تو بر همان اثر الله در مخلوط او است و مخلوط او است کنجاف بنه و جوزان که در خشک کنند و با هم کوبند و ابریشم
و ابریشم و دارا سه طبیخ او طرطیر و صاف کنند و بشنند و بر آتش نرم بجوشانند و طرطیر با مرغ جوزه از آب کرم
جوزه شود و آنا بدون طرطیر شیر خارد و چون آشامند بر شیر و مکیب نرم از دو آب بخیسانند لیکن خلط
آتش نرم بجوشانند تا دو رطل و بعد شود آب آشامند نرم و در خشنده لطف بس لطیف صاف اسهال و منع عرق
بیع نامیده از شتن و اشال ان بهتر از شجر است و نقد او اسهال از ان و استعمال مرغابیه مهموز
بر خود زنگ است و در شیه قبض و شرب او قطع حیض از جمیعات است **لما** عاب الشیب است **لم** بیز منفعت بکر است
لیموه تنظیر زبان مهموز است **لنجلیس** نوعی از نبات است شرف گویند که اسهال و شام مسمی نه تبات و تخم ها
نبات تبات را بر کرش عزیز از برگ کنند و بر بیخ خون و تخم لطف بنفشه اکثر اوراق او و نوع خم مرده و فرش بقدر
جرا شبه و بر سر ان کلک شبه بکلاه و در دو صورت شبه بزرگ و دان بزرگ و در سر دان دانه مثلث و سیاه
شبه بزبان و تخش بزرگ شبه و تخش نیز نفاک خشک است در موضع گرم و در سرد خشک و تخش عدد هایل و بس
الصبح و گوید ساران از ان افعال غریبه سر منزه و قدر شربتش از جرم او تا مثقال و از طبیخ او در رقیه است
و قسم تخم را بر کش شد اسفل و قدر زبان و جشوده و تا سه من او و شراب بر کرد جهت سپرز و خاصه تا زیاد جهت منع

۳

زیادتی جرمیات و تسهیل ان و تخش از جهت تنقیه زخم خونیه و قدر شربتش جرم او است **لبخ** ابیض است **لبن** بهترین آن
لبلاب بهترین قرنفل است **لوز الحلو** نام است و اول شیرین است در اول گرم و در تنقیه نافع و حافظ قوت و بیخ اصلش و بیخ
ان و بیخ طبع و منع و قوی گرده و سینه و بیخ و بیخ و مسکن حرقه مثل و بیل و تسمین و بیشتر اکثر افتد و حفظ جمیع
و نافع ریشه او و بیشتر جرمیه و بجهت خشونت سینه و بجهت و قولنج و مرض قرنفل الدم و بیخ حرقه شانه و منع و خیر او جهت
سمه و نفطه از فرف و مثل اکثر و قطع نوار از جمیعات شربت است بوده او و مقرر و قابض و مکرر و دستکاه او و موجب
کرب و تقویه شانه و خشن و مصلحش بوره صحت بوزنه و زنه زنه او بوست و حقانه نه مقرر و بیخ و دهان
بر کرد زنه او مسهل و مسقط کیکی و خشک قابض مرض اسهال و مسموم بدام و محرک بیخ و قاطع و نافع و بادام
مرد و تقویه و زنه کنان بدن و صلح کوه خیر است در شیر و بام و غسل او و کرم و مرض و تنقیه مطب و موافق تشنج
و نافع در مرض او و شی و اقوه بیخ و حقنه و شرب حقنه بنین از جهت او کرم و دانه و شانه و بیخ و بیل و قوی و دانه و مصلح و مرض
حقنه و شرب او جهت کرده کی و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ خشک و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
مسموم و بیخ ساخته و تنقیه شربتش تا مثقال و نافع بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ

حرف اللام مع الواو

حرف اللام مع الهاء

لنجلیس

حرف اللام مع النون

نافع و محلل او مخرج جنین و تنقیه قدر شربتش از جهت مثقال است و نفع درخت بادام شیرین و نفع ذرت بلغم
عرب **لوز بری و جبلی** بادام کوهی است درخت او کوچک و برش بزرگ و کش مایل بسرخی و عطریه و خشک و تلخ
و با تخم و قبض لب را و مضر صلب است و اکرم کم و جهت و جهت و تنقیه و نفع و بسهال و اعراض
بارده نافع و قدر شربتش تا مثقال و تا مثقال و از بادام تا مثقال است **لوز البرابر** قسمی از لوز بری است
بجب العصو برابر کرده و در جمیع اجناس تقبا لا مر مغز نشسته است کرم و خشک و لسه رقه قبض و ورد عفن
او را زیت السودان نامند و مسکوب است **لوز البهرجان و لوز السودان و لوز الجاوی** شبه بهرجان و لوز
بر است **لوبیا** ملقب کرده شده است و مهتاب سیاهان و بعد و فریق نامند غایت اسطه بلاب است
و بسط بر زمین و نقش بیاض و رخش صحیح و دانه نقش سفید و از نقش سیاه و از بیاض کوچک و شبیه بهم و خشور
و غلاف او نامند باقی و زمان رقیق تر و قوی تر و اکمال باقی است و بهتر از بیاض و زبد و بهتر از سفید و مرغ او در
آخر اول کی و سفید او و مدیر عقبه آل و محرک باه و مولد منی و مدر شیر و مبول و حیض و مستعمل بدن و مشرب آب مطبوخ
او و با انکه قشره و جلوس از طبیخ او مغز قرنفل و مخرج جنین زنده و مرده و شبیه جهت دود کرده و مضر است
و بر جانب و نافع و مولد اخلاط غلیظ و مصلحش غول و انجیر و در جهت و با فاتحه مورث غشیان و صلح ان
دارچینی و مسکین است **لوبیا هندی** نوعی از خیر صعب است و در عراق و دام نامند **لوفیا** نوعی از سرداب
و جنین و خوف اسپی و دانه **لوسیا حیوب** نوعی بغیر شبیه الاجب و نوعی از سراج القطب و دانه از
شاخ ان قرنفل قرب بند عربی و بیک کره دارد و هر ان کدار سته بر بیک بهم و طبع او قبض و ریاق
و کشش سرخ مایل زرد و تخش آبی است تنبیه و نه زاده آنکه و سرد و خشک و لطف که در موضع کرم و خشک و دانه
و مستعمل از و بیک عضا او است قطع رعاف و قرقاه و جمع عضا و فرقه بر کرد و جهت سیلان خون کهنه
او جهت قرحه امعا و اطراش جهت ایام و جمیات و تکلیف اعدام و با فاتحه جهت دارد کون مهر و بیخ و جهت هرب اعدام
موثر و در قبض و تنش جهت و با فاتحه و مضر سپرز و مصلحش غلب و قدر شربت از کش تا مثقال و از برکش تا مثقال **لوزه**
بادام مرداد و بیک و بیک با فاتحه نامند و بیک مقرر او و مستعمل است و انچه در صفت مخصر بیک کفته با چیزی بر بیک
در تیم نامند و گوینده نامند تا مثقال قلیل است و از جمیع در صفت بنهایت غور است و بر تبریج جلیل
میرود و منفعت ثمر نبات و بهترین او غلاف سفید و مدور بیک است و از بهترین او قدر مرداد انچه کرد باشد و زیره و مالیر

۳

بسیار شد و سیاه از زرد و غیره در موسم مرداد و مستعمل طبایع است و زخم و عرق و بوی بیماری که بر مضر او است
و بوی شیرین او در آب برنج و الیان بسیار و نافع بیک و در فم زرد و مرداد است و از بهر آب در آن و مرم
سرد و خشک و در نقص برنج قوی تر و طلا و خواص او اخراج بیان و مطفی و مقوی عضا و در انواع خشونت
و ضعف فرج کوارا و در جهت اسهال حرارت و در مرض خفقان کرده و در امراض بلغمی و بوله و دان و حصاة و قرحه
البول و سده و بیرقان و نفع موم و دو کوس جنون و درد و زرد و جهت قطع سیلان خون و تحلیل از اعضا و اورام
زخمها و اکحال از جهت اسهال و ملاق و طلقه بصر و ساق و بسیار و مکنه و ملون او جهت تاب کون و نه ان و تقویه
و طلا محلول او و قول ارسطو نافع برص است و تحلیل او و مغز محلول او جهت جذام و صلح اثر و قرحه او و منع
حمار بحرب و انه و لقاح هر بیش او و مغز و مل و درد دان و دانش و جهت ازاله و مغز و مل و مشرد و تخته مضر
شانه و مصلحش بسد و قدر شربتش تا مثقال و بیش صرف نیفه است و طریق صرف او در طریق تخم از زرد و سترا اول
مذکور است **لوجیا بطیس** از ظهر است و قسم برس تخلیص شیر و ابن قیمه که ابن لهیه که کیت بر کش شیر
بر کرد استوا قدر بیون و تخش مشرب بر اقتباه مشرب و هر سپاه عرات غذا و شرب بر کرد خشک او و اخراج و قوت
او بر کرد جهت جرب بحرب و جمع فرا و جهت ایام جرمیات منفعه **لوف** نوعی عرب و فارس فرکش کوینه
و اسم قسم است تا بر آن الف و لجه کوینه اسراق و نامند عاد ابق است برکش شیر طبایع کیر و بر کنهای مختلف
و وش جهان او نامند عصا اسراق و اسطیر و فرش نامند خوشه و در ابتدا سفید و پس شیر و بعد زرد و بیخ
و تخش نامند بیون و تخش او کی نمای کیه و دار و در او کو جرم کی و خشک و مجیح و اخلاط غلیظ و رقیه و مطفی
و نفع سرد و تنقیه جا و مرایل و حقنه و تخش جهت نفس الاکتساب و جهت عسر بول و شراب جهت تکریک
باه و خاصه او با بهترین او بیه سرطان و نوبه الاف و جهت تنقیه جرمیات مستعمل و زخمها زده منفعه
حصر بر کرد فراد و عضا کوف جهت رفع بیاق جهت و الزد قرحه بهر سیه و جهت قوت الاعضا و شرافه و جهت
و محلول او جهت اخراج جنین و تخش او جهت شقاق و زخم و رفع آثار و آب خوشه تازه او و رفت مسکن درد تخش
و بوی بیمار کل او و مقطع جنین و طلا آب ریشه او و بر بدن باعث منع تولید و جمع جهت و فهر و منفر و مصلح
ان نفع و شربتش کیر و بهر و بیش قسیس است و شربت عسل و عسل او دانه او بسه که در سقاط جنین و مخرج مهیل
و دهن لهیه که بر جهت رفع خشک لوف با آرد کنده و در و جمع بیخ و مکن و تخم بیان کنند هر روز و عرق مثال شامل

نامیده و نوع دیگر ظاهر برگ نیز مجوف است قسم ثانی لوف ابرک و گیک و پلا اول مجوف تا قش تقدیر شبیه بنقش است
و قرص مانند قسم اول است و اما لوف مجوف و نقش مانند و عمارات او کمتر از اول و از آن خشن تر است و نیاز او قسمی از اجزا
و انقطاع قسم چهارم بسته و تنقیه آن و شهادت او بهمین گاه و تا چند نقش مفید و در سایر افعال مانند لوف الکبیر و تنقیه از زیاده
در و نوع مقرر نمود او مجوف نه تا مجوف شود و سقط و از بیرون است قسم ثالث لوف الصغیر مانند و اول بسیار کوچک که از قسم
کسر اوست بر برگ کل اول و شبیه آن و بخش بقدر ترنجه و قدر نخود که اره قرب بیرون جاری و محق انواع و قدر از دست
قسمی و مطلاوه طلع و از بیرون سرد و تا بیرون مانند کوکب نیاز و دانه و صحیح و اطلاق رخنه و ترشح و خوش سینه
دران بوی نیز و بشنه بهترین او بیرون نیاز و بیرون نقش و رخنه کمتر مجوف و نسبه لوف الحیه و لوف السبط لوف الکبیر است
لوف الجعد لوف الصغیر است لوفیون گیاه مخصوص فاجر خیر نیز و کنیه لوفاین مکتوب عمارات لوطوس
لوفا بهترین ها ام لوفا بهتر قطعه این جنس است اعز یا بهترین حصه قوی بهترین بیشتر است لوفریدس
مجوف خطر است لوباذن شیطرج است لوطاغریون بیشتر سه تنه است لوقوبا عقب بجهت لوفافیس
فا مخصوص است لوهی بهترین آن است لونك و لونیه گیاه خوشه است لهوذ بهترین است لهلا بهترین است
لون بهترین کنک است لومیری بهترین شیر است لولا بهترین است لهب بدترین است لهو اسم نبات
خوان است لهاجو بهترین این عمارات است لوقوماقس شجر حصر است برگ زنان استعمال نامیده و از آن نوع میشود
سرد و تر و مخصوص کنیه و دانه نیز مانند سیاه و جهت برات آنه و کنیه و ترف الدم و سهال و در و شانه نوع الدم
نوع است لیف اسم جنس است محیط بر بدن و جهت و قدر و مثال ان ظاهر مختلف اما دانه و قوت و بهترین او از نار
جیدی نیکو بهترین او از نار است و اما از برگ و شکل نیز بالمال و جهت استعمال و تنقیه و ادام و از نار و جهت برات و نیز
بشنه جهت قرانه نکه و جهت و شرب و جهت آفرینه حصاة دانه مختلف جنبه تکنین و بیرون و خاکه اقلیا و اقوی زدن و جهت آنها
لشه و تنبیه جراحات و رفع بیق و رفع و رفع خشیش است لیف البحر بخرت بیشتر است سبود و بهتر از آن و ظاهر بدن لیف
در کش شبه برگ نیز و ارشیهان و هیچ ابیض و در سیاه و تنگ او بقدر کوکان و برگ بقدر نارنج و جنبوشه
که بیشتر است ۸ در کنار او از بحر مختلف جنبه و موی بلند اعلی و در و هم کرم و خشک و بنیه پا اثر و موجب او بهترین
او بیرون نوع جنبه و نیز و مختلف و بیاه و دانه و مثل او جهت بیاض و ناخن جنس مفید است لیفه انطاکیه که کیاه است
سنج و خار و در شکل خار برگ بیاه و اثر خاصه انطاکیه است در اول و در نوع مصر گزارد و بهتر و نیاز دیگر هم اوقات آن است

بنقش سیاه بشبه آب شبه کثیر اختیار و آب کاهنده و اوقات و اعراض هم آنها بجهت قوت کمرت موضع مختلف است
و آب خالص الوان و کمرد و قوت بهتر و بطلب از طب از جهت است و اگر چه آب بطه غذا آبجو نیز خوب و لیکن
بنسبت روح مطبوخ بجهت و قوت غاذیه کمی اهرا دارد و قوت روح جنبوله و قوت آن لیس با دام که آب قوت خواب
و مقرار لایق خورده تحو باشد مختلف رایحه غیر بر آن مختلف و ترقی غذا و مرقه و دهول ان بخشا و بخشا عروق و ذرات
و در سر بدن و تیان طبع و اعاشه انضم و طبع غذا و بهتر به و تروج روح جنبوله و در بین قصور هوا و مدار قدارات
رقیقه بهتر است میزان مرقت و مقرر حرش مختلف بود و اما عراض الطبا و قروح و جراحات و دهات و قوی زیاد
و اکثار او و عدم مرات قت مورث سرعت عطا و جهت مختلف حرث و ضعیم و خشا و کوکب حضار و لنیان و مطالات
و عرض نبات و تیج و قطع و کل و کوکب بین و بات و اخراق بیاده و در طبیعت و شرط اسر قدل الحمار
غذا از محوه و نیاز نه تا مرجان محوه و بیکار حاره و بفرز موسی آن و محوه و اکثر ان و بجهت ان
و حمام بخشه عشه و اضرار و مختلف و نوز خواب و موجب طفا و اعمارات غیر بر و شرب او اسیار و بروی
افاده و بخشه مختلف و عصبت و بهتر تهیا خوردن او و مدات اعراض عقب کم و در بیماری سب کرم
دایم طاعون و مجب آن کسانیا حار از هم مرات و کمون مقرر کرده و معاسرات بر تسخیر و جهان
مزاج حار و بخشه و اجرا آب و آب بسر و مقر سنیه و عقب و قاج و دل رکی و کمار ریاح و موافق
مالیخولیا و آب عقل و در کرم کل بخشا بدن و تعلیل و عاس محوه است چنین بهشته بوشته و آب کرم طین طبع
و تعرض و مختلف بطلم و مورث استسقا و عمار و اضعاف مارات و بلاغ و جهت دوی علق و تنقیه محوه و تحریک سهال
و از بلغم رقیق و تسخیر کوداو بخور داعاشه و اثر مقرر تعرض است آب برف و تیج و موافق محوه و بکر و مزاج
حار و بهتر است او و مقرر عقب و حرش مختلف و مصلح آنها به جوشیدن بیار است و جوش بدن او و بدیک او
که که به مورد گفوط نون او کمار و تنگ با کره و عرق کشیدن و درین صورت جمع آنها ثقل و تیج و تیز مرتین
مختلف و مجربات و جهت بشه باند و بهتر و زایج را و آب اندازند بخشه تصفیه آن ما البحر آب دریا
کی و شنه و طین طبع و مسهل و مدره ۵ و جا و تیز کمل و مختلف او و بروغن جهت بخش و نظل کرم او
جهت درد و عقب و تعلق و بجرب و حکه و جلی و دران جهت کردن بهوام و اعراض بیاده و کرمی مفید و مقرر محوه و مصلحش
نبیذ کوشت آب مرغ و ورق ابهرت ماء الاجام آب قدار و بیخ نزد و مثال ان مولد بلغم و مختلف قوت

لیمو و جمع حواس و تقویت و ابرات زداد و هر کی آن بخشک و مقرر محوه و مدره بلغم و محرک شهوت و جهت هضم
نزد و مختلف سرکه و کرده و کلمه قوی آن بجهت و اکرده آزمده مصلح کثیف الغلط و روده و اذهم محوم و مشروبه و طبیعت و در سایر
افعال قایم مقام بهترین ترنج و اهی بوست از و شرش در افعال مانند کوشت ترنج و شرش و اهم و جهت و چوبی
محرده و لطیف لب و اطلاع اندام و غلیظه و از جهت قطعات ان و چه بهتر بیاه و لطف و قوی و مکس غلیظ جوش و صفرا
و اتهاب محوه و جهت بهار سکا و محوه و صفاوی و عقوبه خون و بیشتر و شرش و مختلف و تنقیه و در اعلی اداه و کرده
و تنقیه صفراوی بخشیدن و تقب طعام و مدکه مثل طعم و جذب او و کاهکر و محوه و جهت دوسرا و اسهال و سهر و حرز
کن را خلاط غلیظه و مثل خشکی سودا و در عقب تعلیم و صفرا و عموم و هوام و اهم و جهت قشا و دیگر اشرا و مرقه و تمام سرکه و جهت
مریض بهتر از آن است و مختلف جهت و جهت و مدره و اثار او در ضلالت و مختلف آن و محوه و تنقیه و مصلحش و مختلف
و جهت و جهت سرکه و اب لیمو بخشیده و صدر و مدره و عمل و جهت لیمو و بنفشه و در آن نزاع و اقع بعض و اثار و صلاحیت
و جهت و اورد و صحت کرده و اگر اول مشک و در هم و هم و مدره و ترنج و اقع او و نیه تعظیم تقدیر و بیش بیکرنیا و هم و جهت
کرم و شراب و متقشر و نوب شبه و دفع زبان و اما و ناف و رفع خشیر و دهان است کاز ترش بهم سیه بشه و دیگر و بر بیکی و عمه
مقوی محوه و جهت تنویر و اثر آن است لیمو ترش و مختلف و صفتش است و مقرر عقب است و بهتر از آنچه مونه هر ترش
ترنج و نزع که شبه قرب القبول نه و دهن آن است و معروف است بدرک و جهت کوشا بیاه و مرهمی کوه و بوزاد
سکر لب نیز جهت منع صعود بیاه است و تقیع سرد و جهت دیگر لیمو و تقیع مختلف تر از آب ترنج است لیمونیون سیاه
حاصل بیک برگ است لیلاوفری بیشه قرب است لیش فرعی بیشه مقرر کان است لیفسطهون
کاشم است لیا لوبیا است لینده خوذ و لینبارون سیاه مرد و نیج است لینوسطس سیاه لوبیا کرمی مستی
بجلس مکین است لینوس سیاه ترکی است لیبانو کنه است لینج بیخ است و تقی بعض عرض اغلیمیا است لیاردو
بیشه اسم اردبیل است لبطه بجاری است در بیجا کار قم مستعمل بعضه

حرف المیم مع الالف

ماء المسیر مع الالف ماء بهترین آبها آب باران و بورزنا آب بدبوی کثیر المعتدل است
در بیرون و آب مرغ مون و دریون مختلف کرده و بعلم المنبع و مدره و شرب و مکس و مختلف و از مقرر و جهت بطرف
مشرق و مثال آب و آب مرغ مانند زرد و کرد و مرغ مثال آن و مثال مفتوح در آب بنیل مجمع این صفت جهت
و بوزاد آب مقطر و مانند کلاب و عرق کشیده و آب مقطر و از کوزه مثل طرافی کهنه بشه و بوزاد آب و در جهت نیز

و مدات امراض بهتر و اسهال و آنها و رفق الاجاه و دانه آرته و آب محرقه و ربع و سرطان و اورام و خوره و جهت و اوات
و در جات و اصلاح ان بهترین که نرشت ماء الزر آب بیره زاد و بیره مانند آب نه زرات ماء الملح
آب شور و جبل اخضر و مغرب خون و دیده جرب حکه و اول اسهال و بوزاد و مدات قابض است و مختلف شیر
و جهت سهال و مختلف خون او و اگر جهت بوزاد و مخ ماء المر آب تلخ مشخه و مطلق اما ملاحظه بخشه خون مطلع
ان علی شده بسیر مطبوع است ماء الکبریت آب که در زمین کبریت و در آنجا دود آن کرم است و مختلف و مختلف و مسهل
و مسکن و اورام جهت قوی و بهتر و بجرب و تقرح جهت و مختلف جهت بارده و بهتر و در بیکه و مخ و زنا و تنقیه عقب و مات
کرده و بیاه نفع و شرب و مختلف و در مختلف بکار ماء الحیاة آب اهل و اجرش و شرب و زنا و در کبریت و بورق
مشبه اکبر بیش از شرب و جهت ان کمد قرانه و قرب بیش و در جهت شیر و بعض و مانع و قوله قوی و شرب قلیل او
طایل نفع است و زیاده و نیه مختصر ماء الزنجی آب که در مین زنجه و در مخ خرد و شراب و مخ و مخ و مین
و مخ کنده و جهت و جهت نفع کنه مفید و موجب خرم خصاصا و امراض و اعراض و مصلح او و خشیه بطه و مخ از ترش
ماء المعاذ آبی که از مین حرخ زده و بیس کنه و از ان اهم جهت جهت جوش بدن و دم لها و درد کوش و تقویت اعضا
ضعیف نفع و شراب و حفظ ان و مصلح او و متوجه آب رفتن است و آبی که سرب بقعه اهم جهت بشه مولد قوی و تقویت
بیل است و آب نقعه بقصور بهتر و اورد بهتر و آب نقعه بطلوه و نقعه مقوی صعود و دماغ و روغ و مین خوط و جهت
خشکی و بالخون نفع است و آب نقعه بهتر مقوی ترشه و مخ و آبها مین و موجب عسر بیل است ماء الشعیر
در شیره کوشش ماء الحلاوة عرق بهتر است در خلاف کثرت ماء البهراج عرق بهتر کشش است و مکنون شه
ماء الورد مکلب است و مکنون شود ماء الفلفل عرق تکوه تاریخ است و عرق بهار کنه و در تاریخ مکنون شه
ماء الزهر بمنزه مصرام المقع است ماء الکافور کرده کرده است ماء الکمثری دیگر کرده کرده است ماء النوی
شاهد صوی و مانی است ماء القرطمی فرطمی است و نفع بهتر خیر و تقوی است و ان نوع از ادویه و کرده کرده شه
ماء القطن آب که از نقل ترشح کند ماء الزجاج عرق خوب است ماء الجبن زرد و آب شیر است از شیر بیرون
و منفعه آن شیر بیه کیر شه و طرق شیر باد و در دستور اول مذکور است داد و بالی و مثل مسهل و مرطب و منفع و جهت
عسر ریا و طبوه و ادویه و التهاب مالیخولیا و جرب و حکه و دانه الفیل و حرق و حرق ابول و منفع کرده
و شانه و حرق نافع و بیاه بزرگ و تقیف بهتر است بدرطات مثل آن شیر و شیار و مثال ان خوب و بالجمله مناسبه

ماء الکمّ عرق است که از کوشه کنند و داده بلطیف و مقوی دل و روح و جگر و طحال و مفرح و نفاذ و زیاده کننده منی و رافع
ضعف و از امراض و حمیات مرسل و قصد و صداع و اسهال ان بهریه و طریق رفته ان بجای اشیاء مختلف مرشحه
و قوی‌ترین کوشه در این امر بره یکساله است و از بعضی از بره از لحوم گرگ و مرغ و مانند آن ترتیب میدهند
و دستور آنست که گوشت بره را از استخوان و جرب و مدید جدا نمایند و مهره بخته بجوجه بابکین شود و آب غلیظ
گوشت بس عرق کشند و اگر تقویه زیاده خواهند لحوم را بشیر و قدر خاص آن به دست و در سه سطر باره و در خراج
باره و مشروبات تربیع در ثبات و در طبیعت طبخ دهند و تقطیر نمایند ماء الرمّان آب مشکیست و از و اختلاف قوت
ان بحسب اختلاف اصل ارض است هم آب که کثیر مرغوبات و اشجار صاره قوی‌تر باشد و بجمیع امراض گرم و مفرح و عرق و دل
و مجفف و استعمال ان در خراج بی ترات نه شرب ان مگر قدر لسان و قلیل دان بر نه کوشت زیاده و مقوی است
و منقی و مجفف ان و نطول او جهت دوی صعب و مخفف او جهت قرحه صاحب و نافع و شرب لبن صاف و مجرب تنقیه
سعال بجاء حمره و تقریب سیه و بلس تنق و عنیشان و بهرمال و طرطیه و محشی و مصلح او و غنج و ادام است و نفع و قراد
جهت عون جهه خصوصا مقطع و مغرب و اگر حکم مغرب نه باشد و جهت نفع بحث کنند و ریاحیه مغرب ماء البقر آطی
بهمین عرق در قرطی آب است و ماء الرطب در مشهور الطبات محرق ادات دان عبارت است از ماء الحمص
و دو بعوات بالا و آب صاف دان بجوز عرق بجهت نه تا ثلث بانه یلمی طبع و رافع قوه و ادیت احی یه حرقه
و قرا تنکم و مقوی اعضا و مرده و جهه و مخفف غلیظ و مقوی اشتها و مدر بول و حیض و رافع منفعت حرارت جهت
و مضر او ادام و مدر آهستا صفراوی و قیاع و مخلی آب و رب موای ترش و مقدار شربش مثقال ماء الحجه
آب است که از بلاد هند و چین می آید و غلیظ و بیا و بوی کوشه زنفع ماء حمص بیضی در سیم گرم و خشک و طلاء او
رافع قرع و اثار و حکه و جرب و جوش تنه و شرب ربع در بهار و جاری شیخ عفاصات و دیگر زرد و مبتوت در
انسیاع عفص و عرق و بارد صدره و سعه بریت ماء نون بنا هشتاد فوقه اسم یونانی آب چراز ماء نمک
ترشی و بعربی ماء النون نامند گرم و خشک و مخفف و جهت اخلاط غلیظ و درک و عرق النسا و قرع اعضا
و طلاء او جهت تنقیه جراحات کهنه و جهت ماست اسم فارسی لبن ماضی است ماهودانه اسم فارسی دانه
نباتیست شبیه دار و وجه الملوک نامند و جهت الدوالی و حمی بدنه ترات رافق قرحه بعرض و بطبرزد کشت برادر

۳

ساق و دراز و شبیه برگ بادام برگ شبیه بر او و زنه و مابین برگ و مابین برگ را فوه طعام و مکلی زنه و ترش
در غلافه محرق ظاهر شبیه بجاء برگ و دو بیضه دانه متفق از هم هر یک را غلافه و دیگر دو دانه او از کرسنه
بزرگتر و بلند و بغیر و مابین غلاف سفید و شیرین و جرب و رنج او باریک و شیرین و در سیم گرم و خشک و در
دو اساء و درهم و قوتش تا سال باقی است و کوشه لاذنه و عراق خیزد و آب مطبوع برگ او با غوره سال اخر
سرمهای کهنه قوی و رافع خفقان صرعی و فرس و عرق النسا و بلغمیه و داء سهر و شرب کوشه او و در سهر او
قوی‌تر و مجرب بلغم و هوا و مدر و حضریه و حمه و تخلیص اخون و مضر لطف و مصلح او اکثر و قدر شربت از جراح او
سه دانه تا شش عدد و در زیر کش تا دو درهم و شرب آب سه و معین ضد او است و بالعنبر بس تا دو دانه جهت السدر لطیف
مستعمل و او مفقود و بوجود است ماهی دهج اسم فارسی است و بعربی اسم آنکه نه و مضر از قوس و تبر که
سقر قیروه کوشه کن است برکش مقرض برنجن و ترش او فوه بروده عرض و طلاش زنه و در آخر ساق در جوف
ان رسته بهیاة سرو و بوت ساق او مابین بزرگ و اکثر صبت و ان مستعمل جهت او را کوشه و در آب
اندازند تا هر بیخ کردد و بر روی آب آمده مرمر و در بیخ که خشک و جهت مهرق قی اشیاء بلغم و طحال و جهه
فوق حصاة و مثانه ان نافع و ماء و طحال او بلغم و هوا و اخر و اسقاط و قدر شربت از جرم او بیشتر تا مثقال
و در جلیع تا سه درهم و خواص اعضا و مصفی کننده و قی کننده و اشیاء است ماء بزر بوت مرمر از ماء زنبور نافع است
و هوا زنه و الا تا نه بنا تش مجتمر و جهت سعال و شیر دار و برکش شبیه برگ تنبول و با بکیر و قمر ابرک باریک
و رقیق و مابین شبیه بزرگ و قمر ابرک مابین زرین و کوچک و تخیج و قمر ابرک لون و بشره ان در جهاد
کمی خشک و صابر اجزا در سیم و زبوترین اجزا و اد غیر مستعمل است و سفید او بهترین اجزا و برکش مسهل قوی
ماء اصفر و اجزا و هوا و اعضا و مفرق رافع اسقاط زنه و اخر دیرتان و تخفف کرده و طلاء او جهت بهق و برص
و بطل جهت تنقیه جراحت و قطع و رافع خشکی ان و جرم و رافع جهت جرب و تنقیه و بهر کرد جهت و بهر کرد جهت و بهر مفرغه و مضر
مجاری بول و اطفال و مضعف است و هر دو بهر غیر بهر او کشنده و بدون تبر و مصلح بقیه مضر کبد و مفرق و مورث
تخم و آب قدر برش بمصلحات از ترش قرطا تا تخم دهی و شیر کاو او محرق و اکال و کشنده و صفاء و در برص
دهی صبر است و طریق تبر آنست که برک شبیه بر او در شب بزرد که بخیزانند و بر برک را تغیر و بند
پس شسته خشک کنند و تخم کوبیده با روغن بادام چرب کنند در اسهال مواد و اورام و تقیح زنه و انتیون و کل سرخ

و بلغم زنه و در اس زبره کنند تبر و در اسهال ماء صفر ابریا و قوال الفس و اسهال و عطاء فرق فرس بنسو و مصلح
و اسهال ان اصافه نمایند و آب عنبا الثعلب و آب داده و بنا شیراز و است و اگر کوچه و اسهال و در سر طلا آب بجوش نه
تا بش لسه و آب صاف و اسهال بکوچه و غلیظ باد بر تن بجوش نه تا روغن بنا و زنان روغن بنا زیکمثال آن مثقال
بنوشند بنا و بدست ماهیشا اسم نظر تبر شبیه بخیمی بجرم و معروف بکشیاش مقرون برکش مابین سفید و زرد او ترش
از و و بهر غیب و اعلو همیشه و کشی زنه و دانه تخمی مساحق مقرون و تقیل الریحه و تخمی تقویه و بسیار و ترش دانه تخمی
مقرون و به خلف تخم شبیه کندی تخمی بحرس و شاخ ترش تی ساحق تبر و در بهار و بجهت تخمه خلاف و مشیا
و حار شهر ان زنه بنا و در سرطان بیرسه و اگر کوبه قرص بنا نه بهمیاه طلاء و قوتش تا هشت سال باقی است و در هم سرد
و خشک و بهترین او زرد مایل بسیاه بس قرص ان الحجه با تخم تبر و جهت زیاب صاف کننده زنه و بهش راح و قابض و مقلل
و مقوی اعضا و عضد و مخفف و بهتر از جرم او است و مقلل و جهت او اورام و بکا و مدر و اسهال و مضر و مجرب و بجهت
و در بغیر ان بهمیه و بیشتر آتش و جمع رایش موا و هشم و ادراک او و بکا و جهت قلع و اکمال او جهت و مضر و بهتر فاعل
چشم و مخفف بعره مغیه و مضر بزرگ و مصلح او و اعلو و بهتر ترش با کیه و بهتر و بهش سواق و تخم او بهتر و مستعمل بدن و مثقال ان تا طلاء
اسهال اعضا و اورام و رافع خفقان و طلاء او جهت شری و عقبه و دو و تقریر و مضر است ماهیران قمر از زنده و جهت است ساق
و ترش خاص سفید و از زمین مرتفع و برکش شبیه برگ لبلاب مایل بسیاه زنه و بیقیه مایل بزرد و از جهت و بیخ او در شبیه
و کیفیت کوه دار و غیر مستقیم و در کره و در نشیمان باریک و بهتر ترش و مضر ترش تقویت آبهات و بهتر از زنه و باش
لبا بهتر و حسن از زنه و در بدن از هم تر و غیر مهیه ترش و مضر و مایل ترش مرسه شبیه و بخش شبیه بکیه و در آخر سیم آب و ترش
و قوتش تا سه سال باقی است منع تبرد و منع جلبه و جا و مدر و گلی و شریاه جهت برقان و بخش و مخفف و طلاء
او جهت جهت برص و کلف و برش و آثار و خایان و جهت درد و هر سه و سوها و جهت مانع ظفر و بیر و ناخون و مهر
کرده و مصلح عفص و شربش تا هفت مثقال و بیش بهتر و از زنه و بهتر و نفعه او و مضر است ماء کیاه اسم و اسی کیاه نباتیست
قریب بوته برکش شبیه برگ بید و کشی زنه و قدر او است بسیار و برش جرم جبال آنده با بان است اکثر از تو و تقیین
اکثا کلیه هم اوا کی بسیه و در شیا کلیه خشک و دیگر از زنه کرد زمین مارد هم مضر فرس شبیه و شرط میه زنه ح تنقیه و مثقال
جهت سعال ان قسطر کهنه و اصح از زنه از و ادام مرغ و جمع نابنه و خلق جهت کشت ماء سیوان اسم ماء تنقیه
مرآن است و دیگر یه و در خشک است و بدبو تا هم و مخفف برک او و رافع سم آنفس میکند و طلاء است او و هر سوزانیه باشد

۳

رافع برص و مخدر و نشاء و جرب او کشنده است ماش از حبوبات معروف است از آنها اول مرد و مابین کشیده
و قوتش تا سه سال و بیشتر از هر سه و از سایر حبوبات کمی نفخ تر و مولد اخلاط صالح و مسکن حرارت و التهاب
مضر و قابض و صافی کننده و مسکن عطش و بهترین و غذیه صحیح بهتر صالح است و جهت سرد و هم اما دور سرد منفعت
بجهه و نزلات و صداع و آب جوش و مسکن عطش و رافع درد حرقه و سقطه و مصلح او ادام و دیگر مخفف و جهت جرب متمتع
و نفع عرق کشنده قاطع بوده و مضر و مدر و مضر و مصلح او و مضر و بادام و آب قرطا و بهش و باقی و در بهر و در
کمونه و خردل و مصلح آب و از خلوص او است و با جوشیده بودن تحریک کرده و جهاد کمیه مکمله ماش هندی عرب الفقل است
ماس اسم فارسی ماس است از ابی ترفیه و آتش و آلات صدر و در خلل او و اثر تخلیه و از سرانه تیز و دهن زرد
سفید قریب برنج نرم و شفاف و مسمر نشود است و اگر کرز باشد صاحب بیماری و اصرار نشده و قسم سفید او تر از زنده
و قطعات بزرگ زرد بیف میشود و اسم او و تا و نه و ترش و قسم بجهه بین و در برنج مانند معتبر است و قسم تقویت
و در سفید تا تفرقه است و آتش و اراده شر مکنه و لعله نفع بقیه از قسم ا ماس است و کوبنده سرخ و بسر نهم برنج
نیز مرسه شبیه و بهترین او اقوه و زبوترین او کبود و خاص او است و در چهارم سرد و خشک و نفع بقیه در چهارم
کرم و قلیل او قتال و تقویه و مقوی دل و رافع خوف و هیبت سرخ و اثرات و مفرح و سرور و مانع مرض
و کمر و ترش او بر دو ماه عفت است بدان کشور و از خوبی او که بغیر تکلیف و تشنه نشود و در جمع اجزا
مرده و اثر مرده و سر و اد و ترشت ماروکیو اسم فارسی و عربی کیو از خوبی او نه تر و نباتات او است بهتر است و در
کنار آبها مرده و در زمین سخت و تهل و اهبار عقبه تا جهت تخیج او و بکش و ترش و کمتر از برک تنبول و زرد و ترش
سرخ شبیه بکش شبیه و ترش و در میان برکها و نهند فرق و ماء صبا و در جوف او دانه سرخ و بسیار و ترش و شیرین
فضل الماء است و جهت کرسنه کشنده و سایر حبوبات و در ان جوف نیست خشک کنند طلع او از فضل تیز لیمون کی
در هم کرم و خشک و کمل رفع و دو بسیر و ضاء بوت خشک او نه تا سه سرخ کنند و جهت رد اقم او و ادام بارده و آثار
جهه و طلاء کنند جهت جمع اجزا و رافع کلف و زرد او و در حیض و طلاء کی او با ماست سرخ زده مورث و شرب او تا ماه با عسل
کمل رایح و مجمع بلغم است ماسودو و هر او و بهتر است و کیاه او شبیه بزبان و خوش و نانه برک بود و مابین زرد و بیر
و در رایحه نانه سنبل و نهر و کمل او شبیه سیاهی کی و خشک و مطهر از بیماری و برک او جهت عطسه و اهل خشک
کننده و رجع اقبال قریب بسنبل است ماهزه اسم زبر تبر که بخش نانه کوشت او است بسیار خوش مرد تر و کیف تر

اگر در سفر اطراف محرورین و قصد کردن آن و مضر گردد از خراج مصلح او و ابدان و ازار جهت و قرار است و رمیاران زده و بر شهاد لکن بلاد
بنیه حضرت و اگر خورند بر فالوذ افتد شش اسباب و بر خوبه و بهترین خوبه و بر کسی که ضعیف هون و ملطف است و بر محرورین قوت بنیه
و مسکن درد و اورده نیند و گوشت نقله و شراب جهت سم ذباب و بر مجرد و بیشتر الاکدر بیخ و حابس جهت بیخ و اسهال و احداث و تقویت
بهمه اعضا و مسهل جهت مسهل و مادر و اگر بر جهت قرحه امعا و اگر کسی و مطلقا مضرات جهت نقوس ضعیفه و ملطف کردن بلاد بنیه محرورین
در هوای گرمسیر و اسقت و در سرد و موسم او ملطف و بر کرد جهت دارو و بشب و جلس جهت حرارت و رفع دارو و جلب و سعوط و قرح جاری و ضاد
و با بزاز بیخ جهت قبض کردن بنشان نزد حرارت اشیا و جهت کردن هوا و رفع کردن و جلب کردن حیض و در رفع جنین و در زیر
سر کردن خشک و اگر کند بر جهت نفع اورد و حقن بحرب اشیا اند طلا بخیر او بشراب بهر که جهت جنب است هوا و رفع کردن بلاد جهت قوی
اشتر از حرارت و ان دی حرارت بد سر کردن نزد او و در خشد و در رفع جنین و در رفع حقیر و سخت شدن و محاکات اسهال است کذا گفته است
و جهت خوردن کی کشد بتین بیکر اشیا حرارت لیس محرض بر ضد کشد و حقن و خبر خوردن و جلب جهت خاص و دو بهر که جهت قاعا
آن و طلا و مطبخ اجابه با بول اطفال جهت قرح بیخ و بیخ عظیمه و تعیین اصفر و بشراب بهر جهت کفیل اسهال و مفید و طلا است
سوخته او بهر که جهت او بشب و سعوط آن بیک سنگ جهت زخم زدن و خاصه شد و بهر که جهت نایل مکوسه و بخوردن بهر است
حرارت نافع است سم او را جلس جهت رفع بول و اورش بجرب است و قوت مرتش او در دهر است و اکثر زهر راد
رافع خشیش و طلا و اجهت دا الفیل و قوت مفید زهر و تر کردن زهر هم محل است و اگر بر نباتات و بیخ نزد کور زهر کشیده او و خوردن
و دارو خوردن و نکشیدن مفید جواب رفع لیک بود و در خشک کند جهت کسی محرور است و جهت کرده او کرد و بریان شده
کیا بکشند آب رفع اسهال بر جهت سعوط طلا خوشبو اند و اگر کرد و از عجوبات است و سیمون دانه زیون کند و رفع حقیر خفیه بر زخم کشد
زراوند مطبوخ و اطرافه در زهره بهاد بشره خوش کند بکفل او و با بیک جهت بهر دربو و در بیکر در بیکر شده و مادر است و جهت
تقویه بیخ او قرار است و جنین بود و مفید خوش کند بکفل او و جلس رافع سر است و جنین بر زخم جهاد و شهاد اقصا کند
اگر خورند و کشد خون اول اگر خوش بخرند و خون در سعوط و طرف کشد بخرند و خوردن بیشتر شدن لرزه کند و در کاه بلاد
در بیاید بیرون بنیه او و سوهان او نمز در کردن کشد شد و کرد سعوط است و جنین شاخ او سم نزد ما بر جزب حدود سم اجر
تقطیر کشته مدون و بیکر شاهی بیکر نمز ساخته و جنین اسهال خاص خاشه او در دفاعه سیاه است و بنین است سر خاطه
بکرس نیکو آن سر در جهت سر است و اسهال او نیز فایده سفید و مفید و مفرد و مطبخ قرص و بلغمین و مفید و جهاد است **مالک الحزین**
فارسی بیشتر از ملیون است و ملیون و ماه او دراز و کشکنه از نکشک سفید او در کن زاده اگر بود و سر بیز اکثر است رحم

کرم و خشک کوشت او و کرک و بهتر کرد بنظر و حرارت و مفش او بریان و طلا بهر اوق طلع مومن و بیکر و خاد و خشک او در طلا بهتر
منع نفلات مفید است **ماماهی** شب ۱۲ و زهر بهر شیر سفید از نباتات سر او در جهت بنیه است بر دو آب مانند مادر و بیکر
نمر آب بیخ او بهر جهت و دکر و تجدید رایح و قطع سیلان خون مفید است **ماباقوش** ایات **ماذو** و زرنیخ **ماشود**
بکسر دو است **ماظفر** ترنج اکثر است **ماشو** شرب است **ماذو** و **ماذوقو** سم زاد زهر بر سیلان است **ماذقیش** مزه
مقدر است **ماذرلس** طلا طبیعی است **ماقن** لبیا است **ماسیقل** مزه ترنج است **ماسلج** مزه نمر است **ماسلوق**
مزه **ماذوق** مزه حرارت **مالیلو** و **مالیلو** عرق سیاه است **ماذوبلو** و بوت است **مالاتیرا** مزه و **ماصفا**
سازج است **ماقر** طالیقر است **مالی** سم فلو حرارت **مالیلو** بهر بیخ است **ماذوبلو** نبات قدر است **ماسا**
اره مندات **ماقرنیا** فطر است **ماهی** و **ماهیا** سم زهر و بهر **ماذ** با سم زهر اکل است **ماپوذ**
سم زهر صبح دارد است **ماهی** بنی دراز سم زهر دین است **ماهی** سم زهر سک است **ماهی** شو سم زهر سرا است
ماهی مرکب سم زهر سیاه است **ماهی** بزنه سم زهر شیر بهر است **ماهی** ابه سم زهر صبح است **ماذو**
زهر عضو است **ماز** زهر سیاه است **ماربوته** زهر عین است **ماز** زهر که زهر است زهر قوی است **مالی** **مالی** بعضو زند
حرف دون در سخت بهر کور **ماموچکی** ترکه کنج است **مانک** سم زهر است قوت است **ماجویل** بهر عضو است
ماکی بهر زهر است **ماریانا** بهر زهر است **ماتی** بهر علت است **مالی** بهر غرقه افطار است **مافی بل**
بهر زهر است **ماجیلک** بهر زهر است **متلک** ترنج **متفی** نباتات **منوا** بهر کرم است **منعا**
بهر عضو است **منامیرش** بهر زهر است **منالکا** بهر زهر است **منالکو** بهر قوت است **منشان**
بهر حقه سم بهر بیاست که در بنا مرکز است و ان قسم است یکی را بهر اصغر و خون و خود در بهر شد و بهر کش شیره بهر کی و در
و زنان بیکر بنیه و بنیه جهت بنیه کش سفید بهر کش مرده بهر شیر بیخ بود و بیاض بیشتر و بزرگ است بیخ بود و بیاض بیشتر و بزرگ است
صبر و بیاض و مفرد بیخ و عرق ماق و در ماه تیز زهر است زهر کی بر خشک بر کی بیخ و مستعمل است کبر بر هوا و هر بر مسهل قوی
بلغم و قیاس کرم و رافع سموم و کفت است بنیه و طلا کرده سر او در بهر بیخ بیش و اگر عرق آب او و طلع او نیز جهت صرع و قوی
و بهر بنیه تهوع و داد و کشته و معدت بیخ و کفتیخ و در هوا و کرک و در افعال شرح آن و در بهر کرم جنین بنیه آن جهت استفاده
بنیه مفید و طبع با بیاض و مرس سر و مرس قوی و حمل او قطع جنین و خوف آن و بیخ فرح و شوق بهای و مفید و رافع
رطوبات فرح و بهین بجهاد قدر ترش و مطبخ آنکه در بهر است باید و رفع آن و بیخ هر بیاض و مفید و در هوا زن بر سر و

مثران **هلیون** **شنوا چاک**

حرف الميم مع الذال

حرف الميم مع الفاء

و لیکن کی و حفظ الابدان جهاز است قسم دیگر او و مضر گرد او و جهت و بیشتر کوراکها و در بیک لذا و ذاتی تقدیر بر شیر
و جهت و بر کش فتنه ترک اهل و در هوا و بیکش سبز و بیک محض مایل بسفید و بیکه بیخ اجزاء و در هم کی و جهت
در کرک خیش بیشه و در کرک بیکش و در عظم و اوج مسهل و کی و در ماه جفوت و مفید و خاد و مضر نفس و رافع کوشت بیزاد
و در بیاید اقوال مثل و لیه است **مثلث** سوی است **مثلث الجم** زعفران است **مثلث** آب انگور است بهر و بیزاد
بسوز و دیگر است ادبه منع قیا و قرب بیخ و بود خون صبا و مضر و خمر و ذاتی جهت آب و جهت و ذات الصدر و مفید
بر دوین و الاذاد و مضر محرورین است **مج** بیخ بیم است **مجنون** خمر از عنب الثعلب است **مجری** بر ادهام
اسم بهر سک است **مجیت** بهر زهر است **مجری** بهر فرشتین است **مجنیج** فارسی کی جهت نظم
تا منه نوش زهر با بین در هم سرد و خشک و قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت زخمها و عصاره او
جهت کرم کوش و قرحه و در دان نافع است **محمود** سفید نبات **محلب** و رفت جب الملک **محروث**
بیخ الجبان است و بیخ الجبان کوه بر بیخ الجبان بیشه **مجاجم** مؤذ آنس خلقه است
مخ زرد بیخ مرغ است **مخلقه** اسم نباتی است بر استعمال آن خلق کشش رشته و نافع قرحه شاهد عضلات و مجوف و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
نامه رانه و اسپ بجز اکل خلق کشش رشته و نافع قرحه شاهد عضلات و مجوف و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
و شیشه مجهت و بقدر ان جهاد باقی هر کی نامه کرفی در ان نرم نرد از اول تا زمان مشقق و جهت بیکی شاخ نان
در از کشد بر کش ایزه مرغ مخ تا بجه هر کی آن کشش کبود و کشش و قطع کش با بین کشد بر خرد و قرحه هر کی
ریزه کش سفید و از زود اسهال سیاه و این قسم در اول اسهال نامه و قسم سفید و مفید و بیشتر تا ریشه باز
و سمه مرد و نافع و هر کی و کش بصورت عقرب و بهو دیم رنگ و قسم اساق مربع هر کی و در و مشقق و شیشه
هر کی با در بیخ و قوی رنگ و نافع حاصل و بیخ و بریان قبه زخم خوش شیشه مایونه لاجورد و مفید و بیزاد
ریزه ملازد و در بلد و شاخ کیر او جوابات و ابدین او قسم اول و اجه در از قسم حصل و بیک بدیه قوش است
سال نافع است در اول سیم و خشک و در شراب و قبض نافع است و بیزاد رافع خطر است در دفع و تجارب صرع و اعضا
و جهت کفیل اخلاط و جهت دکر دفع صدر و رک و تقویه معده و بیکر بیزد و اعضا مفید و مفید و ترش تا بکفیل است
و جنین در اول محرک اشتهاء بیکار بیکار و در از زخم او و تقویه زهر بیکفیل نوشته و در اسهال بیخ سمی خوش و نافع و عرق قطعه
کلی و مطلقه و رافع قوی زخم و مقوی اعضا ریشه و موافق مرد و بین است و بنوش در تریاق کرده مقام خمر و دهنه

مخ منفر استخوان سخ نامه کی در تر و تین و اکثر الفراد و حق و اکثر او خوب شده و مورث غیرت و مصلحی صحت
در در سمن در محرورین بر شیر است و طلا او جهت حرارت عضب و عضلات و محقق نافع و در بهترین او منفر ساق
و قیر او در طبیعت از کاه است **مخیص** فارسی مخ کیه و بیز که ابرای و بهترین او تازه است و مورث
او و بالتمام کرده شیشه در روم سرد و رطوبه در او غالب بر رطوبت و مسکن غلیان خون و قوت بیماران و مشهور
و بهر و مسمن و منظف صبر سوبات عاده و جهت دق و فسخ و معده و ابتدا بیکار و جهت اشاره در طاهر و جهت
جهت قوه معده و دوای کهنه و بیک آنها تقویت جهت اسهال و حمل و مفرد او خشک و باطر ترش و قوابض و مطبوخ او
بیرنج و دارد جو بود اله بهترین اغذیه و جهان و اسهال حالا و جهت تسمین و در تعلق بان خوش ز ربع رطل
تا بیز رطل با داد و در دق تا بز زمان از ده مثال بیشتر نه شیشه از جهت مخ خوشه و کشه با دنقه تا نیه تا سه
و خشک کفه شرب آنکه از ان رفع کشیده و خوش می آب جهت او است و از اسرار مرغ خوش است و مرغ در تهیل
عضل تعلق میکرد و اصلاح ان شرب سکنجبین است و جهت از مجوه بود ترش بود مورث بیماری و خشکی کرد
و اصلاح او با ملح و جوز است **مخاط الشیا** بیخ است که با بیض از ابی بر شیر و در اتش فرو شود
و ضاد او در کفیل و در بلا دام حاره و در رحم قوه است **مخلق اه کبر** اسم شجره است هر نوع تو طیرا
نامه **مخیطو و مخاط** اسم عربی بر ان است **مداد** فارسی کرک قسم و حمل قسم او در دستور ابدال مطلوب است
و مراد اطبا قسم از ان است که از زهره و جهت هنر بر بیخ و رفع بیخ ان و قطع عقد بیخ بر ان بود و با زاج بلند
خته شود در بر کی و خشک بخار و ملاد بهر ان سرد و خوش است و از ازهر و جهت قوه نفس سازنده و طلا
مداد بهر جهت ادرام و کسر عضلات و بر کف و جهت حرارت بهاد و سوط و ضاد او بر بیماری جهت زعاف
نافع است **مخرم** جهت مخ رکش محل و نشیا رکش و بهر که جهت بیخ است مفید و بیزاد فقیر رفع
بنیه و جهت مخ و رفع کشیده و بسیقو بر ان کیه در حرارت مقال مداد است سرد و رافع حرارت
حرارت **مداد الجراح** و صاح و هلوان **من دنجوش** مصرف بر زهر خوش و فارسی و غیر او ان الفارات
چه اهلاک و شیشه بکوش و خوش و خوش نیست از جلاء ماین خوش بیت و در تو نیز بیکنه بر کش طلا و بیکم عرق بیکش
سفید ماین بر تو بخش نامه بیخ ریان و مخلف است و مولف نفس است و خلط حرارت و خلط الفارات شبه و خلط جنس
راست است از بیماران است کرد در بهر ماه با قبیح نهد و اورد اکثر هم که بود در اهل ان خشک در افعال بهتر

حرف الميم مع الحاء

حرف الميم مع الخاء

حرف الميم مع الدال

حرف الميم مع الذال

سرد تر و کاهل و مضر و مضعف و مخدر و مزیل عقل و مخرج حرارت و مضعف و محرق جگر و مضعف طحال و مجفف طحال و مجفف رطوبات معده و روده
و جهت مغص و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر و سرد و دماغ و جهت خفقان و وجع الفؤاد و الخوانیق مرقه و مغص و درد
سینه و دمنه و ضیق النفس و ربو و جهت سرد و رطوبت و جهت سرد و جهت سرفه و عسر البول و احتباس حیض و شراب بیض و قی و طلاء
او بجهت و درهم جهت درد سر باد و مجرب برای خشکی و بجهت اثار خون و جهت تخم جشم و هر که جهت گزیده عقرب
و جهت کفتی و مهره و عرق و جهت التواء عصب و ارام بخش و با مغز و با مغز جهت درد چشم و نافع و با بزر انج
جهت درد نشیمن مجرب و بوسیدن او جهت سرفه و تخمین و دماغ و تقویت معده شراب مع خمار و سوط اسلاء و جهت تقویت
دماغ و مغز و جهت و وضع بدن او و بهنگ و فرو کردن او جهت رفع سایه آب و نان و اکتحال او جهت اشتهاء و نزول آب
و مضعف باه و مغیره و مایل آب و برخیزد جهت اثر زنجیر و اثر نهاد و مدر حیض و قدر شربت از درم تا
مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و مضر گرده و مصلح کابر و تخم خرفه و بیش بر سر برگ و رنگش و اجاب
اکسیر و چنین از رنج زیتون بجوشانند تا رنج بنهد جهت قاء و مغص و اعشه و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و مختلف
و تقویت کند و گرنهاد و بکوبند و مرهم کوش را نافع صفت هوا و ابدان و کرم نهنده هوا است **مرزان** بفتح اول و کشیده تمام
درختی است از جنس خرب و درو دهنه و جمع بفراز تخ و اسب رغبه و رغبا و زرد و کرمها مانند تبرا نی و میان هر دو از آن
یزدی مرسانند و مشهور بیزد ذات و تفو بفتح مران و مایل بمکت و این قول محدث دارد چه در اقوال درخت
و تفو بفتح مران خرامات و این مشهور بیزد ذات و چه مران را برگ شبه برگ توت است و برگ خرامات شبیه
برگ تخ و از آن کوچکتر و درخت او اسب رغبه و شمر خرامات و شمران شبیه بشمر و بجوهر بیضاء است
در هم کرم و خشک یکدرم برگ او را نافع کوشش طلاء است بر موضع اسپ و با موضع بر سر اسپان جهت دراز کردن موی
مجرب دانند و کوبند آن را و چسب او بقدر درهم کشیده است و مایل شراب آن است فائده **مرس** آب منجمد در شرت
مفرد باشد به درخت خرمای و خار دار و از رنج کون درخت و گرفتن آب سایه آن در صیف بشود و در اول ترش
سفید است و بعد از ترش رنگین بشود و بسیار تخ است و بهترین او در بیض و شه بود و سبک آن در نزد کسی
و صاف است که بعد از رنگین شدن دراز و سفید شبه باطن چوب باشد و این قسم را صاف نامند و آنچه در ساق درخت
مانند صمغ منجمد گردد و مرا بطه است و آن زود است و در خوبه تا مقدم قسم اول است و آنچه آب آن فشرده
اجزاء درخت شود خشک کنند و مایل بسیاهی و در بیضه مایه و مجمع مر مختلف است و آن از بهتر از قسم ثانی و هر چه آب

افشرده از برگ تازه خشک کنند پس سرکه و بیرون شود قول است و شراب او بهتر شراب او آنچه برگ او در آفتاب خشک
و قوتش تا سال باقی است مفتح و مدر و ادرار و با قبض قابضه و مجفف بیض و شراب او مسهل صفرا و بلغم و بترس مدر و تنقیه
و مسقط جنین و کشنده کرم و بلغم و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی
و اسهال نافع و قرحه امعا و درد کوش و مشروب و مغص و مخرج مغص و درد و کوکب و حصار و مغص صفرا و بلغم و مغص و مغص
او جهت آنچه بود و ادرار و ترش باشد یا جهت بود و زیر بغل و زان و دبر و بلغم و درد دندان جهت کرمی و مغص و مغص
جهت تلین کلف و آب تخ جهت جرب و مقعد و هر که جهت قوه و ضعف او و بنت را با آن بر آب کرم و حرکت مجاب و هر
زایر کشنده کشنده باشد و طلاء او جهت سوختگی و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص
کرنس و اخلاط و مغص و هر که در سر جهت قلق و آب جهت جهت جهت تخم جهت سعد و با کرکه جهت قرب و اکتحال او با
اجر یمن جهت جهت صفرا و آب خشک النعمان و با نعناع جهت صفت و بیر مجرب و با عسل جهت سعد و با شیر نان جهت سعد و با آب
صبر جهت قرحه و آب سود جهت و مجرب عسل او با کند در خشونت و افیون جهت خیر و طلاء و از جهت مخصوص و شراب
و زیت جهت تقویت دندان و قرحه و مغص ان و هر که عفص جهت بن دندان و در دو او جهت قرحه سر و مایه زنان و مصطکی جهت قرحه دندان
زنان و آب و با جهت تقویت و خشیل او افیون جهت و مجرب جهت درد کوش و تنقیه مرگ و تیمار زنان و سعوط او و آب خرد کوش
جهت مغص نزلات و آب نعنا جهت بوی و با خیر و خشیل و آب کلیه جهت صلابت کلیه و آب جهت بوی دهان و از تخم مصطکی
و بجشه سر و مغز شاه و مصطکی عفص و قدر ترش آن ارک تخ تا درم و بیش تخ و با مغز است و تقویت بدن و قصب او زیره
و قسط است بدن ان و تقویت بدن و جماع و جهت و طهارت و جهت آب جهت مرارت و صحت مرطوبات و مجفف قوی
و در اقوال شیرازیست **مرطوس** اسم عقار و حجر است بقدر دو حبه و بر کرکی بیاید که بود بهم چه و با طوبه چه بنه مانند عفص
و شبه بتخ و در تخ هم و خوش و طلاء او اصم هم و خوشبو و اورا سرد بود و اصم بالمه رافع جرب و مجفف و از آب او و لوز و زهر
قاتل است و دشمن او جهت تقویت نشه و خوشی و دو درخت شرا و جهت آب بر تخها و نفی او جهت عرب و علامت شود و در نقاط
که کرت هر چیز بیک کوشه کنند و خرمن میرود و بعضی شاخ او را و فرع کوکه آب او بنه فرزند چهار روز قطره بر سر آن
مراد بضم اول و تشدید ثانی اسم عضو بر سر و مراد و جز بهار بهم میرسد و در عضو میرود و در ریه ماند بر کل مانند ترک
جهت درد و با سیاهی و عرق زنین و در تا تب و در خشت و خشت و خشت و خشت و خشت و خشت و خشت و خشت و خشت و خشت
میشود و در آن شخ منند تخ فاخته و اسپارغ و قوتش تا چهار سال باقی است و ساق او خشک و بر کوکه مجوزه و بنشش سیاه زرد
میشود

افشرده از برگ تازه خشک کنند پس سرکه و بیرون شود قول است و شراب او بهتر شراب او آنچه برگ او در آفتاب
و قوتش تا سال باقی است مفتح و مدر و ادرار و با قبض قابضه و مجفف بیض و شراب او مسهل صفرا و بلغم و بترس مدر و تنقیه
و مسقط جنین و کشنده کرم و بلغم و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی و مرخی
و اسهال نافع و قرحه امعا و درد کوش و مشروب و مغص و مخرج مغص و درد و کوکب و حصار و مغص صفرا و بلغم و مغص و مغص
او جهت آنچه بود و ادرار و ترش باشد یا جهت بود و زیر بغل و زان و دبر و بلغم و درد دندان جهت کرمی و مغص و مغص
جهت تلین کلف و آب تخ جهت جرب و مقعد و هر که جهت قوه و ضعف او و بنت را با آن بر آب کرم و حرکت مجاب و هر
زایر کشنده کشنده باشد و طلاء او جهت سوختگی و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص
کرنس و اخلاط و مغص و هر که در سر جهت قلق و آب جهت جهت جهت تخم جهت سعد و با کرکه جهت قرب و اکتحال او با
اجر یمن جهت جهت صفرا و آب خشک النعمان و با نعناع جهت صفت و بیر مجرب و با عسل جهت سعد و با شیر نان جهت سعد و با آب
صبر جهت قرحه و آب سود جهت و مجرب عسل او با کند در خشونت و افیون جهت خیر و طلاء و از جهت مخصوص و شراب
و زیت جهت تقویت دندان و قرحه و مغص ان و هر که عفص جهت بن دندان و در دو او جهت قرحه سر و مایه زنان و مصطکی جهت قرحه دندان
زنان و آب و با جهت تقویت و خشیل او افیون جهت و مجرب جهت درد کوش و تنقیه مرگ و تیمار زنان و سعوط او و آب خرد کوش
جهت مغص نزلات و آب نعنا جهت بوی و با خیر و خشیل و آب کلیه جهت صلابت کلیه و آب جهت بوی دهان و از تخم مصطکی
و بجشه سر و مغز شاه و مصطکی عفص و قدر ترش آن ارک تخ تا درم و بیش تخ و با مغز است و تقویت بدن ان و قصب او زیره
و قسط است بدن ان و تقویت بدن و جماع و جهت و طهارت و جهت آب جهت مرارت و صحت مرطوبات و مجفف قوی
و در اقوال شیرازیست **مرطوس** اسم عقار و حجر است بقدر دو حبه و بر کرکی بیاید که بود بهم چه و با طوبه چه بنه مانند عفص
و شبه بتخ و در تخ هم و خوش و طلاء او اصم هم و خوشبو و اورا سرد بود و اصم بالمه رافع جرب و مجفف و از آب او و لوز و زهر
قاتل است و دشمن او جهت تقویت نشه و خوشی و دو درخت شرا و جهت آب بر تخها و نفی او جهت عرب و علامت شود و در نقاط
که کرت هر چیز بیک کوشه کنند و خرمن میرود و بعضی شاخ او را و فرع کوکه آب او بنه فرزند چهار روز قطره بر سر آن
مراد بضم اول و تشدید ثانی اسم عضو بر سر و مراد و جز بهار بهم میرسد و در عضو میرود و در ریه ماند بر کل مانند ترک
جهت درد با سیاهی و عرق زنین و در تا تب و در خشت و خشت و خشت و خشت و خشت و خشت و خشت و خشت و خشت و خشت
میشود و در آن شخ منند تخ فاخته و اسپارغ و قوتش تا چهار سال باقی است و ساق او خشک و بر کوکه مجوزه و بنشش سیاه زرد
میشود

و صاف کنند پس شراب از آن بکیرند و بر آن بجوشانند تا زنان در ولادت مثل و در بیخ جوشش و از پیش بیرون آید و کشند و مدر بول
و آب او مفتح تمدد و جهت صفت جگر و طحال قصبه و جهت کرده و معده و طحال و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص
و عسر بول و خاد و جهت و معده و سده و دانه و بثرات جهت و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص
مرد اسم جسمی است در اقوال و ادرار و برگ بنات مرد و مجرب و در اقوال و طالب الثوبه نیز طلاق کنند و در مطلق
او را و خوشبوی است که مرد جهت شبه و بهتر صناف مرد چهار است و تقویت بفتح است و صفت تخ و اسرد و انه و ظاهر ان
ابدن است و از رنج مرد است و نسل از مرد کی پوشیدن است بر باسود و اسپ خشن و نمنه و کار و رنج و ان مراهوی است
و کار را دار بر کنانه و از مرطوبات است و بر جهت چهار رنج است اول اسرار طبی و مرار او و تر بجوز امیانه
و تقویت بینی مجی و اضافات کرم و خشک و مغص و بلغم و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص
رنج جوف و در سنق و تخ ان اجاع و تعین مطبع و بدان او قابض است حضرت و بخ حقیقی و رافع اسهال و مرار و خرمه
و سیج است و تقویت قدر کرده تخ مرد و درهم کرم و در اول ترا است که بر چشم قطره قطره آب بر او بریخته بگشت بالنه و دهان باسود
با انه کنی و بعین تر بود تا بماند نیز شرار و اسپ و بکشد رنج کنند و بجرب است **مرادا** نام مرد آزاد نامند
ما سر جوه که بر اطراف تخ برگ مرده بعد از شرش قرب بجوه و ترش او که کوه نه زیاق آخر و بین بنه قلیل بسیار
قیقرت و کفش نمش مایه رنج در زهد و زیاق افر برگ بسیار ریزه آبی و دلیه خوشبو و جیغرد و سیال خرد کوه در
شبه و اند نصف است و ارسطاطالیس تخ او سوکر زار مرد و شه و در حقیقی و مقوی عظما و محلل ریاح و رافع امراض
رحم و بکر و بعده است و سوط اسناد و رنج بفتح جهت سود و تقویت بنای و مصالح نیز بنیه **مراهوس** نوعی مرد و سفید و مرغ و بنه
بنات و شبه بر صحور برکش ما نزرک بلاب و از آن کمتر و کفش و بیل سفید و کفش و مدر و تجفف بدن و خشاف و مرطوبات
و مرار و از مطلق تخ مرد و تخ ابن بی است کم و خشک نقد بعض مقبل و مجفف و مفتح و در آن مانند مرا صحور و کشنده او در ابن الدوله
سرد و تر و دشنه و اشد **مراطوس** مرد و بر است و خشن مرد و سفید و نه بر مرد ارک نه نه تا قش و نه همه و بیش و بر کش
شبه برگ جنار و ان و کوچکتر و تهر تر و در اقوال مانند مراهوس است **مراحود** برا و اصله و تخم مرد و بیخ است و بخاری
مرد و جوش کوه بنه رش زیده بر شرب و اصله بنه بر کش و مشوشه و مهین تدبیر و اللاتر و مهین و برگ و بنه و بنه و مهین و بنه و بنه
و مهین ساق و خشک تخ و بیخ است و تخش و رفع قرب بیخ کنان و کشش و مهین برگ و در مرد در اکثر و مرد نار و کشک و بنه
و مقوی مرد و تخ و مهین سر شرار و مفتح و جهت مفتش سود و تخ و عنبر و مفتش بکار و و شراب جهت درد

درد و جگر و بیخ و بنه و نطول و تخم او و مهین ان و هر کش برگ زیاد و اصم با بهترین و مرد مهین و درد و بیخ و طحال و درد
و مغص است و قوت شرب و زیاد کمان تخ ان تا درم و از آن بیش تا نیم درم و از آن بیش مرد و بیش و در بنجوه **مری**
اسم عقار و مخفی از مرطوبات و نیز از آنکه بنه زنان از مرد بنه و از تخ و بیخ و طحال و آبی است و مرد و بیخ و تخ و بنه
و مکرر شبه و بهترین او است و از آن جوه و تخ و بیخ است و در آن بیخ و تخ و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه
و مشتمل تنک و ربع او را زیاده و بنه و بنه مرد و بنه قدر تخ و کش و از مرد و تخ و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه
بکار کند و مهره و برم و زنه و آب بر او بیشه تا بیاید و بیش کنند و بنه و آب و مرض صاف و اسپ و تر بنه کنند و بنه و بنه و بنه و بنه
بکار کند و خشک و مسهل و تخ و مشمش و رنج و تخ و مرد و بنه و طحال و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص و مغص
و جهت رنج کی و مرد و انه و اند و اند و اند و اند و اند و اند و اند و اند و اند و اند و اند و اند و اند و اند و اند
قرحه امعا و تخ و اند و درک اطفال و جهت قرح جشم و عقرب و جهت دم و اده و قوتش و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه
و بیخ است و تقویت قدر کرده و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه
و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه
و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه
و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه
و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه
و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه
و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه و بنه

وهیچ بازیت لب را بجوشانند غلیظ گردد بهترین او سفید است در سینه او مثل او کوکنار هر که در زخم بمود طلا کند
جهت شیر بریده مشهور است آب نعنا و آب نعنا و تخم نعنا را آلاء و غیره را و همین اجزا و غیره ایشان در شیشه است
و تقیح نمود خون بهتر از سفید گردد با بیدمشک و قیمت آن بر آن خصوصا زنان علاوه با بقال
قرص اسهال سیه بنه بجهت زیاد دادن و بلزم دوره هر بجهت رفع کی باشد سیه نهاد و حرکت میفرماید و آن با گرمها رفع
نفوع رفع کند و ذلک الواقع در رفع آن کی بسیار است و صد دیها دکشته است جهت اسهال بیل و اشتغال کشد و بخش
عظیم بخش نفس مرغوی تخم سرکه است و نهایت بزرگ مرغ نامه از انواع صفرا و سرما و اسهال رود از و تخم و دکر سفید است
اسم او موافق جمع او نیز و دکر او شاه و بجهت مرغ بدن و خون کرده است مرغ شبتا اسم نوعی از سبزی است و دبس
و نفس و کی و صد بر سیه دهر دی سبز سبک از معاد نه و خر لایق کند و منجب مراق است و دو تیه هر یک
در هر نه بهم سیه و در از تخم بجهت بهران بمون بیشه دان جهت بهران اطراف بخشد و قیمت بر آن و تیه بر کی و آن و نوم
و خوش و دلها و دیگر با نافی و منع در شراب و جایز است و دلها که نامه خبار نیه در اصل تفسیر مزرود و محرق او که
بعمل تعبد در آتش سرخ کند شبه الطف و نفس او میرود است و طلا او هر که جهت بهی و کبر و تنگی و تعفن و تقیح زخمها
و جراحت عضو و رایج جهت تحلیل ورم و اکثال او جهت تقویت بصر و نظر و تعلیق او بر اطفال رافع فزع است
مرماه بفارسی زهره نامه و معروف بیان اکثر و تعلیق هر یک از سیمات مذکوره است و خواص کلیه و جزئیه و مجرب و مرغوب و رافع
مرض مشی مجمع کی کی و خوش و منع تر و مصفی و رافع خلط صفرا و شیدا النفوذ و طلا آن مرغوب و رنان و دن سهم
طبع و فرزندان و بهتر بیان زود بیل بیرون و نوشیدن آن رنگ و مرا و بیرون است و استعمال آن بهتر است
و قیمت بر هر بشر و ضعیف بر هر زهره و هر یک و اشتغال احوال مختلف بر سیه بصر زهره و دور
و از زهره بجهت بسیار و دکر و مرک مقوط قوی اراده است و بخلاف انواع تنفیف و طریق تعلق زهره او در و تعود ابل
مسطور است و طلا زهره و شیر بعلی رافع خفقان بر و از دکی رافع بهی و بعق و از بهی و بعلی جهت ورم و بر بات مضر
و سعوط از هر قطره جهت الشب رافع صرع و شرب بیکر بهی او یک ربع مرغ جهت بشت و از بجهت دانه و شرب
زهره آهو و اکثال بار رافع نامه گاه و نهاد رحام رافع بهر دیوت و سعوط زهره هلدوک صاحب مرغ بنفشه در بار مرغوب
رافع و شیر و شرب زهره بجهت بار کر بهیک و اشتغال رافع بیل در فرزند از بجهت و نه و طلا زهره مرغ زیره خاک
بر جلیس موضع انزال زنان و جهت مقوط انسان است و طلا زهره کلک بعاقرها و دکر زنی رفتن و حارث و دکر
سکنه و دیگر

جهت بعث مرت نوعا است و تکوف باشد بهترین کنار نهر ان نشو مرجان مورد است ابیض سیه نه و نقه تخم او فرنیه
تلخ و بر بیان است و مرجان و مرجان کمر از آب و مرا با قول منداوات و یکدیگر اسهال از هر جمع و دشته اند مرمر مجمع اطراف است
مرطیس قسم سیاه و طبل است مریخ بر کرا صد بیت مریخ با معرفتی نزد حرکت ان عرم است مریخه کیاه بجهت بیوت و اسم
خوم است مریر بر مسعود مرار است مرقوش و مرزنجوش بخش است مروس و اطا بهنه و اذان الفارت و مرزنجوش
بزرگش و اوطا بلیز کش است مرابند اسم الجبس سه اسم نه مرجان الجبس مرمان و مرجلی و مرشرین
مرا مسعود است مرا شلال و مرزنجوش مرا هرم و مرا جوبه و مرا نج و مرو سفید و مرا زاد
مرا نه است مرنک مرا رنگ و مرنگ کوشه نه مطلق ابیض است مرابق و ابیض است مرفاعی کفیش است مرباطن
باغانه بمعنی بزرگ ان عرنیت مرباطن هندی مرا عظیم است مرقد شه و مجرد نه ان خون است مرسیا انیر باشد
آس است مرسیا ابیاس بهرنه آس است مرطوش نقوه کلف مرا و ابیه مرا مسعود است نقوه بفرعون است
مرباشت بهرنه شهان است مرسلوی بهرنه دار مرسیا بهرنه مغز بیان است مرا البحر
و مرا العصفور مختصر است مرجع بهرنه جهت مرویه نقوه بفرعون مرو و موج نه مرتبا کدو اسم
نه مرسیر است مرا داغاجی اسم نبات عرب است مرقش و قشیت است مرغابی اسم نه مرا اقرار است مرو شلاک
نه مرزه و کی است مرتبی اسم نه مرا بخت است مرغ خاکی نه مرا صلح است مرا و خاد و نوعه است مرک موش کانه
اسم نه مرا بخت است مرک موش عجمی اسم نه مرا بیک و بیک است مرده اسم نه مرا صعر لبنا است مرجلوت نه مرا عرق است
سنکوه اسم نه مرا فطه است مرا ماهی نه مرا صعر زهره است مرا و ابیا اسم نه مرا لوا است مرکب اسم نه مرا بر است
مرغ حق اسم نه مرا صعر است مرال اسم ترکه ابیر است مرا اسم نه مرا بخش است مرج اسم نه مرا فقس است مرین
اسم نه مرا غرق است مرا بلی اسم نه مرا غرب است مردی اسم نه مرا ان الفارت مرسنک اسم نه مرا بیره است
مرز بزاد بجهت قبول نه است و اصعار نه و صعار نه و در بصره از زیر بخ مرا زنده مرکوز و مغز بر بوده نامه مرقوما الواحی است
بر کش بیشه بزرگ و بیشه ان بهتر و مغز بطلوف زنین کاش بیک و بکره و نقره و عرق و بر بوده جهت بر جلد افتد ان
کلک بیش و زنین و مغز بوده بخش بیک و بیاشد مرغوق آهو و دیه خوش و بخش آهو و بیه و جهت ادیه و بخش
نامه مجمع و کلمه و اصل کی و بیشه و تقو بصر کی و بره و کلمه ان و رافع جهت و منفع صدر و مر حیض و قابض طبع و دو و رافع
او جهت سه بجهت کشک و در و مجمع و در بیت تا دو جهت هر ها و ضماد او جهت او و بر و دو و بفرغ عضو او جهت دراز کوه و بیش مرغ

و طلا او نه زهر الحیوت تا بیک سال و مغز تیر و مصلحی با آب و آب او قدر شربت از آب او تا یک فرسخ
و در مطبوع تا جمع و از زخم او از مجال آب و هم و بیش لسان است مرخ درخت ابیاض نیز است
مرز بیشه اصفهان درخت کوهی است مسک خون مجموع است و از جهت لوکیه از آنکه در علاج بیش و نیه و ذکر
حاصل بیشه داد و آنها بر نفی نامه و دستها او کاه تراز و و هر نامه ان شی او که بطرف زیفن و نافع مختص و نفوذ و دراز
بجهت که بیشه او و مرسیه در دانه اسهال و آنها که استشاق بن که و مختص جهت و اسم است سک را ارسک نامه و ان خوشه است
هر از جون بطریق حیض یا بیر دفع شده بر روی کشند منجر میرود در غایت سخن نیها و بهر او و دفع
مر آورد در کمی زرد و قطعی تا او دراز و با علاقه و قیمه او و جی هم تعیش نامه و ان نامه اش از جهت
خون در حوالی اطراف بهم مهیه و بر از زیر ابیض بخش با بیر بر طرف او است مر اکلنه و دیگر جهت نامه و ان بیشه
هر از بر هر موضع نافع او سکنه و اطراف او بلایت مرا نامه خون اطراف در بیکی جمع کوهی حکم کنند
و ان سیاه و اصلاب است و هم جهارم بهر زنان خوشت هر از زیر جون بهم مهیه با حکم بر کی
او بجهت که حکم کنند و ان شعر و غیر صلت و عیسی او از آرایه و عود و سند و حسن لیه حکم حکم کنند
بر دبر که بورد و مر نفس و خون کبوتر و قدر بیشتر مرتفع داده در نافه با کنند و علامت مغشوش از سیاه
مقوط و نقد او موجود است و بجهت در نافه بیشتر بر آب و با بیشتر اول از نافه که از نیه پس در وسط سیر بکند از
هر کاه بر سیه نه دارد خالص است و الا فقد در بجهت و بغرغه ذکر کلف است قدر از آنرا با آب بهم بالا ذکر
صد شیخ خالص دکی شیخ خوش است و کاسطوکه خالص سیه و مشک و ظرف طوبه در بقدر یک است و زر شی
زیاد بیشتر و اهبرین او بیشتر و قوش آسرال بیشتر و از نافه بردن آنچه با کمال در بیم کرم و در هم جنس آنها
کنند شیخ جنس او خالص بیشتر و منع نه و دکلد اخلاط بارده و حرارت غریزی و عضلی ظاهر
و هوای مفرح و خون ناه و مبلس طبع و مکر و جهت خفقان و اسهال و عشر از رفع حضر او بر سمیه و مسهله
و سعوط و بیخ و دو جهت و خشکی و بارد و بجهت رفع و نفع او در بیشه و بلاد و انسان و رایح اهل
و بیخ کوه خرس و رسانیدن دو قوه او بر بعض بدن و در اکثال طبقات چشم مر و شرب او و رفع
بیش و قرون السبع بهر در فرح او موجی هر و طلا و سعوط او جهت سکته و جمع امراض دماغی و مر و بیشتر بان بر
مقوم رافع دیوانه او جهت منع نزلات و صداع با برد و با بفرغ خیر بر اهل جهت تجربه باه و اکثال او جهت

نفقه بصر و بافی و دمو و نفقه نافع و مضر محمود و بیش و مصلحی با فور و دو و عنب بیشه او بهر ان او جهت زاد در خیار
و شراب او بیشه بر بلاد ان و مصلحی کلک بقدر شربتی تم درهم و بیش شراب جهت و نفقه و بیشه مستحقوها
شام کفت شربت که بر زر از زیبه بر دران نامه شیر بقیر طاهر بنوی و از مر اجا مطلوب است از شبه
و کنک رود و انجیر و ارسنج را بیاه نفقه بیک آبک در آب قا کنه جمع الطلا بضاد مغه بجوش نامه کرم
و شه و جالی در رفع کوشت باد و ان سه از نخه و کی نیه دیلات و رافع اقمار صلبه و جالی و نه ان و در
اکثال مبلغ و نفقه بصر افتخه و شراق و طلا او درهم رافع خارش جون و شرب او قتال و بر قش
آبکیه است مستجله نفقه بصر و نه ان است و نفقه کلی کوران و انطلاک و نفقه کی نیه که او فرو و جهه برار
و در شه هایت با بجه که و صلب و بهتر ان بهم بجه و مرغ بیش جهنم پاک کنند چوب و مع متوال الله
شاه هر من کنند و بهتر ان او خوش جهه و صب شیرین است در هم کی و در اول تر و مسکن بدن و مهیج با بجه که
استعمال خانه و ساخط قوتها و مقوی اعضا و نافع و اضاد اخلاط و شرب او و فرار است مانع تاثیر
ان و مضر بعلی و مصلحی عنی و مر تر حرکت تا ده ابی و بیش و مر است مسیر اسم مرباک کوه است و انطلاک
کوه و اصح ان بقرطه است و عیسی او معتدل و محرک باد و مسخن بدن و منع نه و هر و شفاعت و ملطف
اخلاط و مقوی حس و کرا اخلاط و رافع اخلاط سوخته با و ارا و شکر ان در اول تر و در حرارت معتدل
و مولد خون صالح و نافع صعود کی است بدن و جهه با لجه و نه و حرارت و انواع جنون و درد سینه و سرفه
و نفس مهیه و جکر و مرقه الیول و با جنفاق بی جهت رفع جنون و دبا و بادام جهه تمیز مرض مر و شرب است و با
لکوکو از بوت و نخ و جهه پاک کنند تم بخت کنند و ابش بر جهه و قت بخش نفو و عسل و بکر او بر جهه
علیه بقوام آذرنه و اضافه خوب طبع دهنه و با اندک ضد لی و مصلحی خوب نه نامه مسین بیشه نافع
بهتر است مسلک الجن شام مر آنچه و جهه و صعود است مسلک الوما نامه مرک است مسل نفقه و جهت مقوی است
مسوحات در ان مرکبه است مسوال الاکل شام دو و فرار و مطلع است مسوال المسیح نوعی از زیرک
مسک الفرود اشرف است مسوال العباس نوعی از کشته و در عمر الابیض شام مر است مسلق خوب است
مقوده و مسعفا و مسعفرا نفقه بجهه ان بر از نه خوب است مسن بجهه ان است مسنکر آهوی است
مطاد فخر از سیه است مسفاملی عود نه است مسطحی مصلحی است مس اسم آهن کی است

مرسوخته اسم ناری است **مس** اسم ناری طلای نقره **مسکه** نام ناری است **مسار** بهندی قرشین است
مسود بهندی است **مسی** بهندی گیاه است در بعضی بلاد نه اطراف جبال هند اسم **مشش** اسم ناری است
از رنگ قهوه‌ای است و بهترین او شیرین بر آب که جوهر و شیرین او بهتر از ده درم است و مقدار مصلحت و شیرین او
قریب طبع دوای مجلوبین است و اگر چه در نسخه نوشته جهت کسی و القاء مرض و کسی بیان عین و صفرا نافع و رافع آن
مسحوق آن خشیه بر مثل آن چیزی است جهت بر آب و دوا آن مخلوط آب کرده بر عضو آن مالیده شود تا که تمام خاکی که با و بر آن
دفع شود رفع آب کند و از جوهر آن زهره که بر فوق خون آلوده گرفته خون بند شود و شهد و آب دهم حلاوت او شود و بحرکت
بر می دارند او را مع النفوس دفع دهد و آن چیزی و مضر مردمان است و مصلحش بکردن انجیر در جمیع امراض و خوردن
او بر بالای طعام و خوردن آب فرزند و نیایه مضرت و مضرت او تلخ او در هم کی و خشک و بیرون او در اول کی و تر و قبض
و در طبع متفق تا نقره و تا نقال کشته که در عمده و سهام خوران و محلول او را مقدمه مضرت صحت و جهت خیر باید و بهر طبایع
آب بخورند افیون جهت جمیع درد‌ها و خطوط او جهت درد گوش سمیر بن بایر افیون آب بر طرف و بدن تلخ و فقر و شیر شتر مثل
دوا طرح شیرین او تحقیق آن از طرح و بدن شیرین است سعاد او بهترین است او در هم کرد و خشک طبع بارد و مدد و محلول کرده
و خطوط او محلول ادام در هم خشک و قاطع سهال محمود او در و خوش لطیف در دوان قاطع طرف ادام خطا در است
مشیط الفوق بهترین است شاه تا بر یک در کبش شیر بهترک کشتر و صحت بیکار قبر خوب بود در هم کی و خوش الصر فوق این
طبقه طرح تند در دو تا بیاید جهت آن که دیا مک دیا مک مجربات **مشکطرا** مشتمل بر دو نه قبر تر زرنی آب کرد کش آن بر
در بهر کشتر از برک بود بر این خوشه و ما بین بستان و خشک و منفعت از آن بخورد و شیر او بر خون خوب در آن مزیج کرم و در
و سطان خوش و نقایه جهت حیض و انقاس و مسقط جنین و منفعت حقنه جهت قرح رطوبات غلیظ از سینه و شش و در قیح
و تقویه آشتهه و شرب او جهت عشق و برک در دیا را فوق قبر از بوده است و آن مرکز شد و مضر محمود و مصلحش برکه و شرش
مشکال و در مطبوع و مشکال بر شش بوده قرقه و بوده او در حیض الجنین او بدی **المشتری** بهترین اکسیر این
قلعه است **مشک هندی** معروف بهترین است **مشط الوالی** و نیا قوس است **مشنک** بهندی کرنه است **مشک و ناش** بکوشه
بشک بتر اسم اشاره است **مشنو** اسم ناری است **مشک زیر زمین** اسم ناری سیر است **مصوص** سرب است
که از جهت و منع جریان بهتر بهار سرد کرم و از جهت خوشبوی جهت منع ترشح و نه و قبر او آب جوهر او ترش و بجهت منع
و نفع جمیع اجزاء او است **مصطکی** معرب از مصطکی است و بعربی علکی ارم نام نعمتی و شیرین است بر زنر

حرف المیم مع الشین

حرف المیم مع الصاد

از کنار دریا و سواحل بحر بر سر آن بر نظر کرده و جهت و در عرض خاصه او و لطافت برک او و نازه و جهت ادراک و دلالت بر
ترش امر تخم و فوق تا بیست سال بقوت در جهت انقوتی ایرس و دلیل سرد و خشک و بیخ او بیست و برک و قرار سود
قرح مقعد او و دهان و لثه و لثه و قوی بخش کی و خشک و بجهت قبض و انطلاق طبع او و دوه بیخ و کوشت بر مجموع
و تخم جهت مضرت حیوت و مضار بر کی جهت صوت و مرض و مسک جهت زنان و اشه جهت بر کی قاع و دوا بیست از
جوهر بیخه مکرر کرده بر آب غلیظ کنند جهت نقرس ادم و دوا سهال قرصه اما و ترق ادم و بر آمده که ناف و هم و رفع
سیلان حیض و کشیدن اعضا و عیب نافع است و بسکه و از تورم کرم و خشک و در تورم و صفرا و بر دو اخوه و اشه و محرک
آرد و رفع و بیا عظیم و کمار این صوره و رفع قاع بیا و بر بند و رفع بخش و دو در هم از ترازو مضعف بکر و دو و قرح بخش
ا بغا یقین جهت تنقیه و بجهت جهت و ا بیا بیت جهت و ا و جهت النفوس و ا و ا جهت تنقیه ادم و جهت ریه و ادکار جهت
نزف ادم از رطوبات با کنه جهت قرانم و حافظه و خطوط جوهر بیخه او در و طرح کنه جهت کرانه و مجرب بر بستر کجوکن
بنه بن و بجلب از تکه کما و نون بر جسم جهت درد لوه مجربی بنه و ملیا بیخه و او در و شیرین جهت تنقیه
از ابتدا و او و شیشه او در و ابتدا بیخه بر در و شیر و ضماد جهت سیکی اعضا و جهت و سقطه و طلا شه و رفع
کون و بخار با او بر شیر بسبب جهت او و قرحه و دو و اعضا بیکر و قبض سه و دو قاع و بکردن و کوطا او و بیت جهت درد
سر و دو و مخصوص طبع و جهت اکلیل و ذهاب و شیر و لبن و شیر کی و جهت و در کی بیشتر و سکنکی براو و بکرخه
لبن جهت کشتن و تکمیل و دو و تحقیقات و دفاع بن او جهت جنب و طوبه و دخل کرد و کوبه خوشه و مصلحش
کوکان و کرا و به بستور کیا بر نهد و بر کرکه خیاب بنین بن و بیش بوشش کند و دیگر بن و بیم او و اصل الجبل و در
تقویه جهت و بکار او و قرحه و بر شیر بیخ بیکان است و در قاع سنگ که بکرد قیا بسا و دیگر طاس است با قدر بر مضعف عاد که
بشنه محلول و مخصوص بسبب ادب و ضماد او جهت امراض مجوه مضعف اسهال رطوبه بلغمی بکر و و مثال و جهت قرصه ایه
و حقنه او جهت قرصه اما و ملیا او جهت آثار جسد بکوطا و خشک مرضیه مضرت در طرح در خشک مسکی و مرهم بن فرش
مسیار نه قابض و بسیه و از قرحه حیوان و بیوان و انواع کی تنکی و ذوجات قاع و قدر بر شیر بیخ بر مثال
مصبع غیر عربی است **مصباح الروح** مضرت **معادین** معدت و معصران و بیان **مطا** زنخ و در است
مصطفی است **مصبع** سندی است که از آب بیرون آید و بیخ بهند **مصل** بترکی و فرقوط نامند و در
اصطلاح قاروره که بیند آن تا بیت و شیر بر طرح داد و ملیا او بر شاک کسانه و با تنقیه او بیکر بر بیرون نیند

الرعات له

منفعه بانه لب بر ترش سرد و خشک و مسکن حدت عین و صفرا و تنقیح دراع او ادام صاحا و طلا او و در رفع درم زبان
و حنجره و دو بهای کیل از جوهرات و مخفیه او جهت قطع حاره منفعه و حنجره بر کوه او و مع لبر نفع و قبح و ورد الفوت
و مصلحش او بریکا و او بر ترش **مضی** بفتح میم زدن ابریشم و ترش حب الفقی **مطبوخ** آب آن کوبرت در زرطیخ
بنفش بسه و آن منفعه بنا نه لطف از ترش و در فال نافه است **مطهر** بخشت است **مطیثا** نوزرت
و لعوق او خوبین اسم **مطر** باران است **مظ** بفتح میم کلمه است **معا** تا بر ان بصر و بر برک با بر سوق نامه
دو را حمه کوبرت **معشوقا** شاهی جست و بهو دانه **معز** بزرگ است **معاویس** بنه بن است **معقار** بفتح
آوت **معد** خشن الشیب است **معین** و زرنیخ است **مغات** بخرت در زرد بطر و بوت ادرار مایل بر ترش
مایل سفید زرد بصر الهیر و خوشبوی تنج مایل قبر بر است و فوق بفتح زنان بر است کران کلا زرت و فوق قبص
سوزان و اخراج است بر عرض هر بیشه و از جیال کی تنه و بر کش بجوهره و مضرت و ملیا برک تب کلی سفید و ترش
حب التنه و افلاطون کیه قبر از و در نوزه ترش بیم بر بیه و در مصر سفید و مضعف الرات و در هم کی در اول خشک
و قوت تا هو سال باقه سمین بر و محرک باه و بوقه نافضه و مضر جهت صداع و جگر خون جهت صرع و جنون و فلج و داد
و جهت جهت امرض بفتح و دو دکر و خاص عرق آب و فوق تا بیشتر بیشتر و در سه کی تنج آدار و سکنج اعضا و خشک
و تشنج و بر تنها ان و صلابت کم و دعا و ستان با آب بخار و کشتر سمین بر و ضماد او با کلی ترش جهت جبر
کسر و دو و ضرر بسقط و نفع در تکوی باه و بهترین کیاه و مضر شد و مصلحش عدس و قبر بر ترش و صداع و بیش سر زنان
و دعا و قوت **مغره** و ابریشم بلین سفید و بیشتر کوبیه و فوق بفتح بفتح لذیذ بلین خوشبو است و آن حالت که از ادام جنبه
سرخ مایل زرد و اغرق بر و در هم سرد و خشک و قابض و مجفف و ملیا و بیاض ترف او و بیاض جمع عضا و تحلیل و اسهال
و قرش تا هو سال باقه و سکون بدن و محرک باه و بوقه نافضه و مضر جهت صداع و جگر خون و فلج و داد
و جهت امرض بفتح و دو دکر و خاص عرق آب و فوق تا بیشتر بیشتر و در سه کی تنج آدار و سکنج اعضا و خشک
و تشنج و بر تنها ان و صلابت کم و دعا و ستان با آب بخار و کشتر سمین بر و ضماد او با کلی ترش جهت جبر
کسر و دو و ضرر بسقط و نفع در تکوی باه و بهترین کیاه و مضر شد و مصلحش عدس و قبر بر ترش و صداع و بیش سر زنان
و دعا و قوت **مغره** و ابریشم بلین سفید و بیشتر کوبیه و فوق بفتح بفتح لذیذ بلین خوشبو است و آن حالت که از ادام جنبه
سرخ مایل زرد و اغرق بر و در هم سرد و خشک و قابض و مجفف و ملیا و بیاض ترف او و بیاض جمع عضا و تحلیل و اسهال

حرف المیم مع الهاء

حرف المیم مع الطاء

حرف المیم مع الظاء

حرف المیم مع العین

حرف المیم مع الغین

نامه و ترش بر شد و دیگر کی و مایل بسیار و صبر بر آن اگر بر است و فعل اکثر صبر بر آن است و بهترین او و بهترین او و قبض صفیه
و کی سرخ و جوهر آب و مضعف باشد و بهترین طبایع و بعد در و خشک کاه دارد و کرد انند بار بیخ و صفا کرده آمده
و اگر بر آن کون سیاه و آبی بر زیر آن فوق کنند در هم سرد و در هم خشک و خوب مضعف و مقوی طبایع و رافع صداع
و صرع بیل و دو در او اشتها و بهره و بهره بر جوهرات و بهره کرد و چشم رافع لطف و برص و مرا ناد و حرکت و رطوبات مثل الم قرب الفوس و قبض
ال مصلحش عدس و ترش بیم و اسهال و بیش و ترش **مغره** بدان است و ترش رافع زیر نامه **مغاثیر و مغفار**
کسر الشرات **مغموم** قید و بدان **مغناطیس** بجهت مقناطیس است **مغاثیث** کسرت **مغلیاثا** بفتح و اسم
حرف ع بر دوا و است **مغرس** اسم ناری است **مغرستهوان** اسم ناری است **مغرماهیه** طلای قرمز است **مغرو** زیاده
و مغرو مغنیه زیر نامه **مغرنجفا** اسم ناری است **مغرج** ل ن ال است **مغرب طلب الخزوة** دو بخوبی است **مغرود**
خوش از نظر است **مغل** مراد از دو قبض و ترش است و تره و خشک کند و لب و غلیظ و در شجر و ان کرا الجبل و ضمان هر بیماری
بسر تخم تخم شهد مغل از قاعده و بین بدان بر مغل و مغل بود و بین بر که کلیه بدان بصفور و آنچه در هم بین خوره و بدو کاه
و از زر مضر و بکوبه و بهترین او زرد و منفعت برای تنج است و زرد و صاف و در ترش کرد انند و خوشبو بیشه و فوق است بیشتر
بقوت در اول کی و در اول هم خشک و بیاض و لطف و تقویه و در بول و مشروب و حیض و کی مضرت او بر مسهل و بر تنقیه
و مضرت سرکه و مسهل بفتح مضعف و مضر باه و جهت سر و قرطیه و کرده باه و کرد زد و کلیه و تنج مضر حرث و دو بر سر
و تقویه باه و تنقیه از زهره نافره و حق نب و فوق بر حیات حیض و تسکین حرارت و در و کلیه و بر و خوف و بکر
و رفع ان و بهر که بهتر حیض و نفاس و طلا و اورام و تقویه و خشک و در هم بجهت فتح عضل و در و بهلو و رفع و بطنه و بخون
تخم تخت و بدو و ادرار و بیم و مضرت و بر سر و آب است و مضر سیاه جهت درم و بدو و فوق و دانه که بر تنه جهت اسقاط
و از و بر سر و کلیه و بکر و جهت و بر سر و بول و جهت رفع القفا و رفع و جهت بیرون و رطوبات سم و ضماد و سحق مطلق او
بهر خوشان بهر بیماری و بر کیا آب است کشیده بشد و دیگر ان و عظم او جهت درم مغنون از رطوبات و مضرت و مصلحش کرز
و مضرت بر کی عفص و نفقه و ترش کیه بیم و ترش و درم و ادرار و بیم و اسهال **مغلک** اسم شرط و خشک و درم است
و بجوشه و خوشه و در و اشیر و ترش و بود و فاسد و کیل است و در خشک او و خشک و ترش بیشتر مضرت سرد و خشک
و فوق و قاع اسهال و سیلان خون و مضر و مضرت و قطع و جهت تقطیر البول و فوق و ادام و بول و طلا جهت رفع نفوذ و رکه و عفیه
و مضرت طبع و خشک و جهت قرح و نه و تقویه بنم و فلفل بنه بوخته و جهت جرب و کرکه و منع و قوه و قهر و مضرت **مغنه** عبارت

از شیر بلادیست که آن کوه عظیم خوزیست بر اضافه نمایند آن کس بر ارادت تشنگی دارد بهتا و تفرد بهر خوشه مرغیه و الغیلان و جلاط
معده و تخفیف کبد و مرقه ابیل جزیره و کفه و اخلاط سوداست **مقدونس** فعلا ابیل است **مقلقل** قرب **مقلوبنا** بدیست
در خزانه آنکه شب **مقص** اسم عربی قیاست **مکاسر** تقویس است **مکاتال** بسر بیرنه قرب **مکنه** خرشیه
اسم مفعول است **مکوی جاله** اسم هندی و آن بخون است **مکویه** اسم هندی است **مکس** فارسی ذبابست **مکس عسل**
فارسی نحل است **مکس** بهندی مکهار است **مکهار** بهندی مکس است **مکری** بهندی بخل است **ملح** فارسی نمک و بهندی
هر دو از نمه نمه و ملح و نمک و بهندی آب نمکین و بهندی دریا و آب شور و ملح آن آب شور و بهندی آب شور و ملح آن آب شور
قبا است و در بیرک بهندی نمک نمکین است و در کلیه مجموعه بهترین او ملح اندر و ملح مرده است پس نمک ماده و بهترین نمک نمک طعام است و نمکین
نمک بلخی و نمک منکیه و بهترین او نمک کلیل مجموعه صافی است و اوراز مطلق نمک نمک طعام است و نمکین آن سمک ملح
و سودا و ماء و اعتدال و رفع رطوبات آن و در سدد و تخم طعام و فساد آن و مشوش و تخم کننده حرارت و صلح و شیر بیاورده و بهمین فرمایند
آن و بهترین و سهل خلط خاص قوت از سایر جمله کنند که کوه جلاجل و بوبا و ماء و تلخی و هر خلط آب الملح همان خاص احتا
و بهمین ملح بوداز آنکه عربی رفع مرزه که اسهال و مانع صدت جذام و زنگیلی و آب ملح جهت اسهال و عسر و سکتن
رفع عفونت افیون و سموم گزنده و گزیده بهام و جهت آشفتگی و امراض مغلوب نافع و تکون با نمک نشخوان منفش
معده و جهت قطع اخلاط و جهت قطع عفونات و اخراج ملح ابیض و بهمین و مخفف ادجهت تقویت دوده ان
قلع لکه و صفا دادن و جهت نزلات و بازیت و مغزان و هر دو رفع جهت رفع دوکی و حفظ آن و شد و هر که دفع صاحبان
جهت درد بنفس و بحر تبخیر و دو بچه کان جهت گزنده عقرب و جهت گزنده افعی و سکنجبین جهت گزنده افعی و ادویه
و قطرات جهت گزنده مار شرخ و زرد و نهنگ و بارق و عدد جهت اسهال و مغص و جهت سوختن جهت نهنگ جهت بلیه و بازیت جهت سرگین
آتش و جهت مکه و جهت نفع آبله و جذام و جهت دوکی و جهت دوکی و جهت درم اشیان و غیره و جهت قرحه و بهر که
جهت قوت و عقده و اکتحال و جهت پیاس و خلاف بهمین دوقه و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
جهت پیاس و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت

و تعفن مرض و درد مفاصل بن و جهت مضرات ایشان تخفیف مصنوع و جهت اشیا بوده و جهت و از خلقی جهت آب
و جهت سایه و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
که ان مرض نشد و الاغلا و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت

بدرسیه حد شیخ و اکثر آن ریاح و در فعل قرب مع او است **مليح** نوش از جلیح بهنگ بکس قرب **ملوخيا و ملوخيه**
بهندی بستیه است **مليخ و ملوخيا** مرزنگوش است **مليطن** بوته انیلس بقیه بوته است **مليطى** بهنوا شد است
مليطرا از اجزاء سیاه است **مليون** بخجر جهل است **مليونيون** قنطوریون رقیق است **مل** سیب ایرانی است **ملكا**
اکلیل الملک است **ملطاة** زنی قوس است **ملاح** بفتح اول الشبه بنوا اندر و طالب است و بقیه مغربی قرح **ملوح** بوی شیاه
قنطلی بخجر است **ملخ** بفتح اول ثانیه و خاء معجمه اسم و هر جوادیست **ملين** اسم هنر کنی است **ملا الاردية** بهندی
ملك الاول سرا بخش است **ملوك** بهندی سرکه و شوربای است **ممن** اسم عربی مجنون که مغفله کلکه بیشتر بنه منش
ترنجبین و کرکنی و هر چه برنجات تن متعفن و نوشیدن است نافع قرص الفرح و اخذ زیت جذبه صدر و خفقه و نفس از سرما و سرما
منبج بفتح اول بیخ است و بکسر اول درخت بادام است **منبع ذرا و شاب** اسم ذراریست آن بخش است شبه بنگاه و سرخ و بیاض
از آن و تلو بفتح بخجر و تیز است بسکه و منبع و آن کاه و خوشی **منسم** درخت الشیخ که گوید **منظر** بکسر است **منشر** بفتح
بهمان نام بیرون است **منلوه** خرزه که شل شاه مرغ **منبل** بیزه از سیم نیست **منك** بهندی نمک است **منده**
و دفن **منصر** بهندی طاهر است **منل** بهندی زنبور است **منك** بهندی منفعت است **مندو هل** بهندی تیر و تقوت
منجنت بهندی بهنت است **مو** اسم یونانی نبات برگ و رقش تر شب و رقش ایلان و سطیر قرنه و تقوی و دو تخم
با برگ و رزد و بهمین زنبور و تفرق و تفرق است بفتح و خوشبو و در قیلون و دارچین اگر که دهد بسکه کرده و هر
ریشه و الاکنه و ان سخت جیب است چنانکه لطف که بقیع مغفه و قوتش و اوسال تا بهار و اکرم و در سیم تخش با قوة
قابضه و مدر بول حیض و قطع و منوم و قطع و تخم و در دشمنه و کرده و رطب اجتماع بفصل شبه و جهت رباح معده و تخش
دود و خاصه در قلم بهنت و تخفیف بکر و معده و کوکب و رباح و رفع کبار و مرض و نوره و بنج و لرزه است و تقویه آواز از اعراض عصب
نافع و حلیل و رفع خلط و اخراج عسر البول و تسکین حیض و غیر سرد و مطلق نخم کرفس و عصیر و مصلح نخم بنیت در سرکه و خمر
شرب تنق و ترشال و دیش نوان او سیند الطب و بیخ دوان او جهت بهنت و کوکبه قطر با لیون است بلوان او و بیخ او تیس
و رقیق او قوه و جهت است تلف الکلی در بخش شبه نوا رقیق است این بوزه کوه جنس است سفیه با بیس و دلاز و بکوه
و نجاد در این قبیله و بهمین کرفس منجنیق و اصل قرنفل و مکوز و شبه و تقویه و بهر برابر و الاکاصد و تیج آن الاکل
مومیا نوعی بلغانی و جنس بنفطا الکاسا است و نوعی مومیا نامند و آن جنس است در بلاد فارس نامند قیر مجهول میشود در
بعض جبال کوه است و اسمان نیز موجود است و حق جبال نیز نامند و آنچه در کوه و در بلاد مغرب نیست مثل بخوبه فارس و بلاد

ایران نیست و بهترین ایشان ایران است هر چه بود بوی بیشتر و در اسطوخودوس بهترین او دشت و بهترین کرکدن او کرمان و در
با ریشه نامی کشته تمش کوه ایران بالیه ایام با هر دو اول سیم کرم و در ان خرش و نقل بعض مشتق او و اب کرمان و دوش
با چهار ال با بسیار او مقوی ملح و مفرح و محلل مواد و برده و مقوی عضا الجز و نظا هر و مجفف طوبات معین و به و حافظ
ارواح بهنه و لطیف و سریع الفهم و جهت فواق و بول و در عشق و لغو و بهمات مشروبه و جهت و در جمیع الفواد و تقویه محمود و جهت
رحم و جهت اعراض بوده و نفع الدم و جهت شاه اهل البول و اشتها و اجنبا و الفیر و تقویه زنان و کزیره عرب و شرب جهت
در رخوه و ضماد و جهت سنگ و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
جهت خشخاش و اب کی جهت زهر و در اخراج معین و نوش ان شیر معین است **مغلط** او بهر غلظ بهمین جهت کرنبای محمود کاه قوه
جهت اعراض تیز اسهال و بکر بخش ان بهمین جهت شیخه و معین و در اعراض و تقویه و مغلوط و بهب لقب و ان زنان جهت و در کلی
و بشر جهت اعراض عضا شاهی بخیر جهاد و بهر زنان خروج کرنبای خوش جهت صدر و جهت و جهت و جهت و جهت
و خلط و بارد و خرما جهت گزنده عقرب و محل او و بیت و در رفع نیش جهت نظر اهل و هر قوه و دوکی و جهت کلف زبان
و سرع ابا و رفع و جهت و در زنان و جهت و در اشتهای و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و مصلح الکشین و تقویه تنش و کرکنی و جهت و در سیر و ان و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
جهت و مومیا و اتا و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
سبب حرارت و تعفن و مومیا و تقویه الیهود و دلیل ان طلا مرضه و جهت کرشد و تقویه و در جهت و در جهت و در جهت
کرشد هر چه از جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
الاقالیم جنبها ظاهر شود و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
اب مغز و حرارت الفرنجیه و در کتاب اعلاء تقدیر و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
طلا و کرده و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
موز معرب اندام است و بهترین و بهترین طبع و نمه و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
و تاب و نفع و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
تازه و شیرین کرده و خوش نما باشد و رنگ و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت
هر کرده و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت و جهت

دو هم ترسیدن بیش و طلب مهر و مقبولی بسیار و از بهر تسخیر کردن خواه و حله خون و مگس و مجرب و جهت اهل کعبه و در دو نشستن
حلق خطاره و بسکه و اما جهت کسی که مسفوح و بعد و آب تخم مرغ و جهت لعاب و کشیدن خون و جهت روغاکه بهت او و در بهت
او جهت اثبات زخم و رفع خوف او و رضا و برکش جهت تسلیم او رام و نفع معدن و سه و دو حقه و مصلحی عمر و شیر و بران

بدانام

رنجیدن **مونوبزانا** مرد کسی که بسیار **موتوس** بسیار قطرات **موم** نام شیر است **موعاتا** کبریت
موذیون نوعی از هیزم است که بر کل مغیر شیر بسیار تسخیر **موسوسی** هر نام جواهرات **موملا** هر نام ابن عباس
موملیون بر وزن آن است **موسوی** هر نام عرض **موسوسیون** موسیت **موداسنم** موسی است و گویند هم مرغ
از هر **موداموی** پرسیدن است **موسوتون** نوعی از سوم قرب بیش است **مودم** هم در آن است **موش** نام
قاره است **مونیرا عسلی** هم در بوی **مونیرا دوبیرکو** هم در سر مرغ است **موسیاکوهی** غرا الهوات
موجه نام نبات **موسیر** نام صیدلی از است **موشرد** نام بر بوی **موجه** بعضی نام نبات **موبری**
بهترین سنگ نوعی است **موهه** بهترین سرست **موتا** بهترین قیمت **موتی** بهترین زراعت **موت**
موسلکتی بهترین الفاظ است **مود** بهترین قیمت **موبذی** بهترین کلمات دریس است **موبلک** بهترین اسرار است

حرف الميم مع الهاء

مها بفتح اول و الف کوه به تبریز بیاء آهو هم نیز نیز است از زهر مرد و هو هم نیز مهر اسفرز و نقاب فتنه بود
و لب و صبر و شیر کنک آتش از نه حاره آتش ظاهر گردد و خون که صاحب تجربه در جاهلیت نفیس هم سیاه و تیز و شود
و قدر از آن عزیز شود و زنان را بجهت تیز و شیر کنک کنک است و از کوه به مطروف سرخ زند و از بعضی مجرب اسهال است در هم
و خشی و هم بر طلبه بیکر قالع هوش هم است **ها** هم و جهت از دو بیک نوشته در دهان که بر حل رافع فقر زبان
و از مجربات انه و نقش حصاة و مهر بول و تفتیق او بران که جهت عسر ولادت و بر طفل جهت از نگاه چشم زبان
دفع ایذی هوا و اهل کشان و در بهشت و ابو دست است جهت قضا حاجت و ضد او بر شتان جهت از کوهان شیر و دفع مجاهد
آن مغیر است **مهلبیه** بفارسی شرشاه نامه از جوا غذه نه است ترتیب و کنگر ترتیب نه فاد و دارد و بیت جهت
صهب بن سعره آشام نه و بجهت دفع قبطی و از ریختن مواد و عده ناشی شده بوکه و تیز جهت بقول جنون
و درد سر بیش و زه کبود بن و قولیه خون صلح اهل است **مهد** آواز بوت **مهلی** و **مهلو** بهترین است

مهوکه

حرف الميم مع الياء

مهار هم سنه رسانا است **مهدی** هم نهر صلح اهل **مهدی** هم نهر صفات **مه** بهترین عرق **مهرکیا**
هم نام کوه اصفهان است **مهره مار** هم نام مجمع الجواهر **مطین** هم هر است هیچ نام نه در هر است

٣

قرنیه بخور از دمی که کش بکسر و زدام او شیر و شیر برگ کرفس و جوش مال سیاه بن سر خوش و خوشبو
و دانه زرد و سیاه و از دانه کار کوچکتر و اشهر ترین هم و جنگ و مقصود مجوه و کرده و شعر نظرات و حقه
نشاره جهت بیچ و قرصها و ضماد و جهت داء الفیل و کلید آدام از مجربات زنه و طبخ جهت بیچ
موده و انه ابن جهت سرف و رفع بیخ شاخ ابیض جهت سرد و زهر برادام جهت بهترین و هم زهر برادام جهت تربیه
در رفع آن و رفع مجرب و انه **میعه سائله** هم بیطه قطع در حرص است لیسا رخو بود و انجیر از درخت تراش
کنند اشقر مایل بزرد و نقوا عسل است و بهترین قیمت است و هر چه از شدن اضلاع و خشک مصلحی بیتو و مایل
بسرخی و عطر است در انجا است و بطبع غلیظ سیاه و نقیل و مسمی و مجوه مایل است و مؤلف گوید که
بکنی او سفید است و نیکو سرخ و دور کرد که هر ادان قطع در حرص است مسمی بمهر در عبادت شاه در حرص
به نقوش آه و مال باقی است ایرسی کرد در حرص جنگ و مقدار ثلث و نیم و بیخ و مصلحی و مقوی عضا
باطن سر اسرار او جهت و رفیه اکبر هم مهلب و مقوی عضو و جهت بهنام و سرفه و زنه زنان هم و در سینه و ابه و استسقا
و سیر زرد کرده و مثانه و در دکمر و دلیس و کرفتن آذار و طلاء مطبوع او در رفع بیتون جهت مادیه و از مهار
بارد و ضمار و کرز از مرغ از مجربات بخور او جهت اجتماعی حیض و خلاء او جهت جوب بهترین اجوبه و ضماد
فتق و مفاصل و مقوی عمران و مضر ریه و مصلحی و مصلح و قدر شرش آن نیکو ال تا شیر هم و بدلش و مغنی
یا بیمان و جهت و تقلیص فرق فطرات و مغنی او ادرک اطرات **میعه یابس** فتو بعض فقر اطرا و در حرث
ادات مرسایه از آن تشرد بهنه و فتو بعض اب مطبوخ آن و کرم حیث آن زیاده و در هما قول مانند
سایه است و باقوة قابضه و محلل او هر چون بوسیر و حیض و مستحاضه و جهت انضمام و لحم و صلابت آن
و بخوردن جهت اطراف و مغنی و رفع خرز هوان و بیا کمشر و مصلح و مصلحی بازاریه و بدلش صابر و شیر و قرت
و بدلش قاقله و مثقال **میفختج** معرب از مرتجه فارسی است و بعربی عقبه الغف نه و آن آب
انگور است صدر طعام زیاده از بهترین شود و غلیظ کهنه و آن مایل تر است و در کمال ثبات و ترش کوینه
و چنین بانی که مرتبا بجهت ترین کهنه و آن مرتبا که نیز به کوز و در هم کرد و در آن خشک و قوت آه و مغنی طبیع
موافق سینه و شش و آبله و جهت دو و مجربین آن را و تو قه اصحاب غلیظ و مصلحی است بعد و آب و بدلش عبر ترب
میلوس نوعی از زبد الجر و فارسی کرد ایوب نه جهت اجتماعی حیض و حقه و در دکمه و بیرزه در شق قطع و در عرق مانع

مانند زبد الجرت **میبه** هم فارسی آب است که بهراب آب انگور و آب کنار و آب تمر هندی **میفختج**
ملتبر حرمتجه است در جلس و کنگر بار دیگر جوانه نه شیشه **میفختج مفرح** مرتجه آب در آن هم
و جوز بوا و قرنفل و مثال آن اضافه کنند شیشه **مو بزج** زنبق کبیر است **مجوش** هم فارسی است
در بهشت و در بهشت بهترین حرمتجه داده شیشه **میقونیون** نوعی از **میوس** شراب سیوس است
میشهار از بردن است و تقویت بعض اقوان **میخاک** فارسی قرنفل است **میمون** هم فارسی قرد است

میلوس معرب است

مینهل بهترین حرمتجه کوه **عیسی** بهترین صلابت

حرف النون

حرف النون مع الهاء

النون مع الالف **نا بخواه** هم فارسی است در زنبیل نیز نامه دیبوه و مکون
ملوکه کوینه زنبق بفتح اول و تخم صعتر بیت است شیشه بیتون و از آن کوشت و شعر مایل زرد و مشه بود و بجرافه
و شش طبع و قوت حرمتجه سایل تابع است در اول هم کرم جرش و مجفف و مدر بول و حیض و عرق و مرض
سموم و گلگل بیض و دوا نه فواق و خطوات و قرصه در رسینه و علاقه تکه و دیده و مغص و بحر و لحوم
تمر و مسهل بیماری و مقوی و از وجات سینه و جهت رفع عدت قیون و مغرات آن و عسر بول
و حصاة و رقه و شیشان و از دفع جلبه و نخوه و فرش و کشتها و مهاری مثه حضاجات و سر درد حرث و بهق و برص
و بیل جهت آهنگ بول بیرون و کرد و جهت الفقع و بیا بکشن جهت مجرد بین و بجهت قیام اهل الجوم و کرم اطلم
بنا بقراه اذنه نه و ضماد او بکشنه تخم جهت نفه آه مجرب و بجلس جهت درد جهت عقد آو کنند و در
آن و از مجربات حقوه با طلس قیون و بخور و رافع خون مسحه تخت جلبه بهبس و با احرار برص
و آثار و مقوی فعل ان و بدو شیشها جهت بیرون نیسه و بنگ و زعفران جهت ورم آشیان و نظول آب او جهت رفع
کرنیه عقرب بر او و اثر و نظر او جهت کرانه ها و بخار و فرز و حقه او جهت تنقیه و از رطوبات به
بولد نافع و خون و ضماد او بر بهن بکار جهت صورت لاذن جلبه و شرب بر حقه او در بحر طلس خیر جوانه
و بنفشه و سیه باشد با کوه و شکر و بر بالای لحم جوده شود جهت فربه بن و فرجها کند و نانه خوردن آن
رافع تنگ کند و مثانه و از مجربات و مصلح و مجربین و مصلحی کشنر و مقلل شیر و مقوی و مصلح آن ترمس و قدر
شرش شیر و هم بدلش و بخم لسیه بیتون و عرق نانخواه جهت فلج و رعشه و اعراق عصبیه
مفید و عسر نفس را در حال رفع کند و حجم و بدلش و بخش و بان عرق کشنه و رفع بیض و رباب خرات

٣

در رفع و رفع کرد و نوشیدن بهترین آن بر بدن و در رفع و در رفع و داد و دام و بر ده است و چنین در آب بیوقه بر یک
انگشت او بیشتر نه بخش نه و خشک کند ناهنگ و نگر از نانه جهت ده اشهر مایل و بهترین مجرب است
نارجیل او سلسله جهت زنه و در خشش تند و خشک غذا و بهتر از عقل غرمیه و نه عیال عرکنند و در
او آبکه است مانند شکر و لینه و چنین در اول طلق مراد شاخ او سلسله مراد بر بره کوزه بران نفع خشته
آب در آن ظرف از تیر طاق بخر طلی جمع شود و او سلسله کی مانند و صلاه تا و تا بکر و تا بقه و در اسطخار
و تقویه باه و تنقیه کبد از خوارت و بعد از زکر زنه مانند سرکه ترش شود و آبکه از شاخ تا جهل بار در قسم
ادات بن قسم آه شود طارق زنه و لف و حقه او تدبیر تا فاله و تنه رس شکر و دو نظاه حرارت زنه
و نهه حیوانات بعد از سهل مطرد فان مخبر و فار جهل در آن خرجم کرد و در اول آن خشک و مکرر آن
لیمار کرد و خشک و بعضرت است و آب او کر مرد و سرکه او در اول کم در بر بعض خشک و مقوی تا و صلاه مر
و مقوی برک و کر و مسمن بن بر و دین و مدر خون و جهت تغطیه اول و سر و ترش نه در دو صلاه مر فرز و کبد
و آن و رفع مواد بارده بلغم و سوداوی منتقی باه و جنون و مثال آن و خفقه بکر و قرح ظاهر و بوسیر و بکر
جهت تولد خون صلاه و تقویه حرارت غریزی نافع و جهت او و بر حقه و مولد غلظ و مصلح آن سکر
و نبات و مضر مجربین و مصلحی مثال ترش و لیمو و فاله سکر و آن صورت عنبیان و عشرت قدر و شرب
از جهم او سر مثقال و از آب او سه اوقیه و ثلث او جهت جنون و لیخولیا و تقویه باه و سر کرا و مسهل کرم
کبد و حب القرع و جهت تقویه انجو و صرا کلون طوبی و مقوی و خاکه او بیاه و دهان و کف و کنند کمنند
رضا و رافع خشی و حب و حکه و جهت مقوی مهری و رفع ادکه کوبیده و بیشتر از آن اخراج کنند
شرا و ضماد جهت تقویه فهم و تولیه بر آورده و رفع دود و ثانه و ریاح آن و در دکمر و آن و در بر و تحریک باه
مفید و قدر شرش تا هفت مثقال **نارجیل بحری** هم است علاق و از مانند علاق و رجیل جهت جزء و طوالف
و بنت او معلوم است از دریا افتد مکنند و خوش بیفه مایل بزرد و سطبر آب حلوه و لوت او بیره
مایل بر بغل مانند رجیل و علاق و سیاه و سطبر و خوردن آب از علاق و رافع سموم و قصر آن ابدال است
و او مقوی قوی و مکثر جماع او در بر و کشک سامیه کشنه و رافع سموم و فهوه و فیون و مثال آن مجرب است
مقوی تر از بیاق کبر و علامت علاق از است رفع قه است و ثانه کشته باه مکرر داد و ضماد او بر موضع

گزیده عقرب و زنبور و هوام رافع الم آن در حال و بقرب یک پنج درم در حقه کنند و بر مکان بگذارند و شفا یابد
حقت رافع از تبهای مرکبه و باردة دفع و منافعات بقر و رافع مضرت هوام و مانع و مشکوف آب است و موجب
اضلاع را به از حق بین و رافع آفات بسکارت و چنین در بین ضلع نشسته بحرکت و تکلیف و کوبیده بر ایشان
نادنج معرب آن نارنگ فارسی است ریشه و بیت درخت و بیت نارنج و شکوفه و تخم او در هر دم گرم
و خشک و تر شرابه و در آخر هم سرد و خشک اما از حیث حرارت موافق بیست منزلات و مشروطه است و در برگ او
او تفریح غلیظ و مجمع اخراط او در همه امور بهتر از نارنج و دهان و بیت زرد او بهتر که جهت در هر مجربی شب بیدار
و بیش آن که حقت لطف نشسته باب کرم جهت تخم و اخراج کرم تخم و دق و غشیان از مجربات خاص و تخم نارنج
بتمامه جهت بیرون آمدن و جوشهای سر و تر و گوش و جلد بدن پیدا و بیشتر برگ او رافع طاعون و فساد
هوا و آب خبیث بیت و شکوفه او جهت عسر ولادت مجربی و قول آن هر چقدر و شرابه او رافع سم عقرب و هوام
و شرابه او بشکر مسهل صفرا و هوا و آن و رافع حار و امراض حار کالسعف غیر مجرب و اگر او مضمون بکر و مصلی عسل
و شکر و درهم از نارنج مقشر او ترقی گزیده هوام و بیشتر بشرب لیشه آن بر درخت او و بشاهیم این شرح
وارد و در سایر منافع منه نارنج و نیمبوت و خرنارنج بحساب گرمیت و در طعم نارنج بیت او و شکر بیشتر
او در دفع کجه تر مقدم و در قبائل گزیده نشسته و در بعضی افعال بهتر از زرد و طعم نارنجین دو مثقال او و ماء زهر سموم
بارده مجربات و بوسیلن شکوفه او مقوی دماغ و محلل کند و عرق او در سر بعرق بهارات در هر دم گرم و خشک
و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتهاء و ماء جوشیده و عفاصه و ترلات و در دستور دفع زحیر و دخش و خفقان
و غشی و مداوات او هوش روز زردی و دفع بشکر و ربع درهم مرجان جهت رفع سرزنی مجرب و ماء آب گوش
جهت اخراج کشته گرده و ثانه و شرابه او ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی نافع و قول او با پشم جهت صلاح
رحم و بشیر با دهان جهت ثابت بر اسهال از مجربات دانسته و اگر او را بوشیدن او موی بخار است و بهر مضر
عرق بهارات و مصلی کلکات قرش در ظرف مسافت سال باقی است و در شیشه با کیل نادنجیر اخراج
غلیظ دارد و واقع است و رفتگان کوه مینات باریک و البسه رنج و کلش با مدتر و در خوشبو و از روی آرد
و در مصر او ساق کلام کوبند و انجا زرد ترک هنود و مقلوم میشود خرز بیو فارقون را که و ادر روی مرکز
بغه ایشان نا کسر نامه و او و مقوم و مقوی عضاء و ماء او منافع است چنانکه در هیو فارقون مذکور میشود

و نظاهر است که مرب از اکسیر نه است بجهت ترش سبق قبض و در مصر سبق الحم نه از نار و شد اسم نار شکوفه
سرخ بین زرد و از نخود تر از کرد و در گل شسته با نار و بیخ او مرض تر بجهت شسته و در خرمن کرد او مجربت و در خرد او
بقدر و حصا و در چیزی و قبض او و در قبض مرد و در صحت و در صحت و در صحت و در صحت و در صحت و در صحت
درم گرم و خشک و نافع مسموم و مجربات بیش و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی
و اسهال نرف ادرم و ضماد جهت رفع حق و تخفیف رفع و مضر شانه و بوست و شد در رخش و مصلی و دفع باد
و لاکن و قرشه ترش و مسهل و برش خون و بوست لیسه و بوزن لاکن و سبل او سبل لطیف است ناطف
بتازی صلح و قسیه بنا مه کرشانه و مای است و مه او و مرقد و مغلظ مجرب و جهت التهاب و مضر
محرور و مصلحی ترشیه نارفاس بود کوه جهت مرد راه بنوت مقوی کش و کمیه بدن است و فرد
نار را بترش زه مر ان است مهر کرد و جهت تیزه و لیسه و کشیده و تخم ترش شبه جهت مقوی و بنوبت
از جهت سرم در اعراق غلظ نه است کشیده کرده و ترش است نافوخ بیخ فرق است
نامعیت اسم نوع نه و ترش است نارون نارون نارون نارون و نارون است نارون اسم نوعی مطلق سنبل است
نارون قلیطی بتازی است نافع بیخ ترش لاله است نافذ بیخ اهرمن است نارکیواه رسوب
و تنوان بطلا و مرهم و زنه و از قوت او ظاهر مشق و مرهم و چیز شسته و قبض خشکی مجربت نارک کسیر اسم نهر کرد
نارکیسه بتازی قبض از بیخ و نقوش است نارنیل بهندی و رحمت نافا بهندی نقش نارکلدوت خبر
عربی جهت نافی بریان و نافی بریان و نافی بریان است نافی کلغ بتازی است نان سنگ بفارسی
خبز الموت نان مکیماه نه بهر خبز الکنگی است نان دوغی خبز الطایف است نان بوتی دوغی خشک است
نان بی سبوس خبز الجوارش نان کسه خبز الطاوس است نان ساجی خبز الطابق است نان کاج خبز الفرح
نان دوا اسم نه بهر بیرون است نان کیل ترسیل است نبید اسم عدد جمع کرده است بیع خبر غیر و هر بیت تا بر
مخصوص انه و فقط قسمی از او است و از آب او در سر موی و جهت ترقی و نه و خوردن و کنار و جهت و شکر کند
و هر کاه مدت کمتر از مصنع نه و از مجربات است مجمع شسته مجرب خون و مجرب مصنف دفع و مکدر سوداء و اخراج
از زیر و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی
انت و هر چیز و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی
و طرق آن نوع مقوی است و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی و مقوی

نامادون بتازی انس و بلغه دارد
در دار گوشه هم

حرف النون مع الباء

منفعت اسهال اس صاف او بجوش نه نافع الیبوز و بخوردن در طرف که مرا نوع کم خوشی تاریخ شسته بگذارند و نوع متاخرین
آب بخوردن ان و جهت بیرون قولنج و مقوی و هر چند جهت سانه انجور را نه و آب کیسان کهنه و بیشتر
شیر زن خنه نه شکر و جهت و نامنان آنچه بخوردن و بکلو صافی کند و بعض بجهت تقویه و در اصلاح ان از مقوی
و معاجات نامه جهت او و در چنین و عفران و عقد و عنبره از هر یک بجهت بهار مرده طلاء و بیشتر و بیشتر
تا آخر صاف کون و ضماد مرهم نامه و هر چند عسر و شکر و اول ان خرب به بدن مشرب ان آب جوشیده نه
لفظ او بوزد هر چند آب بشکر و اول ان شبه بود آب بجوش نه نافع ان بود و بهتر جهت تقویه ان کرده
بهتر که او را هر بیه نباید اصلاح کند نبید الزبیب نبیذ مویز است نامه در هم کرم و در دار و اول مغنی مبین
و مضح سده و اخم و مسکن مبین و مقوی مصیبه است و چیز قرص عسل و شاه نامه هر ابل و مدار ربع غلیظه و مجرب
و مقوی سینه و بر و سخن کرده و نافع و صریع الاکله لبوا و مقوی و مغلظ اخلاط و مولد استسقاء و چیز جهاد و چیز
جوش شاه نامه جهت جمع الفقه و تقویه مبین و اخم است نبید العسل شراب عسل است و اسم کرم در هر خشک
و گفتار اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ تخم مردین و مقوی و مقوی اسی جهت امراض بارده مثل قیا و عشه نافع است
و چیز لطیف تکیه مکور شربه شهوت افضل از نخود و بیشتر از عسل و جوزان خشک بخورد و بیشتر و اعشر ان لبیب
و قرنفل و بیک نصف عشر ان و عفران و مدس عشر عجمی سکر و آب بجوش نه تا شش ان نه پس صاف نمود تو عشر
او عسل تازه صاف کرده بجوش نه تا شش او بوزد نبید السکر شراب شکر است لطیفه زیر مویز آب بکیر و اوشت
و موافق قولین و مولد است و در بخش از آب شکر شربه عرق اغلبط و مولد صفرا اگر اشد و در تجارب و اشربه
نبید التمر شراب خرما نامه کرم و خشک و ترش از مویز و مولد سودا و بهتر از خرما تر و سرطان و موافق هر ان و هر چیز از
بسر و مع ماء زهر اول کرم و در و هر شش بهتر از نوشیده تا بقی و مقوی و مولد و بوزد مویز آب بهتر و مویز
تمیز است نبید الدبس و السلاف شراب دبس و شراب است نبید الارز
بفارسی برنج نه و مصر و در کوه و اگر هر شسته و از روز و جو و کنجد و دیگر و بیشتر است تا حال بیش طبع و شکر
رخشه و مرکب شسته و بیست کنند و فقط باد و چیز عسل شاه نامه و شکر باد است و در بیشتر و مصلحی مضر مخفف الله
و مصلحی هر تازه است و انجا زیر جوز تر است جهت نافع و باقی و مسهل و هر عفونت و بلغه و اگر است و بلغه از ان دو
نیز نامه او است نبید الفواکه شراب است از آب میوه و مبین آن و مثل قوت تیزی و اشتهای آن و ان بهتر از شیره جوز است

و شکر و سرد و نفخ و مصلحی عسل و او به و نامه و مجربات بنق بارد و خشک است و نامه کرده و کنار و شسته
نبات الملاء نبات الرمان نبات الاشیاء شبه است نبات اسم نه نیز است نجم و نجیل اسم شیر است هم
که هر بیت بتازی شبه نجیب اسم نوع بیت نبات است نجاق بهندی قبض زمین است نحاس نام نه است و خرد
و در دهن مکن مجربات کنیه و در عین و عین اند از آب جوش و هنوز و مبین و طالقون و نامه و ان نه و در خشه است و در
طالقون که زیر و نوعی از ذهب و ان نه نامی هم است بعض ان و مبین زیر و اگر ان سرخ است و از نمای مرا بهین و ان
و چیز او اعشر و در و تیغ و نه و زد و مجربات و چیز و هنوز مصنف کنید و چیز هنوز مخلوق قبیل و مجربات بنا
بران صنعی و اسطهان است شایع کهنه و چیز می و الحق می و انه نه و چیز می و مبین و مبین و مبین و مبین و مبین و مبین
مخرج کهنه مجربات او و در هم گرم و خشک و مقبول او مسهل و اسفر و اطلاء او جهت بردی و مجربی و مبین و مبین و مبین
و تقبیل او اسم شش و چیز و در که سه بود و بجهت از نه و چیز را هم که ضماد نه نیز و رفع نوازی سرد و دفع کردن موی
مجرب و انه و هنوز نه از طرف بقلون لب و بهت حضور تر شیه و بیات و دو قطره او را و نه کند و شش
عذر ان کرم بیت و بخوش مسهل و نه و که تا قش صفای و ق که او در تر شیه مکرر اند و چیز حضور آب سرای
و سرکه و بیشتر شور و بوزد کار و رفع کشف و کشف تخم با بدن مشک خوب که و شش او است نحاس صینی طالقون
مصنف است نحاس قبرسی مس سرخ نیز زرد است نحاس مجوف روی سنج است نخام نوعی از طیور آب است
و هر سه ده اس انفوه و انه از غار که کرکره و از ادک بزرگ و اتیق از نفوس و سبهی و سر غرض و سر و سر و سر و سر
کرم و نه و هنت و ضارب و دله خون مبین و کرکی به و مجوف و مبین و مضر مجردین و مدبر و مضر و مصلحی و آب که کنند
و خانه بزرگ و مقبول مقوی است نخل زنبور عسل و در هم گرم و خشک و طلاء بطوبه او رافع و در کرده و تنور و مجلس
او و هست و چیز بجهت هر بیماری و در آب خشک کنند و مکرر هم آنچه با مجوه او از کنه بوده و مسهل و کشر مخفال
بشم می شسته در انه زنی و نه مبین و اقربه که و مجربت نخاله بیوس چوب است و از مطلق او اداء و بیوس کند
و او از آن که و شکر و مرا قش کمتر و جالب و تعین طبع و آب مطبوع او بکرم و مصلحی جهت سرد و بود و شوره و نه و قوت فیلان
نافع و زن او قابض و مخفف طوبه بوده و ضماد و مطبوع او در شهاب و اصل آن جهت تکین در لبنان و در بان که از آن بوده
شیر بشه و بکرم که جهت آزوه هم و تکلیل ریح و اعضا و مطبوع و مسهل و مسهل و مسهل و مسهل و مسهل و مسهل
زیتون و در که جهت زیتون نه و مصلحی و مطبوع و در آب که بر آب جهت دود که جهت عقرب و بجوز تی و ماء بیخ جهت منع آن کین مخفوف

درختان آن نوعست و بجز خشک نبود او در سرکه جهت کرنج و فطرل کنالد جوز جهت سکه و تخم کنالد بر
رفع قمل در رگ بکار برند **نجاع** فارسی مغز حرام کونه در جمیع افعال قریب بهم و طلی صداع است **نخود**
فارسی حمص است **نخود الوندی و نخود بری** بصفت نرزاد و مرجع است **ند** فارسی کشنیز نامند و مخترع آن
بخشیش است داد مقول دهد اس قوی کرده و مصلح هوا بر رفع رخام در رفع رخام است بخور او سرما و ضماد طرفی
عمر او دو دهم و اطعمه مرکوز است **ندی کاکیرا** بهندی مرغان نهر است **نرد**
اسم فارسی تخت شش بلیر بر بر از آن بر کرتر و سفید دراز کرمان سنجرد و ابن البولم کوید مخرج صادق
رفع جزر او در رجال کرمان حصر بیاید یکی کنک لسا مشهور در اول بهار نامند مرده بر کرش شیشه
برک جزر او جمع بقدر سه تن بتو کشاد برک متصل مر کنک بنا بران در اوقات امکان سر فشان
میکنند و بلزم شیخ کاه در زیر بیخ او پاشان چه بینه رفع انزاخته مرغابیه و مالک خوبان الشر جمع
باهم و بیک جرمان بکار نهد در ساعت جوش بنا بسته و جمع در خور اندازه نانها از تنور بیرون و از خواص است که
چون بیک از و آمیلن لسا بر آن شیشه بر کاه لوان بخورد و کیا عالیه کرد و هر سال بیک جمع شده و خوده شیشه بر سال دیکر
از آن مکان ان بیخ مرده و بهر سبب کنک لسا و اخاقیه بهم جمع ان سفید است و در سر کهن بیک
کاهی ماقب میشود ابر مغز و در فرج در کان و جمع بر شیشه و استاد تیطیس ان بخورد یا قرص بقوص نامه هر کرا بخش
بیکرد و اکر مرد تلیق نوشد بشت نامه بدستور رفع حمیات و در رد تلیق اشیا جهت رفع حنا زیر بجوب و شه در ناوه
از تیطیس او صورت اخرین فراوانست و در دست اشیان ان بشیر سرعت ولادت جهت زیر ناهه بر بنه بیچ زیاده
شده ناصر کرتر مخبوط و بجوب او رفع ناصور باکلی مثابه **حبب** معرب از ارکس فارسی قدیم جرا بر بری مستعمل
لبنا نامند چون بیار اسیا بکلی صلب شیشه که خاص نامند و حمص مغلف کنند در سیم کرم و خشک و تحلیل سیاه
در ورم کرم و در اول مرد قوقش تا سرسال باید است چه بجاذب کشنده قبض کرم شکم و محلل قرص شرب بیخ مطلع او
بذیه تیفس حصوص بشیر و مقرض مع و مستقط جنین زنده و اورده و مخرج مرهم در مرهم و بیچ شیه و اسباب دهنده از کوها
ظاهر و بلغم و اضماد بیخ او جهت اشیا مرهم است عظیم و ترا باط تیطیس محقق و سیمی و تحقق او بیکن جهت درد دار
مرهم مناصر اقرص با کرسنه بلی جهت تنقیه قروح و کشودن و پیلا و شوار نضج و دالکه کرم جهت اخراج بکان و پیکان
و بر سرکه جهت داء الثعلب ابیض و آثار جلد و تشبیه جهت قوت کردن نقص و بر دادن اجل جهت رفع عنیته از جوارب است

بر تشبیک اسیا و از دیر شیر و بشنه جهت کشنه و ضماد و جهت نفوذ و منع نزاف و کشیدن بصفات نفع در داء قاطع
خون مرهمات است با مازو و ان در رفع سیمین خشه و بیه نیا او جهت در مرا بار و تحقیق شده و داخل مرهم جهت شهیان ان
بخشیش کفته و اکر تنها در دستان کنالم بهم شیه مادست بر بیش کرکی مغز خوردن مصلح بنشه و کاو در ساعت
اقوال کبار امانع است و در تیز تیش بکال و تخم او جهت ام مثال محرک باه و ایمن و بر کرد رفع نقش و اثار و فرحه
بنا زاده رجیش و مجمع جهت و مغز حرم در مرض شکل هر کدام کرد و در ظرف کنه بجوب کوشه مقدار شکم در روز
در بجوب منفع فم رحم و رفع درد دندان و مرافق امراض عجب **نوشفس** بولس کوید نیات مرانه خوش بوی او
شیخ داده بعورت و لب خشک و عضلی الین او بارد و عنها بد رعوق و ضماد و بشر جهت کرنه خوب و مسوط او جهت بوی
بیز و قطع عاق لب و نوشه و مقرارة طلع اسهال است **نود** درخت عبارت **نوکسی** بهندی جهت او درست **نوم الاصل**
اسم فارسی بلغت ترک **نوسک** اسم فارسی **نسرین** کل سفید است کوهک و مغلف و جهت او تجربه درست
کلنج لب و جهت و کمر و کل سیخ و کل نرکس بلکه کل عنبر نامند در وقت کوی نیز بر شیشه در بیاده بیاناول اسم حرام
میکنند و حرق او بر سر زاده اصلاح قرش رفعان میکنند معتدل الحرارة تجفیف در ورم کرم خشک است و بر ابر حوص
دل و دماغ و حواس سیاه او در تفحیه خوشبوی بدان داد و مرحض و مسهل ملغم و سرد و اوقش شیشه عطسه آمده و منخر شده
و اکر مصلح رفع و دوای بکر و جهت قرنج و غشیان بزرکان و خفاق و ضماد او جهت کلف و آثار و مدبوله و رفع بر فرزه بخوردن
دارد بر سر مع شده تولد اثار جمیل و سیاه جهت تقویت مرهم و خطر اوار و رفع نسیان جهت کرنی کوش و رفع ان و سنون و مضمضه او
جهت درد دندان نفع و از کیمیای چهار درهم برک کل و مسهل قرص و مداوم خوش مثال با مثال از اول جهت تکمیل
نافع سفید شدن مرض و شد و انطلا که جهت ایم او هم و در حل کل بر بیشه از کرنی بلکه بر بیان شهد در رفع او
در بهتر و رفع کرنی کرنه سخن بیشه بال مصرف رفع و ابتهیه رافع از تجنب جمع و مداوم دو قرشت بکوید است
نسرا فارسی کرکی کرنه شیر بیشه تجربه از سیاه طبور بر کرنه جهت دمار رفع قرب مقصب و ابن ابی عرب و کرنه در
بکرند نوزاده بر سر هزار رفع قطع بکنند بدلیل کل بجاد اسعد رضوان آورده بکنند او کمان بیان لکه در بکرد
کنک بیان از سر اسیا بر صد کرد و در مسافت ان در رفع و در مجرب نیم بر سر هزار رفع مجنون و از خواص است که
بجهت حرارت و دقت سوزش بکیش بالفیش و نافه زیاده بسال بکنند و در سالی زیاده بر بکنکه و بیک بجر بکنند و بیسم کرم
و خشک و کوشت و اصلاح رفع غلیظ و رفع لبن الحدیدی منفع شده و مخفت سعادة قاطع منیم و اقوال الفیا و غلیظ غلیظ

نافع کفی و اثار و فاکنه مرادی جهت انکه و دوز خواص است بر از بیع کون بکنند و با هر نقطه و مس نقطه مقرر کنند
لعنع معروف الطیبرن نباتست و در بهار اقوال قبر از اهل و در آخر و هم آب و خشک و نافع بیه مغز و دل
و قه باکه و اکله و نافع مره و ضعف و رقق خون غلظ و محلل مواد بارده و رایح مره و مولک بیه و آبی و کشنده قبض کرا
کنیم و اب او بر کرد فلیطون اسم و شرب بر سر خواه و اب از تراش مشک فراق و شیشه لاوه و بلغم و مبهر بکنند و بارد
و خشکان محرس و رایح الفواد و جهت درد سینه و پهلو و بیع و رطوبات بصب بر سینه و مقرنه و مهیج حضور و جهت بر سر پشان محرک
و جهت بر اشیا و بر شیر بالا نافع بجاوان و اهمه که در شیر بها رافع خوره است مجرب و بالبیت رفع خوره ان بکنند
و ضماد ان عصر مره و بارد و جهت و ضعیف ان جهت کرنه بعرب و مشهور جهت بر سیه رفاه نافع و رافع در سر بارده و بیوز
جهت در پشان و در دان و حلول اول و اهل نافع حصر و خطر او و اهل جهت در کوش و مسوط بلغم کنند و جهت کاو و بر و غنی
کلنج و تر و جهت خاد بهر و کون و خاه بر کلف و نابه و شیر و کرنه در ابرام است و مصلح کرفی و بیش او و بر نهر و دو
شیر بر تن و مرهمات **لغز** بقول اول نافع **لغز** حجر معروف است و نقل نفس مصلح بر کرنه است و بیاض او و بر نهر و دو رنگ
دو خط او لب رنکا و دوایم کرد و کرنه الصوت و در سنکی بر کرنه خوش کرنه و مکنون و جهت او جهت اسهال و شیر مولود
جهت عسر البول و کشنده کرده نافع و نافع **لفط** بنیت که در بقر نیست و جهت و مصلح و بیاه و سپیشه **لغا** سفید
سفید او لطیف و کرمتر از اکر او خوشه و ضعیف و مع الفتوه و مع حیض و مخرج جنین و جهت جمع او مرده و شراب و ملا
نافع حصر و جهت خوا و فتوح و در عشقه و کرنه عصبه و ترن و در بهر و بر ان و بر سر و بر و بر و کرنه و حقه ما و زیج کرده
و مقوی و رفع کرم و تلیس و رایح و بخش و در مغاصل و کاهی ان جهت نزول آب و بیش و خطور او جهت کرنه و رایح کوش
و در قبه و بخور او جهت سردی جسم و اشتاق ان مغیه حضور و در بین مصلح ان مشتهی و مسکه و خشیر و مصلح کرد و قدر تیز
از سفید او و در دست تیغ مثال در بیاه او و تیکل و بیش مثل و بیه و نقه نفع قطعان است و جهت و بیاه او و بیاه
معنی قول ابن بیطار است **لغل** نباتست و جهت کرنه او جهت بیه بخوبه و دکر بر نامه خار و خشک نافع و نیز
و بر بر بیش و تنفس و در بیشه کوه بیشه کرنه و خشک و تخم کلان مداوم در رایح بیه و رفع و در اول خشیر **لغل**
ابریس است **لغلغا** بر جبل کاج **لغزه** اسم فارسی قبض است **لغل خواجه** اسم فارسی بر سر است **لغلک**
زهره و بر تقبض قرص است **لغام** موسیه است و نوعا کمک و نوعا نیز نامه **لغولیس** بهرا نامه قبر و قبا است مصنوع
لغاوق نام قبیح و دیاس سفید است **لغیقن** کرنه است **لغلک** اسم فارسی **لغشک** جهت اسم او مخرج

و مصلح و در حیض و شیر او جهت نرد و ضماد و جهت مغاصل و قطرا جهت کرد و قرح و خون و زهرها و قلع بیض رافع نزول آب و ظلمه بصر
و بر بر بیض و کرنی بلکه خاکستر بر او رافع جهت کرد و قرح است و اکر بر کرد بر مرهم اسفیداج او و حرق شیر او زیاده
مقوی قبض است و مصدر بیس کرد سوداوی و زهرها و زهر بر بیک و مشران خطرات و در تجربه تقبض رافع بیض
و ضماد است و از مجربات شده **لغیج الغلیوت** نباتست نامند و کفت **لغزن التاسک** کل طبی است
لغوت بهندی شیر است **لغزی** بهندی شیر است **لغور** بهندی شیر است **لغزن سفید** اسم فارسی دو دو
بر است در اقوال بخار از قبض و تقویت دل نامند لزن است **لغزن زرد** دو دو بر است **لغا** نباتست
اصول او نامند اصول او کنه جنس بیه و بیه تقبض است و اوبار تنها و بیت جهت کرد و خشک کنند و اول
سر و خشک تقبض و تقویت و در است و مقوی و رافع و قابض و موافق و مع و رافع الحرارة شده و بیل اسهال و حیض و مصلح جهت و اعاده
و بر کرد و رفع و بام کرم بر نشسته و جهت خشونه حلق و سفید و در سینه و سل و قطع خون و بیسر و حیض و هر بره او در جمیع
و رفع و فرط عسر حیا و مسهل و حقنه او جهت قرحه امعا و طلاء او و اعضا و جهت تکلف و بر کرد جهت خناق و ادرام و ما
و اکتال او جهت دو و قرحه و جرب و منع ریزش مواد چشم و بیشتر زنان و بیشتر و بیخ جهت خونه بیک و حرارت و مانع و تقبض
منس و سده و در بر جهت و مصلح تیز سینها و اکر خشن قرحه قبض و بیش بیخ مغول و جهت ما و حرص و تیز بیش اند و کلال و نفخه
لشاه اسم زبان سریانی است که از شیخ الرئیس و بیل بیس جهت اکه و بیاب که بیدن عفاب را و بیم الله تنخ ان قبت
جهت ان هیز و همان قابض و بیخ و منفس زخم است حقه و خرق عجیبی ان که بیدن او انبون را کوانیه نشیه بر کرد
نافع زیاده شدن قرح و سعه و اکله و اشتهی و هیز و نقوات و مجرب دانسته و خواص بر کرد و اصل ان مکرر است **لشف**
اسم فارسی بیخ مرباست و کوینه غیر است و آن کیاه است سبک و رسوب رافع نامند اشیان بخور و منع و در ساعت در حیض
و نوعی کیاه مظلم خوره مشکر از لیه و در اکام و زخمها و بشب و قطع خون غیر تیز و در بیاه بر اقوال نامند است **لشانه**
اسم فارسی بیخ است **لشاه** اسم فارسی شیر است **لشاسج** معرب است **لنقاد** اسم ذهب است و در خت کر
کوه بیشتر نامند **لنطرون** بورق است **لغام** بنا سیر سیر نباتست و معروف و اکر بر کرم و خشک و ملک او
مصلح بلغم و بلغم و رافع نفوذ و رفع و حفاظ مصلح و اقوال ان و مقرر و اکر مشتق و جمع مرض و بیاه و بطلان الوجع و منفر مجرب و مصلح
سرکه و رفع و طلاء او و مصلح ام مرض و کرمتر و رایح اطراف و رافع حقرت و بیش سرت حرکت و طلاء و جهت بر
بر الله قبض و مار از ان و تخفیف بکرد و اکر نخوبک او او زنه بیچ جسمی کهنه و ضرب ان عیب نفع تخم نخوش اطفال و کرنی او

نازه است **نور** اسم بیدار از رب است **نیض** اسم نبض است **نلولان** بهترین حرارت است **نمل** نوعی مورچه است
دیر سرکه قاریچه دانه خشک است و آن سیاه و لاغر بود و کوچک و بدبوی که در ریاحین و ریاحین ریاست باشد و بعضی از نمله زنی
نامه بدان است و اسم کی و خشک شود شراب و آب بر صحت حیوان است و طلاء حوق او نافع بر آن مورچه
بر اول قطع کند بشبیه سیاه ایشان نفع بر زبان کنند و اگر مورچه و دیگر قطع کند جمع کنند و طلا او است و بعضی
مورچه صغار برادر و بعضی دیگر از نمله باشد و بعضی نمل کوچک است و عقد در اسباب کنند و طلا او ایشان نیز مجرب
باشد و بعضی و بعضی مورچه در سرکه قطع دانه خوابیده و دانه و بعضی از آب بعضی عسل است و در جنگ
ادب سر الطلو و بعضی ایشان سر نمله را گرد باشد که آن در بعضی که در بعضی که در بعضی مقطع و بعضی از آن دانه دیگر و بعضی
بخورند بعضی بخورند نمل شخص بطرف مقدم بر یکی دو در مقطع شان بعضی و از نمله که نمله نافع است **نموس** بعضی از آن
بعضی مشتق است و بعضی بعضی در بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
غیران وقت نمیخ بیکر است و شکران ماء را لهو را الا کیه کوبند و در جلد و در تیز و قت مخوب سرا و موجب و بعضی
و کیا تر بین کوبند و فوده و بعضی است و در بنا برکت ممسن بدان است جالینوس گفته طلاء سرا و در بیشتر بعضی است
و نفع نافع بعضی تیز و بعضی است و در اسطو و بعضی بعضی است و در بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
بر بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
و طلا او بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی
بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی بعضی

و همچنین بر بیشه و نانه نبشته و بخیر بر آن بیشه و چنین بر آن نوشته و بر آن نوشته و بر آن نوشته و بر آن نوشته و بر آن نوشته
بکشی سوی دریا که آنجا عمیق است و هر اطراف آن آب است و مرغی در آنجا گذرد و خواهد نوشادر **نوشادر** نوشادر است
و او معدنی و او در نوع بر سر شیشه و او معدنی او در بلاد معدنی است قطعات مرمر شده باشد و او از آب
جنس است حکمت بدین کف که از آن جوشیده بدان آب قطعات سفید بر آن است و بعضی و فلک که در نوشادر
استخوان آب کبود و بعضی است و کوبیده در جبال خوزستان نیز می‌باشد و معدنی و ماء عزیز از جنس و مصنوعی و از معدن
کیف عام بهتر و از کف او اولا بهتر است و زر و جاعیه سفید میگرداند و بعضی سفید می‌کند و بعضی از زرد لاری
و عشرا و کف رسفیه کنند نفع میدهد و اگر آب کرم و در اول آن حرارت چلغوزه جانب عقب عقب نطفه هر و غضب
قروح و قطع خون صداع و بلس قوه مشع سده و اثر بدن و رخوان طبل نافع و کیفیت و صدیه تیز و طلاء او
جهت سنق و نافع بخیر جهت بر بیماری سده و الفلس و مقدم و او نافع جهت جرب و موقوره او به آب جهت زلوله
و سنق نزه و اکثار او جهت ابق و قروح نافع و دیگر و نافع و خوش عزیزه در خوش عزیزه کرده است جهت ابق و شراب و حقنه
انسان و نفقه کنند سهر بخیال و نافع عطی و سم مجرب و شیشه بعول او در زمان که نوشت بر کرد حصار
ابر سوی و کمر او و جنگ کرد بیش مار و دیگر است و چون بعول او در زمان که نفر فتق کند و در اطراف فتق که از زه
هوام بر آن کرده و در اسراد و نفر است تقطیع است **نوادس** اسم نوادس فتق از فتق است خصی او دراز
و باریک و جهت اسباب بر سر آن اسرده و سه بر و بر جمع او و آواز و خشب بر آن است و بعضی زند و خوش و بعضی
شده و خراد و نانه سوزن و نفع او بدان سفید می‌کند و در دم و بعضی که از او بجهت و نفع او در آن قرب بر
و بعضی اکرم و جنگ و نفع او در بیرون و بعضی بر اثر است بعضی و نافع است و از مجرب است و از آنچه
بشره العصب و بعضی طبع کشود آن در زیاده آن و بهتر نفع او و بعضی عصر صغیر از تخم و شیر و خواد جهت
در عصب الکتف و عضلات و نفع نفع الدم و شر و عضلات آن جهت قرحه قصبه و او از جنس مهره است
و نفع او در نفع عموم و او مغز او است بعضی فتق قدر شیر کیخال **نوده** نفس مجرب است کوشش **نوفلن**
اسم نوفل از نوع است **نوق** شتر ماده است **نور** نور گیرنده است و بعضی اول و بعضی نور او اسم حسی
سکونه بعضی است **نوالفلک** و بعضی و در شیشه است **نواة** هر بیه و اسناد است و از مطلق او و او دانه خرما
حضور در اوان **نول** بهترین ابن حسن است **نوح** بلاد است **نهنا** اسم بنطل و خرج است کیم بر شیش

مرغ دیگر قرص و بنجشک بر زمین کلکه نفس بیمار بر قرص و عشق و بیمار تهی و بعضی بر و برگ نفس سته بر و نفس
دراز بیمار عزوم کرم و خشک او بولیدن او جهت تمام و ضماد او جهت اورام بارده و قطع عرق و منع قوله
قرص و تقویه مرض و عسل جهت داء الثعلب نفع و شراب او مدر خون و بالقرع و نافع خشکان و بهر که تریاق
هموم و خیانه ماء او بیرون و خوردن او بجوزان با اورام مسمن بدن و فرقرها و مقرح و خوشه بخشنده
آن و از خوردن او است در جنبه یکی بر اهل او بهتر عدد دانه کشیده در بار بر که کبود بسته در جاه سند آن
در باب بستان با سر دو زبان آبه و جنبه در صرع بسیار جهت بیماری زود جهت نافع سحر و چشم که
نفق قرة العین است و نفق بعضی جمع چیزی است **نفشل** اسم عربی لغت قدر است **نهنک** اسم
نه هر عشاق است **نیلوفر** اسم قاری است و کرب است لغات و عبارات از او است بعضی مانند زردک و بیکار
نرم و طولی بقدر عقل آبها و برگش قدر بسطح آب و فرش بقدر بیست شب بقدر خشمش و در آن گلهای
عریض سیاه با زرد و خشش بیرون آب اگر او بکوبد و بعضی سرخ و دان هندی است و بعضی طین نبود بر که
و کوبند بر آن نیز بسیار چون اجزاء او در دو درم سرد و تر بقدر زنج او در کرم و خشک است و بیخ او سرد
و خشک و مدر او از مطلق او اکل و بیخ کبود او است زرد او کرم و خشک است و بکوبد او لطف و مقوی
دل و مسکن حرارت و بیماری حاره و تشنگی و مقوی و نافع احتلام و جهت قدر و قروح ظاهر و باطن
و جنگ و نافع و خوشه بسته و سرفه حاره و زهره و باد خوران و در اجنس جهت تقویه دل و جگران مفید و کشنده
مسقرشانه و مصلح نبات و حضرت او مصلح او بوات و قدر شربت از جرم او شش درم و در مطبوخ تا هفت
مثقال او بدل بنفشه و مسلح است و بیخ او جهت بیرون و در سرمای مزمن و قرص او و ضماد او جهت
در و شانه و مهره و باصر جهت بیش او نرف جهت داء الثعلب و اکل او و شربت بیخ او مضعف نقرس و مجهر
کننده منی و قدر شربتش از درم تا سه درم و تا نه درم و بیخ او و نافع او در اجنس و نرف الدم و در و شانه
در و قرص و نیلوفر مانند زهره و بنفشه کرم در اجنس در سر عاد قوت زنان است **نیل** نیل نفس عبارت
از او است و ضماد آن شیر خواره بشیه و در کنجه نور شده و حکم است از زیبا جنس بشیه و مستعمل
بهر او است و آن بری و لبنا بسیار بشیه و نبات لبنا است بکان و رانش سرشیه با زیبا و بعضی بشیه برگ
کبود و بعضی ایزه و با بیل در بعض مانند بیخ خرنوب و از آن ایزه تر و بر او مانند لبنا و بعضی زیاده

و سیاه تر از آن و بیخ است و بسیار و بعضی و جانبی که بنه بنی بشیه نبات با رنگ و لباس سیاه و رنگش
زیاده بر آن و رنگ بر آن مانند برگ کبود و بیخ بیخ او بیرون و بعضی بر اطراف آن غلف و خوا مانند زبان و در آن گلهای بر
در آن اول و او در بیخ خشک و نفع بعضی عسل است و عسل در آن ابتدا و اورام و فالج و رافع عفوت و رافع الدم
و شراب او بعضی بر شیر و با آب و مسکن بیجان اورام و نافع عزوم و جهت سرفه شیشه طبل او و بشیه و کرده در اورام غلیظ
و بسکن جهت بیرون و با او بیرون جهت قروحه و در آن جنب و در آن و بکوبد و هم او با بر بقیه کلفه جهت قصاره و دوخت و بیرون
و خشکش و بجوش بشیه نبات و ضماد او جهت بنفشه و بعضی بعضی و بعضی بنفشه و با بیخ و غلو و بیخ و بعضی بعضی و بعضی
او جهت داء الثعلب و نافع و زن او در دست قدر و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی
بشیه و بسکن جهت قروح و جهت زخم و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی
با مشیات **نیلا** لغه مصرف او بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی
در اول کی و در خشک مختلف و جهت و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
و طریق و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
و شیرین کرد بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
نیفا اسم نیفا مبلغ است **نیطاقوس** نیز است **نیلج** کوبند بیت بیکی
شبه بر بیکی صفت و در زمین بهن شود و در دو و در بلاد شرقی است و قرص او بعضی جهت بیماری و فشار
نیطافلی نوعی است و از جمله ترجمه و مغز نیطافلی و بخشک است و در شهر اهل و بعضی و نبات او شیر
و در ادویه بنفشه بلغ و با صبر است طبع او جهت و در بیکر و سال و ضماد او جهت شب و بر و بعضی و بعضی
و اصلاب و در بعضی بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی و بعضی
و نفع بعضی و بعضی **نی** بیخ اول و کمون اسم نی است قصب است **نیشکر** اسم نی است شیخ است قصب است
نیبو اسم نیبو بعضی زاده است **نیب** اسم نیبو زاده و خشک است **نیم** اسم نیم و خشک است و آن برگ کوچک
بشیه بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی و بعضی بعضی
نامه و در و نرم کن و کوبیده و آن بقدر کوچک است تین بیت و بعضی بیخ و در بعضی بلد موصوف و بعضی و بعضی است ضماد بر
و کلمه او مسلی و در او جهت اورام و نیز مغیره و جهت مرض و بعضی و در بعضی بعضی و در بعضی بعضی و در بعضی بعضی و بعضی

حرف الواو مع الالف

حرف الواو مع الالف

واق اسم حشرتی که در کنار آب پیشه تیره باشد بشب بطرف شرع مضمون است و شرح تعبیر کیفیت ایشان در آن حضرت

حرف الواو مع الباء

در غایة التعلیق در شرح تعبیر بشری و زبان بارانف حضار جمع کرده بر سر تیره و اکثر صید او ماهیت و در تحقیق این کلمه او بن نمه و کمتر از حقارت در وهم کی و در آن حشر او حرف و شرف اهوال و مردن و قبایح حرمت فاع و در مرض عصب نافع و کثرت مکتوبی و بیماری بکار و خدا را بزن و در خواب اجتهاد بیش چیزهای مهیت داوی کعب بن است واجد بلاد است

واقلیس بیناه گذر و دولت داشه اسم دارو صرع است والدمو بخیل بن قضه است وابلیهم

فطرت وتبوم

حرف الواو مع الجیم

کرش بار است وابلیهم بهتر را زانست والابزدکه شرب است والاکوچک فطرت دبرالا

نوع نامه که زینه محصول نشم شرات وبیشم تا مشتمله اسم عربی و در اهل است وج بدر کبر کرگ نامه والا ج

نیابت و در آبها بمرده و از زاد بر بن زاد و تنه برکش از ارک کی در از تر و تصور بخشنده و انبوه و اتش منه

و کمش بشب کسی کاذب و در ترش بشب زند و بیل بر مرز و بخش که دارد و بعض بر بعض تجربه مرغ که دهن سفید

و سرخ و شه طلع بین بعطیه بیدار اهل بیم که در خشک و قرش بهار ابال تا به است قطع بیغ و تریاق اسم حرام

دهقان میه و بیکر را نامه و قه حاضر و شش و فا و مهر و تخفیف و طبات مفاصل و مرد بول و سرخ که کمال نوع محو

در تمام و حجه در زمین و سیر و در و بهبود و بیکر و مخفی بسر زرگشان کشیده و قطع بول و حجه و لکن زبان و بیکر کون

رخسار و تلقین کرده و ضاد و حجه مفاصل و اورام بشکر و بیق و ارمی و شیخ تعبیر و فتق و حقیقه و خرزه

بشره و دان در خوزان جهت عامه سهمین الهی و جهت بیض خایه زنان و جهت نقرس زبان مهر جهت درد و دهان معنه و خون

در طبع جهت درد و رحم و نوع حضر و صلح و اورا زنه بشق کنن محرمین و صلح او کنجین و شر بش مکیال و مرض شمال

زنه و دست او زر او نه ملکیت وحید بلغه مغز پا مارین بیماریست وخنبرک وخنبرق کلب آغرقا

حرف الواو مع الحاء

حرف الواو مع الخاء

حرف الواو مع الدال

تخم لبستیج و در زمه ترکه عبارت کرد است و نقه بفرز در مه مرغ ماتی است ودع از جمله صرف و عارون است

و مهمن کی در مرد و بیم کلاب کبر و در مهمان کس کبر نامه هیوت او زده از سیر اصناف و مرغابیه و بیا جهت

عبیر ابل جهت نافع و مضر محلول او در آکلیمو قدر زنان و شیخ اثر عهد و مجرب است و عرق او در هر فول اشنه

سبع و عضرابه و مصلح عدس و شش تخم حنظل ودد و دام عرب بیک است ودین بیماری کلمات ودخ دوا

رطب است ورد اسم حشرتی که از شکار است از مخلق او مراد و در او عجوبه است بهر قسم و در سفینه در زمین و شیخ سرشته

و هر سبب از آن بر بستانه و هر برگ بغیر مخصوص بستانه قسم او مختلف و بر برگ بغیر منوعت ورد اهین نوع زرین

سفینه نامه ورد ابیض نشاء برگ کمتر از لبن و مختلف و تقدیر کمیع در حرکت اسباب است و کرش سفینه و رگ و خشک در

اقوال مغیر از لبن است وورد اصفر بخی لبن تر است درخت اضافه و در کمش زنده و شیر منوعت است و در وقه نامه

لبن سفینه وورد صبغ النانی درخت او بیاض و تقدیر درخت کمیع کمش مختلف و از کمش منه و در وقه نامه

کمل سفینه است وورد احمر بهی درخت اکبر کمش سرخ و غیر منوعت ورد اهمر نشاء نوع اسم کمیع و نامه

و بهترین ادام کشت آن مرکب الفرس و کمتر از اهل مرد و در اهل ادام عرش و تلقو بعمر و ترنق قرص تحمل و صلح

و تقدیر مثل اسم صلح و نیم بقی و بقه قابضه و خشک اسم تقیق زیاده و نوع بعاد بقی جهت سنتی و دیگر دارد

و تشخیص عمارة و شش جهت درد و مخصوص اطراف و خواص عجیبا او جهت در سر و هم و کوش و مفتوله جهت قوت ترنه و ضاد

کرسه او جهت ادام مراق و مرطبه حمره و سفینه او جهت الوجع صبح جهت درد بیماری جهت کوشه و آبت کوشه زنه و حمار حق

و ضاد تازه او جهت هاشم بر اوجاع کبد و فساد و در در خشی او جهت جشه و اثر زنه و نقه نافع آنرا که در بیان نوع

و خوبی کون ان دبیرک حمره جهت قطع عرق و ضاد برگ درخت او جهت خوزه و ادام بیکار و مقصود کشیخ اعضا منه

دیگر کمال و صبر تا از خرابات در اقوال نامه دلک است حران عبارت از خر کمیع بر سر و انچه در میان کمال شیخ

از ذات اثر زنه و کنیزه و ادام و جهاد و اسباب انع اهال عسر الجمع و در انع اسهال و بیماری عبارت تقویت کمیع

کمل بنه و مقال او مقوی جسم الرفع اطبه است و تحقیق قرب است و بر بنیان کمل مصبح زنه و حقیقه و شش در نظر از خرد

در تخص کمیان و صلح ان کافور و حضر ابه و در شیخ و مصلح او و انیس تقدیر شرت از تازه او و ده و هم و بیش شمال

بخشه و بیم او مرتبش است و کوبنده و بی بخشه زنه او ده و باسم بیش او هم و در بخش کمال کمل بالصبح آدار و خرج کمه کمه

در اسباب بکار زنه و در زنه جهت بخشه و هوش هر تبه کنه و ماب قبر و ده تازه او بشر بشمال او و خرج کمه با تبین بجوز دنه

زود نوع بنه و رخ نزیر برگ الفرس در اوج و تابق و محلول و مضمر و موق و مخلوط و بیرده و باقه تبه بیماری کمش آنها جمع

در و بنین کوشت زنه او جهت عرق و مجفف اطبه است و نافع مود جشه او جهت او نافع قرحه اجاد و مفقود و کمش در دنان

و نظل او مقوی و نافع و جالس اهال و مقوی نهرین و خطوط او جهت و کوفی و تبرین او بر سرکه و آب سرکه و رد نافع عرق و بیرون تبه

و جهت شهار و شر او نافع مردان مغز آب و نافع زنان و شمال ان و بیش تبه زنان او و رخ بنشه و انبین باد و اس

حرف الواو مع الزاء

ورد اهین نشاء برگ کمتر از لبن و مختلف و تقدیر کمیع در درخت اضافه و کمش بنه و در وقه نامه

لبن سفینه وورد اصفر بخی درخت او بیاض و تقدیر درخت کمیع کمش مختلف و از کمش منه و در وقه نامه

کمل سفینه است وورد صبغ النانی درخت اکبر کمش سرخ و غیر منوعت ورد اهمر نشاء نوع اسم کمیع و نامه

و بهترین ادام کشت آن مرکب الفرس و کمتر از اهل مرد و در اهل ادام عرش و تلقو بعمر و ترنق قرص تحمل و صلح

و تقدیر مثل اسم صلح و نیم بقی و بقه قابضه و خشک اسم تقیق زیاده و نوع بعاد بقی جهت سنتی و دیگر دارد

و تشخیص عمارة و شش جهت درد و مخصوص اطراف و خواص عجیبا او جهت در سر و هم و کوش و مفتوله جهت قوت ترنه و ضاد

کرسه او جهت ادام مراق و مرطبه حمره و سفینه او جهت الوجع صبح جهت درد بیماری جهت کوشه و آبت کوشه زنه و حمار حق

و ضاد تازه او جهت هاشم بر اوجاع کبد و فساد و در در خشی او جهت جشه و اثر زنه و نقه نافع آنرا که در بیان نوع

و خوبی کون ان دبیرک حمره جهت قطع عرق و ضاد برگ درخت او جهت خوزه و ادام بیکار و مقصود کشیخ اعضا منه

دیگر کمال و صبر تا از خرابات در اقوال نامه دلک است حران عبارت از خر کمیع بر سر و انچه در میان کمال شیخ

از ذات اثر زنه و کنیزه و ادام و جهاد و اسباب انع اهال عسر الجمع و در انع اسهال و بیماری عبارت تقویت کمیع

کمل بنه و مقال او مقوی جسم الرفع اطبه است و تحقیق قرب است و بر بنیان کمل مصبح زنه و حقیقه و شش در نظر از خرد

در تخص کمیان و صلح ان کافور و حضر ابه و در شیخ و مصلح او و انیس تقدیر شرت از تازه او و ده و هم و بیش شمال

بخشه و بیم او مرتبش است و کوبنده و بی بخشه زنه او ده و باسم بیش او هم و در بخش کمال کمل بالصبح آدار و خرج کمه کمه

در اسباب بکار زنه و در زنه جهت بخشه و هوش هر تبه کنه و ماب قبر و ده تازه او بشر بشمال او و خرج کمه با تبین بجوز دنه

زود نوع بنه و رخ نزیر برگ الفرس در اوج و تابق و محلول و مضمر و موق و مخلوط و بیرده و باقه تبه بیماری کمش آنها جمع

در و بنین کوشت زنه او جهت عرق و مجفف اطبه است و نافع مود جشه او جهت او نافع قرحه اجاد و مفقود و کمش در دنان

و نظل او مقوی و نافع و جالس اهال و مقوی نهرین و خطوط او جهت و کوفی و تبرین او بر سرکه و آب سرکه و رد نافع عرق و بیرون تبه

و جهت شهار و شر او نافع مردان مغز آب و نافع زنان و شمال ان و بیش تبه زنان او و رخ بنشه و انبین باد و اس

حرف الواو مع الزاء

رافع بهی و برش عنبه و لعلا او رافع کشف صفه و شور و قوه و صورت اثر و حضرت تیه و شش کمک و کبر و دشمن تا کمال

و بیش شمال او خوان و لفظ او بیش است ودغ اسم پیاله ها ابرار است و نوع اسم ضیق کنه و دوغ بیع اول و نه

برگ نبات است و بیع اول کمش تا اسم طبرست و بیع ماه و کمر اسم فرد و سنج نباتی برگ کوبنده و از مطلق او

مرار و برگ نی است و مقام کمک کوش جهت نشق لب و کوبنده فهر و برگ بین جهت بکیر و شق و تقویه و مرض و اهم

رافع جهت کمیل ادبان نافع است وسعد کنم است ودنج کوید الخاج رس برهان مرد و بیکر کوشت ودنج اسم عربی

نباتیست در جبال از رنگ بیده و در بیشه بین لیبوت جهت ادب صبح و اذان نزه مرغ ماند و کوش بشه برگ کبر

و شاخ او در برگ و نیج او کمر و در بیشه سبد و در آفرین بهر و در خشک و در ان و عضو عضا و نیج شمال او و بیکر تعریف جهت

تشنج اعضا و مرغ و عطا و بعض و نیج ان جهت بیماری نافع و نوع اسم موجه منوعت ودشق عبوت است و کوبنده از بیکر

و در رنگ کشش شمال و در نباد او کمتر از شیر و در کشش بیکر بیکر بولدا نه و خوزان منه بیکر و دبس بیت او بین

باه و مقوی و نافع مردی بهیر و موس حمره او جهت بهرت و نمش زنه است وشنج اثر است وشیخ لبکون نامه

نوعی مستقیم وشم اسم نوعی از نبات و بیوه مشکان و دیم اسم نباتیست وسعد اسم نوعی بهر نباتی است وطوطی اسم

نوعی از مرغ است و بیز که بهیر و در و بیکر کوشه نه مرد ایمن کوشت وعذ بعین تجمیر اسم عربی باه بزرگ

حرف الواو مع الصاد

حرف الواو مع الطاء

حرف الواو مع العین

حرف الواو مع الغین

حرف الواو مع الفاء

حرف الواو مع اللام

حرف الواو مع الکاف

ها سیوتا

حرف الواو مع الکاف

درخت مقرر وکر اشیان طبیعت وبیع طلع است ولب نوعی از نوعات بقر و نمش کمش تبره و مخصوص و بیکر و در

بعض اکل بشه برگ درخت نرمین و از بعض بشه برگ مودو داو و بیز بخیره الوا مرد بهوا نه است و او مقش قوی و مهلک

و کنیزه چون کرد اثر جهت ها قطع کنه مقیر و از جهت بعض مسهل و از مرد جامع قه و در بیان و مسقط کرشم و زه و اد

قه نمی و مرد نه مقش و صلح ان بر بیکر بیش تا نم و هم و بیش الالات والکلام بغیه مشی بن اسم مجسم است وین کوز

حرف الهاء مع الالف

هال قه مقدم صفر است هاء سخن است هالوا شت بغیه مرد اسم مقصر است های اسم ترنیق فاروق است

هالنیوس کسیل ملک است هاروهاروت هند اسم هند شیوش است هانی هند اسم فرشت است هالین هند اسم آدم است

هاسیوتا بغیه مستقبل اسم است بیش قه شنقه و بیم و هر چند در ابی خرد و بیکر کلکی و نقه و مرد و صد و ضاد و بخیه او

مکول الذه و بیکر شنبه و قرش با جهت زنه و شغل هر و بیر بیش تا نمال او بیکار بین زنه منه فاروکو کی و بیش او و مرض

هبون سیع و بخش او اسم کی و در ان بیش تا قه بیر کی و ترز مقطف اعلا علیه و نیع و مضمون ان صاف لحق و جهت سر فرد

حرف الهاء مع الباء

و در سینه بهنر و کوهه شانه نفع و کوبنده خوردن او با نجاحیه بیت تولید است و نظفه منعقد قبول صحت او نماید کشنده
و نظر او جهت حرکت اطفال مضر و تعلیق او در پاره بستر قبل از طلوع آفتاب بذر حیا شب دانع سحر و جنس است
هاجوبه بهندی سکه بهندی است **هبید** و زیتی حضرت **هد** بر دو حصه نوعی از آبرنا نمیدان میوه است بقدر انقاط
خاکستری رنگ و زیر سنگ او سفید و با او را بقدر سه زده و کیرا لحوه و درم سرد و تر و شرب او بهر بسیار نافع عسر بول و حرقه
و طلاء او جهت تشقق و حکه و طبع او بدلا و بدلا و رهوا و بغض نکهت بیچون نشه کرم و اسهال و درد چشم جنین دانع
قیء و درد گوش است و تنقیح در گوش مغلی و بلوز آمیخته و با عسل مخلوط کنند از برای رنگ لاوقیه و بیاد قیء جهت حرقه و نفض
بجریان نشه و تعلیق او با زعفران و دخان آن دانع است و بطلان رطوبت او در بهیس دانع حرقه البول است **هدهد** معروف است
در گوش جنین نامه در درم کرم و خرشی و حمزه را بشب جهت بخش و تعلیق و سر و دندان بخور و حفظ کرده و شانه
و زهره و دهن او جهت بهش جنین و بیق استخوان و آنکه او جهت رفع نفع و تعلیق بر دندان او صورت جاه و دوست مردم
و بهتر و لحیه بخار و در این امور مضر و تعلیق بخوان بر سر بیت و جهت لیق زبان بر کیان و قرص دهان و بخور دهان
چشم او جهت تقویه حافظه و بیاد آمدن فراموش شده و امین زنی بنا و در کیان مذبح او اسهال و جهت قطع سحر
و دستش به دوام اسهال و بخور او جهت رفع و سحر و جنون و بیع کهن حال او بر سر شی از جهت قوه حافظه و فاض و در او سوار
در خیر زنده است و در زیر سر و تعلیق کردن جهت افیون خصوص در قرص که قرد سینه و نظر و حرکت زنده و دست بسته
و دلکشا و دهن بر او جهت نفرت و تنقیح مضر است **هدک** تنقیض است **هرابه** از ظاهر شهرت است و ابن بن جبیر و ابن مرکی
از آن ترتیب به کنم و کوشت مرغ است کی و در ترکی الفاظ و مستعمل بین و کرده و مخصوص عسل و به و حافی نرم و منقوشه
سینه و بایس انواع دو بر نفع و سه دو و مخلص در مجرد بین کنجین و در بیرون انکه و با بجه تیز اکنند ان قدر از آن محمد
در دیک هرابه مرقق و زمام ادات **هربی** بلوط نمی تخم است در سیال کشمیر کثیر او جود و قرص است و قرص سفید با بدن زنان
و طلاء و نفع مخلوط و در مجمع مقابل عسل عصیر و بیشتر تخم تخوارد و قاتل است بسهل و تنقیح و تنقیه مقدوم
قب بیش سیار بهم بقبض **هرفوه** تنقیه بقبض و دوش عسل است از قطره و کشتر و با این قدر مخلص شده و بهر سود
از او و مرض آب و از حلاوت شیخ و حلاوت خرد و ترک القبض در درم کی و در کشتن مفتل و مصنوع جنس و محمد بن زید و حقیقت و تنقیه
و مدد بول و تلیین طبع و مسخن کوشه و شوک به و جنین نفع و غایبان بهترین انواع استعمال است و بخور او منع
زکام و نزله و کرده و دین در بیان منع و بیاسر و نفع کی زنان ان نوع او شوخ چهار ان نوع او ریاض شراب بسیار که مدس کنند زنه

٣

قسیر سیاه میوه و از عقوقا اس نفقه سوان کوه و قدر بسر بیش تا دراهم و بیش قوت **هرطمان** و اسم است
شبه بخار و نفع بعض صدرت و از آن کوه و قیاس است اطراف شرب قصر در ضرر شب سخت بخه نمط کرا و
بسیله و اشد صداع و تحرز از ان و نفع بین بسیار و نیز آش مانند کنند و فرش در غلاف منقشه بدو نصف
و در برجوت مستعمل و قابض و مطبوع او با نفع عرق قابض و مواق سرفه و در سایر احوال مانند عصفر است
هرفوبن نام است **هرشفر** اسم عربی عروق است **هرجان** نوع آلمرسر است **هرقلوه**
وهرقلوس نوعی از بنبر است و نقو بعض او بعض است و نقو بعض قصعه است **هرابره** ترامیذ است **هر**
تال بهندی زرنیخ است **هرن** بهندی سم آهو است **هربانوه** بهندی قیتان خرد است **هرب** بهندی
هیل است **هراولی** بهندی خرد است **هزاد خیاه و هزار شاه** بهندی تره است **هسکلی** بهندی زنوی
هشفغل شوق قدر است **هشت دانه** نام نوعی از عود است **هضوموه** اسم سرشیه افیون است
هکل نفع است **هلیم** اسم عربی کل الحی نشر است و نیز عبارت از زرق کوشت و کندم مهرا
پخته است در افیون با نمه هرلیه **هلام** نوعی از اخذ است که کوشت و کرکه سال و اسال و فوز کنند
با آب کرنک و در بدکه از زنه آب کند و بیکه و رفع کند و تجرب استمتاع حاره و با باره و بهر که پخته کوشت
و کوشت و در ان سرکه آن زنه و بقول مسعود زنه و اکر بقول بخوش نشه قمر زند قرص الحلم بود در افیون
مشابه غراب بقول طبع است **هلیون** بنهای مانند ساق و بیش شبیه کمر و بشیر قطع و کمش با بس
بسیار و تخمش از قرطم کی کمتر و اصلا است در درم کرم در اول تره و تخمش در درم کرم و بیش در درم خشک
در اول و در سیم و اصلاح غالب تره و هلیون نفع سده جکر و مدر بول و بهر و محلل نفخ و خفقان و ضعف اعضا
و با نفع و مضر و انچه بول و عرق و مضعف سحاق و جهت دیدنه و خلقه بصر و در دیده و استسقا و تلیین طبع و هلیون
طبع و رائح تند و بیش و بشرار جهت سم استرخا و تنظیر بول و مضعف او جهت دیده و دهان نافع و مدارات او
صحیح در و مفاصل و مضر طرطم و مضر و مصلح عسل و کوشه کشنده کی است و تخمش مضر تره بهتر و با عسل
در رنج جان نفع سخت و فرخ خاد در حیض و دوا ادار قیتر از هلیون و قرص شرکش و مشکل است
و مضر سر و مصلح عسل و تخمش مسکن درد دندان طبیعی او شهرها و با عسل و تخم خرنه نفض کند و مشانه
و مجاری بول و تخم کشان و مضر ریه محرورین و مصلح کشنیز و قدر شربش تا سه درهم است و در فلاحت

حرف الهاء مع الزاء
حرف الهاء مع الشین
حرف الهاء مع الفاء
حرف الهاء مع اللام

حرف الهاء مع الیم

مذکور است که جنس شیخ حیوانات را دفن کنند مکرر آب و تهیه هلیون میوه و مجرد نامه **هلیلون** خرد است
هلیفا بهندی است **هلیلج** اهلیله است **هلیانه** شاخ است **هلیانه** قرون بسیار است و نوع نطفه
ریح انفار **هلوت وهلمو** سنگ سیاه است **هلد** اسم بهندی عروق اصفر است **همج** نوعی از
ذهب مشهور بخیر مکی است **همیشه بهار وهمیشه جوان** ابیرون است **همنک** بهندی صمغ است
هندوا بهندی نوعی از نیش است **هنکر** بهندی ماهی بزرگ است **هنکاجار** بهندی سیاه لوس است
هندبا بهندی کاسنی است و او بستان و بر بیشتر و بستان او و خرفه است یکی را برگ بزرگ و دیگر را زرد
خشونه و با بس تنقیه و کشش کبود و برگ او و بهندی شاخ نمه و بیره و تر طبیعت او از باره از قسم صیفیات
دیگر را برگ کوچک و با بس کشش کبود و بیره و تقرا و غایب او و بهندی و انتقل نمه هر دو قسم در اول
سرد و تر و ابراء اجزاء لطیفه و از شرش رفع کند و از جهت لطافت معرفت بجا اشتقاق و از دهان تغیر طعم
و رنگ و طبع او میشود و او منفع است و مضر جکر و محکم حرارت حلق و کشنیز و مصلح او آب عرق و مواقی
جکر و بارد و دافع کرده آن و مضر جکر و با بول و کرده و آب برگ او و آب کاسنی و بهترین او هر بر ان
سلوی است و جنس آب او بجوشانند و کف کرفته با کچین خوشه شده جهت تهان کنند و تقویه معده و نفع قبض
رطوبات و با کلفه جهت تبرید نافع و جنس با قرص را زانه و کوشت بجوشانند قطع و در سال او زیاده میشود
و طلاء آب او جهت اورام حار و در چشم با بیرک ایره و رفع کلف جهت سرطان منقطع و سعوغه او
بجنس شیر جهت ابتداء درم حلق و خنق و دهان و کوه بیره برگ او جهت اورام حار و محرور خصوص با رفع خشونه
و آرد جو و جهت خاصه و تقویه صاع و اورام حار مجربین و قدر شربت از آب او تا نیم رطل و مضر حاب سرفه
و مصلح شربت و تخم کاسنی در درم خشک و با بس حرارت و ابراء اجزاء بارده جهت تهان صفراوی و سدد ریه و ان
و خفقان و صداع و امراض جکر و مضعف عضل و اندام جهت رفع هموم و ضعف کلیه و بیرون و قطع نفث الدم
و تجربه کی اشتها و شربت و خیر از شربت طرد و بیرانی از شربت برگ کاسنی و قدر شربش از دو درهم تا نیم درهم است
و اخشن و کریه الطعم و مضعف کلیه و امراض خشبه و امراض و نیع کاسنی اول کرم و در درم خشک و فایده
منفع و مضعف اعضاء و عقر و نیز از و مدر بول و جهت تهان جکر و مضر و مضعف جنین و نفع درم جنس
و مضعف عضل و تنقیه و تکمیل مواد نافع و قدر شربت از سایده او از یکدرهم تا سه درهم و مضعف

مستشفی

وتقیح لم

٣

از نیم درهم تا نیم درهم و عرق کاسنی است با آب او و مضعف است **هندبا البری** غیر خندبا است بنا نش
مانند لبستان و کش کبود و تخم او سیاه تخم او برش درشت و با خارات و او بقله بهودیه نامند در آخر اول کرم
و خشک و در تیره زیاده بر لبستان و قابض و مقوی معده و در مجمع اول فتر از طبع قیتر از لبستان و قاطع
نفاذ ادم و آب او زیت نافع اکثر سموم هوام و سموم شربه و مدر شربه و محلل حصاه و اورام و نفع درم حاره
قیح و دماغ و جهت کرمه و صعوبت و بنبر و اسهال مضعف و با آن جهت جهت و بیرنج و بیقه ابیه که جهت کوچک آش و تهاب
اعضا نافع و تخم او در اول قیتر از لبستان و مر حیض و مدر بول دیگر است **هندبا الماعیه هندبا شاه** نوع
برگ و دق لبستان است **هندبا البقل** نوع از تره برگ لبستان است **هرم** بوته کی است خضرا و سرخ
با بس شبه بنفشه و کبک از ان طبع و خطاب و با برگ و تخم و در ایشان ضعیف غیر فایده از سموم قاتله و جهت سکتا
با سیاه آلله خشک کننده و تخمش کشنده است **هو الجرس** کیاهی است سرش کبود و با برگ و صدف و کش زرد
و تیره و شبه بهمین و کش زیره و ظاهر از او جنس ارجوان و طرد و جمع و نفع قبض بخور مرام و اول سیم
کی و خشک و بیاض و منفع معده و باعث لمس و تخفیف طبع او جهت حرقه شانه و در تنقیه بول عقبه و در ذکر کل او
بلس بنون جرات و قدر شربش بمثقال و نیز با او هر مثقال او کشنده است بتخفیف قوه **هوارقیون** معرب
از او فارقیون و نامیده است آن قسم سلا قرمانه جو و قسم را ساق قیقر شیر در زیاده در کش نامه برگ سه اب
و لسان سرخ و کش سفید و شر کل شب بو و بوی او شبیه بهمین صابون بر و تخمش سرخ و در از و نامه جو و متشق
زنیه بهار تخت در اول سیم کرم و خشک و قوی در اول بارد است و مجفف مطفه و مدر بول و حیض و تخرج
حیض و محلل و منفع معده و جهت رود و درک نفع در کش جهت التیام جرات و تنقیه زخم و مضعف و دافع
سوختگی آتش و عطش و طبع او جهت نفس بسیار و مداومت شربت تخم او هر از زیم درهم با ماء بول
جهت عرق النسا مجربه است و جهت بیم قتل بلد الدواب جهت رفع هموم و مضعف کلیه و بیرنج و قدر شربش تخم شربت و تریاق
و مضعف و مرم بر کشتر از اول و بر کش بقدر برگ نعناع و بر شبه و شیر بهار شیقه در قدر شربش سرخ و کش زرد
و تخمش در علاج نامه خشکش و بخطوط در بوشه بر اتاج و دو آخر حرم کرم و خشک و در درم
از تخمش سه درهم حفظ از خطوط و خون و آب بر دو بیس عمل است و در سایر اول نامه قسم اول بخور و برگ
بجوشانند طلاء او دافع جرات عظیمه است و مضعف دیگر و در ان عمل عبارت از او است نباتش مرز کشتر

از اول که جگر از ثانی دلیل است بر نفع نزد و کرش نمند ترک سیاب کش زنده و در بوا از قسم اول و کرتر از آن و مسهل
رطوبات مجوفه و خشکان و در جمیع فصل قوی‌تر از اول تا ثانی و مسخ کننده و تقویت رود و تقویت مجوفه و رفع غایات و عرق النسا و عرق
و استحفاظ و سقط جنین و مدر حیض و مقوی و هموم و جهت کشف و فتق و نفع و وجع و مطلقا و جهت بهق و آثار و بواسیر و خراب معاصل
و اتیان و فروع نفع مصلح محرورین و مصفی سکنجبین و قدر شربش یکدرم و اصل یکدرم و بول بوزن آن و خرد و نفخ
نفع کرست و مولف حیات بیمر گویند که نفع او بنا بر تقویت است و این قول مؤلف نفع و تقویت مجوفه و رفع تقویت و از کثیر
قسم اخیرست اگر چه این عبارت و کلمات رفع و بنا بر تقویت و دوازده مرتبه که بیشتر نه و کثیر عبارت از انواع و از قسم اول
مراد این است **هوسطیطا** ط ط و ثانیه حرف و رخت جمیع آنچه گرم شود **هوجره** **هوفنیدا** **هس** مفرد الرحمن است
هوجوم **هوفلیس** ارفیست **هوداسیون** اسم مفرد نفع است **هوره** اسم فارسی سیر است **هوبر** بهندی
اسم ابیرست **هوا** آب بیاض فضل غلیظ و آب بیخ و بیخ و نزع ان چنین است بیخ طعم و تقویت او و فضول
هوا در جای که کمی آب نشرت مخصوص است و آنکه آن از خاک و هوا مرتبه نمند بود و شد و اد بشد و الیه غذا است بعد از جمیع ارب
بدن و تقویت آب و لب لطف از هر مفیر مصر تر بیرست هر از اجناب اجزا طعوم و از اجناب اسباب و هر هوا و حکایات
فن طب مجلس است و ایراد اند ایراد فرزند هوا بدک ایراد مطلق نفع بقدر و بیشتر مطلوب است هر خوردن او بکلی از اصل تحت
موجب و در اوزان شیاه است و علم بر هوا است و از و جانب مجوف نفع نمود از هر بخور او و بیخ و طرا از مجوبات است
و بخور کون و بوی بین جنبر و لون و قطران و بیخ بن طلی مجوف و ذال آن و مسحون فنا و تهر بوخه و مسحون دن و بوی ان بیخ و ذبایح
در سرکه و هود و نفق بیخ فضر هاران تا مکیه و آزمود است **هیدرا** تا قدر **هیرن** نوعی از خرات و کوچه مرد و از او
قرب است **هیشر** عربی و اسم جنس مشق و نفع نفع عظیم بیرست **هیمان** اسم عربی قیس بیرست **هیزار** اسم فارسی
نعناع است **هیری** بهندی سیر است **هیرا** اسم نهر الاسکی است **هیرادکن** اسم هند دم الاخوین است

باب الیاء مع الالف

یاقوت بهترین او بیخ شفق گلنار است که بهر و نار و انار نامند و فیروزان تغیر پس اندر و بعد از آن بیخ بیرست او است
و جزو مختص بیخ او و زنار بیخ است پس زنجفر انا پس بیخ و فیروزه و کبود و آسمانی است پس کبود پس لاجورد پس بیخ
پس ترین فیروزه و سفید و سرخ رنگ قاب و بیکر تاب آتش هر از و بیخ او و از آتش بکلی ترسیده و کوتیه چنین بیخ
لاجورد شیشه از آتش عقل می‌کند و بر روی سنگ ها که از نه تمام آتش گیرد و یاقوت صلب تر از هر احجار است بغیر الماس

در رکیه کرده و مجوف عرق مفرد است و مالیدن او بخش و مرضه آب سنبه و عشب مصدر او و تیرت بیخ در مجوف مستعمل است
و از زاد و هم کرم بیخ شیخ و بکو و اد و اول هر و بیخ و بیخ را اول و بیخ در هر قدرت و اد تصور بیخ و دنی و بیخ و شیر بکیه الجمع
ترتیب بیخ و تحقیق او آنکه بیت جهت رفع طاعون و تغیر هوا و هوس و بیخ و مشخان و رفع آبله و خون و نزف الدم و کشیدن
جهت فتق و آفات و رفع عرق مجوفه و فتق شدن و طاعون و زخم و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
شربش از یکدرم تا یک درم است **یاسمین** سرخ و استیاز بیشتر بر سر اسیاط طبان نامند و اغذیه بیخ بیخ و بیخ و بیخ
جنس است و بیخ بیخ شیر شده و ان زرد و بیخ و اطباء مسمی بیخ است و بیخ از او بیخ مخصوص کسی سفید و بیخ و بیخ
و بیخ سفید تو اگر آن بیخ مفتوح الاجزا است و این از جهت است است که در بیخ شیر شده و بیخ بیخ
جرد و بیخ از اند مورد و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
سرخ و لب شیر از وقت تحقیق بیخ اول هر تیز کلیر بیخ و در بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ
و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ و بیخ

بسم الله الرحمن الرحیم

تشخیص رابع در مداوای سموم مشتمل است بر پنج فصل

فصل اول در تدبیر تاثیر سموم و احتراز
از آن **فصل دویم** در تدبیر تشریح که مسموم **فصل سیم** در تدبیر سموم مشروبه **فصل چهارم** در تدبیر
سموم ملدوغه **فصل پنجم** در بیان آنچه حشرات از آن لرزند **فصل اول** در تاثیر منع تاثیر
سموم و احتراز آن از جمله مجربات است که چون ظفر یا اورد زرد تلدت قبل از آنکه شیر دهند هر چه
از آن بنگ چشم کاو کوهی در کفت چشم او بچکد میشود و مجرب تریاک کاو کوهی است و در ابتدا ذکر
شد بر کام طفل بمالند در لا جیوه از سموم محفوظ خواهد بود و بدستور شربت فادزهر مهدی در هر ماهی سه مثقال بقدر
بر نخود با کلاب سائیده قرابلی تا یکماه بهمان اثر دارد و از این جمله شربت تخم ظلمت که در
اول نخود بیش بجای سه روز و هر روز سه مثقال تا یکماه تا مدتی مجربی را اعتقاد آنست
تا یکسال از مطلق سموم مستغنی گردد و بطبیعت خصوصی سم اهوام دانسته اند نه مطلق سموم و متفق جمیع
اطبا است که چون کوه خرنیل را بکشب در شیر خیسانیده بنوشند در مدت العمر سم ترد داد اثر
نکند اما احتراز از سموم منوط بانست که از ملدوغ اثر به که با سر لوش در مواضع مظنونه وجود هوا
گذارند اجتناب نمایند و بدستور از چشیدن چیزی که مجهول افتد خیته و غیر معروف بشرب و بدستور از تعرض
حیوانی که معلوم نباشد هر چند که او حقیر نماید خواهد بود و در مواضع قریب بیشه ها و هوا و خواب
بدون تحقیق خوابیدن کوه و اشاب آن و خوردن ترشیها که مدتی در ظرف مس یا ظلمانی مانده باشد
و کوشتر که گرم بوده بیخبر پوست بنه باشد که منتظری بجهت خروج بخار نداشته اند مقدار باندکه سرد
گردد و خوردن اکثر میوه ها بدون آب شستن آن خصوصا انگور پوشیده نماند که تاثیر سم در جمیع
امزجه یکسان نمی باشد چه بسیار مزاج و مصالح این از سموم اکثر متضرر گردند بلکه بعضی اصلا متضرر
نشوند چنانکه مشاهده اند که عقرب سقمونیا افیون را گزیده و عقرب در سخت هلاک گشت

وانشخص

وانشخص متضرر نشد و ادراک اثر چنان نمود و بیشتر متعاطین شرب تریاق تراهین خاصیه است در خانها
نگاه داشتن مرغ و دیگر سرکه و مرغ ابدو مرغ خانگی و امثال آنها که حشرات را طعم کنند نوبت
مستحسن است و با خود داشتن شاخ کاو کوهی و فارزهر هند و حیوانات و مهره مار و خاک صوفیه و خاک
دهستان که کمتر از طین مختوم است و نار جیل مجرب در زهر در بیات و در منع گزیدن آهو و اژدها و مار
مذکوره از مجربات است و حضرت آن جهت دفع کل سموم مشروبه تا مقام تریاق اکبر حضور صاحب قوی را
دهشن یکذانه از آنها از دو جات است **فصل دویم در تدابیر مشرکه سموم** بدانکه تا ترسم
بدل که منبع روح حیوانی است زهر بجهت هلاک میگردد پس جمیع سموم مشروبه و ملدوغه مراعات
باید کرد و تاثیر سموم یا بسبب حرارت مفرط محرقه و متعفنه است یا بجهت برودت مفرطه که روح حیوانی را از
باز دارد و پیوسته و ثقل منفرط که بعث سد طریق او گردد و صورت نوعیه که از ترش مضار روح حیوانی
بشم و اگر یک اقتضا صورت نوعیه بشد در نهایت تبریه است پس پرورش ایام با شیا قویه
و ذهنی صیغه بکیب لطیف و کیفیت زیاده باید کرد و در حال آن تبریه مدل بطبایات بارده خوشبوی
مانند کلاب و صندل و کافور و روغن کلنجر و مثال آن و در بارد تبریدن بشیای عطریه حاره و در افراط
پیوسته ترطیب بشیر و سرکه و اگر زهر اکثر دانسته آن با خاصیه نافع است فادزهر و تریاق فاروق
و دنا جیلی بحرارت و منع خواب تا بکرد زهر است و تدبیر عضوی که از او سموم باد رسد شرط است تا از او
سرایت بکار و اده گردد بتدریج بدل نرسد پس اگر سم از جمله مشروبه بشیر در تدبیر مبالغه نمایند و اگر ملدوغه بشیر
در لبش تحلیل آن عضو سر کنند و یکدیگر آن و زیتون آب یا آن و باید که شخص نشاط نماید و اولیه مضمضه
بروغن کنجد و روغن زیتون و با شراب کرده بعد از آن بکلد و آب یا آن برز دیا ادویه تریاقیه مثل
زراوند و امثال آن مضغ کند و بدستور موضع گزیده را جامت کنند که جهت بیرون کردن ادویه
جذابه سمیه نمایند مثل سرکه بیل نزد بود نوزف و سرکه بوی و کرکه و امثال آنرا با بول و روغن
زیتون و عسل هر یک که خواهد و مهره مار و امثال آن عجیب الخاصیت و باید بعد از چسپیدن مهره
بشرط و بخیت تاثیر نسبت تکرار و تکنی آن نمود و چون بشیر بجهت گزیده و مهره بقیه علامت گاه است
و در صورت قطع العضو لازم است اگر عضو مکان القطع بشیر مانند دست و پا و اطراف بدن و دانع کردن موضع

گزیده بسیار نافع است و در تدبیر سموم مشروبه و ملدوغه که معلوم باشد که در خواب اثر آنها بر آنچه معلوم شد تاثیر آن است
که اگر مشروبه باشد در لقمه کمانه که تغیر طعام هر گرده با آب گرم و روغن کنجد و روغن کاو و مطبوخ شراب یک
عسل دو بره مکرر تنقیه کند و اگر بعث غشی و خفقان و حفظ عقل کرد تنقیه کند و ادویه تریاقیه آنچه معهود در
بدهند و هر گاه با یا التهاب و حرارت و تشنج مفرط بجهت حرارت سم است در این صورت با روغن خشخاش و روغن
بنفشه و طلاب مرطوب نار شیرازه و رخ و دماء الشیر بشکر و قیروطی و آب یخ و امثال آن از مبردات شربا
و طلاها نافع است و مکرر بدیر موضع دردناک و حوالی آن صندل و کافوره کاهو و خیار و خطمی سرد کرده طلا
نمود و اگر عقلت برودت ظاهر گردد مثل بیحسی اعضا و رعدت بدن و عرق سرد و نشویش عقل و تیرگی چشم و رخ و این
صورت مشروبه لیکوسس و تریاقات حاره و بیاز و سیر و حبتیا با حلتیت و جدوار و امثال آن با یه داد و ملدوغه
ای مانند عرق بارد و جند و امثال آن با یه استعمال نمود و حقنه با وجود خشک طبع بمطبوخ فوذنج
و شیر و زنجبین و دوره و اشیای حاره و غذاهای حاره با یه کرد و اگر علامت ثقل و یبوست ظاهر گردد مثل برآمدگی
و درد امعا و حبس بول و طبع و تهوع و خشکی دهن در این صورت حقنه مسهل و تدبیر مثل سنا و کاسنی و
و لطایف جلیه و شرابه با حلتیت و مقل و سکنجبین و سکر سرخ و دوره و مثال آن با یه نمود و اگر قدرت بر شرب
داشته باشد ادویه مسهله و بعد از آن ادویه تریاقیه بدهند مانند شیر و سکر و کوشت آهو که او و بیرنا یه آنچه معهود در
طبع یافته باشد و اگر قوتش ساقط شده باشد یا بیخ یافته و بیهوش و عرق سرد و کشن سیاه چشم شبه فم معده او را
بقوت بالنه و با دزد شیخ مهند و ادویه قلبیه بر روی سینه او گرد طلا کنند و انچه در عقل عیش مذکور است
بعمل آورند و اگر بسبب افراط و بیش شیر در بیران جاد و روغنها و لعابها کنند و بعد از آن ادویه قلبیه
و تریاقات را با آب بیوره بعض در آب بیه کیب و بیجو و دفع و امثال آن با یه داد و هر گاه سم
ملدوغه باشد بکوبند که کدنت بعد از آن بعض موضع و جامت و حجامت و تریاقات مذکوره بدهند و در
مثقال تخم خارج که مقشر کرده بشکنند و تخم لیمو و تخم کرنج نافع است مقدار دانه و در حقنه سموم مشروبه
و ملدوغه مشترک النفع است مقرر کرده کان سر مثقال تکلک برگ سداب خشک از هر یک پنج مثقال و دانه
تریخ مقشر و شش مثقال انجیر کوه و بعد از آن اجزا را حقیر کنند قدر شش تا ده درهم است **تریاق الطین** که
بدستور مشترک النفع است باین صفت است طین مختوم و اگر نباشد خاک صوفه حمید و خاک دهستان

بهمان آن جبل الغار بر روغن کاو چرب کرده و زن او و عسل پخته و در هم آنرا بنوشند و هر گاه علامت یا
خون در سموم ظاهر شود فصد غایت نافع است و سایر ادویه مشترک النفع است سابقا مذکور شد **فصل سیم**
در مداوای سموم مشروبه که مسموم و بیشتر در این فصل بیان مداوای بعضی از آنها که ذکر شده و غیر
مشهور را استنباط مزاج شخص بالاز تشخیص ثالث با یه نمود و کسب اطلاع امن و علامت هر یک بمداوای
مشهوره الفت عمل کرده اگر آنرا علاج یک طریقت پیش مذکور خبر داد و در عرض دو سه ساعت
مهلک است و اورا سریع الاثر شمرده اند و دانسته اند و دوا المسک حاره را در این باب اقوی از تریاق
فاروق میدانند و عدد او را اثر عظیم است **قرون السنبل** از لوازم شرب و بول الدم و سیاه
بان و اعراض سرسام است در غایت حرارت و سوار بعد از شرب تکلف کافور با کلاب شاهدیه
دفع کرده و آب میوه ای سرد و شش فاتر بسیب ترش و آب خیار و آشیر و آب غیب شیر و امثال
آن با جلاب و مشروبات بارد و مثل صندلین و کافور و شیاف با بیشا و کل ارمنی و خیار و کدو و کاسنی
و امثال آن **مرارة التمر** زهره پلنگ تا سه ساعت کشنده است بقدر سه دانگ از سموم حاره و مداوای او
بدستور قرون السنبل است و بیزاریه و امور و اثر تریاق آن دانسته اند کافور **مرارة کلاغی** در سخت
مانند پیش است و مداوای او بدستور آن و بارد و غم نه مکرر کردن انفع است و شراب و کوشت آب
مرغ با قدری سنگ مفید است و ادویه مشترک النفع که قبل از این مذکور شد جمیع سموم نافعه **مرارة**
الکلب الماء قدر یکدیس آن بعد از هفت روز کشنده است و تریاق او بیزاریه خرکوش است و روغن
کاو با خیطبا و دارچینی **دنبالة کاو کوهی** سورت شفا شده و کرب و تریاق او بعد از تنقیه کردن
با روغن کاو و آب نیم گرم تریاقات مشترک النفع مذکوره و فندق و پسته و فلفل هر یک کدر مکرر
چهار مرتبه یکمثقال بدهند **عرق الدم** سورت شده هر روز و سر بر آن و خفاق و عرق قلسیار و بدبوئی آن است
دوا و بعد از تنقیه با ماء العسل شرب مرکبه و روغن گل سرخ است که مکرر نوشند و تریاق الطین مذکور

بامداد

ارنب بحری از سموم حاره و اکل آن مورث سدر است و اضافه در معده و ضیق النفس و قیء و مغص و عرق بارد و عرق بارد و نفث الدم است و مداوای آن آب خیار و شیر اناث زنان و آب برگ خطمی و سکنجبین نهر است و لباز نسکین علوار حق خوردن حب خرفق سیاه و عاریقون و کبر او ارب اسکس با سویق بقدر درهم با عسل است

ذراریح که آنرا بترکی الاکلک نامند از سموم حاره و عقد است و مانند اعراض ارنب بحری و ایلتاب واخلاط عفن است و مداوای آو مانند ارنب بحری تدکرن با آب گرم در وقت نفخ و شربت شیرة نخم خرفه و خیار و لعابهای شیرزنان و حبه اهلیلج بول جکوس در مطبوخ خطمی و چکاینیدن روغن گل بیضه مرغ و شیر مرغ در عسل و قطره بر روغن بادام و نان میده و با لوده و اکثر خشک و هر بره از ادکنم و شکر در وقت بادام و مداوای خوردن ذرنه و حرباء و نخم ترنج با یکستور آب بیخ و شیر و گوشت آبهای چرب و اکثر ارنب بحری شوربای تریاق ارفیه و قفنه **بلاد و وحیدساه** و امثال آن سرشت احتراق و جنون و وسوس و التهاب معده و تشنج و مغرط اند و مداوای آن شرب شیر و مرغ و گوشت آبهای چرب و شیر و مغزهای مرغ و استشفای روغن گل و بنفشه و چرب کردن سر و رفتنهای مرکبه و مغز گردکان فاوزنج بهدوست **خوردن خون گاو** و **بلبلی شیر و خون در معده** مورث کرب و اضطراب شدید و غثیان عنیف و درد حشا و عسر التنفس و گرازد و هیجان بول و طبع است و مداوای او حقنه و شرب شیر مایه حیوانات با سرکه و حلتیت و بوره و فلفل شیر که تا رفع انجا آن مایه و در این قسم مواد تا جایز نیست مگر شرفانه و جوارش عود و مغز مصطکی و مداوا بعسل ازین باب مفید است **تیوعات و حب سلاطین** و امثال آن از ادویه حاره مسهله مورث التهاب و غثیان و اخلاط بسیار و تجشیر است و مداوای آن قیء و استعمال زرده و قاطعات بعد از تنقیه و مسهلات بکلیه مذکور شرا نمایند و غثیان و لعابها و لوب قابضه **اما اشیای بارده مختلفه** مثل افیون و بذر البنج و شوکران و لفاح و تاوزه و امثال آن مورث خارش مرض و ظلمت بصر و سردرد و ارتعاش دست و پا و چشم عضلها و مرگ است و چون بجهت درد چشم عضلها و سبات مغرط و سه علاج ندارد و مداوای آن قیء با ماء العسل و نمک و لوبره و سکنجبین در وقتهاست و شرب شراب با حلتیت و دارچینی و فلفل و حبه و بنج نانخواه و ماء جبلی و ریاء و تریاق کبیر و حقنه‌های تند و سرکه یا صعتر و فهنیتین در وقت کلمنج و شرب سیر و کرکم و نعناع و مرزنجوش و داغ و سر و فتنهای قاره مانند و دفع نارین و وسوس و تشنج جبه و حلتیت و نافع است اگر

مادر افیون مسرشه بر جبه خورده مشه و در دفع عفرت افیون از مجربات و مداوای خوردن بنه و نطوفهای کوفته و آشامیدن بعد از قیء حلتیت و شراب و شربت فهنیتین کافی است و در مداوای فطره و کاه و امثال آن مانند هم سرد شده که در موضع نشاک باشد بشر بعد از قیء صاحبین حاره مثل فلفل و کونه و زراوند و صعتر و امثال آن مفید است **اما اشیای مسدة ثقیله** مانند موسکه و اجرام معادن و مرگ موش و شنجرف زرنیخ و امثال آن گرم است طبع نفخ و سکم و درد حشا و در بعضی بول الدم و در اکثر حبس بول و درم طحانه و قرحه مثانه و کاه که باعث الحاق مغرفا گردد و مداوای آن قیء و وجود حبس طبع حقنه‌هاست و ماء رومین با کمین بموزد شراب بنه تا نفع است و طبیخ کچر و نخم کرفس رزد فاوفنیتین و در کمین موسکه و گوشت آبهای چرب باید داد و زرنیخ مقتول و مصعد بعد از حقنه و حبس شراب العسل و مداوای سحج باید نمود **ذرنیخ و اهلک و زنجار و صابون و امثال آن** مورث قرحه امعا و تجشیر و خشکی و مالش و بول الدم و درد معده است و گاه که آنکه بسیول دفع شود و مداوای آن بعد از قیء خوردن حب و آب گرم و شرب طبیخ تخم کتان و خیاری و نخم مرو و نخم ترنج است و بر سنور آب بیخ و شیر و گوشت آبهای چرب و آنچه در ارنب بحری مذکور شد نافع است **سوی اسفیدمه** که گوشتهای کهنه و کبار برادر بعین کرم مغز مرآن بپیشانند که کاری او دفع نداشته سرد گردد و اکل آن چشم سرد دارد و همیشه پیشتر میکرد و مداوای او قیء و لوبه از آن سکنجبین سرکه و شراب مقوات بهست و منع خواب و حمام لازم است و هر گاه بحث قیء و غثیان شدید و سهل مفرط گردد بعلاج هیضه سلاریت که **دراج و شب و نمک ملح و سوده** و امثال آن مورث سرفه شده و طول شش و سل است و مداوای آن بروغن تازه و سرکه و لعابها و شیر و امثال آن است **سفیداب چوبین و کچ و امثال آن** مورث قولنج و قرحه حاق و خشکی دهان و دبر آمدن سکم است و مداوای آن شرب ماء العسل است با آب خطمی تازه و حبات سرو و حب تمر هندی در وقت بادام و سهول در وقت بعد و آنکه محمود و با عسل و لباس مسهل و هر گاه بمجرد تسبیح گردد بعلاج آن مبالغت باید نمود در جمیع سموم آنچه در کلیه آن مذکور شد مراعات باید کرد و میل هر یک بهر چیز که بشر بان چند دفع باید کرد و اما آنکه آن از عضو شریف بعضو خسیس شود **فصل چهارم در سموم ملدوغه** و مجروحه و مراعات آفات متنوعه باید دانست که سموم حیوانات بر سنور سموم مشروبه قوی و ضعیف میباشد و قواعد مذکور شد و در این مکان بعضی از مشهورین

گذشت باید نمود و شرب سیر و خادات و شراب کهنه و ترد و دینار دیه و حاقه قرحاوی کرک سراب و بیاز عنصل و تخم لوبیا و جوارش اوج حنظل و غار یقون و اسپند و ترنج ترک و تخم آن و جاوشیر و سطرلیون و کوز اصفهانی کل عقرب نامند و از مجربات و خادات و لفاح مسکن درد و به دستور خاصه جبه فرنه و کلدر کرد با رتایج و به دستور عسل جلاء دریا و غرغره کردگان اسپین اشرد از و دو نه هین بر دفع زیتون کرم در سکین در گزیدن عقرب سریع الاثر و عقرب جراره بسیار کوچک میباشد و دنباله را در حین حرکت عقرب کرکت میلدا و مشابه و مانند سایر عقارب بلند میدارد و در روز اول چند ان ضرر ندارد و اطفال هم نمیکرد و در روز چهارم و سیم اعراض هولناک بهمرسد مثل غشی و خفقان و ولول الدم و درم زبان و تجشیر عظیم و مداوای او لعبه از نکبدن و داغ کردن موضع شرب آب سیب ترش است و باقی مثل آب و سویق آن تریاقست و قرص کافور و مغز و دیگر تخم خرفه و امثال آن سکنجبین مفید است و هر گاه بحث ورم کرد فصد کنند و در درم زبان رگ زرنباب را بکشایند و در اجناس طبع حقنه و در سحج امعا روغن گل سرخ بنوشند و تریاق عسکر در این باب فوق اثر است و این سفوف را از مجربات دانسته اند طرخفون خشک برگ او درخت سیب ترش شیرین بجنگ با سویه هر ترش شیرین مشقق است و علاج موضع جراحت را بدوای تند باید کرد و حوالی آن را بکلهای مزی و کرم و مبرد است فلمسنند و قفنه بر آب غرز و جو و آشامیدن بارده موافق است **و تبلا و ثب و عنکبوت** و قسم رتیلا کوچک شش صنف است یکی پردار مانند بر سر و پشت و سیاه و یکی عقیقیه که بفارسی اکمور گویند که نامند و یکی سرخ و یکی زرد و آن ذهبیه بسیار زرد و بعضی مایل زرد میباشد و زرغب دار مانند پشم و یکی کوچک و در پشت او خطها سرخ و آن همه آن در شکل شبیه بعنکبوت اند و اعراض گزیدن رتیلا در موضع لسع او در درد مهره و فارش بدن و اخلاط طبع است و در بعضی عجیب بدن و بر آمدن سکو و عرق مفرط و غشی و درد و سر و گرازد و عقد و سرفه دایم و در بعضی درد و مشی و خروج هم از مقعد و خطاب عظیم و سبات و هلاک میباشد و مداوای او بدستور استعمال ادویه مشترکه النفع است و آنچه در عقرب بیان شده

از گزیدن حیوان دیوانه دیوانه نمیشود و گاه هست که منفعه مانند سایر حیوان دیوانه شوند و سگ
و سایر حیوان دیوانه از گزیده او تا چند روز بدی عوارض میکشد و بعد از آن در او کفر ها رسد و سگ
و خواهیهای هولناک و گریه و آواز و غلوت بشیشی و خوف آشام و گریه عارض میگردد و از آب
خوف میکند چون در آب و آینه و امثال صورت آن حیوان در نظرش می آید تا بر آن
آب نخورد و چون اعراض قوی تر گردد باشد تشنج و گریز و از او ارمنی بشهوت و گریختن از
روشنی و جنون سبع و فرار کردن مانند سگ و حلا جنون بر شانه و بکاه میگردد و متعدین اطبا
متفقند که بعد از خوف از آب و از آن دیدن و از زبان مکلم العلیل بهت و متاخرین پیشان
اگر از آن اعراض تعلیج میدانند مگر آنکه به نهایت برسد جنون رسیده بهتر و اکثر اجزان و طغیان
و نقصان ناچیز زیست و بیشتر و کز زیاده و کمتر از آن نیز باشد چه کیفیت مزاج است در پس امزاج
بعد از گزیدن و هفته و چهار روز خوف آب جهت سرد در مزاج مرطوب تا چار ماه و شش و بعضی
تا یکسال و زیاده از آن نیز گفته اند و بجز بجز تهیه رسیده که گزیده اول برا و خطرات و در سایر
فاطمه کنز اما علامت دیوانگی سگ یکی آنکه ترک منزل خود کرده به پرامون اهل آن نه بگردد
و بطرف نیچه و از آب بگریزد و دیگر خرخر چشم و زبان آوردن زبان و دویدن بسیار و گرفتن
آواز و افتادن که گوشش و برآمدن آب و گردان آن نظر و که حرکت آن جهت کند و حرکت بی
نسق و شبیه بحرکت مستان و حلقه کردن بر همه چیز دیگر گزیدن سگان از او در همین مدت است
او بجز کردن اشیان اما علامت زخم او از زخم سگ عزیز دیوانه که حالت سگ شبیه باشد
و دیوانگی آن شخص نباشد باید پارچه نمانند از بخون زخم آن آلوده پیش سگ عزیز دیوانه اندازند
هر گاه نمانند از خورد علامت زخم سگ دیوانه است و اگر تناول کند عزیز دیوانه است و بدستور
مقرر گردان را گوسپند یک رشته بر زخم به بندند هر گاه مرغ کرسنه از خوردن آن نفرت کند
علامت دیوانگی است و اگر همه تناول کند و یکشب نه روز بدک گردد و عزیز دیوانه خواهد بود اما
العلاج اول موضع زخم را حجامت کنند و مبالغه در کشیدن و ضد بسمت و اخراج آن باید نمود
و تضمید بهشیای نمود که زخم وسیع گشته بنوشد مثل بیاز و ترتیک و حقنه و پخته در روغن

سایر را هم اکاله و اگر دفع کند در دفع چرک آن مبالغه نمایند نفاست تا غایه است تا بعد از سه روز
بر نفقه نمارد چه سمیت آن سرایت کرده در اینصورت بر زخم آن جاذب ریشهای جاذب سم
باید بست مانند فطرون با بول انسان و فاکترتاک با سرکه و ترمه تزک با روغن و کزاز بستن
سر شیشه هر را نافع دانسته اند و در ترطیب و تقویه اعضا آریسه باید کوشید و معالجه او بستور
مالیخولیا و جنون باید نمود و از جماع و خوردن ترشیها و هوای سرد اجتناب بسیار لازم است
و تنقیه سوداء بمنبغ و مسهل مکرر باید کرد و این دوا را جالینوس فرموده که بهر که داده شد
خوف از آب کرد و بعث بکات کرد بید دواء الرطبان سرطان زنده را در سرکه رخ بقدری
باید برشته کرد که توان سائیده و دو جزو آن را با خیطیا نامیخ جزو و کندر نجزو نرم سائیده
و آنانیکه زود مسهل نباشد با آب سرد و در هم جمع و دو درهم است تناول نمایند و در قفرح و
ترطیب هر ترطیب و نشاط طبع میکند و حقنه بماء الشعیر و روغن گل رخ و آب برگ خرفه و لعاب
بذر قطونا و امثال آن بسیار مفید است و آبرا در ظرف لوله دار بدهند که انسان نبیند و چون
ظرف آب بیکلقه لوله کفتار باشد از خوردن حباب بمکند و در آب کرم نشستن و بول در آن
کردن نهایت مفید است و از غذا ماکولشهای لطیف مثل مرغ بره دار و بره و نر غاله فربه
در روغن کره و شیر پاوده و حلوا ماش نرخ سته و امثال آن تناول نمایند و شراب ممزوج
با آب بسیار نهایت موافق است و تدهین سر و بدن بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه نافع
و سهر است خواب بسیار مفید است و خوردن آب بودنه نهاری روز در سه مثقال است و دفعه از
روز تا یکهفته از مجربات است و آب بیاز بستور سه روز در روز سه چهار دفعه بنوشند بی
عدیل است نهایت و آب بیل از مجربات است و چون سانده را که بر برگ بیلدر چین کوبند تمام
کباب کرده بخورند و خیزران را طرح کشته الاعیه مجرب دانسته اند و بدستور کی بگزد سگ
دیوانه که او را گزیده نافع یافته اند و بسنی آن نیز بر موضع جراحت بسیار موثر است و دواء
الذراریح بالخاصیه نافع جمیع مضرات و از مجربات جمیع اطعمات و چون از آن نوشند
جمیع سموم بول دفع میشود و شیشه بحیوان بسیار کوچک و عوام را گمان میشود که بجای سگ است

دواء الذراریح ذراریح بزرگ و خرد را که بر برگ الاکالک مانند سرو با الماء یا ماند خیه بخورند
عدس مقشر بخورند تلفه قرنفل در چهار مثقال سنبل الطیب زعفران هر یک سه مثقال جزو مجموع را سائیده
با آب قرص بسازند و هر روز دو دانگ با آب گرم بنوشند فتم دیگر ذراریح را سرد بال
و با اندخته مسه شبانه روز در درخ حنا بنهند و بعد از هر یک شبانه روز که بدو دفع نمایند پس
خشک کنند و بعد از آن با مثل آن عدس مقشر سائیده با آب قرص ساخته بقدر دو دانگ
هر روز با آب گرم بدهند مداوای زخم سباع و سگ عزیز دیوانه و بوذینه و امثال آن یکبار
روز بیاز و نمک و عسل را یکدیگر مخلوط کرده بر زخم به بندند پس بعد هم اسود هاد نمایند و هم
مرهم جهت زخمهای که از کوچ عصا و سقط بهم رسد بستور نافع است مرهم اسود قنه زرغ
زیتون موم سیه بهستور بسهمک کنند و موضع گزیده بلنگ و شیر و پلنگ را اول با دویه جذابه
ضماد کنند مانند سرکه و فاکتر و بیاز و عسل و بعد از آن با سرکه و نمک بشویند پس مرهم اسود
معالجه کنند و بسنی با فلفل تازه که چیز کرده باشند نیز جاذب زخم سگ و امثال آن است
و آرد باقلا با سرکه بستور موثر و علاج آب است و جهت زخم دندان آب آن نیز مفید و بشب محرق
و بستور کند زیاد و غرغره زیتون و شراب جهت گزیدن آب نافع است و هر گاه موضع زخم جوک
ورم کند طلای مرداسنگ نافع است موغالی نزد بعضی غیر موش خرما است و گویند کوچک از
این عدس و فاکتر رنگ و دهان الشیخ طبقه بر بالای کچه بگیرند و چون بر حیوانی مسلط گردد
بر حقیقه آن می چسبد و گزیدن او باعث درد و شه بدو آبله کردن حوالی و گاه است که موت در
امعا و عسر بول کردن و مداوای او بسنی قنه با سرکه بدستور سر و عاقرقرحا و تخم نره تیزک و امثال
آنست و اگر ورم بهم رسد آب شیر را مهرا نجه خلاف نمایند مداوای زخم الاتی دم
داد بستور است که در رسوم ملد و غنه گذشت و در زهر مقناطیس عجیب الاثر است و اصل درمان
صفا و علاج سم است و به کردن زخم نافع سمیت آن با کلیه شود و شرب تریاق کبیر و فادزهر
و شستن مکرر آن موضع را با آب فاکتر جوب انجیر و نمک و بجامت کردن آن و بعض ماهر تازه
که سم او را شکافته باشند و علاج نبات و گوشت سلحفاة و امثال آن فصل پنجم در بیان

ادویه که حشرات از آن گریزند مار انواع و از هر شاخ گوزن میگریزند و بیشتر بخورش بزرگوار
و مهرسان زفت و مقل و سکبینج و چوب انار و قفه بهمن اژدر و پشیه و آبنه که نوشادر در آن
مدفون باشند و چون در سوراخ مار بریزند باعث هلاک اوست و فرش کردن برگ نیف نهایت آزمودهست
و طبیخ حنظل بر موضع سکشند مار ترک آن مکان کند و چون ریمان حنظل فطران آلوده بر سر خود
حلقه کنند هوام و افاعی نگریزد و از دارنده زمرد اثر گریزان است و چون چشم او بر زمرد افتد
هلاک شود حشیش از صد قدم رفع میشود و بکلی در فصل حشرات مذکور شد خود کشتن هر یک از آن
و پیاز عنصل باعث حفظ از نیش جمیع حشرات است عقرب از هر دو گیرنده و بکلی مار از آن گریزد
در عقرب نیز مؤثر است و سوزانیدن جند بیدستر و دکان باعث گریختن سایر میگردد و چون
چراغ بسیار روشن در جائی گذارند حشرات متوجه آنجا میشوند و دکان بعید از چراغ محفوظ میماند
و بسوختن کوز که مؤلف امان الاطباء ذکر نموده در گریزانیدن هوام و پشه بی عدیل است
و فلج سفید شوینز زیره سکبینج جند بیدستر مقل است بر بالتوبه گوفته جهان زند و در مکانی
مکرر دود کنند و پشیه آب مطبوخ بابونه و حنظل و آسینه و سیر و تخم کشت نهایت مفید است
و طبیخ پیاز عنصل از مجربات لشه طلای سرخ با آب لیمو رفع اذیت گزیده پشه کند
و مجرب است چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روز در مکانی بخور کنند منع تولد پشه
کند و مجرب یافته اند کیک پشیدن طبیخ حنظل و آجه کشتن کیک از مجربات و سوختن
طبیخ حنظل و فستیقن و شوینز و کیکوش از جلادویه مشهور است وقمل طلا کردن
مولود در روز ولادت با آب زیره چشم دم نکوئی بخش در تمام عراق است و کردن پیش پیچیدن
بر بدن یا بر جامه مانند در ساعت رفع آن میکند از مجربات ذباب چون صورت مگس از زرنیخ
و کشش بسازند یا چوبه بدل کنند کشش در جائی کنند و در جائی بگذارند مگس از آن مکان گریزان
شود و طبیخ خربق سیاه کشنده و اوست و چون زرنیخ را در شیر حل کنند مگس از عبور بر آن باز
گردد و بوی پیاز عنصل کشنده است مگس است و بخور از کاه و زرد و روغن زیتون و زرنیخ میگریزد
ساس و اوضه پشیدن آب طبیخ خرما و در گشتن کیک و ساس و از ضد از مجربات است

جعل

جعل آب مطبوخ کشنده درخت خیار و بخور او کشنده جعل قاره چون موش را خایکنده یا دنباله او
بر بیره سرد اند جمیع موشان آنخانه را بر طرف میکند و دولت ردی او را چون کنده سرد هنبار
موشان میگریزند و بستور از دو وزاج گریزانست و پیاز عنصل کشنده اوست در یک ساعت
موریچه از جلیت میگریزد و از ریمان آود و بلغطان نخ ذرمکنند و چون شرمنی و سایر
اشیا را در مکانی گذارند و در وقت گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند هوامی که در آن اصدر
بآن چیز زرسه موریچه پیرامون آن نگردد و از مجربات شمرده اند و در جائی که زر بنام نکو کنند موریچه
هرگز عود بآنجا نکند و از مجربات دانسته اند و دوشش پیاز عنصل و حب السبع و نهاست
و بار و فلفل و موریچه و مگس است تشخیص پنجم دکلوزان و آن هشت برگه فصل اول
در اوزان صغار فصل دویم در اوزان کبار فصل سیم در تحویل بعضی اوزان بر بعضی
فصل اول در اوزان صغار پیشه و مانند که نزد اطبا هر چه کمتر از رطل باشد معروف باوزان
صغار و فوق آن موسوم بکبار است دیگر که عبارت از پنجاه هم از جمله قسم ثانی است و اختلاف
در هم بکبار از اوزان صغار و کبار بحسب اکثر و از منه بمقطلی واقع شده و در این
مقام هر چه بحسب کتب معتبره طبیه و فقه و لغات اعتبار و شده اشاره بآن میشود و باید
دانست که حبه طسوج و قیراط و دانگ بحسب هم فتح و مثقال ذهبی مختلف می
باشد چه اجزای مذکوره از درهم کمتر از اجزای مثقال است و نزد اهل تحریر ثابت شده که مهر
از فضه که مقدارات و ریاد است و شده بشر وزن ذهب سبع زیاده از برزن فضه
پیشه و اکثر اساطین اطبا بر آنند که در زمان قدیم و صدر قدر رسم مختلف بوده و مثقال
که در اختلاف آن طبع فا کنند و اختلاف هر یک در طرح تحریر آن مذکور میگردد دارزه که بقدار
برنج نامند مراد از او وزن دو دانه خردل بزرگ است شعیره دو ارزه است حبه جیاز
درهم عبارت از سدس مثقال است که بگیرند از چهارده هشت جزو درهم شمرده و از مثقال عبارت
از دو شعیره است که چهار ارزه باشد طسوج از درهم و دو حبه است از مثقال و حبه و نیم کم
دوازده ارزه باشد قیراط از درهم دو طسوج است که شش ارزه و از مثقال دو حبه و نیم

طسوج

طسوج

طسوج

قسطست و نزد هر ایک چهار شش قسط جوز جوزه چهار قسط جوز الطالبینی چهار و شش قسطست جوز
دجسقا هر یک سه رطل اند قفیز پیمانه ایست که بیست و پنج قفیز و کوی بیست و چهار کیلجه است
کیلجه یکمن و هفت شش قفیز است کیل سه و شش قفیز است کیکه سه صد درهم دیگر است شبر شش
استار و ربع استار است کوک سه کیل است قنطار یکهزار و پنجاه رطل است و قنطار کوینده اند هزار
رطلست که پوست گاو از آن پر شود مد پیمانه ایست بوزن ۵ رطل و ربع که دویست و هفتاد مثقال و نیم
باشد صاع چهار مدست و هر رطل ۱۲ رطل است اما اوزان که در بلاد عجم متعارفست و در دستورات بکار می
آید رجوع میشود یکی طرز شاهی است و آن یکهزار و پنجاه مثقال است و قرابه زر شش صد مثقال است
سیر نزد اهل خراسان یازده مثقال است سبه عبارت از شش ترده یک قیراط است و پنجاه
عبارت از شش یکمن است و پانزده نصف سبه است و اوقیه در اصفهان ده درم گویند فصل
سیم در تحویل اوزان بعضی بعضی تحویل درهم بمثقال طریق آنست که از درهم نصف و ثلث
راجع نمایند و آن عدد مثقالست مثلش خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است
از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج شد و ثلث آن ده مجموع سی و پنج است پس دانستیم که پنجاه درهم
سی و پنج مثقال است تحویل مثقال بدرهم بر عدد درهم چون سه سبع فزوده شود مراد حاصل شود
مثلش خواستیم دانسته شود که چهارده مثقال چند درهم است پس ماده دو درهم با دو ثلث
افزائیم هجده را که سه سبع و چهارده است بر عدد مثقال مذکور و میدانیم که چهارده مثقال هفت
درهم است تحویل دو درهم با دو مثقال باید بجنبه در آورد و مثلش آن را اندازه پس انچه
باندازه جنبات مثقال خواهد بود مثلش هر گاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود
باید بجنبه حساب نمود و آن سه روی جنبه محسوب میگردد و چون مثلش را وضع کنند سه است جنبه
بوزن مثقال بیاندازد آن نه قیراط و جنبه از مثقال است تحویل ۵ دو مثقال با دو درهم
چون بپرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است باید بجنبه در آورد و آن سه و یک جنبه
و نیم میشود و چون سبع او را که چهار جنبه و نیم است بر آن افزایند سه و شش جنبه درهم خواهد بود

دان

دان چهار دانگ و نیم درهم است قدمت آن تشخیصات به مؤلفه جمال الله و الهی لطیف فی شهر سنه
الف و سبعین و الف
فراغ الله
۱۲۴۶

قسم اول از دستورات جامع موسوم بتحفة المؤمنین در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مفرده و آن شامل است بر پنج طریق طریق اول در تدابیر ادویه مفرده مخصوصه

طریق دویم در بیان دستور استعمال بعضی ادویه مثل جوز بعضی شبه و مانند آن طریق سیم در گرفتن عرقها و ادهان و ما یتعلق بها طریق چهارم در بیان استخراج گل و شکر و شجرف و سایر ادویه مفرده مخصوصه و آنچه بیان تعلق دارد طریق پنجم در اعمال غریبه و مهمل کلیه صنعت طریق اول در تدابیر ادویه مفرده و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در دستور احراق فصل دویم در تشویه و تطییب و تعطیر فصل سیم در غسل ادویه فصل چهارم در بیان دستور انتخاب بعضی از ادویه فصل پنجم در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق مخصوصه و حفظ بعضی از آن فصل اول در دستور احراق ادویه معینه باید در گلخنها دانست که احراق بجهة انتقال طبیعت است پس اگر جسم بهمین بیش که اعراض هر که حسیه را اصلا درک نکند آیا مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس اگر تخفیف الجسم و تخلخل شد سبب احراق پس بر برودت میکند و اعانت احراق که بجهة رماد و تیره با کلیه قدمت زائل میگردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل شد از برودت میل بحرارت مینماید و احتیاج باحراق یا بجهة کسر حدت الجسم است مثل زاج و یا بجهة تلطیف ادات مثل نمک و یا بجهة رفع سمیت است مثل افعی و یا بجهة رفع اجزای غریبه است مانند بوره و یا بجهة تقویت و سد منافذ است و یا بجهة شدت نفوذ در احراق شیاء و شرط است که در جسم مختلف یا با هم نسوزانند مثل نمک و بوره و اگر مبالغه در احراق کنند بدون نباتات و حیوانات و حریر و صوف را اندک احراق کافیست و هر مطلب تر جسم محرق باشد باید بعد از احراق انرا شست و اندیدن تقویت استعمال نمود و تطییب مشتق از طیب است و آن اسم آنکه است سریع التعفن پیشتر پس هر جسم صعب که قابل تعفن

نباشد بسبب احراق مانند آنکه قابل تعفن گردد او را تطییب کنند پس تطییب اعم از آنست که با احراق باشد یا بتدبیر دیگر **احراق زرنیخ** باید زرنیخ را بقدر نخود ریزه کرده در کوره که بگل حکمت گرفته باشند که آتش سوراخ سیما درسم کوزه بگذارند که بخار بیرون رود و در آتش گذارند تا آنکه دود سیاه بر طرف شده سفید نماید پس آتش بر دارند **احراق زاجات** بعد از آنکه زاجات را نرم صلایه کرده باشند در کوره لوله مطین بطین الحکمه کرده با دریچه زر گرفته سر آن را مستحکم نموده در آتش تند چندان گذارند که سوخته و رنگش سرخ گردد **احراق لبد و مرجان و کهربا و شبالی آن** هر یک را باید بقدر بقلهٔ لیزه کرده و در کوره مطین بطین الحکمه گذاشته یکشبانه روز تون حمام یا تنور خانه داده روز دیگر بردارند **احراق عقیق** و یاقوت و بشب و احجار صلبه هر یک را بقدر نخودی ریزه کرده در سفال لوله یا بوته گذارند و در اوراق البقال و یا بوته دیگر بپوشانیده سه روز آتش جهة اخراج نگار باید گذاشت و در آتش تند بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورند و در آب اندازند و دیگر همین عمل کنند تا بقدری که زنگ زدائی کند و هر بار که احراق کنند باید بکار رشوند و خشک کرده در دیگ گذاشته چندان آتش دهند که از آتش حرکت نرسد و اگر بگل را بخمیر کرده فته در آتش چندان گذارند که خمیر در بسوزد بدستور جوشاندن **احراق فولاد و آهن و سنگ گیله و بلیله و آمله** را با سرکه جوشانند و آب آن سرکه در ظرف مسی کرده بر آتش نرم بگذارند و فولاد و آهن و شبالی آن را در اصطرلابی بسیار باریک کرده در آتش سرخ نموده در آب ملیحات فرو برند تا بسیار و هر چه ثقل آن در ته آب نشیند برداشته بهم کنند و در احراق آهن کلای آب ملیحات بول گاو باید کرد و اگر سنگهای مذکوره در آب قلعه باید بدستور مزبور چند دفعه در آب ملیحات و چند بار دیگر در بول گاو نظیفه نهند

بهتر است

بهتر است **احراق نقره** باید نقره را بسوهان ریزه کرده و آب نمک در ظرف آهنی تند سوزانیده در هنگام جوش سوخته نشود هر دو را گرد برابر بپاشند و بسوزانند و گویند هر چه نقره را بدو نه که آنکه قلعی نشده باشد مگر ریگ از اندک بر سد که سائیده شود و بکلیس آن بطریق گلهای شده است که چند بار صفای رقیقه او را بگو گرد سرکه آلوده آتش بنهند و سرد کنند و چند بار دیگر در بوته سفید آب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با نمک آب بجوشانند و پس هر گرد پیشه بر هم زنند تا مکلس گردد **تکلیس حلا** طریق گلهای شده که بجهة تناول مکلس میکنند چند بار سر سوهان که خمیر در آب نوشادر بجهة صاف نمایند و طلای بیشه غش را چند دفعه گداخته در آن آب بجهة پس طلای بار یک کرده بزاج سیاه و سرکه شسته در آتش گذاشته با نمک آب بشوئند و با ربع او سرکه و سرب سوهان زده در بوته مدور سفالی آلوده بگذارند پس آتش تند و در ظرف چلمن یا مزج لسبار بایند و بر روی آتش گذاشته هم زنند تا زینق از او مفارقت کند آنگاه بر روی سنگ سماق بهم بسایند که چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند مدتی در ته آب نرود و دفعه سائیدن جمیع اجزا و ظرفات جهة تناول نمودن بهمین مرتبه است و دیگر از این مرتبه جایز نیست به نقص مقصود نخواهد بود و هر زر مغشوش است **طریق دیگر** که در آب طرق بهتر و بعد از غسل چیزی با او نمایند که نتوان تناول نمود و مقتبس از صناعت آب آب هلاک و آب قلعی و آب ملح الطعام را بجز علقه صاف کنند و هر یکی را علیحده بجوشانند تا منعقد گردد پس هر جزوه معقود آب هلاک و نیم جزو قلعی معقود و یک جزو شمس برآورده کرده را با یکدیگر بسیار لب بند و باید در ظرف لمزج و بر روی آتش تحمل کنند بعد از آنکه خوب کرده باشد بعمل نافیه دو سه روز در جای نمناک بگذارند تا هر روز بر دارد پس بسوزانند و تحمل کنند و باز بجای نمناک اعاده نموده تا سه چهار مرتبه آنگاه در بوته کرده که بر آتش دهند که بوته سرخ شود پس بجای سرد بنهاند لب بنهند و آب گرم بگرد بجوشانند و بوته بنهند تا سیاه از جمیع زایدگی دود در آن نوف خشک کرده تحمل کنند و استعمال کنند و حقیر مسنون است که اگر در همین تشویه و تحمل نسفیه بعرق گوگرد و آهکها نمایند کنند سریع الاثر گردد **احراق بوره** در ظرف نمدی کرده بر روی اخگر گذارند تا بوره **احراق اطیما**

در کوزه مطین بکشب در تنور یا در اتون بگذارند **اخراق شاذنه** آهن را در آتش مرخ کرده تا نهایت بتنه
در سرکه تنقیه پس خشک نموده بتی نمایند **اخراق سرمه** سنگ سرمه را صله یا نموده با پیه تازه خمیر کرده
بر روی اخگر چنان بگذارند که سنگ بر آن بر طرف شود **تکلیس لون بیض مرغ** در جرالجر چنین
است تخم مرغ را با آب نمک مکرر بشویند و بر دمای درون او را مبدل کنند و نرم کوبیده و در کوزه مطین
کرده در کوزه گری و امثال آن چنان بگذارند که مانند آهک سفید گردد و کف دریا بسنگ
و امثال آنرا نیز اخراق یابی بدستور است مگر آنکه محتاج نشستن باب نمک نیستند و لیست تخم مرغ که جوجه
بیرون آورده باشد جهت ادویه عین مهتر است **اخراق بورشم** عود یا به عود را سوزانند در ظرف سفال چنان
در آتش گذاشت که دود زال گردد **اخراق ابریشم** و پشم و موی بعد از ریزه کردن آنها بعراض در
ظرف سفال یا آهن کرده بر روی آتش گذاشته چنان برهم زنند که بدستور گردد و پشم و موی را
شرط است که نشسته بشکر کرده آنها را ریزه کنند **اخراق لوبیا** کهو و خشک آن و بزر بدستور ابریشم
است و هر گاه خواهند که فاکتر آنها را استعمال نمایند شیر یا به آتش داده فاکتر کرده **اخراق سفیدات**
سنگ نشسته بسنگ فاخته های او را بر دن کرده در کوزه مطین جای داده چنان در اتون و تنور
بگذارند که سفید گردد **اخراق خطمی** بجای پهنوک بعد از ذبح از موی و خاشاک پاک کرده در کوزه
مطین بآتش اتون و تنور بسوزانند **اخراق عقرب** عقرب نر را که علامت آن لاغر و صفیر است
در شیشه مطین یا در ظرف مس کرده در آتش معتدل اتون یا تنور بکشب بگذارند **اخراق ارنب** جهت سنگ
شانه بدستور اخراق خطمی است **اخراق حیه** که جهت خنازیر معمول است مار زنده در کوزه
مطین کرده در اتون یا تنور چنان بگذارند که سوخته اصله رطوبت یا او نماند و بعمل آید **اخراق سرطان نهر** که ماهی نهر را سر و طرف بعد از کرده جهت را اخراج کرده شکم او را با آب گشته
بعد پاک کرده بشویند و آب صاف مغسول نموده در کوزه مطین بکشب در اتون معتدل بگذارند
که فاکتر گردد و علامت آن که فرحک است که چون بر لیت او سوزنی فرو برند رطوبت
سفیدی ظاهر گردد و هر گاه سرطان نهر در وقت که آفتاب در برج سرطان باشد
بسوزانند جهت گزیدن سگ دیوانه از مجربات دانسته اند **اخراق ثعلب** بجهت بستور نهر است **اخراق**

قطران

قطران جهت سنوات و رفع مطین بطین الحکمه کرده جهت آن در آتش بگذارند که سنف سر آن سر بوب یا
آغشته در هوا نگاه دارند تا خشک گردد و اگر باز اعاده آتش کنند **اخراق ملح** بکوزه فخار در چهار تغار بود
آب گشته بیشه سفید صاف را بر روی کفگیر آهنی که تهه بر روی آتش دارد تا سرخ شود و در آبی فرو برند
دیگر همین عمل سنند تا بیشتر ریزه نماند و از سوراخ کفگیر آنها آب گردد و اگر مردن کفگیر نیز مکرر آب
فرو برند بهتر گردد **فصل دویم در دستور تشویه** و تحمیص و تقلیه اگر چه الفاظ مذکور مترادف
اند اما چنین معلوم میگردد که اثر آنچه یکه بخمیر یا کمک شده یا در حوف خمیر گذاشته در آتش دفن کنند او را
تشویه گویند و هر چه بر روغن و امثال آن دایه تنها بر شته کنند تقلیه نامند و آنچه اندک آتش دهند
و یا در ظرف گرم کرده بود هنگامیکه گویند **تشویه سنوبن** و سک و غمر الطرفا و امثال آن جهت سنوات
و غیرها باید آنچه العسل شسته و لسته لسته را بکل گرفته در تنور معتدل بکشب بگذارند **تشویه اسقیل پیاز**
عنصل بخمیر گرفته در تنور بر بالای آجر بگذارند و بخمیر شسته شود **تشویه محوده** را در حوف بر سبب در تخم
مرغ که آب بر و امثال آن کرده بشنند و اگر مستفرغ باشد به تنها در بیت تخم مرغ که گذاشته و بخمیر گرفته
بر روی آجر در آتش نهند تا عمق یا جوشیده مشهور گردد **تشویه جبال** که بلغه هند حب الملوک است
و طریق تکمیل هند بواز مغز کردن آن و بیرون آوردن پرده درون و در بعضی نرخ و کبر باستوره
ربع او مغز نموده در لسته تری بسته لسته را بخمیر نمیرند و بدستور در آتش تشویه نمایند و بکبر آبا باید
استعمال نمایند **تشویه انزروت** بشیر الاغ یا دختر جنبر بر شاخها چوب گز نازه آلوده در تنور معتدل
بیاوزند تا خشک شود و اگر باره یکرسانیده بعینه که تخم مرغ بر شسته چوب گز تشویه نمایند بعتدال
قریب تر میگردد **تدبیر تشمیع** جهت ادویه عین و جراحات چشمک دکیسه کرده با بر کبن الاغ یا دیگر
کشنه خشک دراز بانند در آب بجوشانند تا پخته شود پس بر دن آورده مغز کنند و اگر ادویه جوشیده
بیار بدستور تقویتا موش نمایند بعث زیاده نفوذ و تکمیل میگردد **تقلیه** هلیله جهت سفوفات
و غیرها را در اتون کرده بکوبند و با آب بجوشانند تا از اغذیه نمایند پس با روغن زیتون
جرب عنصر بر شسته کنند و جهت بطیه نمایند که تنور و **تقلیه عنصل** و امثال آن باید بروغن زیتون چنان
بر شسته کنند که نازدش شود و بعوط و غیره را بقدر یکرسانک آن تغیر باید **تحمیص بزور** و ادویه جهت

قبض عبارت از بودن بخیر است باید ظرف سفال یا سنگ را در آتش چوب گرم کرده از آتش برداشته
دوای مقصود چون در آن ظرف گرده بر هم زنند بکبد را بجو آن ظاهر شود **فصل سیم در غسل ادویه** که
بفصول عبارت از آتش و غسل جهت تبرید است یا تخفیف یا دفع حرارت مکتسبه یا ریزه شیاء
محروق **غسل ادویه حجریه** مانند یاقوت و شاذنج و سنگ اجار مانند زعفران و فلفل و شنجرف و امثال آن
باید آنچه را بسیار نرم سائیده در باون و امثال آن کرده آب برادر نمه یا با سنگ برهم زده تا هر
مثل غبار بهم با آب مخلوط گشته با آهک در ظرف دیگر ریخته در داد را باز سائیده و بدستور آب مغلوط
کرده تا تخم مثل غبار گشته با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود بعد از آن در ظرف ابریشم بیند و بغبار
دافع نشود و ته نشین گردد پس ته نشین را خشک نموده استعمال نمایند **غسل کلک** رنگ کلک را از چوب
و خاشاک پاک کرده بسیار بیند در آب نهاده از خرا جوشانیده از آب او اندک دهن کلک و چین
سائیده آن کرده از او بیرون کنند و هر چه بماند بدستور با آب ندکور سائیده همان عمل کنند و هر چه
از او الاکه شسته در آب ته نشین شده هم خشک نموده استعمال کنند **غسل موم** و ادهان و رفت و امثال
آن که فاخته شود باید چند بار که آهک و در آب صاف نیم گرم ریخته تا کدورات آن ته نشین گردد و آنچه
بر روی آب ایستاده بردارند و چون خواهند که روغن کنند و شکر چه طعم آن تند شده مزه نازه کنند
و آن را نظر گیرند باید روغن را در ظرف کرده بر آتش چنان برهم زنند که یخ آب شود پس از آن آب
بردارند و با عدب بهمین اثر است و هر گاه یخ و گلاب شکر هر دو بهم اقوی است **غسل صبر سقوطری**
قصب الذریره عود بلسان و اجزاء ساروان مصطکی حب بلسان لبنی لبنه لبسه تفاح اذخر یخ اذخر
جوز بوا هر یکی سه تم کوب کرده هر ظلاب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده یکرطل صبر را
نرم سائیده با آب مزبور از دالا بگذرانند و فقل و جد اکرده هر چه در ته آب نشیند خشک نموده
استعمال کنند و بعضی قسمتین بقدر ربع صبر اضافه ادویه فرموده اند و هر گاه صبر را بدستور اقلیما
مکرر بشویند رفع حرارت بالکلیه میشود **غسل اطیان** هر گاه را که خواهند در آب بقدر که او را بشویند
حسابیده پس بر هم زده از که بهس بگذارند تا ته نشین آن خشک نماید **غسل لوزه** آهک را در ظرف
کرده آب بر او ریخته بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین شود پس آب صاف را ریخته تا نهایت بار تجدید

آن کنند

آن کنند الخ خشک نماید **غسل مربع** جهت امراض قاره مرسهکر ابشاد و سنگ زهر سائیده آن مقدار آب
برادر بزند که چهار انگشت بر روی او ایستاده و هر روز سه بار بر هم زنند با کفچه پس تخم آب کنند
بدستور هم اضافه کنند بماند تا چهل یوم بگذرد و بعد از آن خشک کرده استعمال کنند **غسل شرح** روغن بگذارد
با آب نمک بسیار بر هم زنند و بعد از آن با آتش نرم بجوشانند پس آب نمک جدا نموده با آب
صاف بسیار بر هم زده بجوشانند و آب را از وجدا کنند **غسل سوق** ارجوه و امثال آن را که خواهند
در معده ترش نشود و قطع از دارد که دو باید آب جوشان بر او بریزند و بگذارند تا برآید پس آب
سرد بر او ریخته بردارند **غسل اجود** جهت ادویه عین و کتابت و نقاشی اما جهت ادویه عین بر شور
اجار کاغذ است و بجهت نشاسیدن متقدمین شرط نداشته اند بلکه بعث ضعف عمل میدانند اما جهت
کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد را سائیده و بسفیده آب یا زرد نموده جوشانیده و اندک
روغن زیتون اضافه کرده بدستور اجار غسل داده و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مثل غبار گردد
و بعد ویه دیگر میشویند **فصل چهارم در طریق اتخاذ** ادویه لعلی آبدار و آن یعنی از ادویه **کرفس** یه الله کوب
شهرت تاثیر در عقل سنگ مشاهده کرده باین اسم نامیده اند بزرگی که چهار کله باشد باید در ظرف
اول رنگ کرفس انگوزه بیش ذبح نموده چون اقوی آن اطراف اکذا شسته چون وسطا و اندر دیگ
و ظرف سنگ گرفت و گذاشت تا منجمد گردد پس ریزه کرده بر پارچه پاک بگذارند و در او از غبار
بپوشند بمثل حریر و در آفتاب خشک کنند و قدر تکفیل او را با آب کرفس کوهی و شراب آمیخته
آن استعمال نمایند هر گاه ظرف سنگ بهم رسد سفالی نیز جایز است **تدبیر ذراریح** که ترکی الاکلک و قیصر
از سین بلغه اصفهانی است باید چند عدد او را زنده در کوزه کرده سر کوزه را به لته کتان تنگ بکس
بر بالای نار که که آتش بجوشیده بدارند تا ذراریح کشته و بریزده گردد انگاه سائیده استعمال
کنند **تدبیر سلاجه** که آن بول بز کوهی که در شکل اوتیج میشود باید او را در ظرف نمی کرده از آب غبار
و خشک بول کاه انقدر بر ریزند که او را بپوشاند و در آفتاب یا آتش گرم کرده دست مالیده صاف
او را در ظرف کنند و دست دیگر روز در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد **اتخاذ ماء الزجاج**
زجاج شکر رقیق را با بوته در بوته که آخته سرد کنند و اگر مانند کف بر روی او بهم برداریند **غسل عود**

مطر اگر نظیر کونیه عوقاصر را ریزه کرده در کلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگدازند تا رطوبت آن
کم شود بعد از آن مسک عنبر و شنگرف را نرم سائیده و عود را با آن چند بار آغشته کنند تا خشک گردد
اتخاذ لبن بشرم هر گاه تازه او هم رسد که شیر از آن گرفته شود و بسوزند سائر موضوعات باید پوست
تازه او را بشویند و با خشک او را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب گذارند تا آب غلیظ او لزج
گردد پس آب او را جدا کرده خشک نمایند **اتخاذ دخان** الکندر که جهت روبانیدن مو مجربست
و سایر ادخنه و ده باید پارهای کندر و امثال آنرا در زیر فتیله چراغ بر روی هم گذاشته
فتیله را برافروزند و ظرف مثل قدح یا طشت بر بالای آن مسکوس نصب کنند و هر چه دود که در آن
جمع گردد بردارند و بسوزند و تخم کتان و امثال او را بسوزانند و دوده بگیرند یا آنکه روغن اثمار را
با فتیله سوخته دخان جامع ضبط کنند **اتخاذ سرکه هندوانه** که بلغه هندی کاکنی نامند برگ سوخته
بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در شیشه کرده تا چهل روز در آفتاب بیاویزند و بیزند تا ترش
شود و همین طریق از سائر چوب سرکه میتوان نرتیب داد **فن دیگر** آنست که برنج را سائیده در
جزو او را با یکجزو برگ ترب کوبیده در دیگ سفالی با چهار رطل آب کرده دهن دیگ را با آهک
معجون ایشر مسدود نموده معتدل که نیفته بگذارند و باید تنور پیوسته بهمان گرم معتدل باشد پس صاف
او را بردارند و باز آب اضافه نموده و روز دیگر بسوزد بردارند و گویند تا یکسال که از آن میتوان
برداشت **اتخاذ زرت طبله** و تربد و امثال آن که قدرانه که از آن فعلی قوی کند باید طبله و امثال
او را کوبیده در آب گرم خیسانیده و بعد از دو سه روز افشرده صاف و در سایه خشک نموده
و داد لیکه در جرم او طعمی باشد باز آب گرم تازه خیسانیده و دستور جاف کرده تا طعم در جرم آن نماند
دستور مطبوب کردن طلق باید در آتش سرخ کرد و در آب منطفی مخمد بگویند تا ریزه شود پس در
کیسه کرباس مستحکم کرده سنگ ریز بقدر نخود اتخاذ نمایند و کیسه را بقوت تمام بسوزانند
مالیده در آب گرم یا آب طبخ باقلا بیفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند آنگاه ته نشین در
خشک کرده استعمال نمایند **دستور حل طلق** نرم با سوراخ کنند و مثل بنو نرجوف او را حاله نموده از
طلق مطبوب پر کرده دهن او را با پارهای ترب مسدود نمایند و در زیر سرگین تازه گذارند بعد از

ستر روز مطبوب او را در آب خیسانیده مشاهده کنند و از مجربات **اتخاذ ذرت بنفشه** جهت صداع پیوست و غیره
و غیره افعال باید آب عصیر تازه او را در سایه خشک کنند و هم چنین است اتخاذ ترب کل مرخ و مثال
آن و این از تصرفات حکیم است در غایت خوبی و عمل آثار و قلة مقدار شربت **فصل پنجم در اصلاح**
بعضی ادویه و حفظ بعضی از آن **اصلاح** دیق بعد از آن که دانه او را بیرون کرده باشند در دهن
با قدری روغن زیتون و امثال او مخلوط نموده سائر ادویه را اضافه نمایند و باین دستور است اصلاح
مجموع ادویه شیره دار چسبنده و هر گاه بادوانه که او را ترکیب کنند مغزهای دشته بشم یا مغز نارگیل
و بهترین مغزها بجهة دیق مغز دانه انجیر است **اصلاح بلادر** باید ته بلادر را قطع کرده با تیز آب خیسانیده
کرم او را بیرون آورند تا عسل او جدا شود و با روغن گاو یا روغن گاو بجوشانند و استعمال کنند در
دوا آلوده و غیره که لوب بلادر داخل شود باید جهت اخراج عسل آن مبالغه نموده دست را بروغن
گاو کان چرب کنند تا دست راحت بکند **اصلاح مازریون** تازه بزرگ ورق را در دو شبانه
روز در سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد از آن با آب شسته دو باره خشک کنند و در حین
استعمال مبالغه در سحق نمایند و در کیزاور و غیره با دام شیرین استعمال نمایند **اصلاح شبرم** باید نکوبیده
یکشبانه روز در شیر خیسانیده در عرض آن سه بار شیر را تغییر داده خشک نموده و هر گاه جهت ورم
و سوء هضم و آماس و سهولت بلغم و سودا استعمال کنند بعد از پرورش شیر سه روز دیگر در آب گرم
و آب عنب الثعلب و آب رازیانه خیسانیده خشک کنند و با فوائد هر فعل استعمال کنند جایز است
اصلاح ادویه جهت قرط مانند تخم شبشیم و تخم سوکران و امثال آن که در غایت پیوست اند
با سبت بشسته باید بعد از نیم کوب کردن سه شبانه روز در شیر خیسانیده و مکرر تجدید شیر نموده
پس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن پسته بکوفته بپرورد اگر آن جز حار باشد
در روغنهای بارد و بارد را در روغنهای حار پرورده کنند و با مغزهای مناسب مخلوط نمایند
طریق دیگر که معمول حکیم است و بدغالب مشاهده نموده است که ادویه مکیفه را بعد از آنکه دو سه
روز در آب بادرنجبویه و ناچل خیسانیده بجوشانند و آب او را جهت مداوا صاف با عسل
بجوشانند تا بقوام آید ادویه آن معجون را با او بسرشند و هر گاه در حبوب استعمال کنند باید

بالغه از ادویه آن که از جوشیدن رفع قوت آن گردد بجوشانند تا بهره آبها را جذب کنند آنگاه با سایر
ادویه سرشته حب سازند **دستور حفظ زهره** حیوانات که تازه بمانند باید محل قطع و مجرای آنرا بگل بند
بخیاط محکم بست و در شیشه که عسل آنرا پوشانده انداخته نگاه داشت **دستور حفظ پیه و مغزهای** حیوانات
که منتفض نگردد باید بعسل چند روز اندازند تا بعد از آن شیشه خشک کنند و در لفه کتان پیچیده در
سایه اوبخت دهند دستور هر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند منتفض نگردد **دستور حفظ** سایر ادویه بعضی را
با هم باید کرد تا موجب بقای آن بیشتر مثل کافور و فلفل و برادهٔ آهن با آهن یا دو تخم مرغ یا مالک
و سائر با زنجبیل و مقدار با عنبر خیس و بنا بر جمع نمود و عصارات و صمغ و برادر ظرف قلعی و نقره
نگاه دارند و عرقها و میاه و عاده را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف مزجج و مجموع اوراق و بیخها و
گلها را از جا بدنمناک و آفتاب تند دور باید نمود و ظرف قلعی جهت روغنها و اکثر ادویه مفرده
و هم کتبه بهتر است **طریق دویم در دستورات استعمال** بعضی ادویه **طریق استعمال حب چینی** و آن بجهت
نوع است یکی با نفرق و در امراض مزمنه و کلیه ریاح و مواد غلیظه مستعمل دیگر بطریق فهوه و این
در اکثر امزجه موافق و بنا بمانده است و در جمیع امراض متقدمه دیگر نقوع و طلاء و سفوف است
و هر یک مذکور میشود مخفی نماند که آنچه بجزء رسیده و دوای مفردی در هیچ باب به نفع چوب چینی
متاهل نگشته چه چیز ندیده که قصور از قسم او موافق حال از احوال نباشد و آنکه در بعضی مزاج
و برخی امراض مضر و نسته اند از عدم مراعات هیچ مناسب که آن علت خواهد بود چه تنقیه و مجرور المزاج
را نفرق و استعمال شربتها و ادویه حاره مضر است و مبرد را تنقیه و کثرت آب با فاقه مقدار
چوب چینی و حبه ده است راجع آن و خوردن نمک از دو جهت سبب دیت به ترک
عادت غیر مضاده و اعتبار بعد مضاده مثل شیر و غیره و ادویه حاره با فراط را لازم دارد و سبب اگر
امراض مزمنه بهتر ترک نمک و ماست و الا تقلیل باید کرد **اما دستور استعمال او** با نفرق چنان است
که بعد از تنقیه بدن هر روز هشت مثقال تا ده مثقال او را بسیار باریک ورق کرده با یکدرم
دهم لوزن بهتر از آب که هفت مثقال باشد در دیگ سنگ یا سفالی یا مس بسیار قلعی که دهن او را
بگیر گرفته باشند با آتش نرم بجوشانند تا نصف شود پس بر روی کرسی نشسته اطراف خود را

بجامه پوشیده دیگر او را زیر کرسی دهن بکشایند تا بخار او به بدن برسد و محل تعفن با پیرهن لحاف باشد
تا بعث عفونت و خفقان و کرب نگردد و هر سه پیاله از آب او در آن وقت بهمان گرم نوشند پس خود را
بلباس پوشیده استراحت کنند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید کرد و مجموع آب چند روز عرض
شبانه روز صرف کنند بعضی را کم با نبات و با نبات و نذر بسرد بجای آب و قدری اطعمه با مطبوخ
نمایند و باید اصلا آب در مدت خوردن چوب میل نکند و بعد از فراغ بجای آب چند روز باید عرق
بید مشک و کلاب و عرق گاوزبان و عرق رازیانه بجهت مزاج نوشند و قبل از تنقیه البته آب
بنیاد خوردن و بحمام نباید رفت و در اثنای خوردن چوب چینی بجهت ضرورت حمام جائز است لیکن بشرط رعایت و
و هم چنین تمام خوردن آب زیاده بشم بهتر است و در تفرق مراعات مبنیه و حالات شرط است بعضی را
هر روز جائز است و بعضی را فترة دو فترة و هر گاه در عضوی بوده باشد مرتبه بدن نباشد هر روز
همان عضو را به بخار چوب چینی مدارند و چون خواهند معلوم کنند که آب نصف شده است یا نه نقطه در وسط
سر پوش دیگ کرده بجزء مسدود کنند و نصف مقرر با چوب چینی در دیگ ریخته چوب یا بار یکی را
اندازه گرفته موضع اندازه را تا چه بعد از آن نصف دیگر آب را بریزند و بعد از جوشیدن
تقدیر که یوقف استعمال رسد آب چوب را از ثقبه سر پوش فرو برده بخط موضع لفه بجهه و نموده
از رطوبت و عدم رطوبت آن مشخص نمایند و بجزء رسیده چون تمکین ظاهر همه خشک را بقدر
چوب نیز را نند آب نصف میرسد و باید هر روز دیگ چوب چینی را از ای دور مطبوخ
سابق او پاک کرده هر چه مضمحل شده رکنش بسیار باید نگشته بشم اضافه چوب چینی را حق نماید
که بعث قوت آن میگردد و بعضی فرموده اند که باید یکبار جوشیده او را هر روز خشک کرده
بار دیگر بر مستور سابق جوشانیده بنوشند و بعضی خیر اگر آن را بعد از فراغ خوردن چوب چینی بخوانند
و بجای آب و عرقها مقدمه بنوشند و در بعضی امراض مستحکم بغایت نافع و بهتر از کلاب سالک عرق
ماست و مدت پیرامون اقل آن دو ماه و اکثر یک سال و متوسط شش ماه باید و در تمام پرهیز
اجتناب از لبنیات سوای روغن و از جمیع ترشیها و نیز رهاو میوه‌ها تازه لازم است و در تمیز
با فراط نیز خوب است و ناچل روز جماع نباید کرد و هر امراض نفس مثل غضب و هم و فکر

دهکات عنیفه بغایت مضرت و آنچه بخاطر فاتر میرسد آنست که پرهیز باید کرد موافق تعلت و مزاج چه
محرور المزاج را شربت نارین و بغیر از نقول بارده و ترشیهای خفیف داده و اصلا ضرر نرسانید
نمود و بلکه باعث تقویت گشته و بهترین ادویات استعمال آن مبرد المزاج و فصلی بهار و محرور را
وسط پائیز است سکنجبین خواهی احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد **دستور استعمال میدان** چینی بطریق قوه
جوشانیده آب او بچهار است که مذکور شد و مقدار او تا هفت مثقال کافی است و آب او هفتم مثقال
که خفیف سرد و بهمه تا پنج چهار یک تر تر آب بخفیف سرد شود و شروط بهتر است که مذکور گردید
از نخوردن آب و ترفتن حمام و گذردن جماع و امثال آن و در این دستور اصلا ضرر نرسد و بسیار مزاج
مغشوش نمیگردد و قلت مقدار و کثرت آن و کم زیاد نه آب کبیب مزاج و هر علت متفاوت
است و بطبیب باید در ایام شرب او آب اصلا نخورند پس اگر آب زیاده میل شود زیاده باید کرد و اگر
کمتر خواهش کند همه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش قوی تر گردد و اگر
کمتر بجوشانند آب بیشتر باند کمتر شود و این قاعده عظیم است بجهة موافق امزجه **دستور نفوع** چینی
که بجهة محرور المزاج و خفقان و ماهیتین و تقویت اعضا و قوای و امزجه اطفال نافع است و در فصل
گرم هوا موافق چوب چینی را از یک مثقال تا هشت مثقال باید سوهان نمود و در عرقهای مناسبه
داد و تا موافقه سه شبانه روز هر شیشه و امثال آن خیسانیده و دکر بر هم زده پس صاف کنند
نوشیده هر گاه جهة خفقان حار و اگر به امراض حاره شبها صندل سفید و کشنیز خشک و کلنجر
با سوتو بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بید مشک و دهن گاوزبان از چهار تا هفت مثقال
تا نود مثقال بخیسانند و هر گاه جهة محرور المزاج باشد و باد رنجویه و زرباد و امثال آن در
عرق رازیانه و عرق بهار و عرق اجره و مانند آن یا خیسانیده و با شربت مناسبه در هم آمیز
نوشند و هم چنین هر گاه بجهة علة عفونت دهند با دوای مناسب آن عفونت کنند و هر به لوازم
سه روز صاف کرده بنوشند چوب او را و آب با عرق مناسب بقدر ضرورت مطبوخ شده یکی آب
در ایام شرب لفتق بنوشند و قدر چوب چینی که مطلق از یک مثقال تا چهار مثقال و بغیر اطفال
از چهار مثقال تا هشت مثقال باشد **دستور استعمال حلوای چینی** چوب چینی را از نافته گذرانیده

بشته

باشد برنج و کشک و روغن تازه حلوا تربیت دهند و اگر لفتق مطلق باشد در انجیر و زرباد و تخم فرنجمشک و امثال
آن قدری اضافه کنند و باید از جرم چینی قدر هر شربتی که از سه مثقال تا هشت مثقال بطریق مناسب
سه روز هشت مقرر است و تفکر کرد و چینی مقصور است با آب او و ترتیب آنست که قدری سفیده تازه را کوبیده
سه روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با آب او ترتیب دهند و در میان چینی عسل آن معجون با آب او بقوام
آورده جرم او در استعمال شانیده چینی مشاهده نموده که صبحی نفع عاجل از جرم او استعمال نمود قدری منتفع
شده اما از اعتدال شده و عاجز و بعد از یک سال آن رسیده اند **دستور آن** جهة رطوبت مفرط شده
و سهل الغیر نافع است **دستور استعمال میدان** عشبه در تشخیصات مذکور شد که عشبه النار یا سمین برگ است
و چون مقرر آن قدر است اینها و این زمان آن استعمال میدان الفتم بطریق مخصوص متعارف شده است
یا سمین بزرگ بلاد نیز همان اثر دارد اما بان مرتبه نیست موافق بارد المزاج و مرطوب و جهة امراض
بارده نافع است و مقرر محرورین است طریق استعمال آنکه هر روز یک مثقال را بقدر جو بریزه کرده با
گلاب و عرق بید مشک و عرق رازیانه هر یک نود مثقال بکشب خیسانیده بطریق چوب چینی بخورند
تا آبها بقدر سه لیس صاف نموده سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری شکر کرده بنوشند تا
دوازده روز همین طریق بیاشامند و بعضی زیاده از این تجویز کرده اند و پرهیز بدستور است که در چوب
چینی مذکور شد اگر عضو علیل انجا را و بدارند نافع است و تعقیب فصل شروع از لوازم است و بعضی
مجمع مقدار مثقال را جوشانیده سه حصه کرده سه روز بنوشند و حقیر را مظنون است که موجب قسم
آن گردد و هر روز جوشانیده آن را که در روز خیسانیده باشند تهیه نمایند و موافق قاعده کلیه حکما
سلف است **دستور شفه** تنقیه در قسم ثانی دستورات در باب مطبوخات مذکور است و قواعد کلیه مجلد
در آن باب مسطور است **دستور استعمال میدان** فادزهر باید در دی ماه او بهار جوشانده شود و اول تیر آن
نیز جایز است و تنقیه به مسهلات و مقیئات لازم است و چند روز باید نخورد آب بخورد و بغذاهای
لطیف اکتفا نمود و روزی که فادزهر تناول نماید باید سه مرتبه تمام باشد در سال اول یکی آنکه فادزهر
حیوانات را با ادویه که مذکور شد و هشت حصه کرده سه روز بنوشند و قدر شربت نبات
باید مثقال باشد و هر سال قدری اضافه نمایند تا قدر او به یک مثقال و یک مثقال نیم برسد

و بعضی تا دو مثقال را جایز دانسته اند و هر سال بقدر یک دانگ و در مرطوب المزاج یک دانگ زیاده کنند چند از آنست
چرا که جایز نیست بلکه قبل از نهار و نیم ساعت و دست ساعت باید خورد و در روز قبل و کمتر نه بعد از خوردن
آن از جماع و حمام و امراض لفاف و دهکات عنیفه و ترشیها و غیر اینها اجتناب باید کرد اشیای قوی
را لازم است و فادزهر و مروارید و سنگ سماق بسایند و با این لفوف بسازند طباشیر مروارید هر
هر یک نیم دانگ و دانگ صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانگ مصطکی یک دانگ عنبر سه دانگ
هر یک نیم دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره سه عدد با نبات قوام آورند بسرشند و زهر و اول
آنکه فادزهر را با معاجین مناسب ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت تناول نمایند و شربت مقدار کثیر
را در دفعه باشد اعراق مفرط اضافه طاری نمایند و الاجسام بالصواب **دستور استعمال کاهی** جهة مواد محترقه
سوداوی و حدت صفرا و تنقیه کرده و تنقیح مراره و سدد و سهل نمودن مواد محترقه و تطبیب
اعضا و امراض سوداوی مستعمل بزر سرخ رائج چشم را که از وقت او نگاه داشته باشد
تعلیف بسفتاج و کاهو و شاهتره و خیار و فقیل و بقول بارده کرده هر روز صد مثقال
شیر و اگر در زمستان رود یک یک جوشانیده در اشنای جوشیدن با نزده مثقال سکنجبین ساده
و یک مثقال سرکه در آن ریخته با چوب انجیر که پوست از آن باز کرده باشند بر هم زنند تا شیر بریده
شود انگاه از پنبه صاف نموده شب در جائی بگذارند که تر نشین گردد و روز دیگر نود مثقال
صاف او را با سکنجبین افیتمون از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حقه نموده نیم گرم
سه دفعه بنوشند و فاصله بین هر دفعه نیم ساعت باید تا یک ساعت و غذا را بعد از چهار ساعت
تناول نمایند و صفوف سودا که در باب صفوفات مذکور است در امراض حاره هر روز با آن
استعمال کنند و در رفع سدد و امراض صفراوی با ادویه مناسبه آن و بعد از هر سه چهار روز
از چوب مسهله موافقه بنوشند و روز مسهل و روز قبل آن نخورد آب سایر ایام قیمه شوربا
و شله پلاو و امثال آن تناول نمایند و بعضی اطبا را دستور است که بعد از صاف کردن آب
انجیر با نیم مثقال نمک جوشانیده کف گرفته استعمال کنند و بجهة تنقیه شب بنا بگذاشت
و دستور اول بهتر است و سکنجبین افیتمون در باب شهر مذکور است و هر گاه جهة امراض صفراوی

سانه

طریق آنست سیدان شیر بریده در امراض صفراوی و سوزش حاره

وسدد

و سدد استعمال کنند بجای سکنجبین افیتمون بزر بارده و معتدل باید کرد و حقنات از لبنیات
و غذاهای غلیظ و مجرب و حلویات و ترشیهای شیره انجور مضره لازم است و هر گاه مزاج طبیعی مقصود
شیر را با پنیر پایه و دله ترتیب داده آب او را بدون جوشانیدن با شیر بسوخته بنوشند
و هر گاه شیر نیارند شربت از شیر گاو نیز جایز دانسته اند و هر گاه افیتمون را با مزهر و با سویه
با آبهمین حیانیده بنوشند در سال سود دارد **دستور استعمال میدان** شیر شتر و شیر
الاغ مجملا در تشخیصات در طرز کلین مذکور شد و شیر شتر در استسقای زقه و طبلی با بول آن
بغایت نافع و سهل از آب و منبع سنه و بکر و پسر زود رافع ضیق النفس بارده است و زود
در حاره آن نیز بعد یک ساعت چون با قرصها و شیر بارده و معتدل بنوشند و ربع طلب
بیاشامند و هر روز در هر اضافه نمایند تا بجائی که مطلع گردد یک مثقال زیاده کنند و هر گاه مجیب
نباشد بقدر نیم وزن شیر بول مخلوط باید کرد و اما یک بول صاحب علة بقدر شیر روز بروز از آن
رفع شود و زود و تجربه کرده اند و اطلاق زیاده و در آروق طعم شیر ظاهر گردد در معده ترش نشود
علامت موافقت و عدم تجنب است چون تجنب ظاهر گردد قطع او داده است و باید در حین تجنب
دود و انگبین سکنجبین تناول نماید تا رفع آن شود و اگر قبض آن شود و اگر آب کند و غذای دیگر و آب
بهتر است و اگر اطلاق زیاد کند و باعث ضعف شود یکروز بنوشند و دو روز ترک کند و مقویات
قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرصهای زرشک قابض اضافه کنند و تعلیف شتر بجهة تبرید کاسنی
و دیش را در جو و کشوث و امثال آن نمایند و بجهة تسمین قابض که شوربا مند و کلکند در مند و کرفس
و علف رازیانه و شبت و مانند آن **دستور آن میدان** آب شاهتره هر گاه جهة مواد سوداوی باشد
با سکنجبین افیتمون و چوب موافقه آن بنوشند و جهة تنقیح سدد و تنقیه خون با سکنجبین بزر
و سماق و شربت عناب و امثال آن استعمال کنند و تر کنجبین و شیر خشت و فلوس خیار شنبر
و گل قند افشانی و مرتبای غفشه بی حاجت در هر صورت اضافه کنند شاهتره را باید کوبید
آب او را صاف نمایند و با قدر پوست اسلیه روز و جهة رفع مرض سرسیر یک کاسه شته روز دیگر
صاف در القدر سی مثقال تا شصت و پنج مثقال با ادویه مذکوره بنوشند و چوب مسهل

قبل از او بسرعت میکنند و اگر خواهند اجزای مسهل مثل هلیلج و فنجون و تربد و افیون و امثال آن
شب در آب دهنیا بنده و صاف نموده بنوشند غذا نخورد آب و آش جو بشکر یا با ترنجبین جهت تناول
نمایند **دستور آش میدان** آب برگ اورنج جهت تبهای دموی و صفراوی و تفتیح سده و مکرر و عروق باید بدستور
شاه تره آب برگ اورنج هشتاد مثقال با نرخ بین و شش قوت اورا کم میکند و بشب که نهار روز دیگر صاف اورا
از چهار دانگ مثقال تا هفتاد مثقال با نرخ بین و شیر خشت و اشربه مناسبه آش میدهند و بجهت تفتیح ادویه
مفتحه مثل سکنجبین بزوری سالم و بجهت اخراج صفرا ادویه مسهل مثل هلیلج اضافه نمایند و جهت
سعال را آب برگ مرزنجوش تازه بهم رسد و تبرید مطلب نباشد آب برگ تازه
اورا مثل خلاط ریزه کرده تا بیست مثقال اورا در خرق کاغذ رو اشمال آن خیسانیده با ادویه مزبوره
بنوشند و چون آب برگ تازه را جوشانیده کف گرفته با کل قند و سکنجبین بنوشند جهت تب ربع
که از احتراق صفرا باشد مجربست **دستور آش میدان** آب برگ بید که معمول قدمات و جهت مواد بلغمی
صفراوی و سوداوی و دموی و تفتیح سده و تقویه معده و آلات تنفس نافع دانسته اند بهتر از آب
کاغذ آش اشره در مواد مرکبه است و جهت صفرا نیز نافع است و جهت را اکثر مواد بخاره بمزوه
برگ بید را کوبیده و آب او را بشب گذاشته روز دیگر از بیست مثقال تا سی مثقال او را با شش آن شکر
بنوشند **دستور آش میدان** آب که و جهت تبهای دموی و صفراوی و سرداند مخرقه و سرفه حاره
و ترطیب مزاج و دفع عطش نافع است کدو را بخیز آرد جو گرفته شب در تنور یا تون بگذارند و روز
دیگر نه کدو را سوراخ کرده آشروده آب او را بگیرند و از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال تا سی و
پانزده مثقال و شرخشت و فلوس خیار شنبر و کلفه آفتاب و سکنجبین و تخم هندی و هلیلج و
امثال آن که احتیاج بنوشند و چون از جهت لطافت در امزجه که صفرای محترقه بسیار غالب باشد
مستعد لصفرا میگردد باید علیه در آن چنین مزاج با مکثفات و ترشیهات باید استعمال نمود
دستور آش میدان آب خیار که در منافع مانند آب کدو است و مستعد لصفرا نمیشود و حرارت را
بدستور آب کدو بعلاج آورند و آب خیار رسیده زرد و ترش شده را تا هفتاد مثقال جهت طفای
حرارت خون و صفرا بتنهائی و بشکر و اشربه مناسبه بنوشند و جهت اسهال نمودن با ادویه
مناسبه آن **دستور آش میدان** گوشت که در اصفهان معروفست و اگر قدری از شربت بزیار

هر که از آن قدری از کنجبین بزوری جهت جوشکر در هم و رفع استسقا و دهان و بهای مرکب نافع
است و نسخه معمول او چنین است که شفتالو ترش و انار ترش و سفرجل و بهی ترش و بهی از آنها
آش و تخم کاهو و تخم خیار و تخم خیار و تخم کدو و تخم بادرنجبویه و تخم کشنیز و تخم خرفه و تخم
کل کشوث و تخم خرفه که بکلی از هر یک سه مثقال بغیر تخم کشوث و کلی از سایر اجزا از هر کدام
نموده در آب بجوشانند و روز دیگر جوشانیده و آب او را با شکر نود مثقال بقوام آورند
و هر روز ناده مثقال او را با شیره تخم خربزه و تخم کاهو و امثال آن بنوشند و بعد از هر دو
یوم مسهل موافق علت خصوصا حب مسهله تناول نمایند و در یوم شرب این شربت چند
یوم بعد از تخم نوشانیدن اجتناب واجب دانند و هر گاه جهت مبرود المزاج با تخم کرفس سه
مثقال تنها نه اجزا کنند و با شیره رازیانه و امثال آن بنوشند و هر گاه و هر که ترتیب نمایند
اجزا را در نود مثقال سرکه و صد و هشتاد مثقال آب جوشانیده بجوشانند تا به شش رسد
پس با شکر بقوام آرند و هر گاه با قرصهای مناسبه مستعمل نمایند اسرع اثر است **طریق سیم**
در کرفس و عرقها و آبها و روغنها **دستور کرفس عرق** کوکرد که اهر ضاعت تا و العروس سند در غایت
حرارت و یبوست مفرح عظما و شدید النفوذ و ملطف و جلا و منقح و جهت مبرودین و مرطوبین
نافع و در کلیه و مثانه ملطف فلزات قوی الاثرست قندیل شیشه دار فراخ با این صورت که چراغ
دان حمادر جلب او بشد مکوس نصب نمایند و در زیر چراغ دان خرقه گذارند که خطر او تا که از
فطر دهن قندیل بهم تا هر عرقه که از لب قندیل چکد در آن ظرف رود و آن ظرف باید چنبر
باشد چه باشد و قندیل را اندک محرف بباید نهاد تا از یکطرف آن عرق چکد و در چراغ
دان بجای پیه کوکرد فارسی یا کوکرد شفاف کرده برافروزند تا دو کوکرد در قندیل عرق
بچکد و مستحیل بعرق گردد و چون باید شعله او به بیرون قندیل نرسد و بپوشد کوکرد در چراغدان
کنند که منطفی نگردد و از هوا هم فطنت تمام باید نمود که از خارج داخل قندیل نشود و
قندیل را اصلا حرکت نباید داد و مابین پایه چراغ دان و ظرف کت او چیزی باید گذاشت
که پایه او بعرق جمع گشته علاقات نماید مثل سنج صلب و شیشه و لغلغ چنبر که مکوس گذارند

بتر بلا اوزه

در ذکر عرق کرفس اردی

۵ ۱۵ ۱۵ ۱

عود و صندل و خشب بعد از آنکه خشک برآریزه کرده در گلاب و مثال آن مانند روغنهای که مقصود باشد
بادام و پسته و آن چنانست که بشنند در قرع بر سنور ملتوی و مکوس بقطر نمایند هر گاه در آب و گلاب
و مثال آن چنانست که بخشانند روز گاه است و در روغنهای یاده بر سه روز بهتر است و چون
روغنهای مزبوره را خواهند که سیاه بوی و دود آن زایل گردد باید آهر رطایکر طلاب
صاف و مکوفیه مغز گردکان نیم کوب و قیر تنک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند
تا آب نصف سه لیس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند و باز بدستور عمل نمایند تا سه دفعه زراله
بران دستور که تفتن روغنهای مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها با یه بادام را تفتن نموده و بنفشه
و سپید مشک و مانند آن و گزیه گر بلس کرده بستور مالیده و لیه از نیب رطوبت بادام خشک کرده
و باز تازه آن چیز بستور بیست مالیده و تکرار عمل کرد تا بحدی که رسم که چون بادام را زیره کرده
اثر رنگ یا بوی آن چیز در جوف و ظاهر گردد لیه از آن خشک کرده بکوبند و اندک آب پاشیده
گرم کرده لفیا زنند تا روغن جدا شود هر گاه با کل سرخ بدستور این عمل نمایند نهایت روغن او
معطر شود و هم چنین با صندل و مثال آن میتوان ترتیب داد و بجای بادام گنجد مقشر باشد و
فتق و مثال آن میتوان کرد دستور که فتق روغن عنبر و حصن لبان که بفارسی حصن لبه گویند در روغن
مصطکی و قل چیز جوفی و آن لبه در مصاف مشود و آن عبارتست از هیه پیاله که یک آب دستهه
در روز آتش بهم تا آب را و جوشانیده شود و دیگر در آن آب لوبیا و دوای مقصود را داخل
باشد تا آب از حرارت جوشانیده که آن دوا روغنی که در آن پیاله است حل شود و هم چنین عطر فتنه
و مومیا و مثال آن پس عنبر و امثال او را ریزه کرده با روغن که خواهند مخلوط نموده و پیاله
صغیر و مانند آن گذاشته پیاله را در آب جوشان که گذارند و بر سر آن نهند تا همه حل گردد
و هر گاه حل نقطه سیال عنبر و فرفت و غیره مطلب باشد بدون روغن در پیاله مصاف گذارند
دستور روغن تخم مرغ بدستوریست که زرده تخم را در تا بحدی بهم زنند که فربه و ملتوی
شود پس افشره دار روغن بگیرند و طریقه دیگر که تقرع و انبیق گرفته میشود در طریق تخم مذکور است
دستور که فتق روغن کوکرد جهت درد مفاصل و صداع و بارده و مالیخولیا و مقطع و قطع قولنج است

دهانی

دهانی سلع طاهر آب بدون آب بدون دارد کوکرد و بنده را اعمال طبی تخم و دوغ غلیظ دارد کوکرد صاف را از هم سائیده
در قرع مطین کرده بر روی آتش نرم کنند از بدیشه تازه تنقیه کنند تا چنان آن را سه چند آن او را جدا
کرده پس تخم آهن پوله دار کرده بر آن روز نهند و آن که نگاه دارند تا روغن از لوله کفچه را اندر ظرف
دیگر کرده و باید بعد از آن فتق کوکرد کفچه را در روشد بارند تا آسان بگذرد عرق فتنه جهت قطع
ریاح و تقویت عضاء رئیسه و معده نافع است و از عطریات مشهور است بهار سنبه بهار نارنج
نارنگ دوالیه صندل سفید ریشه والا حسن لبه سنبل طیب بیخ سنبل سعد که
طیلیق و بند عود قماری مصطکی مه بهار اکلیل فرنفل علف هندی سکبینه
مشک العقد یکی مقدار نیم در عرق بهار و گلاب مطبق صندل و امثال آن بقدر که چهار گشت
بر سر آید صاف نمایند و عرق شسته و بر دهن بچه عنبر به بندند و بر تن بدشک مدور بیاشند دستور
کرفتن بترا آب فاروق که مستقر خراسان است و جدا کنند و طلا و نقره است که با هم مخلوط
باشند چون گداخته در آورند و بیست چند آن مغشوش باشد و در ریاح مطبق آهن نرم
بجوشانند پس قطره بس قطره که مغشوش در آن بریزند و بدیده که چند آن در آن اندازند تا نقره از خلاصه
شده بر بالای آمده بر سر مطبق میگردد در طلای خالص نشین میشود و در امور معالجات جهت بیرون
کوشت زیاده و بهق و برص و نقطه و جرب غیر متقرح و رفع آثار حکه منفعت دارد در بعضی اعمال طبی
تخم بلغ یا نیز مؤثر است زاج لاری که زاج سیاه کوبند و آن چون اشیا را حسابی بچینند از این جهت
باین اسم خوانده شده و آثار رنگ او با مدبر زردی و سرخی و بنفشی بر طرف کرده جزو او را با مجزو
شوره و صاف بسیار نرم سائیده و تقرع و انبیق و تقطیر کنند و باز یک رنگ و خاکستر و قرع
غیر مطین و بهمان آورند و کوبند چون در قرع مطین ریخته از این آب بقدر ثلث اضافه نمایند
و تقطیر کنند زیبق و نمک تیار شود و مجربست دستور دهن الشعر و دستور کرفتن آن در رغبت
حلاوت انتفاع و منفعت و محمد و لیه بتربیع الفوز و جهت رویانیدن موی نافع است و در اصلاح
معادن ارواح و عدد و آهسته اند و طریق او را مختلف بیان نموده اند و هر دو قسم او را
که مسحوق و دیگر محلول است ایراد نموده اما مسحوق را دستور آنست که موی سر حیوان را با هم بدان

۱ ۳

۱۵ ۵۵ ۱۵ ۵۵ ۱۵ ۵۵

بدستور سابق بهمسر کباب بندد و تکرار عمل نماید تا همه آن زنگار گردد **عمل آهک** که عبارت از مس
سوخته است رو سفید نامند و بطریق آن در فصل اوراق مذکور شد دستور دیگر آنکه مس صفای
بسیار رقیق کرده در دیگ بر روی هم چیده و بقدر عشر آن کوکرد و نمک با نمک صفتر بر صفای
و ما بین آن پسینه و دهن دیگ را مستحکم کرده نگهفته در تنور بگذارند تا مجموع سوخته شود
و هر گاه رو ده نرخواهند باید مس را که خشک بریت و اشتمال او را بر آن پسینه و هر که لقلقه
نموده بدستور تکرار عمل کنند تا سوخته گردد **عمل سفیداج** با احراق و به تعفین مرسوم است اما احراق
باید قلعی را سرب صاف کرده در ظرف سفال مطین در تنور یا تون احراق نمایند و به دستور سرب را
در ظرف سفال که خشک آهنی اندازه ابر هم زنند که مثل خاکستر گردد پس در دیگ یا کوزه
سفال را مطین کرده بگردان آتش در تحت آن کنند تا سفید گردد پس اگر خواهند سفید گردد و باید
قدری جلاجل سرکه کهنه بر او پسینه و تا نگهفته گذاشت و اما تعفین باید بر صفای قلعی و سرب کوزه
را با اهوته دانه او کوبیده مالیده و در ظرف کرده در مکان خاک گذاشت تا همه آن حل گردد
پسمه او را اسود هر گرده و با کوزه کوبیده آغشته در هم سرکه بیاویزند و دهن هم را محکم کنند
که کار سرکه دفع نگردد و هر چند یوم انچه از سطح ظاهر او بر خیزد باید گرفت و باز گذاشت
تا همه آن سفید آب گردد و در تحت قطعات آورد هم سرکه ظرف لعب نماید که تا هر چه از او
ریخته شود در آن ظرف جمع گردد طریق دیگر آنکه قلعی را در ظرف مشبک تعفین کنند آنچه
آن ظرف را در ظرف که سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را بسیار
مسمک کنند که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج سرکه ریزه شده از ظرف مشبک بظرف سرکه
نشیند یکی از سرکه جدا کرده در آفتاب خشک نموده پسینه و هر چه در ظرف سفال باشد
و سایه نشود باز باید تکرار عمل نمود **عمل اسرب** و آن سرب با کبریت است و در فصل احراق مذکور شد
عمل سرب و آن آنست سوختن رصاص و هم از سفید آب محرق حاصل میگردد و طریق عمل آنکه
سفید آب قلعی یا قلعی و سرب در تابه سفالین بر روی کوره آتش ملایم قرار گذاشت
و قدری نمک بران پاشیده با آهن و کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ شود و هر چند آتش بیشتر دهند

سرخ

سرخ تر شود و چون بعد از اندک سرخ او را در دیگ کرده بر روی کوره گذارند و آتش در اطراف و تحت او
افروزند فایده تمام بکار میگردد **عمل زعفران مکیه** آهن سوهان کرده را که در خانه ریزه باشد با چند
بار آب نمک شسته بسیار از آب کرده بر روی آتش صاف عسل داده خشک کنند و با بیع او
نوشادر سحق ملیح کرده بر روی آتش یا ظرف سفال بهین نموده در مکان نمناک دفن کنند تا در ده روز
زرد مایل بسرخی بعمل آید **قسم دیگر** که معمول نیشاپور است هر صفت سه مثقال برداده مدید
بدستور مذکور شسته در قرع مطین کرده ساده و تیزاب قاروره اندک اندک در او ریزند و
کاه و دود از آن ظاهر گردد اندکی بول بر چکانند تا جوش او فرو نشیند پس انبیق را وصل کرده
بآتش ملایم نمایند چون مجموع تیزاب مقطر گردد آتش را تند کنند تا براده متکلس زعفرانی
رنگ گردد **عمل سلیمانی** که معروف بدوا الشفاست و بفارسی مرهم آنکه نامند زیبق پاک نود
مثقال سم الفار هفت مثقال و نیم مبالغه در سایه دن آن نموده بدستور شنجرف بقعه در آتش
مطین نمایند **عمل مداد** که بفارسی سرکب گویند بگیرد مازو را کوبیده و در آب چنان بپزند بجوش شند
تا مختر گردد پس صاف نموده بگیرد زاج سیاه و دو جزو دوده کاروغن بحکم کتان و مداد مجموع
آن صمغ عربی اضافه نموده بجوش شند تا مکمل گردد و بسیار باید بر هم زد بحدیکه از کثرت
بر هم زدن بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج بآب رقیق کنند و صاف نمایند و اگر بر هم را با
مازو بجوش شند و بعد از آن که بحد لایق رسد صاف نمایند بهتر است و دوده و روغن چراغ و نفط
و روغن کاه بدل اگر روغن بزر کاهیو و دو طریق گرفتن آن در فصل چهارم از
طریق اول در انجام آدخته مذکور شد و باید دوده و نفط و روغنها را در کیسه کاغذین توبره
کرده کیسه را بخیر آرد گندم گرفته در تنور صطکی اندوده خبازی یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا خمیر
پخته شود و بحد نیم سوزد سه چهار جزو دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد چه هر کاه چربی
او را بدیگر دود مداد را نشاید **نوع دیگر** که در غایت جودت است سه مثقال مازو را کوبیده با ده
مثقال زاج سیاه و هر یک سه مورده افیمون و دو جزو برگ حنا و نیل هر یک دو مثقال
جوش شند تا آب بثلث رسد پس صاف نمایند و ده مثقال دوده چربی گرفته را با چهار مثقال صمغ خوب

لسبیرم

سرخ تر

نرم بکوبند و قدری از آب او در چهین کوفتن بتدریج بجوز او دهند و تخته آب بعد از سه بار
او اضافه نمایند بالغ گردانند و هر چند مبالغه در کوبیدن او شود بهتر است و اگر یک مثقال زعفران
را صاف نموده در اخر اضافه کنند رنگین شود **نوع دیگر** که در بکر از سخته شود بسیار رنگین آید
دوده کندر را با **عمل حریر** گرفته بگیرد با چهار جزو صمغ عربی بکوبند و زاج مسایه جزو مازو دو جزو
افیمون نیل نیم جزو جوشانیده به آب صاف آن ملایم سازند و هر دو را در کم رنگ مغز زعفران
و نیل محلول صاف بقدر عشر و کمتر از آن بسیار رنگین میسازد **مداد پارس** نسخه از برگ خشک ترنج
سیده هند و در چهین احتیاج قدری حل نموده استعمال میکنند و تا عمل او در گرفتن مداد است و باید بسیار مبالغه
در آن کنند که بگیرد و ده را باد چند آن اوزاج و مازو و سنگ مجموع صمغ عربی مخلوط نموده بدستور
مذکور بعمل آورند **عمل آهک** آهک سفته چهار مثقال مازو و سنگ سرخ بیست تم غوره خرما و اگر نباشد خرما
خوک دو تم پوست انار دو تم مجموع را نرم کوبیده سه روز با آب بجوش شند و بسیار بر هم زنند تا
یکسان گردد پس پنج تم زاج سفید و پنج تم صمغ عربی را در آن حل نموده شصت تم عسل کف گرفته بسیار
غلیظ اضافه کرده قرص ساخته خشک کرده استعمال نمایند **سلک** **عمل سلک** و آن سرب است و لوله
آهک سائر اجزا را با وزان مذکوره بطریق آهک با چهار تم عسل کف گرفته ترم تیه دهند چون دود آهک
سلک اضافه کنند و زیاده در آفتاب سلک نامند **عمل شنگار** یک قسم آنست که بول اطفال قریب
البلوغ را در ظرف مس بسته مس در آفتاب چند ان بر هم زنند که منعقد گردد قسم دیگر آنکه نوره
سرخ سه جزو و سنگ طوم یک جزو را از سایه و بیشتر آفتاب و شش بجوش شند تا منعقد گردد پس
در ظرف زجاج کرده در آفتاب سه روز تا انتهای آن بگذارند و بعضی بدون آفتاب جایز داشته
و قسم اول از مکتوبات و قسم اخیر معمول و مشهور است **عمل ریش** بیشتر مسحوق بجوهر الصلح است بغیر
تازه را بسیار رقیق ورق کرده بر روی سنگ بهتر آهک بخیته ریخته اوراق را بعلوی هر چهره
آهک بران پاشند بحدیکه او را بپوشانند تا جلا اوراق نوفرش و تعفیف شود پس سنگ بهمین طور
ثقیل بر روی آن بگذارند و بعد از ده روز که در آفتاب گذاشته باشند بر داشته بشویند تا
آهک با تمام از او رفع شود پس با سنگ مسحوق بدستور فرش و غلاف نموده تا یک هفته در زیر

سنگ بگذارند

سنگ بگذارند و بشویند بر حرکه داشته بخار پاک کنند و هر گاه در آفتاب بگذارند و چربی از او
گردد با آب سنگ بجوش شند و چربی که بر روی اوراق ظاهر گردد با پنبه پاک کرده در آفتاب
خشک کرده اگر چربی باقی باشد باز با آب سنگ بجوش شند تا هیچ زایدی و دود کال او در
چربی بر نخورد و اند سر سایه در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیدی
تخم مرغ که در شیشه بسیار بر هم زده کف او را گرفته بشنند مهم قطع و قطره بر روی سنگ سایه
تا دفتیکه سنگ با طلا سنگ زرین چسپیده مانع انفصال گردد پس قطره قطره آب آهک
صاف بقدر روان شدن در او ریخته استعمال نمایند و با بدا آب آهک اندک اندک روان
کنند که چون چیزی را او بچسباند در اندک زمانی خشک شود و از خواص او است که هر چیز را
الصاق یابد از آب و آتش بلا شود و از جهت صلابت چیزی در او کار نباشد و از اینا عمل
غریبه و آثار عجیبه آید و از اسرار مکتوبات **دستور ساختن مرهم سرب** سرب را بگداز نده و سرخ
با سرب سوخته بگیرد او دهند تا هر دو خوب ممتزج شوند در ظرف بریزند و در سرکه اندازند و هر
خوب سوخته بهم و امتزاج یافته اثر آبا با وجود آب ضایع دهند بحدیکه جوهر آن متشقق گردد پس
جدا کنند و با هم وزن او نمک بسایند و در آب چنان نهند و هر روز بر هم زنند و هر سه روز
تغییر آب دهند تا چهار روز که خوب صاف شود و اجزای خام در او نماند پس بشویند و استعمال
کنند و چون خواهند سفید کنند باید او را در سم سفید بپیچیده با ماء بجوش شند و بعد از حرارت
با قاع و سیاه شدن اشیا تجدید پیش دهند و با قاع کنند که تا بحد سفیدی و این قسم سفید کرده و مستعمل
اطبا است بجهت قلع را که زیر بغل سایر اعضا او منع عرق و سایر افعال **دستور ساختن کشته**
که بعربی بلغه نامند مجوز او مقوی دل و دماغ و محسوس و معدل هوا و باعث و محرک باه است و خوردن
او نیز جایز است کل نوع توتیا قرع صندل سفید عود هندی حسن البه با سوبه نبات هر دو ان
مجموع نبات را بعد از ام آورده اوده را با فلیخ سنگ اضافه نموده قرحها با زنند **غالیه**
طریق آن در باب نوزدهم بدستور ثانی مذکور میشود **عمل عبهر** صندل سفید سه جزو ریشه
دالاج سنبل الطیب نیم سوس کبود بهار نارنج قرنفل سنجد سعد نارنگ شیرازی هر یک

کجوز بابک

سنگ بگذارند

کمجز بسیار زیر سایه استعمال کنند و اگر قدر بسیار که گرانسنگ اضافه نمایند قوی‌تر میشود **صفت**
برنگ که در کمجز قوی‌تر از گشته است عود قاری صندل سفید از هر یک کمجز حسن ابیه دو جزو نبات
دو وزن مجموع بعد از قوام نبات اجزا را اضافه نمایند **طریق پنجم در اصول صناعت**
و امور عزیمه **بدانکه** علم صناعت علم است به تبدیل قوای اجرام معدنی بعضی به بعضی تا حاصل شود در مبدء
و فضه از سایر فلزات و آن را کیمیا نامند و علم طلسمات که بدان دانسته شود کیفیت و تمزیج
قوی علل عالیه با مفعوله سافل بنحو غریب از آن حادث گردد و آنرا لیمیا خوانند و همچنین علم
تسخیرات است بدان معرفت احوال موجودات است از حیثیت تصرف ایشان که فواصل علوی اند
در قوابل سفلی و در عبادات و خواتیم و کیفیت آن و تسخیرات روحانی و عزایم جنیان و معرفت
اقداح و منادل مثل آن و سیمیا علم خیالات است که بآن تصرف در خیال متعلق کنند تا احداث
مثلوثات خیالیه کند و در جلد خارج موجود نباشند و رعیا علم شعبدات است و آن معرفت
قوای جواهر ارضیه است و مزج آن بیکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود که از آن قوت فعل غریب
صدور یابد **یوسف شیدا نماند** که کیمیا نزد بعضی منع الوجود است و از علم طلب بیهوده
میدانند و نزد بعضی از مهمترین علوم ممکن الحصول است و از علم تبدل صورة نوعیه است بنقلب
ماهیت چه در هیئت است با انواع فلزات مجمع المزاج دانسته اند و سایر امراض و تجمیع اصلاح
علل هر یک تدابیر چند مقرر داشته اند و کمتر کسی موش را از کلوخ مشاهده نموده اند بعضی
کرده اند که مکرر دیده ایم که نصف کلوخ موش صورت بسته بود و نصف دیگر بشکل خود باقی
بود و شیخ الرئیس طب را در اوائل حال نافی این علم بوده و در آخر رساله در حقیقت
آن است آزموده اند و بعضی را اعتقاد آنکه اجزای جزء ملتحیف و ترکیب مستقیم ندارد و خالص
نمیتواند بود و این علم بنیان است و حساب معرفت از آن برآید و ظاهر است که این
فن را اصل اصیل بنیان نامند زیرا که زبده و فاخت باقی و اعمال اکثر به مستحقین میسر کنند و
از ابتلا بنفوس قدسیه و تخلق باخلاق اولیاء الله و اکرام مفضل منعام حاصل شانه صورت
نبندد و اگر بندد بالاخره باعث بوار و هلاک آن شخص گردد چه این علم کلید خزانه

از خزاین ملک الملوک است و به مذرت اگر بیگانه بارگاه معرفت بر آن مطلع شود حکم دزدی دارد
که کلید خزانه را بیابد و قیمت آن لایق چنین درگاه معلوم دلها آگاه خواهد بود و بجز مدینة العلم
مندا و لو بدون سهام دیا هر پرامون این علم گردیدن محض سودای خام بختی است چه مدار در این
فن باعمال متنوعه و افعال مشکوکه است و جز تیات آن مکنی المقصود به تنظیر نیست فی الواقع
اگر لنج آن از تالیفات علم باعمال هیچ امکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز بیان کند و رموز
ایشان مختلف است و اعاظم بر جمیع آن امکان ندارد چه اگر رموز جمیع اهل این علم یک نسق بر طرح
آیینه رمز نمی‌بود بلکه اصطلاح خاص بر آن حادث می‌بود آمد و اگر سایل از تالیفات بغیر عالم
عامل بوده باشد جز بهر اطلاع است بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است از صاحب این فن
و تکرار عمل در خدمت عارف آن و اینکه این بی‌لیاقت با عدم اطلاع بر آن ارتکاب ترتیب
اصول کلیه نموده بسبب آنست که اکثر اعمال اهل صناعت علیه در بعضی اوان خرد میشود و تدابیر بعضی
ادویه باعمال مخصوصه چنین وجوه ممکن است و چون در علی تالیف تحفة المؤمنین مطالعه اکثر رسائل
معتبره این فن نموده و بعضی ادویه را تدبیر بطریق اهل این فن نموده بود بنا علیه بقدر امکان در بیان
اصول کلیه و آلات مخصوصه این فن کوشیده تا احوال عالم امکان را مدون بتحقیق کتب مستند و علم
بر اصول و اصطلاحات این کرده حاصل گردد و اگر طالب اعمال جزئیه باشند تحقیق عامل آن کنند
و از مطالعه این مجموعه توانند مدعای کزاف را آزموده بغریب معرکه آرایان بساط تدلیس
سرمایه معیشت خود را نسوخت و این طریق مشتمل است بر پنج **اصل اول در**
بیان جمله اصطلاحات اهل این فرقه و بعضی از اصطلاحات ایشان **اصل دویم** در قواعد تقطیر و تصعید و
کلیس و مانند آن **اصل سیم** در بیان آلات مخصوصه عمل صناعت **اصل چهارم** در قواعد کرنبق
بعضی از آبها و بخیر و تبلیض و سایر تدبیرات اجزا **اصل پنجم** در بیان بعضی از خواص فلزات
و اصلاح آن و آنچه بآن متعلق است **عقد اول** در قواعد فرنیه **عقد دویم** در قواعد شمسیه **عقد سیم**
در قواعد عمل مروارید و لعل متفرقه **خاتمه** در خطوط مرموزه **اصل اول** در بیان
بعضی از اصطلاحات اهل صناعت **حجر** عبارت از جزو اعظم اکسیر است و جهت تصرف بسیار در آن

واقع شده چه هر یک از زهره این فن چیزی را در مطلوب بخشیده جزو اعظم دانسته اند پس آن نموده اند
تا بجهت جریان و نفوذ و انطباع رسیده قائم آن گشته و نزد بعضی حجر عبارت از شراب است
و اگر اهل صناعت در آن متفق اند و نزد بعضی کنایه از کبریت است و نزد برخی عبارت از زیبق
و نزد جمعی کنایه از کبریت است و بتحقیق پیوسته که مدبر بعینه این دو اصل را فعل بقبض و محجر
را علی تحریر است بنحوی است که هرگاه اصل بارد قائم النار و گرم شده گردد و قبول صبغ کند
و اصل حار را رفع اشتعال و تسوید شود و رافع علل متفرقات میگردند لهذا بجهت اصلاح آن
و ترتیب آنانند که هر یک از اهل این فن آبه و اجزائی وضع نموده اند و طریق تدبیر بیان
کرده اند **روح** عبارت از اجزای لطیفه اجسام که حامل قوت بوده که نفوذ و صعود و غوص
و غیره و آثار از او آید مثل احراق و تجعید و تلیین و تصلیب و مانند آن و هر چه در آن اجزای
لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی بروح است مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زرنیخ
و املاح و شیوب و امثال آن **جسد** عبارت است از اجزای کثیفه اجسام که قابل وقوع آثار
روح باشد و هر جسمی که اجزاء ارضیه بجهت افراط در او غالب باشد مسمی بجسد است مانند متفرقات **نفس**
عبارت از جسمی که بحسب لطافت و کثافت متوسط بوده مابه الارتباط روح و جسد تواند باشد
و واسطه وجه میان اجزای لطیفه صاعده در اجزای کثیفه قابل جسد تواند گشت **کبریت احمر** عبارت
از اکسیر سنگی است چه در رنگ سرخ چلیپا و از علامات خاصه اوست **دفع الجهل** سوزان است
اصل بارد زیبق است **اصل حار** کبریت است و اول را نشر و ثانی را دکر نامند **قمر** کنایه از فضه
است و او را اول نیز گویند **عطارد** عبارت از روی توتیا که شبه بشم و نمک کنایه از اوست
و بعضی سیماب را نیز عطارد نامیده اند **زهره** کاسنی است و ثالث عبارت از اوست **شمس**
قلعی است و رابع کنایه از اوست **مریخ** هدید است و خامس نیز گویند **مشتری** قلعی است که هر یک
ابیض بشم و سادس کنایه از آن است **زحل** سرب است و سابع مراد اوست **عقاب**
نوشادر است **علم** زرنیخ است **عروس** کبریت است **املاح** عبارت از اشیاء ملک معدنی
و صناعی و نباتی و شوره و نوره و نوشادر است **نوشادر آفتابی** عبارت از نوشادر است

که بآب سحق نموده در آفتاب گذارند تا اجزای لطیف او صعود نموده بر اطراف نشسته **ارض**
عبارت از ماده کبریت که سحق و تلقیه و غیره اعمال بر او بسیار زنند **حجر اسود** موسی زاج است
نمک است **نمو** شوره است **اصل دویم** در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن **تقطیر** عبارت است از اخراج
مائیه لطیفه اشیاء و تصعید آن اعم از آنکه بجز علقه بشم یا بسوزن قرع و انبیق جز علقه است
که از سر قبه است ساخته یک طرف او را در طرف مایعات کند از طرف دیگر را در ظرف
خالی به نحوی که ظرف مایعات بر ظرف خالی مشرف بشم صاف او را قبه جذب کرده بظرف خالی
آورد آه دستور قرع انبیق است که اجزا مسحوق را در قرع مطین کرده انبیق را بر آن وصل
در غایه محکم نموده بر کوره نصب کنند و بلکه کوره را با قرع بگل محکم اندوده سد منافذ شعله
نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره بشم اثر شعله نرسد و قرع را مایل و خم مستقیم باید نصب نمود و
آتش زیر قرع افروخت یا آنکه قرع را در دیگ خاکستر یا دیگ نصب کنند و در کف دیگ آتش
افروزند در اینصورت اگر قرع مطین نباشد مقصود بر آید و هر یک دفاکستر مانند گل محکم مانع
سکستن قرع اند و از شروط تقطیر یکی آنست که انبیق در قرع ریزند کمتر از نصف قرع و زیاده
بر دو ثلث آن نباشد و آتش را در آخر تند کنند و دیگر آنکه مایعی که رطوبت یکی که قرع را با
کوره اندوده باشند رفع نکرد و آتش نکشد و قی بلد را با سبو یا انبیق محکم نموده تا بلد را در قرع
که آب داشته بشم بگذارند تا از تندی مقطر نشکند و عدم تمامی تقطیر برفع بخار انبیق
و در تقطیر مایعات حاده باید که مایع مزبور زیاده بر ربع قرع باشد و آتش آن در غایت
نرمی شرط است که بجوشیدن نرسد بلکه باید یکدو قرع در دست کسی بشم که هر گاه شروع بجوشیدن
کند از سر خاکستر گرم توان برداشت و بعد از رفع جوش باز گذاشت و طریق قرع منکوس
در باب عمل و نمی آجر مذکور شد **تصعید** از شروط آن توافق قدمین است و اگر بسر درد
مساوی نباشد باید بسر قرع اعلی حاوی بسر قرع اسفل بشم و در شد و وصل مبالغه باید نمود و اگر در
شیشه تصعید کنند هر چند کلوی شیشه غلیظ تر بشم بهتر است و در سحق مرد نان آن بذل جهد باید
کرد و باید کوره در غلیظی و لینی متوسط بوده دو سه زراد قرب بدیع بشم مانند سر تنجیر

که تحت قرع واشال بران زواید نشیند و ثقل قرع بعث بار شدن وصل او گردد و شرط دیگر مراعات
آتش است که بتدریج زیاد کنند و بجهت افراط نرسد مگر در تصعید زیبق آتش فرودی را شرط دانسته اند
چه افراط آتش باعث احتراق اکثر ارواح صاعد است و در تصعید زیبق شرط است که بموضع صعود
قدمین شعله برسد تا موجب نفوذ او گردد و جمیع اهل این فن تکلیف آن ذکر کرده اند و این سر است
که حیز اطلاع بران حاصل نموده و وجه آن هر است در عیز زیبق اگر بموضع وصل آتش رسد زیبق
بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوره قرع وصل با تکشیده و از کاره آن جنابت کنند
و شرط دیگر مبالغه در سحق ارض است و اگر تحت ارض طرف اسفل مقعر واقع مجوف باشد
چنانکه شکل اثال آن است تشویه فسر از آن عبارت از تخشین است و دمس نیز گویند چنانچه
آتش آن بجهت تصعید نباشد و اجزای لطیفه اگر کثیفه جدا نگردد بلکه بقدر امتزاج و طبع بهشتمل عمل
شنجرف و فسر از آن عبارت از تفتیش است که بعد از سحق ارض و تشویه با جای مخصوص قرع تشویه
را بکل گلت اند و در دفن کرده گذارند و چندان سحق نمایند که رطوبت آن بتدریج زایل گردد
و شرط است که حرارت آتش بهمرتبه که ارض دود نکند و فسر از تشویه در تنور است و قسم در
زیل واشال آن و در جمیع آن مراعات باید نمود که بجهت تصعید سه تنقیح عبارت است از تدبیر
اجزای کسر بحدیکه مانند موم بگدازد و بر روی صفحه تفتیه منبسط گشته و دود نکند شرط او گذار
تنقیه و تشویه است و سحق بلیغ باشد معتدل تکلیس عبارت از آسانی سهولت تفرق اجزاء تدابیر
مخصوصه که فایده سحق و نفوذ بهم شایر اعمال گردد و اکثر آن باشد میشود و اختلاف شروط آن باختلاف
جسم مکلس است و به بعضی مماحنه باشد تند که چند روز مستمر مشتعل مانند قشر البیض و بعضی را
احتیاج بتدابیر افراط نیست حل عبارت است از سیلان اجزای جامد و آن به مذاوبت و اهلی رطبه
مستمر صورت پذیر است مانند حل نوشادر با بهای تند مانند ماء الفاروق و عرق کوکرد
عقد عبارت است از جمعیت و اتصال اجزاء آن حالت حل است و به یبوست و حرارت یا برودت
و یبوست صورت پذیر است تفتیل عبارت از تدقیق اجزاء در زیل و اشال آن و شرط است
که وقت جاء تفتیل بجهت بهم گذاشتن اطراف ظرف تفتیل زیاده از یک شبر حایل زیل گردد و باید

بعد از

بعد از هر هفته بجهت زیل تمامی کنند و نهایت فرق آن تا چهل روز است و باید کرد قبل از گذاشتن ظرف
تفتیل جاء او را از زیل مملو سازند تا جاء گرم شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر جاء تر زیل
بجهت گرم ترتیب دهند بهتر است تا روز یکه تغییر زیل باید کرد نقل بجاء دیگر کنند تا ظرف مذکور سرد
نشود فاعل حدا کاسیر یک است که به تفتیل مجلول کرده و چنانکه موجب هیکل و اکثر مجرب
دیگر نموده اند باید اجزای کسیر را در ماء ان مزج سحق بلیغ نموده و از آبهای مخصوص هر یک
از اکاسیر اضافه کرده تا بقوام خمیر غلیظ شود و چون بقدر عقد اکاسیر از آبها تطعیم شود
بقوام خمیر میرسد و بر روی آتش فاکسر باید سحق نمود و با سحق کش نقره بر هم زد و هر چند
خشک شود از ان آب قطرات بران ریخت تا بقدر مثل آن متفقه شود و در سوته به سحق
خشک کرده پس عمار سایه و در شیشه بیضه مطبق کوچک کرده و دان شیشه را بندی بندد
و در جاء تفتیل تا چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته دو روز بتغییر زیبق نمود و علامت
خوبی حل آنست که محلول شفاف و با جرم بهم و ظرف آن دلالت بر نقصان آن میدهد
و شت و یکی حاجت نداشت که شیشه مذکور را در یک دو طبقه گذارند که تحت دیگر اعلا
سوراخها داشته مملو از سرکه کبوتر باشد قرع حل تا انتهای گردن در آن پنهان کرده و دهان
او باز بشد و باید سرکه همیشه نمی داشته باشد هر گاه خشک شود آب بر آن بپاشند و یک
اسفل بر آب و بلا مستقل بحث و یک اعلا لوده انبوبه از نی و غیر آن تا بین دو دیگ
تعبیه کرده بحکم تحت شد و صل هر دو دیگ نمایند و آتش نرم در تحت دیگ اسفل بر افروزند
که پیوسته بخارات از سوراخهای دیگ اعلا بسر کبوتر میرسد و هر گاه آب کم شود از
سوراخ انبوبه بریزند و دهان انبوبه را سد و دود کنند تا مانع خروج بخارات باشد در این
صورت تا سه هفته حل میشود و آنچه عزیز خمیر بخار بوده است که اجزاء آن هوای حار رطب
از هوای بارد رطب حل میگردد و از هوای حار رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرف گذارند
که رطوبت در آن تاثیر نتواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده است و طریق آنست
که نوشادر را با اجزاء او و تهیه مخصوصه باید تنها سایده بر روی سنگ مسطح با کاسه مزج

مزج
زجاجه

مسهد حرف عمل
بجاء کاسیر برای تفتیل و ۵ سیر آهو خراسانی
عنبر گل جدید که از خشک ابعد از ۵ سیر
نخبتین آش عنبر گل را کف میکرده
بر روی آش بیاشد و بعد از هفت روز
کنند جمیع [illegible] را سرازیر
[illegible]

مسقی منبسط کنند و در زیر زمین نم دار و سرد ها گذارند و روی آن را بدستار بپوشند که حرارت غلیظ
نشود و در این صورت در اندک زمانی محلول میگردد و دستور دیگر که در ظرف مسطح منبسط نمود مجموع
ظرف را به بهاء تکلیه قدر نیم مسحکم پوشیده در جای بعضی یا در دیگ زیل چه طبقه تا در خزانه
حمام یا در حمام ماریه گذارند تا از مشاهده ندر طوبت و حرارت لطیفه در آن تاثیر تواند نمود
طریق حل شنجرف صنعتی آنست که بعد از سحق و تشویه با نوشادر محلول در شیشه گردن بلند کرده
نه شیشه را بلته پیچیده در دیگ آب گرم گذارند که گردن شیشه در از سوراخ سرپوش بیرون باشد
و دهن شیشه در غایت شد و صل و آتش در زیر دیگ کنند تا از جوشیدن آب محلول شود و هر
گاه آب کم شود آب گرم اضافه نمایند و محلول را با تشویه منعقد ساخته اعاده عمل نمایند
تا هفت بار فاعده عقد آنست که محلول را در قرع بلند کلوخ کرده بر دهن قرع پاره اهوار شیشه
شکسته که مساوی لب قرع باشد یعنی شکسته نصب کرده با آهک بنده و دیگ مکلس با تشویه
که با سفیدی تخم مرغ سرشته باشند نگه کنند و در دیگ خاکستر گذارند و باید بقدر چهار انگشت
خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف بهمتور و آتش زیل در تحت دیگ برافروزند که علم باشد و اگر
خاکستر بقدری که در محلول قرع عرق محلول آتشه کرده و چون عرق بر طرف شود عقد عقد
است پس شیشه را شکسته معقود شده بر تبلیغ ملاحظه میکرد و چون در ظرف چینی گذاشته
بجز زنگ بپوشند و در آفتاب بگذارند باندک نسیم منجمد میشود حل بیتم در پیال بعضی
آلات مخصوصه اهل صناعت صفت حمام ماریه دیگ عظیم که کوره نصب نمود و سه پایه از
چوب در او گذاشته ظرف مخصوص حل را بر سه پاره نصب کنند و آب بقدر که در دیگ
بریزند که چهار انگشت فاصله او تا تحت آن ظرف باشد و سرپوش دیگر را با لته و خمیر محکم کنند
تا بخار آب بیرون نرود و آتش نرمی از سرکین و اشال آن بر افروزند بحدیکه آب را بجوش
بیاورده بخار کند و هر روز یکبار یا دو روز یکبار دفعه سرپوش را برداشته آب گرم بقدر یک
به تکلیف در قدر اضافه نموده بدستور سرپوش را نصب کنند و سنگ گرانی بر روی
سرپوش بگذارند تا در عرض دو سه هفته حل شود صفت روباس بر روی زمین مناسب

بعد از

بقدر نصف کوزه کلی لوطه حفر کنند و از خاک سیاه که آن عبارت از گردی که بر روی کوزه ها روی آتش
کوزه گری می نشیند بعد از تر کردن موضع مناسب بخشک آن بالند و هر چند بیشتر بالند حفظ
مسبوک بهتر میکند و خاصیت وسعت مناسب باید و چنان قدر مسبوک بشد و مناسب باید
بقدر سر از زمین مرتفع باشد تا کثافات روی مسبوک را با آب آهن توان جدا نمود و یک هفته
انبوبه آهنی که یک طرف وسیع و یک طرف تنگ و سر باریک باشد بشکل گ در کنار مناسب مذکور بسیوند
نصب کنند که چهار انگشت طرف باریک انبوبه از وسط آن مرتفع و محاذی حاق وسط
و در عدد دم حدادی بر طرف وسیع انبوبه نصب باید نمود که پیوسته بلغ صله هوا شده
وارد وسط مناسب از فوق تواند شد و چوب بید خشک در جانب مناسب جیده برافروزند
تا شعله از خارج مناسب لسبب دمیدن داخل مناسب گردد و آنچه در مناسب ریز شکلدار حتم
شود و سر مناسب بجهت صاف کردن نقره داخل میکنند باید سه حصه نمود و یک حصه را بجهت
که هفتم نقره باید او تا اضافه کرد و بعد از گداز دو سه دفعه غلطیدن مثلث و کمر را اضافه
نمایند که و بعد از ساعت تمام او را منعقد از صبه کنند که از غلطیدن و خرج زدن پاسیده و کثافات
روی را به مفات رفع نمایند و سکون مسبوک مقدمه پاکی و صفا و عدم کثافت لوث و عدم
امتزاج و عدم گداز نقره را با سرب علامت بر جوهر نقره دانند صفت خلاص آجر و خشت
جزو زاج زرد که بطریق توتیا معمول نموده صاف او را با آتش منعقد کرده بشمه و جزو گل
شوری که آتش لب بار دیده باشد و جزو گل سرشوی که چهار جزو نمک طعام چهار جزو مجموع را نرم
سایده با آب بیز خوی کنند و کوزه را تا نصف از آن ریخته طلای مخلوش را ریزه کرده
در آن گل فرو برند قدری از آن گل بر روی او بریزند و سرپوش کوزه را با گل محکم نموده
مجموع کوزه را بگل گرفته بعد از خشک شدن گل در کوره کوزه گری یا جزوی یا کاشی پزی
بگذارند و هر گاه ناصاف بیرون آید عمل را مکرر کنند تا بحد زر سرخ که مطلوب است برسد
و سنگ و ناصافی در قدر کوره صفت قلب کلس البیض را جوش لبر که حل و مجمد کرده هر نفشه
که کنند زایل نگردد مگر آنکه با زور سرکه گذارند و در زیر حل کنند تخلیص ذهب مغشوش در

تا نصف بطریق کشتی بگل عکس بگیرند و طلای مغشوش را خورد کرده بسه وزن آن تیزاب خارشو در
قرع مذکور کرده بر روی آتش ذوقال بجوش نهاده و آن اکسیر را بر بیضه رسد پس زفاف بحجر
ریخته و صفای مس و آن افکنند در اینوقت اگر از نقره باشد مخلوط بنم بر روی تیزاب آمده برنگ
ملاصق میگردد و طلای صاف در کف ظرف جمع میشود و هر چه از اکسیر منطرقات با او مخلوط باشد
به تکلیس میرود و تیزاب فارونه در طریق مسیم مذکور شد **حل چهارم** در اکسیر مفعول او و به از آنها
و ندبیر اجزاء او و تبیض و تحمیر بعضی از آن **صفت مباه** از آن جمله آبست که رفع شعله کبریت کند
و عالیض گرداند و در عمل شنجرف جزو اعظم است و بعث جریان او و ارض نار را عقد کند
و منعقد را جاری سازد و تشمیع نماید و از کتاب بحر نقل شده و از مجربات دانسته اند بر کردن
دفعی را با موی بالسویه تقطیر کنند و بان لسقیه شنجرف نمایند و بدستور ملح القلی نوشت در
و از زوت از هر یک بجزو در سرکه حل نمایند و دفعه و حنظل تر و مورد تازه از هر یک ده جزو با سرکه
سائیده تقطیر کنند و با منقطر آن اجزای شسته را مجدداً سحق نموده اعاده تقطیر نمایند تا چند دفعه
در عقد ارض نار رب و تشمیع و جریان بتعدیل رسانند **آب دیگر** که تقطیر آن شنجرف
واقع کند و در نقل شنزر بمرتبه اعلی از مجربات شمرده اند از براده حدید و براده کناس که
ممزوج باشد بگیرند نموده زعفران ترمیت دهند و آن زعفران را با سرکه سائیده تقطیر کنند و چند
بار در منقطر نموده مکرر تقطیر کنند و نزد اگر منقطر مکرر زعفران الهیه با سرکه ناقل شنزرات
آب دیگر زاج زرد را با سرکه چندان اوسرکه تقطیر کنند حبه بکلیدی کبریت از سحق و رصاص بحد
تشمیع بتعدیلات و با بدمکر بان لسقیه دهی نمایند **آب دیگر** لوره و ارمنی و لوره سبز را بسفیده
بیضه مرغ سرشته در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه اعاده عمل نمایند پس با حنظل بالسویه
تقطیر کنند منقطر مذکور جمیع جهاد را کند و در تنقیه اوساخ معادن و الماف و ضیع آن اثر شریف
از مجربات دانسته اند **ایضا** کبریت را با ده وزن او آب اثل لسقیه نموده هفت بار تقطیر
کنند اول را ملون بر اثلج نرد **ایضا** لوبیا تیج دو جزو لوبیا آنار رمور دراز هر یک بجزو
تقطیر نمایند عقد ارب نمایند **ایضا** گوشت حلزون را با شل و نوشادر و نصف و کبریت

وسکس

وسکس اوسکنک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند زعفران سحق و افعال غریبه در شنزر از مجربات دانسته اند **ذهن**
البیض چون قرار در سرکه حل نموده به جرعه صاف کرده بتش عقد نمایند و منعقد را بار زرده آبکم
مرغ پخته ممزوج کرده با زمای هم عددی سه درهم نوشت در اضافه نموده پس افشرده روغن بگیرند و در
نظیر هر جاد و نقل معادن بلعدیل است و چون اصل عمل را با آن کنند اصل بار در اثبات کنند
و اگر نوشت در ثبات بنم فور ترات **آب دیگر** چون بید انجیر را با جزوی از خردل و ملح مطبوخ تقطیر
کنند سادس را بمرتبه اول اسد و مجرب شمرده اند **آب دیگر** مسمی بماء الاحمر است و در تحمیر اکاسیر
مستعمل است و قیمت زاج رزد لاری را نرم سائیده با دویست درهم سرکه بسیار تند در شیشه بادر
ظرف مطین مزج کرده بر روی آتش بسیار نرم گذارند تا سرکه رکاین شود پس بحر علقه صاف
نموده با پنج درهم زنگار و پنج درهم زعفران الهیه دو درهم شب یمانی و یکدرهم شنجرف در
ظرف مذکور کرده در اتاق بسیار گرم یا در خاکستر گرم بگذارند تا شب پس بحر علقه صاف
نموده استعمال کنند **آب دیگر** مسمی بماء الملح است و تنقیه آن باشد سفیده کبریت و زرنیخ است و
موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق و کهنه اند نمک طعام شب یمانی نوشادر بالسویه نرم سائیده
تقطیر نمایند **آب دیگر** مسمی بماء الملح است تنقیه آن تا ده بار و ده وزن آن عبد معقد را
ثابت و جاری گرداند و چون زیبق عسیط را با آن بلیغ دهند عقد نماید بحجر و زعفران الهیه را
با جزو نوشادر و نیم جزو ملح القلی و نیم جزو زاج زرد محلول در سرکه صاف آزاد باشد منعقد
گرده باشند مجموع را با سرکه تند و زبیق سحق نموده تقطیر کنند **آب دیگر** مسمی بماء الزیبق
است در تجمیع ارواح و جهاد و ثبات ارواح و اعمال عمارت و در عمل قمر و تشمیع مستعملات مکلس
البیض را با وزن او نوشادر مطبوخ معقود سحق بلیغ کرده در ظرف مزج مطین کرده شد
و صل نموده باشند بگذارند روز در آتش ذبل گذارند یا بسرکه تمر کرده در ظرف کنند که چون
بسر پوشش بپوشند فضا که در آن نماند و مصعد نشود و صل را محکم کرده بر آتش ذبل بار
گذارند بهم یکه ظرف در سه ساعت سرد شود پس اخراج نموده بوزن در آورده هر چه
کم شده بهم اضافه نمایند بدستور در آتش گذارند تا سه بار و اگر بجای آتش ذبل در خاک

ملح القلی

از او مصعد نشود و مجموع ثابت گردد و چون بعد از سحق نوشادر و مکلس نرم و خمیر کرده کوزه گل گرفته
را ملوساخته که مکان تصعید نماند بآتش شدید که گل کوزه سرخ شود همه ثابت میشود **تحمیر**
نوشادر و چون نوشادر صاف سفید را با شل و زاج رزد لاری و عشر آن زنگار تصعید کنند
محمر گردد **تدبیر سیماب** زیبق را با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه لب بیند تا ناپدید گردد و در قرع
او بر روی خاکستر گرم که در دیگ پر از آب کم که در کت آن و دیگ آتش کرده باشند تا اگر مر
باز نماند باید که آنات تا رطوبت سرکه رفع شود و با هستگی حرکت دهند تا عبد متفرق جمع گردد
پس با آتش شسته باعشر آن شود بدستور بهر کرسانیده شود بر آتش از آن رفع نماند در آن
علاج عبث اگر در رفع سیاهی عبد میگردد پس بالنصف او نوشادر در و النصف آن ملح القلی سحق بلیغ
نموده از نمک مکلس نرم لطاف نماید تصعید کنند و مصعد را بدستور با اجزای مذکوره سائیده
اعاده تصعید نمایند تا سه بار تا مانند الماس معقود گردد و اکثر تصعید هر تا هفت مرتبه است
که با شیای مخصوصه جهت ثبات تدبیر نمایند و تصعید سه مرتبه جهت مزاجت با سایر ارکان و اکثر
امور مرکانی است **اما تحمیر** عبد چنان است که مصعد مرتبه ثالث را با النصف اکسیر کبریت صفر و ملح
زاج رزد معقود مصعد نوشادر و تحمیر سحق بلیغ نموده با دوش نمک بدون لطاف سه
بار دیگر تصعید کنند و در هر تصعید بمرتبه اجزای مذکوره نمایند تا عبد مانند شنجرف سرخ گردد
و این در امور شریف شرطات داشتن این تصعیدات نرم تر باید تا باعث حراق و سیاهی کبریت
نشود **اما** تدبیر تکلیس زیبق است که بعد از تصعید آن در قرع مطین کنند و یکوزن و نیم آن
تیزاب فارونه که در طریق مسیم مذکور شد بتدریج در قرع ریزند که باعث شکست قرع نگردد
و هر گاه زیبق از آن بجوشش آید و دود طاء هر گردد دفعات بول تا تقدیر دو سه مثقال بریزند
که از جوش باز ایستد پس زیبق بران استوار نموده بی کثر گرم چنانکه در قاعده تقطیر مالیق
عادة مذکور شد تقطیر نمایند و چون تیزاب تمام منقطر گردد عبد در اسکلمش بوده کنند و این
امر بجهة سهولت تصعید است پس مکلس را با جزای مخصوصه تصعید نمایند و تیزاب بقطر چهار
قسم از زعفران الهیه بغایت مؤثر است و دستور آنست که براده حدید را بعد از شستن

بب کنک چندین مرتبه که سیاهی آن زایل گردد و در قرع مطین کرده هم زنان او تیزآب ندکور را بدرج
ریخته رفع جوش دهد و آن را بقطرات بول کنند و بدستور تفقیر نامتر آب نایند و بعد از آن
بشش تند براده مرلو زعفران میشود اما نه بر عقد فرار سوای آنچه در خواص و فعلی مذکور است
آنست که آب بجوشند تا بالمناصفه در مغرفه آهنی کرده یک جزو عبدرا در آن اندخته بجوشانند
دو چهار جزو توتیای هندی را نیز سایند دو سه دفعه بریزند دهر دفعه تا دو ساعت بجوشانند چون
خواهد از جوشیدن لبریز رود باندک آب آن لیف کنند و بعد از آن شش مفتد ساعت که جوشیده بهم
نه نشین اورا در لته ریخته مکرر آب بجوشند و منعقد آنرا در ظرفه کرده نوشد در راد و آب مرتفع
چند جوش داده از آن تقدیر کرا در بیوشاند بر آن ریخته در آفتاب یا در خاکستر گرم بگذارد
تا هر چه از تو بیاید آن محلول شده بهم تدریج رفع گردد و ما دامیکه آب نوشد رفع و کمو شود
باید بکند بدین نمود این عمل مجرب است عقد دیگر فرار مصفر را بسقونیا و مثل او سایده در بوته کنند
کز فرش و کافسان سقونیا بهم و سر بوته را در غایت استحکام بهم وصل نموده در آتش گذارند به
دستور که تا مر بوته در آتش نهان شود در اندک وقتی معقد گردد و مجرب است و اگر بوته آهنی
هم انسب است خصوصا هرگاه اندرون او را بگل بوته اندوده باشند عقد دیگر پوست نکاره پیاورا
کوبیده از زعفران اکهیه را با آب مصعد آن بسایند تا جوز بشش پس فرار مصفر را در بوته مس
یا آهن کرده از این محلول در آن ریزند و شد مصل بوته نموده بشش نرم بلیم و نهاد بار تور گرم
گذارند تا معقود گردد و از اینجا آهاگه عقد فرار نامیدند کوبیده چون نقره را با کوکرد مکلس کنند
بکمزه آن کوکرد که او را مکلس نموده دو جزو فرار را عقد نماید مجرب دانسته اند چون زیبق دستم
الفار را بسقونیه بیاد و چند ان هر دو حصه مرغ مقشر محق بلیغ کنند و بعد از آن اندکی ترشی
الحاق نمایند قرار زنده گردد و با عدم انتظام قائم الفار شود تدبیر کبریت اما بیض ان بهمت
بکمزه کبریت را با هشت جزو روغن کنجد بشش نرم در قرع مطین بجوشانند تا کبریت حل شده روغن
مرغ گردد و نه مثل کبریت نوشد در اما سایده بدفعات بر روی شش لیقه بروغن مزلوی کنند
دستور بار بطریق زرنیخ لصقیه نمایند طریق دیگر دو جزو نوشد در را با یکجزو کبریت محق شود آب

تزکره بسحق بلیغ خشک کرده در ظرف مطین تا ساعت در آتش مثل آهن تون که آتش پس نوبه
دو نوشد در جهد براده و سایه نایند تا کبریت رصفو تفقد دود دکنند و اگر باد و دهر چه بانگ سفید کند
غواص عرض طریق دیگر بسته باند را سایده در جوف باد کان ریخته در کان نمناک حل کنند و با
بشت محلول کبریت بسایند سفید و ثابت میکند و بدستور نوشد در محلول در باد کان همین اثر دارد
وجه مشهور اسوی را باد فع بفقط نموده لصقیه نمایند باعث عوض او نیز میشود و لصقیه او بشخص را
هم حاصل سازد تدبیر زرنیخ ورشه هر زرنیخ را بگجزو و با ربع از نمک مشور نرم لب بنید و صاعلوان
خشک هر آنچه بقدر نیم وزن زرنیخ و نمک مسحوق را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد
و سیاه شود و بچه حرکت دهند تا رفع روغن صاعلوان نه شود زرنیخ منعقد نماند دلش او نیز
بهم تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود پس منعقد را کوبیده در ظرفه کرده در آتش زیر ظرف
پنهان کنند که بتدریج دود میکرده رفع جرب او شود و باید در زیر آتش نشوند مرا عاقت کنند
که مصعد نگردد و بعد از رفع صلایه نموده و بر کرد ملح القلیح دهند تا بقیه جرب زائل گردد
انکاه مثل عیار سایده با قدح مطین یا قرع بلند کلو مطین لصقیه بشش بسیار تندی که دور
استمرار دهند بهم کرد تا جوهر ادا نماند بر فی لصقیه گردد و اگر در جوهر آن سیاهی باشد
اول نمک سایده بروغن کنجد یا بدستور نشوبه بشش نرم کنند و بعد از نشوبه با
آب ملح القلیح داده مکرر نشوبه بدستور نمک و اگر با موم با نشوبه چند بار نشوبه کرده و باب
ملح القلیح داده بشوند تدریج سیاهی او میشود و عدد تصفیه او دو دو گزوان در آتش
است و لیقه نموده اند که بنهانی بگذاد او بر پشت جزو زهره منفق طرح میشود و از مکرر
سیکه در آتش نقصان نمی پذیرد حل نجم در خواص قرات و اعمال آن در تنقیه قرحه جرب
بهتر از نمک نفع نبت و لوره باعث سرعت رسوب است و باد هیه باطن و خالص مکلس
او با اقوار مناسبه کهربا باض مسهل زهره و مرغ و شرب تربت و بنزین هم اتم مکلس او
است که براده یا ورق او را در تیزآب فارو فه اندازند تا حل شود پس از تیزآب
جدا کرده با اندک رطوبت تیزآب با او بهم بشش و نمک اندازند بسایند و در بوته

باشد زهره ای نکنند و هر چند آتش باد و اشتر بهم بهتر است فرطر که بجز زوب نمی آب
صاف بشوند تا نمک زایل گردد و از خالص خواص است که بکجزو آن بسه جزو فرار بخصوص شاهان
ملقمه میشود و چون ملقمه را زهره که کرم کرده باشند طلا کنند و به آتش نرم گذارند تا رفع
فرار کند منفصل گردد و جرب و دلیق غیر منفق و منطرق را داند و گوشت علیوج و ایاله
است که آنرا با لوره قدیه کرده باشند پس غیر منفق و اگر آنچه قدر آن با باشند بریم
الزوب و بغایت نرم کنند و در صدید نیز بغایت نرم کنند و صد صدید نیز هما مؤثرات دستی
بنزقرب بر مرشی سازد و بکجزو روی تو تیا صد جزو قرغیر منفق میسازد و ملح القلی
و زاج سفید و نمک رافع سواد قرغیر هرگاه بر آن بالند و در آب آن بجوشانند عطارد
از خواص اوست که چون جزو کبریت را از فرع شود سالس با اول سازند و مبیض او بقدر جزوی
بیخ بزمسایع را بمرتبه سالس سازند و تدبیر مبیض آنست که سایده در لیقه آهنی با روغن شرکت
بقدری که چهار انگشت بر روی استیدن بریزند و بجوشانند تا روغن با نهاری بر سر آتش بسوزانند
کرده و بنفیه را با تمام بسوزانند و مانند طلای سیاهی گردد پس با آب نمک گرم بشویند بعد از
رفع دهنیت با سوبه با نمک طلا بسایند و در کوزه مطین بگذارند یک شبانه روز در تون یا در آتش
شبیه آن بگذارند پس با آب گرم بشویند تا نمک زایل شود بعد از آن به آتش خشک کرده
بدستور با مثل او نمک بسایند و یکشبانه روز در آتش گذاشته بشویند و مکرر اعمال نمایند
تا مانند برف سفید شود و هر گاه در کوره کوزه کرده یا در آتش شیشه با آن که تند باشد
گذارند در سه مرتبه سفید میشود و از خواص مجرب ثابت آنست که جزوی سه جزو اول ابریع
رسانند و یکجزو او با آن الاحر مستور است که عطارد مبیض را با آن هر دفعه بقدر مبیض
لیقه بر روی آتش نرم کنند تا خشک شود پس سایده در ظرف مرتفع یکشبانه روز بمثل
آتش تون نشوبه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون رنگ او عتابیه تیره گردد عدد کمال
اوست ذهره کل ترشی مجموع قوابض مانند سرکه و ماق منفق زهره اند در رفع حرارت
او میکنند بعد از آنکه صفایح او را تافته مکرر در اندازند و چون آبگینه و کحل ابیض و نمک را

بالوبه سایده بصفیده تخم خیر کرده بر صفیه آن طلا غلیظ کرده بعد از خشک آن بگذارند رفع حرارت
آن با کلیه میشود و چون بت بالای دو نمک اندازند و نوشد در را بالوبه در تنج مثل آن سر کرده تند حل کنند
و زهره تا چهار بار که خیر در آن ریزند تا صفایح آن را مکرر تا سپیده در آن فرو برند یکجزو یکه
سر که سیاه نشود کامل تنقیه است و چون با مغز کرکان او را بکوبند با مغز کرکان را کوبیده
بر آن بالند منفعت او تخم باد کان باعث سرعت آن میشود و شوره رافع ممکنات است
چون بعد از که در آن نهاده نمایند و بدستور آن آب عالیس که در طبرستان بر هم نمایند
و آب فقاع آنکار جهت تنقیه جمیع معادن بغایت مؤثر و مبیض است و طرطیر اچون با ملح القلی
و بت با نمایند سایده در سر که حل نمایند و زهره مذاب با صفایح تنقیه او را در آن اندازند
در از اله سرخی آن مجرب دانسته اند و چون کاس مذاب را تعظیم بفلفل کنند سفید گردد
و طرح رصاص بغایت مبیض است و چون طرطیر را با شوره عقد کنند در رفع مرض صداع فقره
بی عدیل است و آب عنزوب نطلی با آب مورد منفق جمیع جبا و ثابت کنند و صاعلوت تنقیه
چون از عقاب عنزوی و از ملح دو جزو و شش و هفت لخاف مخالیف بسیار رقیق آن نموده صفایح
را بر روی هم چیده بخلاص برند در مرتبه اول نقصان در وزن شمس بهم میرسد و چون هفت بار
زیاده بر آن مکرر اعمال نمایند یک برده از فرز دود هر چند مکرر کنند تا چاه شفت و فیه در هر
مرتبه بر طرح افزاید تا بمرتبه عظیم سر و از شمس مکلس نیز همین اثر آید و چون سر سیاه باشد
بسوزانند که سرخ شود و آن را لیقه بآب زاج و نطرون کنند و بر صفایح شمس طلا کرده مکرر
تا بند باعث تکلیس او میشود و محرمین نقره نموده اند که یکجزو براده شمس اچون با ده
جزو مقطر شعر ارسه بار لیقه شعر دوسته تا بار لیقه نمایند مکلس گردد بهترین آنچه او را
بمرتبه رفیع رسانند لیقه و تشویه براده آن با زاج بشوره از هر یک دو جزو شت تا نمایند
و ملح هر یک جزو که با آب مورد دو دفع بسوبه سحق و لیقه کرده باشند و مکرر از نشوبه
و لیقه و دمس کیشبانه روز در آتش شرط است و نمک که گندم با ماهیه حفظ رنگ او میکند
و مکان نمناک مفسد رنگ اوست سایج چون بر صفایح رقیق او با براده او بریخ

باعلم بافرشب پاشیده بگذارند یا براده او را با علم القلی یا زیبق یا زاج بیندند فرنی الوقت بمانند
رصاص گردد و چون مکرر کرده تهیه کنند از هلیله زرد و زرنیخ مرا بجوشانند اما را اضافه نموده در روغن
بدهند بجز آب بقلة تحقا اطفه مانند بغایت زرد و گداز و نرم گردد و بدستور چون مس بگدازند
و سوره بر گداخته آن زنند تا مس از آن رفع شود و در زمر فرو برند مشتری شود و گویند مریخ را
باطن قرنطاهر مس است و صبغ او را از مس قوی تر دانسته اند و چون زعفران او با آهن آمیخته
حل شود و عقد کنند اول را رنگ رابع دهد و چون بجوز براده او را بسته جزو بگدازند جزو زمان
آن ذوب مانند و بروباس بر مدمع تیغ بمانند و چون زعفران را با زنجار و رسانند و شنجرف
و سنگ و روغن تخم مرغ و زیت الشعر و نوشادر رقیق و لعقیقه و تشویه نمایند مشمع گردد و چون زاج
و نوشادر را باستویه با روغن زیتون سرشته در صحن ذوب او کنند و داود هندی با آهن ناتمام
زاید گردد و چون در سرکه و نوشادر حل کنند و دوازده مرتبه لعقیقه بشنجرف معلوم مشمع گردد
یکی بر حرت از اول رود و گویند چون با آب عصیر بوست فارب بیندازد اصل میکند بشرط که
هفت در آفتاب گذارند و چون با حلول و عقد فرا نمایند از طیران باز دارد و ثابت
گرداند **مشتری** مبیض و منقر او نمک و نوشادر و زرنیخ و نوره است که تمام با شوره و آب حل
کرده مذاب او را اگر در آن ریزند و کحل البیض و نوشادر و منقر او است و بدستور دوغ با زیره
منقر او است و بدستور طلق مقطر او است چون با عمل مخصوصه با آن بگدازند و فرو زنه بگدازند
او را بغایت صلب کنند و بدستور هر چه نرم باشد صلب کند و مرقشیثای ذهبی و مبیض
رافع حریر و سواد و نرمی او است فاتم و چون صفیح او را هر دو یک سفال مانند آن چیدن
ثابت کحل البیض و کحل الخوان و زجاج شامی مجتمع کنند به بنجی که انطرف ملو گردد و
سرپوش او را استحکم نموده بگیشبانند روز آتش بسیار رسند بگدازند و در آبنوف بی سواد و
حریر دیر گداز گردد و چون سه جزو براده صدیر را با یک جزو زرنیخ سائیده بگدازند و بسیار
او را با آب نمک زایل کنند و بجوز او را با دو جزو مشتری و تربند کور بگدازند در بیاض و
روغن نانه فرشاده نمایند **زحل** مبیض ثابت و مبیض ثابت او مانند مشتری است

چون هفت بار که خمیر در بول حار تعقیه کنند صاف و مستحکم گردد و چون تکرار سه روز بیندازند
تخم مرغ سحق متوازن کرده جنبانند خمیر زحل را که خمیر مکرر براوطه کنند سفید و دیر گداز گردد و
بدستور تکرار کبریت مصعد و دوازده جزو زحل را سفید و مستحکم میکنند و بدستور هر گاه شعاب را
مکرر براوطه کنند بغایت سفید شده و بیاسا و اقرا آمیزش کنند و حرت دست انداز تا تجزیه او
چنان است که در جزو خالص مقطر او را با مثل آن راست ربوبه فرش دلفاف نموده بگدازند و سنگ
تجزیه مزش و دلفاف بدستور لوزن آن نموده ذوب مانند و چون تجزیه کور در روباس بخورد
و دوزن او قرار دهند صبغ رابع دهد **طلق** مطلوب او را با مثل او یک علی القلی و نوشادر دیده تر
ثابت کند مذکور شد با عسل در روغن تازه کاوی و استویه بقدر سرشتن تجزیه کرده در لوبه با مثل
تند بگدازند و بعد از کمیت آن کداز معقود او مائل بزردی و صاف میکنم و چون او را با مثل
آن زیبق زاب که عبارت از جوهر صاعد او است بگدازند تجزیه آن بر نجاه جزو مشتری
منقر رود و هر گاه مطلوب او را در کوره میلین کرده در کوره کوزه گری و مانند آن خندان
بگدازند که مانند حیضا باب گردد پس سائیده در عمل زبل چهار روز کنند آنگه بعد از آن بگشایند
روز در تنور جنازی بیاویزند مطلوب مذکور شیشه بشر و صاف تر از سیماب محلول گردد
و با بیدهن ظرف را گاه فرو مسدود و نموده در تنور بیاویزند و گویند چون نوشادر بمدبر
با طلق مطلوب بسته سه بار تعقیه کنند مشبک گردد و بسیار سبز باقل مثل سازد **عقد اول**
در قواعد قمر مجرب بین تقطیع نموده اند که صبح اکسیر سبیق مشمع مخصوص مقرر است مانند جوهر
زرنیخ و کبریت مبیض و طلق مطلوب و فرار مصعد و فقیه مکلس و قاعده کلیه در امتزاج ارکان
آنست که بعد از تناسب وزن او هر یک بحی را با آبهای مخصوصه تشویه و لعقیقه کنند تا مانند که
مشمع گردد پس مشمع را حل و عقد نمایند و مراتب حل و عقد هر چند زیاده بیش در مرتبه طرح
او می افزاید و بر ضعف مرتبها بیق میرود از انجمله سه جزو عبید مصعد و یک جزو مکلس و یک جزو
جوهر علی را با هم با یکدیگر فی تا سه ساعت در ظرف تشویه سائیده یک ساعت
بآتش بسیار نرم شود و چون کاز از آن ظاهر شود و از سر آتش بردارند که ساعت اضافی

وچون هفت بار که خمیر در بول حار تعقیه کنند صاف و مستحکم گردد و چون تکرار سه روز بیندازند
تخم مرغ سحق متوازن کرده جنبانند خمیر زحل را که خمیر مکرر براوطه کنند سفید و دیر گداز گردد و
بدستور تکرار کبریت مصعد و دوازده جزو زحل را سفید و مستحکم میکنند و بدستور هر گاه شعاب را
مکرر براوطه کنند بغایت سفید شده و بیاسا و اقرا آمیزش کنند و حرت دست انداز تا تجزیه او
چنان است که در جزو خالص مقطر او را با مثل آن راست ربوبه فرش دلفاف نموده بگدازند و سنگ
تجزیه مزش و دلفاف بدستور لوزن آن نموده ذوب مانند و چون تجزیه کور در روباس بخورد
و دوزن او قرار دهند صبغ رابع دهد **طلق** مطلوب او را با مثل او یک علی القلی و نوشادر دیده تر
ثابت کند مذکور شد با عسل در روغن تازه کاوی و استویه بقدر سرشتن تجزیه کرده در لوبه با مثل
تند بگدازند و بعد از کمیت آن کداز معقود او مائل بزردی و صاف میکنم و چون او را با مثل
آن زیبق زاب که عبارت از جوهر صاعد او است بگدازند تجزیه آن بر نجاه جزو مشتری
منقر رود و هر گاه مطلوب او را در کوره میلین کرده در کوره کوزه گری و مانند آن خندان
بگدازند که مانند حیضا باب گردد پس سائیده در عمل زبل چهار روز کنند آنگه بعد از آن بگشایند
روز در تنور جنازی بیاویزند مطلوب مذکور شیشه بشر و صاف تر از سیماب محلول گردد
و با بیدهن ظرف را گاه فرو مسدود و نموده در تنور بیاویزند و گویند چون نوشادر بمدبر
با طلق مطلوب بسته سه بار تعقیه کنند مشبک گردد و بسیار سبز باقل مثل سازد **عقد اول**
در قواعد قمر مجرب بین تقطیع نموده اند که صبح اکسیر سبیق مشمع مخصوص مقرر است مانند جوهر
زرنیخ و کبریت مبیض و طلق مطلوب و فرار مصعد و فقیه مکلس و قاعده کلیه در امتزاج ارکان
آنست که بعد از تناسب وزن او هر یک بحی را با آبهای مخصوصه تشویه و لعقیقه کنند تا مانند که
مشمع گردد پس مشمع را حل و عقد نمایند و مراتب حل و عقد هر چند زیاده بیش در مرتبه طرح
او می افزاید و بر ضعف مرتبها بیق میرود از انجمله سه جزو عبید مصعد و یک جزو مکلس و یک جزو
جوهر علی را با هم با یکدیگر فی تا سه ساعت در ظرف تشویه سائیده یک ساعت
بآتش بسیار نرم شود و چون کاز از آن ظاهر شود و از سر آتش بردارند که ساعت اضافی

مصعد تحقیق نموده تقطیع کنند و نوشادری که در انبیق صبح شود ضبط نمایند و شخص را سائیده
با قدر مثلث و معظم مذکور بآتش نرم لعقیقه و تشویه و سحق کنند تا بگوزن او لطیف شود و اگر او را با شاد
انبیق سائیده بعد از آن در ظرف تشویه آب راطفه و نطفه نقیع او کنند بهتر است و در ظرف معدود
المنفذ یکشب در آتش فاکستر بسیار نرم گذارند و با زیر بدستور اعاده عمل کنند تا مشخص مشمع گردد
الحاصل حل و عقد نمایند یک بر وصد صد از قمر رسد و نگاه از آتش و دشت از ضل و دشت طل بپرورد
قاعده دیگر عبید بسیط مصعد را در مشرفا هنر با بر آتش بگذارند و چون خواهند متفرق شود
قطرات از این مقطر مذکور بر آن بریزند بحدیکه او را بپوشاند و تشویه نمایند تا منعقد و شبیه
بخمیر گردد و از آن معقود یک بر صد از قمر یا نحاس یا از زیبق طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند
یک بر ضعف اول رود و هر گاه حل و عقد هر یک از این دو قاعده هفت مرتبه رسد لقیح نموده
اند که یک بر عشر مثلها طرح میشود و در هر حل و عقد بر ضعف سابق **عقد سیم** در عمل مروارید
اعمال مستغرقه **عمل مروارید** یا صدف سفید صاف بعد از نشستن که بوده در شیشه کرده
آب لیمو یا آب ترنج صاف بقدر که او را بپوشاند اضافه نموده چهار پرده روز نهایت تا
روز در سر کهن نم دار بگذارند تا حل شود و بعوام مخمر گردد و فراز مصعد از سنگ و زاج
بالمناصفه را بقدر مروارید اضافه کرده در دست کش حریر در دست کرده در کف دست بر روی
حریر مدور کنند و با دست خالی باد زنند و با سیل فتره بسیار بار یکی با موی خوک که چرب
کرده باشند در صبح ملوث آهوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعد دهد داده
هزار عدد چنبه دانه در کیسه کرده و رانهای خشک شده با با تمام روز بدست بمالند تا جلا پیدا کند
پس هر عدد در آبا دیده و گرفته بخورد مرغ دهند و بقدر یک ساعت مرغ را بدوانند تا
خسته گردد و نمانند و در تنور بریان کرده حوصله و شکمانه و دانه را بیرون آرند و اگر
دانها خمیر گرفته از شکم ماهی که خالی از جهت کرده باشند که شده در تنور بریان کنند
و دانه را اخراج کنند یا غایلیت و اگر مروارید مطلوب را با ابریشم بر جهت بازی بعد از خشک
آن بمشبه تیز طیوان سوراخ گردد با ستاره جلد داد **عمل جلای لؤلؤ** چون مروارید بزرد

مصعد تحقیق نموده تقطیع کنند و نوشادری که در انبیق صبح شود ضبط نمایند و شخص را سائیده
با قدر مثلث و معظم مذکور بآتش نرم لعقیقه و تشویه و سحق کنند تا بگوزن او لطیف شود و اگر او را با شاد
انبیق سائیده بعد از آن در ظرف تشویه آب راطفه و نطفه نقیع او کنند بهتر است و در ظرف معدود
المنفذ یکشب در آتش فاکستر بسیار نرم گذارند و با زیر بدستور اعاده عمل کنند تا مشخص مشمع گردد
الحاصل حل و عقد نمایند یک بر وصد صد از قمر رسد و نگاه از آتش و دشت از ضل و دشت طل بپرورد
قاعده دیگر عبید بسیط مصعد را در مشرفا هنر با بر آتش بگذارند و چون خواهند متفرق شود
قطرات از این مقطر مذکور بر آن بریزند بحدیکه او را بپوشاند و تشویه نمایند تا منعقد و شبیه
بخمیر گردد و از آن معقود یک بر صد از قمر یا نحاس یا از زیبق طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند
یک بر ضعف اول رود و هر گاه حل و عقد هر یک از این دو قاعده هفت مرتبه رسد لقیح نموده
اند که یک بر عشر مثلها طرح میشود و در هر حل و عقد بر ضعف سابق **عقد سیم** در عمل مروارید
اعمال مستغرقه **عمل مروارید** یا صدف سفید صاف بعد از نشستن که بوده در شیشه کرده
آب لیمو یا آب ترنج صاف بقدر که او را بپوشاند اضافه نموده چهار پرده روز نهایت تا
روز در سر کهن نم دار بگذارند تا حل شود و بعوام مخمر گردد و فراز مصعد از سنگ و زاج
بالمناصفه را بقدر مروارید اضافه کرده در دست کش حریر در دست کرده در کف دست بر روی
حریر مدور کنند و با دست خالی باد زنند و با سیل فتره بسیار بار یکی با موی خوک که چرب
کرده باشند در صبح ملوث آهوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعد دهد داده
هزار عدد چنبه دانه در کیسه کرده و رانهای خشک شده با با تمام روز بدست بمالند تا جلا پیدا کند
پس هر عدد در آبا دیده و گرفته بخورد مرغ دهند و بقدر یک ساعت مرغ را بدوانند تا
خسته گردد و نمانند و در تنور بریان کرده حوصله و شکمانه و دانه را بیرون آرند و اگر
دانها خمیر گرفته از شکم ماهی که خالی از جهت کرده باشند که شده در تنور بریان کنند
و دانه را اخراج کنند یا غایلیت و اگر مروارید مطلوب را با ابریشم بر جهت بازی بعد از خشک
آن بمشبه تیز طیوان سوراخ گردد با ستاره جلد داد **عمل جلای لؤلؤ** چون مروارید بزرد

شود یا نصاف شیر در آب بجوشانند بسینه آن زر بمالند و از اسرار است و در خواص دارید مجلوی
تفیص کبریت و جفت فرار و مجربست عمل شیخ و نیخ عدسی ساده سفید و غیر احمر او را با مدر و صم الاخوین
مثل غبار سائیده با ابریشم بنیر سرشته بقالب شبیه لوبیا و اهالب زنند و از نکتوتانست عمل دانای
رنگین صدف باد مهره را که قسم از حلزون است با پیسائید و شست و جفت بزر زنگار مصفی و جفت
سرخی شنجرف و جفت رزدی زرنیخ و جفت سایر الوان انچه مناسب بیخ اضافه صدف مغسول نموده
چندان سحق نمایند که صلابه خشک شود پس با ابریشم بنیر سرشته هم خواهند تر بتیه هند و بعد از سه
چهار یوم که در غایت سختی شده باشد چرخ هموار کرده بر وقتم زیتون چرب نمایند و با پنبه دانه دانه
کرده دو سه روز بالند تا جلد گیرد عمل رنگ اقاقیا شش یاقوت و احجار که نیلجه تا آب آتش نشسته شد
قلعه از سیاه زاج سفید زاج رزدی تا فولاد و دم الاخوین لوت ساز بلغ با بلسوبه با مرکب و لوی
رنگ کیرد تمام لب سائیده و بعد از خشک شدن ده در شیشه مطبق و امثال آن کرده تا هفته در زمل
تازه گذارند تا حاصل شود و محلول شبیه بکوبان کرده پس یاقوت سفید و امثال او را در قرع زجاج
مطبق کرده با آب مگر سرشته در آتش گذارند و قدر جرس فرع نصب کنند و چندان آتش دهند که
رنگ کیرد دستور نوشتن بعقیق مع الشبرکه درخت عرعر بلسوبه سائیده با مرکب سرشته با آن
هر چه خواهد بر عقیق نویسد نقش کند و بعد از خشک آن زمانی در آتش نرم گذارد تا خوب گرم شود
پس سرد کرده بدست جلا دهند انچه کرده باشند دیگر زایل نمیگردد در رنگ کردن استخوانها عاج و امثال
او را در ماست ترش یا شیر بکیشانند روز بگذارند تا نرم شود و بجهت سبز در هر صد و پنجاه مثقال شیر
هفت مثقال و نیم زنگار هر روز اضافه نموده بر سر نهند قدر تا ده یوم و اکثر تا چهل یوم
و بایه در ظرف کذارند و اگر نرم خواهند استخوان را ده روز در شیر بخیسانند تا بسیار
نرم شود پس بیرون آورده [illegible] در رنگ لاله بگذارند و اگر لاجوردی خواهند تا ده
و دوازده یوم هر روز اضافه ماست و شیر کنند و اگر زرد مطلوب باشد هر روز چهار مثقال زرد چوبه
اضافه نمایند و تا چهل یوم تر بر کنند و چون استخوان را با لوت بیخ لعاب تاش عب بنوشانند
نهایت مطبع گردد و از مجربات عمل ذهب ذعوف که در رنگ فرنگ از ذهب اردسوانی

انکه

انکه در آتش سیاه میشود و اگر اصلاح نتوانند نمود کمال اوست برداده حدید را با زرنیخ سیاه سائیده با
آب بشویند تا رفع زرنیخ بقدر شود انگاه در بوته گذارند و چون نزدیک بذوب رسد بقدر شش
مثل او دیگر نیز اضافه کرده بگذارند عمل بیخ دمشقی و اهار دمشقی نیز گویند رنگین تر از قسم
بر کجا و شبیه بذهب میباشد مس را صفحه بسیار رقیق کرده بقدر در هر ریزه کنند و بیخ آن در کی
توتیا زنی کرده سائیده با شیره مویز سرشته در مسی ساخته بر روی شعال آب نهده که آتش
در زیر آن کنند تا سوخته و سیاه و صلیب گردد پس بار دیگر سائیده با نمک آن زجاج سحوق
آمیخته ریزهای مس را باد ضعیف نموده باش بسیار نرم شد بگذارند عمدة ذهب که مطلوب بسیار
از آنست صفیح رقیق ذهب بعوض ریزه کرده بسته مثل آن زمبق ملتهب کنند پس مس و نقره
و بیخ را نرم شده مالیده حرکت او را زایل نمایند و بر روی آتش نرم کرده ملتهب را بآن بمالند بر
روی آتش اندک زمانی بگذارند تا رنگ سیاه شده رنگ ظاهر گردد و اگر قبل از تطلیه بخود
روی لوتیا با بیخ جزو سیاب سائیده ملتهب کنند و بر سطح آن مذکوره مالیده باش سرخ
سیاب نمایند ثابت مناسب تطلیه ذهب است پس اگر بعد از آن تطلیه ملتهب ذهب کنند بسیار
رنگین میشود و چون کجز از اوراق فضه و خالص آنرا با مثل او نوشت در یا در سه جزو عنبه
بالند تا حاصل شود و بدستور طلا مفضض کنند و چون فضه و بادورق را بگدازند و نحاس سید
در آن بوته بتدریج بطبق نمند و تشت در بالا صلح کم کم در بوته ریزند که دود او بنحاس سید
و قابل جذب فضه مذاب گردد و هر موضعی که دود نرسیده مفضض نشده بدستور داده
لفضه بیالایند تحمیم نقره فضه یک جزو قلعی و دو جزو توتیا هر یک ربع جزو با هم گداخته
پس در نهایت رقت گرده استعمال نمایند تحمیم طلا طلای پاک کجز از نقره فضه و قلعی هر یک
ربع جزو بدستور سابق استعمال نمایند عمل زنفرن که حقیقت آلات نباشد با بسط آهن
و فولاد و امثال او را صفیح کرده با آبکه مذکور شد میشوید نقش هر نقشی که خواهند کنند
و بعد از خشک آن در آتش تابند تا جزو در آن نفوذ کند پس جلا دهند و از اسرار مجربات
ورق طلا نگار زعفران قلیه با سوبه سحق بلیغ نموده با آب صمغ بقدری که توان استعمال

رشته کار برند عمل نقاشی علق محلول با نمک شش غبار سائیده بعسل مکرر رفع نمک نمایند و با آب صمغ
عربی حل نموده نقاشی بآن کنند در نمود بهتر از ورق نقره محلول است و چون زعفران اضافه نمایند
نایب مناب تذهیب بورق طلا است و باز نگار زمرد و یا عنصر فستقر میشود عمل کرتب
چون بیخ و بعد احمر آنچه با صمغ عربی استعمال کنند قائم مقام مداد است بدل اشجرف که در کرتب
و نقشها بهتر از شنجرف است شنان سبز را کشیانند روز در آب بخیسانند پس لاک اضافه نموده
پاشش نرم بجوشانند تا رود و صاف او از هم جدا شود و آب شنان سرخ در خشند که بهم
پس صاف لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده استعمال کنند تدبیر آهن که مانند آهن ربا آهن
ربا بیه آهن را در روغن کنجد اطفا نمایند و بار دیگر نقطه اطفای آن آب کنند حفظ آلات آهنی
آلات آهنی هرگز زنگ نگیرد باید مقطر را چرب کرده مگذاشت تا زنگ بهم رسانند و از آن روغن
و چربی زنگ گرفته آلات حدید هر گاه بمالند دیگر زنگ نمیگیرد خاتمه در خطوط مرموزه
و اسم مشهور آن و امور غریبه قلم هندی البقع بکر جلش
دمت هنوز سبع زغد حفض طبط قلم هندی کراحام
خط متصل میشود و عشرات بخط منفصل میشود و مات از خط میگذرد و الوف بعد از گذشتن
از خط دیگر میدارد احاد عشرات
مات الوف
قلم بربنادی بر دو قسم است و اختلاف حروف در کتب هر یک نوشته بترتیب حروف

قلم الاحجار اب ت ث ج ح خ د ذ ر

ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق

ك ل م ن و ه لا ى

اب ت ث

س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م

ن و ه لا ى قلم عبرانی شش قسم است قلم عبرانی دیگر

ع غ ف ق ك ل م ن و ه ى لا

سابع از عبرانی یافت شده است

ابر

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش

ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه ى

قلم دیگر از احجار که موافق قسمی از قلم رومی است

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط

ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ى

قلم شاناق در نظم اصحاب الیمین

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ

ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ى

قلم ملکی بترتیب ابجد

قلم طرمال اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ

ف ق ك ل م ن و ه لا ى قلم هیلوی

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ

ف ق ك ل م ن و ه ى قلم دیگر بحروف ابجد

قلم فلقطیری دیگر

قلم فلقطیری دیگر

قلم کاهی بترتیب ابجد

قلم صینی بترتیب ابجد

قلمیکه جابر بن حیان کتاب راحة الروح بصنوف حروف نبطی

قلم معروف باجمیی بترتیب حروف

قلم اردبابوسی بترتیب حروف

قلم ربعی مقطع بترتیب حروف

قلم بترتیب حروف

قلم نوع دیگر بترتیب حروف

قلم نقطی بترتیب حروف ابجد

قلم کتاب میلاطیس و طلسمات بترتیب حروف

قلم کتابت تصعید بزایچ و کبریت وغیره بحروف نبطی

قلم کتاب نوامیس الکبریت هرمس بترتیب حروف

قلم کتاب سلاسل در معرفت روحانی بترتیب حروف

قلم رمانی بترتیب حروف

قلم کلیل بترتیب حروف

حروف

قلم مرحومی بترتیب ابجد

قلم منجر دلیقودیدوس بترتیب حروف

قلم صلبانی بترتیب حروف

قلم نیرنجات که مجربات آنرا باین قلم نوشته اند بترتیب حروف

قلم سیمیای کبیر بترتیب حروف

قلم سیمیای صغیر بترتیب حروف

قلم العقول بترتیب حروف

قلم جعفری بترتیب حروف

قلم رمحانی بترتیب ابجد

قلم الاسرار بترتیب حروف

قلم جعفری بترتیب حروف الی

قلم سیمیای بترتیب ابجد

قلم الطبیعی علی ترتیب الابجد

قلم اسعیل بترتیب ابجد نوشته اند

قلم منجر که مجرب است که بهمین عدد هر کلمه ابجد میکنند و انچه مطلوب مطروح است حط و بر همین عدد هر کلمه ابجد میکنند و انچه مطلوب خطوط جانب دلخت لیاد و اخران ماند

فصل نانسبتان

فصل حرف سیستا

ادباب ایام و لیالی

روز شنبه و شب چهارشنبه — روز یکشنبه و شب پنجشنبه — روز دوشنبه و شب پنجشنبه

روز سه شنبه و شب شنبه — روز چهارشنبه و شب یکشنبه — روز پنجشنبه و شب دوشنبه

روز جمعه و شب سه شنبه

شرفی وقوف الخواطر از عجایب شمل اکبر شاه بن شاه که فرموده که باید یک هفته صایم بود و افطار بجز جوان نخود و باین اسم سه گناهای بزرگ است و مفتاح العلم خوانند هر روز هزار بار مستلفظ شود صمید بلدع یلهوت لا هوه و یلیت فیشا سلوب و در آخر انام این هزار عدد و هر روزه یازده بار صلوات باید فرستاد و سه بار باید گفت اللهم اکشف عن قلبی حجاب الغفلة وعلمنی ما لا اعلم و بین یدی من کل ما اسئل عنه یا من لا اله الا هو و لا معبود سوا یازده بار دیگر صلوات فرستد و چون روز هفتم شود اثر ظاهر گردد و هر که پیش او آید و هر چه در خاطر اشخص گذرد نزد ای بر خاطر صاحب عمل گذرد

نوامیس الاطعمة که از خوردن مدتی محتاج بغذا نشود از شیخ سهروردی ره بگیرد کبد هر حیوانی که خواهند و عروق از او جدا کنند و اگر کبد آهو باشد بهتر است و در دو رطل گلاب گذارند تا تمام را جذب کند پس با نیم رطل گلاب و دو درم زعفران و نیم دانگ مشک و نیم دانگ کافور در شیشه کنند تا خشک شود بعد از آن سائیده بقدر دو دانگ بنوشند تا ده روز محتاج بغذا نشود و قبل از آن چند روز ریاضت باید کشید تا بدن خالی گردد

فصل دیگر که عمل مشاقران است مغز خربزه بادام شیرین مغز فندق آرد سنجد کشنیز خشک زمان خشک جگر خشک آهو با جگر تیر لبوب را مغشر کرده اجزا با شوید با عسل بقدر وزن همه معجون نموده استعمال کنند

فصل دیگر که محتاج بخوردن آب نشوند مغز بادام مغشر را با عسل او کبر اعجاب بهداند و بنیر رطوبا بر ورده بعد از آن با لعاب مزبور قرص لب زند و سه درم انرا بنوشند

قسم دیگر از سر اول بحساب عنصر طبیعت ز سواح طلحه کصدف معجب است که بجای کلمات ابجد هر یک از این کلمات را حساب کنند

قلم اسرار قاسمی بترتیب حروف

نوع دیگر بترتیب حروف

نوع دیگر بترتیب حروف

قلم طلسمات سلیمانی دهر مطلب که کنند موثر دانسته اند و مقصود حاصل میشود

خط طلسمات بترتیب حروف

حروف

کواکب — **ادباب ساعات**

قلم فرفدی و دراز قلم فرفدی

قلم فرفدی که گنج نامهای دارو ها و اکثر باین قلم نوشته اند بترتیب حروف

قلم الاسرار بقاعده ابانا

فصل

قسم دیگر که منع آب و غذا نماید گویند افلاطون بهمراهی بلقیس آن بخورد و گرد مغز بالا هم عشر را
در روغن زیتون بقدر یکمه بریان شود طبخ داده گذارند تا خشک شود و با سفیده تر تازه ربع ۱
بسایند و سه روز در زیل آب دفن نمود پس اخراج دهند با دام مزبور بمانند و بستانند کبد
آهو و کبد بقر را و در روغن زیتون طبخ کنند و سفیده تازه بقدر ربع آن و بعد از آنکه بخته
شود خشک کنند پس سائیده با روغن بادام مدبر سرشند فی الخفا حب جوع را هفت
روز در خون انسان که همه خشک کنند و کاسنی سر ۵ × ۳ ۱ × ۳ را از هر
سر شود مکوفه و حب جوع را در آن عرس کنم به پرورند تا برسد و تسقیه کنون و آب
باید کرد پس مجموع داهها را در دهان کرد و در آینه نگرد از هر دانه که خود در هشت بده
کشته باشد و هر گاه حبوب پرورده را عرس کنند و در حال سبز نشود عمل ناتمام است
و بعضی شرط دانسته اند که در مکانی که از عمارت بسیار بعید باشد ترتیب دهند باید نمود تا برسد
فی دوع الساعد شیر هندی بیخ هنا دخون حمام دیک هفته کنند آنچه پری رود کاغذی
هفت روز در آفتاب گرم گذارد و ضبط کند و طین الحلوات را که آن گل است که بر آهن است
حرت چسپیده باشد و سایه خشک کنند بر روی کاغذی بقدر کفه پس آن خاک را فرش
نموده بیخ پرورده را در آن پنهان کرده و آب گرم بسقیه کند که رطوبت آب بیخ برسد
و یا رهه در آن را بپوشاند بعد از عرس بر دیده و نمرده سواج الفوع چون برافروزند
نان با قطوفا صبر بر فتیل بندند و زعفران بکانه شود دم الاربع دم الحمام دم الاخوین
زبل الارنب و بعر الغزال بدهای مزبور بسحق کنند و فتیله آلوده در چراغ جدید روغن
زیتون برافروزند سواج القطع که چون برافروزند حصار یکدیگر را بدو لوس نمیند روس
ذباب اخضر را در میان فتیله که آرند زرنیخ زرد و زبد البحر را با روغن زیتون سحق
کرده با روس ذباب آمیخته بروغن زیتون صاف که اسفیداج رصاص محروق با و کرده
باشند برافروزند و چون زرنیخ زرد بکار برند آنرا بسته در چراغ دان بروغن حل کرده
برافروزند حصار را روی زرد و دندان سیاه و گوش سبز بلند و در غایت کراهت نمایند

دخنه

فی الخفاء

۵

دخنه الاخبار که چون در خانه بخور کنند و بخوابند کسی را نبیند که هر چه خواهند بدان چهار کنند
از دفینه و مهمات و از چیز دشوار و امور دم الکام خشک کرده سعیه یا بسه پیه دنب پشمینه
و کوبند مکرر اعلی چنبث باید کرد کحل العجایب حبه روت دفاین و غرایب که در مثام
بنده زهره سنور سود بدنشان را با ۴ هم خروس خشک کرده بسایند و قدری روت
الیلک زرد آنچه اکتحال نمایند و با این ادویه بخور کنند ۴ هم حرم خشک کرده
سعیه یا بسه پیه گرگ با سوبه در شب اکتحال و بخور نمایند و در خواب بخبر اعلام از مقصود
منور او خواهد نمود قنیة الفطا که آب مدون انسان بگوش آید در بیشه کوهیل بعض خبر
صاف سفید کرده قدری بوره در آن افکنند در کف دست بگوش آید و اگر بر نهند فوری
جوش کند قنیة الفتوه شب که در شب بالش روشن دهد و شیشه عتیق الرأس سر که تند کرده
قدری ۲۲۰ ۱۰۲ ۴ نثار آن کنند و در مکان مرتفع گذارند ملعوب بالنار که چون
سه بار بان طلع سازند آتش اصلا ضرر بان مضمون رساند افیون کیزا ابیض بشت یا نمد
طلوع مکحل قشر بیض مکحل زیبق با سرکه کهنه سحق نموده استعمال کنند قسم دیگر
که چون بر آتشدان طلا کنند و برافروزند اثر شنی دهد و ضرر نرساند لوره
کابلی را با سرکه کهنه بسایند و قدری کافور زند البحر باد و بیاض خاه سفید آلوده
برافروزند قسم دیگر که چون آتش بر کف دست نهند ضرر نرساند طلق طلول و قدری خطل
سفید کیزا از بیض ابیض بسرکه سائیده در کف دست بر آتشدان طلا نموده خشک
کرده مباشر عمل گردد لعب دیگر که مندیل بر دامن آن را در آتش افکنده در گیرد و اصلا
ضرر بدان نرسد کافور را با آب کزبر خطمی سائیده بمندیل طلع نموده بعد از جفاف
در آتش اندازند و بسوزد چون بر شمع و شب فلول بر شمع و مع بیالایند و بدستور
چون پارچه نشسته را بر شب دکا فوز زند خطمی سازند بی اثر دارد لعب الماء که چه
آتش بجوش آید فیتر بیض الفضاء سحق کرده در دیگ ریزند آب دیگر بر بالای آن
و بر فتیر بجوش آید قسم دیگر که آب بدون ظرف در هوا معلق بایستد عرس اشک

۵

زیت مغول برافروزند ناهید بس روس هم رکاوس در قاب مسعوم بنند دعلی در هم الاخر
در آخر قصد بهار و نزد بعضی در اول بهار سنجر از چوب کز که در صحرا شاب آب سرشته بهم باید
ترشید و بر کنار جوی بهار نقه صفدع نر و ماده که با هم جفت شده باشند بر تشت آن فرو
برد که از هر دو بگذرد و بزمین رسد پس در دهن هر یکی یکدیگر را دیار کند تشت و با بر شمع
بدوزند و بعد از دو ختن دهان آن سنجر گزارد گشته هر یکی از آن صفدع عین را در گوزه
نور کنند و بر سر چهار راه که آب روان در آنجا باشد سه شبانه روز بگذارند و پیوسته از
محافظت آن شب و روز غافل نشوند و اگر صور حبیب را که در خوف نموده و با دفینه مخوف
باشند پس از سه روز که از گوزه بیرون آورند در همین را در دهن یکی از آن مشاهده نمایند
پس بعد تحریر باید نشان کرد که از مکه نزد ند گر آمده یا بعکس و آنچه مستقر شده گاه دارد
و آنچه مسافرت صرف نماید که بعد از زمانی نزد مستقر آید دخنه بابلیه که اهل هند و بابل اصل
علا سیمیا دانسته اند و با این تصرف در خیالات مردم توان نمود و تسلط بر انسان و حصار
روحانیات و انقلاب اعیان و نمایش سحاب و مطر و تحریک جبال و ظهور نیران ملتهبه در عدد
و برق و تسخیر حیوانات بر وجه اصنم جوزی و از مجموع این اشیا بر آن دم × ۳ ۱ ۳
خون خروس سفید با کبوتر سفید خون ۵ ۴ ۵ ۱ خون امره مجموع خشک کرده بسنده آن
سحق ۳ هم ۷۵ قدری که خمیر کند عین نموده قرص سازند و در حین
تدفین بسماء سبعه مسلم کردند و آن است حفظا منظا مسترغلیون هابط
سمعا شبعت یا من له الاسماء الحسنی والصفات العلی والبقاء والبهاء
والکبریاء رب اعف بملائکتک المحبوبین طائعین ویطلعوا الی من کذا و
کذا اجیبوا ایتها الارواح العالیة بحق من قال للسموات والارض
ایتیا طائعین امین رب العالمین پس بگوید بکینو الله یا ایتها الارواح
ینوب کلما سالک عنه وما طالبه منی و هر چه را خواهد نام برد قسم ثانی

سفید را در آب مدتی در تشبه یا کوزه کرده حرکت دهند تا بعد طلوع شب پس از خنک آن آب
در او کرده ظرف را بطریقی نشکند که بقدر از گلوی کرشته باشد بسته نشکند تا بان رشته
معلق تواند ماند چون ریسمان فتیله را با الله تر کرده نی کشتر آلوده بر استخوان چند بار
بکشند استخوان را ریسمان باریک قطع کند نی الکتابة طلق طلوب یا باصع عربی حل نموده
بنویسند و بعد از جفاف بمهره و صفع بمالند فرق از نفره نتوان نمود و چون قدری زعفران
اضافه نمایند فرق میان او و ورق طلا نباشد و چون کاغذ مشتری که مانند فاکت سفید شود
کاتب بنویسند نقره نماند و چون با موش در دلین بالکلب نویسند خطر مرئی نمیگردد در وقتی که
نزدیک آتش دارند خط سیاه نماید و با آب بیاض خط سبز و با این خط زرد و با آب تاریخ
خط سرخ بعد از مغاربت آتش ظاهر شود و چون با آب زاج نویسند خط ظاهر نباشد و هر گاه
در آب اندازند که زاج در او جوشیده باشند خط سیاه هویدا گردد لعب القرطاس که
در کاغذ چیزی توان طبع کرد کاغذی را حمار پهلو طریق تابه ترتیب داده و بشت کافور
طلع سازند و بعد از جفاف استعمال نمایند صبغ که تهیه کرده جهت لون رنگ جلد را سیاه
دارد عفص جبث الحدید زاج قیرسی مرداسنگ بلسوبه کوفته و بیخته و با آب لوره و زرنیخ
آمیخته بر مدن طلا کنند در ساعت مورا کبر و جلد را سیاه سازد صبغ دیگر که هم حصول
از عصاره ای حیوان بالمند سیاه کنند کبر را با آب آهک سائیده برآورده حدید قدری در جلد
کرده استعمال کنند فتیلة البحر که چون برافروزند چنان باید که آب تمام خانه را فرو گرفته
چون ۲ ۱ ۵ ۳ و دهن البور در چراغدان کرده فتیله از قطن احمر در آن
گذاشته برافروزند و چون از خزه ماء البابونج رسحق بلیغ کنند تا در سحق خشک شود و زبد
البحر و دم دلفین بلسوبه گرفته فتیله قطن را سه بار بان طلع سازند و از خرمهره و در سحق
بیسانند و استخوان دواب بحری برافروزند و قبل از روشن کردن بخور سحق معلوم نمایند
و چراغدان را در عقب در گذارند که منظر کسی نیاید پس هر که که دانند خانه شود کان آب
و دانند شود و چون زعفران الحدید و براده الحدید را بر فتیله پیچیده در چراغدان بروغن

زیت

خاتمه

۵

زیت مغول برافروزند ناهید بس روس هم رکاوس در قاب مسعوم بنند دعلی در هم الاخر
در آخر قصد بهار و نزد بعضی در اول بهار سنجر از چوب کز که در صحرا شاب آب سرشته بهم باید
ترشید و بر کنار جوی بهار نقه صفدع نر و ماده که با هم جفت شده باشند بر تشت آن فرو
برد که از هر دو بگذرد و بزمین رسد پس در دهن هر یکی یکدیگر را دیار کند تشت و با بر شمع
بدوزند و بعد از دو ختن دهان آن سنجر گزارد گشته هر یکی از آن صفدع عین را در گوزه
نور کنند و بر سر چهار راه که آب روان در آنجا باشد سه شبانه روز بگذارند و پیوسته از
محافظت آن شب و روز غافل نشوند و اگر صور حبیب را که در خوف نموده و با دفینه مخوف
باشند پس از سه روز که از گوزه بیرون آورند در همین را در دهن یکی از آن مشاهده نمایند
پس بعد تحریر باید نشان کرد که از مکه نزد ند گر آمده یا بعکس و آنچه مستقر شده گاه دارد
و آنچه مسافرت صرف نماید که بعد از زمانی نزد مستقر آید دخنه بابلیه که اهل هند و بابل اصل
علا سیمیا دانسته اند و با این تصرف در خیالات مردم توان نمود و تسلط بر انسان و حصار
روحانیات و انقلاب اعیان و نمایش سحاب و مطر و تحریک جبال و ظهور نیران ملتهبه در عدد
و برق و تسخیر حیوانات بر وجه اصنم جوزی و از مجموع این اشیا بر آن دم × ۳ ۱ ۳
خون خروس سفید با کبوتر سفید خون ۵ ۴ ۵ ۱ خون امره مجموع خشک کرده بسنده آن
سحق ۳ هم ۷۵ قدری که خمیر کند عین نموده قرص سازند و در حین
تدفین بسماء سبعه مسلم کردند و آن است حفظا منظا مسترغلیون هابط
سمعا شبعت یا من له الاسماء الحسنی والصفات العلی والبقاء والبهاء
والکبریاء رب اعف بملائکتک المحبوبین طائعین ویطلعوا الی من کذا و
کذا اجیبوا ایتها الارواح العالیة بحق من قال للسموات والارض
ایتیا طائعین امین رب العالمین پس بگوید بکینو الله یا ایتها الارواح
ینوب کلما سالک عنه وما طالبه منی و هر چه را خواهد نام برد قسم ثانی

از دستورات جامع موسوم به تحفة الموسین در بیان اعمال که متعلق است بادویه مرکبه و ذکر هر یک
از مرکبات وجون هر علتی مضر است دوای مضره مداوا نمیتوان نمود بنابراین موافق هر یک
باید ترکیب از مفردات کرد و هر چند از مرکب قلیل الاجزا مقصود حاصل شود بهتر از کثیر الاجزا
است بسبب کثرت اجزا بسیار میکشد شغل او خال چیزی که بدرقه دوای مقصود میشود و مصلح که دو
دوا معادل شود یا تقویت یا نفوذ او منظور میشود و امثال آن از ما یحتاج الیه از نفع گرا هم
وحفظ قوه کیفیت و اختلاف کیفیت استعمال آن و باید در مرکبات اجزا که اصل و عمده
و از کبار ادویه بیش ضد ضد کند مثل قرص افعی از تریاق پیروهر چه مضران بیش داخل نمایند
مثل عبد در که مضد قرص افعی است و اکثر ادویه تریاق است و هر چه از ادویه که اثر هر یک ضد
دیگر بیشتر در قدر شربت مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع نشوند مثل ثلث در اجزا مسهل با اجزای
قابض و باید طبیعت علل و طبیعت اعضای معلوله و طبیعت و خصوصیت آن هر عضو و خاطر
و صحت و مکان و عادت و سنی منظور میشود وچون بعضی از ادویه شدید القوة اند مثل افیون
و فرفیون و بعضی ضعیف القوة اند و بعضی ضد فعل یکدیگر و دوای شدید القوة و بعضی کثیر المنفعة و با
منفعت قوی اند مانند غاریقون و بعضی قلیل المنفعة کز یاد از یک منفعت ندارند مانند
و بعضی شریف الفعل و بعضی خسیس و بعضی مشترک النفع اند با دیگری و بعضی در منافع منفرد و بعضی
مضعف قوة ادویه نافعه اند پس در تراکیب شرط است که از کثیر المنفعة و شریف ضعیف
القوة کثیر المنفعة قدر زیاده داخل کنند و از قوی القوة و از قلیل المنفعة کمتر و از آنچه
در منافع منفرد بود از هر شریف العفف قلیل المنفعة بیشتر بقدر مقصود کنند و از آنچه
قوة دوای نافع را ضعیف کند بقدر ضرورت و از دوای قوی کثیر المنفعت و از ضعیف
قلیل المنفعة قدر متوسط کنند و بدستور در مراعات عضو علیل و کثرت مقدار ادویه
مختلف میشود هر گاه عضو بعید بیشتر از دوا الکثیر المنفعة شریف و ضعیف القوة قدر آن
زیاده باید کرد و هر گاه عضو قریب بیشتر مثل معده و مرض بقدر اعتدال کنند و اگر با کثرة
منافع قوی القوة بیشتر از مقدار معتدل نیز کمتر کنند **اما طریق دانستن مزاج مرکبات**

آنکه

آنست که اجزا حاره و باروده و رطبه و یابسه هر یک از مفردات آن مرکب را از قرار قدر شربت آن
حساب نمایند و اندرا از اکثر وضع نموده باشد را بر عدد ادویه که عبارت از شربت هر یک
است قسمت کنند و حاصل قسمت را مزاج مرکب دانند مثلا مرکبی از ده درم گرم و خشک
است و کذا که در سیم گرم و خشک است و بنفشه که در ده درم سرد و تر است هر گاه از ترکیب دو شربت بیشتر
و از کندر و بنفشه یک شربت اجزای حاره این مرکب یازده و بارده شش و یابسه مثل حاره
و رطبه مانند بار و خواهند بود بر این صورت پس چون اقل که اجزا باروده و رطبه است از اکثر
حاره و یابسه است کم شود پنج جزو که حاره و یابسه است از حاره و پنج جزو از یابسه باقی ماند

حاره ۱۱ جزو باروده ۶ جزو رطبه ۱۱ جزو یابسه
نخیل ۱۰ جزو کندر ۱۰ جزو بنفشه ۱۰ جزو

اجزاء یابسه ۱۱ جزو اجزاء حاره ۱۱ جزو اجزاء یابسه ۱۱ جزو
اجزاء یابسه ۱۱ جزو باروده ۶ جزو رطبه ۱۱ جزو
باروده ۶ جزو رطبه ۱۱ جزو

وچون پنج را بر هر عدد ادویه که
بحسب عدد شربات چهار قسمت کنند
خارج قسمت یک و ربع است پس مزاج
مرکب مذکور در اول بدرجه دوم گرم و خشک خواهد بود و هذا القیاس **اما طریق دانستن**
قدر شربت مرکبات آنست که بعد از تحقیق وزن عدد شربات مفردات آن جزوی که از مرکبات
اخذ نمایم که نسبت آن بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد بیست بعد شربات مثلا وزن مجموع
ادویه هر بیست و عدد شربات مفردات ده چون واحد نسبت به ده که عدد شربات است نسبت مفردات
پس اگر وزن مرکب ده درم باشد عشر اخذ نمودیم که آن یک درم است و اگر دو عدد شربات بیست
و وزن مرکب ده درم باشد آن مرکب نیم درم خواهد بود زیرا که نسبت نیم درم چون نسبت واحد است
بعدد شربات که بیست و مرکب است بقدر شربت بر ۲۴ باب باب اول در ذکر معاجین کبار و صغار
و تریاقات و ایارجات و منفرجات و حواشی است باب دوم در حبوب باب سیم در اقراص
باب چهارم در سفوفات باب پنجم در اشربه باب ششم در مربیات و لعوقات باب هفتم
در اطریفات باب هشتم در طبوخات و نقوعات و ماء الاصول و مقطرات و مسکنات و مخدرات
باب نهم در سنومات و عرغره و مضمضه باب دهم در اکحال و شیافات و ادویه عین

باب یازدهم در ادهان و آنچه بدان متعلق است باب دوازدهم در ذکر مرهمها و ذرورات و متعلق بها
باب سیزدهم در ضمادات و کمادات و نطولات و فطورات باب چهاردهم در سعوطات و نشوقات
و عطوسات و سعوطات و فلاغ باب پانزدهم در حقنها و فتایل مسهله و فرزجات و عجونات باب شانزدهم
در حقنها بات و آنچه مورد را زائل کند و بر دیا نه و نرم کند و بسترد و آنچه با دمقلق بیش باب هفدهم
در غسولات و منقیات بشره و محجات و مسحات بدن و مدهنات باب هجدهم در ادویه کلف
و بهق و برص و کسم و خش و برکش و خیلان و قلع آثار جدیه باب نوزدهم در مضیقات و
مطلیات فرج و طلاءات جامع و آنچه مخصوص است بزنان و سوفات تقنیب باب بیستم
در ذکر اقراص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که از اسرار اطبا و حکما نقل شده است باب بیست و یکم
در ذکر بعضی ادویه که معمول به حکما نرسیده که بلغه ایشان رسیده نامند و آنچه مناسب است
باب بیست و دوم در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه چهارپایان است و از کتب بیطره نقل
شده باب بیست و سیم در قلع آثار زخمهای لباس و رفع چربی و امثال آن و آنچه با و متعلق است
باب بیست و چهارم در دستور معالجه طیور که بزودی نامند باب اول از قسم ثانی دستور
در معاجین کبار و صغار و باهیه و مسهله ۵ در منفرجات فصل اول در تریاقات تریاق اکبر
و ادراک تریاق فاروق اکبر و تریاق پادزهر نامند و اندرو حاسن قدیم تالیف نموده و بعد از هزار
و صد و نه سال اندره حاسن ثانی تکمیل آن نموده و اجزای آن مبلغ رسیده بغیر اقراص و حاشیه
ده جزو را کم کرده و آن جب الغار و شیح جبلی و مصطکی و عود بلسان و عود و افتیمون و مقل
و اشق و سورنجان و پنج کبر است و شیح الرئیس تجویز نموده حضور صاحب داغدار زدن حب الغار را
و هفت جزو دیگر مع حب الغار و اقراص و روزن آن که صحیح ترین نسخه است مذکور شود و
متاخرین این هفت جزو را که عود هندی و افتیمون و اشق و سورنجان و پنج کبر و مصطکی و مقل
ازرق است داخل کرده اند و هر یک نقرة نموده و در ازان بعضی تغییر داده اند و مرحوم
مغفور حکیم محمد باقر طبیب از هفتصد و هشتاد اضافه شصت و سه جزو و بجای شراب عرق
خلصه و بجای عسل شهد عاشق نموده و تغییر از ان و تبدیل بعضی به بهتر است که از نسخه مبرور مغفور

طاهر

طاهر میگردد و تریاق کبر بر سایر تریاقها اشرف است مثل سن جوانه و هشت مثل سن الکهول و بعد از ان
مثل سن پیر و اثر آن مثل سایر معاجین است و قبل از آن نزده ماه باید استعمال نمود و اگر
بعد از هفت سال که سن طفل دارد استعمال کند بهتر است و باید جنب و حایض مس ظرف او نکنند
و آن منفع سدد و مدر بول و حیض و شیر و عرق و پادزهر جمیع سموم است و منفر جمیع اعضا و نافع
عفونة اخلاط و دافع آن و مفرح و منوم و منقی و جاذب و محلل و مجفف جنین است و طریق
ساختن و امتحان و استعمال و قدر شربت آن بجهة اهمیت مذکور میشود **صفة آن** قرص اسطوخودوس چهل
و هشت درم قرص افعی قرص اندر و خوردن فلفل سعود فیون از هر یک بیست چهار درم دارصینی زرد
احمر تخم شبت شیح اسقیوردیون اصل السوس آغاریقون ریسوس دهن بلسان از هر یک دوازده درم
زعفران رکبند راوند نبطی تین فوتنج اسطوخودوس اسقوذوس دس قسط فلفل اسمین دار فلفل
مشکطرامشیع کندر فقاح اذخر فطراسالیون صمغ البلسم سنبل سلیخه حب الغار شبل الطیب جعده
از هر یک یک درم شش درم کرفس سیسالیوس حرف ناخواه کاو دریوس کافیطس عصاره نیم سنبل
هیوفطیدس سنبل سنبل سنبل سنبل دو درم نیم سنبل خیطبا از ارنج طین ختم فلفل کس مرق حماما دو درم
حب بان هیوفاریقون صمغ عربی فردمانا هیون متوقوا قاقیا سکبینج از هر یک چهار درم
دو فوقة قنفر الیهود جاوشیر فنطوریون دقیق زراوند طویل چند بیشتر از هر یک دو مثقال
و از ان ندوای دیگر که در نسخه اندر حاسن ثانی است بموجب که مذکور شد و عدد اجزا بغیر
اقراص هفتاد میشود **اما طریق عمل** آنست که هر چه چوب و پنج و برگ و سکوفه و تخم و قرص میشود
علیحده بچوب بیند که عنبر او بیرون نرود و از پر ریزان بسیار بار یک مثل غبار پر و ان کنند
و بعد از ان هر یک را وزن در آرند و هر چه صمغ و رطوبت و عصارات است نیم کوب کرده
سه شبانه روز در شراب جمهوری بسکنجه یا عسل بخیسانند تا خوب حل شود و هر چه مایع است
مثل عسل و شراب و روغن بلسان باید در وقت ساختن همه را بر روی آتش نرم بعد از توام
عسل مخلوط کنند و هر چه از عصارات تازه باشد و محتاج جوشانیدن نباشد در روز ترکیب
داخل کنند و باید هر یک از ادویه تازه و از مکان مخصوص باشد و وزن ادویه عسل

بقوام آمده کف کف را با دو وزن ادویه مسلّث با شراب جمهوری یا مطبوخ عنبر ریگانی صافی مخمر
مخلوط کنند و اقل ادویه یا بسه را در مقدار آفتاب در عسل ریزند بعد از آن گلول را و کچه
معجون سازی را بروغن بلسان چرب کنند و هر روز بر روی خاکستر گرم گذارند تا دولت یار
برهم زده بگذارند و روی پارچه نازکی بپوشانند تا چهل روز بعضی گویند که بعد از هر چهار
روز یا به بر سم زد تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا قلعی کنند بقدر یک حمّص نقش
بخار هم و بعد از آن هر گاه سر پوش را بردارند دیگر روز بگذارند تا تر و خشک او شود و روز دیگر
بار مستحکم کنند تا امتحان او چنان است که شخص که دوای سموم شده خورده داده در
عمل آن از تریاق بقدر یا قدری بدهند اگر در حال منع عمل نماید نامه خوب است و دستور
چون یابس المزاج را از تریاق بدهند و بعد از آن افعی را بگزد زهر در او اثر نکند و دستور
خوردنی را یا حیوان دیگر را دوای قتال داده بعد از آن تریاق بدهند آن حیوان بمیرد
و دستور او را بخون مخمّد نماید و دستور در دهن افعی مار کنند آن را بکشد **اما طریق**
استعمال و قدر شربش یا بر سر آب او را در هوای سموم از یک بندق تا یک مثقال و از
سر آب تا هشت سال را از یک مثقال تا سه مثقال استعمال نموده بحسب قوة و ضعف سموم و ادویه
از سر آب کنند مشتبه بیش در امراض بنا بر استعمال عود دار اگر کنند بقدر اقل شربت جایز است
جهت جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و رفع هم بعد از
تنقیه بماء الاصول بقدر بندق تا نیم مثقال و تا چهار روز بآن سعوط نمایند و طلا کنند
و جهت اختناق رحم و اخراج جنین مرده یک با قدر یا مطبوخ سداب و مسکطرا مشبع و امثال
آن و جلاب و جهت گزندگی افعی از یک مثقال تا دو مثقال با شراب یا مطبوخ و جهت
دوای سنتی مثل افیون و فرسیون و دوارج از نیم مثقال تا یک اوقیه سرکه و جهت گزیدن
سگ دلوایه و امثال او یک مثقال و زیاده از آن تا هفت سر طان نهری جهت عقرب
نیم درهم با شراب و غیره و جهت زنبور نیم مثقال با سرکه و خیار و نیز با سرکه
کنند و جهت سرفه و درد سینه و پهلو یک ترسه با عسل و جهت لرزیدن تنهای بارده

و دارد

بیخ سوسن مسا بخوزه غاریقون سعد ریسک مس دارچینی از هر یک دوازده مثقال زعفران کندر لوبیا
فوتنج اسطوخودوس فطراسالیون دار فلفل مسکطرا شبع کندر فقح اذخر خطمی اسالیون جمع البطم
سنبل الطیب حبه و حب الغار از هر یک شش مثقال سعد ریسک سیاه یوس نفشر حرف
ناخواه ناردین سادج حنطیانا رازیانه دج صمغ عربی قردمانا افیون فوتنج سنبل
متوکه راه اسافیا شیح جب سکبینج عود هندی مصطکی از هر یک چهار مثقال بیخ کبر دو قو
قنه مقل ازرق جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طویل از هر یک دو مثقال اما ادویه که
بدل او را داخل ترکیب نموده باد در تخمه بدل سطاطلی اسارون بدل فراسیون بوزیدان
بدل کمادریوس افسنتین رومی بدل کمال قنبیوس طین ارمنی بدل طین مختوم سوسن
یابس بدل حماما سعد بدل حب لبان تخم مخلصه بدل هوفاریقون شب یمانی بدل
فلفل یابس محرق است اما ادویه که بدل را او داخل نه اند زیره کرمانی بدل فلفل سفید روغن
نرب بدل روغن بلسان تراجد فوقا بدل بذر الکرفس حاشا بدل افتیمون عصاره
یقلی از هر قسمی که بتر که بیدلان اولی تا مند بدل عصاره لحیه التیس مومیایی بدل قیر صمغ کولیر
که علت طلب است بدل جند دروج عقربی بدل سورنجان زراوند مدحرج بدل اشق زرنباد
بدل عود بلسان مجموع ادویه با قراص هفتاد و سه است و وزن آن یا تصدوشش مثقال میگردد
اما طریق عمل است که عسل کف گرفته را بقدر دو وزن ادویه با دو وزن مثلث بقوا آرد
و صموغ و افیون را در مثلث حل کرده بر شند و تا چهار روز صبح و شام بر روی خاکستر گرم گذاشته
تا مستعد شمارد هر بار برهم زنند و چون قوام بلند شود و نتوان برهم زد هر وقت بقدر
احتیاج آب انگور بر روی خاکستر گرم بگزد داود هند پس در ظرف کرده تا نه ماه اصلاح او
بنا بر گشود و استعمال او بعد از یک جایز است اگر ادویه را با عسل کف گرفته سرشته
منکث را بدون قوام آورده اصلاح نمایند در اینوقت حاجت باد خال آب انگور جهت
ترفیق قوام نخواهد شد **اما طریق استعمال** او بدستور تریاق کبیر باید در هر موضع یا ادویه
موافق آن بدهند بهتر است و الا به تنهائی نیز آثار او ظاهر میگردد با هر موضع

باد دیگر

باد دیگر و این ترکیب در جمیع امور قوی تر و سریع الاثر است از تریاق قدما و در رفع سموم شش مجرب
کلید فتر تریاق معروف و در امراض مضادّه بنجر به سرمه و در رفع سم افعی و هوام و سموم
نباتی و معدنی و سگ دیوانه گزیده عجیب الاثر است و قدر شربش از یک تا یک مثقال است با
ادویه مناسبه خاصه و بر موضع گزیده هوام رافع الم آن و مانع ورم عضو و تشنج و سموم
است بسیار عجیب و الله اعلم هذا **مثروذیطوس** اندروماخس گوید که مؤلف آن
افلیمونس است بجهت پادشاه روم که متی بهیمن سم بوده ترکیب نموده و از تریاق اکبر بسیار
مقدم است و در رفع سموم نابیناب تریاق فاروق است و در رفع علل تعجیل از تریاق فاروق
دانسته اند و در جمیع خواص مذکوره مثل او است و در کلید سده و اورام صلبه و انکه در مفاصل
بیش و بخر یک ماه افیون از او است و بحرارت او نیست و فوق او تا دوازده سال باقی است و
طریق عمل و استعمال و قدر شربت تریاق اکبر است **صفت آن** که نسخه قدما و جهت تهیه آن
تنها میداند و آنا زعفران بسازد و مشاهده نموده و چون حب لبان و عود او مفقود الوجود
اند بدل حب نیم وزن او حب الغار و بدل عود نیم وزن او زراوند طویل و بدل مقشور
سکه صید او بدل روغن بلسان روغن نرب کرده و بغایت مؤثر یافته است مرصاف عقران
غاریقون زنجبیل دارچینی عاقرقرحا البطم کیرا از هر یک ده مثقال سنبل الطیب کندر حرف
سعد عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط شیرین سیاه یوس کمادریوس قنه را تیج دار فلفل
عصاره لحیه التیس جند بادستر ساذج میعه تکلو از هر یک شش مثقال سلیخه فلفل سیاه
و سفید سورنجان جعده نوم بزر دو قو اکلیل الملک حنطیانا روغن بلسان حب لبان قرص
فرفیون مقل ازرق از هر یک هفت مثقال تخم سداب شش مثقال اشق ناردین مصطکی
صمغ عربی فطراسالیون قردمانا افیون رازیانه کل سرخ بنفشه مشکطرا مشبع از هر یک
پنج مثقال اقاقیا ناف قنطوریون هوفاریقون از هر یک چهار مثقال و نیم اسیون وج
فوتنج سکبینج هارون از هر یک سه مثقال صمغ غرا در سرکه یا در شراب یا در مثلث
بچسانند و یا سه وزن ادویه عسل بسرشند و قدر مثلث القدر بدهند که صمغ غرا بسوزند

دیه ل سقفور ماهی بیان لوزن او با سکه صید اکنند وجهت قرص فهر و پنیر ماهی شیر را بهتر میدانند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند **نسخه دیگر** که معمول حکیم فاضل مسعود علاء الدین محمود است و بالنسخه
کامل الصناعه اختلاف سبع دارد مقرصاف کیتیرا زعفران زنجبیل دارصینی از هر یک ده درم
سنبل الطیب کندر جوز دل ابهل اذخر عود بلسان ضمغ البطم قسط تلخ اسطوخودوس سیاه کوهی
دارفلفل حب غصاره هوفنطیدس لیته النسرین سعیر بابه جاوشیر شادنج هندی از هر یک هشت
درم سلیخه فلفل سیاه و سفید اکلیل الملک حبه الهوم بزر دوقو تخم خربزه تربز روغن بلسان
فرفیون مقل ازهر یک شش درم اشق ناردین تخم کرفس حب مصطکی قطر السلیون افیون
رازیانه گل سرخ خنطیانا مشکطرامشیع از هر یک پنج درم **صفة تریاق الافاعی** که رفع حمیت
هوام میکند و اطبای سابق اجماع نموده اند که هر که هر روز یا بلیعه اوقات بقدر نخود یا
کلاب یا شراب وقتی مقام آن تناول نماید بدیگر سکک و شبهه رضا اذیت دیا و بت دفع
میکند و بغایت مجرب و دانسته اند و از جالینوس منقول است که در سال وبای اعضر هر که استعمال
نمود سالم ماند **صفة آن** صبر زرد دو جزو مقرصاف زعفران از هر یک یک جزو **تریاق اربعه** اول
تریاق است در تریاقات رستم کرم دو درم دوم خشک حملق ریاح غلیظه و مصلح جگر و سپرز
و منفع سده و مدر فضلات و آنچه از جهت برودت محتبس شده باشد و تریاق سوم بارد
عقرب و مورث صداع و دوم و مصلحش شوکه خرفه و قدر شربتش تا یکمثقال و قوتش تا دو مثقال
باقیست و بدلش نصف و ترکش مثل و دیطوس است **صفة آن** خنطیانا حب الغار مقرصاف
زراوند طویل بوتیه عسل وزن آن **تریاق معروف کشف الهموم** منقول از تذکره مقدل
مائل بحرارت و قوتش تا سه سال باقیست و شربتش از یکمثقال تا سه مثقال منقی دماغ و
بادزهر مسموم و منقوی باه و جهت جنون و صرع و مالیخولیا با آب سرخوش استعمال نمایند و جهت
لقوه و فالج و امراض بارده و غیر و عسر البول و سکته نه با آب کرفس و با آب ترب
و جهت ضیق النفس و سرفه و لفظ الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت مثل با آب شکر
و اگر از برودت مثل با کلاب و جهت استسقا و سپرز و یرقان و قولنج با آب بنفشه و جهت

بواسیر

بواسیر و امراض منعقده با آب عناب و جهت مفاصل و نقرس آب بیخ کبر و رازیانه و جهت سموم و خدام باشیر
تازه دوشیده و جهت برص و جرب با ماء العسل نوشند و طلای او در امراض نه کوره و جهت اورام مثانه
صفة آن پرست تربیخ و تخم آن و برگ او از هر یک و مشقوق حب الغار خنطیانا اسنبل الطیب مرزنجوش
از هر یک هفت مثقال زرنب دریخ اطریلال بهمن سرخ و سفید هنوبن از هر یک سه مثقال زرنب
کهربا از هر یک دو مثقال عود هندی نیم مثقال یا دو از هر مهدی سیزده و دانگ مروارید چهار
عود را در بیست و شش مثقال کلاب بپزند و با دو زهر را در او گدازند و هفت روز بگذارند و در ایام
در شیشه کرده آب بیخ ذرا و بریزند و سر او را محکم کرده در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن
بعود و فاوزهر قلقلی کرده دسته در آن او دیه عسل بقوام آورده و را با آتش زیر بگذارند و
محلول را کم کم در او بریخته هر سه زنند و بعد از آن ادویه را اضافه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند
و لیکن او باید بقدری بدهد که بجوش نیاید و اگر کاذر زهر معده بهم رسد فاذزهر حیوانی را بدل او
سیر ده فراط کنند **تریاق بوهر** در مصاحبین ندکور است **فصل دویم در اباریجات**
ایاریج لوغاذیا از تالیف فیلقریوس است و ایاریج بلغه یونانی بمعنی دوا آمده و مراد از او
مسهل است که بمشیت الله قلوغوس او در عروق میپوشد و تنقیه خلط میاید و متقدمین شرط
شرط دانسته اند که تلش با دو سر بند و با عسل شهد سرشته شود و قوتش تا چهار سال باقیست و کوینه
تا سه سال و قدر شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال با آبکه در او مویزهای و دو خیار و فتیمون و
هلیله کابلی و گل گاوزبان و اسطوخودوس از هر یک بقدر حبت جوش داده باشند با یکدرهم
مع نفطر استعمال نمایند کرم و خشک و جهت جذام و برص و بهق و صرع و جنون و داء الثعلب
و داء الحیه و عسر الهضم النفس و احتباس حیض و داء الفیل و درد معده و جگر و کرده و مفاصل
و عرق النسا و نقرس و لقوه و فالج و تشنج و رعشه و جمع کلیه و درد مثانه و قروح او
و لقل سامه و درد سر فرنجی نافع و مسهل خلط محترق و لزج و مولد بلغم و سودا و صرع
مفید است و آنچه لبر حز در کتب هر یک نوشته شده موافق نسخه کامل و بهترین نسخه است
و حب الغار نیز **صفة آن** شحم حنظل غاریقون اشق خربق سیاه سقمونیا
۵ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم

۲ ۱ ۲

بنفشه تلخ است و از تالیفات بقراط و نافع است در امراض سرد و افع الحجره و مغرب و منقی معده
و مواد مغرور و ماء جبوب سهله و گویند مقرکرده و مصلح عناب و قدر شربتش تا دو مثقال
و قوتش تا دو سال باقیست **صفة آن** گل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود بلسان جلب
سلیخه دارچینی اسارون از هر یک جزوی صبر زرده و چندان مجموع کوفته و بیخته اگر بتنهائی
استعمال کنند با عسل شهد سرشته و اگر ماء جبوب کنند بدون عسل استعمال کنند **ایاریج جالینوس**
منافع او مثل منافع ایاریج لوغاذیا است و جهت قولنج و ذات الجنب و عسر البول و لفظ البول نفع از او
و در بقا و قوت و قدر شربت و طریق استعمال او بدستور ایاریج لوغاذیا است **صفة آن** موافق
کامل شحم حنظل غاریقون بیاض بیخ حنظل مشوی اشق سقمونیا خربق اسود هوفا ریقون فرفیون
از هر یک یک نزده مثقال لبفاریج افتیمون مقل ازرق کادر بوس سلیخه فراسیون از
هر یک نه مثقال مرصاف سکبینج زراوند طویل بلفلف اسود و ابهل دارفلفل دارچینی جاوشیر
جند بیدستر اسالیون از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخه زعفران و صبر را چهار درم نهاده بود و قلقند
باسته وزن عسل سرشته با مطبوخ موافق میل نمایند **ایاریج ارکاغانس بن داود** جهت
امراض طحال و دشواری نفس و دوار و مره سودا و بحرکه از رطوبت بیخ و درد کلیه و نسخه
و فواق و وجع مفاصل و زرداب و قروح رویه و حکه و کزمین سک و دیوانه تا از آب ترشه
باید با سرطان محرق و دو درهم گاه از آب ترشه مخلوط سازند با شیر تر از او عصاره قثاء
الحمار و عصاره حنظل و زن چهار فراط و با آب تیموم نوشند و جهت درد شکم و ورم آب
سرد آب که مخلوط سازند با دسته فراط جند بیدستر و جهت درد کرده با آب کرفس و در سایر علل
با لبغ افتیمون و مویز دانه بیرون کرده و قدر شربت و مدت مزاج بدستور ایاریج سابق است
آنکه موافق نسخه کامل است لبر حز نوشته شده و ۴ درم جه در نسخه مزبوره بنوده در کتب آن وزن
نوشته نشده **صفة آن** شحم حنظل سیاه ده درم فراسیون اسطوخودوس خربق
اسود کادر بوس سقمونیا فلفل ابهل دارفلفل اسفیدباج بوس صبر زعفران خنطیانا قطر السلیون اشق جاوشیر
جاوشیر قیه است لصبر الغار زرشوری قرطم بوس صبر زعفران خنطیانا قطر السلیون اشق جاوشیر
اوقیه اوقیه اوقیه اوقیه اوقیه اوقیه اوقیه

هوفا ریقون از هر یک ده مثقال افتیمون لبفاریج مقل صبر کادر بوس فراسیون سلیخه از هر یک
۲ مثقال دارفلفل فلفل سیاه و سفید دارصینی زعفران جاوشیر سکبینج جند قطر السلیون
زراوند طویل از هر یک چهار مثقال عسل شهد لبر ارش ماء استعمال کنند و در بعضی نسخه عصاره
اسفنجین حب الغار از هر یک دو مثقال تومر ترش فرفیون ساذج اسقیل جمیده شوی قرطم
سنبل الطیب مهدی خنطیانا اسطوخودوس زنجبیل کهاما حاشا از هر یک دو مثقال و نیم نهاده بوده
ایاریج بیاو ویطوس الاکبر قبل از زمان جالینوس تالیف افته متربیس پادشاه
آن عصر و قوتر از سایر ایاریجات و اعدل از ایاریج لوغاذیا و قدر شربتش تا چهار مثقال
مطبوخ غاریقون و سایر ادویه مناسبه اعتدال و اسهل و نافع است از برای سوء المزاج بارد
و اوجاع کبد و معده و طحال و کرده و مثانه و احتباس حیض و قولنج و امراض عنیقه و جهت وجع
مفصول غلیظ لزجه و نسیان و ظلمت بصر و ضعف تنقیه بدن از اخلاط فاسده و تنقیه
و تقویت و تعدیل آن آزموده و جهت کلیه و ریاح و سده جگر و سپرز و درد سینه و پهلو و جنب
و ضعف و استسقا که از ضعف و برودت جگر بهم و وجع کرده و جمیع انواع درد سر و جذام و برص
و خناق و لقوه و رعشه و فالج و تقویه حرارت غریزیه نافع و بغایت منفعت و اورا نافع و نافع
سودای سوخته و بلغم متعفن فاسد و گداز نده اخلاط غلیظ از رگها و جهت نیکو کردن رنگ
رخسار که از نقصان خون بهم رسد و احتباس خون که از سرما و عروق بهم رسد و جهت اصحا و تقویه
بدن آنها مفید و مدر کبد از ادویه کبار و مختار و سقوط آن بمقدار عدس است از برای جمع
و لقوه با آب شاه دانه یا عدس است آنچه موافق نسخه کامل و قدمات است لبر حز نوشته اند با خنطیانا
مرصاف **صفة آن** صبر سقوطری ۱۵ م غاریقون ابهل ۲ م زعفران دارصینی زنجبیل مصطکی
دهن ابهل ۳ م فرفیون دارفلفل فلفل ابهل دسود خنطیانا فطراج اذخر ۲ م قسط المر
کادر بوس افتیمون ۳ م اسارون سلیخه عود الهندی حب البلسان ۲ م زراوند طویل
و نصف سقمونیا ۳ م سنبل الطیب ۳ م و نصف مقل حماما عسل کرشند و بعد از شش ماه استعمال
نمایند و در مختار دین هیل مرکبای متو واقع شده **ایاریج دیقوریا** بلغه یونانی دیقوریا

از هر یک یک اوقیه جعده دارچینی سکنجبین مرصاف سنبل اذخر فودنج زراوند مدحرج دو درم با عسل
بسرشند بقدر حاجت **ایارج دولس** موافق لسنو کامل الصناعه بسرخی قند پخته جهت رفع سوداء و بلغم
و داء الثعلب و امراض بارده و ماخرق عصبانی با طبوخ کرفس در ایام نوغاذیا مذکورست با علم لفظ استعمال
نمایند و صموغ را در شراب بهار بجنبانند و قدر شربت و مدت مزاج بدستور سابق است **صفة آن**
تخم شنبلیله ست درم صبر سچقرم خولنجان ده درم کادر یوس ست درم سکنجبین جاوشیر شش
درم زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل ابیض و اسود نیم مثقال سنبل سلیخه دارچینی زعفران
زرنیخ مرصاف جعده دو درم در بعضی کافیلیوس فرسیون غاریقون از هر یک ده مثقال
زیاده نموده اند بقدر حاجت با عسل سرشته سه مثقال نمایند **ایارج انفراط** و ایارج هرقل افلیس
نامند جهت رطوبت معده و در سر کرازی کار فاسد متولد شده بشرب و جهت تخم جوف و سایر علل
سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است **صفة آن** حب طیطا مسهل
زراوند مدحرج سکنجبین دارچینی از هر یک نیم درم فطراسالیون کادر یوس اسطوخودوس فلفلون کرفس از
هر یک یک درم مرتجار در هم حب الغار زعفران از هر یک یک درم و نصف صبر اسچقرم ده درم و نصف
تخم حنظل شش درم با عسل بقدر حاجت بسرشند **ایارج اندرماسی** جهت امراض بارده دماغ
و معده و مفاصل و تشنج و صدمه و صرع و سکتگی و اعضا و درد پهلو و معده و نفث الدم و درد گاه
نافع است قدر شربتش از یک درم تا چهار درم در ادویه صلبه سکنجبین بنوشند و ضماد کنند و جهت
درد چشم آب عنب الثعلب و جهت ورم مقعد با روغن گل سرخ و جهت قروح سر انگشتان با سرکه
ضماد نمایند و در امراض مزمن غرغره کنند و قدر شربت و مدت مزاج بدستور ایارجات سابق است
صفة آن دارچینی سلیخه سیاه قنطیون الذریره عیدان الملبان فتاح اذخر فلس قشر الطلع
سه اوقیه و نصف کوبیده در دو یک رطل آب باران شش ورق که هر ورقی
سه مثقال باشد بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده نگاه دارند و صبر سقوطری
یک رطل را با آب باران در آفتاب سایده بشویند و چندان در آفتاب بسایند که خشک
شود بعد از آن با آب ادویه بقدر دستور در آفتاب صبر بسایند مجموع آجا را آفتاب کنند

و در سایه

و در سایه خشک شود پس بار دیگر او را با زعفران و مر و کبر از هر یک سه اوقیه در بعضی نسخه
یک اوقیه سایه و در ظرف شیشه نگاه دارند و قدر شربت یک درم است **نسخه دیگر** ایارج اندرونس
که ابن هبدیه مختار ذکر کرده شیخ حنظل نیم رطل صبر اسقوطری غاریقون سقمونیا فربیون
اسود اشق اسفوردیون چهار درم و نیم و در بعضی نسخه دو درم و نیم کادر یوس افتیمون مقل
صبر سقوطری تم حاشا هو فاریقون سافرج فرسیون جعده سلیخه فلفل سورنجان زعفران
دارچینی دار فلفل اسفایج جاوشیر سکنجبین چند بیدستر فطراسالیون زراوند طویل از هر یک
چهار مثقال با عسل بسرشند قدر شربت از یک مثقال تا چهار مثقال **فصل بیستم** در جوارش
جوارش معرب از کوارش فارسی است یعنی کوارنده از اخراعات حکمای قراسا و اوعیات
است از تراکیب مفرده و مرکبه است و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشد و بعد از سرشتن ادویه باشد و
امثال آن صمغ چون کرده پاره پاره کنند و مدت و جهت مزاج او مشروحست و متاخرین
بعضی از مواضع مسهل را در تحت جوارش ذکر کرده اند و طاهر اموافق قانون نباشد
جوارش الملوک که دوای السنه و جوارش اسکندر نامند و مذکور خواهد شد **جوارش لؤلؤی**
مقوی اعضا رئیسه و معده و مصلح حال رحم است و در حفظ جنین از اسقاط بغایت مجرب است
لؤلؤ عاقرقرحا از هر یک یک درم زنجبیل مصطکی از هر یک چهار درم زرنباد دریوخ تخم فرفیون
شیطرج قاقله جوز بوا السباسه قرفه از هر یک دو درم تخم سیاه سرخ و سفید و سکندر
فلفل دار فلفل از هر یک سه درم دارچینی پنج درم شکر سیاه مثل همه ادویه قدر شربت ملعقه
و در حفظ اسقاط جنین مداومت نماید شربت **جوارش عود** جهت تقویت معده و تخفیف
رطوبات و ضعف جگر و ماهیه نافع است **صفة آن** عود هندی سنبل الطیب سنبل
رومی مصطکی قرنفل دانه هیل جوز بوا از هر یک دو جزو هلیله کابلی قرفه تخم کرفس
اسیون زرنباد لوبیا تخم بادرنجبویه از هر یک یک جزو زعفران السباسه از هر یک نیم جزو مشک آبادی هر سه مثقال از ادویه نیم مثقال یا یک وزن و نیم ادویه شکر
بقوام آورند بسرشند شربت تا دو مثقال **جوارش زرعونی** معتمد علیه تخم هلیون

شقاقل تودری ناف سقنقور لسان العصافیر از هر یک یک مثقال زنجبیل تخم سلغم تخم کرز تخم شبت
تخم ترتیزک تخم جرجیر تخم پیاز تخم کندنا خولنجان جوز الطیب دارچینی دار فلفل نوشادر
از هر یک سه مثقال تخم اجره دو مثقال با فاینید بسرشند و مقدار شربت از یک مثقال تا دو مثقال
و این زرعونی نزدیک است بجوارش سقنقور و اگر ناف سقنقور هم نرسد بدل آن دو وزن
آن حضیض الثعلب یا قدری خرد کنند بغایت نافع است جهت تقویت معده و باه و اعضا رئیسه
و کرده و کمر و آلات بول **جوارش انفتاح** جهت تقویت معده و احشا و دماغ و ماهیه مفیدست
صفة آن بکر طلب شیرین را از نوبت و تخم باذرنج کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مقدار
شود و از پرویزن بیرون کنند با نیم رطل شکر سفید و نیم رطل سنبل بقوام آورند و فلفل
دار فلفل قرنفل هر یک دو دانگ زنجبیل چهار دانگ زعفران نیم مثقال عود هندی نیم مثقال کوفته
و بیخته بسرشند **جوارش بلادری** جهت رياح بواسیر و تقویت باه و هضم طعام بغایت نافع است
و موافق مرودین است زنجبیل دستار شیطرج هندی دستار شقاقل بیخ ستار فاینید
چهار صد و پنجاه مثقال مغز کرکان سفید کرده کنجد از هر یک ده مثقال عدد بلاذر را کوبیده
در سه اوقیه روغن کنجد خیسانیده دست مالیده صاف نموده ادویه را با آن چرب سازند
و یکوزن و نیم فاینید را بقوام آورده بسرشند **جوارش شکر** جهت تسکین معده و تقویت ماهیه
و رفع بلغم و رطوبات نافع است **صفة آن** کبابه قاقله کبار و صغار قرنفل دارچینی زنجبیل
دار فلفل زعفران از هر یک یک مثقال عود قلفل هر یک یک نیم مثقال شکر
سفید بقوام آورند بسرشند **جوارش کافور** جهت ضعف معده و ماهیه و بلغم غلیظ خفقان
نافع است زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی قرفه سافرج هندی سنبل الطیب جوز بوا اصل
زرد عود لبان هیل السباسه قرنفل نارمشک طالیفر سعد طباشیر عود هندی از هر یک
سه مثقال و نیم کافور مشک از هر یک یک مثقال و نیم نود مثقال قند را بقوام آورده بسرشند **جوارش**
خوزی جهت سهال مزمن و تقویت معده و جگر و رفع رطوبات معده و امعا نافع و
موافق امراض اطفال و ورق الامعا را بغایت مفیدست از تراکیب مجربه زکریاست

دانه

دانه انگور را که از سرکه استخراج کرده باشند دو داده وشل سرصلایه کرده سرو نمک مجموع
شقاقل خرنوب نطل کلنار جوز بوا اجزا مزاج از هر یک ده مثقال کندر نانخواه شعد مصطکی
سنبل الطیب از هر یک پنج مثقال با شکر با عسل معقوم دو وزن ادویه بسرشند شربت تا سه
مثقال **جوارش مفرح** تالیف کندی جهت رفع حزن و تقویت بدن و معده و یکوکردن
خسار دلو ردمان و عرق بغایت مؤثرست گل سرخ شش مثقال سعد پنج مثقال قرنفل مصطکی
سنبل الطیب سارون از هر یک سه مثقال قرفه زرنباد از هر یک دو مثقال السباسه جوز بوا
قاقله کبار و صغار از هر یک یک یک وزن ادویه آمله مقشر را در سه رطل آب بجوشانند
تا ثلث رسد از سر وزن بیرون کرده با یک رطل شکر سفید بقوام آورده بسرشند
و این نسخه بعینه نسخه لوشش داردی هندست مگر در وزن آمله **جوارش سفرجلی** بدستور
جوارش تفاح است در تقویت معده و ابلغ از آن و طریق ساختن در جوارش تفاح
مذکورست بجای سیب به شیرین باید کرد **فصل چهارم در معاجین** که بر وجه معار
و باهیه و مسرهه و دهانیه مستعمل تعدیل و تلطیف و تقطیع و تفتیح و تلیین و جلا و حفظ
صحت و تکثیر مثل آنرا معاجین نامند و هر چه از آن جمله شمنی بر آن ادویه قوی از تراکیب
ذوالحیه بهم و مدت بعید از امتزاج نیفتد و اگر با مشک نامند و عکس را اصغار و آنچه
متضمن لوزان حرارت غریزی و قوی دارد و اوراق بهم که باعث سرور اند آنرا مفرح نامند
و شروط ترکیب معاجین به نهجیست که در ترکیبات مذکورست و باید با عسل سرشته شود و در فصل
زمستان عسل را سه وزن ادویه و در تابستان دو وزن ادویه آن فرموده اند و کمتر از
دو وزن را جایز نداشته اند و بعضی بوزن ادویه و بعضی از تراکیب قائم شده اند و اکثر
در همه فصول سه وزن قایلند خصوصا معاجین کبار را چه علیه عسل نافع تعفن و موجب
امتزاج و نفوذ قوت ادویه در اعضا و قبول طبیعت و حافظ و قوت اوست و سبب
آنکه کیفیت عسل را در مزاج تراکیب اعتبار نموده اند ظاهر نیست و نزد حقیر اولی در مزاج تر
اعتبار اوست **معجون سقراط** جهت امراض معتبره سوداوی و از برای صداع و خفقان و داغ

وضعف کرده جنون و ضعف بدن و نسیان و وسواس و سرفه مزمن و دق و صرع و برص و جرب و بهق و درد
معده و جگر و یرقان و کرسنه و دمامیل و زحیر و قوة باه و سوزندگی صفة ان خطیطا نا فرما نا نار
مشک تخم بنجشک حب الغار زراوند طویل اسطوخودس وسل و سرفه مزمن و دق و صرع و برص و جرب و بهق و درد
معده و جگر و یرقان و کرسنه و دمامیل و زحیر و قوة باه و سوزندگی صفة ان خطیطا نا فرما نا نار
مشک تخم بنجشک حب الغار زراوند طویل اسطوخودس جند بیدستر جبت اسارون اسارون سلیخه
از هر یک یک ی مترصاف یک ی و دو دانگ اگر ترنگ یک ی و چهار دانگ دروغ زرنباد
تخم کرفس از هر یک یک ی چهار دانگ زعفران دارچینی لک مغول صبر سقوطری تربد
سفید عود هندی جوز بوا قرنفل ریوند فاقله اشنه بسباسه سنبل الطیب کلنجر خرسه حب الخیلب
فلفل سیاه پوست بلیله آمله مقشر از هر یک چهار ی و یک دانگ تخم خبز چرچر تخم پیاز تخم کندنا
از هر یک یک ی و دو دانگ زرنب سنطیرج پیاز عنصل شونیز فلنجه از هر یک دو ی
نرم صابه کرده بروغن بادام چرب نموده با سه وزن عسل بسرشند و در چوب گذارند بعد از
آن استعمال کنند شربتی از ۵ مثقال تا چهار مثقال معجون الارسطو جهة سل و درد شکم
و تبهای مختلفه ربع و قولنج و درد رحم مفید است فرمیون سنبوز عنزران حماما اقحوان مرقطشیا
اقرسنبل صمغ عربی معرب ایارج فلفل ابیض از هر یک شش ی گل سرخ عاقرقرحا تخم عرطنیثا
تخم سداب تخم کرفس از هر یک چهار ی بزر البنج حب الاترج نانخواه تخم طرسقوف ده ی
تخم بادروج یک ی قرطم زنجبیل از هر یک دو ی لعنه الجمل فلفل سیاه دارچینی دو مثقال
و چهار دانگ میکنند صمغ را در شراب زنجانی یا جمهوری با مثلث تا نیمه زیب و عسل حل نمایند
و با شرابی شربه مذکورات خمیر نموده با سه روز بگذارند و در شیشه بلور یک یک کیف در
او مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب مخلوط شود پس بعد از دو سه جوش از آتش بردارند
در ظرف شیشه گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند معجون کاکنج جهة درد گرده و مثانه و بول
الدم مفید است تخم کرفس رازیانج از هر یک هشت ی تخم خیار مقشر دو درهم تخم شوکران
تخم حاضر بر مغز صنوبر مقشر مقلو ۳ م زعفران بندق مشک مقشر مغلوسه م و نیم جب
الکاکنج الحبی الکبار شربت و پنج عدد با مثلث قوام دار بسرشند شربت یک م معجون
الاصطمخیقون جهة قشاء و مزاج و ضعف و برودت معده و قطع امر حما سنبل الطیب سلیخه

مصطکی

معجون تخم زرنباد و موصلی

فلفل سفید

زراوند طویل

زعفران

سلیخه

حب الغار

عاقرقرحا

فرمیون

تخم کرفس کوهی

سنبل الطیب

تخم کرفس

یا دوقو هم که او را بکوهی

کزوا صمغ عربی

حب الغار

مرداسنگ

کرفس

مهیاره

ریوند چینی

۲ ۱ ۴

مصطکی دوازده م زراوند طویل فلفل سیاه تخم شبت تخم انجره تخم کرفس سنبوان انخواه مکمون
کرمانی دو قوفطریون کاشم اسارون نسترین انجدان سیاه فودنج برشفاع جاوشیر جهة دفع کرم پشتون طبع حلو جهة کشتن
وزن ادویه عسل بسرشند معجون قباد الملک جهة وجع مفاصل و نقرس و سکتین و ورانها کرم از هر یک بدستور طبع حفظ و تسکین
وجهة منع حادث شدن درد مفاصل و نقرس و جهة سپرز و بادها غلیظ و تنها کاهنده و در قولنج و نیز درد کلیه و مثانه
و کوفتن سده و کدخدای سنگ مثانه و جهة عسر النفس و سرفه و قروح امعا و تارکا حشم
و درد کلیه و هر گاه هر روز بخشند نافع است جهة حفظ صحت بدن و مانع است از حادث شدن بیماری
از امراض صفة ان تخم سداب بزر فرمیون و انیسون سعتر فندریون کاشم فیطوس جاوشیر
خطیطا نار و سرا سطوخودوس قرفه ماسیه سائله از هر یک پنج ی قسط المر دیغ عنزران فلفل سفید
اذخر مترصاف سنبل الطیب فرمیون قشور اصل الفاغ نشق فوتنج حب الغار زاج تخم حب الغار
جزر تربد کلنجر خ نار دین ماطیثا کراسنبل روسی حب البان از هر یک سه ی دارچینی
سلیخه سنا نزده ی عصاره غافت کاشم بزر حند قند فتنه صمغ الفوز از هر یک چهار ی
افیون بزر البنج ابیض از هر یک شش ی ادویه را کوفته و بیخته و انچه صمغیات اند نیز در
شراب کابلی یا جمهوری با بلیند زبیب و عسل جنبانیده و بسه وزن ادویه عسل کف گرفته
بسرشند و استعمال کنند در وقت حاجت بعد از شش ماه و قدر شربت او وزن یکمد هم آب
کرم و جهة سنگ مثانه و کرده آب کرفس و رازیانج و جهة درد معده و کبد با آب الاصول
و جهة نقرس و درد مفاصل بقدر یک نخود هر روز قبل از طعام با آب کرم سنجرینا منع
کثیر القاع است جهة درد معده که از برودت بیش و سوء الهضم و درد قولنج و عسر البول و
مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و لکنت زبان و از برای صحت بدن از علتهای بسیار مفید است
صفة ان جند بیدستر افیون دارچینی از هر یک یک ی فلفل دار فلفل قنته قسط حلو از هر یک
شش ی زعفران یک ی و در بعضی نسخه شش قیراط تا نیم ی است مقوی دو قوفو بسادرون از
هر یک یک ی ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و بعضی اطبا عسل یک سه
مثلث داخل میکنند قدر شربت از یک دانگ تا نیم مثقال بقدر حاجت بعد از شش ماه استعمال

۲ ۱ ۴

رب السوس یک رطل نیم خردل و اندجنی جعده اذخر از هر یک دو اوقیه فلفل سیاه و قسط تمام از هر یک دو
اوقیه سیب الریوند سه اوقیه زیره دهن البلسان سه اوقیه ادویه را کوفته و بجریر بیخته و با روغن بلسان
چرب نموده با سه وزن عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند دواء
الملک الاصغر منافع این قریب بمنافع اول است صفة ان ریوند چینی یک اوقیه زیره کرمانی قسط
المر فقاح اذخر حب الغار و برشی و جلبه و فلفل سیاه از هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته و بجریر
بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت سه مثقال نمایند امرو سیاه
لعنه بزرگ نامی حابس المواد است و از تا لیف بقراط جهة درد معده که از ماده بارده باشد و هضم
طعام نکند و نافع است جهة کلیه و مثانه و جگر و سپرز و ضعف بدن صفة ان تخم خبز تربزه
کرمانی عیدان البلسان سفرجل قرمانی فقاح اذخر تخم کرفس از هر یک نیم درم فلفل قسط تمام
اقرسنبل از هر یک نیم ی مر قاقیا سه م حب الغار و ده عدد وج زعفران از هر یک دو م با عسل
کف گرفته بسرشند قدر شربت بقدر نبقه با آب کرم و با آب الاصول دواء النقه که جهة
اسکندر ترتیب یافته چون در تمام استعمال میشود لهذا باین اسم مسمی گشته منقول از منقول
از ذخیره و سایر کتب از اخوان او بیان نموده اند که چون کمار خورده شود سفید شده
سیاه شود و چون تمام سال مداومت کنند جهة تقویه معده و باصره و رفع کلت زبان
و برودت اعصاب و عروق و تقویت کرده و مثانه و باه و قوت حافظه و رفع امراض
بلغم و سوداوی و دخان و بهق و برص و لبو آسیب و حفظ حرارت غریزی است بعدیات بسیار
کاباب بلیله سیاه آمله مقشر شربت بلیله زرد پوست بلیله سفید نیز فلفل سیاه دار فلفل ریوند
هالفلطه تا مرسک قاقله صغار کبابه بلادر کنقش از هر یک بزرگ اشق مویز منقی
تخم خیار بادیان ادویه را از حریر گذرانیده و با نبات سرشته سعید و صعتر و مصطکی قسمت کنند
قرص سازند و روزی یکدو قرص تناول نمایند در نسخه ذخیره بلیله زرد و بلیله و بزرگ و مویز و تخم
خیار مفقود است و در بعضی نسخ اشق و شونیز منظر سیه و در بعضی سهدو و شونیز روی
افزوده اند دواء الخطاطیف جهة درد گلو و ورم گلو و انواع خناق و ورم سینه و شش

باب شبت

صفة آن اسنون تخم کرفس نانخواه اذخر بزر سوسن اسانجونی شبت بادیان تخم خردل اصل السوس
مکلوک سنبل الطیب مصطکی اقاقیا قسط الزراوند الخطایف تازه از هر یک سه اوقیه فراصیون فوفل مغاز رویاس مزرع
الاقاع از هر یک اوقیه قسط المر زراوند الخطایف تازه از هر یک سه اوقیه زعفران یک اوقیه نشسته
کنند سنبل الطیب از یک درم لوقیه مازوی پاک تازه ده عدد اوقیه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند
قدر شربت بعد مازوی یا ماء العسل یا آب انجیر بآید که بخته باشند در اوعدس و کل مزج و اصل السوس
و طلا نمایند با مرهم از دهن گلیسه مرتبه یا چهار مرتبه در روز و غرغره کنند از اوبایک از ادویه
مذکور در شبانه روزی سه مرتبه یا چهار مرتبه و قرص اقرقوحا را قراص مذکور شود دواء الملاد

اعظم اخر عات حقیر ترین ادویه ام انرجه موافق است جهت استسقا حار و تقویت جگر و تنهای کهنه
و تفتیح مجاری بول و ضعف جگر و کرده مجربست لک معتول لیکر سرد و کل مزج تخم کشوث دارچینی
قرصاف تخم کاسنی ملکه چهار جزو سنبل الطیب سه جزو فاس اذخر فطرسالج اسنون تخم کرفس مصطکی
رب السوس عصاره غافث زعفران مکه دو جزو مغز تخم خیار بجزو زرنک سداب مرجزو سنبله جزو
بارتنگ سیب و عسل مکه اغلاظ یک جزو بسرشند قدر شربت سه مثقال الفرو با دو جنون بلاد و کل
جهت استرخا اعصاب و دوار و نسیان و خیالات وصرع و درد سر و درد معده و درد کلیه و جمیع
دردهای بارده صفة آن سنبل الطیب سافج هندی قرصاف سلیخه زعفران و بعضی طباشیر تربد
و در بعضی نسخه قدیمه شیح رومی اضافه نموده اند افتیمون اذخر ریوند چینی حب البان الصغیر
قرنفل از هر یک یک اوقیه مصطکی و عسل انقر دیاگه عبارت از بلادر باشد از هر یک دو
حب البان زنجبیل صبر اسقوطری از هر یک یک اوقیه غاریقون اشت اصل السوس اسانجونی
دو اوقیه لوبیا پنج رازیانه سه رطل مقل ممزوج سه قسط کرده و مزج و نیم رطل بشم ادویه یا له را
کوفته و بیخته عنبر از بیخ رازیانه کاوا آنکه روز در سرکه خیسانیده بعد از ان در دیگ پاکیزه
کرده دو سه جوش داده از آتش دیگر بنهند و صاف کنند و باز در دیگ نمود سه رطل عسل
بادر بخته باش نرم بزنند تا بقوام غلیظ آید پس ادویه مسحوق را با در بخته مخلوط سازند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت یک درم با آب نیم گرم و جگر فالج و لقوه و استرخاء

باب شبت بنوشند وهرنا جهت سده کبد و پیزر و برودت رحم و ادرار حیض و قولنج و تکلیف بادهای غلیظه
در سکم متولد شده پیش جهت بتهای که از ماده بارد و بلغم مثل ربع و متواتره و سرفه که از رطوبت باشد
و ست عضلات و اوقاع نفس صفة آن تخم خرفه مکی و بزر لبان ذکر دو درم ریوند چینی زراوند طویل
و مرجوج از هر یک سه درم ارزنباد و درونج از هر یک چهار درم مصطکی و حب بان و زعفران و کلاب
الملک و سنبل الطیب از هر یک دو درم اسنون و زنجبیل قسط المر سلیخه از هر یک سه اسایر قرنفل
شش درم خربق ابیض ورد احمر و شونیز از هر یک شش اسایر صبر سقوطری چهار دو درم
طفل سه دو درم ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند در وقت حاجت
استعمال نمایند حمرناء لؤلؤی منافع این مثل منافع ادات ارزنباد و درونج افیون
جند بیدستر فلفل و اظفار سلیخه هوم الجوس بزر البنج قسط سنبل الطیب جاوشیر از هر یک
شش درم حلبه سه درم مروارید ناسفته دو درم آمیخته سائله زعفران از هر یک یک اوقیه مرقشیثا
از هر یک دوازده درم ادویه را کوفته و بیخته بسه وزن ادویه عسل بسرشند اناناسیا المعوجة
بکبدا الذئب نافع است جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعاء و سپرز و درد عصب را جهت
خدر هر گاه طلا کنند بر بدن مثل سه درم و جهت درد کرده و عسر نفس و سرفه که از کثرت بلغم
جمع در سینه شود و قطع عشق و نزف الدم و نفث کند و بهم میآورد قطع عروق جگر را که عبارت
از اورده است نافع است جهت ناصور هر گاه طلا کنند با مثل مرهم و جهت سموم مشروبه با شیر
بنوشند و این مرکب از جهت آن مستحسن است که آشامیدن او در دو میکند شربت او
از مرض اذن الله تعالی و قوتش بعد از چهل سال ضعیف میشود صفة آن زعفران قرصاف فلفل
جند بیدستر جند البنج قسط المر فرنجمشک سنبل الطیب اصول الغافث عصاره
غافث جگر کرک شاخ سوخته رب بر از هر یک بجزو ادویه را کوفته و بیخته و آنچه جنبانیده
با شراب صاف جند البنج هر یا با جمهوری یا با مثلث یا با نبیذ زبیب و عسل جنبانیده
وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت از یک
تا نیم آناناسیا الصغیر جهت درد جگر و سرفه و درد معده و باد ها و قروح امعاء

وقروح سینه و شش و برای سموم هوام بسیار نافع است صفة آن سکبینه یا کمله یا آب زعفران قسط المر
سنبل الطیب قرصاف عیدان البلسان افیون سلیخه از هر یک چهار درم عصاره غافث شش درم
اصل السوس مکلوک دوازده درم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند الاقفطاد غان الاکبر هو الصیغة جهت سقوط جنین
و وجع الرحم و جمیع امراض بارده نافع است و این دوای هندی است صفة آن افیون جهاسایر
و چهار دانگ فرسیون شش درم اقاقیا پنج اسایر و چهار دانگ حلتیت سه اسایر و چهار دانگ
عاقرقرحا شش درم قاشر اکه نهار جشان است و قاشر ستین که شش نبدان است از هر یک
چهار درم ابریشم مغربی دو اسایر نقره محرق شش درم سداب محرق شش درم تخم سداب سه درم
شکوفه کرفس از هر یک چهار درم گل نرمنک اصل الکلیج از هر یک شش درم تخم کرفس مقل
ازرق حب البان قصب الذریره سلیخه زرنباد درونج سنبل هندی از هر یک دو اسایر
بزر البنج کرفس سه اسایر دو درم تخم خرفه دو اسایر جند بیدستر المغربی هفت اسایر کبریت اصفر
پنج اسایر صمغ عربی میعه سائله از هر یک سه اسایر دو درم کندر کرنج سه اسایر و چهار دانگ
دهن البلسان سه اسایر دو درم جند بیدستر نه اسایر و دو درم و چهار دانگ دبق مغربی
پنج اسایر و چهار دانگ قردمانا شش اسایر ساذج هندی سه اسایر و چهار دانگ قاقله کبار
پانصد دانه درست قرنفل ذکر پنج اسایر قرنفل انثی سه اسایر افرودیکان دو اسایر و دو درم
قرفه دو اسایر و چهار درم مروارید ناسفته پنج درم سندروس کهار و بلید هم دو فراو مرارة
البقر از هر یک دو درم زراوند طویل بیست اسایر زنجبیل فلفل اسفرز از هر یک شش اسایر طوطیا
بعضی گفته اند که دارا دانگ است بوزیدان از هر یک دوازده درم سوبار دو دو اسایر
و دو درم چهار دانگ بهمن سرخ و سفید از هر یک دو اسایر چهار دانگ مرارة الذئب
و مرارة الغراب و مرارت الدب از هر یک یک درم ادویه را نیم کوب ساخته و صمغ را
در شراب خوب خیسانیده تا هفت روز و بعد از آن ادویه را نیم کوب مذکوره را بخته
بر او بریزند تا بحد لعوق شود در دیگ سنگی پاکیزه کرده بعد از پنج شش جوش

از بالای آتش

از بالای آتش بردارند و سرد کنند طبیخ الصیغة العرجا بگیرند کفتار ماده پیر زنده را بیندند دست
و پای او را بقیه بیفتند و بیندازند در دیگ مس بر آب جوشان و بریزند بالای او ترش ابیض
و شب از هر یک یک کف و سرد یک را بپوشند و باتش نرم بپزند تا مهرا شود و بعد از
ان از آتش بگیرند و سرد کنند و شوربا بر او از لوبیا و استخوان و موی او پاک کنند و بان
شوربای را در دیگ پاکیزه کرده بریزند بر او از روغن بلسان و روغن ناردین از
هر یک یک سکرجه و باتش نرم بپزند تا ملتئم شود بعد از ان عسل بقدر شوربا
بر او ریخته بریزند تا انکه قوامش همچو قوام عسل غلیظ کردد پس بریزند بر او ادویه معجون
را و از آتش برداشته در ظرف شیشه که آشتند وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند
و قبل از شش ماه اگر استعمال کنند مهلک خواهد کرد قطعا غان الاصغر جهت البان
کندش حما پالوس نافع است سلیخه اشق لبان ذکر اصل السوس المکلوک عیدان
البلسان تخم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچینی جند بیدستر هزار جشان شیشه
شطرج هندی تخم اترج و اکر دیا و زراوند مدحرج و قاقله پیه و سکر و حب الغار دو درم افیون
از هر یک دو درم زعفران فلفل بزر البنج از هر یک دو درم فرسیون هفت درم بزر الحرمل و قنطوریون
و ساذج هندی و تخم الکرکدن خربق ابیض مرارة الفیل و قسط المر از هر یک چهار درم طلا
و نقره سائله از هر یک دو دانگ سائیده زرنباد درونج و کاخوز از هر یک سه درم سنبل
الطیب هشت درم مسک دو دانگ افیون پانزده درم ابریشم خام ملح هندی سه شان ذکر
و کبریت بحری سوخته و قنه و حجار شبه که پاک کرده باشند از ادانه و حبوب و فرفیون طوطیا
و پنج شاه دانه و ترنج و مانخواه و صعتر فارسی و پنج زوفرا و حب الکبر از هر یک یک درم ادویه را کوفته
و بیخته و صمغ را در شراب یا کاسنی خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از شش ماه وقت حاجت استعمال نمایند اصغر سلیم جهت مرة سوداء و وجع الصبیان
و درد رحم صفة آن فلفل ابیض زنجبیل ملح هندی و قسط المر از هر یک شش درم افیون
و فرسیون و جند بیدستر و زعفران و فرفیون و مصطکی و عاقرقرحا از هر یک پنج درم سعد

کوربارد و نارمشک

و هزار حب آن فاشرستین که شش بنان است از هر یک چهارم درونج زراوند طویل از هر یک دوم دهن
البنات و ماء الکافور از هر یک چهارم ادویه را کوفته و بیخته بروغن بنفشه و ماء الکافور حب
نموده باسه وزن ادویه بعسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و
سقوط او بمثل عدسی با آب مزبخوش جهت عدد و باعث نافع است **کلکلانج الاکبر** دوا است
معجون هندی است جهت درد معده و تنهای کهنه و نشیت و عسر البول و برص و بهق و بلغم و سرفه و قطع
و فروج شش و عطش و زحیر و حمی و برودت بدن و کبد و درد سپرز و دد ملها و قولنج و زیرداب
و امراض زنهای آبستن و اشتهای طعام نافع است و قوتش پنج سال باقی است **صفة آن** هلیله
سیاه بلیله شیراج دانه پرون کرده و ابریج و فلفلیه و تخم کرفس و شطیرج هندی و فلفل
و لسان العصافیر و زیره کرمانی و هندی که شونیز است و اشقیقل یعنی گفته اند که شقاقل است
و ملح دراند و هندی و جنبیل و ملح العین سیاه و سرخ و نانخواه از هر یک سه آن تربد سفید یک رطل
ادویه را کوفته و بیخته شیراج دانه پرون کرده سه رطل در سه چهار رطل آب شیرین بپزند تا
معتدل بپزند تا ثلثش باقی ماند و از بالای آتش بگیرند و صاف کنند و ثفلش را بیندازند و شکر
سفید چهار رطل با روغن بنفشه و باشش اهوار بپزند و حرکت دهند تا شکر گداخته شود و غلیظ
شود ثلثش و روغن شیرج تازه سه رطل بر او ریخته حرکت دهند تا آب مزوج شود و از
آتش گرفته ادویه را کوفته و بیخته را بر او بپاشند و بهم زنند تا ممزوج شود و در ظرف صینی گذاشته
وقت حاجت استعمال کنند قدر شربت از او سه مثقال تا چهار مثقال است **کلکلانج الاصغر**
منافعش مثل منافع اکبر است **صفة آن** هلیله هندی و بلیله شیراج دانه پرون کرده فلفل و فلفل
شطیرج هندی صبر زرنب حب النیل ابریج تخم کشنیز خشک نانخواه فلفلیه تخم کرفس
لسان العصافیر زیره کرمانی اطوط از هر یک پنج درم چهار شنبر از دانه پرون کرده ملح
هندی و قرفه و سذاب هندی و هیل بوا که او شوش میگیرند و اگر یافت شود عوض او فلفل
کبار است و حبه السودا از هر یک سه درم تربد سفید و روغن شیرج از هر یک بیست استار شکر
سفید صد و بیست استار مویزدانه پرون کرده دویست و پنجاه استار آب انجیر ده رطل

صفة آن هلیله شیراج دانه پرون کرده سه درم مویزدانه پرون کرده شش درم با چهار رطل آب بپزند
تا ربعش بماند و آبش را صاف نموده در دیگ پاکیزه بریزند و شکر را بر او انداخته باتش نرم
بپزند تا شکر گداخته شود و مثل عسل غلیظ شود پس ادویه مدقوقه مسحوقه را بر او ریخته در بالای
آتش حرکت دهند بعد از آن روغن شیرج را نیز ریخته بهم زنند تا خوب ممزوج شود و مثل خمیر
گردد و آتش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی که آشتند وقت حاجت استعمال کنند
معجون هندی جهت کلکنج نان شرب و دلک او را مجرب دانسته اند و بجهت اکثر امراض باردهٔ
رطبه و عاری نافع است زیره کرمانی دو مثقال قرفه یک مثقال لفظر هر یک یک آن دارفلفل صد عدد
فلفل سیاه دویست عدد قند بیست و هشت مثقال باوزن ادویه عسل بسرشند قدر شربت یک مثقال
دو مثقال است و نانخواه را آهیخته مضغ نمایند جهت کلنت نفایت مؤثر است **معجون سقیلیثا**
جهت صرع و سکته و فالج و لقوه و تشنج و لسان و عشا و خوف و خشب النفس و خفقان
و خیال فاسد و تغیر عقل و درد اندرون و شش و بادهای غلیظ و درد مفاصل و نقرس و درد
رحم و دوار و سقوط جنین و جهت نگهداشتن جنین در شکم اقمهات و سعوط او صداع و شقیقه
را بسیار نافع و شرب و طلای او بر زبان جهت کلنت و طوبات دهان نهایت مفید است
و این معجون را ماهیلیه ذهبیه می نامند **صفة آن** مسک خالص دماء و عیدان لبان
و فرسیون و سنبل نطر و تخم کرفس و تخم سداب و کندر و کبریت اصفر احمر الاقبر جبیرا و حجر
شعر جیه و کافور و خرق ابیض و سیاه و میعه سائله و سعد و مامیران چینی و تخم هلیون و
بدستان که کف الکلب است و اصابع اصفر و بیخ کاسنی و حب الخلب و کشت برشت و خردل
ابیض از هر یک دو درم مروارید سفته و زعفران و سذاب هندی و سلیخه و دبق غیر مقشر و جوز بوا
و فقاح الاذخر و خبد بیستر و تخم جرجیر و تخم ذوفرا از هر یک دو درم و طلا و نقره سوده
و ذرب و حب البان و کندر و طباشیر و طلاق الاکفه و خوف الثعلب و لوبیا نیم کبر از هر یک
نیم درم ابریشم خام غیر محرق و فلفل سفید و زرنیخ و بیخ سبت و تخم شبت و خطمی
و لسان العصافیر و ملح هندی و صعتر فارسی و عاقرقرحا و زراوند مدحرج و بندق هندی

و ابهل و قیصوم و هزار حب آن و آن شش بنان است از هر یک چهارم قرنفل و سنبل الطیب و قسط
المر و حرمل هندی و ریسا و شان و قاقله از هر یک سه درم بیخ سوسن اسمانجونه و بسباسه
و فلک چهار راه و ماء الکشوث از هر یک یک درم و مصطکی سه درم تفاح بیست عدد تخم ازاریج
زوفای خشک از هر یک شش درم فلفل سیاه و دارفلفل و زرنب البیض الابیض و زراوند طویل
و افیون از هر یک بیست درم اکلیل الملک چهار درم و نیم بزرقطونا و سداب از هر یک چهار درم
و دوالک ادویه را کوفته و بیخته بیخیا نند از آنها آنچه خیسانیده است بشراب کهنه یا آنچه قائم مقام او باشد
کهنه یا آنچه قائم مقام او باشد و باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف گذاشته
بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت مثل خردلی با آب بیخ ازاریج و بیخ کرفس از دو
بقدر حبه با آب شیرا بیخ یا آب مزبخوش در وقت اتفاق و اهتمام طلوع شعری یا ثانیه
است که عبارت از کلب الجبار است **معجون بزرجلی الاکبر** که جوان دارد و کوینده جهت هضم و برص
و بهق و فوبا و سکته و جرب مزمن و تقویت ذهن و رفع نسیان و امراض باردهٔ رطبه نافع است و حقیر بجای پیش خود دارد کرده **صفة آن** هلیله کابلیه آمله شطیرج هندی مکه
۸۲۴ جوز بوا هندی هیل قشر کندر مرتوفو قلفل دار فلفل فلفلیه هوفا رقیون مامسکی
عصاره سقیل ساذج هندی مکه ۸ آن پیش از زرق عرق آن جدوار بیل دو وزن ادویه با نوشش
حل شود بدغایت باسعید مثقال بات بسرشند قدر شربت تا یک مثقال **کاسکنج** دوای
معجون فارسی است نافع است جهت امراض بسیار خصوصا امراض اطفال و صبیان که اسهال
عارض شود صرع و لقوه و فالج و تشنج و جهت حفظ جنین در شکم مادر و اصلاح رحم و درد رحم
را بسیار نافع است و سعوط کرده شود و باین جهت جمیع آن چیزها که سعوط بشیشا کرده
شود **صفة آن** سلیخه حفت افریدون بیخ لفاح و تخم ازاریج و حرمل و حب الابهل
و زراوند طویل و مدحرج و مسک و عنبر و حب البان از هر یک چهار درم قرنفل قرنجشک
از هر یک بیست و چهار درم هیل چهار ده درم قسط المر و جوز بوا و هلیله اصفر و انیون از هر یک
هشت درم قرفه و زرنیخ اصفر و شونیز و تخم خیر زرد از هر یک دو درم یم سکنج و زرباد

و دارچین و سکبینج کندر مر صافی از هر یک پنج درم سعد و سیاه و زعفران و خربنا و مسک و حب الغار
و حب الغار از هر یک ده درم صمغ اثل و بروج صمغ از هر یک پانزده درم مر و اسفرم و ورق اسپس
از هر یک سه درم ادویه را کوفته و بیخته باسه وزن ادویه عسل بسرشند و در ظرف گذاشته وقت حاجت
استعمال نمایند بعد از شش ماه قدر شربت یک درم تا یک مثقال **صفة مزینا** که موصوف است در
کاسنی و قصب الذریره اظفار الطیب لبان ذکر و میعه از هر یک چهار درم اشنه و قرفه و عنزروت
و مسک و عود هندی از هر یک نیم درم ادویه را کوفته و بیخته با شراب کهنه مخمر کرده قرصها
سازند و بگذارند تا خشک شود و در وقت حاجت استعمال نمایند **صفة معجون المسک** جهت
درد جگر و ضعف معده و برودت آن و تفتیح سدد و کلیه و باد های غلیظ **اخلاط آن** مسک
و سلیخه و سنبل الطیب و ساذج هندی و لک پاک کرده در بوند مهنی و طباشیر روی از هر یک
دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی مکه سعد هندی قرنفل و مر صافی از هر یک
نیم درم ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند قدر شربت مثقال
با فلاب آب گرم **صفة دواء الکرم** صغیر موافق کامل جهت درد جگر و سپرز و ضعف معده
و امراض شکم و زرد آب نافع است و در کلی خمار را نیکو کند **اخلاط آن** سنبل الطیب اذخر
زعفران سلیخه از هر یک دو درم دارچینی و مر صافی و قسط المر و فقاح الاذخر از هر یک
یک درم ادویه را کوفته و بیخته باسه وزن عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند و در وقت
حاجت بکار برند و در اکثر نسخ اجزای مذکوره مساوی اند و هزار و هفتاد و هشت حبه نیا نیند **صفة**
معجون طباشیر جهت صداع جگر و سپرز و سدها و درد معده و گرده و مثانه و تنهای که بطول
کشد و جمیع زردهای کرمانی نافع است **اخلاط آن** طباشیر و مر فلفل سیاه از هر یک ده
درم قسط المر ساذج هندی سنبل الطیب زراوند مدحرج و ریوند چینی از هر یک یک اوقیه
ادویه را کوفته و بیخته باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت یک درم
صفة آن معجون خود بخر جهت درد معده و جگر باردهٔ و قشعریره و تنهای بلغمی
و تب ربع فودنج نهری و فودنج جبلی و قطراب لیون و سیالیوس از هر یک دو و نیم درم

درهم تخم رازیانج و تخم کرفس مایوج و دشت از هر یک چهار درهم کاشم پانزده درهم فلفل سیاه
چهل و چهار درهم ادویه را کوفته و بحریر بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر نیم رطل
از یکدرهم تا دو درهم با آب گرم صفة **معجون تمر هندی** جهت عسر البول و قولنج نافع و پیشتر آنها
میکنند در هر وقت از زمستان و تابستان **اخلاط آن** خرمای هندی تمر هندی کان دانه بیرون
آورده مقشر پانزده درهم را بکشیا نه روز در فلی خمر خیسانیده پس بیرون آورده بیرون فراخر بعد از
سه روز بنا و سداب خشک از هر یک هفت مثقال فلفل سیاه صد دانه زنجبیل سه مثقال بورق آفتر
یکمثقال بادام شیرین مقشر از هر هر پوست سر دو کوفته و بیخته با تمر بیخته مخزون نموده با سه وزن
ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت چهار مثقال با آب گرم **معجون زبیب** جهت صرع و سکته
و حجر بحر به نموده هلیله کابلی و آمله و هلیله زرد و بلیله و اسطوخودوس از هر یک ده تم عود
الصلیب پنج تم عاقرقرحا سه تم کوفته و با سویز دانه بیرون کرده بوزن آن بسرشند ترش
از نیم مثقال تا یکمثقال **معجون جالینوسی** جهت امراض مغز و سودا و ورم و سده جگر
و برودت کرده و مثانه و اصلاح حال بدن نافع است فلفل سفید هیل مقطر بحر سنبل
الطیب عود صلیب قصب الذریره تخم شورد زرنیخ سعد خولنجان قرنفل دارفلفل دارچینی
اسلیخه اسارون زعفران مصطکی با عسل **معجون** تا میند **لنخذ دیگر** از کامل الصناعه فلفل
سیاه حماما سافوج تخم کرفس هنون عاقرقرحا تخم انجره تخم سداب کوهی قسط بحری
سنبل الطیب قصب الذریره زعفران مکه ۵ م **معجون عود ملین** از اشتیا ابوی جهت تقویت
معده که با پیوست بشم هیزن کنید دارچینی اسلیخه زعفران فلفل سیاه فرنجمشک زرنباد
از هر یک پنج ی سعد زرنب سافوج قرنفل از هر یک سه ی عود خام هفت ی اجرود
دو دانگ کافور یکدانگ ترمد چهار ی تمک یک ی با عسل و شکر بسرشند و اگر مشک
و عنبر از هر یک ی هلیله کابلی سه ی محموده دو مثقال را داخل کنند بهتر خواهد بود **معجون**
عود ملین عود مشکنا عنبر جدوار دارچینی مصطکی فلفل فی نفسه از هر یک یک ی
و نیم بادرنجبویه کاوبان بادیان تخم کرفس سنبل اکبر ترکی پوست بیخ از هر یک دو ی

عسل

عسل بسرشند و در لنسخه شیخ ابوی کافور یکدانگ و نیم دارد و عود دار و پوست بیخ را اضافه
هرگاه خواهش عود ترش خواهند آب به شیرین و ترش و آب انار بریان و آب سیب ترش
و شیرین و آب لیمو از هر یک صد و پنجاه مثقال با سه صد مثقال قند بقوام آورند و ادویه را
با آن بسرشند و ورق طلا و نقره از هر یک نیم مثقال اضافه نمایند **معجون سفرجلی قابض**
پاک کرده تخم عسل تخم فلفل دارفلفل زنجبیل پنج مثقال هل هفت ی قاقله سنبل قرنفل
دارچینی زعفران بستور سا ی به را از پوست و دانه پاک کرده حمرا بیخته و از سیر و بریان
در شیر پرورده کرده با عسل بقوام آورند با ادویه ترکیب نمایند مقدار شربت تا چهار ی
مزه عوفی جهت قوت کرده و جگر و باه و معده و سر درد و بر یک مثانه نافع است
و باه را بسرشند تخم کرفس بادیان تخم کزر تخم اسبت تخم نرمه ترک ناکواه مغز تخم خرفه
و خیار پنج کرفس از هر یک پنج ی عاقرقرحا زعفران فرصه قه مصطکی عود از هر یک دو ی
اسلیخه قرنفل فلفلیه کبابه از هر یک سه ی عنبر نیم ی با عسل بسرشند مقدار شربت تا
مثقال بعد از چهار ماه بخورند **معجون ماسک البول** جهت حبس البول و تقطیر آن نافع است
و مجربست بلوط مقشر مغلو پانزده م حرف و مرصاف و تخم سداب از هر یک یکدرم کندر
حب الآس جوز بوا السیاه قرنفل هلیله سیاه از هر یک دو م سعد شونیز هیل از هر یک
سه م انجیر خشک پنج ی با عسل بسرشند قدر شربت از سه تا پنج ی است **معجون النبات یلین**
جهت نفع و برودت معده و زعفران کاشم بزر اسداب تخم کرفس زنجبیل جاشیر
الصنوبر انگبار از هر یک شش ی با دام مغز مقشر بادیان از هر یک دو م فلفل است
بسه وزن ادویه با عسل بسرشند **معجون قفی** جهت سردرد و درد جگر و سینه و آلات نفس
و معده و شوصه و صفای آواز و ادرار البول و درد سر زمویز بی دانه یا قشمش دو
پنج مثقال زعفران سنبل الطیب اسلیخه دارچینی دارشیشعان یک ی قصب الذریره
نفع الاذخر علاء البیطم مقل ازرق دو ی و نیم مرصاف چهار ی صمغ الشراب
یا فانیذ مقام شراب خیسانیده با عسل ۱۴ ی بسرشند و قدر شربت یک ی تا سه درم

جهت درد جگر و معده و جهت درد سینه و شش با آب رازیانه **معجون حلتیت** جهت نفخ و بیخ و
سده و کلیه و باه و کزیدن هیم گزندگان حلتیت فلفل مر سداب خشک بالسویه بحریر
بیخته با عسل بسرشند قدر شربت یکمثقال **معجون بخشت** جهت بواسیر و باه آن و بیکو کردن کونه
و تقویت احشا و اعضا نافع است و اورا فنجنوش نیز گویند هلیله سیاه و آمله بلیله فلفل دارفلفل
زنجبیل سعد شطرج هندی سنبل الطیب از هر یک ده ی تخم کندنا از هر یک چهار ی خبث الحدید
مقشر مخفف بر روغن بادام شیرین جوشانیده ده ی با سه وزن ادویه عسل بسرشند و اگر دو ی
یا یکمثقال مشک در او کنند اولی خواهد بود **معجون قولنج** اگر بحر ابت هند رکن الدین مسعود
است سداب خولنجان اسلیخه پنج کبر و سداب پنج هفت مثقال و نیم نیکو بسلخته و یک در کلاب
خیسانیده پس بجوشانند تا آنکه صفای آن صاف نمایند بعد از آن زرنباد و مصطکی و نارمشک
عود بوست ترنج دارفلفل کاشم تخم کرفس ساذج هندی هنون اذخر بهاروس تخم ترب زرنب
صغیر فودنج دارچینی حلتیت مکون کرمانه قرنفل و حرف از هر یک دو ی و نیم جند بنصف وزن
مذکور که یکمثقال و ربع باشد بحریر بیخته پس سه مقابل عسل را با کلاب مذکوره بیخته بنا و ادویه را
با این عسل بسرشند و روغن بادام تلخ بیست مثقال اضافه کنند و اگر خواهند باشند که عسل
قوی تر باشد اضافه کنند با فلوس چهار شنبه قدر که خواهند **معجون ذوفا** جهت نزلات و مواد
مجتمعه در سینه مجرب جوم الوراح ربت سوس زوفا خشک بر سیاوشان از هر یک دو ی
قردمانا فلفل از هر یک یکمثقال مغز بادام تلخ نیم مثقال زراوند گرد تخم انجره از هر یک
پنج ی عسل سه وزن ادویه بسرشند و هر روز دو مثقال را با این مطبوخ بنوشند اگر
زرده عدد تمر هندی سویز بیدانه از هر یک دو ی حلبه تخم کرفس تخم رازیانه بسیاوشان
اصل السوس زوفا خشک فراسیون از هر یک پنج ی در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع
آید پس سه حقه کنند و هر روز یکحقه را با دو مثقال معجون مذکور بخورند و چون مطبوخ
آخر شود باز همین دستور ترتیب دهند و هر ماه دو روز متعاقب یکدیگر با این دوا
نمایند اصل السوس خردل تخم ترب تخم شبت جوشانیده صاف کرده بشکنجبین

عسل بسرشند

جهت بهم شدن و تقویت کردن معده و تقویت کردن سه غلاب **معجون ملوکی** جهت قوه باه و شهوت و قوت و صحت
بسیار مجربست جوز بوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر پنج ی از هر زرنباد دارچینی مصطکی عود
زعفران از هر یک سه ی قاقله کندر از هر یک یکی ی اشنه دو ی مشک نیم ی قند گلاب
از هر یک دو ی قند را در گلاب حل کنند و عسل بقدر کفایت اضافه کنند ادویه را بعد از قوام بسرشند
شیر بز یک ی **معجون جلالی** جهت زیاده کردن منی و قوت جماع و صحت و ضعف کرده و معده
و اشتها مجربست سنبل الطیب قرنفل قند دارچینی قند از هر یک دو ی هنون تخم کرفس
از هر یک یک ی زیره کرمانی مقشر معلق مصطکی نعناع خشک عود نیم ی فلفل ی یا یک
مثقال و شیر بز ده درم **از مجربات ابو زهری** جهت صرع که در یک هفته کند باذن الله متعوذ
اسطوخودوس عاقرقرحا سفایج بالسویه با مویز و خیدان بسرشند شربت تا سه مثقال
معجون الفرع مجرب است جالینوس و اورا اسرار الاطبا نقل شده و به تجربه رسیده است قرقرها
ده ی حلبه نمایند و از مخفف زنگ بگذرانند و بعد از آن در ماء با سرکه کهنه ده ی آب بنه
و با عسل بسرشند شربت دو م با سه مثقال آب گرم **معجون حبه صرع** از تالیف حضر
در تقویه دماغ و دفع سدد و منع بخار و امراض مرکبه دماغی مجربست و به زیادتی الصرع نوشته
نموده سیاه الیوس عاقرقرحا اسطوخودوس حلبه عشره مثاقیل غاریقون خشه مثاقیل و
هلیله کابلی هلیله سکه سبعه مثاقیل جدوار نه بعض الطبقه فردمانا فوا نیا زراوند مدحرج
حلبه تمه مثاقیل زیت نیم زرع العجم صفف الادویه الشربة الی مثقالین عذوبة و عتیقه
معجون عقرب جهت سنگ کرده و مثانه عقرب سوخته حنطیانا سه ی زنجبیل یکی ی
فلفل ی دارفلفل ی کاکنج پنج ی حبه نیم ی با سه ی عسل بسرشند بعد از شش ماه به
نفع دانگ و به نافع نیم دانگ به هند **معجون ابو ماهر** مسهل بر نیاق جهت فروع کرده
و مثانه و بخار بول و حبس آن و حرقة البول مفرح بغایة مجربست و جهت امراض رحم
بسیار نافع و مدر حیض و مسکن دردهای اعضا و تناسل و مانع صعود ابخره بدماغ
و مقوی اعصاب است قدر شربش در اکثر علت یک ی با سه و قدر شربت الاغ و اسهال

العسل در مزاج بسیار حار باشرت به در تب غوره و در سوء علت مثقال با نیم درم آب سرکه
و در ربع با شربت مورد یا رب غوره و مثال آن و جهت او از حیض با آب نخود منقوع و مانند آن
از ادویه مدره حیض گل مختوم تخم خطمی و جاوشیر تخم خرفه مغز تخم خربزه و کدو و شیرین دم و مانند آن
از هر یک سه آلیه پنج آلیه قیرسی پانزده آلیه گل ارمنی مغسول ده آلیه دوغ محرق شش آلیه کاکوی خشک
سید مروارید از هر یک یک مثقال دینم عصاره چغندر آلیه فلفل انیسون زوفا خشک صعتر
تخم کرفس انیسون مکه چهار آلیه صمغ آلوش شش آلیه کیراجب آلفت که بهش نمرت حب صنوبر
صندل خرنوب مغز مغز بادام کوهی مغز پاهای شیرین مغز از پسته مکه هفت آلیه ساق صعتر
غوره خشک طین فارسی گل شیراز شرت ریوند رامک ظفر مطبوخ خشماس سیاه و سفید بزر البنج
از هر یک سه آلیه کنجد حب عدس افیون رب سوس مکه دو آلیه عسل کف گرفته سه وزن
ادویه **معجون سیالیوس** جهت اسهال مزمن نافع است مکرر مورد اناو و سیب دوائی در باب صمغ
قائم مقام این علیتوانند بود سیالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یک دو آلیه غاریقون
صمغ کتیرا آلیه قردمانا حلتیت رزاوند مدحرج از هر یک دو آلیه دینم ادویه را نیم کوفته و آب عسل
و روغن بادام عسل را بقوام آورده ادویه را با او بسرشند **حقه** دواء الکرکم الکبیر از مرکبات جالینوس
است جهت دردهای کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظ آن کو و شکیب بدسته جمیع است
غذا را و پرا کنده میکند بادهای غلیظ را و ادرار میکند بول را و جهت جمیع دردهای مثانه و کرده
و رحم که از سواد غلیظ باشد و از برای صلابت رحم و مثانه و جهت استسقا و غیر آن نافع
است زعفران فوتنج سنبل الطیب انیسون دو قو هاردون راوند فطراسالیون قسط
شیرین سکنجبین فتاح اذخر حب البلسان فوه رب السوس عصاره غافث سکبینج قدوقدون
جبه روغن بلسان نیم اوقیه شراب صاف گبرده بسل بسرشند قدر شربت یک درهم با شراب
عسل **معجون مقل** جهت جوابیر و اورام مقعده نافع است و بادهای شکنه و خون بواسیر با نمر
دارد پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله شقر تخم سپندان تخم کندنا تخم زنجبیل از هر یک

سفید صح

نانه **معجون حب القطن** جالینوس در او از جالینوس عظیم النفع است اسهال و سهوة باه میکند بعد از
نومیدی و آواز را صاف و سست و مسکن سرفه و صعف کلیه و مثانه را زایل میکند و جهت حرقت
بول نافع و مسکن درد و مثانه را میپزاند و دشواری نفس در بول را نافع است قدر شربت
دو مثقال و قوتش تا سه سال باقی میماند لب حب القطن آلی دار چینی فرنفل حب الصنوبر
تخم انجره از هر یک چهار آلی شقاقل زنجبیل از هر یک ده آلی دارشیشعان هفت آلی
قسط شیرین بزر کتان مقلو مصطکی از هر یک چهار آلی با سه وزن ادویه عسل کف گرفته
بسرشند **معجون یاقوت** جهت تقویت نفس و حصاة و نجابت قوت خون بر مستی بیدار
زجاج صاف سفید محرق رماد عقرب رماد بیخ کلم لوته دار که کرنب است رماد ارنب
حجارة الاسفنج رماد پوست تخم مرغ که جوهر از او بیرون آمده باشد حجر الهود صمغ جوز
وج از هر یک یک آلی قطر البلسان دو قو مشکطرامشیع صمغ عربی تخم خطمی فلفل سیاه
از هر یک یک آلی دینم با عسل سرشته از یک مثقال تا سه مثقال را با آب طین خشک و نخود
سیاه بنوشند در رماد الاربعین است که جوشکوش را وج کرده در ست در ظرف خزفی که شسته
بگل حکمت گرفته در تون حمام یا تنور گرم بگذارند تا بسوزد **معجون** از ابن هبل جهت وجع
الفواد و تقلب نفس که از برودت معده نافع و بسیار مقوی معده است کمالی زنجبیل فلفل زرنباد
دار فلفل زراوند طویل دار چینی سارون از هر یک دو جزو مصطکی زرنباد فوتنج انیسون
از هر یک یک جزو جند بیدستر نیم جزو با یکوزن عسل شهد کلفته بسرشند قدر شربتش دو آلی **معجون**
افسنتین جهت درد معده و وجع الفواد که از مواد سوداوی باشد بغایت نافع است انیسون
تخم کرفس افسنتین سکنجبین جند بیدستر انیسون عسل هر وزن **معجون** جهت رباح بواسیر
و صداع بارد و تقویت معده و تقویت باه سنبل الطیب قرنفل دار چینی حب بان فلفل سفید
دار فلفل سارون سکنجبین قصب الذریره سعد تخم مورد زنجبیل قرفه پاشوت عسل هر وزن
ادویه الشربة الی مثقالین **معجون دبید الورد** مفید است که مثل همه اخراج و درد را
است جهت انواع صداع بارد هر قسم که باشد و منع صعود ابخره میکند و جهت دوی و تهیج

دصعف

و ضعف معده و دیگر انواع استسقا و کلیه و سیاه ورام و دیدت و صلابت نافع است و لهذا جاری
در درجه اولی و قدر شربت از دو مثقال تا چهار مثقال سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی
اذخر اسارون قسط شیرین عصاره غافث بزر الکشوث قوقاء الهنود بزر فهد بابزر کرفس
زراوند طویل حب بان فرنفل دانه هیل عود از هر یک یکجزو درد منزوع الاقناع مثل الجمیع
با سه وزن ادویه عسل بسرشند و حقه جهت صاحب طبع یابس پنج جزو محموده اضافه کرده
و بغایت نافع است **دواء المسک شیرین** که دواء المسک عار نامند جهت خفقان و مرسودا
و ضعف دل و معده و دماغ که زمان آهن را بهم سر و مسک خشار را بیکو کرداند زرنباد
دردی از هر یک نیم لؤلؤ کهربا بسد ابریشم المفرض عنبر محرق کندر هم و نیم بهمن احمر و اصفر
سافج هندی سنبل الطیب قاقله کبار فرنفل حب بید بستر از هر یک چهار دانگ زنجبیل دار فلفل
از هر یک دو دانگ مسک تبت دانگ و نیم با سه مثقال عسل صاف آمیخته بدیده بسرشند **دواء**
المسک نافع از قرابادین حنین از جهت خفقان و ورم کلیه و رطوبت معده نافع است سنبل
فرنفل مسک سرخ صاف سافج هندی از هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس از هر
یک چهار درم صبر سقوطری فستقی از هر یک اشت درم لوبیا چلین شش درم جند بیدستر یک درم
و نصف سرو و رساب گرم ملی نامند با سه وزن ادویه عسل خام بسرشند **دواء المسک نافع**
مقوی اعضای رئیسه موافق محرور المزاج جهت خفقان حار و نافع است غنچه گلسرخ
طباشیر کشنیز خشک ابریشم مقرض گل کاو و نان کهربا مروارید زرشک سداب تخم خرفه لبه
صندل سفید از هر یک یک آلی فوفل گل ارمنی شسته از هر یک سه آلی نشاسته دو آلی مسک
یک آلی عنبر اشهب دو آلی ورق طلا یک آلی ورق نقره دو آلی قند سفید دو وزن ادویه
با آب سیب نوبر آلی عرق بید مشک نخود آلی لعاب کاو آلی بقوام آورند بسرشند و اگر
مسک خواهند بغیر تنها اکتفا نمایند و جیرد دو مثقال با قوت اضافه نموده و اثرش بسیار
قوی یافته **معجون فلاسفه** و مادر و الحیوة نامند از اندر جنس قدیم است جهت امراض باردة
مثل مفاصل و فالج و ضعف معده و دیگر و تقویت دماغ و حفظ و فهم و دیرقان و تهیج

استسقا و سنگ کرده و مثانه و تقطیر البول و امراض مثانه و معده نافع است درسیم گرم و خشک و محرق
اخلاط و مقرح محدرین و مصلحش شیر تازه و سکنجبین شیرین از ۱ مثقال تا ۴ چهار مثقال و قوتش تا
چهار سال باقی است قلقند و از فلفل و زنجبیل و دارچینی کند بلیله آمده چه صفو بر شطایر هندی یا بوی
بالسویه با سه وزن عسل بسرشند و از این لوبت نافع اضافه نموده و شیخ خشت الهدیه بجهة زرباب
و خفقان و نفخ زراوند مدحرج و حضیة المثقب بجهة لغوط و تخم الجزره بجهة نفضیه منزو کنجد
مقشر بجهة ۱۲ آل کلیه و بسکه و جز لوا و سویز منقی از ۱ یک لعقه از اجزای عشره اصل افزا
نمایند **نوش طاروی لؤلؤی** منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر قرشی گوید که
بهترین نخبات و مکرر تجربه شده بجهة تقویت اعضا و تربیت ضعیف معده و بدن و نفاست و بر
الکیفیه اشتها مفید است طباشیر مفید است طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل
الطیب مروارید لهربا گل سرخ از ۱ یک سه آل یاقوت لؤلؤ هاروت سعد عود هندی از خر
صندل سفید لوبت ترنج مسافج هندی سیب شیرین تخم بادرنجبویه دروغ هل زرنگ هیل دانه
خبر شهب دق طلا و نقره از ۱ یک دو آل مشک یک آل نود مثقال آمده را مهرا طبع نموده
از پرویزن بیرون کنند و با گلوزن و نیم ادویه شکر سفید و شهد آن عسل کف گرفته بسرشند
نوش باروی هندی که سلاله گویند جهة تقویت معده و جگر بغایت نافع است گل سرخ شش درم
سعد پنجدرم قرنفل مصطکی سنبل ۲ درون از ۱ یک سه ۴ قرفه زرنب زعفران قاقله بسیار
هل جوزبوا از ۱ یک دو ۴ باز آو ۱ سرخ شش مثقال اجزا یکر طلا آمده را در نه رطل آب به
جوش نند تا ثلث بماند پس از پرویزن بیرون کرده با یکرطل نبات سنجرز بقوام آورده بسرشند
قدر شربت از یکدرهم تا یکمثقال **معجونی که اشتها آورد** و خواهش خوردن و چیزهای بد را
دفع کند معروف بمعجون فقیرا ایارج فیقرا هلیلج کابلی و بلیله و مع نفط و ایارج کوفته بعسل
بسرشند قدر شربت از سه درهم تا چهار بطبیخ قوذیج **معجونی که دو منفعت** مثل معجون
فقیرا ی مزبور است و نبات مجرب است در معروف بمعجون هلیله کابلی ایارج هلیله
مجوز جندم مصطکی قاقله کبار و ناخواه از کنجد با شوبه بعسل بسرشند پس از طعام و بعد از

طعام بیاشامد

از طعام صید یا به بقدر خوردن و بجای گل نسته را با نمک شور کرده بخورد یا جوز جندم را شور
ساخته تناول نمایند و غذا آنچه سازد بکباب مرغ بچه **معجون جهة عرق مدنی** که رشته گویند
منقول از خط مرحوم ابوریوت هلیله کابلی لوبت هلیله آمله مقشر تربد سفید زنجبیل فیفل لوبت
با سه وزن عسل بسرشند خوراک سه مثقال **اطریفل صغیر** جهة اسهال معده و بواسیر و قوة
دماغ نافع است لوبت هلیله کابلی لوبت هلیله لوبت هلیله زرد هلیله سیاه آمله منقی مساوی
یکدیگر کوفته بروغن بادام یا روغن گاو چرب نموده با سه وزن عسل بسرشند **اطریفل کبیر**
جهة تقویه دماغ و قطع ابراج بواسیر و نفع معده و برص و بهق و اصلاح خلط سوداوی نافع است
هلیلج کابلی هلیله زرد بلیله آمله منقر الکرمش اجیج از ۱ یک شش درم سنطرج هندی تا نواه صغار از ۱ یک
دو اوقیه سنبل هال هیل وج از ۱ یک سه درم دارچینی دو درم فلفل سفید و اسود دینار مشک
ملح هندی از ۱ یک نیم اوقیه جنب الحدید سه اوقیه فردل یک اوقیه و نیم نوشادر نیم درم
بروغن بادام ترنموده با سه وزن عسل بسرشند **اطریفل مقل** جهة بواسیر و اسهال بلغمی
نافع است لوبت هلیله زرد آمله منقر از ۱ یک دو آل مقل سه مثقال در آب کنند تا حل نموده
و بهشت آل عسل بقوام آورده هلیله و آمله را با آن بسرشند **اطریفل مقل ملین** که جهة
بواسیر نافع است لوبت هلیله کابلی لوبت هلیله سیاه آمله منقر افتیمون اسطوخودوس از ۱ یک
ده آل تربد سفید نهت آل مقل سی آل فلوس خیار شنبر سی آل مقل و فلوس را در آب کنند تا حل
کرده با عسل بقوام آورند و ادویه را بروغن بادام چرب نموده بسرشند و استعمال نمایند
اطریفل کشنیزی جهة سرخ کبارات از دماغ و تنقیه سودای سوخته بمعده و تقویه حواس
نافع است اجزای او اجزای اطریفل صغیر بعینه و کشنیز خشک مثل نصف اجزا **اطریفل**
ماهان جهة برص و بهق و جمیع امراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت نمایند هلیلج کابلی
هلیله آمله از ۱ یک ده آل بزر الکرفس بزر الکرمش سنطرج سدر کنجد از ۱ یک سه آل ساذج
پنج آل بسفیدج اسطوخودوس از ۱ یک شش آل غاریقون شش آل قسط شش آل کندر مصطکی
اسنون قرنفل مرجوز بوا از ۱ یک شش آل فلفل دار فلفل دار سنگلا از ۱ یک چهار آل عسل

معدو ضعف آن که از رطوبت باشد و بجهة تهیج و غشیان و تهوع طبیعت نافع است معدو کبارات
و قدر شربت شش مثقال با شربت بنا پاک کرده از لوبت و تخم گل طلا در طل مشک بخشانند
تا مهرا شود پس بکوبند و از منخل گذرانند و دیگر عسل اضافه کرده بقوام آورند و این ادویه
را داخل نمایند زنجبیل و فلفل دار فلفل دار فلفل از ۱ یک دو آل قاقله کبار زعفران از ۱ یک سه آل
مصطکی پنج ۴ سفوف نیاره ۴ تر بروغن بادام چرب کرده سرشت شش تا هفت آل
با آب گرم و در لقمه دیگر کنند و دار فلفل چهار ۴ **معجون برتر تاشه** جهة قوت جذب
و تنقیه معده و امعا و سهل قوت و مجرب است اهیل قرفه سنج فلفل دار فلفل زنجبیل
کابلی مقشر قرنفل از ۱ یک یک آل آمله مقشر تخم کرفس سنبل الطیب زعفران مصطکی از ۱ یک
نیم آل تربد سفید محموده از ۱ یک دو آل عسل سه وزن ادویه شش برابر از یک مثقال تا یک مثقال نیم
معجون مسهل از تالیف جهة امراض حاره و مواد سوداوی بعد از نضج قدر شربت نافع
و جهة قولنج بسیار نافع است سنا مکی گل بنفشه از ۱ یک سه آل کلنج لسفایج از ۱ یک پنج آل
مغز تخم کافه پیت آل محموده مشروه آل کزارت اسکوس پنج آل هلیله سیاه لوبت هلیله کابلی
ورزد و روغن بادام از ۱ یک سه آل عسل دو وزن ادویه باید که در آن سنا مکی دو آل
و کلنج و بنفشه و هلیله سیاه ده آل هلیله کابلی سه آل جوشانده باشند بقوام آورده بسرشند
معجون مسهلی که بجهة کرم معده و حب القرع مجربست مرسل ابریشم هلیله کابلی هر یک ۴ تربد
مقل از ۱ کدام دو ۴ ادویه را کوفته و بیخته با عسل بسرشند و مجموع او یکدرم شربت است با دیگر قند
از تناول این دوا ایک ساعت بشربت نازه دو ساعت بخورد قدر دوا و قیه و قند از دوا الیه رزد
پرهیز نماید **معجون دیگر** جهة اخراج کرم که محرق اطفال باشد لوبت تربد غاریقون افتیمون
روسختج قسط تخم پیر کنار کابلی مقشر هلیله کابلی آمله مکه ۳ تربد مرسل شونیز مکشر اشیح
مکه ۳ آل مرسل ۴ با عسل بسرشته شربت پنج مثقال و دو درم کل بر کاسف با عسل و یکدرم
درم و نیم لوبت خشک نارج با آب گرم در اخراج کرم گرم مجربست **معجون سورنجان**
جهة مفاصل قاروبار و دو اخراج بلغم غلیظ سورنجان بیخش هفت آل بوزیدان دو آل

قسط هر یک هرج دو آی اصل الکبر کمون بسطیرج از هر یک دو آی هلیله صفر بنفسج آی تخم کرفس یک آی
و نیم تخم رازیانه یک آی و نیم فلفل ابیض صغر هندی زرق انجاز بحر از هر یک یک آی و نیم
سمغ مغشور سه آی تربد آهپنی سه آی تخم بنگ سه آی محمودة سه آی عسل کف گرفته سه مثل ادویه قدر
شربت آبی با آب گرم و اگر مداومت کنند دو مثقال و نیم کافیست **معجون نخاع** مسهل سودا
و بلغم غلیظ و جهة قولنج و امراض ماغر که از سودا باشد نافع است لوبیا هلیله زرد لوبیا هلیله کابلی
هلیله هلیله سیاه آمله عنصر از هر یک دو آی تربد بیخ بنفسج هفت آی غاریقون لبفنج از هر یک پنج
مثقال اسطوخودوس محمودة شوشی سه آی گل سرخ ربا السوس مصطکی سفید از هر یک پنج آی عسل
کف گرفته سه برابر ادویه شربت دو مثقال تا سه آی **لنخه دیگر** از هر سه اصفرات و جیمین
گوید از جالینوس است در اول گرم و فرو تش تا یک سال باشد است جهة ذحیر و درد معده و مثقال
و مالیخولیا نافع است هلیله سیاه بلیله از هر یک ده آی افتیمون تربد اسطوخودوس لبفنج از هر یک
پنج آی غاریقون بحر از هر معمول مرجان کهربا مروارید از هر یک یک آی گل سرخ زرنب از هر یک
حضض یک درم اطلیون از هر یک پنج آی و شیخ الرئیس سه آی طباشیر اضافه نموده و بعضی گندر
و مرزنجوش و هلیله کابلی از هر یک سه آی اضافه کرده اند با سه وزن عسل سرشته **معجون**
خیار شنبر که سمه قندی گفته اند جهة قولنج حاره و بارد و ریاح و زکام و نزله و درد سینه
نافع و ضعف معده سرد و بجهة دیر گذشتن او مصلحش استعمال او با آب طبیخ رازیانه و خطمی
و شبت و کاسنی است و قوتش تا سال باشد است و قدر شربش از پنج مثقال تا هفت آی
فلوس خیار شنبر صد آی با صد مثقال عسل بقوام آورند بنفشه و تربد از هر یک بیست آی
سکمونیا پانزده آی ربا السوس دوازده آی مع هندی هفت آی و نیم آنسون مصطکی رازیانه
از هر کدام پنج آی ادویه را با سی آی روغن بام اجرب بکوبند و بپزند چون جوشیدن فلوس
بعشت غلیظ و ضعف عمل میشود با یه بعد از قوام عسل با آن مخلوط کرده ادویه را شکسته
سرشت **معجون مبدل المزاج** از تالیف جیز جهة قطع عادت افیون نهایت است مجربست
و در رفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول

و قبض

و قبض اشتهای باه استعمال نماید کرد و قدر شربش تا یک درهم فلفل ابیض بزر البنج از هر یک پنج درم افیون
طین مختوم قوة تخم کرفس اجلک سه روز تا نخواه رازیانه سنبل قسط بادام تلخ از هر یک پانزده
درم مغز تخم خربزه پنج درم اشق سه درم با عسل و شراب سرشته و در بعضی نسخه زعفران پنج درم صاف
عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک درم زرنباد درونج لولو اسک از هر یک نیم درم کافور یک
دانگ و نیم و در بعضی نسخه جند بیدستر مرجان کهربا ابریشم از هر یک یک درم **برشعثا** ایده برکات
مثقال از خطط اسفلا ابو رام مرحوم حکیم مجربا قرره گوید بهتر از همه برشعثاست بزر البنج فلفل مصطکی
از هر کدام سه درم افیون ده درم زعفران پنج درم عاقرقرحا عود سنبل اسطوخودوس زرنباد بهمن سرخ
و سفید از هر یک ده درم عود بلسان چهار درم جند بیدستر دو آی خشخاش فرفیون نیم آی روغن بلسان
پنج آی اگر بنا شد بدل روغن زیتون **برش** راح المؤمنین از مخترعات حقیر است محلل و رادع
و مدر و رافع سودا و بلغم غلیظ و قولنج و مفاصل و عرق النسا و جهة سرفه رطوبت و ضیق النفس
و سنقاق و جنون و مواد سوداوی و صرع و نسیان و نزلات و صداع و فالج و امراض اعصاب و اسهال
و تقویة معده و ریاح و بواسیر و بعد بلوغ حرمل سی آی بود نرده آی زنجبیل آی خرکنج آی فلفل
بزر البنج افیون مکی سه مثقال تا نخواه اسنون بوست نارنج مکی بوست آی فرفیون سه آی رازیانه
ده آی عسل کف گرفته دو وزن ادویه مثقف بکوبند با عسل سرشته و چند روز صبح و شام
بر روی خاکستر گرم بریان زنند و مشک و آب فقاع اضافه نمایند تا بقوام لایق رسد و در مرض
با ادویه مناسبه استعمال نمایند **تریاق عطائی** جهة خفقان و ضیق النفس و تقویة اشتها
و سعال مزمن و تقویت آلات تنفس و مفاصل افیون نهایت نافع است مرصاف کند بصیغه سالمه
از هر یک پنج آی افیون جند بیدستر مثقال سنبل رازیانه افتیمون اسارون کبود رب السوس
عسل کف گرفته سه آی **ملونیای خاصه** حکیم کهربا مروارید ترتیب نموده در جمیع امزجه موافق است
بزر البنج فلفل زعفران مصطکی هر صد دانه عنبر سرخ لیثه مروارید ورق طلا یاقوت لبد
لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه بوست ترنج بوزیدان بهمن سفید دوقو بادرنجبویه کندر
اکیر ترکی بوست پرزن آورده نسته مکه سه آی کهربا ورق نقره زرنباد درونج سیاه مکه

سافج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل عود قاقله دارچین دارصینی شنجرف جرجیر عود بلسان خولنجان
سعد زرنب قسط بحر جوز بوا انیسون اصفر خشیه الشعب ریوند چینی غاریقون دارفلفل سنبل فلفل سنبل فطراسالیون
مرکی سیسالیه هل مکه سه ابریشم صندل سفید سنبل سفید سنبل طیب تخم کرفس کلنجی خشخاش سفید مغز
چلغوزه مغز پاچیل مکه مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مکه آفیون صندل اصل سه وزن ادویه
ملونیای مجرب قرص اعتدال الموافق امزجه حاره و باره و که جهة تربیت داده است و مسهل
کافظ الارواح نموده بزر البنج فلفل سفید افیون زعفران کثیرا خشخاش صندل سفید دارچین
طباشیر سنبل طیب کندر اسارون حلتیت حلتیت زرنباد درونج گل کاوزبان اسپاغول
عود قاقله سافج هندی جند بیدستر عود بلسان سعد زرنب قسط بحر جوز بوا انیسون اصفر
آمله بیرون برده دار فلفل سفید اسارون لله فوفل زنجبیل رازیانه سنبل فرنفل
فرفیون بوست ترنج بوست نسته ورق نقره مشک بهمن سفید و سرخ و حج تخم بادرنجبویه کوبیده
عسل سه وزن ادویه جهة بعضی این ادویه نیز اضافه نموده کهربا مروارید یاقوت لعل
لبد مرجان عقیق ورق طلا عنبر اشهب **ملونیای** محمود در افیون هر فلفل سفید
سنبل طیب اسارون تخم کرفس سه زعفران کل سرخ مشک بهمن عنبر ورق طلا
بیخ عدد و نقره صد عدد و هیل دارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل کندر افیون از هر یک چهار مثقال
برشعثا ایده برکات که مرحوم ظهیر الدین علام الاسلام قاری سیفی نماید که از خطط ایده برکات نسخه
نموده ام حقیر تجربه نموده بهترین نسخ است جهة دفع سموم حیوانات و بنا و جهة سدد رود و دار
و علت بصر و آواز گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و ارعشه و سیلاب لعاب از دهن
و زکام و ملاف قوة حفظ و دفع نسیان و که ذهن بفهم و صفای صوت و جهة سهر سبات و دیابیطس
سهر و از جهة قولنج و پیش زبر و درد معده و جگر و کمردن سده جگر و تقویت آن بر طبع
خون و نافع است جهة ریو و انواع استسقا و سستی بدن و کثرت عرق و بوی بد و تقویت
جماع و زیاده میکند حرارت را زایل میکند کسل و تشاب و تنظر و استرخا و انواع اعیا و جهة
تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول نافع و در یک جمع را بجهة مسیار و جهة نفع

وسواس سودا و رخوت و سوء مزاج بارد و درد معده و قلب و هضم و بریان غذا نافع است و قدر شربت
او تا بیست یک آ و قلش یک آ الملک صاحب سبل مقدار نخودی با آب گرم بیاشامند در وقت خواب
بنوشند و در زمان بارد پانزده روز و در زمان حار هر سه روز یکبار با آب گرم و در وقت بالام
شیرین و نبات و خدر نمایند در مزاج خشک و سوط او صاحب صداع بارد مقدار حبه با آب
مر بخوش کنند و هم چنین سوط ماید صاحب لغوه و در امراض حلق مقدار حبه بدهان گرفته آبش را
بلع نماید و در سرفه کهنه و تازه بلغمی بعصیر مر بخوش مقدار حبه و حبه منیق النفس در لبوآب زیره
داخل اسهال و در وجع فواد و اسهال بی طبه و اگر متعذر بشد بطبیخ زیره و حبه سپرز با
الورد و فضل خمر و حبه درد پهلو بشراب الاصول و حبه درد جگر با آب و عسل و هکاه از ماده
بارده بشد و اگر از سدد بشد با آب الاصول و حبه مبطون با آب الاس هکاه حبه سکر خود
نتواند کرد و حبه درد دندان که بآب گرم شده بشد و در آفتاب در تابستان و در زمستان به
جلاب نیم گرم و حبه بهای با زهر کاه با وجع فواد بشد و حبه خشکه کبه بمطبوخ اسارون
و حبه زیره با آب بزر فطونا و با آب نیم گرم و حبه حصاة با آب سداب یا آب ورق ترب حبه
بیار بر کی خواب بکند بطبیخ خشخاش و حبه لوسیر با الکراث و حبه ثقل لسان حبه با آب سماق
و حبه نیم پز با آب سرکه و حبه جاع با آب الحسک المطبوخ و حبه نقرس حبه هر روز بر دو حبه
زنند که بزاید و نقرس قطع نشود با آب جلبه و حبه هم با آب حرمل و حبه که افیون خورده
بشد بطبیخ و از چنین و حبه کسی که کافور خورده بشد بطبیخ عود با آلورد و حبه گزیدن عقرب
بعسل و حبه گزیدن افاعی حبه هر روز و هر چند که کند باز نبوشد تا تنه ساکن شود و عقد
در این است که مار گزیده و فتر که بگیرد خوابش میرد و هم چنین در سر فتاد و حبه
ماده که در گرده بهم رسیده بشد بطبیخ نخاله زرد بیدو و حبه ریاح و خون حیض با آب سماق
و حبه احتباس خون حیض بطبیخ عناب و سویز و حبه قولنج بطبیخ اهل الاس نافع است
اخلاط ان دارچینی دارچینی خیطبا سلیخه جند بیدستر از هر یک چهار درم سنبل الطیب
فقاح از هر از راوند خولنجان از هر یک ده درم افیون یک آ و یک آ و نیم زعفران یک درم

افیون

آب

افیون ۱۵ آ تخم کرفس بزر البنج از هر یک ۱۵ آ فلفل سیاه ۲۲ آ و نیم قسط قوا سارون از هر یک
ده آ و نیم زرنیخ و نوشادر خشک از هر یک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سرخ ده آ تقدیر کیفیت
نوافی برء الساعة از آملاء حضرت امیر علیه السلام در سرخ گرد ابد بر کات که مرموز نوشته
و نقرح نموده که بخط مصنف مقابله کرده ام فلفل سفید و سیاه بزر البنج افیون زعفران فرفیون
سنبل الطیب عاقرقرحا عسل دو وزن ادویه بقدر آرد شش ماه سنگ آ ماند و منافع آن در
طریق التجربه و در هر ضرر بموجب است که در شفا سابق نوشته شده و در بعضی نسخه فلفل
سفید در سفید است و در این صورت مایل بسردت خواهد بود و با فلفل سیاه مایل بحرارت فافهم
نسخه دیگر از ظهیر الدین نقل شده و مکرر تجربه حقیر رسیده است و در اکثر خواص بهتر از شرد و لیس
است و بجهت نزلهای کهنه تجربه رسیده میبیند که نگاه دارد بوس مرصاف زعفران حرف خنطیانا
مکه ۱ آ تمین مخلوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جند بیدستر فارقیون مکه ۳ آ اقاقیا هر یک یوم
قطر الیون مکه ۳ قصب الذریره و ارشیشان حب الغار عصاره لیه السس مکه ۳ زراوند
طویل زراوند مدحرج زراوند مصری سارون حماما جعده روغن بلسان مکه ۳ و نیم و بدل روغن بلسان
زیت العتیق است و چند آن او با دو یا دو وزن عسل بسرشند **مخلص اکبر** لسیوطا سوطیرا ابقل
مخلصه مند جهت درد سر کهنه نقرس وجع وسواس فالج و تبهای که با لوبه بشد و بجهت
صوت و درد چشم که از رطوبت بشد سعوط نماید از او و اکتحال کنند و جهت درد دندان
و گزیدن هوام و درد و شش پهلو و شر سیف و جگر و حباس بول و تنقیه شنا نافع و بجهت
منع نزله با ماء العسل بنوشند و درد کردن خون با آب بارنگ با آب عصر الرمان
و درد معده و ریاح غلیظ با آبکه در او تخم رازیانه جوشیده باشند و درد ماء صعب
رده و ورم ان و مدر فلز و نوحش سودا و درد عشه و درد سپرز بسنور و طلای او بر
قضیب مبتهم باه و مقوی قضیب و حقنه بقدر نیم درم با آب طبیخ حلبه جهت درد شکم گرا از
بردوت هم مفید است و اکثر از اوزان ابر خرز نوشته شده موافق تجربات الوریه است
مر سلیخه نفاح اذخر از هر یک یک وقیه و نیم جند بیدستر قطر الیون از هر یک ۱۵ آ

نسخه مرهم

تریاق عوام اللغة

مشقال و در بعضی نسخ ۱۲ آ تخم کرفس دو وقیه سیاه الیون یک آ قطر الدار چینی اقراص اذمعو
میعه سائله سارون از هر یک شش آ فلفل سفید دوازده آ دارچینی چهارده آ افیون
ده آ زعفران حماما از هر یک چهار آ قدر شربت تا یک درم بعضی نسخها افیون ده آ دارچینی
چهار آ سنبل چهار آ و در بعضی نسخه سنبل هفت آ است **قرص اذر** معمور اقراص بزرگ است
دراز بقدر شش آ ترتیب ادویه چند فسا از ان ادویه قطر المر تلخواه فلفل سفید قرنفل
مکه ۳ دانق قوه جهت دارچینی زعفران مصطکی مکه ۳ دانک اسفند البطیب ساذج مکه ۱ آ مر
صاف ۳ دانق حماما دارشیشان قصب الذریره مکه ۳ دانق با شراب یا قاقم مقام او
قرص کنند **معجون دبع** از مجربات مرحوم حکیم علاء الدین محمود که فرموده چون روز نوبه در وقت
قدر از بیست دو نخود نیم مشقال تناول نماید البته در سه نوبه قطع نماید و مرتب بجت الولو
جند حلتیت قرنفل دارچینی شونیز مر صاف میعه سائله از هر یک سه درم افیون سداب فلفل از
هر یک یک درم عسل بوزن جمیع بسرشند **معجون** دیگر مشقول از مجربات زکریا و او نیز فرموده است
که زیاده از سه چهار نوبه احتیاج نمی افتد و قدر شربت بقدر معجون سابق است ترتیب کنند ۳ درم
زعفران فتنه مر چهار درم سلیخه حکمت از هر یک دو درم میعه جند سنبل هفت درم
قسط سه درم عسل بوزن جمیع بسرشند **نسخه دیگر** از مجربات ابو زره که در قطع تب ربع
یک عدد است و وقت استعمال و قدر شربت بقدر معجون سابق است ۳ سارون کندر مر کاجند بیدستر
میعه سائله بزر البنج افیون با سوبه بعسل کف گرفته بسرشند **للربع البلغمی** مجرب قسط تلخ جوز
مکه ۳ آ لوم نصف آ یوکلس قیل النوبه **معجون قابض** جهت اسهال کبد از مجربات است
تخم حاص تخم مورد هلیله مجموع را بوده نهد آمله آسیه هلیله سیاه حب الآس مدبر بسوبه
بعسل و رب به با ماء نعنه و دو وزن ادویه بسرشند شربت ۳ مشقال **معجون اعظم** که اسود
نیز خوانند در کامل الصناعه مسعر کبیر است جهت ذحیر و اسهال مزمن تجربت نافع است
جند بیدستر افیون میعه سائله بزر البنج قرصاف سارون زعفران کندر ناخواه با سوبه
بعسل بسرشند و در نسخه کامل جلنار طین ارمنی تخم کرفس سلیخه اضافه نموده است **اما معاجین**

باقیه

باقیه در استعمال اشربه است که اغذیه نیز موافق بشد و نقرص نسبت بهر از جمیع ادویه آن لاد است
و آن چنین است که در هر مرهم معجون مستعمل بشد از ان جمله معجون لبوب است از اسرار اطبا
تالیف شمس الدین ابن بلال اردبیلی که کفایت مقوی باه و دل و دماغ است و رنگ و جسم را
نیکو کند و مدت کشد و او قبل از جماع و بعد از ان ایمن است از عرق النسا و نقرس و نقصان
منی و امراض عصبانی قدر شربتش از نیم مشقال تا سه مشقال است و حضر جهت معتادین افیون
زعفران و بیزر یا بیشتر اعراب و افیون و بزر البنج و بدل مقشور ماهر رو بیان کرده و
نهایت موافق گشته قدر شربتش از افیون دارا دانه نیم مشقال است تا یک مشقال
ص مشقال خولنجان حضیه الثعلب بهمن سرخ و سفید وج کوزری سرخ و سفید اصابع الصفر
از هر یک سه درم مقشور سه درم حب بلسان حب الآس فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز
تخم خیار تخم کرفس تخم پیاز تخم شلغم تخم بوزیدان خشخاش سفید خشکانه کزر تخم اسطوخودوس
تخم مرزه تربک تخم شبت تخم کرفس مر و آن دو قوت تخم هلیون خشک مربا از هر یک یک درم
نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز حب صنوبر کبار مغز حب الخضرا مغز پنبه دانه کجه سفید مغز
هفت درم دارچینی قرنفل سنبل الطیب سارون لبسه کبابه سعد قرفه دارچینی فلفل جوز بوا
نارمشک عود عنبر اشهب زعفران از هر یک یک آ مشک یک آ کندر نیم آ جند بیدستر
قسط شیرین مغز حب الزلم در دو آ از هر یک دو درم بعسل بسرشند مجرب و آزموده است
معجون چوب چینی از نسخه مرحوم حکیم علاء الدین محمود جهت تقویت معده و دل و دماغ و جگر
و گرده و مثانه و باه و اعضا و تقویت و فربهی بدن و مجربه بیخ جنس نیاه آ مروارید آ
سمغ دو آ ریوند فتیون سنبل از هر یک سه آ اسید مصطکی عود قاری بیاه بیشتر اعراب
سارون ۳ آ آمله بشیر پرورده آ کل مخلوم سه آ صندل سرخ و سفید دو آ
سکه صید اما هر رو بیان سه آ دارچینی قرنفل زنجبیل از هر یک دو آ جوز بوا اسبست دو آ
درونج زرنباد از هر کدام سه آ حضیه الثعلب بیخ آ تخم جرجیر تخم شلغم تخم ترب هر
تخم بوزیدان سرخ و سفید خشک مربا از هر کدام سه آ بوزیدان سوزیان دو آ تخم مشقال

ده گ کبابه چغندر ده گ خولنجان نسطرشیرین ده گ تودری زرد سرخ سه گ سعد سه گ ورق منشط
سرسل اجزا مجموع را بسایند و کل کاوتان با دو رطوبه کل سرخ ده داله از هر کدام ده گ بجوشانند
و صاف کنند و خشکش سفید تخم خرفه تخم خیار بن تخم کاسنی تخم خرفه از هر کدام ده گ نرم کوفته
در آب مطبوخ شیره گرفته اضافه آب سه سرشیرین و انار شیرین و گلاب و قند و عسل کرده
بقوام آورند مغز بادام مغز فندق مغز گردکان مغز چلغوزه ۱۰ گ مانند هم کوفته در عسل
حل کنند و اجزا را بان بسرشند و چغندر ورق منشط را که چند سرد است داخل نکرده بعد گ
چوب چینی را جوش نیده آب او را با عسل بقوام آورند و او دو تیر را سرشته و بغیت در افعال
قوی تر شاه عمده است **معجون مبهی** که جهت قوت باه نافع است اگر خلط غالب شد اول تنقیه نمایند
و بعد از آن بیست روز هر شب نیم گ مرد و نیم مثقال زن تناول نمایند و از مباشرت در این
ایام اجتناب کنند و از مضرات باه پرهیز نمایند بهمن سرخ و سفید مغز چلغوزه فاقله
کبار دار چینی از هر یک ده گ مروارید سفید فلفل زرنیخ قرنفل قرنفل بدل میتوان کرد اگر سافج سیاه ضیح ورق کنند
بهتر است و آن نصف سافج و نصف بدل کنند جوز بوا دو نیم گ زعفران دو نیم گ با سه
وزن عسل سرشته بعد از چهار روز استعمال کنند **معجون مبهی** مسمی بدواء التناسل که حقیر
اختراع کرده موافق اکثر امزجه و مقوی ارواح و قوی و اعضا رئیسه و در تقویت باه بیعدیل
و مشتهی و هاضم و منضج و رافع ضرر جماع است بوزیدان خولنجان سعد کلکه ۹ گ اسطوخودوس سکنجبین
بهمن سرخ لسان العصافیر تخم سلیخه کلکه ۹ گ اسطوخودوس سورنجان دارفلفل زرنباد کلکه
۴ گ کبابه قرنفل کلکه ۳ زعفران ۲ مایه شتر اعرابی ۵ خشکش سفید ۱۵ مغز بادام شیرین
ده گ مغز پسته ده گ کنجد مقشر ده گ عسل دو رطل گ بسرشند میفتهم ماعب گ **معجون**
مبهی این جمع مؤلف ارشد دکویه که نهایت مجرب است و محلل ریاح غلیظه و مسکن مغص
و قدر شربش تا چهار گ کاوتان تخم شرشره تنزک از هر کدام یک جزو بیخ سعد فوراً اگر مباشر
ماهی رو بیان بدل کنند بنیر مایه شتر اعرابی تخم زرنباد سدس خصیة الثعلب نخود فلفل
۸۲ ۸۴ ۸۲

مغز فندق

۲ ۱ ۴

مغز فندق صنوبر کبار بیخ ترب شقاقل تخم شلغم از هر یک یک جزو تخم انجره دارچینی نخود سفید
مغز بادام کنجد مقشر خشکش سفید کندر از هر یک چهار جزو با شربت سیب دو وزن
ادویه کبر شنه **معجون مبهی** از مؤلف تذکره عجیب الفعل است در بر اغمغتن باه
و لغوط و تقویت حرارت غریزی و فربه کردن بدن و تولد خون صالح و اصلاح منی
و رفع اذیت جماع و ضعف آن نخود سفید لوت دار را که در آب سرد تر کرده تازه سه
بار حیسانیده و خشک کرده بشکنند و خشک خشک سحوق را در سه مثل او آب خشک تازه
تربیت داده بشکنند از هر یک سه وقیه تر کلیس ده گ دارچینی خولنجان از هر یک شش گ
یک رطل و نیم عسل را با نیم رطل آب بپزاز بقوام آورند و تخم ترب و جزر تر تخم انجره
از هر یک یک وقیه عاقرقرحا کنجد از هر یک نیم وقیه اضافه نمایند و هشت قراط پادزهر و نیم
درهم زعفران و شش قراط مشک را در گلاب حل کرده بدان تسقیه کنند و هر گاه قوی تر خواهند
مغز گردکان جت صنوبر نارجیل تخم شلغم مغز بن بهمین بهمن سرخ و سفید تخم رطبه تخم کمون
از هر یک یک وقیه قسط شیرین اسطوخودوس فرنفل فلفل سقنقور و اگر نباشد بنیر مایه شتر اعرابی
و ماهی رو بیان از هر یک سه گ زرده تخم مرغ مغز پسته سرکنجبین از هر یک سه وقیه
اضافه نمایند قدر شربش تا دو درهم است **ابواب اعظم** از مفرحات حقیر است و موافق
اکثر امزجه و طباع را در امور باه و تقویت اعضای صلبیه ترکیب باد زرسد و از مجربات
مرتبای شقاقل تخم تاجه مثقال تخم زرد گ تخم تره تنزک تخم بوتخ تخم پیاز تخم شلغم اسطوخودوس
دو تو کنجد سعد نارجیل مغز تخم خربزه مغز بن مغز گردکان جت صنوبر مغز بادام شیرین
مغز پسته از هر یک ده گ بنیر مایه شتر اعرابی ۱۲ گ خولنجان خصیة الثعلب بهمن سرخ
و سفید فلفل دارچینی قرنفل لسان العصافیر اسارون سنبل الطیب کبابه سعد قرفه
دارفلفل زرنیخ کنجد عاقرقرحا خردل سرخ از هر یک سه گ سورنجان بوزیدان قسط شیرین
درونج سوسن سبز نعناع از هر یک دو مثقال عسل ششصد مثقال مثلث هفتاد و پنج گ

۲ ۱ ۵

صد و چهار گ بقوام آورند بسپس با دو برشته دو نیم مثقال مسکه بر او پاشند و اگر خواهند بدل
خشکش سفید اصل شوکران که بیخ تفر گویند و پانج شیبی و برگ شیر از هر وزن آن بقدر
لازم اضافه نمایند **معجون سرور** تالیف جزر مهتر و مشتهی و هاضم و باه مقوی
حشا و منضج و جهت سرفه و آفات تنفس نافع و در اوائل دوم گرم و مائل برطوبت و موافق
اکثر امزجه است جوز بوا بنفشه از هر یک شش گ با هم با بر کوبیده و با دو مثقال روغن بادام
۲ گ زر کنجد کوبیده را جرب نمایند دارچینی اسارون لسان العصافیر از هر یک دو گ عود
قاری قرنفل خولنجان بهمن سرخ و سفید اسطوخودوس از هر یک یک گ خصیة الثعلب بیست و دو گ
شقاقل بیست و پنج گ و اگر مرتبا بهم بهتر است کمیز الفقاع خشکش از هر یک دو گ عسل
کف گرفته هفتاد و پنج گ در دو شاب زرد گ هفتاد و پنج مثقال اگر دو شاب زرد گ باشد
عسل صد و ده مثقال با بر کرد **معجون قرص افعی** جهت تولد و تناسل مجرب و نهایت
مقوی و موافق بارد المزاج و پیران و حافظ صحت ایشان و جهت امراض عصبانی و رقت
منی و بیکو کردن رنگ رخسار و تقویت هاضمه و تفریح و رفع وحشت سوداوی نافع است خصیة
الثعلب دارچینی کنجد از هر یک شش گ کبابه قرنفل دارفلفل از هر کدام یک گ مغز
فستق مغز بادام شیرین نارجیل بندق مقشر از هر یک دو گ ابریشم مقرض شسته انجیر
بنیر مایه اعرابی تخم کرفس تخم بوتخ تخم هیون تخم کراث تخم شلغم تخم لفتیا تخم قسط تخم
جرجیر بوزیدان جدوار چلغوزه کبار و صغار تخم ترب خولنجان قرفه تودری سرخ و سفید
بهمن سرخ و سفید تخم زرد گ مغز الفقاع مغز بن فلفل لسان العصافیر بصل العنصل المشوی
خشکش مربه خردل عاقرقرحا از هر یک یک گ عنبر اشهب مسکه از هر یک دو گ زعفران
ده گ ورق نقره دو گ ورق طلا یک گ قرص اخر عشر ادویه با عسل کف گرفته دو مثقال ادویه
بسرشند **فصل پنجم در مفرحات** مفرح عبارت از آن چیزی است که مشتمل بر
تصفیه نفس که عبارت از روح حیوانی است و قوت تفکر و تقویت آلات آن چه ادراک
بالنفس مجرد است و هر چند آلات قوی بهم و از کدورات بعید و حواس باطنی و ظاهری صحیح

قدر شربت از دو مثقال تا سه مثقال **معجون نوشدارو** تالیف سخی که مؤلف تذکره ذکر نموده حلیب الصقر
و کثیر المنافع است و نهایت مهرت در مبرودین و مرطوبین و جهت رفع رطوبات و کل امراض بارده
مثل فالج و لقوه و سکته و رعشه و ضیق النفس و کلفت و سرفه رطوبت و فساد آواز و تکثیف ریاح و سدد
و تقویت معده و جگر و امراض مقعد و رحم و حرقت و خناق آن و جهت اصلاح حیض و بول و بیکو کردن رنگ
رو و بر انگیختن باه نهایت مجرب و مفرح جوانان و صاحبان مزاج حار و مصلح سکنجبین و شربت
عناب و طلا کردن آن روغن او بر بدن و جهت اذیت سرما و شقاق پاشنه پا و قلع آثار و ترطیب
جهت تهیج باه نهایت نافع و قوتش تا چهار سال باقی است و شربتش تا ده مثقال و آن گرم است
در سیم و خشک است در اول یک رطل سیر کوبیده را با یک رطل و نیم شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب
کند و با یک رطل و نیم عسل بقوام آورند کنجد فلفل قرنفل دارچینی کبابه جوز بوا عاقرقرحا
خولنجان از هر یک دو گ زعفران یک گ روغن گل سرخ ده گ و اگر افدر و غنم او خواهند قبل
از آنکه با عسل بجوشانند با روغن گل جوشانیده و روغن او را بگیرند بعد از آن با عسل بجوشانند
معجون مبهی منقول از مختار بن احمد در تقویت باه قولنجی بی بتا آزموده تخم ترنج ترنگ
تخم بوتخ مغز چلغوزه از هر یک دو گ زرنیخ شقاقل بوزیدان خصیة الثعلب از هر یک
چهار گ حلتیت طیب شش گ روغن نارجیل ده گ ادویه را بروغن نارجیل چرب کرده با
شصت مثقال قند معجون کنند و اگر عسل و قند با هم صفه باشد بهتر است قدر شربش دو گ
قلیه زرد گ و تخم نیم پخت و امثال آن تناول نمایند **معجون داج المؤمنین** که تالیف حقیر است
مقدمات یابل برطوبت جهت تقویت باه و اشتهای طعام و تفریح مفید است و نفع میکند جهت سعال
و نزله و سوء الهضم النفس خفقان و غیره و اصلا او را مضرت نیست و بخرید ده است گ
الموز خصیة الثعلب از هر یک نیم گ شقاقل ۲ گ تخم خربزه ده گ نارجیل دارچینی جت صنوبر
کبار از هر یک ده گ جوز بوا کبرا اصل السوس اسارون از هر یک چهار گ ادویه را کوفته
بخ مثقال بوست خشکش را جوشانیده صاف کرده دست و نیم مثقال شیره تخمش را
در او گرفته قلقلش را بیندازند بس با عسل و آب سیب شیرین صد مثقال و آب زرد گ

صد و چهار

بعث ادراک بشر میگردد و دیگر تفریح بسبب یکی از قوتها یا تفرد بیهوش مثل شنیدن نای ملایم طبع
از قوه سامعه و بجمعیه در سبیل از دواج بیشتر و هم بعض از مشاغل ضاربه باز داشته مشغول
بعالم بجز دخود و ادراک کمالات کردانند منفرح حقیقی و هم بعث ادراک لذت ضار مرجوحه
بحسب تفاضل ها یکی از قوتها کردد منفرح مجازی و در آن هر چند اسباب مجتمع بیشتر تفریح بیشتر
خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج و عدم اخلاط ردیه بدن باشند ل مساعد ملائمات قوه
سمع و دیدن مقبول با صره و شامه میدان لذیذ و انفه و بوئیدن ملائمات شامه و حاسه
کیفیات متعدله ملموسه و ادراک صور خیالیه ملائمه حس مشترک و خیال و دریافت معانی غریبه قوه
وهم و ترکیب مناسبه مختلفه در آن و حفظ معانی غریبه ملائمه حافظه و صحت قوتهای باشد
و مجرد قوتهای غاذیه و مولده پس در تفریح منفرحات وجود امور مذکوره شرط است و سبب
تفاوت اشخاص لقوتهای بدنه متفاوت لهذا منفرحات متعدد و ترکیب یافته است

مفرح یاقوتی شیخ ابو علی که در ادویه قلبیه ذکر کرده الواقع ترکیب بسیار شریف است
و مکرر حقیر و والد مرحوم بجز به نموده باند که نفرح در زیادتی و کم موافق جمیع امزجه است
جهة خوشی سودائی و انواع مالیخولیا و نفخ و دق ط و تقویت عضو رئیسه و جهة ناقهین
و اکثر امراض معده و خفقان بغایت نافع است فرحا و مجونا استعمال میتوان کرد مرواریدکبار
بسد یکدرم و نیم ابریشم مقشر مرطان کهربای محرق زهر از هر کدام یکی و یکدانگ نخاله طلا
و دو دانگ لسان الثور نیم یاقوت یکدرم تخم فرنجمشک یا دو درم تخم بادرنجبویه برگ بادر
بادرنجبویه از هر یکدرم بهی سرخ و سفید عود هندی حجر ارمنی مغسول لاجورد عنبر مغسول
مصطکی سلیخه دارچینی زعفران هیل قاقله کبار بسباسه از هر یکدانگ یکی افتیمون یکدرم
و نیم اسطوخودوس سه درم جدوار یکی و اگر بنا شد زرنباد عوض آن بقدر سه یکی کنند در نخ
رومی دو یکی تخم کاسنی یکی تخم خیار چنبر تخم نرگس دو درم گل سرخ چهار درم مشک ده یکی
کافور یکی عنبر یکی سنبل طیب از هر یک دو درم این ادویه را صاف و نخیره است
گاه قرص کنند جهة معتدل المزاج قرص یکی و گاه بعسل ترکیب کنند و هر نوع که سازند

جهة

جهة معتدل المزاج تعیین نشده اگر خواهند که بعد از حکیم مزاج استعمال نمایند در نخ یکی افیون نخ یکی
جهة بیشتر هر دو با هم سوده داخل معجون نمایند و این زمان البته بعد از شش ماه استعمال کنند
و غرض از اوضاع افیون حفظ مزاج مرکب است و اوضاع جهة اصلاح افیون است که مرکب از
اوضاع افیون باز بر اعتدال خود باشد و اگر کسی را سوء مزاج حار غالب باشد مرباید که زعفران
و مشک این ترکیب را نیم یکی کنند و افتیمون کم کرده بدل جهار درم سنائی فقط یکدرم شاهتره
یکی یک نیم کنند و در این ترکیب یکدرم گل سرخ و اشتم تخم خرفه و اشتم تخم طباشیر و درم
تخم کاهو سه درم صندل داخل سازند و باقی ادویه را کما یکی خود بگذارند و بدستور قرص سازند
یا معجون نمایند و اگر کسی را سوء مزاج بارد غالب باشد و جهة این که در این ادویه فشور بوا که اسفیده
بسیار است و فشور ازرج و عود بلسان و زنجبیل و فلفل سه درم جند بیدستر دو یکی و وزن کافور
نصف یکی کنند و اگر صاحب مزاج حار یکی شربت از این ترکیب با یک یکی طباشیر در سبب
کوز دو صاحب مزاج بارد شربت از آن با طوخ جند بخورد کافی باشد و احتیاج به تغییر و تبدیل
اصل این نسخه نیست و مرحوم حکیم تهمتن را قرص کوید که بعضی از ملوک را علاج کرده ام در مرض
مالیخولیا که بنجر بنا نیافته بود با این معجون و در نسخه معتدل این ترکیب یکی یاقوت
رمانی اضافه کرده نفع عظیم دارد **مفرح جاد** جهة خفقان و مالیخولیا و حدت و تقویت
معده و شهوت و هضم طعام نافع است و موسی السیاه دارد در بکار خیار را نکو کرداند باد ارجنی
قشور ازرج قرنفل فرفه زعفران مصطکی جوز بوا قاقله کبار مرمشک سک بهمان زرنباد
در نخ یا در دو نخ فرنجمشک یا سوته از هر یکدو جزو مشک و عنبر نصف جزو هلیله کابلی
بیست عدد آمله سی عدد را در آب سه رطل بجوشانند تا یک رطل باند بعد از آن صاف
نموده یک رطل عسل بریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل باند بعد از آن عسل را سه بر
ادویه کرده در شیشه شربت یکدرم تا دو درم و این نسخه انفع از نوشش دارو است جهة برودت
و مرطوبین **مفرح یاد زهر** جهة تقویت اعضا و تریه و تناسل و صرفه رطوبات از
مفرحات حقیر است سنبل الطیب اسفیون بزر رطبه شقاقل لسان العصافیر ابریشم مقرض

کمد ۳ هر نیم سرخ و سفید اسطوخودوس فلفل کمد ۳ یکی عود کبابه دارچینی در نخ خولنجان سافج زنجبیل
مصطکی فرنفل گل سرخ صندل سفید گل مختوم زعفران مروارید سوسنبر پیت نارنج یکی ۳
آمله مقشر ده یکی افیون ۶ یکی فارزهر حیوانی یکی نیم عسل ۲۵ یکی **مفرح بارد** در سمر به
مفرح سیب است از تالیف حقیر از جهة سدر و دوار و منع بخار بغایت مجرب است گل سرخ
ده یکی زرشک پیدانه ۱۰ یکی فوفل ۳ تخم بارتنگ ۵ صندل سفید ۳ طباشیر ۳ گل ارمنی ۳
بادرنجبویه ۳ پوست بیه ۳ پوست ترنج ۳ کشنیز خشک و تخم خرفه ۵ گل کاوزبان و تخم
کاهو هر کدام ۵ یا صد مثقال شربت سیب ابرشمه شتر ۱۲ مثقال و طلای مطلول یکی
و نقره مطلول یکی آمله مقشر ۵ دفاوز هر سه نیم یکی عنبر اشهب نیم یکی در بعضی مزاج
اضافه میشود **مفرح بارد** از ادویه قلبیه شیخ الرئیس حقیر کرد تجربه نموده جهة محرور
بغایت نافع و بهجة جهة بهتر از دوا مشک بارد و یاقوتی است و جهة ناقهین و بنفشه و
خفقان حاره و رفع بخار سوداوی سوخته بغایت مؤثر است تخم کاهو تخم خربزه مقشر تخم کدو
مقشر خیار مقشر از هر یکی سه یکی تخم خرفه سه یکی لؤلؤ اسود کهربا بسرطان نهر محرق ابریشم
مقرض از هر یکی یکی صندل سفید دو یکی عود هندی در نخ زرنباد بهمن بیض از هر یکی
یکی و دو دانگ اهل طباشیر از هر یکی دو یکی گل سرخ نیم یکی زعفران نیم یکی کافور یکی
مشک دانگ عنبر دو دانگ لسان الثور سه یکی و نیم رب گندم یکی و اگر یافت نشود
دو درم جو کرز مکان او والا و مثقال صندل سرخ کنند ادویه را کوفته و بیخته قرص سازند
و یا معجون نمایند بر ترتیب سیب و آنار و به بلوبه بقدر لچه ادویه را معجون توان ساخت
معجون سوسنبری از خلاصه سرخ و سفید و مفرح و مقوی و مسرت جهاد و اعضای ارواح او و
نافع است مطلق امزجه را در هر وقت اعاده میکند قوای ساقط را و ارواح حیوانی که نقصان
یافته بهتر مرض یا سهل یا از سم یا غیر اینها و جهة خفقان و رعشه و استسقا و یرقان و سوء
هضم و برانگیختن باه نافع و یا کی میکند درد نقرس و مفاصل را و معتدل است و بعضی
میگویند گرم است در اول و نیافته اند در اوضر چرس زرنباد در نخ بهمن سرخ و سفید

بادرنجبویه

بادرنجبویه از هر یکدو یکی تخم بادرنجبویه تخم کشنیز خشک و سوسنبر و اجنبر
کنجد مقشر جوز بوا فرفه قلول کهربا زعفران از هر یکدو یکی اسبغول یاقوت از هر یکدو یکی لبه از هر یکی
بیست و چهار عدد مهدا را در شش مثقال بدینوجه جوب از گلاب شاتره و عرق بید مشک قاب سیب
و آب مرزنجوش و آب کاسنی از هر یکدو شاتره در چهار یک شب بخیسانند و در شب
دو شب دو لیتر و نیم یکی کف که قدر سه وزن ادویه است بوزن در آورند و بعد از آن بجوشانند
تا چه یکی بنیم نماند و بعد بدستور با شکر که بیست و پنج یکی باشد و نیم نفشه بادام بجوشانند
تا منعقد گردد بعد از آن از سر آتش بزر آورد و ادویه را اضافه نمایند و باز در آتش گذاشته
اندکی بجوشانند و یک شب در پاتیل بگذارند اگر روز دیگر مشاهده نمایند که آبها و اجزا
بگذارند باشش زمین که بجوش بیاده بخار بر طرف شود آنگاه ادویه را که نفره و کهربا و
یاقوت است اضافه نمایند و شیخ مکرر لسخه میفرماید که هر گاه یاد از هر یکدو یکی و اگر
حیوانی بهتر و از بهتر اطراف در کلاب مثل نسخه نمایند یکدرم او در شاه و کیفیت برای یکدرم
میکند با وجود سلامت حس صحت ادراک قدر شرش نادر و مثقال است و خواص ثابت سال
است جهة حفظ صحت بنشستا تناول نمایند و بجهة قوت باه بشب و بجهة سموم با آب رازیانه و بجهة
خفقان با عرق کاوزبان **معجون جالینوسی** معروف بالمعجون الحسن یعنی چهار العقب جهة خفقان
حار و صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و [illegible] لباد و حمره و تشنج و قطع خون و تخم
نافع است سرد است و در درجه سیم و خشک است در اول آمله در شیر کهنه خیسانیده و در گلاب سه روز
گل کاوزبان تخم خرفه از هر یکدو یک صندل سفید و زرد و سرخ و پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب از هر
یکدو دانگ بهمن سفید و اجنبر کشنیز خشک طباشیر پوست نارنج و ترنج ابریشم مقرض کهربا از هر یکی
مرجان مروارید از هر یکدو سه یکی طلای مطلول نقره مطلول از هر یکدو یکی و دو یکی با شربت
سیب و شربت ریباس و شربت انار بین از هر یکدو یکی وزن کنند **مفرح اعظم** معتدل است و تبرید
موافق و مهدی جمیع امزجه و شکننده تند رحوان و دافع جمیع اخلاط کاذبه و صاف کننده رحوی و مقوی
حواس و اعضا ارتیشه و غیره و زیاد کننده فهم و حفظ و برطرف میکند اعیاء و کسل و بعد دشت و تشنج

وفخر الجنب و صفرای پشتها و باه و اورام خصیه و سوء هضم و بواسیر و نقاب غیب الصلب
و علیل الصدر و سعال و حمی ها که کنند با قوت و غیر او را عجاز میامنه بجون با قوت محض از دو دل جون
و شاهسپرم و طلا بجون او بار و شنقشه انجمن میساز و از دو بار جون و حقیر کرم بخوره و در جمیع آن
بیشتر است و موافق اکثر امزجه و قریب الاستعمال است و جهت رفع صرع و جنون و ضعف دل و توحش باغیه محرک
و مشهور است و حافظ صحت و بهترین مفرحات است شاهزه بادرنجبویه گل گاوزبان فیلنوس از هر یک
ده تی بهمن سرخ و سفید از هر یک پنج تی لاجورد و غیر مغسول طباشیر گل مختوم حجر یمانی آن کلی که از دهان
مرآورند و مشهور است کرده و اشرش را قوس تراز گل مختوم مشاهده نموده زعفران زرنب دو تی لبان
زرنباد از هر یک سه تی هیل کابلی ابریشم مقرض صندل سفید لوبیا پیرون پسته از هر یک ده تی زرنباد
مروارید کبار از هر یک یک تی دانه هیل یک تی عود نیم تی ورق طلا ورق نقره یاقوت سرخ از هر یک
دو تی و حجر مدبون طلا و نقره استعمال نموده ام ادویه را کوفته و بیخته شکر سفید مصرو نباتی یا آب
بیشرین و شربت ریباس آب سیب شیرین و گلاب و آب فارسی خوش و آب ترش نارنج و اگر بیشتر
آب بجوشد آب رز سنگ از هر یک بیست مثقال بقوام آورده بر شنه قدر شربت از یک مثقال تا بیست
مثقال و قوتش تا چهار سال باقیه است مفرح ملوکی لذکاء ذهن تحلیل حبه مقطعه طلا طرح
ارواح و دل و تقویت بدن نافع و گرم و خشک است در جرم و قوتش تا هفت سال باقیه است و قدر شربت
دو دل تا ده الوره و آب ریباس قاقله کبار و صفار از هر یک ده تی زرنباد دو رنج قرنفل عود
نگواه ناردمشک و سلیخه نهاروان از هر یک پنج تی سنبل هند جاوا زراوند از هر یک ده تی
درشت سفید ساسفته یاقوت سرخ و روقلا از هر یک و لاذن غرفان یک هم مصطکی یک تی ورق زرنیخ
تی فلفل سفید نیم تی همه را بکلاب جوشانیده سه روز پیش از سرشتن و عسل بالای آتش گذاشته مثل او
عرق دارچینی و نام و مرزنجوش تقویه نافیه پس از آتش گرفته با ادویه بر شنه مفرح صهلی الوجوه
جهت رفع خفقان و رعشه و سقوط و فوز و صداع مزمن و امراض بلغمی و قوتش تا بیست سال نافع و در اینی مفرح
سرور و مزکیه بسیار است و خون را صاف میکند و کسل و بلاوت زائل میکند و قوتش تا سال باقیه
است و شربت او کوفیه آب شیرین ده رطل که در او طفل آهن تافته و با طلا و نقره تصدیر کرده جنبش

مفرح

۵ ۱ ۲

شده بشرط تعلق فیتون لیسه قاقله کار صندل سرخ از هر یک هفت تی کوفته در خرقه لیسه بیشتر ابریشم خام
و بگذارند در آن آب تاده روز باند پس بجوشانند تا ربعش بماند پس صاف کنند با مثل او شکر و مثل او
آب سیب یا شربت سیب بقوام آورده و اضافه کنند براو تخم ریحان و تخم بادرنجبویه از هر یک ده تی هر دو از
آتش بردارند مفرح جهت دفع اخلاط سوداویه و بلغمیه و تنقیه مسدده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت
حواس و زیادتی سرور و نشاط با لذات و بالعرض و تکثیر باه و تنقیه دماغ غلیظ و زیادتی هضم نافع است و گرم است
در اول و در سیوم معتدل و قوتش تا سه سال باقیه است و شربتش دو درم آفتیمون اسطوخودوس حب الغار
سنبل هندی قرنفل از هر یک چهار تی زرنباد دو رنج مروارید درشت کهربا مرجان بهمن سرخ و سفید
سنبل هندی قاقله کار قرفه جند از هر یک سه درم حریر محرق دو درم ترنجبین در قطعه شکر از هر یک پنج تی
با عسل کف گرفته بر شنه و حجر موزن اجزای مفرح را بغیر جند یا مفرح سهل الوجود سابق بقدر دو رنج
سرشته بازماید فاوزهر مهره و عنبر اشهب و ورق طلا و نقره و در آثار یا عدیدست مثل
شده و سم بیضه ابریشم کرده مفرح حار کثیر المنافع جهت امراض بارده مفرح و جهت جنون و وسواس
و تقویه اعضا رئیسه و تنقیه سدد باقیه نافع است کرم و ریسم و خشک درم و قوتش تا دو سال باقیه است
و شربتش تا یک مثقال شکفه طیب نارمشک و خشک باقیه قرنفل قرفه دارچینی سنبل الطیب از
هر یک مثل نصف اجزا مصطکی زعفران از هر یک وزن ربع اجزا عسل بر شنه مفرح بارد جهت علاج
امراض حاره و تنقیه انجره و تعدیل مزاج حکرده کرده در سرد و قوتش تا سه سال باقیه است و شربتش تا دو دل
خشخاش سفید کشنیز خشک تخم خربزه از هر یک سه تی طباشیر گل سرخ لسان الثور از هر یک یک تی و نیم
عصاره زرشک لبنی مختوم از هر یک یک تی عسل کابلی بر شنه مفرح بارد زمردی از اخراج حجر
جهت امراض حاره و منع کاری سودا و مرض لقد یل مزاج حکرد و اعضاء رئیسه و نزلات حاره نهایت نافع است
خشخاش سفید آمله بدر کلاب سرد و ده بشنه تخم خرفه کشنیز خشک مکه بیت تی مغز تخم هندوانه
تخم خیار گل مختوم تخم کدو ابریشم سرخ محرق جهن سرخ و سفید لوبیا نارج گل گاوزبان مادزهر سرخ
طباشیر تکبیج تی عصاره زرشک تخم کاهو خشک گل سرخ کنجد گل نیلوفر مکه ده تی ورق نقره دو تی
مشک کافور مکه نیم تی عنبر اشهب یک تی با شربه ترنجبین و شربت سیب و اشیا تی آن بر شنه عمل

۲ ۱ ۵

هر یک به هر یک

هر یک جزء

هر یک جزء

هر یک جزء

داخرج فضول غلیظ و دوا الهند و فوتنج نادوی با آب گرم هست در یم حقنه است در اول و شربت او
تا کمتقال است با آب گرم و مضر جگر و مصلح او کثیرا تربد و دوازده ی
صبر دوازده ی افتیمون چهار ی اسفیداج از زردست از هر یک سه ی عصاره فستین ملح هند سحق
حنظل سفوف نباتا از هر یک دوم باب حب تا نیم حب الدیدان الطوال بر یک مقشر هلیله اصفر
ایلج بیخ ی اذخر تربد اصل سه ی فانید مثل ادویه شربتش شش درم آب گرم حب قوقایا مستعمل
ادویه ی ابارة فیقرا تخم حنظل سفوف نباتا هلیله زرد اسطوخودوس تربد سفید حب نه تنقیه دل
و نیم را تناول کند حب نوقایا حبه تنقیه دماغ و امراض باره آن نیابت مجرب است و قوتها
بلغم یونانی مخ حاق اسطوخودوس است و چون این حب خذ سواد از آنجا مسکنه اند شتر بن کم
نه صبر افسنتین مصطکی غاریقون بالسویه از هر یک یکجزو تخم افسنتین سفوف نباتا از هر یک نیم جزو حب
صنف حبه قابض و عشه و امراض بلغم نیابت ساقیا است ابارج فیقرا ده ی تخم افسنطین قنطوریون
دهق عصاره قثاء الحمار فرفیون حبه شتر فلفل حلتیت بیخ جاوشیر شیطرج جزو لی از هر یک
ی صمغ را در آب اسپرک حل کرده حب تا نیم قدر شربت حب افتیمون
حب اخراج سوداء که در بر شیطرج نباشد افتیمون دو لی افسنتین غاریقون از هر یک
دو لی خربق اسود ملح هند سرا از هر یک یک ی اسطوخودوس هف ی ابارج ده ی شربت دو لی
حب الشیبار این حب استسقا از آنجهت نامند که وقت استقاء شربت است حبه تنقیه
سودا و دل از سوداء که متولد از بلغم باشد تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیله کابلی از هر
یک یکجزو فیقرا یکجزو و نیم عود هندی نیم جزو شربت از کمتقال تا دو درم حب الشیار
نفع دیگر حبه تنقیه دماغ و قلب از سوداء که متولد شود از صفرا تربد افتیمون سنا کاشی اشنه
از هر یک یکجزو هلیله زرد یکجزو و ثلث صبر دو جزو لاجورد ثلث جزو کهربا مصطکی یکجزو
و ثلث آب سیب شیرین جا جهت ساز شربتش تا چهار حب الشیار نفع دیگر حبه
تنقیه دل و دماغ از سوداء که از نفس سودا برسد هلیله کابلی افتیمون از هر یک جزو فیقرا
یکجزو نیم اسطوخودوس دو ثلث جزو تخم حنظل یکجزو خربق اسود ربع جزو مصطکی عود بلسان
از هر یک

از هر یک نیم جزو جمله از مغسول ثلث جزو آب سپرش جهاز شربتش از هر یک یم تا یک ی حب حبه
سپرز مجرب است باداء الطحال و اشتهای آن نبود شد مغسول از تند که وسع کبر رابند صبر زرد
مر انار پخته تخم کرفس غاریقون ملح هند سرا عرق بهار جب بزند شربتش یک ی حب المغل
از مجربات والد مرحوم رحمه الله حبه حب بوسه کدار اشتهای لطیف از اردشنه بشر مجرب است
آمله مقشر پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله تخم کندنا از هر کدام ربع جزو
مقدار ارزاق چهار جزو مغلی الجلوب کرده در آب کندنای نشسته بخیسانند در روز دیگر بدان
بجوشند که بطریق سرام شود او تبه را در آن لبریز شده و جزو عقیقه از آنجهت بسازند و هر روز در غلاء
معده نه عدد تا یازده عدد فرو برند و از چیزهای سودا و ریاح اجتناب نمایند حب الفالج از آب
لاله مرحوم جهت کسیکه در جانب راست فالج بهره باشد و فادر بر تکلم نباشد و زبانش ثقیل حرکت
باشد مجرب است تربد اصل سه ی سورنجان ۳ ی حب البنفسج ی ابارج فیقرا ۳ ی تخم حنظل
۲ ی اسطوخودوس آویم بزوره ان آویم وج یکدانگ نیم عاقرقرحا آویم دارفلفل یکدانگ و نیم سکبینج
جاوشیر مقشر مثل ارزاق سنه فرفیون نیم ی حبه پسر اوتبه را کوفته و بیخته از حریر و صوف را
در آب کندنا حل کرده با اوتبه بسرشند و حب سازند شربت ۳ م آب گرم حب لاناوتیه
اکثیر الهبر حبه مرتبود آو صفرا و بلغم متولد در معده و عشه که از او عارض شود و طاء صفیر نقب
الذریره حب بیان فتاح الاذهان سلیخه قرفه از هر یک ده او قیه نیم کوبیده بیخته بیست و دو رطل
آب باران در او ریخته بپزند تا نصف باقی ماند بعد از آن صبر سقوطری را یکرطل کبر بند و باب
آب بجوشند و صاف کنند دو مرتبه یا سه مرتبه تا باقی ماند یک رطل از صبر که محتاج باو نباشد
پس آن آب خشک کرده از هر یک از زعفران و مصطکی و مر صاف یکدانگ و قیه در او ریخته مثل
نخود حب سازند بعد از آنکه تا آب خمیر کرده باشند خورشت ۳ درم آب گرم حب
الشطرج حبه درد مفاصل و عصب فالج و لقوه و حباسیس طشت تربد ده م صبر نیم درم
زنجبیل حرف ی ابهیز از هر یک دو م دارفلفل فلفل عاقرقرحا از هر کدام یک م شطرج هندی
ملح هند روح از هر یک دو م تا نیم چهار م آب گرم جهاز شربتش دو م و نیم تا یک

حب حبه
سپرز مجرب است باداء الطحال و اشتهای آن نبود شد مغسول از تند که وسع کبر رابند صبر زرد
مر انار پخته تخم کرفس غاریقون ملح هند سرا عرق بهار جب بزند شربتش یک ی حب المغل
از مجربات والد مرحوم رحمه الله حبه حب بوسه کدار اشتهای لطیف از اردشنه بشر مجرب است
آمله مقشر پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله تخم کندنا از هر کدام ربع جزو
مقدار ارزاق چهار جزو مغلی الجلوب کرده در آب کندنای نشسته بخیسانند در روز دیگر بدان
بجوشند که بطریق سرام شود او تبه را در آن لبریز شده و جزو عقیقه از آنجهت بسازند و هر روز در غلاء
معده نه عدد تا یازده عدد فرو برند و از چیزهای سودا و ریاح اجتناب نمایند حب الفالج از آب
لاله مرحوم جهت کسیکه در جانب راست فالج بهره باشد و فادر بر تکلم نباشد و زبانش ثقیل حرکت
باشد مجرب است تربد اصل سه ی سورنجان ۳ ی حب البنفسج ی ابارج فیقرا ۳ ی تخم حنظل
۲ ی اسطوخودوس آویم بزوره ان آویم وج یکدانگ نیم عاقرقرحا آویم دارفلفل یکدانگ و نیم سکبینج
جاوشیر مقشر مثل ارزاق سنه فرفیون نیم ی حبه پسر اوتبه را کوفته و بیخته از حریر و صوف را
در آب کندنا حل کرده با اوتبه بسرشند و حب سازند شربت ۳ م آب گرم حب لاناوتیه
اکثیر الهبر حبه مرتبود آو صفرا و بلغم متولد در معده و عشه که از او عارض شود و طاء صفیر نقب
الذریره حب بیان فتاح الاذهان سلیخه قرفه از هر یک ده او قیه نیم کوبیده بیخته بیست و دو رطل
آب باران در او ریخته بپزند تا نصف باقی ماند بعد از آن صبر سقوطری را یکرطل کبر بند و باب
آب بجوشند و صاف کنند دو مرتبه یا سه مرتبه تا باقی ماند یک رطل از صبر که محتاج باو نباشد
پس آن آب خشک کرده از هر یک از زعفران و مصطکی و مر صاف یکدانگ و قیه در او ریخته مثل
نخود حب سازند بعد از آنکه تا آب خمیر کرده باشند خورشت ۳ درم آب گرم حب
الشطرج حبه درد مفاصل و عصب فالج و لقوه و حباسیس طشت تربد ده م صبر نیم درم
زنجبیل حرف ی ابهیز از هر یک دو م دارفلفل فلفل عاقرقرحا از هر کدام یک م شطرج هندی
ملح هند روح از هر یک دو م تا نیم چهار م آب گرم جهاز شربتش دو م و نیم تا یک

حب جبه لکنت زبان در زیر زبان باید داشت و آب آن سرد ریخت و از شیشان م کل نیم م
اذخر م فرفیون م قرفه نیم سائیده با موبیاج و دادن و عبز هر کدام که باشد بسرشند و حب کنند
حب النعوط مغسول از تا مل لعاعه حبه قابض و لقوه و درد سر که از بلغم باشد خرنوب ابهیز چهار م
صبر شونیز م مر صاف ۳ م فرفیون م اشق دوم کندش بورق امس از هر یک دوم حبه عنزروت
یک م و نیم جاوشیر م آب حبه رجها ساخته بقدر حبه تا ۳ حبه سعوط نمایند بر وقت ضرورت حب
لطیف النکهة و نیه هب الحجر خوزیا قاقله فوفل کافور قرنفل و صبر خولنجان از هر یک م مسک
حرو انمند مسک را علاوه ده سائیده و با سایر ادویه آب گلاب حبها سازند در دهان نگاه دارد و اگر
اراده کند که معده و از فضول منفخه منفذه پاک شود محلول سازند با دکوات ابارج فیقرا اسارون
هر دو انمند کاوزفان نیم شربت ساقط سازند قدر شربت یک مثقال حب زیبق جهت ضرر شربت
اترالی مجرب است و مغسول از خطا مرحوم حکیم محمد باقر قزوینی تحقیق ده م با سرکه تند در دهان
سائیده تا آنکه نمکین شود و محلول سازند با دو ۳ ی ملح هند سرو طرف آهنین حاضر کرده سرکه در او ریخته
در آن بجوشانند و از آهنی مسحوق ۳ ی اندک اندک در او ریخته و مسئله دادن نیابند تا
غلیظ شود پس در کاسه بسطر کرده بیشتر و آنچه در کاسه باقی مانده بهتر باب بر دیوار بنا حرکت او
زائل شود و مجموع ایک جا ساخته که در وقت سوزش حلق زبان جبه از سوزاخ او گذرانیده باب
بیوانه خشک بیاندازد تا تخم سوخته پس بر دهان بیوانه خشک باشد شربت طلع دهند و در وقت
احتیاج در دهان نگاه دارد و گر لسان او بیرون باشد و طلع نشود و فقر که اراده دارد از آن داشته باشد
از دهان بیرون آورد حب دیگر که اسهال شربت تام کند و قوی نشاند و مسکر و منوم و مقوی
و حیز را بجوید عمر و سنی ساخته و مجرب است زبیب مدوانیج شوکران ۳ ی زیرا ۳ ی
کوفته و بیخته با نها مخلوط کرده در صد و سی و هفت مثقال آب بجوشانند تا آنکه آب دو ثلث
کند و در وقت حاجت بقدر حبه ۳ مثقال تا نیم و اگر کیف او را فزون تر خواهد با برگ شیرازی کوفته
ایجاب است تا تو زه سیاه ۱ ی زرنیخ ۲ ی رتونه صغیر ۳ ی جبر بقدر مکفی بسازند از یکتا

آب گرم **حب مفاصل** که در حال تسکین وجع نماید منقول از اغاثه جهت درد مفاصل از تلغو و صداع امور بخار
ریزه گرمابه زنجبیل یکدرم و درهم صبر زرد و نیم آب شب مطبوخ نوشند و در شربت ج آ **حب الربع**
هلیله کابلی افتیمون از هر یک چهار ج عصاره غافث عصاره افسنتین از هر یک دو درم یکدرم ج با
کرازایه جوشانیده صاف کرده حبهای بزرگ سازند قدر شربتش دو تا سه درم **حب جلنت**
للربع هلیله اصفر عصاره غافث ۲ م حرف م جلنت نیم ج آب جهت سازند شربتش یک ج آب گرم
حب شفا جهت اسهال صفرا محلول به بقم و زرد آب صبر ۲۲ ج افتیمون ۱۲ ج سنبل سلیخه
مصطکی ۴ م زعفران ۲ ج غاریقون ۶ م حماما ج آب جهت ساخته شربتش ۲ ج آب گرم **حب**
السکنجبین از جالینوس جهت امراض بارده و استسقا و قولنج و لغوه و فالج و هلیلات غشاء ۱۵ آ
مقل ۵ آ زنجبیل ۲ ج فلفل و اقلفدار فلفل سارون ۳ آ تخم کرفس نانخواه و وج سلیخه ۲ آ
جرادلبان ۲ آ مصطکی ۶ آ غاریقون ۱۰ آ سکر طبرزد ۲۵ آ صبر سقوطری ۶ آ مقل را کوفته
و آب کنند تا تر او پاشیده بکوبند و با ادویه را بآب خلوط ساخته مثل فلفل حب سازند شربتش
از یکمثقال و نیم تا دو مثقال با آب نیم گرم وقت خواب و باید از قبل استعمال دلبه از آن کرد روز
پرهیز نمایند **حب قیصر** که جهت دفع خنازیر که بنده از مطالب لقرا طرحه تنقیه معده از رطوبات
و تقویت آن و چون تناول کنند نجات یابند ۱۴ روز یکبار از رطوبات زیاده اخراج میفرماید و بیوه
ضعیف میکند تا نخواه زیره کرمانی و بابونه و هلیله اسود و بلغمی ۱۴ مصطکی ۳ صبر سقوطری
اسم آب ورق ترنج خمیر نموده حبها سازند و هر حبی یکدانک تا دو دانک **حب الدیدان الطوال**
و حب القرع کبیر دارد و فلفل ابیض بیخ کلبا مقشر قنبیط ملح هندی ۴ ترمس ۴ شیح ۱۵ اسقط
و مرصاف ۷ ج شربتش ۵ ج آب رسن ترجب الاثیولیا مجرب صغیر ۱۴ افتیمون ۴ ج حجر
لاجورد و خمیر مغسول غاریقون ۳ سقمونیا ۱۴ قرنفل تخم حرمل ۲۱ عدد و آب به شیرین حب کرده شربتش
۱۴ نفقه تکفیل **حب لعرق النسا** جهت تجربه نموده و بسیار مؤثر یافته و راز میگوید که در ساعت
زنگ میکند و چند نفر از پیران که یک سال این آزار داشته اند و تمام نموده است این نسخه را از جمله
یکا تبرک کردیم باین جهت مطالعه نموده ام و بیخ دشش بار اطلاق میفرماید و مجموع یک شربتش

جرادلبان

صبر سقوطری هلیله اصفر سوکران از هر یک یکدرم جهت سازند **حب مسهل** جهت حمیات و درد صفرا بسیار
نافع است منقول است از عاد بر کبیر عصاره افسنتین و مصطکی هلیله زرد یکسر جالینوس
جوز صبر ۳ جوز سقمونیا و دو ثلث جوز شربتش یکدرم و نیم تا دو درم با آب مطبوخ شاهتره هلیله زرد
حب علی جوده جهت اسهال صفراوی غلیظ و سوداوی و ملغم از مجربات حقیر است ۸ جوز دیگر مغسول ۲ آ
مصطکی نیم آ گلنار نیم آ کوبت هلیله زرد ۲ آ کسنجبین آ آ پوست هلیله کابلی ۲ آ غاریقون
سفید ۲ آ تربد گلوکی ۲ آ صبر زرد ۴ آ اسطوخودوس ۲ آ عود قاریقون آ آ گل
بنفشه ۲ آ افتیمون ۲ آ کزبرا نیم آ با آب سیب جهت ساخته از دو مثقال تا سه تناول نمایند **حب**
مبدل المزاج که طبع یابس و بحبیب سازد و مجرب است کل بنفشه شرب اسطوخودوس قرفه
مصطکی گل برنج سنا کابلی هلیله زرد کابلی هلیله سیاه محموده شوش سکر نام اشربه تا نیم مثقال **حب**
جیال منقول از تذکار جهت اخراج بلغم و صفرای محترق و فلیج و سودا و رطوبات غلیظه از عضو
مؤثر و عمل آن قوی است حب الملوک مدبر که در دستورات ذکر شده هلیله ۱۰ از هر یک
یک عدد و سارون ۱۴ آرد برنج مصفی برابر ۱۴ روز نرم کوبیده با آب لیمو یا آب غوره حب سازند
بقدر فندق و کلیدر را کوبیده در روز شب حل کرده بر بالای غذا آب و شوربا حرب بخورند
حب قرص افعی جهت تقویت باه حقیقه الطب ۲ آ خولنجان ۲ آ بزر پیشرا آ قرص افعی
آ آ رخبید آ عود خرج ۳ آ کشنیز خرما ۲ آ با کلا حب سازند **حبی که حوس** نخورد زیاده
از آن قبل از شراب تناول نمایند و بکار دیگر سر آورد و صد آن عدد تخم کاهو گل سرخ
تخم کلم لوته دار کوفته ۱۴ یکدرم ۳ مثقال کافور دانگ بقدر نخود در سازند **حب**
منشط از تالیفات والد مرحوم ۱۴ سارون ۲ آ سنبل الطیب ۲ آ زعفران ۲ آ مصطکی
۲ آ زرنباد حب الغار آ آ بزر البنج ۳ آ فلفل ۲ آ افیون ۵ آ فرفیون نیم آ عاقرقرحا
آ آ تخم کرفس ۲ آ دارصینی ۲ آ ریوند ۲ آ قرنفل آ آ اسارون ۱ آ صمغ عربی آ آ با کلا حب
سازند **حب انشاط** جهت سرفه حاره و تزلات و سل و قوه ناحیه و نشاط و باه محرور
و منع اسهال و تبدیل مزاج سوداوی نافع و از تالیفات حقیر است کبابه ۵ آ افیون ۷ آ صمغ

یک غرب قطع نمایند و حشت و پوشش را بیرون آورده با آب بشویند و با اندک آب و نمک اندود
بیصفا بجوشانند تا پخته شود و حقه را شوند پس آن خوان را در کرده گوشت او را با بریان آن نان مده و چشمک
در هاون سنگ با مرق آن بکوبند تا یکسان شود دو قرص بقدر یک مثقال سازند و در روی بریزند خدا
کرده در شیشه ضبط نمایند و در وقت ضعف دست را بر و تخم بنج چرب کنند و اگر نباشد بر و تخم زیتون
کنند و باید افعی قوی الجثه باشد و کوشش باریک و چهار دندان داشته باشد که علامت ده آن
و اشعر و سیاه و اعلی و سرخ بکار آید **قرص سقیل** که از اجزای تریاق فاروقی است جهت سموم
و ربو و عسر النفس و جهت نافع و جهت استسقا و عدیت عضل شهر در حیز اکوسیه و نوزن آن
آرد کرسنه با شراب معجون تخته بارد و تخم گل و سرکه چرب نموده قرص سازند و بدل شراب مشک
میتوانند بود اندر و جنس حکیم اسقیل را دو وزن و آرد کرسنه را کوزن کرده **قرص اندرخودون**
که اجزای تریاق است جهت گزیدن هوام و ادویه قتاله و تکثیف سم و تنقیه اعضا رئیسه و ضعف
جگر و استسقا و لقوه سدر نافع است و نسخه او مختلف و معتبرترین نسخها از حسین بن اسحق است که چهار
کامل الصناعه ترجمه داده و در اشتیان قضب الزبرة اسارون عود بلسان سلیخه حبه مصطکی خو
از هر یک شش آ تفاح اذخر زعفران از هر یک دوازده آ دارچینی حماما مرصاف از هر یک سه
چهار آ افیون است که سند الطب شانزده آ با شراب یا نبیذ عسل یا جمهور قرص سازند **قرص**
اندرخودون الملک که مؤلف آن است پادشاه آن عصر تالیف کرده و جزو اعظم تریاق غزره
و بعضی معاجین کبار است مقوی معده و دماغ و جگر و باقوه تریاقیه و جهت علل اردوه اعضا رئیسه مفید
با لونه مزج و مفید و سعال بدانه مرصاف اسارون اسنون اشنه قضب الزبرة عود بلسان با خوبه
با شراب یا جمهور یا مشک با نبیذ بقدر حمص سازند **قرص لک** که از جمله اجزای معاجین
کبار است فلیموش که لوتی بشیر خرد لک مغسول و دو جزو با شراب یا جمهور یا مشک قرص سازند
قرص ادزمعو که از جمله اجزای مخلصه است که سوطرا گویند مطلق و مفرح و جهت استسقا و امراض
جگر و سرد و معده نافع و خادم و محلل آورام بارده و جهت درد و عسر بول و تزلات قیم اسپار و سوزاک
حماما دارشیشعان فطرسلیخ قضب الزبرة فلفل سعد قرنفل نخواه از هر یک سه آ دارچینی

یک غرب قطع نمایند و حشت و پوشش را بیرون آورده با آب بشویند و با اندک آب و نمک اندود
بیصفا بجوشانند تا پخته شود و حقه را شوند پس آن خوان را در کرده گوشت او را با بریان آن نان مده و چشمک
در هاون سنگ با مرق آن بکوبند تا یکسان شود دو قرص بقدر یک مثقال سازند و در روی بریزند خدا
کرده در شیشه ضبط نمایند و در وقت ضعف دست را بر و تخم بنج چرب کنند و اگر نباشد بر و تخم زیتون
کنند و باید افعی قوی الجثه باشد و کوشش باریک و چهار دندان داشته باشد که علامت ده آن
و اشعر و سیاه و اعلی و سرخ بکار آید **قرص سقیل** که از اجزای تریاق فاروقی است جهت سموم
و ربو و عسر النفس و جهت نافع و جهت استسقا و عدیت عضل شهر در حیز اکوسیه و نوزن آن
آرد کرسنه با شراب معجون تخته بارد و تخم گل و سرکه چرب نموده قرص سازند و بدل شراب مشک
میتوانند بود اندر و جنس حکیم اسقیل را دو وزن و آرد کرسنه را کوزن کرده **قرص اندرخودون**
که اجزای تریاق است جهت گزیدن هوام و ادویه قتاله و تکثیف سم و تنقیه اعضا رئیسه و ضعف
جگر و استسقا و لقوه سدر نافع است و نسخه او مختلف و معتبرترین نسخها از حسین بن اسحق است که چهار
کامل الصناعه ترجمه داده و در اشتیان قضب الزبرة اسارون عود بلسان سلیخه حبه مصطکی خو
از هر یک شش آ تفاح اذخر زعفران از هر یک دوازده آ دارچینی حماما مرصاف از هر یک سه
چهار آ افیون است که سند الطب شانزده آ با شراب یا نبیذ عسل یا جمهور قرص سازند **قرص**
اندرخودون الملک که مؤلف آن است پادشاه آن عصر تالیف کرده و جزو اعظم تریاق غزره
و بعضی معاجین کبار است مقوی معده و دماغ و جگر و باقوه تریاقیه و جهت علل اردوه اعضا رئیسه مفید
با لونه مزج و مفید و سعال بدانه مرصاف اسارون اسنون اشنه قضب الزبرة عود بلسان با خوبه
با شراب یا جمهور یا مشک با نبیذ بقدر حمص سازند **قرص لک** که از جمله اجزای معاجین
کبار است فلیموش که لوتی بشیر خرد لک مغسول و دو جزو با شراب یا جمهور یا مشک قرص سازند
قرص ادزمعو که از جمله اجزای مخلصه است که سوطرا گویند مطلق و مفرح و جهت استسقا و امراض
جگر و سرد و معده نافع و خادم و محلل آورام بارده و جهت درد و عسر بول و تزلات قیم اسپار و سوزاک
حماما دارشیشعان فطرسلیخ قضب الزبرة فلفل سعد قرنفل نخواه از هر یک سه آ دارچینی

مصطکی زعفران مر هفت از هر یک یک مثقال قوقایک ۱۰ سنبل الطیب ۱۰ دارچینی ۱۰ هندی از هر یک هفت مثقال با شراب
باشد اگر آن از مذکورات قرص سازند **قرص اقرقرحا معمایه** قرص زعفران از جمله اجزا مرد و از کثافت
است و در خواص مانند از معمود بعضی هر دو را باین اسم مشهور زعفران دارچینی نیم رسوس اسارون ۱۰ هندی
هندی از هر یک دو مثقال گل سرخ حماما منقع هر یک یک مثقال مرصاف چهار مثقال با شراب مانند آن بسنوند
که گذشت قرص سازند **قرص فرنیون** از اجزا مشروح و یلوس است ملطف و منقی و محلل و منفی حشا
و جهت امراض برده و عصا آریسه نافع و با قوة تریاقیه است موزیدانه چهار مثقال عاقرقرحا ده مثقال
مرصاف ذخر هر یک دوازده مثقال دارچینی مثقال زرق فلفل سنبل دوسی شیخ اکلیل الملک سعتر
الغار از هر یک سه مثقال قصب الذریره نه مثقال زعفران یک مثقال فغر الیهود دو مثقال و نیم صعتر ادویه شمال
آن حلبانیه و قرص سازند و بعضی از قدما با سه وزن آن عسل معجون کرده اند **قرص طباشیر** ملین
از تالیف مرحوم میر عطا داله جهت حقیر است بهترین انتخاب و معمول حقیر و جهت تبهای حاره و حصبه و آبله و
تب دق و حرقة البول و تشنگی و کلیتین التهاب خلط محترقه و سعالی و ذوات الجنب مفید است گل سرخ
۳ طباشیر ۵ نشسته ۵ تخم خرفه ۵ تخم تمر هندی ۳ تخم هندوانه تخم خیار تخم کشنیز از هر یک ۳ آلی
گل بنفشه ۳ صندل سفید آلی گیزاه آلی ترنجبین ۵ آرب اسرس ۳ تیلو فر ۳ زعفران نیم بادیزه جو قرص
سازند و از یکمثقال تا دو مثقال بنوشند **قرص طباشیر** ملین جهت تبهای صفراوی و دمور و تشنگی
و تشنگی غلیان خون نافع است طباشیر سفید ۵ آلی گل سرخ ۵ آ صندل سفید ۵ سوده ۵ آلی مقشر تخم
کدو و مغز تخم خیار ۳ مغز دانه ۳ آرب اسرس ۳ آرد رنگ مقشر ۳ صمغ عربی ۳ گیزاه آلی ترنجبین سفید
۱۵ آب ترنجبین قرص سازند و اگر بعین قشر خواهند رونیه صغیر ۳ آ صمغ قرغا رقون سفید آ آ خرفه
کنند مقدار شربت یک مثقال **قرص طباشیر** قابض مانع نزف مثل منافع ملین است با لبن طبع
استعمال کنند تخم خرفه بوداده ۵ آلی سرخ ۳ صندل سفید سوده ۳ کثیرا آ آ قیا آ صمغ عربی
بوداده ۳ گیزاه بوداده ۳ نشسته بوداده ۳ شاهبلوط بوداده ۳ آرب اسرس ۳ طباشیر ۳
تخم حماض نوداده ۳ آرد رنگ مقشر ۳ اجزا را نرم جلا بده کرده بکدیگر مخلوط مانند و بعد از آن
با آب سیب یا به با زرشک قرص سازند و در سایه خشک کرده یک آلی را بیاشامند و اگر با اسهال

دعنه قم

دعنه قم کبدی بشرح و خون مصروف بسیار آید بدرلونیه صغیر آ اگر با آلی نیم جان آلی سماق مقشر آلی آ آ خرفه کشنیز
قرص دود قابض جهت سرفه آلام و جهت اسهال دوبا نافع مقبول از قانون مجرب است گل ارمنی طباشیر
شاهبلوط تخم حماض مقشر گل سرخ صمغ مقلوب مرطانات محرقه بالسویه با آب به قرص ساخته استعمال کنند
قرص ابو داود جهت درد قم معده و جمیع آفات بلغمی گل سرخ مشک تخم حماض اسرس چهار تم سنبل الطیب
یک تم با جیبنیج بقدر یک درم قرص نمایند **قرص مارودنس** جهت ابدوس و جمیع انواع تفنی سرزنی
نافع است تخم کرفس انیسون از هر یک شش درم افسنتین چهار درم فلفل دو درم مرصاف دو درم
دارچینی ۳ مصطکی ۳ م افیون یک تم جند بیدستر ۳ تم باب قرص ساخته بقدر یک مثقال بکار برند
قرص کاکنج جهت قروح کلیه و مثانه و تقطیر البول و بول الدم بغایت مجرب است منقول از جامع
ابن البیطار و له افیون تخم کرفس بزر البنج شاه دانه از هر یک یک آلی تخم تراز بادزه دو آلی زعفران
تخم حماض بر مغز حلبوزه مغز بادام تلخ مقشر از هر یک سه آلی آحت کاکنج جبه سرخ عدد
تخم خیار و از ده آلی ادویه را کوفته با جیبنیج معجون ساخته قرص سازند **قرص الزرود** جهت اسهال
و قروح امعا و کسی را که هضم طعام نشود و بیش تخت در صیر و سیلان حیض متواتر بهم جهلاس
دو آلی تخم تراز بادزه انیسون ناخواه تخم کرفس بزر البنج دو فواز از هر یک یک دقیه افیون دو آلی
با شراب مجرب ساخته نانیز در ۳ قرص سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند **قرص برمکیه** جهت
نفث بلغم خام و صفرا مرارقوس بسیار نافع است بلیله بلیله اطلح برنج کلاب مقشر از هر یک یک جزو
زنجبیل سائیده مثل همه اجزا مانند مثل همه اجزا دفاینه را در باتیا کرده و قدری آب بر روی او
ریخته بعد از چند جوش از آتش گرفته آن دو تیه را بر او پاشیده حرف با هم ممزوج نمایند بعد از آن
بوزن نیم مثقال قرص ساخته قدر شربت یک قرص با آب گرم بیاشامند و اگر با کشنیز خشک را یک جزو بیفزایند
وجع صاف کرده بشنند و این قرص از ده یا بیشتر و از سه بار کمتر اطلاق مبرز باید و اگر
احتیاج افتد که اخراج بلغم و جاجر لزج نمایند زیاده کنند با ربع جزو بلیله تخم حنظل را **قرص**
دوشک کلک دار جهت مستسقی که لیف طبع داشته باشد و جهت تبهای مرکبه و یرقان نافع است
و بغایت مجرب عصاره و زرنگ با زرنگ مقشر کلک معمول از هر یک سه آلی افسنتین عصاره

افسنتین عصاره غافث از هر یک یک آلی سلیخه ۳ آلی طباشیر ۳ آلی گل سرخ ۳ آلی سنبل الطیب ۳ اسارون ۳ صمغ عربی
بوداده ۳ گل ارمنی بوداده ۳ گیزاه گیزاه بوداده ۳ نشسته بوداده ۳ مصطکی ۳ آرب اسرس ۳ اذخر
زعفران آرد مشک ۳ بادیان ۳ انیسون ۳ آ آ قاقیا ۳ تخم مورد ۳ رونیه صغیر ۳ بدستور قرص سازند و با
سکنجبین بزوری یا شربت دینار بنوشند و اگر سرفه داشته باشد با شربت مورد بنوشند **قرص افسنتین**
منقول از کامل الصناعه ترکیب حسین جهت ضعف جگر انیسون ۳ افسنتین ۳ اسارون ۳ تخم کرفس ۳ نیم
صبر شلیخه عصاره غافث شلیخه بادام مقشر ۳ نیم مصطکی شلیخه سنبل الطیب شلیخه سلیخه هندی شلیخه بقدر درهم
قرص سازند **قرص ادویه** جهت تبهای حاره و ادرام جگر حاره و وجع مثانه و نفخ و تشنگی بسیار
قرص سازند تخم خرفه ۳ مغز تخم خرفه ۳ خیارین شلیخه مغز تخم کدو شلیخه مغز تخم هندوانه ۳ تخم
تراز بادزه ۳ گل سرخ ۳ زعفران آب لعاب بزرقطونا قرص سازند و قدر شربت یک آلی **قرص**
دیونس جهت تبهای کهنه و صلابت جگر و ورم سپرز و ضرر شرب که واقع شود بجگر و سپرز رونیه صغیر ۳ قوة
عیدان السلیخه کلک مقشر ۳ تخم کرفس انیسون عصاره غافث یک تم با آب قرص سازند استعمال
نمایند **قرص غافث** مجرب جهت مشطر العنت و تبهای کهنه گل سرخ ۵ سنبل الطیب ۳ طباشیر
۳ عصاره غافث ۳ تم با آب قرص سازند بقدر درهم **قرص السبل** جهت اسهال و سوء هضم و قذف
خون نافع است لسبد ۱۵ تم گندرانا قیا جلنار ۳ صمغ عربی ۳ دارچینی ۳ بسفیده تخم مرغ
بقدر درهم قرص سازند **قرص طال** گویند بسیار مجرب است تخم اسرس اسارون ۳ تم فلفل اسفیس
سنبل اشق ۳ آ آ اشق را در سرکه حلبانیه بقدر مثقال قرص سازند **قرص کافور** جهت تبهای
محرقه و تشنگی و تب دق و خفقان گل سرخ ۳ م طباشیر صمغ عربی گیزاه ۳ م تخم کدو تخم خیار
خرفه اصل السوس ۳ تم نشسته ۳ تم زعفران ۳ تم کافور نیم تم با لعاب بزرقطونا بقدر درهم قرص
ساخته با آب نادر مخوش استعمال کنند **قرص مثلث** معمول زعفران افیون مرصاف بزر البنج
شقاقل لعوبه باب کاهو قرصهای مثلث سازند که مثلث به قرصهای خورند بهتر شاهبلوط سرکه
و آب کشنیز و امثال آن برادرام حاره و صداع حار کنند و در صداع بارد با آب صعتر و آب نعناع و مرزنجوش
و امثال آن **قرص مثلث** جهت صداع حار و ادرام حاره صعتر و نافع است ترصاف افیون لادن

کافور

کافور ۵ تم کندر از روت راکلک گل ارمنی آ آ قرنفل ۳ تم با لعاب بزرقطونا قرص سازند بدرد که بدرد شاه دانه
قرص اللاق جهت سرفه و دق منقول از شیخ زیلیس طباشیر ۳ تم گل ارمنی ۳ تم گل سرخ ۳ تم گل کدو تخم خرفه کبار
۳ تم بقدر ۵ درهم قرص سازند و این قدر شربت است **قرص جهة اسهال دموی** از تالیفات مرحوم والد
گل سرخ تخم حماض ۵ آ صمغ عربی نشسته طباشیر آ آ لعاب بزرقطونا قرص سازند قدر شربت یکمثقال **قرص گل صمغی**
معمول ابو بکر جهت درد معده و تبهای بلغمی رفع رطوبات معده مجرب است گل سرخ دو جزو سنبل الطیب آرب اسرس
از هر یک یک جزو قرص سازند قدر شربش یکمثقال است **قرص اللاق** از مرحوم ابو بکر جهت تب دق و تب سلخه و مجرور
و اسهال صفراوی و دموی که با بلغم بغایت آزار دهد تخم بارتنگ ۳ آ نشسته ۳ گیزاه ۳ صمغ عربی ۳ گل ارمنی
۳ طباشیر ۳ مشکناش ۵ گل سرخ ۳ صمغ مقشر تخم کدو ۳ تخم خرفه مغز دانه ۳ مغز تخم هندوانه ۳
رب اسرس با لعاب بزرقطونا **نباتی** البزر در جهت درد کرده و مثانه تخم خرفه تخم خیار تخم کدو تخم
بزر البنج تخم خرفه بادام مقشر گیزاه نشسته رب اسرس مشکناش اسپغول ۳ تم لعاب بزرقطونا بقدر نیم درهم
لباز نند **قرص جهة بول الدم و بول الدق و قروح کلیه و مثانه** مقشر تخم خیار ۳ تخم خرفه ۳ مشکناش ۳
گیزاه گل ارمنی ۳ مشک زعفران ۳ و اگر با شکر مقشر لیس محرق منقول رب اسرس ۳ صمغ عربی ۳ بادام ۳
دم الاخوین ۳ کندر ۳ تخم کرفس افیون نیم آ آ کاکنج ده عدد مقدار شربش ۵ درهم **قرص انفا** جهة
امراض مذکوره و تشنگی الم است مقشر تخم خیار ۳ تخم خرفه ۳ تخم هندوانه ۳ تخم کدو ۳ تخم کرفس
تخم کرفس بزر البنج آ افیون نیم آ گل ارمنی عصاره غافث لحیة التیس ۳ مشکناش صمغ عربی ۳ دم الاخوین ۳ قدر
شربش ۵ درهم **قرص ذوشک** منقول از قانون مجرب است جهت سده و جگر و سپرز که از حرارت باشد و جهت تبهای
و امراض معده و حارة بلا عدیل است زرنگ مدبر اندر رب اسرس گل سرخ تخم خیار تخم هندوانه تخم کشنیز تخم
کاسنی تخم کدو سنبل الطیب عصاره غافث کدو آ قوة البنج رونیه زعفران کدو آ آ ترنجبین
آ آ ترنجبین را با آب سرد کرده قرص سازند و اگر رونیه و مثقالی بشم احمد خواهد بود **قرص کاکنج** جهة حرقة
البول تخم خیار جبه کاکنج مغز بادام بر شیار رب اسرس گیزاه گل ارمنی صمغ دم الاخوین کندر کدو آ آ تخم
کرفس آ آ افیون ۳ آ تا یکمثقال و از ۳ آ تا یکمثقال است با شراب بنفشه و نوشش تا ۳ آ آ
بنادت **قرص للفواق** کندر ۳ رب اسرس یابس ۳ فوفل ۳ ورق الدفه آب ۳ بزر الخام ۳ صعتر ۳ نانخواه

ح دینم شرش یک مثقال الطبیخ زیره قرص لذ با بیطس طباشیر ۲ ح کل ۲ ح خرفه ۵ ح کمون جنگلی

۵ ح کل مرغ جلنار ۲ ح گل ارمنی ۲ ح گاو زبان ۲ ح بابونه ۲ ح شیرین بنوشته قدر شربتی ۲ آ قرص قرطاس در تصفیه

ح صاف ۲ ح سرش ۵ ح ورق سداب فوج مشطیکی شیخ قوه علت بسکنج جاید شربت فقط سنبل ۲ ح بابونه سداب

قرص بازند قدر شربت آ قرص الورد ۲ اسهول الصفرا اسطفر الطیبات گل مرغ تخم خیار تخم کدو ۵ آرد اسپس

ح سعتر یا ح گاو فور ربع ح بابونه قرص بازند و شربتی یک مثقال یا یک آ سکنجبین قرص ود دفع دیدن جهت

درد سینه و درد معده گل مرغ ح سنبل ۲ ح اسپس ۲ ح اکلیل الملک بابونه از هر ۲ ح خرفه ۲ ح مصطکی ۲ ح کهربا ۲ ح سرش یک

آ الطبیخ کمون جهت درد معده و باب عنب الثعلب جهت درد معده قرص المختفاش جهت قرح سینه و سرش و تب بیار

درد سینه و زکام طبیخ جهت کیز ۲ ح اسپس ۲ ح خشخاش ۲ ح اصل السوس ۲ ح طباشیر ۲ ح زعفران ۲ ح و دانگ اعذر

یک مثقال قرص بازند با شربت خشخاش بنوشند قرص مبرد از اعلا امرود جلیم کهربا جهت حیات و عطش و قائم

مقام قرص کافور است مروارید طباشیر ۲ آ صندل مرغ و سفید نیلوفر کشنیز خشک گل مرغ تخم حلاس تخم خیار تخم

خرفه تخم کدو تخم اسه دانه ۲ آ آب نشسته کیز ۲ آ آب زبرالبیج ۲ آ خشخاش سفید ۲ ح زیر قطوما را در آب خیار

یا انگور صاف کنند با او قرص بازند و این قرص مالوف طبیب است که متفقر بهتر از سرکافور قرص کافور از

رازی جهت علتهای جگر و گفته است که انفع ادویه است جهت علل جگر و حیات و معمول حیرت طباشیر گل مرغ ۲ ح تخم کدو

تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه صندل سفید کافور آب عنب ثعلب بزر قطونا قرص بازند و با زفر موده که اگر زبرالبیج

داخل نمایند جهت تبریدی و تلطیفه حرارت عجیب خوب بود قرص سرطان جهت سل و لیمن و ذرب

مختوم طین ارمنی بنوشته گل مرغ ۲ ح سرطان محرق ۲ ح کیز ۲ طباشیر شادنج مغسول ۵ ح اصل السوس ۲ ح آب

لسان الحمل قرص بازند قدر ۲ ح و با شربت انار شیرین بیاشامند قرص گل کبر جهت بهتای جنون و سوداوی

و بهتای مرکب و چیز مرکب گلنج عصاره غافث عصاره فستین ۲ ح مصطکی ۲ ح تربد سنبل رومی عود اذخر

تکه ۲ ح شرش دو ح بادام الزرور ترنجبین قرص کهربا از حبیب الیس جهت حبس خون از هر مضر که باشد مجرب

است و اگر نیز خرفه کنند ۲ ح یک نشسته شده با اضافه مروارید و خشخاش سفید و سیاه گل مختوم گل ارمنی

مصافی گاو زبان کهربا تخم خرفه صندل تخم نشاخ گاو کوهر سوخته است سوخته تخم مرغ گل ارمنی ۲ ح شیخ

جوداده تخم کشنیز طباشیر زنه تکه ۵ ودع محرق ۲ ح جلنار ۲ ح زبرالبیج کلک سفرج ۲ ح طباشیر ۲ ح کیز آب نشسته

۲ ح مصطکی

۲ ۳

۲ ح مصطکی بوداده زعفران افیون ۲ آ سک ۲ ح شرش یک آ بارب ۲ ح جنبلفت الدم و با شراب خشخاش و تخم

اسماء قرص شادنج از مخترعات حقیر جهت تب ق و سل و قطع سیلان خون از هر عضو و اسهال ارزه و دبا بند

بتهای دموی سرفه حار مجرب است تخم خرفه کشنیز خشک خشخاش سفید نشسته گل مرغ طباشیر طین ارمنی مغسول

طین مختوم شراب ۲ یک مرغ آ سرطان سوخته ده مثقال کیز آب اسپس صمغ عربی ثلث دنج مغسول آ بنار مرغ

گاو کوهر سوخته ۲ یک ۲ آ زبرالبیج افیون زعفران از هر یک یک مثقال با آب بزرقطونا قرص بازند قرص

شادنج منقول از تذکره که بهتر از قراص کهربا است جهت بتهای مرکبه و اسهال و قطع خون از صمغ عضد و تخفیف

قروح و بقای آتشک و نفاث معینه است کشنیز نوداده خشخاش کتیرا کهربا مرجان تخم خرفه تکه گل مختوم

و اگر بنا شرش گل ارمنی مرغ گاو کوهر سوخته است تخم مرغ سوخته کیز اصمغ عربی تکه ۲ ودع محرق زبرالبیج تکه ۲

و بدل شادنج مقاصیص محرق معمول است و قدر شربت یک آ قرص زرنگ منقول از لنه مرحوم حکیم باقر

جهت استسقا و نجره سینه و زرنگ بهانه آب اسپس ۲ ح گل مرغ ۲ ح مغز تخم خیار ۲ ح مغز تخم خربزه

۲ ح مصطکی ۲ ح عصاره غافث ۲ ح سنبل الطیب ۲ ح روناس ۲ ح کشته ۲ ح عصاره فستین ۲ ح اسارون ۲ ح فاقح

اذخر ۲ ح تخم کاسنی ۲ ح گوشت ترونج مغز زعفران ۲ ح طباشیر ۲ ح ترنجبین ۲ ح با آب قرص بازند قرص کلنار

جهت اسهال مزاجی و قتی اعم از آنکه دموی باشد و اعم از آنکه صفراوی باشد عفص خرنوب بنطرکی مازج کندر کلنار سادی

افیون صمغ عربی تکه تخم خرفه تا دو ۲ قرص بازند قرص کهربا جهت حمی النفض و بتهای کهنه و بتهای کهنه مجرب

گل مرغ ۲ آ آب اسپس ۲ آ آش هزره ۲ آ سنبل الطیب ۲ آ آ راز یانه ۲ آ تخم کرفس تخم کاسنی عصاره

غافث عصاره فستین از هر یک ۲ آ طباشیر ۲ آ شرش یک تا دو ۲ ح با گل قند و طبیخ راز یانه قرص

للاستسقاء اهل منقول از مختار و مجرب است عصاره زرنگ بازرنگ ۲ آ گل مرغ ۲ ح تخم خیار تخم

خرفه تخم کشوث تخم کرفس مصطکی کلک منقول ریوند از هر یک ۲ ح سنبل الطیب یم ۲ ح تکه تکه آ قرص

ساخته با بهای آب کاسنی و سرکه ۲ ح آب عنب الثعلب دو ۲ ح سکنجبین مرزنجوش ۲ ح مغز خیار شنبر ۲ ح آ آ

قرص مسهل از تالیف حقیر در امراض حاره و بتهای کهنه و مرکبه و رفع قولنج نفاخ نفاث

و سریع الهلاک و غائله دهر بین قسم قرصهای مسهل است نشسته ۵ آ مغز تخم کدو ۳ آ تخم خیار ۲ آ بلیله

۲ آ مغز تخم اسه دانه ۳ آ تخم خرفه ۳ آ کشنیز خشک ۵ آ مصطکی آ آ اسپنون آ آ کهربا ۳ آ

۲ ۳

کوکب زدگی کرده و پیوسته متلبس طباشیر آ آ کوکب بوده و در آن آن معروف و ملقب بکوکب گشته لهذا

این قرص مسمی بکوکب شده و سبب بر این تسمیه آنکه طلق را کوکب الارض نامند و جزو عظم این قرص

دمستقه آ آ الحرارة و یابس است در اول جهت ضعف معده و دماغ و جگر و سپرز و فضول غلیظ و صداع

و نواف و نزف الدم از هر موضعی که باشد و بتهای درد گوش و فرقه و مغاک و مشاهده و سر فرد و فروغ مزمنه

و قولنج و ورم و درد رحم و سموم مزمنه و ملدغه و فوتش تا چهار سال باید داد و شرش تا ۵ آ

و منقول از تذکره است و آنچه بر حرز او ان نوشته شده موافق گل کامل و شفا و اتمام است

و دوقو سیسا لیوس تخم کرفس افیون زبرالبیج میعه تکه ۲ جهت سیلان و تسیع الطاح

گل مختوم مرصاف سلیخه طلق مطلوب تکه ۲ و در بعضی نسخه خشخاش ۲ و در بعضی نسخه مصطکی

طباشیر قسط زعفران حلتیت تکه ۲ آ جهت قطع تبها و درد دنت و در بعضی نسخه کافور ۲ ح و بعضی فیلزهر

۲ آ جهت قطع خون و حرقة البول اضافه کرده اند قرص دیاسقوماطون جهت زحیر و مغص و

اسهال مفرط و قرح امعا و نزف الدم و اسهال و مورود و هضم نافع و اثرش در حال ظاهر گردد

تخم کرفس بخواه راز یانه بیسون اسپند الطیب سلیخه افیون با شراب کهنه یا قائم مقام او قرص

بسازند و قدر شربتش تا نیم مثقال است قرص کلنار منقول از تذکره نافع است جهت بتهای حاره

و اسهال مزمنه و نفث الدم از هر موضعی که باشد و کوبنده و تخفیف قروح و باقی نارها سرکه موجود

است بجهت تنقیه عجیب مگنه لبرطه زیاده تا نماز دو یا بوست انار گل مرغ اقاقیا مازو تکه ۲ آ

گل مختوم سلیخه صمغ تکه ۲ کیز افیون تکه ۲ آ آب گرم استعمال نمایند قدر شربت از نیم مثقال تا

۲ مثقال قرص دیبوند منسوب بشیخ رئیس قلیل المقدار کثیر المنافع مجرب جهت برقان و درد

و درد سینه و معده و جگر و سپرز و باد و بتهای مزمنه و عسر البول و سوء الهضم و سموم و دور اکثر

منافع مثل قرص کوکب است و از هر اکثر نموده است و فوتش تا چهار سال باید داد ریوند ۸ آ روناس

کلک منقول تکه ۲ تخم کرفس اسپنون عصاره غافث عصاره فستین از هر یک ۲ آ آ و اگر

مریض را درد سر کهنه باشد قسط و مصطکی و تربد اضافه کنند و اگر صفراوی باشد عوض قسط بلیله

کابلی و اگر با القاعد بکار باشد کشنیز خشک بکار برند و اگر تب و قبض طبیعت باشد اصل السوس

کوکب

کون در سرکه خیسانیده بوده آرد نبق آرد سپید کشنیز خشک بوداده خرنوب بنظیر خرنوب شامی مکه
جزو اسکک را مکک مکدر بیخ جزو نیم کوب ساخته استعمال نمایند **سفوف مغلیاثا** جهت اسهال کهنه
و زحیر و ضعف معده و درد معده و مغص و بواسیر نافع است حرف بوداده بکر طلی و نیم بریزه کرمانی
یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک شده بوداده نیم رطل تخم کتان تخم کندنا بنظیر مکه بیخ مکدر
مصطکی مکه ادویه نیم بلیله سیاه بوداده زیت مکدر بیخ رطلی نیم کوب ساخته استعمال نمایند **سفوف خرنوب** جهت اسهال
و سحج مکه جزو خرنوب بنظیر خرنوب شامی نمایند **سفوف نرشک** جهت تقویه معده و جگر و حبس
سکی نانخواه سماق رکبی حب رمان بوداده زرشک بوداده آرد نبق مکه ۴ سکنجبین طرزد
۴ گوفته سفوف سازند **سفوف سماق** جهت اسهال سماق ۳ جزو حب الآس ۳ جزو حب
الرمان بوداده بکر جزو خرنوب بنظیر ۳ جزو صمغ عربی کطار نیم جزو کوفته سفوف سازند **سفوف**
بزور جهت باد و تفکر و باسیون زیره کرمانی فاقد فرفه نانخواه تخم کرفس ۴ فاطه
صغار فرنفل نیم ۴ زنجبیل فلفل دراکک سکر ۴ شربتش وزن دو **سفوف الخواص**
رفع اشتهای ردیه در وقت مرض و جهت تقویه معده و اشتهای طعام و یکو کردن رنگ رخسار
نافع است زرباد تخم کرفس ۴ نانخواه کندر ۳ جند بیدستر نیم ۴ زیره کرمانی ۲ ۴ سفوف
سازند **سفوف دیگر** جهت حمامات سیار نافع است و جوارش السمسم نیز گویند کبد مقشر
زیره کرمانی بخشت ۴ دارفلفل فلفل ۵ ۴ دارچینی ۳ ۴ هل ق قله ۳ ۴ سکنجبین طرزد دیگر طلی
سفوف للاسهال مسهل از حبس جهت مضف معده که با اسهال مشروب بیرنج و
اشتهاطعام زیره کرمانی دکمون بنظیر کشبانه روز ۲ و در سرکه خیسانیده خشک شده
بوداده بشنند ۲ بکلیه ۳ حب الآس ۵ ۴ کشنیز خشک بوداده ۲ ۴ آرد نبق آرد
بدارو نارداان ۲ ۴ فرط طرطشیر ۲ ۴ سکنجبین ۳ ۴ عود هندی شیلیه بیرون بزن و سمیع
پخته شربتش ۳ ۴ با مبیه ناج صبح و شام **سفوف للفواق** جهت تشنج که از امتلاء

حالت شود تخم کرفس جعد زیره کرمانی بلسوبه سفوف ساخته شربتش مثقال با آب نیم ۴ **سفوف**
لوجع الکبد جهت درد جگر با شیر شتر استعمال نمایند کک منقی ۳ ۴ طباشیر ۲ ۴ تخم کاکنج کوفت
۲ ۴ سفوف ساخته قدر دو درم با نیم ۴ سکنجبین و چهار درم شیر شتر گرم کرده کف گرفته
بنوشند **سفوف سوس مجان** منفعت مجربست نفرس و عرق النسا اسوس کابلی ۴ ۴ سکنجبین
۵ ۴ زعفران یکدانگ بقدر یکدانگ ۴ با آب سرد استعمال نمایند **سفوف لقطع الدم البواسیر** مجربست
منقول از معالجات بقراطیه و عجیب العقلات جوز محرق بکر جزو زرده تخم مرغ سوخته بکر جزو کفته بوداده
۳ جزو محو الاسا بیه ۲ ۴ با شربت سیب یا آس یا ریباس بر شتا استعمال نمایند **سفوف مغلیاثا**
از تالیف الدوله بوده جهت ازلق امعا و جرب بلیله سیاه اهلیله و بلیله بارد غنیت بریشه کرده
مکه ۴ ۴ زیره کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک شده حب الآس بوداده مکه ۴ ۴ تخم کرفس
آسیون در سرکه خیسانیده شده خشک کرده بوداده مکه ۴ ۴ مصطکی فرنفل قاقله عود هندی سنبل الطیب
مکه ۴ ۴ سعد ۴ ۴ صبح و شام ۴ ۴ استعمال نمایند **سفوف جهت اسهال** بغیر تالیف الدوله نانخواه کندر
کلنار یکدرم جزو دانه موبز جزو با جبه مسک استعمال نمایند **سفوف للحفظ** جهت تقویه معده و باغ
و تنقیه آواز رطوبات کشنده و زیاد قدرت عزیز فرزایل کردن نسیان نافع است کندر ۳ ۴ مصطکی
۴ ۴ دارچینی آدار فلفل عود بلسان آس الثوبا با درخنبویه آکالیخ یازده دانه سکنجبین سل ۴
قدر شربت دو ۴ تا دو لی با آب گرم و در زمستان با گلاب و زنبق بدهند و یکروز نه **سفوف شفاء**
الاسقام جهت رمد کرده و مثانه و حصاة مجربست و موافق امزبه بارده و معتدله است نانخواه
بزر کرفس مکه عشره بزر الجزر جرجیر در همان یکشبانه روز با آب سرد بشوشند **سفوف ایطه** جهت
حصاة نافع و مجرب حیرت مقرر تخم هندوانه تخم خیار تخم تره تیز مکه ۳ ۴ نانخواه تخم
کرفس مقرر حب الملوک مکه ۵ ۴ با آب بیخ کبر و خیار زرد اشمال آن که جوشت نبده باشند بنوشند
سفوف از تالیف جرجیه جهت حرقة البول مزمن که با جرکی همراه و با او تقطیر بول و نفس البول
نیز باشد و نافع است جهت درد و تیز و در امراض مذکوره چند مرتبه تجربه شده و بسیار کوشرت بلوط
بوداده ۴ کل ارمنی کشنیز خشک صمغ عربی تخم خاص بوداده کندر ذکر مکه ۴ ۴ بقدر درم مثقال

با آب سرد ۴ ۴ نانخواه نمایند در ۴ شرب این سفوف از آب جلاب نمایند **سفوف جهت سنگ مثانه**
و کرده که با مغز خیار شنبر مغز تخم خیار و خیار زرده و هندوانه و کدو ۴ ۴ بکلیه چهار ۴ ۴ زیانه جرجیر الیهود
۴ بکلیه و مثقال با سکنجبین بسرشند یا دو مثقال را با سکنجبین بنوشند **سفوف دیگر** جهت خراج حار
مغز تخم هندوانه و خرنوبه و خیار و تخم اهلیلج و خار سک ۴ بکلیه ۳ ۴ کاکنج رازیانه تخم کرفس ۴ ۴ بکلیه
بکلیه ۴ ۴ جرجیر الیهود ۴ مثقال با سکنجبین و آب برسیاوشان و مثال آن استعمال کنند **سفوفی که**
در انواع اسهال با سحج و مغص و حرارت بیشتر نافع است تخم خطمی تخم خیار زرد مکه ۵ ۴ نشاسته صمغ
عربی مکه ۴ ۴ کوبیده اندک بوداده دو مثقال با شربت مناسب بنوشند **سفوف للخفقان البارد**
و از قرابادین مرحوم حکیم محمد باقر تقلع کرمابه بریان کرده شیانه بریان کرده مکه ۴ ۴ زراوند مدحرج
زرنباد دروبخ نیم ۴ مروارید ۴ ۴ سکر ۴ ۴ شربتش ۳ ۴ با طبیخ افسنتین **سفوف سوزان**
کبیر جهت مفاصل و عرق النسا مجربست سورنجان مصری ۴ ۴ سنگ ۳ ۴ مغز بادام ۴ ۴ پوست بلیله
زرد ۳ ۴ زعفران نیم ۴ قند سفید ۲ ۴ سکنجبین مثل آن و اگر قاوه طبرزد بدل سکنجبین ترید ۵ ۴
کنند شربتش ۳ ۴ با آب سرد **سفوف جهت قطع سیلان منی و مذی و ودی** مجربست
تخم کاهو تخم سداب تخم شکلشت ۳ ۴ شهدانج سعد ۲ ۴ کلنار ۴ ۴ شربتش ۳ ۴ با آب سرد **ایضا**
در قطع ودی و مذی سعد بیل است و جفف نار فارسی و اشک است بلوط حی جزو کندر بکر جزو کوبیده
بروغن زیتون چرب کرده ۴ روز ۲ مثقال مداومت کند **سفوف جهت قطع شهوت جماع**
از زنان و مردان بزر البنج تخم خرفه تخم کاهو تخم شبت مکه جزو نیلوفر و جزو شربتش ۳ ۴
با آب تخم خرفه **سفوف سودا** که با ماء الجبن استعمال نمایند از خط مرحوم ابوزره دیوت
اهلیله کابلی و سیاه مکه ۵ غاریقون ۳ ۴ اسفاریج ۳ ۴ افتیمون ۳ ۴ کل کاوبان ۴ ۴ سکنجبین
۴ ۴ مکه لفظ الاجرد غیر مغسول ۲ ۴ حب سیاه ۲ شربتش ۳ ۴ مثقال **سفوف جهت سیرز**
از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر قرنفل رزه‌های خشک پوست بیخ کبر عنب الثعلب برسیاوشان
تخم شکلشت تخم سداب بسویه ۲ ۴ با سکنجبین نشاسته تناول نمایند **سفوفی که جهت سیرز** مجربست
و تا یکهفته زاید نکند منقول از شد کره مرجان سوخته یکدرم کیتا و دانک

بنوشند و جهت سرکه ۲ و عرق بهار ۴ ۴ و مرجان ۲ ۴ دانک ناکفته مروارید نایه مجربست **سفوف مجرب**
جهت حرقة البول و وجع مثانه بول مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه خشخاش سفید
نشاسته کتیرا ریوند سوس بزر البنج سفید قند سادج همه ۲ مثقال را با جلاب ساده با شربت بنفشه بنوشند
سفوف نقرس منقول از جرجس زکریا و میفرماید که مجربست جهت دفع نقرس بارده و درد
مفاصل بارده که با کلیه قلع میکند نانخواه اهلیلج زرد سداب خشک تخم کرفس رازیانه دو قو مکه جزو
قوه بادام تلخ سنبل الطیب قسط حلو زراوند مدحرج مکه ۴ ۴ جزو ۲ روز یکدرم ۲ ۴ استعمال نمایند
و انه از زمستان نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال این سفوف تا چهار ساعت چیزی نگیرند
از مأکول و مشروب و بعد از تنقیه بدن استعمال کنند **سفوف سرطان** از مجربات حقیر که بهترین
نسخه سرطان محرق ۱۵ ۴ باقه خشخاش سفید مکه ده ۴ کل ارمنی کل قبرسی کل عثمانی ۵
نشاسته صمغ عربی کتیرا طباشیر انجبار کل سرخ مکه ۵ ۴ آب آس آس عصاره لحیه تیس قاقیا مکه ۳
زعفران یکدانگ **سفوف سرطان** مستند ابوزره مرحوم بگیرند سرطان نهریه دفع کنند سر و پهلوی
او را و خشک را بکافه چند بار بآب خاکستر رز و بکک بشویند تا پاک شود و بعد از آن بآب
گرم شسته بزر او را رفع کنند در کوره گلی اندوده گذاشته در تنور معتدل اندخته یکشبانه روز
بعد از آنکه سوخته باشد پس خوب کوفته ده درم ۲ ۴ او را و از صمغ عربی و طین قبرسی و خشخاش سیاه
و سفید ۵ ۴ و کتیرا ۳ ۴ کوفته سفوف سازند قدر شربتش ۲ ۴ **سفوف جهت کسی که از حرارت**
بول بسیار کند از تالیف مرحوم ابوزره حب الهدیه ۴ ۴ کوفته بحریر تنجه و هفت روز در کرکه
خیسانیده بعد از آن بیرون آورده بلشتی خشک کند و بار دیگر کوفته و غلوط سازند تا اوشر
کندر که بکشبانه روز در سرکه خیسانیده و خشک کرده باشند نیم ۴ طباشیر ۴ ۴ کشنیز خشک ۲ ۴
شربتش یکدانگ با بیه سرده با آب سرد صبح و شام میل نمایند **سفوف سنا** جهت عرق النسا
و مفاصل از مجربات قدما اسنا مکی ۴ ۴ سورنجان ۵ ۴ شیطرج هندی ۳ ۴ زعفران نیم ۴
قدر شربت ۳ ۴ با ۳ ۴ سکر ۲ ۴ گاه ۲ روز یکدانگ اسنا را با نیم ۴ انیسون و دو مثقال عسل
بنوشند تا یکهفته رفع علت نماید و مجربست **سفوف دیگر** سنا مکی ده ۴ انیسون ۵ ۴

نوشته باشد

سورنجان ۵ آ هلیله زرد ۵ آ محموده ۲ آ تخم کلم ۲ آ دو مثقال سابیل در مزاج حار سکنجبین و شکر آ
بنوشند **سفوف که** مست لسیار آورد و تقویة هضم آرزیه میکند و فواید او بسیار است عنبر اشهب آ
جزو بنفشه خشک کبر آ نیم جزو مجموع را در یکروز بسه مرتبه تناول نمایند لسیار نافع و مجرب است آ
سفوف اخمه اسهال خون و بلغم دار هلیله زرد شیرین سه صمغ عربی کثیرا کثیرا ۲ مکه ۵ آ روز ناشتا آ
زغفران آ دو مثقال را بآب بنوشند و اگر قرص کنند بهتر است **سفوف حمه درد پشت** و درد
بول و منی و تقویة اعضا و سست آلات بول و تناسل مجرب است از مکارم هند و از ترجمه باهر نقل شده
فوفل نیمکوفت آ و نیم رانرم صیلیه کرده در صفال پاک اندک بود نهد و در هفتم هفت آ نیم را بسه قسم
کوفته و پخته نهاده نموده سر بر روی آتش نیم گداشته با چهار عدد زرده تخم مرغ بقدر معمول شربت
آنچه مقرر بسته دو آ و نیم نبات دو آ نیم را کوفته بر آن نثار کرده مجموع آن را در یکروز تناول
نماید **سفوف نافع حصر** حبه بت دق و سل و سرفه که با بیشتر حبه لیست طبع و سعال
حاره مجرب است قدر شربتش ۲ آ تا ۳ آ با شیر انفت آ کبر ۲ آ نشاسته ۲ صمغ عربی چهار آ تخم
خطمی ۲ مغز تخم کدو ۲ مقشر تخم هندوانه ۲ آب اهس ۲ خشخاش سفید ۲ آ مغز دانه ۲ مغز
بادام ۲ هلیله شیرین ۲ مغز سرمه تخم خیار ۲ سرمه تخم خرفه ۵ آ عصاره لحیة التیس ۲ گلنار ۲ آ قاقیا ۲ آ گل ارمنی
۲ آ **سفوف نانخواه** از مجربات حصر حبه بت رباح و درد معده و سرز و قوت اضمه و ربع و
تخمیس کلیات بنیه نافع است نانخواه تخم کرفس بستویه با مثل قند سفوف کنند **سفوف قابض**
که مکرر حصر مجرب نموده حبه اسهال مزمن و مغص و اسهال مورث تبرین او و بات صمغ عربی
را ۱۲ روز ده مثقال سایده بنوشند تا سه روز و زیاده بر آن و اگر باسهال شده باشد سایده
بسته شخشاش که مثل غبار سایده باشند از یک کی نارده آ از مجربات و اگر با منع ممزوج
کنند بهتر **سفوف مسهل** حبه تنهای صفرا و مرکبه و سرفه و تنقیه امعا مجرب است از مجربات
حصر است قدر شربتش ۳ آ گل بنفشه ۲ گل سرخ ۲ آ انیسون ۲ شکر خام ۵ آ بمزه عدد را با
۳ آ تا ۴ یا زرشک اسپانه نیلوفر کشنیز خشک **سفوف حبه جوع** کلیه و دفع معده قرب
بستسقا بسیار دیه جهت البلوط ۲ آ انیسون سونچه دانه ۲ هلیله سیاه ۵ و کابلی ۵ آ و آمله ۲

سفوف کم

سفوف کرده ۳ آ با آب آهن داغ کرده یا با شراب خشک یا بهمین بنوشند **سفوف عشبه**
از مجربات حصر حبه مفاصل و بار و بنفشه نافع است عشبه ده آ سورنجان ۵ استخوان سوخته ۲
تخم کلم ۲ زعفران آ مصطکی ۲ رازیانه ۲ سکنجبین ۲ آ در مزاج ۲ آ با آب انار بن و آب
آلو و آب کاسنی و شالی آن بنوشند و در مزاج بارد با آب سورنجان ۲ آ قنطوریون آ انیسون
آ رازیانه ۲ آ عسل بنوشند **سفوف** از مجربات حصر که در قطع سیلان حیض ایوس العلاج
بتجربه رسیده ۲ صاف شاخ گاو کوهی سوخته ۲ یک نیم آ بارزده تخم نیم برشت تا هفت روز
مداومت نمایند **سفوف حبه درد سپرز** که با حرارت باشد از ابو مرحوم گل سرخ ۳ بار کبر ۲
که یک روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند زرشک بیدانه بوداده ۳ بوره آهن ۲ سفوفند بوره
۲ اگر نباشد شیخ کبود تخم کرفس بدل کنند ثمرة الطرفا ۲ آ غار بقون آ شتر بز بلکفال نیم ۲
مثقال با شیر شتر یا با الجبن یا آب چوب کز با سکنجبین بنوشند **سفوف حبه ریاح** بواسیر
و درد آن موافق کامد و تخلیص البیان هلیله سیاه و بلیله آمله یکدانه آ بر روغن زیتون برشته کرده تخم
کنند نابوداده چبلالرشا بوداده نانخواه مکه آ آ حرمل عفص هلیله ۷ آ اهدیه مغز دانه رز دالو
مکه ۵ آ مصطکی جوز بوا مکه آ آ شربتش ۲ مثقال با آب گرم **سفوف للاسهال العیان**
از مجربات مرحوم ابو بوست خشخاش حب الآس کندر سعد باستویه کوفته با شیر مرضعه بنوشند **باب**
پنجم در امراض ربو و اضع او و فتنا عزیز است و بعضا او در تقیح سد و امراض
حاره و بارده قسم او بهتر از سایر است و رفیس را استقلم است که در دو ماه میشود و ربع
الکاله است و قول ۲ و دو مجلب امراض مختلفه حق است و گویند سکنجبین اقدم است و شیخ
الرئیس میفرماید که از نگاه خرسان و به یونانیان رسیده و اکثر به بستر حبوب و امراض ام
مرکب شده و دفعه ای بحسب فرقان و اختلاف اسهال آن در امراض مختلفه بر شده و
سکنجبین را هزار وجه و کیفیت قسم مختصر ساخته اند و ظاهر است که ترتیب اکثر به موافق
امراض مختلفه منحصر نمیتوانند شد و مزاج اکثر به زیاده از یک سال باقی نماند و شرط تاثیر
است که هر چه از فواکه حلیه باشد مثل سیب و به بعد از پاک کردن از پوست و تخم و کوبیدن آن

پوست پنج رازیانه مکه شش فقیه تخم کرفس دراز یانه و انیسون مکه دو فقیه در سرکه مذکور یکشبانه روز خیسانیده
و با شش هموار پخته تا نرم شود و کم شود پس از آتش گرفته و صاف نموده بر بزند بهر جزوی از این مطبوخ
جزو از سکنجبین بر بزند تا بقوام آید و اگر خواهند زعفران و نمک کنند سم تم زعفران را در فرقه بسته
در وقت جوشیدن آن بیان آن بیند از نه دور از و صاف کنند **سکنجبین افتیمون** که با ماء الجبن
استعمال نمایند افتیمون ۷ آ اسپغول ۷ آ خربق سیاه ۷ آ خربق ابیض کوب کرده یکشبانه روز در فود
مثقال سرکه خیسانیده نود مثقال آب اضافه نمایند و با شش نرم به جوش نند و اسپغول را کوفته در
کیسه کرده در آن بیندازند و چون آب سبز و کیسه افتیمون را انداخته یک جوش داده بعد از آن
صاف نمایند و با دو دیگ و پنجاه آ قند بقوام آورند و هر روز تا چهارده آ استعمال نمایند در مزاج
گرم بسیار حار بعد با شش نسخه ترتیب دهند افتیمون اسپغول تخم کاسنی تخم کاهو تخم خیار کرفس و آ
تخم خربزه ۲ تخم کرفس ۲ تخم کاسنی ۲ رازیانه ۲ تخم کبر ۲ اهل کرفس ۲ تخم کاسنی ۲ عناب ۲ داده در
سرکه ۱۰۰ آب یا خیسانیده و به جوشانند تا سه نصف سه و با شکر بقوام آورند **سکنجبین اخمه**
که از تالیف حقیر است در رفع تب ربع مجرب است و جهت امراض سپرز مجرب است اخمه ان ۲ آ را خمیر
کرده شب در سرکه ۹ آب ۹ خیسانیده روز دیگر به جوش نند تا نصف سه بعد از آن صاف نموده
با عسل پنج آ و شاب انگور آورده و هر روز ده مثقال را با آب شیر هر روز یکبار تخم کرفس و اگر
حرارت غالب باشد با کاسنی و آن استعمال نمایند **شربت ورد** مکرر مسهل حبه اختراقات و جرب و حکه
و امراض مکرر سده و سوء مزاج رقیق و ضعف کرده و صفرا سوخته نافع و مورث تشنگی و مصفی خون
و بدیشیر مصطکی انیسون از هر یک یک رطل شربت ادویه مذکوره را نوزن نموده
گوفته در میان شربت بینداز نه تا بجوشد و طریقه است که ۵ رطل آب بجوش آورده چهار

باده وزن آن آب بجوشانند تا نصف آب پس صاف نمایند و هر پنج حلیه با شش نمایند و در مزاج آن
افشرده آب او را بگیرند و هر پنج گیاه و برگ خشک با شش یکشبانه روز خیسانیده بعد از آن بجوشانند
و هر پنج از جمله پنجاه مثقال با شش زیاده از یکشبانه روز جیسانند و هر پنج سرکه سیاه و گل سرخ و گل تازه
بنفشه کوبیده آب او را بگیرند و با شکر و عسل و حوشاب انگور و شالی آن بقدری که مقصود باشد بقوام
آورند و عطریات را مثل مشک و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن آن از سر آتش و فهر کنند و در شربت
های فواکه مطلب تقویة بوده باشد شرط است که شربت او بقدر عشر آب میوه ها باشد و دقه ها گفته اند
که چون مریض را قوتها تغییر یافته و با طبع بگر مشتاق شربت و جاب است پس اگر شکر و شالی
آن زیاده باشد بیشتر قبض بکند و با طبیعت میشود و اگر کمتر باشد ضد او و حسب الواقع ثمر شود و دادن
عسل و شکر و سایر شربتها و اشربه باید در درجه مزاج هر یک را از شربت او با آنچه شربت میسازند
ملاحظه نموده و موافق قصد مخلوط کرده و هر گاه المزه در قضا و تنقیص و یا مریض صاحب سعال باشد
اشربه حامضه را استعمال کنند جائز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشند مثل سل و دق ها
با منع عربه و کیزا و غیره مفرحات استعمال کنند **سکنجبین ساده** که جهت حرارت زرسرکه و قند است
هر گاه اجزا آب سادی باشد مائل بسردی خواهد بود و منفع سده و درد رافع تشنگی و قاطع صفرا و در حمیات
حاره و امراض سپرز و جگر و معده مفید است و اگر سرد و تر خواهند سرکه را زیاده کنند و اگر معتدل
خواهند قند را دو چندان کنند از سرکه **سکنجبین دو شابه** که سرکه با دو شاب انگور مساوی باشد
معتدل است **سکنجبین** گلقند سرکه از سرکه و شیره گلقند ترتیب دهند جهت تقویة معده و تنهای مرکبه و
ضعف جگر و پیشتر طبع و امراض بلغمی و عدیل است **سکنجبین عسلی** که سرکه و عسل با استویه بهم گرم
باعتدال و جهت امراض بلغمی و تقیح سده و تقویة جگر و معده و تنهای مرکبه نافع است **سکنجبین**
سفرجلی جهت تقویة معده و جگر حاره و رفع غثیان و قوه اسهال صفرا و رفع قطع عرق نافع است
آب شیرین و ترش باستویه دو جزو سرکه و قند از هر یک یک جزو بقوام آورند اگر با آب
شیرین تیز بعث دهند قبض آن کمتر خواهد بود **سکنجبین اسطوخودس** جهت حمیات و سده ها و عطش و
جلای معده و از بلغم خلی خورده رطل آب شیرین بقدر یکه مدت سرکه زاب شکنه و پیت پنج کرفس

بود

برگ گل تره را بچهار دفعه بریزند در هر دفعه یک رطل آب بسوزد پس آنرا صاف کرده بیست و هشت درهم شکر را بریزند
مجموع آنرا آب ربع باشد و اگر قوی تر خواهند گل را بیش دهند میتوان کرد شراب الآس یا مربع
را نیز نمود پس با هم وزن آب صاف شده شکر بقوام آورند قدر شربتش از ده مثقال تا سی مثقال
است با یخ و اگر بالنفط وزن او سنجیده شود جهت قمع صفرا اولی است **شراب ورده** قابض
جهت امراض بلغمی است چهار رطل گل سرخ اقماع دار را بیکدفعه در ده رطل آب بجوشانند تا ربع رسد
و صاف نموده با هم وزن آن شکر بقوام آورند و اگر قوی تر خواهند باز آنرا هم یک رطل آن هم یک از
مصطکی و تخم مورد و صندل سفید و کنار کشنیز خشک و طباشیر یک یک مثقال در پارچه بسته در او بیندازند
تا بجوشد و اگر قفر یا طیب است اگر اجزاء حاره و قابضه باید اضافه کنند و اگر باردة لازم باشد
از آن نیز اضافه کنند **جلاب جهت تبها و تشنگی و حرارت معده** و جگر و تشنج و آبله و جدری
و تبهای حاره که با سرفه باشد و جهت تقویت آلات تنفس نافع و تلیین و منضج و مقوی عضا و مدر بول
و عرق جهت اورام حمیات سل و سینه بگیرد آب باران سه اجزا و عرق بید مشک و دو جزو گلاب
دو جزو بقوام آورند و اگر سرد و تر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک دو جزو اضافه کنند
نوع دیگر منقول از کامل قانون شکر بگیرد آب باران دو جزو بقوام آورند **شراب به**
لیمو جهت تقویت اعضا و تسکین تشنج و معده و جگر حار نافع است آب به شیرین دو جزو آب لیمو
بگیرند شکر شش مجموع را بقوام آورند **شراب لیمو** جهت غلبه صفرا و ضعف معده و قی صفراوی
و تشنج نافع است دو رطل آب لیمو را بجوشانند تا بنصف رسد و با پنج رطل شکر بقوام آورند
شراب بنفشه منقول از کامل جهت تبهای حاره و سرد و تسکین غلیان خون نافع و ملین و ملطف
سه رطل بنفشه تازه را بسوزن شربت دوز سه دفعه در چهار رطل آب بریزند و بجوشانند تا ربع رسد
و بار طل شکر بقوام آورند و اگر شکر حرارت تلیین قوی تر خواهد بود و اگر بنفشه خشک باشد یک رطل
او را جوشانیده با سه رطل شکر بقوام آورند **شراب نیلوفر** موافق تشنج و جهت تبهای حاره و التهاب
تنفس و سرفه و تقویت دل و حواس نافع و با وجود سرشت مستحیل الضرر است و کند و ساز اثر شربت لیمو
طریق ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه است و بعضی عرق نیلوفر را چهار جزو با یک جزو شکر بقوام آورند

شربت عنوبی

شراب صفرا منقول از کامل بعضی جهت ضعف معده و جگر و اسهال و غثیان و تشنگی به ترش زرد
و دوست بدا کرده آتش را بیفشرند و هر رطل از آن گرفته و از شراب یا مجموع هر رطل و ثقل هر را یک پنج درم
و راه چنبانند و بعد از آن فشرده صاف نمایند و با آب بجوشانند تا به نصف رسد و با نیم رطل عسل گرفته
بقوام آورند زنجبیل و مصطکی از هر یک دو درم قاقله کبار و صغار و دارچینی زعفران عنبر سحق از هر یک
چهار درم زنجفت سه درم اگر پارچه بسته در او بجوشانند و اگر دو دانگ شکر نیز داخل کنند میتواند بود
شراب الحندقوقون جهت برودت معده و رطوبت بلغم و درد و اسهال نافع و مناسب برای عسل
کف گرفته سلیخه شراب کهنه ریگا یا مجموع پرده فرنجمشک هم قاقله صغار و کبار نیم درم فرنجفر یک دانگ
دارچینی نیم درم زعفران هم دارفلفل یک دانگ و نیم عنبر از عنبر ان یا قدر ایم کوب ساخته بنبد آرند
در شراب و عسل در سایه سه روز بگذارند و در شکر باز حرکت دهند و صاف کنند و با یک دانگ نیم
مشک مطیب سازند **شراب ذو عنبر اطیب** جهت ضعف جگر و معده و تیزی فم و مزاج بارد نافع است
و گفته اند که مداومت او حفظ میکند جمیع ایام حمیات از مرض اصل اسکوس اسکلجونیم آن تخم رازیانه
فلفل مکه هم سنبل چهارم سحق سایده با شصت و هفت مثقال شراب کهنه ممزوج سازند و در ظرفی
که اشتنه سر ظرف را بیخ گرفته چهل روز بگذارند و بعد از غذا میل نمایند **شراب الحرمل** جهت صرع
مجرب است و جهت درد سر مزمن و ضیق النفس و سرفه رطوبی و امراض بارده مثل استسقا و جنون و نسیان
یا عدیم یک فلک سفید را کوبیده و در سه رطل آب انگور بجوشانند تا بربع رسد و روزی نا پانزده
مثقال تا سی روز در نوشند و جهت اعاقه حمل زنان که در فرج که حامله شده باشند و بعد از آن نشوند
سه روز از آن ننوشند **شراب لقاح** جهت استسقا بربه نافع است که صبر بر کرسنگی نتواند کرد
و منفعت معده از افلاط محترقه دافع بلغم و مهرشت و چون بر اثر معالجه با آبله نوشند صرع و اختلاج
سه مثقال آب لقاح افشرده سه مثقال حرف آن خرما سایده و یک مثقال شب یمانی بود
مثقال جعبه مایه در هم ارد و حرارت مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با شصت
عسل بقوام آورند **شراب بلال خمر** بگیرد و جعبه مایه را کوبیده با آب انار شیرین دو جزو و مثل آب
بسرشند در جمیع اعتلال قائم مقام خمر و از اسرار مکنونه است **شراب اسطوخودوس** جهت تقویت

شرش جهت تسکین صفرا و تقویت معده و قطع اسهال صفراوی و رود مورن نافع است و شربت انار شیرین جهت اسهال و قی
الربه و درد سینه و شربت توت سیاه جهت امراض حلق و ضعف شهوت و اسهال طبع و از توت سفید جهت امراض
آلات تنفس ضعیف اخمه و تقویت معده و شربت پاسلیس جهت تقویت جهاز هضم و صعود بخارات دماغی و شربت
حماض جهت تقویت معده و جگر و تبها و زحمه حدت صفرا و شربت سماق و سایر میوه های ترش جهت قابض و مقوی
جشاء و سکر و خوارزمانده و شربت میوه های شیرین سرد را تا هم گاه غلبه صفرا مستحیل باشد میشوند **شراب تمر هندی**
جهت خفقان حار و هر انواع دل اغبات آزموده است شرش تمر هندی را در کلاب سکر را بشویند تا اثر ترش
در جوهر آن نماند پس با زاری هر یک دو تمر هندی منقال قند اضافه نموده بقوام آورند **شراب زوفا**
نافع است جهت آواز جاع سینه و سرفه کهنه و نزله و دشوار النفس و صلابت معده و بسته ما میوز شرش العجم هم
عناب سپستان اکلیل خشک تخم سوسن اصل السوس از هر یک دو درم رازیانه تخم کرفس پرسیاوشان زوفا
خشک از هر یک آن هم بهدانه آن سه تخم رازیانه از هر یک پنج درم چون مقشر منقی بخارین منقی تخم کرفس و خرفه
منقی پسته منقی جعبه صنوبر سنبل الطیب از هر یک خطمی کتان از هر یک سه درم اخوار انیم کوب کرده
جوشانند و با چهار رطل شکر بقوام آورند و منقی نارا کوبیده در آن کنند **نوع دیگر** که مشهور است زوفا
خشک پرسیاوشان تخم کدو آنچه رز دست معده و عناب سپستان از هر یک دو درم فرسیون تخم خطمی اصل السوس
تخم سوسن از هر یک سه آنچه جعبه آموزیده دانه پسته آن تخم کرفس تخم رازیانه از هر یک دو دانگ جوشانیده
آب او را با دو رطل شکر بقوام آورند **شراب کاوزبان** جهت تقویت دل و قوت سوداوی و خفقان
نافع است گل کاوزبان چهل آن با دو کیلو بریت آن جوشانیده آب او را با دو رطل آن شکر بقوام آورند
شراب انجبار جهت حبس خون و سیلان خون از جمیع اعضا و قی دم و البنام قفر در معده و جگر
سینه و شش هر سه ریشه انجبار و آن خرنوب شامی هر آن صندل سرخ و سفید سوخان کرده از هر یک آن هم
با یک رطل شکر بقوام آورند **شراب دیناد** از تالیف بختیشوع است و چون شربت را بیکدفعه نارطلا مطبوع
است اند همین شربت دینار شاه جهت تبهای عفونی اخلاط فاسده از اعماق بدن و ضعف معده و جگر
زرشک سیب دانه تخم کاسنی نگاه دارند آن عود سوسن مکه هم آن تخم کشوث گل پاک کرده منظور بدن مصطکی
دارچینی زعفران خولنجان مکه آن آن عود به را کوفته اگر جهت شربت در آب بگیرند و اگر جهت خفقان

باشد در آب رازیانه و خیار آنست که سه روز زیانی آبدیده بنهند که در آن کاکرو بادیان و بشته کاکنانی و مویز
سپید با سوبه از هر یک پنج آنی جوشانیده باشند و باز آنرا بگیرند و طلای آب آنرا بگیرند آنی رو بوند و نیم آنی سپید
اضافه نموده با دو رطل شکر بقوام آورند و عود و زعفران مطیبه از قوام اضافه کنند **شراب خشخاش**
نافع است جهت سرفه و حبس و نزلات و دفع درد سینه و سر و درد سر و سرسام و بیخوابی و حرارت و رفع
و اخلاط محترقه و چون با شربت دردمند مزج ساخته بعد از فصد بنوشند دفع عطش فصد و نقوت قوتها
میکند قدر شربتش تا سه مثقال است و فوقش تا دو مثقال باشد است صد عدد خشخاش سوده را با پنج آب کوکو پیده
و چون اعلا مده نیم کوب کنند و پنج نارنج را بسپید باده و مثل آن آب نسیان بجوشانند تا به ثلث رسد
و با مثل او شکر بقوام آورند **شراب عناب** منقول از تذکره و موافق نسخه اصول التراکیب مؤلف او
غیر این نسخه را خطا میداند جهت سینه و سعال مزمن و لسکین باشد و دفع حرارت خون و آبله و تبهای
و صلح حال اطفال است و فوقش تا دو ماه باشد **شربت عناب** یک رطل کشنیز خشک عدس پنج کاکنار از هر یک
دو اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد و صاف نموده بوزن آن شکر بقوام آورند **شراب**
العنصل سکنجبین عنصل نیز نامند منقول از کامل جهت صلابت سپرز و جگر و نفخ سده و قطع اخلاط
غلیظه و رفع ضیق نفس مرفه که از رطوبت باشد نافع است پیاز عنصل یک رطل و نیم با کارد چوبین
ریز کنند و با پانزده رطل که باشد نرم بجوشانند تا مهترا شود پس صاف نموده با ده رطل
یک رطل و نیم شکر اضافه کرده بقوام آورده کف بگیرند و ابن الدوله و جعفر از قدما آنرا این دو نسخه
اضافه نموده اند زنجبیل زیره کرمانی عاقرقرحا پنج آنی از زوفا خشک ابودنه نعناع از هر یک
پنج آنی فلفل ده آنی مر قرنفل تربد کاشم از هر یک دو آنی و نیم قردمانا دو آنی اسارون شش آنی اندی
سه آنی با عنصل در سرکه خیلسانیده به جوشانند در این صورت جهت صحیح علل عصبانی و امراض بارد و
مزمنه نهایت نافع است **شراب عنصل** تحریر کرده مخترع حقیر است جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و مواد
سوداوی و بلغم و سده و هشتاد و نقوتیه معده و دماغ نافع دیگر تجربه شده ۲۰ آنی پیاز عنصل ده آنی
خشکاش اصل السوس کاکنانی پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سعد از هر یک ۵ آنی افتیمون کاکنار
پنج آنی سوسن کبود قردمانا از هر یک سه آنی در صد و پنجاه آنی سرکه و چهار صد و پنجاه آنی آب در سه شبانه روز

خیسانیده تا منصف سه پس صاف نموده بسعید آنی شکر بقوام آورند و هر روز از پنج آنی تا ده آنی با آب سرد
پرسیاوشان و مثال آن بنوشند **شراب اسطوخودوس** مسهل کرده حقیر است داده و در غایت
تاثیر و محشی طعم و منضج و ملین و مسهل و دافع بلغم و صفرا و مقوی دماغ است و موافق آنست نقش و غذا
اسطوخودوس و دو آنی گل بابونه زوفای خشک از هر یک پنج آنی اسافج پنج مثاریخ پنج آنی گوشت
از هر یک سه مثقال رازیانه اسپغول گل خرمی از هر یک چهار آنی انجیر زرد سه عدد عناب سپستان از هر یک صد عدد
با صد و پنجاه آنی شکر بقوام آورند و سه آنی محمودة مشرا اضافه کرده و ترنجبین با سپید بر روز در ده آنی
را با آب انور بخار و امثال آن بنوشند **شراب الکبر** و شراب کاهو منقول از کامل و موافق نسخه مفقود
و لیکن حرارت قوتیه و اخلاط محترقه که بمشارکت دل باشد و جهت یرقان و حرارت جگر و معده و رفع
تشنگی و عفونت مزمنه اخلاط و یکبوکردن جوبهای خانه بوی شراب چوب کاهو در یک کوب
کرده و شش پاره دیبان و پنج بادیان و پوست پنج بادیان تمر هندی عناب دانه پرورده کرده از هر یک یک رطل
گل خرمی نیم رطل سنبل طیب یک از چوب هاکرده از هر یک چهار درم صندل سرخ و سفید از هر یک دو درم
یک شبانه روز در چهار شش آب بگیانند پس بجوشانند تا بیک ربع رسد و صاف کنند و با دو رطل شکر
و آب انار شیرین از هر یک رطلی بجوشانند تا بقوام آید و با یک شکر طبرزد که چهار رطل است
خیسانیده و اندک شب بقوام کرده و دو از سرش برداشته کافور زعفران از هر یک سه درم
دارو کنند قدر شربتش از دو تا سه آنی و نیم است و جهت اطفال یک مثقال **شراب اتوجی** موافق
نسخه مفقود تا جهت صفت دل و خفقان و ضعف معده و نهایت نافع است برگ ترنج که بفارسی برگ درخت
بالک است پنجاه عدد را در شراب صاف کهنه یا جمهور بر بفرشش فشرده که هر قسط صد و پنجاه آنی است
روز به خیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه مثقال عسل کف گرفته بقوام آورند و بعد از پختن ترنج
شربت میدهند ترنج مطبوع و لطیف یک رطل پوست ترنج را در دو لیت و پنجاه آنی آب خیسانیده بجوشانند
تا به نصف رسد پس صاف کرده با یک رطل عسل بقوام آورند **شربت حبه** که اختراع حقیر است ادرار
فرمودن حیض و لبول و رفع عفونت اخلاط و ریاح و تفتیح سده و مؤثر است مشکل الشیخ حبه مرمخطط

نخ لوبه ترمس سداب تخم کشوث تخم خربزه تخم خیار بکه ۲ آنی اهلیلج تخم کرفس رازیانه روناس اسپغول قنطوریون
دقیق بکه ۲ آنی سوبه پنج دانه انجیر زرد بکه ده آنی در یکمن تبریز آب خیسانیده به جوشانند تا ربع شود و با صد آنی
شکر بقوام آورند و هر روز تا ده آنی ادرار با آب مدرات حیض و لبول مینوشند و هر کاه طبع یبس شود با
سرخ و مویز مجموعه مشروبه غاریقون بیاشامند تخم خربزه تخم کرفس رازیانه اسپغول سه روز خیسانیده بوزن
۲۰ آنی آب و ادرار با یک آنی روغن بادام بنوشند و از این شربت هم قدر اضافه نمایند **شربت اجل** که
از مخترعات حقیر است جهت ادرار فرمودن حیض مجربست تخم کرفس تخم شمار رازیانه اجل جلبه قصب الذریره خیر
تخم کشوث روناس از هر یک دو آنی مسکطرا شیح تخم خیار از هر یک سه آنی تخم خربزه پنج آنی با صد آنی شکر
بقوام آورند و روزی ده آنی با آب برگ بید جوشانیده و امثال آن بنوشند **شراب رساطون** از اختراعات
حقیر است جهت ادرار بارده نهایت نافع است و مقوی حرارت غریزی و چهار مثقال آب آنی کوزه حاضر با آتش
نرم جوشانیده کف بگیرند و هر ۲ مثقال عسل صاف نموده به جوشانند تا به نصف رسد اسپغول قند کبار قرفه
قرنفل و از نفلی از هر یک پنج درم سایه و در پارچه بسته در ادل طبخ بیندازند تا آخر بجوشند و بعد از
سرد شدن پارچه را افشرده بیندازند و سه درم زعفران در اول حل کرده در شیشه انداخته و شربت را محکم کرده
تا چهار روز در آفتاب بگذارند و هر چند کهنه شود قوتش بیشتر دارد **شربت افسنتین** که موافق نسخه قدما
مقوی معده و منضج سده و مسهل صفرا و مقوی اعصاب دماغ و جگر است افسنتین رومی چهار آنی غاریقون
مثل آن گل سرخ ۸ آنی صبر زرد دو آنی حاشا مثل آن مصطکی تخم کرفس تخم خربزه آسپغول سنبل الطیب سداب
ساذج هندی از هر یک یک آنی نعناع اصل السوس سرخ آنی پنج کرفس پنج رازیانه دو آنی خوذنه زعفران از هر یک یک
آنی و نیم در هشت رطل شراب به جوشانند تا به نصف رسد با یک رطل و نیم عسل بقوام آورند و اگر کاهی
شراب آب و کاهی عسل شکر کنند میتواند بود **نوعی دیگر** که مسفر کوینه جهت آنیوریای مزاج و ضعف
معده که از برودت بهم رسد و اشتهاء نهایت آزمودست افسنتین ده آنی گل سرخ بیست آنی تربد چهار آنی
غاریقون چهار آنی سنبل الطیب دو آنی در چهار صد آنی آب بجوشانند تا منصف سه و با صد و بیست آنی
شکر بقوام آورند و اگر تربد را نخست آنی و سنبل را چهار آنی کنند قوی تر خواهد و خیر مکرر تجربه نموده
نوعی دیگر از مجربات حقیر جهت ضعف معده و جگر که با یبوست طبع و حرارت مزاج باشد نهایت

نافع است افسنتین دو آنی گل سرخ چهار آنی تمر هندی ده آنی ترنجبین سرکی جوشانیده صاف نموده نوشند و نیم یک
شربت **شربت ابریشم** جهت تقویت دل و اعضای رئیسه و رفع خفقان بارد و باد و بواسیر قولنج سودا و کرم
قسام مالیخولیا نافع است موافق نسخه مفقود مادر کهربا ده پاشقه مثقال آب کاهو تخمه ابریشم خام که عبارت
از فیله است ابریشم مستعرف که بعرف اطبا آنرا حریر است سه مثقال در کشاند زود در کهربا و پاشقه آب
که آهن تفته جند بار در آنها تفته باشند خیسانیده پس بجوشانند تا به ثلث رسد و ابریشم را افشرده بیرون
آورند و بیست و پنج آنی گل گاوزبان و بادرنجبویه را علاحده و سه سه مثقال آب بجوشانند تا
ثلث بماند و آب آنرا اضافه آب ابریشم کنند و با صد آنی شکر بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا
از هر یک یک آنی و نیم و ورق نقره مروارید مصطکی از هر یک دو مثقال در آن حل کنند و بعضی کاربر فیله جوهر کرده
و اگر فیله کنند با پیه گاو و کرم ابریشم را بیرون آورد که با فیله بجوشد **شربت ابریشم** که معمول استاد مؤمن
است موافق نسخه مرحوم حکیم مهرا تبریزی موافق اکثر امراض و در رفع مواد سوداوی و خفقان و تقویت دل و اعضای
رئیسه و معده و مالیخولیا و توحش هم نهایت مؤثر است ابریشم حریر سه آنی سه روز در عرق گاوزبان
و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یک نیم تبریز که ششصد مثقال آب باشد آب شیرین آب امرود شیرین آب
نارشیرین آب بشیرین از هر یک دویست مثقال خیسانند و بعد از آن بجوشانند تا بربع رسد و در حین
جوشانیدن مصطکی بیندازند و جوز بوا بسیار زعفران از هر یک یک آنی آهن پنج دانه چند مثقال از هر یک
کوبیده و پارچه بسته در آن انداخته به جوشانند و بعد از آن که آنها بربع رسد ابریشم را داده به آتش
آب صاف کرده را با صد آنی شکر سفید و دویست آنی عسل بقوام آورند عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک
یک آنی و ورق نقره سه آنی مشک نیم آنی در آن حل کرده و اگر خواهد مصطکی زعفران و روغن بهمین قدر
عود هندی صندل رز دانه از هر یک نیم آنی کوفته و بیخته اضافه نمایند و بعضی شکر را هم دویست آنی و عسل
سه آنی مکنند و زعفران را نیز جوشانند بلکه بعد از قوام در او میکنند و این اصح است چه زعفران از
جوشیدن ضعیف تر میشود **شربت فواکه** معدل منقول مشاخرین مقوی اعضا و اسرار قوتها و جهت
نافعین و ضعف جش نافع است آب انار ترش و شیرین آب به ترش و شیرین آب امرود ترش و شیرین
آب سیب ترش و شیرین از هر یک یک رطل آب غوره که کوچ نامند آب زرشک از هر یک نیم رطل باشد

آبی که شکر سفید بقوام آورده و بقیع کمخوار آب کمخوار نهاده میکنند و آن آب است و اگر آب کمخوار را علیحده بجوشانند
تا ثلث رفته ثلثان باقی ماند و ادویه است **شربت فواکه شیرین** جهت تقویت اشتها و ناقهین و صاحب یرقان
و جهت صاحب سعال موافق است آب میوهای شیرین را که مذکور شد با ثلث آن شکر بقوام آورند **شربت فواکه**
ترش قابض تر از فواکه شیرین است و در منافع مثل آن و صاحب سعال را موافق نیست و علاوه بر خورد سابق آن
که از آب میوهای ترش تر میسازند و آن را با آب یک صد و بیست درم شکر بقوام آورند **شربت عود** ترش عمل آن
و مقدار سرمه و شفا از سرمه و جهت رفع غثیان و بیخوابی از حرارت مجرد نافع است آب سیب ترش
و شیرین و آب انار ترش شیرین آب به ترش و شیرین آب انگور از هر یک صد و پنجاه مثقال با سه مثقال
قند بقوام آورند عود خام را که صندل کی سفید سه آن گل سرخ سه آن قرنفل آن سنبل الطیب سه روز آب سیب
آب بارتنگ و به سه ساعت آب مکه نیم آن عنبر نیم آن ورق طلا نیم آن و نقره نیم آن در آن حل کنند **شربت تربد**
که پاوزده هم و گزیده نهر است و جهت کرب و خفقان و غثیان و درد آنچنین اشتها مجرب است منقول از تذکره
آب زرشک آب سیب شیرین از هر یک سه رطل آب نیم از هر یک صد و پنجاه مثقال با ثلث آن شکر بقوام
آورند و در آخر تربد را بر سر آتش حل کرده با شش مثقال اضافه کنند در این وقت اگر مزاج قوی باشد
مقدار تربد فاروقی است **شربت هندی** منقول از تربد با هر دو سنبل جهت درد کرده و مثانه و رحم
و جگر و مغص و درد پهلو و عرق النسا و نفث الدم و ربو و خواق و خفقان و قرحه امعا و تبهای دایره
و کزیدن هوام و درد کمر و مفاصل مجرب است انار بخر زرد دراز یا نه از هر یک صد و پنجاه مثقال کشیده نر روز
در سه وزن آب خیسانند پس بجوشانند تا ثلث رسد بعد از آن صاف نموده و بشیره گل سرخ تازه
سپید آن و قند سفید شش مثقال آن بجوشانند تا بقوام کشیدن رسد و صد و پنجاه مثقال رنوند چینی که بگلاب تر
کرده بشسته و به پانزده مثقال روغن گرده گاو در چرب نموده در آن حل کنند و از دو مثقال تا بیست مثقال
استعمال نمایند **شربت صندل** جهت تقویت معده و رفع استسقا و سوزش خون و ضعف دل و جگر حار است
صندل سفید را نیم کوب کرده در نیم رطل گلاب خیسانند روز عنبر سفید و مانند صندل در آب
بجوشانند تا بقیه قوت را با آب دو هر پس صاف نموده با گلاب سابق و دیگر شکر بقوام آورند و اگر

قابض

قابض خواهد یک اوقیه روغن ترش در آن حل نموده صاف نمایند و بعد از آن بقوام آورده و اگر
ترش را خواهد بجای گلاب در سرکه و آب لیمو جوشانند و در شربت صندل لیمو صندل نیز و سفید
بالناصفه کنند و اقابض تر میشود **شربت اجاص** منقول از خاور جهت درد سر و تبهای حار یرقان
نافع و مسهل صفرا آلو بخارا در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده شکر بقدر
که خوش طعم کند اضافه نموده بقوام آورند و اگر قدری از مجموعه شوربا اضافه کنند قوی الفعل میشود **شربت**
ترهندی بدستور شربت اجاص است **شربت مورد** جهت سرفه و قرحه ریه و سعال و اسهال و بواسیر قطع
سیلان خون و تقویت معده و امعا و نافع است تخم مورد را با چهار مثل آن آب بجوشانند بمقدار چهل درم
و نیم کوب کردن آن تا تخم رسد و با وزن او شکر بقوام آورند **شربت مورد نوع دیگر** که بجهت
اسهال و تب و سرفه اطفال مجرب است منقول از خدمت اخی رب تخم مورد و جرد امرود و شیرین تخم در
چهار مثل آن آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نموده با مثل آن شکر بقوام آورند و بقدر حاجت استعمال
نمایند **شربت قابض** از تالیفات بوعلی مرحوم جهت اسهال و زلق امعا مجرب است خصوصا هر گاه بسوف قابض
بنوشند آب به آب امرود آب سیب از هر یک رطلی گرفته سی تخم مورد را در آن خیسانیده بجوشانند
تا به نصف رسد پس صاف نموده سه مثقال عنبر شیر در حین جوشانیدن عود هندی سنبل الطیب
مصطکی از هر یک دو درم در پارچه بسته در آن بجوشانند **شربت مسهل** از تالیفات جهت اطراف و ورم
و ضعف معده و دماغ و تنقیه سده و امراض سوداوی تقویه نافع است و بهترین مسهلات است کاسنی
و هر یک دو آن بنفشه سه آن ترنجبین سفید خار یقون افسنتین روح هر یک پنج آن تخم کشوث اسطوخودوس
مصطکی هر یک سه آن سنبل الطیب آن عناب سپستان هر یک سه درم در چهار صد آب بگرم خیسانیده
به جوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه آن ترنجبین و شکر بالناصفه بقوام آورند و از پنج آن تا ده مثقال استعمال
کنند **شربت کشوث** در اصفهان بسیار شهرت دارد در مفتح سده و ملین طبع و مقوی جگر و معده جهت
تبهای جگر و سوداوی مفید است تخم کشوث سه رازیانه سه کاسنی سه کشوث سه تخم خیار بدین سه
تخم خربزه کاهو هر یک سه بوست بیخ کاسنی سه رازیانه سه انیسون سه جوشانیده با شکر و یا با شیر
خشت بقوام آورند و تا ده مثقال با شیر نان تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و مثال آن بجوشانند

شربت دینار منقول از بحرین جهت امراض جگر و سده و ماسا رقیاد و تبهای مزمنه نافع و قرحه امعا و تبهای دایره
سه آن بیخ کاسنی آن گل سرخ ۵ آن رنوند ۴ آن تخم کشوث ۵ آن مجرد خیسانیده پس بجوشانند و با دو رطل شکر
بقوام آورند **شربت نوع دیگر** جهت حرارت جگر و رفع عفونت اخلاط نافع است تخم کاسنی تازه رنگ سپید انه ۷
صندل سفید ۴ اصل السوس تخم کشوث ۴ گل سرخ ۳ کوهه در عرق کاسنی تازه آب آن بخیسانند پس
جوشانیده صاف نمایند و با شکر بقوام آورند و اگر ریوند اضافه کنند قوی تر میگردد **شربت عوده**
جهت حرارت معده و ضعف آن و رقیق صفرا و معده و دردهای گرم و رفع عموم و سکین تشنگی و تقویت
اشتها زمان آنچنین مفید است آب عوده رطلی بجوشانند تا بنصف رسد و یک شب بگذارند و روز دیگر با دو رطل
قرنفل بجوشانند تا بوی آن را برداشته و با شکر رطلی بقوام آورند **شراب سلوبه** از تالیفات مسعود
و رفع خفقان است و منافع او در امراض برده جهت هوای نهایت دارد و پوست بیخ رطلی هر ماهور یک اوقیه
قرنفل درم مثقال عود یک آن تکوب کرده در پنج رطل شراب سه شبانه روز خیسانند و بسه رطل شکر سفید
و دو مثقال مصطکی نیم آن زعفران دو دانگ مشک به جوشانند تا مایل بقوام شود پس صاف نموده استعمال
کنند **شراب میبه** جهت تقویت معده و سعال مزمن و درد جگر و قلب و غثیان و خواق و تشنگی نافع است
منقول از جامع امین الدوله آب به ترش آن رطلی سیب ترش یک رطلی بجوشانند تا بنصف رسد با
یک رطل عسل دیگر رطلی شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند و عود آن نیم آن زعفران آن مصطکی آن
بسباسه آن و نیم سنبل الطیب نیم آن قرنفل نیم جوز بوا نیم آن هیل نیم آن قاقله کبار نیم آن دارچینی نیم آن مشک
آن دانگ مشک آن سائیده اضافه نمایند **ماء العسل** جهت اخراج باد و عسر هضم و تقویت معده و نافع است و تنقیه
بلغم غلیظ و منفتح سدد است انجیر عسل صاف کرده بشش مرتبه آب بشش مرتبه بجوشانند تا بقوام انجیر
رسد و بازای هر یک رطل عسل دو قلفه اگر به در پارچه بسته در آن بجوشانند **شراب العسل**
جهت معده و جگر و رد امراض عصبی نافع است ده رطل عسل را با شش رطل آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی
و قاقله و عود و هیل و جوز بوا و زرنباد و قرنفل از هر یک دو آن بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده
استعمال کنند **دبوب** را شرط است که آب انجیر که مقصود است چندان بجوشانند که بربع و ثلث رسد
و مجموع آن قابض تر از اشربه است و اگر در بعض شربتها اضافه کنند باید قدر قلیل باشد **دبت جوز** جهت رفع

دغدغه

دغدغه و جهت خفقان و درد گلو بسیار نافع است آب شکر کمکان تازه را بجوشانند تا ثلث باقی ماند و مثل آن
عسل مصفی و مثلث بجوشانند تا ثلث باقی ماند و یک اوقیه مصطکی و نیم اوقیه زعفران و نیم اوقیه بسباسه
اضافه نمایند و اگر ساده و از ترتیب هند مثلث فقط کافی است **دبت خشخاش** از تالیفات جهت
نزلات حاره و تقویت نافع است و بسیار مفید است تخم کوهه یکمشت نر روز در هفتصد آب خیسانیده
بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده با صد و پنجاه آن شکر یا مثلث بقوام آورند که بطریق
لعوق گردد و اقاقیا زعفران عصفر تخم البهمن از هر یک دو درم کوفته و بیخته مخلوط کنند **باب الششم در**
مرتبات که از انجیرات آشامیده و صفت لعوق از حلوا **مرتبای شقاقل** منقول عمل بول و مقوی عضلات
و کم است شقاقل تازه که پوست او را خشیده باشند در آب یک صاف کرده که بقدر تر شده باشد و روز را
بگزد یک نر روز خیسانند و آب

بجوش نه تا نرم شود پس بزور کرده غسل کف گرفته چنان بریزند که او را بجوش ندهند تا مزاج گیرد مربای
هلیله مقوی معده و امعا و مخفف رطوبت معده و ملین طبع و جهت ضعف جگر و دماغ و مزاج بهتر و سودا که
از اجزای غم بهم رسیده باشد نافع است هر عدد هلیله کابلی بزرگ را در آب بقدری که او را بپوشد نه بجوشانند
و نگاه دارند هم خاکستر چوب تاک بر آن بریزند و هر سه روز یکبار آب خاکستر را تغییر دهند و بعد از ده
روز هلیله را بشویند و با قدری آب که او را بپوشد نه و یک کف چوب خشک چنان بجوشانند که چوب نگیرد
پس بروی آورده از آب خاکستر کشند و از چوب پاک سازند و با سه برابر وزن هر عدد مرا گرده
با غسل کف گرفته بقدر فرو گرفتن آن در ظرف کشند و بیست روز بگذارند و غسل تغییر دهند و چند
جوش با بدهد تا خاطر جمع شود که دیگر روی بگداز آب سبز داشته بود در او نمانده است بعد از آن با غسل
کف گرفته بقدری که او را بپوشد نه در ظرف نگاه دارد و اگر خواهند قوی تر گردد با ادای هر عدد هلیله
از هر یک ادویه که در مربای شقاقل مذکور شد بگو فیا اضافه نمایند مربای ورد علی او را بقدر
گل انگبین و نیم و معرب او جلنجبین است و شکر را در الفارسی گل شکر و گلقند گویند و بعربیه جلنجبین شکر
و قوه گل انگبین و چهار رطل و گلقند تا دو رطل بمثابت دو رطل در آخر دو من گرم و خشک و شکر را در اول
دوم گرم و در سیوم معتدل و هر دو مقوی دماغ و معده و مخفف رطوبت غریبه معده و بعد از غذا مانع
صعود بخارات دماغ اند و جهت جهد بردین و فصول بارده اوفق و بجهت درد مفاصل و نقرس
و فالج و تقلیت سکنه کرده و مثانه و عسر البول و بارد اربع اوزیره جهت تکثیر ریاح غلیظه و درد کمر
هضم طعام نافع و چون او را با تربد و تخم کرفس جوشانیده و صاف نمایند و شکر را در اول
دوم گرم و در سیوم معتدل و هر دو مقوی دماغ و معده و مخفف رطوبت غریبه معده و بعد از غذا مانع
صعود بخارات دماغ اند و جهت جهد بردین و فصول بارده اوفق و بجهت درد مفاصل و نقرس
و فالج و تقلیت سکنه کرده و مثانه و عسر البول و بارد اربع اوزیره جهت تکثیر ریاح غلیظه و درد کمر
هضم طعام نافع و چون او را با تربد و تخم کرفس جوشانیده و صاف نمایند جهت ازاله الشقوه
و فالج و تهتر فالج است و ابتدا امتلا حاصل مجرب دانسته اند و شکر را و جهت محرورین و بلس الزراجاوند
و جهت ابتدا آب و سوسن و جنون نافع است و چون گلقند را بمثل آن سطوخودوس بلسوبه و از مربای
بنفشه بنفشه گلقند مزوج نموده مداومت نمایند جهت ابرا که رمد کهن و بارد و ضعف باصره و درد سر
و شقیقه و اخلاط سوخته و رفع سدد مجرب میدانند و جهت تکثیر اشد و عناب بجوشانند جهت ازاله سدد
بنفشه مفید است و هم دو قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف نمایند با یک سنا شربت در دکمر است
و گویند مقرح جگر و مورث تشنج است مصلح او خشخاش و قدر شربتش در طبیخ تا چهار ده مثقال و از

جوش

جوش چهار تا و طبیخ او با بدیش نسل او آب بنشاند با بنفشه سرد و خرما و بکر فشاند و بخورانند صفت
آن گل سرخ مرا از تخم و اقماع پاک کرده بدست چندان بفشارند که خون در هم شود و با قند بیامیزند تا
سه روز هر صبح و شام بر هم زنند و بعد از آن چهار روز در آفتاب بگذارند هر گاه شکر کمی کند اضافه
نمایند و باید وزن شکر چهار مثل قند باشد و بعضی را باید لوزین ندکور غسل کف گرفته اضافه نمود
و در آفتاب گذاشت مربای زردک جهت تصفیه صوت و منع نوازل و سرفه و ضعف معده و جگر و بدی
هضم و استسقا و ضعف باه و بعد طبیب زردک را رنده کرده بجوشانند تا تهر اشود و غسل اضافه نموده
به جوشانند تا با آب زردک بجوشد و بقوام رسد پس باذا هر صد مثقال و این ادویه را کوفته و بیخته
اضافه نمایند عود قماری قرفه زراوند چینی زنجبیل هر جوز بوا از نیلا یک از هر یک نیم مثقال مربای
بنفشه بقاری سرخه بنفشه نامند مسهل صفرا و ملین طبع و جهت خشونت حلق و سرفه حار و تر طبیب
و دماغ و آلات تنفس و تهای جگر و حرقة البول و نزلات نافع است بنفشه تازه را از اقماع و
ساق پاک کرده با نصف وزن آن شکر کوبیده در آفتاب چند روز بگذارند و هر روز بر هم زنند و اگر
شکر کمی کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک پاک کرده و آب را که در آن بنفشه را
چند جوش داده باشند بگیرند و صاف نمایند و با مثل او شکر مخلوط کرده در آفتاب بگذارند و قدر شربتش از
پنج تا ده است و اگر گل سرخ و بید مشک و سایر شکوفه ها را بدستور مربا بسازند هر یک را منافع
خاص است که در همان چیز مذکور است مربای پسته که از لوپت بیرون آورند بدستور مربای بالک
تربیت دهند بقوت مقوی دل و معده و جگر و دماغ است و جهت امراض پارده مزمن مفید است مربای جوز
جهت تقویت باه و تخفیف رطوبت معده و تقویت جگر نافع است گردکان تازه را که پوست اندرون او ضعیف
نشده باشد از لوپت بیرون پاک کرده و اگر صلب شده باشد از هر لوپت بیرون کرده با غسل شسته چند
جوش داده بگذارند و بعد از سه روز حفظ کنند هر گاه رطوبت کم گردد با شکر و عسل مربا کرده یک
با غسل تازه بدستور بجوشانند مربای بادام که جهت صرفه و خشونت سینه نافع است بدستور
مربای جوز تربیت دهند و بعضی بادام تازه را در روغن تازه بجوشانند و بعد از سه روز از روغن
بیرون آورده با غسل مربا کرده کنند اما اقسام حلوا آرد در روغن دار مسدد و غلیظ و دیر

هضم بیشتر و مولد خلط مراری سودا است خصوصا محرورین و آنچه با آرد در روغن بهم لطف دانقع است
و قریب العقد آنچه از او قرمت دهند و تقلیل مجموع آن متعذر است و اکثر بعضی کرده میشود که در سوزن
باشد جهت رفع غم نیز ندکور حلوای شکر پاره مولد خون متین و ملین سینه و رافع سودا که از بلغم
مسکون شده باشد و ممتن بدن و مقرح جگر حارست آرد گندم لسپارزم را با روغن بهم بیامیزند
کرده سکر را بقوام آورده اندک اندک در آن بریزند و بر هم زنند تا منعقد گردد حلوای کز
انگبین مانند باعتدال و لطیف ترین حلویات و جهت سرفه و خشونت و بیست طبع نافع و سریع الاکدار است
سه جزو کز انگبین صاف کرده را با یک جزو شکر خام با قدری آب بجوشانند و کف سفید بر تخم مرغ برآورده
کف بگیرند و چون با تمام قوام رسد قدری از کف چوده بر آن بریزند تا خوب سفید شود و بعد از قوام
تام چون اندکی از او را سرد کرده بشنند باندک چوب سکته شود در آن وقت مغز پسته بوداده
و نارجیل و امثال آن بقدر حاجت اضافه نمایند حلوای سوهان موافق مبرودین و کثیر اغذا
و مولد خون غلیظ و جهت درد کمر و تقویت اعصاب و باه نافع است گندم را در آب چندان بجوشانند
که نرم بردارد پس در کیسه کرده در آفتاب بگذارند هر روز قدری آب بر او بپاشند تا شروع کند بشیرین
پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند و بنصف بسمن او را آرد کنند مخلوط نمایند و آب بجوش آورده
اندک اندک ریخته بر هم زنند و بجوشانند تا آرد طبخ تام یافته مثل سپیاز غلیظ گردد پس قدری روغن
طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از تهیه روغن شیره شکر یا دوشاب انگور بقدر شربت مقصود
بهم اضافه نموده چندان بجوشانند که روغن بند بکرده شروع بدفع کردن نماید بعد از آن
مغز پسته و گردکان و نارجیل و دارچینی زنجبیل و هیل و جوز بوا و قرنفل و فلفل از هر یک بقدری
اضافه کنند که نیاز اقه موافق آید شربت حلوا آنچه از آش سته تربیت دهند موافق سینه و حلق
و قرحه امعا و نزلات اعضا و جهت سل و سرفه و بیست و قی نافع است نشاسته را با آب بجوشانند
تا غلیظ شود و طبخ تام یابد و شکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از آنکه قریب بانعقاد شود قدری
روغن بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و آنچه از مغز فرفه تربیت دهند
جهت امراض مذکوره بدستور نافع و سرد و تر از قسم سابق است تخم خطمی را شیره چلغوزه

بنشسته

بنشسته با نصف بجوشانند و شکر و روغن بدستور اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن جدا گردد
را شروع بدفع کند و آنچه از برنج تربیت دهند اهالی فالیض و مقوی بدن و مولد خون صالح است بنجاری نشسته
شیره برنج را چندان بجوشانند که حل گردد و بدستور شکر و روغن اضافه نموده بدستور طبخ دهند تا
منعقد گردد و قدری زعفران داخل کنند و اگر در آن و در حلوای نشسته دارچینی مخلوط نمایند مستحسن تر
و در چینی خوبا بود حلوای سیب و به که مقوی معده و جگر و دل و مولد خلط صالح و متعدل الکیفیه
اند هر یک از آن را که خواهند بعد از پاک کردن از تخم و پوست بکوبند و طبخ نمایند تا مهرس شود
و آب آن بسوزد و اگر قدری گلاب با آب آن اضافه کنند بهتر است و غسل کف گرفته با شکر بقوام
آمده بقدری که شیرینی او مطلب باشد اضافه نموده طبخ دهند تا منعقد گردد و مغز پسته بوداده
بقدر احتیاج مخلوط نمایند حلوای نارنج و حلوای بالک نیز گویند بهترین حلویات و مقوی اشتها
و موافق محرورین است پوست بالک خشک را بعد از گرفتن پوست بیرون و رفع تلخی آن که قدری
در آب جوشانیده باشند نرم کوبند و بدستور حلوای سیب با شکر بقوام آورند و قدری آب نارنج
که او را ترش کنند اضافه نمایند و بعد از تهیه بسیار ترش نشسته مغز پسته بوداده با دمخلوط کنند و اگر
با آب نارنج آب لیمو یا آب ترنج کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده
باشند مخلوط سازند اولی و انسب و انفع خواهد بود و اگر بجای بالک رزدک را مهرا ریخته
بدستور بالک در قدر تقویت باه قدری زعفران حلوای سیب و نارنج است و طریق او داد
مغز پسته و بادام جهت حلویات است که با مسوس کنند و در دیگ کرده برشته کنند و بعد از تهیه
که مغز پسته را نسوزد و بو بردارد پس از مسوس پاک کرده استعمال نمایند صفت آن حلوای شوربرنج
در بهشت سریع الاکدار و کثیر الغذا و لطیف و موافق اکثر امزجه و جهت ناقهین و ضعیف الاشتها
مفید است و بهترین حلویات است برنج کوبیده اندک بو داده را در پاتیل کرده قند سفید را در
اندک آب حل نموده بشنند تا مجموع آب و عرق بپزد شکر و گلاب در پاتیل کرده باشد نرم
کوبیده نقوام پاتیله شود فالوذج معرب زیبا لوده است از نشاسته حلوای نشسته اعلی
و در نافع مثل اعلی و مقرح معده سرد و مرطوبین است نشاسته را با قدری شکر و آب بشیر مرکب کرده

وچنان بجوشانند که چون سرد شود انبه کردد پس در طبقی کرده بعد از رسته بشان بکار دریزه کنند و بشربت
قند و عسل بجب انیزه سفهان نمایند **فرفی** و بعربی جلبیه نامند کیزا الغذا و بهتر و سمن بدن و مقوی کرده
جهت خشونت حلق و سرفه و طول سعر و قولنج مزمن و بیوست طبع نافع و مسدد و مقشر بکر ضعیف در معده و سرد
بطی الهضم است آرد برنج را با آب و شیر بالمثل صفه چنان بجوشانند که مهرا شود و سکر بقدر حاجت
اضافه نمایند و طبخ دهند مالسیه شود **باب هفتم در لعوقات** **لعوق** بالسین معجمه و شربت است
کرد قوام انکشت بی کو بنده اند کذا اند کلا جمیعند که چون اکثر آن مقصود آلات تنفس است تبدیر آن بلغم
اثر آن در حصن مزور بلق و قصبه ریه رسد و حبر بین کفتشوع کویه که از اخراج جالینوس است آفاد قرار آن
یونانیان اصرح شاه نموده و از انکه معجون حب القطن را که از تالیف جالینوس است متاخرین لعوق
حب القطن نامیده بجشند و لیلا اخراج لعوق بنشود که از جالینوس باشد **لعوق طباشیر** منقول از کتاب
جهت سرفه و تب دق و سل صمغ عربی قاقله کبار از هر یک شش کی نسته کیزا مکه ده کی طباشیر چهار کی
نبات سفید سی کی مغز تخم خیار چنبر صنوبر کبار از هر یک ۷ کی زرشک لیه بر روغن بادام چرب کرده
بهمان در اوده عسل کف کرفته کی لسپار بقوام بیاورده بجشند و بکیرند اعلاج استعمال نمایند **لعوقه بکر**
جهت حرارت و خشونت سینه که بسل باشد صمغ عربی نسته شش کی سفید از هر یک بیست کی مغز تخم
خیارین مغز تخم کدو از هر یک ده کی طباشیر چهار کی تخم خیار شنبر خطمی از هر یک ۳ کی زرشک سیاه
با روغن بادام شیرین و عسل با بر شاب انکوری ۷۵ کی با شیره ترنجبین ۷۵ کی بقدر حاجت لعوق کنند
و بجز این ادویه را اضافه نموده و انفع نمایند کیزا ۳۱ کی کل سرخ ۳۲ کی رب السوس ۳۲ کی مغز تخم هندوانه
۵ کی **لعوق صبان** جهت حرارت و خشونت کلوی طحال و سرفه بیشتر مضره بیشتر الاغ بر شدن رب السوس
کیزا صمغ عربی فانید از هر یک چهار کی مغز دانه به یک کی با روغن بادام و عدب لعوق بسازند
لعوق صنوبر که جهت کرم بکه بر نموده جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و کرفتکی آواز و خفقان از طبع و دربو
نهایت آزموده و پنج عدد است جلبه خرما نیزه و مقشر کنند بعد از آن کوبیده شیره کرفته با دو شاب
انکوری عسل مستهلک بجوشانند تا غلیظ شود و مساوی جلبه مغز طبقوزه مقشر را بسیار نرم کوبیده

مخلوط کرده

مخلوط کرده چند جوش داده استعمال نمایند **لعوق خشخاش** از مجربات ابو ریحان جهت نزلات پنج عدد است
تخم خطمی ۷ کی بهدانه ۷ کی اصل السوس ۱۵ کی در دو لیتر پنجاه کی آب بخیسانند روز دیگر بجوشانند
تا نصف رسد و با صد پنج مثقال نبات بقوام آورده خشخاش سفید ده کی سیاه ۵ مغز دانه ۳ صمغ
عربی ۳۲ کیزا ام نرم صلایه نموده مخلوط کنند **لعوق المحرمل** جهت ضیق النفس و سرفه رطوبت پنج عدد است
تخم کتان حرمل کوبیده با عسل لعوق کنند و مداومت نمایند **لعوق** کرمنع اعصاب نزله السینه کنند نزد الیخ
دوازده کی حب الصنوبر شش کی سرخ صاف یک کی با چهار کی مثلث لعوق کنند و صباح و شب تناول نمایند
لعوق حلبه جهت ضیق النفس و ربو و سعال پیر بغایت نافع است حلبه ۲ کی موز پیده دانه ۲ کی بنفشه
۵ کی جو مقشر ۲ کی بهدانه ۳ کی کل کاوزبان ۵ کی جوشانیده آب در اعسل صد و پنجاه کی بقوام
آورند و مغز تخم کدو ۳ کی مغز طبقوزه ۳ کی تخم رازیانه ۳ کی کوفته اضافه نمایند و بیخ کی آش را با ماء
الشعیر نموشند **لعوق حب القطن** جهت تبخیر مدد طوبه مجربه بغایت نافع است از مجربات ابو ریحان مغز دانه
پنبه ۲ کی حلبه ۱ کی تخم کتان ۱۲ کی با عسل ۷۵ کی و با دو شاب انکوری لعوق کنند **لعوق الفین**
انجیر زرد پنجاه عدد را به جوشانند تا مهرا شود و آب او را با دو شاب انکوری ۷۵ کی بقوام
آورده مغز طبقوزه ۵ کی پسته ۵ کی بادام تلخ مقشر ۵ کی تخم انجره ۳ کی تخم رازیانه ۳ کی سنه
۳ کی حلبه ۳ کی مغز دانه پنبه ۴ کی حب القلقند ۴ کی نرم سائیده بر روغن بادام تلخ چرب کرده لعوق
بسازند در رفع ضیق النفس و سرفه کهنه در بلغمی بغایت نافع است **لعوق عنصل** جهت ربو و ضیق
النفس باره و بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است فرسیون ۱۲ کی پیاز عنصل شوی کی نخ سوسن کبود
۵ کی با عسل ۵ کی لعوق کنند و با آب که حشایا فودنج جیبه یا بر کناسف جوشانیده بجشند استعمال
نمایند **لعوق بنفشه** جهت سرفه و ضیق النفس و مرو صفراوی بسیار مؤثر است بنفشه ۱۰ کی موز پیده دانه ۲ عدد
عناب ۷ کی عدد سپستان ۲ عدد جوشانیده آب او را با نیم رطل شکر سفید و بیخ کی عسل خیار شنبر
و سرکه روغن بادام شیرین بقوام آورده بر شقاق بنفشه سائیده اضافه نمایند و از بیخ کی تا هفت
کی استعمال کنند **لعوق خیار شنبر** جهت ذات الجنب و ذات الریه بغایت نافع است و بجهت جهت سرفه
و نزلات مفید و فلوس خیار شنبر ۱۵ کی و نبات سفید ۱۵ کی را در اندک آب حل کرده صاف نمایند

مخلوط

تربه سفید مخلوک کی و نیم درج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل و ثلث رسد پس افتیمون ۱۰ کی نهاده نموده
بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کنند و غاریقون نیم کی را در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون
را بعسل سرشته بجشند و بجهت صاحب جنون و مالیخولیا صبر سقوطری سرخ کی خربق سیاه ۳ کی اضافه
کنند و جهت اخراج بلغم لزج بکای صبر و خربق تخم حنظل دو دانک کنند **نوع دیگر** که قوی تر است
از جامع ابن الدوله هلیله کابلی ۷ کی و سیاه ۷ کی آمله ۷ کی آلو بخارا ده عدد تمر هندی کی پاک کرده
از تالیف دانه موز پیده ۱۵ کی کل سرخ ۳ کی افسنتین ۳ کی کیاه غافث ۳ کی اکر
نباشد سکوده و خربق سفید ۳ کی بادآورد ۳ کی اسطوخودوس ۳ کی کاذر بوس ۳ کی افتیمون ۳ کی
کل کاوزبان ۳ کی بادرنجبویه ۳ کی سنا فرنجمشک ۳ کی بادرنجبویه ۳ کی آویم تخم فرنجمشک
آویم آنیون ۳ کی رازیانه ۳ کی اسفایج ۳ کی خربق سیاه نیم کی تربه مخلوک ۳ کی آویم و زنش طل آب
بجوشانند تا بربع رسد افتیمون ۷ کی اضافه نمایند بعد از سرد شدن کیسه افتیمون را بفشارند و صاف
کنند و غاریقون نیم کی بکنند لفظ ۳ دانک صبر زرد نیم کی بکنند لفظ ۳ دانک شحم الحنظل
دانک و نیم سکر سفید ۷ کی مجموع را کوبیده در آن حل کنند و نیم کرم نبوشند و اکر خواهند که
اخراج صفرا نیز کنند هلیله زرد ۵ کی و اضافه مطبوخ و مقوی نمایند دانک اضافه مخلوط نمایند
مسهل مجرب جهت سفیده و تاغ غاریقون سفید نیم دانک هلیله سیاه یک کی آمله ۴ کی
تربه یک کی مجموده مشروح با آب رب السوس نیم کی مخلوط کرده با مطبوخ اسطوخودوس و دو کی عود
صلیب یک کی بادیان دو کی تخم کاکنج ۳ کی کل سرخ ۳ کی اصل السوس دو کی انجیر زرد پنج عدد مویز
پنج دانه بیخ کی سکر ۷ کی بنوشند **مطبوخ زوفا** جهت ربو و ضیق النفس و سرفه نافع است عناب
۱۰ دانه سپستان ۱۲ دانه مویز پنج دانه ۱۵ کی انجیر زرد ۱۰ کی اصل السوس مخلوک از بیخ ۳ کی
پرسیاوشان ۳ کی تخم خطمی ۳ کی تخم خیار شنبر ۳ کی زوفا خشک ۳ کی بیخ سوسن ۳ کی حلبه ۲ کی
در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سه کی اور انهفته مرتبا لعوق
خشخاش با معجون قطن با صافه روغن بادام شیرین بنوشند **نوع دیگر** جهت درد معده و ریاح
بواسیر و صرع و امراض سوداوی و مجربست اسفایج را کوبیده هر روز سه مثقال با شیر خیسانیده

و بار و تخم بادام ممزوج کنند و کیرا ۵ آی صمغ فارسی کرمیغ آلو بخارا ۵ آی آرد باقلا ۵ آی مغز بادام شیرین
۵ آی همه را نرم نمایند **لعوق خشخاش** که مقدم اول اطباء است جهت نزلات حاره رقیقه و خشونت حلق نافع
است خشخاش سفید ۱۰ آی نشاسته ۴ آی کیرا ۴ صمغ عربی ۴ مغز تخم کدو ۳ مغز دانه بید ۳ با عسل بلعوق
کنند **لعوق زوفا** جهت امراض بارده سینه و استسقا و عصب و برد و بلغم لزج بسیار مؤثر است زوفای
خشک ۱۰ آی آهنون ۱۲ آی رازیانه ۱۰ آی پرسیاوشان ۱۰ آی اصل السوس ۱۰ آی بیخ سوسن کبود ۱۰ آی قرطم ۱۲ آی
حلبه ۱۰ آی جوز بیدانه ۲ آی انجیر عدد و تربد سفید ۵ آی تخم شاهتره ۵ آی در آب بقدر پرشش فنجان دوا
بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده با مثل و عسل بقوام آورند و عکاکیر الطبرسی ۱۲ آی و ابتاع ۱۲ آی
را در آن گداخته **لعوق حب القطن** جالینوس که در تقویت باه بغایت قوی است در سن چین مذکور
لعوق لؤلؤی از اجزاء حقیقه جهت ضیق النفس حار و خفقان و سعال حار و سل و نزلات حاره و تقویت
دل و ریه و کرده و حرقة البول بغایت مجربست جوز مقشر تخم کاهو بزر البنج کوفته مکدست آی گاوزبان
افتیمون کندر آی خشخاش سفید و سیاه کوبیده مکدهنها ۱۲ آی دوسه روز در عصاره بجوشانیده بجوشانند و با بنات
همقدار و نیم تر کهین صد و پنجاه آی بقوام آورند با لعاب بزرقطونا پنجاه آی بجوشانند و این ادویه را
کوبیده اضافه نمایند تخم خربزه تخم کدو تخم مغز تخم کدو آمغز تخم هندوانه گل گاوزبان مکدهنها آی
صنوبر کتیرا بلغم کشنیز خشک کهربا مروارید رب سوس نشاسته مکدهنها آی اندر شرش از سه آی
تا ده مثقال و اگر کرکی تربیع سه مثقال اضافه نمایند جهت عسر النفس و خفقان انفع است **لعوق کرنب**
جهت سرفه رطوبی و خشونت حلق و ریه گرفتگی آواز و تنقیه دماغ از بلغم غلیظ نافع است قدر شرش
سه آی دو لوش تا هفت آی با ثلث آب کرنب را که در اصفهان کلم قمری نامند فشرده بجوشانند تا
نصف رسد و با دو چندان آب شکر بقوام آورند و با ذای هر رطل از شکر هر یک از مصطکی کندر صمغ
عربی کیرا ابتاع بیخ نیم در آن گل کنند **لعوق الورد** منقول از جامع امین الدوله جهت تبهای
حاره و تنقیه کردن و بیرون ذات الجنب صفراوی و رود موی رود در سینه و سل و سرفه مغیث گل سرخ پاک
کرده ۳ آی صمغ عربی ۳ آی نشاسته ۱۲ آی کیرا ۱۲ آی خشخاش سفید ۱۲ آی و حضیر گل مختوم تم گاو هر دو
اول گل سفید و شاسته کرده و بسیار مجرب و نهایت طیب ۳ آی زعفران ۳ آی رب السوس ۱۲ آی

نرم سائیده با شراب کهن زنجبیل بسازند **لعوق مارستاذ** جهت تقویت معده و رفع ضعف و تنقیه مجرب است
منقول از جامع مذکور گل سرخ ۱۵ آی آرد بنجه ۱۵ آی پوست بیرون پسته ۱۵ آی انار دانه ۱۵ آی زرشک ۱۲
دارچینی ۱۵ آی سماق ۱۵ آی نعناع ۱۵ آی تخم مورد ۳۰ آی در سه رطل آب بجوشانند تا رطل باقی ماند پس صاف نموده با
آب لیمو ۲۵ آی آب غوره ۵ آی آب سیب ۵ آی و آب بهی ۲۰ آی و کرکه ۲۰ آی و شکر سفید ۵۰ آی
بقوام آورند **لعوق الترياق النزله** از مخترعات حقیر در منع ریزش مواد نزله مجربست اصلاح سه آی
تخم کاهو ۱۲ آی بزر البنج ۱۲ آی پوست خشخاش ۱۲ آی گل گاوزبان ۵ آی تخم مورد ۱۱ آی اسطوخودوس ۵ آی
خشخاش سفید ۱۲ آی کشنیز خشک ۱۰ آی حلبه نیمه بجوشانند و با مثلث ۱۲ آی و نبات ۱۲ آی بقوام
آورده این ادویه را اضافه نمایند گل سرخ ۳ آی کشنیز خشک ۵ آی رب السوس ۵ آی نشاسته ۵ آی صمغ
عربی ۵ آی کیرا ۳ صاف ۱۲ آی

باب هشتم در مطبوخات

و نقوعات و مرباها و الاصول و مقیات
و مسکنه و نه **اما مطبوخات** مشتمل بر منضجات اخلاط و ملینات بلغم و خلط که در طرق تجربه
بشم در سوالات شرط است که بعد از عصاره بدن بجوشانند و چه از آن ادویه تا به ثلث در شهد بشم
مثل چهار مثقال بجوشانند و بکلفه فلوس و با شکر قدر آن عزاری جوشانیده اضافه نمایند مثل افتیمون و صعتر
هر یک در ادویه مفرده مذکور شد و در شرب مسهلات که منشهل بشم بر تفتیح و ترقیق غلیظ و تطهیر
خلط منعقد از خلط صالح سودا و بیتی و دماغ جان امراض مزمنه بشم مجرب است جهت وجع مفاصل
و عقل و فصل و سنت و بلدر ترکیب باید نمود و با براین کنند چند که دستور توانند بود ذکر نمود **منضج**
سودا و بلغم غلیظ مویز پیدانه ۱۰ آی گل گاوزبان ۱۲ آی بادرنجبویه ۱۲ آی سکوفه غافت ۱۲ آی پرسیاوشان
۳ آی عناب ۱۲ عدد سپستان گل بابونه ۱۲ آی پوست بیخ کرفس ۱۲ آی پوست بیخ کبر ۱۲ آی پوست بیخ رازیانه
۱۲ آی اشاهتره ۳ آی زوفای خشک ۱۲ آی آمله مقشر ۱۲ آی شکاعی ۱۲ آی بادآورد ۱۲ آی تخم کرفس ۱۱ آی
و نیم تخم رازیانه ۱۱ آی و نیم چوب سنبه با گل قند آفتابه ۵ آی ترنجبین ۱۱ آی شیرخشت ۱۱ آی که در آب
حل و صاف نموده باشند بنوشند و باید قدری آب سفید سعید آب بشم کربع باز آید و اگر سودا از
صفرا مخرقه باشد آلوی بخارا ۱۱ آی عدد و پوست بیخ کاکنج ۳ بنفشه ۳ عنب الثعلب ۳ پرسیاوشان ۱۲
شاهتره خشک ۳ سکوفه غافت ۳ عناب ۱۲ عدد سپستان ۱۲ عدد آمله مقشر ۱۲ آی تخم خیار آ

اما آنچه جهت خواص آب آن کرده و کیجه زبان آب آن کرده و شیخ نموده

بجوشانند و نیم و اما فلوس خیار شنبر نصف مثقال در نیم بادام آی بجوشانند و بسوزن بر ترنجبین ۱۲
مؤثر است و طبیخ دارسینیان هر روز بقدر یک آی نادر آی جهت درد معده مزمن با او مجربست **نوع دیگر**
که جهت ذات الجنب و ذات الریه و درد سینه و سرفه نافع است عناب ۱۲ عدد سپستان ۱۲ عدد انجیر زرد
۱۰ عدد مویز پیدانه ۱۰ آی اصل السوس کلوکاک ۱۲ آی پرسیاوشان ۱۲ آی تخم خیار ۱۲ آی تخم خطمی ۱۲ آی بیخ مقشر
۱۲ آی در چهار رطل بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل با بار و تخم بادام بنوشند
مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره جهت افلاج سوداوی و تحیر و صداع و وسواس و
جنون و مالیخولیا و عرق النسا و مفاصل و خوف کردن خون و کمه و درد گلو نافع است ابصاح ۱۲ آی مغز
دانه شرطم ۱۲ آی عناب ۱۲ آی سپستان ۱۰ آی اسطوخودوس ۱۲ آی گل بابونه ۱۲ آی فنطوریون دقیق ۱۲ آی
افتیمون ۱۲ آی سورنجان سفید ۱۲ آی بسته مثل ادویه آب بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده بنوشند
و اگر با درد سر و لقاعه بخارات رو پوست دماغ باشد انجیر زرد ۱۲ عدد کتیرا ۱۲ آی روغن بادام ۱۲ آی
پرسیاوشان ۱۲ آی صعتر ۱۲ آی نمر بخوش ۱۲ آی خانه کنند و اگر با دماغ غلیظ باشد یا صعتر در مجاری بول
باشد گلقند ۱۲ آی بیفزایند **اما در نقوعات** شرط است که در آب بسیار گرم بقدر یک ادویه را
بپوشانند و بر صفا نهند و روز در آفتاب گذاشته و شب در زیر سقف نهند بعد از آن بسیار افشرده
صاف نمایند و بعضی را تا سه شبانه روز باید صفا نمایند تا فوق ادویه آب باز گردد و مخصوص تخم و زرین
و فصول حاره است **نقوع صبر** جهت تنقیه امراض حاره و تبهای لاکه تنقیه ادویه بدن مانده باشد
و تنقیه عروق مؤثر است منقول از کامل آلوی بخارا ۱۲ عدد مویز پیدانه ۵ آی عناب ۱۲ دانه سپستان
۱۲ دانه تمر هندی مقشر از دانه و لیف ۱۵ آی تخم کاسنی ۱۲ آی بیخ کشوث ۱۲ آی کشنیز خشک ۱۲ آی ۳ روز
در آب گرم خیسانیده پس صاف نموده هر روز نیم رطل را با ترنجبین ۱۲ آی با شکر سفید در طلوع
آفتاب بنوشند و اگر فصل از آن بدرگذشت صبر زرد دو جزو را با مصطکی کجکو و مزمج نموده
تناول نمایند اولی است **نقوع صبر** جهت درد سر سوداوی و بلغمی و سایر امراض آن نافع است
آشنیون روی ۱۲ آی اسارون ۱۲ و نیم فنطوریون دقیق ۱۲ آی مصطکی ۱۲ آی صبر زرد ۱۲ آی ۱۲ و نیم
کوب کرده با ۱۲ رطل آب گرم ۱۲ روز بر سنور مقرر بر خیسانند پس صاف نموده هر روز نیم

رطل

رطل با بار و تخم بادام بخشند و اگر هر روز بقدر ربع رطل بر دستور بدهند تتمه را صاف کنند اولی است **نوع دیگر** جهت درد
و سدر و صرع و تنقیه معده و رفع تهاب حلقه مفید است هلیله کابلی ۱۲ آی بلیله آی ۱۲ آمله مقشر آی و نیم عود هندی آی و نیم
عود خام آی و نیم نسترن ۱۲ آی و نیم سکاج ۱۲ آی بادام ورد ۱۲ آی سنبل الطیب آی و نیم قرنفل آی و نیم جوز بویا آی و نیم
نعناع ۱۲ آی مرزنجوش ۱۲ آی فاقله کبار ۱۲ آی کشنیز ۱۲ آی در دو رطل آب گرم بخیسانند و بعد از سه روز مرتب
ربع رطل بنوشند و اگر در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع رسد و صاف نمایند و هر روز سه بنوشند اولی است
نوع دیگر که محمد بن زکریا گوید مجربه نمود و اهم جهت امراض معده پلید عدیل آشنیون ۱۲ آی و ارمنی آی و نیم عود
بلسان ۱۲ آی گلسرخ ۱۲ آی و یک آی مصطکی آی در یک رطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل باقی پس صاف نموده مجرب
روز دهی کرده در روز یک وقیه بنوشند **نقوع جهت ادرار حیض** منقول از جامع امین الدوله گوید بلیله
مدحرج است تخم خربزه ۱۲ آی تخم کرفس ۱۲ آی آشنیون ۱۲ آی رازیانه از هر یک دو آی و نیم کوب کرده در سه رطل
آب سه شبانه روز خیسانیده بنیم مثقال با یک آی روغن بادام بنوشند **ماء الاصول** جهت طاعون و لقوه
و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض مغز نافع است موافق لسخه حنین و کمه و امین الدوله و ثابت بن قره و
لوبیا پیچ رازیانه ۱۲ آی و نیم کرفس از هر یک دو آی تخم کرفس آشنیون رازیانه از هر یک ۱۲ مصطکی سنبل الطیب
فقاح اذخر از هر یک دو آی و نیم چوب بلسان اسارون از هر یک دو آی و نیم عود بلسان مرزنجوش از هر یک ۱۲ آی
مویز پیدانه ۱۲ آی در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع رسد پس صاف نموده هر روز سه آب با روغن بادام بنوشند
و تخم دردنخ پیدا کرده و معاجین که بجهت امراض مذکور مناسب باشد بنوشند **ماء الاصول** نوع دیگر جهت
سدد و بکر و سر درد و فالج و معده و استسقا و تبهای کهن نافع است پوست بیخ کرفس ۱۲ آی و بیخ
رازیانه ۱۲ آی اذخر ۱۲ آی فقاح ۱۲ آی مصطکی ۱۲ آی و نیم سنبل الطیب ۱۲ آی و نیم فوه الصبغ ۱۲ کف پاک کرده تا عود
لبنی ۱۲ آی سکاج ۱۲ آی بادآورد ۱۲ آی گیاه غافت ۱۲ آی پوست بیخ کبر ۱۲ آی کاذی بوس ۱۲ آی آشنیون
۱۲ آی گل سرخ ۱۲ آی انجیر زرد ۱۲ عدد مویز پیدانه ۱۲ آی در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع رسد هر روز رطل
مثقال را با دو تخم ۱۲ آی شیرخشت آی و دو آی اگر مواد آن بنوشند **ماء الاصول** نوع دیگر
جهت نقرس و درد و رگ و مفاصل که از برودت باشد بغایت مجربست پوست بیخ کرفس آی بیخ رازیانه
۱۲ آی پوست حنظل ۱۲ آی فنطوریون دقیق ۱۲ آی سنبل ۱۲ آی آشنیون ۱۲ آی مویز پیدانه

ع ۳ در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و در زیر کوفته با یک ۳ رطل بیدانجیر کوفته و مطبوع نامند بنوشند و اگر مرض
بسیار وجیع باشد باروغن گلکلابی بمثقال نامند **ماء البزور** که در منع ادرار عرق مجرب است کشنیز سحق ناسفته
پاکیزه کرده بر پنج سیر مکرر شسته از هر یک سه آی با مثل آن بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده در زیر
پنج آی بنوشند **ماء الاصول** مجرب است جهت نفس النفس و بلغم کرفتگی آواز و پشت نیز کرفتگی آبی پرانزه
۷ آی آهنون ۳ آی تخم کرفس ۳ آی رازیانه ۳ مصطکی آی سنبل الطیب آی ۳ هارون آدیم ساذج اوتیم قنطوریون
وقیق دو آی غلیظ ۳ زراوند ۳ آی اصل السوس ۳ آی بیخ سوسن کبود ۳ آی اجکرزرده آمده و سونیز پاوانه ۱۵ آی
در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس ۳ حصه کرده هر روز یک حصه را با لوقات مناسب بنوشند **مقبادات**
را شرط است که کرز نکند که عادت شود در غلاء معده جایز نیست و در ماهی دو بار مسهل است اگر مطلب دفع
صفرا باشد قبل از خوردن عقربه یک ساعت سه بار تناول کند و اگر مراد دفع بلغم باشد با هر شوربا شسته قدری تناول
کند و بعد از چیزی که لقوه نکند باشد و اگر مراد دفع مرة السوداء باشد نیز تناول نماید و تخمیر که
کردن بلند و سینه تنگ باشد از شدت باید منع نمود **مفتی** مرة السوداء و مرة الصفراء که در بنای ربع مرکبه
نافع است کنگر زرد تخم تربیز کی تخم ترب جزر الفرنج شبت مع اندرسخ اسقاج بلسویه کوبیده بوزن
اصل السوس وجه مثقال اوراق ۳ مثقال در آب که شبت جوشانیده بشند مل نموده بنوشند و اگر بقدر
مقصود نباشد در آب شبت مطبوخ را مسامل بیاشامد و در اینوقت نه با افراط مسهل آرد **مفتی دیگر** جهت دفع
مرة الصفراء و بلغم صفراوی آسینه ۳ درهم تربد ریزه کرده با ده درهم شبت تازه و بیخ در یک انبور و از
تخم خربزه و تخم اسفاناخ هر یک چهار درهم بجوشانند در ۳ رطل آب تا به ثلث رسد پس صاف نموده با نمکین
بنوشند و نه کشد و اگر مراد دفع بلغم شیرین باشد عسل بنوشند **مفتی دیگر** جهت دفع رطوبات مهره و مرة
الصفراء و مرة السوداء ترب ریسه بسیار ریزه کرده یکشبانه روز در سکنجبین عسلی نیمه صاف نمایند و با
کنگر زرد تا نیم مثقال بنوشند **مفتی دیگر** ترب تخم شبت تخم خربزه ریشه خربزه اصل السوس از هر یک
۳ مثقال جوشانیده آب آورد با کنگر زرد و سکنجبین بنوشند **مسکنات** فی اما آنچه در تلخین و صداع
آزموده است آنست زرشک پاوانه ماردان ترش سماق دانه بیرون کرده پوست سرون پسته از هر یک
کچوه و جلنار گل سرخ غوره خشک از هر یک نصف جزو نرم کوبیده ۳ مثقال اورا با آب بیاشامد

یا شربت

یا شربت بود و مثال آن بنوشند **لسخه دیگر** که مجرب جهت تلاوان ترش بیزدانه دار لبوبه زیره کرمانی
در یک آن سیار نرم کوبیده ۳ مثقال بنوشند **اما مسکن** نه بلغم و سودا و تشنج چهار درهم زرشک
پهنه ۳ درهم فقاع پوست بیرون پسته مصطکی عود هندی سنبل الطیب قرفه فرنجمشک زیره کرمانی کبر بزور
از هر یک دو درهم و مثقال این دوا با سکنجبین سفرجه و مثال آن بنوشند **باب نهم در سنونات**
و غرغره و مضمضه سنونات ادویه مخصوصه با طراوت دندان است اعم از آنکه مسایده باشند یا
بخیر بر شسته یا قرص کنند و مؤلفه تذکره گوید که سنون از مخترعات جرجیس والد بختیشوع است و نظم هر
این کلام صحت ندارد و از قدما آبودن اطراف و در استعمال سنون شرط است که معده مملو نباشد و مقدار
استعمال دهن را با آبهای ادویه مناسبه بشویند عبوا که و مثال آن دندان را پاک کنند **سنون** از جهت
والد جهت رفع درد دندان نباتات آزموده است هو جوبه زرد چوبه تخم نرکان سرش پوست بیخ درخت
زرشک کبر بادام مقشر صمغ عربی از هر یک دانگ فوفل بیخ عدد لیسا نرم سایده استعمال کنند **سنون**
اسپغ از معالجات بقراط جهت مستحکم نمودن دندان و گوشت بین دندان و رفع خون آمدن و منع
کرم خوردن در بیخ مواد از دماغ به دندان نباتات مفید است و رفع بد بوئی دهان میکند و عقاقیر دندان
صبر هر دو چون بار و شیر زیتون یا قطران سرشته بر دندان دردناک گذارند در حال رفع الم کنند
و چون بار که محفوظ کرده مضمضه یا بند دندان متحرک را مستحکم و فی الواقع بهترین سنونات است عاقرقرحا
وج کزمازج سعد از هر یک شش لی پوست تلار مازو سبز کندر کلنار گل سرخ مر و ارید بسد مثقال صغیر از
هر یک بیست لی بیخ سوسن کبود چهار لی شاخ گاو کوهی سوخته دندان فیل دانه هیله طباشیر تخم خرفه شش
کبر اکشنیز خشک بوداده عدس از هر یک ۲ لی زبد البحر بمکان سک صدف ملح اسوخته بیست یا نه
از هر یک یک لی و نیم فلفل سفید مصطکی عود بلسان از هر یک یک لی بعد از سائیدن اجزا دو دانگ
کافور اضافه نمایند **سنون** از تالیف الدرحوم جهت رویانیدن گوشت بین دندان و رفع بد
بوئی نیز نافع است دم الاخوین کزمازج انزروت جوز السرو کندر بیخ نه سوخته طباشیر
اقاقیا گل سرخ کلنار جفت البلوط پوست تلار ترش از هر یک جزوی قصب الذریره نصف جزو
در وقت خواب استعمال کنند **قرص دو بیخ** منقول از اختیارات ابن الاسد شفاء الاسقام

فی جهت دفع بلغم لزج
غرغره و مضمضه
آبی آورد با کوبیده با بات سبوس نیمه
صاف نمود کرده از دفع
تخم کرم آورد بعمل دو جهت

جهت بیرون کوشت منفتق و اگر دو سکنجه خون لثه نجات نافع و بیاعدیت زرنیخ سرخ و زرد و اگر آب سیمه و زراج
سفید مازو بسرکه بسوده قرص بسرکه بسازند و لک را بالله مالیده بعد از ساعتی بشویند و اگر سوزش کند روغن
گل سرخ مضمضه کنند **سنون** دیگر جهت سنگلاخ بر بوده دان و هر کی بین دندان مازو سرخ پوست سوراخ و دو جزو قرطم
صاف بکوبند با روغن گل سرخ بمالند و بر کرمخصل مضمضه کنند **سنون صمغی** لبوبان منقول از کنش فاخر
و منسوب بابن سرابیون جهت قطع خون و تقویت لثه و دندان نافع است راتینج نارسته جزو کلنار عفص شب یمانی
عاقرقرحا از هر یک جزوی سماق بکوبند نیم نمک نهند در نصف جزو بسرکه و آب دانه مورد قرص سازند **سنون**
جهت رویانیدن گوشت بن دندان مجربست و اکثر اطبا بران اتفاق دارند ده درهم آرد کرسنه را با عسل
سرشته بر روی آجر در تنور بگذارند تا نرم یک لوبیا شود از کنده رسد و از الاخوین از هر یک پنج درهم از
ابریسا و زیراوند هر چه از هر یک دو درهم اضافه کرده سنون کنند **سنون** منقول از غرس نزل از تجربات
حنین است جهت رویانیدن گوشت لثه آزموده است زرنیخ کبرا بهمان عاقرقرحا بیخ سوسن کرسنه آرد جو
بلسوبه **سنون** از تالیف جعفر موافق اکثر امراض است و در تسکین آلام و دفع خون و رویانیدن گوشت
و منع ریختن مو آزموده است سعد طبایر شکل مرغ مامور و کلنار فوفل کاتهندی کزمازج اقاقیا از هر یک
جزو سماق سه جزو **سنون** منقول از معالجات بقراط و ایلاقی جهت جلای دندان و پاک کردن از کرم
و سفید کردن مسواک رسوب است زبد البحر یک سوخته بلسوبه با عسل سنون کنند **سنون** از سعاد الاسلام
جهت خون دندان و حرکت آن زبد البحر شب یمانی اقاقیا کلنار سماق مازو پوست انار مکه جزو و کلنار نیم جزو
بعد از سنون مضمضه بآب سماق و کلنار کنند **سنون** از مخزعات جعفر نباتی شیخ الرئیس جهت رویانیدن
لثه و دفع تعفن آن و قطع خون و استحکام لثه و سماق مجربست و کلنار از کسی و این امور بیشتر
نرسد بر کل مور و کلنار مازو پوست انار ترش عاقرقرحا زرد و کندر زراوند مدحرج دم الاخوین
ابریسا هر یک دو مثقال کزمازج خونیه هر یک سه مثقال سماق کرسنه هر یک چهار مثقال
سنون دیگر نوشته آن در مرابع الاثر یک سنگ صدف سوخته زراوند مدحرج پنج
سوخته جوز سفید الاخوین بلسوبه سنون کنند و مستحقوبا زراج مستحق سماق در حال دندان
را سفید کند و هر گاه زرد شود دندان یا رنگهای دیگر قوی بیشتر و در جوهر دندان نفوذ کرده باشد

زنگار

زنگار برادر اصل حل مجمر بر دندان بمالند و اگر خون بریزد بجهت ساکن مستحقوبا صاف نمایند **سنون** منقول
از ایلاقی جهت نقصان بر دندان مجربست تنقیه دوم تلفظ چهارم حلاوت سماق هم جوز صمغ
از هر یک دو درم **سنون** منقول از ابن سهل جهت دندان متحرک که بسبب فتق کوشت لثه باشد بعالجات
نوع است عود سوخته تبت مایل کلنار سماق اقاقیا بلسوبه استعمال نمایند و اگر بسبب حرکت دندان از زیادتی
رطوبت باشد مضمضه بآب ادویه که در مضمضه مذکور شود مضمضه کرده بعد از آن این دوا را بر دندان
متحرک بچسبانند شب یمانی سعد مصطکی خاکستر شاخ گاو کوهر از هر یک جزو زنگ
معجون العسل که بعد از آن سوخته باشند مرقاف زعفران از هر یک جزو نصف جزو منسوب الطیب
خشک سماق از هر یک نصف جزو نرم ساییده باهم سرشته استعمال نمایند **ترياق الاسنان** از تالیف
قدما و بغایت مجربست در تسکین درد دندان زرنیخ فلفل حلتیت جند بیدستر افیون بلسوبه با عسل سرشته
بر دندان درد ناک قدری بگذارند مؤلف شفاء الاسقام این ادویه را اضافه نموده است مرقاف زاج
مدحرج سعید شیح از هر یک نصف اجزا سابق و آنچه در تسکین درد دندان تجربه مکرر رسیده مالیدن فلفل با عسل
است هر گاه از رطوبت و نزلات دندان سرد و بدستور هر گاه فلفل و پوست خشخاش را در کلاب بجوشانند
و از بیرون طلا کنند در حال ساکن گردد و بدستور شطرج نهند سر را کوبیده در کف دست کرده بخلد جهت منع
درد دندان بکنند بآن جهت کند بسبب ادمه و بالقیه تسکین دهد **سنون** منقول از تذکره کوکبان
هارون الرشید ملعون تالیف یافته جهت استحکام لثه دندان و خوش کردن دهان و قطع رایحه کریهه
و تکلیف ادرام و دفع سیلان خون آب دهان مضمضه نمک سوخته زره جزو نان جو سوخته هفت جزو عود هندی
شش جزو سکاسه جزو کزمازج فلفل و فلفل زنجبیل بالجمله قافله از هر یک دو جزو با سرکه قرص سازند
خشک کنند و کفتیشوع شیخ از مرزوزاوند مدحرج از هر یک نصف جزو اضافه کرده و جرمیدلو او
عاقرقرحا و اذخر از هر یک جزو الاق موزه و ثمل سرشته و بعضی این ادویه را اضافه کرده اند
صندل سعد گل سرخ فوفل قرنفل خاکستر کاه خاکستر شاخ گاو کوهر از هر یک سه جزو لوزه مر
جو جزو و بقیه نوشته اند که بهترین چیز ها از برای شستن ادویه دندان سرکه است و در اوزیره
کرمانی خیسانیده باشند هم چنین مضمضه و نیز بهترین اشیاست **سنون** جهت امراض حاره

روغن زیتون و روغن تازه مفید است **ادویه** که دندان اطفال را زود بر بیاندازد از جمله طلا کردن
لثه است بنفشه سرخ گوش گنجشک بسرو مالیدن روغن سوسن و طلا نمودن حنا بر روغن سرشته **مضمضه**
و غرغره جهت امراض دهان و غیر آن **مضمضه** جهت رطوبت بن دندان و حرکت دندان بسبب الطیب
گل سرخ جوز السرو سعد ثمرة الطرفا بلسوبه بآب جوشانند مضمضه کنند **مضمضه مجرب** جهت قلع
و خون بن دندان و تعفن و جوش رویانیدن گوشت آن توتیای معمول سر و داشت مثقال
بنفشه نوزده ال سکر نام آن تنقیه را ساییده با سایر اجزا با سرکه هفت روز ال آنچه در شیشه ضبط
نمایند و بجهت جوش دهان یک ال سرکه مذکور را با سه ال آب گشنیز مکرر مضمضه کنند
و بجهت قطع خون و رویانیدن گوشت با سرکه مخلوط نموده و هر گاه سرکه شیشه آخر شود بدستور
سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند اگر کمیاب و زیاد بر آن بگذرد از اثر نمی افتد **مضمضه مجرب** جهت
قلع و خون بن دندان و تعفن و جوش رویانیدن گوشت آن توتیای معمول سر و داشت مثقال
بنفشه نوزده ال سکر نام یک ال بنفشه را ساییده با سایر اجزا با سرکه هفت روز ال آنچه در شیشه
ضبط نمایند و اگر کمیاب و زیاد بگذارند از اثر نمی افتد **مضمضه** که بعد از استعمال سنونات باید کرد
تا اثر ادویه در دوات و سنونات اسرع کرد معقول از کنش فاخر منسوب بکنیس بن اسحق است
کم گل سرخ زرنگ بره لطرفا برگ صنوبر برگ زیتون از هر یک جزو بیخ بار تنگ با برگ لاله
بکوبند نیم جوش شب یمانی حل کرده مضمضه کنند **مضمضه** جهت ورم لثه و سوخت آن طراشت
شب یمانی پوست انار سماق بلسوبه مضمضه کنند **مضمضه** جهت قلاع و آن جوشیدن دهان است در اول
با سیر لک علیق آب برگ بار تنگ و آب سرکه در او عدس و حضار ریشها خیار تازه تا تاک و آرد
جو جوشانیده بشنند مضمضه کنند و بدستور کزمازج و کلنار و کشنیز خشک و پوست انار و عفص و جوشانیده
مضمضه نمایند **مضمضه** جهت قلاع عفص بر کاسف برگ زیتون مامیران پوست انار عفص بلسوبه بجوشانیده
مضمضه کنند **غرغره** که نقل زبان و سوختن آن و تشویش کلام را مفید است حلزون را بکوبند فلفل عاقرقرحا
نوشادر بوره شونیز صغیر نمک بلسوبه ساییده بسکنجبین عنصلی یا آبی که در او مرزنجوش و
امثال آن جوشانیده بشنند غرغره کنند **غرغره** جهت قلاع حار آب انار ترش که با پیاز و آب

نمود **کحل روشانا** بیای بعد از شین و نون بعد از الف بیونانی میعی معقول البحر و جابر الوهن است و مخرج او اقراط
و کوبند فیثاغورس است و جهة ضعف بصر و غشاوه و دمعه و سلاق حاره و اشد آب و سیل و جرب و حکه
و حفظ صحت عین نهایت نافع است ر سخت مقناطیس محرق که ۱ یک را با نزده مرتبه تا یک گرم شسته
بشند از ۱ یک پنج م نوشت در صبر رزد و ار فلفل زعفران مروارید ۱ یک مکدرم زبد البحر جدید کابلی
زنگار ۱ یک نیم م اقلیمیا فضی ۱ یک ربع م نانه بیرون کرده استعمال نمایند و اگر با امراض مذکوره
اسهر خام باشد دو مثقال سرمه اضافه کند و اگر با یاس باشد علم اندانه دو م باید کرد و اگر ضعف
چنان باشد سنبل الطیب آو نیم اضافه نماید و بجهة برودت مفرط ربع م فلفل را اضافه کند **با سلیقون**
کبیر از تالیف بقراط و بیونانی میعی جالب سعادت و کوبند اسم پادشاه اختراعات و جهة او ترتیب
داده جالینوس و حافظ صحت عین و جهة حکه و غشاوه و سبل و جرب و دمعه و بیاض
مزمن نافع است اقلیمیا فضی زبد البحر ۱ یک ده م تر سخت پانزده م سفیده آب فلفل تر که فلفل سیاه
جهه نوشت در دار فلفل ۱ یک دو م و نیم م فرفلفل شسته ۱ یک یک م کافور نیم م سافج هندی یک م
و نیم جند بیدستر سنبل الطیب سرمه ۱ یک دو م **با سلیقون صغیر** منافع او مثل منافع کبیر است اقلیمیا
ذهبی دو م کماس محرق معقول پانزده م سفیده آب فلفل تر که ۱ یک دو م نوشت در جهة فلفل
سیاه شسته ۱ یک یک درهم **کحل غریزی** از تالیف یونس است جهة حفظ صحت و قطع دمعه و امراض
کاز رمد مهرمه نافع و در سایر علل نافع او مثل باسلیقون است اقلیمیا ذهبی توتیا اثمد
فرفلفل صبر کهربا فرنجمشک ۱ یک یک ۱ آی ملح هندی زبد البحر نوشت در ۱ یک یک آی و نیم مشک یک دانگ
کحل ملکایا معرب از ملیانات است که لسبرا بیا عبارت از عاکله باشد و در قرابادین یونانی مسطور است که
بقراط در خواب با دو علم شیخ محمد و مظفر و جالینوس و جهة اورام صعبه و ضام رمد نافع است از زردت
مرتبه بشر الاغ شسته سرکه سفیده ۱ یک پنج م مغز نشیمرج یک م **کحل جهة احولی** مولف گوید
استعمال و حجامت نکرده کوبند مجرب است دخان سندروس که در چراغ بارو فتم گل برنج سوزانده باشد
با هر رنگ و غیر آنچه در چشم احول بکشند **کحل جهة بیاض** که آنرا ناصر روز زیاد یک ۱ هنچه که
صاحب کلیه کابوس از علاج بشر منقول از نضج زبد البحر بوره سرکین سوسمار سرکه سفیده مسحوق

کحل مروارید ۱ زرنیخ ۱ لاجورد مغسول ۲ فلوس ۱ چنج مرجان ۱ کهربا ۱ یاقوت ۱
زرنیخ ۱ توتیا ۱ مازو ۱ اقلیمیا فضی ۱ زرنیخ سبز ۱ حلتیت مصفی ۱
دار فلفل ۲ نخود

بارب توت و آب کشنیز غرغره کنند و بدستور غرغره آب برگ بارتنگ و آب عنب الثعلب و آب سماق
مطبوخ نافع است و بعد از چند روز که نفع یافته باشد غرغره رب توت با بوره و نمک سپاهان
غرغره که بعد از تنقیه نافع است انجیر زرد طبیه تمر هندی اصل السوس جوش نیده با فلوس جاری شسته
غرغره کنند و اگر صاحب درد کلوت داشته باشد عدس تمر هندی گلنار مرو را بجوشانیده با رب
سوس غرغره نماید **غرغره** جهة خناق ملیغ که ذبحه نامند رب کرکان سیر ترتیب داده باشند
با مرصاف و زعفران غرغره نماید و بدستور با آب کامه و عسل و سکنجبین عنصلی با آب ترب و خردل
موبزع و عاقرقرحا غرغره کنند **غرغره** که جهة حاره و باردها مراض حلق نافع است عدس کلنگ کلنجر
کرنا مازج جوش نیده با رب خوزنه کور غرغره کنند **باب نهم در اکتحال و شیافات**
و سائر ادویه عین کحل و ذرور عبارت از ادویه متحوله از عربیت که در چشم استعمال
کنند بودن سرشتن او بخیر بزور آنچه با آبها مخصوص سرشته سایه و مانند ذرور استعمال نشنیده
مثل توتیای مغموره و امثال آن و مخترع اسیا طوس است و چون اول از کافور و مبرات ترتیب داده
باین اسم موسوم گشته و بعد از آن که اطبا از ادویه حاره ترتیب داده اند بغیر اسم خاص و شیاف
آنچه با نبات سرشته بقلم قطع کنند و در سایه خشک نموده به مایعات حار که در استعمال آن بنده
کوبند مخترع او بقراط است و از کتب یونانیین مستفاد میشود که قبل از او تالیف یافته باشد و کحل
مخصوص است بکحل با آنچه بمدد چشم کشند و ذرور آنچه بپاشند و مخصوص چشم نیست بلکه مخصوص
قطع نزف الدم جراحات است لهذا در باب مراهم نیز مذکور میشود و در اینجا کحل اسطیس هم مذکور
است که بموجب وعده ترتیب کرده شده و کوبند مخترع او فیثاغورس است و شرط است که استعمال آن
بعد از تنقیه باشد و صاحب مزاج حار را در شب و وقت صبح استعمال کنند و اگر کحل کاسنی مزاج
مریض بارد در آخر ذرور در چشم کشد و اگر هر دو بارد المزاج باشند در وسط روز و هر گاه
بجهة نزول آب و امثال آن استعمال کنند باید مریض پشت بگیرند کنند و هر گاه علت در
چشمان باشد باید بعد از کشیدن دارو ملک را پوشیده بر رو خوابیده و هر گاه جهة دمعه
ملک را باید پوشیده و بر پا استاده بکشند و بدستور باید در امتلاء معده استعمال

نمود

کیزاد مغز نشیمرج و صمغ آلو ۱ یک پنج م افیون سه م اضافه کرده اند و حقیر دو الحقر این نسخه را
استعمال نموده و بعضی ال اقرب است و طریق دفع کردن ورق طلا و نقره است که با صمغ عربی
با کیزا سرشته بر روی سنگ سماق چندان بسایند که مکلس گردد **کحل بقراطی** جهة رفع
بیاض جدید ملبت و در اندک زمانی قلع مینماید شیشه سبز محرق معقول ۱ و م لوره از منزد البحر ۱
یک یک م **ذرور جهة مورسارج** نهایت نافع است موافق اختیارات ابن هبل و ابلیه
و شفاء الاسقام سفیده آب فلفل جاوی م اقلیمیا فضی صمغ عربی ۱ یک جو م کماس محرق معقول
نشسته افیون از ۱ یک یک م با لعاب بزر قطونا سرشته خشک کنند و باز سایده ذرور
نمایند **ذرور وردی** ایضا جهة مورسارج و بجهة شبیه بودن آن در رنگ لوره و مسمی
اسم زده سفیده آب فلفل دولی و جاوی دانگ صمغ عربی یک دانگ و دو دانگ از زردت نیل فی
محرق افیون از ۱ یک دو دانگ مشارج جهة دانگ اگر نباشد مقناطیس محرق معقول بدل کنند
ذرور لتشیرج جهة بیاض رقیق و جرب و حکه و حمره ملتحمه و لقایای رمد و حرقه و دمعه
حاره نافع و حافظ صحت و بغایت آزموده است بیخ لتشیرج را با آبی که با میثا بجوشانند
و سه روز در آب کذاشته بیرون آورده خشک کنند و از مغز مقشر آورده م صمغ سماق صمغ
آلو از زردت بیاسا ۱ یک دو م کرد بزر قطونا از کوبیدن آن جدا شود بدستور دو م
افیون دو نخود ذرور نماید **ذرور مادی** منقول از معالجات بقراط جهة رفع حمره
و دمعه و درد چشم که از غلیان خون باشد بسیار نافع است نشسته کیزا صمغ آلو مکلا م صمغ عربی
م شیاف مامیثا آو نیم **ذرور مامیران** از معالجات بقراط جهة جملة دائم و امراض
بارده و مزمنه و تقویه بصر بغایت آزموده است زنجبیل م قرنفل م مامیران آ فلفل آ دار فلفل
آ توتیای کرمانی معقول آو نیم صمغ عربی آو نیم **شیاف نادیخ** از مخترعات حقیر است جهة
صمغ نزلات و حمره و جرب و حفظ صحت چشم و سبل و دمعه و رمد مزمن و چسبیده بلک و امراض
حاره و جرب استوتیا با آب نادیخ پرورده ده جزو کیزا نشسته از زردت کل برنج جهة حضض
از ۱ یک یک جزو سفیده آب فلفل سیاه زرد و دانه دار یک جزو افیون ربع جزو **ذرور اقلیمیا**

۲۰	
نامیران	جاشیر قصب
۳	۲
کف دریا	راج کوخته
۲	
سنگ ابری	سرطان
۴	۲
دارفلفل	کاف کبود
۲	۲
لاجورد	حول ابیض
۲	

جهت بیاض چشم از تالیف جبر زبالجبر لوره هر کس خطاف میران سازج کوشت در شب بلیلا از هر یک
جزو مثقال صدف سوخته شسته سوخته در سوخته ابلیجا طلائی کندا آی بوتخم مرغ ۳ آی انزروت
صبر زرد دارفلفل یکدینم ثل باعسل شهد جهت بیاض چشم ۳ هفتاد نمایند در سایر امراض باد و تبهای سبب
و بسیار مجربست **ذرور ابیض** بسیار لطیف و محلل رمد و تخفیف رطوبات و جهت امراض چشم اطفال
بسیار نافع است انزروت تشیخ مرغ از هر یک جزو جهت السوداء آن نشسته از هر یک نصف جزو سفیداب
قلع ربع جزو **ذرور صفر** منافع او مثل منافع ذرور ابیض است و در قطع دمعه و منع نوازل
سفیداب انزروت جزوی صبر زرد زعفران بخم کل مرغ از هر یک دو جزو افیون دو دانگ باقیا
جزوی **ذرور مصفی** چون ذرور مذکور بن را بالماء مضافه ترکیب کنند باین اسم نامند
ذرور کافوری جهت حرارت عین در ورم خفیف صدف محرق مروارید آن نشسته آکافور دانق
ذرور جهت بور ساده و قرص و بنور بغایت نافع است سفیداب قلقطار ابلیجا قصب مقناطیس
محرق مغسول صمغ عربی مکدم آن نشسته افیون نحاس محرق زعفران یکدینم آکافور یدانگ
ذرور منقول از معالجات بقراط جهت رفع حمره چشم و رمد و حکه آثار و طرفه نهایت
آزموده است برگ عنب الثعلب سوخته کثوث سوخته مروارید مقناطیس سوخته مغسول ریگ تکه
که زرگران جلد نقره با و میکنند یا سویه **بورد** منقول از معالجات بقراط و اقلیدس جهت سلاق
دمعه و جرب و سیل و ضعف بصر و شرانق و سایر امراض نافع است توتیای کرمانی مغسول آب
غوره تازه پرورده زرد و چوبه یکدوه جزو هلیله زرد با تخم زرنخ و یکدوه مکدره دارفلفل مامیران
مکدم و آنچه نمک نهند آنچه از سائیدن تا نیم مرتبه آب غوره سائیده خشک کنند **توتیای**
غوره توتیای کرمانی سرشته تا بار با آب غوره سائیده خشک کنند جهت دمعه و حکه و
حرارت عین نافع است و چون با آب سازج همین عمل کنند در تمام امراض عین نافع است مخصوصا
جهت رمد مزمن و حکه و دمعه و سلاق و جرب و رفع نزلات و تقویه طبقات و حفظ صحت
عین و رفع اشکال و التهاب و چون با آب انار بدین پرورده کنند جهت امراض مذکوره نافع
و محلل ورم عین و مقوی بصر است و چون با آب مرزنجوش پرورده کنند جهت حدت بصر

و امراض مزمنه مفید است و بسیار تجربه از زمانه همین اثر دارد **برود** نقاشین بغایت مقوی بصر و حافظ
صحت و دافع دمعه و جهت بیاض و حکه و جرب مزمن و کثیر و ورم نافع است و از تالیف جالینوس و مسر
بکیا و کلی الکمالین است توتیای کرمانی سافج نحاس محرق مکدم آجره صبر قلقطار دارفلفل شادنج
مغسول یا مقناطیس محرق مغسول مکدم نصف جزو یا مقیاسا عفص تشیخ مرغ انزروت نی بدالبج مکدم ربع جزو
سائیده آب لیمون تا نیم مرتبه پرورده در آفتاب گذارند **برود** القاطع و برود مقیاسا سرشته
نیز نامند از تالیف مسر زکریا است و در تقویه چشم و ربایندن مژه و رفع برص چشم و
و تقویه بصر و منع نوازل مجرب دانسته اند سنبل اطیب سرمه صفهانی مکدم یک جزو دانه خرما دانه
هلیله کرم دو جزو انجیر کرفته باشند سوخته باشند مکدم نصف جزو بعد از سائیدن با شیر یا آب
مورد پرورده خشک کنند **برود اکسیر** و برود اصغر نیز نامند از تالیف فرمات و جهت
آلام فروج و تخفیف رطوبات و رفع جرب مجربست شادنج مرغ دار کرباس مقناطیس محرق مغسول
سرمه مرغ نوبال الکاس و تیم صدف سوخته آسفیداب قلع مروارید مکدم یک جزو اقلیمیا صمغ
عربی سرشته مکدم آسائیده با آب زیانه تر پرورده مثقال کنند **شیاف ابیض** از تالیف
بقراط است جهت امراض حاره و کلف و اورام و رمد آن سفیداب قلعه کیزا صمغ عربی سرشته
سرشته انزروت مکدم آ و چون ربع آ افیون نهاده نامند شیاف ابیض افیون نامند و چون
دو قیراط تا نیم آ کندرا اضافه کنند کندری نامند و کندری جهت قروح افورات بعد از سائیدن با
لعاب بزرقطونا شیاف بسازند **شیاف احمر** لیمی جهت بقایا رمد نافع است کیزا صمغ عربی
شادنج هندی مکدم یک جزو مرصاف ورم الاخوین زعفران مکدم نصف جزو **شیاف وردک**
از تالیف ابن رضوان و رابع و محلل و مسکن مواد و نافع نزلات و مغسول عصارهٔ عین و جهت رمد
و ورم و نیج و عظیم الاثر در امراض حاره و کلف و برص و اقاع ۳ صندل سفید و سرخ مکدم
حصفص کیزا مر بشیاف مقیاسا مکدم آ با کلاب بشیاف بسازند **شیاف مرقالیا** بیونانی
یعنی محلل است از تالیف جالینوس و حنین ابن اسحق ترجمه نموده جهت ظلمت بصر و سواد و تنقیه
اوجاع و قروح مزمنه و جرب و طول رمد و اکثر امراض نهایت نافع است اقلیمیا ذهبی

الکاس صمغ عربی مکدم آ مرصاف سنبل هندی زعفران سافج مکدم آ فلفل سفیده قیراط با شراب بسرشته
بسفیده تخم مرغ اصفهانی نمایند **شیاف اخضر** جهت سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سیل و بیاض نافع است
صمغ عربی سفیداب قلعی اشق مکدم یک جزو زنگار شادنج مکدم نصف جزو اکثر شادنج بنا شمقناطیس محرق مغسول
بدل کنند **شیاف جهت منع موی مژه** زاج صدا آجره مکدم جزو زنگار نوشادر و قوا بالکاس
محرق مکدم نیم جزو بازهره طیور سرهم چه باشم شیاف بسازند **شیاف مراداه** و بونانی باسقیفون
نامند یعنی ملوک و بقراط گوید که از تالیف اصطیفان است و قوتش شامل بانه است جهت نزول آب
و قروح و غشاوه و رطوبه سفیده است و سریع النفوذ کبریت که در طبقات تاثیر میکند اقلیمیا محرق آ
صمغ عربی مکدم آ هادهنه مر فلفل سفید مکدم آ سفیداب قلعی آ اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر مکدم آ
اکر و نشادر آ جرالافیون آ زهره کفار آ زهره ماهی سنبوط زهره کبک مکدم آ زهره باشم و عقاب
و کاو و خرس و کرک و غراب و باز مکدم آ و نصف شیخ آ بوی صفرا یا مرغ زهره سنبوط و کبک
و سائر مرغها اگر در کار نیست و باید با آب رازیانه اکتحال نمایند و از بجر بن لقریح یافته کرزهره صداه
که بفارسی غلیواج گویند و بوم که جغد گویند و کبک در رفع نزلات آب و غشاوه مجربست
چون زهره غلیواج را با آب رازیانه اکتحال کنند جهت اخراج سمسم مجربست **شیاف نظامی**
بغایت لطیف و بی عدیل است و فروع و خربان و غشاوه و بنور بسیار مفید است اقلیمیا محرق مطفی
و شیر الاغ یا شیر دختران آ سفیداب مغسول آ زعفران آ کیزا آ با آب باران سرشته بسفیده
تخم مرغ اصفهانی نمایند **شیاف سماق** کبیر جهت رطوبات و دمعه و حکه و سلاق و جرب و بیاض
رقیق و امراض حاره نافع است سماق ۵ جزو برگ سورد هلیله زرد عفص مکدم ربع سماق مجموع
را با ده چندان آب بجوشانند تا ربع رسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث باند و ادویه
را با آن بسرشند و شیاف بسازند شیاف یا مقیاسا سرمه توتیای کرمانی نحاس محرق سفیده آب مکدم آ
جزو دانق یا نصف جزو کیزا افیون سرشته مکدم ربع جزو **شیاف سماق** صغیر جهت رمد و حرارت
چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سیل و جمیع خواصه قدماق و لعاق بلک نافع است و
مجرب جهت رسوبه سماق سه دانه ۵ جزو سفیداب کیزا نیم جزو کافور ربع جزو هر یک کاه

سماق را بجوشانند و آب را تا بلغ نمایند تا غلیظ گردد و نیم جزو کافور است **شیاف غریب**
و ناصور از تجربیات جهت زکریا جهت غریب و ناصور مجرب جهت آب صبر کندر انزروت کلنار سرمه
بسته یا یوم الاخوین بسویه زنجار ربع یک با آب بسرشند **شیاف ابی ناصر** جهت تقویه چشم
و منع نزول آفات و حرقه چشمان و جلا بصر مفید است کلی نمخ صمغ عربی ۳ حصفص ۳ اقلیمیا رفته
آ سرشته ۳ توتیای سرمه مغسول آ انزروت ۳ و نیم اقاقیا آ و نیم بسرشند **حزم المغسل** جهت
رفع بیاض بغایت مؤثر است چند عدد بوتخم مرغ فاسد و دلق مرغ را خالی کرده آب در او کرده
در آفتاب بگذارند و تکرار این عمل نمایند تا سرد که در او باشد جدا شود و آب را متفرق
کنند پس خشک کرده بسایند و چند مرتبه از نافه بردن کنند و با صدف سوخته و با سوخته
و سرگین خطاف و سرگین سوسمار و فوره ارمنی بسویه مخلوط نموده با زهره بز و کلک را سرشته
شیاف بسازند و عسل شهد رقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را به نمک طبخ با بوی
و اکلیل الملک و سداب و حلبه بدارند و در معالجات بقراط مذکور است که پوست تخم مرغ مذکور سر
که حزم صغیر نامند با سرگین کبوتر و سوسمار و خطاف از اله بیاض چشم که از آبله بهره مرغ نمایند
و حزم منفق سابق قوی تر است **شیاف علائی** جهت جلا بصر و تقویه چشم و منع آفات و سیل
و بیاض رقیق و رمد و حکه نافع است توتیای کرمانی مغسول اهلیله زرد عنبر مغشر کیزا مکدم آ
نوشادر یکدانگ زرد چوبه ۳ آ کچنیل صمغ عربی مکدم آ با کلاب بسرشند **شیاف جلا** جهت
صفت بصر رطوبه بغایت مجربست و از هنافع مرارات بهتر و بی عدیل است و جهت نزول آب
و خیالات بی نظیر است ۳ توتیای کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش تازه که شب مانده صاف
شده با شم سرشته خشک کنند و باز چند طفل و دارفلفل و میران مکدم آ نوشادر آ زعفران
حصفص کیزا صمغ عربی اشق نحاس محرق زنجار اقلیمیا فقع مکدم نصف جزو موم مخلوط کرده با آب
رازیانه تازه سرشته شیاف بسازند **شیاف اماد** جهت رفع آثار و التحام قرحه مجربست
سرب سوخته نحاس محرق سرمه توتیای هندی عفص صمغ عربی کیزا مکدم آ اقلیمیا ذهبی
سفیداب مکدم آ افیون مرصاف مکدم نصف آ کندر ۵ با آب بسرشند **شیاف اسود**

جهت حرارت و نورش شدت وجع و سیل و دیگر حاره نافع است سفیدآب ع ضع عربی کبرا مکه ۲ اقاقیا
مرصافه نیم هسپند افیون مکه ۲ دانگ با آب بشنند **شیاف صفر** جهت ابتدای نزول آب و
غشاوه و بیاض رقیق و حاب و سهو باره و چرب و سیل مرفع نافع است انزروت شیاف ماشیا
مرصاف لوره ۲ از فلفل سفید ۲ زرنیخ صرخ ۲ زعفران آدینم با آب بشنند **فطور در**
ابتدا در مدفعات نافع و مکرر وجع است و جهت بحر بحر بمود استیمرج بهدانه نخم خیار از هر یک ده عدد
نیکوب کرده بشسته نیم ۲ حضض دو دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده با فلفل
سفیده نخم خیار و شیشه کرده برهم زنند و نیم گرم در چشم بچکانند **فطور دیگر** که در آن آرد
رمد نافع است کتیرا بهدانه مکه سر عدد نیم کوب کرده با آب و نیم اثر زروت سفید در شیشه کرده با آب
عصاره اصل و بیخ و شیر و زعفران در آتش نرم بجوشانند و صاف و در چشم بکچکانند و آب برگ
بارتنگ با بل عسی الرمی شود **فطور دیگر** که در اکثر اطبا بسیار نافع است و مستحق و مجرب و نافع
فطور شود و قرص فطور الکف بسیار بالنه نارت سیاه بسیار از او بردارد پس با طلاء کف
دست مرکز و سیاهی را جمع کنند و بشیر و زعفران بچکانند و سیاهی سرب را نیز همین خاصیت است در
لسکین وجع شدید مکرر تجربه برسیده که گوشت پاچه با کوسفند را ورق اسپار رفیق کرده نهاده
در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در او اثر کند پس بر پشت چشم و شیاف به بندند در حال
درد ساکن شود و هیچ ضرر از این اثر نیست **باب یازدهم در ذکر ادهان**
مجموع ادهان چنین مذکور است و گویند اولا سفراط استخراج نمود و دهن چه از بزور و گلها و بیخ
آن ترتیب دهند مثل روغن کنجد و روغن گل در کتب ذکر اصل آن و ایراد و تیه مفرده مذکور است
مع خواص ماهیات و مزاج آن و هر چه در حکم عطریات و اعلاء بیت مثل روغن عنبر و مثال آن
بمسنون در طرق مستور اول مطور گشته و قواعد کلیه و ادهان مرکبه در این باب مذکور شود **اما**
طلاء روغن بزور است که آن تخم شرا کوبیده و در زیر آب گرم بر آن پاشیده پاشش
گرم کرده بفشارند و هر چه از اوراق و غصان و ازهار خشک کرده با پاشش وزن آن
آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل او روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن

بجوشانند

بجوشانند تا آب سوخته روغن باند و هر چه از گلهای تازه مانند آن گیرند بهتر است که گوید و آب در اگر
باشد و روغن شاب بجوشانند تا روغن نماند و اینچه معتاد است که گلهای در روغن کرده با آفتاب گذارند
و بعد از هر هفته صاف نموده گلهای را تازه کنند تا سه مرتبه و اگر بار بار عمل نمایند قوی تر میشود
و این قسم معارف ضعیف تر از مستادل است و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن کنجد و امثال
در مستادل و مستورات مذکور است بالجمله اگر ادهان مزبوره و غیر آن مکرر میشود مکرر روغن چرب
البان که هر چیز را که بروغن تر بیت دهند مکرر و بدبو فاسد نمیشود و عفن و سکون و خرما
که لعزر نامند با آن خیشه مانع فساد و روغنهاست و هر گاه خواهد که روغنهای سفید کنند بجمله
طیوب نمودن و با بید بازاد هر طل از روغن مثل او آب دیگو فیه مغز کردکان و نیم و قیه کلک
که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب سفید سه پس سرد کرده روغن را از آب
جدا کنند و باز آب بیشتر بجوشانند و صاف نمایند و تکرار عمل کنند تا بحدی که خواهند **دهن النارنج**
روغن سپند و مرهم در کلی امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و قولنج و ضعف معده و دیگر و کلیه و مثانه
و کرانه مع و درد رحم و احتباس حیض و درد عضا و اعصاب نافع است شرباً و ضماداً و احتقاناً
قصب الزریره عود طیب ان صعد ورق الغار قسط تخم ناردین مر زنجوش قرنفل سالیخه اذخر
رسن اهلیلج کابلی مورد اذن الفار مکه ۱۵ ای تکوب کرده بشصد و شاه ای شراب کهنه یا کهنه
با پنجاه زبیب و مثل دو هزار و یکصد و شاه ای آب شش رطل بجوشانند که سیصد رطل باز
اگر نکشد نیز روز همین نهاده باشند پس صاف نموده با گل سرخ و حماما و سنجد و آب مورد تازه و مر
صاف مکه ۳ ای تازه شرف تمام بجوشانند که بیصد رطل و صاف کنند و با مثل روغن و سنبل
الطیب و قرنفل و میعه سائله و روغن زیتون کهنه جوز بوا مکه ۳ ای روغن کنجد مشتمل و شاه ای
باشش نرم بار ثالث بجوشانند تا آب سوخته روغن باند آنگاه صاف نموده مستعمل نمایند **دهن**
السداب جهت درد مکرر و رگ و مثانه و کلیه و سایتین و ارزنون بول و حیض و کلیه ریاح
درد گوش و صرع و صداع بارد و ضماد و شرباً و قطوراً و احتقاناً نیابت نافع است بهذا
هر یک دقیه از سداب تازه و سکنجبین و روغن زیتون یا کنجد یک ای از هر یک مستعمل

دهان تلخ و روغن بادام و روغن زیتون و امثال آن
جهت حرارت و دهان و دیگر حاره نافع است سفیدآب ع ضع عربی کبرا مکه ۲ اقاقیا
مرصافه نیم هسپند افیون مکه ۲ دانگ با آب بشنند **شیاف صفر** جهت ابتدای نزول آب و
غشاوه و بیاض رقیق و حاب و سهو باره و چرب و سیل مرفع نافع است انزروت شیاف ماشیا
مرصاف لوره ۲ از فلفل سفید ۲ زرنیخ صرخ ۲ زعفران آدینم با آب بشنند **فطور در**
ابتدا در مدفعات نافع و مکرر وجع است و جهت بحر بحر بمود استیمرج بهدانه نخم خیار از هر یک ده عدد
نیکوب کرده بشسته نیم ۲ حضض دو دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده با فلفل
سفیده نخم خیار و شیشه کرده برهم زنند و نیم گرم در چشم بچکانند **فطور دیگر** که در آن آرد
رمد نافع است کتیرا بهدانه مکه سر عدد نیم کوب کرده با آب و نیم اثر زروت سفید در شیشه کرده با آب
عصاره اصل و بیخ و شیر و زعفران در آتش نرم بجوشانند و صاف و در چشم بچکانند و آب برگ
بارتنگ با بل عسی الرمی شود **فطور دیگر** که در اکثر اطبا بسیار نافع است و مستحق و مجرب و نافع
فطور شود و قرص فطور الکف بسیار بالنه نارت سیاه بسیار از او بردارد پس با طلاء کف
دست مرکز و سیاهی را جمع کنند و بشیر و زعفران بچکانند و سیاهی سرب را نیز همین خاصیت است در
لسکین وجع شدید مکرر تجربه برسیده که گوشت پاچه با کوسفند را ورق اسپار رفیق کرده نهاده
در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در او اثر کند پس بر پشت چشم و شیاف به بندند در حال
درد ساکن شود و هیچ ضرر از این اثر نیست **باب یازدهم در ذکر ادهان**
مجموع ادهان چنین مذکور است و گویند اولا سفراط استخراج نمود و دهن چه از بزور و گلها و بیخ
آن ترتیب دهند مثل روغن کنجد و روغن گل در کتب ذکر اصل آن و ایراد و تیه مفرده مذکور است
مع خواص ماهیات و مزاج آن و هر چه در حکم عطریات و اعلاء بیت مثل روغن عنبر و امثال آن
بمسنون در طرق مستور اول مطور گشته و قواعد کلیه و ادهان مرکبه در این باب مذکور شود **اما**
طلاء روغن بزور است که آن تخم شرا کوبیده و در زیر آب گرم بر آن پاشیده پاشش
گرم کرده بفشارند و هر چه از اوراق و غصان و ازهار خشک کرده با پاشش وزن آن
آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل او روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن

دهان تلخ و روغن بادام و روغن زیتون و امثال آن
جهت حرارت و دهان و دیگر حاره نافع است سفیدآب ع ضع عربی کبرا مکه ۲ اقاقیا
مرصافه نیم هسپند افیون مکه ۲ دانگ با آب بشنند **شیاف صفر** جهت ابتدای نزول آب و
غشاوه و بیاض رقیق و حاب و سهو باره و چرب و سیل مرفع نافع است انزروت شیاف ماشیا
مرصاف لوره ۲ از فلفل سفید ۲ زرنیخ صرخ ۲ زعفران آدینم با آب بشنند **فطور در**
ابتدا در مدفعات نافع و مکرر وجع است و جهت بحر بحر بمود استیمرج بهدانه نخم خیار از هر یک ده عدد
نیکوب کرده بشسته نیم ۲ حضض دو دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده با فلفل
سفیده نخم خیار و شیشه کرده برهم زنند و نیم گرم در چشم بچکانند **فطور دیگر** که در آن آرد
رمد نافع است کتیرا بهدانه مکه سر عدد نیم کوب کرده با آب و نیم اثر زروت سفید در شیشه کرده با آب
عصاره اصل و بیخ و شیر و زعفران در آتش نرم بجوشانند و صاف و در چشم بچکانند و آب برگ
بارتنگ با بل عسی الرمی شود **فطور دیگر** که در اکثر اطبا بسیار نافع است و مستحق و مجرب و نافع
فطور شود و قرص فطور الکف بسیار بالنه نارت سیاه بسیار از او بردارد پس با طلاء کف
دست مرکز و سیاهی را جمع کنند و بشیر و زعفران بچکانند و سیاهی سرب را نیز همین خاصیت است در
لسکین وجع شدید مکرر تجربه برسیده که گوشت پاچه با کوسفند را ورق اسپار رفیق کرده نهاده
در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در او اثر کند پس بر پشت چشم و شیاف به بندند در حال
درد ساکن شود و هیچ ضرر از این اثر نیست **باب یازدهم در ذکر ادهان**
مجموع ادهان چنین مذکور است و گویند اولا سفراط استخراج نمود و دهن چه از بزور و گلها و بیخ
آن ترتیب دهند مثل روغن کنجد و روغن گل در کتب ذکر اصل آن و ایراد و تیه مفرده مذکور است
مع خواص ماهیات و مزاج آن و هر چه در حکم عطریات و اعلاء بیت مثل روغن عنبر و امثال آن
بمسنون در طرق مستور اول مطور گشته و قواعد کلیه و ادهان مرکبه در این باب مذکور شود **اما**
طلاء روغن بزور است که آن تخم شرا کوبیده و در زیر آب گرم بر آن پاشیده پاشش
گرم کرده بفشارند و هر چه از اوراق و غصان و ازهار خشک کرده با پاشش وزن آن
آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل او روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن

دهان تلخ و روغن بادام و روغن زیتون و امثال آن
جهت حرارت و دهان و دیگر حاره نافع است سفیدآب ع ضع عربی کبرا مکه ۲ اقاقیا
مرصافه نیم هسپند افیون مکه ۲ دانگ با آب بشنند **شیاف صفر** جهت ابتدای نزول آب و
غشاوه و بیاض رقیق و حاب و سهو باره و چرب و سیل مرفع نافع است انزروت شیاف ماشیا
مرصاف لوره ۲ از فلفل سفید ۲ زرنیخ صرخ ۲ زعفران آدینم با آب بشنند **فطور در**
ابتدا در مدفعات نافع و مکرر وجع است و جهت بحر بحر بمود استیمرج بهدانه نخم خیار از هر یک ده عدد
نیکوب کرده بشسته نیم ۲ حضض دو دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده با فلفل
سفیده نخم خیار و شیشه کرده برهم زنند و نیم گرم در چشم بچکانند **فطور دیگر** که در آن آرد
رمد نافع است کتیرا بهدانه مکه سر عدد نیم کوب کرده با آب و نیم اثر زروت سفید در شیشه کرده با آب
عصاره اصل و بیخ و شیر و زعفران در آتش نرم بجوشانند و صاف و در چشم بچکانند و آب برگ
بارتنگ با بل عسی الرمی شود **فطور دیگر** که در اکثر اطبا بسیار نافع است و مستحق و مجرب و نافع
فطور شود و قرص فطور الکف بسیار بالنه نارت سیاه بسیار از او بردارد پس با طلاء کف
دست مرکز و سیاهی را جمع کنند و بشیر و زعفران بچکانند و سیاهی سرب را نیز همین خاصیت است در
لسکین وجع شدید مکرر تجربه برسیده که گوشت پاچه با کوسفند را ورق اسپار رفیق کرده نهاده
در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در او اثر کند پس بر پشت چشم و شیاف به بندند در حال
درد ساکن شود و هیچ ضرر از این اثر نیست **باب یازدهم در ذکر ادهان**
مجموع ادهان چنین مذکور است و گویند اولا سفراط استخراج نمود و دهن چه از بزور و گلها و بیخ
آن ترتیب دهند مثل روغن کنجد و روغن گل در کتب ذکر اصل آن و ایراد و تیه مفرده مذکور است
مع خواص ماهیات و مزاج آن و هر چه در حکم عطریات و اعلاء بیت مثل روغن عنبر و امثال آن
بمسنون در طرق مستور اول مطور گشته و قواعد کلیه و ادهان مرکبه در این باب مذکور شود **اما**
طلاء روغن بزور است که آن تخم شرا کوبیده و در زیر آب گرم بر آن پاشیده پاشش
گرم کرده بفشارند و هر چه از اوراق و غصان و ازهار خشک کرده با پاشش وزن آن
آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل او روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن

دلقوتیه عصاب و بگوگرد و نمک و خیار و حنطه سیاه هر سه در روغن بادام آن نافع و منفع و مستحب است
دست سیدان او جهت بر دودت جهت آشوب شرب فسط قصب الذریره سنبل الطیب سافج سعد سلیخه اسارون
قرفه هسته ۱۵ آل قرنفل رسن اگر بنشن وج سلیخه ۷ آل مر صافه ۵ آل جوز بوا ۱۰ آل عود هندی ۵ آل
کوهه با بهار ارد حریف آل آب صنوبر بجوش نند تا به شش رسد پس صاف نموده با یا بصد آل
روغن کنجد بجوش نند تا آب بسوزد **روغن سنبل صنعان** جهت آلام مفاصل و سرد و تشنج
و از لسنه هند نقل شده و محلل اورام بارده و مقوی عصاب است رزد چوبه ۳ آل چوبی رنگ که جهت
دار هله گویند و بوداره که چوب صنوبر است اصل السوس کبر نیم هلک شیوه کز پوست خار مغیلان
آب برگ نیم انبوس ۵ آل بجوشانند آهوچه بر دود چه کسنبل باشد تا خته ۵ آل و نیم خوز بوا مرد اسک
شنجرف کاشت هند عنبر تر شیده ۱ آل موم کافور چاره دانک عبد اورد دانک روغن کنجد
دو لیت آل چوبهار او رزد چوبه و سنبل و برگ حنا و اصل السوس و پوست خار مغیلان را در هفت آل
آب صنوبر بنده بجوش نند تا به شش رسد پس صاف نموده با ده او و تیه راس بنده با آب نیم در روغن
بجوش نند تا آب بسوزد آنگاه صاف نموده استعمال کنند **لنخه قلیل الاجزاء** که جهت جوزه
در اکثر هر جهان تازه بهتر از نسخه اول است و ظاهر اترتیب نسخه بجهت دکان آرائی باشد اصل السوس
آهوچه بر زرد چوبه لوبیت درخت مغیلان با سوتیه چهار صد آل گوهه ۱۰ شصد آل روغن چراغ که
از پنبه دانه و تخم هیچ کتان میگیرند دسته نیم تر بزر آب باشن نرم بجوش نند تا کف کند
تا آب بسوزد پس صاف نموده استعمال کنند **روغن مانع ریختن مو** از عقد است جهت
جهت و تجربه داء الثعلب بغایت مفید است و چون مو سفید از موضع داء الثعلب بر آید استعمال
این روغن مو سر و یا مذبر که مو در ۵ آل و سه ۳ آل در چهار صد آل آب بجوشانند تا به نصف
رسد پس صاف نموده با صد و بیست آل روغن کنجد بجوشانند تا روغن باند شش آل نادن و داو
کند **روغن جهت فالج** و رعشه و تشنج و خدر و امثال آن با بید منبت عصاب و اعضای
ناکار را بکلیه درست مالیده تا سرخ شود و نه همین نموده بخوانند قسط تلخ سنبل الطیب هر یک
ست آل نرم کوهه در یک لیتر روغن زیتون و دیگر طلاب بجوشانند تا روغن باند پس صاف نموده

تا موضع آبله کرده مو بر آید **باب دوازدهم در مرهمها و ذروریات جراحات**
و اشتیاق جا مخرج مرهم کوینده بقراط است بقصر نموده اند که قوت اکثر مراهم مدتها باقی مانده و
چه موضع بسیار داشته باشد تا پنج سال قوت او باقی است و بعضی معتقد است که هر چه بار روغن
زیتون ساخته شود قوتش حافظ میگیرد و اگر با تخم ترتیب یابد قوتش تا یک سال باقی ماند
و شرط است که موم زیاده از نصف روغن و کمتر از ربع آن نباشد بلکه ادویه شش جزو و روغن
پنج جزو و موم ربع باشد و مداوم از مراهم و مراهم مخصوص جراحات است و اگر در قوت جراحت
باشد جهت مبرودین روغن زیتون رسیده کنند و در غیر آن روغن زیتون نارس که زیت نباشد
نامند در سواد یا سه روغن کنجد کنند و موم را اول با روغن در تخم بگذارند و از سر آتش بزیر
آورده ادویه مسحوقه را اول بر او کف کنند پس ادویه مسحوقه را مخلوط کنند و طریق عمل عنبر
مصطکی و عکاء الطیب و مومیائی و سکبینج و امثال آن چنان است که در قدر مضاعف یا ثلث
ظرف را آب در او کرده بر آتش گذارند تا آب بجوش آید و ظرفی کوچک را روغن مخصوص
کرده در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم شود پس عنبر و امثال آن
را در روغن بریزند تا حل شود و بعد از آن سائر ادویه را مخلوط نمایند **مرهم الخل** بسیار
دفاع مسحوق و بکار مهلک تیز خوانند مجرب و هر یک را وجه تسمیه گفته اند چه یا بعضی تحریک مواد
بجهت دفع هلاک از مسالک است چنانکه از پر و زبان مشاهده میگردد و نامند عطا یا یک
گیرند است بسبب استشفا، بادزا تالیف جالینوس و عظیم النفع است و جهت جبر کسر و اصلاح
عصب و کوفتگی استخوان و التحام جراحات و تحلیل اورام و نفع جرب متقرح و حکه رطوبت
و تخلیه و جمره و آنکه سفید است یک دفعه مرد اسکلف را باقدر سر که نقد از کسانیده شود بنیه افتد
در آفتاب گذارند تا چهار وقیه رطب گذارند پس بر وقیه روغن زیتون لسفته کنند و دو
وقیه پیه گاو صاف و ربع وقیه قلقطار اضافه نموده بر روی آتش نرم بر هم زنند تا
سفید گردد **مرهم الخل** که مرهم اسود نامند جهت شقاق و حکه رطوبت و قرحه رطبه و داء
الثعلب سفید نافع است سرکه کهنه روغن زیتون با سوتیه سر دسک سحوق ربع روغن بر آتش نرم

بجوشانند و پیوسته برهم زنند که مرهم کنک رسوب نماید تا منعقد گردد **مرهم زنجار** جهت اقاطیع
بواسیر و بخشیف قروح در دیابیطس کوشت جراحات و بردن کوشت زیاده و رفع عفونت و مواد
فاسده بالکلیه مفید است موم زفت آ اشق قلقلی بآب سداب سرکه تا روغن زیتون ۱۲ هم باشد
نرم مجموع را حل کرده در زنجار ۱۲ انزروت ۳ را تبخیر ۲ و نیم اضافه نمایند **مرهم داخلیون**
بلغم سرمایه بخلاف لعابه و آن تالیف بقراط جهت اورام حاره و اوجاع شدیده و لقد عجب
و خراج و صلابات نهایت مفید است ۳ و فیه مرهم کنک صمغی را با یکرطل و نیم روغن زیتون باشد
نرم حل کرده و تخم حنظل و زیرقطونا و تخم مرو و جلبه و تخم کتان ۱۲ یک ۳ ی جدا کانه خیسانیده
بلعاب ۱۲ یک را بگیرند و از مجموع بقدر چهار رقیه بهتویه اند که اندک اندک آنرا بسوخته کنند و بجوشانند
تا منعقد گردد و ۱۲ گاه زفت و خاکستره چوب بذر و مرصاف ۵ هم صداء الملوک ۱۲ هم ایالج
اضافه نمایند نهایت مقوی لاثر میشود **مرهم دخفر** جهت کلیه اورام عسرة البول و جایز
در طان و در هر فرانیقون نافع است کندر اشق آ عاقرقرحا ۵ مر و کنک قنه ۵ شحم خوک
سنج ۳ موم ۵ آ روغن زیتون ۱ ی ۱ **مرهم حوادثون** و هم رسل و هم اشقیا
نامند جهت اصلاح خراج و جراحات و تنقیه و کلیدو لیفیه و اندمال آن و شقاق و رفع آثار
دمکه و جرب و بواسیر و لواسیر و سعفه و رفع کرم نافع است موم عاقرقرحا ۳ اشق ۱ مقل
مر و کنک ۳ م زراوند طویل کندر ۳ جاوشیر زنجار مرصاف قنه ۳ سکبینج آ اشق و مقل
در سرکه حل کرده با یکرطل روغن زیتون بجوشانند تا سرکه بسوزد پس سایر صموغ را کوبیده
بکدازند و ادویه یابسه را مخلوط سازند **مرهم ابیض** جهت سوختگی آتش و التهاب جراحات
و ورم منعقد حاره و جهره و شقاق قبل که از حرارت باشد نافع است موم آ روغن کنجد
یا روغن زیتون ۳ ۳ بعد از آنکه که چون موم از سرش برداشته باسفیدج تخم مرغ برهم زنند
و اگر تربد زیاده خواهند یکپاو روغن زیتون و روغن گل مرغ کنند و حضض سفیدج تخم
مرغ نهاده نمایند و جهت تسکین درد بجای حضض فیون کنند **مرهم باسلیقون** جهت
جراحات مزمنه و ورم بارد نافع و در خواص مثل مرهم کنک است زفت انتاج موم ۱۲ یک

جوز و قنه ربع یکرطل روغن زیتون و در آن ادویه بر روی آتش مخلوط سازند **مرهم محلل** جهت تحلیل
اورام و صلابات و قیام استسقا و صلابات کبد و طحال و اخراج کرم لبه نافع است و از مجربات
دانسته اند ترمس کرنی کبوتر دانه خرنا شیلم بالتویه را مثل مجموع در پیه مرغ آبله که خنصایر
ادویه را مخلوط سازند **مرهم جاذب** از تالیف ابن تلمیذ منقول از شاه جهت اخراج پیکان
و خار و آنچه در عضو فرو رفته باشد مجرب دانسته اند تخم خشک را زراوند طویل بالتویه نشانیده
بعسل سرشته استعمال نمایند **مرهم مسقط بواسیر** که دکان موخته دانه رز و الو با تویه با روغن
گوسفان شتر سرشته بالند و کوز بر نیم کوب ۱۲ دو نشسته **مرهم سفیاب** جهت مزاج حار در دیابیطس
کوشت در رفع بثور بلیغه و تهال آن نهایت نافع است مرد سنگ ۵ با سرکه بسایند و با روغن گل تنقیه
کنند تا غلیظ گردد ۵ هم سفیداب قلیه و اندکی کافور ۳ اضافه نمایند **مرهم النوره** جهت
سوختگی آتش و التهاب آن قروح نهایت نافع است موم آ را با روغن گل مرغ ۳ که خنده ۵ هم آهک را
هفت بار بآب شسته اضافه نمایند **مرهم عرق مدنی** که رشک گویند و پیوستن نامند و از سیاه غلیظ و آبهوی
کثیف بهم رسد خصوصا در بلاد لاردا کثر از مفاصل نمایند خیاطه بیرون آید بعد از درم حاره در
عظام ۱۲ هر چه بیرون آید با بیضه بجوشانند تا آن هر روز بقی بچه و تا تمام بیرون آید و پاره بشود
که ۱۲ گاه قطع شود از جای دیگر بر زمین کنند و آن مرهم آسان میکند بر زراورد ۱۲ گاه پاره شود
باید موضع را بطول بشکافند مرهم را استعمال نمود موم ۵ ی مرد سنگ ۵ آ آهک
آهم را با روغن گل که خنده ادویه را مخلوط کرده و بجهة التهاب بر زفتو با روغن بنفشه مخلوط
کرده استعمال نمایند **فیروطی** عبارت از موم و روغن است و اسم او باعتبار دانه گرفتن ادویه
مختلف است اما بجهة التهاب سینه و ذات الصدر و تبهای محرقه و اورام ملتهبه موی سفید را در روغن
گل بجوشانند و آب خیار و کدو و آب برگ خرفه صاف کرده تنقیه کنند و هر گاه ترطیب بیشتر
خواهند یکپاو روغن زردک بنفشه کنند و آب برگ بید و برگ خیار تنقیه کنند **مرهم جهة**
سرطان منقرح و غیر منقرح سفیداب قلعه تو نیا ماء شسته بالتویه با روغن گل مرغ نمایند

رخت کوچ و رو سکات هندی ۱۲ یک ۳ سفیداب سول ۵ مر و سنگ مغسول ۳ کافور قیصوری ۱ موم
۵ روغن گل مرغ ۳ هم بهم سازند **مرهم اشک** از مجربات و از اسرار است در یکشبانروز
رفع و ابها و زخم آن میکند تو تیای هندی سرشته ۳ شحم خوک اگر چوب چنین ۳ و اگر نباشد بازو شوت
بارزده تخم مرغ که در زرکشتر پخته باشند بقدر کفایت سرشته استعمال کنند و اگر بجای کرد چوب چنین
زنبق مکرر از کرس بکدازند تا زنبق آن ناپدید شود پس کرس را بسوزانند و از خاکستر
او نیم لی دانه کنند پا عدیت **هفت مرهم** جهت تنقیح دمامیل و جراحات تنقیه مایع است کیرا
تخم مرو تخم کتان سرشش هو چوبه گل بالتویه گل خطمی بالتویه کوبیده با شیر پخته نیم کرم مکرر استعمال نمایند
مرهم جهة تشنج جراحات از مجربات است و جهة پاک کردن خوک در رفع و در هم جراحات آزموده
آرد گندم را با قدری روغن گل مرغ و اگر نباشد روغن طلا و زرده تخم مرغ دو چندان روغن مخلوط
کرده استعمال نمایند **مرهم شقاق** مجرب حضرت لقمان و نیز مؤثر شقاق الیطم بکجزی پیه بز چوب چرب
در قدر مصاعف که خنده استعمال کنند و در مجرب خرم و تقشر آن و شقاق و لب و اطراف دهکه و جرب
و زخم تشنگ و شقاق چهار پایان آزموده است **مرهم جذام** مجربات والد حضرت و در سایر
قروح سوداوی و اورام بارده آزموده است سنبل الطیب حماما فرد ماناد ار فلفل کبابه سنبله قسط تلخ قرنفل
مصطکی مرصاف جبلبان اشق سهرزد میعه سائله سیاه لیموس زراوند طویل مدحرج سعد
اکلیل الملک قرنفل ایرسا روغن زیتون کهنه هر یک یکدانه و فیه لاوی ۳ آ زعفران انصف اوقیه عاقرقرحا
البطم ۳ هر یک ۳ روغن ناردین مثل جمیع **مرهم سرطان** که در یک نفس تحلیل سرطان میکند
صلابات کند خردل بزر الاجره کبریت زبد البحر زراوند طویل اشق مقل بالتویه هر یک یکجزو روغن
روغن زیتون کهنه مثل جمیع موم مرغ روغن **ذرور سرفولون** که جراحات مزمنه را یک
دفعه و دو دفعه التحام دهد و چون بر سلعه و غدد بیاورند بیاورند بعضی زایل کند
از مجربات و از اسرار است کندر مرصاف آوینم کهنا ریقم ۳ حفت البلوط آکل از مغز گل مرغ
هر یک دو مثقال زهر بر کنده استعمال نمایند **ذرور اعظم** جهة اکله و قروح ساعیه دهان
و کلو و قضیب و سایر اعضا مجرب و از تالیف حضرت و عدیم نظیر دارد از جمله اسرار است و در قطع

خون جراحات رویانیدن گوشت و منع ورم قروح و اضطراب سواد آزموده است موسی خرقه کلغ شاخ
کاو کو هر سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته برک عناب کل از هر از هر یک دو جزو کندر سفید آب قیصر
توتیای کرمانی شسته هر یک یکجزو از حریر گذرانیده استعمال کنند و هر گاه در کلو و دهان استعمال نمایند
صبر زرد یکجزو مر سه تنک بشش کر سرخ کرده در سرکه اندخته و معمول نموده دو جزو اضافه نمایند
و هر گاه خواهد که فتیله ساخته در سوزنک استعمال نماید قدر دو دانک افیون مخلوط کرده باسفیدی
تخم مرغ سرشته فتیله سازند و در مجرای بول بگذرانند نهایت مسکن درد و در رفع سوزنک و نظیر ندارد
ذرور دیگر جهت آکله و قروح ساعیه و بواسیر الاف و نواصیر مجرب حقیر است استخوان رسم سوخته
صبر زرد باسوتیه ذرور کنند و هم چنین برگ عناب خشک را نیز در ذرور نمایند جهت آکله پا
عدیل است **ذرور دیگر** در رفع آکله و تخفیف قروح از مجربات است و مطلوب موسی سوخته دو جزو
لوف پیاز سوخته یکجزو تخم زنگار بوداده نصف جزو کافور منصور ربع جزو **ذرور برگ**
تخم انجره جهت تخفیف قروح ساکله و سرطان منقرح پا عدیل پا بلیغ است **ذرور جهة قطع**
نزف الدم جراحات جسیمه آهک شسته ترانج سفیدالی کندر نیم آل صبر زرد نیم آل سماق
آل دم الاخوین نیم آل مثل عناب سائیده استعمال کنند و مفرد هر یک از این اجزا آهن انزدارد
ذرور مستعد از مجربات حکما رقیم است در اندمال جراحات عسر البرء و تخفیف آکله و رفع آکله
و قروح عسیر و بردن گوشت زیاد و استاط بواسیر و ناسور مناسب صرید است ارزیز سرخ و زرد
هر یک دو جزو آهک آب دیده زراج سفید هر یک یکجزو زراج زرد زراج سرخ هر یک ربع جزو با
سرکه سرشته سه چهار روز در میان جوکذاشته پس تجفیف کنند هر چه مستعد است جهت اندمال
جراحات آکله و هر چه سوب است جهت استاط بواسیر و بردن گوشت زیاد استعمال نمایند که بهتر
از بریدن و بدغالت و اهرمن نمک شرب او از نیز در بعضی امور بسیار نافع و نشانه اند اما
مصاف واقع نمیباید **ذرور** منقول از شنکره جهت تخفیف طوبات و بردن گوشت زیاد
بسیار مجرب است لوف نار عفص پوست بادام سوخته کاغذ کبود سوخته انزروت آهن محرق
مرصاف کنند دم الاخوین **ذرور دیگر** که از اسرار و در اندمال جراحات نهایت

ربع

ربع الاثرات و عظیم الفعل است صبر زرد و کلغار شک کنند باسوتیه **ذرور دیگر** جهت قروح حاد الاوراج
و طبقه و منشوریه نهایت مؤثر است و از عجایب این صنعت است صندل سرخ نیلوفر صبر زرد باسوتیه
ذرور نماید **باب سیزدهم در ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات**
مخرج ضمادات القراط است و الحلیه اعم از ادویه **ضماد** سطاس یا سن غیر ترش چون برگ کوزان ضماد
نمایند اسهال صفرا کند و بر معده اسهال ملغم نماید و بر دو کلیه اسهال سودا آورد بر ران اسهال
خون و از اسرار شمرده اند ترش نرم بسایند و حنظل بقدر نصف و دلق محلوب بقدر نصف ذره
کاو بقدر ربع و بیشتر تازه در دیگ خمیر گرفته بجوش نند تا امتزاج یابد **ضماد مسهل** بر معده
و زهر گاه ضماد نمایند زهره گاو عسل روغن زیتون تخم الحنظل زنجبیل باسوتیه **ضماد سلوتیه** مقرح
بسم مؤلف است چون بر فم معده ضماد کنند نه آرد بر ناف اطلاق نماید و بر پشت زنار ادرار
حیض کند بر نمک کاباسا مقشر عصاره فتاء الحمار سرخ خرق سفیدی مرسنج بیه زرد روغن زیتون
ضماد بقراطی جهت ورم و صلابت قاره نهایت نافع است پوست انار سحوق مطبوخ در سرکه
سماق حرف العالم باسوتیه گل ارمنی آب شسته نصف یکا کافور بقدر احتیاج با روغن گل ضماد نمایند
ضماد مفاصل اماره و نقرس نهایت آزموده است صندلین اکلیل الملک اسفناج اقاقیا
زعفران آفیون لفاح اویم **ضماد** فیثاغورس جهت استسقاء و آماس صفرا و صنف جگر و معده
درهم و غیر آن و نوفا ارطب آسوم هیم زعفران بیه ارد کاو مرغابی و مرغ آب صبر سعیه
سائله مثل ازرق اشق مصطکی **ضماد** جهت اسهال عارض و زیب و تقویت معده و جگر کوکک
لنان کبابات نامند آل گل سرخ مشکوفه اکفور و اگر باشد سرخ روبال کنند برگ مورد تخم
مورد آقاقیا عفص جفص سماق جاورس بوداده زعفران مصطکی آکافور نیم آل با آب
مورد بسرشته **ضماد** جهت اسهال بارد و تقویت جگر و معده کوکک آل قطاع از خرسوشیر
سعد آب شب یا یوم الاخوین تا نخواه پوست ترنج جاورس مرصاف کنند آ با آب مورد بسرشته
و هر گاه تقویت معده و جگر استعمال کنند و دیگر اسهال باشد هفت آل صبر کنند و بجای آب
مورد با روغن گل ضماد کنند **ضماد** جهت سرطان مقرح و مبرز منفرح نشسته کنند سفیدی

در روز زائل کنند **ضماد** عالیه از مجربات والده مرحوم اشق مقدم نیم کوب کرده یکشبانه روز در سرکه خیسانیده
پس کنند و گل خطمی آ تخم مرو تخم کتان بابونه نشاسته آ اضافه نموده استعمال نمایند و با بیم گرم باشد
ضماد جهت تقویت معده اطفال و بعد از آن نهایت مؤثر است و رفع اسهال بکند لاول بکوفته آقاقیا
عاقرقرحا آسوم ده آل بارونج سوسن ۲۵ آل در خلاصه ضماد نمایند **ضماد** حضرت بسقط سند الطیب
منفعت مرکب مورد و مامش برگ گل سرخ باسوتیه با رزده تخم مرغ در روغن گل سرخ که قفر الهود
در او حل کرده باشند بسرشند **ضماد** دیگر ایضا جهت ضربه و جبر کسر آزموده است مغات گل ارمنی
صبر زرد گل سرخ عدس شیاف مامیثا فوفل لاحاصندل با آب مورد مطبوخ ضماد نمایند
ضماد حاسب حسین جوامد عدس مقشر پوست از برگ مورد با سرکه سرشته بر پشت زنار
و کمر ضماد کنند **ضماد** نقرس نهایت مجرب است مرزنجوش خطمی نیز فطونا آرد جو سورنجان باسوتیه
با زرده تخم مرغ در روغن گل ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه کنند اثرش
سریع تر میشود **ضماد** طمال از حسین بن اسحق نهایت آزموده است اکبر را القدر بنجاه آل
بکشانند روز در سرکه خیسانیده و رها دل عاد کرده و قسط بحری آ مغز بادام تلخ آ بیخ کبر
آ شسته ده سداب خشک بوداده آ اضافه نموده در فلاس معده استعمال نمایند **ضماد**
فتق انزروت سماق اقاقیا هر یک آل مرتشیثا کبریت شادنج و اگر نباشد مقلتیس
سوخته بریشت باید کندر صدف هر یک ۷ آل مرصاف جوز السرو هر یک ۱۱ آل با موم ۲۲ آل
در روغن مورد ۸۰ آل بسرشته **لزاق** المصدعین جهت درد سر پارچه کرباس کتانی بقدر درهم
باشد که بسرشته بر پیشانی صدعین به بندند تخم کاهو تخم مرصاف آ حضض آ افیون
آویم با لعاب بزرقطونا بسرشته و ضماد بر کف عناب سرطان قرص صداع و ضماد بر کف
کردکان و بر کف حمار ارافع در رک شقیقه و صداع بارد **ضماد** متوم که رفع بخواب کند
از مجربات والده مرحوم افیون تخم کاهو بزر البنج لفاح باسوتیه آبا که خشخاش در او
پخته باشند استعمال کنند و از مجربات که سنجه را با نصف از زعفران و افیون نوشت
زعفران سائیده با روغن گل سرخ بر جنبوم بمالند **ضماد** سلیمانی جهت درد مفاصل و ورم

مجرب است دار شکنه که سیلی نامند زبیق هر یک دو ل با هم سه بار بآب بهن تر کنند تا سیاه گشته و ده ل
صابون صلبی را در آب حل کرده صافه نمایند ضماد طبق مفاصل بارد و ملاح و امراض عضلات را
جمیعا قلع و منع و کلال قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن و حجر تجربه نموده است که
مداومت خاد او بر جراحات مفاصل باعث نجات جمعی کثیر از هر آفات و التیام چند ساکه بیشه
تخم انجره ۳ نوزده دان لوره پوشاد در زرا و مذ مرجع تخم الحنظل غلک البلم ۵ حلبه طفل دار فلفل
عاقرقرحا ۳ اشق ۳ مقل قردمانا عود بلسان کندر مرصاف را تنبیغ زاج آشخوان سوخته
اهلیله زرد آشنین سعد اذخر فرفیون سورنجان ۳ دبق ۳ موم ۵ بیض الساطین
غ بارو غنم سوس و امثال آن ۱۵ ل بدستوری که در قاعده مراهم مذکور است ترتیب دهند
و صوع را در سرکه حل کنند و بعسل بقدر سرکه اضافه نمایند ضماد حبه کشکین خرمان
مفاصل و درد سر خرمانه منفر آشخوان پاچه دو ل روغن گل ۳ بیخ ل فرفیون بلک ل
زعفران ۳ ل ضماد مفاصل که در دفت هیجان لسکین الم کند افیون زعفران بابونه
باشیر سایه و بار و غنم گل ۳ مرغ خام نمایند ضماد تنزولی که با ادویه حاره حبه بارد و سایه
بارده در حاره اتصال نمایند از مجربات حقیر است آرد لوبیا مرزنجوش گل خطمی بزر قطونا سوسن گاو
اکلیل الملک هر یک ده مثقال خولنجان شیاف مامیثا آرد جو هر یک ۵ ل قرص بازند و
استعمال کنند ضماد دیگر حبه مفاصل و اکثر قرب تجربه بدشوار و مسکن اوجاع بارده است و حقیر
تجربه نموده مغزوانه خروع که پیدا کنند نامند ۳ جزو روغن تازه کاو عسل هر یک جزوی
لای سرکه بوزن عسل بعد از سحق مجموع سرکنجبین خشک کاو سایه بقدری که غلیظ سازد
اضافه کرده نیم گرم استعمال نمایند ضماد مسکن الاوجاع در سکتن زد و مفاصل حاره و بارده
مجرب حقیر است حلبه را با آب و سرکه بلسوبه طبخ نمایند تا قوام شود و عسل بوزن حلبه اضافه
کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و نیم گرم طلا کنند ضماد دیگر حبه مفاصل را زیدبه بلسان
عرطنیثا سوخته را با عسل و سرکه بقدر کفایت بلسوبه سرشته ضماد کند ضماد قتلک حبه
مفاصل بارد و آورام منزمنه لوره و دبق اشق آهک آب دیده بلسوبه با سرکه و عسل

بجا مغز

بالغ صفه طلا کنند ضماد دیگر حبه در آخر مفاصل حاره و نقرس مجربست و در فیغا با بر بواد مر نمایه صبر زرد عفران
مرصاف بلسوبه با آب گل طلا کنند و اگر حرارت زیاده باشد با آب کاسنی ضماد اورام حاره و ورم
فرج و کنج ران و قضیب و سایر اعضا از مجربات بوت خشخاش سعوق را در آب بجوشانند تا
حبه آشود و بر زلوها سعوق بزنند و اورد و غنم گل سرخ بزنند هر دو اضافه کرده استعمال نمایند ضماد
فروج ساق و حاکسته کاو که نه ملک طعام بلسوبه با سرکه طلا نمایند ضماد حبه قرحات استسقا لغایت
مفید است سنبل الطیب صبر زرد آفاقیا کسر سرکنجبین کاو ۵ اسرکین بز و آهو سعد قرد مانا ایرسا قسط
تلخ نوشادر شنشه حماما سلیخه عود بلسان حب بن لوره صعتر مکلز ترکه حنظل نانا ۵ بابونه شتر
خار نمایند و طلای آب بهترین که گرم کرده باشند در آب ۳ تهیه مجرب حقیر و بعد بلسان ضماد
حبه استسقا و حار و بیخ و سود الفقیه سعد بیت عنب الثعلب ده ل کوبیده مقدار آنچه حصفه
زرد و مرجع لوره ارسن هر یک سه ۳ اضافه نمایند ضماد بوسیر و شقاق مفعد و قرحات
و اسهال بوسیر و نزف حیض سفید آب موم سفید حصفه هر یک جزوی کل خطمی مقل هر یک جزو و سه
۳ جزو روغن گل ۵ جزو با زرده تخم مرغ استعمال نمایند ضماد دیگر حبه درد و سوزش مقعد گنجد را
کوبیده با روغن گل و سفیده تخم مرغ خام نمایند و بسنور زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین
اثر را دارد و بسنور سفید آب ۵ مر و اسنک ۵ بزر البنج ۳ با زرده تخم مرغ و روغن منفشه
استعمال کنند و بسنور بیاز زرد و حاکستر گرم پخته با هم وزن او روغن تازه کاو در خام کنند
و بسنور بر کل خطمی کل بابونه اکلیل الملک ۳ حلبه تخم کتان ۳ عدس مقشر ۳ مجموع را پخته با
زرده تخم مرغ و روغن منفشه استعمال کنند ضماد حبه گز از بارده و دردها که بار بوسیر
در اعضا هم سد از تالیف حقیر نفیست آزموده و مجرب است طفل ۳ قاقله ۳ نوشادر ۳ حلبه
۵ زنجبیل ۳ اسرکنجبین ۳ بار و غنم گاو کان ۳ موم زرد ۵ خام نمایند ضماد حبه خنازیر
حاره و مرصاف مجرب حصفه کل و دجر و با آب کشنیز خام کنند ضماد خنازیر که بی حرارت باشد
و حبه سعد نفیست مؤثر است قنه و ۳ حلتیت اشق هر یک جرم جاوشیر ۳ ام فرفیون ۳ ۳
مقل ازرق ۳ ۳ سکبینج ۳ ۳ صوع را در سرکه حل نموده با آب کشنیز خام کنند و بعد از

هر سه روز تازه باید نمود و هم حوار بوس و هم زنجبیل نیز نفایه مؤثر است ضماد بوسیر بارد
و مفاصل و رباع مجربست سیر را ده ل کوبیده در روغن زرد کاو ۳ ل بجوشانند تا منعقد شود پس صاف
نموده روغن را طلا و سیر را ضماد کنند ضماد حبه کشودن خون بوسیر تخم الحنظل ۳ مغز بادام
تلخ ۳ ۳ کوزه بریم موبزج کرکنی کوبیده قرقه ۳ بار زهره گاو فتیله کرده پنج عدد را در پنج عدد عسل ۳ ۳
کنند و هر گاه فتیله را با روغن گل آلوده سازند دفع سوزش می نماید ضماد حبه ورم مقعد که از
حرارت باشد از مجربات والد مرحوم برگ درخت گز را کوبیده با آرد جو و سرکه استعمال کنند و بسنور
سبوس گندم را در سرکه پخته نمد را با آن غشته ضماد کنند ضماد حبه ورم جگر با دو سه زاز مجربات
فاقوسیا است سعد نوم مصطکی حاما زعفران بابونج اکلیل ۳ صبر زرد روناس ۳ ۳ اذخر حب
بلسان اشق ۳ بار و غنم سوسن و شراب کهنه ضماد کنند ضماد حبه ورم جگر صندل سرخ
و سفید گل سرخ بابونه طفل شیاف مامیثا مکه ۳ ل گل ارمنی اقاقیا نقش مکه ۳ ل کافور نیم ل آب
کاسنی آب عنب الثعلب با آب ضماد نمایند و به پخته با آرد جو و کلاب بسیار نافع است و در استعمال
ورم حار این ادویه را ضماد اول نماید پس شیخ اکلیل الملک فرفیون مصطکی سعد الطیب
مکه ۳ ل موم ده ل روغن بابونه و مثال آن ۳ ل ضماد دیگر حبه ورم جگر و صدمه بارد و تعیین
صلابات آن و درد سینه مزمن مجربات روغنهای رطب ۳ ل با پیه مرغ هر یک ۱۰ ل عسل ۱۰ ل مخلوط
و سرکه ضماد کنند ضماد حبه ورم انثیان تخم کشف را با برابر آن رازیانه سایه و با کلاب
طلا کنند و هر گاه ورم متحجر شده باشد زیره کرمانی مویز منقر ۱۰ ل کوبیده با روغن دانه خروع
۱۰ ل ضماد کنند ضماد حبه خنازیر که بقارس کلخ گویند بغایت آزموده است سر را تراشیده بر روی
کنجد جرب کنند و کنگ سوخته و نمک سوخته و جو سوخته را با بلسوبه بپاشند ضماد دیگر بیضا
حبه خنازیر مجرب است زرچوبه برگ حنا اهلیله زرد عفص مر و اسنک آبه منفشه سرکه هر یک جزوی
روغن گل ۳ جزو ضماد حبه جراحات غیر ناصور الانف که حلوه نمند نفایه آزموده است
مغز هندوانه مغز تخم کدو ۳ جزو لوبیای کرمانی معقول صبر زرد کجر و بار و غنم تازه ضماد کنند

ضماد حبه حلوه مجرب است سفید آب ۳ مر و اسنک مغسول ۳ قلعه سوخته ۳ شراب دو روغن مورد استعمال کنند
و بسنور آب انار ترش یا انار زرشه یا دار فلفل سیاه یا قلعه بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال نمایند
ضماد حبه بهق عجیب الاثر است بگیرند مغز گردکان روغن تازه یا نمک مکه دو جزو و بعد از
ترکیب بکیب بگذارند در حمام بعد از کیب مالیدن موضع بجز افراط خام نمایند در ۳ دفعه رفع
بهق و جمیع لکه کند ضماد برص و بهق از مجربات حقیر است و از جمله اسرار در رفع برص جوشانیدن
که آنرا کونیه کلف نمیکند و در رویانیدن موی را الثعلب و دوا الحیه سریع الاثر است و نفایه
حاد و سریع النفوذ و زیاد از نیم ساعت نباید گذاشت و بعد از شستن آن صندلین بجهت رفع حدت
و سوزش آن طلا کند و هر اعضای زیبا طلای او جایز نیست و هر گاه مکان برص و مثال او
متعدد باشد بجهت هر همه مواضع نباید ضماد کند بلکه بر موضع بعضی دون بعضی تا آنکه ضماد شود
و بعد از آبله کردن هم بر اسم مناسبه علاج کند سلیمانی بجز و صندل سفید سوده ۵ جزو با آب
سرشته استعمال کنند و اگر صندل دو کل سلیمانی یک ل جمع نماید با آرد نخود بدل کند دو ل قسط
تلخ دو ل انزروت یک ل کند تهیه و حقیر تجربه نموده ضماد دیگر حبه بهق و جمیع لکه
مجربست مغسول از شفا و دع را ۵ ل کوبیده در آب لیمو بگذارند تا حل شود و زرنیخ سرخ
۳ ل خردل سفید که حرف با ۳ ل تخم ترب ۵ ل مغز پسته بادام تلخ مغز مجنبه مایه هر یک
۶ ل ضماد دیگر از مجربات حبه رفع لکه طبقه و جرب بکر بجز بهره سیماب ۳ مغز بادام
تلخ ۳ تخم خربزه مغز مقشر ۵ هر شب طلا کنند تا یکهفته رفع میشود ضماد حبه جرب قدیم
و یابس مواد اشک از مجربات منقول از حکما هند ده ل سر سنگ و در ظرف سفال بگذارند
و سیماب و گوگرد و زرنیخ هر یک ده ل سایه و بعد از آنکه ظرف را از سرش بر داشته
بهوا گرش نگاه داشته بشنند اضافه نموده حرکت دهند تا منعقد شود پس از انعقاد خوب
بدست بالند هر گاه مثل غبار شود استعمال نمایند و هر گاه متحجر گردد و سایه طلا کنند
و غیر متحجر آزموده است ضماد دوا الثعلب و دوا الحیه از مجربات حقیر است و بعد
کندش تخم کرچ هر یک جزوی زرنیخ دو جزو با روغن زیتون طلا کند ضماد سر گرگ حبه

دارالشعب مجربست بر سرخ سوخته صدف سوخته کوکرد با لبوته بروغن زیتون سرشته اول موضع را
با پیاز عنصل بسیار مالیده بشویند پس دوا مذکور را ضماد نمایند **ضماد** ریختن مرکان و منع سقوط
مو مجربست استخوان خرمای سوخته سنبل الطیب کهن موش صدف سوخته فلفل از هر یک جزو در
سرمه ۳ قلفیر سوخته مغسول ۳ جزو زعفران نیم جزو **ضماد** سترزائد که بعد از قلع برجهت ظلمه
منع رویانیدن کند زعفران آلی کافور نیم دانگ سائیده و استعمال نمایند **ضماد** جهت بالا شدن سرخ
که همره کوبند و گل درم حار مجربست کچ را از نافه تخته با آب کشنیز بسیار رقیق سرشته انمذار
برهم زنند که کار بسیکنا زاید شود و مکرر طلا کنند **قرص** هر که در گل درم حار آزموده است صندل
سرخ فوفل شیاف مامیثا سفیداب قلعی گل ارمنی زراوند مرده سنگ حضض کاوش در هند بر لوند
چلیر از هر یک جزوی نیم لفاح افیون از هر یک نیم جزو با آب سرشته بهیئت آت نرد ترتیب داده
با آب کشنیز و گلاب بسر که و امثال آن طلا کنند **ضماد** سعفه منقول از ابن الرواله جهت منع شدن
قوبا و اورام باردهٔ وصداع عفن نفیس از سودا زرد چوب بادام تلخ از هر یک جزو بر مقل ازرق
۳ جزو مقل رسته سبانه روز در سرکه خیسانیده و قرص بسازند و با آب گل سرد و نعنا گل سرکه
و امثال او ضماد کنند **ضماد** مقصود بلغ که رفع ترلات مزمنه کند و مداومت کنند و جهت درد مفرز
و تقویت دماغ بلغ عدیک منقول از تذکره سنگ سنگ طعام سوخته لوزه سوخته خربق سفید
مویز شوره خردل سرخ زرنیخ البحر از هر یک جزو کوکرد گل سرخ ساق برگ حنا اذخر عفص فراسیون
نشستین بدل فراسیون کندش عرعر کندر فرفیون عود صبر زرد بیخ سوسن زرنیخ زاج سنبل
الطیب سداب جوز بوا از هر یک نیم جزو سرکه بجوشانند و مالوین زرد تقدیر دو وزن مجموع در
مل کرده بسرشند و قرص ترتیب دهند و با آب گرم ضماد نمایند **ضماد** سرطان مقرح و جرب
حار و حکه و اورام حاره مجربست و منع تزاید نماید سرب سوده با آب گل سرخ بنده تا غلیظ شود
و روغن گل با روغن بادام بلسوبه ضماد نماید و اگر با آب کشنیز و آب برنگ آب بنده بسوزد
نافع است **ضماد** جرب بغایت آزموده است تخم ترپاس بوی مغز زرد الوئه کوکرده تلخ بادام
زیبق از هر یک ۲ آی با سرکه سائیده و با روغن کنجد در حمام طلا کنند و شب میدان آب

طبخ

طبخ برگ حنا بقدر نیم رطل بقدر سکنجبین تا پنج روز در رفع خارش بدن مجربست **ضماد** دیگر جهت جرب بکه
بغایت مفیدست لاذن ترش را بپوست ریزه کرده چندان بجوشانند که مضمحل شود پس بکوبند تا دانه
دلپوست یکسان گردد و در حمام طلا کنند و هر گاه از ماده سودا و صفرا در بدن باشد و بادت خلط مغرق
کدو و فند و انه را بشیر دختران سائیده طلا کنند **ضماد** جهت خناق و گل درم حار از مجربات
دغدو خنازیر را نافع است آرد جو با آب کشنیز و سرکه و هر گاه تکه مرکب از بلغم و صفرا باشد
آرد گندم با آب کشنیز بغایت مفیدست و ضماد طوس خیار شنبر با روغن بادام جهت اکثر اوجاع
و اورام مجربست و بسوز طلا با حلبه از جمله مسکنات وجع بارده است و محلل مواد و ضماد مفید
آب قلعی بشیر تازه و طلای بزر قطونا با سرکه در لسکین اورام حاره و نقرس آزموده است
ضماد جهت جرب مجربست کوکرده تا زاج سفید آمازو تخم سوخته کمید و طفل آزنجبیل
سفیداب قلعی آسیطه مرده سنگ ۳ بار و غنا تازه بنگ ضماد کنند **ضماد** استاجهت جرب
و حکه مجربست هلیله زرد مرده سنگ سفیداب قلعی با لبوته با روغن گل بنفشه ضماد کنند **ضماد**
جهت سعفه بسیار و جوابادمثال آن که با فارش باشد در هر سه دفعه زاید سکنند از مخرجات
عفر و جرب منفرد تخم کدو تیاهی مغسول شیخرف بشیر تازه دو سوده و ضماد نماید **ضماد** منع
دندان سیاه اورام اکلیل الملک حلبه تخم آلو دانه مرتهنه سرکین کبوتر آرد گندم بلسوبه با
روغن کنجد و موم ضماد نماید و اگر خیار با آب و شیر بخته طلا کنند و مکرر تغییر دهند بغایت موثر
است **ضماد** جهت سوختن دمل از مجربات دانه نمرهند سه آی را کوبیده نیم آی بیه چراغ را
در آب بدرون نشد که خمیر مخلوط سازد و نیم گرم طلا کنند و چون بر قطونا یا آب دهن تر
کرده بر دمل بنهند و مانع تزاید و سکن وجع و منفعت قوی است **ضماد** جهت خاف شدن تشر
شیاف مامیثا صندل سفید ارد جوابفیون گل ارمنی هر یک جزو کافور نیم جزو با آب مورد و
امثال آن طلا کنند **ضماد** جهت دفع اورام حقیقی آزموده است لوزه لاذن ساق گلنار حضض البلوط
زاج کندر زیره کرمانی تخم مورد با آب مورد با آب بسته طلا کنند و چون ثقل بلک را که زمور
نامند و مستعمل زنان است بسفیده تخم مرغ بر گرم و پشت زنان طلا کنند بغایت مفیدست

خاد جهت بلا سرخ

خاد جهت جرب

خاد جهت خاف

ضماد دفع جهت بول گل کافشه که عصفر نامند در شیر بخته نیم وزن او کوره اضافه نموده ضماد کنند
ضماد جهت زیادا کردن شیر مضعه در منع ورم پستان آرد باقلا تخم بادرنج با آب بادرنج
با آب بنگان بسرشند **ضماد** کرسنه زرد کشته پستان زنان کند کندر دوغ سوخته جزو آرد
جو ۳ جزو بهر که سه شبانه روز ضماد نماید **ضماد** جهت افتادن ناف و بر ذران آرد جو کلنار عفص مازو
آرد باقلا پوست نار آم پوست تخم مرغ ۳ بعد از پختن اجزا پوست تخم را از نافه تخته اضافه نمایند
ضماد جهت منع نزول کل سرخ کاه صندل سرخ و سفیده ۳ عود ۳ زعفران ۳ جزو کافور نیم
جزو با آب بهسته و ساق طلا کنند **ضماد** جهت گرم معده برگ شفتالو بنگ شوتر بلسوبه بازهره
گاو و سرکه بسرشند **ضماد** جهت کلف و آثار بغایت موثر است کرسنه پوست تخم مرغ ۱۲ آی
۳ ملح الاقاقیا تمر هندی ساجر گوند قطرن تلخ مرغ کوزن سوخته ۳ لوزه ارمنی ۳ تخم خربزه ۳
زراوند طویل ۳ بادام تلخ ۳ نشاسته عاج ۳ سرگین کبوتر ۳ آرد نخود ۳ با سرکه طلا کنند **ضماد**
جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کنج زنان بر برگ سوسن که مسرو گویند آم مرده سنگ توتیا دانه پوست
درخت کاج دود انگل جوز السرو محرق دانگ کندر دو دانگ با سرکه طلا کنند **ضماد** جهت منع
تولد قمل مونیج زراوند طویل بلسوبه با روغن زیتون طلا کنند و طلای کردن با آب مورد مصلح
کردن قمل از مجربات و ضماد روغن ترب رافع قمل است و بسوز صبر زرد و طلای بهمن قاتل
قمل است و چون نشاسته چوب کردکان را چند روز در روغن زیتون بخیسانند بهمین اثر دارد
قمل بشیر و صیبانی و مجربست در وقتی که کردکان نیز بهمین اثر دارد و بسوز طلای نشاسته با آب کشنیز
قمل و صیبان است **ضماد** جهت سکته خردل جند بیدستر بلسوبه با سرکه بر سر ضماد نمایند **ایضا**
جهت سکته و سبات زنبور خردل سرخ سیطرج هندی تخم انجره بلسوبه با سرکه طلا کنند **کاد**
عبارت از بستن ادویه پاشیده است که گرم کرده بر عضو به بندند با ادویه مطبوخه زاد و دشانه
کاد و امثال آن کرده با آب ادویه اسفنج را تر نموده بر عضو بگذارند **کاد** جهت دکام از
مجربات سوختن زرانیم کوب کرده چند قطره آب بنگ بر آن پاشیده و نیم گرم بر سر بنهند
و اگر بدون کوبیدن بسوزد گرم کرده استعمال نمایند بغایت مفیدست **کاد** جهت بکلیه زاج

خاد جهت اصل الیل

اقاقیا جهت اورام حاره

معده و طحال و دیگها جلبه شونیز تخم کرفس نانخواه آب بنگ بسوزد که گذشت گرم کرده بنهند و چون
سرد شود تبدیل کنند **کاد** جهت تحلیل مواد بارده و ریاح برگ سداب اذخر قرطم گل بابونه حصیر
بنگ طعام لوبیا در خردل سرخ لوزه ارمنی زاج سفید نشستین ریوند رومی ترکه انجدان بلسوبه بسوزد
استعمال کنند **صفت کاد** دفع علت باد و گوش و ریاح بابونه سبت درق الغار مرزنجوش بوذ
عاقرقرحا در آب پخته در مثانه کوسفند که ده گرم بوده برین گوش وقفا کاد نمایند **کاد** دیگر
جهت درد گوش آرد جو باقلا بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملک در آب پخته با روغن بنفشه مخلوط
کرده با مثانه کاد کنند **نطولات** عبارت از آن است که ادویه رابع موذه آب ادرار
بر عضو بریزند و هر ماه را به بندند و عضو را به بخار آن بدارند و با سویه مفید از آن است که بجهت
اماله ماده و تفریق مسمول است و نطولات مرطبه و محلله و رادعه و منضجه و معرقه و مسهل
و هر یک را ادویه آن معلوم است و بجهت احضار بعض مرقوم میگردد **نطول** جهت ترطیب اعضا و رفع
بیخوابی و صداع حاره بنفشه برگ بید نیلوفر خیار زرد جو خیار تازه و کدو تازه در آب
بلغ دهند تا خیار گردد و عضو را به بخار او داشته با آب او عضو را بشویند و نقدر اماله
نطول جهت تحلیل مواد بارده و تقویت عضا آب برگ سف کل بابونه نشستین و هر مرزنجوش
اسطوخودوس مکسطر اشیح عصفر حاشا حبه خضرا اجهل فرسیون تخم الکنطرا حوز السرو
کافیطوس مارشیشعان سوسنبر لوبیا نه بدستور معلوم نطول کند اگر مجموع یافت نشود بعض
اکتفا جایز است در باسویه با دویه مرقومه هر گاه با بونه و فودنج و امثال آن اضافه
نمایند غایت تفریق میکند **نطورات** عبارت از چیزهاست که بر عضو بگذارند و در
عرف اطبا مخصوص است بچشم و گوش و ادویه عین قیصوم مذکور شد پس قطور که اختصاص
بگوش دارد در اینجا مرقوم میگردد **قطور** جهت درد و طنین فیاتیه نافع است منقول از
معالجات بقراط جهت درد ستر قطرون که لوزه سرخ استرنج سیاه بلسوبه در سرکه حل کرده
در گوش بچکانند و باید نیم گرم باشد **قطور** ادویه جهت درد و سدهٔ از اجتماع چرک و طنین نافع
است و مستعمل بعض عرق النسا عرق سفید لوزه سرخ زعفران ۳ با سرکه قرص ساخته با دکان

مناسبه حل نموده بچکانند **قطور** دیگر که رفع علت مزبوره کند ساعت کند صرصر سیاه را در کوزه مسقایین
سوزانیده خاکستر او را با بول گاو و یا بول خود که بچکانند و صرصر بلغه اصفهان زنجره و بلغه دیگر
و تنکابن جیلک نامند و آن حیوانات کوچک است بلغ **قطور** دیگر از مجربات امیر عطا والله
حبه خیر گرانه سامه و کرود و بیر و طنین لوره آرد تخم انجلی حبه بیدستر زرادند مرجع
عصاره افسنتین فرفیون قسط تلخ بازهره گاو سرشته در روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند
و والله اعلم و از اول تصرف بسنور که در فوق ها بک قید نموده و مجرب دانسته
قطور حبه کرکی که دفعه واقع شده باشم طبیخ افسنتین را با زهره گاو حل کنند و زهره سنجاب
که سگ پشت بشم باروغن با لونه بقایه نافع است و بچکانیدن دو قطره از قطران که با نفط
باروغن قسط باشند صبح و شام مداومت نمودن حبه جمیع انواع درد گوش و مواد بارد و مجرب
است **قطور** حبه کشتن حیوانی که در گوش رود قطران را با آب فوذنج یا آب برگ شفتالو
حل نموده نیم گرم بچکانند **قطور** دیگر که اخراج کرمها متولده در گوش نماید شراب کهنه آم
عسل آم زهره گل سرخ آم سفیده تخم مرغ دو عدد کشیر را آشته در گوش نیم گرم کرده بگذارند
و سر تهان باب کنند که در پس پگه فقه لیسرت بیرون آورند **قطور** دیگر حبه درد گوش
که از حرارت بیرنج بخور روغن گل سرخ را با سرکه جزو سرکه جوشانند با سرکه بسوزد و پس تقطیر نماید
و بسنور شیاف پس بشود خرقان و روغن بنفشه با کافور خاکستر و بسنور آب عنب الثعلب
نافع است و سفیده تخم مرغ با کافور حبه از مجربات **قطور** که حبه درد بارد و ریاح نافع است زهره
گاو و آب بارد روغن خیر بر یا شاه آن بجوشانند تا رطوبت زهره بر طرف شود آنگاه استعمال کنند
قطور دیگر حبه حرکت درد و قرحه گوش نیم صاف صبر زرد زعفران بارد روغن با و آب سیر
تقطیر نمایند و حبه لسیتن در افیون نهایت نافع است و حبه پاک کردن حرکت آب برگ زیتون
باسل نافع است و بسنور مرار در آب سیل کرده با روغن گل قطور کنند و بسنور را نیز روغن با ماء
العسل بسیار نافع است **قطور** که حبه رفع سیلان رطوبات گوش اطفال نافع است سرکه یا نا
زعفران لوره سرخ از هر یک دانگ عسل و شراب از هر یک ۵ قطور کنند و یا به شیر آلوده بگذارند

قطور

قطور دیگر که منع سیلان خون بسبب صدمه و ضربه از گوش کند پنبه پایه حرکوش یا سرکه حل نموده
و بسنور آرد مثانه گاو و زرا با قدری سرکه کرده کباب نیم گرم کرده آب در آشنه ده در گوش بچکانند از
مجربات اکثر اطبا **باب چهاردهم در سعوطات و عطوسات** و نشوقات و
نفوخات و بخورات و دخنه سعوط عبارت از چیزی است که در بینی کشند و عطوس آنچه عطاس آورد و
نشوق آنچه به بینی کشند و بخور دخنه هر چه بخار دود و دارا استنشاق نمایند و نفخه آنچه از مالات
خوشبو در زیر خاکه کرده بدمند و نفوخ آنچه در بینی دمند **سعوط** حبه تقویه قوه حافظه و کوبنده مواد
آن موسیر و رس اسیاه که دانه منفرد سر کلنگ و انگل و زهره آن بکار قراطاسیه و بارد و قرنفل
زنجبیل سعوط نمایند و عقرب را پشت بخوابند و سعوط از زهره خطاف را حبه سیاه و ریا نمودن موی عقرب
مجرب دانسته اند **سعوط** حبه قبض رعاف مجرب است حنضل هندی سوخته را با آب آهار و سعوط کنند
و بسنور سعوط عصیر سرکین جزو نفوخ سرکین محرق او بسیار تو سی الاثر است و سعوط آب برف با آب کنه نا
نافع است **سعوط** دیگر حبه در قطع رعاف بعد یک حبه زراج سفیده آهک دم الاخوین مازو کاغذ
سوخته بسوتیه با روغن زیتون سعوط نمایند **نفوخ** که حبه رعاف بغایت مفید است مازو سوخته
در سرکه اندهته زاج قلقطار محرق کندر با سوتیه نرم سائیده نفوخ نمایند **نفوخ** دیگر کلفار را
کندر آهنت البلوط نیم زرد ساکافور دانگ افیون دانگ مازو سوخته نیم آب برگ بید آب
کاهو و شمال آن سعوط کند یا با آب آهار نفوخ نمایند و آهک را با آب شسته نفوخ کند و قدری را
با کافور ریشه خام نماید و نفوخ آن با کافور دانگ و کندر نیم دانگ در آب آهار دانگ مجرب است
سعوط دیگر حبه درد سر بارد و کهنه و پیچیده و خوده نافع است صغرا صاف نیم صبر زرد نیم حنضل
کتیرا نیم شونیز نیم جاوشیر دانگ حنبه دانگ سکبینج دانگ سک نیم دانگ زهره گلنگ دانگ نیم
زهره کبک دانگ و نیم با آب کرفس سرشته قدری بآب مرزنجوش سعوط نماید **سعوط** حبه
تخلیل ریاح دماغ و سدده بلغمی موبیاه حنبه سگ فرفیون با سوتیه قدری کاهو حبه را با روغن زیتون
و شمال آن سعوط کند **نفوخ** حبه سکته و سبات و لثرغس نافع است حنبه حلتیت زهره گلنگ
مطرده و مجموع با آب مرزنجوش و آب الاصل نفوخ نمایند **عطوس** حبه سدده دماغ و مواد بارد

نشوق حبه رفع سیلان خون بسبب صدمه و ضربه از گوش کند پنبه پایه حرکوش یا سرکه حل نموده
و بسنور آرد مثانه گاو و زرا با قدری سرکه کرده کباب نیم گرم کرده آب در آشنه ده در گوش بچکانند از
مجربات اکثر اطبا **باب چهاردهم در سعوطات و عطوسات** و نشوقات و
نفوخات و بخورات و دخنه سعوط عبارت از چیزی است که در بینی کشند و عطوس آنچه عطاس آورد و
نشوق آنچه به بینی کشند و بخور دخنه هر چه بخار دود و دارا استنشاق نمایند و نفخه آنچه از مالات
خوشبو در زیر خاکه کرده بدمند و نفوخ آنچه در بینی دمند **سعوط** حبه تقویه قوه حافظه و کوبنده مواد
آن موسیر و رس اسیاه که دانه منفرد سر کلنگ و انگل و زهره آن بکار قراطاسیه و بارد و قرنفل
زنجبیل سعوط نمایند و عقرب را پشت بخوابند و سعوط از زهره خطاف را حبه سیاه و ریا نمودن موی عقرب
مجرب دانسته اند **سعوط** حبه قبض رعاف مجرب است حنضل هندی سوخته را با آب آهار و سعوط کنند
و بسنور سعوط عصیر سرکین جزو نفوخ سرکین محرق او بسیار تو سی الاثر است و سعوط آب برف با آب کنه نا
نافع است **سعوط** دیگر حبه در قطع رعاف بعد یک حبه زراج سفیده آهک دم الاخوین مازو کاغذ
سوخته بسوتیه با روغن زیتون سعوط نمایند **نفوخ** که حبه رعاف بغایت مفید است مازو سوخته
در سرکه اندهته زاج قلقطار محرق کندر با سوتیه نرم سائیده نفوخ نمایند **نفوخ** دیگر کلفار را
کندر آهنت البلوط نیم زرد ساکافور دانگ افیون دانگ مازو سوخته نیم آب برگ بید آب
کاهو و شمال آن سعوط کند یا با آب آهار نفوخ نمایند و آهک را با آب شسته نفوخ کند و قدری را
با کافور ریشه خام نماید و نفوخ آن با کافور دانگ و کندر نیم دانگ در آب آهار دانگ مجرب است
سعوط دیگر حبه درد سر بارد و کهنه و پیچیده و خوده نافع است صغرا صاف نیم صبر زرد نیم حنضل
کتیرا نیم شونیز نیم جاوشیر دانگ حنبه دانگ سکبینج دانگ سک نیم دانگ زهره گلنگ دانگ نیم
زهره کبک دانگ و نیم با آب کرفس سرشته قدری بآب مرزنجوش سعوط نماید **سعوط** حبه
تخلیل ریاح دماغ و سدده بلغمی موبیاه حنبه سگ فرفیون با سوتیه قدری کاهو حبه را با روغن زیتون
و شمال آن سعوط کند **نفوخ** حبه سکته و سبات و لثرغس نافع است حنبه حلتیت زهره گلنگ
مطرده و مجموع با آب مرزنجوش و آب الاصل نفوخ نمایند **عطوس** حبه سدده دماغ و مواد بارد

نافع است و دفع مواد بعطسه میکند که نیش خربق سفید حنبه حرکی زرادند طوبه مفرده و مجموعه چون نم
سائیده و بر برص مالیده در بینی کشند بعطسه میکرد **عطوس** دیگر حبه فالج و لقوه و امراض عصب مرزنجوش
خربق سفید نوشادر مرزنجوش لوره ارمنی سطیرج هندی سک با سوتیه استعمال نمایند **تخلیه** حبه
تقویه دل و دماغ چار کلاب آسرکه کاکوتیم روغن بنفشه ۵ آب سیب در ظرف سربسته کرده
بسوتیه **تخلیه** دیگر حبه صرع صعود بخارات بد دماغ و سرسام حاره و اختلاط عقل و قلع آب
کشنیز آب برگ بید آسرکه آب روغن گل سرخ ۵ صندل سفید آب بسنور تخلیه کنند **تخلیه** دیگر حبه
ضعف دل و مواد بارده قرنفل دانگ کبابه دانگ سیسه دانگ سک دانگ با گلاب و عرق
بهار تخلیه کند **نشوق** حبه تقویه دل و رفع غشی و خفقان آب مورد صندل سفید گلاب که
کافور خواستشاق نماید **نشوق** حبه جرحت بینی و جراحت آن بوره نمک را نرم سائیده با شراب
استشاق کند و حبه پاک کردن حرکت قدری از زرد ساخته نماید **نشوق** حبه رفع بدبوی مشاقه دسته
مصطکی و تکلیل مواد کلابه مجتمعه در رفع سده جنیوم منقول از کفایه سعد سنبل صبر زرد قرنفل
با آب لوزه یا آب مورد سرشته در بینی گذارند **بخور** حبه تقویه دل و دماغ عود حسن دلبان
پوست بردن آورده از ترنج سائیده با گلاب مخلوط کرده در جوف به و سیب گذاشته در تنور نرم
بسوزانند **بخور** حبه صداع نیم و شقیقه و مواد بارده و مغز از مجربات است آجر آب میده
حنبه عدد را در آتش سرخ کرده در شراب انداخته سرپوشیده بخار آن بدارند و اگر ماده بسیار
غلیظ باشد و کار شراب آب کنند و بسنور آب قرع لسیر که نیز جایز است **بخور** حبه زکام سیاه
دانه را بر روی سنگ نفته ریخته دود او را استشاق نمایند حبه حبس کردن ماده زکام که
قطع سیلان رطوبات کند بخور سندروس مجرب است **بخور** حبه نقرس سا مود و دیر و تنین و
ریاح بغایت نافع است مرزنجوش بآب افسنتین شیخ ارمنی صطرلاب اهل اکلیل الملک بنفشه نیلوفر
بسوتیه بجوشانیده در ظرف لوله دار کرده لوله ظرف را در سوراخ گوش بگذارند تا بخار دوا
گوش شود **دخنه** حبه ساقط کردن دانها بر روی آن مورد است کوکرد بلا در اصل آسکل بیخ
کبر برگ مورد با سوتیه با روغن زیتون سرشته جنبانیده دخنه نمایند و در آب برگ مورد

جلوی کند

نشوق

حبه رفع سیلان خون بسبب صدمه و ضربه از گوش کند پنبه پایه حرکوش یا سرکه حل نموده
و بسنور آرد مثانه گاو و زرا با قدری سرکه کرده کباب نیم گرم کرده آب در آشنه ده در گوش بچکانند از
مجربات اکثر اطبا **باب چهاردهم در سعوطات و عطوسات** و نشوقات و
نفوخات و بخورات و دخنه سعوط عبارت از چیزی است که در بینی کشند و عطوس آنچه عطاس آورد و
نشوق آنچه به بینی کشند و بخور دخنه هر چه بخار دود و دارا استنشاق نمایند و نفخه آنچه از مالات
خوشبو در زیر خاکه کرده بدمند و نفوخ آنچه در بینی دمند **سعوط** حبه تقویه قوه حافظه و کوبنده مواد
آن موسیر و رس اسیاه که دانه منفرد سر کلنگ و انگل و زهره آن بکار قراطاسیه و بارد و قرنفل
زنجبیل سعوط نمایند و عقرب را پشت بخوابند و سعوط از زهره خطاف را حبه سیاه و ریا نمودن موی عقرب
مجرب دانسته اند **سعوط** حبه قبض رعاف مجرب است حنضل هندی سوخته را با آب آهار و سعوط کنند
و بسنور سعوط عصیر سرکین جزو نفوخ سرکین محرق او بسیار تو سی الاثر است و سعوط آب برف با آب کنه نا
نافع است **سعوط** دیگر حبه در قطع رعاف بعد یک حبه زراج سفیده آهک دم الاخوین مازو کاغذ
سوخته بسوتیه با روغن زیتون سعوط نمایند **نفوخ** که حبه رعاف بغایت مفید است مازو سوخته
در سرکه اندهته زاج قلقطار محرق کندر با سوتیه نرم سائیده نفوخ نمایند **نفوخ** دیگر کلفار را
کندر آهنت البلوط نیم زرد ساکافور دانگ افیون دانگ مازو سوخته نیم آب برگ بید آب
کاهو و شمال آن سعوط کند یا با آب آهار نفوخ نمایند و آهک را با آب شسته نفوخ کند و قدری را
با کافور ریشه خام نماید و نفوخ آن با کافور دانگ و کندر نیم دانگ در آب آهار دانگ مجرب است
سعوط دیگر حبه درد سر بارد و کهنه و پیچیده و خوده نافع است صغرا صاف نیم صبر زرد نیم حنضل
کتیرا نیم شونیز نیم جاوشیر دانگ حنبه دانگ سکبینج دانگ سک نیم دانگ زهره گلنگ دانگ نیم
زهره کبک دانگ و نیم با آب کرفس سرشته قدری بآب مرزنجوش سعوط نماید **سعوط** حبه
تخلیل ریاح دماغ و سدده بلغمی موبیاه حنبه سگ فرفیون با سوتیه قدری کاهو حبه را با روغن زیتون
و شمال آن سعوط کند **نفوخ** حبه سکته و سبات و لثرغس نافع است حنبه حلتیت زهره گلنگ
مطرده و مجموع با آب مرزنجوش و آب الاصل نفوخ نمایند **عطوس** حبه سدده دماغ و مواد بارد

در ذنب و بر حسب احتیاج حقنه کنند هر گاه بارد و دت غالب باشد روغن مرزنجوش و زنبق اضافه نمایند حقنه جهت
قرحه امعا و سحج بغایت مفید است سفیدآب قلمی کاغذ سوخته صمغ عربی هر یک یک درم زرده تخم پخته
سه عدد آب برگ بارتنگ مطبوخ و جوشش بهم کرده بروغن گل خ هر یک ۱۲ درم گاه تقابض
محتاج باشند روغن و پیه بنابه کرد گل خ اقاقیا و ارکلنار را مطبوخ کنند حقنه جهت قولنج
منفول از ماء الصناعه عناب سپستان هر یک ۲ عدد مویز منقی ۲ حلبه ۵ تخم کتان ۵ سبوس
گندم ۲ گل خطمی ۳ قنطوریون دقیق ۳ تخم رازیانه ۳ برگ جعفر ۵ عدد در ۲ رطل آب
بجوشانند تا ثلث باقی بماند پس صاف نموده چهار درم آب و ۷ درم شکر سرخ لوزه از مغز آن آب کامه ۲
که اطیب تر باشد و آن پیه سر که و ترش باشد روغن گنجد ۵ حقنه نمایند حقنه لینه که دارم آن
حاده مستعمل نمایند عناب ۲ عدد سپستان ۲ شقاقل ۲ جو مقشر ۲ خطمی ۲ سبوس گندم ۲ خشک ۲
اکلیل الملک ۷ درم انجیر زرده ۵ عدد در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد و چهار درم آب و را
با شکر سرخ ۵ روغن بادام ۲ حقنه نمایند و اگر تبرید بیشتر لازم باشد لعاب بزر قطونا و روغن
تخم کدو و آب لبلاب اضافه کنند حقنه جهت برودت رحم و احتباس حیض نافع است اشق
۲ مقل ۲ سکبینج ۲ جاوشیر ۲ حنا ۲ تخم کرفس ۲ تا نخواه ۲ حلبه ۲ سنبل ۲ آب ۲ درم آب
شیر تازه ۲ درم بجوشانند تا مصفی رسد و چهار مثقال او را با روغن تازه کاو در آوعل کف گرفته ۲
روغن گنجد ۲ در قبل حقنه نمایند و تا مکن باشد اسهال کنند که حقنه زود دفع نشود حقنه جهت درد
مفاصل و عرق النسا و اسهال آن نافع است حلبه ۲ آل بادام تلخ ۲ آل مغز دانه سپید انجیر ۲ آل تخم
کتان ۲ آل بابونه ۵ اشک ۵ حب الغار ۲ خشک ۲ سورنجان ۷ آل خربق سفید ۲ آل
قنطوریون ۲ آل سکبینج ۲ اشق ۲ جاوشیر ۲ مقل ۲ آل تخم کرفس ۲ آل تخم شبت ۲ آل کمون ۲
۷ آل انجیر زرده ۲ عدد عناب سپستان ۲ عدد و بعد از طبخ نیم رطل آب و روغن گاو در روغن
خیری حقنه نمایند حقنه جهت قرحه امعا نافع است و بغایت قابض است ۵ عدد عدس مقشر ۲
آرد جو بورا ده ۲ گلنار ۵ حضض البلوط ۲ بوت گلنار ترش ۵ در ۲ رطل آب بجوشانند
تا ثلث شود و سی مثقال او را با سفیدآب گل قبرسی صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین عصاره

لیه

لیه بیضی هر یک یک آل کاغذ سوخته یک آل بزر ده تخم پخته دو عدد روغن گل ۲ درم حقنه نمایند حقنه
زرنیخ جهت زحیر و اسهال و تعفن قرحه امعا مجربست نان بسیار سوخته زرنیخ سرخ آرد زرنیخ را
با شب یمانی تا ماز و ذاسک آب آب مذیبه ۲ افیون ۵ آل قیفیم ملوط صمغ عربی هم ۲ درم آل
تخم نرم سائیده با آب سه مورد سرشته و خوب بزنند و یک آل در آب برگ مطبوخ ۲
در روغن گل سرخ ۷ آل حقنه نمایند حقنه حاده جهت بشعش و امراض دماغی تخم انطرقه قرطم ۷ آل
انجیر ۲ فوفل ۵ لوبیا پخ کبر ۲ جوشانیده با روغن زیتون ۵ حقنه کنند حقنه حاده جهت
فالج و لقوه و بشعش و امثال شبت با لوبیا مرزنجوش حرمل قرطم حلبه تخم کتان برگ
چغندر سبوس گندم تخم حنظل دانه سپید انجیر قنطوریون دقیق از هر یک یک اکف انجیر
زرده عدد جوشانیده بعسل ۷ روغن زیتون ۷ آل آنکاه که اطیب تر گویند او
غیر آنکاه مشهور است که با سرکه ترتیب میدهند حقنه نماید حقنه جهت عرق النسا و امثال او
که بعد از حقنه مسهله باید حقنه نمود و هر چند مسالک آن شود بهتر است جند بیدستر ۲ مقل
۲ مبیعه ۲ جاوشیر ۲ فرفیون ۷ آل با زرد و ۲ مثقال او را در روغن قسط ۷ آل و امثال آن
حل کرده حقنه نماید حقنه جهت بقیع ورم کرده و او را مرهم حلبه بغایت نافع است لعاب حلبه
۲ لعاب تخم کتان ۲ آل ماء الشعیر ۲ لعاب حلبه ۲ روغن کنجد استعمال نمایند صفت جهت اسهال
صفرا و مرگ آنکه باب دسته باشد از مجربات حیقوطا ۲ نفتنه ۵ نیلوفر ۲ جو مقشر
۲ آل سپستان ۲ عدد عنب الثعلب ۵ لوبیا حلبه زرده ۵ تخم کدوی تکیوب ۷ آل جوشانیده با لعاب
بزر قطونا و ده آل روغن تخم کدو ده آل شیر تازه ده آل حقنه نمایند و انجیر از بعضی اطبا مذکور است
که مسهل بهتر در حقنه جایز نیست اصلا مدار و چه عصر و ذات جاری و عروق خفیفه جاری است
و را فیه و در شرح اسباب در علاج سرسام صفرا و اوفال اهلیلج در حقنه آن مذکور است حقنه
جهت قرحه مثانه که در اکثر امراض نافع است قرطم ۲ عناب ۲ سپستان ۲ عدد نفتنه ۲ عنب الثعلب
۲ خبازی ۲ جو مقشر ده آل برگ چغندر ده آل سبوس گندم ده آل جوشانیده با طبوس حنا شیر
۵ روغن بادام ۲ آل بوره ارمنی ۲ آل ترنجبین ده آل بطریق معلوم حقنه نماید حقنه لینه

خطمی لوبیا بستو نرم سائیده از حریر گذرانیده با شکر سرخ که بقوام آورده بیاشامند بسرشتند فالطریق معلوم
باز زده اگر بجای شکر ترنجبین کنند در غلافوت است فیله دیگر که قوت زیاده بنفشه ۲ آل خطمی ۲ آل
آل بستو فیله باز زند اگر قوی تر خواهد تخم انطرقه زهره گاو و بوره بقدر احتیاج اضافه کنند و در زمان
حاده و اخلاط او تیه نرم لوبیا جایز نیست و چون طبوس حنا شیر را با ترنجبین با شکر بقوام آورند
و محموده شوری بوره و خطمی و تخم حنظل و امثال آن اضافه کنند بسیار قوی الفعل است و سرکین موش بسیار
نقوی نماید شاف جهت زحیر که سده با او نباشد از مجربات افیون مرصاف کنند زعفران
بالسویه با آب کشنیز سرشته شافها هر یک باز زند و در میان او لیسان اور لیسان بگذرانند که سر لیسان
بیرون مقعد باشد شاف که در قطع خون مقعد مجربست خواه بواسیر باشد یا سهال باشد یا خون
صرف مرصاف اقاقیا نرا البیع ضمغ عربی بابونه بالسویه با آب مورد سرشته حیاض
باز مذهب شاف جهت قولنج بغایت نافع است برگ سداب زیره نانخواه بوره ارمنی بالسویه با عسل
سرشته شیاف باز زند یا بتیه الوده حمول نماید شاف جهت اخراج کرم مقعد که در دو جانب
نامند مجربست تخم حنظل قسطنطین مویز منقی نرم کوبیده با روغن زیتون و قطران شیاف باز زند
شیاف جهت عرق النسا و وجع ورک بغایت آزموده است بوره تخم حنظل سورنجان محموده نرم
سائیده بوزن مجموع شکر سرخ سرشته شیاف باز زند فیله که جذب از عمق بدن نماید و تحلیل
ریاح و تسکین درد و رگ و عرق النسا است ستارج تخم خیار زنجبیل غاریقون بسفایج
ترمه تخم حنظل سرکین موش گوره تمک هندی عسل یا انجیر تخته فیله باز زند فیله
جهت قطع خون بواسیر مجربست فیله است بشم کوسفند را فیله ساخته سه روز در سرکه بگذارند پس
برگ قنب را که بیک دور گی الخیال گویند نرم سائیده بر آن فیله پاشیده حمول کنند
فیله دیگر که در قطع بواسیر اکثر اطبا مجربت دانسته اند اقاقیا بادکنان را که بفارسی سر کلاه
بادکنان نامند با مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده حمول و طلا نمایند حمول جهت کشودن خون
بواسیر هر گاه مسدود شده باشد و باعث زحمت گردد اول مقعد را بروغن تخم کدو
و مغز ساق گاو و روغن گوسفند شتر با قدری مقل طلا کنند و لله را بان آلوده کرده

بردارند پس عرطیثا آقیقیم تخم انطرقه زیرا با زهره گاو سرشته حمول کنند و هر گاه بسبب شدت و وجع
خروج مقعد وجع بهم رسد روغن گل و مویزج و سرکین کبوتر و زهره گاو طلا کنند فیله جهت رفع
حرقة البول و قطع حرکت آن بغایت نافع و از مجربات حقیقت و بغایت مجرب و بسوزنده و صبر
بعد بیست چون فیله را در سوراخ بول بهم گذارند و در باب زرورات آکله نیز اشاره
باین تخم شده است و از اسرار عنوانه بود و صبر زرد و انوتیای مغسول تخم مرد سنگ مغسول
سفیدآب قلعی مغسول گلنار آکلی از مغز موش سوخته آکدوس سوخته آکنده آ افیون تخم نرم
سائیده از حریر گذرانیده با آب کبر از سرشته فیله ها بار یک ساخته در سوراخ قضیب بگذارد
فرزجه جهت جمد مجربست و باید بعد از حیض ۷ شبانه روز متصل بردارند زهره خرگوش
و سرکین او و عسل هر یک یک آل فرزجه ساخته استعمال نمایند فرزجه جهت حمل منقول از ابن سرافیون
که والده حقیر مجرب دانسته زعفران حاما سنبل طیب اکلیل الملک کندر ۳ تخم سازج فرد ماء مکه
اوقیه پیه اردک زرده تخم دو اوقیه روغن نارون نیم اوقیه بالتیه کبوتر ۷ روز حمول کند و هر روز
و هر شب تازه کند و هر روز یک آل تازه جایز باشد آزموده است و ثبات تناول نماید فرزجه جهت
کشودن حیض مجربست سداب آب مرصاف آهبا کر از بانه تخم مرو تخم بازهره گاو
فرزجه سازند فرزجه جهت کشودن حیض منقول از بوعلی که حیض مجتمع نیفت ساله را او را
نموده مرصاف تم پودنه کوهی تم مویز منقی ۵ اسداب خشک ۸ اهبا ۸ زهره گاو بقدر
سرشتن فرزجه جهت اخراج جنین زنده و مرده و کشیده و عسر ولادت و علت جانبات
موثر است و قاتل جنین جاوشیر خربق سیاه مر بالسویه با زهره گاو سرشته فرزجه جهت
ادرار و سوزن حیض مجربست فرفیون را نرم سائیده به پیه مرغ آلوده سپهان نماید
فرزجه جهت کشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت مؤثر است و مجربست دانسته اند عصاره
قثاء الحمار تو قیرا طرا با زهره گاو مرصد کرده بالتیه کبوتر بردارند فرزجه که در غایت جذب
و تنقیه است و جهت اخراج جنین و مشیمه بعد بیست منقول از ندکره عصاره قثاء الحمار سداب
تخم انطرقه مازریون اشق کندر مریم مویزج باصل قرطم بسازند و این قاتل جنین است

فرزجه جهت کثیر الایام صلبه موم ۳ با پیه اردک ۳ پیه مرغ ۳ مقدار زاج خطرا نمک ان آ باصل یا فلوس صابر شیر
بسرشته فرزجه جهت قطع خون حیض مجربست صمغ عربا آ کا فوزا آ کا کندر ۳ آ کا کشنیز تازه ۳ آ با بنه
حمول نماید فرزجه که قطع خون حیض کند عدیم زاد و منقول از جامع بست تا یا نیم آ بزر البنج دانک
افیون نیم دانک فرزجه دیگر نهایت قوت مرد سنگ زاج کلف رکل ارمنی کهربا مقل مر سوه باسوته فرزجه
کاعاقر برحل نماید و بسیار مولد ترات قرصاف ۳ ایرسا ۳ سرکین هر گوش ۳ و حمول زهره هر گوش
از مجربات فرزجه جهت قطع خون حیض و ازاله فروج و عفونه در طوبه سائد رحم کلنار شب نماید
سرمه کاغذ سوخته زیره کرمانی که در سرکه خیسانیده بشسته گل ارمنی مرورید لبرکه باسوته با آب
برگ پیه یا آب کشنیز یا آب مطبوخ مازو بسرشند فرزجه دیگر که در قطع سیلان حیض مجرب
است مازو سوخته دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی گل سرخ باسوته از حریر گذرانیده لوت نایند
ترش ایم کوب کرده طبخ نماید تا خمیر اشود و قدری شیر را با آب اوتر کرده با دوائیه مسحوق آمیخته
حمول نماید فرزجه دیگر که همین اثر دارد و قوی ترات برگ سورد ۳ مازو سوخته ۳ سرمه ۳ کاشنه
۳ زاج سوخته ۳ گل ارمنی ۳ صمغ عربا ۳ پیه سنور سابق استعمال نماید و در حین استعمال اگر در زنفل
لک را گرفتن زمور کوبند یکسال ساییده بارزده تخم مرغ بنم گفت تناول نماید مختلف
میکند و دیگر بجز بنه و خوردن زیره بو داده و بو نداده باسوته با آب برگ مطبوخ قرا
مجربست فرزجه که چون زن حمول کند هر گز خالی نشود و اگر حامله بشر ساقط کند و از مجربات
مکتوم است تخم یوبخه صحرائی سرکین فیل مرغ دانه زغرور ۱۰۰ ۳ ۱۰۰ آ باسوته
نرم ساییده با سیسالیه بسرشته بالته حمول کند فرزجه که در اخراج جنین و شبه قوی الاثرات
و قاتل جنین و مدر حیض است اشنان عرطنیثا قطران تخم اخنفدا اشق قثاء الحمار حرف بی سیاه
مویزج نوشادر زراوند تخم مازو لوبیا روغم بیه انجیر زهره گاو جاوشیر سکبینج مر صاف
مفرده و مجموعه کاو بعضا استعمال کند فرزجه که حبس حیض نماید و از موده است در تقویه
رحم سعید الات موسیائی آ صمغ عربا آ کل ارمنی آ دم الاخوین ۳ فرزجه جهت درم حار
رحم خشخاش سفید کوبیده را در شیر بخته با روغن گل سرخ و اندکی زعفران و موم فرزجه

نماید

۲

نماید و بسرشته مرهم و فلیون را با روغن گل حل کرده با آب بارنگ بسرشته و خران مجلو مزوج نموده
استعمال کند حمول جهت اوجاع حاره و بارد و ورم مجربست کنجد را کوفته با روغن گل سرخ حمول کند
و دفع را گرم کرده نهاد کند و فرزجه تخم انجره نیم آ و مرقاصا نیم باسوته بغایت مدر حیض است
فرزجه جهت رفع حکه و اختلاج فرج و رحم و از مجربات نفع حکه نارون گل سرخ خشک
گل بنفشه برگ سورد برگ سدر لاجورد باسوته بروغن زیتون بر شته تلک آ را فرزجه کنند و یکروز
دیگر را با آب بابونج مطبوخ بر نهاد ضماد کند و از آب شراب و عدرات اجتناب بلازم است
نادوا نمک نماید و در حیض که حین حار بسر باید این دوا استعمال نمود فرزجه که اعاده ۲ ۲ ۲ ۲ ۲
نماید و از اسرار مکتومه است استخوان خرس سیاه را با ۳ شب آ و چوب تاک سوزانیده و با
کل ۳ با سرشته استعمال نماید و ع کل ۳ ۳ ۳

حتی آنکه هر گاه در حمام حضیره را در آن گذارند و سر که در دهن بدارند و دندان را سیاه کند باعث
تسوید موی سر و لحیه میگردد و تا دو سال اثرش را باقی دانسته است خون بز غاله سیاه که کمتر از
یکماه باشد و بر روی گاه ذبح کرده گذارند تا منعقد گردد و از گاه دور کرده ده مثقال
اورا با پنج ق از چسیاه دود و ق علی اندازه نرم سائیده آن حریر پخته با مخلوط کرده در شیشه
گذارند و شیشه را تا گلو در سر که کهنه مدت چهل روز بگذارند و اگر زود تر خواهند سه روز
در سرگین تازه اسب باید گذاشت خضاب منقول از این اجیبه و تجربه رسیده است مرو سنگ
و آهک را باشش وزن آن آب خیسانند و سه روز در آفتاب گذارد و به پشم سفید تمام
کنند هر گاه سیاه مکند صاف نخم مذکوران را بقدر سدس اضافه کنند تا باشد ان رسد
پس صاف نموده دو جزو حنا و یک جزو سمه را با و خمیر کرده قدری فرفخ اضافه نمایند و قرصها
ساخته استعمال کنند و همچنین اطبا اجماع نموده اند که چون مرکوب قوی بینه بکلدیم از زاج
سبز بلخی بنوشند موی سفید ساقط گردیده سیاه میروید و چون زاج مزبور سم است و مضرتش
ترطیب شش لازم است خضاب منقول از ایلاقی و جامع الادویه و کتاب معتبره در تقویه
دلستویه موی بلحیه است آمله پنجاه درم آب مورد تازه صد و پنج مثقال آب صاف
سه صد و پنجاه مثقال بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده با پنجاه درم خطمی و پنجاه درم
سمه و مثل او حنا و بیست عدد مازو بر بریان کرده که بر روغن زیتون آلوده باشند و پنجاه درم
صمغ بربه و ده درم زاج بجوشانند تا منعقد گردد و بمکث و قرفخ معتدل خضاب استعمال کنند
و از اهل تجربه مکرر تفحص شده و از مقدمین نیز منقول است که چون هر روز بر روغن زیتون
صحرائی مدهن نمایند موی سفید بمکرر دو بسنور هر روز یکعدد بلحیه سیاه تناول نمایند
و همیشه بلحیه سیاه در دهان نگاه دارند باعث دوام سواد موی است و آنچه سفید شده باشد
بعد از مداومت یک ماه رجوع بسیاه کند و این از مجربات است دوائی که چون موی سفید را قلع کند
در حال بر آن موضع خضاب کنند سیاه بر روید و از مجربات زهره خطاف تر و خون او
نوشت در یکدانگ طلا کنند و قدری یکجا از زهره او سوخته کند دوای دیگر که صاحب جامع

امی الدوله

امین الدوله مجرب دانسته و مبالغه در تاثیر او نموده و از عجائب اسرار است زهره گربه سیاه زهره مرغ سیاه
با سوتیه بار و غن کنجد مخلوط نموده بر سر و لحیه بمالند و تا شرش سیاه کردن موی سفید است که ابدا
سفید نشود دوای دیگر علق را با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن کرده بر موضع
موی مقلوع بمالند دیگر موی بر نیاید ایضا مجرا البقر را با شراب بر موضع موی متشوق بر حرق
و آه الثعلب بمالند یکبار موی سفید سیاه بر می آید و مجرب است خضاب دیگر ایضا منقول از او
کزمان طوب سیاه را در مانده و غنه رصد کهنه ده تا هلیله نیم تا نوشادر یکدانگ خضاب
دیگر ایضا منقول از او کودک و جلد را سیاه نکند و موی سر و لحیه را بغایت سیاه میکند و مجرب
دانسته است برگ نام بر شته با آب بقدر آنکه یک بند انگشت او را به پوشاند بجوشانند
تا پخته شود و قطره از آن آب بر روی کارد یا صفحه آهن صیقل بریزند چون آهن رسیده
گذارند تا صاف نمایند ماده که سیاه کند باید جوشانید پس آب صاف او را بجوشانند
تا قریب الاضمحلال گردد و جرم تمام را متحرا بخته بر سر خضاب نمایند و آب منعقد را با آب گرم
حل کرده بر اصول شعر بمالند و روز دیگر بشویند و الا در حمام تا شش ساعت مکث کنند ایضا
ادویه خضابیه که اصحاب تنسمه و حنا و بهار و اسپند و برادات آهن و مس و سرب و تخت
و خشت الحمیر و آب پوست باقلا و آب پوست کردکان تازه و آب مورد و تخم او و برگ
چغندر و لادن و هر سه آهک و آمله و مازو و آهک و پوست انار و زاج سیاه و شقایق
و فرفخ و حصنی است و محمد بن زکریا حنا و فرفخ را با سوتیه از خضابات قویه شمرده است
و هم چنین سم سوخته الاغ سیاه را با روغن مورد بلیغ الاثر بیان نموده و بجربه رسیده
که نطرون و سمه الفضه حنا و تلا یا بعد از آن زاید میکند صیبقات که چون موی را بگوگرد
بخور نموده طلا کنند سفید گرداند سرگین خطاف باش پوست ترب خشک کرده پنج را آهن
گوگرد مجموعه و با لعیه از آن ماز بزهره گاو و سرکه سرشته طلا کنند و بسنور سرگین خطاف
با زهره گاو موی را سفید کند و بسنور صفدع را با روغن زیتون در شیشه کرده چهل روز
در سرگین اسب گذارند و اگر موی را با کلاب و گاو نر کرده بگوگرد مسحوق بمالاید

اینرا الدوله مجرب دانسته و مبالغه در تاثیر او نموده و از عجائب اسرار است زهره گربه سیاه زهره مرغ سیاه
با سوتیه بار و غن کنجد مخلوط نموده بر سر و لحیه بمالند و تا شرش سیاه کردن موی سفید است که ابدا
سفید نشود دوای دیگر علق را با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن کرده بر موضع
موی مقلوع بمالند دیگر موی بر نیاید ایضا مجرا البقر را با شراب بر موضع موی متشوق بر حرق
و آه الثعلب بمالند یکبار موی سفید سیاه بر می آید و مجرب است خضاب دیگر ایضا منقول از او
کزمان طوب سیاه را در مانده و غنه رصد کهنه ده تا هلیله نیم تا نوشادر یکدانگ خضاب
دیگر ایضا منقول از او کودک و جلد را سیاه نکند و موی سر و لحیه را بغایت سیاه میکند و مجرب
دانسته است برگ نام بر شته با آب بقدر آنکه یک بند انگشت او را به پوشاند بجوشانند
تا پخته شود و قطره از آن آب بر روی کارد یا صفحه آهن صیقل بریزند چون آهن رسیده
گذارند تا صاف نمایند ماده که سیاه کند باید جوشانید پس آب صاف او را بجوشانند
تا قریب الاضمحلال گردد و جرم تمام را متحرا بخته بر سر خضاب نمایند و آب منعقد را با آب گرم
حل کرده بر اصول شعر بمالند و روز دیگر بشویند و الا در حمام تا شش ساعت مکث کنند ایضا
ادویه خضابیه که اصحاب تنسمه و حنا و بهار و اسپند و برادات آهن و مس و سرب و تخت
و خشت الحمیر و آب پوست باقلا و آب پوست کردکان تازه و آب مورد و تخم او و برگ
چغندر و لادن و هر سه آهک و آمله و مازو و آهک و پوست انار و زاج سیاه و شقایق
و فرفخ و حصنی است و محمد بن زکریا حنا و فرفخ را با سوتیه از خضابات قویه شمرده است
و هم چنین سم سوخته الاغ سیاه را با روغن مورد بلیغ الاثر بیان نموده و بجربه رسیده
که نطرون و سمه الفضه حنا و تلا یا بعد از آن زاید میکند صیبقات که چون موی را بگوگرد
بخور نموده طلا کنند سفید گرداند سرگین خطاف باش پوست ترب خشک کرده پنج را آهن
گوگرد مجموعه و با لعیه از آن ماز بزهره گاو و سرکه سرشته طلا کنند و بسنور سرگین خطاف
با زهره گاو موی را سفید کند و بسنور صفدع را با روغن زیتون در شیشه کرده چهل روز
در سرگین اسب گذارند و اگر موی را با کلاب و گاو نر کرده بگوگرد مسحوق بمالاید

دو دفعه

دو دفعه بدارند و بعد از چند ساعت بشسته باز آماده کنند در چند دفعه موی سفید نماید
دوائی دیگر که از اسرار عجیبه است چه خاصیت موی سفید میکرداند و چون با توتیا بشویند با سیاه
طلق مطلوب را با آب سرکه سرشته طلا نمایند مجربات که موی را سرخ کند صد درم را با آب اناج چون
طلا کنند موی را مثل رنگ حنا دهد و بسنور مقاصد شوره با سوتیه با آب خیسانیده کرده کشیانه
بار و زبه بند و بسنور زرد چوبه را دو وقیه یک وقیه ترس و نیم رطل مازو دو وقیه سماق
در آب خیسانیده تا دو روز بر هم زنند پس آب را موی را تر کنند چون خشک شود دیگر از نهایت
تا ده پانزده مرتبه اگر با آب و صابون بشویند ادویه که موی را برد یا بند سوتیه زرد را سوخته با آب
طلا کنند و بسنور خام مغز مرو با با ماهیه عجیب الخاصیت و بسنور سرگین و سم سوخته بر سیاه
و سم الاغ مغز او مجموعا با روغن زیتون استعمال نمایند و مولف گوید که در حذاقت طبی
منقدمین را اعتقاد است که چون کنش را با روغن تخم خطمی نمایند در ایام اعضا موی میرویاند
صمغ در پشت دست و بسنور چون دو عدد کردکان را با پوست سا و دوانه خرما یک ق بسوزانند
بمرتبه که توان سائید نمائید که بسیار نرم شود و با روغن زیتون بار و غن گل سرخ و پانزده عدد
مقدم بالند در روی بمالند موی را برد و چهره عدد بدارد و بسنور بادام تلخ و فندق را در تابه
بسوزانند و با روغن زیتون استعمال نمایند در باب خضابات بعضی از ادویه مجربه در این باب
مذکور شد و هر گاه از مالیدن ادویه جرب آبله حادث شود بمرهم اسفیداج و موم روغنها
معالجه کنند و بسنور چون بوره ارمنی تو نوشادر آسنوار نیره با سرکه کهنه طلا نمایند موی میرویاند
و در سه روز بشرط آنکه مکرر از او در ایام سه عشر آزموده است ادویه که منع ریختن موی
کند از آنجمله این نسخه آزموده است سواقی جامع مختار و غیر آن لادن تو مازو و آهک و صمغ
مصطکی آفرو مانا تم کندر آبار و غن گل سرخ خطمی نمایند نسخه دیگر موافق تجارب
و با منع ریختن موی بعث روبانیدن نیز میگردد آمله برگ شقایق برگ مورد پر سیاوشان
سمه سنبل الطیب برگ سرو پوست کردکان تخم چغندر تخم کرفس مصاف با سوتیه از هر یک
دو درم خاکستر ریشه صنوبر اقاقیا مصطکی دانه خرما سوخته هر یک یک ق با یکرطل

ادویه

روغن خیری و شالی آن سه رطل آب بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده هم آن لادن در آن حل کرده
استعمال کنند نسخه دیگر که بغایت قوی است جهت دراز کردن و شقق و سیاه کردن و منع قطع موی
بسیار مجرب است آمله هم آن مازو و آن پوست بلوط آن یکم مورد آن دو هشت طلا را به آب انار نیم لیتر
کردن خیسانیده بجوشانند تا به سه رطل رسد پس صاف و آزموده بر روی این ادویه بریزند برگ
مورد سه آن تخم چغندر به حنا آن پر سیاوشان آن سعد آن کندر آن مصطکی آن تخم کتان لوباده آن
پس سه شبانه روز بگذارند و بعد از آن بجوشانند ثلث بسوزد آنگاه صاف نموده با صد آن روغن
کنجد با شش نرم بجوشانند تا روغن بماند نسخه دیگر که موی را برد یا بند و دراز کند و از ریزش
در ریختن نگاه دارد و بطون اربعه قضیب گاو مخز خشک کرده هر دو در البوزا بنند سوخته الاغ
شاخ چاکش محرق یا سوتیه با پیه خرس خضاب کنند و اگر پیه خرس بهم نرسد با روغن کنجد استعمال کنند
و هم گاه مجموع اجزا متقدم بشم لعیه نیز کافی است ادویه که منع روئیدن موی کند از آنجمله
طلا کردن پیه تازه خرس که مخلوط شر کنند و بسنور مغز سر کوسفند و آهک موی را ساقط
کند دیگر میروید و بسنور موی را قلع کرده بمالند و از مجربات طلا کردن تخم مورد بر ذراریح
و بزر قطونا و شب و افیون با سرکه مصعد بعد از کندن موی و بسنور بعد از نتف موی را آهک
را در سرکه ملیح نموده بمالند و بسنور حوق سنگ است و قدیه و زغ و خون زالو و لوزه کردن
ظرف فخر سنگ کرده بشسته و هم چنین چون زبه الحجر را بنرمی تر بعد از قلع موی بمالند و
نوشت در محلول را زهره گاو و برگ خشک نوشت بخون و طواط بغایت مؤثر است و خون
خفاش و مغز حجر او از مؤثرات قویه است و قدما اتفاق کرده اند که هیچ مسحوق باعث منع
روئیدن موی بعد از قلع آن مجرب است و چون صمغ عرعر را با روغن زیتون بعد از قلع موی بمالند
اصلا موی نروید و مجرب دانسته اند اما آنچه موی را جعد و پیچیده کند خطمی را برگ چغندر با
مازو است و بسنور آرد حلبه و بزر البنج و هر سه آهک و سدر و آهک را با هن اثرات و
بسنور عفص کزمازج برگ سرو و حب آس و بهدانه مرد سنگ کیزا آمله مورد سنگ را هر یک
یک جزو آهک آب بنده یم جزو با آب برگ چغندر استعمال کنند اما آنچه جعودت و پیچیده

مورد را از آنکه دانه ها بهن اوست بر روغن بنفشه در روغن کنجد ممزوج با آب و شیر او با لعاب و طبیخ برگ کنجد
و طبیخ ریشه توت سیاه و سفید او و یه که مورد البستر و بعضی از آن در باب او بیان نکرده اند و شرح وی
در بالغایت نوشته است آنکه تازه را و شیر مثل او آنکه سه روز نگاه داشته صاف نموده بعد به آنکه سه بار
پس در آب صاف کرده و العهد مثلث آنکه زرنیخ زرد و هفت نموده در آفتاب گذارند بجهت یکه
چون ممزوج با دارسیتر و پس مثال کنند دهر گاه بگذارند تا منعقد و خشک گردد در همین اجناس
مقدار از آن در آب و امثال آن مانند آب سرنج و شیره آرد جو صوف و طلا کنند دهر گاه خواهند
مورد را رقیق کرده در انوره فاکتر جوسد زیاده کند و چون صبر اضافه کنند بجهت سرعت فعل
او میشود و چون خواهند به بوئیدن او که شود زعفران و سعد مخلوط نمایند و جهت رفع بوئیدن از
تنویر با قاقیه برگ شفتالو و عجب الفقدت و بستور گل خوشبو و برگ رز و شاسفرم محرق
و صاف و گل و سرنج و سعد و اذخر مخلوط نمایند دوا که چون بر عضو مالند و یک ساعت صبر کنند مورد
انفصو با سانه قطع گردد و بجهت درد نگردد و نباشد بجهت آتش زد و سر که عاقرقرحا و سعد آمیخته کنند
و چون بلک کف پیدا کنجر را کو سپید و داغ نوزد کنند منع بردن مورد نماید

باب هفدهم

در عنولات و منقیات البشره و تحرات و ماسقیل بها و ذکر مسیات و مفرحات برنا

غسول جهت صاف کردن رخسار و شان نیز آرد باقلا ترش بخود پوست دار مغز دانه به
تخم خربزه تخم خیار زبد الجوکل از مغز البوته بهیزه تازه و قدری عسل شب طلا کنند و روز بشوید **لنخه دیگر**
زعفران روناس کندر مصطکی بلسوته با آب پنار سرشته قدری از آنرا با آب گرم بمالند و بعد از
ساعت بشویند **لنخه دیگر** که روز را بغایت سرخ کند و مجرب است گل سفید زرنیخ بلسوته بهیزه تازه
نا هفت روز استعمال کنند زردهای خشک و زعفران مسک سفید مثل هر دو نرم کوبیده روز سه مثقال
از آنرا تناول کند و روی را با طبیخ بادام تلخ بشویند و به دستور خوردن حلبت و سیراب لبان شیرین
بجهت سرخی رخسار میگردد **غمزه دیگر** که در حمام که نه را سرخ کند مستطرح را در سرکه و بعد جوش
داده لیفه را با آب او تر کرده چند بار از پا هم بر وی زند **غمزه دیگر** که بشره را سفید کند و ترق
و سرخ کند و آثار کلف و وسخ و جدری و آثار جراحت و انفطار سیاه را زایل کند و با یک هفته

استعمال کنند

استعمال کنند جهت مجلب منقشر و دل بیار عنصل ۵ فرفیون دو دل مغاث ۴ کلنار ۴ گل سرخ ۴ سرش دو دل
خولنجان دو دل مویزج دو دل مصطکی بازیه ناکول دو دل صمغ عربی ۴ مامیران ۴ زرد چوبه ۴ نبات دو دل
نفاع خشک ۴ آرد نخود ۴ کیزا ۴ آرد برنج ۴ لوبیا سبز پسته ۴ سنغ بوانه ۴ حزول سفید ۵
از حریر بیخته با آب سبوس گندم ۴ شیر و مغز ان ۵ اسفیدباج سرخ مرغ ۵ آب شیر و خشک انجیر و آرد شیره
فرنی بسازند و در وقت جنج با زرده تخم مرغ کتب مالیده روز با آب گرم و همچنان سوخته بشویند
و بر دغم گل حنا را چرب کنند **غمره** که در سرخ کردن کوزه عدس دارد کنند شن زعفران روناس
ترمه صاف مصطکی بلسوته با آب بسیار طلا کنند **دوا که** که جهت رفع زردی بشره و بیرقان مجرب است پر
سیاه ان سرخ ارمنی مرزنجوش حبه بالیخ اقحوان شب ترش تربیخ بلسوته جوشانیده با آب
آن روز را کر بشویند **صفت** دوا که بشره را زرد سپید بیض کند نرده کرنا نانه زرد چوبه
آرد گندم ۵ که از نافه بیرون کرده با آب بسیار صاف نمایند و با آب طبیخ انجیر بشویند **دوا که**
جلد را بغایت سیاه کند و بشوی از سیاهی را زایل کند دو آنکه دو دسنج بلسوته با آب چند بار طلا
کنند و چون خواهد زایل کند دو شنانه در سرکه جوشانیده با آب او بشویند و هم چنین آرد نخود و سرکه
و ترش تربیخ رفع ادمی نماید **دوا که رفع شقاق** رو و لب و نقدرت کند و بغایت مجرب است
موم زرد ۵ روغن گل ۴ روغن فاخته ۵ پیه سر غاله ۵ کتیرا ۵ لعاب بهدانه ۵ موم را
در روغن و پیه اندخته نوفا و غیره را اضافه نموده در هاون بر هم زنند تا یکسان گردد و بجز خرا
اثر قوی را بر مرات چون تیغ آن اضافه نمایند بعد از دیگر و جهت مجرب یافته و لنخه مجرب یا در ضادات
مذکور شد **لنخه دیگر** که بغایت نافع است علک البطم ۴ روغن ارنج ۴ مصطکی ۴ مقرحا با پیه بز ۴
موم ۴ در هر مضاف که ده کنند **لنخه دیگر** جهت شقاق رخسار آزموده است لعاب حلبه لعاب فلوط
لعاب تخم خطمی لعاب بهدانه با روغن گل و امثال آن چند جوش داده استعمال نماید و با آب گرم بشویند
لنخه دیگر جهت شقاق پاشنه پا و کف پا بعد از آنکه موضع را در آب گرم کنانیده باشد بسیار
نرم شده باشد ضماد نماید و هر روز بسیار گرم بوده در شکافها بکار کند مرد سنگ کار را در روغن
زیتون بجوشانند تا بقوام آید رفت رسیس استعمال کنند و اگر فوری خواهند روس نوزن

خشخاش سفید هر یک یک کف مغز کرده آرد گندم زرنباد جهت انفطار هر یک نیم جزو حکیم شاهدانه جهت بستن
هر یک ربع جزو نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و سه وزن ادویه عمل
کف گرفته اضافه کنند و چون قریب الانعقاد گردد بقدر شش جزو بجر البقر را که با دو هر کاو در آب
در کلاب حل کرده نسفته نماید **سمنه دیگر** که موافق حرور المزاج است و مقوی باه است نخود پوست از آنرا
در شیر گاو یکشبانه روز خیسانیده به دستور تجدید شیر کند تا سه دفعه و بریخ شسته ۴ سکر سفید ۴
و گندم ۴ جو مقشر ۴ هم کوبانیده ۴ بادام شیرین ۵ اضافه نموده بکوبند و هر روز بر آن آب و شیر بیخته
تناول نماید و در حمام دلک کند **سمنه دیگر** که با تجربه بغایت مؤثر است بچه بکمل عسل که
بر بر بنا در دو باشد در سایه خشک کرده هر روز یک آن را در آب گرم ۵ آن ساده
با آب ساده یا لوده طلع موده بنوشند و اگر او را بدون طلع بر با لوده مزوره پاشیده
بنوشند انفع است **لستین** عضو مخصوص مانند بازو و ساعد و قضیب و سرین باید عضو
مخصوص را بشیر تازه مالیده یا کنجد بجهت رسیس این دو آنطلا نماید و بعد از یکشبانه روز با آب
گرم شسته و بدستور اول باز طلا کرده خرا لین را از گل شسته خشک نماید و بسایه و باد و غیره
کنجد نیم گرم طلا کنند و بدستور علق را که زلو نامند در نار چه که در جوف آب باشد کرده بکمال
ناخنک شود و پس سایه طلا کنند و این از مجربات است بهمین دوا که بجهت سطبر کردن قضیب و
نمیرسد و هر گاه در نار چه آب نباشد قدری سرشیر از آن کنند و بدستور بالیدن عضو بشود و بعد از
آن زفت اندهن و بعد از نخ کندن و باز آنچنین و تکرار عمل نمود کرد بجهت لستین انفصو
میگردد و بدستور دو عاقرقرحا را نرم سایده با سه آن نیم لزوجه بیاز عنصل خام مخلوط کرده
بر قضیب و امثال آن مکرر بالیدن باعث لستین میشود و آزموده و مجربست **ادویه که** هر آن
آورد و آن عبارتست از لاغر چون فربه خواهد که لاغر گردد باید صبر و جوع و عطش و قلة
اکل نماید و بقول و تربیه ها و غذا ماکول نورد و بدنه نماید تناول کند و بیشتر غذا را و نان خشک و
نان جو و امثال آن باشد و ریاضات شدید و کثرت استفراغات و مدرات و تعرق بسیار
بغایت مؤثر است و از مهزلات قویه آنست سیدن سرکه و انگابین است که نشاسته نبوشند **مضرات**

رطبه و شیرینج و پیه حرکه رسعفه یابسه و شور صغار و ادرار حرکه را قوی باشند و شبیه است بسفیه یابسه
چه قوی‌تر از سطوخا هر باشد و سعفه خالص نرست و آنچه جرم او محلی در رسعفه متفرق کند ساعیه نامند
و آنچه سفید و شبیه به آبله باشد و پیه فارش البته و سعفه یه و آنچه با التهاب و حدت و وجع و
قلیل العدد و در زرد آب تراوش کند بلخیه و نار فارسیه و آنچه از جلد تباکل لحم رسد جمره و آنچه
تباکل نرسد عقد نامند و آنچه صلب و مستدیر با حمرت و در باطن قرحه او دانهای شبیه بدانه
انجیر باشد بثنیه گویند و شور متقرحه که جلد را تقبه دار کند و رطوبت شبیه بکوشت آب تراوش
نماید جرده نامند و شور پاره قرحه که در سر هم رسد و با خارش باشد و پوستهای سفید از او جدا
گردد و مثل سوخته ریزد دسعه نامند و فسر از لحیه است و آنچه با رنگین موی سر باشد و جلد را متفرق کند
خرار و ابرنیه گویند و معروف بکیه است و شور غیر متقرح که گاه بسیار ریزه و متقل بهم و با حمره
و خارش باشد سرخ نامند و چون قطعه قطعه باشد نبات اللحیه اگر بر رو اد و رشب و بعد از خواب
مر باشد و بفارسی ابرو گیر خوانند و هر گاه با اقتصال و خارش و کودت لون باشد جرب یابس
گویند و چون متفرق و بر آمده و ریزه رنگ باشد نایل نامند و آن عدسیه و لحمیه و حنطیه و
مسماریه و مشکوسه نیز باشد و چون شور سودا در مخصوص باساق باشد از جنس ده و دوالی
بلم نامند و شور شبیه بسر بار خار بغایت کوچک و جشکر شبیه دنند و لدغ و رحصف
گویند و شرط است در تا بیز ادویه کلف و نمش و بهق و امثال آن که بعد از حمام با آنشیا موضع را
به بخار آب گرم بدارند و بمالند تا سرخ گردد پس ادویه را ضماد کنند چون بعضی ادویه مجربه در مواد
مذکوره در باب ضمادات مسطور گشت در این باب بر طراز آن مرقوم میگردد **دوائی** که جهت کلف
مجربست از زرد و ارزه و هر گاه دهن بوده با لند و بسوزند تخم خرزه و دلی مقشر بادام مر هر
حب الجلنار خاکه زیتون نیم آب سرشته اسفناج نامند و بسوزند جهت کلف و نمش و بهق نهایت
نافع است تقمیه مرس و تخم شرب و تخم مرزه تیز کی آ و قسط تلخ آ و بادام تلخ آ هر دو از هر
فلفل آ اشق آ و تخم که مجموعا با آب عصفر بسرشند و بسوزند جهت ازاله کلف و نمش و امثال
آن آزموده است بیخ سوسن آ سرکین کنجشک آ قسط تلخ آ با آب و سرکه طلا کنند در روز دیگر

با آب سوس کنند و بشویند **دوائی** که جهت رفع بهق و برص الیدان خوش کرسی جوبه و صمغ محلول بسرکه و
اشنان سبز و تخم خرزه در حمام از مجربات بقراط است **دوای دیگر** با فلا سفر آ سرمه سرمه
تخم ترنج خرزه تخود پست دارشیشه از هم یک جزو زرنیخ زرد و سرخ دو جزو دانه زرد
مصطکی بورق و نیم آب بیاز و امثال آن طلا کند **دوائی** که جهت جیدان و رفع فار بغایت نافع
است از زرد ثبات مقشر بادام تلخ با آب عابون بالند و بسوزند آن را در سرکه حاد خورده طلا
کند **دوائی** که فار با دو نجاتیه را رفع کند و دسم را قلع نماید کند لوبه صبر زرد دابوتیه با سرکه
استعمال کند و بسوزند مرد سنگ سفید کرده را با پیه مرغ بالند و هم چنین زرنیخ را با آب کنند طلا
کند **صفت دوائی** که جهت جمیع فار و خوان مرده و جیدان نمش آزموده است مقشر بادام تلخ
آ صدف سوخته آ حرف یاما آ تخود مقشر آ کرسنه آ ترمس نیم آ ذهب المجر آ اشنان آ اشخوان
پوسیده آ از زرد آ ثبات آ با آب عصفر استعمال کنند **ایضا** جهت سعفه رطبه عفص محرق و دم
بار و فرنه بالند و بسوزند با دام تلخ مازو زرنیخ و سرکه حاد کنند و بسوزند توتیای نحاس آ مرداسنگ
آ کندر آ سبت یمانی آ زرنه طوبیرا زاج آ خاکستر چوب رز آ صبر زرد آ بار و فرنه گل سرخ
و سرکه بالند **دوائی** که جهت سعفه یابسه نافع است و بسوزند جهت رطبه و خراز و جرب و قلاع
دفوها و رنگین موی و داء الثعلب مجربست شیاف مامیثا آ عفص آ فیلزهرج آ آرد چوبینم لوز
با روغن بادام تلخ ک لاورد و غنم خردل ق ل با ماصنعه استعمال کنند **ضماد** جهت جرده و سعفه رطبه
و قروح و سخه کشنیز خشک ده ی گل خشور ده ی بکلنج ی برگ حاد ده ی با سرکه در روغن گل سرخ
حاد کنند و چون بیخ سفید را کوبیده با سرکه حاد کنند و نصف وزن بیخ کوکرد اضافه نمایند در
حمام بالند جهت ثبات اللحیه مجربست **دوائی** که جهت ثبات اللحیه نافع است صبر زرد و قرحا عفص
با سرکه و عسل بالند و بسوزند زرد و سرکه و لوبه و حنا و زعفران نهایت مفیدست و آرد سیدان یک
درهم قلقطار با آب سرد از مجربات دانسته اند و بسوزند طلا نمودن آب بلید زرد با صبر زرد
و آنچه با حرارت باشد ایدان آرد جو با آب کنند و بسوزند آب برگ و حبت به جیدان
و جوش ربنه از مجربات است در سرعت رفع نماید **دوائی** که جهت جرب و حکه و عجب الاثرات

آهن غیر متقرح آ بلید زرد غیر متقرح آ نوشادر آ زیبق مقتول آ در روغن کنجد بجوشانند با فلفل آن بالند
و نزد یک آتش عصفر را بدارند و هادی که از حرارت آتش بلند شود باید مکرر طلا کنند و بعد از اکراه
موقوف رشت و قرح کرده اند که این تدبیر در کیب زایل میگردد و جهت حکه که از حرارت مفرط باشد
طلا نمودن مقشر تخم مرغ نافع است با زرنیخ آب کرفس با سرکه بسیار مؤثر است **دوای**
دیگر صبر زرد و دل نشسته با آب کاسنی آب کرفس با سرکه بسیار مؤثر است **دوای**
هندی که در جهت برص و بهق سفید تازه مجربست قسط تلخ سیلیخه هند زرنیخ مرغ فلفل زنگار تتیه
با سرکه در ظرف مس سایه گذارند و بعد از یک هفته بالند و در آفتاب بنشینند و بسوزند طلا
کردن نوشادر با روغن تلخ مرغ نافع است بار زایل میکند **دوائی** که برص و فار زهر را زایل کند
شیلیخ سیاه جنشلاهر مداج سیاه نه نگار زرد فاپوت فارشقایق پاسوته با سرکه مکرر بالند
و بقرص نموده اند که مجربست **صبغ** دیگر از سیار منقول است که آنچه قابل رفع باشد زایل
میکند و آنچه علاج پذیر نباشد یک ی برگ اصل جلد سیدار رد و از جلد اسرار است زهره گاو کرمنی
سوخته گاو زرعفران اشهب جنشلاهر شبطرج فارس پوست بیخ کبر با تخم او پیه فار نارس مازو تر
سوخته از هر یک یک جزو نرم بسایند و حنای عفاب و حنای لنبه جنشلاهر بستو الماء بخورد آن دهند و پیه
در سایه تا بیرق آفتاب خشک شود و مکرر با خود نهار مذکور بسوزند و تر و آب بنیه نادر رنگ مثل
و زرد صفر کرده و در وقت جرب با سرکه تغیر کرده و صبح و شام بر دل شقق بالند تا سه روز پس از آن
بشویند و هر گاه تغیر رنگ زیاده از حد داده باشد بر روغن بنفشه تدهین نموده بحمام روند و روغن
بادکان نیز برص و بهق سفید را رنگ میکند و حرف با خون خطاف بیضه رنگ میکند که هرگز
زایل نشود **دوائی** که جهت قوات قوبا متقرح نافع است کندر زاج کوکرد صبر هر یک یک جزو ضماد
با سرکه استعمال نمایند **دوائی** دیگر جهت قوبا بغایت نافع است شیاف مامیثا کندر زرنیخ الجر کبریت توتیای
نحاس لوبه از هر طریق سفید نرمس اشق با پاسوته با سرکه طلا کنند و بسوزند خاکستر سر سوخته
عسل جهت الطفال بغایت آزموده است و بسوزند جهت البان و سرکه بسیار مؤثر است **دوائی** که
رفع تالیل و جیدان مجربست کوکرد زرد و زرنیخ زرد و شوتیز خاکستر عقرب پاسوته با نشاء

باباسر که کلکند و بستور بمزة الظفر آورا باسرکه چند بار بمالند از مجربات است و بخور برگ سفید دراز
عجیب است و بستور حماد شوینیز با بول مجرب است و بستور بازهره بر حبت دفع شل و نقام
برگ درخت نار و برگ حنظل و برگ مورد و برگ کاذی و قضیب الزبیره و برگ سرو و دارچینی
مغروه و مجوجه با روغن قرطم و روغن زیتون نافع است و روغن ترب از مجربات است و فلک آسیا
با عدس پخته و مکرر تجربه رسیده و بستور سیاب کشته عجیب المنفعت است دوای مجرب کندش زرنیخ
سرخ زراوند طویل فطران مویز سیاب مغسول بسویه بازهره کاو بمالند باب
نوزدهم در مطیبات بدن و عرق مضیقات فرج و ملذذات جماع و
بیان غوالیه و عطریات که بورهان را خوش کند چون این باب جضو تعیین نمای کات مشتر دارد
بناء علیه لازم است که شطری در اصول گفته یعنی از آن که در توافق و امثال آن دفع عظیم دارد مذکور
گردد مراد الله ذاد عمل و تقاربی نوع در آمده است و عده در نخ الطیب توافق طرفین است در فرح نکاح
بقدر وسع و قدرة الجماع اتفاق نموده اند که هرگاه عنق رحم و قضیب موافق باشد تکلف در موافقت
طرفین و دوستی میکنند و بستور هرگاه عنق دیگر در طرفین نباشد در توالد نیز تکلف نمایند و این
اصل عظیم و محقق است اما استدلال برین منوال است که مردان زنان را قضیب عنق رحم کمتر از
مقدار ستش انگشت معتدله و بلند تر از دو انگشت بخناشر و متوسط بعد زنه انگشت است بعد از
موازنه انگشتان مرد و زنان موافقت و مباینت معلوم میگردد و طویل یا قصیر مباینت بمرتبه آنست
که بملذات اصلاح پذیرنیست اما میانه و قیصر طویل یا متوسط بقدر تدبیر پذیر و دوان به
مطیبات و مضیقات فرج و موسعات قضیب استعمال غوالیه و عطریات و خوشبوئی گفت که بورهان
است صورت پذیر میگردد و غالیه از مخترعات جالینوس است که جنه ملکه یونان ترتیب داده و
اطیاب اقسام است قسمی تعطیرات در عرقها مثل عرق قنه و بهار و صندل و امثال آن و قسمی غالیات
که ادویه عطریه و مقویه اعضا آرا با روغن بان بجوشانند و بمشک و عنبر تقویت نمایند و قسمی
ذرورات عطریه است مثل عبیر و امثال آن و قسمی لوبان است مثل روغن گلاب صندل و نامه
آن و هر یک از عرقها و امثال آن در قسم اول و دستورات مذکور است و بعضی غالیه را تعطیر و دستور آن

دوای ام

و حجر الرخام در روغن بان داشته اند و طاهر آنست که قسم شبه و انجه در ادویه مفرده بیان خواص آن
نموده اند مخصوص سیاه و آن را دادویه مذکوره بوده باشد غالیه منسوب بجاشنه ایضه منسوب
بخشیوع است از ترا کیب نیته اهرس جهت تقویه بدن و خوش بو کردن و تخلیق اورام و اکثر
امراض رحم و تفتیح سده و ماغ و صداع بارد و نزلات و حمول و جهت تقویه ترحم و سیلان و
نفخ آن نافع است قرنفل و ارجنی گل سرخ هر یک بجزو سنبل الطیب سیاه عود هر یک نیم جزو نیم
بریان بجزو نیم از حریر بخته بارده وزن آن ادویه کلاب سه روز خیسانیده آب مورد را
بجوشانند تا ربع رسد و از آن یکوزن ادویه اضافه نموده کلاب نموده مجموع را بآتش لیسار
نرم بجوشانند تا ربع رسد عابس صاف نموده لوزن آن روغن بان و عشر آن از مایه مخلوط کرده
در شیشه کرده یکهفته در سرگین تازه دفن کنند تا غلیظ گردد و اگر غلظت عسل رسیده
بیشتر باید دفن نمایند و بعد از آن باذاهر یکدرهم او بجهت مشک و یک حبه عنبر حل کنند غالیه دیگر
از اسرار مخزونه است و در دو ظاهر مخلوط یافته شده از آن لار عجیب شده نموده اند از انجمله
آنکه چون مسوح و موافقه نمایند بدیگر بر عشق گرده و بیلی فراش گردد و در هیجان طرفین و لذت
جانبین کمتر که عقل بر نماید و جهت قلع دلغوه و صفدر و دوار و درد مفاصل و کمر و جمیع امراض
بارده رحم نافع است و بازهره خرگوش جهت حمل عاقر مجرب است دادن جعفر مبتول کی بر قفر الیهود
که در سواحل بحر یافت شود زعفران قرنفل هر یک بجزو نرم سحق کرده بسه وزن آن ماء الحلاوت
سه روز در خاکستر آتش دارچینی دهند پس چهار روز دیگر با روغن بان بجوشانند و زهره
مرغ و زهره بز سیاه هر یک بجزو و مشک و عنبر و سلک هر یک با ذاهر در هر یک جهت اضافه
نموده در ظرف مزج یافته چهار روز بگذارند دوای را بجهت بدن و عرق تخوش بو کنند
سوسن نعناع مرزنجوش برگ سیب بسویه جوشانیده صاف نموده سعد برگ مورد بو سرخ
برگ ترنج صندل خیسانیده نرم سائیده اضافه کنند و روغن مورد با روغن گل بجوشانند
تا روغن بماند ایضا جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران صندل سلیخه سنبل بنات بماند قر
صاف مشک گل سرخ هر یک سه جزو بجزو کافور نیم جزو با گلاب قرص سازند و استعمال کنند

ایضا جهت بدبوئی زیر بغل که صنان نیضا حوصله معقوله نامند باید موضع را با تیغ خدشه نهاده نموده و این
دوا را مالیده تا خون بقدر رفع شود و بعد از یکشبانه روز موضع را بشوید و بطریق نموده اند که دیگر
عود میکنند و حجر بست رسیس خاک محرق زاج نوشادر محرق زاج فرعونه محرق زعفران هر یک
جزو در بار گلاب و آب مورد تازه سرشته قرص سازند دوای که جهت رفع بدبوئی عرق بغلست
مؤثر است مردم هلک نوشیاه معمول خاکستر برگ سپس که مژده کوبند و بر تمکین نامند قرصاف
صبر رازد گل سرخ بسویه با گلاب و امثال آن طلا کنند و در رفع بدبوئی کشتان با شبش برگ سیب
تازه از مجربات است ادویه مجربه که قطع عرق مفرط کند از انجمله دهن سفرجلات که آب به را
با ملک آورد و غم کنجد به جوشانند تا روغن بماند و بدستور صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند
اما ادویه که باعث ضیق فرج شود از انجمله حمول است که جالینوس ترتیب داده و هفت منافع
دارد و موجود است تضییق و تقویه عنق رحم و تشخین و تطیب و اکثر از ال زن و ضد مواد
از قدمین و جذب مضر مرد و سد اسباب سیاه مرزنجوش صعتر تر کندر اذخر گل سرخ پوست انار
ترمس سنبل بسویه با روغن بان و امثال آن سرشته با لثه اول روز حمول کند و بعد اخراج نماید
ایضا شکر فرنفل مر مازو استخوان سوخته با آب مورد سرشته بدستور استعمال نماید حمول
دیگر که سریع الاثر است عود سعد را ملک رسیس اقاقیا قرنفل زرد هر یک بجزو مشک عشر خرد
با آب به یا آب مورد سرشته استعمال نماید ادویه که چون استعمال کنند جماع و ولادت باعث تسویع
نگردد و دندان بیست سال است بزصعتر فارسی جزیره مثل سرطان بحری موی خرس هر را باید
سوزانید و با روغن بان سرشته در رحم بار بقدر یکدانگ با لثه حمول کند دوای که
چون زن منقطع الحیض استعمال کند هرگاه حامله باشد تقویه جنین نماید و هرگاه کسب علتی منقطع
شد ادرار کند جنه پیستروج اسپون تخم کرفس بسویه سحق نموده یکدرم را با شراب مزروج
بیاشامند دوای که تضییق نماید مناسب بکارت باشد کندر مازو کفار پوست انار دانه خرما
سوخته قدری بلوط صعتر تر حب البلوط دانه زعرور در شراب خشک کرده که طرطرا نامند
با آب به ترش سرشته استعمال نمایند و در این باب در فرزجات بعضی ادویه مجربه مذکور شد

اما ادویه

اما ادویه ملذذه از آن جمله این ترکیب بغایت باعث لذت طرفین است پیاز نرگس زهره کاو
مویز سنقر عاقرقرحا بسویه در بین جماع بر قضیب طلا کرده بعد از خشک شدن مباشرت کنند و
چون بر عانه بمالند بغایت لغوط آورد مسوی که بغایه مؤثر است بسیار باعث لذت طرفین
میگردد کیابه زنجبیل عاقرقرحا سعد هر یک بجزو حصل ابان که بغایت حس لبه گویند کزبره هر یک
نیم جزو با آب دهن طلا کنند و اگر نیم جزو زهره مرغ اضافه کنند بغایت لذت افزا زن میگردد
مسوی دیگر که دهن تر دارد عاقرقرحا و دارچینی هر یک یکدرم سکر جهت تمسک سرشته جهت بسیار
و در وقت جماع در دهن مدهوده بر قضیب بمالند و بعد از جماع مباشرت کنند مسوی که در
تقویه قضیب عنین بغایت مؤثر است پیاز عنصل پیاز نرگس هر یک نیم درم قیصر و پست و اشک مثقال
روغن زیتون و قدری آب مجوشانند تا نهار شود و آب سوخته و روغن بمانند پس صاف نموده زهره
کنجشک و تخم انجره عاقرقرحا زنی خوسی سرخ از هر یک یکدانگ خبیر نیم ای اضافه نموده مکرر بر
قضیب و عانه و انثیین مماد کنند و اگر موبیاره و امثال آن و زهره مرغ و مانند آن اضافه کنند
باعث تقویه آن میشود و چون سورنجان و مرصاف مخلوط کنند بغایت مقوی و از مجربات
و چون سه درم پیاز نرگس یکشبانه روز در سرشیانیده پس سائیده بر ذکر عنین
مالند و کشته طلا کنند مجیب المنفعت است صفت ادویه که چون مسوح نموده مماسه نماید باعث
تضیق و فرحت طرفین میگردد سفیداب افیون بیروج کبد خنزیر عنبر محرق مایه ران زهره
خرس و دندان سوخته مشک شتان سنبر سوخته سرگین کبوتر مجموعه و مرکبه و منفرده یکدانگ
و انگشت از سائیده با آب بطلا کنند و اگر بر باطن زیر جامه مردانه کنند قدری از آن ادویه
طلا قضیب ای کرده با هر زنی که مباشرت کنند باعث نفرت زن میگردد و بعد یکه دیگر بمالند
او رغبت نماید ادویه که باعث تسویع فرج گردد که اصرار رغبت بمباشرت او کند
نصیب العنصل سیاه چوب بلم تخم لسان الاوز تخم خشخاش هم با روغن زهره کفتار
در روغن زیتون بسویه با زهره کاو و نیز سرشته خشک کنند و قدری از آن در روغن زیت
حل نموده حمول نماید و در هر سه ماه یکبار استعمال نماید صفت حمولیکه چون بردارد تا سه

ماه رحم را بدو متحقن کرداند و بعث نفرت مردان کرد بسبب قضیب الزریره فقاع از خرشاه دانا
فرقفد جزو لوسط بخرین سیخ سائه جاوشیر با لفظ سفید سرشته بهمان باید اما ادویه که جهت
بچه که بدو بنا بالت نافع است و نکهت ما بیگوراند از آن جمله جهت عنبرات که در باب جبوب
مذکور است و از تحرکات جهت عدید ندارد دیگر این دوات که منع بالات ایلاء نفقه مشود و تجربه
رسیده است جوز بوا هر فوفل کافور قرفه زاریخی خولنجان هر یک یکدانگ مشک ثلث تم با رب
به سرشته حبه کرده در زیر زبان نگاه دارد و بدستور خائیدن پوست ترنج در مواد حاره
مضغ کشنیز خشک نافع است و هر گاه خواهد جبوب مقطر در دهان مرغی بماند و حلال شود باید
عنبر و قدری موم بیاید و حصی لبان را در عسل با شیره نبات در قدر مضاعف حل نموده و او و تخصوصه
را با او سرشت الله اعلم **باب بیستم در ذکر خواص عزیمه و اسرار مکتومه** از ثابت بن
قره منقول است و بتجربه مجربین رسیده که چون مراره بوم آن ع ا ا ا ا ع ع و خنیس فقند
را بر روی آتش نرم جوشانیده با چرب ساب چشم اکتحال نماید قوة باصره بهتر رسد که در شب
اشیا را بدستور روز بیند **ایضا** بدستور فرموده که چون ب ی ی ی ی ا ا ا ا آب
خشک کرده اکتحال کند مشاهده روحانیات نماید **کحل اعظم** سبب بدن روحانیه
شود چشم بکحل دلارای و چشم بکحل ه ه ه و چشم بکحل و غراب چشم بکحل و کرسیاه
جرجیر چشم بکحل عدد فراخ الخطا لطیف همه را در سایه خشک کند در موضعی که آواز مرغ و مس
بآن نرسد پس با عسل آتش ندیده خمیر کرده در زیر کاس مس یا قلعی یا ظرف زجاجی در آتش
گذاشته دو روز او را بگیرد در وقت طلوع آفتاب با میل چوب سدر اکتحال کند و نصف
النهار دیده را بگشاید و باز نصف اللیل اکتحال کند و دیده را بگشاید روحانیان را
مشاهده کند و اگر چشم بوم و مراره او را با بین کحل ضم کند جنیان را به بیند **فی الحب**
ایضا منقول از اوست که چون کل بخدرا ا ا ا ع ع ا ا ا ا ع ع ا ا ا ا معجون کرده با قدری شیر بز
ع ع ا ا ع ع دهند در دو تر که قدر رسد که بی هوا آرام کرد و بدستور هر گاه ندکور اول
را با قطره از خون سر بشت و سنگی و قلیلی آب دهان دانند که عرق جبین و قطره خون

عنیس
ا ا ع
ذ ع ب
کرکی

ه ه ه بشیر نیک منفیا الطعام خود بکند در محبت بیقرار گردد و بدستور فرموده از مجربات مشهوره
که چون تخم مرغ را سوراخ کرده و سفیده را با تمام اخراج نموده از م ا ا ا ا

خیسیده شود و در آن بریخته بگذارند که خشک شود پس بسوزاند و بنفشه را بجوشانیده تصفیه نمایند
تا هر مرتبه آنکاه کنند م را بعد از خشک شدن در شیشه ضبط کنند در وقت حاجت از یکدانک تا دو دانک
اوراب ایده بنیاشند و هر رفع آن بسوزد ت که مذکور شد **خواص سنی** کلها جهت
خوردن ۵۱۳۱۴ ۵۱۶۵۱ ۵۴۱۳۴ پاشنید جذام آورد ۴۱۹۲ ۵۱۳۱۲ او صورت
کورت شربا لتقویة الذکا چون تخم مطرزه را در ۵۴۳۴۳ که آن ۵۱۶۵۱
تخم زاید مانع ۲ آلوده بشنده از خاک حلوا ساخته عرس مانند و طرفی معمول
آب دهند تا مرتبه بیار آرد هر که از آن تناول کند و نور عقل و ذکا و صحت عرس و علم
با مور مخفیه بمرتبه بقصور رسد و ظنون در او یکا او تخلف نورزد و قوت حافظه بغایت قوی گردد
و چون تخم قمر بزه را در کاسه سر ۲۱۴۹ ۵۴۳۴ که تخم را بمغز سر ۱۳ اغ آلوده
عرس کند خوردن مغز او بلاوت و لحق عجیب آرد **سر دیگر** اکتحال ۴۱۹۷ ۵۳۶۵
۵۱۸۹۳۴ صورت کور مردان المرسوخته او نیز همین اثر دارد **دیگر بخور** نغز سوتر
وحشی و اهلی مجرح نظفه نسبته در رحم ت **سر دیگر** شرب دو درهم سر ۵۴۲۴ عبث
جنون و بیهات ت ۵۴ ۴۴۴۵ ۴۶۴ صورت جنون و قطور
آب پونه در دماغ آن رافع ست آن شرول خلدر را در اعلی عضو دماغیات بخورانند
خاصیت حزدل چون بر یک کف حزدل سرخ آید و عدد مفاتح الفیه را بخوانند و یکصد و بار
یا مبین گویند و باز آید را یک بار و صد و دو بار یا مبین گفته تا صد مرتبه تمام شود
و حزدل را در خانه که کمان دفینه داشته باشد فشانده در خانه را به بند و روز دیگر حزدل
را در موضع دفینه جمع یابند مجربین اسود چه این امر را مجرب دانسته اند در کتاب بتر
الاسرار مذکور است که چون گربه سیاه بدنش را در جایی بسته تا بسیار گرسنه شود
و در سر و رفتن کاوش یک طوعا و کرها بخورد او دهند و معلق بیاویزند و طرفه در
محاذات دهان او کنند شده روغنی که از دهان او به جگد در زیر کاسه دو ده روغن را
گرفته در چشم کشند دفایل را مشاهده نمایند و از عجائبات مستمر دوات و بستور بیان

نموده

آب سرکه و فلفل بخشانیده مذکور است و چون پیه روباه را بر جوشانیده در خانه
نصب کنند جمیع کلیک آنجا نه بر آن چون جمع شوند **کحل العجایب** که چون آنکحال نمایند
و بخوانند غرایب بسیار و دفاین و مخفی غایب که مراد باشد به بینند منقول از سر الاسرار است
زهره گربه سیاه و خون سگ ۴۷۱ ۳۳ رخشک کرده بعد از تحقیق طبع آنکحال نمایند
حضور صاحبان با بیت هلیله زرد و خلوط سازند و خون کبوتر خشک کرده و میعه و پیه گرگ
را با سوتیه بخور کنند **باب بیست و یکم در بیان بعضی از رسائل** از مطلب
باصطلاح اهنود رسایین بمعنی کیمیا میدان اشد آن مخصوص است با دویه و ترکیبی که باعث
حفظ صحت و طول عمر و تقویت قوای و اعضای رئیسه باشد و اکثر ترکیب و تدابیر آن
در امزجه سکان اقلیم ثالث و رابع و خامس موافقتر ندارد بنا بر علیه در اقلیم مذکور مستعمل
نشده و طریق یونانیین بسبب مناسبت ما طبع گرشته است و حقیر آنچه اقل نمایه است
دانسته بنحو بیان عبارت نمایم از آن جلد رسائل کند هیئت که عبارت از کوکرد
باشد و الواجب و اشاره باوست و طریقه آنست که کوکرد سندر سبی را نرم کوبیده در مرتبه
آهنین با روغن کاو در بقدر یک او را بجوشانند باشش نرم که خشک و از خرقه که بر سر کاسه شیر
تازه کاو دسته باشند صاف نمایند تا مصفای او دانند شیر کرده سفید و شاید سنگ
زعفران کرد و بر یک شفاف صاف کرد پس چون خشک نموده ضبط کنند و این مرتبه
به کنند هیئت منقود بجنس قسم مستعمل میکرد **اول آنکه** هر روز یکدانک او را سائیده با یک
و قیه شیر تازه کاو در مزوج نموده ناشتا بنوشند و تقریع کرده اند که چون هر روز مداوم
کند بهق جرب و قروح زائل گردد و در دو ماه تقلیل طبع و حفظ صحت کمتر نماید که هرگز
تغییر مزاج و مرض بر او طاری نگردد و در سه ماه صحت و تقویت قوی و حواس و ذکا بحد اقصی
اصابت کند و در یک سال ضعف پنبه و پیری را زائل گرداند **دیگر آنکه** هر روز یکدانک او را
با یکدرهم از هلیلات نرم سائیده بروغن بلاذر که از تخم او گرفته باشند جرب نموده
ناشتا تناول نماید تا چهار ساعت غذا نخورد که میل نکند و بعد از آن از اغذیه لطیفه

تناول

نموده که بگیرند ان زاغ ۴ ب ۸ هر دو را در آب خشک کنند بعمل بعد از حق آن کتمان نمایند
کنوز تحت الارض را بیابند کما ایضا شیخ بعلیخ در خواص الحروف فرموده که چون بر حریر سبز این شکل
را بنویسند بخون مرغ سیاه خنکا و بگردن مرغ سیاه یا کبوتر سیاه به بندند و فرس سیاه را
گوش او بریزند و چشم او را بسته سر دهند جائی که دفینه باشد بسته و چون بر گردن خروس
افرق ازرق صفحه نقره را که این شکل نوشته شده به بندند جائی که دفینه باشد سنقار بر زمین زند
خاصیت نوشادر چون نوشادر را احد بنفه کاغذ را با آب نفتها کنند و در حوالی خود نگاه دارند
هوام بر اسون آن نگزند و مجرب است **از خواص طلق** طلق مغلول را بابت بلا و حظر و طین
مغره و سرکه و سفید بیخ مرغ بر عضا بمالند مانع سوزانیدن آتش است و از غرایب خواص
عاقر قرحا است که هر گاه او را با نوشادر بر کام و زبان بمالند دانش درد دهان گیرند
دهان را نشوزاند **جهت قضاء حاجت** چون سرخ داک شیعان را با دود کنند بخور
کرده در شب چهار دهم ماه در لته بسته در زیر جامه خواب بگیرند در خواب تصرف نمایند
که از جنب او جواب گوید فطر که در زیر خرم شراب سرکه بر دید لوت او قاتل است
و نفع جوف خشک او صورت بهوش مفرط است **جهت آمدن باران** چون آنقدر عدد عجل را
که خفف گویند در زیر طاس مس سرخ حبس کنند عجب بر دوت هوای حاره و باریدن باران
میگردد و با خود داشتن دندان روباه مانع فریاد سگ است و مجرب دانسته اند **از خواص**
سگ ابیض چون قدر بر دانش بشم بر یک مثال سگ ابیض صورت لسان نقش کنند تعلیق
او رافع جمیع دردها باطن است و بر گردن جهت خناق و بر معده و مرجهت تقویت معده و رفع
درد آن و بر ران جهت عسر ولادت و بر دست و آتش جهت رفع محرق و صاعقه و چشم
مؤثر است **رفع نشنگی** و خرش حجر الدیک سگ است که در سگدان خروس باشد در دهن
داشتن او رافع تشنگی است و شراب او رافع خرش و دوس است **حفظ حبوب** و مرزوعات
چون از بیوت کفار بیاورند ساخته حبوبات را بان کیک کنند و بعد از آن بکارند از جمیع
آفات محفوظ مانند و مادامی که در انبار باشد آفتی باو نرسد **رفع سلس و کمیک دارجه**

تناول نماید تا نشاط و بدین طریق سلوک نماید موی سفید را سیاه کند به بخور که دیگر سفید نشود و جذام
دفع و تشنج و سل و سعال قدیم و بواسیر را رفع نماید و مدت فوت باصره و قوت سمع و حواس
بغایت قصور رسد **دیگر آنکه** هر روز یکدانک او را با یکدانک طلق سیاه حلوب بکس سائیده
با روغن تازه کاو حب نمایند استعمال کنند تا یکماه بدستور مانع مذکوره را مشاهده کنند و از
شرایط استعمال حسب سرین است که اول تنقیه نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و لبنیات
و آنچه در او حرارت غالب باشد و از سبزیها و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفس اجتناب
کنند چه هر گاه بشروط مذکوره عمل نمایند باعث هلاک و امراض مهلکه و صعبه میگردد **دیگر آنکه**
رسین ترجمه آن عبارت از هلیله است و طریق آنست که سعید و شخت عدد هلیله
کابلی بزرگ آنچه را در ظرف سفال مانند کوزه کرده بول گاو ماده بر آن بریزند که بقدر
چهار انگشت او را بپوشاند و سر کوزه را محکم نموده در زمین پاک دفن کنند به نحو که سر کوزه
بیرون باشد و تا قریب بیرون نهفته گذارند و هر روزه ملاحظه کنند و هر چه از بول کم شده باشد
اضافه کنند تا هلیله نرم شود پس هر یک را دو نیم کرده دانه او را اخراج نمایند و بر سنگ
منقر را که ابو الارواح عبارت از اوست با کوکرد منقر مزبور با سوتیه از هر یک نود
درهم بسایند تا یک کرد و در قدر مین کل حکمت گرفته در دیگ بر دیگ یا خاکستر
باشش نرم گذارند تا منعقد شود پس بسیار نرم سائیده در جوف هلیله نیم درهم گذاشته
لفیفین ۱۱ هلیله را بر سیاسنیه مستحکم نمایند و هلیله را در ظرف پاک کرده غسل کفک قوت
بر آن ریزند بقدری که از او بپوشاند و ظرف را در زمین پاک نگاه دفع کنند بعد از
آن چون بیرون آورند حباب مزبوره در اجرام هلیلیات غوص نموده اثر از آن
نمانده هلیلیات مرتبه شده باشد هر روز یکعدد را تناول کنند و تا چهار ساعت در خوردن
غذا تاخیر کنند و بعد از آن شیر تازه کاو و زرده طبیعه لطیفه و کمان و شکر و گوشتهای
لطیف تناول کنند و چون یکسال مداومت کنند بدستور که مذکور شد جمیع منافع مزبور
سابقه داده از سیاه گردیدن موی سفید و زیادتی عمر و تقویت قوتها و رفع

بر رقوت و اعاده شباب و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریزی مشاهده کند **صفه زبیق** منقر
زبیق را در ماول مسکه یا زجاج یا بزجاج یا آب گیاه بیدانجیر بسایند با جرم و سیاهی از آن گرد
پس با آب گیاه عنب الثعلب بسوزن تحق نمایند و در تربیع با آب نقیع بهلیله بسایند بعد از آن سه
کرده بهای او را با آب خالص در یک سنگ بالش نرم بجوشانند و هر چند آب تبخیر
رود تا یکی طلی دیگر بتدریج بر آن بیفزایند تا مجموع صد و هشتاد آب تبخیر رود پس برداشته
ضبط کنند و این مرهم است با بوالارواح مفرح **اما استعمال اکسیر ماهین** که مشتمل بود با دویه سمیه
و ندابیر آنرا چون خطمی که دانست بقصد تجربه در ماء ورد و شل بر دو رس که عبارت از دوای
پیشت و مهارس که عبارت از دوای پشت نر بور با اجسام سبعه و اشال آن از ادویه
بادر بر و زنجبیل و غیره اما تدابیر معادن و کلیس و نقصید و احراق و تصویل اکسیر آن در دستور
اول این کتاب مذکور است مع منافع هر یک **صفت ترکیبی** که جهت سهل البول و حرارت مجاری بول
و دق و منفیه معده نافع است از مجربات حکمای هند است قلعی را در ظرف سفالی یا آهن کشته
چند بار زرد چوبه بسایند با نانخواه فندر باد آمیخته با آلت آهن برهم زده سر ظرف را
بپوشانند تا نافع صعوبت کار گردد بحدی رسد که رنگ او سفید گردد پس با اردبیج حب بقدر
نخود ترتیب داده از یکعدد تا سه دو سه عدد استعمال کنند و هر گاه در بعضی مزاج اسهال مطلب
فندر مشتری سفید کرده مزبور را با آب کیموس تمیز کرده در بوطه بر منود بار دیگر با روغن گردکان
خمیر نموده در بوطه گذاشته چند ان بر منود که مایل بسرخی گردد در انیوقت بکیرد و از این حب
مسهل قوی الفعل خواهد بود و منع اقراط اسهال او در حب سفید اول میکند **باب بیست**
و دویم در ذکر بعضی از معالجات که مخصوص بجاری پایان است و از کتب مبسوط نقل نموده
مخفی نماند که عروق که فصد آن در امراض جاری است مرافقه بیت و یک رگ است باین تفصیل
عرقین بازدین هر یک پهلوی گوش است و فصد آن جهت تخم یکی سر و گران خیز و جنون
نافع است **عرقین** متحرین در هر یک بنکیت و جهت امراض گوش و دهان و چشم و بینی مفید است
عرقین و وداجین در هر طرف گردن است جهت حکه و جرب و برص و رکبتین موی و امراض

حاره

حاره و زلات نافع است **اندعان** از حوالی اکحل علیا از دو طرف کشیده است نافع دماغ و جهت درد
دستها و مقعد و ظفره و کام نزد یک زدن نافع است **صافنات** چهار عرق است در طرف چشم
دستها و پاها جهت ترکیب مهره که جرد کوبند مع ضعف قوایم و زحمت بار گران و جهت تشنج
و دعرت از دو طرف کتف کشیده تا بر مانه جهت امراض پشت و کمر و صعوبت خوابیدن و برخواستن
و تشنج و بر نخوار فصد او نافع است **عرق ذبحه** رگ است در زیر دم جهت امراض حم و خفقه و فلقه
شیر و بر جنعم فصد کند **عروق حشیات** چهار عرق است در بطن دستها و پاها و مقاعد جهت حمات
جهت امراض قوایم و سینه که بر حرارت مفرط باید فصد نمود **صفد عین** دو عدد است در پشت
زبان جهت بر نخوار و سیلان کف دهن و ورم کلو فصد کنند **اما طریق معالجات** آنکه
در امراض حاره علفهای سرد مثل قصیل و اسفاج و کاهو و غیر آن دهند و در امراض بارده
بوبخه و علفهای گرم و بکار چون خلنگ و پنبه دانه و عدس و امثال آن پس ادویه مخصوص استعمال
نمایند **امراض رأس** یکی است که در اینداء سر را هر کدام بهسیلاب رطوبات مبین
و قلة اکل و لعه از آن و ورم منفیلین عقب گوش جهت **علاج** کنودن ارکا با روغن است پس
طلا نمودن ثقل بخم کنان که روغن او را افشرده باشند با صابون و نیز قطونا و هر گاه منفجر
گردد علاج قرحه باید کرد **دیگر ناخنه است** که بتری سا بخوانند علامتش نگاه نفس بر آمدن
غفروف بینی و سرش افکندن و عدم الکلات **علاج** قطع بهره و اخراج غفروف و فصد عرقین
منخرین و سعوط کردن بزاج و زرنیخ و مرهم زنگار و استعمال منقطات **بر آمدن دندان**
زیاده که نافع لهام و باعث قلة اکل و تشنج است **علاج** قلع و مالیدن موضع بزفت و حلتیت
که هر دو را بر روغن زیتون جوشانیده بشنند و سنون نمودن بشیاف و شونیز **دیگر صفدع**
است و آن طنور ورم در کهای سر در زیر زبان است **علاج** کنودن صفد عین و تضمید تا
که در هر دو صفدع طبخ نموده باشند و اکل آن **دیگر** تاثیر اهوات علامتش بهم آمدن چشم
و پرش افکندن و همین لون و افکندگی سینه و برخواستن موی است **علاج** آرد جو را
با زبیع و زن او رو بند جنبی با دوغ ممزوج کرده بر روی زنبیع سرد نموده بخورانند و بان

دمجرب است **جوکیری** سینه گیری هر گاه سینه گیری از جو گیر علاج شده باشد و در زاب گاه باید داد و بعد از آن
به مزبی علف سبز دهند و اگر علف سبز بهم نرسد گاه جو را در آب و فندر شیر بخته بدهند و در آب
سرد حرکت بسیار باید داد و هر گاه سینه گیر از جو نباشد فصد عروق و حشیات دست و فصد
از عرقان کنند و تخم مرغ خام چند عدد در کشند در کلوریخ بندند یا چون حنظل و عدس و حب الغار و امثال
آن دهند و گندم در شیر بخته نافع است و شیر را در روغن جوشانیده بر سینه گرم کرده بلغوت
تمام بمالند و به لوبیا تازه کوسفند بپوشانند **امراض قوایم** یکی فقر تخم است و آن و فتر عارض
میشود که عرق دهند و فقه سرد شود و نافع حرکت کردن گردد بخلاف تشنج که شاید مع
اعصاب است علاج تشنج بسیار سعوط بسوره از مزور و روغن گل مرغ و بخور و نطول کردن
مطبوخ در منه تر و در شیاف و کمدند و مانند آن و هر گاه در اندر نشود و نافع مفصد سر دکران
و نیم دم باید کرد **جرد** علت است بسبب قوایم موی او مثل داء الثعلب زیود علاج موضع را
بمثره چند بار شکافته تا خون بقدر رفع شود و بیار عنصل مالیده بر روغن گوسفند و شیر و حلتیت
و شونیز و فلفل تخم کتان و تضمید نمایند **جود** علت است که بسبب کثرت شرب لبن از اکل حار
میشود علامتش دیگر کام بر داشتن گرانی سینه و تشنج اعضا و تشنج قوایم است علاج فصد باریزین
طرف پیشانی و زیر بر است و سعوط کردن کلیاب کاوز و نطول بطبیخ ادویه حار مثل حاشا
و بابونه و بر نیاسف و فستین **لقفه** علت است که بسبب عکر ان چون کسیر و سیر سنگلاخ
و زمینهای درشت بر بالای زانو بر آمد که مهیج علاج به ملینات و محللات مثل مویز و غفران
و انجیر و تخم کتان و شونیز و عسل تضمید نمایند **ورم** کنف الرکبه و خراج و سطیر که از قوایم
تجرد آء الفیل از تخمین مواد غلیظه است علاج تضمید موضع است بحلبه تازه و مثل و شق
و سیر و عذره لبن از مجربات و سعوط سعیه با زیت و خوراندن ریوند چینی با دنبه و
شیر و نطول به بابونه و نخاله الکبد و امثال آن **طاق** علت است که بلغم و ریم
حوالی اسم گردد چنبلونه و سکاخ فواد شقاق علاج بر بدن موضع و دماغ کردن آب بیاتره
بالش سرخ کرده و اخراج آنچه مشتبه بدانها است اگر باشد و بعد از آن استعمال نمودن

خفقه کنند و هر گاه از برودت هوا باشد شب حلبه از هر یک چهار درم آب نیم کوب کرده با جوشانیده
روز بدهند **امراض عین** مثل نظره و اشال آن و بیاض و غیره **علاج** بهم بدستور معالجه آن است
مگر آنکه در جهایم ادویه قوی آنها را باید استعمال نمود **امراض ریه** و حاجت از آن جمله سعال است هر گاه
بعد از اکل عارض گردد از ضعف ریه خواهد بود و الا از دماغ علاج حاره و اخراج تخم مرغ خام
بکلو کشند و یا در سر کرده روز بکنه ارند تا بوست تخم نرم گردد آنگاه بدهند و بدستور داده بر
بزر اسفاج و علف خیار و حظر و آب طبخ حلبه خیاری بسیار نافع است و حقنه حب سعال
تریاکی داروشت طرا بجربه نموده ام و بارها در اجب عطا کرده و دست مسیه داده و در فتیله بار
نفع نموده اند که این دوا مجرب است و از بانه شونیز قنه سیر مقشر هر یک سه مثقال روغن گردبه
تازه بهای نیم گرم بدهند هر روز بدستور تا سه یوم باید داد و اگر اثر باقی ماند سه روز دیگر
در پنج عدد بار بزند و کوبند اگر در سالی بیکبار این دوا را بدهند بهیچ مرض سال مبتلا نگردد و بیاض
زهر او گردد و بدستور دبق را بازیت و آب گرم دهند از مجربات است و این دوا نیز نفایه نافع است
سیر مویز زیره نانخواه زراوند مدحرج هر یک سه مثقال جوشانیده صاف نموده با بهای عسل
بدهند در شدت سعال فصد دواجین را نافع و بسته اند دوا مرافق و سعوط زعفران با
روغن زیت نبات بکوشت **دیگر توتیخ** است مدمش حباس زبل است و بیماری مرا در آمدن
شکم **علاج** تخم کاشنه که عبارت از قرص است بهای او را در آب بخته و او را بخورانند یا
آب او حقنه کنند و بکردانند تا بطلان واقع شود و شیاف تخم الحنظل آکی با صبوت و مویز
از مجربات است حضوصا با فندر زهره گاو خوراندن یک آن زهره خرس جهت درد شکم و درد
جگر و سده آن مجربات است بدستور شیاف از علت و شق و تخم الحنظل و خوراندن آب
بزر مع سرکین کبوتر و زرنیخ و شراب بعد یک **دیگر** حباس بول است **علاج** شراب در وقت
گاو هر یک نود آن نیم گرم کرده بدهند و حقنه این دوا بجربه کرده ام سوره صاف از آن
تا هر آن در تمام حل کرده بدهند در حال رفع علت کند و باید بعد از دادن دوا از جو بهیک
کم عرض کجها نند و حوایج دهند فرنگ در چشم آب کشند با مخاجه در ساعت اثر دارد مرتبه

دمجرب است **جوکیری** سینه گیری هر گاه سینه گیری از جو گیر علاج شده باشد و در زاب گاه باید داد و بعد از آن
به مزبی علف سبز دهند و اگر علف سبز بهم نرسد گاه جو را در آب و فندر شیر بخته بدهند و در آب
سرد حرکت بسیار باید داد و هر گاه سینه گیر از جو نباشد فصد عروق و حشیات دست و فصد
از عرقان کنند و تخم مرغ خام چند عدد در کشند در کلوریخ بندند یا چون حنظل و عدس و حب الغار و امثال
آن دهند و گندم در شیر بخته نافع است و شیر را در روغن جوشانیده بر سینه گرم کرده بلغوت
تمام بمالند و به لوبیا تازه کوسفند بپوشانند **امراض قوایم** یکی فقر تخم است و آن و فتر عارض
میشود که عرق دهند و فقه سرد شود و نافع حرکت کردن گردد بخلاف تشنج که شاید مع
اعصاب است علاج تشنج بسیار سعوط بسوره از مزور و روغن گل مرغ و بخور و نطول کردن
مطبوخ در منه تر و در شیاف و کمدند و مانند آن و هر گاه در اندر نشود و نافع مفصد سر دکران
و نیم دم باید کرد **جرد** علت است بسبب قوایم موی او مثل داء الثعلب زیود علاج موضع را
بمثره چند بار شکافته تا خون بقدر رفع شود و بیار عنصل مالیده بر روغن گوسفند و شیر و حلتیت
و شونیز و فلفل تخم کتان و تضمید نمایند **جود** علت است که بسبب کثرت شرب لبن از اکل حار
میشود علامتش دیگر کام بر داشتن گرانی سینه و تشنج اعضا و تشنج قوایم است علاج فصد باریزین
طرف پیشانی و زیر بر است و سعوط کردن کلیاب کاوز و نطول بطبیخ ادویه حار مثل حاشا
و بابونه و بر نیاسف و فستین **لقفه** علت است که بسبب عکر ان چون کسیر و سیر سنگلاخ
و زمینهای درشت بر بالای زانو بر آمد که مهیج علاج به ملینات و محللات مثل مویز و غفران
و انجیر و تخم کتان و شونیز و عسل تضمید نمایند **ورم** کنف الرکبه و خراج و سطیر که از قوایم
تجرد آء الفیل از تخمین مواد غلیظه است علاج تضمید موضع است بحلبه تازه و مثل و شق
و سیر و عذره لبن از مجربات و سعوط سعیه با زیت و خوراندن ریوند چینی با دنبه و
شیر و نطول به بابونه و نخاله الکبد و امثال آن **طاق** علت است که بلغم و ریم
حوالی اسم گردد چنبلونه و سکاخ فواد شقاق علاج بر بدن موضع و دماغ کردن آب بیاتره
بالش سرخ کرده و اخراج آنچه مشتبه بدانها است اگر باشد و بعد از آن استعمال نمودن

قطران و مرهم اسپست فرحه خفیفه خاصه که از بیخ بهرس علاج کنند بیخ و بکاینده ان روغن چراغ
و روغن شیح صفت ادویه اهل آن شفاق طریق علاج آنست که مکرر با آب گرم بشویند بلکه مدتی
در آب گرم بگذارند پس ستم خشک کرده این دوا را گرم کرده در شکافها بکاشند علاج الطحال
دوای را در پست لی سپید بزر در قدر مضاعف بگذارند و سرخ اضافه نموده استعمال کنند و این
از مجربات حقیرست دلیلی مالیدن مغز سر کوسفند و کفچه گلول در زرده تخم مرغ و سفیده آب
و زعفران را مدغ نموده اند و داغهای خط با لاس و ساق لسپار نافع است امراض جلد از آن
جلد جرب است علاج آنست که ملک در زنبق را با لمنا حفظ در روغن گاو جوشانیده دلکنند و در
آفتاب به بندند تا سه روز مکرر انمایند و آنچه حقیر تجربه نموده است این دوا کوکرد دو جزو
سیماب یکجزو مغز بادام تلخ یکجزو لبعضی بلیغ با روغن تازه مادر مجموع مخلوط کرده مواضع
جرب را بعد از شستن با آب گرم و صابون طلا کنند شیر بنج و نقاطات و آن علتی است که
از جلد رطوبات تراوش کند و با مارش بهم علاج لقمیده اوست لصابون و سرکه و سدر بدستور
خردل با ماست نافع است و سیاب زاج و خاکستر چوب تاک با سرکه و روغن گل از مجربات
حقیرست حکه علاج خارش مثل جرب و شیر بنج است و در ادویه او شراب و سرکه و شیر بنج
انجیر است و هم گاه بسبب خارش رگش دم خارات کرد کنجد را سوزانیده با آب مخلوط کرده
دم او را بشویند و یکهفته هفته همین عمل کنند برص کبریت الاکوینه حقیر آنچه تجربه کرده خاصه است
که در اطلیه برص مذکور است با یک موضع را با آب نشان کشب و خاصه نموده و چون آب بیفکند
و اثر بافته میانه و الا فلا کوکب علتی است که بسبب کل منفطر مواد فاسده در کتف جمع شود
و بروز کند علاج لقمیده اوست بقیه و سرکین کبوتر با روغن گل و بعد از آن سکافتن و مطالبه
جراحت کردن داد و تیه جراحات در باب مراهم مذکور است و احتیاج بتکرار نیست امراض مفاصل
عله مفاصل خرکت عضو قطعیست و چون دست بر آن مفصل گذارند بفشارند معلوم
کردد علاج فصد قوایم و لقمیده بر کنیس و لفظ کبیر و سرکه و ادویه محلله است و نافع مفاصل
معلوم و در جلع حمرها و مفاصل نیز داغ نافع است و الصاق زفت و تدهین بروغنهای حار

و نفط

و نفط اورام آنچه در آن تمام فرساق و یا تازانو باشد بیخ بجهان مند علاج لقمیده بعد از ادویه
مجربه است و بدستور جاورس و سبوس کندم کلها نانیه و سایر اورام را بدستور آن معالجه نمایند
و علاج ورم پشت که از کوفتن بار و تخلخل بشکل را در شیر گاو و جوشانیده و غذی را با دوتر کرده
دو سه روز مکرر بگذارند و ورم محل تنگی را با صبر و سرکه خاد کنند و غذی را با دوتر کرده بگذارند
و سنگ را بر روی آن نکشند و اورام حاره را اولا بروادع مثل گل ارمنی و گلاب و بزر قطونا و آرد
جو با آب گرم و آب شیر و سرکه طلا کنند و بعد از آن بمجلات لقمیده مانند و اورام بارده و حاره
مزمنه را در ابتدا و انتها بمجلات لقمیده مانند مثل مغز دانه بید آنچه و سرکین گاو روزه خای
و تمر صاف و اشق و دبق و آهک و امثال آن جراحات علاج آن بذر دراست و مراهم نرم و
در ابواب سابقه نمایند و آنچه مخصوص بجراحات پشت دواب است سرکین خشک الاغ و خاکستر قصب کوکب
که بعد از شستن با آب گرم هر روز بکنند امراض عامه از آنجمله اعتبارات که ماند که پشم علاج
شکر و آرد جو را با سوبه با آب ممزوج کرده به هند و بعد از لحظه اندک بجوشانند و بکار دیگر
از آن داده سه خرکت نفرموده پس در شیر آب دستها و پاها را بدم و مقعد و زنا رودها
بشویند پس خشک کرده بروغن گاو و خشک و شراب زانوها را تا شم بطلیه کنند و اگر ماند که
از دویدن بسیار بند سینه اش ابهوش شود به چهار پنج آلی روغن کنجد با روغن تازه
حقنه کنند و یکبار دیگر با آب سرد حقنه کنند تشنج علاج تشنج نفس و فرو رفتن اضلاع است
علاج داغ خرکاهات که هم طرف راست داغ مسلت کنند و یک زیر ناف دبیبه علتی است
با کرت تشنج دبا آرام و نفس لسپار زدن و اضطراب حرکات علاج تبرید بماء الشعیر
و تقلیف بکدر تازه و اهندانه و دوغاب و فصد عروق و حشیشات و تقیید حراره
کرد و چهار و امثال آن و بخ دادن و هبوط کردن بکا فور و آب کشنیز و سرکه و حقنه با شیر
تازه و آب دلکه کنند مغز الالوان چون جایی را خواهد که تغییر در رنگ و موی او
شود باید خاکستر پنجه را با آب خمیر کرده بقوت بمالند تا حرکت زایل شود و آب گرم
بشویند و بعد از آن موضع را با شب بیاند بقوت تمام بمالند و جهت سیاه کردن بقم را

با آب نیل بیخته بمالند و جهت سرخ کردن بقم را با آب سلخ القلیخه خاد نمایند و جهت کبود کردن
نیل را کمتر از بقم کنند و جهت سفید کردن بروغن و زغ در سیقیات مذکور است همین کنند
و اکثر اهل عسل بلادان مورث بیاض چشم حیوانات بشر و خزی نافع آن و از اسرار است مزه
المجربات بکاینده آب پودنه در دماغ شتر نافع است و از مجربات حبه قبقین
صفدع حجار قط را با لبن الماعز چهار هفته لقبقین در زیل آب آنچه بهر موضع چهار
پایان بمالند در سرعت سفید و هیه باقی ماند حبه سام ابرص تخم صفدع سر تخم خنزیر
مخلوط نموده بهر موضعی که طلا کنند سفید کردد نوع دیگر بتوید آهک زرنیخ مازو زاج گل طبرزد با
سرکه طلا کرده روز دیگر بشویند باب بیست سیم در دفع اقاد لباس
دجامه و امثال آن قلع رنگ سیاهی دو جزو شنان و یکجزو لاردان را با سرکه و آب
بجوشانند و آنچنان گرم بوده موضع سیاهی جامه در آن بگذارند که بکه دست تاب گرم را
بیاورد پس بدست بمالند و هر گاه اثر باقی باشد باب صابون بشویند و تفریح نموده اند که هم
اثر که آب و صابون زائل نکردد با بیخ عاص رفع شود و بدستور چون شنان را با سرکه به
جوشانند و هم سیاهی الوان مختلف را باد بشویند و بعد از آن آب و صابون رفع لار
نماید اثر مداد شیر تازه با نمک نیم کوفته مخلوط کرده بمالند بشویند پس از آن لصابون
و شنان و متفق علیه است که ترش تریخ رنگ مداد و سایر لارها را نماید اثر سیاهی
پوست لار سایر سیاه موضع را بکوکرد دود کنند و سرکین کبوتر مالیده بشویند اثر
دوده موضع را حمیه آرد بریخ مالیده لصابون و آب گرم بشویند و بدستور ترش تریخ
و لیمو رافع است قلع جمیع الوان اول باب نطشه با بقیه غنا که دود کرد دهند
ایضا در این باب مجربست بنته اند موضع را بسرکین مرغ طلا کرده در آفتاب خشک کنند
پس لصابون و آب سرد بشویند قلع رنگ خون در حاد اعراض تلمید مذکور است که ترش
تریخ با نمک زائل کنند و جمیع الوان خونها سرکه خون بکارست و این فرق غریب است
و بدستور چون موضع را به خاکستر آلوده باب شان بشویند رفع اثر خونها کنند و به

دستور

گردد و لقوه نموده اند که چون بزهره بزر و کوسفند طلا کرده با آب سشان و قطر قلی بشویند
اثر جمیع اوهان را از اجسام لبس زایل گرداند و هر گاه خواهند که ناشسته زایل شود
آبک و نمک را سائیده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین بر آن گذارند و بعد از مدتی بنفشه
و در قلع روغن بزرک در و غنچه اغ گفته اند که چون لبس ابریشمین بآن آلوده باشند
سوسن کندم را جوشانیده موضع را بآب تر کرده بگرد کند و در خواص اشیاء
از آنکه آن از جامه پشمین بسوزند مذکور است و چون لبس یکاین بهشاول بظن بشویند پس
بآب سشان و صابون قلع اثر نقطه سیاه و سفید اول هر شب بشویند کس بآب
باقلا کرم بشوید بجهت رفع بول آن اول لبر که و بعد از آن صابون بشویند و آب طبیخ باقلا
جمیع حبه مجرب سوزده اند و بسوزن چون سیر کوفته و نمک نیم کوب بر موضع لسیار بعوت
بمالند و بعد از آن بشویند زایل گردد و گویند بر روغن زیتون نیز رفع اثر نقطه میشود قلع
رنگ غالیه و طیوب برگین کبوتر را با آب جوشانیده جامه را بادو بشویند پس صابون و از اله
اثر عرق چهارپا و اثر بول سیاه بسوزن است که در قلع رنگهای سیاه مذکور شد قلع
روغنها از اوراق کتاب و کاغذ نامه نفت در هم سخوان سوخته را مثل عناب رسانیده با
درم ابشت و یکدرم نبات بسیار نرم سحق کرده بر اوراق پاشیده سنگ گران بر بالای آن
از شب تا صباح گذاشته پس اوراق را بیفشانند و هم چنین گل سفید بوریا و آبک و نمک
و شوره همین فعل میکنند قلع نوشتجات کج را با روغن زیتون و اندکی لوبه از مغز و
بادام سائیده بر نوشتها بمالند از اله نوشتجات میکند و در بردن چرک جامه نیز مؤثر است
و در این امور سفیدآب حقا صابن قوی تر از کل است قلع موم عسل را کرم کرده بر موضع
ریزند و با لند تا موم و عسل بپاشیزند پس عسل را برداشته موضع را بآب کرم بشویند
ایضا جامه را در روغن شیر نخست جوشانیده گذارند پس صابون و آب کرم بشویند
ایضا بوره و صابون و آب کرم رفع نمایند قلع قیروزفت و قطران و مومیائی
و امثال آن از دی نخود را با آب آمیخته استعمال کنند و بسوزن بر روغن زیتون کرم کرده

وصابون

وصابون از اله نمایند و روغن زیتون را در رفع اشیای مذکوره و اشیای چسبیده مثل دبق از
مجربات است قسم شتم جامها لبس نزیف را چیزی بهتر از گل و لوره و آنکه نیت
و لبسهای اکل و ابریشم و صوف و مغرلاط و لنزره و امثال آنرا چو بلک و نمک و جاله شیر
چنانکه صابون پاک میکند و لباس کوسفند نیز بشویند پاک میشود و الوان مختلف را
سرگین کبوتر از اله چرک میکند و جامه سفید را بهر رنگ که آلوده چون بگنبد بول شتر
گذارند و روز دیگر صابون و آبک بشویند رفع آن میشود و بول طفل را نیز همین
اثر است والله اعلم باب نهم چهارم در دستور معالجه طیور که
بزرده عبارت از آنست پوشیده نماند که علمای این صناعت و فضلای این علم بسیار بوده
اند و بهترین ایشان قسطوس رومی است و ابن العوام و ادهم و قطر نیف و سوماروا این
جالس است و اول کسی که صیقل آهن و باز کرده و اشتر نگار آموخته قسطوس پادشاه
روم است و حیدبشه اختراع کمر است و شکار بحری و مرغ را نسبت به بهرام داده اند و طریق تعلیم
و بیان بنگ و بهر سایر حالات طیور و سباع را که جوارح نامند باکثار مختلفه تحریر کرده اند و چون
امور معالجات امراض آن مناسب الحاق این مجموعه داشت باء علیه کتابی به بیان آن نموده
و آنچه از متقدمین بنظر رسیده و ترجمه میشود و بتقریع کرده اند که سبق طیور در مفصل ناف بال
محسوس است و حرکت دیده باین منفعه و انتهای استخوان سینه که عظم نوزنه است و از جهت
عدم عظم و مذکر در سایر حیوانات قاعده و مانع است و محدد وقوف مواد غلیظ است و شمول
درد گاه در زکام سر مرجع سر را صداع عارض نمیشود چه باین سبب کثارات محتبس نمیشود
و مهرها کردن و پشت طیور را سنگ نمیباشد و آن عبارت از برآمدگی ها طرف بیرون
مهرهاست و درد ها در این جنس منقسم است بخلاف سایر جانوران که ملفوف و پیچیده است و فالج
و عرق النسا نیز طاری میگردد علامات کلیه صحت و مرض چون هر صبح بعد از خواب شب
بال و پر خود را منفعل سازد و بال افشاند کند و مرد ملک دیده او صاف و لوزانه
و نظر باطراف از روی جستجوی چیزی کند و از نشاط پرواز نماید با خواهش

دفقه آش معتدل الاقوام و سفید و مخلوط بسهولت دفع شود علامت صحت است و باین اوصاف هر گاه در حین
پرواز پر بسرعت و قوت زند و گیرنده اگر باشد دلالت بر حرارت و یبوست مزاج اصلی دارد و قوت
آن بر برودت و رطوبت و اضداد و صفات مزبوره علامت عدم صحت است پس اگر سر را حرکت
بیجا دهد دلالت بر آفت دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا بمشارکت عصب و اگر مکرر
چشم را بپوشد رطوبت از اوسیلان کند و دلالت بر طرفه آفت چشم کند و هر گاه دمائی
بعد از سیاهی سفید گردد دلالت بر آکله کند و اگر بال را بنا مرجع نگیند و لیک بر عکس بخوبی
غریبه و چون با وجود آن هر دم بر پا کاشته و در حین دفع قصد بدشواری اخراج نماید دلالت
بر نوبه و آفت روده و شقاق پا و ورم کف و لبد حرارت غریبه و لرزیدن پا دلیل نقص
و مفاصل و ورم فوق زانوست و کشیدن موی خود بمنقار دلیل کرم معده و قدرت و
کاهیدن بال است و منقار دلیل ضعف جگر و خارش منقار بمنزله افراط و لبد آکله و صداع ای
جوف و لبد ریاح غلیظ و میل بطبیعه نمودن و لبد بحمه و افتادن از نشیمن و نشکم مفرط
و لبد یبوست است امراض رأس و له علتی است که سر را بسیار حرکت دهد و گاه مکوس کند و
گاه مرتفع دارد پس اگر مکوس و سنگین سر باشد بر رفع باشد و یقیر در چشم بهم رسد از اصل
دماغ خواهد بود و الا بمشارکت اعضا اصل علاج آنچه از اصل دماغ باشد در مواد حاره
بآب کشنیز و عناب قلع و تطلیه نماید و سعوط کند و نقیعه بگلاب که مزاج خوش در آن
خیسانیده باشند باید کرد و نقیعه بمزاج خوش مطبوخ و آنچه بمشارکت باشد علاج کفتو کند
مرهفه علتی است که سر را بسینه و خلف که عبارت از ناخن است و دست بحرکت دهد که طعمه
نتواند خورد و هر گاه مرتفع باشد در پیش آتش و الا در آفتاب بدارند و نطول بمطبوخ
بابونه و نقیعه بآب ترکس و آب مورد کند تنقیص علتی است که از پیش دماغ حرکت دشوار
کند علاج نطول با آب شبت و روغن کنجد و نقیعه بیشه و نیم کرم ذرقه کند و بسوزن آب عناب
و بنفشه نیز مفید است امراض عین غشا سکوری است و بدیع نموده اند که غیر انسان و بوزینه
و مرغ خانگی و کبوتر باید جمیع حیوانات آنها را در شب بچشند و عدم ابصار جوارح

بسبب

بسبب غلبه آب علاج منع لمعات و قطار بحبوب و نقطه طلاب و سکر نابه علاج غشاوه و بیاض
بنقطه زهره ماء البکره و مرداریت است تنبیه و نزول عظمی است که در روز ابصار نکند علامتش تنبیه
شدن مرد ملک است در روز چه طیور را در صحت ابصار سوار است و بر رودت مفرط هوا مرد ملک تنبیه می
گردد علاج نقطه زهره است غسل و علاج سیلاب رطوبات بنقطه آب مورد کند و ادهم مورد را
با توتیای مسحول تجویز کرده است و علاج سکری ملک چشم و بهم آمدن او بعد از مکث آن لشکر
و طلا کردن بال نارس طیور بغایت آزموده است و بر سعوط جهت طرفه و اگر امراض چشم مفید است
جدری و آن حدوث نقطه های سرخ مدور در پلک چشم علاج موضع را ببر بالند و بعد از آن
خاکستر برگ زیتون باشد و علاج سلاق که سرخی پلک است با صلابت و یا جوشش است بنقطه
گلاب و روغن بسته کنند و علاج جرب که خشونت و سرخی پلک است بطور شراب سفید او
ساق منقوع در گلاب کنند و علاج بدله که غرب یا سیلان است بنقطور روغن گل سرخ و شراب
باید کرد و دمع که کثرت اشک است هر گاه از درد آنش عارض شده باشد بروغن بنفشه مخلوط
بشیر و خمر آن نقطه نمایند امراض منسر و مخلب منسر را بفارسی منقار و مخلب را چنگال گویند
از جمله امراض آن یکی تفسرات که عبارت از ریزه شدن و پوست انداختن باشد و علاج
با عدیل آنست که تنقیه این دوا کند قشاره شیخ بزر و خربزه را در روغن بید انجیر جوشانیده
استعمال کنند و سطبر منقار و ناخن را که از صدمه و سباع بعاریه بهم رسد تنقیه باب کرد
و لادن نمایند و آنچه بسبب اصابت سواد بشیر بروغن بادام و تخم کبوتر و مغز پسته نقطه نمایند
و النوار اگر کج و پیچیده است تنقیه لبر که و شب کند و تطبیق را که بهم آمدن و باز نشدن باشد
مخلب و منسر مداومت بتنقیه در روغن کنجد و روغن تازه و سعوط نیز از آن نمایند و طعمه
رزده تخم مرغ ماکیان را که بتر گرد و تخم لیمو را که بتر گرد کوبند و آن در چنگال و انگشتان فاش بخورند
باین دوا مکرر تطلیه کنند که از مجربات است اشق مقل ازرق از هر یک دو جزء انیسون کوب کرده
بیشانند و زرد سرکه چیشانند پس در ماده خل کنند و کل حنظل دو جزء و تخم مرد و تخم کتان
بنفشه بابونه هر یک یک جزء اضافه نموده استعمال نمایند و علاج ریش کردن چنگال را بمنقار

بخون آوردن موضع بر چنان باید کرد و تنقیه بدارچینی و شالی آن نمود و داورام حارّه تازه را
تنقیه بگل ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران با سرکه کنند و بارده و فرمزه را تنظیف بمرهم خایون
و دریق و مویز بعسل و سایر محللات نمایند **امراض دهان** و زبان و حنجره و آلات تنفس را علاج
خشونت دهان که مانع خوردن طعمه گردد بهدانه با حلبه را در گلاب خیسانیده تنقیه دهان کنند
و کنجد با طعوم هندی و پشیدان کیراوف سته بسیار مفید است و شیخ دورم کنج دهان را تنقیه
بآب گرم ممزوج بلعاب بزرقطونا و تنقیه با کچر مغرا با قدری سرمه نمایند و چون منجر گردد حرکات او
پاک کنند بر کل عناب را مثل عناب رسانیده بیاشامند سعال و ضیق النفس را علاجست تواتر نفس
و بازدشتن دهان و ضعف حرکت است هرگاه این علت از حرارت مزاج و هوا و بلغم باشد نفع
باشد سیب آب بسکنجه و بنفشه سرخ و کف پاکرم مرباشم و اگر بسبب کاردندان باشد این اعراض با او
بلغم شود و علاج آن تنقیه بروغن کنجد با قدری صمغ عربی و لعاب بهدانه و گل ارمنی است و چون با
حرارت لاغری عارض گردد تنقیه بشیر الاغ و کیراوه و آب شعیر با قدری آب کدو باید کرد و در روی
اسفناج و کشنیز و برگ سپوا امثال آن خوابانند و دانع طرفاء منشر و شیاف را که بچوب مورد
کنند بسیار نافع دانسته اند و هرگاه از برودت باشد علاجش حرکت سر و سیلان رطوبات
غلیظ از دهان است علاج تنقیه بشیر الاغ که قدری سرکه موش مدکوره باشند باید کرد و روغن
تربد از مجربات مشهوره اند و حلتیت را بعضی تجویز نموده اند خفقان را علامت تواتر
نفس است و صدای تخریر و حرکت فتحها عظیم زور است که باشد که حرکت این عوارض محرک
گردد علاج تنقیه بگلاب با گل مختوم و لعاب تخم ریحان و آب کچر و گل ارمنی کنند و بر روی
و علعها سرد بخوابانند و طعام از زرده تخم خام و جوجه بریان بردهند و گرفتگی آواز و ملازمت
بدان طبیعی کچر زرد و حظر دزوفا و عسل کنند و خناق و دشوار نفس را این دو انجاب
نافع است بیخ تخم مرغ را نرم سائیده با مویز جنبا کرده بدهند و تنقیه بآب گرم بوته
دارمانیه اگر حرارت غالب باشد تنقیه بروغن بنفشه و گلاب و آب کاهو و روغن گل سرخ کنند
امراض حوصله که زهرک عبارت از اوست **تخمه** سبب آن گرسنگی و طعام بد و قت عموم

هضم است و علاجش تنقیه کردن دستی بال و سر و زهرک علیه و در نشیمن قرار دادن آهن و نان بذر کردن
و سیلان رطوبات علاج گرسنگی و پرواز بیشتر فرمودن و حلوا و ترنج و زرده و جوجه بات و ادویه
در روز سیم کنجد با طعمه کنند و این دوا را در گوشت پیچیده بدهند و تخم مصطکی گردیا دارچینی
فلفل و یک جزو حرف پیش ربع جزو بسکر شربت بقدر فلفل سخته استعمال کنند و جهت رفع رطوبات
غلیظه مویزج را از مجربات دانسته اند و قدر شربتش از سه عدد تا هفت عدد است و سوء هضم و ادویه
تنقیه بلغم مصطکی و قرنفل آسوده اند و بر روی نفاخ تازه و بلوه تازه و سداب
سرکه بر آن پاشیده بشند بخوابانند و در زیر نشیمن بکشند و با جام شیره است که از انسان و
طیور و وحوش سه صفت که تخمه نمیشوند از انسان طحلب و راحب و مسافر و از وحوش شیر و
ملک و آهو و از طیور کبک و شتر مرغ و قطاة که بفتح سرگین خوار و سگ آسمانک گویند **رباح**
علاجش قرار فرمود نفخ و قلة الحرکت علاج طعمه از بلغ و خطاف و مرغ گوش کنند و جبر که مه کوش
بسیار نافع است و حقنه بلغم را زیانه و کرفس و بیخ با بروغن تازه و فلفل کنند و جگر گوسفند با
الاغ و هلیله زرد و بسنور تخم سگ آب بشکر بغایت مسهل نافع اند و شیاف شکر و انزروت
و عسل و کنار بسیار مفید است و شیاف سپوخوک را مخصوص بازبان کرده اند و هرگاه حرارت
طحال با تشنگی در مسهلات و شیاف است و حقنه با هلیله زرد کنند و به جرع و شاهین و بزر
جنه سهالی نمودن قدری نوشت در با شکر و روغن تازه دادن بسیار نافع است چه او لاغ نه
دفع فضلات و ثانیا با طلاق مواد مرض مواد دود علاجش گرمی و زهرک بحرم مشکوس
پشتش سرد کرده دهان و لاغرشان اوست و علاجش گرم رو و مبور فصد و طلیدن
و قلة الحرکت و علاجش گرم ملاه معقد عزوج و ملوخ اوست علاج آب بدل اشقاقلو با گوشت
با آب جغندر و عسل و بنم گرم دهند و بدستور قنبیت و پرنگ کاو با منفر و اگر ترکه تر بد
سفید را با سوپ سائیده با عسل جنبه کرده باید داد **بواسیر** علاجش طور جون با فصد و
هضم طعوم و سقوط قوه و دفع شدن فضله بدشوار و قلة مقدار آن و کثرت مرارت
علاج حقنه بلغم تخم کتان در روغن آنچه کردکان و روغن ناردچه کنند جون در زاز کردکان

هضم

سوخته اضافه کرده باشند و خروج عقعه و شقاق احقنه بروغن و سمه و کرکانی شته و روغن بر آنظم کنند
امراض جلد علامت سده و ورم آن تشنج مفرط و احساس ثقل و برآمدگی تحت استخوان
سینه است علاج تنقیه باب طبیخ بیخ زرشک و طبیخ بیخ علیق که بزرگ بکوبند تا مشه باید کرد
و لک مغسول را و نیز جنبه کلی سرخ بیخ کلاس با بوته جوشانیده آب در آبیزند و طعام از زرده
خام تخم مرغ و آرد عدس با شکر و کاهی از لحوم لطیفه با آب کچر عدس کنند و موی بخت آنچه
سینه را سرد بارد جوده صندلین و مصطکی و سرکه نمک تنقیه کنند و زلو دادن موضع مزبور
نافع است **قولنج** علاجش حقنه فصد و سینه بر خاکستر گذاشتن و بیارامیدن است علاج تنقیه
باب طبیخ حلبه و شبت با عسل کنند و آب نرین و آب شبت و عرق بهار نارنج که جلبه است
خیسانیده باشند نافع است و حقنه بماء مزلوره با قدری روغن تخم کتان و بابونه و امثال
آن نمایند بغایت مفید است **امراض** مفاصل و رطوبات علاجش مذکور برآمدگی مفصل و عدم
ضبط طعوم مجلب عدم قیام است علاج هرگاه حرارت علتش موضع را زلو دهند و گل ارمنی
و گلاب و حضض و اسپرغم را بندی و نشسته و سرکه و قدری سورنجان و زعفران خلاصه نمایند
و تنقیه باب عناب و روغن بنفشه کنند و هرگاه با حرارت باشد روغن کردکان و نار چیب
و بید انجیر دهند و زعفران بسیار مفید است و کوشت گوشک با روغن با آب تلخ و شکره
نافع است و حرمدا در سرکه جوشانیده لنه را با آن تر کرده بر موضع به بندند و این دوا از
مجربات مشهوره اند و دادن سنا مکی با عسل بقدر یک انگشت عجیب الاثر است **دوم** نفث
که تمنگ نامند زبون ترین امراض و از مواد محترقه حادّه بیاشد علاج لوبیا خشمالش
را کوبیده در سرکه گفته لوزین او بزرقطونا سرکوفته و قدری روغن گل سرخ اضافه نموده
بنم گرم طلا کنند و طلا کردن انجیر در علاج تالیه مذکور شد بغایت نافع است و هرگاه منفجر
گردد بمرهم کافوری معالجه کنند **امراض** پر و بال و موی از آن جمله ضعیف برآمدن
و پیچیدگی است پس اگر با وجود آن لاغر گردد بسبب قلة مادة غذائی خواهد بود در این
صورت نعوم الظفیه باید داد و تقویه تا هضمه با دویه که در امراض حوصله مذکور شد

باید نمود

باید نمود و اگر موی لاغر بیش بسبب آن مواد کاهه است و بسنور در بر آمدن در تخم ریزه
شدن و اهلاک بدن از مهزاق مواد و پس خواهد بود علاج بمسهلات مذکوره کنند و بغیر دادن
صبر زرد را بسیار نافع دانسته اند از یکدانگ تا چهار دانگ و بروغن حب الغار و کردکان و فرفیون
و پیه تازه بر خاکستر علیق و خاکستر پرستاوان تنقیه نمایند و بطبیخ شلغم و برگ کنجد مکرر
بشویند و هرگاه مورد بسیار و بد شده ریزد و اصل آن باقی ماند همین بروغن مورد و روغن و سمه
و قدری لادن کنند و چون بکس بال بر آید و در روغن کردکان مدهون باشد بجلد الاثر
است **قراع** ریختن موی از ریشه سر است علاج تنقیه با شیر و بطلیه با آب کدو و روغن بنفشه
و آب کشنیز و خاکستر پرستاوان و دانه حرمای سوخته کنند **جوب** ریختن جمیع موی
سر است با وجود سپوسه و خارش علاج با آب حرمزه و آب جغندر و حلبه بشویند و روغن
بادام با عسل بالنه و روغن تازه با شکر طعمه دهند **قمل** بفارسی شپش گویند علاجش
فرو رفتن چشم و بسته گشوده داشتن بال و خارش بسیار و مخلخل و حرکت بسیار کردن است
علاج بخوریه طرد کنند و اثر القار سر و ارتوا نمایند و مستعمل صاغانی است و بدستور
بزنج و زراوند طویل و مویزج طلا کرده بلغم تخم اخطفه و دبوسیت و چوب کزدانه
نقاع بشویند و محرقین قابله تقریح کرده اند که آب نقاع بجهت تمام امراض بال و پر
مفید است و طلا کردن زیبق مقتول بسرکه و آب دهن رافع قمل جمیع حیوانات
و حقنه زنجبیل با فیه و مفید است **اما طرق صید طیور** چون
کنند هر انگبین و دهان شتر مست با بعرق و ذرکنند از جوره
آن طیور بیهوش گردند و چون بدو با عسل و دود
طلیع طبع داده مانند لسان الحمار و بزر
آن گذارند طیور که بر آن نشیند
گرفته

فائده

در طاعون بعد از آنکه یونانیه طبیب بود بعد از طاعون نام که شنیده از شیخ ابی علی که نظر که مرجعه او بعد طاعون
اطلاق میکنند زیونانیه بهر دو که حارث گردد و در کوشت عنبر که حبس داشته شد سنبه و اصل شاق
وخصوصا آنچه عزیز حسین بوشنگ بی کشتها وزیر بغدر کش ان بعد از ان اطلاق میکنند بر ۱۲ درم که
قال باشم شنبه و صغیر شل با قلیا و درم بزر کرفس جوز بازر کنز از او بود حارث سرشود با نوع
بسیار بر شه که علیل کان کند که بار بر داشته است که دان سیاه و کبود یا نقش یا کله بود و اکر
نرخ باشد تبلیک و حارث میکرد و حساب آزاد و خفقان و غشی و صدوث از فاده شمر که خاصه
مباز دعصور او تغیر میدهد رنگ آن نواحی او از او اکیفیت بدبل میرسد از طرفی شراین
و حارث میکرد و نوع و خفقان و غشی و در اکثر امر کشنده بود و اکثر در عضا اضعیف که حاجز
از دفع آن بود شل شریان وزیر بغدر و پس کوش و بدترین آن است که در پس کوش وزیر بغدر
بود و نزاوار است که فصد کنند در این علت چنانچه طبیع را فصد میکنند جهت آنکه زهار او در جمیع
بدن پراکنده میکردد و بکلا اتهام به بتر بیل و تقویت بدفع کیفیت مر فاسد بطلا که از نیلوفر
و صندل و کلاب و کافور بر سینه کنند از دواشربه از لادین و سیب و آب ترنج و طبوب از شقشه
و نیلوفر و صندل و گل و سیب بهم نمایند و غذا آسرد مغلظ خون مثل عدس و مرغ و نبو که آب
پخته باشند بعد از او و هر سرکه کذارند و نزاوار است که بر موضع طلا بارد کذارند و شاب مکافق
او بود و غسل نمایند بآب کرم تا السهولت خون او بیرون آید هر کاه علیل در حاجه خواب در آید
حوالی او یخ و برف کذارند و بر موضع درم آنچه مانع برودت بود کذارند از طلا که از پرسیاوشان
و خطمی و بابونه و کلهرات از فیض بابونه و بنفشه ساخته باشند و موضع شرط را بان کرفته و درم
خون نشسته اند کانند که فائده در تب دبا منع دبا بدن شان هوا باشد تعالی آنچه آب خرفه
دیر باند تطبیق اکر دو و عفونت زیر دو هوا بیب اکنه در میان در خفان و منع کاه دیر باند بسبب
وفا نها بر منفق شود عدت صدور شد با بسیار ستار ما که دنبال کنیده شود در کانون اول کانون
دیم باد صبا و جنوب بسیار آید و هوا آلوده شود و جنانچه مردم پند ارند که باران شده و باشم و بسیار
حشرات و صفع در زمین و قلت باران و کدر در ت هوا که روز غبار شود و روز باد جنان بود

ایرا

ذقل کاکنج هرمت عکلا لاناطیع قرنفل کرسنه زرد شیخ زنکه خاصه شیر لوطاهر
سیار عرق زاره مرداسک رود تخم موشک رود شیخ سنکه ان قرنفل
زراوند طویل لبلاب حبیس دوقسوس دوشیخ ای
بندقوقا شاه زره شاهزع بور شاهزع کاز دزکر بیخ سنبلان کر آرا اقلیمون
اشنا برنجاسف جوبرس خیار شنبر سیار المیون اسطوخودس اسدرن ارکاک
موز جو فتیو سفرجل کوه بهم زنبق کبر جالوم خانه علیت
افسنتین اخطوس غافث فرنجمشک فودنج قنتاوریون قاقیه قنطاریون قرطم
روغن زرب کشنیز کنه کوهر جنا رود ابو بورد
قرودیا قنت فنار کل قنب فنه فسق کرنب کبر کرس
کرد بارد کرد بارد عنبر بیک پیزدر بوزدان کرنب کوکرد جنا لوش کرنا
لادن لسان الثور جزر دیج خبث الحدید حشیش رخ رخ واهیه
عنبلاد کاوبان سیاکچه کوه آهن سرکنک فراوفوت زنجبیل سرشاه هیز
زراع عصارة الراعی عفص ورع مناخ بز اکیر فرنج درک ماچوبه هندبا جزهندی
سرخ مرد اهوداره مناخ بز اکیر فرنج درک ماچوبه هندبا جزهندی
سفد البود مخلصه اهوداره کلک ب زنبک حرمل اسفودن المیون
کلک ازدی کرنیز کوهر جبل کرک رنکاکاه جوزه سپید خبث الحدید زنجبیل
شاهزه ماهر سک سیاه سک زرنباد زعرور جوز سرو جند بیدستر جند بیدستر
جبل الصنوبر جوز ماسلی عصاره آهو زرنباد کوه لاله باذرد مازو قند بیر بی
جلفوزه نارزه خب الزلم مجر المقاصیص بسباسه بنبج سندوس بورق
ترس ناف شیا حاشا حجر الیقین مجر ارس سنک ارس سم بز کشوث حرز اوزنه
باقلا تمر خلع سداب کوهر خردک پاز هیوانه سنک ارس سم بز کشوث حرز اوزنه
شوکران بذر الورد حرشف بذر البلوط بذر الملح بزر الحبق جاوشیر
نفت بزر نخ کلنار کرک نخ ماچوبه کنکر نخ ابهل نخ کاکنج
اسطوخودوس ازاذ خار ابهل ارنج جزر نفوا سنفوک اهلیلج اهلیلج
شاه اسپرم بزر کوش بادرد کوهر نرنج سپوش املج
ابر سیا الفخه باقی فیا انبر بهن املج الخوف شاه بلوط
بیخ سوسن کبود بیر بابه عصاره قرص زرک آمله بالوه کاد سنبه دوار بیخ بر بابه

بدانکه دلالت بعض بر حالت مطلق و در مزاج است و مرض جانکه بعض حرکت و بعضه است و عینه روح است که آن
شرایین است جنانچه تبریح و تسلیم و اخراج فضلات آنها و تخصیص این تصریح بیان احوال و اعراض قلبیه کرده شود و این
حرکت که صورت بعض است مؤلف بود از انقباض که آن حرکت مستنبه است شریانرا از محیط بحرو و از بسط که
آن عکس انقباض است و از دو حکم آن که در میان حرکت واقع است و اطلاق اسم بعض بر حرکت آنکه شریانیست در فرط

اول

اول طویل عریض شاهی و ازیرا در عرف طبا عظیم کویند و قصیر دقیق و ازیرا صغیر کویند ۲ عریض شاهی قصیر و این را غلیظ
کویند ۳ مشروف غیر معتدل در طول و بهن نیز را نیز غلیظ کویند ۴ طویل متخفض ضیق و ازیرا دقیق نیز کویند
۵ متخفض ضیق معتدل در طول و ازیرا هم دقیق کویند ۶ طویل عریض متخفض ۷ طویل متخفض عمیق ۸ طویل
عریض معتدل در عمق ۹ طویل ضیق معتدل در عرض ۱۰ طویل معتدل در عرض عمق ۱۱ طویل شاهی معتدل در عرض
۱۲ طویل متخفض معتدل در عرض ۱۳ قصیر عریض متخفض ۱۴ قصیر عریض معتدل در عمق ۱۵ قصیر ضیق
عمیق ۱۶ کوتاه تنگ معتدل در عمق ۱۷ کوتاه شاهی معتدل در عرض ۱۸ کوتاه شاهی معتدل در عرض
۱۹ قصیر متخفض معتدل در عرض ۲۰ قصیر معتدل در عرض عمق ۲۱ ضیق عمیق معتدل در طول ۲۲
عریض معتدل در طول و عمق ۲۳ عریض متخفض معتدل در طول ۲۴ ضیق معتدل در طول و عمق ۲۵
شاهی معتدل در طول و عمق ۲۶ متخفض معتدل در طول و عرض ۲۷ معتدل در در فطار شده و اما

حال ثانیه کیفیت کوشش شریان بود و اسباب بار سر کشتن را دانی که قوی بود فور و ضعیف و متوسط
اما قوی آن بود که کوشش او بقوت بشنوی اکر انکشت را بنبض زنند حرکت و بطش شود و بلکه چنان نماید که در انکشت
در کوشت سر انکشت اکر از موضع دفع بکنند کویا و ضعیف ضد این بود و متوسط طاهر است و اشتمال احوال نبض
در هر چیز چه جثه آن طبیعی بود و الا در این جنس که افضل غیر بود جثه دلالت بر فور قوت اصل که مطلوب است لازم
نیست که هر نبض و عظیم بود و بر عکس نیز اکه اسهار بود که قوت غلبه باشد و لکن البته از جثه دلالت بکیفیت و طاعت
اسباب ملکه نمند و الا نبض قوی بود و عظیم نباشد و بسیار بود که رک نرم بود و سبب که از افزود کردن ماده و ماده
قوت اسباب طاهر کند چون اسهر کشت اکر از اخر فرو کیرد کوشش آن قوی باشد با وجود عظم اما حالت ثالثه زمان
حرکت بود و آن را دین نیز عرض قسم باشد سریع و بطی و متوسط و اما سریع آن بود که زمان حرکت او متخفض
در سباب ملکه و هم از زمان حرکت بعض متصل و بطی آن بود که زمان حرکت او بیشتر باشد از زمان حرکت بعض
معتدل و متوسط آنست که زمان حرکت او قریب بود بزمان حرکت معتدل بدانکه در احساس حرکت اطلاق نبض
چه موضوع کم باشد و نبض قوی و صلب و بطی الاسباب ظاهر باشد بر بزرکی الحسن و تنکی آن نیز چون حرکت
که از یکی از این قسم شد بزرکی نخواهد بود و بعضا بعضا سباب ظنی معین کردد و بالاتر است که دانا حالات او
موافق بود با حالات اسباب فلهذا چون قدرت هر دو را با هم ترکیب نموده ملاحظه کنیم هشت قسم حاصل کردد

وحقیقت آنکه در هر از جانب افراط قرب بقیاس بود و اما خالی این جنس در جانب نبض بجهت آنست که عوارض آن
عنده که ظاهر است تا دیر باز تا دیر باز تا قی است و اگر نبض را تعیین کنند این اختلافات مرفوع گردد **اما حالة**
سابعة مقدار طبیعی بود که در عرف نبض است و این نیز بر سه قسم است ممتد و خالی و متوسط بینهما اما ممتد آن بود
که رطوبت جوف آن زیاده از مقدار طبیعی و معتدل محسوس گردد و خالی در مقابل آن باشد و متوسط ظاهر است چون
چند ذکر حالات نبض بسبب این حال بسیار واقع است این جنس در جانب نبض واقع گشته است **اما حالة ثامنة**
استوای چند قدر بود در یک حال از این جانب مذکوره که آن استوا اعم است و مقدار رطوبات و اندک فرق است
باین دو قسم بود مستوی و مختلف در کمیت هر یک اصناف بود اما مستوی آنرا گویند که کوفتهای آن سر کشان را به
یکدیگر مانند باشد و اما حوالی آن سه معلوم و مختلف در مقابل آن بود پس اگر در جمیع آن احوال یکدیگر را مانند باشد
آنرا مستوی مطلق گویند و بهترین صنفها این باشد چه دلالت او بر عدم اسباب غیر طبیعی و اگر در جمیع غیر متشابه بود
آنرا مختلف مطلق گویند و بدترین صنفها این باشد چه دلالت بر کثرت اسباب غیر طبیعی و اگر در بعضی متشابه باشند
و در بعضی دیگر غیر متشابه آنرا نسبت بمتشابه فیه مستور و آن حالی گویند و نسبت غیر متشابه به مختلف و آن حالی
نامند و هر یک از این اصناف استوای و اختلاف گاه بود که در اوده سه اسباب و انقباض و انکسارات آنها واقع
باشد گاه بود که در تمامی یک نبض واقع باشد و این قسم اخیر گاه بود که در جمیع اجزاء شریان که در پشت انگشتان است
واقع باشد چنانکه جالینوس هر یک از انگشتان موافق احساس دیگر باشد و یا آنکه هر یک را بود و یکی جالینوس کنند و گاه
بود که در یک جزء از آن شریان واقع شود چنانکه اولی بسبب طاء آخر و وسط آن در شیب یک انگشت یکسان
محسوس گردد با آنکه بوجه مختلف محسوس شود بالجمله چند قسم نبض مستقیم بود قسم منتظم و غیر منتظم اما منتظم
آن بود که در مابین چند ذات ترتیب واقع باشد چنانچه چند ذات باز یا و بالتقریب در حالت از احوال آن سه اگر
تدریج واقع باشد بوسط منتقل شود و به جانبین برسد ذات و این را منتقل خوانند و اگر غیر تدریج باشد در ذات
و در واحد یا متعدد محذوف بود مثل آنکه سه نبض سریع بود و یکی نبض بطیء و همین ترتیب عرض شکند و بالعکس
بود بطیء و نبض دیگر سریع بود و یکی بطیء و باز باول عود کند و بر دوم نقل کند ترتیب و برابر این نبض بود با
حالات و همچنین قلت و کثرت او و اعدد و صفات او و غیر منتظم آن بود که این ترتیبات معلوم و در نباشد
و گاه بود که در بعضی حالات چند ذات منتظم افتد و در بعضی غیر منتظم و آنجا غیر منتظم و منتظم بنسبت به آیه چنانکه

ودر کتر از اول بود و بدن اسم مخصوص شرایانی و اما شیئین نیز که بود و از زیاده از اول بنا بر قوت
حرکت آهسته بود و دیگر تجلد است این بر وجه بود یا که آنجا عوارض واقع بود که بود آن افتد و آن که
دو اجزا که بود بیا که سکون متوقع باشد حرکت بجای آن افتد و این را واقع بود الوسط که بود و فرق میان این دو
بود تمام حرکت اول بود و مشوش و تمام آن در واقع بالوسط و متجلد در نبضات ظاهر گردد و دیگر مرتعش است و این چنان
بود که شریان باهر کتها که میکند مضطرب و از آن باشد و دیگر مشتبه و علتی است و این چنان بود که در یک باهر تمام
که بکند که گویا چوبی نی بجه و بجر رشته کشیده باشد و دیگر موج است و این نبض بود نرم و پهنه و متواتر و حرکت آن
از طول شبیه بموج بود چنانچه بعضی اجزاء آن بر بعضی تقدم جویند در یک حرکت و بعضی مختلف و بعضی شرف نماید و دیگر
منشار است و این نبض است سریع و متواتر و صلب و در راشق و غور و تقدم و تأخر و لین و صلابت اجزاء آن چنانچه
که گویا چون دانهای ارزه تا هموار دارد و دیگر دود است و این نبض بود شبیه بموج در حالات نه گوره و لیکن
از جهت صغر بزاتر شبیه بحرکت کرم ابریشم و چنان نماید که گویا سریع است و نباشد و دیگر شاخ است و این نبض
شبیه بذنبه در حالات مذکوره و لیکن از غایت صغر قوا تر و صفت حرکت موجه باشد **اما حالات ثامنة** وزن است بحسب
کمال آن عبارت از اعتبار نسبت بعضی با بعضی و این بر سه قسم است حسن الوزن و ردی الوزن اما حسن الوزن آن
کوزان حرکات و سکنات آن با یکدیگر متناسب افتد تناسب طبیعی چنانچه آن مستقیم الوزن نامند و ردی الوزن آن که
کوزان حرکات و سکنات او با یکدیگر متناسب باشد اما غیر طبیعی و متناسب باشد و بالجمله تحقیق این معنی آنست که وقت سکنات
شریانی شبیه باشد بر خانات و نزد موقد تفاوت نسبت و لیکن نسبت آن که ما بین زحمات و فتحات و گاه تألیف تفاوت
آن صدا ما را و نماید در مراتب عدد و تستر کرا آنرا حدت و ثقل گویند متفق واقع شود و هم چنین ادوار و ذوات الفتحات
اما کوزان حرکت و سکون او نهایت طبع از آن متلذذ گردد و آنرا عدیم و موزون گویند و گاه نسبت کیفی و اعتبار
غیر متفق باشد از آن طبع متنفر گردد آنرا متنافر غیر موزون گویند و در نبض قوة و ضعف و مقدار هم چنان است
که عدد و لین و نعومة و سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت هم چنان است که اقتضاءات آن پس گاه نسبت قوة و ضعف
و طول و عرض و عمق نبض و هم چنین نسبت آن حرکت و سکون بحیطه و مرکز آن بر مجرای طبیعی
چنانچه لایق سن و فصل و صنعت و بلد و غالب بر هر است و اقع باشد وزن آن یکدو درست طبیعی بود
و اگر غیر از این باشد وزن آن بد و نادرست و نا طبیعی بود و آنچه در بعضی مواضع [illegible] در بعضی مخالف باشد هم خالف

در حرکت بتوانند آمد و در جوف بجمد و سبب **موجی** ضعف قوت بود که تا هر یک بیکدیگر نباشد نتوانند کردن بلکه جزء
جزء از حرکت کشان بر حیات و گاه باشد که قوت ضعیف بود که اجزاء شریان بسبب غایت خواندن بر یکدیگر
تقدم کنند در حرکت و بخوی و **سبب** **منشاری** اختلاف اجزاء عرق بود در صلابت و لین و یا اختلاف اجزاء رطوبت
بود که در عرق است بغلیظ و لطیف چنانچه اجزاء آن عرق و پخته بلین نرم نماید و غیر آن و خام گشته نماید و باد و مرض
در اجزاء آن عصبانیه که لیف عصبانی که بر عرق پیچیده است بسبب آنکه قدر سیاه کند و اجزاء آن مختلف باشد بلین و سبب
دودی و نملی غایت ضعف قوت هم که هر جزوی بر بعضی جنبند و سبب **ردی الوزن** آنجا که انقضاء زمان کسوف
باشد زیاده حجب بود و آنجا که قصور در زمان حرکت بود ضعف قوت باشد و باعدم حاجب و عوض آن بود و اگر بود
سوت جایه دانست که **نبض** لایق جسمان سریع متواتر معتدل در عظم بود و این بجهت کثرت حجب لین است
بسبب غلبه کثار زمان که بتوسط نظم اغذیه مختلفه متوالیه در بدن لین آن بهم مرتبه و حجب توسط قوت و غلبه رطوبت
نبض لایق جوانان عظیم قوی بود و معتدل در لین و صلابت و سرعت و بطوء باید تفاوت حجب و قوت قوت کثرت
حاجب و زیاده که اندام و اعتدال رطوبات **نبض لایق کهول** متفاوت بود باید بصغیر و لکن نسبت با نبض
جوانان حجب ضعف بلکه قلت حاجب او هم که بسبب غلبه رطوبات بوسط بود و لازم **نبض لایق پیران** صغیر متفاوت
بطوء بود حجب غایت ضعف و اندک قلت حاجب او هم که بسبب غلبه رطوبات بوسط بود و لازم **نبض لایق مزاج** صغیر متفاوت
لایق مردان نهایت قوی و عظیم بود و لکن متفاوت حجب و قوت قوت و حاجب بسیار بسبب کرمی مزاج و سنگی تمام عظیم
قوت کامل را در یک یکی بر مطلوب بود **نبض** لایق زنان در جمله احوال از آن بود حجب تنزل این در جمله اسباب
نسبت بمردان بسبب بعد قوت تمام تاریک عظیم کند **نبض** لایق خصی مخنث متوسط بود میان مردان و زنان و از
اندک چیزی اختلاف زیاده که حال نباشد **نبض لایق صبیح** که مزاج قوی بود حجب و قوت قوت و حاجب و عوض اکبر
مطلوب آنکه باشد عظیم تیز گردد **نبض لایق صبیح** سرد مزاج صغیر بود یا بطوء یا متفاوت حجب قلت قوت و حاجب
نبض لایق صبیح تر مزاج عریض بود یا موجه حجب غایت لین است و قوت ضعیف بلکه **نبض لایق صبیح** خشک مزاج
دقیق بود و صلب حجب قوت پس آنکه و قلت رطوبت **نبض لایق بالغ** و **نبض** صبیح که بسبب بعد از عنفوان طفولیت
ظاهر بود **نبض** لایق و همچنین که مزاج یک نصف امر و بود و از هم شعر مناسب مزاج آن بود و اختلاف ذلک لازم
نبض لایق مردم لاغر عظیم و بطیء بود حجب عدم مانع طول و عرض و موشق و حجب تمیم عظیم **نبض** لایق مردم

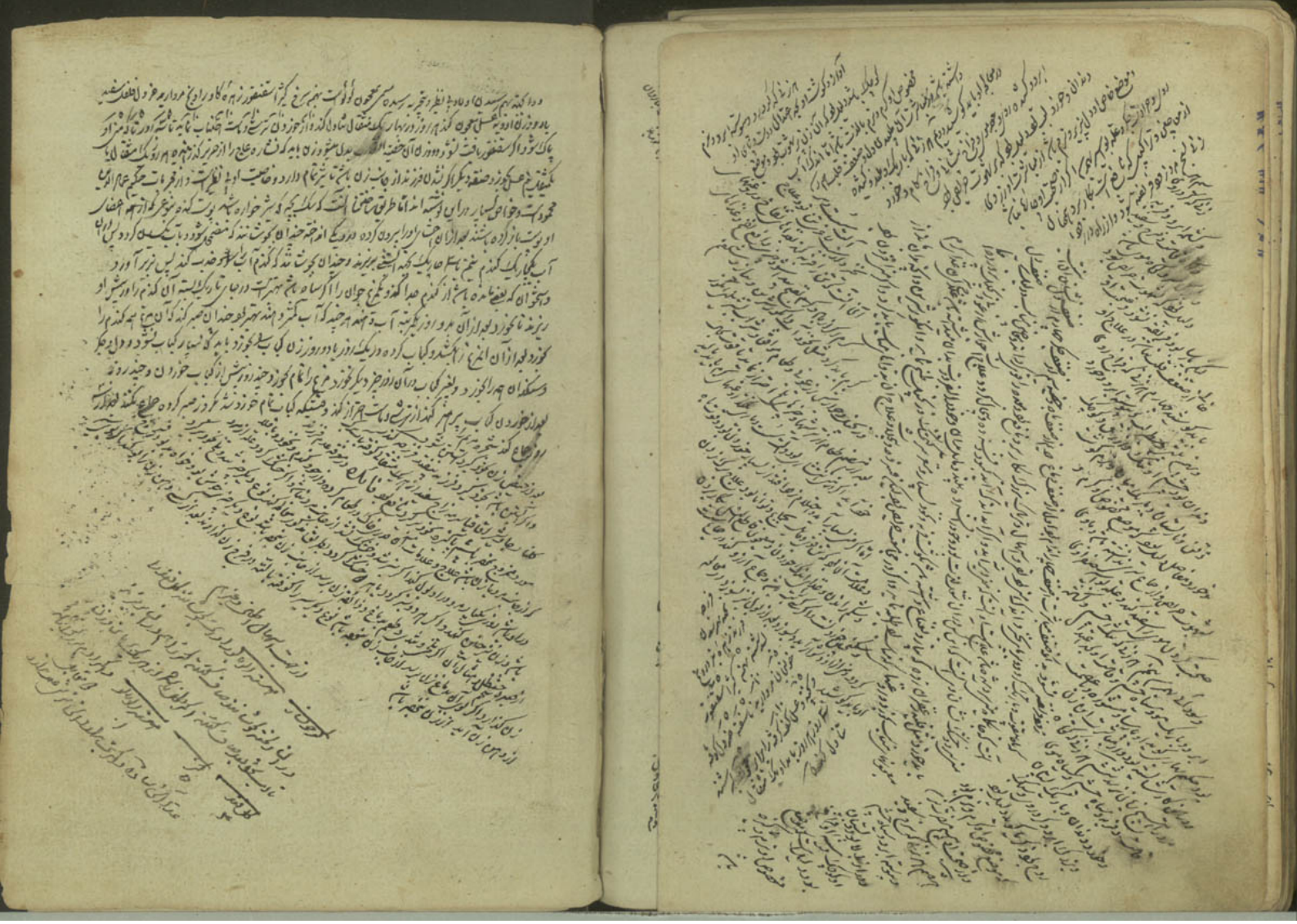

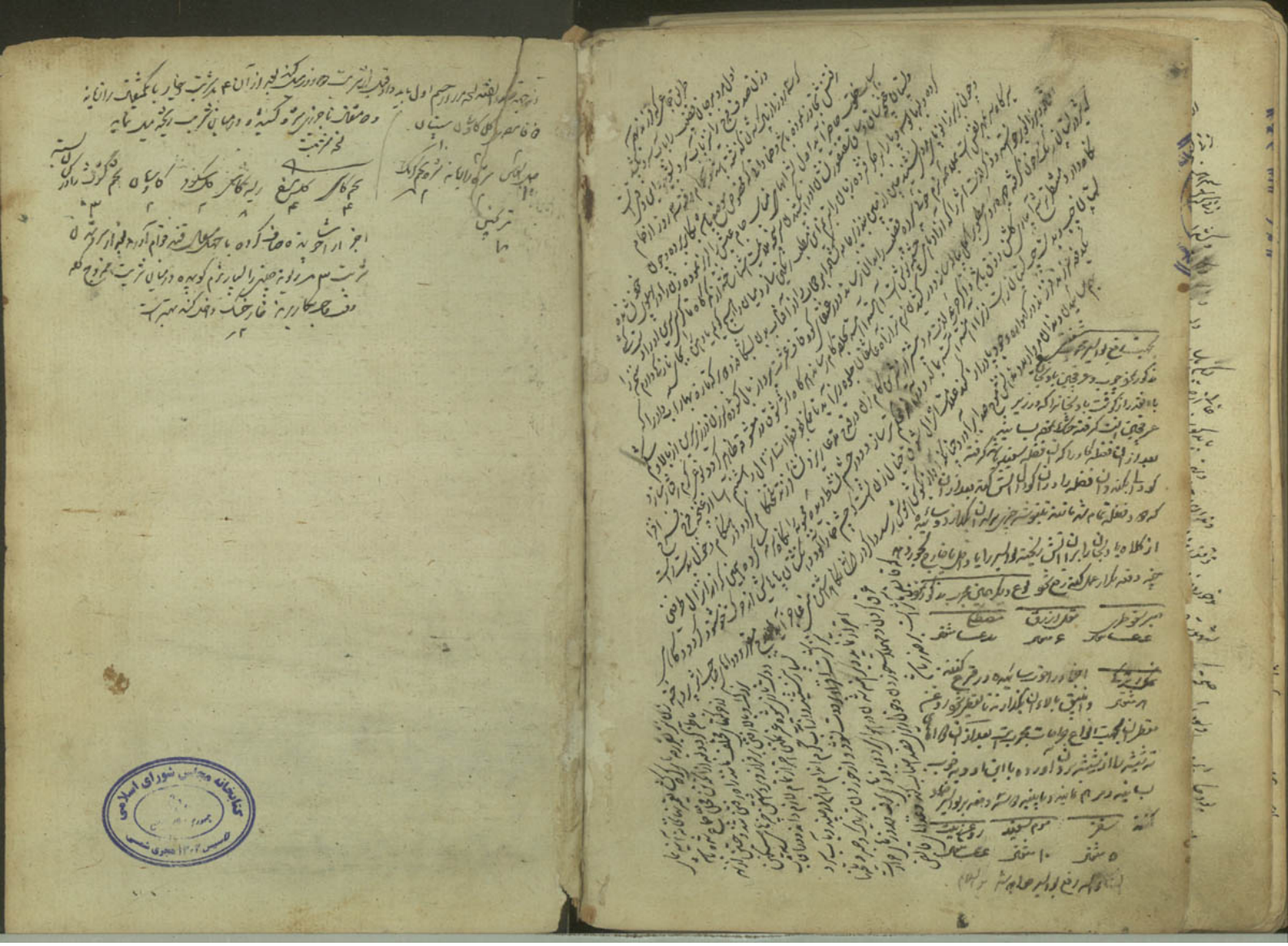

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

نسخه شربت کشنیز که بتجویز میرزا محمد طبیب
از جهت تنقیه دماغ و رفع نزلات خورده ام و مفید است
در صورتیکه شبها را اطراف کشنیز بقدر چهار مثقال
کشنیز پوست بیخ کاسنی تخم کاسنی گل سرخ
تخم کشوث برگ بادرنجبویه گل گاوزبان دارچینی ریشه ایرس
ریوند چینی شکر سفید
قدر شربت ۲۰ بایکپیاله آب گرم
و قبل از آن بقدر یکمثقال تا دو مثقال
مقل ازرق بیاید خورد